۲

تفسیر قرآن

محمّد بهاءالدین حسینی

تفسیر فرقان

(سه جلدی)

جلد دوم

محمد بهاءالدین حسینی

انتشارات آراس

سرشناسه	: حسینی، محمد بهاءالدین ۱۳۲۷
عنوان و نام پدیدآور	: تفسیر فرقان/ محمدبهاءالدین حسینی
مشخصات نشر	: سنندج، انتشارات آراس
مشخصات ظاهری	: سه جلد
شابک دوره	: ۰-۴۶-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک جلد دوم	: ۴-۴۸-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸
فهرست‌نویسی	: فیپا
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۷ت۵ح/۵۶/BP۱۰۳
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۶۲۸۳۴

شناسنامه کتاب

نام کتاب	: تفسیر فرقان
مولف	: محمد بهاءالدین حسینی
بازخوان	: برهان الدین حسینی
حروفچین	: وریا دیوانی
ناشر	: آراس
تیراژ	: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: اول ۱۳۹۰
قیمت دوره	: ۶۰۰۰۰ تومان
شابک دوره	: ۰-۴۶-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک جلد۲	: ۴-۴۸-۵۸۵۶-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: سنندج، پخش کتاب امام غزالی

تلفکس:۲۲۵۶۱۰۰ ـ ۰۸۷۱

ادامه‌ی فهرست تفصیلی ـ ترتیبی

جلد دوم

فهرست جزءِ ۱۲

فهرست جزءِ ۱۳

فهرست جزءِ ۱۴

فهرست جزءِ ۱۵

فهرست جزءِ ۱۶

فهرست جزءِ ۱۷

فهرست جزءِ ۱۸

فهرست جزءِ ۱۹

فهرست جزء ۲۰

فهرست جزءِ ۲۱

مکتی

۱۰۹
آیه

یونس

وحی و پیامبر، خدا آفریدگار هستی است.

دلایل اثبات بعثت و پاداش، از مظاهر اثبات قدرت الهی در جهان،

آدم مؤمن و کافر و سرانجام هر یک از آنان

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۱ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ
النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ
۲ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ ۳ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۴ هُوَ الَّذِي
جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ
ذَلِكَ إِلا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۵ إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ۶ إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۷ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۹ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰

توضیح واژه‌ها

تِلْكَ: این. الحَكِيم: محکم و پایدار، دارای مطلب حکمت‌آموز، همراه با حکمت. أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا: آیا برای مردم شگفت‌آور است؟ قَدَم: اسم مصدر است، سابقه، پیشینه... [راغب]. قَدَمَ صِدْقٍ: منزلت والا، سابقه‌ی نیک، مقام راستین. چون برای رسیدن به این مدارج والا، پا وسیله است، از این رو می‌فرماید: قَدَم

صدق. إنَّ هذا: قطعاً محمد. سِتَّةِ أیّامٍ: شش دوره[← عرف/۵۴]...، إستَوی علَی العَرشِ: بر عرش استیلا یافت، بر عرش فرمانروایی کرد، بر تخت قدرت مسلط و چیره گشت. یُدَبِّرُ الأمرَ: امور هستی را حکیمانه تدبیر می کند. ذٰلکُم اللهُ: این آفریدگار مدبر شما. إلَیه: به سوی خدا. یُعیدُهُ: آن را باز می گرداند. بالقِسط: به عدل و داد، به دادگری و عدالت. شَرابٌ: نوشیدنی. حَمیمٌ: آب جوشان، آب بسیار گرم و سوزان. ضِیاء: نور، روشنایی. ضیاءً و نُوراً: کاربرد ضیاء برای چیزی است که از خود نور داشته باشد؛ ولی کاربرد نور برای چیزی است که نور خود را از چیز دیگری بگیرد. [← نوح/۱۶]. قَدَّرَهُ مَنازِل: و منازلی برای آن معین کرد. ضمیر آن (ه) به خورشید و ماه برمی گردد. عَدَدَ السِّنین: شماره‌ی سالها. اختلاف: رفت و آمد، در پی هم آمدن. [← بقره/۱۶۴]، [← آل‌عمرن/۱۹۰]. لا یَرجونَ لِقاءَنا: به دیدار ما باور ندارند، امید دیدار ما را ندارند، انتظار دیدار ما را نمی کشند. وَ اطْمَأنُّوا بِها: و بدان دل داده‌اند، بدان اطمینان یافته و آرام گرفته‌اند. مَأْواهُم: جایگاهشان، سرایشان. بِإیمانِهِم: به خاطر ایمانشان، به پاس ایمانشان. دَعواهُم فیها: نیایش آنان در آن‌جا، دعایشان در آن‌جا. تَحیَّتُهُم (حَيّ): درود و سلامشان. آخِرُ دَعواهُم: پایان دعایشان.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام، را. این آیات کتاب حکمت‌آموز است.

۲ـ آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که: مردم را [از عذاب حق] بترسان و به کسانی که مؤمن‌اند، بشارت ده که آنان نزد پروردگارشان منزلت والایی دارند؟ کافران گویند: این مرد، جادوگری آشکار است.

۳ـ [ای مردم!] پروردگار شما همان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و بر تخت فرمانروایی مستولی گشت و به تدبیر جهان پرداخت. جز به اجازه‌ی او شفیعی نیست. خدا، پروردگار شما چنین است. او را بندگی کنید چرا پند نمی گیرید؟

۴ـ بازگشت همه‌ی شما به بارگاه اوست. این وعده‌ی حق و درست خداست. اوست که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند تا مؤمنان و نیکوکاران را به عدل، پاداش دهد و رهسپاران کفر به کیفر کفری که ورزیده‌اند، شربتی از آب جوشان و عذابی دردآور [پیش‌رو] دارند.

۵ ـ خداست آن که خورشید را فروغ بخشید و ماه را رخشان فرمود و برای آن منازلی معیّن نمود، تا شمار سالها و حساب [کارها] را دریابید. قطعاً خدا اینها را با حکمت آفریده است. نشانه‌های خود را به روشنی برای دانایان، بیان می کند.

۶ـ در پی یکدیگر آمدن شب و روز و آن چه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای پروایپیشگان، دلایلی

بس آشکار است.
۷ـ مسلّماً کسانی که به دیدار ما امید [و ایمان] ندارند و به زندگانی دنیا دل داده و بدان آرام گرفته و از آیات ما غافل گشته‌اند؛
۸ـ چنین کسانی به دلیل کردارشان، جایگاهشان دوزخ است.
۹ـ آری! کسانی که ایمان آورده و کار شایان را انجام داده‌اند، پروردگارشان به خاطر ایمانشان، به باغ و بوستانهای پرنعمت رهنمودشان می‌کند که از زیر درختانش جویبارها روان خواهد بود.
۱۰ـ دعا و نیایش آنان در آن آرام‌جای «سُبحانَكَ اللّهُمَّ»: خدایا! تو پاکی. و درودشان در آن جا «سلام» و پایان دعایشان «الحَمدُ لله رَبِّ العالَمین»: ـ ستایش از آن پروردگار جهانیان ـ است.

شرح و بیان

سوره‌ی یونس ۱۰۹ آیه و مکی است که پس از سوره‌ی اسراء و پیش از سوره‌ی هود نازل شده و چون از داستان یونس سخن می‌گوید، به این نام مشهور گشته است.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی توبه

پایان سوره‌ی توبه، بیان صفات والای پیامبر و سرآغاز و شروع سوره‌ی یونس در مورد شک و بددلی و اوهام ناسپاسان، نسبت به انزال وحی بر پیامبر خاتم و بشارت به مؤمنان و هشدار به کافران است. بیشتر سوره‌ی توبه از احوال منافقان و موضعگیری آنان در برابر قرآن و سوره‌ی یونس از احوال کافران و مشرکان و گفتارشان سخن می‌گوید. پس، پیوند این دو سوره با هم بسیار روشن است.

موضوع این سوره

این سوره اهداف بزرگی را، چون اثبات توحید و بی‌همتایی خدا، نابودی شرک، اثبات پیامبری، برانگیختن برای روز رستاخیز و فراخواندن به سوی ایمان راستین به پیامهای آسمانی، به ویژه قرآن که خاتم پیامهاست، دنبال می‌کند. سبک و شیوه‌ی این سوره هم‌چون شیوه‌ی سوره‌های مکی است.

۱ تا ۲ـ حروف مقطّع ما را به اعجاز قرآن آشنا می‌کند و شک و شبهه را در مورد نزول قرآن از سوی پروردگار، از دلها می‌زداید [← بقره/۱]. این آیات الهی از حکمتهایی برخوردار است که خداوند برای بندگانش تبیین می‌فرماید که: از حلال و حرام و حدود و احکام پایداری سخن می‌گوید.

مگر فرستادن این آیات به وسیله‌ی یکی از بندگان ممتاز و بزرگوار خود برای مردم ـ به ویژه اهل مکه ـ چیزی شگفت‌انگیز و خیره کننده است؛ در صورتی که مایه‌ی عبرت گرفتن، نیکی آموختن، از پلیدی دور

افتادن و به رحمت و لطف ایزدی نزدیک شدن است؟ [← عرف/۶۳]، [← یوسف/۱۰۹]، [← زمر/۲۳]... آری! آنان که درک و شعور ندارند، پیامبری از غیر جنس خودشان می‌خواهند و می گویند: «...أبعَثَ اللهُ بَشَراً رَسولاً»...مگر خداوند بشری را به عنوان پیام‌آور فرستاده است؟[← سرء/۹۴]. «...لَو شاءَ رَبُّنا لَأنزَلَ مَلائكَةً...»: ...اگر پروردگارمان می‌خواست، قطعاً فرشتگانی فرو می‌فرستاد...» [← فصلت/۱۴]. «...أبَشَرٌ یَهدُونَنا...» آیا بشری [از نوع خودمان] ما را رهنمون است؟! [← تغابن/۶]... اما به مؤمنان بشارت باد که دارای منزلتی بس والا و گرانقدرند و کردارشان بی‌مزد و پاداش نخواهد ماند. [← کهف/۲]. کافران چون از کارهای خارق‌العاده‌ی پیامبر، درمانده و ناتوان بودند، آن را به سحر و ساحری نسبت می‌دادند ودر نومیدی به سر می‌بردند.

در وصف پیامبر - ص - چنین سروده‌اند:

وَ أحسنُ مِنكَ لَم تَرَقطّ عيني و مثلكَ قط لم تلدِ النساء
خُلقتَ مبرّأً من كل عيب كَأنّكَ قد خلقتَ كما تشاء:

چشمان من هرگز نیکوتر از تو ندیده و هیچ زنی، چون تو را نزاده است.
از هرگونه عیبی پاک آفریده شده‌ای، انگار آن‌طور که دلت خواسته آفریده شده‌ای.
شاعری دیگر چنین می گوید:

وَ لَو صَوَّرَت نَفسَكَ لَم تَزِدْها علي ما فيكَ من كرم الطِباع

[ای محمد!] اگر شخصاً پیکر خود را می‌ساختی و صورتگری می کردی، بیشتر از آن چه که اکنون از منشها و خلق و خوی و سرشت، نمونه‌ی برجسته‌داری، نمی‌افزودی.

بدان که: دین اسلام، دین فطرت و سرشت سالم، عقل و اندیشه، علم و حکمت، برهان و حجّت، ضمیر و وجدان و آزادی واستقلال است که فهرست‌وار به آنها اشاره می کنیم:

أ: دین فطرت: «فَأقِم وَجهَكَ للدِّينِ حَنيفاً فِطرَتَ اللهِ الَّتي فطر النّاسَ عَلَيها لا تبديلَ لِخَلقِ الله ذلكَ الدِّينُ القَيِّمُ وَ لكنَّ أكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمونَ»: پاکدلانه به سوی دین روی‌آور. این، همان سرشتی است که خدا مردم را بر آن سرشته است. در آفرینش خدا تغییری راه ندارد. این، همان دین پایدار است؛ هرچند بیشتر مردم نمی‌دانند. [← روم/۳۰].

ب: دین عقل و اندیشه: [← بقره/۱۶۴]، [← نعام/۱۵۱]، [← یونس/۱۶]، [← حج/۴۶]، [← ملک/۱۰]و...

ج: دین علم و حکمت: [← بقره/۲۶۹]، [← نساء/۱۱۳]، [← یونس/۳۶]، [← نحل/۱۲۵]، [← سرء/۳۶]، [← لقمان/۱۲]و...

د: دین دلیل و برهان: [← نساء/۱۷۴]، [← مؤمنون/۱۱۷]، [← قصص/۷۵]، [← مؤمن/۳۵] و...

ه: دین قلب و وجدان و ضمیر: [← شعراء/۸۹]، [← ق/۳۷] و...

و: پیروی نکردن از پیشینیان گمراه و خودداری از تقلید کورکورانه: [← بقره/۱۷۰]، [← مائده/۱۰۴]، [← عرف/۲۸]، [← زخرف/۲۲] و...

پیروی از سنّت پیامبر خاتم ـ سلام‌الله‌علیه ـ سیره‌ی خلفای راشدین و سلف صالح، بر هر مسلمانی، واجب و ضروری است تا گرفتار بیراهه و گمراهی و کیفر سخت الهی نشود.

ز: آزادی در دین: [← بقره/۲۵۶]، [← یونس/۹۹] و...

آیات سرآغاز سوره به نشانه‌های کتاب آسمانی که به حکمت زبان می‌گشاید و حق و باطل را از هم فیصله می‌دهد. این حکمت، برای کسانی که از دین ـ که مایه‌ی سعادت به شمار می‌آید ـ بی‌خبرند، بسی حیرت‌انگیز است که مردی از نوع خودشان به پا خیزد و آنان را از کیفر کفر و بی‌دینی برهاند و مؤمنان را بشارت دهد که به پاداش کردارشان خواهند رسید. آری! در میان مردم، شعبده‌بازها، دجّالها، حیله‌گرهای فراوانی وجود داشته اند. بنابراین، نادانان نیز این کتاب آسمانی را با آن همه شیوایی و رسایی و آن همه علم و حکمت و گویایی و تأثیرگذاریهایش در خِردها و قلبها، به سحر و جادوگری و آورنده‌اش را به ساحر و جادوگر متهم می‌کنند؛ هر چند در سحر و ساحری جز زیان نیست و دور از چشمه‌سار علم و دانایی است.

نکته: واژه‌ی «ثُمَّ» در آیه‌ی ۳، برای فاصله‌ها و ابعاد موجود در اوقات روزگاران نیست، بلکه برای ذکر فاصله و بعد معنوی است.

۳ تا ۱۰ ـ آفریننده‌ی آسمانها و زمین، هستی را در شش دوره پدید آورد تا به بندگانش نظم و ترتیب بیاموزد وگرنه به امر «کُن» هر کاری را می‌سازد. آن‌گاه برای تدبیر امور این آفرینشِ همه‌رنگ، بر عرش کبریایی که شایان عظمت و شکوه و هیمنه‌ی اوست، مستولی شد. اینک دلیل دیگری علیه منکران وحی می‌فرماید: «ما مِن شفیعٍ إلّا مِن بعد إذنِه» تا عقیده و اندیشه‌ی شرک مشرکان عرب و غیره را در هم کوبد که: باورشان چنان بود که معبودهای دروغینشان، از دوستان خدایند و بندگان مقرب خدا از فرشتگان و آدمیان،شافع و مدافع آنان‌اند. اگر با دیده‌ی تحقیق به آفرینش هستی بنگرند از چاه جهل و نادانی بیرون می‌آیند و وارد جهانی روشن می‌شوند و حقایق را درک می‌کنند.

ای مردم! در روز قیامت، تنها پناهگاه شما خداست و بس و قطعاً وعده‌ی او حق و راست است در آن جا به حساب نیکان و بدان می‌رسد و از روی عدل و داد، پاداش و کیفر می‌دهد.

مرحوم استاد رشید رضا می‌فرماید: «مردی هوشمند اهل انگلیس، از من سؤال کرد: آیا برازنده‌ی شأن پروردگار است که این انسانِ ناتوان را به خاطر گناهی که از روی ضعف، مرتکب شده است، کیفر کند و عذاب دهد؟ گفتم: شریک قرار دادن برای خدا، کُفران و ناسپاسی نعمتهایش، مرتکب‌شدن به خطاها و لغزشها و مخالفت با دستورات و قوانین الهی و وجدان فطری بشری، درون آدمی را چنان پلید می‌کند و تباه

می گرداند که شایستگی و اهلیت نعمتهای روحانیِ درونهای پاکیزه‌ی والا را نداشته باشد. بنابراین، عذاب آخرت، اثری طبیعی در مقابل این تباهی است، همان گونه که بیماری، اثری طبیعی در برابر قوانین تندرستی و مخالف با آن و با توصیه‌های پزشک است.»

اینک دلایلی دیگر از قدرت پروردگار که: خورشید را روشنی و گرما داد و جهانی را پرتوافشانی کرد و در شب، ماه را نور بخشید درخشان فرمود و منازلی به آن عطا کرد تا بدان وسیله مردم به حساب روز و ماه و سال آشنا شوند. پس بی‌وجود ماه و خورشید زندگی ممکن نیست.

آری! نظم دقیق و پیوسته در پی هم آمدن شب و روز، نشان یکتایی و توانایی آفریدگار داناست و بدین‌وسیله برای پذیرش و ایمان به وجود هستی‌بخش، همه را فرا می‌خواند.

آنان که معاد را انکار می کنند، دیدار پروردگار را باور ندارند، از آن غافل، به دنیا و لذایذ و آرزوهای گذرا دل بسته، آخرت را از یاد برده و سرای بسیار بدی برای خود برگزیده‌اند؛ رستگار نخواهند شد.

اما مؤمنان درستکار و راست گفتار که ایمان و کردار نیکو را با هم جمع بسته‌اند، پروردگارشان به سوی حق و راه بهشت هدایتشان می کند تا از نعمتهای بی‌پایان بهشتی برخوردار شوند. فرشتگان بر آنان درود و سلام می‌فرستند و به نیکی یادشان می کنند. سخن بهشتیان نیز نیایش، درود و سلام به همدیگر و سپاس و ستایش است. [← رعد/۲۳و۲۴]، [← نحل/۳۲]، [← مریم/۶۲]، [← حزب/۴۴]، [← زمر/۷۳]، [← وقعه/۲۵و۲۶] و...

نکته: در آیه‌ی «وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَموا عَدَدَ السِّنینَ وَ الحِسابَ» ماه با نور زیبایش، فروغ و چراغ شبهای تار ماست و آن روشنایی بسیار ملایمش برای ساکنان زمین، آرام‌بخش و نشاط‌آفرین است. هم‌چنین یک گاه‌نامه‌ی (تقویم) بسیار دقیق و باارزش طبیعی است. دانا و نادان و بزرگ و کوچک می‌توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کار و بارشان را به خاطر بسپارند. چون گردش مهر و ماه از بهر بازی گری نیست.

سرشت و غریزه‌ی آدمی، سُنن الهی و ملّتهای پیشین

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۱۱ وَإِذَا مَسَّ الإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ۱۲ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا
كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۱۳ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلائِفَ فِي الأَرْضِ مِنْ
بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۴

توضیح واژه‌ها

یُعَجِّلُ: شتاب می‌ورزد. إستعجالَهم: شتاب خواستن آنان. إستعجال: شتاب خواستن. لَقُضيَ: حتماً فرا رسیده بود. البته به سر آمده بود. طُغیان: سرکشی، نافرمانی. یَعمَهونَ (عَمَه): سرگردان می‌مانند. مَسَّ: رسید، دست داد. الضُّرُّ: آسیب، محنت، بلا و رنج. لِجَنبِهِ: بر پهلوی خود، در حالت دراز کشیده. قاعداً: نشسته. مَرَّ: راه خود را ادامه داد، گذشت، رفت. القُرون: جمع قرن، مردم پیشین، مردم یک عصر و زمان، نسلها. خَلائف: جمع خلیفه، جانشینان.

ترجمه‌ی آیات

۱۱ـ اگر خداوند، برای مردم ـ آن‌طور که خیر را به شتاب می‌خواهند ـ در رسانیدن شر شتاب نماید، قطعاً اجلشان فرا می‌رسد. پس، آنان را که به دیدار ما امیدوار نیستند، به حال خود رها می کنیم تا در نافرمانی خود سرگردان بمانند.

۱۲ـ وقتی به انسان رنج و آسیبی برسد، ما را [در همه حال:] چه بر پهلو و درازکشیده، چه نشسته، چه ایستاده، فرا می‌خواند. چون گرفتاری‌اش را برداشتیم، چنان بگذرد [و راه پیشین خود را در بر گیرد] انگار ما را برای برطرف کردن محنتی که دامنگیرش شده بود، نخوانده است. این گونه کردار اسرافکاران در نظرشان آراسته گشته است.

۱۳ـ آری! نسلهای پیش از شما را ـ وقتی ستم پیشه کردند ـ نابود کردیم و پیامبرانشان، برایشان دلایل روشن آوردند؛ ولی در اندیشه‌ی آن نبودند که ایمان بیاورند. بدین گونه بزهکاران را کیفر می‌دهیم.

۱۴ـ سپس، شما را پس از آنان در زمین جانشین گردانیدیم، تا بنگریم که چگونه رفتار می کنید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از شگفتی بی‌باوران به نبوت پیامبر خاتم سخن گفت و دلایل توحید و زنده‌شدن را بیان کرد و آیات ۱۱ و ۱۲ نیز از حال شتابگران در فرود آمدن عذاب سخن می‌گوید واین که: این درخواست آنان دروغی بیش نیست و هرگاه به آسیبی گرفتار شوند، فریادشان به عرش اعلا می‌رسد و می‌نالند؛ اما...

شرح و بیان

۱۱ تا ۱٤ ـ شتاب‌ورزیدن و بی‌تابی سرشت آدمی است که بی‌صبرانه در انتظار فرارسیدن خیر و خوشی است و آن را دوست می‌دارد و هنگام خشم و به ستوه آمدن، شتابان و بی‌تأمّل نیز به نفرین خود و یا دیگران می‌پردازد. [← نفال/۳۲] حال اگر خداوند، هم‌چون اجابت کردن دعای خیر، دعا و نفرینشان را پاسخ دهد، بی‌تردید نابود می‌شوند و ـ شاید ـ زمین از سکنه، خالی بماند؛ اما لطف و شفقت الهی چیزی دیگر است و در پذیرفتن دعای شر، شتاب نمی‌ورزد؛ می‌داند که از ته دلشان برنمی‌آید و هم‌چنان بزهکاران را که به دیدار او امیدوار نیستند، به حال خود وا می‌گذارد تا سرگردان و حیران به سر برند.

وَ إذا مَسَّ الإنسانَ الضُرُّ... ترسیمی بس‌زیبا و مثالی از انسانهاست که پیوسته در زندگی تکرار می‌گردد و در زمانهای مختلف مشاهده می‌شود. آدمی وقتی که از صحت کامل و تندرستی و توانمندی برخوردار باشد و شرایط گوناگون به آرزوی او بگردد، خود را به امواج سیلاب زندگی می‌سپارد، به چیزی جز خوشگذرانی و پیروی از فرمان نفس سرکش نمی‌اندیشد، راه خطا می‌پوید، گناه می‌کند، بزهکار می‌شود، در برابر آن‌چه نفس بدفرمایش نپسندد، سرپیچی می‌کند و به بیهوده‌کاری و گزاف و زیاده‌روی می‌پردازد، مگر آنان که رویشان به راستی به سوی بارگاه آفریدگار است.

پس بدکاران با سرشت ناهنجاری که دارند، هنگام عیش و خوشی وقدرت و توانایی و برخورداری از فراوانی نعمت الهی، طغیان می‌کنند و تنها در وقت گرفتاری و بلا و مصایب، به طور موقت بیدار می‌شوند و به دعا و التماس فراوان می‌پردازند [← فصلت/۵۱] و به خود می‌آیند و پس از دفع بلا همه‌چیز را به فراموشی می‌سپارند و به کارهای ناپسند پیشین خود، شروع می‌کنند. اما با کمال تأسف وقتی دعایشان پذیرفته گشت و آسیبها و مصیبتها رخت‌بربست، دگرباره همان راه پیشین را پی می‌گیرند و به کارهای بی‌شرمانه و بزهکارانه دست می‌زنند و گذشته را به خاطر نمی‌آورند و بی تأمّل و دور از دغدغه به پیش می‌تازند.

خداوند، خطاب به اهل مکه هشدار می‌دهد که: نابودی بسیاری از پیشینیان و گذشتگان در تاریخ بشریت به سبب ستم و مخالفت آنان با دلایل و براهین روشن و آشکار پیامبرانشان بود که آن را باور نداشتند. [← کهف/۵۵].

سپس خطاب به پیروان پیامبر خاتم می‌فرماید: شما را در زمین جانشین آنان قرار دادیم تا رفتار و

کردارتان معلوم گردد. [← نور/۵۵]. با این توصیف، خلافت و جانشینی به کردار نیکو بستگی دارد نه، به تنها وصف مسلمان بودن؛ زیرا دنیا میدان آزمون است و خدا شما را می‌آزماید که کدام‌یک نیکوکارتر و یا ستمکارتر است. [← ملک/۲]. و در اثر چنین آمده است: «دنیا سبزه‌زاری شیرین است که خدا شما را در آن جای داده تا معلوم گردد رفتارتان در آن چگونه است؟»

چنین بود تا بود گردان سپهر — گهی جنگ و زهر است و گه نوش و مهر
یکی را بر آری به چرخ بلند — یکی را کنی خوار و زار و نژند
یکی را برآری و شاهی دهی — یکی را به دریا به ماهی دهی
نه با آنت مهر و نه با اینت کین — که بِهدان تویی ای جهان‌آفرین!

(فردوسی)

مشرکان خواهان قرآنی دیگر و تغییر برخی از آیات آنند.
یکی از صُور شرک در دوران جاهلی

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا
يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۵ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ
أَفَلا تَعْقِلُونَ ۱٦ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ
۱۷ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ
أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلا فِي الأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۸

توضیح واژه‌ها

آیاتُنا: قرآن. بَیِّنات: جمع بیّنه، واضح، و روشن. إئتِ: بیاور. مِن تِلقاءِ نَفسي: از سوی خود، از پیش خود، به خواست خود. عَصَیتُ (عَصَي): نافرمانی کردم. إن عَصَیتُ رَبّـي: اگر پروردگارم را نافرمانی کنم و آیاتش را تغییر دهم. أدرَی (دَرَي): آگاه ساخت. لا أدراکُم بِهِ: خدا شما را بدان آگاه نمی‌ساخت، شما را ازآن باخبر نمی کرد. لَبِثتُ: به سر برده‌ام، زیسته‌ام. عُمُراً: مدتی، عمری، چهل سال [پیش از بعثت]. مِن قبلِه: پیش از نزول قرآن و در آن مدت چنین چیزی نگفته‌ام. لا یُفلِحُ: رستگار نمی‌شود، نمی‌رهد. المُجرِمونَ: مشرکان، بزهکاران. مِن دونِ الله: به جای خدا، غیر از خدا. ما لا یَضُرُّهُم: نه به آنان، زیان می‌رساند [اگر آن را پرستش نکنند]. وَ لا یَنفَعُهُم: نه به آنان سود می‌رساند [اگر آن را پرستش کنند]. أتُنَبِّئونَ اللهَ بِما (نَبَأ): خدا را از وجود بتها باخبر می کنید؟ یُشرِکونَ: شریک می آورند، انباز قرار می‌دهند.

ترجمه‌ی آیات

۱۵ـ آن‌گاه که نشانه‌های روشن و شیوای ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امیدوار نیستند، [به پیامبر] می گویند: قرآن دیگری غیر از این بیاور یا آن را تغییر ده. بگو: [هرگز] در توانم نیست آن را به میل خود تغییر دهم. [و] غیر از آن چه که به من وحی می‌شود، از چیزی پیروی نمی کنم. اگر از پروردگارم اطاعت نکنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

۱۶ـ بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما تلاوت نمی کردم و خدا شما را از آن باخبر نمی‌ساخت. من

روزگاری پیش از آوردن این [کتاب] با شما زیسته‌ام. چرا نمی‌اندیشید؟
۱۷ـ کیست ستمکارتر از آن‌کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را دروغ پندارد؟ بی‌تردید بزهکاران رستگار نمی‌شوند.
۱۸ـ [اینها] به جای خدا، چیزی را می‌پرستند که نه، به آنان زیان می‌رساند و نه، به آنان سود می‌دهد. و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعت‌کنندگان ما هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی آگاه می‌گردانید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟! خداوند، پاک و فراتر از شریکانی است که برایش قرار می‌دهند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان شبهه‌های مشرکان که: از انزال وحی بر بشری چون خودشان در شگفت بودند واز محمد درخواست عذاب فوری می‌کردند و هم‌چنین پس از اثبات الوهیّت، توحید و قدرت خدا بر انزال وحی و دوباره زنده کردن در جهانی دیگر و بیان سرشت و نهاد آدمی؛ این آیات نیز نوعی دیگر از شبهه‌های مشرکان را در طعنه‌زدن به پیامبری و نبوت بیان می‌کند که از پیامبر می‌خواستند یا قرآنی دیگر بیاورد که از بتان عیب نگیرد ـ چون به زعم آنان شافع‌اند ـ، یا آیات آن را به دلخواه خود عوض کنند.

شرح و بیان

۱۵ تا ۱۸ ـ آنان که به پیامبر و قرآن استهزا می‌کردند: ولید بن مغیره مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن مطلب، اسود بن عبد یغوث و حارث بن حنظله و... بودند که خداوند هرکدام از اینها را به شیوه‌ای سخت از بین برد. «إِنَّا کَفَیْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»: ما شرّ ریشخندگران را از سرِ تو برمی‌داریم. [← حجر/۹۵].
آری، مشرکان از رسوایی و بدنامی بیم داشتند و به پیامبر می‌گفتند: قرآنی دیگر بیاور که بتان را عیب نگیرد، از الوهیت و یکتایی خدا و روز قیامت و کیفر سخن نگوید و ما را به حال خود رها سازد تا هرچه بخواهیم، انجام دهیم و حساب و کتابی در میان نباشد، یا این که: آیاتی که در این باره آمده، حذف کن و چیز دیگری جای آنها بگذار. خداوند، در پاسخ مشرکان به پیامبر امر می‌کند که بگوید: این، کار من نیست و هرگز مرا نسزد که به دلخواه خود، قرآن را کم و زیاد کنم. من پیرو دستور پروردگارم و از کیفرش بیم دارم.
دیگر این که: جز به اراده و خواست خدا، چیزی از آیات قرآن را برایتان نمی‌خوانم و فقط به فرمان اوست که آن را به شما ابلاغ می‌کنم. من مدت چهل سال، پیش از نزول قرآن با شما بوده و در میان شما به سر برده‌ام. مرا درستکار و امانت‌دار (امین) نامیده‌اید؛ چرا اکنون خِرد را به کار نمی‌گیرید و به خوبی نمی‌اندیشید و در معانی آیات الهی فکر نمی‌کنید؟ قرآن، معجزه‌ی جاودان و خارق‌العاده‌ی خداست، سخن

بشر و پری نیست و چنین سخن شیوا و گویایی از توان تمام موجودات بیرون است. [← سرء/۸۸].

راستی را، ستمکارتر و تیره‌بخت‌تر از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد و یا قرآن را دروغ می‌انگارد، کسی نیست.

آیه‌ی ۱۸ سفاهت و بی‌خردی مشرکان را ترسیم می کند که با دست خود، چوب و سنگ می تراشند و بارگاه می‌سازند و سپس آنها را می‌پرستند و نزد خدا وسیله و شافع خود قرارشان می‌دهند و چنان می‌پندارند که سود و زیان می‌رسانند و می گویند: «ما نَعبُدُهُم إلّا لِیُقَرِّبُونا إلَی اللهِ زُلفَی...»: ... ما آنها را فقط برای نزدیکی به خدا می‌پرستیم... [← زمر/۳].

آیه، به تندی آنها را می کوبد و برای بطلان دعوا و تمسخر و ریشخند عقاید پستشان به پیامبر دستور می‌دهد که به آنان بگوید: آیا شما خدا را از شفیعان و شریکانی که دارد و خود از آنها بی‌خبر است، آگاه می‌سازید؟!!

هدف تنها این نیست که چون این معبودها ساخته و پرداخته‌ی خود مشرکانند و از سنگ و چوب درست شده‌اند، سود و زیان ندارند؛ بلکه هرنوع حرکتی که به شرک گراید ـ خواه در برابر سنگ و چوب یا در برابر قبرستان صالحان و دوستان خدا ـ باطل و شرک و بی‌اساس است؛ همان‌گونه که خدا به مسیحیان می گوید: عیسی مسیح سود و زیانی به آنان نمی‌رساند و عبادت برای او باطل است.

اصل در سرشت آدمی، بر دین حق بودن است. مشرکان و پیشنهاد آیات هستی، حیله‌گری، دشمنی و بی عدالتی شیوه‌ی کفار است.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ ۱۹ وَيَقُولُونَ لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۲۰ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ
اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۲۱ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ
الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ
هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۲۲ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ۲۳

توضیح واژه‌ها

أُمَّةً واحِدَةً: یک ملّت، از زمان آدم تا نوح بر سر یک راه و روش بودند. برای آشنایی به معنای دیگر اُمّت [← بقره/۲۱۳]، مردم، بر فطرت اسلام و توحید بودند. وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقت مِن رَبِّكَ: اگر وعده‌ی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود که دستور عذاب را به تأخیر اندازد. لَقُضِيَ بَينَهُم: در دنیا بین مردم داوری می‌شد و همه‌ی بی‌باوران نابود می‌گشتند. آيَةٌ: معجزه‌ای مادی و محسوس هم‌چون، معجزه‌ی پیامبران پیشین از قبیل: ناقه‌ی صالح، عصا و ید بیضای موسی و مائده‌ی عیسی ـ سلام‌الله‌علیهم. أذَقنا: چشانیدیم. حسّ چشایی زبان و دهان است؛ اما مجازاً برای چیزهای معنوی مانند: رحمت و عذاب و کیفر به کار می‌رود. ضَرّاء: آسیب، سختی، گزند، رنج و محنت. مَسَّتهُم: به آنان رسیده است. مَکرٌ في آیاتنا: نیرنگ [برای طعنه‌زدن] در آیه‌های ما. رُسُلَنا: فرشتگان ما (کراماً کاتبین:نگارندگان گرانقدر). یُسَیِّرُکُم: شما را می‌گردانند، شما را به حرکت درمی‌آورد. الفُلْك: کشتی، کشتیها. بریحٍ طَیِّبَةٍ: با بادی ملایم، با باد موافق، با باد شُرطه. ریحٌ عاصِفٌ: بادی تند، بادی ناموافق، تندباد، بادی توفنده. اُحیطَ بِهِم: محاصره شده‌اند، گرفتار گشته‌اند، راه گریز ندارند. هـذِهِ: این گرفتاری، این ورطه، این نابودی. یَبغُونَ: سرپیچی می کنند، ستم می‌ورزند. بَغي: سرکشی، نافرمانی، ستم. مَتاع: بهره، کالا.

ترجمه‌ی آیات

۱۹ـ همه‌ی مردم، ملت یگانه‌ای بودند، سپس اختلاف پیدا کردند و اگر از پیش، وعده‌ی خدا [در تأخیر کیفر] نیامده بود، میان آنان در آن‌چه با هم اختلاف دارند، داوری می‌شد [و بزهکاران، فوراً مجازات می‌چشیدند].

۲۰ـ کافران می‌گویند: چرا معجزه‌ای [محسوس] از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: [دانستن] غیب تنها مخصوص خداست. پس چشم به راه باشید، من هم با شما از چشم به راهانم [تا فرجام کار را دریابم].

۲۱ـ وقتی به مردم پس از آسیبی که ایشان را رسیده است، رحمت و نعمتی بچشانیم، یکباره در نشانه‌های ما بداندیشی می‌کنند. بگو: خداوند در چاره‌اندیشی چابک‌تر است. آری! فرشتگان ما مکرورزیهای شما را می‌نویسند.

۲۲ـ خداست که شما را درخشکی و دریا می‌گرداند. آن‌گاه که در کشتیها قرار می‌گیرید و کشتیها با باد موافق، سرنشینان را پیش می‌برند و آنان، بدان شادمانند، ناگاه تندبادی بر آنها بوزد و موج از هر سو بر آنان بتازد و تصوّر کنند که محاصره شده‌اند. در این حال، خدا را پاکدلانه می‌طلبند و دین و عبادت را تنها از آنِ او می‌دانند [و می‌گویند:] اگر ما را از این گرفتاری رستگار کنی، بی‌گمان از شاکران خواهیم بود.

۲۳ـ اما وقتی خدا نجاتشان می‌دهد، ناگهان در زمین به ناحق ستم می‌کنند. ای مردم! ستم و نافرمانی شما تنها به زیان خود شماست. مدت کوتاهی از زندگی دنیا بهره‌ور می‌شوید. آن‌گاه بازگشت شما به سوی ماست. پس شما را از فرجام کردارتان آگاه خواهیم کرد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

قرآن، پس از اقامه‌ی دلایل بر باطل بودن بندگی بتها در آیه‌های قبل، سبب پیدایش این راه و رسم فاسد را بیان می‌کند که این شرک در میان مردم به دلیل پیروی آنان از هواهای نفسانی است؛ هرچند مردم در گذشته یک ملت و بر یک دین حق بوده‌اند.

قرآن، پس از بیان شبهه‌های مشرکان و طعنه‌زدنهایشان به نبوت و رسالت، درآیه‌ی ۲۰ این سوره نیز به شبهه‌ی دیگری اشاره می‌کند که می‌گویند: قرآن معجزه نیست همانگونه که تورات و انجیل معجزه به شمار نمی‌آیند؛ بلکه معجزات محسوس موسی و عیسی، معجزه است.

اما مشرکان خوب می‌دانستند که قرآن دارای آیات علمی و عقلی است و بر نبوت و رسالت دلالت دارند. پس از آن که خداوند درخواست مشرکان را ـ که خواهان فرود آمدن نشانه‌ها و معجزات دیگر غیر از قرآن بودند ـ مردود شمرد و بیان فرمود که آنها از امور غیبی است و به خدا اختصاص دارد؛ به آنان پاسخ

دیگری داد که اگر مشرکان سرسخت، چنان آیاتی را با چشم خود مشاهده کنند، باز قانع نخواهند شد؛ زیرا که عادتشان حیله‌گری، دشمنی، لج‌بازی و بی‌عدالتی است.

شرح و بیان

۱۹ تا ۲۳ ـ مردم از بدو پیدایش تا دوران نوح ـع ـ یکپارچه، یک ملت و یک دین مورد پسند خدا بودند، سپس به اختلاف برخاستند واز سر ناسازگاری به فرقه‌ها و دسته‌های متعدد تبدیل گشتند و پی هوی و هوس رفتند و سرانجام هنگام آمدن یکی از پیام آوران الهی به نزدشان، گروهی، راه حق را می‌پذیرفت ودیگری بر کفر، گمراهی و لج‌بازی پای می‌فشرد. [← بقره/۲۱۳].

«کلّ مولود یولَد علي الفطرة حتي یُعربَ عنه لسانه، فأبواه یهوّدانه او ینصّرانه او یمجّسانه»: هر نوزادی بر فطرت و سرشت دین توحیدی چشم به جهان می‌گشاید تا آن‌گاه که سخن گفتن می‌آموزد خواه پدر و مادرش او را به آیین یهودی درآورند یا به آیین نصرانی و یا مجوسی. [ابویعلی، طبرانی و بیهقی از اسود بن سریع. و هو حدیث صحیح. (منیر، ج ۱۱،ص ۱۳۶)].

وقتی مردم با هم اختلاف عقاید پیدا کردند، خداوند، پیامبرانی از خودشان همراه دلیل گویا و قاطع نزد آنان فرستاد [← نفال/۴۲] و در کیفردادنشان هیچ شتاب نورزید و آن را به روز قیامت واگذاشت. [← همین/۹۳] دلیل این اختلاف و نپذیرفتن پیامبران و کتابهای آسمانی، پیروی از هوی و هوس وراه باطلی بود که در پیش گرفته بودند.

پس، اصل در سرشت هرکس بر دین فطرت و توحید است تا عدل الهی بیشتر آشکار گردد. خدا همه‌ی مردم را موحّد و یکتاپرست آفریده و این سرشت، حکمش تا زمان رشد و بلوغ پابرجاست، آن‌گاه آدمی را در پذیرش وحی آسمانی به عقل و اندیشه و درایت خود واگذار می‌کند.

کافران دروغگو از پیامبر معجزه‌ی حسی می‌خواستند که کوه را برای آنان به طلا تبدیل کند و امثال این، تا این که خدا به پیامبر امر کرد که به آنان بگوید: در برابر استهزاهایشان، منتظر فرمان خدا باشند.

آری یکی دیگر از طرح‌های جاهلانه‌ی مشرکان این است که: هرگاه بخواهیم بیدار و آگاهشان کنیم، آنان را به مصیبتی گرفتار می‌کنیم، سپس آن را برطرف می‌نماییم و در ناز و نعمت و آسایش قرارشان می‌دهیم؛ اما به جای این که به سوی ما روی آورند، به نیرنگ می‌پردازند و آیات ما را به ریشخند می‌گیرند؛ غافل از این که به فرمان خدا فرشتگان بزرگوار، کردارشان را می‌نویسند.

آیه‌ی ۲۲ تمثیلی است که حال و وضع مشرکان را به احوال سرنشینان کشتی‌ای که در دریا در حرکت است، همانند می‌کند که موج دریا افراد کشتی را به خطر می‌اندازد و پریشان و آشفته‌حالشان می‌گرداند.

آنان در وقت سختی به خدای مهربان پناه می‌برند و بُتان را به فراموشی می‌سپارند و با خلوص نیّت ودلی

پاک و با صفا از بارگاه خدا تمنّا می کنند که آنان را از آن ورطه‌ی هولناک برهاند تا از آن پس او را با جان و دل، بندگی کنند و مخلصانی راستین باشند.

اما وقتی از نابودی قطعی نجاتشان می‌دهد، هم‌چون گذشته سر به طغیان برمی‌دارند و به کفر و ناسپاسی ادامه می‌دهند که زیان آن جز به خودشان بازنمی‌گردد [← همین/۱۲]، [← سر ء/۶۷]. پس باید اهل خرد و اندیشه از این رفتار ناسازگار درس عبرت بگیرند و به خود آیند، فریب زندگانی زودگذر این دنیا را نخورند و در پی آرزوهای شهوانی نفس بدفرما نروند تا دچار حسرت و پشیمانی نشوند.

نقل است که عکرمه، پسر ابوجهل روز فتح مکه بر کشتی سوار شد تا از مسلمانان بگریزد. ناگهان تندبادی وزیدن گرفت و آنان را به خطر انداخت. سرنشینان کشتی به همدیگر توصیه کردند تا پاکدلانه خدای را فراخوانند؛ چون خدایان [باطل] به هیچ وجه رفع خطر نخواهند کرد. در آن وقت عکرمه می گوید: «اگر در این دریا جز اخلاص و دل پاک، مرا نجات ندهد، درخشکی نیز چیزی مرا از نابودی نمی‌رهاند. بار الها! به تو قول می‌دهم اگر مرا از این ورطه‌ی هولناک و سخت برهانی؛ نزد محمد بروم و دست را در دست او بگذارم و ایمان آورم؛ زیرا می‌دانم که او بزرگوار و آمرزنده است.» عکرمه پس از رهایی و بازگشت از دریا، پیش پیامبر آمد و ایمان آورد...[جلد دوم دایرةالمعارف اخلاق قرآنی، ص۱۹۸].

یادآوری در تکمیل توضیح آیه‌ی ۲۲: سید حسن صدّیق هندی در تفسیر «فتح‌الرحمان» می گوید: «در حیرتم از اقوامی که چه چیزهایی وارد دین اسلام کرده‌اند؛و چگونه به برخی ازمردگان باور قاطع دارند؟! [مثلاَ:] اگر موردی در دریا برای آنان پیش آید، مردگان را به فریاد می‌خوانند واخلاص پاک را ـ آن‌گونه که مشرکان در آن هنگامه فقط به خدا پناه می‌بردند ـ نسبت به خدا نشان نخواهند داد. راستی، ببینید که چگونه تیر اهریمن در آنان کارگر شده و این باورهای شیطانی از راه راست، منحرفشان کرده است؟!... إنّا لله و إنّا إلیه راجعون».

شیخ محمود آلوسی عراقی ـ رحمه‌الله ـ می گوید: «و تو می‌دانی، که امروزه مردم اگر در دریا و یا در خشکی گرفتار شوند، آن‌چه را به فریاد می‌خوانند که سود و زیان نمی‌رسانند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند؛ برخی از آنان، یکی از پیشوایان بزرگ را به فریاد می‌خوانند، یکی از فلان شیخ التماس می کند؛ دیگری از ... نمی‌بینی که یکی خالصانه به درگاه پروردگار روی آورد و با سوز دل،تنها به او پناه ببرد و نیازش را فقط از او بخواهد!!...» (مراغی، جلد۴، ص ۹۰، بخش دوم) [به نقل از منار، ج ۱۱، ص ۳۴۰]

مثل زندگی این‌جهانی، تشویق به سوی بهشت و نفرت از دوزخ، گردآوری همه‌ی انسانها، دورنمایی از روز قیامت، اثبات توحید و بطلان شرک، اثبات برگزیدن پیامبر

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ
حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا
فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۲۴ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى
دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۲۵ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ
وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۶ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ
اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۷ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ
أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ۲۸ فَكَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ۲۹ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ
وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۳۰ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۳۱ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا
الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ۳۲ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۳۳ قُلْ
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ۳۴ قُلْ
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
أَمْ مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳۵ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا
يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۳۶

توضیح واژه‌ها

مَثَلُ الحیوة الدنیا: مثل حیرت‌انگیز زندگانی دنیا در نابود شدن سریع خود و نعمتهایش پس از آن که روی می‌آورد و مردم را می‌فریبد. فَاختَلَط به نباتُ الأرضِ: رستنیهای زمین با آن درآمیخت، گیاهان رنگارنگ به وسیله‌ی آب باران به هم آمیختند. گیاهان به سبب آب رشد و نمو کردند و از زمین سر برآورند و روییدند و متراکم گشتند. زُخرُف: زیبایی، بهجت. زُخرفَها: پیرایش و زیبایی و قشنگی آن. اِزَّیَّنَتْ: [به وسیله‌ی گل و شکوفه] آراسته شد، مزین گشت، زینت یافت. ظَنَّ: پنداشت، گمان برد، در این جا، یعنی یقین داشت. حَصیداً: دور شده. کَأَن لَم تَغنَ: گوی چیزی نروییده، نبوده است، وجود نداشته است. یَدعُوا: فرا می‌خواند، دعوت می‌کند. دارالسَّلام: خانه‌ی سلامت، بهشت، سرای عافیت و سعادت و سلامت، جایگاه امن و امان. الحُسنَی: نیکوتر، زیباتر، مراد بهشت است. زیادَةٌ: افزون بر آن. لا یَرهَقُ: فرا نمی‌گیرد، نمی‌پوشاند. قَترٌ: غبار غم، ماده‌ی سیاه دودمانند. عاصِم: حمایتگر، پناه‌گاه، نجات‌دهنده، بازدارنده. قِطَعاً: جمع قطعه، تکه‌ها، پاره‌ها. مُظلِماً: تاریک، تیره و تار. نَحشُرُهُم: آنان را جمع‌آوری می‌کنیم. مَکانَکُم: در جای خود باشید، در جای خود بایستید، حرکت نکنید. شُرَکاءُ: بتها، شیاطین. انس و جن. فَزَیَّلنا: جدایی انداختیم، فاصله ایجاد کردیم. إن کُنّا ← إنّنا کُنّا: البتّه ما بودیم، پاسخ فرشتگان و مسیح و کسانی است که مورد پرستش گمراهان بوده‌اند. هُنالِكَ: در این میدان قیامت. تَبلُوا: می‌آزماید، آزمایش می‌کند، فرجام کردارش را می‌چشد. أَسلَفَتْ: پیش انداخته است، انجام داده است. ضَلَّ: غایب شد، به در رفت، ناپدید گشت، گم شد. مَن یُدَبِّرُ الأمرَ: کیست کار هستی را تدبیر می‌کند؟ [← همین/۳]. أَفَلا تَتَّقونَ: چرا پروا ندارید؟ مگر پرهیز نمی‌کنید؟ أَنّی: چگونه؟ تُصرَفونَ: باز گردانیده می‌شوید، روی‌گردان می‌شوید، بیراهه می‌روید، راه را گم می‌کنید. حَقَّت: به حقیقت پیوست، ثابت شد. کَلِمَةُ: حکم و فرمان، داوری. یَبدَأُ الخَلقَ: آفرینش را آغاز می‌کند، نیستی را هستی می‌بخشد. یُعیدُهُ: آن را باز می‌گرداند، هستی را نیست و نابود می‌کند. تُؤفَکونَ: از حق به باطل منحرف می‌شوید. یُتَّبَعُ: پیروی می‌شود. لا یَهِدِّي: راه نمی‌یابد، راه نمی‌برد. یُهدَی: راهنمایی می‌گردد. یَتَّبِعُ: پیروی می‌کند. إلّا ظَنّاً: جز گمان که تقلید باطل از نیاکان است.

ترجمه‌ی آیات

۲۴ـ قطعاً مَثَل زندگی این دنیا همانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم و [انواع] رستنیهای زمین ـ از آن چه که خوراک مردم و دامهاست ـ با آن درآمیخت تا آن‌گاه که زمین [با گل و گیاه و شکوفه مزین گردید و] پیراسته و آراسته شد، سپس اهل زمین می‌پندارند که توان [بهره‌وری] از آن را دارند. [ناگهان] فرمان ما در شب یا در روز می‌رسد و آن را چون کشت دروشده می‌گردانیم، انگار که روز قبل در آن‌جا چیزی وجود نداشته است. بدین‌گونه نشانه‌های خود را برای مردمی که می‌اندیشند، به شیوایی بیان می‌کنیم.

۲۵ـ خداوند، همه را به منزل سلامت فرامی‌خواند و هرکس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

۲۶ـ بهشت و نعمتی زیاده بر آن از آنِ نیکوکاران است و بر سر و صورتشان، غبارِ غم و ذلّت نمی‌نشیند. آنان، بهشتی‌اند و در آن همیشه خواهند ماند.

۲۷ـ و آنان که به بدیها آلوده شده‌اند، به هوش باشند که کیفر هر بدی، همسان آن است و خواری فرایشان می‌گیرد و از جانب خدا هیچ پشت و پناهی ندارند. انگار چهره‌هایشان با تکه‌ای از شب تار مستور گشته است. آنان دوزخی‌اند و در آن می‌مانند.

۲۸ـ [ای محمد! یادکن] روزی را که همه‌ی آنان را گرد می‌آوریم، آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم: شما و شریکان (معبودها) در جای خود بایستید. سپس میان مشرکان و شرکا جدایی می‌افکنیم. آن شریکان به آنان می‌گویند: شما ما را پرستش نمی‌کردید.

۲۹ـ و، همین بس که خدا میان ما و شما گواه است. قطعاً ما از عبادت شما خبر نداشته‌ایم.

۳۰ـ [آری!] آن‌جاست که هرکس ثمره‌ی دسترنج خود را می‌چشد و به محضر سرورِ راستین خود، خدا بازگردانیده می‌شوند و آن‌چه را بر خدا بافیده‌اند از دستشان به در می‌رود.

۳۱ـ بگو: کیست که از آسمان و زمین، شما را روزی می‌رساند؟ یا کیست که بر گوشها و چشمها تواناست؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده به وجود می‌آورد؟ و چه کسی تدبیر امور هستی را در دست دارد؟ خواهند گفت:خدا. بگو: پس، چرا پروا نمی‌کنید؟!

۳۲ـ این است خدا پروردگار حقیقی شماست و پس از حقیقت، جز گمراهی چیست؟ پس، چگونه از راه به در می‌روید؟

۳۳ـ بدین‌سان، فرمان پروردگارت بر آنان که نافرمانند، تحقق یافت؛چون که آنان ایمان ندارند.

۳۴ـ بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند، آن‌گاه بازش گرداند بگو: تنها خداست که آفرینش آغاز می‌کند و دیگربار، بازش می‌گرداند. پس،چگونه از حق منحرف می‌شوید؟

۳۵ـ بگو: آیا از این شریکان شما، کیست که به سوی حق راهنمایی کند؟ بگو: خداست که به سوی حق راه می‌نُماید. آیا آن‌کس که راه راست را نشان می‌دهد، شایسته‌تر است که از وی پیروی شود یا آن کس که راه نشان نمی‌دهد و خود نیز نیازمند هدایت است؟شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

۳۶ـ بیشتر مشرکان جز از گمان پیروی نمی‌کنند؛ هرچند گمان، هرگز آدمی را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری! خدا به کردار شما داناست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند در آیه‌های پیشین، سبب ستم و نافرمانی مردم را آز و طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده‌روی در

آن یاد کرد، سپس این مَثَل شگفت‌انگیز را برای ستمگران و فریفته‌شدگان به دنیا می‌زند که از آخرت روی برتافته‌اند: مثال دنیا چون زمین است که سیراب شده و انواع گل و ریاحین را به بار آورده و هنگام بهره‌برداری از آن نزدیک شده است که ناگهان، بلاهای پی‌درپی آن را ریشه‌کن می‌کند. امثال این تشبیه در قرآن فراوان است از جمله: [← کهف/۴۵]، [← زمر/۲۱]، [← حدید/۲۰].

آیه‌های ۲۵ تا ۲۷ نیز از دو گروه نیک و بد سخن می‌گوید که گروهی پایبند جلوه‌های کاذب دنیا و گروهی دیگر در بند آخرت هستند.

آیه‌های ۲۸ تا ۳۰ هم از روز قیامت، خدایان دروغین و پرستش کنندگان آنها سخن می‌گوید.

آیه‌های ۳۱ تا ۳۶ پس از بیان جنایت مشرکان نسبت به خودشان که بتان را همتای خدا می‌دانستند، دلایل تباهی راه و رسم و آیین آنها را بیان می‌کند و سپس به اثبات یکتایی خدا می‌پردازد که تنها خدا جان می‌دهد و جان می‌ستاند و نیز بر یکتایی و ربوبیت خود استدلال می‌کند و این که اوست همه را در عالمی دیگر زنده می‌گرداند و بس.

شرح و بیان

۲۴ ـ زندگانی دنیا بسیار زودگذر است و مردم و جانداران دیگر از نعمتهای زمین بهره‌مند می‌شوند. در این آیه آن‌چه که مایه‌ی عبرت و پند مسلمانان این عصر و دوران است، این که: این آیه و امثال آن، مردم را بیدار می‌کند تا از شرک، خرافات و جهل و نادانی روی برتابند و به نور توحید، علم، حکمت و تمدن واقعی روی آورند، آن‌گاه برجستگان به دعوت سایر ملتهای جهان بپردازند تا از این نعمت گهربار و سعادت‌آفرین برخوردار شوند.

معالأسف اکنون بسیاری از مردم مسلمان از این کتاب گرانبها جز ترتیل وتلاوت با صدای خوش ـ آن هم در مجالس عزاداری و برخی مراسم ـ بهره‌ای نخواهند برد و به ذهنشان گذر نمی‌کند که باید در آیات قرآنی بیندیشند تا راه راست یابند. قطعاً اگر به آن بیندیشند، هدایت می‌شوند. بسیار روشن است که شکوای مردم از بیماریهای اجتماعی و روحی، پلیدیهای نفسانی، دشمنیهای قومی، و جنگهای خانمان‌سوز ملل مختلف و... همگی سبب رقابت و هم‌چشمی برای جمع‌آوری مال ناچیز و کالای بی‌بقای دنیای بی‌وفاست.

اگر خوب بیندیشیم و بصیرت را نیک به کار بندیم، با تلاش، نعمت دنیوی را در حد میانه نگه داریم و بسیاری از آن چه کسب می‌کنیم، در راه اعلای کلمه‌ی حق و خشنودی پروردگار و ملت خود صرف کنیم، تا از سعادتمندان هر دو جهان باشیم. قطعاً کسی نمی‌تواند از کیفر و یورش عذاب خدا در امان باشد و هر آن بخواهد، او را از پای درمی آورد. [← عرف/۹۷و۹۸]، [← هود/۶۷ و۶۸].

۲۵ تا ۲۷ ـ خدا همه‌ی مردم را به سوی بهشت فرامی‌خواند؛ چون آن سرا از هر گونه عیبی پاک است.

بهشت، خانه‌ی امن و جای سلامت است و رنج و بیماری، نداری، گرسنگی و تشنگی، ناروا و ستم و آن چه که پسند آدم سالم و درستکار و بزرگوار نباشد، در آن‌جا وجود ندارد.

بهشت از آن مؤمنان درستکار و پاکدل است که اضافه بر آن، پروردگارشان را می‌بینند، صورتهایشان درخشان و تابان است و خداوند از شر روز قیامت مصونشان می‌دارد و شاد و مسرور می گرداند و از هر نوع نعمتی برخوردارشان می‌فرماید.

کیفر مشرکان و بزهکاران، کیفری عادلانه و مقابله به مثل است، نه بیشتر [← نعام/۱۶۰]، [← نجم/۳۱]، غبار خواری و پستی و غم و اندوه، آنان را در برمی گیرد [← آل‌عمرن/۱۰۶و۱۰۷]، [← برهیم/۴۲و۴۳]، [← شوری/۴۵]، [← عبس/۳۸تا۴۲]، [← غاشیه/۲و۳]. و قطعاً در آخرت بی‌یار و یاورند و کسی آنان را از خشم و عذاب خدا نجات نمی‌دهد.

آیه‌ی ۲۸ منظره‌ای از مناظر و صحنه‌ی روز قیامت است که علاقه و ارتباط میان مشرکان و خدایان ساختگیِ آنان را از هم می گسلد و به آنان دستور داده می‌شود که در جای خود توقف کنند و منتظر باشند تا کیفرشان را بچشند. «وَقِفُوهُم إِنَّهُم مَسؤولُونَ»: مشرکان را بازداشت کنید؛ چون مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. [← صافات/۲۴]. ممکن است شرکایی که مشرکان همتای خدا قرارشان می‌دهند، فرشتگان، عیسی مسیح، بُتان، ماه و خورشید یا آدمی باشند که به فرمان خدا به سخن آیند و خدا را میان خود و مشرکان شاهد بگیرند و از این پرستش اظهار بی‌اطلاعی و ناخشنودی و برائت کنند و بگویند: این مشرکان فقط به خاطر منافع به شرک روی آورده‌اند. آری! این آیه بسیار کوبنده و هشداری جدی است که باید از آن درس توحید و خداشناسی آموخت. در روز رستاخیز همه‌کس مورد آزمایش قرار می گیرد و نهانیهایش افشا می‌شود [← طارق/۹]، تا به فرجام کردارشان دست یابند. و این که خدایان ساخته شده، از مشرکان ناپدید می گردند و روی برمی‌تابند.

نگاهی به این آیات

۱ـ گردآوری همه‌ی مردم در روز قیامت و در یک مکان مشخص، قطعی است.

۲ـ روز قیامت، پیوند میان مشرکان و خدایانشان گسسته می گردد.

۳ـ این که خدا می‌فرماید: مشرکان و شرکای آنان در یک جا بمانند و منتظر باشند، تهدیدی تند و تیز است...

۴ـ نومیدی، سرگشتگی، خواری و رسواییِ مشرکان به خاطر انتخابی است که کرده‌اند.

۵ ـ عدل و داد، همه از جانب ذات پروردگار است.

۶ـ مشرکان از شفاعت و پشتیبانی و نزدیک‌شدن به خدا به وسیله‌ی شرکایی که خود ساخته‌اند، نومید

می‌شوند و انگشت حسرت و ندامت به دندان می‌گزند.

آیات ۳۱ تا ۳۶ ـ ای پیامبر! به مشرکان مکه و امثال آنان بگو: چه کسی از آسمان باران می‌باراند، زمین را آباد می‌کند، انواع کشتزارها، گلهای رنگارنگ، گیاهان مختلف و سودمند عطّاری وغیره، درختان انبوه و در هم فرو رفته و قدکشیده و تنومند را به بار می‌آورد و میوه‌های رنگین و خوشمزه و همانند را به شما عطا می‌کند؟ [← ملک/۲۱] همه‌ی این نعمتها از لطف پروردگار و مهر کردگار است که به بندگانش ارزانی می‌دارد. کیست گوش و چشم را در اختیار شما می‌نهد تا از الطاف بی‌کران الهی برخوردار شوید؟[← ملک/۲۳] آوردن گوش و چشم در آن، نشانِ مدار زندگی حیوانی و کمال زندگی انسانی است، که به وسیله‌ی این دو حواس مهم دانشهای اولیه به دست می‌آید. خداست که جان می‌بخشد و می‌ستاند و قانون در اختیار دارد. پس، جز ذات آفریدگار کسی مبدع، مربی، مدبر و فرمانروا و معبودِ راستین نیست و پس از بیان حق باید از بیراهه رفتن امتناع کرد؛ زیرا کیفر الهی منحرفان را فرا می‌گیرد. [← همین/۹۶و۹۷]، [← زمر/۷۱].

آری! آغازگر هستی جز خدا نیست و آن‌طور که خواست، آن را آفرید. [← طه/۵۰]. پس ای مردم! اگر سرشت، خرد، دید و دقّت شما به سوی خداست، چرا به قدرت او اعتراف نمی‌کنید که همه را باری دیگر در جهان آخرت زنده می‌کند و شما را مورد بازخواست کردارتان قرار می‌دهد؟

در این صورت کسی از خدایان باطل ـ اعم از نوع جاندار و بی‌جان ـ نخواهند توانست راهبر و راهنما باشند و کسی را از گمراهی برهانند. پس آن کس سزاوار پیروی است که راه می‌نُماید و قادر مطلق است. به هوش باشید که بد داوری نکنید و خرافات و ظن و گمان بی‌اثر را رها کنید و در پی حق باشید؛ زیرا اصول ایمان، بر پایه‌ی یقین است نه ظن.

راه کردی لیک در ظنّ چو برق — عُشر آن ره کُن پی وحی چو شرق
ظَنّ لا یُغنی من الحقّ خوانده‌ای — وز چنان برقی ز شرقی مانده‌ای
هی در آ در کشتی ما ای نژند! — یا تو آن کشتی برین کشتی بیند

(مثنوی، دفتر ششم، ۴۱۰۳تا۴۱۰۵)

خلاف راه صواب است و عکس رأی اولوالالباب، دارو به گمان خوردن و راه نادیده بی‌کاروان رفتن. مرشد، امام محمد غزّالی را ـ رح ـ پرسیدند: بدین منزلت از علوم چگونه رسیدی؟ گفت: بدان که هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم. [گلستان سعدی]

قرآن، سخن خدا و معجزه‌ی پیامبر است. دودستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ
لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۳۷ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۳۸ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۳۹ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا
يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۴۰ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ
مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ۴۱ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ
كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ۴۲ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ۴۳ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۴۴

توضیح واژه‌ها

أن يُفتَرَى: که به دروغ ساخته شود، که به هم بافیده شود. **الكِتاب**: کتاب آسمانی. **إفتراهُ**: به دروغ برساخته، به خدا نسبت دروغ داده است. **لم يُحيطوا بِعِلمِهِ (حوط)**: از آن آگاهی نداشتند. بر شناخت آن مسلط نبودند. **وَ لَمّا يَأتِهِم تأويلُهُ**: فرجام آن، بر آنان روشن نگشته است؛ هنوز تأویلش به آنان نرسیده است، پیش از آنان نیامده است. **بِهِ**: به قرآن. **المُفسِدينَ**: تباهکاران. **لي عَمَلي**: کردارم از آن من است. به سزای کردارم می‌رسم. **أنتُم بَريئُونَ**: شما مسؤول نیستید، شما مورد بازخواست قرار نمی‌گیرید. **تُسمِعُ**: بشنوانی، شنوا کنی، شنوا سازی. **الصُّمّ**: ناشنوایان، کران، جمع اصم. **تَهدي**: هدایت می کنی، راه می‌نمایی. **العُمْيَ**: جمع اعمی، نابینایان، کوران. **أنفُسَهُم**: خودشان. **يَظلِمُونَ**: ستم روا می‌دارند.

ترجمه‌ی آیات

۳۷ـ چنان نیست که این قرآن از سوی غیرخدا و به دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تأیید کننده و مبیّن کتابهای پیشین آسمانی است که در آن تردیدی نیست و از جانب پروردگار هستی است.

۳۸ـ یا می گویند: [محمد] آن را به دروغ برساخته است. بگو: اگر راست می گویید: سوره‌ای همانند آن بیاورید و هر کس را که می‌توانید، در برابر خدا فراخوانید.

۳۹ـ بلکه [آنان] چیزی را که از آن آگاهی نداشتند و فرجامش هنوز برایشان روشن نگشته بود، دروغ

انگاشتند. بدین گونه [پیامبران را] دروغگو می‌خواندند. پس، بنگر که سرانجام ستمگران چگونه است؟

۴۰ـ از مشرکان عده‌ای به قرآن ایمان می‌آورند و عده‌ای ایمان نمی‌آورند و پروردگارت به حال تباهکاران داناست.

۴۱ـ و اگر تو را [ای محمد!] دروغگو پنداشتند، بگو: کردار من از آنِ خودم و کردار شما از آن خود شماست. شما از کار و کردارم بی‌نصیب هستید و من از کار و کردار شما بیزارم.

۴۲ـ عدّه‌ای دیگر از آنان، کسانی‌اند [که در وقت تلاوت قرآن] به تو گوش می‌دهند. آیا تو می‌توانی سخنت را به گوش ناشنوایان بشنوانی، هرچند خِرد نورزند [و درنیابند]؟

۴۳ـ عده‌ای دیگر از آنان تو را می‌نگرند. مگر تو می‌توانی نابینایان را راه نمایی هرچند چشم بصیرت ندارند؟

۴۴ـ خداوند، هرگز به کسی ستم روا نمی‌دارد؛ ولی خودِ مردم بر خودشان ستم روا می‌دارند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

با توجّه به آیه‌ی ۲۰ همین سوره، مشرکان، قرآن را معجزه نمی‌شمرند و چنان می‌پندارند که قرآن ساخته‌ی دست پیامبر است. خداوند در جوابشان می‌فرماید: پیامبر هم، چون سایر مردم، نمی‌تواند قرآنی از سوی خود بیاورد. سپس به چندین دلیل، شرک مشرکان را در هم کوبید و باطل کرد. در این جا [۳۷تا۳۹] نیز به حقیقتی پایدار و اساسی که قرآن و وحی کلام الهی‌اند اشاره می‌کند و پیامبر کمترین دخالتی در کم و زیاد کردن آن را ندارد.

پس از بیان طعنه‌ها و ایرادهای بی‌جای کافران در مورد وحی و نبوّت، خدا به تندی هشدار می‌دهد و آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای به ظاهر قرآن را سخن خدا می‌دانند؛ اما با این وصف، دشمنی می‌ورزند و به انکار حقایق می‌پردازند ودسته‌ای دیگر به دلیل نادانی و کَودنی اصلاً آن را کلام حق نمی‌شمرند و پیامبر را تکذیب می‌کنند؛ چون لیاقت ایمان‌آوردن را در وجود خود نمی‌بینند و امیدی به اصلاح‌شدن و هدایتشان نیست. پس به این دلیل، خداوند، آنان را به کیفر اخروی، هشدار می‌دهد.

شرح و بیان

۳۷ تا ۳۹ـ این آیات بیان می‌کنند که قرآن معجزه‌ی پایدار، کلام کردگار و از اصول دین والا تبار است که بارها با عباراتی شیوا آن را آورده که قرآن، گفتار پیامبر نیست؛ بلکه تصدیق کننده‌ی او و دیگر کتابهای آسمانی است. بنابراین، چنین سخنِ بلیغ و گویا و شیرین و روانی از جانب خداست، و بس. قرآن از راز و رمزها و اخبار آینده، خبر می‌دهد و تشریع و قانونگذاری را برای بشریت در هستی می‌آفریند و راه روشن را به آدمی نشان می‌دهد. هرگز سخن خدا با سخن مردم همانند نیست. [← مائده/۴۸] قرآن به بیان

بس‌روشن و کافی احکام و شرایع، حلال و حرام، پند و اندرز و اخلاق فردی و اجتماعی اشاره می کند و کمترین تردیدی در آن نیست.

قرآن دارای اوصاف زیر است:

۱ـ هرگز ساخته و پرداخته‌ی دروغین آدمی نیست و از توان بشر بیرون است.

۲ـ قرآن، مؤید و مبین کتابهای پیشین در اصول دین و فضایل آن است و از رویدادهای آینده خبر می‌دهد. [← نور/۵۵]، [← فتح/۲۷].

۳ـ از نیازمندیهای انسان از احکام شریعت، دانشهای متعدد هردو جهان و علم و عقاید و دین خبر می‌دهد.

۴ـ شک و تردید در آیات الهی و قرآن، برازنده‌ی شأنِ خردمندان نیست.

۵ـ قرآن از سوی خدا به وسیله‌ی جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر نازل شده است.

نکته: در این آیات خداوند، همه را بیدار می کند که اعجاز قرآن، دلیل قاطع و برهان روشن است و پیامبر ـ ص ـ به شهادت تمام قومش مردی درس‌نخوانده و مکتب‌نرفته بود که این کتاب گران‌بها را آورد و مشرکان را به «تحدّی» (رقابت، مبارزه‌طلبی...) فراخواند تا سوره‌ای چون سوره‌های قرآن بیاورند. گویا این مشرکان، مردمی توانا در فصاحت و نمونه در بلاغت بودند؛ اما در برابر قرآن پس‌مانده و سرگشته شدند. [← بقره/۲۳]، [← هود/۱۳]، [← سر /۸۸].

۴۰ تا ٤٤ ـ مشرکان هرچند در درک مطلب دودسته بودند؛ اما در عقایدشان تأثیری نداشت، چون هردو دسته مخالف پیامبر بودند. یکی به دلیل لج‌بازی و سرسختی و دیگری به دلیل نادانی و کندذهنی، چیزی از فرمان الهی را درک نمی کردند گرچه به ظاهر گوش فرا می‌دادند و با چشم می‌نگریستند؛ زیرا نور معرفت به دلهایشان سرازیر نگشته بود و هم‌چنان کورکورانه گام برمی‌داشتند، از حقایق بی‌خبر بودند و پیامبر را دروغ‌پرداز می‌خواندند. خداوند نیز کردار ناپسندشان را به حساب پیامبر نیاورد همان‌گونه که کردار نیک پیامبر هم به خود او برمی گردد. [← نعام/۱۶۴]، [← هود/۳۵]، [← شعر /۲۱۶]، [← سبأ/۲۵].

چنین انسانهایی می‌شنوند؛ ولی آن چه را می‌شنوند درک و فهم نمی کنند. [← حج/۴۶]. می‌نگرند؛ اما تشخیص نمی‌دهند. این انسانها در تاریخ، همیشه وجود دارند و جز هدایت حق، کاری از دست کسی برای آنان ساخته نیست. انگار حواس و اندامشان با عقل و دلشان پیوند نیافته و از هم گسسته شده و از بین رفته است و پی وظیفه‌ی خود نخواهند رفت.

دنیا سریع می‌گذرد، آزار دیدن مشرکان در هر دو جهان

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ٤٥ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ
ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ ٤٦ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ
وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٤٧ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤٨ قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي
ضَرًّا وَلا نَفْعًا إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلا
يَسْتَقْدِمُونَ ٤٩ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ٥٠
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ٥١ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا
عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٥٢ وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي
إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ٥٣ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الأَرْضِ لافْتَدَتْ بِهِ
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٥٤ أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٥٥ هُوَ يُحْيِي
وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٥٦

توضیح واژه‌ها

كَأَنْ: مخفف كَأَنَّ: انگار، گویی. **لَم يَلبَثُوا**: به سر نبرده‌اند، زندگی نکرده‌اند، دیر نکرده‌اند. **يَتَعارَفونَ بينَهُم (عرف)**: با همدیگر آشنا می‌شوند. **نُرِيَنَّكَ (رأي)**: به تو نشان می‌دهیم، می‌نمایانیم. **نَتَوَفَّيَنَّكَ (وفي)**: تو را می‌میرانیم، جانت را می‌گیریم. **شَهيدٌ**: حاضر، شاهد، ناظر، گواه، آگاه، باخبر. **أمَّة**: ملّت. **قُضِيَ**: داوری شد. **مَتَى هذا الوَعدُ**: این وعده چه وقت تحقق می‌یابد؟ کی عملی می‌شود؟ **أَجَلٌ**: زمانی معین و محدود. أجل دوم به معنای فرارسیدن مرگ و به سر رسیدن زندگانی است. **أَرَأَيتُم**: چه می‌بینید؟ مرا باخبر کنید. **بَياتاً**: در وقت شام. **يَستَعجِلُ**: با شتاب می‌خواهد. عجله می‌کند. **أَثُمَّ**: آیا سپس؟ **إذا ما**: زمانی که، هنگامی که. **أَلآنَ؟**: اکنون؟ **الخُلد**: سرمدی، جاودانه، همیشگی، ابدی. **يَستَنبِئُونَكَ (نبأ)**: از تو می‌پرسند، از تو کسب خبر می‌کنند. **هُوَ**: آن؛ یعنی، روز رستاخیز و کیفر الهی. **إي**: بله، البته، آری. **مُعجِزينَ**: ناتوان‌کنندگان. **لافْتَدَتْ به (فدي)**: اگر آن را فدیه داد، بلاگردان کرد، عوض داد، بازخرید. **أَسَرُّوا النَّدامَةَ**: پشیمانی خود را نهان داشتند. به آرامی اظهار پشیمانی کردند. **أَلا**: بیدار شوید، آگاه باشید، بدانید. **تُرجَعونَ**: بازگردانده می‌شوید.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ[ای پیامبر!] روزی که [خدا] آنان را گرد می‌آورد، انگار به مقدار ساعتی از روز [در دنیا] درنگ کرده‌اند، به اندازه‌ای که یکدیگر را بشناسند. بی‌تردید آنان که دیدار خدا را دروغ پنداشتند، زیان کردند و راه نیافتند.

۴۶ـ اگر قسمتی از آن چه را که به آنان وعده داده‌ایم به تو بنُمایانیم، یا تو را پیش خود ببریم، [سرانجام] بازگشت آنان به سوی ماست و خدا بر کردارشان گواه است.

۴۷ـ هر ملتی پیامبری دارد. وقتی پیامبرشان بیاید، در میان آنان دادگرانه داوری می‌شود و ستم نمی‌بینند.

۴۸ـ و می‌گویند: اگر راست می‌گویید، این موعدِ [کیفر] چه وقت خواهد آمد؟

۴۹ـ بگو: من برای خود ـ جز آن چه خدا بخواهد ـ زیان و سودی در اختیار ندارم. برای هر ملتی، زمانی معیّن است. وقتی اجلشان فرا رسید، نه، یک ساعت درنگ می‌کنند و نه، یک ساعت پیشی می‌گیرند.

۵۰ ـ بگو: به من بگویید، اگر عذاب خدا شب‌هنگام یا در روز فرا رسد، [چه خواهید کرد؟] چرا گناهکاران برای آمدنش شتاب می‌ورزند؟

۵۱ ـ مگر آن‌گاه که [عذاب] فرایتان گرفت، آن را باور می‌کنید، درحالی که شتابان خواستار آمدن آن بودید؟

۵۲ ـ سپس به ستمکاران گفته می‌شود: عذاب طولانی را بچشید آیا غیر از این است که در مقابل کردارتان کیفر می‌بینید؟

۵۳ ـ [کافران] از تو می‌پرسند: آیا رستاخیز راست است؟! بگو: آری، سوگند به پروردگارم که در راست بودن آن، تردیدی نیست. و شما یارای فرار از آن را ندارید [و خدا را درمانده نخواهید کرد].

۵۴ ـ اگر آن‌چه در زمین است از آنِ شخص ستمگر می‌بود، بی‌تردید برای رهایی و فدیه‌ی خود می‌داد. [آری، بزهکاران] هنگامی که عذاب را احساس می‌کنند، پشیمانی خود را نهان می‌دارند [که بیشتر رسوا نشوند] میان آنان، دادگرانه داوری می‌شود و ستم نمی‌بینند.

۵۵ ـ به هوش باشید، آن‌چه در آسمانها و زمین قرار دارد، از آنِ خداست و بدانید که وعده‌ی خدا حق است؛ هرچند بیشتر مردم آن را درک نمی‌کنند.

۵۶ ـ خداست که زنده می‌کند و جان می‌ستاند و [سرانجام] به سوی او بازگردانده می‌شوید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن که آیه‌های پیشین کفار را به بی‌توجهی و بی‌تفکری و انکار قرآن معرّفی کرد، اکنون آیه‌ی ۴۵ به کیفر آخرت در برابر کردارشان، اشاره می‌کند. سپس آیه‌های بعد از آن، زیان و خسران و پشیمانی

مشرکان را بیان می‌نماید که به معاد باور ندارند. آری! آنان بد سرانجامی پیش رو دارند.

شرح و بیان

۴۵ـ ای پیامبر! روز هولناک قیامت را به مشرکان یادآور شو که آنان را در آن جا گرد می آوریم. بیم و هراس قیامت آن‌قدر گران است که دنیا با آن همه طولانی‌بودن که جلوه‌هایش بارها فریبشان داده بود، اکنون بسیار کم و کوتاه و کم‌ارزش و بی‌مقدار به نظر می‌رسد که بیش از اندازه‌ی آشنایی و احوال‌پرسی دو نفر با هم نبوده است. آیاتی دیگر به بیان این مطلب چنین اشاره می کنند: [← مؤمنون/۱۱۲تا۱۱۴]، [← روم/۵۵]، [← حقاف/۳۵]، [← نازعات/۴۶].

توضیح:در این گردش زودگذر دنیا، ناگهان صحنه‌ی قیامت را پیش رو می‌بینیم که در آن‌جا کسانی که برای حسابرسی گرد آمده‌اند، می‌فهمند که دنیا چه زود پایان یافت و به سر آمد، انگار لحظه‌ای بیش نبوده آن هم در آشنایی و تعارف با هم سپری گشته و سپس آن زمان آشنایی و آن فرصت گذرا به پایان رسیده است. یا این که تشبیه زندگی دنیا بدین گونه است که: ساکنان آن، همین که پا به سرزمین نهادند، خیلی زود از آن خارج شدند و جز به اندازه‌ی دیدار و آشنایی با هم کاری از پیش نبردند.

۴۶ تا ۵۶ ـ مشرکان و کافران، عذاب قیامت را دروغی بیش نمی‌دانستند و با تمسخر و ریشخند و با شتاب از پیامبر می‌خواستند تا آن عذاب فرود آید و نیز آرزوی مرگ پیامبر را داشتند تا دعوتش به خاموشی گراید. خداوند هم خطاب به پیامبر، سخنان یاوه‌ی آنان را مردود می‌شمارد که در زمان حیات تو از آنان انتقام می گیریم یا این که پس از وفات تو، آنان را به سوی خود بازمی گردانیم و در قیامت کیفر و عذابشان را به تو نشان می‌دهیم؛ چون به احوال و کردارشان آگاهیم. [← یادآوری آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی هود].

کافران به وعده‌ی الهی و آمدن کیفر و عذاب اُخروی باور ندارند، از این رو، با تمسخر با پیامبر می گفتند: آن وعده‌ای که می‌دهی کی خواهد آمد؟ [← سبأ/۳]، [← تغابن/۷].

پیامبر به دستور خدا پاسخ می‌دهد که روز فرارسیدن کیفرتان در دست من نیست و من در این باره هیچ اختیاری ندارم، خدا هروقت اراده کند، شما را می‌میراند و به کیفر می‌رساند و آن زمان نیز، محدود و مشخّص است و پس و پیش ندارد. پیامبر بزرگوار ـ ص ـ در پاسخ دشمنان می گوید: سود و زیان در دست من نیست و از من هیچ کاری برنمی‌آید.

پس، همین بس که خداوند، به شیوه‌ی اندرز و خیرخواهی به پیامبر امر می کند، تا به بندگان خدا بیاموزد که: «لا أَملِکُ لِنفسي ضَرّاً و لا نفعاً...» پس، چگونه می‌تواند، برای دیگران ـ که کارنامه‌ی اعمالشان سیاه است ـ کاری انجام دهد؟! و یا چگونه از کسانی که مدارج و مراتب آنان بسی پایین‌تر است و هرگز منزلتشان به منزلت پیامبر نخواهد رسید، انتظار داشت که برای بداقبالان، کارهای خارق‌العاده و اعجازآمیز از دستشان برآید؟!

شگفتا از مردمی که در کنار قبرستان مردگانی که زیر خاک‌اند، در گوشه‌ای می‌نشینند و از آنان درخواستهایی می‌کنند که جز خدا هرگز از توان آدمی و پری برنخواهد آمد. چرا بیدار نمی‌شوند و در چاه شرک افتاده‌اند و معنای «لا إله إلّا الله» و مفهوم و مدلول «قُـل هُـوَ الله أحـد» را به یاد نمی‌آورند؟! [← عرف/۱۸۸]. و از آیه‌ی «إيّاك نعبد و إيّاك نستعين» که هر روز ۱۷ بار تلاوت می‌کنند، غافل‌اند؟

شگفت‌تر از آن، این که: اهل علم از بینش و دیدگاه مردم خبر دارند و آن را ناپسند نمی‌شمارند و از فرورفتن به سوی ورطه‌ی جاهلی و بدتر آن بازشان نمی‌دارند؟! [مراغی، منار]

راستی، چرا بزهکاران، شتاب می‌ورزند که عذاب خدا فرا رسد؟! حال آن که اگر خدا اراده کند شب‌هنگام و در میان خواب نوشین یا روز تابان، عذابشان می‌دهد. بدان که: ایمان آوردن در لحظات پایانی عمر ـ آن هم از بیم عذاب ـ بی‌اثر است و هیچ فایده‌ای به حال شخص ندارد و باید عذاب دوزخ را بچشند.

پیامبر در پاسخ بی‌باوران که حیات پس از مرگ را باور ندارند، به تأکید و سوگند می‌فرماید: البته، روز معاد آمدنی و قطعی است و کسی خدا را درمانده و ناتوان نمی‌گرداند و نمی‌تواند از پیامد آخرت بگریزد.

آیه‌ی ۵۴ به ما خبر می‌دهد که اگر روز قیامت، بزهکاران و تباهکاران، تمام آن‌چه در زمین است، و از آنِ آنان باشد، برای خلاصی و رستگاری خود از کیفر حق، تقدیم کنند و فدیه دهند، پذیرفتنی نیست [← آل‌عمران/۹۱] و هنگام مشاهده‌ی صحنه‌ی قیامت از بیم رسوایی و بدنامی، پشیمانی خود را مستور می‌دارند؛ امّا رسوا و خوار و سرافکنده خواهند شد. [← سبأ/۳۳].

تمام قدرت هستی از آنِ خداست و ستمکار بد روزگار، درمانده و بی‌یار و یاور است و خود آن را درک نمی‌کند.

آیه‌ی ۵۶ قدرت خدا را نشان می‌دهد و چنین دلیل می‌آورد که: خدای بلندمرتبه و توانا، مرگ و زندگی را در دست دارد و هنگام سرسید اجل، کسی را فرصت نمی‌دهد و او را می‌میراند، سپس برای حسابرسی و پاداش و کیفر و کردار آدمی دوباره پس از مرگ حیات می‌بخشد و به حساب نیک و بد می‌رسد.

نکته: کار جهان و جهانیان، برابر تدبیر و حکمت پروردگار در جریان است و کم و کاستی ندارد ودر هیچ شرایطی تغییرپذیر نیست و هر ملّتی،زمان و فرصت محدود و مناسبی خواهند داشت تا پیامبرانشان از سوی خدا بیایند و آنان را دست گیرند و راه نُمایند و قوانین و احکام آسمانی را برایشان تبیین کنند و به آنان بیاموزند، تا پاداش و کیفر از روی ضوابط و دادگری باشد.

بکش جفای رقیبان مدام و دل خوش دار — که سهل باشد اگر یار مهربان داری
وصال دوست گرت دست می‌دهد یکدم — برو که هرچه مراد است در جهان داری
چو گل به دامن از این باغ می‌بری حافظ — چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری

اهداف قرآن، گونه‌ای دیگر در اثبات وحی و نبوت، مواظبت کردن و احاطه‌ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگانش، دوستان خدا کیستند؟

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
٥٧ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ٥٨ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلالا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ
٥٩ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ ٦٠ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلا تَعْمَلُونَ مِنْ
عَمَلٍ إِلا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ
وَلا فِي السَّمَاءِ وَلا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْبَرَ إِلا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٦١ أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٢ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٦٤

توضیح واژه‌ها

شِفاءٌ: بهبود و سلامت [روحی و عقیدتی]، درمان. **الصُّدور**: سینه‌ها، دلهای درون سینه. **فَلْیَفْرَحُوا**: باید شادمان و مسرور گردند. **أَرَأَیْتُم**: به من خبر دهید، به من بگویید. **ما أَنزَلَ**: آن‌چه آفریده است، آن‌چه ایجاد کرده است. **ءَ آللهُ**: آیا خدا. **أَمْ**: یا. **تَفتَرُونَ**: دروغ می‌بندید. **شَأنٍ**: کار مهم و ارزنده. **ما تَتلوا**: نمی‌خوانی، تلاوت نمی‌کنی. **مِنهُ**: از قرآن. **شُهُوداً**: جمع شاهد، ناظر، مراقب، گواه و آگاه. **تُفِیضُونَ فِیهِ**: به آن می‌پردازید، به آن مبادرت می‌ورزید و شروع می‌کنید. در آن فرو می‌روید. **ما یَعزُبُ**: پنهان نمی‌ماند، گم نمی‌شود. **أَولیاء**: دوستان، برگزیدگان، مقرّبان و ندیمان. **یَتَّقونَ (وَقِيَ)**: پرهیزگارند. **البُشرَی**: مژده، بشارت.

ترجمه‌ی آیات

۵۷ـ ای مردم! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی برای سلامت دلها و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان آمده است.

۵۸ـ بگو: به فضل و رحمت خدا باید مؤمنان شادی کنند و این از هرچه می‌اندوزند، بهتر است.

۵۹ـ بگو: به من خبر دهید: آیا از آن چه که خدا روزیِ شما کرده، قسمتی از آن را حرام و قسمتی دیگر را حلال گردانیده‌اید؟ بگو: مگر خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟

۶۰ـ آنان که بر خدا دروغ می‌بندند، گمانشان در مورد کیفر روز قیامت چیست؟ خداوند بر مردم عطا و بخشش دارد؛ اما بیشتر آنان سپاسگزار نیستند.

۶۱ـ تو در هر کار مهمی که باشی و هر آیه‌ای از قرآن تلاوت کنی و [شما مؤمنان] به هر کاری دست بزنید، ما بر شما گواهیم و هم‌وزن ذره‌ای در زمین و آسمان از پروردگارت مستور نیست. و هرچه کوچکتر از آن یا بزرگتر از آن باشد، در کتابی روشن ثبت شده است.

۶۲ـ به هوش باشید، که دوستان خدا نه بیمی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.

۶۳ـ آنان، کسانی‌اند که باور راستین دارند و پیوسته پرهیزکارند.

۶۴ـ مژده‌ی زندگانی دنیا و آخرت آنان‌راست. وعده‌های خدا هیچ‌گاه تغییرپذیر نیست. این، همان کامگاری بزرگ است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از اقامه‌ی دلایل پایه‌های سه‌گانه‌ی دین؛ یعنی، توحید، نبوت و معاد در آیه‌ی ۵۷ و ۵۸ به تشریع و قانونگذاری عملی قرآن و صفات و مقاصد چهارگانه‌اش ـ که در شرح و بیان می‌آید ـ می‌پردازد. آیه‌های ۵۹ تا ۶۰ به حلال و حرام اشاره می‌کند که جز به امر خدا حلالی، حرام و حرامی، حلال نخواهد شد و این که بیشتر مردم در برابر بخشش و دهش آفریدگار، سر باز می‌زنند. آیه‌ی ۶۱ نیز از احاطه‌ی علم و دانش خدا بر تمام هستی از خُرد و کلان، خبر می‌دهد. آیه‌های ۶۲تا۶۴ از حال سپاسگزاران، پارسایان، نیکوکاران و مزد و پاداش ارزنده‌ی آنان سخن می‌گوید.

شرح و بیان

۵۷ و ۵۸ ـ خطاب این آیات، به همه‌ی مردم است که خداوند کتابی جامع و کامل و مملو از اندرز و سفارش نیکو را که موجب اصلاح رفتار و کردار گردد و آدمی را از پلیدیها باز دارد به آنان عطا کرده که: شفابخش دلها و روانها، برطرف کننده‌ی شک و شبهه‌ها و راهنمای راستین به سوی حق و یقین و راه راست و سعادت هر دو جهان است که به طور موجز این کتاب، ویژگیهای چهارگانه‌ی زیر را دارد:

۱ـ قرآن، در واقع اندرز و راهنمای نیکوست. [← آل‌عمران/۱۳۸].

۲ـ شفابخش دلها و آرام‌بخش روانها و زداینده‌ی شک، دورویی، کفر، بی‌باوری و کینه و دشمنی است. [← اسراء/۸۲].

۳ـ هر کس بخواهد، قرآن او را به سوی حق و راه راست هدایت می‌کند تا به منزل خوشبختی دست یابد. [← فصلت/۴۴].

۴ـ قرآن، سراسر رحمت است، به ویژه مؤمنان پارسا و خیرخواه را از چاه نادانی و تیرگیهای زمانه به سوی نور و ایماان، راه می‌نماید... [← بلد/۱۷]...

۵۹ و ۶۰ـ این دو آیه برای مشرکانِ منکر وحی، دلایلی می‌آورد تا در برابرش به ناحق نپردازند، و آن، این که: قاعده‌ی تشریع و قانونگذاری عملی در مورد تحریم و تحلیل، از آنِ خداست و بس و هر کس دخالت کند و پای کج نهد، جز دروغ و افترا، کاری نکرده است. پس، آن‌چه که مشرکان از محصول و چهارپایان خود، سهم خدا و سهم بتان را جدا می‌کردند و به زعم خود، وضع قانون، در دست آنان است، راهی نادرست در پیش گرفته بودند که جهت تبیین آن به آیه‌های دیگر قرآن ارجاع می‌دهیم: [← مائده/۱۰۳]، [← نعام/۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹ و ۱۴۴]، [← نحل/۱۱۶].

آری! مشرکان خدا را روزی‌رسان می‌دانستند و بدان اعتراف می‌نمودند، حال آن که خود، قانون حلال و حرام را وضع می‌کردند. حال اگر هر ملتی ـ چه مسلمان و چه غیر مسلمان ـ در مورد حلال و حرام، اعمال‌نظر کنند، قانون الهی را نادیده بگیرند و آن را به فراموشی بسپارند و خود به تاخت و تاز بپردازند و حتی یک مورد را ـ به خواست خود ـ حلال یا حرام به شمار آورند، مورد همان نکوهش و تهدید مشرکان قرار می‌گیرند، مگر آن که از آن بازگردند و راه راست در پیش گیرند.

روز قیامت، پاسخ دروغ‌پردازان چیست؟ مگر می‌توانند از دست خدا بگریزند و کیفر نبینند؟ با این وصف، خدای جهان‌آفرین بسی‌بخشنده و بافضل است و به شیوه‌های گوناگون هدایت دلهای بیمار و شفای آن را مورد الطاف خود قرار می‌دهد؛ هرچند بیشتر مردم، سپاسگزاری نمی‌کنند: «وَ قَلیلٌ من عِبادِیَ الشَّکورُ» [← سبأ/۱۳].

۶۱ـ در این آیه، جمله‌ی «وَ ما تکونُ...» و «ما تَتلُوا...» خطاب خاص به پیامبر و جمله‌ی «وَ لا تَعمَلونَ...» خطاب عام به مردم است.

انسان در هر شرایط و موقعیتی باشد و به هر کاری دست بزند و خود را سردرگم کند، قطعاً آفریدگارش بر تمام کردار و رفتار او ناظر و در همه‌جا حاضر است و با آن همه شکوه و هیمنه، حرکات آدمی را می‌پاید و زیر نظر قرار می‌دهد. گستره‌ی علم او از بس بی‌نهایت است که تمام هستی را ـ از ذرّات تا کهکشانها ـ در بر می‌گیرد. و کمترین چیز در علم او مستور نیست و بر همه‌چیز و همه کس احاطه دارد؛ چون انسان را بیهوده نیافریده است و هر آن او را می‌نگرد و عنایت خاصّ خود را نشان می‌دهد. [← نعام/۵۹].

سعدی ـ علیه‌الرحمه ـ می‌فرماید:

حاجت موری به علم غیب بداند — در بنِ چاهی به زیر صخره‌ی صمّا
از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق — از همه عالم نهان و بر همه پیدا

[← شرح و بیان سوره‌ی حمد]

۶۲ تا ۶۴ ـ ای مردم! بیدار شوید و بدانید که دوستان و عزیزان خدا، در روز قیامت بیم و هراسی در دل ندارند. «لا یَحزُنُهُمُ الفَزَعُ الأَکبَرُ» هول و وحشت بزرگ روز قیامت، آنان را اندوهگین نخواهد کرد. [← نبیاء/۱۰۳] و برای آن چه در دنیا از دست می‌دهند، پریشان و غمگین نیستند؛ چون در برابر فرمان حق خاکسار و فرمانبردارند و هنگام مرگ نیز فرشتگان، خشنودی خدا را به آنان بشارت می‌دهند و قطعاً می‌دانند که این سخن خدا تغییرپذیر نیست و به وعده‌اش عمل می کند. [← توبه/۲۱].

آری! آنان که می گویند: پروردگار ما خداست؛ سپس پایداری می کنند، فرشتگان [با آن پیام] بر آنان فرود می‌آیند و می گویند: به هوش باشید، که نترسید و غمگین نشوید و شما را به بهشت موعود نوید باد... [← فصلت/۳۰تا۳۳]

عزّت و قدرت و برتری، از آن خداست؛ اهمّیّت شب و روز، خدا فرزندی ندارد

وَلا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۶۵ أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا
الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلا يَخْرُصُونَ ۶۶ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ
فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۶۷ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ
۶۸ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ ۶۹ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۷۰

توضیح واژه‌ها

العِزَّة: شوکت و شکوه، برتری، چیرگی قدرت. **ما یَتَّبِعُ**: پیروی نمی‌کند. **یَدعونَ**: فرا می‌خوانند، عبادت و بندگی می‌کنند. **یَخرُصونَ (خَرْص)**: از روی حدس و گمان کار می‌کنند، تخمین می‌زنند، چنان می‌پندارند. **مُبصِراً**: روشن. **یَسمَعونَ**: می‌شنوند، می‌فهمند، درک می‌کنند، می‌پذیرند. شنیدن همراه تدبر و تفکر و پذیرش. **سُلطانٍ**: دلیل و حجت. **أَتقولونَ عَلَی اللهِ**: آیا بر خدا دروغ می‌بندید، آیا برای خدا جعل می‌کنید، مگر به خدا نسبت می‌دهید؟ **یَفترونَ**: دروغ می‌بندند، نسبت ناروا می‌زنند. **مَتاعٌ**: بهره‌مندی، برخورداری [اندک]. **نُذیقُهُم**: به آنان می‌چشانیم. **کانُوا یَکْفُرونَ**: کفر می‌ورزیدند، ناسپاسی می‌کردند.

ترجمه‌ی آیات

۶۵ـ سخن بی‌باوران تو را اندوهگین نکند؛ چون عزت و قدرت، همه از آن خداست. او شنوای داناست.

۶۶ـ بیدار باشید که هر کس [و هر چیز] در آسمانها و زمین باشد، در فرمان خداست. و آنان که غیر از خدا را پرستش می‌کنند [جز از روی گمان آنها را] پیروی نمی‌کنند. آنان فقط در پی حدس و گمانند و کارشان جز برساختن دروغ نیست.

۶۷ـ خداست که شب را برای شما پدید آورد، تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی بخشید. بی‌گمان در این کار، برای مردمی که گوش شنوا دارند، نشانه‌هایی است.

۶۸ـ بی‌باوران گفتند: خدا برای خود فرزندی برگزیده است. او [از هر عیبی] پاک است. او بی‌نیاز است. [و]

او را ست آنچه در آسمانها و زمین است. شما، هیچ دلیلی برای این [ادّعا]ندارید. آیا چیزی را که نمی‌دانید بر خدا می‌بندید؟!

۶۹ـ بگو: کسانی که برخدا دروغ می‌بندند، نمی‌رهند.

۷۰ـ[با این یاوه گوییها] بهره‌ی اندکی از دنیا می گیرند، سپس به نزد ما برمی گردند. آن گاه به سزای کفروزیدنشان، عذاب سخت به آنان می چشانیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن که خداوند، انواع شبهه‌های مشرکان را در این سوره پاسخ داد و یادآور شد که آنان از راه حق منحرف شده‌اند و به بت‌پرستی عشق می‌ورزند، به پیامبر گفت: سخنانشان تو را اندوهناک نگرداند. در این آیات از نوعی دیگر از بیهوده گوییهای آنان که می گفتند: فرشتگان، فرزندان خدایند، سخن می گوید، همان گونه که یهودیان، عُزیر و ترسایان مسیح را فرزند خدا می‌نامیدند.

شرح و بیان

۶۵ تا ۶۷ـ ای محمد! گفتار مشرکان ـ که تکذیبت می کنند ـ تو را غمناک نگرداند؛ چون خدا، یار تو و عزّت و قدرت از آنِ اوست و هرکس در پناه او باشد، پیروز است و کسی نمی‌تواند او را از پای درآورد. قطعاً عزّت و سرافرازی از آنِ خدا و پیغمبر و مؤمنان است. [← منافقون/۸].

خداوند از کمترین حرکات و ترفندهایشان خبر دارد. ای مردم! خدا مالک تمام هستی است. [← مریم/۹۳]؛ آن خدایی که شب را برای آرامش و سکون آفرید و روز را برای تلاش و کاویدن روشن فرمود [← نبأ/۹تا۱۱]، هم‌چنین [← سرء/۱۲]. آن‌خدایی که چیره و زبَردست و به هرکاری دست زند، انجامش قطعی است.

۶۸ تا ۷۰ـ این آیات از دو امر مهم خبر می‌دهد:

أ: دلایل بطلان سخن مشرکان و یهودیان و ترسایان که گویند: خدا برای خود فرزند برگزیده است، [← مریم/۸۸تا۹۵].

ب: این دروغ‌پردازی و نسبت ناروا، شایان شأن پروردگار نیست.

آن دلایل، عبارتند از:

۱ـ پاک و مقدس بودن ذات آفریدگار از داشتن زن و فرزند و شریک و همتا. [← سوره‌ی توحید]. راستی را، این دروغ‌بافیها بسیار ابلهانه و جاهلانه است.

۲ـ خداوند از همه کس و همه‌چیز بی‌نیاز است و ماسوی، نیازمند اویند.

۳ـ تمام هستی ملک و پدیده‌ی اوست. پس چگونه ممکن است از پدیده‌ی خود فرزند برگزیند و این فرزند چه سودی به او می‌رساند، حال آن که بقای همه‌ی موجودات به ذات او بستگی دارد.

۴ـ هیچ گونه دلیل بر درستی گفتار خود ندارند واین ادّعای بی‌دلیل، بی‌پایه و بنیان است.

۵ ـ چیزهای بی‌اساس را برای اثبات نسبت‌دادن فرزند به خدا به هم بافیده‌اند در صورتی که وجود فرزند مقتضی هم‌جنس و همانند بودن است و خدا نیز از این صفت منزّه است و همانند و همتا ندارد.

باور داشتن به این که خدای مقدس، فرزند دارد، باوری ابلهانه و دلیلش کوتاه‌بینی در جهان‌بینی است. آن‌کس که چنین فکر می‌کند به قانون زاد و ولد توجه ندارد. زاد و ولد انسان برای تکمیل نسبیِ نقص آدمی است که خدای والامقام چنین نقصی ندارد. انسان می‌میرد و فرزند، سلاله‌ی او را تداوم می‌بخشد. انسان پیر و کهنسال و ناتوان می‌گردد، فرزند، نیرویی است جوان و جای او را پُر می‌کند. انسان در زندگی به یار و پشتیبان نیازمند است که فرزند در این شرایط مددکار اوست. و...؛ اما ذات پاک پروردگار از همه‌ی اینها بری و بی‌نیاز است. پس وجود فرزند برای خدا منتفی است؛ چون به چیزی نیازمند نیست.

برخورداری بی‌باوران به وسیله‌ی ترفندها و دروغ‌پردازیها از متاع و کالای اندک این‌جهانی، ماندگار نیست و زودپایان می‌یابد و فرجامشان عذاب سوزان و دردناک آخرت است و بس.

تو چون خود کنی دختر خویش را بد   مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

(ناصرخسرو)

قصّه‌ی نوح و قوم او، عادت مردم به تکذیب پیامبران

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى
اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلا
تُنْظِرُونِ ۷۱ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ ۷۲ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ۷۳ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ۷۴

توضیح واژه‌ها

اُتلُ: بخوان. کَبُرَ: سخت و گران است. مَقامي: ماندنم، اقامتم. تَذکیري: اندرز دادنم، تبلیغ من. أجمِعُوا أمرَکُم: تصمیم بگیرید، با هم مشورت کنید. غُمَّةً: نهان و مستور، گنگ، سردرگم، مشتبه. اقضُوا إلَيَّ: در مورد من تصمیم بگیرید، کارم را یکسره کنید. لا تُنظِرونِ: فرصتم ندهید. المُسلمینَ: تسلیم‌شدگان، فرمانبرداران در برابر خدا. خَلائِفَ: جمع خلیفه، جانشینان. آیاتنا: نشانه‌های ما، توفان نوح. المنذَرینَ: هشدار یافتگان، انذار شدگان، دروغ پردازان. نَطبَعُ: مهر می‌نهیم، مهر می‌زنیم. المُعتدینَ: تجاوزکاران.

ترجمه‌ی آیات

۷۱ـ سرگذشت نوح را برای بی‌باوران بخوان که به قومش گفت: ای قوم من! اگر ماندنم [در میان شما] و اندرزدادنم با آیات خدا، برایتان سخت و گران است. [برای این کار] بر خدا توکل کرده‌ام. شما نیز در کار خود با شریکانتان هماهنگ شوید تا کارتان بر شما مستور نماند، آن‌گاه درباره‌ی من تصمیم بگیرید و مرا فرصت مدهید.

۷۲ـ و اگر [از دعوتم] پشت کردید، من پاداشی از شما نخواسته‌ام. مُزد من فقط بر عهده‌ی خداست و دستور یافته‌ام که فرمانبردار باشم.

۷۳ـ قومش او را دروغگو خواندند. ما نیز وی را همراه آنان که در کشتی بودند، رستگار نمودیم و آن مؤمنان را جانشین [پیشینیان] قرار دادیم و آنان که آیات ما را دروغ انگاشتند، غرق کردیم. پس، بنگر که فرجام هشداریافتگان چگونه است.

۷۴ـ پس از نوح، پیامبرانی برای قومشان برانگیختیم. آنان دلایل روشن و گویا آوردند؛ اما آن قوم نخواستند

به چیزی که از پیش، انکارش کرده بودند، بگروند. از این رو، بر دلهای تجاوزکاران، مهر می‌نهیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان دلایل توحید و بی‌همتایی خدا، رسالت و نبوت و معاد، پاداشِ روز قیامت و دروغ‌شمردن شبهه‌های مشرکان و دشمنی آنان با پیامبر. این آیات به قصه‌ی برخی از پیامبران اشاره می‌کند، تا موجب دلداری و الگوی او شوند و سختیها و فشارهایش، آسان شود. و از طرفی کردار ناپسند پیشینیان، گوشزدی برای مشرکان باشد و از فرجام بدِ دروغ‌پردازان آگاه شوند.

و آیه‌ی ۷۴ نیز درس دیگری از گذشتگان برای آیندگان است که از فرمان خدا و پیامبر سر باز زدند و به کیفر الهی گرفتار شدند و خدا مُهر سیاه‌بختی را روی دلهایشان زد.

شرح و بیان

۷۱ تا ۷٤ ـ این آیات سیاقی است نو، که با مطالب پیشین سوره پیوند دارد تا مشرکان بیدار شوند و مؤمنان امیدوار گردند: نوح فرمان خدا را به قومش خبر می‌داد [← عرف/۵۹]؛ اما آنان او را دروغگو می‌پنداشتند و ایمان نیاوردند و اندرزهایش در آنان اثر نکرد. [← هود/۳۴]. خداوند نوح و مسلمانان همراهش را از غرق‌شدن رهانید و بقیه را غرق کرد. پس از فرونشستن توفان، مؤمنان مستضعف را در زمین جانشین گردانید تا به عمران و آبادانی بپردازند. نوح با تمام جرأت و شهامت، خطاب به قومش گفت: من بر خدا توکل کرده‌ام و از کار تبلیغ دین کوتاهی نمی‌کنم. شما نیز هر کاری در توان دارید با بتان خود به مشورت بنشینید و علیه من اقدام کنید و مهلتم ندهید، کمترین بیم و هراسی از شما ندارم. [← هود/۵۴تا۵۶].

آری! این آیات از شیواترین آیات قرآن از جهت عبارت آرایی و جامع‌ترین از جهت ایجاز است که معانی فراوانی در زمینه‌ی خودشناسی و روانشناسی، درجه‌ی ایمان پیامبران، امیدواربودنشان به خدا شجاعت و مردانگی و ناچیز شمردن دنیا را در بر دارد.

نکته: می‌فرماید: «فَأَجمِعُوا أمرَكُم و شُرَكائكُم ثُمَّ لا يَكُن أمرُكُم عَلَيكُم غُمَّة» هشداری بس مهم است تا موضعگیری مشرکان به طور واضح و آشکار باشد و در تصمیم‌گیری خود دچار اشتباه و پشیمانی نشوند و شک و تردید و شبهه‌ها را کنار زنند و با صراحت و روشنی موقعیت خود را مشخص نمایند.

یادآوری: پس از اتمام حجت و آوردن دلایل واضح و روشن از سوی پیامبران ـ سلام‌الله‌علیهم ـ باز راه گم کرده‌ها، نگرویدند، بر کفر خود افزودند، تکبّر ورزیدند و پیام‌آوران حق را دروغ‌گو انگاشتند. خداوند نیز به حکم سنّت و قانون لایتغیر خود: «وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِالله تبديلاً و...» بر دلهایشان مهر بدبختی نهاد و پرده‌ی سیاه را روی دیدگانشان کشید. [← بقره/۷]؛ چون هشدار و انذار، هیچ اثر نکرد. [← همان/۶]. قطعاً این

دلهای بیمار، بیمارتر می‌شوند و گمراه‌تر می گردند. پس، باید کیفر شوند. [← همان/۱۰] و جز فساد و تباهی، کاری نکرده‌اند. «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۱۱ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۲» [← همان/۱۱و۱۲].

۱ـ قصه‌ی موسی با فرعون ۲ـ فرعون، ساحران را برای ابطال دعوت موسی به کمک می‌خواند ۳ـ ایمان آوردن جمعی از بنی‌اسرائیل ٤ـ موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می‌کند. ٥ ـ غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی‌اسرائیل

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ
٧٥ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ٧٦ قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا
جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ٧٧ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ
لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ٧٨ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ
٧٩ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ٨٠ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ
بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ٨١ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٨٢ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ
يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ٨٣ وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ
آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ٨٤ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ٨٥ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٨٦ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ
لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ٨٧ وَقَالَ مُوسَى
رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ
عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الأَلِيمَ ٨٨ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ
دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ٨٩ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ
فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو
إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٩٠ آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٩١ فَالْيَوْمَ
نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ٩٢ وَلَقَدْ بَوَّأْنَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٩٣

توضیح واژه‌ها

مِن بَعدِهِم: پس از نوح، ابراهیم، هود و صالح. مَلَأْ: درباریان و اشراف و ندیمان. اِستَکبَرُوا: تکبّر ورزیدند، خود را بزرگتر پنداشتند. الحَقُّ: معجزات موسی. لِتَلفِتَنا (لَفْت): تا ما را بازگردانی، منصرف کنی، باز داری. الکِبریاءُ: شکوه و جلال، عظمت، بزرگی، آقایی و سروری. إئتوني: پیش من بیاورید. عَلیم: آگاه، ماهر و زبردست. أَلقُوا: بیندازید. مُلقونَ: افکنندگان، اندازندگان، آنان که اندازنده‌اند. أَلقَوْا: انداختند، افکندند. لا یُصلِحُ: تأیید نمی‌کند، اصلاح نمی‌کند. یُحِقُّ: پایدار می‌گرداند. بِکَلِماتِه: به دستورات خود، به سخنان خود. ذُرِّیَّةٌ: فرزندان، نسل. اَن یَفتِنَ: این که شکنجه و کیفر کند، که آزار برساند، که از دین برگرداند. عالٍ: برتری‌جوی، نافرمان و سرکش، خودخواه. فِي‌الأَرض: در سرزمین مصر. المُسرِفینَ: اسرافکاران در شر و فساد. تَوَکَّلُوا: توکل کنید. فِتنَةً: مایه‌ی آزمایش، دستخوش آماجِ ستم ستمگران. نَجِّنا: ما را برهان، ما را نجات ده. تَبَوَّءا: منزل بسازید، خانه‌سازی کنید. ترتیب دهید. بُیوتاً: خانه‌هایی. وَاجْعَلُوا بیوتَکُم قِبلَةً: خانه‌هایتان را روبه‌روی هم بسازید، در خانه‌هایتان به نماز و راز و نیاز بپردازید. زینَةً: زیور. لِیُضِلُّوا: تا گمراه گردانند. إِطمِسْ: نابود کن، از میان بردار. أُشْدُدْ عَلَی قُلُوبِهِم: دلهایشان را سخت بگردان. دریچه‌ی دلهایشان را محکم ببند. أُجیبَتْ: پذیرفته شد. جاوَزْنا: عبور دادیم، گذراندیم. بَغیاً وَعَدْواً: از روی ستم و تجاوز، ستمگرانه و متجاوزکارانه. بَغْي: ستم. عَدْو: دشمنی. أَدرَکَهُ الغَرقُ: تا غرقاب او را درنوردید، غرق‌شدنش نزدیک بود. آلآنَ: آیا اکنون؟ آیا حالا؟ أَلآن+ همزه‌ی استفهام = ءآلآنَ. عَصَیْتَ: نافرمانی کردی. نُنَجّیكَ بِبَدَنِكَ: جسد تو را می‌رهانیم، [لاشه‌ی مرده‌ی تو را به بلندایی می‌افکنیم.]. مَن خَلفَكَ: کسانی که از پی تو می‌آیند، آیندگان. بَوَّأنا: جای دادیم، سکونت دادیم. مُبَوَّأَ: منزل، جایگاه، محل سکونت واقامت، هم‌چون سرزمین شام و مصر.

ترجمه‌ی آیات

۷۵ـ سپس، بعد از پیامبران پیشین، موسی و هارون را همراه معجزات خود، نزد فرعون و سران قومش فرستادیم؛ اما آنان نافرمانی کردند و مردمی تباهکار بودند.

۷۶ـ وقتی، حق از سوی ما برایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.

۷۷ـ موسی گفت: آیا به حقّی که به نزد شما آمده است، سحر می‌گویید؟! آیا این، [معجزات] سحر است، در صورتی که ساحران، رستگار نمی‌شوند؟

۷۸ـ گفتند: آیا نزد ما آمده‌ای تا ما را از روشی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، باز داری و در این سرزمین بزرگی [و سروری] از آنِ شما، دو نفر باشد؟! ما سخن شما را باور نداریم.

۷۹ـ فرعون گفت: تمام جادوگران ماهر را پیش من بیاورید.

۸۰ـ وقتی جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: بیفکنید، آن‌چه را که باید بیفکنید.

۸۱ـ وقتی [ریسمانها را] افکندند، موسی گفت: آن‌چه را نشان دادید، سحر است که خداوند آن را به زودی باطل می‌کند. بی‌تردید، خداوند، کار تبهکاران را تأیید نمی‌کند.

۸۲ـ خداوند با سخن خود، حق را ثابت می‌گرداند، هرچند بزهکاران ناپسندش بدانند.

۸۳ـ کسی ـ جز فرزندانی از قوم موسی ـ به وی نگروید، که آنان نیز از فرعون و سران قومش بیم داشتند که آزارشان برسانند و از دین بازشان دارند. فرعون در آن سرزمین، برتری‌طلب و از تجاوزگران بود.

۸۴ـ موسی گفت: ای قوم من! اگر به حقیقت به خدا ایمان دارید و اهل تسلیم هستید، بر او توکل کنید.

۸۵ـ آنان گفتند: بر خدا توکل کردیم. ای پروردگار! ما را وسیله‌ی آزمون ستمگران قرار مده.

۸۶ـ و به رحمت خویش ما را از دست بی‌باوران، برهان.

۸۷ـ به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو نفر برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید و آن خانه‌ها را روبه‌روی هم بسازید و [در آن جا] نماز برپا دارید. [ای موسی!] مؤمنان را بشارت ده.

۸۸ـ موسی گفت: ای پروردگار! تو به فرعون و درباریانش در زندگی دنیا زیور و دارایی بخشیده‌ای که فرجامش آن است که: مردم را از راه تو گمراه بدارند. پروردگارا! اموالشان را بی‌برکت و دلهایشان را سخت گردان چون آنان ایمان نمی‌آورند مگر آن‌گاه که عذاب دردناک را بچشند.

۸۹ـ خدا فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد. پس، پایداری کنید و از راه و رسم نادانان پیروی مکنید.

۹۰ـ بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و سپاهیانش به قصد ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند، آن‌گاه که غرقاب، فرعون را درنوردید، گفت: ایمان آوردم که هیچ فرمانروایی موجود نیست، مگر آن فرمانروایی که بنی‌اسرائیل به او گرویده‌اند و من از فرمانبردارانم.

۹۱ـ اکنون [ایمان می‌آوری]؟ حال آن که پیش از این سر باز می‌زدی واز تباهکاران بودی؟!

۹۲ـ امروز لاشه‌ی تو را به بلندی ساحل می‌افکنیم تا برای آیندگان، مایه‌ی عبرت باشد؛ چون بسیاری از مردم از آیات ما بی‌خبرند.

۹۳ـ [سپس] بنی‌اسرائیل را در سراهای نیکو جای دادیم و به آنان روزی پاکیزه عطا کردیم. آنان، پس از آگاهی، به اختلاف و ستیزه برخاستند. بی‌تردید پروردگار تو در روز رستاخیز درباره‌ی آن‌چه اختلاف ورزیده باشند، میانشان داوری می‌کند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این دومین قصه‌ی این سوره است. قصه‌ی موسی و هارون با فرعون و درباریانش. قرآن بارها آن را بیان کرده است تا روشن گردد که قدرت حق و صدای رسای نبوت بر قدرتهای زورمند تاریخ، چیره و برتر

است و کاخ ستم را ویران می‌کند و پایه‌ی باطل را درهم می‌شکند.

شرح و بیان

۷۵ تا ۷۸ ـ این بخش اول قصه‌ی موسی ـع ـ است. خداوند، موسی و هارون را نزد فرعون و درباریانش به مصر فرستاد. فرعونیان از فرمان حق سر باز زدند و ایمان نیاوردند؛ چون مردمی خطاکار و بزهکار و لجباز و در گناه و تباهکاری در زمین غوطه‌ور شده‌بودند و بر ستمکاری و زورگویی، بسیار اصرار داشتند و مردم را تحقیر می‌کردند و در نهایت غرور و بی‌شرمی، وحی آسمانی را سحر و جادو می‌شمردند [← نمل/۱۴]؛ هرچند می‌دانستند که سحر، نیرنگ و ظاهرسازی و دروغی بیش نیست؛ اما برای این که مردم بیدار نشوند و در بیابان غفلت دست و پا زنند، به موسی می‌گفتند: نزد ما آمده‌ای تا ما را از آداب و رسوم دیرینه‌ی نیاکان پیشین خود باز داری و دینشان را از ما بگیری و خود، به جای ما بنشینی؟! سرانجام خداوند، به موسی معجزات نه‌گانه عطا کرد. [← عرف/۱۳۳].

این، درد دیرینه و هم‌چنین درد تازه‌ای است که سرکشان در هر عصر و دورانی و در هر لباس و مقامی در برابر دعوت آسمانی و ندای دوستان راستانِ خدادوست،قد علم می‌کنند و بهانه‌های واهی و پریشان می‌بافند و دعوت‌کنندگان به سوی خدا را به بدترین تهمت و ناروا متهم می‌سازند، تا موقعیت خود را نگه دارند. این ستمگران زمانه، می‌کوشند جز کجی و ناراستی، فساد و تباهی، خرافات و کینه‌توزی و... چیزی در دلهای مردم، جای نگیرد؛ زیرا اگر عقیده‌ی درست و روشن در دلها جایگزین شود، کاخ پوشالین کاخ‌نشینان فرو می‌ریزد و اربابان دروغین حیله‌گر که حقوق الوهیت و ویژگیهای آن را از آن خود کرده‌اند، به کنار زده می‌شوند. این ستمگران تاریخ با هزاران ترفند و تلاش می‌کوشند تا سخن حق و ندای آسمانی به گوش همگان نرسد و شعار ربوبیت خدای یگانه و فریادهای آزادی آزادمردان طنین‌انداز نگردد و جهل و شرک در میان مردم، حاکم باشد.

این صفات پست و بی‌مقدار در هر عصر و زمانی خود را نشان می‌دهد. هرگاه آزاده‌ای به پا خیزد و مردم را به سوی دین درست و قانون سالم آسمانی فراخواند، اربابان زرپرست و خاک‌دوست زمینی برای جلوگیری از این دعوت دلپذیر، داد و فریاد به راه می‌اندازند و از پای نمی‌نشینند که شاید نور خدایی را خاموش کنند.

۷۹ تا ۸۲ ـ بخش دوم از قصه‌ی موسی با فرعون این که: در این بخش فرعون، ساحرانِ زبردست و توانا را در پایتخت گردآوری می‌کند تا با موسی به معارضه برخیزند. آن‌گاه به مردم بفهمانند که کار موسی نیز سحر و جادوست و بدین‌وسیله راه حق را بر آنان ببندند و از دین موسی پیروی نکنند.

وقتی مردم گرد آمدند و ساحران، ریسمانها را آوردند تا سحر و مهارت خود را نشان دهند و از دست

فرعون نواله و هدیه بگیرند؛ موسی به آنان گفت: شما نخست هرچه از فنون و رموز سحر و ساحری می‌دانید، به نمایش بگذارید، آن‌گاه نوبت من می‌رسد تا حق و باطل از هم جدا گردد. موسی خواست که آغازگر، آنان باشند، تا مردم فنون سحرشان را با چشم خود ببینند و ساحران تمام توش و توان خود را به کار بندند، سپس حق به میدان آید تا باطل را در هم کوبد و نابود کند.

وقتی ساحران، ریسمانها و عصاها را افکندند و ترفندها و شعبده‌بازیها را از خود نشان دادند؛ موسی با اطمینان خاطر به آنان گفت: آن‌چه را در معرض نمایش قرار دادید، سحری بیش نبود و بدانید که خداوند هستی‌بخش، کردار مفسدان را تأیید نمی‌کند؛ اما آن‌چه نزد من است، معجزه‌ی الهی است و خدا سخن حق را ثابت و استوار می‌گرداند؛ هرچند بدکاران را ناخوش آید. [← عرف/۱۱۸]، [← طه/۶۹].

۸۳ تا ۸۷ ـ بخش سوم در ادامه‌ی قصه‌ی موسی: پس از مشاهده‌ی آن همه معجزات روشن، عده‌ی معدودی از نوجوانان و جوانان بنی‌اسرائیل، ایمان آوردند. و پیران آنان از فرعون بیم داشتند؛ چون هر کاری می‌خواست، انجام می‌داد و ادعای ربوبیت می‌کرد و از حق بسیار دور و بیزار بود. وقتی موسی دریافت که حتی مسلمانان از فرعون بیم دارند، دلهایشان را نور امید بخشید و از پیروزی و کمک خدایی خبر داد و گفت: ایمان راستین و اعتماد و تکیه بر قدرت خدای یگانه، شما را از شر و ضرر دشمن، مصون می‌دارد. آن مؤمنان نیز گفتند: ما بر خدا توکل کرده‌ایم. [← هود/۱۲۳]، [← طلاق/۳]، [← ملک/۲۹]، [← مزمل/۹]. خدایا! دشمن را بر ما چیره مگردان و سرنوشت دینمان را به دست ناپاک آنان مده و ما را از ستم فرعون و پیروانش آسوده‌خاطر بفرما.

خداوند، برای رهایی آن مستضعفان به موسی و برادرش، هارون امر کرد تا در مصر، برای پیروانشان خانه‌هایی نزدیک به هم و روبه سوی قدس بسازند و ترتیب دهند تا در آن بیاسایند و آنها را عبادتگاه خود قرار دهند و دور از دید فرعون به راز و نیاز بپردازند.

فراهم آوردن خانه‌های جدا از بقیه‌ی مردم و مخصوص بنی‌اسرائیل، بدین خاطر بود که آنان از دیگران فاصله بگیرند و به خود سر و سامان دهند تا در وقت مناسب برای کوچ کردن از مصر آمادگی داشته باشند و نیز در آن خانه‌های خود به تزکیه‌ی نفس بپردازند و به مدد پروردگار امیدوار و شادمان باشند.

این آمادگی روحی، مقدمه‌ای است برای آمادگی نظامی تا مؤمنان این تجربه را بیاموزند و بدان رهنمود شوند و سرمشق خود قرار دهند.

۸۸ تا ۸۹ ـ در بخش چهارم ادامه‌ی این قصه چنین آمده است: وقتی موسی از فرعون و سران قومش ناامید شد و اذیت و آزارشان بر بنی‌اسرائیل به حدّ نهایت رسید و اصلاح‌پذیر نگشتند و انکار و دشمنی را بیش از پیش افزودند، به درگاه خدای دانا روی آورد و فرعون و اشراف را نفرین کرد و خواستار نابودی آنان شد و سبب نفرین را نیز بیان داشت تا گمان نرود، بدون دلیل زبان به نفرین و نابودی آنان گشوده است.

آری! فرعون و یارانش زر و زیور و اموال بی‌شمار داشتند و اموال و دارایی دیگران را بر اموال خود می‌افزودند و مردم را زبون و ناتوان و نیازمند کرده بودند و بنی‌اسرائیل با حسرت و غم و اندوه، زرق و برق و شوکت و زینت مادی آنان را می‌نگریستند و خود را در مقابل آن همه قدرت که از خون مردم گردآوری شده بود، ناچیز و درمانده می‌پنداشتند و چه بسا همین دارایی نابرابر، برخی از مؤمنان بنی‌اسرائیل را از راه می‌برد. خداوند دعای موسی ـع ـرا اجابت کرد و فرعون و پیروانش نابود شدند.

دعای موسی همانند دعای نوح پس از ناامیدی از ایمان آوردن قومش بود. [← هود/۳۶]، [← نوح/۲۶].

اجابت این گونه دعاها زمان مخصوصی دارد که بر مبنای خواست الهی است و نباید شتاب ورزید؛ چون دور از ادب است و به همین دلیل خداوند به موسی و هارون می گوید: دعای شما دو نفر اجابت شد؛ پس پایداری کنید و پیرو راه و رسم نادانان مباشید.

انسان ناآگاه در گمراهی دست و پا می‌زند و همواره ویلان و سرگردان است و سرنوشت آشفته‌ای دارد و راه راست را به دست نمی‌آورد و بیراهه می‌رود.

نکته‌ی لازم: موسی ـع ـپس از آن که قوم بنی‌اسرائیل را برای کوچ کردن از مصر و ترک آن‌جا، آماده کرد، امکانات مختصری برای توشه‌ی راه و سفر فراهم آورد و ایمان و عزّت و مردانگی را در دل بسیاری از آنان غرس نمود، به درگاه خدای بزرگوار روی آورد و به نفرین فرعون و فرعونیان پرداخت و هارون نیز آمین گفت. این هم پس از آن که تلاش فراوان و راهنماییهای دلسوزانه و هشدارهای تند و تیز نتیجه‌ای نگرفت و کمترین امیدی به اصلاح و مسلمانی آنان نیافت، دست به سوی بارگاه قادر توانا بلند کرد تا زمین از شر آنان آسوده گردد.

۹۰ تا ۹۳ ـبخش پنجم این قصه بدین شرح است: قصه از گفتگوی موسی ـع ـبا فرعون، شروع می‌شود، پس از آن به شرح حال ساحران می‌پردازد، سپس از ایمان‌آوردن واقعی عده‌ای از نوجوانان و جوانان بنی‌اسرائیل سخن می گوید، آن‌گاه از آماده‌شدن آنان برای بیرون رفتن از مصر و سرانجام به دعا و نفرین فرعون و درباریانش اشاره می کند و پس از اجابت دعا از سوی خدا، فرمان کوچ کردن صادر می‌شود، حال آن که فرعون بی‌خبر است. بنی‌اسرائیل از دریا می گذرند، فرعون می‌رسد و هم‌چون آنان، خود و لشکریانش دل به دریا می‌دهند و به دریا می‌زنند؛ اما به فرمان خدا، همگی در روز عاشورای ماه محرم غرق می‌شوند. فرعون به تکاپو می‌افتد و هنگام غرق شدن، ایمان می آورد. [← نساء/۱۸] آری! توبه‌ی دم مرگ پذیرفتنی نیست؛ چون فرصتی برای جبران گناهان باقی نمی‌ماند. خداوند، پاسخ مثبت نمی‌دهد و برای عبرت آنان که فرعون را خدا می‌پنداشتند و باورشان چنین بود که فرعون هرگز نخواهد مرد، لاشه‌اش را که غرق لباس جنگی طلایی بود، روی آب می‌اندازد تا مرگش را به چشم خود ببینند و آن را در تاریخ ثبت کنند که فرعون و امثال او هرگز در وقت فرارسیدن اجل، نمی‌توانند کمترین دفاعی از خود بکنند، چه

جای آن که وسیله‌ی نجات و رهایی دیگران از کیفر خدا باشند و این که: ایمان در آن لحظات جان کندن بی‌اثر است. [← نسا/۱۸]، [← غافر/۸۴ و۸۵].

نکته: پس از پایان زندگانی ننگین فرعون و نزدیکان و ندیمانش، خداوند، نعمت فراوانی به بنی‌اسرائیل ارزانی داشت؛ اما قدر آن را نشناختند و با هم به نزاع و کشمکش برخاستند.

بخش دوم آیه‌ی ۹۳ می‌فرماید: «... فَما اختَلَفُوا حتي جائَهُمُ الْعلمُ...» بنی‌اسرائیل در رسالت پیامبر خاتم اختلاف کردند و از حق سربرتافتند.

پیش از برگزیده شدن پیامبر خاتم، یهودیان و مسیحیان چون در تورات اوصاف والایش را خوانده بودند، او را چون فرزندان خود می‌شناختند، به پیامبری وی اعتراف می‌کردند، بر صحت رسالتش متفق‌القول و یک‌رأی بودند و برای آمدنش علیه آنان که اهل کتاب نبودند، شتاب می‌ورزیدند. وقتی برگزیده شد، برخی از روی کینه و حسد و برخی به خاطر عشق به ریاست و مال‌اندوزی، به او ایمان نیاوردند و عده‌ای نیز با جان و دل به او ایمان آوردند و پیرو او شدند.

یادآوری: اسم فرعونِ زمانِ موسی ـ ظاهراً ـ «منپتاح» پسر رامسیس بود که در سال ۱۲۲۵ پیش از میلاد مسیح می‌زیست، و مومیایی‌اش اکنون در موزه‌ی باستانی قاهره‌ی مصر موجود است که من آن را به چشم خود دیدم... [تفسیر منیر با اختصار، جزء ۱۱، ص ۲۶۰].

در تأیید راستگویی قرآن

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۹۴ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ۹۵ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۹۶ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى
يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۹۷

توضیح واژه‌ها

فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ: إن كُنتَ: اگر بودی، اگر تردید داری. الكتاب: منظور تورات است. الحَقُّ: نشانه‌های راستین قرآن. المُمترينَ: تردیدکنندگان، اهل شک و گمان. وَ لا تَكونَنَّ: قطعاً مباش. حَقَّت: تحقق‌یافته، واجب‌شده، مقرر گشته. كَلِمَة: فرمان، امر و دستور. كُلُّ آيَةٍ: هر نوع آیتی، هر نوع معجزه و دلیلی. حَتّي يَرَوا: تا این که ببینند.

ترجمه‌ی آیات

۹۴ـ اگر درباره‌ی قصه‌ی [موسی و فرعون] تردید داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی خوانده‌اند، سؤال کن. بی‌گمان، حق از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است. پس از دودلان مباش.
۹۵ـ و هیچ‌گاه از زمره‌ی آنان که آیات ما را دروغ می‌پندارند، مباش که از زیانکاران خواهی شد.
۹۶ـ قطعاً، کسانی که فرمان [عذاب] پروردگارت بر آنان تحقق یافته است، ایمان نمی‌آورند؛
۹۷ـ هرچند هرگونه دلایلی ـ به روشنی ـ سراغشان بیاید، مگر آن‌گاه که عذاب دردناک را ببینند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن که خداوند ـ به طور موجز ـ از سرگذشت پیامبران پیشین مانند: نوح، موسی و هارون ـ سلام‌الله‌علیهم ـ خبر داد که بر قومشان پیروز گشته‌اند و به اختلاف و کینه و دشمنی بنی‌اسرائیل نیز اشاره کرد، اکنون این آیات در تأیید راستی و درستی قرآن ما را باخبر می‌کنند.

شرح و بیان

۹۴ تا ۹۷ ـ ظاهر خطاب، در آیه‌های ۹۴ و ۹۵ به پیامبر است؛ ولی درحقیقت مورد خطاب به امّت

اسلامی بازمی گردد؛ یعنی، ای مؤمنان! در نزول این قرآن و در سرنوشت پیامبران پیشین دودل نباشید. حال اگر نمی‌دانید، از علمای اهل کتاب آسمانی بپرسید؛چون برایشان گفته‌ایم. در هر صورت این مطلب، به شیوه‌ی فرض و تقدیرِ شک و تردید درمورد هر چیزی است تا احتمال وقوع، ثبوت، امر و نهی و خبر آن را نفی کند. مثلاً: در میانِ مردم عرب، عادت بر این است که کسی به پسرش می گوید: اگر تو پسر منی، پس دلاور باش، یا بخیل مباش و... عیسی -ع -در جواب سؤال پروردگار می گوید: «...إن كنت قلتُهُ فقد علمتَهُ» اگر آن را گفته باشم، قطعاً تو می‌دانستی. [← مائده/۱۱۶]و...

این آیات به امت پیرو پیامبر خاتم، هشدار اکید می‌دهد تا هیچ گاه در مورد آیات الهی کمترین شک و تردیدی نورزند و با ایمان راستین و یکدلی از آن پیروی کنند و از زیانکاران نباشند، که هرگز فرمان خدا را نمی‌پذیرند و آیاتش را باور ندارند. این سیاه‌روزان، به تمام آیات حسِّی کَوْنی مانند معجزات موسی -ع -و آیات علمی عقلی مانند آیات قرآن، ایمان نمی‌آورند، مگر عذاب سخت را دریابند، آن‌گاه ایمان اثر ندارد، آن‌گونه که ایمان فرعون هنگام غرق‌شدن بی‌اثر ماند؛چون از روی اختیار نبود و فرصت ادای حق ایمان در زندگی وی از دست رفته بود.

نکته: فرض و تقدیر گرفتن هر چیز به شیوه‌ی شک و تردید، عکس آن را که یقین است، به اثبات می‌رساند، این نظریه را فلاسفه‌ای چون «دکارت» به کار می‌برند...

قصه‌ی یونس و قومش، انذار و بشارت

فَلَوْلا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۹۸ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا
أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۹۹ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ
الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ۱۰۰ قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي
الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ ۱۰۱ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۱۰۲ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا
عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۳

توضیح واژه‌ها

لولا ← هَلّا: چرا نباید. **الخِزْي**: خواری و رسوایی، در این‌جا؛ یعنی رسواگر، خوارکننده. **حِين**: چندی، مدت زمانی، زمان عمر هرکس. **تُكرِهُ**: به اکراه وامی‌داری، مجبور می‌سازی، ناگزیر می‌کنی. **الرِّجس**: پلیدی، ناپاکی، منظور از رجس، عذاب و رسوایی است. **اُنظُروا**: بنگرید، بیندیشید. **ما تُغني**: مفید نیست، سودی ندارد. **النُذُر**: جمع نذیر. بیم‌دهندگان؛ یا به معنای مصدر (انذار) است. **هَل يَنتَظِرونَ**: آیا انتظار می‌کشند؟ مگر چشم‌به‌راهند؟ **أيّام**: روزها، رویدادها و حوادث مهم. **نُنَجّي**: نجات می‌دهیم، می‌رهانیم. **حَقّاً علينا**: بر ما واجب است. حقی است بر گردن ما. **نُنْج**: می‌رهانیم.

ترجمه‌ی آیات

۹۸ـ مردم هیچ سرزمینی به وقت خود، ایمان نیاوردند تا ایمانشان به حال آنان سود بخشد مگر قوم یونس که چون به وقت خود ایمان آوردند، عذاب رسواکننده را در زندگانی دنیا از آنان برگرفتیم و تا فرارسیدن اجلشان برخوردارشان کردیم.

۹۹ـ اگر پروردگارت می‌خواست، همه‌ی مردم روی زمین، یکسره، ایمان می‌آوردند. آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که ایمان بیاورند؟

۱۰۰ـ برای کسی مقدور نیست که ایمان بیاورد، مگر به اذن [و توفیق خدا، و] او پلیدی و عذاب را بر آن کس مقرر می‌دارد که عقل و اندیشه‌ی خود را به کار نمی‌گیرد.

۱۰۱ـبگو: با چشم دل بنگرید که چه چیزهایی در آسمانها و زمین است؟و نشانه‌ها و هشدارها برای آنان که نمی‌گروند، سود نمی‌بخشد.

۱۰۲ـمگر روزگاری [پردرد] همانند روزگار مصیبت‌بار پیشینیان را انتظار ندارند؟ بگو: پس منتظر [امر حق] باشید و من نیز همراه شما انتظار می‌کشم.

۱۰۳ـسپس، پیام‌آورانِ خود، و آنانی را که مؤمن‌اند، می‌رهانیم؛زیرا بر ما واجب است که مؤمنان را نجات دهیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند تبیین فرمود که عده‌ای ـ هرچند تمام نشانه‌های وجودی و عقلی و عملی را دریابند ـ ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌گاه که عذاب را ببینند که چون فرصت را از دست داده‌اند، ایمان آوردن ایشان بی‌اثر است. اما در این آیات به سودمند بودن ایمان قوم یونس، پس از کفر و نافرمانی اشاره می‌کند و می‌گوید: چون میدان عمل و زمان جبران داشتند، ایمانشان پذیرفته شد و این که: اراده و حکمت الهی به کردار آدمی تعلق می‌گیرد و باید انسان خردمند، خیر و شر را از هم بازشناسد و با دیده‌ی حقیقت‌بین بنگرد؛ چون که دین با خرد و درایت و اختیار نیکو، مساعد است.

شرح و بیان

۹۸ تا ۱۰۳ ـ آری! قوم یونس ـ برخلاف قوم نوح و فرعون و فرعونیان، پیش از وقوع عذاب، پاکدلانه و با صدق و یقین، ایمان آوردند و از نافرمانی دست کشیدند و مورد بخشش و مهر الهی قرار گرفتند و از بدنامی و عذاب رسواکننده رستند.

پرتوی از تاریخ: نام یونس ـع ـ چهاربار در قرآن آمده است: [← نساء/۱۶۳، نعام/۸۶ یونس/۹۸، صافات/۱۳۹] و در دو سوره‌ی دیگر به وصف ذکر شده است: «وَ ذاالنّونَ إذ ذَهَبَ مُغاضِباً» [← نبیاء/۸۷] «فَاصبِرْ لِحُکمِ رَبِّكَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الحُوتِ إذ نادیَ وَ هُوَ مَکظومٌ» [← قلم/۴۸].

خداوند، یونس پسر متی یا ـ به قول اهل کتاب ـ امتای را به «نینوا» در سرزمین «موصل» در شمال عراق فرستاد. مردم آن‌جا دروغگویش پنداشتند. پس از مدتی نه‌چندان طولانی، یونس، آنان را به عذاب الهی هشدار داد و با خشم و تندی ترکشان کرد و بدون اجازه‌ی خدا از آن‌جا فرار کرد و بر کشتی سوار شد؛ اما خداوند، او را این‌گونه آزمود که: کشتی‌سواران، او را به دریا افکندند. یونس در حالی که خود را نکوهش می‌کرد،عنبر ماهی او را بلعید، [← نبیاء/۸۷ و ۸۸]. و پس از چندین روز در شکم ماهی، خدا به ساحلش انداخت و کدوبن را برای سایه‌بان او رویانید. در آن مدت که در شکم ماهی بود خدا او را از هضم و خُرد

شدن، نگه داشت و به سلامت جان به در برد.

وقتی آن قوم او را از دست دادند و پیدایش نکردند، از نزول عذاب ترسیدند. وقتی وعده‌ی عذاب نزدیک شد، روی آسمان سیاه گشت، انگار دود تیره‌ای فرایش گرفته بود و بر بالای شهر و دیارشان بسیار نزدیک شد. بیشتر ترسیدند. پی یونس رفتند؛ اما او را نیافتند، سرانجام به راستگویی او یقین کردند و برای خوارشدن و پذیرش توبه‌ی خود، لباس موپین پوشیدند و سپس مردان، زنان، کودکان و نوزادان و چهارپایان به بلندایی رفتند. کودکان و نوزادان را از مادران جدا کردند. آنان ناله و فریاد برآوردند. هم‌چنین چارپایان، سر و صدا راه انداختند و همه‌ی صداها به هم پیچید و فضا را پر کرد. آن قوم با دلی پاک و تصمیمی قاطع و یکرنگ در پیشگاه احدیّت توبه کردند، ایمان آوردند و به زاری و لابه پرداختند. خدا نیز بر آنان رحم آورد و عذاب را برگرفت. این ماجرا روز جمعه به وقوع پیوست. پس از بازگشت یونس به میان مردم، جمع فراوانی به او ایمان آوردند و از شرک و بی‌ایمانی رهیدند

با این توضیح، ایمان، اختیاری است و انسان باید با تمام ذرّات وجودش آن را بپذیرد وگرنه ایمان تقلیدی و کورکورانه ثمره‌ای نخواهد داشت و مایه‌ی پشیمانی است. کار پیامبران و پیروان راستینشان در طول تاریخ فقط تبلیغ و ارشاد بوده است و کسی را به زور به دین خدا وادارنکرده‌اند، بلکه همان شیوه‌ی «بلاغ» را با حکمت و موعظه‌ی نیکو و اندرزهای ارزنده، به کار برده اند تا دلها از اغیار پاک و نور خدا در آن وارد گردد. [← بقره/۲۵۶]، [← قصص/۵۶]، [← شوری/۴۸]، [← ق/۴۵]، [← غاشیه/۲۱و۲۲].

خداوند به پیامبر امر می کند که به مردم بگوید: در آفرینش هستی و این نظام بدیع و بی‌مانندِ ماه و خورشید، ستارگان، سیّارات، کهکشانها، در پی هم آمدن شب و روز و... بیندیشند [← ذریات/۲۱و۲۲]؛ هرچند می‌داند که برخی ـ به دلیل کوری چشم دل ـ از آن همه آیات درس نمی گیرند و بیدار نمی‌شوند. حال که پندپذیر نیستند، چشم‌به‌راه عذاب قطعی باشند.

خلاصه، نگریستن به آن‌چه که در آسمانها و زمین است با اندوخته‌ای از بینشها و اندیشه‌ها به خِرد آدمی کمک می کند و بر پذیرشها، جوابها و برداشتها می‌افزاید و میدان آگاهی و آشنایی را فراخ‌تر می گرداند. هرچه زمان جلوتر برود، آگاهی علمی آدمی هم درباره‌ی جهان بیشتر می‌شود که اگر انسان به وسیله‌ی نور الهی به آگاهیهای علمی راه یابد، بر توشه و اندوخته‌ی او می‌افزاید و سرانجام با دو بال توانا و پرقدرتِ مادی و معنوی به سرمنزل مقصود و سعادت و سرافرازی همیشگی می‌رسد. اگر سرشت آدمی سالم باشد، به سوی دینداری و خداپرستی می‌رود، راه راست در پیش می گیرد، در نهانخانه‌ی دل و درون به سوی خدای یگانه گام برمی‌دارد و حضور نیرویی توانا در وجودِ خود احساس می کند و در برابرش فروتن می‌شود.

اخلاص در عبادت، ترک شرک، اسلام دینِ حق و واجب‌الاطاعه است

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ
أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٤ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ
حَنِيفًا وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٠٥ وَلا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَنْفَعُكَ وَلا يَضُرُّكَ فَإِنْ
فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ١٠٦ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كَاشِفَ لَهُ إِلا هُوَ وَإِنْ
يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٠٧ قُلْ يَا
أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا
يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ١٠٨ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ١٠٩

توضیح واژه‌ها

دِينِي: دین من، آیین آسمانی من. **مِن دونِ الله**: غیر از خدا، به جای خدا. **يَتَوَفّاكُم**: روح شما را می گیرد، شما را می‌میراند، جان شما را می ستاند. **وَ أن أَقِمْ وَجهَكَ**: روی‌آور، پایدار باش، بر سر دین حق پایداری کن. **حَنيفاً**: دین پاک، کسی که کارش را به خدا می‌سپارد و از راه راست منحرف نمی‌شود واز شرک گریزان است. **لا تَدْعُ**: فرا مخوان، بندگی مکن، یاری مجوی. **يَمسَسْكَ**: به تو برساند. **ضُرٌّ**: ضرر و زیان. **كاشِفَ**: برطرف کننده، بازدارنده. **رادَّ**: رد کننده، بازدارنده، مانع، برگرداننده. **يُصيبُ**: می رساند، شامل می کند. **الحَقُّ**: قرآن، پیامبر، دین اسلام. **وَكيل**: مراقب، نگهبان، مسؤول. **إتَّبِعْ**: پیروی کن. **يَحكُمَ**: داوری می کند، قضاوت می کند. **الحاكمين**: داوران.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۴ـ بگو: ای مردم! اگر در دین من، شک دارید، بدانید که من کسانی را که غیر از خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم، بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می گیرد و به من دستور داده تا از مؤمنان باشم.

۱۰۵ـ و این که [می‌فرماید:] به دین پاک روی آور و هرگز از مشرکان مباش.

۱۰۶ـ و به جای خدا چیزی [یا کسی] را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، به فریاد مخوان؛ که اگر چنین کنی، مسلماً از ستمکاران خواهی بود.

۱۰۷ـ اگر خدا، زیانی به تو برساند، جز او، کسی برطرف کننده‌ی آن نیست و اگر خیری برایت بخواهد، کسی بازدارنده‌ی فضل او نیست [و] آن را به هر کس از بندگانش بخواهد، می‌رساند. او آمرزگارِ مهربان است.

۱۰۸ـ[ای محمد!] بگو: ای مردم! از جانب پروردگارتان، حق بر شما فرود آمده است. بنابراین، هر که راه یابد، به سود خویش راه یافته و آن کس که بیراهه رود به زیان خویش بیراهه رفته است و من بر شما نگهبان نیستم.
۱۰۹ـ و از آن چه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و بردبار باش تا خدا [میان تو و ستیزه‌گران] داوری کند؛ چون که او بهترین داوران است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح دلایل دین درست و یکتایی آفریدگار و نبوت راستین، خداوند در این آیات پایانی به پیامبر دستور می‌دهد که فرق دین واقعی و شرک و بت‌پرستی را به مردم بفهماند تا بدانند که بتها و امثال آنها سود و زیان نمی‌رسانند و هیچ کاری از دست آنها برنخواهد آمد.

شرح و بیان

۱۰٤ تا ۱۰۹ ـ این آیات فراخوان عمومی به سوی عقیده‌ی اسلامی است که پیامبر خاتم آن را به گوش همه‌ی انسانهای روی زمین ـ تا روز قیامت ـ برساند و به آنان اعلام کند: دینی که من آورده‌ام و شما را به آن دعوت می‌کنم، پاک و خالص و دور از هرگونه شرک و آلودگی است و آن آفریدگار که نامه‌اش در دست شماست به کسی نیاز ندارد؛ بلکه همه‌کس نیازمند درگاه بی‌کران اویند. پس ای مردم! به سوی راه راست و دین پایدار حق بگرایید و از خدایان باطل و از کسانی که به فریادشان می‌خوانید ـ و قطعاً کاری از دستشان ساخته نیست ـ روی برتابید و الوهیت و ربوبیت را به باطل آلوده نکنید و با قلبی مالامال از عشق به خالق هستی، این آیات را زمزمه کنید و بارها با اندیشه و تدبر به آن بنگرید تا حقایق را دریابید: [← بقره/۱۱۲]، [← آل‌عمران/۲۰]، [← نساء/۱۲۵]، [← نعام/۷۹]، [← روم/۳۰و۴۳]، [← لقمان/۲۲]، [← یونس/۲۲].

نگاهی به این آیات

۱ـ بندگی و پرستش برای هر کس و هرچیز از انسان و از بت ـ جز برای آفریدگار ـ ناروا و نامشروع است.
۲ـ بندگی، خاصّ بارگاه باشکوه خدای یگانه است و بس؛ چون او حیات می‌دهد، می‌میراند و بازگشت همه به سوی اوست.
۳ـ تصدیق قلبی و زبانی با هم و ایمان کامل و راستین که شک و شبهه آن را از دل نراند و آدمی را نلغزاند.
۴ـ انجام همیشگی و مستمر واجبات، دوری از تمام پلیدیها و زشتیها و روی‌برتافتن از آن‌چه که ماسوای شریعت آسمانی است.
۵ـ دوری از تمام مظاهر و آثار و شبهه‌های شرک، خواه شرک از راه بت‌پرستی باشد یا غیر آن.
۶ـ آمرزش و رحمت حق، شامل هر توبه‌کار درستکاری خواهد شد...

۷ـ اسلام، دین حق و شریعت کامل خدا و قرآن هم سرچشمه‌ی حق و شریعت پیامبر خاتم نیز مُبیّن و مبلّغ این دین است.

۸ ـ اسلام، راه راست هدایت ربانی پایگاه امید و نجات و سعادت هر دو جهان است.

۹ـ پیامبر،مبلّغ و پیام‌رسان وحی و بشارت‌دهنده به خوبان و هشداردهنده به گناهکاران است. کسی را به زور و اجبار به ایمان وادار نمی‌کند.

۱۰ـ همه‌ی مؤمنان باید از وحی آسمانی پیروی کنند و در عمل بکوشند و بر انجام طاعت شکیبا و دوری از گناه جدی باشند. اگر پیامبران و پیروانشان در راه تبلیغ و نشر دعوت خود، آزار دیدند باید صبور باشند تا خداوند حق و ناحق را از هم جدا کند و دوستانش را پاداش نیک ببخشد و بدکاران را کیفر کند.

۱۱ـ خداوند، جز به حق و راستی داوری نخواهد کرد.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مکی

هود

۱۲۳ آیه

در بیان اصول دعوت به سوی دین خدا، روی گردانی کافران از حق

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١ أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ٢
وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ
تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ٣ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤ أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ
صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٥

توضیح واژه‌ها

الر: [← بقره، آل‌عمرن، عرف، یونس...]. یا این که حرف تنبیه است، مانند: ألا، سوره‌هایی که با حروف مقطع آغاز می‌شوند، در مکه نازل شده‌اند، مگر سوره‌ی بقره و آل‌عمران که هردو مدنی‌اند. **أُحْكِمَتْ**: از جهت لفظ و معنا استوار و منظم و متقن است. **فُصِّلَت**: شرح و بیان گردید، احکام، قصه‌ها، وحی، نبوت و توحید در آن بیان شده است. **ثُمَّ**: در این جا برای ترتیب خبری است؛ یعنی، علاوه بر آن، نه ترتیب زمانی. مثلاً می گویند: فلانٌ کریمُ الاصلِ ثُمَّ کریمُ الفعل: اصل و تبار فلانی بزرگوار است وعلاوه بـر آن کـردارش نیز بزرگوارانه است. [کشاف زمخشری، ۹۰/۲]. **من لَدُن**: از سوی، از جانب. **ألّا**: این که نه، که نه. **أن**: این کـه. **يُمَتِّعْكُم**: شما را بهره‌مند می کند. **مَتاعاً حَسناً**: بهره‌مندی نیکویی، بهره‌ای خوب. **إلَى أجَلٍ مُسَمىًّ**: تا زمانی مشخص، تا سرآمدی معین، تا وقت رفتن به جهان دیگر. **ذي فَضل**: هر نیکوکاری، آن‌کس کـه شایسته‌ی نعمت است، با فضل و نیکوکار. **فَضلَهُ**: پاداش کار نیکش. **مَرجِعُكُم**: بازگشت شما، مرجع، مصدر میمی به معنای رجوع است. **يَثْنُونَ (ثَني)**: می گردانند. **يَثنونَ صُدُورَهُم**: دلهایشان را برمی گردانند، سینه‌هایشان را برمی گردانند، مخفی کاری می کنند، در هم می‌پیچند، سر، در هم فرو می‌برند. منظور از آن، امری معنوی است نه ظاهری. پس، دل گرداندن، مانند روی گرداندن امری ظاهری و بـدنی نیست، بلکه هـدف از آن، «اعراض و بی‌توجهی» است. **لِيَستَخفُوا مِنهُ**: تا راز خود را از او نهان دارند. **يَستَغشُونَ (غَشي)**: می‌پوشانند، بر سر می کشند. [← نفال/۱۱]، [← برهیم/۵۰]، [← طه/۷۸]، [← لقمان/۳۲]، [← نجم/۱۶]، [← لیل/۱]. **يَستَغشونَ ثِيابَهُم**: جامه‌هایشان را بر سر می کشند. با جامه‌هایشان، خودشان را می‌پوشانند. **ذات الصُّدُور**: راز سینه‌ها، راز دلها.

ترجمه آیات

بەنام خداوند بخشندەی مهربان

۱ ـ الف، لام، را. [این قرآن] کتابی است از سوی فرزانه‌ای که آیاتش استوار و منظم است.

۲ ـ [پس ای مردم!] جز خدا را نپرستید که من برای شما از سوی او هشداردهنده و بشارت‌آورم.

۳ـ و این که: از بارگاه پروردگار آمرزش بجویی و [علاوه بر آن] به درگاهش بازگردید و توبه کنید تا شما را در زندگانی تا زمانی معین، به خوبی، بهره‌مند سازد و به هر بزرگوارِ شایسته‌ای از فضل خویش، پاداش بزرگی‌اش را ببخشد و اگر روی برگردانید، [بدانید] که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم.

۴ـ بازگشت شما به سوی خداست و او بر همه چیز تواناست.

۵ـ بدانید که: آنان دل برمی‌گردانند، تا رازشان را از خدا نهان بدارند در صورتی که آن‌گاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند، او از نهان و آشکارشان، خبر دارد؛ چون که دانا به راز درون است.

شرح و بیان

سوره هود ۱۲۳ آیه دارد و در مکه پس از سوره‌ی یونس، شرف نزول یافته و چون قصه‌ی هود را تعریف می‌کند، به این نام شهرت یافته است.

مشرکان، سخت با پیامبر و مؤمنان دشمنی داشتند، در دلهایشان کینه‌ی آنان را پیچانده بودند، هرگاه پیامبر را می‌دیدند از او پشت می‌کردند و صورتهایشان را با جامه می‌پوشاندند، که او را نبینند و گمان می‌بردند که خدا از کارشان بی‌خبر است و با پوشاندن صورت، خدا هم از کینه‌ی دلشان بی‌خبر می‌ماند، غافل از این که او در کمین و شب و روز مراقب احوالشان بود و راز درونشان را خوب می‌دانست. «اَلا اِنَّهم یثنونَ صُدُرَهُم...».

ارتباط این سوره با سوره‌ی یونس، این که: در معنا و محتوا، موضوع، سرآغاز و سرانجام آن در تعریف اسلام، قرآن، پیامبر و رسالت، دعوت به سوی ایمان، توحید، نبوت، معاد، کیفر و پاداش و قصه‌ی برخی از پیامبران و... با هم متفق‌اند و امتیاز این سوره آن است که: از آیات کوبنده و تند و تیز برخوردار می‌باشد و به تندی به پایداری و ماندگاری در دین فرا می‌خواند و یادآور می‌شود.

موضوع سوره

این سوره نیز چون سوره‌ی پیش از خود، شامل اصول دین؛ یعنی، توحید، نبوت و رسالت، معاد و قیامت است که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

أ: به دلیل این که قرآن از نظم بدیع و استوار و بیان شیوا و بدون نقص و خلل برخوردار و هم‌چون کوه

در برابر دشمنان سرسخت، پایدار است و تاکنون هیچ‌کس نتوانسته ـ و نخواهد توانست ـ به شیوایی بیان و معانی و بدایع آن، بنویسد و شیوا سخنان عرب و ادبا و شعرای چیره‌دست، بارها در مبارزه و تحدّی با قرآن، شکست خورده‌اند، قطعاً قرآن سخن خدای فرزانه است و نمی‌تواند کلام بشر باشد [← همین سوره/ ۱۳ و ۱۴].

ب: توحید دو نوع است:

توحید در الوهیّت (خدایی، فرمانروایی، مقام حضرت دوست)؛ یعنی، بندگی خالصانه‌ی او بی‌آن‌که کسی انباز خدا گردد و این‌که: جز خدا کسی سزاوار و شایان پرستش نیست.

توحید در ربوبیت (پروردگاری و اختیارداری) بدین معنا که باید باور قلبی بر این باشد که آفریدگار مدبر این هستی، خداست و تنها او - با حکمت و سنت خود ـ هستی را می‌گرداند و می‌پروراند. عرب جاهلی هم بر این باورند: «اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام و مسخر کرده است؟» در جواب می‌گویند: «الله» [← سوره عنکبوت/ ۶۱] با این وصف: به خدایان متعدد باور داشتند...

ج: اثبات معاد و دوباره زنده شدن و مزد و کیفر،

د: آزمون انسان در جهت انجام کارهای نیکو و سودمند، [← همین سوره/ ۷].

هـ سنجش نمودار مؤمن و کافر در همه‌ی احوال، [← همین /۹ تا ۱۱].

و: شتاب ورزیدن انسان در کار خیر و سودمند و در رسیدن در عذابی که پیامبران به آن اشاره کرده‌اند. [← همین /۸]، [← یونس/ ۱۱].

ز: سرشت آدمی در پذیرش دین گوناگون است... [← همین / ۱۱۸ و ۱۱۹] این اختلاف دارای فواید علمی و عملی است و اگر به تفرق و چنددستگی در دین و اختلاف در اصول زندگانی و مصالح همگانی بگراید، زیان‌بار است.

ح: آوردن قصه‌ی پیامبران برای دلداری پیامبر خاتم که مشرکان و دشمنان همواره آزارش می‌دادند [← همین سوره/ ۱۲۰] و این‌که: درس و تمرینی برای مؤمنان باشد... و آوردن قصه‌ی نوح - سلام الله علیه ـ [← همین / ۲۵ تا ۴۹]

ط: پایداری در دین [← همین ۱۱۲]، هرچند سنگین باشد... دستور به بردباری [← همین ۱۱۵]

ی: نافرمانی خدا، راه نابودی و میل به سوی ستم، سبب عذاب آتش دوزخ است. [← همین / ۱۱۳].

ک: تعهّد و وفاداری در برابر انجام نمازهای پنج‌گانه - در شبانه‌روز ـ در اوقات پنجگانه [← همین / ۱۱۴].

ل: جنگیدن با فساد و تباهی در زمین به منظور حفظ و رعایت حقوق فرد و اجتماع و مصون ماندن از

نابودی مادی و معنوی [← همین/ ۱۱۶].

م: ملّتی که در حال اصلاح و خودسازی باشد و پاکدلانه پیش رود، خدا نابودش نخواهد کرد و عذابش نخواهد داد. [← همین/ ۱۱۷].

ن: هشدار و تهدید آنان که از دعوت حق سربر می‌تابند و سرانجام نیک از آن پارسایان است.

س: در پایان سوره می‌فرماید: «وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمَّا تَعمَلونَ» تا پایان و آغاز سوره از نظم و ترتیب ویژه‌ای برخوردار باشد.

۱ تا ٤ ـ این قرآن گران‌قدر، آیاتش منظم و معانی‌اش شیوا و بی‌عیب است و دستخوش تحریف نخواهد شد؛ انگار قلعه‌ای تسخیر نشدنی است. بخش‌های گوناگونش، حقایق عقاید و احکام و اندرزها را می‌نمایاند؛ گویی رشته‌ای از دُرّ و گوهر بی‌همتاست. البته هیچ شگفت نیست که چنین اوصافی دارد؛ زیرا که از سوی فرزانه‌ای شرف نزول یافته که بدان نیاز بندگانش را برآورد می کند، راه راست را جلوی پایشان می‌نهد و آن‌چه که خیر و سعادت است به آنان می‌بخشد. پس، ای مردم به پاس این نعمت بزرگ، جز خدا را مپرستید و برای زدودن خطاها و گناهانتان آمرزش بطلبید تا هنگام مرگ سرافراز و روسفید باشید و با اطمینان خاطر و آسودگی به سوی پروردگار بشتابید. پس چهار آیه‌ی مطلع سوره، اصول دعوت به سوی دین اسلام و پیروی از قرآن است.

آوردن طلب آمرزش و توبه با هم در آیه‌ی سوم، برای این است که راه آمرزش، توبه است. آمرزش، مطلوب بالذّات است و توبه متمّم آن به شمار می‌آید. در واقع این دو واژه با هم متباین‌اند؛ زیرا استغفار، طلب مغفرت به معنای ستر و پوشش توبه، بیرون آمدن از گناه [و خود را پاک نشان دادن] و پشیمانی از لغزش‌های پیشین و تصمیم قاطع بر بازنگشتن به سوی گناه است. [← نساء /۱۷]، [← مائده/ ۳۹].

۵ ـ بی‌باوران کفرپیشه هرگاه پیامبر را می‌دیدند، سر و روی خود را می‌پوشاندند تا او را نبینند و به تلاوت قرآن، گوش فرا ندهند؛ چون از بس کینه‌توز و ستیزه‌جو بودند، از شنیدن آیات کوبنده و تند قرآن اندامشان می‌لرزید و آشفته و سراسیمه و پریشان‌حال می‌شدند. آری! بی‌باوران تاریخ در هر عصر و زمانی از شنیدن حق و آیات قاطع و روشن، رویگردان و دل‌پریشانند.

پایان جزءِ یازدهم

فضل و علم و قدرت پروردگار، انسان در برابر پاداش و کیفر

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
۶ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ
مُبِينٌ ۷ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ
مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۸ وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا
مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ۹ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ
لَفَرِحٌ فَخُورٌ ۱۰ إِلا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۱۱

توضیح واژه‌ها

دابَّة: جنبنده، جاندار. رِزْق: غذا و زندگی، روزی. مُستَقَرّ: قرارگاه،آرام‌جای، محل زیست. مُستَودَع (وَدع): محل امانت و نگهداری جایگاه موقت، مدفن، مستقر و مستودع:جای زیستن و نگهداری. سِتَّة أیّام: شش‌دوره. شش‌روزگار. [← عرف/۵۴]... ، عَرش: [← عرف/۵۴]، [← توبه/۱۲۹]، [← یونس/۳]. أُمَّة: مدت‌زمانی، چندی، اندك. [← یوسف/۴۵]. مَصروف: دفع‌شده، بازداشته. حاقَ: در بر گرفت، فروگرفت. أذَقنا: چشاندیم. رَحمَة: بی‌نیازی، تندرستی، نعمت. نَزَعنا: پس گرفتیم، سلب کردیم. یَؤُوس: بسیار نومید. کَفور: بس‌ناسپاس. نَعماء: نعمت، خیر و منفعت و خوشی، احسان، جمع آن: اَنعُم. ضَرّاء: سختی و ناخوشی. مَسَّتهُ: به او رسیده، گرفتارش شده است. السَّیِّئات: گرفتاریها، آسیبها، رنج و محبت. فَرِح: شاد و مسرور. فَخور: فخر فروش، نازیدن، خودستا، خودبین. مَغفِرَة: آمرزش.

ترجمه‌ی آیات

۶ـ روزیِ تمام جنبندگان در این سرزمین به عهده‌ی خداست. او جای زیستن و مُردن آن‌ها را می‌داند. همه‌ی این‌ها در کتابی گویاست.

۷ ـ و خداست که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید و تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت، تا [با این آفرینش شگفت‌آور] شما را بیازماید که کدام یك نیکوکارتر هستید. اگر بگویی: شما پس از مرگ دوباره زنده می‌شوید؛ قطعاً کفرپیشگان می گویند: این سخن، جز جادویی آشکار نیست.

۸ ـ و اگر مدت کمی عذابشان را بازداریم، یقیناً می گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟ بدانید، روزی که عذاب آنان را دریابد، [دیگر] از ایشان بازگشتنی نیست و آن‌چه را که به مسخره می گرفتند، آنان را فرو خواهد گرفت.

۹ ـ و اگر از سوی خدا رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس می‌شود.

۱۰ ـ و اگر پس از رنج و مصیبتی که او را فرا گرفته، خیر و نعمتی به او برسانیم، مسلّماً می گوید: گرفتاری‌ها از من دور گشته است. او شاد و خودبین می گردد.

۱۱ ـ مگر آنان که شکیبا باشند و کارهای شایسته انجام دهند، که [در این صورت] از پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند در آیه‌های پیشین اشاره کرد که نهان و آشکار را می‌داند و در این آیات می‌فرماید: از همه‌ی هستی خبر دارد و بر همه چیز توانا و روزی‌رسان همگان است؛ و این که کافران، پیامبر را تکذیب می کنند و قرآن را سحر می‌دانند و نوعی دیگر از بیهوده‌گوییهایشان را بیان می کنند که هرگاه عذابشان را به تأخیر اندازد با تمسخر و ریشخند گویند: چرا به تأخیر افتاد، چه چیز آن را بازداشت؟!...

شرح و بیان

٦ تا ۱۱ ـ روزیِ تمام جانداران با خداست که با کَرَم و بزرگواری خود بر همه می‌بخشد. انسان مؤمن و غیرمؤمن بر سر سفره‌ی گسترده‌اش می‌نشیند؛ چون:

ادیم زمین سفره‌ی عام اوست / بر این خوان یغما چه دشمن، چه دوست
پرستار امرش همه چیز و کس / بنی‌آدم و مرغ و مور و مگس
چنان پهن، خوان کَرَم گسترد / که سیمرغ در قاف قسمت خورد
مر او را رسد کبریا و مَنِی / که مُلکش قدیم است و ذاتش غنی

(دیباچه‌ی بوستان)

باید بدانیم که روزیِ هرکس، مشروط به سعی و کوشش اوست که هرگاه شرط تحقق یافت مشروط هم مقدور می گردد.

قرآن، خرد آدمی را آزاد گذاشته، تا در دایره‌ی خود به تکاپو و کار و تلاش بپردازد و در پرتوِ آزمایش‌ها و سنجش‌ها به حقایق دست یابد. خداوند، ترکیب و تشکیل هستی آدم را به شیوه‌ای فراهم

ساخته است که بتواند با جهان هماهنگ و دمساز گردد و با جد و جهد تمام برای زیستن به پا خیزد.

پروردگار، زمان و مکان حیات و ممات هر کس را می‌داند. [← انعام/۵۹]. پروردگار، آسمان و زمین آفرید و در پیش، کار عرش را به پایان برد تا قدرت خود را نشان دهد. [←اعراف / ۵۴] خدا، زندگانی این جهان را وسیله‌ی آزمون آدمی قرار داد تا نیک و بد از هم جدا شوند. آفرینش جهان بیهوده نیست و فرمان حق قطعی و بازگشت همه به سوی اوست. [← مؤمنون / ۱۱۵]... .

آیه‌ی ده، تصویری از انسان عجله‌کار کوتاه‌بین است و انگار تنها در زمان حال به سر می‌برد و آینده‌ای پیش رو ندارد، و شرایط حال، او را در خود فرو برده و غرق شده است. گذشته‌ای به یاد نمی‌آورد و در بند آینده نیست. از این‌رو، همین که خیر و نعمتی از او سلب گردد، نومید و دلتنگ می‌شود و به ناسپاسی می‌پردازد و اگر آن رنج و مصایب از او گرفته شود و به رفاه و آسایش دست یافت، شاد و مسرور و سرمست می گردد و با خودپسندی و خودستایی، خویشتن‌داری و بردباری را از دست می‌دهد و کَرَم و مهربانی خدا را به فراموشی می‌سپارد... و بی‌حساب، زندگی خودخواهانه را ادامه می‌دهد... اما انسان شکیبای نیکوکردار، نقطه مقابل این انسان ناسپاس است و هیچ‌گاه خدا را از یاد نمی‌برد و با افتخار و سربلندی به زندگی خداپسندانه‌اش می‌پردازد و در همه‌ی احوال در دایره‌ی لطف حق و دستورات او می‌زِیَد...

توجّه: «كانَ عرشُهُ علي الماء» چگونگی عرش برای ما روشن نیست؛ اما به نقل از «اُمّ سلمه» ـ سلام الله علیها ـ این آیه بر چگونگی آغاز پیدایش پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، دلالت می کند و آفرینش عرش و آب، پیش از آسمان و زمین بوده‌اند و آفرینش عرش هم پیش از آب بوده و این ماده‌ی حیاتی زیر عرش قرار داشته است. [← نبیاء/ ۳۰]

مشرکان مکه از محمد ـ سلام‌الله‌علیه ـ می‌خواستند همراه خود گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی‌خواستند. آنان که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و آنان که به آخرت ایمان دارند.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ
مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۱۲ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ
سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۳ فَإِنْ لَمْ
يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۱۴ مَنْ
كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لا يُبْخَسُونَ ۱۵ أُولَئِكَ
الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۶
أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ ۱۷

توضیح واژه‌ها

لَعَلَّ: معنای استفهام‌انکاری می‌دهد و هدف از آن نفی یا نهی است؛ پس، لَعَلَّكَ ← لا تترك: ترک‌مکن، مبادا ترک کنی، آیا ترک می‌کنی؟ ضائِقٌ (ضَيِق): دلتنگ، غمناک. اَن يَقُولوا: از ترس این که بگویند. كَنزٌ: گنج و گنجینه. وَكيلٌ: نگهبان، آگاه، مواظب. إفتراهُ: آن قرآن را به دروغ برساخته است، آن را به دروغ نسبت داده است. مُفتَرَيات: برساخته‌ها، به هم بافته‌ها. إن لم يَستَجيبوا لَكُم: اگر پاسخ شما را ندادند، اگر حرف شما را اجابت نکردند،اگر سخن شما را قبول نداشتند. اَنَّما أنزِلَ بِعِلمِ اللهِ: آن قرآن بر مبنای وحی خدا نازل شده است و بس. نُوَفِّ: به تمام و کمال می‌دهیم، نتیجه‌ی کردارشان را تماماً می‌دهیم. لا يُبخَسُونَ: زیان نمی‌بینند، کم نمی‌برند. حَبِطَ: به هدر رفته، تباه گشته است. بَيِّنَة: دلیلی روشن، قرآن. يَتلوهُ: آن را تلاوت می‌کند، در پی آن می‌آید. مِن قَبلِهِ: پیش از قرآن. اماماً: پیشوا، راهبر. مَوعِد: وعده گاه. مِريَة: شک و دودلی. مِنهُ: درباره‌ی قرآن.

ترجمه‌ی آیات

۱۲ ـ نکند برخی از آن‌چه را که بر تو وحی می‌شود، فروگذاری و بدان دلتنگ شوی که [مشرکان] بگویند:

چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟ تو هشداردهنده‌ای و بس و خدا خود، مواظب همه‌چیز است.

۱۳ ـ یا می‌گویند: قرآن، ساخته و پرداخته‌ی خود اوست. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره‌ی خودساخته همانند آن بیاورید و هرکس را که می‌توانید، در برابر خدا [به کمک خود] فراخوانید.

۱۴ ـ و اگر توان پاسخ شما را نداشتند، بدانید که این قرآن به [مقتضای] علم الهی فرود آمده است و این که معبودی جز او نیست. آیا شما تسلیم می‌شوید؟

۱۵ ـ کسانی که زندگانی و زیور دنیا را بخواهند، پاداش کارهایشان را در همین دنیا ـ به تمام و کمال ـ به آنان می‌دهیم و در آن کم و کاستی به آنان داده نمی‌شود.

۱۶ ـ آنان کسانی‌اند که در آخرت جز آتش دوزخ نصیبی ندارند و آن‌چه در دنیا انجام داده‌اند به هدر می‌رود و تباه می‌گردد.

۱۷ ـ آیا آن‌کس که از سوی پروردگارش دلیلی روشن [و بصیرتی] دارد و شاهدی [چون قرآن] از سوی او در پی آن [دلیل] می‌آید، [هم‌چون کسی است که زندگی و زیور دنیا را می‌خواهد و دروغ می‌بافد]؟ در صورتی که پیش از او نیز کتاب موسی راهنما و مایه‌ی رحمت بوده است. آنان [که در پی حق‌اند]، قرآن را باور دارند و هرکس از گروه‌های مخالف به آن کفر ورزد، جایگاهش آتش است. هیچ‌گاه در مورد قرآن در تردید مباش که قطعاً حق است و از سوی پروردگارت فرود آمده است؛ اما بیشتر مردم نمی‌گروند.

سبب نزول آیه‌های ۱۲ و ۱۴

از ابن‌عباس روایت شده است که: رؤسای مکه گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر خدایی، کوه‌های مکه را برایمان به طلا تبدیل کن. جمعی دیگر گفتند: فرشتگانی پیش ما بیاور تا پیامبری تو را گواهی کنند. پیامبر فرمود: این‌ها در اختیار من نیست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

مشرکان، قرآن را سحر می‌پنداشتند و از آن روی برمی‌تافتند تا صدای دل‌نوای آن را نشنوند. در این آیات نیز از پیامبر، گنج و ثروت می‌خواستند، انگار هم‌چون شاهان به مال‌اندوزی و خودخواهی علاقه دارد؛ اما خداوند در پاسخ از آنان خواست، ده سوره چون قرآن را بیاورند؛ ولی هرگز از عهده‌ی آن برنیامدند و روشن شد که آن همه دشمنی، هوای نفسانی، حسد و کینه و عشق و علاقه به خاطر مال دنیا بود و بس.

اما قرآن از کسانی که آخرت را فراموش نمی‌کنند و کار نیکو انجام می‌دهند، به‌خوبی یاد می‌کند و در

آخرت گواه آنان است.

شرح و بیان

۱۲ تا ۱٤ ـ ای پیامبر! چنان نباشد به‌خاطر این‌که آیات توحید و نهی از شرک که شنیدنش برای مشرکان، کوبنده و گران است، از تبلیغ آن کوتاه آیی؛ باید در برابر اذیت و آزار آنان، شکیبا باشی، از تمسخر و ریشخندشان نهراسی و دلتنگ نشوی. کارت پیام‌رسانی و ابلاغ فرمان حق است [← مائده / ۶۷]، [← فرقان /۷ و ۸]، [← ق / ۴۵]، [← غاشیه / ۲۱ و ۲۲]؛ اما کار شاهان و مردان‌دنیاطلب، جز اندوختن مال و ثروت نیست. بر خدا توکل کن، خدا، خود به حساب آنان می‌رسد. یار و مددکار شما،کلام والای حق است. پس ای مشرکان! اگر قرآن، سخن محمد باشد، شما نیز ـ با آن همه زبان‌آوری و شیوایی در گفتار و سخنوری ـ به راحتی می‌توانید ده سوره ـ یا کمتر و بیشتر ـ همانند آن را بیاورید؛ اما یقین داشته باشید، نه شما از عهده‌ی این کار برمی‌آیید و نه قرآن، گفتار و تألیف پیامبر است. حق، پشت باطل را خُرد کرد و آن کس که ایمان نیاورد، زیان دید. [← اسراء/ ۱۸ و ۱۹]، [← شوری/۲۰].

این که در آیه‌ی ۱۴ می‌فرماید: «فَاِن لَم یَستَجیبوا لَکُم» «لَکُم» خطاب به پیامبر و مؤمنان است؛ یعنی، اگر مشرکان، توان پاسخ شما را نداشتند ـ که نخواهد توانست ـ بدانید که سرچشمه‌ی این وحی، علم خداست.

مزایای قصص قرآن در جهت اعجاز علمی

أ: بیان اصول همگانی دین خدا که میا ن تمام پیامبران مشترک است. پس باید به وجود آفریدگار، توحید، علم و حکمت، اراده و قدرت، عدل و رحمت و سایر صفات خدا، زنده شدن و پاداش، امر به معروف، نیکی و خیرات و سایر کردارهای پسندیده و خودداری از کارهای پلید و زشت، ایمان داشت.

ب: وظیفه‌ی پیام‌آوران، تبلیغ دین خدا و وحی آسمانی، تمام و کمال و بدون نقص است. [← مائده / ۶۷]

ج: در تبلیغ، هیچ‌گونه مدارا و نرمشی جایز نیست و باید شبهه‌هایی که مشرکان و دشمنان وارد می‌کنند، زدود تا برای همه‌کس روشن گردد که قرآن کلام و وحی خدا بر پیامبران است، نه سحر و ابداً نیاز نیست همراه آنان، فرشتگان بیایند و بر رسالتشان گواهی دهند.

د: پیام‌آوران، هدایت در دین را مایه‌ی افزونی نعمت‌های این دنیا و سعادت آن جهان می‌شمارند و این دو، عملکرد اختیاری خود شخص است.

هـ: آیات و دلایل خدا برای مردم، در تأیید پیامبران و شیوه‌ی هشدار و مبارزه‌طلبی از سخنوران عرب و غیره سبب ارزش بیشتر آنان است.

و: اندرزها و خیرخواهی‌های هریک از پیام‌آوران برحسب احوال مردم زمان خودشان بوده است. مانند

گمراهی و خودخواهی قوم نوح ـ ع ـ، مال‌اندوزی و نافرمانی فرعونیان، پلیدکاری‌های قوم لوط ـ ع ـ، خودنمایی در زور و توان بازوی قوم عاد، در عیش و نوش فرورفتن قوم ثمود، گران‌فروشی و کاستن اجناس و به‌طور عموم در وزن و پیمانه زیان‌رساندن به مردم مدین و آن همه سرپیچی و بهانه‌گیری و نافرمانی مردم بنی‌اسرائیل و...

۱۵ تا ۱۷ ـ آن‌کس که فقط به این دنیا و زیور و زیبایی‌هایش بیندیشد و در اندیشه‌ی فرآورده‌های آن باشد، سرانجام به آن خواهد رسید و چند صباحی، همدم آن لذایذ می‌شود و کام برمی‌گیرد و بهره‌ور می‌گردد؛ اما عیشی زودگذر و نوشی تلخ‌کام و ناپایدار و بی‌وفاست و هر آن آدمی را تک و تنها و بینوا می‌گرداند و از او جدا می‌شود و آن‌چه را به جا می‌گذارد، غم و حسرت و رنج و ندامت است و بس و اگر خدا بر او رحم نیاورد، در آخرت بی‌یار و یاور می‌ماند و همدم آتش دوزخ می‌شود.

حال اگر مردم هم‌گام با این تلاش در جهت کسب مال و روزی حلال، روان‌هایشان به نعمت‌های آخرت و جاودانگی آن التفات نمایند و با چشم دل به جهان بی‌پایان و فرمان یزدان بنگرند، به هر چه از نعمت‌های گوناگون مشروع و پاک دنیا بهره‌مند شوند، خیر و برکت است و علاوه بر این که خود برخوردار شده‌اند، می‌توانند گوشه‌ی چشمی به نیازمندان افکنند و دلی را شاد و مسرور کنند و از آن دسترنج پاکیزه و حلال خود برای سرای راستین و خانه‌ی همیشگی، توشه و اندوخته‌ای فراهم آورند.

گرچه بسی لقمه به دست آوریم — بیشتر از روزی خود کی خوریم
پس ز پی آن چه نه روزی ماست — این همه تشویش کشیدن چراست
راه رضا گیر و بَرومند شو — حرص به یکسو نِه و خرسند شو

(نظامی گنجوی)

آیه‌ی ۱۷ مقابله و موازنه بین کسی است که آگاهانه به وسیله‌ی قرآن و دلایل خدادادی و کسبی، هدایت یافته، و بین آن‌کس که کفر می‌ورزد و جاهلانه از پیشینیانِ گمراه، تقلید می‌کند و هرچیز عیانی را انکار می‌ورزد.

پس، آن پیامبری که دلایل و شواهد بر راستگویی، صحت و درستی ایمان و علم یقینی‌اش پی‌درپی نازل می‌شود و این دلایل نیز پُشتیبان و مؤید هم‌اند و ما را مطمئن می‌سازند که پروردگارش قرآن را به او عطا کرده و در پیش نیز کتاب، موسی ـ ع ـ بر صدق و درستی آن گواهی می‌دهد؛ سزاوار است، صاحب این همه مقام و مرتبت، مورد حمله‌ی ستیزه گران قرار گیرد؟! بدان‌که: تکذیب‌کنندگان را در روز قیامت در یک جا جمع می‌کنند تا همه‌کس آنان را ببینند و از رسوایی، بدنامی، زشت‌کاری و پلیدی آنان باخبر شوند.

نکته‌ی ۱: «اَفَمَن کانَ عَلي بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ»؛ پیامبر خدا و سپس به پیروی از او هر کس دیگری از مؤمنان راستین را دربر می گیرد.

نکته‌ی ۲: «اُولئكَ يُؤمنونَ»؛ یعنی: آنان که از سوی پروردگار دارای دلیل روشن وَهبی (خدادادی) و کردار اکتسابی‌اند؛ به این قرآن ایمان قطعی دارند و آن را تصدیق می کنند.

خلاصه، هر کس خردمندانه، به قرآن و وحیِ که بر موسی و عیسی و سایر پیامبران - سلام الله علیهم - فرود آمده، ایمان داشته باشد، مسلماً بر سر راه حق و صواب است.

بی‌باوران، مؤمنان، و پاداش هر کدام از آنان

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَـؤُلَاءِ
الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۱۸ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۱۹ أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا
كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا
كَانُوا يُبْصِرُونَ ۲۰ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۲۱ لَا
جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ۲۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى
رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۳ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ
وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۲۴

توضیح واژه‌ها

أَظْلَمُ: ستمکارتر، ظلم؛ یعنی، قراردادن هر چیز در غیر جای خود [← بقره/۱۱۴و۱۴۰]، [← یونس/۱۷]. يُعرَضونَ: عرضه می‌شوند. الأشهادُ: جمع شاهد و شهید، گواهان، فرشتگان، پیامبران، صالحان. يَصُدُّونَ: باز می‌دارند. يَبغُونَها عِوَجاً: خواهان کج و ناراست‌بودن راه خدا هستند، کج بودن آن را خواستارند. يَبغونَ: می‌خواهند، خواستارند. مُعجزينَ: ناتوان‌کنندگان [← یونس/۵۳]. فِي‌الأرضِ: در دنیا. أولياءَ: جمع ولی، یاران، مددکاران، سرپرستان. يُضاعَفُ: دوچندان می‌شود. ما كانُوا يَستَطيعونَ: نمی‌توانستند، ممکن نبود بتوانند. ما كانوا يُبصِرونَ: نمی‌دیدند، نمی‌توانستند ببینند. ما كانوا يَستَطيعونَ السَّمعَ وَ ما كانُوا يُبصِرونَ: یارای شنیدن و دیدن حق و حقیقت را نداشتند. خَسِرُوا أنفُسَهُم: خود را زیان‌بار کرده‌اند، به خود زیان زده‌اند. وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرونَ: خدایان دروغین را از دست داده‌اند. ما: خدایان دروغین. این خدایان را گم می‌کنند و از دست آنها کاری ساخته نیست. ضَلَّ: گم شد. ما كانُوا يَفتَرونَ: آن‌چه دروغ می‌بستند. لا جَرَمَ: بی‌شک، قطعاً، حقاً. أَخبَتُوا: آرام می‌گیرند، تسلیم‌اند، فروتن هستند، متواضع‌اند. پاکدل‌اند. مَثَلُ: مثال، مثل، نمونه.

ترجمه‌ی آیات

۱۸ ـ کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد؟! [کردار] آنان [در رستاخیز] به پیشگاه

پروردگارشان عرضه می‌شود و گواهان می گویند: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بافیدند. هان! نفرین خدا بر ستمکاران باد!

۱۹ ـ آن ستمکارانی که [مردم را] از راه خدا بازمی‌دارند و آن راه را کج و ناهموار به شمار می‌آورند [و نشان می‌دهند] و خود، آخرت را باور ندارند.

۲۰ ـ آنان در زمین درمانده‌کنندگان خدا نیستند [و یارای فرار از دست او را ندارند] و به جای خدا، دوستانی ندارند. عذابشان چند برابر می‌شود؛ چون توان شنیدن و دیدن حق را نداشته‌اند.

۲۱ ـ این‌ها کسانی‌اند که به خود زیان وارد کرده و بر ساخته‌های دروغینشان را از دست داده‌اند.

۲۲ ـ یقیناً آن‌ها در جهان آخرت زیان‌بارترین‌اند.

۲۳ ـ مؤمنانی که کارهای پسندیده [اندوخته] کرده و در بارگاه پروردگارشان فروتن‌اند، آنان بهشتی و در آن‌جا همیشگی‌اند.

۲۴ ـ حال و وصف این دو گروه مؤمن و کافر، مانند نابینا و ناشنوا در برابر بینا و شنواست. آیا با هم برابرند؟! چرا بیدار نمی‌شوید؟ [چرا بند نمی گیرید؟]

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از دو گروه مردم: یکی دنیادوست و دیگری مشتاق آخرت سخن گفت. اکنون این آیات، حال و وصف آنان را بیان می کند:

شرح و بیان

۱۸ تا ۲٤ ـ حال و وصف دروغ‌پردازانِ بر خدا این است که از همه‌کس ستمکارترند و در روز بازپسین، جلوی دید همگان رسوا خواهند شد و در محضر خدا حسابرسی می‌شوند. نظیر این آیه در سوره‌های: [← نعام/۲۱، ۱۴۴]، [← عرف/۳۷]، [← یونس/۱۷]، [← کهف/۱۵]، [← عنکبوت/۶۸]، [← صف/۷]، آمده است.این‌ها کسانی‌اند که راه راست را به مردم، کج و ناراست نشان می‌دهند، حق را با شرک و گناه درهم می‌آمیزند و خود نیز به آخرت باور ندارند و چنان می‌پندارند که از دید خدا پنهان می‌مانند و خدا را درمانده و ناتوان می کنند. خدا بالاتر از آن است که می‌انگارید، از آنان انتقام می‌گیرد، کسی دوست و یاورشان نیست و کیفر کردادر بدشان فقط به خودشان بازمی‌گردد و از نعمت‌های آخرت محروم خواهند ماند. [← نحل/۸۸].

آیه‌ی ۲۴ شیوه‌ی رفتار و کردار مؤمنان راستگو و مخلص را با بازدارندگان راه حق می‌سنجد و هر دو گروه را این گونه با هم تشبیه می کند: کری و کوری وصفِ حال کافران و شنوایی و بینایی وصف حال

مؤمنان است. ممکن است این دو با هم یکی باشند؟ هرگز. آن‌کس که کورکورانه گام برمی‌دارد و در بیابان گمراهی و نادانی به‌سر می‌برد با آن‌کس که حق را به‌خوبی درک می‌کند و از نور تابناکش بهره می‌گیرد و برای دریافت پیام الهی گوش شنوا دارد؛ یکسان نیستند. راستی، شما چرا پند نمی‌گیرد؟

این که پایان آیه می‌فرماید: «اَفَلا تَذَکَّرونَ» هشداری است که این کوری و کری قابل علاج است. به دو تمثیل دیگر توجه فرمایید: [← فاطر/۱۹ تا ۲۲]، [← حشر/۲۰].

نگاهی به این آیات

۱ ـ ستمکارترین انسان، کسی است که بر خدا دروغ ببافد، قرآن را به غیر ذات خدا نسبت بدهد، چنان پندارد که خدا شریک و فرزند دارد و بتان و امثالشان را شافع بداند.

۲ ـ فرشتگان، پیامبران و تبلیغ‌کنندگان، نمونه‌ی راستین در جهان آخرت و در محضر تمام بشریت، اعلام می‌کنند که: کافران و منافقان؛ دروغگویان و خداناپرستان‌اند. پس، نفرینشان باد!

۳ ـ سبب این نفرین بر ستمکاران و محروم‌بودنشان از رحمت پرردگار این است که: مردم را از راه راست بازمی‌داشتند و به سوی شرک، بی‌ایمانی و نفی آخرت وامی‌داشتند.

۴ ـ هیچ‌گاه نه این سیاه‌بختان و نه هیچ موجود دیگری نمی‌توانند در برابر قدرت یزدان بایستند و او را از اجرای دستوراتش درمانده کنند؛ بلکه خود ستمکاران، بی‌یار و یاور می‌مانند و نیروی شنوایی و بینایی آنان در برابر حق، کر و کور است و زیان می‌بینند و گردآورده‌ها، گنجینه‌ها و ثروت کلان و آن شرکایی که برای خدا برساخته بودند، از دست می‌دهند، بی‌آن‌که کمترین سودی به حالشان داشته باشد.

۵ ـ مؤمنان راست‌کردار و مخلص؛ هرچند کردارهای نیکو دارند باز خاشع و فروتن و مطیع فرمان پروردگارند و به سویش بازمی‌گردند و به بارگاهش نزدیک‌تر می‌شوند و سرانجام در آن آرام جای همیشگی از الطاف حق بهره‌مند می‌شوند و غم دنیا را به فراموشی می‌سپارند.

۶ ـ همان‌سان که بینا و نابینا، شنوا و ناشنوا، یکسان نیستند، مؤمن و کافر هم، درجات مساوی ندارند. پس بر ماست که به این درس بیدارکننده و اندرز هشداردهنده، هوش و گوش بسپاریم تا به خَیل سعادتمندان و خداجویان بپیوندیم.

قصّه‌ی نوح ـ ع ـ شتاب‌ورزیدن قومش در وقوع عذاب، نومیدی نوح از آنان و ساختن کشتی

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۲۵ أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ
يَوْمٍ أَلِيمٍ ۲۶ فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلّا الَّذِينَ هُمْ
أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ۲۷ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ
عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۲۸ وَيَا
قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالا إِنْ أَجْرِيَ إِلا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي
أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۲۹ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلا تَذَكَّرُونَ ۳۰ وَلا أَقُولُ لَكُمْ
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ
اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۳۱ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ
جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۳۲ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
۳۳ وَلا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ۳٤ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ۳۵ وَأُوحِيَ إِلَى
نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۳۶ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحْيِنَا وَلا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۳۷ وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِنْ قَوْمِهِ
سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۳۸ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ
عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۳۹ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلّا قَلِيلٌ ٤۰ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا
بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ٤۱

توضیح واژه‌ها

نَذِيرٌ: هشداردهنده، بیم‌دهنده. مُبِين: بیانگر، آشکار. أَلِيم: دردناک، پردرد و رنج، سخت و سنگین. المَلأ: سران، اشراف، آقازادگان. أَرَاذِل: جمع أرذل، آن هم جمع رَذل، فرومایگان، افراد بی‌مایه، فقرا. مانند: كَلب، اكلُب، اكالب. یا جمع «أرذَل» بنا به صیغه‌ی تفضیل: پست‌تر، فرومایه‌تر. [منار]. «وَاتَّبَعَكَ الأَرْذَلُونَ»: [← شعرء/۱۱۱] فرومایگان و پست‌ترها از تو پیروی می کنند. بَادِيَ الرَّأْيِ: ساده‌لوح، بی‌تجربه، سطحی‌نگر،

ظاهربین، ساده‌اندیش. **ما نَرَى لَكُم عَلَينا مِن فَضلٍ**: شما بر ما امتیازی ندارید. شما را بر خود برتر نمی‌بینیم. **أَرَأَيتُم**: مرا باخبر کنید، به من بگویید. **بَيِّنَة**: نوری روشن و دلیلی آشکار. **رَحمَت**: پیامبری. **عُمِّيَتْ عَلَيْكُم**: بر شما پوشیده است، از دید شما پنهان است. **أَنُلزِمُكُمُوها**: آیا شما را به آن واداریم؟ آیا شما را به اجبار به آن واداریم؟ **نُلزِمُ (لَزِم). عَلَيه**: بر این رسالت و تبلیغ. **طارِد**: طرد کننده، دوراندازنده. **مُلاقُوا**: دیدارکنندگان، ملاقات‌کنندگان. **مَن يَنصُرُني مِنَ الله**: چه کسی مرا از کیفر خدا یاری می دهد؟ **طَرَدتُّهُم**: آنان را راندم، طرد کردم. **خَزائِنَ**: گنجینه‌ها. **تَزدَري**: خوار و بی‌مقدار می‌بینند. **تَزدَري أَعيُنُكُم**: به چشمان شما حقیر می‌آیند. **لَن يُؤتِيَهُمُ اللهُ خَيراً**: خدا هرگز نیکی را نصیب آنان نمی‌سازد، خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. **جادَلتَنا**: با ما جدال کردی، با ما به ستیزه پرداختی. **يَأتيكُم بِهِ الله**: خدا آن را برایتان می‌آورد، خدا آن را به شما می‌رساند. **نُصحي**: اندرز من، خیرخواهی من، نصیحت من. **يُغوِيَكُم (غَوي)**: شما را گمراه می‌کند، شما را از راه می‌برد. **إفتَرَيتُهُ**: آن را از پیش خود ساخته بودم. **إجرامي**: گناه من. **بَريءٌ**: برکنار بودن، دور بودن. مبرّا بودن، بیزار بودن. **لا تَبتَئِسْ**: غمگین مباش، اندوه مخور؛ یعنی، برای نابودی قومت که از فرمان خدا سرپیچی می کنند، غم مخور. **بِأَعيُنِنا**: زیر نظر ما. **وَحيِنا**: راهنمایی ما. **لا تُخاطِبْني**: مرا مورد خطاب قرار مده، با من حرف مزن. **مُغرَقونَ**: غرق‌شدگانند، غرق‌شدنی‌اند. **كُلَّما**: هر آن، هر وقت، هر بار. **سَخِروا مِنهُ**: او را مسخره می کردند. **يُخزيهِ**: او را رسوا می‌سازد، خوار و زبونش می کند. **يَحِلُّ عَلَيه**: بر او فرود می‌آید، دامنگیرش می‌شود. **مُقيم**: پایدار، جاودانه. **فارَ**: فوران کرد، جوشید. **التَّنُّورُ**: سطح زمین، چشمه‌های زمین. **فارَ التَّنور**: آب فراوان از زمین فوران کرد. **إلّا مَن سَبَقَ عليهِ القَولُ**: مگر کسی که درباره‌ی او سخن رفت. **إركَبُوا**: سوار شوید. **مَجريها**: حرکت و روان شدن آن. **مُرساها**: لنگر انداختنش، ایستادنش.

ترجمه‌ی آیات

۲۵ ـ نوح را نزد قومش فرستادیم؛ گفت: من بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم.

۲۶ ـ که جز خدا را نپرستید مسلماً من از عذاب روز هراس‌افزا بر شما بیمناکم.

۲۷ ـ اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم و جز فرومایگان ما آن هم نسنجیده و ساده‌اندیش، کسی پیرو تو نیست و شما را برتر از خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.

۲۸ ـ گفت: ای قوم من! مرا خبر دهید، اگر از سوی پروردگارم، حجتی گویا داشته باشم و از سوی خود به من رحمت [نبوت] بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده است [باز منکر هستید؟] آیا شما را به زور به پذیرش آن واداریم، درصورتی که آن را دوست نمی‌دارید؟

۲۹ ـ ای قوم من! در برابر این رسالت [و تبلیغ]، مالی از شما نمی‌خواهم. پاداش من فقط برعهده‌ی خداست

و مؤمنان را از خود نمی‌رانم؛ چون آنان به دیدار پروردگارشان خواهند رسید؛ درصورتی که شما را مردمی نادان می‌بینم.

۳۰ ـ ای قوم! اگر مؤمنان را از خود برانم، چه کسی مرا در برابر کیفر خدا یاری می‌دهد؛ چرا پندپذیر نیستید؟

۳۱ ـ و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا، نزد من است، غیب هم نمی‌دانم، نمی‌گویم من فرشته‌ام و به آنان که در نظر شما خوار می‌آیند [و حقیرشان می‌شمارید]، نمی‌گویم که خدا هیچ‌وقت خیری به آنان نخواهد رسانید. خدا از درون آنان خبر دارد. [پس اگر به آرزوی شما عمل کنم،] در این صورت از ستمکاران خواهم بود.

۳۲ ـ گفتند: ای نوح! با ما مجادله کردی و بسیار هم مجادله کردی. اگر از راستگویانی آن عذاب را که به ما وعده داده‌ای [هم‌اکنون] بر سرِ ما بیاور.

۳۳ ـ گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را بر سر شما خواهد آورد و شما او را درمانده نخواهید کرد [و یارای فرار از او را نخواهید داشت].

۳۴ ـ و اگر بخواهم شما را نصیحت کنم و خدا بخواهد شما را بیراه بگذارد، نصیحت من به حال شما سودی نمی‌رساند. او، پروردگار شماست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

۳۵ ـ یا این که مشرکان می‌گویند: محمد، قرآن را خود ساخته و پرداخته است. بگو: اگر آن را خود ساخته باشم، [در این صورت مسؤولیت] گناه من با خود من است؛ ولی از گناهی که به من نسبت می‌دهید، پاکم.

۳۶ ـ به نوح وحی رسید که از قومِ تو غیر از آنان که تا حال ایمان آورده‌اند، کسی دیگر ایمان نخواهد آورد. سپس، از کردارشان، غمگین مباش [کیفرشان می‌دهیم].

۳۷ ـ زیرنظر ما و راهنمایی ما کشتی بساز و درباره‌ی ستمگران با من سخن مگوی، بی‌گمان آنان غرق خواهند شد.

۳۸ ـ نوح به ساختن کشتی شروع کرد و هر بار که اشراف قومش بر او می‌گذشتند، مسخره‌اش می‌کردند. او در پاسخ می‌گفت: اگر: [اکنون] ما را مسخره می‌کنید، ما نیز [در وقت خود] شما را آن‌سان که مسخره می‌کنید؛ مسخره خواهیم کرد.

۳۹ ـ پس، به زودی می‌فهمید، عذاب رسوا کننده و پایدار چه کسی را فراخواهد گرفت؟

۴۰ ـ تا آن‌وقت که فرمان ما فرا رسید آب از [درون] زمین فوران کرد؛ [به نوح] گفتیم: از هر نوع حیوانی، نر و ماده‌ای را بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده‌ات و مؤمنان را ـ جز آنان که در پیش درباره‌شان سخن رفته است ـ [سوار کن] و جز اندک شماری با او ایمان نیاورده بودند.

۴۱ ـ نوح گفت: بر کشتی سوار شوید، و [بدانید] که به حرکت درآمدن و لنگرانداختنش به‌نام خداست. و

پروردگارم آمرزنده‌ی مهربان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان رسالت پیامبر خاتم -ص- و اثبات این که قرآن، وحی منزل است و پس از بیان و احوال دو گروه مؤمن و کافر و هشدار به اهل درک و بینش؛ اکنون این آیات [۲۵ تا ۳۱] به ذکر مجموعه‌ای از سرگذشت پیامبران می‌پردازد تا مایه‌ی پند و آمرزش گردد و این که: پیامبر خاتم و سایر پیامبرانِ پیش از او، مردم را برای اصولی مشترک فرامی‌خوانند که: آن بندگی خالصانه‌ی خدای یکتا و ایمان به معاد و شکیبایی در برابر آزار کافران است.

شرح و بیان

۲۵ تا ۴۱ - هدف از آوردن قصه و سرگذشت با هر زبان و بیانی و با گونه‌ها و اسلوب مختلف برای اثرگذاری در دل‌های شنوندگان است. قصه و سرگذشت در قرآن نیز ما را از رویدادها و اخبار دوران پیامبران - علیهم السلام - و چگونگی دعوت کردن و دست و پنجه نرم کردن با سختی‌ها و ناملایمات و فرجام فداکاری‌های آنان، آگاه می‌کند. به‌طور عموم، قصه‌ی آن بزرگواران، مدرسه‌ای الهی است که: پیامبران، معلم آنند و ما شاگردان آن مکتب و مدرسه‌ایم.

آری! این مدرسه به ما درس ادب و زندگی می‌آموزد، سرگذشت پیشینیان را سرمشق و عبرت ما قرار می‌دهد و ما را امیدواری، دلداری و بردباری می‌افزاید.

از طرفی، دلیل راستگویی و درستکاری پیامبر خاتم این که: آن‌چه همراه خود آورده و به ما عرضه می‌دارد، چراغی است در مسیر هدف که از سوی خدا بر او وحی شده است و بس. راستی را، اگر با دیده‌ی دل بیندیشیم، نیک بنگریم و چشم باز کنیم، این سرگذشت‌ها داروی دل‌ها و علاج روان‌هاست، همان‌گونه که رحمةً للعالمین، پیامبر اکرم -ص- می‌فرماید: «شَیَّبَتنی سورةُ هود، یا شَیبتنی آیةٌ مِن سورةِ هود» اشاره به آیه‌ی [← هود/۱۱۲]

تکرار این سرگذشت‌ها در قرآن، دلیل اهدافی ارزنده، معانی برجسته و فواید فراوان است که هر کدام در جای خود نیکوست و قرآن به زمزمه‌ی همیشگی و پیوسته‌ی آن تشویق می‌کند تا هم‌چون چراغ در چراغدانی به رنگها و شیوه‌های گوناگون در برابر دید ما، بدرخشد.

هیچ شگفت نیست دعوت‌کنندگان و انقلابیون، در سخنان خود در هر جا و مکانی اهداف و مقاصد خود را به گونه‌های مختلف تکرار می‌کنند؛ شاید راز این اسلوب‌های متعدد و مکرر و گوناگون در یک قصه و ماجرا برای تازه کردن شوق و شور و عشق و رغبت و زدودن آثار دلتنگی و غم و اندوه دل‌های

شنوندگان باشد.

فراموش نگردد، هر سوره‌ای و تکرار هر مطلبی در سوره‌ها رنگ و جلوه و وصفی ویژه، هشداری مخصوص و فایده‌ای منحصر به فرد را دارد و به‌ویژه برای طرف خطاب با سیاق و روش مناسبی هماهنگ خواهد بود.

خلاصه، هر قصه و داستانی، با مطالب پیش و پس خود، شیوه‌ی مناسبی دارد.

خداوند، نوح را به میان قومش - که بت‌پرستی را دایر کرده بودند - فرستاد تا به آنان هشدار دهد که بت‌پرستی باطل و عذاب خدا دردناک است؛ اما اشراف قومش با غرور و خودخواهی گفتند: شما با ما فرقی ندارید، تو نیز انسانی هم‌چون مایی و پیروانت افرادی ابله، فرومایه و بی‌تجربه‌اند. علاوه بر این، ما، شما را دروغگو می‌پنداریم و این گونه به نبوت نوح -ع- چهار طعنه وارد کردند:

۱ - پیامبری حق فرشته است نه بشر؛ اگر نوح از جنس فرشته می‌بود او را بزرگ می‌شمردند (!)

۲ - پیروانش، بسیار سخت، ضعیف و ناتوان‌اند و از آقازادگان نیستند. [← شعراء/۱۱۱].

۳ - آنان، ساده‌لوح و نفهم‌اند و چیزی نمی‌دانند و بدون تحقیق از تو پیروی می کنند. [← حقاف/۱۱].

۴ - شما دروغگو هستید و سخنانتان مورد اعتماد و باور نیست.

آری! پیوسته سران و سردمداران هر قومی به ثروت و سرمایه می‌نازند و افتخار می کنند و مردم نادار، ناتوان و مستضعف را به باد تمسخر و تحقیر می گیرند و پیروی از حق و حقیقت را، عیب می‌شمردند، حال آن که هرگاه حق واضح و روشن باشد، به تدبر و تفکر نیاز ندارند. دشمنان چنان می‌پندارند که دینداران، ساده‌دل و سطحی‌نگرند و اگر پیروی از حق در زندگی لازم می‌بود، آنان پیشی می گرفتند و به درماندگان اجازه‌ی جلو آمدن را نمی‌دادند؛ حال آن که غرور و خودخواهی و مال‌اندوزی و دنیا پرستی و عشق به جلوه‌های زودگذر، چشم حقیقت‌بین را از آنان گرفته است و -در حقیقت- آنان‌اند که نمی‌اندیشند و بدون تفکر و تدبر ارزش‌ها را پشت پا می‌زنند و بیراهه می‌روند و با بهانه‌های واهی و بی‌مایه، خود را جُدای از همگان و حق‌شناسان به شمار می‌آورند. فرمان خدا به پیامبران و جانشینانشان این است که با هشدارهای کارساز وارد میدان عمل شوند و راه حق را بیشتر به مردم برسانند تا در قیامت هرکس در گرو کرده‌ی خود باشد. [← یونس/۴۱]، [← نجم/ ۳۶ تا ۴۱].

پاسخ نوح در برابر زورگویان و زردوستان در نهایت تلطّف و مهربانی و دلسوزی - که شاید راه راست را بپذیرند و ایمان بیاورند - این گونه است: ای قوم! از سوی پروردگارم فرمان یافته و نور و رحمتی چون پیامبری دریافت کرده‌ام؛ اما شما به دلیل این که هرکس را با عینک ثروت و مقام مادی می‌نگرید و معنویات را از دست داده و به فراموشی سپرده‌اید، این رحمت بی کران را درک نمی کنید و خودبزرگ‌بینی حجاب میان شما و آن گشته است پس، هیچ گاه به زور شما را به ایمان‌آوردن وادار نخواهیم کرد و باید ایمان از سر

صدق و راستی و از نهانخانه‌ی دل بر آید.

ای قوم، ای مردم! اگر می‌ترسید وقتی ایمان بیاورید و در مقابل دعوتم از ثروت شما پاداش بگیرم، هرگز چنین نیست و مؤمنان را نیز از خود دور نخواهم کرد و من با آنانم، راهشان به سوی بهشت و دیدار خداست و آنان یار و غمخوار من هستند. معمولاً خوش‌گذرانان و سران، مجلس اختصاصی را دوست دارند و حضور مستضعفان و بینوایان در مجلس آنان ننگ است. این است جواب نوح به قوم ستمگر. خدا به پیامبر خاتم نیز می‌گوید: خدای‌خوانان را از خود مران... [← نعام/ ۵۲]نوح در ادامه‌ی سخنش می‌گوید: ای قوم! اختیار گنجینه‌های روزیِ آفریده‌ها و مالکیت آن را ندارم، که شما را بدان نوید دهم تا بدان امید از من پیروی کنید، غیب از آنِ خداست و آدمی غیب‌دان نیست و او را نشاید. خدا، به تنهایی از همه‌کس و همه‌چیز خبر دارد و بینوایان و پاکدلان مؤمن را دوست دارد و پاداش می‌بخشد. پس بدانید که ثروتمندی، زراندوزی و اقتدار مالی، شرط پیامبری نیست؛ بلکه پیامبران، هم‌نشینانِ درماندگانند و راه سعادت را از کسی دریغ نمی‌دارند. این آیات، خط فاصلِ میان پیامبران الهی و رؤسای دنیاطلب و سران مقام‌دوست است. بله! آیات الهی سرکشان و متکبران را درهم می‌کوبد.

نوح -ع- رسالت خود را روشن و آشکار و بدون ابهام و پیچیدگی - اما در منتهی درجه‌ی تلطف و مهرورزی - به مردم عرضه نمود و به‌خاطر کسی، حقیقت را فدای مصلحت نکرد. نوح، برای فراخوانان و اصحاب دعوت، در همه‌ی دوران، نمونه‌ی بازرگشت و در ضمن بیان حق در برابر قدرتمندان مال‌دوست و هوس‌پرست، سر خم نکرد و کرنش ننمود.

اما سران قوم در برابر جواب بس گویای نوح نومید شدند و دانستند که کاری از پیش نمی‌برند، مغرورانه از بحث و گفتگو دست کشیدند و خود را بزرگ‌تر از آن انگاشتند که دلایل نوح بر آنان چیره گردد و برابر موازین عقل و فطرت به حق اعتراف کنند، از این رو، خطاب به نوح گفتند: اگر راست می‌گویی آن عذاب دردآور را بیاور.

نوح گفت: اگر سنت و قانون الهی بر آن باشد که شما را - که گمراه گشته و دستور حق را نادیده گرفته‌اید - نابود کند، هیچ قدرتی جلوی فرمان او را نخواهد گرفت و دیگر خیرخواهی و اندرزگویی من به شما سودی نخواهد رساند.

آیه‌ی ۳۵ به قول مقاتل و کسانی دیگر، میان سخنان نوح، جمله‌ی معترضه‌ای است و نشان می‌دهد که موضع‌گیری مشرکان مکه هم‌چون موضع‌گیری مشرکان قوم نوح بود، که می‌گفتند: محمد، خود قرآن را ساخته و از رویداد نوح و قومش خبر ندارد. نوح پیامبر می‌فرماید: اگر آن را به دروغ سرهم کرده‌ام، گناهش بر گردن من خواهد بود؛ اما بدانید که از این نسبت ناروا دورم. [← یونس/۴۱]، [← نجم/۳۶ تا ۴۱] چیزی را از پیش خود ساختن و آن را به خدا نسبت دادن، بزهکاری است و ساحت پاک پیامبران از چنین

دروغ‌بافی‌هایی بسیار دور است.

اکنون آیه‌های بعد روند داستان نوح را دنبال می‌کند و وحی و فرمان الهی را به ترسیم می‌کشاند که: نیک‌بختان می‌گرویدند و در دلهایشان نور ایمان به خدا و پیامبر می‌درخشد؛ اما تبهکاران ایمان نمی‌آورند و بر اسب غرور و خودبینی سوار شده‌اند و به زودی غرق توفان می‌شوند.

پس، ای نوح! کشتی بساز و مؤمنان را از این توفان سهمناک رستگار کن و کردار بدان، تو را دلتنگ نگرداند، بردبار باش، تو در پناه مایی [← طور/۴۸] و درباره‌ی آنان، حرف مزن؛ چون سرنوشتشان مقرر گشته و کارشان تمام شده است و برای بقای نسل جانداران و حفظ محیط زیست، از هر نوعی، جفتی بر کشتی سوار کن.

نوح به فرمان خدا خیال خود را از مجادله و گفتگو با آنان آزاد می‌کند، چون وقت انتقام گرفتن از آنان است، پس به ساختن کشتی می‌پردازد. وقتی قومش از کنار او می‌گذرند، مسخره‌اش می‌کنند و می‌گویند: دیروز مدعی پیامبری بودی، اکنون به نجاری روی آورده‌ای؟! مگر ممکن است کشتی در خشکی روان گردد و به حرکت درآید؟! نوح ـ ع ـ در پاسخ آنان فرجام سخت قیامت را هشدار می‌داد که در آن‌جا به عذابی همیشگی گرفتار خواهند شد.

پس از ساختن کشتی، آب از هر سو جوشید و سطح زمین را فرا گرفت و نوح و خانواده و پیروانش با جانداران بر کشتی ـ که روان‌شدن و لنگرانداختنش به‌نام خداست ـ سوار شدند.

نکته: اولین کشتی‌ای که به آب انداخته شد، کشتی نوح بود، یعنی نوح، اوّلین کشتی‌ساز و راهنمای بشر به سوی نیروی دریایی بود. هم‌چنان‌که خط و سواد و... یادگار انبیا است.

جز به تدبیر پیر کار مکن — پیر دانش نه پیر چرخ کهن
پیر حکمت نه پیر هفت اختر — پیر ملّت نه پیر چهار گهر
(سنایی)

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست — سخن‌شناس نه ای جان من خطا این‌جاست
(حافظ)

پند گیر از مصایب دگران — تا نگیرند دیگران ز تو پند
نرود مرغ از روی دانه فراز — چون دگر مرغ بیند اندر بند
(سعدی)

سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم‌پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ
مَعَ الْكَافِرِينَ ۴۲ قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا
مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۴۳ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ
أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۴۴ وَنَادَى
نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۴۵ قَالَ يَا نُوحُ
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ
الْجَاهِلِينَ ۴۶ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ ۴۷ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ
سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۴۸ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ
وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ۴۹

توضیح واژه‌ها

هِيَ تَجْرِي بِهِم: کشتی سرنشینان را در میان موجی کوه‌آسا می‌بُرد، موجی کوه‌پیکر به پیش می‌برد. فِي مَعْزِلٍ: در گوشه‌ای، در کناری، دور از کشتی. سَآوِي: پناه خواهم جست، پناه خواهم برد، جای خواهم گرفت. يَعْصِمُنِي: مرا امان می‌دهد، مرا نگاه می‌دارد. عاصِمَ: نگاهدارنده‌ای، بازدارنده‌ای. حالَ بَيْنَهُما المَوجُ: موج میان آن دو جدایی افکند، مانع و حایل شد. إبلَعِي: فرو بر، بلع کن. أَقلِعِي: بند بیا، فرو بند. غِيضَ: فرو کاسته شد، فروکش کرد. قُضِيَ الأَمرُ: دستور اجرا شد، فرمان گزارده شد، کار به انجام رسید. إستَوَت: قرار گرفت، توقف کرد. الجُودِيِّ: کوهی است نزدیک موصل در دیاربکر. بُعداً: مرگ، نابودی، نفرین. أحكَمُ الحاكِمِينَ: بهترین داوران، داناترین داوران. الخاسِرِينَ: زیانکاران. إهبِطْ: فرود آی. بِسَلامٍ: به سلامت و در امان بودن و دور از شر و فساد بدکاران. أُمَمٌ مِمَّنْ مَعَكَ: آنهایی که در کشتی با تو هستند، یا نسل و آیندگان آنان. شاید سبب نامگذاری به «امم» به این دلیل باشد که ملتهای متعدد از آنان پیدا شده و در حقیقت نیاکان بشریت‌اند. گویند: فرزندان نوح عبارتند از: سام (سامانیان)، حام (آفریقاییان)، یافث (چینی‌ها و ژاپنی‌ها) و غیره والله‌اعلم. سَنُمَتِّعُهُم: بهره‌مندشان خواهیم کرد، برخوردارشان خواهیم ساخت. تِلكَ: قصه‌ی نوح. أَنباء: جمع نبأ، خبرها.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ ـ آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه مانند به پیش می‌برد و نوح، پسرش را که در کناری [دور از او] ایستاده بود، ندا داد: ای فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش.

۴۳ ـ [در پاسخ نوح] گفت: به کوهی پناه خواهم برد که مرا از سیلاب نگه دارد. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا، هیچ نگاه‌دارنده‌ای نیست، مگر آن‌کس که خدا بر او رحمت آورد. موج میانشان حایل گشت و پسر از غرق‌شدگان گردید.

۴۴ ـ و گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر و ای آسمان [بارانت را] فرو بند. [آن‌گاه] آب، فروکش کرد و فرمان به فرجام رسید و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و آواز داده شد: مرگ بر قوم ستم‌پیشه!

۴۵ ـ نوح پروردگارش را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم از خاندان من است و قطعاً وعده‌ات راست و تو بهترین داورانی.

۴۶ ـ فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست. او کرداری ناشایست است. از من چیزی مخواه که از آن آگاه نیستی. من تو را نصیحت می‌کنم که نکند از نادانان باشی.

۴۷ ـ نوح گفت: پروردگارا! من به تو پناه می‌آورم از آن چیزی که از تو بخواهم که بدان علم ندارم. اگر مرا نیامرزی و بر من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم بود.

۴۸ ـ ندا آمد: ای نوح! با درود و امان و برکاتی از ما بر تو و بر همراهانت، فرود آی. و ملت‌های دیگری [از تبار شما] را از نعمت‌ها بهره‌مند خواهیم کرد، سپس عذابی سخت از سوی ما به آنان خواهد رسید.

۴۹ ـ این، از خبرهای غیبی است که بر تو وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو و نه قومت آن را نمی‌دانستید پس، شکیبا باش که فرجام نیک از آنِ پارسایان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن‌که نوح -ع ـ به خانواده‌ی خود و سایر مؤمنان دستور داد، سوار کشتی شوند، در پی آن در این آیات، تصویری ارزنده به فرمان خدا در مورد حرکت کردن کشتی به وسیله‌ی تندباد و توفانی، در میان آب کوه پیکر در معرض نمایش قرار می‌گیرد.

شرح و بیان

۴۳ تا ۴۹ـ کشتی در میان توفان شناور و به سرعت روان بود. سرنشینان را روی آب ـ که سطح زمین را فرا گرفته بود ـ حرکت می‌داد تا خود را به قله‌ی کوه ـ که آب خیلی از آن فراتر رفته بود ـ رسانید. بی‌گمان حرکت کشتی به اجازه‌ی خدا و زیر نظر الطاف کریمانه‌ی او بود و بس. می‌فرماید: «از زمین

چشمه‌ها را جوشان کردیم تا آب زمین و آسمان برای امری که مقرر شده بود به هم پیوستند، انگار زمین به چشمه‌ساری تبدیل گشت، آن‌گاه نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته و میخْ آجین سوار کردیم و زیر نظر ما روان شد. این پاداش نوح بود که پس از صدها سال بردباری و دعوت به سوی حق، بی‌باوران، رسالت و فضلش را انکار کردند و بدو ایمان نیاوردند. آری! این کشتی و توفان را به عنوان عبرتی و درسی بر جای نهادیم و باقی گذاردیم. آیا پندپذیری هست؟!» [← قمر/ ۱۲ تا ۱۵] و: «آن‌گاه که آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار کردیم، تا آن را برایتان پند و اندرزی قرار داده باشیم و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارند». [← حاقه/ ۱۱ و ۱۲].

نوح در آن لحظات حساس ـ که آب مرتب بالا می‌آمد و همه جا را فرا می‌گرفت ـ با دلی پر از درد و داغ، پسر چهارمش، به‌نام کنعان یا «یام» را فرا می‌خواند که به آنان بپیوندد و از غرق‌شدگان نباشد، اما پسر کِ مغرور می‌گوید: خود را به قلّه‌ی کوه می‌رسانم و پناهگاهی برای خود به دست می‌آورم. باز پدر دلسوز او را از کفر و عذاب برحذر می‌دارد و پسر نمی‌پذیرد... سرانجام موج سیلاب، میان آن دو حجاب می‌افکند و بدکار غرق می‌شود.

چو کنعان را طبیعت بی‌هنر بود — پیمبرزادگی قدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری نه گوهر — گل از خار است و ابراهیم از آزر
(سعدی)

پسر کو ندارد نشان از پدر — تو بیگانه دانَش نخوانش پسر
(فردوسی)

کشتی نوحیم در دریا که تا — رو نگردانی ز کشتی ای فتی!
هم‌چو کنعان سوی هر کوهی مرو — از نُبی «لا عاصِمَ الیومَ» شنو
در علوِّ کوه فکرت کم نگر — که یکی موجش کند زیر و زبر...
گوش کنعان کِی پذیرد این کلام — که برو، مُهر خدای است و ختام
(مثنوی، دفتر چهارم، ۳۳۵۹،...)

راستی را، تصویر این توفان، چه هول‌انگیز و ترسناک است! آب از آسمان بارید، زمین فوران کرد. توفانی وحشت‌زا به وجود آمد، پستی و بلندی یکسان و آب فراگیر شد و جز کشتی نوح – که زمامش در دست الهی بود ـ جای امنی نمانده و آب از فراز قلّه‌ی کوه‌ها سربرآورده بود.

اکنون که کار ستمکاران پایان یافته است و به سزا و مزد کردارشان رسیده و زمین و زمان به حالت

عادی بازگشته‌اند؛ ندای مَلأ اعلی با خطاب دلنواز به آسمان و زمین، در چند جمله‌ی شیوا و زیبا[1] که بالاترین مراتب فصاحت را داراست می‌فرماید: دیگر بس کنید. زمین! آب را فرو بر و آرام گیر؛ آسمان! از باریدن خودداری کن. آسمان و زمین فرمان می‌برند و به حال عادی بازمی گردند. کشتی در کوه جودی پهلو می‌گیرد و بی‌باوران نابود می‌شوند. در درون نوح؛ احساس پدری، سوز غم و حسرت فرزند مصیبت‌زده و از دست رفته بیدار می‌شود و شعله‌ی آتش دلش زبانه می‌کشد و با لابه و زاری از خدا - که بهترین داوران است - می‌خواهد که او را ببخشاید و از زمره‌ی کافران قرارش ندهد. پاسخی که خدا به او داد، حقیقتی بود که نوح از آن خبر نداشت. آن پاسخ این است که: در محضر مهرپرور آفریدگار، و در آیین و سنجش نیک و بد او، خویشاوندان و نزدیکان، معیار نیست، بلکه عقیده‌ی مشترک شرط است. کنعان، چون مؤمن نبود، خدا او را از خاندان نوح به شمار نیاورد و کردار ناپسندش او را از دین پدر، بسیار دور انداخت و از او بریده شد. پس، این گونه نوح را از آن حقیقت آگاه ساخت. نوح نیز به‌خاطر آن‌چه که نمی‌دانست و خدا آگاهش فرمود، به عذر تقصیر و پوزش و لابه پرداخت تا از لغزش‌هایش درگذرد و زیان نبیند. [← بقره/۶۷].

خداوند، با الطاف خود دل او را آرام کرد، سراپایش در آرامش تمام قرار گرفت، به عمرش برکت افزود و فرزندان نیکوکاری به او بخشید و بدو بشارت داد که از تبارش انسان‌های نیکویی پا به عرصه‌ی گیتی می‌نهند و به جامعه‌ی بشریت خدمت و فداکاری می‌کنند؛ هرچند در میان نژاد و تبارش کسانی هستند که از نعمت‌های گوناگون برخوردار می‌گردند و چون ناسپاسند، در آخرت درد و عذاب می‌چشند و گرفتار می‌شوند.

پس، این آیات می‌فرمایند:

۱ - آن‌چه که نوح برای رهایی پسرش از خدا خواست، گناه به شمار نمی‌آید؛ چون نیّت او مخالفت با دستور خدا نبود، بلکه از روی اجتهاد خود بود.

۲ - برای معیار شایستگی و ارزش‌های معنوی آدمی، هیچ گونه علاقه و ارتباطی میان کردار و اصل و نسب موجود نیست، بلکه به سعی و کوشش است اگر نه، کنعان پسر نوح از جمله‌ی درستکاران خواهد بود

---

۱. در بلاغت در فصاحت کی بُوَد یکسان سخن | گرچه گوینده بُوَد چون جاحظ و چون اصمعی
در کلام ایزد بیچون که وحی منزل است | کی بود «تبّت یدا» مانند یا ارضُ ابلَعی

(نصیرطوسی)

«مامۆسا هەژار» این آیه [۴۴] را شیوا ترجمه کرده است: ئەوجا گوترا: زەمین! ئاوت هەڵقوڕێنە؛ بەرزایی! بەس ببارێنە. ئاو ڕۆچوو بەناخی ئاخا و کار سەری گرت؛ لەسەر «جُودی» لەنگەری گرت. وترا: تارن، ئەوانەی ناهەقیکارن.

نه بدکاران و باید فرزندان آدم، همگی چون پدرشان باشند.

۳ ـ خداوند، کیفر و پاداش را برابر کردار قرار می‌دهد، نه اصل و نسب؛ هرچند افراد از نژاد پیامبران باشند.

۴ ـ آن‌کس که به اصل و نسب و شجره‌ی خاندانش فریفته شود و به گفتار خدا عمل نکند و خشنودی او را به دست نیاورد و نجوید و چنان پندارد که سلاله‌اش برترین ارزش‌ها را به او داده است، قطعاً گمراه است و از کتاب خدا خبر ندارد و سرانجام با دست تُهی به جهنم می‌رود. «آن‌گاه که در صور دمیده شود، میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال هم سؤال نمی‌کنند.» [← مؤمنون/۱۰۱]

یادآوری: آیه‌ی ۴۸ و ۴۹ پس از فروکش کردن توفان به نعمت‌های پایدار، خیرات بسیار و رزق و روزی کافی سرشار اشاره می‌کند. وقتی سرنشینان کشتی فرود آمدند، علاوه بر آن که انواع ذخایر و امکانات به همراه داشتند، خداوند بار دیگر آنان را از مراحم بی‌کران خود، بهره‌مند فرمود و در امن و امان و سلامت قرارشان داد. البته نسل‌های پس از نوح به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای درستکار، حق‌دوست و خداپرست و دسته‌ای بدکار، مردم‌آزار، بدرفتار، ناسپاس، بی‌بند و بار و غیرمؤمن.

و، در نهایت خداوند، از این قصه‌ی عبرت‌آموز، پیامبر خاتم، حضرت محمد بن عبدالله را آگاه می‌کند و از او می‌خواهد هم‌چون نوح در برابر آن همه سختی و رنج و آزمون، بردبار باشد؛ چون فرجام نیک، پرهیزگاران راست.

آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟

نص صریح و قاطعی در قرآن که بر جهانگیر گشتن توفان و رسالت عام نوح ـ ع ـ دلالت نماید، موجود نیست؛ و آن‌چه در سنت وارد است، بر فرض صحت سند، آحاد است و مفید یقین نیست؛ اما نظر اهل کتاب و دانشمندان دینی جامعه‌ی اسلامی، توفان را جهانگیر می‌دانند و بسیاری از صاحب‌نظران هم بر این باورند و برای اثبات نظریّه‌ی خود به صدف و ماهی خشک شده و اسکلت گشته‌ی روی قله‌ی کوه‌ها، استدلال می‌کنند و می‌گویند وجود این دو چیز، جز در آب و دریا مقدور نیست؛ از این رو، توفان همه‌ی قله‌های کوه‌ها را فتح کرده و پس از فرمان فروکش کردن، ماهی و صدف بر جای مانده‌اند... و خدا می‌داند که چه اتفاقی افتاده است: دوران‌های حیات بشر بر روی زمین با این همه کاوشها و تحقیقات دانشمندان ذی‌ربط، هنوز در حد نظریاتی بیش نیست و جز نص قرآن، و مشاهده‌ی واقعیات عینی و غیرقابل انکار، نمی‌توان با قطعیت، نظر داد.

نگاهی به آیه‌های ٤٨ و ٤٩

۱ ـ سلامت، در امن و امان بودن، درود و سلام و احترام، برکات و نعمات از سوی خدای متعال برای

کشتی‌نشستگان و سایر مؤمنان راستین تا روز قیامت.

۲ ـ بهره‌مندی از کالاهای رنگارنگ دنیا و به فراموشی سپردن خدای بخشنده، موجب عذاب و درد و رنج در آخرت است.

۳ ـ قرآن رازها و رمزهای فراوان را برای پیامبر نقل فرمود و نیز رویدادهای دوران طولانی نوح را که از امور غیبی بود، بر پیامبر عرضه کرد.

۴ ـ هدف از بیان قصه‌ی نوح در سوره‌ی یونس برای شناسایی «وجه شبه» میان سران قوم نوح و سران قوم محمد است که هر دو ملت، پیامبرشان را تکذیب می‌کردند و برای آمدن عذاب از سوی خدا شتاب می‌ورزیدند. پس وجه‌شبه، همان شتاب‌ورزیدن است.

آوردن قصه‌ی نوح در این سوره (← هود) هدفی دیگر را دربر دارد که آن، آزار دادن نوح از سوی کافران است اما سرانجام با آن شکیبایی و آن عده مؤمن اندک، بر آنان ظفر یافت و خدا به پاس اخلاص و صداقت آن عده مؤمن اما بسیار مخلص و درستکار، پدیده‌ی هستی را دگرگون کرد.

۵ ـ قطعاً صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها هنگام تبلیغ دین و دستور خدا به بندگانش و از سوی آنان اذیت و آزار چشیدن، کلید گشایش و رهایی و رمز پیروزی است و همه‌ی پیامبران، به‌خاطر دین خدا، صبور و بردبار بوده‌اند.

آیات ۵۰ تا ۶۰ نیز از هود ـ ع ـ سخن می‌گوید:

تفسیر منار در مورد این درس می‌فرماید« باید مفسران قرآن [بیشتر] به پند و اندرزهای آن توجه کنند. حکیم الشعراء ابوالعلای معری درباره‌ی توفان نوح ـ ع ـ می‌گوید: وَالارضُ للطوفان مشتاقةٌ لعلّها مِن دَرَن تَغسلُ: زمین مشتاق این توفان بود که شاید آن را از آلودگی‌ها و چرک‌ها پاک بشوید. راستی، خدایش بیامرزد! اگر زمان ما را می‌دید، چه می‌گفت؟! هم‌چنین لبید ـ از شعرای نُه‌گانه‌ی جاهلی می‌گوید:

ذهب الذین یعاش في اکنافهم و بقیت في خلف کجلد الاجرب:

آنان که [درست] زندگی می‌کردند، همگی رفتند و بازماندگان پیرامونشان هم‌چون پوست مبتلا به بیماری گری ماندند... [منار، ج ۱۲، ص ۸۲]

قصّه‌ی هود

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلا مُفْتَرُونَ ۵۰ يَا
قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلا تَعْقِلُونَ ۵۱ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا
رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ
۵۲ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۵۳
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ
۵۴ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لا تُنْظِرُونِي ۵۵ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ
دَابَّةٍ إِلا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵۶ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ
بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۵۷ وَلَمَّا
جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۵۸ وَتِلْكَ عَادٌ
جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۵۹ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ۶۰

توضیح واژه‌ها

إِلَى عادٍ ← أرسلنا الی عاد: به سوی قوم عاد فرستادیم. أَخاهُم: برادرشان، هود از قوم عاد بود، نه برادر آنان. مُفتَرونَ: دروغ‌پردازان. فَطَرَني: مرا آفریده است. مرا بر سرشت یکتاپرستی آفریده است. يُرسِلُ السَّماءَ: باران می‌فرستد، سَماء، آن‌چه بر بالای سر ماست. مِدراراً: بسیار ریزان، پی‌درپی، پیوسته و همیشگی. مُجرمينَ: گناهکاران، بزهکاران. تارِكي (تارِكين): رهاکنندگان، ترک‌کنندگان. اعتَراكَ ← إعتَرَي (عَرْو): به تو رسانیده است، بر سرت آورده است. سُوء: آسیب، گزند. أُشهِدُ: گواه می‌گیرم. إشهَدُوا: گواه باشید، شهادت دهید. بَريءٌ: بیزار، برکنار، دور. فَكيدُوني: در حق من نیرنگ به کار گیرید، به نیرنگم بپردازید. لا تُنظِروني: فرصتم مدهید، مرا مهلت دهید، در نیرنگ کردن با من یکپارچه شوید. آخِذٌ بناصيَتِها: گیرنده‌ی موی پیشانی اوست، موی پیشانی او را در دست دارد؛ یعنی، هر طور اراده کند، اختیار دارد، مهار هستی او را در دست دارد، مسلط بر هستی اوست. يَستَخلِفُ: جانشین می‌کند. حفيظ: مراقب و نگهبان. غليظ: سخت، تند و تیز. تلكَ: اشاره به طایفه‌ی عاد است. جَحَدوا: انکار کردند. عَصَوْا: نافرمانی کردند، سرپیچی کردند. جَبّار: زورگو. عَنيدٍ: ستیزه‌جو، دشمن‌حق. اُتبِعوا: گریبانگیرشان شد، به آنان

رسید، دنبال شدند. أَلَا : هان. بُعْداً لِعادٍ: مرگ بر قوم عاد، نابود باد مردم عاد!

ترجمه‌ی آیات

۵۰ ـ و به نزد مردم عاد، برادرشان، هود را روانه کردیم. او به آنان گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید. فرمانروا و معبود راستینی غیر از او ندارید. شما دروغ‌پردازانی بیش نیستید.

۵۱ ـ ای قوم من! برای تبلیغ رسالت، پاداشی از شما نمی‌خواهم. پاداش من فقط به عهده‌ی کسی است که مرا آفریده است چرا نمی‌اندیشید؟

۵۲ ـ ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بجویید، سپس به درگاه او توبه کنید تا بارانی پیوسته‌ی فراوان بر شما فرو فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و تباهکارانه روی برمتابید.

۵۳ ـ گفتند: ای هود! دلیل آشکاری برای ما نیاورده‌ای و به گفته‌ی تو از خدایان خود، دست برنمی‌داریم و به توایمان نمی‌آوریم.

۵۴ ـ [و در مورد تو] فقط می‌گوییم: برخی از خدایان ما به تو گزند رسانیده‌اند. گفت: من خدا را شاهد می‌گیرم و شما نیز شاهد باشید که من از شریکانی که برای خدا قرار می‌دهید، بیزارم.

۵۵ ـ پس همه‌ی شما در کار من نیرنگ به کار ببرید و مرا فرصت مدهید؛

۵۶ ـ چون که من بر [الطاف] خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شماست. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن‌که خدا بر هستی او چیره است. پروردگار من بر راه راست و در داوری دادگر است.

۵۷ ـ اگر [از دعوتم] روی برتابید، یقیناً من رسالتی را که بر عهده داشتم، به شما رسانیده‌ام و پروردگارم، مردمی دیگر را غیر از شما جانشین خواهد کرد و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ چون پروردگارم نگهدار همه چیز است.

۵۸ ـ وقتی فرمان ما دررسید، هود و مؤمنان همراهش را به رحمت خویش، رهانیدیم و آنان را از عذابی دردناک نجات دادیم.

۵۹ ـ این هم [سرنوشت] قوم عاد بود که نشانه‌های پروردگارشان را باور نداشتند و از دستور پیامبرشان سرپیچی کردند و کار و بار هر زورگوی ستیزه‌گری را پی گرفتند.

۶۰ ـ [آنان] در این دنیا و هم‌چنین در روز رستاخیز دچار نفرین شدند. بدانید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند، هان! مرگ بر عادیان، قوم هود!

ارتباط این آیات با آیات پیشین

دومین قصه‌ی این سوره، قصه‌ی هود است که در سوره‌ی اعراف نیز به شیوه و نظم دیگری بیان شد.

هود نخستین پیامبر از نسل نوح است که به زبان عربی سخن می گفت.

آوردن این قصه در این آیات، همانند قصه‌ی نوح و قوم اوست. هود، دعوت مردم را جدی می گرفت و تکالیف و مسؤولیّت‌های قومش را برای آنان تشریح می کرد؛ ولی نپذیرفتند. سرانجام به دو دسته تقسیم شدند: سرنوشت مؤمنان، به رستگاری و سرانجام نیک انجامید و سرنوشت بی‌باورانِ دغل کار به نابودی کشید.

شرح و بیان

۵۰ تا ۶۰ ـ قوم عاد، دو دسته بودند: عاد نخستین و عاد دوم یا عاد اِرَم. زمخشری می گوید: عاد، پسر عوص، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح، مشهور به قود عاد. عاد نخستین، همین قوم هود -ع- است.

قصه‌ی هود در هشت آیه در سوره‌ی اعراف و در این یازده آیه یعنی [۵۰ تا ۶۰] این سوره و در سوره‌ی شعرا نیز با نظم و سیاقی دیگر آمده است. هم‌چنین سوره‌های مؤمنین و احقاف بدون نام هود -ع- و کیفر قومش در سوره‌های فصلت، ذاریات، قمر، حاقه و فجر به این رویداد اشاره کرده‌اند.

هود به قومش هشدار داد که فطرت و سرشت سالم من برای یکتاپرستی است و از بت‌پرستی - که قوم نوح آورده‌اند - بیزار است. چرا خوب و بد را از هم باز نمی‌شناسید، سود و زیان خود را نمی‌دانید و فرجامش را نمی‌بینید؟ بیایید از این کردار و پرستش نادرست، از بارگاه آفریدگار هستی، آمرزش بخواهید تا باران رحمت خود را بر هستی شما فرو ریزد، درِ الطاف بی کرانش را بر رویتان باز کند و توان و نیروی مالی و شخصی شما را افزون گرداند.

آری! این سخنی است که سایر پیامبران الهی آن را بر مردم عرضه داشته و به آنان ابلاغ کرده‌اند. سومین قوم عاد، در یمن و در شمال «حضرت موت» و جنوب «جزیرةالعرب» «احقاف» نام داشت که در زمان خود از قدرت و توان و ثروت و مکنت فراوان برخوردار بودند؛ اما از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و بدان سبب مدت سه سال باران بند آمد و قحط سالی و گرانی و کمبود بی‌داد می کرد. کشاورزی و باغهایشان به آب باران نیاز مبرم داشت، - به‌ویژه - خاکش چون از ریگزار ترکیب و تشکیل شده بود از محصولِ کشاورزی و باغداری، محروم گشتند.

هود -ع- چیزی از مال دنیا و ثروت عادیان نمی‌خواست، بلکه آنان را به یکتاپرستی، دینداری، حق‌دوستی و حذر از شرک و باطل فرا می‌خواند و می گفت: چرا نمی‌اندیشید و سخن ناصح مشفق را آویزه‌ی گوش نمی کنید؟ نعمت‌های خدا را به یاد آورید. [← عرف/ ۶۹]، [← شعرء/۱۲۸ تا ۱۳۵] اما آنان بسیار خودپسند بودند، به خود می‌نازیدند، حقیقت را درک نمی کردند و می گفتند: کسی از ما تواناتر نیست. [← فصلّت/۱۵]

عادیان، آن‌چنان گمراه گشته بودند که گمان می‌بردند، هود پریشان‌گوست، خدایانشان او را گرفتار رنج و بلا و جنون کرده‌اند، بدون دلیل سخن می گوید و از سوی پروردگار نیامده است. با این یاوه‌گویی‌ها خود را دلداری دادند و از پرستش سنگ و چوب و تصویر مردان صالح بعد از نوح، کوتاه نیامدند و بر جهل و بدگمانی و بیماردلی خود افزودند و ایمان نیاوردند. هود نیز در جوابشان چند مورد مطرح نمود.

۱ ـ بیزاری از شرک و خدایان دروغین آنان

۲ـ خدا را در انجام مسؤولیت خود، به شاهد گرفت و در مورد بیزاری از شرک نیز، خود آن مردم را گواه گرفت.

۳ـ سرانجام به آنان اعلام می کند: هرچه در توان دارید، همراه خدایانتان علیه من به کار بگیرید و از ترفند و نیرنگ دریغ نورزید و فرصتم ندهید. [← عرف/۱۹۵]، [← یونس/۷۱].

۴ ـ از شما و از خدایان باطل شما باکی ندارم، خدای توانا یار و نگهدار من است و زمام امور زندگی در این هستی و در تمام آفرینش اوراست. من پیام الهی را به شما رسانده‌ام، اگر به راه راست نیایید، نابودی شما قطعی است و نسلی دیگر جایتان را می گیرند.

هود با یقین و ایمان کامل به وعده‌ی خدا، او را شاهد و ناظر قرار می‌دهد و می‌داند که کار بت‌پرستان سرگرمی و بدنامی و سیاه‌بختی است و زیانی که دارد به خود آنان بازمی گردد و بس.

مولانای رومی در مورد پیامبران خدا می گوید:

چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب — بوی گل را از که جوییم[۲] از گلاب

چون خدا اندر نیاید در عیان — نایب حق‌اند این پیغامبران[۳]

(مولوی)

حافظ می گوید:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی — مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر

پس از آن که هود از ایمان آوردن قومش نومید شد، و آنان علیه دستورات خدا، بسی سرسختی نشان دادند؛ تندبادی ویران‌گر بر آنان تازیدن گرفت تا عبرت همگان شود و هود و مؤمنان رستند. عادیان، صفات پست فراوان داشتند از جمله:

أ: انکار دلایل معجزات

ب: نافرمانی دستور پیامبر خود که به منزله‌ی نافرمانی تمام پیامبران است. [← بقره/۲۸۵]

---

۲. یابیم.

۳. دفتر اول، ۶۷۵ و ۶۷۶.

ج: پیروی کردن از سران خود بی‌آن‌که به حقایق توجه داشته باشند.

قوم عاد، از یک پیامبر نافرمانی کردند؛ اما آیه می‌فرماید: «وَ عَصَوا رُسُلَهُ...» از دستور پیامبران خدا سرباز زدند، زیرا فرمان همه‌ی پیامبران یکی است.

هود بسیار شجاعانه ایستادگی کرد؛ از عمق درون به ذات آفریدگار ایمان داشت، خدا را خوب می‌شناخت و ذرات وجودش به حق پیوسته بود.

قصّه‌ی صالح

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ
الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ٦١ قَالُوا يَا صَالِحُ
قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ ٦٢ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي
مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ٦٣ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ٦٤ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا
فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ٦٥ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ٦٦ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٦٧ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا
بُعْدًا لِثَمُودَ ٦٨

توضیح واژه‌ها

ثَمود: مردم بت‌پرست ثمود در «حجر» واقع در شمال جزیرةالعرب، میان تبوک و مدینه می‌زیستند. أنشأکُم: شما را آفرید. إستَعمَرَ: آباد کردن خواست. إستَعمَرَکُم فیها: خدا شما را برای آبادانی زمین نیرو بخشید، عمران و آبادانی زمین را از شما خواسته است، عمری شما را در زمین، ساکن کرده است. قَریبٌ: رحمت خدا بر بندگانش نزدیک است. مُجیبٌ: پذیرنده‌ی دعاست. دعا را اجابت می‌کند. مَرجُوّاً قبل هذا: پیش از این، مایه‌ی امیدواری بود. مَرجُوّاً (رَجو): جای امیدواری. أتَنهانا: آیا ما را بازمی‌داری؟ آیا ما را منع می‌کنی؟ مُریب: شک‌کننده، مردد، دودل. أرَأیتُم: چه می‌بینید؟ به من خبر دهید. رَحمَة: نبوت و پیامبری. عَصَیتُهُ: او را اطاعت نکردم. إن عَصَیتُهُ: اگر از او فرمان نبرم و پیامش نرسانم. ما تزیدونَني: به من نمی‌افزایید. تَخسیر: ضرر و زیان رساندن، نابود کردن. ذَروها: آن شتر را بگذارید. لا تَمَسّوها بِسوءٍ: به او زیان نرسانید. فعقَروها: او را پی کردند، او را کشتند، سر بریدند. تَمَتَّعوا: برخوردار شوید، خوش بگذرانید. غَیرُ مکذوبٍ: بی‌دروغ است، دروغ ندارد، خالی از دروغ است. دروغی در آن نیست. (غَیرُ مَکذوبٍ فیه). أمرُنا: فرمان ما برای نابودی قوم ثمود. خِزيِ: خواری، رسوایی، بدنامی. العَزیز: شکست‌ناپذیر، چیره، مسلط، پیروزمند. الصَّیحَةُ: صدای هولناک، فریاد مرگبار. أصبَحوا: صبح کردند، گردیدند. جاثِمینَ: جمع

جاثم. **جَثَمَ الطّائرُ**: پرنده بر زمین نشست. از پا درآمدگان. [← عرف/۷۸و۹۱]، پیکرهای بی‌جان، نقش بر زمین شدگان. **كَأَن لَم يَغنَوا فيها**: انگار هرگز در آن‌جا نبوده‌اند. **لَم يَغنَوْا**: نبوده‌اند. **بُعداً**: [← همین/۴۴].

ترجمه‌ی آیات

۶۱ ـ به نزد مردم ثمود، برادرشان، صالح را روانه کردیم. به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. معبود راستینی غیر از او ندارید. او شما را از زمین آفرید و آباد کردن آن را به شما واگذاردو قطعاً از او آمرزش بجویید و به درگاه او بازگردید؛ چون که پروردگارم نزدیک و اجابت‌کننده [ی دعا] است.

۶۲ ـ گفتند: ای صالح! پیش از این، تو امید ما بودی. آیا ما را از پرستش خدایان نیاکانمان بازمی‌داری؟! قطعاً در مورد آن‌چه ما را به آن فرا می‌خوانی سخت در تردید هستیم.

۶۳ ـ گفت: ای قوم من! به من بگویید، اگر از سوی پروردگارم دلیلی روشن داشته باشم و از سوی خود، رحمت [و نبوّت] به من داده باشد؛ حال اگر او را فرمان نبرم [و رسالتم را ابلاغ نکنم]، چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌رساند؟ پس شما جز بر زیان من نمی‌افزایید.

۶۴ ـ گفت: ای قوم من! این شتر خداست و برای شما پدیده‌ای عجیب است پس، بگذارید در زمین خدا [به راحتی] بخورد و آزارش مدهید که [اگر چنین کنید] به عذابی سخت گرفتار می‌شوید.

۶۵ ـ اما ثمودیان، آن شتر را پی کردند. صالح گفت: سه روز در خانه‌هایتان از زندگی برخوردار شوید. این، وعده‌ای است که در آن دروغی نخواهد بود.

۶۶ ـ وقتی فرمان ما در رسید؛ صالح و مؤمنان همراه او را، به رحمت خود از خواری و زبونی آن روز نجات دادیم؛ چون که پروردگارت نیرومند ظفرمند است.

۶۷ ـ و صدای هولناک، مشرکان ستم‌پیشه را فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند.

۶۸ ـ انگار که هیچ‌گاه در آن خانه‌ها ساکن نبوده‌اند. به هوش باشید که قوم ثمود به پروردگار ایمان نداشتند. هان! مرگ بر ثمودیان!

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این، سومین قصه در این سوره و صالح دومین پیامبر از نسل عرب است. نظم و سیاق این قصه، هم‌چون نظم و سیاق قصه‌ی هود است، با این فرق که صالح در بیان توحید دو دلیل می‌آورد:

۱ ـ پدید آمدنشان از زمین	۲ ـ زمین را آباد کنند و به کارکردن روی آن بکوشند.

در سوره‌ی اعراف هم قصه‌ی صالح ـ ع ـ آمده است و در سوره‌های: شعرا، نمل، حجر، قمر و... نیز هر کدام به شیوه‌ی خاصِ خود خواهد آمد.

مضمون قصه، دعوت مردم به سوی حق، گفتگو و هشدار به آنان، شتر خدا معجزه‌ی تأیید کننده‌ی او. ثمودیان، پاسخ منفی دادند و سرانجام به‌وسیله‌ی صدای تند و مهیب و یا آذرخش آسمانی نابود گشتند و آثار خرابه‌ی شهرشان در حجر تاکنون مانده است.

شرح و بیان

٦١ تا **٦٨** ـ در مورد سرگذشت صالح، هفت آیه در سوره‌ی اعراف، هشت آیه‌ی همین سوره [←۶۱ تا ۶۸]، ـ که مشابه هفت آیه‌ی اعراف است ـ پنج آیه در سوره‌ی حجر، نوزده آیه کوتاه کوتاه در سوره‌ی شعرا، هشت آیه در سوره‌ی نمل، نزدیک به آیه‌های اعراف، سه آیه در سوره‌ی ذاریات، دو آیه در سوره نجم، ده آیه در سوره‌ی قمر و پنج آیه در سوره‌ی شمس در این‌باره سخن گفته و همه‌ی آن‌ها به اندرز و موعظه اشاره کرده‌اند.

خداوند، کسی از ثمودیان را به‌نام صالح نزد آنان فرستاد تا به سوی یکتاپرستی روی آورند و از بت‌پرستی بگریزند و راه درست را طی کنند. صالح از خود آنان بود؛ زیرا «اَخاهُم» یعنی، او هم مانند همه‌ی انبیاء از قومش بیگانه نبود. آنان را به راه حق آشنا کرد و با دلسوزی تمام فرمان خدا را ابلاغ نمود و آنی در کار خود کوتاهی نکرد و گفت: رحمت خدا به بندگانش بسیار نزدیک است و دعا و لابه‌ی هر کس را می‌پذیرد. [← بقره/۱۸۶]. زمین را آباد کنید، و به کشاورزی و حرفه و فن بپردازید.

«هوَ أنشأكُم منَ الأرضِ»: خدا، آدم را از خاک آفرید. خاک ماده‌ی اولیه‌ی پیدایش آدم است. سپس خلاصه‌ای از گونه‌های مختلف گِل: نطفه، عَلَقه (خون پاره و...) پاره گوشت، اسکلت و سپس به هیکلی درشت درآمد و گوشت حلال نیز فرآورده‌ی گیاه است.

ثمودیان در پاسخ دعوت مهربانانه و برادرانه‌ی حضرت صالح ـ ع ـ ستیزه‌گرانه و جاهلانه گفتند: ما به تو امیدوار بودیم، در مشکلات و گرفتاری‌ها به تو پناه می‌آوردیم و تو یار و مددکار ما بودی، با تو مشورت می‌کردیم، به عقل و درک و درایت تو ایمان داشتیم، در دلسوزی تو تردید نداشتیم و بزرگ قوم ما بودی؛ اما اکنون که ما را از پرستش خدایان نیاکانمان باز می‌داری و به دین تازه‌ای فرایمان می‌خوانی، همه‌ی امیدها به ناامیدی مبدل گشته و آرزوها قطع شده است. بسی شگفت‌آور است که تو با این ذکاوت و استعداد، راهی غیر از راه پدرانمان را به ما می‌نمایی، در صورتی که از زمان‌های دور تاکنون چنین بوده و پیروی از آیین گذشتگان مورد انکار کسی قرار نگرفته است. [← ص/۵].

آری! این سخن، شبیه سخن قریشیان است که تا زمانی که حضرت محمد به پیامبری مبعوث نشده و دعوت را شروع نکرده بود، امین و درستکارش می‌خواندند؛ ولی به محض این که دین خدا را به آنان عرضه نمود، از هیچ گونه سخن ناپسند و ناهنجاری کوتاهی نورزیدند و او را جادوگر، شاعر، دروغگو نامیدند و

فراموش کردند که تا دیروز، امین و راستگویش می‌خواندند.

صالح ـ ع ـ در نهایت متانت گفت: اگر این امانت الهی را ـ که بسیار روشن است ـ ابلاغ نکنم و به گوش شما نرسانم، آن‌گاه کسی مرا از عذاب پروردگار رستگار نمی‌کند و از سوی شما جز زیان نخواهم دید.

قومش گفتند: اگر راست می‌گویی نشان پیامبری تو چیست؟ ما از سخنان تو تردید داریم. گفت: معجزه‌ی من این شتر (ناقةُ الله) است، بگذارید در زمین خدا بچرد و بیاشامد و گزندش نرسانید. اگر به او گزند برسانید، قطعاً عذاب زودرس فرایتان می‌گیرد. سخنش را دروغ انگاشتند و به دستور آنان مردی به نام «قدار پسر سالف» شتر را پی کرد. [← قمر/ ۲۹] صالح گفت: سه روز بیشتر فرصت ندارید؛ هرطور دلتان خواست، آن کنید، سپس عذابی که خدا به آنان وعده داده است، بر سرتان خواهد آمد و طومار زندگی ننگین شما را خواهد گرفت. وعده‌ی خدا تحقق پیدا کرد، صالح و مؤمنان رستند و ثمودیان نافرمان، نابود گشتند و هم‌چون پرنده‌ی مرده، صورت‌هایشان بر زمین چسبید و خانه‌هایشان چنان رنگ کهنگی زمان را به خود گرفت، انگار کسی در آن زندگی نکرده بود.

ناقه‌ی صالح به صورت بُد شتر — پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر
از برای آب چون خصمش شدند — نانْ کور و آبْ کور ایشان بُدند
ناقةالله آب خورد از جوی و میغ — آب حق را داشتند از حق دریغ
ناقه‌ی صالح چو جسم صالحان — شد کمینی در هلاک طالحان
شحنه‌ی قهر خدا زیشان بجُست — خونبهای اشتری، شهری درست...

(مثنوی، دفتر اول، ۲۵۱۴)

قصه‌ی ابراهیم و مژدگانی به او

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۶۹ فَلَمَّا
رَأَى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ۷۰
وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ۷۱ قَالَتْ يَا وَيْلَتَا أَأَلِدُ وَأَنَا
عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۷۲ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ۷۳ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي
قَوْمِ لُوطٍ ۷۴ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ۷۵ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۷۶

توضیح واژه‌ها

رُسُلنا: فرشتگان ما. الْبُشرَی: بشارت، مژدگانی [به دنیا آمدن فرزندانی که به مقام پیامبری رسیدند...]. لَبِثَ: درنگ کرد، دیر کرد. ما لَبِثَ: بی‌درنگ، طولی نکشید، دیری نپایید. عِجلٍ: گوساله. حَنیذ: بریان. لا تَصِلُ اِلَیهِ: به آن نمی‌رسد، به سویش دراز نمی‌شود؛ یعنی، دست به طعام نمی‌برند و نمی‌خورند. نَکِرَهُم: آنان را بیگانه انگاشت، به آنان ظن بد برد، کارشان را عجیب دانست. أَوجَسَ: احساس کرد، به دل گرفت. خیفَةً: هراس، بیم، وحشت. ضَحِکَتْ: خندید، شادمان شد. وَراء: دنبال، پی، بعد. یا وَیلَتی: وای بر من! چه عجب! عَجوزٌ: پیرزن [۹۰ تا ۹۶ ساله]. بَعل: شوهر. شیخاً: پیرمرد [۱۰۰تا۱۲۰ ساله]. أَهلَ البیت: اهل خانه و خاندان [نبوت]، [← حزب/۳۳]. حَمیدٌ: لایق، ستوده. مَجیدٌ: بزرگوار، بابرکت، بسیار با فضل واحسان. الرَّوع: بیم و هراس، ترس و وحشت. الْبُشرَی: بشارت، مژده. یُجادِلُنا: با فرستادگان ما گفتگو می‌کرد، مجادله می‌کرد [فعل یُجادلُ در این‌جا ماضی استمراری معنا می‌دهد.]. حلیمٌ: بردبار. أَوّاهٌ: دل‌سوز، دردمند، دل‌نرم، نالان به خاطر مصایبی که مردم را فراگرفته بود. مُنیبٌ: توبه‌کار، رجوع کننده. أَعرِض عَن هـذا: از این درخواست، صرف‌نظر کن، درگذر، دست‌بردار، از این التماس روی برتاب. از این گفتگو و مجادله دست بکش. غَیرُ مَردودٍ: قطعی، بی‌چون‌وچرا، بدون بازگشت، برگشت‌ناپذیر.

ترجمه‌ی آیات

۶۹ ـ فرشتگان [از سوی] ما برای ابراهیم بشارت آوردند و بر او سلام کردند؛ او نیز پاسخ سلام داد؛ زیاد

طول نکشید گوساله‌ی بریانی [برایشان] آورد.

۷۰ ـ وقتی مشاهده کرد که دست به سوی غذا نمی‌برند، از کارشان شگفت‌زده شد و از ایشان هراسی به دل گرفت. گفتند: مترس. ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

۷۱ ـ همسر ابراهیم، [پشت پرده] ایستاده بود؛ [از این مژده] خندید. سپس او را به اسحاق و از پی او به یعقوب بشارت دادیم.

۷۲ ـ [ساره همسر ابراهیم] گفت: وای بر من! آیا مادر فرزند می‌شوم، حال آن‌که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟! راستی را، این چیز بس شگفتی است!

۷۳ ـ گفتند: آیا از کار الهی درشگفتی؟ ای اهل خانه‌ی رسالت! رحمت خدا و برکاتش بر شما باد! یقیناً خدا ستوده‌ای بزرگوار است.

۷۴ ـ وقتی بیم از دل ابراهیم به در رفت و مژده [ی به دنیا آمدن فرزند] به او رسید؛ درباره‌ی [شفاعت] قوم لوط با [فرشتگان] ما به گفتگو پرداخت.

۷۵ ـ چون ابراهیم بردبار، دل‌نرم و توبه‌کار بود.

۷۶ ـ [گفتند:] ای ابراهیم! از این [درخواست] روی برتاب؛ زیرا فرمان پروردگارت، فرا رسیده است و عذابی بی‌چون و چرا آنان را فرا خواهد گرفت.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این، چهارمین داستان موجز این سوره است. سرگذشت ابراهیم -ع- در سوره‌ی بقره نیز آمده، در قرآن فراوان از او یاد شده و درباره‌ی پدر و قومش هم سخن رفته است؛ اما در این آیات فرشتگانِ بشارت ده، به متولد شدن اسحاق و پسرش یعقوب و به نابودی قوم نافرمان لوط برادرزاده‌ی ابراهیم اشاره می‌کنند. مسکن قوم لوط در سرزمین شام و ابراهیم در سرزمین فلسطین بود.

شرح و بیان

۶۹ تا ۷۶ ـ جمعی از فرشتگان ناگهان بر ابراهیم وارد شدند و به او و همسرش، ساره خاتون، دو نوید دادند: نویدِ به دنیا آوردن اسحاق [← ذریات/۲۸]، [← نعام/ ۸۴]. و فرزندش یعقوب ـ هرچند ابراهیم و همسرش پیر بودند ـ و نوید در هم کوبیدن مشرکان قوم لوط. آن‌گاه که فرشتگان نزد ابراهیم رفتند و بر او سلام کردند، در پاسخ آنان گفت: «سَلامٌ» از دیدگاه اهل علم بیان این گونه جواب از بهترین درود و سلام است و بر دوام و پایداری دلالت دارد. ابراهیم - که قبلاً - از سرزمین کلدانیان ـ که زادگاه او در عراق بود ـ کوچ کرد، از اردن گذشت و در سرزمین کنعانیان در بیابان ساکن گشت و بنا به عادت صحرانشینان

بسیار مهمان‌نواز و مهمان‌پذیر بود و برای مهمانانش غذا فراهم می‌آورد. [← ذریات/ ۲۶]، اما فرشتگان اهل خوردن و نوشیدن نبودند و به غذا دست نزدند. ابراهیم که چنین دید نگران و پریشان شد. آنان خود را به او شناساندند و از مأموریت خود سخن گفتند. ابراهیم آرام گرفت و زنش که پذیرایی می‌کرد و در حجاب قرار داشت، شاد و مسرور گشت و از این که مژده‌ی زادن فرزندی به او دادند، حیرت کرد که ما هر دو پیر شده‌ایم. زادن فرزند از ما گذشته است. [← ذریات/۲۹] فرشتگان گویند: ای اهل بیت رسالت! از کار خدا در حیرتی، در صورتی که فرمانش چند و چون ندارد! [← یس/۸۲] فرشتگان ساره را با جمله‌ی زیبنده‌ی «اهل البیت» خطاب می‌کنند. روشن است که غیر از ساره کسی دیگر از نزدیکان ابراهیم در آن مجلس حضور نداشته است. و این ترکیب، شایسته‌ی همسر پیامبران و ـ به طور عموم ـ «اهلِ خانه» است.

حال در تأیید این مطلب، یعنی خطاب به اهل البیت به آیات زیر توجه فرمایید: [← آل عمران/۱۲۱] روز نبرد احد و خطاب «أهلكَ» به پیامبر که در آن لحظه در خانه‌ی مادر مؤمنان، عایشه بیرون آمده بود. [← قصص/ ۲۹] سرگذشت بازگشت موسای کلیم و همسرش از مدین به مصر، [← حزب/۳۳] پس، آیه‌ی «رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت» شامل حال ساره خاتون، همسر بزرگوار ابراهیم بت‌شکن است. با این توصیف تمام زنان پیامبران، اهل بیت آنان هستند؛همان‌گونه که زنان پیامبر خاتم، اهل بیت او و مادر مؤمنان‌اند.

آری! سلسله‌ی پاک نبوت از ابراهیم تا محمد ـ سلام الله علیهم ـ ادامه داشت. پس از آن‌که ابراهیم فرشتگان را شناخت؛ به دفاع از قوم لوط پرداخت که شاید به سوی حق بازگردند و ایمان بیاورند و از کار زشت دست بردارند. ابراهیم بسیار دلسوخته، بارحم و مهربان بود و در انتقام گرفتن شتاب نمی‌ورزید؛ اما فرمان خدا بر نابودی آنان صادر گشته و دیگر شفاعت و دعاو التماس برایشان بی‌اثر ماند.

قصه‌ی لوط و قومش

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۷۷ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ
يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۷۸ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ
حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۷۹ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۸۰ قَالُوا يَا
لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا
امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ۸۱ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ۸۲ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۸۳

توضیح واژه‌ها

سِيءَ بِهِم (سَوْء): از آمدن آنان ناراحت شد، نگران گشت. **ضاقَ بِهِم ذَرعاً**: سخت، در فشار قرار گرفت و از کمک به آنان درمانده شد. **ذَرعاً**: کنایه از تاب و توان انجام کار است. **عَصيبٌ**: سخت، پیچیده، سنگین، دشوار. **يُهرَعونَ اِلَيه (هَرع)**: شتابان به سوی او هجوم می آورند. **هؤلاءِ بَناتي**: اینها دختران من هستند، آنان را به ازدواج خود آورید. **لا تُخزوني**: مرا خوار و رسوا نکنید، مرا شرمنده نکنید، آبرویم نبرید. **في ضَيفي**: در کار و بار مهمانانم، پیش مهمانانم. **رَشيدٌ**: خردمند، راهبر، آگاه. **حَقّ**: نیاز. **أنَّ لي بِكُم قُوَّةً**: در برابر شما توانی می‌داشتم. بر شما مسلط می‌شدم. **آوي**: پناه می‌جویم، پناهنده می‌شوم. **رُكن**: تکیه‌گاه، پناهگاه. **لَن يَصِلُوا إلَيكَ**: دست آن مردم هرگز به تو نخواهد رسید و نمی‌توانند هیچ کاری به زیان تو انجام دهند. **أسرِ بِأهلِكَ**: فرزندانت را، شب ببر، فرزندانت را شب‌هنگام بکوچان. خانواده‌ات را از این‌جا بیرون ببر. **قِطعٍ مِن الَّيل**: پاسی از شب، قسمتی از شب. **لا يَلتَفِت مِنكُم أحَدٌ**: کسی از شما پشت سر خود را ننگرد. نباید کسی از شما بازپس بنگرد. **مُصيبُها**: به او می‌رسد. **موعِدُهُم**: وعده‌گاه آنان. **عالِيَها**: سطح آن. **سافِلَها**: پایین آن. **أمطَرنا عَلَيها حِجارَةً**: آن‌جا را سنگ‌باران کردیم. **سِجّيل**: سنگ گل، گلی که به سنگ تبدیل شده باشد، کلوخی که از سنگریزه و گل ترکیب یافته است. **مَنضُودٍ**: لایه، منظم، آماده، پی‌درپی، متراکم. **مُسَوَّمَةً**: نشاندار برای عذاب دادن بدکاران که نشانه‌ی مخصوصی نزد پروردگارت دارد.

ترجمه‌ی آیات

۷۷ ـ وقتی فرشتگان ما پیش لوط آمدند، از آمدنشان سخت نگران و از کمک کردن به آنان درمانده شد و گفت: امروز، روز دشواری است.

۷۸ ـ قوم لوط [که از آمدن جوانان باخبر شدند،] شتابان به سوی او هجوم آوردند، آن قومی که از پیش به کارهای شرم‌آور دست زده بودند. لوط گفت: ای قوم من! اینها ختران من هستند و برای شما [از همجنس‌بازی] پاکیزه‌ترند [آنان را به عقد شما درمی‌آورم] از خدا پروا کنید و مرا در برابر مهمانانم شرمسار مکنید. مگر در میان شما مرد خردمندی یافت نمی‌شود؟!

۷۹ ـ گفتند: تو می‌دانی که ما را به دخترانت نیازی نیست و قطعاً می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

۸۰ ـ لوط گفت: ای کاش برای مقابله با شما توانی می‌داشتم یا به تکیه‌گاهی امن، پناه می‌جستم!

۸۱ ـ فرشتگان گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تو هستیم؛ دست پلیدکاران هرگز به تو نخواهد رسید.اهل بیت خود را در پاسی از شب با خود [از این سرزمین] بیرون ببر و نباید کسی از شما پشت سرش را بنگرد، مگر زنت که او به همان آسیبی که آنان گرفتارش می‌شوند، دچار خواهد شد. [بدان که:] هنگام [نابودی] آنان، صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟

۸۲ ـ وقتی فرمان ما در رسید، آن دیار را زیر و زبر کردیم و آن را با سنگ‌پاره‌هایی از جنس سنگ گلهای منظم سنگ‌باران کردیم.

۸۳ ـ سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشاندار بودند، چنین بلایی از ستمکاران به دور نیست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این پنجمین قصه‌ی این سوره است؛ قصّه‌ی لوط و قومش مردم سَدوم در سرزمین اُردن که با محل سکونت ابراهیم، حدود چهار فرسخ فاصله داشت. فرشتگان به صورت جوانانی زیبارو و تازه رسیده بر او وارد شدند. لوط آنان را نشناخت که از سوی خدا آمده‌اند...

شرح و بیان

۷۷ تا ۸۳ ـ ابراهیم و برادرزاده‌اش لوط، پسر هارون از زادگاه خود، اور کلدانیان عراق به سرزمین کنعانیان آمده بودند. ابراهیم در کنعان و لوط در سدوم، ساکن شدند.

قوم لوط مردمی بخت‌برگشته و پلیدکار بودند، به زنان عشق نمی‌ورزیدند، به انحراف جنسیِ هم‌جنس‌بازی گرایش یافته بودند، از این کار شرم‌آور نامردمی، شرم نمی‌کردند و فطرت و سرشت را زیر پا نهاده بودند. این بیماری روانی میانشان رایج و اجتماعاتشان را آشفته و دردمند کرده بود. این است که:

وقتی فرشتکان از سوی خدا برای ریشه‌کن کردن آنان، پس از دیدار از ابراهیم...، در قالب و صورت پسرانی نوجوان و زیبارو و ناشناس مهمان لوط شدند، برایش روز بسیار سخت و تلخی بود و از حمایت و دفاع از آنان در برابر هجوم جاهلانه و ابلهانه‌ی قومش درمانده شد؛ چون وقتی این مهمانان وارد منزل او شدند به مردم خبر رسید که لوط چنین مهمانانی دارد. آنان نیز به خانه‌ی لوط هجوم بردند تا از آن نوجوانان کام برگیرند. [← شعراء/۱۶۵ و ۱۶۶] لوط ـع ـ تلاش فراوان کرد که شاید فطرت سالم را در وجود قومش بیدار کند و از آن آرزوی ناجوانمردانه و شهوانی بازشان دارد و به سوی ازدواج با دختران متوجهشان سازد. از این رو خطاب به آنان گفت: دخترانم را به عقد شما درمی‌آورم که از هرجهت پاک و پاکیزه‌اند. از این کار زشت دست بکشید، خردمندانه بیندیشید. چرا عاقلی در میان شما یافت نمی‌شود؟

این که لوط می‌فرماید: «هؤلاء بناتي...»

أ) اشاره به همه‌ی دختران و زنان خود آن مردم است؛ یعنی، بیایید، با دختران ازدواج کنید و از جنس مخالف، کام برگیرید.

۲ ـ معمولاً پیامبران خدا از جهت مهربانی و مودت به منزله‌ی پدران امت‌اند؛ وقتی می‌گوید: «اینها دختران منند»؛ یعنی، هم دختران خودش و هم سایر دختران سدوم، همگی دختران او به شمار می‌رفتند.

اما این قوم ناپاک، از تصمیم ننگین و شرم‌آور خود پس نرفتند و به زنان و دختران رغبت نمی‌کردند و در اندیشه‌ی کار پلید خود بودند. لوط، سخت به تنگ آمد و آرزو داشت که نیرویی او را یاری دهد تا جانانه از مهمانانش به دفاع بپردازد و از سویی،خداوند نیز بدین سبب این فرشتگان را با این شکل و صورت به آن‌جا فرستاد تا بر زشتکاری و پلیدی آن قوم دلیلی دیگر و برای سنگسارکردنشان، حجتی کامل و قاطع باشد.

در این هنگام که لحظاتی بسیار حسّاس بود، فرشتگان، پرده از راز برداشتند و خود را به لوط شناساندند، او را دلداری دادند و گفتند« به فرمان خدا، خود و بستگانت، شبانه از شهر بیرون روید، این‌جا را ترک کنید و پشت سر خود را ننگرید؛ چون سحرگاهان عذاب خدا می‌رسد و این مردم پست و پلید را سنگ‌های ویژه‌ی نشاندار، سنگ‌باران می‌کند. هان! کیفر هر ستمکاری این است تا عبرت آیندگان گردد. البته جز لوط و اهل بیتش، مسلمانی درآن‌جا نبود.

فرشتگان، شهر را زیر و رو کردند و بزهکاران، کیفر بدیهایشان را ـ با سنگسار شدن و زیر لایه سنگ‌های بزرگ دفن شدن ـ چشیدند. آری! خرابه‌های این سرزمین به سرزمین مکه دور نیست. پس، ای مشرکان مکه! ای بی‌باوران و ای بدکاران جهان تاریخ! شما در چه موقعیتی قرار دارید؟

نگاهی به این آیات (درس)

۱ ـ قوم لوط، از این بزهکاری باکی نداشتند، هم‌جنس گرایی در عمل برایشان عادی بود و در حضور هم به این پلیدکاری دست می‌زدند و اندرز خیرخواه را نمی‌پذیرفتند. [← عنکبوت/۲۹].

۲ ـ لوط به آنان گفت: با زنان ازدواج کنید، از خدا بترسید و سخن مرا بپذیرید، و در برابر این راهنمایی‌ها مال و ثروت شما را نمی‌خواهم. زنانتان را رها می‌کنید و به مردان می‌پردازید؟! راستی را مردمی بدکار و پلید هستید و از حق تجاوز کرده‌اید. قومش او را به بیرون کردن از شهر تهدید کردند... [← شعراء/ ۱۶۳ تا ۱۶۷].

۳ ـ چون آن مردم از مهمانان لوط پیامبر کام دل و آرزوی نفس خواستند و در پی راه و رسم پست پیشین خود بودند، خداوند نور دیدگانشان را از آنان گرفت و سرانجام نابودشان کرد. [← قمر/ ۳۷].

۴ ـ خداوند، تنها بیتی که مسلمان بود از آن‌جا بیرون آورد. [← ذاریات/ ۳۵ و ۳۶] و بزهکاران را صبح هنگام به کیفر رسانید. فرصت لوط و اهل بیتش، همان شب و روزِ نزول عذاب بود که در فرصتی مناسب آن‌جا را ترک کردند.

۵ـ سنگ‌هایی که خداوند شهر و مردم سدوم را به آن سنگ‌باران کرد، سه صفت ویژه داشتند:

أ: **سجّیل**: گلی که به سنگ تبدیل و سخت شده باشد، کلوخی از گل و سنگ‌ریزه، سنگ گل.

ب: **منضود**: متتابع، پی در پی، منظم، به هم پیوسته، محکم و استوار، به هم فشرده، کنار هم چیده شده.

ج: **مُسوّمه**: نشاندار، علامت مخصوص عذاب، سنگ‌هایی مخصوص کیفر این قوم.

د: **عند ربّكَ**: به قول حسن بصری، آن سنگ‌ها از جنس سنگ زمین نبود.

ه: **ما هيَ من الظالمين ببعيد**: آن‌جایی که با این سنگ‌های مخصوص، زیر و رو به خرابه‌ای تبدیل شد از لحاظ مکانی به مکه دور نیست و دیگر این که: هر ستمگر و پلیدکاری در مسیر تاریخ از عذاب الهی نخواهد رست.

قصه‌ی شعیب

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ٨٤ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ٨٦ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا
يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ٨٧ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ
أُرِيدُ إِلا الإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ٨٨ وَيَا قَوْمِ لا
يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ
مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ٨٩ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ٩٠ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ
كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ٩١ قَالَ يَا
قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٩٢ وَيَا
قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ٩٣ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٩٤ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلا بُعْدًا
لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ٩٥

توضیح واژه‌ها

اِلی مدین: به سوی مدین قوم شعیب [← عرف/۸۵]، مدین، شهری بود که مدین پسر ابراهیم خلیل آن را بنا نهاده و به نام خود او شهرت یافته بود. **المِکْیال:** کیل و پیمانه. **المیزان:** ترازو، وسیله‌ی سنجش. **بِخَیرٍ:** ثروت، رفاه، نعمت، رزق و روزی فراوان. **یَومٍ مُحیطٍ:** روزی فراگیر. **أوفُوا:** تمام و کمال بدهید، تمام بپردازید. **القِسْط:** دادگرانه. **لا تَبخَسُوا:** کم مدهید، مکاهید، ناقص مکنید. **لا تَعثَوْا:** فساد برپا نکنید. **بَقیَّتُ الله:** باقی‌نهاده‌ی خدا، پاداش اطاعت از امر خدا و رعایت عدل و داد در داد و ستد. سودی است که از مال حلال خدا به دست می‌آید، سود و سرمایه‌ی حلال، پاداش الهی، فرمان خدا، عبادت و بندگی خدا.

صَلَوات: نمازها. **الحَلیم**: بردبار، شکیبا. **الرَّشید**: بافهم، فرزانه، راهنما، راه راست یافته. **رِزقاً حَسناً**: روزی نیکویی. **أنْهاکُم عَنهُ**: شما را از آن باز می‌دارم. **مَا استَطَعتُ**: تا جایی که توانسته باشم. **أُنیبُ**: بازمی‌گردم،روی می‌آورم. **لا یَجرِمَنَّکُم شِقاقي**: ستیزه‌جویی با من شما را وادار نکند، دشمنی با من، شما را به آن‌جا نکشاند، ناسازگاری میان من و شما، وادارتان نکند... **ما قومُ لُوطٍ منکم بَبَعید**: زمان نابودی و مکان قوم لوط از شما دور نیست، سرزمین قوم لوط و زمان نابودی آنان از دوران شما چندان دور نیست. **وَدُودٌ**: دوستدار، با محبت. **ما نفقَهُ**: نمی‌فهمیم، درک نمی‌کنیم. **رَهْط**: عشیره، قبیله، جماعت سه تا ده‌نفری. **ما أنتَ عَلینا بِعَزیزٍ**: تو نزد ما قدرتمند نیستی، تو در برابر ما توانا نیستی. **ظِهریّاً**: پشت سر انداخته شده، فراموش‌گشته. ابن‌منظور در لسان‌العرب، ظهری را منسوب به ظهر می‌داند که تغییر حرکت آن به خاطر نسبت (اسم‌منسوب بودن) است؛ یعنی، فراموش‌شده، به آن توجه نشده. **إعمَلوا عَلَی مَکانَتِکُم**: هرچه در توان دارید، انجام دهید، هرچه می‌توانید کوتاهی نکنید. **إنّي عامِلٌ**: من هم چنین می‌کنم. **إرتَقِبُوا**: منتظر باشید. **الصَّیحة**: فریاد مرگبار، صدای مهیب و ترسناک [← هود/۶۷]. **جاثمینَ (جَثْم)**: از پا درآمدگان، پیکرهای بی‌جان، نقش بر زمین شدگان [← عرف/۷۸تا۹۱]. **کأن لَم یَغنَوا فیها**: انگار هرگز در آن‌جا نبوده‌اند، گویا در آن‌جا ساکن نبوده و سکونت نکرده‌اند. [← عرف/۹۲]، [← هود/۶۸].

ترجمه‌ی آیات

۸۴ ـ و به سوی اهل مدین، برادرشان، شعیب را روانه کردیم. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. معبود راستینی جز او ندارید. از کیل و وزن مکاهید؛ چون شما را در رفاه و نعمت می‌بینم و از روزی که عذابش شما را فراگیرد، می‌ترسم.

۸۵ ـ ای قوم من! کیل و وزن را دادگرانه به تمامی بدهید و حقوق مردم را مکاهید و در زمین فسادبرپا مکنید.

۸۶ ـ آن‌چه را که خدا [از مال حلال] باقی می‌گذارد، برایتان بهتر است اگر مؤمن هستید و من نگهبان و حافظ شما نیستم.

۸۷ ـ گفتند: ای شعیب! آیا نمازت تو را دستور می‌دهد که خدایان نیاکانمان را رها سازیم و یا نتوانیم به میل خود در اموالمان دخل و تصرف کنیم؟! تو که مردی بردبار و خردمندی.

۸۸ ـ گفت: ای قوم من! مرا خبر کنید که اگر از سوی پروردگارم دلیل آشکاری داشته و از سوی خود، روزی نیکویی به من عطا کرده باشد [باز دستور او را ترک کنم؟] من نمی‌خواهم شما را از چیزی بازدارم و خود مرتکب آن بشوم. قصد من آن است تا آن‌جا که در توان دارم، [جامعه را] سر و سامان دهم. و توفیق [آرزوی] من فقط به اراده‌ی خداست. بر او توکل کرده و به سوی او روی آورده‌ام.

۸۹ـ ای قوم من! به هوش باشید، ناسازگاری میان من و شما، شما را به آن‌جا نکشاند تا هم‌چون آن مصیبتی که بر سر قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح آمد، بر سر شما نیز بیاید و [زمان و] مکان قوم لوط چندان از شما دور نیست.

۹۰ـ [بیایید] از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به بارگاهش باز گردید؛ چون پروردگارم، مهربان و دوستدار [توبه‌کاران] است.

۹۱ـ گفتند: ای شعیب! بسیاری از گفته‌هایت را نمی‌فهمیم و ما تو را در میان خود، ناتوان می‌بینیم و اگر [به پاس احترام] قبیله‌ات نبود، یقیناً سنگبارانت می‌کردیم. تو نزد ما ارزش نداری.

۹۲ـ گفت: ای قوم من! آیا قبیله‌ام نزد شما از خدا گران‌سنگ‌تر است که او را فراموش کرده‌اید. بی‌گمان پروردگار من بر تمام کارهایتان چیره است.

۹۳ـ ای قوم من! هرچه در توان دارید، انجام دهید، من هم چنین می‌کنم، سرانجام خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی می‌آید و دروغگو کیست؟ شما چشم به راه باشید، من هم با شما چشم به راهم.

۹۴ـ آن‌گاه که فرمان نازل شد، شعیب و مؤمنان همراهش را به مرحمت خویش رهانیدیم و فریاد مرگ‌زا ستمگران را فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند [و کالبدی بی‌جان گشتند]؛

۹۵ـ انگار که هیچ‌گاه در آن خانه‌ها ساکن نبوده‌اند. الا! تا بمیرند مردم مدین، آن‌سان که ثمودیان مردند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این، قصه‌ی ششم این سوره است که در سوره‌ی اعراف نیز از شعیب ـع ـ یادی رفته و در هر جایی برای بیان اندرز، عبرت و احکام گوناگون - با سبک و نظم خاصی ـ اشاره شده است.

در این آیات ـ شعیب ـع ـ مردم را به دین حق فرا می‌خواند؛ اما قومش گوش شنوا ندارند و سرانجام شعیب، آنان را از عذاب الهی هشدار می‌دهد، سپس گرفتار می‌شوند و مؤمنان نجات می‌یابند.

شرح و بیان

۸٤ تا ۹۵ ـ شعیب به فرمان خدا به مدین رفت تا هم‌چون پیامبران پیشین مردم آن‌جا را به خداپرستی فرا خواند و از شرک و بت‌پرستی و خوردن اموال همدیگر برحذر دارد؛ و چون مردمی ثروتمند و تاجرپیشه بودند، به آنان گوشزد نماید که در پیمانه و ترازو دادگر باشند و حق مردم را به تباهی نکشانند؛ زیرا از همین راه، فساد و بزهکاری و حق‌خواری در میان جوامع بشری رایج می‌گردد وتباهی فراگیر می‌شود. این است که به آنان می‌گویند: «بَقِيَّتُ اللهِ خيرٌ لكُم...» آن‌چه که خداوند در راه داد و ستد حلال به شما عطا می‌کند،

و برایتان باقی می‌ماند، بهتر و ارزنده‌تر است. شما مردمی ثروتمند هستید و در رفاه و آسایش به سر می‌برید؛ زینهار اموال دیگران را از روی ستم نخورید. وظیفه‌ی من هم اجرای دستور خدا و ابلاغ فرمان اوست. هرگونه گناهی مرتکب شوید، من در بارگاه خدا برایتان دفاع نخواهم کرد و پاسخگوی کردار و رفتار شما نخواهم بود.

شعیب ـ سلام‌الله‌علیه ـ بسیار نماز می‌خواند. آن ناسپاسان با تمسخر و ریشخند به او می‌گفتند: حتماً نمازخواندنت این گونه به تو فرمان می‌دهد تا ما را از راه و رسم نیاکان خود باز دارد و به اختیار و میل خود اموالمان را هزینه نکنیم؛ بلکه آن‌طور که تو حکم می‌کنی، عمل کنیم. راستی این، سخن آدم خردمند و فرزانه نیست. چگونه ممکن است از سودی که می‌بریم دست بداریم و از اموالی که داریم به نیازمندان کمک کنیم؟! ما از پیش با بهره‌مندی از سود فراوان و گردآوری ثروت، انس گرفته‌ایم و سخن کسی را نمی‌پذیریم.

شعیب می‌گوید: من نمی‌خواهم چیزی به شما بگویم و خود بدان عمل نکنم. من سرو سامان گرفتن اوضاع اجتماعی، اقتصادی واخلاقی شما را خواستارم و با تمام توان در این راه می‌کوشم و از خدا مدد می‌جویم. ای مردم! راه و رسمِ گمراهان پیشین را رها کنید و به بارگاه بی‌همتای پروردگار بازآیید وقتی آن مردم از گفتگو درمانده شدند، راه اهانت و تهدید در پیش گرفتند و گفتند: ای شعیب! ما سخن شما را کمتر درک می‌کنیم. چنان وانمود می‌کردند که گفتارش گنگ و نامفهوم است. [← عرف/۱۷۹، در مورد وژه‌ی فقه] حال آن که حضرت شعیب به «خطیب‌الأنبیاء» مشهور بود. و جز بی‌خردان و ابلهان، همه‌کس سخنش را می‌فهمید. باز گفتند: ای شعیب! تو آدم ضعیفی هستی و فقط به احترام طایفه و قبیله‌ات خونت را نمی‌ریزیم. نزد ما جایگاه و منزلتی نداری.

شعیب، سفاهت و نادانی قومش را این گونه بیان می‌کند؛ مگر منزلت ذات پروردگار در نزد شما از قبیله‌ی من کمتر است، در صورتی پیروی از او بر همه‌کس واجب و از تمام کردار و حرکات ما باخبر است، هرگز نباید او را فراموش کنید. او آفریدگار و فرمانروای شما و هستی شما از اوست؛ چرا از کیفرش نمی‌هراسید. شما را به سختی عذاب می‌کند.

وقتی این پیامبر الهی از ایمان‌آوردن اهل مدین نومید شد، گفت: اکنون هر طور دلتان می‌خواهد، عمل کنید. من هم راه خیرخواهی و تبلیغ خود را خواهم گرفت و از شما دست برنخواهم داشت، مگر آن‌گاه عذاب قطعی خدا فرود آید و سرانجام نیک‌بخت و بدبخت روشن گردد.

آری! عذاب الهی همراه فریادی مرگ‌آور و سوزان سر رسید و آن قوم به سزای کردارشان رسیدند و شهر و پایگاهشان به ویرانه‌ای تبدیل گشت، انگار که هرگز کسی در آن جا زندگی نکرده بود.

نگاهی به این آیات

۱ـ دعوت شعیب، شامل دو چیز بود: أ: اصلاح عقیده ب: اصلاح و سامان دادن به زندگی اجتماعی.

۲ـ شعیب به یکبار دعوت کردن به سوی یکتاپرستی اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه چندین بار در مورد ادای حقوق مردم و رعایت کیل و وزن و وفا کردن به اجرای تمام و کمال آن بارها سخن می‌گفت؛ زیرا کاستن حق مردم، موجب غرور و عقل از سر پریدن، نازپروری و حرص و آز فراوان است و معمولاً بسیاری از مردم بر نیروی مادی و ثروت و سرمایه تکیه می‌زنند و راه خیر و سعادت خود را در مال‌اندوزی آن هم تباه‌کردن حقوق دیگران به شیوه‌های گوناگون از دست می‌دهند.

۳ـ داد و ستدها و اخلاق باید بر اصلی ثابت و بنیادین تکیه کند که به انگیزه‌های گذرا و به عوامل ناپایدار وابسته نباشد.

متأسفانه! امروزه در میان جامعه‌ی ما مسلمانان، بسیاری از مردم،ارتباط عقیده واخلاق را نمی‌پسندند و به ویژه پیوند عقیده و اخلاق را در معاملات گوناگون مادی نادرست می‌شمرند. این دیدگاه، بیشتر در میان درس‌خوانده‌هاست که در کشورهای دوردست فارغ‌التحصیل شده‌اند و چنان می‌پندارند که: رفتار فردی و شخصی و امور خصوصی و پوشش زنان و دختران در کوچه و بازار ـ به هر شکلی ـ و در پی شهوت رفتن به هر نامی، به اسلام ربطی ندارد و نباید اسلام هیچ‌گونه دخالتی در اینها داشته باشد و دفاع از مزاحمت نااهلان در پایمال‌کردن حق این و آن کار اسلام نیست...

بی‌گمان، این طرز تفکر انسانهای متمدّن (!) و درس‌خوانده با پرسشهای توأم با تمسخر و دیدگاههای اهل مدین یکی است که می‌گفتند: ای شعیب! انگار نمازت ما را از ستم‌کردن به حقوق دیگران و از بت‌پرستی منع می‌کند. مفهوم سخن یکی است؛ ولی زمان و مکان فرق می‌کند...

اگر خوب بیندیشیم هرگاه سرگذشت پیشینیان بت‌پرست دنیادوست مقام‌جو را مرور می‌کنیم، باید از خود بپرسیم که اکنون ما آخرین و کاملترین پیام‌الهی را در دست داریم و به فراوانی در سرتاسر جهان موجود است؛ امّا چرا هنوز رنگ و بوی شرک و بت‌پرستی، چرا حق‌کشی و ستم و مقام‌طلبی را درجامعه به عیان می‌بینیم و درک می‌کنیم و از این همه ارزشهای پیامِ کارساز آسمانی و دستورات محکم و احکام قرآنی ـ که داروی قطعی تمام دردهای بشری است ـ مجموعه‌ای اباطیل و خرافات ـ که همانند اندیشه‌های گذشتگان است ـ در میان مردم رایج و شایع است و از حقایق درخشان محرومند و با قرآن آشنا نیستند؟! چرا، مگر این همه آیات در شرح احوال پیشینیان و عذاب بدکاران و دنیاپرستان را نمی‌خوانیم؟ یا این که ما از کیفر الهی در امانیم؟! چرا بیدار نمی‌شویم؟ چرا این همه ستمهای گوناگون و فراوان که حریم خانواده‌ها را درجهان پر کرده است؟ باید به خویشتن بازگردیم و دوباره هویت خود را بازشناسیم و راه درست را از سر گیریم تا ـ به اذن خدا ـ با توبه‌ی نصوح و تصمیم قاطع در پیروی از کلام مطلق حق و رفتار و گفتار

زیبای نبوی، چراغی بر فراز راه خود برافروخته داریم.

۴ـ انسان مؤمن، خود را جز در سایه‌ی خدا، توانا و نیرومند نمی‌بیند، جز به او افتخار نمی‌کند و به اطرافیان و قبایل خود خشنود و شادمان نمی‌شود که به وسیله‌ی آنان بیم و هراس را در دل مردم بیفکنند و از این راه کاخ پوشالین عزّت ونام و نشان برپا سازد. افتخارش عشق و دوستی به ذات پروردگار و آیین پایدار اوست. پس فرق میان دیدگاه و جهان‌بینی اسلامی با دیدگاه جاهلی در همه‌ی دورانها این است و بس.

۵ـ «بقیّت الله» سود و بهره‌ای پاکیزه که از مالی حلال و بدون غل و غش حاصل می‌شود، سودی حلال که از راه کیل و وزن به دست می‌آید. یعنی، کردار نیکو که اثرش در دنیا بماند و مزد و ثوابش در آخرت به فریاد آدمی برسد. ابن‌عباس می‌گوید: رزق و روزی حلال خدا، بقیّت‌الله است. مجاهد می‌گوید: بقیت‌الله، فرمان خداست. فراء می‌گوید: بقیت‌الله، مراقبت و توجه الهی به آدمی است. قتاده می‌گوید: هر سهم و نصیبی که از سوی خدا به آدمی برسد، بقیّت الله است.

مادیات‌گرایی و دنیاپرستی چه ابتلایی برای آدمی است و چگونه آدمی، حیات انسانی خود را با گرایش مادی به تباهی می‌کشاند!: «أخلد إلي الأرض»! و مقصد قسط و رعایت مکیال و میزان در آیه‌ی قبل، به خوبی، به ما می‌فهماند که گمان نکنیم به عدم رعایت آنها و بلکه با افساد در زمین، می‌توانیم مالی برای خود، باقی بگذاریم زیرا بقا آن است که خدا بخواهد و غیر از آن، فانی است. آیات بعد هم همین مبحث اموال و زرق را ادامه می‌دهد. و اگر انسان، از اختیاری که دارد، در این زمین و دنیای مادّی، با وسعتی که دارد، بدون توجّه به این هشدارهای الهی، حرکت کند ، می‌دانید که چقدر تباهی برای جامعه و خصوصاً برای خود به بار می‌آورد! و اگر راهنمایی دین خدا نباشد، بشر سرگردان جز خستگی گردآوری بی‌حاصل مال دنیا و عدم بهره‌مندی درست از آن، چیزی نصیبش نمی‌شود مگر اهل ایمان باشد و طبق، آموزه‌های دین، از متاع دنیا بهره گیرد. پس، در این صورت می‌توان گفت: «بقيّة الله خيرٌ لكُم إن كنتُم مؤمنين».

زاویه‌ای از قصه‌ی موسی با فرعون، پندگرفتن از داستانها، ملل ستمکارِ پیشین در دنیا پندآموختن از داستانهای قرآن در مورد آخرت

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۹۶ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ
فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۹۷ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۹۸ وَأُتْبِعُوا فِي
هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۹۹ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ
وَحَصِيدٌ ۱۰۰ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۱۰۱ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ
الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۱۰۲ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ
يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۱۰۳ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ۱۰۴ يَوْمَ يَأْتِ لَا
تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ۱۰۵ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
۱۰۶ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
۱۰۷ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلا مَا شَاءَ رَبُّكَ
عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ۱۰۸ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ
قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ۱۰۹

توضیح واژه‌ها

بِآيَاتِنَا: همراه معجزات ما، معجزات نه‌گانه [← عرف/۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۳]، [← سرء/۱۰۱]، [← نمل/۱۲]. سُلْطَانٍ مُبِينٍ: دلیل روشن، معجزه‌های قاطع، حجت قوی. مَلَأ: سران و بزرگان قوم، آنان که نگاه کردنشان چشم را پر از هیبت می‌کنند. بِرَشِيدٍ: [← همین/۷۸]. يَقْدُمُ: پیشاپیش حرکت می‌کند. جلو می‌افتد. الْوِرْدُ: بر آب نزدیک شدن، بر آب وارد شدن، بهره و سهم آب، به آبشخور رسیدن، تشنگی، مکان ورود. الْمَوْرُودُ: جایی که بدان وارد می‌شوند، محل ورود. بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ: چه بد محل ورودی است که بدان درمی‌آیند! أُتْبِعُوا: گریبانگیرشان شد، به آنان رسید، دنبال شدند. الرِّفْدُ: عطا و هدیه، ارمغان، عون، یاری. الْمَرْفُودُ: داده شده، عطا شده. بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ: چه بد عطایی که به آنان داده می‌شود! کنایه از محروم گشتن از رحمت الهی. ذَلِكَ: این خبر. الْقُرَى: جمع قریه، آبادیها، شهرها و روستاها. قَائِمٌ: پایدار و ماندگار. حَصِيدٌ: دور شده، در این‌جا؛ یعنی، تباه‌شده، از میان رفته. مَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ: برای آنان سود نداد. عذاب را از آنان دور

نکرد. به کارشان نیامد. تَتبیب: نابود کردن، زیان رسانیدن. أَخذُ: کیفر، قهر، بازخواست. یومٌ مجموعٌ: روز گردهمایی، روز رستاخیز. یومٌ مشهودٌ: روز دیدنی، روز حضور یافتن، روز دیدار. أَجلٍ: مدت، مهلت و زمان. مَعدودٍ: اندک، معین و محدود. نَفسٌ: کسی، هیچ کس. شَقيٌّ: سیاه‌بخت، بدبخت. سَعیدٌ: نیک‌بخت، سعادتمند. شَقُوا: تیره‌بخت گشته‌اند. زَفیرٌ: صدای تند بازدم، صدای جرقه‌ها و شعله کشیدن آتش [← فرقان/۱۲]. شَهیقٌ: ناله، به تندی نفس‌را بازپس بردن، صدای فروبردن نفس [← ملک/۷]. یُریدُ: اراده می‌کند، می‌خواهد. سُعِدُوا: نیک‌بخت شده‌اند. عَطاءً: هدیه، عطیه، بخشش. مَجذوذٍ (جَذّ): بریده شده، گسستنی. غَیرَ مَجذوذٍ: ناگسستنی، همیشگی، پیوسته. مِریَةٍ: شک و تردید، سرگشته. غَیرَ مَنقوصٍ: به تمام و کمال، بی‌کم‌وکاست. مَنقُوص: کاسته شده.

ترجمه‌ی آیات

۹۶ـ ما، موسی را همراه نشانه‌های قاطع و روشن فرستادیم.

۹۷ـ [موسی را] به سوی فرعون و مهتران قوم فرستادیم، اما آنان فرمان فرعون را پیروی کردند؛ هرچند که فرمان فرعون، مایه‌ی کمال و هدایت نبود.

۹۸ـ او، روز قیامت پیشاپیش قومش، آنها را به آتش دوزخ می‌برد. دوزخ، چه بد محل ورودی است که بدان درمی‌آیند!

۹۹ـ در این دنیا و در عالم دیگر نفرین در پی آنان است و چه بد نصیبی که آنان راست!

۱۰۰ـ این، از خبرهای آن شهرهاست که برای تو نقل می‌کنیم. قسمتی از آنها هنوز برجای مانده‌اند و قسمتی نیز ویران شده‌اند.

۱۰۱ـ [بدان‌که] ما به آنان ستم روا نداشته‌ایم؛ ولی آنان خود، بر خویشتن ستم روا داشته‌اند. وقتی فرمان پروردگارت فرا رسید، آنهایی را که به جای خدای راستین به فریاد می‌خواندند [و می‌پرستیدند] قطعاً به کارشان نیامدند و جز بر زیانِ آنان نیفزودند.

۱۰۲ـ قهر گرفتن پروردگارت، چنین است وقتی بر شهرها قهر می‌گیرد که مردمش ستمگرند. یقیناً کیفر او بسیار دردناک است.

۱۰۳ـ قطعاً در این [هشدارها] برای آن‌کس که از عذاب قیامت می‌ترسد، درسی است. آن روز، روزی است که مردم در آن، گردآوری می‌شوند و آن‌روز، روزی است دیدنی که همگی [در آن] حضور دارند.

۱۰۴ـ ما آن روز را فقط تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازیم.

۱۰۵ـ روز[قیامت]، وقتی فرامی‌رسد، هیچ‌کس جز به اجازه‌ی خدا دم برنیاورد. عده‌ای از مردم نگون‌بخت‌اند و عده‌ای نیک‌بخت.

۱۰۶ـ آنان که نگون‌بخت‌اند، در آتش دوزخند و در آن فریاد می‌زنند و می‌نالند.

۱۰۷ـ [و] تا آسمانها و زمین برپاست، در آن خواهند ماند، مگر آن‌چه پروردگارت بخواهد؛ چون پروردگار تو هرچه اراده کند، انجام می‌دهد.

۱۰۸ـ اما آن کسانی که نیک بختند، تا پایداری آسمانها و زمین در بهشت خواهند ماند، مگر آن‌چه پروردگارت بخواهد. [آری!] بخشش او همیشگی است.

۱۰۹ـ پس [ای محمد!] درباره‌ی خدایان باطلی که مشرکان می‌پرستند، در تردید مباش. آنان، همان چیزهایی را می‌پرستند که نیاکانشان در گذشته می‌پرستیدند. ما نصیبِ [عذاب] آنان را بی کم و کاست خواهیم داد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این، قصه‌ی هفتم این سوره است. داستان موسی و فرعون در جاهای بسیاری از قرآن آمده است. در سوره‌های [← عرف/۱۰۳تا۱۰۵]، [← طه/۴۸ تا ۵۵]، [← شعراء/۱۷تا۲۸]، [← قصص/۳۸]، [← غافر/۳۶و۳۷].

سرانجام این قصه به رهایی موسی و مؤمنان همراه او و غرق شدن فرعون و مهتران و سران قومش پایان یافت.

آیه‌های ۱۰۰ تا ۱۰۹ نیز هشدار و اندرزی است که پس از قصه‌ی نوح و ابراهیم تا موسی ـ سلام الله علیهم ـ آمده‌اند. «ذلكَ مِن أنباءِ القُرىٰ...» و این که: انسان از این آیات شیوه‌ی استدلال می‌آموزد تا چگونه به جواب بپردازد. این آیات دل شنونده را نرم می‌کند و تمام اعضای بدنش را برای یاد خدا آماده می‌گرداند، و سپس به پاداش نیاکان و کیفر بدان می‌پردازد و بر درستی و راستی پیامبران می‌افزاید.

شرح و بیان

۹۶ تا ۹۹ـ موسی ـ سلام الله علیه ـ با معجزات نُه‌گانه‌اش؛ یعنی، عصا، یدبیضا، سَیل، ملخ، کَنه(شته) غوک(قورباغه)، خون، از بین بردن مالها و جانها، نزد فرعون رفت و دستورات و احکام الهی را اعلام کرد؛ فرعون و مهتران واشراف قومش سرباز زدند و به سبب خودبزرگ‌بینی آن همه دلایل روشن را نپذیرفتند.

بی‌گمان، همان‌گونه که فرعون در این دنیا در کفر و گمراهی، پیشرو سران قومش ـ نه همه‌ی مردم مصر ـ بوده، در جهان آخرت نیز پیشرو آنان به سوی آتش دوزخ است و در هر دو جهان به نفرین خدای بزرگ گرفتار گشته‌اند. [← مزمل/۱۶]، [← غافر/۴۵و۴۶].

آری! فرعون از پیام‌آور خدا پیروی نکرد و خداوند او را سخت فروگرفت و کیفر نمود و هم‌چنین عذاب الهی بر فرعونیان فرود آمد و به سختی آنان را در خاک گور آزار داد و روز قیامت هم منادی ندا در می‌دهد که فرعونیان را کیفر کنید.

پس، با این توصیف و بیان، راه ستمگران تاریخ، سست و بی‌ارزش و نادرست است و هدایت‌گر نیست و به سوی خیر و سعادت و سلامت نخواهد رفت؛ بلکه گمراهی و کفر و تباهی می‌آورد و قطعاً هر رهبر و پیشروی که مردم را به بیراهه سوق دهد، در آخرت نیز پیشاپیش پیروانش راه بسیار سخت و ناهموار دوزخ را خواهد گرفت و با هم عذاب مضاعف را خواهند چشید. [← حزب/۶۸].

۱۰۰ـ ۱۰۹ـ خداوند به پیامبر خبر می‌دهد که: چون پیشینیان کفر ورزیدند، پیام‌آوران راستین را دروغگو پنداشتند، حق را باور نداشتند و بدین گونه بر خود ستم کردند، هم خودشان را نیست و نابود کردیم و هم شهر و دیارشان را به ویرانه‌ای تبدیل نمودیم تا آیندگان درس عبرت گیرند. این، ستمی بود که بر خود روا داشتند و غیر خدا را می‌پرستیدند و به کمک می‌طلبیدند. پس، همه باید بدانند که جز خدا کاری از دست هیچ موجودی برنخواهد آمد و آن‌چه که آدمی را به سرمنزل سعادت می‌رساند، فقط پیروی از فرمان خدای یکتا و پیامبران و انجام کردار پسندیده است، تا بدان وسیله از قهر و خشم الهی در امان باشد و به سربلندی پا به میدان قیامت نهد.

داستان و سرگذشت‌های پیشینیان برای خردمندان، عبرت و پند خواهد بود و این عبرت گرفتن درستکاران را از بدکاران جدا می‌سازد تا هرکس به سزای کردارش نایل آید.

نکته‌ی تمثیلی: آیه‌ی ۱۰۷ می فرماید: «خالدینَ فیها ما دامَتِ السَّمواتُ و الأَرضُ...» شیخ طبری در تفسیر این آیه می گوید: «هرگاه مردم عرب می‌خواستند چیزی را به صورت همیشگی و ماندگار و نفی انقطاع توصیف کنند، می گفتند: این چیز، تا پایداری و دوام آسمانها و زمین پایدار خواهد ماند؛ یعنی، همواره ماندگار می‌باشد و منظورشان از مثل، ابدیت بود نه انقطاع. از این رو، خداوند بنابه رسم متعارفِ مردم عرب، آنان را این گونه مورد خطاب قرار داده است.» این گونه تمثیل در میان عرب بسیار رایج است.

بدان که: این زمین و آسمان دنیای ما دگرگون می‌شود و تا برپایی قیامت ـ این وضعیت فعلی ـ از بین می رود [← برهیم/۴۸] و آسمان و زمین بهشتیان و دوزخیان همان‌چیزی است که بالای سر و زیر پایشان قرار خواهد گرفت که ماندگار است.

نگاهی به این آیات

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه‌های گوناگون، برای مناسبتهای متعدد، تأثیر گذاردن در روانهای مختلف واشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه‌ی آن این است:

۱ـ خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی‌خبر بودند. [← یوسف/۱۰۲] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. [← فرقان/۴تا۶].

۲ـ آگاه کردن مردم از آن‌همه جدّ و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدّی با ملت خود. [← همین/۱۲۰].

۳ـ همه‌ی پیامبران در اصول دین، متفق‌اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید می‌کنند. [← یوسف/۱۱۱] ...

۴ـ هنوز نشانه‌های جاهلی و خرافی در این عصر علم و تمدن، عصر اتم و فضا و الکترونیک و ارتباطات و اینترنت، در میان بسیاری از مردم جامعه مشهود است و خوشبختی و بدبختی را این گونه می‌سنجند که: نعل اسب، پریدن از روی آتش در بعضی شبهای سال، پاشیدن آب پشت سر مسافر، [از زیر قرآن عبور کردن]، آویزان کردن خر مُهره به خود یا آویزان کردنش به وسایل نقلیه و.. را نشان و سبب خوشبختی و روز سیزده [و عدد سیزده]، آواز خواندن مرغ، رد شدن زیر نردبان، عطسه زدن و... را سبب بدبختی می‌دانند. امثال این خرافات در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف و متأسفانه در میان ملّت مدعی دینداری و قرآن خواهی، فراوان است...

چه بسیار انسانهایی که [به سبب تبلیغات نادرست، حتی به نام نقل و روایات] بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی بازمانده و دچار مصیبتهای فراوانی شده‌اند.

اسلام بر تمام پندارهای خرافی [که نمونه‌ی بسیار کمی از آن بیان شد،] قلم سرخ کشیده و خوشبختی و بدبختی انسان را در فعالیتهای مثبت و منفی [و گریز از شبهه‌های شرک] و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و [وسیله جستن به کردار نیک برای رسیدن به خدا] و طرز تفکر و عقیده‌ی هر کس را می‌داند. [از شماره‌ی ۴، با اندکی اضافات و جابه‌جایی برگزیده‌ی تفسیر نمونه].

یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي
شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ۱۱۰ وَإِنَّ كُلا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۱۱۱

توضیح واژه‌ها

الکتابَ: تورات. أُختُلِفَ فیه: در آن اختلاف شد، در آن اختلاف پیش آمد. وَ لَولا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّكَ: و اگر وعده‌ای از سوی پروردگارت پیشی نگرفته بود، اگر وعده‌ی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود که دستور عذاب را به تأخیر اندازد. [← یونس/۱۹]. لَقُضِيَ بَینَهُم: میانشان در دنیا داوری می‌شد. مُریب: شک‌کننده‌ی سخت، دو دل، مردد. کُلّاً: تمام مؤمنان و کافران. أعمالَهُم: نتیجه‌ی اعمالشان. خَبیرٌ: آگاه.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۰ـ ما به موسی کتاب تورات دادیم، در آن اختلاف کردند؛ و اگر از سوی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود، قطعاً [در دنیا] میانشان داوری می‌شد. آنان درباره‌ی تورات سخت در شک هستند.

۱۱۱ـ مسلماً پروردگارت نتیجه‌ی اعمال همه را به تمام و کمال خواهد داد؛ او به کردارشان آگاه است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از یادآوری اعمال مشرکان و ملتهای کفرپیشه‌ی پیشین به مردم مکه، این دو آیه نیز به مشرکان مکه یادآور می‌شود که: قوم موسی ـ ع ـ در تورات اختلاف پیش آوردند و خداوند کیفرشان داد. پس، تصویر گویای این آیات چنان به ما نشان می‌دهد که شیوه‌ی کافران فاسد و ستمگر با هر کدام از پیامبران یکی است و آن، این که: همگی توحید، نبوت، کتاب آسمانی و معاد را انکار می‌کردند، انگار به هم قول داده بودند که در کفر و بزهکاری یک‌سخن باشند.

شرح و بیان

۱۱۰ تا ۱۱۱ـ خداوند، برای راهنمایی و بر سر راه حق آوردن انسانها به موسی تورات داد؛ اما مردم بنی‌اسرائیل پس از او، ستمگرانه به اختلاف در مطالب آن پرداختند و به خاطر کسب مقام ریاست و مصلحتهای مادی و شهرت‌طلبی با هم نزاع و کشمکش کردند. [← بقره/۲۱۳]. عده ای ایمان آوردند و

عده‌ای کفر ورزیدند؛ هرچند هدف از نزول تورات و سایر کتب آسمانی برای یکپارچگی مردم بود. پس، تو ای محمد! پیامبران پیش از خود را الگو قرار بده و از دشمنی و سرسختی و کج‌دهنی قومت به ستوه میا و بی‌تابی مکن.

سرنوشت چنین بود که کیفر و عذاب بدکاران تا وقت خود به تأخیر افتد و در دنیا مورد داوری و بازخواست واقع نشوند و شاید خداوند بنابه مصلحت خود در جهت تعلیم و تربیت و به راه آمدن و هدایت‌یافتنِ راه‌گم‌کرده‌ها در مجازات آنان شتاب نشان نداد. مردم نیز به دو دسته تقسیم شدند؛ أ: عده‌ای سرسخت و مخالف و در پذیرش حق ابله و نادان ب: عده‌ای هم موافق و مؤمن و حق‌پذیر.

همان‌سان که بنی‌اسرائیل با تورات سر جنگ و ستیز داشتند و ـ جز معدودی ـ ایمان نیاوردند؛ مردم عرب نیز به ستیزه برخاستند؛ ولی جز اندک‌شماری همگی به قرآن گرویدند.

آری! حکمت حکیمانه‌ی الهی این بود که کیفر کافران و گردن‌کشان را هم‌چون مخالفان تورات و سایر ملل و اقوام، تا روز قیامت مهلت دهد تا آن‌چه که خود صلاح می‌داند، پیش آید. آنهایی که در هستی تورات تردید داشتند، درباره‌ی قرآن هم دودل و مردد بودند. [← شوری/۱۴].

نکته: ضمیر «منهُ» در آیه‌ی ۱۱۰ عام است: هم به کتابهای پیشین برمی‌گردد و هم می‌تواند به آنان که در قرآن اختلاف می‌کردند بازگردد.

یادآوری: خداوند به تأکید درباره‌ی پرداخت کامل مُزد و کیفر انسانها ـ چه خوب چه بد ـ می‌فرماید: «وَ إنَّ کُلًّا لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم رَبُّكَ أعمالَهُم» در این آیه، هفت‌گونه تأکید به چشم می‌خورد: ۱ـ إنَّ ۲ـ کُلًّ ۳ـ لامِ سر خبر إن ۴ـ حرف ما بنابه قول قُرّاء آن را موصول بخوانیم ۵ـ سوگند ضمنی مستور (وَ إنَّ جَمیعَهُم وَ اللهِ لَیُوَفِّیَنَّهُم...) ۶ـ لامِ دوم سر جواب قسم ۷ـ نون مؤکده‌ی ثقیله. این واژه‌های یاد شده بر تأکید دلالت می‌کنند و این که: امر ربوبیّت و عبودیّت وقتی کامل می‌شود که دوباره زنده شدن در جهان آخرت و برپایی روز قیامت و حساب و کتابی موجود باشد. و هم‌چنین آخرین جمله‌ی این آیه «إنَّهُ بِما یَعمَلونَ خَبیرٌ» از بزرگترین تأکیدهاست.

حاصل آن‌چه در این سوره گذشت

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۱۱۲ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۱۱۳ وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ
۱۱۴ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۱۱۵

توضیح واژه‌ها

فَاسْتَقِمْ: پس پایداری کن، ایستادگی کن، ثابت‌قدم باش، پایدار بمان. وَ من تابَ مَعَكَ: آنان که از شرک و کفر توبه کرده و با تو ایمان آورده‌اند. وَ لا تطغَوْا (طَغْيَ، طَغْوَ): سرپیچی مکنید، از حدّ میانه مگذرید. لا تَرکَنوا (رَکَن): گرایش پیدا نکنید، تمایل نشان ندهید. تَمَسَّكُم: شما را در بر می گیرد، به شما می‌رسد، بر شما دست می‌یابد. ثُمَّ: پس از گرایش به سوی کافران، سرانجام. لا تُنصَرونَ: یاری داده نمی‌شوید. طَرَفَيِ النَّهار: دو طرف روز؛ صبح و عصر در دو طرف ظهر. زُلَفاً مِنَ الَّيل: جمع زلفه؛یعنی، بخشی از آغاز شب، نخستین ساعات شب که شامل نماز مغرب و عشاست. السَّيِّئات: جمع سیئه، گناهان و خطاهای کوچک. ذِکرَى: یادآوری، پند، نصیحت، اندرز. الذاکرینَ: پندپذیران، پندگیران، اندرزپذیرندگان. المُحسِنِينَ: نیکوکاران، خوب کرداران.

یادآوری: استقامت و پایداری در عقاید ودر اعمال در جهت تبلیغ وحی و تبیین شرایع الهی آن‌گونه که نازل گشته است و قیام و اقدام به انجام وظایف و عبادات بدون زیاده‌روی و کوتاهی، سبب خوشبختی است و استقامت به معنای واقعی آن، بس سنگین است؛ از این رو پیامبر می‌فرماید: «شَيَّبَتْنِي سورةُ هودٍ».

ترجمه‌ی آیات

۱۱۲ـ [ای محمد!] آن‌سان که دستور یافته‌ای، همراه آنان که توبه کرده [و با تو ایمان آورده]اند، پایداری کن. و سرپیچی مکنید؛ چون که خدا بر کردارتان بیناست.

۱۱۳ـ و به ستم‌پیشگان، گرایش پیدا نکنید که آتش [کیفر آنان] شما را در برمی گیرد و جز خدا دوستانی نخواهید داشت و کسی یاورتان نیست.

۱۱۴ـ در سرآغاز و پایان روز و بخشی از نخستین ساعات شب، نماز را برپادار؛ چون که خوبیها، بدیها را می‌زدایند. این [دستورات]، اندرزی برای اندرزپذیرندگان است.

۱۱۵ـ و شکیبا باش؛ چون که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد گردانید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین در بیان دیدگاه کسانی است که در مورد توحید و رسالت اختلاف می کردند و به آنان وعده و وعید داده شد و در این آیات نیز خدا به پیامبر دستور می‌دهد تا در عقیده، علم و رفتار نیکو پایداری کند و به مؤمنان فرمان می‌دهد تا ثابت‌قدم باشند، از حد و مرز دین پا فراتر ننهند، بر ستمگران و بی‌باوران اعتماد نکنند، نماز بگزارند و در برابر مشکلات بردبار باشند. نماز، اساس عبادات و رکن اصلی دین است.

شرح و بیان

۱۱۲ تا ۱۱۵ـ باید پیامبر و مؤمنان پیروش، راه پایداری و استقامت در عقیده، کردار نیکو و اخلاق پسندیده را ـ بدون کم و زیاد ـ در برگیرند. پایداری سبب ایمان به خدای یکتا در ذات و صفات، ایمان به رازها و نهانیهای عالم دیگر، فرشتگان و غیره است. پایداری از درجه‌ی بالایی برخوردار است، همان گونه که خداوند به موسی و هارون دستور می‌دهد: پایدار بمانید، دعایتان پذیرفته شد و راه نادانان را در پیش مگیرید. [← یونس/۸۹]. پاداش پایداری، مطمئن شدن از سوی خدا به وسیله‌ی فرشتگان است که در قیامت غم و اندوهی نخواهند داشت و نوید بهشت می‌دهند: [← فصلت/۳۰].

این آیه به ما می‌فهماند که پیروی از «نصوص شرعی» بدون دخل و تصرف و انحراف و بدون تقلید و عمل به رأی فاسد و نادرست، بر هر مسلمانی واجب است و هر کس از راه و روش «سَلَف صالح» پا فراتر نهد، منحرف و گمراه خواهد شد و باید فوراً برای رهایی خود از این راه ناصواب به قرآن و سنت بازگردد. [← نساء/۵۹] و از بیراهه حذر کند تا نابود نشود و در پناه حق بماند. قطعاً دعوت به سوی پایداری در دین، سرپیچی و طغیان را از آدمی می گیرد و به راه راست هدایتش می نماید. [← شوری/۱۵]. هیچ گاه نباید انسان باایمان بر ستمگر بی‌باور تکیه کند، بر گفتارش اعتماد ورزد، در پی او روان شود و برایش کرنش کند. ستمگر، بی‌یار و یاور است و هر کس به او امیدوار باشد، زیان می‌بیند. [← بقره/۲۷۰]، [← حج/۷۱]، [← فاطر/۳۷].

سنایی می گوید:

با بدان کم نشین که درمانی ‌‌‌ ‌ ‌ خوپذیر است نفس انسانی

* * *

لا تَظْلِمَنَّ إذا ما كنتَ مقتدِراً ‌ ‌ ‌ فالظُّلمُ آخرُهُ يدعُو إلى النَدَمِ

تنــــام عینـــــاكَ وَ المظلـــــوم مُتنَبـــــهٌ یــــدعو علیــــكَ وَ عـــینُ اللهِ لَــم یَــنَم

[اگر روزی قدرت در دست گرفتی، هرگز ستم روا مدار؛ زیرا که سرانجام ستم، پشیمانی است. چشمان تو، به خواب می‌رود؛ ولی ستمدیده بیدار است و تو را نفرین می کند و چشم خدا هم به خواب نخواهد رفت.]

موضوع آیه‌های ۱۱۴ و ۱۱۵، کمک گرفتن از نماز واجب و بردباری است؛ همان‌گونه آیه‌ی ۱۵۳ بقره می‌فرماید: «ای مؤمنان! از بردباری و ادای نماز کمک بگیرید؛ چون خدا با بردباران است. خداوند در این آیه‌ها به طور خاص در این توصیه‌ی عمومی از نماز نام برده؛ زیرا نماز سرچشمه‌ی عبادات و منشأ تغذیه و تقویت ایمان و یار و پشتیبان سایر کردارهای آدمی است که واجب است انسان عاقل و رشید، آن را به شیوه‌ی درست هر روز در اوقات پنجگانه که آیات بدان اشاره دارند، برپا دارد. دوطرف روز؛ یعنی نماز صبح و عصر که طبعاً نماز نیمروز هم در وسط این دو قرار دارد. مجاهد و محمد بن کعب قرظی می گویند: طرف اول روز، صبح و طرف دوم آن ظهر و عصر است. ابن‌عطیه این رأی را اختیار کرده است. زُلَف(نخستین ساعات شب) نزد اکثر، نماز مغرب و عشاست و شیخ حسن آن را به زلفتان تعبیر کرده، یعنی، نماز مغرب و عشا. به روایتی «هُما زُلفتا اللیلِ» [وقت] نمازهای مغرب و عشا در ساعتهای نخستین شب است. این تعبیر، به لغت نزدیکتر خواهد بود.

در سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۳۰ می‌فرماید: «... قبلَ طلوعِ الشَّمس وَ قبلَ غروبِها وَ من آناءِ اللَّیلِ فَسَبِّح وَ اطرافَ النَّهارِ..» قبلَ طلوعِ الشَّمس؛ یعنی، نماز سحرگاهان. قبلَ غروبِها؛ یعنی، نماز عصر، آناءَ اللَّیل؛ یعنی، نماز مغرب و عشاء، اطرافَ النَّهار؛ یعنی، نماز ظهر؛ چون ظهر در بین نیمه‌ی اول روز و نیمه‌ی دوم آن قرار دارد. با این توضیح، اطراف و حوالی روز به دو بخش تقسیم می‌شود؛ آن‌گاه که خورشید به وسط آسمان می‌رسد بخش اول روز پایان می‌یابد و چون به آخر روز (پس از غروب کردن) می رسد، قسمت دوم روز هم پایان می‌پذیرد. [← طه/۱۳۰].

در آیه‌ی ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی روم می‌فرماید: «... حینَ تُمسونَ وَ حَینَ تُصبِحونَ وَ لَهُ الحمدُ... وَ عَشیّاً وَ حینَ تُظهِرونَ»: تُمسُونَ: مابین ظهر تا مغرب، تُصبِحونَ: سحرگاهان، عَشیّاً: شامگاهان، تُظهِرونَ: وقت ظهر، نیمروز. [← اسراء/۷۸].

الحسنات، در آیه‌ی ۱۱۴ به روایت ابن‌مسعود و ابن‌عباس، همان نمازهای پنجگانه است. ابن‌عباس اضافه می کند که: به نماز، «باقیات صالحات» هم گفته می‌شود. پس نماز، بزرگترین عبادات و کفاره‌ی گناهان است.

سبب نابودی ملتهای پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران و پایان سوره

فَلَوْلا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الأَرْضِ إِلا قَلِيلا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا
مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ۱۱۶ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى
بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۱۱۷ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ
۱۱۸ إِلا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ ۱۱۹ وَكُلا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ
وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۱۲۰ وَقُلْ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ
۱۲۱ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۱۲۲ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ
فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۱۲۳

توضیح واژه‌ها

لَوْلا: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ القُرون: جمع قرن، نسلهای پیش، مردمی که در یک زمان به سر می‌برند، ملل گذشته. أُولُوا بَقيَّة: صاحبان دانش، اهل فضل، خردمندان، اهل بینش. بَقيَّة: عقل و خرد، فضل و نیکی. ما أُترِفوا فیه: در خوشگذرانی غرق شدند. ناز و نعمت و سرمستی و آرزوهای زودگذری که در آن فرورفته بودند، لذایذ مادی که در آن غرق بودند. بِظُلم: از روی ستم، ستمگرانه، دور از عدالت. مُصلحونَ: جمع مصلح، نیکوکاران، اصلاحگران، درستکاران. أُمَّةً واحدَةً: یک ملت، از زمان آدم تا زمان نوح بر سر یک راه و روش بودند. برای آشنایی به معانی دیگر این واژه [← بقره/۲۱۳، یونس/۱۹]. لا یزالونَ مُختَلفینَ: همواره با هم اختلاف دارند و متفاوتند: برخی مؤمن و دوستدار دین حق و برخی غیرمؤمن و مخالف دین حق. وَ لذلك: و برای همین. تَمَّتْ کَلمَةُ رَبِّكَ: فرمان پروردگارت این گونه تحقق یافته است. وعده‌ی پروردگارت اینچنین مقرر گشته است. کُلاًّ: یکایک، همگی، تمامی. أنباء: جمع نَبَأ: خبرهای مهم، سرگذشتها. نَقُصُّ: بازمی گوییم، نقل می کنیم، حکایت می کنیم. في هذه: در بیان خبرهای مهم پیامبران، در این سوره. عَلَی مَکانَتکُم: به روش خود، آن چه در توان دارید. مَکانَت: قدرت و توانایی. إلیه یُرجَعُ الأَمرُ کُلُّهُ: همه‌ی کارها به محضر خدا بازمی گردد.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۶ـ چرا از میان نسلهای پیش از شما ـ مگر اندک‌شماری که رستگارشان کردیم ـ فرزانگانی نبودند که

جامعه را از فساد در زمین بازدارند؟ و ستم‌پیشگان مشرک [نیز] به ناز و نعمت دنیا که در آن فرورفته بودند، دل دادند و بزهکار بودند.

۱۱۷ـ و [ای محمد! شیوه‌ی] پروردگارت هیچ گاه چنین نبوده است که جاهایی را که مردمش به فکر اصلاح بوده باشند، ستمگرانه ویران کند.

۱۱۸ـ و اگر پروردگارت می‌خواست، قطعاً تمام مردم را ملت یگانه‌ای قرار می‌داد؛ اما [به دلیل اختیاری که دارند] پیوسته با هم متفاوت هستند.

۱۱۹ـ مگر آنان که مورد رحمت خدا واقع شوند و برای همین آنان را آفریده و وعده‌ی پروردگارت، این گونه محقق گشته است که: یکسره دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم.

۱۲۰ـ یکایک سرگذشت پیامبران را که برایت باز می‌گوییم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌داریم و در این [خبرها و این سوره] حق برای تو فرود آمده و برای مؤمنان اندرز و یادآوری است.

۱۲۱ـ و به آن کسانی که نمی‌گروند، بگو: به مقدار توان خود، پیش روند، و ما نیز چنین خواهیم کرد.

۱۲۲ـ و چشم به راه باشید، ما هم چشم به راه خواهیم بود.

۱۲۳ـ [خبر یافتن از] عالم نهانی آسمانها و زمین از آنِ خداست و همه‌ی کارها به محضر او بازمی‌گردد. پس، او را بندگی کن و بر او توکُل نُمای و [هرگز] پروردگار تو از کردارت بی‌خبر نیست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان آسیبها و شکنجه‌هایی که ملل پیشین به واسطه‌ی تکذیب کردن پیامبرانشان، در هر دو جهان بدان گرفتار آمدند، این آیات پایانی سوره نیز، علت این عذاب را در دو چیز خلاصه می‌کنند؛

أ: در میان این محرومان از رحمت حق، کسی خردمند نبود تا مردم را از تباهی و بزهکاری در سرزمین بازدارد.

ب: کار ستمکاران، پی هوی و هوس رفتن و بهره‌مندی از لذایذ گذرای دنیا ست و برای کسب مقام و ریاست از هیچ کار پلیدی خودداری نخواهند کرد. هرگز به کار نیک فرمان نمی‌دهند و از کار بد بازنمی‌دارند.

سرانجام، چهار آیه‌ی پایانی سوره، تصویری از سرگذشت و قصص پیامبران و امتهایشان است که در دو مطلب خلاصه می‌شود؛ ۱ـ پایدار گردانیدن دل مبارک پیامبر بر امر پیامبری، شکیبایی در برابر اذیّت و آزار دشمنان و برای بیان آن‌چه که حق است و پند و یادآوری به ارمغان می‌آورد.

۲ـ پایان سوره، فرمان به بندگی خدای هستی‌بخش است، همان گونه که در صدر سوره آمده. و این که:

بر خدا توکل کردن و به دشمن اهمیّت ندادن است.

شرح و بیان

۱۱۶ تا ۱۲۳ـ در میان ملل پیشین عده‌ای اندک، راه درست در پیش گرفتند، سخن پیام‌آوران الهی را پذیرفتند و رستگار شدند. بقیه‌ی مردم که در تنعم می‌زیستند و بویی از عقل و خرد نبرده بودند، نابود گشتند؛ چون در ناز و نعمت به سر بردن، جامعه را از هدف دور می کند، از ارزشهای اصیل انسانی و درک واقعیّتهای اجتماعی بازشان می دارد و سرانجام در منجلاب سرگشتگی غرق می‌شوند.

هان! سنّت خدا بر این نیست شهرها و روستاهایی را از روی ستم و بدون حکمت همیشگی خود، نابود کند، در صورتی که خیراندیشان و نیک‌خواهان و حق‌دوستان در کارهای اجتماعی، عمرانی و نوسازی و بازسازی در آن ساکن باشند و دست در دست هم جانانه در راه سعادتمندی نیازمندان بکوشند؛ بلکه اگر خدا اراده کند، از همه‌ی مردم ـ بنابه غریزه و سرشت آدمی ـ ملتی یکپارچه بسازد و حق اختیار و آزادی را از آنان سلب کند، تا کسی به میل خود راه دیگری برنگزیند و همگی ایمان بیاورند؛ اما چنین ایمانی اجباری و ناهماهنگ و بی‌اثر است، باید ایمان از روی انتخاب و اختیار صورت بگیرد. پس خداوند به انسان ذوق و استعدادهای گوناگون و متفاوتی عطا کرده تا هر کس در انتخاب مسیر خود ـ خواه درست، خواه نادرست ـ مخیّر باشد. این، حق طبیعی است. یکی راه نیک را می‌پیماید و دیگری خود را در پرتگاه به سوی دره می‌افکند. در هر صورت هر دو دسته پاداش کردار خود را نزد پردوردگار خواهند یافت. [← اعراف/۱۸]، [← سجده/۱۳، ۱۴].

باید بدانیم که: عذاب الهی در این جهان ملتی را از پای درمی‌آورد و رسوای تاریخشان می کند که رفتار اجتماعی آنان هم‌چون قوم شعیب، قوم هود، فرعون و بستگانش و قوم لوط، بر مردم ستم روا بدارند و حق خدادادی دیگران را با شیوه‌های متعدد و گوناگون پایمال کنند. ممکن است مردم کفرپیشه در دنیا مورد عذاب آسمانی قرار نگیرند و برای مدتی معلوم پایدار بمانند؛ اما سرانجام در آخرت به عذاب سخت و سنگین گرفتار خواهند شد؛ ولی ستمکار بدروزگار رفتنی است و در دنیا نیز رسوا و سرافکنده می‌شود...

نگاهی به این آیات

۱ـ بازداشتن از کارهای زشت وپلید و دستور به کار نیک، واجب است. [← آل‌عمرن/۱۰۴] و باید هر کس به اندازه‌ی توانش در این امر مهم بکوشد.

۲ـ نیک‌رفتاران و درستکاران نیکوسیرت در هر عصر و دوره‌ای، مردم را از فساد و تباهی در زمین بازداشته و می‌دارند. قوم یونس چون به خطای خود پی بردند، خیلی زود خیرخواهانشان راه درست را ارائه نمودند و همگی از کردار خود پشیمان شدند، تا مورد آمرزش و محبت خدای یگانه قرار گرفتند و رستگار شدند.

۳ـ خوشگذرانی و در تنعم زیستن، موجب زیاده‌روی است و آدمی را به سوی گناه، ستم و فساد سوق می دهد.

۴ـ ستم، چون کفر و شرک است و آزار دادن بندگان خدا کیفر هر دو جهان را در پی دارد، با این فرق که کیفر و عذابِ ستم ورزیدن و بدرفتاری با بنی‌آدم، خیلی زودتر از کیفر شرک، در این دنیا ستمگر را رسوا می کند و از پای درمی‌آورد؛ گرچه کیفر شرک در آخرت بسی سنگین و غیرقابل قیاس است.

۵ ـ خداوند، جامعه‌ای را از بین می‌برد که در معاملات و ارتباطات اجتماعی، هم‌چون قوم شعیب ـ ع ـ در کیل و وزن خیانت کنند و همانند قوم لوط ـ ع ـ در فساد اخلاقی گم شده باشند.

نگاهی کوتاه به اهداف این سوره

أ: توحید در الوهیت: آن‌چه پیامبر خاتم و سایر پیامبران بزرگوار، مردم را به بندگی خدا فرامی‌خوانند تا آنان را از بندگی غیرخدا رها سازند [← همین/۲۶، ۵۰، ۶۱، ۸۴]. چون آن‌چه غیر از خدای یگانه مورد پرستش و کرنش قرار بگیرد، شرک نام دارد و در دین اسلام و نصٌ قطعی قرآن، ناصواب است. این پرستش خواه از بت سنگی و چوبی، ستاره و فرشته باشد و خواه پیامبر و صالحانی پرستش شوند، یکسان است. در گذشته‌ی دور، مردان صالح و نیکوکاری به نامهای: «وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق و نَسر» که نزد مردم عصر خود دوست‌داشتنی بودند، دوستان و نزدیکانشان پس از فوت آن بزرگواران به عنوان یادبود و تبرک، تصاویری از آنان ترسیم کردند و به زیارتگاه تبدیل شد و مردم به رسم احترام ازمقام آنان، سحرگاهان و شامگاهان به آن جایی که محل سکونت و تصاویر آنان بود، می‌رفتند و دیداری تازه می کردند؛ سپس تصاویر به مجسمه و تندیس تبدیل گشت و نسلهای بعد رسماً به پرستش آنان پرداختند و بت‌پرستی از آن تاریخ شکل گرفت. [← نوح/۲۳و۲۴].

ب: توحید در ربوبیت: «اله» کسی است که بندگانش با دعا و لابه و خشوع و فروتنی همراه ایمان به پیشگاه او روی می‌آورند. «ربّ»، آفریدگاری است مربی، مدبر و چاره‌ساز و سامان‌دهنده‌ی کار بندگان و متصرف در امور آنان، بر مبنای حکمت و نظام سنن خود...

بیشتر مردم عرب جاهلی و سایر مشرکان پیش از آنان باورشان این بود که رب، تنها پروردگار مدبر در هستی است و بس؛ اما اِله را متعدد می‌دانستند و برای نزدیکی به خدا به آنها ـ که ساخته و پرداخته‌ی خودشان بود ـ متوسل می‌شدند و در محضر خدا شافع قرارشان می دادند. پیامبران خدا، برای مردم دلیل می‌آوردند که: توحید در ربوبیت مقتضی توحید در الوهیّت است و بندگی و عبادت وقتی درست است که فقط برای یک پروردگار سجده برد و آیات قرآن در این مورد فراوان است؛ از جمله: [← همین/۵۲، ۹۰].

و چگونه خداوند برای پیامبرش تبیین می کند که رزق و روزی تمام جنبندگان روی زمین به عهده‌ی

خداست. [← همین/۶ و۷]. مراد پروردگار در این دو آیه این است که: عبادت و بندگی جز برای خدای یکتا، نه سزاوار است و نه صحیح. به سخن نوح ـ ع ـ بیندیشید که چگونه به قومش ـ که اولین ملتی بودند که بت‌پرستی را دایر و مردان صالح را پرستش کردند ـ می گوید: گنجینه‌های نعمت خدا در نزد من نیست، من از علم غیب خبر ندارم، فرشته نیستم... [← همین/۳۱]. همانند این آیه نیز پیامبر خاتم خطاب به مشرکان می‌فرماید: گنجینه‌های خدا در نزد من نیست، غیب نمی‌دانم، فرشته نیستم... [← نعام/۵۰] در مفهوم این آیات نیز به [← عرف/۱۸۷] و [← یونس/۴۹] مراجعه شود...

ج: دیدگاههای آدمی متعدد و متفاوت و امری طبیعی است: این اختلاف و متفاوت بودن، فواید علمی و عملی در پی دارد که بدون آن مزایای دیگر میان آنان ظاهر نمی گردد. هم‌چنین زیانهایی دارد که بدترین آن تفرق و دشمنی است و خداوند برای تکمیل فطرت بشر و داوری در وقت اختلاف‌نظر به وسیله‌ی قرآن، آن را در قانون دین جایز شمرده است؛ چون در قرآن مجال اختلاف باقی نخواهد ماند و سرانجام قرآن مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: سعادتمندان و تیره‌بختان...

د: خداوند به این انسان، استعداد و توانایی داده و او را در زمین خلیفه کرده تا علوم و معارف فراوان کسب کند: اکنون می‌بینی که این انسانها درباره‌ی همه‌ی موجودات، زمین و آسمان، کشف قطب شمال و جنوب، فتح بلندترین قله‌های کوههای سربه‌فلک کشیده‌ی کره‌ی زمین، فرورفتن در اعماق دریاها و اقیانوسها، تا هزاران پا پرواز کردن در هوا، تسخیر کردن کرات دوردست، هزینه کردن اموال بی‌شمار در راه آرزوهای نفسانی و زندگانی گذرا و... به تحقیق و پژوهش می‌پردازند.

آیا نسبت به این استعدادهای والای بسیار مهم، حماقت و جنایت نیست که انسان ـ به راحتی ـ اراده‌اش را در خدمت این زندگانی مادی و جلوه‌های فریبایش بگذارد و از سویی منکر و مخالف زندگانی سرمدی و جاودانه‌ی آخرت باشد؟! [← همین/۱۵ و۱۶].

ه: شکیبایی و صبوری، کردار نیکو، فروتنی در برابر پروردگار در دین آن‌گونه که فرمان خداست، برپا داشتن نماز در اوقات خود، اخلاص در دعوت به سوی دین خدا بی‌آن‌که این دعوت و تبلیغ وسیله‌ی تجارت و مال‌اندوزی گردد، مهمانداری و اکرام گرفتن مهمان، سر و سامان دادن کار مردم در حدّ توش و توان، بر خدا توکّل کردن و...

صبر با نااهل اهلان را جلی است — صبر صافی می کند هرجا دلی است
آتش نمرود ابراهیم را — صفوت آیینه آمد در جلا
جَور کفر نوحیان و صبرِ نوح — نوح را شد صیقل مرآت روح

(مثنوی، دفتر ششم، ۲۰۴۱)

مکی

۱۱۱
آیه

یوسف

منزلت داستان قرآنی

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ
أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۳

توضیح واژه‌ها

الکتاب المبین: کتابی روشن و روشنگر؛ یعنی، این سوره که روشن و گویاست. قُرآناً: به برخی از آیات هم قرآن گفته می‌شود؛ چون اسم جنس است و تمام یا برخی از آن را شامل می گردد. این واژه (قرآن) برای تمام قرآن، عَلَم بالغلبه گشته است. أَحسَنَ القَصصِ: بهترین سرگذشت، نیکوترین و زیباترین داستان. القصص: مصدر و معنای اقتصاص؛ یعنی، نقل خبر و سرگذشت ویا به معنای مقصوص؛ یعنی خبر نقل شده و در زبان کردی «راز» یا «راس» یعنی، حکمت و لبّ رویدادهای گذشته. بِما أَوحَینا: به واسطه‌ی این قرآن که وحی کردیم. إن: مخفف إنَّ: قطعاً، یقیناً. الغافِلینَ: بی‌خبران.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام، را. این است آیه‌های کتاب روشنی‌بخش.

۲ـ ما آن را به صورت قرآنی [به زبان]عربی فروفرستادیم، تا بیندیشید.

۳ـ ما زیباترین سرگذشت را با فرستادن همین قرآن که بر تو وحی کرده‌ایم، برایت بازگو می کنیم و تو یقیناً در پیش، از آن بی خبر بودی.

شرح و بیان

این سوره یکصد و یازده آیه دارد و در مکه، پس از سوره‌ی هود، یکپارچه نازل شده است. در بیشتر سوره‌ها سرگذشت پیامبران به شیوه‌های گوناگون و اهداف متفاوت برای اهل بینش، تکرار شده، جز

سرگذشت یوسف که فقط در همین سوره ـ و بدون تکرار ـ آمده است.

پس از آن همه سختی و بحران که پیامبر خاتم از قریش دید و پس از فوت همسر بزرگوارش، خدیجه و عمویش ابوطالب، سوره‌ی یوسف در سال عام الحُزن، شرف نزول یافت. آن هم یهودیان به مردم مکه گفتند: از محمد در مورد مهاجرات آل‌یعقوب از شام به سرزمین مصر و از سرگذشت یوسف سؤال کنید. هرچند سوره مکی است؛ اما سبک آن آرام، لذت بخش، آراسته به انس و الفت و رحمت و لطف و روانی و سلاست و دور از تهدید و هشدار می‌باشد، آن‌سان که شأن بیشتر سوره های مکی است.

این سوره از سرگذشت تلخ و شیرین یوسف صدیق که نمونه‌ی کامل پاکی و عفت است، سخن می گوید: نخست از خواب‌دیدن و موقعیت او نزد پدر، دسیسه‌ی برادران، انداختنش در چاه کنعان و فروختنش در بازار مصر خبر می‌دهد، آن‌گاه به شرح حال او با ترفندهای زن عزیز مصر به نامِ «فوطیفار» [مراغی و منار] ماجرای زندان، برائت از اتهام، خواب دیدن پادشاه مصر و تعبیر آن، خشکسالی، رسیدنش به مقام وزارت دارایی، آمدن برادرانش به مصر و نگهداشتن بنیامین برادرش پیش خود و آوردن پدر و سایر اعضای خانواده‌اش از کنعان به مصر می‌پردازد.

سرانجام، عبرت‌گرفتن از صبر و شکیبایی از این قصص دل‌انگیز، اثبات رسالت محمد مصطفی ـ ص ـ دلداری او و بشارت به آینده‌ی بهتر پس از آن همه رنج و محنت آن‌سان که یوسف از زندان به کاخ راه یافت و...

سبب نامگذاری این سوره

سراسر این سوره از یوسف سخن می گوید. نام مبارکش در این سوره ۲۵ بار، در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۸۴ یک‌بار و در سوره‌ی غافر (مؤمن) آیه‌ی ۳۴ یک‌بار آمده است. محتوای این سوره همگی به هم پیوسته و فرازهای گوناگون داستان، نوزده قسمت مرتبط، گویا و شیوا و عمیق و شورانگیز است.

یوسف ـ ع ـ در جهان ماندگار و جاودانه و سحرگاهان و شامگاهان در صحیفه‌ی هستی ورد زبانهاست، نجابت و اصل و گوهره، پاکدامنی و خویشتنداری او در عنفوان جوانی، چون ستاره‌ی درخشان می‌تابد، نیروی ایمان و از دنیا گذشتن به خاطر آخرت و پاکدامنی‌اش، الگوی زنان و مردان است. البته این پاکدامنی جز به وسیله‌ی ایمانِ فعّال و محکم و مواظبت از کیان شخصیت در نهان و آشکار ممکن نخواهد شد.

یوسف، قهرمان پاکی، پارسایی و پرهیزگاری است که چون کوه در برابر زنی مقتدر و زیبا و هوسباز و دام‌گستر ایستادگی کرد و زندان را بر هوسبازی و کام‌گرفتن ترجیح داد. این سوره داستان فوق‌العاده‌ی جوانی است که در میان بنی‌نوع خود از زیباترین صورت، کامل‌ترین نیروی جسمانی برخوردار و زنی صاحب مقام و منصب او را به بردگی خریده بود. آن زن با او خلوت می گزیند، در برابرش خود را خوار و

بی‌مقدار می کند، به شوهرش خیانت می‌ورزد و می‌خواهد یوسف جوان را آلوده‌دامن کند. هرچند عادت چنان است که زنان شکار مردان می‌شوند؛ اما در این جا آن زن مصری برخلاف عادت، با ترفندهای گوناگون تصمیم دارد، بهترین شکار را به دام اندازد، غافل از این که پشتیبان یوسف، ایمان راستین به خدای آفریدگار است.

نکته:نقل است که: پیامبر خاتم در وصف شخصیّت یوسف و بیان نَسَب او می‌فرماید: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم/ یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم».

نقش داستان و تأثیرات آن در تاریخ زندگی انسان

۱ـ تاریخ، آزمایشگاه مسایل گوناگون زندگانی بشر است. آن چه که انسان در ذهن خود از روی دلایل عقلی ترسیم می کند، در صفحه‌ی تاریخ و به شیوه‌ی داستان ـ به صورت عینی ـ می‌بیند.

۲ـ داستان، جاذبه‌ی مخصوصی دارد و آدمی از دوران کودکی تا زمان پیری و کهنسالی از این جاذبه‌ی ممتاز، متأثر و پندپذیر می‌شود و شاید پیش از عقل، احساس و مسایل حسی او را تحت تأثیر قرار دهد.

۳ـ داستان برای همگان قابل درک و فهم است، از این رو قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان، بهترین راه را از جهت تعلیم و تربیت طی کرده است.

این کلام آسمانی روشنگر بر پیامبر خاتم به زبان عربی فصیح و شیوا نازل شد تا آنان که از اخبار و سرگذشت پیشینیان بی‌خبرند، به حقیقت پی ببرند و از آداب و اخلاق، احکام و قانون الهی و راه و رسم زندگانی درست در عرصه‌ی سیاست، اجتماع و اقتصاد وچگونگی و موقعیت حکومت و دولت برخوردار شوند و با دقت تمام در تک‌تک این آیات حق بیندیشند و درس بگیرند و وسیله‌ی سرافرازی خود را کسب کنند...

۱ـ یوسف در دوران کودکی د رکنار پدرش و خوابی که دیده بود

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ
٤ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ
مُبِينٌ ٥ وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ
يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦

توضیح واژه‌ها

یا أَبَتِ: در اصل یا أبی بوده است، یای متکلم را حذف کرده و تاء (ت) مکسور را عوض آن، اضافه کرده‌اند... ای پدرم! **رأیتُهُم**: ماه، خورشید و یازده ستاره را دیدم. **یا بُنَيَّ!** : پسر عزیزم! پسر کوچک عزیزم! پسر کم! **یکیدُوا**: حیله‌ای ساز می کنند. **فَیَکیدُوا لَكَ کَیدا**: که درباره‌ات بداندیشی می کنند، حیله‌ای برایت ساز می کنند، در حق تو حیله‌ای می‌اندیشند. **یَجتَبِیكَ** ←**یَجتَبِي (جَبْي)**: تو را برمی گزینند، تو را انتخاب می کند. **تأویل**: تعبیر، تفسیر. **الأَحادیث**: جمع مکسر حدیث مانند باطل و اباطیل، خبرها، سخنان، هدف، خوابهاست. به اعتبار نقل و حکایت، رؤیاها را احادیث گفته‌اند. **عَلیمٌ حَکیمٌ**: دانا به اوضاع آفریده‌ها و حکیم و فرزانه در صُنع خود.

ترجمه‌ی آیات

۴ـ یادکن آن گاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که همگی برایم سجده می کنند.

۵ ـ [پدرش] گفت: فرزند عزیزم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که حیله‌ای برایت ساز می کنند؛ چون که اهریمن دشمن آشکار آدمی است.

۶ـ و بدین گونه، پروردگارت تو را برمی گزیند و تعبیر خوابها را به تو یاد می‌دهد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب به کمال می‌رساند، همان‌سان که در پیش بر پدرانت، ابراهیم و اسحاق به کمال رسانید. بی‌-تردید پروردگارت دانای فرزانه است.

شرح و بیان

اکنون «احسن‌القصص»: شیرین‌ترین داستان شروع می‌شود؛ این سرآغاز شگفت‌آفرین، مختصری است

در رابطه با بخشهای زیبای داستان یوسف که ذهن و حضور هر خواننده و شنونده‌ای را برای شناخت و دریافت آن چه که سرنوشت و فرجام امر است، جلب می کند.

این قصه‌ی شیوا با رؤیای یوسف صدیق شروع می‌شود که پیامبر خاتم برای قومش نقل کرد. یازده ستاره برادران و ماه و خورشید، مادر و پدر یوسف‌اند که در خواب برایش سجده‌ی احترام بردند. یعقوب به تعبیر خواب آشنا بود و می‌دانست خداوند بار امانت رسالت را بر دوش یوسف می‌نهد، از این‌رو به او گفت: تا این راز شگفت را برای برادرانش نگوید؛ چون شیطان در کمین است و برادرانش به او رشک می‌برند و ترفندی ساز می کنند؛ اما یوسف خردسال نمی‌تواند این خواب را از برادرانش پنهان کند. سرانجام ترفند برادران جامه‌ی عمل پوشید و یوسف را به چاه کنعان انداختند.

آن زمان که گفت یوسف با پدر — دیده‌ام در خواب نه با چشم سر
مهر و ماه و یازده اختر مرا — سجده می کردند چون فرمانروا
گفت با او پیرمرد سالخورد: — ای پسر جان، ای عزیز سال خرد!
خواب خود را با برادرها مگو — مکر ورزند با تو چون عدو

۲ـ یوسف و برادرانش

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ۷ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۸ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ
أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۹ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ
الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۱۰

توضیح واژه‌ها

فِي يُوسُفَ: در سرگذشت یوسف، شرح حال یوسف. **عُصْبَةٌ**: عده‌ای یکپارچه و زورمند. **ضَلَال**: اشتباه مراعات نکردن عدل در محبت و دوست‌داشتن. **اطْرَحُوهُ**: او را بیندازید. **يَخْلُ لَكُمْ وَجْه (خلو)**: متوجه شما می‌گردد. محبت یوسف را متوجه شما می‌گرداند. **يَخْلُ**: مخصوص می‌گردد، خالص می‌گردد. **يَخلُ لَكُم**: مخصوص شما می‌شود. **أَلْقُوهُ**: او را بیفکنید. **فِي غَيابَتِ الجُبِّ**: در نهانخانه‌ی چاه، در بیخ چاه، در ژرفای تاریک چاه. **جُبّ**: چاه. **السَّيَّارَة**: مسافران، کاروانیان.

ترجمه‌ی آیات

۷ـ در سرگذشت یوسف و برادرانش برای سؤال‌کنندگان عبرتهاست.

۸ـ برادران او گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین) پیش پدرمان از ما گرامی‌ترند، در صورتی که ما عده‌ای نیرومندیم. بی‌گمان پدرمان در اشتباه آشکاری است.

۹ـ یوسف را بکشید یا او را در سرزمینی بیندازید تا التفات پدرتان فقط به شما باشد و پس از آن [کار] گروهی شایسته شوید.

۱۰ـ یکی از میان آنان گفت: یوسف را مکشید، اگر می‌خواهید کاری کنید، او را در نهانخانه‌ی چاه بیفکنید، تا کسی از کاروانیان او را برگیرد.

شرح و بیان

سرگذشت یوسف و یازده برادر و پدرش دارای دلایلی است که بر اثبات قدرت و حکمت کارهای خدا دلالت می‌کند و این که الطاف و توفیقات او چگونه کسی را از میان بندگانش برمی‌گزینند، تا مردم را پرورش دهد و به سوی هدایت راه نماید. این سرگذشت تلخ و شیرین به نیکی از عهده‌ی پاسخ سؤال

کنندگان برمی‌آید تا پژوهشگران حق‌طلب و خداجو به حقایق دست یابند و پند گیرند و به آیات حق بیندیشند و از لطف آفریدگار برخوردار شوند.

راستی، اگر برادران یوسف به او حسد نمی‌ورزیدند واو را در نهانخانه‌ی چاه نمی‌افکندند، به کاخ عزیز مصر راه نمی‌یافت و عزیز با زیرکی و هوشیارانه به امانت و درستکاری و صداقت او پی نمی‌برد و او را امین کاخ و کاخ‌نشینان خود نمی‌کرد. اگر زن عزیز از وی کام نمی‌خواست، پاکی و نیکی کردارش ظاهر نمی‌شد و اگر خود و زنان همدستش علیه یوسف آن حیله و ترفند را ساز نمی‌کردند، یوسف را به زندان نمی‌انداخت و ساقی پادشاه مصر در زندان او را نمی‌شناخت و شخصیت برجسته و فضیلت خُجسته‌اش را درک نمی‌کرد و پادشاه نیز او را نمی‌شناخت و یوسف از آن اتهام ناروا تبرئه نمی‌گشت و مسؤولیت وزارت دارایی و امور مالی مملکت را به او نمی‌سپارد و اگر به این مقام نمی‌رسید، مردم قحطی‌زده‌ی جامعه از آن همه خیر و نعمت محروم می‌شدند و خاندان یعقوب نیز به مصر نمی‌آمدند، جامعه از گرسنگی و درماندگی نمی‌رهیدند و به سوی یکتاپرستی روی نمی‌آوردند...

این سلسله قصص هرچند ظاهر و آغازش دردناک و اسف‌بار است؛ اما فرجامش خیر و رحمت و رستگاری است که قرآن می‌فرماید: «و العاقبةُ للمُتّقین» این است انواع آیات الهی در پاسخ پرسشگران.

برادران یوسف ـع ـ می گویند: «إنَّ أبانا لفی ضلال مُبین»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطا و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.

ترجیح برخی از فرزندان بر برخی دیگر کینه و حسد می‌آفریند؛ ولی یعقوب فقط از جهت محبت آنان را بیشتر دوست می‌داشت و این دوستی قلبی در دست انسان نخواهد بود، کار دل است جای نکوهش نیست. یوسف و بنیامین ـ که هر دو از یک مادر به نام «راحیل» بودند ـ در دوران کودکی مادرشان را از دست دادند و پدرشان، برای پرکردن این خلأ، آنان را دوست می‌داشت، از طرفی نیز آن خواب شگفت‌انگیز یوسف، موجب شد که پدرش به او علاقه‌ی فراوان نشان دهد؛ چون از راه ارهاصِ (سرچشمه‌ی خیر و برکت قرار دادن، علایم و قراینِ نبوت و عقل و حکمت)، دریافت که یوسف نزد خدا مقام بالایی خواهد داشت و به همین دلیل به او سفارش کرد که خوابش را از برادرانش پنهان دارد؛ اما... از این رو، برادرانش کینه در دل گرفتند و در صدد از میان بردنش برآمدند تا از دل و چشم پدر بیفتد. سرانجام یکی از برادران گفت: «اگر می‌خواهید تصمیم خود را عملی کنید، او را در چاه بیفکنید.» این پیشنهاد، کمترین کمکی بود که به یوسف صدیق کرد تا بقیه را از خون‌ریختنش باز دارد...

اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر و پوزش خواستن آنان

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۱۱ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ
وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۱۲ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ
غَافِلُونَ ۱۳ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ۱۴ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ
وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
۱۵ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۱۶ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا
فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ
بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۱۸

توضیح واژه‌ها

لا تَأْمَنّا (اَمْن): ما را امین نمی‌دانی، به ما مطمئن نیستی، ما را امین نمی‌شمری. **النّاصِحون**: خیرخواهان، دلسوزان. **غَداً**: فردا. **يَرْتَعْ (رَتع)**: خوش بگذراند، بخورد و بیاشامد، برخوردار شود، معنای اصلی لغت؛ یعنی، بچَرَد. **يَلعَبْ**: بازی کند، شادی کند. **حافِظونَ**: نگهبانان، مراقبان. **تَذهَبوا بِه**: او را ببرید. **أَجمَعوا**: هماهنگ شدند، همداستان شدند، تصمیم گرفتند. **غَيابَتِ الجُبِّ**: نهانخانه‌ی چاه [← همین/۱۰]. **أوحَينا إلَيه**: به او وحی کردیم، به او الهام قلبی کردیم. **لَتُنَبِّئَنَّهُم**: آنان را باخبر خواهی کرد. **عِشاءً**: شامگاهان. **يَبكونَ**: می‌گریند. در آیه، این جمله‌ی فعلیه، حال است: گریان، گریه‌کنان. **نَستَبِقُ**: مسابقه می‌دهیم. **مَتاعَنا**: کالای خود، اثاثیه‌ی خودمان، بار و بُنه‌ی خودمان، لباسهایمان. **مُؤمِنٍ**: باورکننده، تأیید کننده. **قَميص**: پیراهن. **كَذِب**: دروغین. **دَمٍ كَذِبٍ**: خونی دروغین. **سَوَّلَت**: آراسته کرد، زینت داد. **أمراً**: کاری بزرگ. **المُستَعان**: از او کمک طلبیده. **تَصِفونَ**: بیان می‌کنید.

ترجمه‌ی آیات

۱۱ـ گفتند: ای پدر! چرا در کار یوسف به ما اطمینان نداری، با آن که ما خیرخواه او هستیم؟

۱۲ـ فردا او را همراه ما بفرست، تا [در صحرا] بگردد و از خوردن [میوه‌ها] لذت ببرد و بازی کند و ما مراقب او هستیم.

۱۳ـ یعقوب گفت: اگر او را ببرید، قطعاً مرا غمگین می‌کند و [دیگر این که:] می‌ترسم از او غافل شوید و

گرگ او را بخورد.

۱۴ـ گفتند: در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، اگر گرگ او را بخورد قطعاً ما زیانکارانیم.

۱۵ـ چون او را بردند و خواستند که او را به نهانخانه‌ی چاه دراندازند [و سرانجام چنین کردند ما] به او الهام کردیم که آنان را ـ در حالی که خود بی‌خبرند ـ از این کار [که با تو کرده‌اند] باخبر خواهی کرد.

۱۶ـ شامگاهان، گریه کنان، نزد پدر خود باز آمدند.

۱۷ـ و گفتند: ای پدر! ما رفتیم و سرگرم مسابقه بودیم و یوسف را نزد اثاثیه‌ی خود گذاشتیم؛ گرگ او را خورد؛ اما تو، سخن ما را باور نداری؛ هرچند راستگو باشیم.

۱۸ـ و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند. یعقوب گفت: خیر، بلکه نفس بدفرمای شما کار ناشایستی در نظرتان آراست. اینک [چاره‌ی من] صبری نیکوست و بر آن چه [در این باره] توصیف می کنید، خدا یاری ده است..

شرح و بیان

برادران یوسف چون می‌دانستند چگونه تصمیمی در سر دارند؛ به پدرشان چنین گفتند: چرا به ما اطمینان نداری؟ ما همگی فرزندان تو و هم‌چون تو در اندیشه‌ی یوسفیم و او را دوست می‌داریم و برایش خواستار خیر و سعادتیم. پس، اجازه بده که او را همراه خود به صحرا و جنگل ببریم تا روز را به خوردن میوه‌ها و خوشی و شادی سپری کند و لذت ببرد و با ما بازی کند، ما نگهدار و مواظب او هستیم. پدرشان برای این که از بردنش دست بردارند، گفت: چون هنوز کودک است از دوری‌اش در رنجم و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ تکه و پاره‌اش کند؛ اما برادران به پدرشان قول دادند که او را تنها نگذارند تا گزندی به وی نرسد و آسیبی نبیند. پدر ناچار شد و او را به سایر پسران سپُرد. وقتی یوسف را از پدر گرفتند و از او دور گشتند؛ روی دیگر خود را نشان دادند و به طرف جنگل رفتند و چاه کم آبی یافتند و او را به طناب بستند و درچاه آویزان کردند. یوسف کوچک از آنان لابه و التماس کرد؛ ولی سودی نداشت؛ و گریه کنان می گفت: ای پدر عزیزم! کاش می‌دیدی که به پسرت چکار می کنند! در این هنگام که خود را بی‌یار و بی-کس می دید و سخت در محنت افتاده بود، رحمت الهی فرایش گرفت و خدا به او الهام نمود و مژده داد که رؤیایت تحقق خواهد یافت [← نحل/۶۸]، [← قصص/۷] و در آینده شخصاً این کردار زشت برادرانت را به آنان خبر می‌دهی، این آزمون الهی است و آنان از سرنوشت تو بی‌خبرند.

شیخ حسن بصری می گوید: وقتی یوسف را در چاه انداختند، دوازده سال داشت و در چهل سالگی پدرش به دیدار او شاد گشت؛ یعنی، پس از بیست و هشت سال دوری به همدیگر رسیدند وای به آن همه سال که چه‌ها بر سر آن قلب دردمند غم‌زده‌ی یعقوب گذشته است!

آری! برادران، شب بازگشتند و گریان پیش پدر آمدند و خبر دادند که گرگ یوسف را خورد و این هم پیراهن خون‌آلود اوست. پیراهن پاره‌نشده‌ای که به خون دروغین آلوده کرده بودند، غافل از این که اگر گرگ ـ یا هر جانور دیگری ـ کسی را بخورد قطعاً جامه‌اش را هم پاره می‌کند. یعقوب با سوز دل پر درد و مسخره‌کنان به آنان، گفت: راستی، ای گرگ! چه قدر صبور بودی که پسرم را خوردی و پیراهنش را ندریدی و سالم گذاشتی! پسرم، یوسف! برادرانت چه بر سرت آورده‌اند؟!

ای پسران! نفس سرکش بدکردارتان، کار به دست شما داد و شما را فریفت و آن چه به من گزارش کردید، ناصواب بود. شکایتم را نزد پروردگارم می‌برم و به نیکویی بر سر صبر و شکیبایی پایدارم و در برابر این دروغ‌پردازیها و صحنه‌سازیها خدا یار و مددکار من است.

۳ـ یوسف و کاروانیان، یوسف در مصر

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۱۹ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۲۰
وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۱ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۲۲

توضیح واژه‌ها

سَيَّارَةٌ: قافله، کاروان. وارِد: آبدار، آب‌آور، مسؤول تدارک آب کاروان، سَقا، مردی بود به نام مالک پسر دُعر خزاعی از تبار عرب عاربه. أدلَى: انداخت، فرو هشت، رها کرد. دَلْو: ظرفی چرمی، سطل. یا بُشرَی: مژده باد. غلامٌ: نوجوانی، کودکی. اَسَرُّوهُ: او را نهان داشتند. بِضاعَةً: متاع، کالا. شَرَوْهُ: او را فروختند. ثَمَنٍ: بها، قیمت. بَخسٍ: معیوب، ناچیز، ناقص، مراد از بَخس در این جا؛ یعنی، ستمگرانه، بهایی ظالمانه و حرام، چون برابر آداب و رسوم آن زمان، انسان حُر (آزاد، نه برده)، خرید و فروش نمی‌شد. [← عرف/۸۵، وَ لا تَبخَسو...]. معدودةٍ: اندک، کم. الزّاهدین: افراد بی‌علاقه، افراد بی‌رغبت. لِامرَأتِه: به همسرش، همسر عزیز مصر زلیخا یا راعیل نام داشت. أکرِمي مَثواهُ: در رفاه او بکوش، قدرش را بدان، دراحترام او کوتاهی مکن، گرامی‌اش بدار. مَکَّنّا: ارزش دادیم. مستقر کردیم. أَشُدَّهُ: رشد جسمانی و عقلانی او، عنفوان جوانی او. حُکماً: حکمت، داوری، نبوت. عِلماً: دانش، تعبیر و تفسیر خواب، درک و آگاهی.

ترجمه‌ی آیات

۱۹ـ کاروانی آمد و سقای خود را [برای آب] فرستادند، او دلوش را [درچاه] فروهشت. [چون بالا کشید، دید نوجوانی خود را به آن آویزان کرده بود]. گفت: مژده‌باد! این پسری است. او را چون کالایی نهان کردند؛ ولی خدا به کردارشان آگاه بود.

۲۰ـ و او را به بهای ناچیز: چند درهم معدود، فروختند و در [نگهداری] او رغبت نداشتند.

۲۱ـ آن کس از مردم مصر که او را خرید به همسرش گفت: گرامی‌اش بدار، شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی برگزینیم و این گونه یوسف را در آن سرزمین، جاه و منزلت بخشیدیم، تا درآن جا تعبیر خوابها را به او یاد دهیم. خداوند برکار خویش چیره است؛ اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲۲ـ وقتی یوسف به مرحله‌ی رشد رسید، او را حکمت و دانش دادیم. ما این گونه مزد نیکوکاران را می‌دهیم.

شرح و بیان

عده‌ای مسافر از مدین به سوی مصر می‌رفتند، گذرشان به آن چاه افتاد که یوسف سه روز در آن بود و برادرش یهودا برایش غذا می‌برد. سایر برادرانش نیز در آن حوالی خود را پنهان کرده بودند تا کاروانی برسند و او را برگیرند و آنان هم با خیال آسوده در کنعان زندگی کنند شاید پدرشان، عشق یوسف را به آنان بدهد و او را به فراموشی بسپارد. مسؤول تهیه‌ی آب کاروان آمد و بر سر چاه رفت و سطل آب را فروهشت؛ وقتی آن را بالا کشید، احساس سنگینی کرد. دید نوجوانی خوش‌سیما خود را به طناب آوزیان کرده، بالا آمد. سقا (آب‌آور) تا او را دید از شادی فریاد زد: چه نوجوان زیبارویی! کاروان این امر را نهان داشتند و یوسف را به مصر بردند و از بیم این که بنده‌ای فراری است و ممکن است اربابش سربرآورد، به قیمتی بسیار ناقص واندک فروختند، چون یارای نگاهداری او را در خود ندیدند.

یوسف رنج و محنت فراوان چشید و او را هم‌چون کالایی در بازار به معرض فروش گذاشتند و او لب نمی‌گشود؛ زیرا که الهام پروردگار در چاه، دل او را آرام و مطمئن کرده بود.

خریدار یوسف، عزیز مصر به نام فوطیفار یا قطفیر یا اطفیر، وزیر دارایی وقت بود. وقتی او را به کاخ وزارت و جایگاه خود برد، به همسرش سفارش کرد که قدر این نوجوان را بداند، شاید برایشان سودمند باشد و او را به فرزندی بگیرند؛ زیرا آنان فرزندی نداشتند. گویند: سرانجام عزیز به یوسف ایمان آورد و در حیات او وفات یافت.

یادآوری: قرآن، نام و شغل و مقام آن کس که یوسف را از کاروانیان خریداری کرد، نیاورده است؛ چون قرآن کتاب تاریخ و یا وقایع‌نگار نیست؛ بلکه پند و اندرز است و پیروی از آن، سبب زدودن آلودگیهاست.

در آیه‌ی سی می‌فرماید: «إمرَأتُ العَزیز» واژه‌ی «عزیز» لقب بزرگترین وزرای حکومت مصر بوده است. مانند: نخست‌وزیر، صدراعظم و... هم‌چنین وقتی یوسف ـ ع ـ به مقام وزرات رسید، او را عزیز مصر می‌خواندند.

آیه‌ی «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتیناهُ حُکماً و عِلماً» یعنی رشد و کمال جسمی و عقلی که اصولاً بین سی تا چهل سالگی است. [← نعام/۱۵۲]، [← سرء/۳۴]، [← قصص/۱۴]، [← حقاف/۱۵].

عکرمه، کمال رشد را ۲۵ سالگی می‌داند، همان‌طور که اطبّا نیز آن را ۲۵ سالگی می‌دانند. در این صورت ۲۵ سالگی کمال رشد جسمانی و ۴۰ سالگی کمال رشد عقلانی به شمار می‌آید و در این سن و سال (۴۰

سالگی) نیز آمادگی پیامبران برای نبوت و وحی و رسالت، به مرحله‌ی کمال می‌رسد. [← قصص/۱۴].

[منار، ج ۱۲، ص ۲۷۴، منیر، ج ۱۲، ص ۲۳۶]

٤ـ یوسف و زن عزیز مصر، یوسف نمونه‌ی کامل عفّت و پاکی

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ
رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٢٣ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ
رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ٢٤ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ
وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلا
أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٥ قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ
قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٢٦ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ
وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٧ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ
٢٨ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ٢٩

توضیح واژه‌ها

راوَدَتْهُ (رَوْد): آن زن خواست از او کام بگیرد، آن بانو با نرمی و مدارا و ترفند و حیله از او کام خواست [← همین/۶۱، سَنُراوِدُ]. غَلَّقَتِ الأبوابَ: درها را پی‌درپی جفت کرد، درها را بست. هیتَ لَكَ: بیا، پیش آی، از آن تُوام. مَعاذَ اللهِ (عَوذ): پناه برخدا. إنَّهُ رَبِّي: عزیز آقا و سرور من است، او ولی نعمت من است. أَحسَنَ مَثوایَ: به من جای نیکو داده است، مرا گرامی داشته و در حق من خوبی کرده است. هَمَّتْ بِهِ: آن زن آهنگ یوسف کرد. كَذَلِكَ: چنین کردیم، کار ما چنین بود. السُّوء: بدی، خیانت. الفَحشاء: زشتکاری، آلوده‌دامنی. المُخلَصِين: پاکان، مخلصان، ارادت کیشان. إستَبقا (سَبَق): با هم مسابقه دادند، هر دو به طرف در شتافتند. قَدَّت: چاک کرد، درید، پاره کرد. أَلفَيا: یافتند، روبه‌رو شدند. لَدَى: نزد، آستانه. سُوء: نظر بد. شَهِدَ شاهِدٌ: شاهدی شهادت داد، داور شد. کَید: حیله، نیرنگ، ترفند، مکر. أَعرِض: روی بگردان،درگذر، نهانش بدار. الخاطِئِينَ: خطاکاران، بزهکاران.

ترجمه‌ی آیات

۲۳ـ آن زن که یوسف در خانه‌اش بود از وی کام خواست و درها را پیاپی بست و به یوسف گفت: پیش آی از آنِ توأم گفت: پناه برخدا، او (شوهرت) سرور من است به من جای نیکو داده است. هیچ‌گاه ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

۲۴ـ آن زن آهنگ [حمله به] وی کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد [دفع حمله‌ی] او می‌کرد. پس چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از او بازداریم؛ چون که او از بندگان پاکیزه و زبده‌ی ما بود.

۲۵ـ سرانجام آن دو به طرف در شتافتند و آن بانو پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد. [ناگهان] شوهر زن را نزدیک در، یافتند. زن گفت: سزای کسی که به خانواده‌ات قصد بد داشته باشد جز این نیست که یا زندانی شود یا عذابی دردناک بچشد.

۲۶ـ یوسف گفت: او می‌خواست مرا آلوده‌دامن کند. یکی از حاضران خانواده‌ی زن، گواهی داد [و گفت:] اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است.

۲۷ـ و اگر پیراهن او از پشت پاره شده، زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است.

۲۸ـ وقتی [عزیز] دید پیراهن او از پشت دریده شده است، گفت: بی‌شک، این از نیرنگ شما (زنان) است، راستی را نیرنگتان سترگ است.

۲۹ـ یوسف! از این [ماجری] درگذر و تو [ای زن!] برای گناه خود آمرزش بطلب که تو از خطاکارانی.

شرح و بیان

اینک فصلی دیگر از محنتها و مشکلات زندگانی یوسف ـ ع ـ شروع می‌شود و آن، کام‌طلبی زن عزیز است که به شیوه‌ای حیله‌گرانه، نرمی و تلطف، ترفند ماهرانه و با زبان چرب و شیرین از یوسف درخواست می‌کند، تا در کاخ با او همبستر شود، درهای اندرون را یکی پس از دیگری می‌بندد و می‌گوید: شتاب کن، من برای توأم، کسی این جا نیست، بترسی؛ درها چفت شده‌اند، شوهرم در کاخ نیست. یوسف، به خدا پناه می‌برد و از خیانت شرم دارد و می‌گوید: شوهرت، سرور و ولی‌نعمت من است، در حق من خوبیها کرده، چگونه بر زن و خانواده‌اش تعرّض کنم؟! قطعاً آن کس که در برابر نیکویی ـ آن هم در برابر نیکویی ولی‌نعمتش ـ خیانت ورزد، رستگار نیست. زن عزیز که جواب تند و ردِّ یوسف شنید، خشم سراپای وجودش را در بر گرفت و به جوش آمد و به زور و تهدید متوسل شد؛ بلکه او را آلوده‌دامن کند و خود به آرزو برسد. راهی برای تسلیم وی نیافت مگر از طریق فشار که او را به زور وادارد. یوسف از صحنه‌ی بدنامی فرار کرد. آن زن هم به دنبالش دوید و از پشت پیراهنش را کشید و پاره کرد که شاید او را به دام هوس نفس بدکاره‌اش بیندازد. خداوند، برهان خود را به یوسف نشان داد و به سلامت از دست آن بانوی دیوصفت رستگار شد و او را در برابر آن آشوب سرکش و آن فتنه‌ی خروشان زن حیله‌گر، ثابت‌قدم نمود و عزم و اراده‌ی پاکش را محکم و استوار فرمود؛ چون از بندگان گزیده و پاکدلِ حق بود. [← ص/۴۵ تا ۴۷]. آن دم که یوسف و زن عزیز به سوی در می‌شتافتند، در آستانه‌ی در به عزیز برخوردند و شاهدی از

درون قصر بر بی‌گناهی یوسف گواهی دادو پاکی و بی‌گناهی‌اش برای عزیز روشن گشت؛ هرچند آن بانو جلوی شوهرش اشک تمساح ریخت و خواست خود را تبرئه کند و یوسف را گناهکار قلمداد نماید.

عزیز دید که پیراهن یوسف از پشت چاک شده است؛ گفت: به راستی این هم از حیله‌گری شما زنان است و نیرنگتان بس بزرگ است. هان، ای یوسف! این موضوع را پوشیده دار که برای من رسوایی به بار می‌آورد و ای زن! تو هم برای گناهی که مرتکب شده‌ای، آمرزش بجوی، کردارت بسیار زشت و شرم‌آور است و تو خیانت ورزیده‌ای.

بسیاری از مفسران ـ رحمهم‌الله ـ در تفسیر آیات ۲۶تا۲۹ چنین فرموده‌اند: آن شاهد که گواهی داد، مردی دانا، خردمند و مدبر، قاطع و پسرعموی زلیخا بود که گفت: اگر پیراهن یوسف از پشت چاک خورده باشد، یوسف راستگو است و اگر از جلو چاک خورده باشد، زلیخا راستگوست. وقتی پیراهن را نگاه کردند که از پشت چاک خورده، آن شاهد گفت: «إِنَّهُ مِن کَیدِکُنَّ» این از مکر و کردار شما زنان است. سپس به یوسف گفت: از این ماجرا درگذر و به چاک شدن پیراهن بس کن و از خطای این زن صرف‌نظر کن. و خطاب به زلیخا گفت: برای کردار بدت پوزش و آمرزش طلب.

نگاهی به این آیات

۱ـ اتهام زن عزیز به دلیل کام خواستن از یوسف چفت و بست‌کردن درهای اندرونی و طلبیدن یوسف برای کار نامشروع: «هَیتَ لکَ»: بشتاب، بیا، من از آن توأم.

۲ـ دفاع یوسف از شخصیت ایمانی و انسانی خود در سه‌جمله: أ: مَعاذَ الله ب: إِنَّهُ رَبّی أَحسَنَ مَثوای ج: إِنَّهُ لا یفلِحُ الظّالِمونَ.

۳ـ جمله‌ی «هَمَّت بِهِ» این قصد و تصمیم، برای گناه و معصیت و انتقام است و جمله‌ی «هَمَّ بِها» فرار یوسف از چنگ حیله‌گر زلیخا و رهایی از آهنگ پلید اوست؛ چون پیامبران الهی از بدو تولد تا دم مرگ از گناه معصوم و درامان‌اند و هرگز دچار گناه نشده‌اند.

۵ ـ فاش‌شدن خبر در میان زنان شهر، مشورت زلیخا با زنان مصری، قطعی شدن زندان یوسف

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ ۳۰ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ
وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ
مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۳۱ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ
نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ ۳۲ قَالَ رَبِّ
السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ
الْجَاهِلِينَ ۳۳ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۳٤ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ
مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ ۳۵

توضیح واژه‌ها

نِسوَةٌ: اسم جمع امرأه، زنان. تُراوِدُ: کام می‌طلبد. فَتیها: غلام خود، خدمتکار خود. شَغَفَ: شیفته شد. بَلَغَ حُبُّهُ شَغافَها: عشق او دل آن زن را ربوده بود. قَد شَغَفَها حُبّاً: عشق و آتش یوسف درونش را فراگرفته است، خاطرخواه او شده است، گرفتار عشق او گشته است، عشق او در دلش کارگر شده و جای گرفته است، شیفته‌ی او شده است، عشق او پرده‌ی دلش را آتش زده است. مَکرِهِنَّ: نیرنگ‌زنان، سخنان طنزآمیز و تشر زنان به زلیخا. أَعتَدَتْ (عَتد): آماده کرد، مهیا نمود، فراهم ساخت. مُتَّکَأً: پشتی، بالش، مُتکا. مراد فراهم‌ساختن مجلسی است. سِکّیناً: کارد. أَکبَرنَهُ: بزرگش دیدند. حاشَ لِلّه: تبارک الله، آفریده‌ی خدا چه شگفت است! خدا از عیب و نقص پاک است، پناه بر خدا، جَلَّ الخالق. لُمتُنَّنی: مرا نکوهش می کردید. إستَعصَمَ: خویشتن‌داری ورزید، از خواسته‌اش سر باز زد، پاکدامنی نشان داد. آمُرُهُ: به او فرمان می‌دهم. الصّاغِرینَ: خوار و زبون شدگان. أَصْبُ: گرایش می‌یابم، موافقت می کنم. صَرَفَ عَنهُ: از او برگرداند، از او بازداشت و دور گردانید. بَدا: ظاهر شد. بَدالَهُم: چنان دیدند، نظرشان چنان بود. لَیَسجُنُنَّهُ: قطعاً او را زندانی می کنند. حَتّی حینٍ: تا مدتی.

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ زنانی در شهر گفتند: زن عزیز از خدمتکارش کام طلب کرده و دلش را به عشق او داده است. قطعاً او

را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

۳۱ـ وقتی [زلیخا] از تشر آن زنان باخبر شد؛ نزدشان فرستاد و مجلسی برایشان ترتیب داد و به هریک [برای پاک کردن میوه] کاردی داد و [یوسف را] گفت: بر آنان آشکار شو. وقتی او را دیدند، بس بزرگ یافتند و [شیدای وی شدند و] دستهای خود را بریدند و گفتند: حاشَ لِلّه. این، بشر نیست. بلکه فرشته‌ای والامقام است.

۳۲ـ [همسر عزیز] گفت: این همان کسی است که به خاطر او مرا نکوهش می کردید و من از او کام خواستم؛ اما او خویشتندار شد و اگر از دستورم سرپیچی کند، قطعاً به زندان خواهد افتاد و خوار و بی‌مقدار خواهد گشت.

۳۳ـ [یوسف] گفت: پروردگارا! زندان برایم خوشتر از آن چیزی است که مرا به آن دعوت می کنند واگر نیرنگ این زنان را از من بازنگردانی به طرف آنان میل می کنم و از گروه نادانان درمی‌آیم.

۳۴ـ پروردگارش [لابه‌ی] او را پذیرفت و نیرنگ آنان را از وی گرفت. بی‌گمان خدا شنوای داناست.

۳۵ـ پس از آن که نشانه‌های [پاکدامنی] او را دیدند، تصمیم گرفتند که او را برای مدتی به زندان بیفکنند.

شرح و بیان

۳۰ تا ۳۵ ـ این آیات از نکوهشها و نیرنگهای زنان بزرگ سران مشهور مصر سخن می گوید، تا بدان وسیله به دور آن جوان ـ که عفت و پاکی و کمال و شخصیت او همسر عزیز را خوار و زبون کرده و از بیم و فرمان خدا و نگهداری امانت ولی‌نعمت و سرور نیکوکارش، جواب ردّ به او داده بود ـ گرد آیند. در واقع نگاه کردن یوسف به زلیخا هم‌چون نگاه کردن برده به ارباب و یا فرزند به مادر بود.

آری! زنان وزرا و بزرگان قوم، زلیخا را نکوهش کردند که: شیفته‌ی خدمتکار بی‌چاره‌ی خود شده؛ از او کام خواسته و عشق او سویدای قلبش را تسخیر کرده است. این زنان، بدین نیرنگ و نکوهش می‌خواستند یوسف را از نزدیک ببینند.

زلیخا با شنیدن این ملامت، عده‌ای از زنان اشراف را دعوت کرد و مجلسی باشکوه ترتیب داد و برایشان انواع خوردنی و میوه چید. زنان آمدند و روی تخت مخصوص تکیه کردند و به خوردن شروع نمودند. در حینی که کارد و میوه در دست داشتند و سرگرم خوردن بودند، ناگهان ـ به فرمان زلیخا ـ یوسف وارد شد. چون او را دیدند، عقل و هوش را از دست دادند و محو تماشای جمال باکمالش شدند و به قول شیخ اجلّ:

گرش ببینی و دست از تُرنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

(سعدی)

تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی — دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی
ملامتگوی بی‌حاصل ترنج از دست نشناسد — در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی
(سعدی)

آن زنان، دستهای خود را زخمی کردند و گفتند: شگفتا! این از نوع آدمی نیست، فرشته است. زلیخا که احوال زنان را دریافت، پرده از راز برداشت و دریچه‌ی عشق را گشود و آشکارا گفت: این است که آن بنده‌ی کنعانی که شما مرا به خاطر دلباختگی‌ام نکوهش می کنید. ببینید که در یک نگاه‌کردن چگونه خود را باختید و به جای پوست‌کندن میوه دستهایتان را بریدید؟! پس به حال من بیندیشید که یوسف سالهاست در این قصر با من زندگی می کند. سپس با صراحت و افتخار گفت: خواستم از او کام برگیرم؛ اما او سرسختانه تن زده و از فرمانم سرپیچی کرده است. باز بی‌پروا و بی‌پرده در محفل زنان از یوسف خواست که خواسته‌اش را برآورد وگرنه او را به زندان می‌افکند. یوسف صدیق ـ ع ـ زندان را ترجیح داد تا نزدیک زنان هوس‌جو او را از محبوب حقیقی و پروردگار هستی دور نیندازد و با لابه و زاری از خدا خواست او را یاری دهد و نگذارد بازیچه‌ی شهوات و آرزوهای پلید زنان مصری ـ که با همسر عزیز همداستان شده بودند ـ، بشود، این است که می‌فرماید: «أَصبُ إِلَیهِنَّ» به طرف آنان میل می کنم. خداوند دعا و مناجاتش را اجابت فرمود و از دام گسترده‌ی زنان کاخ‌نشین رستگارش کرد. پس از این گفت و شنود و وجود شواهد آشکار بر بی‌گناهی و پاکی یوسف؛ زلیخا و شوهرش با مشورت اطرافیان خود، چنان مصلحت دیدند که او را زندانی کنند که شاید بدین‌وسیله این رویداد در میان مردم خاموش گردد و بار گناه و خطا بر دوش یوسف افتد و خاین به شمار آید.

۶ـ یوسف در زندان و دعوت کردن از زندانیان به دین توحیدی خالص

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ
فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۳۶ قَالَ لا يَأْتِيكُمَا
طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ
لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۳۷ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ ۳۸ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
۳۹ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ
الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ ۴۰

توضیح واژه‌ها

فَتَيان: دو جوان. أَرانِي: خود را دیدم. أعصِرُ: می‌فشارم. خُبْزاً: نان. نَبِّئْنا: ما را باخبر کن، به ما خبر ده، ما را آگاه ساز. مِلَّة: آیین. ما كانَ لَنا: برای ما سزاوار نیست، ما را نسزد، حق ما نیست. ذَلِكَ: این باور توحیدی. صاحِبَيِ ← صاحِبَين: دو رفیق، دو همراه، دو هم‌زندانی، دو دوست من. أربـاب: جمع ربّ، خدایان. مُتَفَرِّقون: گوناگون، متنوع، پراکنده. القَهّار: چیره، ظفرمند، مقتدر. سَمَّيْتُمُوها: آن را نام‌گذاری کرده‌اید. سُلطانٍ: دلیل و حجّت. الحُكْمُ: امر و فرمان، حکم و دستور. القَيِّمُ: درست، پایدار، ماندگار، استوار.

ترجمه‌ی آیات

۳۶ـ دو جوان با یوسف به زندان افتادند. [روزی] یکی از آن دو [به یوسف] گفت: من در خواب دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که بر بالای سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه ساز؛ چون که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

۳۷ـ یوسف گفت: قبل از آن که غذای مقرّری شما برسد، شما را از تعبیر آن باخبر می‌کنم. این، از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین مردمی را که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین باور ندارند، ترک کرده‌ام.

۳۸ـ و آیین پدرانم، ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام. [پس] برازنده‌ی ما نیست که چیزی را انباز

خدا قرار دهیم. این [یکتاپرستی] از فضل خدا در حق ما و در حق مردم است؛ هرچند بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.

۳۹ـای دو دوست زندانی من! آیا خدایان متعدد بهترند یا خدای یکتای چیره‌دست؟

۴۰ـشما خدایانی غیر از خدای راستین می‌پرستید که خود و نیاکانتان آنها را به این نامهای [بی‌محتوا] نام نهاده‌اید. خداوند دلیلی بر [حق‌بودن] آنها نفرستاده است. فرمانفرمایی از آنِ خداست و بس. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار؛ هرچند بیشتر مردم نمی‌دانند.

شرح و بیان

٣٦ تا ٤٠ ـ آری! شیوه‌ی کاخ‌نشینان و اشرافیان خودخواه در فضای تاریک جاهلیّت ـ که به دورشان حلقه زده ـ چنان است که بی‌گناهان و پاکان در اسارت باشند و گناهکاران سرور و سالار؛ اما نور خورشید زیر ابر سیاه نهان نخواهد ماند...

اکنون این آیات، آخرین محنت یوسف ـ سلام‌الله‌علیه ـ را ترسیم می‌کند. وقتی پا به زندان گذاشت همراه او دو جوان: یکی آشپز دربار و دومی ساقی شاه به اتهام توطئه‌ی زهر خوارکردن شاه، وارد زندان شدند.

یوسف در زندان به پاکی، درستکاری، راست‌گفتاری و آشنایی با تعبیر خواب شهرت یافت. آن دو جوان، هریک خوابی که دیده بودند، برایش بازگفتند و تعبیرش را از وی خواستند. یوسف قبل از هرچیز کوشید که وجودش در زندان سودمند باشد و فرصت دانست تا زندانیان را به یکتاپرستی فراخواند و راه دین درست را به آنان نشان دهد؛ چون شیوه‌ی راستگویان و خداشناسان همین است که مردم را از بت‌پرستی بازدارند و راه حق را جایگزین کنند. پس یوسف پیش از آن که به تعبیر خواب بپردازد، آن دو هم‌زندانی خود را به چگونگی، مقدار و نوع خوراکی که آن روز از بیرون زندان برایشان می‌آوردند، باخبر کرد [← آل‌عمرن/۴۹، معجزه‌ی عیسی] و بیان داشت آن چه که من خبر می‌دهم، علم خدایی است که مرا یاد داده، زندگی من از بیت نبوّت و دین آفریدگار هستی سرچشمه گرفته است. سحر و کاهنی و منجمی نیست و بندگی من فقط برای خدای یکتاست و پیرو دین پیامبران پیشینم و از خدایان باطل ودرمانده بیزارم، قطعاً هیچ کاری از دست آنها ساخته نیست. بدین گونه اندک‌اندک دعوت خود را گسترش داد و همراه دلیل بیان نمود که: توحید بر شرک و بت‌پرستی ترجیح دارد و آن خدایانی که مردم سرزمینهای مختلف، خود، آنها را نام‌گذاری کرده‌اند، شایسته‌ی پرستش نیستند، هرگز به کسی سود و زیان نمی‌رسانند. بدین گونه همه‌ی زندانیان را به سوی بندگی خدای مقتدر و توانا ـ که مرگ و زندگی در دست اوست ـ فراخواند. سپس به شیوه‌ی حکیمانه به تفسیر و تعبیر رؤیای آن دو هم‌زندانی‌اش پرداخت و آن‌گونه که تعبیر

نمود، تحقق یافت... «یا صاحِبَیِ السِّجنِ، أمّا اَحَدُکُما فَیَسقی رَبَّهُ خَمراً...»

نگاهی به این آیات

ارادهی آفریدگار دانا و حکیم چنین بود که: همزمان با زندان رفتن یوسف ـ ع ـ دو تن از ندیمان و غلامان شاه نیز به زندان بیفتند تا بدان وسیله، زمینهی تبلیغ و راهنمایی و شناسایی بیشتر یوسف و سرانجام رهایی‌اش از زندانِ نامحدود فراهم گردد. [← همین/۳۵و۳۶].

۲ـ تعبیر و تفسیر رؤیاها به دانش، شایستگی، پارسایی و نیکویی نیازمند است که همگی در وجود یوسف صدیق جمع بسته بود.

۳ـ به شهادت زندانیان، یوسف از زمرهی نیکوکاران بود. در پی عیادت بیماران و مداوای آنان و دلداری مصیبت‌زدگان برمی‌آمد. از دانش خدادادی بهرهی شایانی داشت و از خُلق و خوی والایی برخوردار بود.

۴ـ یوسف به فرمان پروردگارش پیش از تعبیر خواب آن دوستان زندانی‌اش از چگونگی خوارکی که از بیرون زندان برای آن دو می‌آوردند، خبر می‌داد تا این معجزه بر رسالت او دلالت کند، همان‌گونه که عیسی مسیح نیز از این معجزهی آسمانی برخوردار بود. [← آل‌عمرن/۴۹].

۵ ـ هرگاه پیامبران فرصتی به دست می‌آوردند، به امر تبلیغ و راهنمایی مردم می‌پرداختند. یوسف عزیز نیز از این قاعده و سرمشق بی‌نمونه مستثنی نبود. شرک و دوگانه‌پرستی را مردود می‌شمرد، همه‌ی بندگان خدا را به سوی دین او فرامی‌خواند و راه می‌نمود و از نیاکانش پیروی می‌کرد.

۶ ـ با دلایل عقلی و نقلی خدایان گوناگون را نفی می‌کرد و الوهیت و ربوبیت خدای بی‌همتا را به اثبات می‌رسانید و می‌گفت: خدایان متعدد ـ خواه از سنگ و چوب و خواه از سایر پدیده‌ها و موجودات ـ نامهای بی‌مسمّای بیش نیستند که ساخته و پرداختهی خود مردم‌اند و کمترین خبری از این هستی پهناور ندارند و بلکه آنها آفریدهی هستی‌بخش‌اند.

۷ـ حکم و فرمانروایی هستی به دست قدرت خدای توانا و بندگی، فقط شایستهی بارگاه اوست و بس. دین راستین و پایدار مایه‌ی سعادت و سرافرازی بشریت است؛ اما بیشتر مردم این حقیقت را درک نمی‌کنند.

رازی در تفسیر کبیر در ردّ خدایان گوناگون، چنین می‌گوید:

أ: تعدد خدایان، فساد و تباهی و بی‌نظمی و نزاع و کشمکش به بار می‌آورد و هستی را به قبرستان تبدیل می‌کند. «لَو کانَ فیهِما آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا» [← نبیاء/۲۲] و توحید و یکتاپرستی سبب نظم و ترتیب درهستی است.

ب: بتها و امثال آنها چون بشر و ستارگان و غیره، در سرنوشت آدمی و گردش هستی اختیاری ندارند.

ج: باید خدای هستی، یکتا و بی‌مانند باشد تا مردم در انجام بندگی سرگردان نشوند، اگر دو یا چند تا باشند، برای انسان روشن نخواهد بود که کدام یک از آنان، هستی‌بخش و آفریننده، روزی‌ده، دافع شر و بخشنده‌ی خیر و رحمت است و به کدام یک روی آوَرَد، سجده بَرَد و پناه ورزَد.

یادآوری

این آیات نشان می‌دهند که: خداوند در زندان به یوسف وحی کرد، تا درماندگان، مستمندان، ستمدیدگان و بیچارگان را به سوی توحید فراخواند و آنان را به وعده‌ی الهی بشارت دهد؛ چون معمولاً پذیرش اینها از دیگران سریع‌تر و بیشتر است.

۷ـ تعبیر خواب دو جوان زندانی، تعبیر خواب پادشاه مصر

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن
رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ٤١ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ
فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ٤٢ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ
بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ٤٣ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ
الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ٤٤ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ٤٥
يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ
وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ٤٦ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا
حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ٤٧ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ
يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ٤٨ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ
وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ٤٩

توضیح واژه‌ها

رَبَّهُ: سرورش، آقای او، اربابش. یُصلَبُ: به دار آویخته می‌شود، به دار زده می‌شود. قُضِيَ الأمرُ: این امر قطعی و شدنی است، تعبیر خواب همین است و بس. تَستَفتیان: نظر می‌خواهید، فتوا می‌طلبید. ظَنَّ: یقین‌داشت. ناجٍ: رستگار. فَأنساهُ الشَّیطانُ ذِکرَ رَبِّه: شیطان از یاد ساقی برد که حال یوسف را نزد پادشاه بگوید. بِضعَ سِنینَ: چند سال. بضع ما بین سه تا نه است. المَلِکُ: پادشاه مصر، ریان پسر ولید. اَری ← رَأَیتُ، دیدم فعل مضارع در معنای گذشته. بَقَراتٍ: گاوها، مفرد آن بقره است. سِمانٍ: جمع سمین و سمینه، فربه، گوشتناک. عِجافٌ: جمع عَجفاء: لاغر و مردنی. سُنبُلاتٍ: جمع سنبله، خوشه. خُضرٍ: سبز، نارس. یابِسات: جمع یابس، رسیده، خشک. المَلَأ: اشراف و سران. أفتوني: برایم نظر دهید، نظرتان را به من بگویید. تَعبُرونَ: تعبیر و بیان می کنید. أضغاثُ: جمع ضِغث، آمیخته، درهم، دسته‌ای گوناگون از علفها یا شاخه‌ها که با هم تناسب ندارند، در این‌جا منظور خاطره‌ها و خیالهای آشفته و بی‌سر و ته است. احلام: جمع حُلُم، خواب، رؤیا. إدَّکَرَ: به خاطر آورد. أُمَّة: مدتی، پس از سپری شدن مدت زمانی. [← هود/۸]. الصِّدّیق: بسیار راستگو و راستکردار. تزرَعونَ: می کارید، کشت و زرع می کنید. این فعل به معنای اِزرَعوا: بکارید، آمده است. دَأَباً:

پیاپی، پیوسته. حَصَدْتُم: درو کردید. ذَروهُ:او را باقی بگذارید، رهایش کنید،او را واگذارید. شِدادٌ: جمع شدید، سخت، مراد خشکسالی و گرانسالی است. قَدَّمْتُم: اندوخته کردهاید، انبار کردهاید. تُحصِنونَ: نگه می‌دارید. عامٌ: سالی. یُغاثُ: از ریشه‌ی غوث و اغاثه، فریادرسی، داد مردم داده خواهد شد، یا از ریشه‌ی غیث به معنای باران است. یَعصِرونَ: می‌فشارند، شیره‌ی دانه‌های روغنی و میوه‌ها را می‌گیرند. کنایه از وفور نعمت است.

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ ای دو دوست زندانی من، یکی از شما [دوباره] به سرور خود باده می‌نوشاند و دیگری به دار زده می‌شود و پرندگان از [مغز] سرش می‌خورند. آن‌چه که [تعبیرش را] از من خواستید، محقق شده است.

۴۲ـ یوسف به یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد، گفت: مرا نزد سرورت به یاد آور. اما شیطان از یاد او برد که یوسف را نزد شاه به یاد آورد. سرانجام چند سالی [دیگر] در زندان ماند.

۴۳ـ پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو گوشتناک را دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خوردند و هفت خوشه‌ی سبز و [هفت خوشه‌ی] خشک را [دیدم]. ای بزرگان قوم! خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید.

۴۴ـ گفتند: اینها خوابهای پریشان است و ما از تعبیر [این گونه] خوابهای آشفته، آگاه نیستیم.

۴۵ـ و آن کس از آن دو تن که [از زندان] رستگار شده و پس از چندی [سفارش یوسف را] به یادآورده بود گفت: مرا به نزد یوسف [در زندان] بفرستید، شما را از تعبیر این خواب آگاه می‌سازم.

۴۶ـ ای یوسف ای راستگو! [شاه در خواب دید که:] هفت گاو گوشتناک، هفت گاو لاغر، آنها را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و [هفت خوشه‌ی] خشک دیگر [به هم تاب خورده بودند]. ما را از تعبیر این خواب آگاه کن تا من پیش مردم برگردم که آنان [هم از تعبیر این خواب] باخبر شوند.

۴۷ـ یوسف گفت: هفت سال پیاپی چون همیشه کشاورزی کنید و آن چه درو می‌کنید ـ جز اندکی که می‌خورید ـ در خوشه‌اش نگهدارید [و انبار کنید].

۴۸ـ پس از آن هفت سال، سختی و قحطی روی می‌آورد که [مردم] آن چه را برایشان اندوخته کرده‌اید ــ جز اندکی که ذخیره می‌کنید ـ همه را خواهند خورد.

۴۹ـ پس از آن سالی فرا می‌رسد که باران فراوان به فریاد مردم خواهد رسید و در آن سال نعمت، افزون می‌گردد.

شرح و بیان

۴۱ تا ۴۹ ـ پس از آن که یوسف مسأله‌ی توحید و بندگی خدای یکتا و پیامبری را ثابت نمود، آن‌گاه به

تعبیر خوابها و پاسخ آن دو زندانی پرداخت و به ساقی شاه مژده داد که از زندان آزاد می‌شود و همان شغل پیشین را به دست می‌آورد و به آشپز دربار هم خبر داد که به دار آویخته می‌شود و آن‌طور که خود در خواب دیده بود، پرندگان از گوشت بدنش می‌خورند. پس از سه روز، کار و بار هر دو زندانی به فرجام رسید. پس از مدتی، شاه مصر خواب دید که بسیار شگفت و حیرت‌انگیز بود و آن، این که: هفت گاوِ لاغرِ بدمنظر هفت گاو فربه زیبااندام را ـ که از رودخانه‌ی خشکی بیرون آمده بودند ـ می‌خورند و هفت خوشه‌ی خشکیده با هفت خوشه‌ی سبز و نارس به هم می‌پیچند و خوشه‌های خشکیده خوشه‌های سبز را نابود می‌کنند. شاه، تعبیر و بیان این خواب هولناک را از ساحران و منجّمان و کاهنان خواست، آنان چون چیزی از آن نفهمیدند، آن را خوابی پریشان و آشفته و بی‌سر و ته نامیدند و گفتند: ما از تعبیر چنین خوابی آگاهی نداریم. در این هنگام ساقی آزاد شده که مدتها در زندان با یوسف ـ ع ـ بود، به شاه می‌گوید: اگر به من اجازه دهید، نزد یوسف می‌روم و تعبیر این رؤیاها را می‌آورم. به امر شاه می‌رود. یوسف بی آن که پاسخ را به آزادی خود مشروط کند، تعبیر آن را به درستی بیان می‌دارد که: آن هفت گاو گوشتناک و آن خوشه‌های سبز نشان هفت سال متوالی رونق کشاورزی و وفور نعمت و برکت است و آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه‌ی خشیکده هم نشان هفت سال پی‌درپی قحطی و خشکسالی است. وقتی شاه این را می‌شنود، می‌خواهد آن را از زبان خود یوسف بشنود تا مطمئن گردد. بنابراین به احضارش فرمان می‌دهد...

۸ـ شاه خواهان دیدار یوسف است و به بیرون آوردنش از زندان دستور می‌دهد. اما یوسف تا قطعی‌شدن برائتش از اتهام ناروا، از بیرون‌آمدن امتناع می‌ورزد.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۵۰ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۵۱ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ۵۲

توضیح واژه‌ها

إئتوني بِهِ: او را پیش من بیاورید. بالُ: حال و وضع، کار و بار زنانی که برای یوسف توطئه ساز کردند. خَطْبُکُنَّ: رویداد، کار شما، منظور و هدف شما. حاشَ لِلّه: خدا منزه است.[← همین/۳۱]. حَصْحَصَ: آشکار گشت، نمایان شد. ذلِكَ: این درخواست بازگشت شخصیت و اعاده‌ی حیثیّت و درخواست برائت. لِیَعْلَمَ: تا عزیز بداند. بالغَیب: در نهان، پشت درهای بسته و در خلوت. لا یَهدي: به جایی نمی‌رساند، به مقصد نمی‌رساند.

ترجمه‌ی آیات

۵۰ ـ پادشاه گفت: یوسف را پیش من بیاورید. وقتی آن فرستاده نزد او آمد، یوسف گفت: نزد سرورت بازگرد و از او بپرس: حکایت آن زنانی که دستهایشان را بریدند، چه بوده است؛ چون که پروردگارم از نیرنگشان خبر دارد.

۵۱ ـ [پادشاه به زنان] گفت: به چه منظور از یوسف کام می‌خواستید؟ گفتند: حاشَ لِلّه ما گناهی از او سراغ نداریم. همسر عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، من از او کام خواستم و او از راستگویان است.

۵۲ ـ یوسف گفت: این [درخواست من] بدان سبب بود تا او (عزیز) بداند که من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و مسلّماً خداوند نیرنگ خیانت‌پیشگان را به جایی نمی‌رساند.

شرح و بیان

پس از بازگشت پیک شاه و آوردن شیواترین جواب تعبیر خواب، شاه دستور داد یوسف را از زندان

بیرون بیاورند تا او را وزیر خود کند؛ اما یوسف فرمان شاه را رد کرد؛ تا شاه از کار و بار او و بی‌دلیل زندانی شدنش خبر یابد و به پاک‌بودنش اطمینان پیدا کند و درباره‌ی توطئه‌ی زنانی که دستهایشان را بریدند، تحقیق کند و نیرنگشان را افشا نماید و آن عده زنان را که او را به اطاعت از زلیخا وادار می‌کردند، گرد آورد و برای همگان روشن گردد که زندان کشیدن وی ستمگرانه بوده است. پادشاه، آن زنان را گرد آورد و مجلسی ساز کرد و در جمع وزرا و سران مملکت حقایق را جویا شد تا این امر مهم بیشتر روشن شود. آن زنان، پرده از روی حقیقت برداشتند و آن چه روی داده بود، بیان نمودند و بر زبان راندند و همگی بر پاکی و بی‌گناهی و درستکاری و راستگویی یوسف صدیق گواهی دادند. زن عزیز نیز ـ بی‌پروا ـ گفت: من او را به سوی خود می‌خواندم و کامجویی می‌کردم. اکنون در حضور همه‌ی شما به گناه خود و پاکدامنی و راستگویی یوسف اعتراف می‌کنم و قطعاً کمترین خیانتی از او سر نزده است.

اکنون دوران رنج زندان و رنج اتهام به سر آمده است و فصل دیگری از زندگانی یوسف شروع می‌شود که آن زندگانی خوش وخرم و در عین حال برایش آزمایشگاه بزرگی است.

استاد صابونی و طنطاوی ـ رحمهم الله ـ و... می‌فرمایند: آیه‌ی «ذلکَ لِیعلَمَ أنّی لم أخُنهُ بالغیب» سخن یوسف است. می‌گوید: «من در غیاب عزیز، شوهر زلیخا به او خیانت نکرده و پاکدامن بوده‌ام» و باز در آیه‌ی ۵۳ در نهایت تواضع و فروتنی می‌گوید: «وَ ما أبَرِّئُ نفسی...» من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چون نفس آدمی سرکش و فرمانده به بدی است، مگر آن کس که خدا به رحمت خود یارش باشد و از پلیدیها مصونش بدارد. استاد صابونی ادامه می‌دهد که: نسبت دادن این دو آیه به همسر عزیز دلیلش ضعیف است. مگر او نبود خود را آراست، بهترین جامه پوشید، عطر زد و درهای کاخ را پیاپی بر روی خود و یوسف چفت کرد و یوسف را به سوی خود خواند و از او کام خواست و سرانجام که یوسف خداترس جوابش نداد، پیراهنش را پاره کرد...؟

پس، نظر جمهور مفسّران این است که هر دو آیه، نقل سخن یوسف است؛ نه، سخن زلیخای مصر. ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می‌فرماید: این دو آیه نقل گفته‌ی زلیخاست، یوسف در آن وقت در زندان بود، در مجلس شاه حضور نداشت و سخنش را نشنید و او را ندید.

نگاهی به این آیات

شتاب نکردن و آرام تصمیم گرفتن یوسف، چند مزیّت دارد:

۱ـ نشان شکیبایی نیکو و آرامش روحی است.

۲ـ عزّت نفس و حفظ کرامت او چنان اقتضا می‌کرد که پیش از آن که از آن اتهام ناروا تبرئه شود، از زندان پا به بیرون ننهد. پس نخست خواست تا حقایق روشن گردد و شک و شبهه‌ای در اطرافش باقی نماند.

۳ـ یوسف از طریق تحقیق قاطعانه‌ی پادشاه از اتهام پاک گردید، آن‌گاه از زندان بیرون آمد و به درخواست شاه، وزارت اقتصاد و دارایی مصر را به عهده گرفت.

۴ـ یوسف در پاسخ فرستاده‌ی شاه می‌گوید: از طرف من به سرورت بگو: «ما بالُ النِّسوَةِ اللّاتی قَطَّعنَ أیدیهُنَّ: حال و وضع زنانی که دستهایشان را بریدند چگونه است؟» یوسف بزرگوار، اسمی از زلیخا ـ که این آشوب و بلوا را ساز کرده بود ـ نیاورد، تا نسبت به عزیز که او را ولی‌نعمت خود می‌دانست، وفادار مانده و او را مورد تفقّد قرار داده باشد. اما آن قت که زلیخا آشوب برپا کرد و درهای کاخ را بر رویش بست که از او کام بگیرد، یوسف به دو دلیل زلیخا را متهّم کرد و مورد تعرّض قرارش داد و گفت: «هِیَ راوَدَتنی عَن نَفسی...»:

الف: دفاع از شخص خود در آن هنگامه‌ی تلخ و ناخوشایند در حضور عزیز،

ب: پس از آن که زلیخا او را مورد طعن و تهمت بی‌جا قرار داد...

پایان جزءِ دوازدهم

نفس امّاره

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵۳

توضیح واژه‌ها

ما أُبَرِّیءُ نَفسي (بَرء): خود را تبرئه نمی‌کنم. أَمّارَة: بسیارامر کننده و دستور دهنده. النَّفْسَ: جنس نفس. إلّا ما ← إلّا مَن: مگر کسی. إلّا ما: مگر زمانی، مگر وقت رحمت پروردگارم.

ترجمه‌ی آیه

۵۳ ـ من خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چون که نفسِ [آدمی] به بدی فرمان می‌دهد، مگر کسی که پروردگارم بر او رحمت آورد. قطعاً پروردگارم آمرزنده‌ی مهربان است.

شرح و بیان

این آیه با آیه‌های پیشین پیوند و ارتباط دارد و می‌فرماید: نفس بیشتر انسانها به سوی آرزوهای پست و شهوانی میل می‌کند و به کارهای زشت و ناپسند فرمان می‌دهد. نفس آدمی به مبارزه، مراقبت و مواظبت کافی نیازمند است. اگر نفس سرکش را در صدر مجلس بنشانید و از او احترام بگیرید و در ناز و نعمت قرارش دهید، شما را به سوی شر و بدی و نیستی می‌کشاند و اگر به خواسته‌هایش اهمیّت ندهید، تو را به سوی سعادت سرمدی می‌برد. آری! آن کس که خدا او را از دست شرارتهای نفس می‌رهاند، یوسف و امثال اوست.

امام محمّد بوصیری ـ رحمه‌الله ـ می‌فرماید:

وَ النَّفس کالطّفل إن تُهمِلهُ شَبَّ علي حُبِّ الرَّضاع وَ إن تفطِمْهُ یَنفَطِمِ

نفس آدمی مانند کودک شیرخواری است که اگر آزادش بگذاری بر شیرخواری حریص و علاقه‌مند می‌شود و اگر بازش داری از شیر بریده می‌شود.

جامی می‌فرماید:

نفس چون طفل است گر شیرش دهی دایم خورد وز شیرش بازگیری او نخواهد هیچ دم

سعدی می‌فرماید:

مرا هر آینه خاموش بودن اولی‌تر که جهل پیش خردمند، عذر نادان است

وَ ما أُبَرِّیءُ نفسی وَ ما أُزَکّیها که هرچه نقل کنند از بشر در امکان است

۹ـ یوسف، زمام امور مصر را در دست می‌گیرد.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ٥٤
قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ٥٥ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ
يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥٦ وَلأَجْرُ
الآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٧

توضیح واژه‌ها

إِئْتُونِي: نزد من بیاورید. أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي: او را مخصوص و مقرّب خود می‌گردانم، او را ندیم خود می‌کنم، او را از نزدیکان خود می‌گردانم. كَلَّمَهُ: با او سخن گفت، با او به گفتگو پرداخت. مَكِينٌ: دارای ارزش واحترام، صاحب منزلت. خَزَائِنُ الأَرْضِ: خزانه‌های زمین، گنجینه‌های سرزمین. حَفِيظٌ: نگهبان. مَكَّنَّا: قدرت دادیم، نعمت و مقام دادیم، اختیار دادیم. يَتَبَوَّأُ: مسکن گزینند، قرار گیرد، ساکن گردد. نُصِيبُ: می‌رسانیم، ارزانی می‌داریم. كَانُوا يَتَّقُونَ: پرهیزکاری نشان می‌دادند. پارسایی می‌ورزیدند.

ترجمه‌ی آیات

۵۴ ـ شاه گفت: یوسف را پیش من بیاورید تا او را ندیم خود کنم. وقتی با وی گفتگو کرد، گفت: تو [از] امروز نزد ما گرامی و امینی.

۵۵ ـ یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار؛ چون که من نگهدارنده‌ای باتدبیرم.

۵۶ ـ بدین‌سان، یوسف را در سرزمین [مصر] توان و نعمت دادیم که در آن سرزمین، هرجا که بخواهد آرام گیرد. به هر که بخواهیم رحمت خود را بر او ارزانی می‌داریم و مزد نیکوکاران را تباه نمی‌کنیم.

۵۷ ـ مسلّماً پاداش روز آخرت برای مؤمنان و پارسایان، بسی بهتر است.

شرح و بیان

آری! نزد پادشاه مصر پاکی، درستی، راستی و امانتداری یوسف عیان گشت. او را از زندان بیرون آورد، به شخصیّت والا، خردمندی و درک و درایت او پی برد، از بیان تعبیر وتفسیر رؤیاها و حسن ادبش شگفت‌زده شد، او را محترم شمرد، از نزدیکان خود قرارش داد، به او اطمینان و اعتماد کرد و سرانجام امور دارایی و مالی سرزمین مصر را به وی واگذارد. یوسف، در آن سالهای بی‌باران، با تمام تدبیر و کاردانی به

جیره‌بندی اساسی پرداخت تا کسی ستم نبیند و گرسنه نشود. به همین دلیل از شاه خواست مسؤولیت امور مالی را به او بسپارد؛ چون که مملکت‌داری و پیشرفت آبادانی و برپایی عدل و داد، به امور مالی و دارایی بستگی دارد. پس ناچار این گونه خود را به شاه معرفی کرد و گفت: «...إِنّي حَفيظٌ عَليمٌ»: من نگهبان کاردانم.

یوسف بنابه رؤیایی که در پیش دیده بود، یقین داشت که در آن مدت خشکسالی می‌تواند در سرزمین مصر توازن اقتصادی برقرار کند و مصر و اطراف را از گرسنگی و نابودی نجات دهد.

یوسف وقتی اختیاردار امور دارایی و اقتصادی کشور مصر شد، برای سر و سامان دادن وضع اسف‌بار قحطی‌زده‌ی مملکت، جانانه به پا خاست و بر امور مالی چیره گشت و انبارها را از انواع ذخایر و حبوبات پر کرد تا در وقت خشکسالی به داد مردم برسد. بله! این عطایای آفریدگار است که به بنده‌ی نیکوکارش بخشیده است، تا او نیز به دیگران بدهد. [← ص.۳۹و۴۰].

گویند: وقتی شاه مصر ـ که به نام ولید بن ریان نام برده‌اند ـ سخن حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدراعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و او را پیروی کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد و...

۱۰ـ برادران یوسف برای خریدن گندم آمده‌اند. یوسف از آنان می‌خواهد برادرشان، بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ۵۸ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ
ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۵۹ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ
فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ۶۰ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ۶۱ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ
اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۶۲

توضیح واژه‌ها

وَ هُم لَهُ مُنكِرونَ: آنان او را نشناختند. مُنكِرونَ: ناشناسندگان. جَهَّزَهُم: آنان را مجهز و آماده کرد. جِهاز: ساز و برگ، خوار و بار و بار و بُنه، لوازم و امکانات. إئتوني: نزد من بیاورید. بِأَخٍ لَكُم مِن أبيكُم: برادر پدری خود را. أوفي: به تمام و کمال می‌دهم. الكَيل: پیمانه. المُنزِلينَ: مهمانداران، میزبانان، آنان که از مهمان پذیرایی می کنند. فَلا كَيلَ لَكُم عِندي: برایتان نزد من پیمانه ای نیست. لا تَقرَبونِ: نزدیک من نشوید، پیش من نیایید، از دریافت آذوقه محروم هستید. سَنُراوِدُ عَنهُ أباهُ (رود): او را به شیوه‌ای از پدرش خواهیم گرفت، برای گرفتن او از پدرش سعی خود را خواهیم کرد. فِتيان: جمع فتی، کارپردازان، غلامان، کار به دستان. بِضاعَتَهُم (بضع): سرمایه‌ی آنان، پولی که برای خرید گندم آورده بودند. رِحال: جمع رَحْل، بار، خُرجین، کالا...

ترجمه‌ی آیات

۵۸ـ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. او آنان را شناخت؛ اما آنان، یوسف را نشناختند.

۵۹ ـ وقتی آنان را به خوار و بار مجهّز کرد، گفت: برادر پدری خود را پیش من بیاورید. مگر نمی‌بینید که من پیمانه را به تمامی می‌دهم و بهترین میزبانم؟

۶۰ـ اگر او را پیش من نیاورید، آذوقه‌ای به شما نخواهم داد و نزد من نیایید.

۶۱ ـ گفتند: او را به شیوه‌ای از پدرش خواهیم گرفت و قطعاً این کار را خواهیم کرد.

۶۲ـ یوسف به کارپردازش گفت: نقدینه‌ی آنان را در بارهایشان بگذارید که چون نزد خانواده‌شان بازگشتند، آن را بازیابند، که شاید بازگردند.

شرح و بیان

هنگامی که قحطی و خشکسالی شدت گرفت و چهره‌ی زشت خود را - پس از هفت سال فراوانی نعمت و رحمت آسمانی - در مصر و کشورهای همسایه نشان داد و به سرزمین کنعان (فلسطین امروزی) رسید؛ یعقوب - سلام‌الله‌علیه - پسرانش را برای آوردن آذوقه و خوراکی تدارک دید و آنان را به سوی مصر فرستاد. در سرتاسر مناطق نزدیک و دوردست، شهرت و آوازه‌ی نام نیک، مهر و محبت، عدالت و سیرت خوب یوسف - امّا به نام عزیز مصر - زبانزد خاص و عام گشته بود. یوسف - ع - شخصاً انبارهای آذوقه وغیره را بررسی می کرد و برمبنای آمار قطعی و سرشماری خانواده‌ها به مردم غلّه می‌داد. جیره‌ی هر نفر یک وَسق (شصت صاع، و هر صاع مساوی ۲۷۵۱ گرم یا بیشتر) بود. در آن مدت خشکسالی و بی‌بارانی، یوسف بسیار احتیاط می کرد و می کوشید، غله و آذوقه به همه کس برسد. مقدار سهمیه‌ی هر کس معیّن بود. خود یوسف در آن مدت هرگز سیر نمی‌خورد، می گویند: خود شاه و لشکریانش در روز یک وعده غذا می‌خوردند، تا به مردم برسد. [تفسیر ابن کثیر]

برادران یوسف از راه دور می‌آیند و در پی آذوقه و خوردنی‌اند. وقتی آنان را می‌بیند می‌شناسد؛ چون در آن وقت که او را به چاه انداختند، آنان بزرگ بودند و معمولاً سیمای بزرگسال کمتر عوض می‌شود؛ اما یوسف چون سن و سال کمتری داشت و زیاد رشد کرده بود، او را نشناختند و یقین داشتند که سالهاست یوسف مرده است. اکنون با کسی روبه‌رو می‌شوند که عزیز مصر است و امر و نهی می کند واختیار مملکت در دست دارد. وقتی آنان - جز بنیامین - با یوسف دیدار کردند، گفت: شما کیستید، از کجا آمده‌اید و چرا؟ آنان گفتند: از سرزمین کنعان، برای خواروبار آمده‌ایم و ما فرزندان یعقوب پیامبریم. یوسف گفت: چند برادر هستید؟ گفتند: ما دوازده برادر بودیم. برادر کوچکمان - که نزد پدر محبوب‌ترین همه بود - در بیابان از بین رفت و برادر دیگرمان پیش پدر مانده که به جای یوسف به او دل بسته است. پس از این گفتگو، یوسف دستور داد از آنان پذیرایی کردند و هنگام برگشت، باروبنه‌ی آنان را فراهم آورد و گفت: بار دوم که آمدید، آن برادرتان را با خود بیاورید؟ چون می‌بینید که من نسبت به همه‌کس احترام می گذارم و گندم و آذوقه می‌دهم. ابداً بیم نداشته باشید، آن برادرتان در سرزمین ما در امن و امان خواهد بود... یوسف اندک‌اندک خواست از احوال بنیامین باخبر گردد.

آنان گفتند: کاری می کنیم که پدرمان را قانع کنیم و او را همراه خود بیاوریم. یعقوب مزه‌ی تلخ ناپیدا شدن یوسف را این همه سال چشیده بود و به سختی خواهش آنان را پذیرفت...

یوسف به کارگزاران دستور داد تا آن نقدینه و کالایی که در مقابل خواروبار پرداخت کرده بودند، پنهانی در میان بارهایشان بگذارند؛ چون پس از بازگشت آن را ببینند، آیین‌شان اجازه نمی‌دهد مال حرام بخورند و به ناچار به مصر بازمی گردند و آن را باز می‌آورند: «لَعَلَّهُم یعرِفونَها»؛ و هرگز آن همه جوانمردی و

بزرگواری یوسف را فراموش نمی‌کنند و سرانجام ـ بنا به شرطی که یوسف با آنان بسته بود ـ تلاش می‌کنند پس از قانع کردن پدرشان، بنیامین را با خود به مصر ببرند.

چرا یوسف خود را به برادرانش معرفی نکرد تا مژده‌ی سلامت او را به پدرشان خبر دهند و از غم و اندوه نجاتش دهند؟ چون فرمان پروردگار چنین بود که یعقوب دوران آزمایش را سپری کند و هنوز زمان آزمایش پایان نیافته بود.

۱۱ـ گفتگوی برادران یوسف با پدرشان که بنیامین را همراه آنان به سرزمین مصر بفرستد

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
٦٣ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ ٦٤ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ
بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ٦٥ قَالَ لَنْ
أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ
اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٦٦

توضیح واژه‌ها

مُنِعَ مِنَّا الكَيلُ: پیمانه از ما منع شد، پیمانه را از ما دریغ داشتند، پیمانه از ما برگرفته شد. مُنِعَ: بازداشته شد، منع شد. نَكتَل: این که پیمانه را دریافت کردیم، سهمیه و پیمانه بازگیریم. آمَنُكُم: شما را امین سازم. به شما اعتماد کنم. مَتاع: بار و کالا. ما نَبغي: چه می‌خواهیم؟ رُدَّت: بازگشت داده شد. نَميرُ: خوراکی فراهم می‌کنیم، غذا و آذوقه می‌آوریم. كَيلٌ يَسيرٌ: پیمانه‌ی اندک، بار و آذوقه‌ی کم، سهمیه‌ی ناچیز. تُؤتوني: به من بدهید. مَوثِقًا: پیمان استوار و محکم. مَوثِقًا مِنَ اللّٰه: پیمانی به نام خدا، پیمانی که به نام خدا مؤکد و محکم گردد، پیمان الهی. لَتَأتُنَّني بِه: او را به من بازگردانید، قطعاً او را پیش من بازآورید. إلّا أن يُحاطَ بِكُم: مگر دچار حادثه‌ای شوید، مگر این که رویدادی شما را احاطه کند. يُحاطُ: محاصره می‌شود، گرفتار می‌شود. فَلَمّا آتَوهُ مَوثِقَهُم: وقتی پیمان خود را دادند، وقتی پیمان خود را محکم کردند.

ترجمه‌ی آیات

۶۴ـ وقتی پیش پدرشان بازگشتند، گفتند: ای پدر! [اگر بنیامین را با خود نبریم سهمیه و] پیمانه را از ما بازمی‌دارند. پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه را دریافت کنیم و ما مراقب او هستیم.

۶۴ـ یعقوب گفت: آیا شما را در حق او امین بدارم، همان‌سان که شما را پیش از این نسبت به برادرش امین داشتم؟! ولی خداوند بهترین نگهدارنده و مهربان‌ترین مهربانان است.

۶۵ ـ آن‌گاه که بار [و آذوقه‌ی] خود را گشودند، متوجه شدند که سرمایه‌شان به خودشان برگشت داده شده است. گفتند: ای پدر! [بیشتر از این] چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانیده شده است.

[پس اجازه بده برادرمان همراه ما بیاید تا بار دیگر] خوراک خانواده‌ی خود را بیاوریم و از برادرمان مراقبت می‌کنیم و یک بار شتر اضافه خواهیم آورد. و این [بار اضافی از دید آن عزیز نیکوکار] پیمانه‌ای اندک است.

۶۶ ـ یعقوب گفت: هرگز او را همراه شما نخواهم فرستاد تا پیمانی استوار به نام خدا با من ببندید که او را به من بازگردانید، مگر آن که رویداد [ناگواری] شما را فرا گیرد. چون پیمان خود را با پدرشان بستند؛ گفت: خدا بر گفتار ما وکیل [و ناظر] است.

شرح و بیان

٦٣ تا ٦٦ ـ پس از بازگشت به کنعان و پیش از گشودن بارها، شتابان نزد پدرشان رفتند و گفتند: ای پدر! اگر باری دیگر برای دریافت آذوقه و خوراکی پیش عزیز مصر برویم، بی‌وجود بنیامین، ما را از هرگونه آذوقه و حبوباتی محروم خواهد کرد و چیزی به ما نخواهد داد؛ چون بار نخست نسبت به ما شک کرد. وقتی خود را به او معرّفی نمودیم و از داشتن برادر کوچکتری حرف زدیم، گفت: اگر راستگو هستید در سفر بعدی او را همراه خود بیاورید تا به شما اعتماد کنم وگرنه آذوقه و پیمانه‌ای به شما نخواهم داد. پس بنیامین را با ما بفرست تا جیره‌ی بیشتری دریافت کنیم و ما را کفایت کند. یعقوب که طعم تلخ و ناگوار مفقودشدن یوسف را سالها چشیده بود، پس از پافشاری و درخواستهای پی‌درپی پسران، از آنان پیمان محکم گرفت که بنیامین را برایش بازآورند و خدا را بر این قول و قرار شاهد و وکیل گرفت و سرانجام موافقت کرد و از طرفی نیز به گندم و حبوبات نیاز مبرم داشتند.

«فَاللهُ خیرٌ حافظاً و هُوَ أرحَمُ الرَّاحمینَ» یعقوب می‌فرماید: امیدوارم خداوند به من رحم کند و بنیامین را از گزند مصون بدارد و مصیبت من، تازه و دوچندان نگردد و بر مصیبت نخست نیفزاید...

۱۲ـ سفارش یعقوب به فرزندانش که از دروازه‌های مختلف وارد شهر مصر شوند

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۶۷ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ
حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا
وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ ۶۸

توضیح واژه‌ها

أبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ: دروازه‌های مختلف ومتعدد. ما أُغنِي عَنكُم مِنَ اللهِ مِن شيءٍ: من، شما را از قضای الهی نمی‌توانم بازداشت. نمی‌توانم سرنوشت ناگوار الهی را از شما بازدارم. ما أُغنِي: برطرف نمی‌کنم، بی‌نیاز نمی‌سازم. إنِ الحُكمُ إلّا للّه: فرمان جز از آن خدا نیست. حکم از آنِ پروردگار است. ما كانَ يُغني عَنهُم مِنَ اللهِ مِنْ شيءٍ: [این طرز ورود] آنان را از قضای الهی بازنداشت، آنان را از اراده‌ی خدا دور نکرد. إلّا: لکن، ولی، اما. حاجَةً: نیاز، نیازی. قَضاها: آن را برآورد، آن نیاز را برآورده کرد، نیاز درون را فرونشاند. لِما عَلَّمناهُ: آن‌چه به او یاد داده بودیم. چیزی که به او آموخته بودیم. آن‌چه که بدو آموزش داده بودیم.

ترجمه‌ی آیات

۶۷ـ یعقوب گفت: فرزندان من! همگی از یک دروازه به شهر وارد نشوید و از دروازه‌های مختلف وارد شوید. و من با این سفارش، شما را از آن چه که خدا رقم زده، نمی‌توانم دور ساخت. فرمان فقط از آن خدا است. بر او توکل کرده‌ام و باید توکل کنندگان بر او توکل کنند.

۶۸ـ و هنگامی که آن‌سان که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند، این سفارش، آنان را از قضای خداوند، بازنداشت، جز این که نیاز درون یعقوب بدین‌سان برآورده کرد. مسلماً او [یعقوب] از پرتو آن چه بدو یاد داده بودیم، بسیار آگاه بود، هرچند بیشتر مردم نمی‌دانند.

شرح و بیان

۶۷ و ۶۸ ـ یعقوب ـ ع ـ به فرزندانش دستور داد از دروازه‌های مختلف و جداگانه وارد شهر شوند تا مورد حسد و کینه‌ی این و آن قرار نگیرند؛ زیرا یازده فرزند با آن شکوه و شوکت از یک خانواده بودند. و

پدرشان بدین‌وسیله راه متوسل‌شدن به اسباب و مسببات را به آنان آموخت تا احتیاط لازم را فراگیرند. «خُذوا حِذرَكم» [← نساء/۱۰۲]. این سفارش و رهنمود یعقوب به خاطر آرامش دل و روح خود بود، تا بیارامد؛ هرچند احتیاط را مراعات کردند. و از چهار دروازه‌ی شهر وارد شدند؛ اما سرنوشت چیز دیگری در پیش داشت و باید یعقوب برای تکمیل آزمایش بزرگ الهی برای مدت کوتاهی از دیدار بنیامین نیز محروم بماند و آتش فراق یوسف، بار دیگر شعله‌ور شود و بدین‌وسیله دوران آزمایش طولانی‌اش به فرجام رسد...

۱۳ـ یوسف خو د را به بنیامین شناساند و تدابیری اندیشید تا نزد او بماند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
٦٩ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ
لَسَارِقُونَ ٧٠ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ٧١ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ
بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ٧٢ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا
سَارِقِينَ ٧٣ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ٧٤ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ
جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٧٥ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ
أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ
دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ٧٦

توضیح واژه‌ها

آوَى: جای داد. فَلا تَبْتَئِسْ: غم مخور، اندوه مدار، نگران مباش. السِّقَايَة: آبخوری، ظرف و جام آب خوردن، پیمانه‌ای که بدان حبوبات می‌پیمایند. رَحْلِ: بار، خُرجین. أَذَّنَ: صدا زد، بانگ در داد. مُؤَذِّن: ندا کننده، منادی. العِيرُ: کاروانیان، قافله، اسم جمع است. مَاذَا تَفْقِدُونَ: چه چیزی از دست داده‌اید؟ چه چیزی گم کرده‌اید؟ فعل مضارع در معنای ماضی. صُوَاعَ: پیمانه، جام. حِمْلُ بَعِيرٍ: بار شتری. زَعِيمٌ: ضامن. تَاللَّه: سوگند به خدا، به معنای تعجب و شگفتی است. لَقَدْ عَلِمْتُم: قطعاً دانسته‌اید، باید بدانید. قَالُوا: آنان که ندا در دادند و این گفتگو را ساز کردند، گفتند. وُجِدَ: یافته شد، پیدا شد. أَوْعِيَتِهِم: بارهایشان، کیسه و جوالهای حبوبات وآذوقه‌ی آنان، اَوعیه، جمع وعاء ظرف، بار. كِدْنَا: تدبیر و چاره آموختیم، شیوه‌ی [کار] آموختیم، چاره‌جویی کردیم. فِي دِينِ الْمَلِك: در آیین یا نظام و قانون شاه.

ترجمه‌ی آیات

۶۹ـ وقتی بر یوسف وارد شدند، برادر [ابوینی]اش را پیش خود جای داد و [در خلوت او را]گفت: من برادر تو هستم و از کردار برادرانت غمگین مباش.

۷۰ـ وقتی آنان را به خواروبار مجهز کرد، جام را در بارِ برادرش گذاشت. سپس ندادهنده‌ای بانگ برآورد: ای کاروانیان! شما دزد هستید.

۷۱ـ برادران یوسف، به آنان روی کردند و گفتند: مگر چه گم کرده‌اید؟!
۷۲ـ گفتند: جام شاه را گم کرده‌ایم. و هر کس آن را بیاورد [جایزه‌اش] یک بار شتر خواهد بود و من (نداده‌نده) ضامن [ادای این جایزه] هستم.
۷۳ـ گفتند: به خدا، شما می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین، فساد برپا کنیم و ما دزد نیستیم.
۷۴ـ گفتند: اگر دروغ بگویید، کیفرش چیست؟
۷۵ـ برادران گفتند: کیفرش [اسارت و بردگی] همان کسی است که جام، در بارش پیدا شود. پس کیفرش خود اوست. چون ما [در شریعت یعقوب] این گونه ستمکاران را کیفر می کنیم.
۷۶ـ یوسف پیش از بار برادرش، به بررسی بارهای آنان شروع کرد، سرانجام جام را از بار برادرش بیرون آورد. این گونه راه چاره را به یوسف آموختیم؛ چون که او برابر آیین شاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، اما به اراده‌ی خدا چنین کرد. ما درجات هر کس را که بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از [دانش] هر دانایی داناتری است.

شرح و بیان

٦٩ تا ٧٦ ـ ارتباط و مناسبت آیات این سوره با هم واضح است که یک سلسله داستان پندآموز و مرتبط به هم را دنبال می کند. اینک پسران یعقوب بار دیگر به مصر می‌روند. این بار ماجرای تازه‌ای رخ می‌دهد و خانواده‌ی یعقوب از آن بی‌خبرند و بر غم و اندوه یعقوب می‌افزاید و بار گران فرقت آن دو گُل (یوسف و بنیامین) دلش را به درد می‌آورد و غم کهنه‌اش تازه‌تر می‌شود. یوسف نیز فرمان خدا را دوست‌تر دارد و این شیوه را در نگهداشتن بنیامین نزد خود به امر حق، برای رسیدن به مقصد و تحقق رؤیای شگفت‌انگیز دوران کودکی‌اش به کار می‌بندد؛ هرچند یعقوب نگران و چشم‌به‌راه است.

آری! وقتی یازده برادر با یوسف دیدار می کنند و بنیامین را به او می‌شناسانند و می گویند: این برادر کوچکتر ماست که نزد تو آورده‌ایم، یوسف به آنان آفرین می گوید و خوشحال می گردد، از آنان اکرام می گیرد، دو نفر دو نفر آنان را سر سفره‌های جداگانه می‌نشاند. بنیامین تک و تنها می‌ماند، یوسف نیز با او سر سفره می‌نشیند و اندک‌اندک از احوال پدر می‌پرسد، خود را به او می‌شناساند و می گوید: از کارهای پیشین برادران نسبت به ما ناراحت و خسته‌دل مباش. خداوند در حق ما نیکی کرده است و ما را کنار هم گرد می‌آورد و به دیدار هم شاد می‌شویم؛ ولی این راز را به برادرانت مگو.

وقتی بارهایشان آماده گشت و به سوی سرزمین خود رهسپار شدند؛ منادی ندا درداد، که ای کاروانیان! شما دزد هستید. پیامبرزادگان پاسخ دادند: چه چیزی گم کرده‌اید؟ نگفتند: «چه چیزی دزدیده‌ایم؟» آن‌گاه، منادی لحن سخن را عوض کرد و گفت: جام شاه را گم کرده‌ایم. نگفت: «جام شاه را دزدیده‌اید» حال اگر

هر کس آن را برده، بازش گرداند، جایزه‌ای به او تعلق می گیرد و من شخصاً ضامن پرداخت آنم. برادران گفتند: ما بار دیگر به این سرزمین آمده‌ایم و هیچ کار بدی از ما سر نزده است و اهل تباهی نیستیم. یوسف دستور داد یکی یکی بارها را بررسی کردند تا نوبت به بنیامین رسید. گفت: او را آزاد بگذارید، گمانم او چیزی برنداشته است. برادرانش سوگند خوردند که او را نیز بازرسی کنید و به یقین گفتند: روان و درون او از همه پاک‌تر و سالم‌تر است. وقتی بارش را باز کردند، جام را یافتند راستی آن لحظه برای آنان، بسیار تلخ و ناگوار و تکان‌دهنده بود و در پیش یقین داشتند که او از این تهمت زشت بری است. اکنون که چنین پیش آمده، شرمنده گشتند و به نکوهش تند بنیامین پرداختند و گفتند: چه کار کردی؟ چرا ما را رسوا نمودی؟ آنان بی‌خبر از این که یوسف ـ به اجازه‌ی خدا ـ می‌خواهد با این کار، بنیامین را پیش خود نگهدارد و از مصاحبت و همنشینی با وی شاد گردد.

این هم نشان مقام بلند یوسف بود که خدا به او داده بود. یوسف هم از آیین قانون کیفری مصر و هم از شریعت پدر و نیاکانش خبر داشت که در قانون نیاکانش مجازات دزد، اسیر نمودن خود اوست. این بود که به این شیوه دست زد و به نتیجه رسید. برخی نزد خداوند از درجات والایی برخوردارند. [← مجادله/۱۱].

فلسفه‌ی این کار چنین بود تا برادرانش درس بگیرند و بیدار شوند ـ هرچند همگی اهل فضل و دانش بودند ـ تا خداوند نعمت و رحمت خود را به آنان ارزانی بدارد. قطعاً یوسف از آغاز و فرجام این ماجرای عجیب خبر داشت و خداوند از طریق وحی او را به این کار دستور داده بود.

هنگامی که برادران یوسف، این صحنه‌ی تکان‌دهنده را در برابر خود احساس کردند، هیچ راه گریزی نداشتند، به تنگنا افتادند و ناگزیر از ننگ دزدی کنار کشیدند و آن را به گردن بنیامین انداختند که آیات بعد به روشنی ما را از آن آگاه می کند...

١٤ـ گفتگوی یوسف و برادران و پدرشان در مورد سرقت

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ
شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۷۷ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا
مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۷۸ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا
لَظَالِمُونَ ۷۹ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ
عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ
يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۸۰ ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ
وَمَا شَهِدْنَا إِلا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ۸۱ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ
الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۸۲ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى
اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۸۳ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى
يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ۸٤ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ
حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۸۵ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا
تَعْلَمُونَ ۸۶ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا
يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ۸۷

توضیح واژه‌ها

إن یسرق: اگر دزدی کرده است، اگر دزدی کند. أسرّها: آن سخن را نهان داشت، آن را فروخورد. في نفسه: در دل خود، نزد خود. لم یبدها: آن را افشا نکرد، آن را آشکار نکرد. أنتم شرٌّ مکاناً: شما در منزلت بدترید. تصفون: بیان می کنید، تعریف می کنید. شیخاً: پیر. کبیراً: سالخورده، فرتوت، بزرگوار، والامقام. وجدنا: یافته‌ایم. إستیئسوا (یأس): نومید شدند، درمانده شدند. خلصوا: از مردم دور افتادند، کنار کشیدند. نجیًّا (نجو): نجواکنان. [← مریم/۵۲]. برای مفرد وجمع یکسان است، متناجین، متشاورین؛ یعنی، باهم به نجوا ومشاوره پرداختند. موثقاً: پیمانی استوار و محکم. فرّطتم: کوتاهی ورزیده‌اید. لن أبرح: هرگز نمی‌روم، قدم بیرون نمی‌نهم، هرگز ترک نمی کنم. یحکم: داوری کند. ما شهدنا إلّا بما علمنا: ما جز آن‌چه می‌دانیم گواهی نمی‌دهیم. ما جز آن‌چه دانسته‌ایم، شهادت نداده‌ایم [که به چشم خود دیدیم جام شاه را از بار بنیامین بیرون کشیدند]. و أسأل القریة: از مردم شهر سؤال کن. والعیر ← و أسأل العیر: از آن کاروان

بپرس، از شتربانان بپرس، از ساربانان جویا شو. أَقْبَلْنَا فِيهَا: در میان آنان بودیم، با آنان بازآمدیم. سَوَّلَتْ: آراسته کرد، مزین نمود [← همین/۱۸]. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ: صبر من، صبری نیکوست، راه چاره‌ی من، صبری نیکوست. يَا أَسَفَى: ای دریغ! افسوس! فَهُوَ كَظِيمٌ: او فروخورنده‌ی خشم بود، وجودش مالامال از خشم بود، خشم خود را فرو می‌خورد. تَفْتَأُ: پیوسته، همیشه. تَفْتَأُ تَذْكُرُ: پیوسته به یاد می‌آوری، همواره یاد می‌کنی. حَرَضًا: نزدیک به نابودی. الْهَالِكِينَ: نابودشدگان، مردگان. بَثِّي: پریشانی‌ام، آشفتگی‌ام. حُزْنِي: غم و اندوهم. أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ: از التفات خدا چیزی می‌دانم، از راه وحی چیزی می‌دانم. [و رؤیای یوسف راست است، پس او زنده است]. تَحَسَّسُوا: جستجو کنید، بگردید. لَا تَيْأَسُوا: نومید نشوید. رَوْحِ: رحمت، گشایش.

ترجمه‌ی آیات

۷۷ـ گفتند: اگر او دزدی کرده، پیش از او نیز برادرش دزدی کرده است یوسف این سخن را در دل خود نهفته داشت و به روی آنان نیاورد؛ اما پیش خود گفت: منزلت شما بد است و خداوند به آن چه می‌گویید، داناست.

۷۸ـ گفتند: ای عزیز! او پدری پیر و سالخورده دارد، یکی از ما را به جای او بگیر، که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

۷۹ـ [یوسف] گفت: پناه بر خدا که جز کسی را که کالای ما را در نزد وی پیدا کرده‌ایم، بازداشت کنیم. که در این صورت از ستمکاران خواهیم بود.

۸۰ ـ وقتی از او نومید شدند، نجواکنان کنار کشیدند [و به مشورت پرداختند] بزرگشان گفت: مگر نمی‌دانید که پدرمان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و در پیش، هم در حق یوسف کوتاهی کرده‌اید؟ پس [من] هرگز این سرزمین را ترک نخواهم کرد، مگر پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من، داوری کند؛ چون او بهترین داوران است.

۸۱ ـ پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر! پسرت دزدی کرد. ما جز آن چه دانسته‌ایم؛ شهادت نداده‌ایم و از [عالم] غیب بی‌خبر بوده‌ایم.

۸۲ ـ از مردم شهری که در آن بودیم و از کاروانی که با هم برگشته‌ایم پرس و جو کن. ما قطعاً راست می‌گوییم.

۸۳ ـ یعقوب گفت: خیر؛ بلکه نفس بدفرمایتان کار ناشایستی در نظرتان آراست، اینک چاره‌ی من، صبری نیکوست. امید که خدا همه‌ی آنان را به سوی من باز آورد که او دانای فرزانه است

۸۴ ـ سپس از آنان روی برتافت و گفت: ای دریغ بر یوسف! و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد،

چشمانش از اندوه سفید گردید.

۸۵ ـ گفتند: [پدر!] به خدا! آن قدر از یوسف یاد می کنی تا بیمار شوی یا نابود گردی.

۸۶ ـ یعقوب گفت: من شکوای پریشان‌حالی و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از [رحمت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۸۷ ـ ای پسرانم! بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا نومید نشوید؛ زیرا جز خداناشناسان کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

شرح و بیان

۷۷ تا ۸۷ ـ برادران یوسف که بسیار نگران و پریشان بودند و راه رهایی ندیدند، خطاب به خود یوسف گفتند: ای عزیز! هیچ شگفت نیست که بنیامین دزدی کند؛ چون برادر پدر و مادری‌اش نیز دزد بوده است. یوسف در دل گفت: شما موقعیت بدی دارید که برادرتان را از پدرش ربودید و او را گفتید که: گرگ خورده است.

وقتی متوجه شدند که بنیامین در گرو و اسارت دزدی آن چنانی شده و شریعت پدرشان یعقوب، کیفر دزد را اسارت و بردگی قرار داده است، از عزیز [یوسف] خواهش کردند که یکی از آنان را به جای وی بگیرد، نپذیرفت و آن را ستم برشمرد. سرانجام پس از رایزنی و مشاوره با هم برادر بزرگشان در مصر ماندگار شد، تا فرمان الهی چه پیش آورد و سایر برادران، با دلی پردرد به سوی کنعان رفتند و ماجری را به پدرشان گزارش کردند.

یعقوب غم دیرینه‌اش تازه شد؛ اما به رحمت پروردگار امید داشت و برای بار سوم آنان را به مصر فرستاد تا از پسرانش خبری بازآورند.

جمله‌ی «فَقَد سَرَقَ أَخٌ لَه مِن قَبلُ» اشاره به داستانی معتمد است که ابن مردویه به نقل از ابن عباس روایت می کند که: یوسف ـ در دوران کودکی ـ از پدرِ مادرش (جدش، جدّ مادری‌اش) بتی آراسته شده از طلا و نقره ربود و آن را خُرد کرد و در معبر عمومی ریخت. این بود که برادرانش دزدی را به او نسبت می‌دادند. در این خصوص روایت مشابه دیگری نقل کرده‌اند. از جمله، داستان کمربند اسحاق، پدر یعقوب که نزد عمّه‌ی یوسف بود...

«فَخُذ أَحَدَنا مَکانَهُ» دلیل بر کفالت شخصی است و مذاهب بزرگ اسلامی آن را جایز می‌شمرند.

خلاصه: مؤمنانی ـ در هر زمان و مکانی ـ که دلهایشان به سوی خدا پر زند و روانهایشان به رحمت ایزدی، تر و تازه گردد و شمیم زندگانی‌بخش خدا را درک کند و ببوید، هرگز از الطاف بی‌کران الهی ناامید نمی‌گردد؛ هر چند لشکر غم بر او بتازد و فرایش گیرد. انسان با ایمان در رحمت حق فرو می‌رود و

روانش مطمئن و آرام است...

نکته: آیه‌ی «...وَ أنتُم شَرٌّ مَکاناً»: یعنی، در واقع شما در مورد دزدی باید ملامت شوید که: برادرتان (یوسف) را از پدر گرفتید و گفتید: گرگ او را خورده است.

آیه‌ی «بَل سَوَّلَت لَکُم أنفُسُکُم أمراً» یعقوب پنداشت که ترفندی دیگر به کار بسته و شیوه‌ی شریعت و قانون کنعان را به عزیز مصر آموخته‌اند، تا با آن قانون با بنیامین رفتار کند و او را برده‌ی خود گرداند؛ چون قانون مصر، وَرای شریعت و قانون یعقوب بود... سپس به پسرانش دستور داد که: از رحمت خدا نومید نشوند و در سرزمین مصر، یوسف و بنیامین را بازیابند...

۱۵ـ برادران یوسف، او را می‌شناسند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند، او نیز از آنان درمی‌گذرد، بازیافتن بینایی یعقوب

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا
الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۸۸ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ
إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ۸۹ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا
إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۹۰ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا
وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ۹۱ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۹۲
اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۹۳ وَلَمَّا
فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ۹۴ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي
ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۹۵ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي
أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۹۶ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ۹۷ قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۹۸

توضیح واژه‌ها

مَسَّنا: به ما رسیده است، ما را فرا گرفته است. الضُّرّ: آسیب، رنج، سختی، ضرر و زیان. بِضاعَة: سرمایه. مُزجاة: اندک، کم، ناچیز. تَصَدَّق: ببخش، عطا کن، تصدق کن. المُتَصَدِّقین: صدقه‌دهندگان، بخشندگان. جاهِلون: نادانان. لا یُضیع: تباه نمی‌گرداند. آثَرَكَ: او تو را برتری داده است، تو را برگزیده و انتخاب کرده است. إنْ: مخففه است. إنَّ: یقیناً. خاطِئین: جمع خاطِئ، خطاکاران. تَثریب: نکوهش و سرزنش، ملامت و توبیخ، برشمردن خطاها. قَمیص: پیراهن. یَأتِ بَصیرًا: بینا می‌شود. یَأتِ ← بَصیرًا: می‌گردد. فَصَلَت: جدا شد، حرکت کرد، به راه افتاد. العیر: کاروان [← همین/۸۲]. لَأَجِدُ: می‌یابم، درک می‌کنم. ریح: بو. تُفَنِّدون (فَنَّدَ): مرا کم‌خرد برمی‌شمرید و کوتاه‌فکر می‌پندارید. لَوْلا أنْ تُفَنِّدون: اگر به کم‌خردی نسبتم ندهید، اگر خِرِفتم ندانید. ضَلال: گمراهی. القَدیم: پیشین، دیرین، گذشته، نخستین. البَشیر: مژده‌رسان، پیک شادی‌آور. أَلقاه: آن را افکند. ارتَدَّ: بازگشت. بَصیرًا: بینا. اِستَغفِر: آمرزش‌طلب، آمرزش بخواه.

ترجمه‌ی آیات

۸۸ ـ هنگامی که برادران به دیدار یوسف رفتند، گفتند: ای عزیز! به ما و خانواده‌ی ما آسیب رسیده است و

سرمایه‌ی اندکی آورده‌ایم. پیمانه‌ی ما را به تمامی بده و [آزادی برادرمان را] بر ما ببخش که خدا بخشندگان را پاداش می‌دهد.

۸۹ـ یوسف گفت: آیا می‌دانید، از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کار کردید؟

۹۰ـ گفتند: مگر تو یوسفی؟ گفت: آری! من یوسفم و این برادر من است که خداوند بر ما منت گذاشته است. قطعاً هرکسی پروا کند و بردبار باشد، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌گرداند.

۹۱ـ گفتند: به خدا سوگند، قطعاً خداوند تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم.

۹۲ـ یوسف گفت: امروز هیچ سرزنشی بر شما روا نیست، خداوند از شما درمی‌گذرد؛ چون او مهربان‌ترین مهربانان است.

۹۳ـ این پیراهنم را ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا شود و [سپس] همه‌ی خانواده‌های خود را نزد من بیاورید.

۹۴ـ وقتی کاروان حرکت کرد، پدرشان گفت: اگر مرا به کم خردی، متهّم نکنید، بوی یوسف را می‌یابم.

۹۵ـ [اطرافیان] گفتند: سوگند به خدا! که تو در همان خطای دیرین خود هستی.

۹۶ـ هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن را بر چهره‌ی یعقوب افکند، بینا گشت. گفت: مگر به شما نگفتم که بی‌شک من از [رحمت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۹۷ـ گفتند: ای پدر! برای گناهانمان آمرزش بخواه، که ما خطاکار بوده‌ایم.

۹۸ـ گفت: پیوسته از پروردگارم برای شما می‌خواهم چون که او آمرزگار مهربان است.

شرح و بیان

۸۸ تا ۹۸ ـ در سفر سوم، فرزندان یعقوب، احساس شرمندگی می کنند و روحشان را می‌آزارد؛ چون اتهام دزدی بر پیکره‌ی شخصیّت ایشان، سخت آسیب‌زده بود. تنها به این جمله‌ی پدرشان که گفته بود: «از رحمت خدا نومید مباشید» خود را دلداری می‌دادند و رفتن به مصر را برایشان آسان کرده بود. وقتی این برادران فروتنی و خودشکنی نشان دادند و از نیازمندیهای روزانه‌ی زندگی شکایت کردند، یوسف بیش از این تاب نیاورد که شخصیت خود را از آنان پنهان دارد. اکنون وقت آن رسیده که با لبخند و تبسّم به سخنانشان گوش فرا دهد و این راز شگفت‌انگیز و شنیدنی را ـ که آزمایش بس بزرگی بود و دورانش به سر رسیده است ـ آشکار کند و پیام و کلام پدر پیرش را روی چشمانش نهد و اشک سرازیر شود و با این وضع و حال و با سینه‌ای پر عشق فراق، خطاب به برادرانش بگوید: می‌دانید به یوسف و بنیامین برادرش، چه‌ها کردید؟ این جمله آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آمدند و تاکنون که یوسف را مرده می‌پنداشتند، حال می‌بینند که آن مهمان‌نواز دادگر و آن خردمند مردم‌دوست، و آن عزیز مصر، یوسف است به خود دل و جرأت می‌دهند و می گویند: مگر تو یوسف

هستی؟ آری! یوسف خود را می‌شناساند و بسیار خلاصه و کوتاه سخن می گوید و برای خود و برادرانش از فضل و رحمت خدا حرف می‌زند... برادران که غافل‌گیر شده‌اند، شرمندگی فرایشان می گیرد؛ چون با یوسف چاه کنعان رویارو هستند. از برتری و بزرگواری او سخن می گویند و به اعتذار می‌پردازند. یوسف از آنان درمی‌گذرد و کمترین نکوهشی و سرزنشی بر زبان نمی‌آورد و شکوه و گلایه را در هم می‌پیچد؛ چون شیوه‌ی مردان بزرگ تاریخ چنین است. آنان را نوازش می کند و دلداری می‌دهد تا مصیبت گذشته را از یاد ببرند. امروز، سرزنش و انتقامی در کار نیست و از سوی من همه‌چیز به پایان آمده است. خداوند مهربان، همه‌ی شما را مورد رحمت و آمرزش خود قرار می‌دهد.

سپس از پدرشان سخن می گویند. یوسف یکی از آنان را ـ شاید یهودا، همان کسی که پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف را برای یعقوب برد ـ با شتاب به کنعان می‌فرستد و پیراهن خود را به او می‌دهد که برچهره‌ی پدر بیندازد.

چرا یوسف، پیراهن خود را برای پدر می‌فرستد؟ از کجا می‌داند که بوی عرق پیراهنش بینایی وی را بازمی‌گرداند؟ بله! همه‌ی اینها از الطاف خفی الهی بود که به یوسف اختصاص داشت.

چند نکته

أ: وقتی یوسف به برادرانش گفت: «أنا یوسُفُ» و به نام خود تصریح کرد، بدین معناست که من همانم که شما به بدترین شیوه مورد ستم قرارم دادید. «وَ هَذا أخي» یعنی، این برادر پدر و مادری من هم از دست شما رنج دید و ستم کشید. این مطالب را کنایه‌وار بیان کرد تا دل آنان را زیاد به درد نیاورد. آن‌گاه برای آن همه رحمت و نعمت از الطاف الهی سپاسگزاری کرد.

ب: آیه‌ی ۹۴ می‌فرماید: «...إنّي لَأجِدُ ریحَ یوسُفَ...» به راستی من بوی یوسف را می‌شنوم، یا: من بوی یوسف را احساس می کنم، یا: من بوی یوسف را می‌یابم، یا: من بوی یوسف را می‌بویم. سخن بر سر جمله‌ی اول است: «من بوی یوسف را می‌شنوم». بو، استشمام می‌شود، بو، بوییدنی است؛ اما آوردن می‌شنوم در این جمله در فن بلاغت: «حس‌آمیزی[1]» نام دارد، مانند:

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم — شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
(حافظ)

بوی دهن تو از چمن می‌شنوم — رنگ تو ز لاله و سَمَن می‌شنوم
(مولوی)

---

۱. آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ به گونه‌ای که با ایجاد موسیقی معنوی به تأثیر سخن بیفزاید و سبب زیبایی آن شود. (شنیدن بوی، شنیدن رنگ).

بـوی پیـراهن گـم گـشتهٔ خـود مـی‌شـنوم گر بگویم همه گوینـد ضـلالی اسـت قـدیم

(سعدی)

ج: وقتی مژده‌رسان (یهودا) آمد و پیراهن را بر روی یعقوب افکند، از شادی و بشارت برجهیـد و بینـایی خود را بازیافت و آن پرده‌ی نازک سفید را که نور بینایی او را پوشانده بود، کنار زد. [مراغـی، بـه نقـل از دکتـر عبدالعزیز اسماعیل پاشا]

د: یعقوب، از مژده‌رسان چند سؤال در موردیوسف پرسید؛ اما آن چه نزد یعقـوب اهمّیّـت داشـت، ایـن بود که: یوسف: بر سر چه دینی است؟ پاسخ داد: بر سر دین اسلام است. یعقوب گفت: اکنون نعمت، تمـام و کمال است.

مـژده ای دل! کـه دگـر بـاد صـبا بازآمـد هُدهُـد خـوش‌خبـر از طـرف سـبا بازآمـد

بـرکش ای مـرغ سـحر! نغمـه‌ی داودی بـاز کـه سـلیمانِ گـل از بـادِ هـوا بازآمـد

عـارفی کـو کـه کنـد فهـم زبـان سوسـن؟ تـا بپرسـد کـه چـرا رفـت و چـرا بازآمـد؟

مردمـی کـرد و کـرم لطـفِ خـدا داد بـه مـن کـان بُـت مـاه رخ از راه وفـا بازآمـد

لالـه بـوی مَـیِ نوشـین بـشنید از دم صـبح داغ دل بـود بـه امّیـد دوا بازآمـد

چـشم مـن در رهِ ایـن قافلـه‌ی راه بمانـد تـا بـه گـوش دلـم آواز درا بازآمـد

گرچـه حـافظ درِ رنجـش زد و پیمـان شکـست لطف او بـین کـه بـه لطـف از درِ ما بازآمـد

۱۶ـ حضوربه‌هم رسانیدن خانواده‌ی یعقوب در مصر و تأویل رؤیای پیشین یوسف

۱۷ـ دعای جامع یوسف در مورد تحدّث نعمت الهی و درخواست سرانجامی نیکو از پروردگار

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ۹۹ وَرَفَعَ
أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي
حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ
بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۱۰۰ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ
الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۱۰۱

توضیح واژه‌ها

فَلَمّا دَخَلُوا...: [یعقوب و خانواده‌اش به مصر رفتند] وقتی نزد یوسف رفتند. آوَى إِلَيه: در کنار خود گرفت، به آغوش کشید. آمنِينَ: در حال امن و امان و سلامت. العَرش: تخت. خَرُّوا: به سجده درافتادند، خم شدند. [← بقره/۳۴]، . تَأويل: تعبير و تفسير. البَدو: باديه، بيابان. نَزَغَ: تباهی افکند، وسوسه آفرید، برهم زد. لَطيفٌ: باریک‌بین، دقیق با لطف. المُلك: دولت، فرمانروایی. الأَحاديث: خوابها [← همین/۲۱]. فاطِر: آفریننده، پدیدآورنده. وَلِيِّي: سرور من، سرپرست من، یار من. تَوَفَّني: مرا بمیران، جانم را بستان. الحِقْني: مرا ملحق گردان.

ترجمه‌ی آیات

۹۹ـ وقتی [یعقوب و خاندانش] نزد یوسف رفتند، پدر و مادر خود را در کنار گرفت و گفت: به مصر درآیید. إن شاء الله در امنیّت کامل به سر خواهید برد.
۱۰۰ـ پدر و مادرش را بر تخت نشاند. [آنان] پیش او به سجده درافتادند. یوسف گفت: ای پدر! این، تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم به آن واقعیت بخشید و با بیرون آوردنم از زندان نسبت به من نیکی کرد و شما را ـ پس از آن که اهریمن، میانه‌ی من و برادرانم را بر هم زد ـ از بیابان [کنعان به این جا] آورد. یقیناً پروردگارم آن چه بخواهد، دقیق انجام می‌دهد؛ چون که او دانای فرزانه است.
۱۰۱ـ ای پروردگار! مرا فرمانروایی دادی و به من تعبیر خواب آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمانها و زمین! تو در هر دو سرا سرور و یاور منی. مرا مسلمان بمیران و با نیکان همنشین فرما.

شرح و بیان

۹۹ تا ۱۰۱ ـ اکنون پرده از راز نهفته‌ی دیرینه برداشته می‌شود و پس از گردهمایی خاندان یعقوب به گرد یوسف، زمان تحقق رؤیای دوران کودکی یوسف فرا می‌رسد. پدر و مادر و یازده برادرش ـ طبق رسم معمول جامعه‌ی آن زمان ـ در برابرش کرنش می‌کنند، سر تعظیم و احترام فرود می‌آورند و سجده می‌برند. یوسف آن همه الطاف بزرگوارانه‌ی پروردگار را ـ یکی یکی ـ به یاد می‌آورد که از فراز و نشیبهای پرپیچ و خم زمانه رستگارش فرموده و به رفاه و آرامش رسیده است. از پروردگارش می‌خواهد که او را مؤمن بمیراند و با خوبان همدمش گرداند. [← نساء/۶۹].

یوسف در این یادآوری به چاه اشاره نمی‌کند تا پس از درگذشتن و مورد محبت و عنایت قرار دادن برادرانش، آنان سرافکنده نشوند. آری! شیوه‌ی بزرگان همین است که هیچ‌گاه خطای این و آن را به صحنه نمی‌آورند؛ بلکه با منشهای کریمانه در پی اصلاح آنان هستند.

آن روز که یعقوب پا به سرزمین مصر نهاد، فرزندان و نوادگان و وابستگانش حدود هفتاد، هشتاد نفر بودند و پس از حدود چهارصد سال که موسی ـ ع ـ از مصر خارج شد و از رود گذشت، تنها جنگجویان آنان حدود شش هزار و پانصد و هفتاد نفر بودند. یعقوب بیست و چهار سال یا ـ به قولی ـ هفده سال در کنار یوسف زیست. وصیت کرد، پس از مرگ او را به شام منتقل کنند و کنار پدرش او را به خاک بسپارند. یوسف خود، شخصاً او را همراهی کرد و پس از خاکسپاری به مصر بازگشت. او نیز پس از فوت پدر، ۲۳ سال زنده بود و سپس فوت کرد... والله العالم.

یادآوری

به نظر مفسّران، مراد از مادر یوسف ـ ع ـ خاله‌ی اوست؛ زیرا «راحیل» مادر یوسف و بنیامین، هنگام زادن به اصطلاح بر سرِ «زا» رفته بود و یعقوب ـ ع ـ خواهرزنش را که «لَیّا» نام داشت به زنی گرفته بود. در عرف مردم چنان بود که خاله را مادر و عمو را پدر خوانند. [← بقره/۱۳۳].

مراد از جمله‌ی: «اُدخُلوا مِصرَ» یعنی، در مصر اقامت گزینید، در امن وامان، در مصر ماندگار شوید.

نکته: نشانه‌ی شوق و شور دیدار خدا، بُریدن و دوری گزیدن تمام اندام بدن از چیزهای شبهه است و نشانه‌ی شوق و شورِ واقعی، نترسیدن از مرگ و علاقه‌ی همراه با آرامش و عافیت می‌باشد؛ هم‌چون حال یوسف صدیق ـ س ـ هنگامی که او را در چاه انداختند، به پروردگارش نگفت: «مرا بمیران» و هنگامی که به زندان افتاد، نگفت: «خدایا مرا بمیران»؛ اما زمانی که کار و بارش بر وفق مراد و مورد پسند خدا پایان یافت و در امن و امان و نعمت می‌زیست، گفت: «... تَوَفَّني مُسلِماً وَ أَلحِقْني بالصّالِحينَ».

۱۸ـ اثبات نبوّت محمد، خاتم پیامبران و...

۱۹ـ عبرت گرفتن و درس آموختن از این قصص قرآنی

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ۱۰۲
وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ۱۰۳ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ
لِلْعَالَمِينَ ۱۰۴ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ
۱۰۵ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۱۰۶ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ
اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ۱۰۷ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى
بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۰۸ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلا
رِجَالا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلا تَعْقِلُونَ ۱۰۹ حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ
۱۱۰ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لأُولِي الأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۱۱

توضیح واژه‌ها

أنباء: جمع نبأ: خبرها. **وَ هُم یمکُرونَ**: آنان نیرنگ به کار می‌برند، چاره‌جویی می‌کنند، توطئه می‌کنند. **وَ لَو حَرَصتَ**: هرچند آرزومند باشی، هرچند تلاش کنی. **ذِکرٌ**: پندی، پندآموزی. **کَأیِّن**: چه بسیار! چه زیاد! **یَمُرّون عَلیها**: بر آنها می‌گذرند. **مُعرِضونَ**: اعراض کنندگان، روی گردانان. **غاشِیَةٌ**: عذاب فراگیر، بلای عمومی. **السّاعَةُ**: رستاخیز. **بَغتَةً**: ناگهانی، به ناگاه، بی‌مقدمه. **عَلَی بَصیرَةٍ**: با آگاهی، با درک و بینش. **إلّا رِجالاً**: جز مردان، که پیامبران باشند. **دارُ الآخِرَةِ**: سرای ماندگار، جهان آخرت. **إستَیئَسَ**: نومید شد. **کُذِبوا**: تکذیب شده‌اند. با آنان دروغ گفته شده. **نُجِّيَ (نَجو)**: نجات یافته، نجات داده شده. **بَأسُنا**: عذاب ما. **قَصَصٌ**: سرگذشت، داستان. **ما کانَ حَدیثاً**: سخنی نیست. **یُفتَرَی (فَري)**: برساخته، به دروغ برساخته شده، افسانه‌ی ساز شده. **تَفصیلَ کُلِّ شَيءٍ**: روشنگر هر چیز، بیان کننده‌ی هر چیز.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۲ـ این سرگذشت از خبرهای غیبی است که بر تو وحی می‌کنیم و تو [ای محمد!] آن‌گاه که آنان برای

ساز کردن نیرنگ هماهنگ شدند، نزد ایشان نبودی.

۱۰۳ـ بیشتر مردم ـ هرچند تلاش و آرزو کنی ـ ایمان نمی‌آورند.

۱۰۴ـ و تو در مقابل تبلیغ پاداشی از آنان نمی‌خواهی و قرآن قطعاً اندرزی برای مردم جهان است.

۱۰۵ـ و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است که از کنارشان می‌گذرند و از آن روی برمی‌تابند.

۱۰۶ـ و بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند و هم‌چنان می‌خواهند مشرک بمانند.

۱۰۷ـ آیا [به زعم خود] در امان هستند از این که عذاب فراگیر خدا بر آنان فرود آید، یا قیامت به ناگاه در رسد و آنان بی‌خبر باشند؟

۱۰۸ـ بگو: راهِ من این است که من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا فرامی‌خوانیم. و خداوند پاک است و من از مشرکان نیستم.

۱۰۹ـ پیش از تو هیچ پیام‌آوری را روانه نکردیم مگر مردانی از اهلِ شهرها که به آنان وحی می‌کردیم. آیا در سرزمین سفر نمی‌کنند تا سرانجام پیشینیان خود را بنگرند؟ بی‌گمان سرای اُخروی برای پرهیزگاران بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

۱۱۰ـ وقتی پیامبران نومید شدند و پنداشتند که تکذیب شده‌اند. در این هنگام، یاری ما به آنان رسید: پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند؛ اما عذاب ما از زمره‌ی گنهکار بازگردانده نمی‌شود.

۱۱۱ـ به راستی در سرگذشت آنان، مایه‌ی عبرت برای خردمندان است. [این قرآن] سخنی ساختگی نیست؛ بلکه تأکیدکننده‌ی کتابهای پیشین و روشنگر همه‌چیز و برای مؤمنان، هدایت و رحمت است.

شرح و بیان

۱۰۲ تا ۱۱۱ ـ داستان پندآموز یوسف ـ س ـ از نهانی‌ها خبر داد و پیامبر خاتم ـ ص ـ قبل از نزول این سوره از آن خبر نداشت و بسیاری از مردم نیز به ایمان‌آوردن علاقه‌مند نبودند و خبر قرآن را باور نداشتند؛ هرچند پیامبر بزرگوار آرزومند خوشبختی و رستگاری همه‌ی بشریت است. بی‌باوران پی‌درپی بسیاری از نشانه‌ها و علایم و دلایل روشن هستی را چون: ستارگان، کوهساران، چشمه‌ساران، دریاها، اقیانوسها، درختان گوناگون و در هم فرو رفته، انواع پرندگان و... را می‌بینند و درس نمی‌گیرند. [← قصص/۵۶]، [← سبأ/۱۳] و چنان تصوّر می‌کنند که عذاب و قیامتی در بساط نیست و اگر باشد، باز آنان گزندی نخواهندید... تو ای محمّد! راه و روش خود را به آنان اعلام کن و بگو: من هیچ گونه مال و ثروتی از شما نمی‌خواهم؛ بلکه می‌خواهم به خدا ایمان بیاورید، در برابر بارگاه باشکوه آفریدگار بندگانی مخلص باشید، هیچ گونه شریکی برایش قرار ندهید، پیامبران و دوستان خدا و نیکان را در صفات خدا شریک نگردانید، آنان را فریادرس ندانید، قبر بزرگان را چون کعبه طواف نکنید و برای آنها نذر و قربانی انجام ندهید... [←

توبه/۳۰و۳۱]، [← نحل/۵۷]، [← زمر/۳].

یادآوری: آیه‌ی ۱۱۰ می‌فرماید: «...وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَد کُذِبُوا»، «کُذِبُوا» بدون تشدید، رأی جمهور آن است که: مردم چنان می‌پنداشتند پیامبران در گزارش عذاب با آنان دروغ گفته‌اند و با تشدید؛ یعنی، پیامبران یقین داشتند که مردم آنان را تکذیب کرده‌اند.

نگاهی به این سوره

۱ـ یوسف رؤیای خود را به پدرش گفت.

۲ـ یعقوب، به یوسف سفارش کرد که از بازگویی خوابش نزد برادرانش خودداری ورزد.

۳ـ برادران تدبیر و ترفندی اندیشیدند و یوسف را در نهانخانه‌ی چاه افکندند و گفتند: گرگ او را خورده است.

۴ـ کاروانِ راهی مصر او را از چاه بیرون آوردند و به بهایی ناچیز و اندک به عزیز مصر فروختند.

۵ ـ عزیز ـ به این امید که یوسف در آینده فرزند آنان شود ـ به همسرش سفارش کرد تا یوسف را مورد احترام و اکرام قرار دهد.

۶ـ کام خواستن زن عزیز از یوسف و فراهم آوردن مقدمه‌ی این کار،

۷ـ یوسف به دلیل ایمان به خدا و به پاس احترام ولی‌نعمتش ـ که او را جای داده بود ـ به شدت امتناع ورزید.

۸ـ زن عزیز، پیراهن او را از پشت پاره کرد و نزد شوهرش، یوسف را به کار زشت، متهم نمود.

۹ـ شاهدی از نزدیکان زلیخا گواهی داد و حقیقت را روشن نمود و آن بانو نزد زنانِ وزرای مصر رُسوا و بدنام گشت.

۱۰ـ زلیخا چاره‌ای اندیشید و حیله به کار برد، تا آن زنان را نیز به عشق یوسف گرفتار کند و سرانجام به میل خود او را در زندان افکند.

۱۱ـ تعبیر و تفسیر رؤیای دو جوان دربار شاه که همراه وی به زندان درآمدند.

۱۲ـ رؤیای پادشاه مصر و درخواست او از خواب‌گزاران خود برای تعبیر آن،

۱۳ـ یکی از آن دو جوانِ درباری ـ که در زندان با یوسف صدیق بودند ـ او را خواب‌گزار نیکویی معرفی کرد.

۱۴ـ پادشاه او را از زندان احضار کرد تا همنشین و ندیم خود گرداند.

۱۵ـ مسؤولیت وزارت اقتصاد را به او سپرد تا به خوبی و با توان کافی، امور مالی مملکت را سر و سامان دهد.

۱۶ـ آمدن برادرانش از کنعان در دوران قحطی و خشک‌سالی به نزد او و درخواست یوسف از آنان که بار دوم، برادر پدری خود را به مصر آورند و بازپس دادن نقدینه‌ای که برای خرید گندم و حبوبات آورده

بودند.

۱۷ـ آن برادران پیمان محکم به پدرشان دادند و بنیامین را با خود به سوی مصر بردند.

۱۸ـ و پدرشان از آنان خواست که از دروازه‌های مختلف شهر وارد شوند.

۱۹ـ یوسف ـ به طور روشن ـ خود را به بنیامین معرفی کرد.

۲۰ـ منادی ندا درداد که آن کاروان دزدی کرده و جام شاه را برده‌اند.

۲۱ـ برادران، یوسف را به دزدی متهم کردند و از عزیز (یوسف) خواستند، یکی از آنان را به جای بنیامین بگیرد.

۲۲ـ غم واندوه و ریختن اشک فراوان، سبب کشیدن پرده‌ای نازک و سپید روی چشمان یعقوب گشت و بینایی وی را تیره و تار کرد.

۲۳ـ بار سوم، یوسف خود را به برادرانش می‌شناساند.

۲۴ـ وقتی بشارت‌رسان پیراهن یوسف را به سوی کنعان برد، چشمان یعقوب بینایی خود را به دست آورد.

۲۵ـ برادران از پدرشان خواستند تا در پیشگاه پروردگار برایشان آمرزش بجوید.

۲۶ـ یوسف، پدر و مادرش را روی تخت نشاند.

۲۷ـ یوسف ـ وقتی پدر و مادر و یازده برادرش او را سجده‌ی تکریم بردند ـ به پدرش گفت: این تعبیر رؤیای دیرینه‌ی من است.

۲۸ـ یوسف از بارگاه خدای یکتا فرجام نیکو می‌خواهد.

۲۹ـ این سرگذشت، برای اثبات پیامبری محمد ـ ص ـ است.

۳۰ـ هشدار به مشرکان از عذاب الهی، همان‌گونه که پیشینیان آنان گرفتار شدند. [← عرف/۹۷تا۹۹]، [← نحل/۴۵تا۴۷].

۳۱ـ همه‌ی پیامبران از میان مردم برگزیده شدند و بس.

۳۲ـ پس از نومیدی پیام‌آوران راستین، خدا یار و مددکارشان شد. [← بقره/۲۱۴]، [← غافر/۵۱].

۳۳ـ سرگذشت پیامبران برای خردمندان و دانشوران، درس و اندرزی است.

فرجام نیک

این قدرت و شکوه خدادادی و فرمانروایی، یوسف را از خدا و از راه حق منحرف نکرد. او همواره به یادخدا بود، او را عبادت می‌کرد، تنها از او بیم داشت، به حکم او عمل می‌کرد و دستوراتش را انجام می‌داد. فرمانروایی، در نظرش بی‌اهمیت بود. هرگز دوست نداشت چون شاهان بمیرد و با آنان محشور شود؛ بلکه دوست داشت، چون بنده‌ای مخلص بمیرد و با نیکوکاران محشور گردد و دعا و مناجاتش نیز چنین بود: «رَبِّ قَد آتَیتَنی مِنَ الْمُلکِ وَ عَلَّمتَنی مِن تَأویلِ الأَحادیثِ فاطِرَ السَّمواتِ وَ الأَرضِ أَنتَ وَلِیِّ فِي الدُّنیا وَ الآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسلِماً وَ أَلحِقنی بِالصّالِحینَ». [← همین/۱۰۱].

چند نکته و سؤال و جواب

۱ـ «یهودا»، مأمور بردن پیراهن یوسف به کنعان بود، تا بر سر و صورت پدر بیفکند و پدرش از او درگذرد؛ چون پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف را او برای پدر بُرد؛ که گرگ، یوسف را خورده است.

۲ـ برادران یوسف صدیق از رفتار کریمانه‌اش هم در شگفت و حیرت بودند و هم شرمنده، وقتی گذشته‌ی خود را به یاد می‌آوردند؛ اما یوسف برای برطرف کردن این حالات انفعالی برادران، با تمام هوشیاری می‌گفت: مردم مصر تا امروز که شما مقیم مصر شده‌اید، مرا با دیده‌ی غلامی زر خرید می‌نگریستند، اکنون با آمدن شما به این جا برای همه روشن شد که من برده نبوده‌ام؛ بلکه نوه‌ی ابراهیم خلیل‌ام. و هرگز شما، برادران مورد ملامت و نکوهش نیستید. پروردگار، شما را می‌آمرزد...

۳ـ می‌فرماید:

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی ... چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

می گوییم: پیامبران در زمان حیات مبارکشان، گاهی چیزی از نهانیها را ـ آن هم بنا به ضرورت ـ همچون برق جهنده که فوراً خاموش می‌شود، دریافت می کردند و بهره‌مند می‌شدند.

بگفت احوال ما برق جهان است ... دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلا نشینم ... گهی پشت پای خود نبینم

بنابراین، حسّ و دریافت بوی پیراهن یوسف برای پدرش، همانند این برق، گذرا و آنی روی آورده و یعقوب آن را دریافت کرده است...

۴ـ آیا زلیخا یا «راعیل» دوباره جوان شد و با یوسف صدیق ازدواج کرد؟! خیر! «هذا بُهتانٌ عظیمٌ» سیمای قرآن و احادیث نبوی و تاریخ اسلام و سیره‌ی سلف صالح، این را نمی‌پذیرد. مگر رسالت یوسف برای این بود که: چنان زن ناسالم و پریشانحالی را پس از عمری عیاشی در کاخهای فرعون مصر، دوباره به سنِ جوانی بازگرداند و یوسف او را به ازدواج خود درآورد؟! قطعاً دروغی بیش نیست و برای شخصیت نمونه و والای یوسف بزرگوار، برازنده نیست که آن همه رنج و محنت را بکشد و سرانجام چنان زن توطئه‌گری را به همسری خود برگزینند!!؟ اگر در افسانه‌های فردوسی و امثالش چنین مطلبی آمده باشد، جای خود را دارد؛ فردوسی شاعری برجسته و توانا و داناست، نه مفسر که به خود اجازه دهد، آیات الهی را بر مراد روایات اسرائیلی و... تفسیر کند.

۵ ـ گویا فیلم نامه نویس ها و سناریست ها و ... ، در فیلم نامه و سناریوهایشان این گونه عنوان می کنند که: همسر یوسف صدیق، در مجالس عمومی (لشکری، کشوری و ...)، خود را می آرایید و بدون آن که به وضع اسف بار سایر زنان جامعه، توجه نماید، با پوشیدن انواع جواهرات گران قیمت و لباس فاخر حضور می یافت!! مگر یوسف صدیق بارها در سخنانش اشاره نمی کند که: پیرو دین نیاکانش، ابراهیم و اسحاق

و... است؟ مادام که پیرو آنان باشد، در عمل می کوشد تا دستوراتشان را در زندگی به کار گیرد، به ویژه آن چه که به خانواده‌اش مربوط باشد، در اولویّت قرار می‌دهد. وقتی فرشتگان الهی نزد ابراهیم خلیل آمدند و به او خبر دادند که: فتنه‌ی قوم لوط را از سرزمین برمی‌داریم و به تو و همسرت نیز نوید می‌دهیم که صاحب فرزند می‌شوید. همسرش «ساره خاتون» در پشت پرده گفت: مگر ممکن است در این سن پیری، صاحب فرزند شویم!؟... [← هود/۷۱تا۷۳].

راستی اگر یوسف صدیق ـ با آن همه پرهیزکاری و پاکدامنی و رادمردی پیرو دین نیای بزرگوار خود بود، چگونه ممکن است همسرش ـ خواه جوان و زیبا، خواه نازیبا ـ در مَلَأ عام خود را بیاراید و بی‌پروا در هر مجلسی هم چون زنان شاهان و سران مملکتی ـ درهر دوره و زمانی ـ حضور یابد و خود را نشان دهد!!؟...

باید خردمندان بیندیشند و روایات اسرائیلی و امثالش را مردود شمارند و برای دستیابی به حقایق؛ به قرآن و احادیث صحیح و آثار برگرفته از قرآن، مراجعه کنند... درود و رحمت خدا بر یوسف و بر سایر پیامبران و نیکان باد!

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مدنی

۴۳
آیه

رعد

قرآن، حقّ است و خدا بر هر چیزی تواناست.

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ ١ اللَّهُ
الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ
يَجْرِي لأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ٢ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ
الأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ
النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٣ وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ
وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٤

توضیح واژه‌ها

المر: [← بقره/آل‌عمران/ عرف/ یونس/ هود/ یوسف]. تِلكَ: آن، این سوره، اشاره‌ی دور به نزدیک بر مرتبه‌ی والای قرآن دلالت می کند. رَفَعَ: برافراشت. عَمَدٍ: ستون‌ها، جمع عمود. سَخَّرَ: مسخر گردانید، رام کرد. اَجَلٍ مُسَمًّی: سر رسید معین، مدتی معلوم و مشخص، زمانی معین. یُدَبِّرُ الأَمرَ: تدبیر می کند، کار را می گرداند. یُفَصِّلُ: بیان می کند، شرح می‌دهد. مَدَّ: گسترانید، گسترده کرد. رَواسِيَ: کوههای پایدار، جمع راسی و راسیه. زَوجَینِ: دو جور. یُغشِي: می‌پوشاند. قِطَعٌ: جمع قطعه، بخشها، قطعات. مُتَجاوِراتٌ (جَور): نزدیک به هم، کنار هم. زَرعٌ: کشت، کشتزار. نَخیلٌ: نخسلتانها، درختستان خرما. صِنوانٌ: جمع صِنو: همانند، یک ریشه و یک پایه، همگون. غیر صِنوان، ناهمانند، چند پایه و ریشه. یُسقَی: آبیاری می‌شود. الأُكُلِ: آن چه خورده می‌شود، از جهت مزه و نوع و کیفیت.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام، میم، را. این است آیه‌های قرآن، و آن چه از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، حق است؛ هر چند بیشتر مردم باور ندارند.

۲ـ خدا، کسی است که آسمانها را بدون هیچ ستونی که ببینید، برافراشت، آن گاه بر تخت فرمانرواییِ هستی مستولی گشت و خورشید و ماه را رام کرد. [و] هریک تا مدتی معین به گردش خود ادامه می‌دهد و خدا به تدبیر امور جهان می‌پردازد و آیات خود را به روشنی بیان می کند. باشد که به دیدار پروردگارتان یقین داشته باشید.

۳ـ خدا کسی است که زمین را گسترانید و در آن، کوهها و رودها قرار داد و از هر گونه میوه‌ای جفت آن در زمین پدید آورد. شب را به روز [و روز را به شب] می‌پوشاند. قطعاً در این [پیدایش] برای اهل اندیشه، نشانه‌هایی است.

۴ـ و در زمین قطعه‌های [مختلف] در کنار هم و باغهایی از انگور کشتزارها و درختان خرما همگون و ناهمگون موجود است. گرچه بایک آب، آبیاری می‌شوند؛ [اما] میوه‌های برخی از آنها را [از جهت طعم، نوع و کیفیّت] بر برخی دیگر برتری داده‌ایم. مسلماً دراین [گوناگونی]، برای اهل خرد، نشانه‌های آشکاری است.

شرح و بیان

این سوره چهل و سه آیه دارد و تا پایان آیه‌ی سی و یک مدنی و بقیه مکی و پس از سوره‌ی محمد نازل شده است.

ارتباط این سوره با سوره‌ی پیشین

هر دو از داستان پیامبران سخن می گویند که چگونه خداوند، دوستانش را سرافراز و رستگار می کند و دشمنان را از بین می‌برد. هدف هر دو سوره، اثبات یکتایی و توانایی خدا را نشان می‌دهند. در سوره‌ی یوسف می‌فرماید: «أأربابٌ مُتفرّقون خيرٌ أمِ اللهُ الواحدُ القهّار» و در سوره‌ی رعد می‌فرماید: «اَللّهُ الَّذی رَفَعَ السَّموات بغيرِ عَمَدٍ تَرَونَها...». «قُل: مَن رَبُّ السَّموات وَ الأرض قل: الله» که این آیه‌ها بر وجود سازنده‌ی فرزانه، کمال قدرت و علم و یکتایی او دلالت می کنند و...

پایان سوره‌ی یوسف در وصف قرآن با «...ما كانَ حَديثاً يفترى وَ لكن تَصديقَ الَّذي...» مزین گشته است و سرآغاز سوره‌ی رعد با «...تلكَ آياتُ الكتاب وَ الَّذي أُنزلَ إليكَ مِن رَبِّكَ الحَقُّ..»شروع می‌شود.

گوشه‌ای از آن چه که این سوره بدان اشاره می کند:

۱ـ اقامه‌ی دلیل بر وجود و یگانگی خدا از: آفرینش آسمانها و زمین، خورشید و ماه، شب و روز، کوهها و رودها، کشتزارها و ثمرات رنگارنگ و مزه‌های گوناگون، که خداوند در پیدایش اینها تک و

تنهاست و شریک و انبازی ندارد و زندگی و مرگ و سود و زیان فقط در دست اوست.

۲ـ اثبات زنده‌شدن انسانها برای حساب و کتاب در آخرت و...

۳ـ کار برخی از فرشتگان حفظ و نگهداری از انسانهاست.

۴ـ آوردن ضرب‌المثلها برای بیان حق و باطل و برای یکتاپرستان و بت‌پرستان [← همین/۱۷].

۵ـ تشبیه کردن حال پارسایان سعادتمند و بردبار و نمازگزار به بینایان و تشبیه کردن حال و وضع بی‌باورانِ پیمان‌شکن و تباه‌گر به کوران و نابینایان و بشارت به گروه اول و هشدار به گروه دوم.

۶ ـ کار مهم پیامبران، دعوت به سوی بندگی مطلق خدا و خودداری از شرک است و دیگر این که: در دعوت مشرکان به سوی حق، سازگاری و تعارف و مدارا نکنند.

۷ـ پیامبران از دیدگاه و بعد مادّی هم‌چون سایر انسانها هستند... و معجزات، به فرمان و اجازه‌ی خدا و مزد آنان با خداست...

مطلع سوره با حروف مقطّع شروع می‌شود، آن گاه خطاب به پیامبر بزرگوار می‌گوید: این قرآن، از سوی خدا به حق بر تو نازل شده و او بر همه چیز تواناست. آسمان بلند پایه‌ی بی‌ستون را آفریده و ماه و خورشید و سایر کرات را در اختیارتان قرار داده است که همگی به فرمان او پایدارند و پس از انجام مأموریّت، نیست و نابود می‌شوند. زمین را با آن همه ویژگیهای مختلف و خاکهای حاصل‌خیز و غیرحاصل‌خیز و با آن همه دشتها، کوهها،جنگلها، چشمه‌سارها، دریاها و اقیانوسها و... هستی بخشید و گسترانید. [← نازعات/۳۰]. تا انواع خوراکیها و میوه‌ها را برایتان به بار آورد. بی‌گمان این همه رنگ و طعم و بو و شکل و شمایل برای این است که خردمندان به خود آیند و بیندیشند و راه حق را گم نکنند تا همان‌گونه که از این نعمات روی زمین برخوردار شده‌اند، در آخرت نیز از نعمتهای پایدار و بی‌مانند آن جا بهره‌مند گردند.

یادآوری

«إِستَوی عَلَی العَرشِ» [← بقره/۲۹]، [← عرف/۵۴]، [← یونس/۳]. «زَوجَینِ إِثنَینِ» [← هود/۴۰]، [← یس/۳۶]، [← نجم/۴۵]، [← رحمن/۵۲]، [← نبأ/۸ تا ۱۱].

برخی از گفتار ناهنجار مشرکان و کیفر آنان در جهان آخرت

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۵ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى
ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۶ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا
أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۷

توضیح واژه‌ها

إن تَعجَبْ: اگر در شگفتی، اگر از بی‌باوری بی‌باوران، عجب داری، به شگفت می‌آیی. فَعَجَبٌ قَولُهُم: سخنشان عجیب‌تر است. تُراباً: خاک. خَلقٍ جَدید: آفرینشی تازه، حیاتی دوباره، پیدایشی نو. الأَغلالُ: جمع غُلّ، زنجیرها، بندهای اسارت، طوقهای آهنین. أعناق: جمع عُنُق، گردن‌ها. السَّیِّئَة: بدی، بلا و مصیبت و عذاب. الحَسَنَة: نیکی، رحمت و نعمت. المَثُلاتُ: جمع مَثُله بر وزن سَمُره. عقوبتها و کیفرهای رسواکننده. ذُو مَغفِرَة: بخشایشگر، آمرزگار. عَلَی ظُلمِهِم ← مَعَ ظلمِهِم: با وجود بزهکاری و ستمشان. آیَةٌ مِن رَبِّهِ: نشانه‌ای از سوی پروردگارش، معجزه‌ای از جانب پروردگارش. منظور بی‌باوران، معجزه‌ی محسوس مادی است. هادٍ: هادی، پیامبر خدا. دانشمندان و فرزانگان نیک‌جو.

ترجمه‌ی آیات

۵ ـ اگر [از ناباوری بی‌باوران] عجب داری، عجیب‌تر آن که گویند: آیا آن‌گاه که خاک شدیم [باز] آفرینش نوینی پیدا می‌کنیم؟! آنها همان کسانی‌اند که به پروردگارشان باور ندارند و زنجیرها در گردنهایشان است و همدم آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.

۶ ـ و [آنان] پیش از رحمت، شتابزده از تو عذاب می‌طلبند، در صورتی که پیش از آنان کیفرهای رسواکننده [بر کافران] رفته است و قطعاً پروردگارت نسبت به مردم ـ با وجود ستمکاربودنشان ـ آمرزنده است و [در عین حال] پروردگارت سخت کیفر است.

۷ـ کافران می‌گویند: چرا نشانه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟ اما تو [ای پیامبر!] هشداردهنده‌ای و هر قومی، راهنمایی دارد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند برای اثبات قدرت مطلق خود در آیه‌های پیشین از آسمانها و زمین نام برد که آفریدگار آنهاست. پس خدایی که این همه توانا باشد، بازآفرینی انسان در قیامت نیز برایش سهل و ساده است. «مگر بی‌باوران نمی‌دانند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است ودر آفریدن آنها درمانده نگردید، می‌تواند مردگان را نیز زنده کند؟ بله! خداست که بر همه چیز تواناست.» [← حقاف/۳۳].

شرح و بیان

۵ تا ۷ ـ ای پیامبر! آن کس که این هستیِ بس‌پهناور و نوظهور را به وجود آورده است و به راحتی آن را اداره می‌کند، قطعاً زنده‌کردن انسانها در جهان آخرت، برایش آسان است و هر انسان دانای خردمندی می‌داند که آفرینش آسمانها و زمین بسی بزرگتر و مهمتر از آفرینش انسان است و آن ذاتی که بدون نمونه چیزی را بیافریند، بازآفرینی آن برایش دشوار نیست؛ ولی آنان که درک پذیرش آن را ندارند ـ در واقع ـ طوق سیاه‌روزی و زنجیر بدبختی را بر خِرد و دل خود کرده، [← غافر/۷۱]، به عذاب سخت دچار شده و در شگفت و حیرت‌اند که چگونه آدمی پس از مرگ و متلاشی شدن و همدم خاک‌گشتن دوباره زنده می‌شود؟ اینها به دلیل سرگشتگی به جای طلب رحمت و خوبی، بی‌صبرانه عذاب و بدی را از خدا می‌خواهند؛ چون چشم دلشان کور گشته و این صُنع عجیب الهی را نمی‌نگرند و درس نمی‌گیرند و به سرنوشت پیشینیانِ گمراه خود نمی‌اندیشند. [← نفال/۳۲]، [← ص/۱۶]، [← معارج/۱].

آیه‌ی پنجم می‌فرماید: «...أَإِذَا كُنَّا تُرَاباً أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟!...» این استفهام انکاری و این سؤال بی‌جای ابلهانه‌ی مشرکان در نُه سوره، یازده بار تکرار شده است: «رعد، نحل، اسراء، مؤمنون، عنکبوت، سجده، صافّات، واقعه، نازعات».

از مظاهر علم و حکمت الهی

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۸
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۹ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ
مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ۱۰ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلا مَرَدَّ لَهُ
وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ۱۱

توضیح واژه‌ها

تَحمِلُ: حمل می کند، برمی‌دارد. کُلُّ أُنثَی: هر مؤنثی، هر ماده‌ای. تَغیضُ (غَیض): می کاهد، کم می کند. پیش از موعد به دنیا می آید. مِقدار: اندازه، اندازه‌ی معین. الغَیب و الشَّهادَة: نهان و آشکار. مُتعال: بلندمرتبه، والا و برتر، چیره و غالب. سَواءٌ: یکسان، برابر. أَسَرَّ: نهان داشت. جَهَرَ: آشکار نمود، فاش نمود. مستَخفٍ: پنهان دارنده، مستور نماینده. سارِبٌ: آشکار و ظاهر، رونده، کسی که به دنبال کار روان باشد، راهرو. مُعَقِّباتٌ: جمع مُعَقِّبَة، جماعت فرشتگان، فرشتگانی که شب و روز مراقب حرکات آدمی‌اند و او را دنبال می کنند. تای مُعَقِّبَه برای مبالغه است. تای تأنیث نیست. من أمر الله: به خاطر فرمان خدا، به دستور خدا. سُوءً: بدی، آسیب، کیفر و گرفتاری، عذاب. فَلا مَرَدَّ لَهُ: هیچ برگشتی ندارد، برگرداندنش ممکن نیست. مَرَدَّ: مصدر میمی، برگرداندن. والٍ (والي): یار و یاور، سرور وحمایتگر، سرپرست و متولی امر، کارساز.

ترجمه‌ی آیات

۸ـ خداوند از هر جنینی که هر مادینه‌ای [در رحم] می‌پروراند و آن چه که رحمها می کاهند و می‌افزایند، باخبر است. و هر چیزی نزد او اندازه‌ی معینی دارد.

۹ـ خدا دانای نهان و آشکار و بزرگ والامقام است.

۱۰ـ [برای خدا] یکسان است، کسی از شما سخنش را نهان دارد و یا آشکارش کند و کسی که خود را به شب پنهان دارد و در روز آشکارا حرکت کند.

۱۱ـ برای آدمی فرشتگانی است که پیوسته او را به فرمان خدا پیش رو و پشت‌سر مراقبت می کنند. خداوند

سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنان در خود دگرگونی بیافرینند. وقتی خداوند به ملّتی آسیبی برساند، برگردانی ندارد و آنان غیر از خدا پشتیبانی نخواهند داشت.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان انکار مشرکان در مورد زنده‌شدن برای عالمی دیگر، خداوند در این آیات، دلایلی بر قدرت مطلق خود ـ که محیط بر هستی است ـ می‌آورد که: از جزئیات جنین در رحم و از نهان و آشکار آدمی و تمام نهانی‌ها خبر دارد.

شرح و بیان

۸ تا ۱۱ ـ آری! این جهان پهناور با تمام پیچیدگیها، دشواریها، راز و رمزها و نهانیهایش، تحت تصدّی و قدرت و علم آفریدگار قرار دارد، کمترین چیزی از علم او پنهان نیست و در همه حال از احوال موجودات خبر دارد [← نجم/۳۲] و فرشتگان مراقب و ناظر نیز حرکات و رفتار ما را می‌پایند و به فرمان الهی، آن را در نامه‌ی اعمال هرکس درج می‌کنند. [← ق/۱۷و۱۸]، حال اگر آدمی با هر گونه درک و فهمی، کردار و زندگی خود را تغییر دهد و انقلابی در درون خود، بیافریند، خداوند نیز به همان میزان و مقدار در او دگرگونی می‌آفریند [← قمر/۴۹]. پس نباید ساکت و صامت و بی‌حال نشست و آنگاه همه‌ی سرنوشت خود را از خدا بدانی و به نکوهش شانس و روزگار و... بپردازی.

ناصر خسرو می‌گوید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را | برون کن ز سر، بادِ خیره‌سری را
بری دان ز افعال، چرخ برین را | نشاید ز دانا نکوهش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد | مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

آیه‌ی «وَ ما تَغیضُ الأرحامُ وَ ما تزدادُ»؛ یعنی، گاهی جنین پیش از موعد مقرر خود به دنیا می‌آید و گاهی دیرتر از وقت و زمان زایمان، پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد.

آیه‌ی «وَ ما لَهُم مِن دُونِهِ مِن والٍ»: سرپرست همه، تنها خدای تنهاست و بس و از خدایان دیگر، چه از جنس چوب و سنگ و چه از نوع بشر هیچ کاری ساخته نیست و حتی نمی‌توانند چیز بد را از خود برانند و یا چیز خوب را برای خود کسب کنند و حتی همگی با هم پشه‌ای به وجود آورند. [← حج/۷۳].

مردی اعرابی (صحراگرد، بادیه‌نشین) بتی را می‌بیند که روباه اندامش را به نجاست آلوده کرده است غیرت و فطرتش می‌جوشد و آن را خُرد می‌کند و می‌گوید:

«أرَبٌّ يبـــولُ الثّعلبـــانُ برأســـهِ؟		لَقد ذلَّ مَـن بالَـت عَلَيـهِ الثّعالـبُ»[۱]

آیا آن موجودی که روباه نر سر و رویش را به نجاست بیالاید، او خداست؟! قطعاً آن کس که روباه او را چنین آلوده گرداند، خوار و پست و بی‌مقدار است.

خداوند از درون رحِم و مادینه وغیره باخبر است که آن جنین، ماده است یا نر، کامل به دنیا می‌آید یا ناقص، یکی است یا بیشتر، زیباست یا زشت، اخلاق و اوصافش چگونه خواهد بود، مدت ماندگاری‌اش در دنیا چند روز و یا چند سال و ماه است، سرآغاز و فرجام زندگی او را دقیق می‌داند... [← لقمان/۳۴]، [← زمر/۶]، [← نجم/۳۲]. بی‌تردید هستی‌بخش از آفریده‌اش خبر دارد و از راه نهانی ـ که خود شخص هنوز به آن نرسیده و به بسیاری هم نخواهد رسید ـ آگاه و داناست، چیزی از نظرش غایب نیست. [← طه/۷]، [← نمل/۲۵]. «قَد سمعَ اللهُ قولَ الّتی تُجادِلُکَ فی...» [← مجادله/۱]و... «و سارِبٌ بِالنّهار» [← یونس/۶۱].

۱. شعر از «غاوی بن ظالم سلَمی» است. برخی گویند: از ابوذر غفاری و یا عباس بن مِرداس سلَمی است. واژه‌ی «الثعلبان» در منجد با ضمّه‌ی «ثُ» و «لُ» ← و در لسان با ضمّه‌ی «ثُ» و فتحه‌ی «لَ» ← الثُّعلَبان آمده است.

مظهر الوهیّت، ربوبیّت و قدرت خدا

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ١٢ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ
وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ
شَدِيدُ الْمِحَالِ ١٣ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا
كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ١٤ وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ١٥ قُلْ مَنْ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا
قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا
كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ١٦

توضیح واژه‌ها

يُرِي: نشان می‌دهد. **خَوفاً و طَمَعاً**: بیم و امید، بیم از بلایای آسمانی و امید به رحمت فراوان الهی. **يُنشِئُ**: پدید می‌آورد، می‌آفریند. **السَّحابَ**: ابرها، مفرد آن سحابه است. **ثِقال**: جمع ثقیل، گرانباران. **الصَّواعِق**: جمع صاعقه، برق‌های آسمانی، آذرخش، آتشی که از پی رعد و برق پدید می‌گردد. **المِحال**: قدرت وتوان، چاره‌اندیشی، چاره‌سازی، کیفر کردن دشمن. **دَعوَةُ الحَقِّ**: فراخوانی حق، دعوت راستین. **لا يَستَجيبُونَ لَهُم بِشَيءٍ**: پاسخی به آنان نمی‌دهند، به فریادشان نمی‌رسند، نیازشان را برآورده نمی‌کنند. **باسط**: گشاینده، بازکننده. **كَفَّيْهِ** ← کفین: به سبب اضافه شدن به ضمیر، نون تثنیه افتاده است. دو دستش. **فاهُ**: دهانش. **وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ**: حال آن که به دهانش نمی‌رسد، دهانش به آن نمی‌رسد. **دُعاءُ**: پرستش، دعا. **يَسجُدُ**: کرنش می‌برد، فرمانبرداری می‌کند. **ظِلالُهُم**: سایه‌های آنان. **الغُدُوّ**: سحرگاهان، بامدادان، جمع غداة. **الآصال**: شامگاهان. جمع اصیل، همواره، در همه حال. **خَلَقُوا كَخَلقِهِ**: که چیزهایی مانند آفریده‌ی خدا آفریده‌اند. **تَشابَهَ**: مُشتبه گشته است. **فَتَشابَهَ الخَلقُ**: آفریده‌ها مشتبه گشته‌اند. آفریده‌ها همانند گشته‌اند.

ترجمه‌ی آیات

۱۲ـ خداست که برقِ [آسمان] را ـ که مایه‌ی بیم و امید است ـ به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار را پدید می‌آورد.

۱۳ـ رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح گویند. خدا صاعقه‌ها را فرو می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد آسیب می‌رساند. بی‌باوران درباره‌ی خدا به مجادله می‌پردازند و او [نیز] سخت کیفر است.

۱۴ـ دعوت حق از آن خداست، کسانی که جز او را به فریاد می‌خوانند [و بندگی می‌کنند] هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهند. آنان، همانند کسی‌اند که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا به دهانش برسد، حال آن که آب به دهانش نخواهد رسید. دعای کافران جز کاری بیهوده نیست.

۱۵ـ هر کس در آسمانها و زمین است ـ خواه‌ناخواه ـ همراه سایه‌هایشان، سحرگاهان و شامگاهان در برابر خدا سجده می‌کنند.

۱۶ـ بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ [در پاسخ] بگو: خداست. بگو: آیا جز او سرپرستانی می‌پذیرید که اختیار سود و زیان خود را [هم] ندارند؟! بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا این که: تاریکیها و روشنایی برابرند؟ یا همتایانی برای خدا قرار داده‌اند که همانند آفرینش او آفریده‌اند، که سرانجامِ این آفرینشها بر آنان مشتبه گشته است؟ بگو: خداوند آفریننده‌ی همه‌چیز و یکتای چیره است.

سبب نزول آیه‌ی ۱۳

واحدی از ابویعلی موصلی در مسند خود و نسائی و بزار از انس بن مالك ـ رض ـ نقل می‌کنند که پیامبر سه بار به نزد مردی از فراعنه‌ی عرب فرستاد و از او دعوت کرد، آن مرد هر سه بار به پیک پیامبر گفت: خدا از جنس طلاست یا نقره یا مس، کدام یک؟ خداوندنیز در پاسخ تمسخر او ابری موازی سرش قرار داد، از ابر صدای رعد بلند شد و آذرخشی تند از آن پدیدار گشت و کاسه‌ی سرش را متلاشی کرد و از پای درآورد.

علاوه بر این، سبب نزول دیگری دارد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند در آیه‌های پیشین بندگان خود را هشدار داد که اگر خدا از هر کس روی برتابد، بازگشتی ندارد. اکنون در این آیات بیان می‌کند که: همه‌چیز در هستی او را سجده می‌کنند و در برابر قدرت و شکوه او فروتن و خاکسارند. پس باید مردم از بندگی بتها و امثال آن دوری گیرند و به یکتایی الوهیت و ربوبیت خدا اعتراف کنند تا هوسهای باطل و عشق به بتها از دل و دیده‌ی آنان بیرون رود.

شرح و بیان

۱۲ تا ۱۶ ـ خداوند این پدیده‌ی درخشان را به شما نشان می‌دهد، شما از درخشش آن بیم دارید؛ چون

دلها را تکان می‌دهد و می‌لرزاند و گاهی آذرخش سوزانی می‌آفریند. از سیلاب ویرانگر می‌هراسید که از روی تجربه و گذشت زمان، آن را دریافته‌اید. از طرف دیگر به خیر و برکت و فراوانی نعمتِ آب باران چشم امید دوخته‌اید که زمین را جان می‌بخشد و در دره‌ها، رودخانه‌ها روان می‌گردد، و کشتزارها، باغها، سبزه‌زارها و گل ور یاحین را باطراوت و شاداب و پربار می‌گرداند.

هان! ابر دربردارنده‌ی دو چیز متضاد است: باران و صاعقه (آب و آتش). این دو از رازهای قدرت الهی است که ابر هم باران‌زاست و هم آتش‌زا.

توضیح لازم

برق: درخشش، درخشندگی، جرقه‌ای که در اثر نزدیک‌شدن بارهای منفی و مثبت به هم، تولید می‌شود؛ نوری که در اثر برخورد ابرها به علّت دارابودن بار مثبت و منفی پدید می‌آید.

رعد: غرشی که از ابر شنیده می‌شود، تندر، آسمان‌غُرنده، تولید برق در هوا به وسیله‌ی ابرها معمولاً با صدایی تند همراه است که آن را رعد نامند. این صدا بر اثر تخلیه‌ی الکتریکی و هم‌چنین به سبب انعکاس صدا در اشیای مجاور ایجاد می‌شود و نیز به علت حرارت جرقه‌ی برق که هوای مجاور را گرم می‌کند. فشارش زیاد می‌گردد و ناگهان آن صدا به گوش می‌رسد.

صاعقه: آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید می‌آید. سبب پیدایش آن، این که: ابرها از بارهای الکتریکی پر می‌شود و زمین هم از بارهای الکتریکی مخالف پر می‌گردد. فاصله‌ی میان آن دو نیز هواست. هرگاه ابر به زمین نزدیک شود، جرقه‌ی الکتریسیته کاسته و صاعقه ایجاد می‌گردد و نابودی جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد.

مشرکان و بی‌باوران در ذات خدا به مجادله می‌پردازند، در حالی که غیر از او هر چه به فریاد خوانده شود، باطل و بی‌اساس است و جز او کسی به فریاد آدمی نخواهد رسید. کار مشرکان در مسیر تاریخ همانند کسی است که سخت تشنه باشد و به جستجوی آب رود. وقتی آب را یافت از دور فریاد می‌زند تا آب به او نزدیک شود و از آن بنوشد. اما از آبی که نه گوش شنوا دارد و نه از درک و احساس برخوردار است، کاری ساخته نیست و پاسخی ندارد و آن کس هم جز نگاه‌کردن و حسرت‌خوردن، سیراب نخواهد شد. خدایان ساختگی هم به داد کسی نخواهند رسید و اساساً شعور ندارند تا قدمی بردارند و کسی را یار و یاور باشند.

پس بر اهل آسمان و زمین است، جز بندگی آفریدگار بی‌همتا به درگاه هیچ موجودی پناه نبرند و در تمام ساعات شب و روز در یاد او باشند؛ هم‌چنان که سایه‌هایشان هم در برابر شکوه و عزّت ذات پروردگار گردن کج و تسلیم است.

قطعاً مشرکان درجواب پیامبر ـ ص ـ که می‌فرمود: پروردگار هستی کیست؟ می گفتند: «الله» است. جرأت نداشتند آن را به بتها نسبت دهند و در این باره از آنها نامی بیاورند. در این صورت، پرستش تنها برازنده‌ی خدای یکتاست. پس، کافر، چون کور، کفر چون تاریکی، مؤمن مانند بینا و ایمان مانند نور است.

قسمت پایانی آیه‌ی ۱۶ که می‌فرماید: «...أم جَعَلوا لِلّهِ شُرَکاءَ خَلَقوا کَخلقِهِ...» تمسخر و ریشخند به افکار و عقاید آنان است وگرنه هیچ موجودی در هستی، از عهده‌ی ساختن و پرداختن چیزی مانند آفریده‌ی خدا برنخواهد آمد. [← عنکبوت/۶۱]، [← لقمان/۲۵]. معبودهای باطل اگر همگی دست‌دردست هم دهند؛ نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند. [← حج/۷۳].

مَثَل حق و باطل، سرانجام نیک‌بختان و بدبختان، معرفی این دو گروه

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ
فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۱۷
لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۱۸ أَفَمَنْ
يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۱۹ الَّذِينَ
يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ۲۰ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ
وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ۲۱ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى
الدَّارِ ۲۲ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۲۳ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۲٤ وَالَّذِينَ
يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۲۵

توضیح واژه‌ها

سالَت (سَیل): جاری گردید، روان شد. أودیَةٌ: جمع وادی، دره‌ها، رودخانه‌ها، دریاها. بِقَدَرِها: به اندازه‌ی ظرفیّت و گنجایش خود. زَبَداً: کف. رابیاً: برآمده، بلند، روی سطح قرار گرفته. یُوقِدونَ: برمی‌افروزند، می‌گدازند، ذوب می‌کنند. مانند: طلا و نقره و مس و آهن... إبتغاء: برای به دست آوردن. حِلیَة: زیور و اثاثه. مِثلُهُ: مانند کف سیلاب. جُفاءً: برباد رفتنی، کفی که در کنار جویبارهاست و از آب جدا شده. یَمکُثُ: می‌ماند. الحُسنَی: فرجام نیک، مزد پسندیده، بهشت. إفتَدَوا بِه: آن را بدهند، برای فدیه‌ی خود تقدیم کنند، برای رهایش خود بپردازند. الألباب: جمع لُب، خردمندان. المیثاق: پیمان. یَصِلونَ: پیوند می‌دهند، می‌پیوندند. ارتباط می‌دهند. سُوءُ: سخت و سنگین، بدی. یَدرَؤُنَ: پاک می‌کنند، دفع می‌کنند، می‌زدایند، از بین می‌برند. عُقبَی‌الدّار: فرجام نیک، سرای ماندگار. صَلَحَ: درستکار است، خوب کردار

است. بِما صَبَرتُم: به خاطر صبری که نشان دادید. یَنقُضُونَ: می‌شکنند، نقض می کنند. یَقطَعونَ: می گسلند، قطع می کنند. سُوءُالدّار: فرجام بد، دوزخ.

ترجمه‌ی آیات

۱۷ـ خداوند از آسمان آبی فروفرستاد، آن‌گاه رودخانه‌ها [هریک] به مقدار گنجایش خود روان گشت و سیلاب، کف فراوانی با خود برداشت. و از آن چه برای فراهم آوردن زینتی یا کالایی در آتش ذوب می کنند، کفی چون کفهای روی آب برمی‌آید. خداوند، این گونه حق و باطل را مثال می‌زند؛ اما کف، کنار افتاده بر باد می‌رود و آن چه به مردم سود می‌رساند، در زمین ماندگار می‌شود. خداوند، این گونه مثلها را می‌آورد.

۱۸ـ آنان که [دستور] پروردگارشان را اجابت کرده‌اند، فرجام نیک دارند و آنان که دستورش را اجابت نکرده‌اند، اگر تمام آن چه در زمین است و همانند آن، مال آنان باشد، سراسر آن را برای رهایی خود بدهند [پذیرفته نمی‌شود]. آنان بازخواست سختی پیش رو دارند و جایگاهشان دوزخ است. وَه، چه بدجایگاهی است!

۱۹ـ آیا کسی که می‌داند آن چه که از سوی پروردگارت نازل شده، حق است، همانند کسی است که کوردل است؟ فقط اهل خرد پندپذیرند.

۲۰ـ آن خردمندان، کسانی‌اند که در برابر پیمان خدا وفادارند و پیمانش را نمی‌شکنند.

۲۱ـ و آنان، آن چه را که خدا به پیوستنش فرمان داد، می‌پیوندند و از پروردگارشان پروا دارند و از حساب سخت آخرت، بیمناکند.

۲۲ـ آنان، برای رسیدن به خشنودی پروردگار خود، شکیبایی پیشه کرده، نماز برپا داشته و از آن چه روزی آنان داده‌ایم، نهان و آشکارا انفاق کرده‌اند و بدی را با نیکی پاک می کنند. آنان، نیک فرجامی دارند.

۲۳ـ [این نیک‌فرجامی] باغهای جاودانه‌ی بهشت است که آنان با پدران، همسران و فرزندان درستکارشان به آن وارد می‌شوند و فرشتگان از هر دری نزد آنان می‌آیند.

۲۴ـ [و به آنان می گویند:] درود بر شما به پاس صبری که نشان دادید، راستی فرجام آن سرای چه نیکوست!

۲۵ـ و آنان که پیمان خدا را پس از بستنش می‌شکنند و آن چه را که خدا به پیوستنش فرمان داده، می گسلند و در زمین به تباهی می‌پردازند، بهره‌ی آنان نفرین است و فرجام بد آن سرای، آنان‌راست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از دعوت حق و باطل سخن گفت و مؤمن و کافر و ایمان و کفر را به بینا و نابینا و

روشنایی و تاریکی تشبیه کرد. در این آیات نیز مثال دیگری است که: حق را به آبی که در درون زمین می‌ماند و به مردم سود می‌رساند و نیز به معدنی سودمند تشبیه و باطل را ـ از جهت نابودی و ناپایداری و بی‌سود بودن ـ به کف روی آب، همانند کرده است، و نیز به صفات نیک بختان و سیاه بختان هم اشاره می‌کند.

شرح و بیان

۱۷ تا ۱۹ ـ دو مثال: یکم این که: باران رحمت الهی فرود می‌آید و چشمه‌سارها، دره‌ها،دریاها و... هر کدام به اندازه‌ی ظرفیت خود از آب پر می‌شود و روی آن آب کفی برمی‌آید واندک‌اندک به کنار زده می‌شود و نیست و نابود می‌گردد. در این مثال، آب، هم‌چون حق و کف روی آن، به مانند باطل است.

دوم این که: طلا و نقره و فلزات دیگر هنگام ذوب شدن، کفی روی آنها پیدا می‌گردد و آن چه که ناخالص است بالا می‌آید و بقیه که صاف و خالص است، مدتی طولانی باقی می‌ماند. آن کف به باطل و آن ماده‌ی خالص به حق تشبیه شده است. این مثالها برای این است که مردم هدایت و گمراهی را از هم بازشناسند تا فرمان خدا را لبیک بگویند و از نافرمانی بگریزند. آری! باطل رفتنی است و حق ماندنی.

۲۰ تا ۲۵ ـ وصف خردمندان سعادتمند و مؤمن که به پیامبری پیامبر و کتاب آسمانی باور قطعی دارند؛ عبارتند از:

۱ـ **وفا به عهد**: این خردمندان به ربوبیت خدا اعتراف می‌کنند و بدان پایبند هستند و تمام اوامر او را با جان و دل می‌پذیرند و از گناهان و مناهی می‌پرهیزند.

۲ـ **نشکستن پیمان**: آنان پیمان میان خود و پروردگار و مردم را به جدی مراعات می‌کنند؛ چون خیانت به مردم پیمان‌شکنی و از صفات منافقان است.

۳ـ به جای آوردن صله‌ی ارحام و دید و بازدید نزدیکان و دوستان و مراعات همه‌ی حقوق واجب و...

۴ـ بیم و هراس از کیفر الهی.

۵ ـ بیم و هراس از عذاب قیامت و حذر از حساب قاطع و سخت جهان آخرت.

۶ ـ صبر و خویشتن‌داری در برابر هر چیز ناپسندی.

۷ـ اقامه‌ی نماز به شیوه‌ی تمام و کمال،همراه با خشوع قلب و فروتنی در برابر آفریدگار.

۸ ـ انفاق و بذل و بخشش در راههای خیر و خداپسند.

۹ـ زدودن بدیها از راه خوبی و کردار نیک [← فرقان/۶۳ و ۷۲].

۱۰ـ رسیدن به نعمت فردوس برین و خشنودی آفریدگار.

۱۱ـ تنها قلب سلیم در پیشگاه کردگار رهایی می‌یابد. [← شعراء/۸۸ و ۸۹].

اما صفات سیاه‌بختان و گمراهان و کیفر آنان:

أ: پیمان‌شکنی،

ب: گسستن و بریدن از آن چه خدا فرمان می‌دهد،

ج: تباهی در زمین از راه کردار زشت و اهریمن‌پسند.

د: و سرانجام، محروم‌شدن از رحمت و نعمت پایدار الهی در جهان آخرت.

اشاره‌ای دیگر به ناسپاسان و نیکان

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
مَتَاعٌ ۲۶ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ۲۷ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ ۲۸ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ۲۹

توضیح واژه‌ها

یَبسُطُ: فراخ می‌گرداند، فراوان می‌گرداند، توسعه می‌دهد. یَقدِرُ: تنگ می‌دارد، محدود می‌گرداند. مَتاعٌ: کالا، بهره‌ی اندک. یُضِلُّ: بیراه می‌گرداند. أَنابَ: بازگشت، پشیمان شد، توبه کرد. تَطمَئِنُّ: آرام می‌گیرد. طُوبَی: خوشا، نام درخت بهشتی. حُسْن: زیبا، خوش. مَآب: سرانجام، محل بازگشت.

ترجمه‌ی آیات

۲۶ـ خداوند، برای هرکس که بخواهد، روزی را فراوان ویا اندک می‌گرداند. [برخی] به زندگانی دنیا شادمان‌اند، [حال آن‌که] زندگانی دنیا در کنار آخرت، جز بهره‌ای ناچیز نیست.

۲۷ـ کفرپیشگان می‌گویند: چرا از سوی پروردگار نشانه‌ای بر او فرود نیامده است؟ بگو: خداوند، هرکس را بخواهد بیراه می‌گذارد و هرکه را که به او روی آورد، به سوی خویش راه می‌نُماید.

۲۸ـ آن کسانی که ایمان آورده‌اند ودلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. بدان‌که: دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد.

۲۹ـ آن کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان و چه خوش سرانجام [و جایگاه پسندیده]ای دارند!

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان کردن سرانجام مؤمن و فرجام مشرک، این آیات از روزی فراوان و روزی اندک در دنیا اشاره می‌کنند؛ چون این جهان آزمایشگاه بزرگ برای آدمیان است. پس برخورداری کافرانِ سست‌عناصر و بی‌باوران ناسپاس از رزق و روزی فراوان، دلیل بر بزرگواری و ارزش آنان نخواهد بود و اندک بودن روزی برخی از مؤمنان هم نشان اهانت به آنان نیست؛ بلکه مصلحتی است که فقط آفریدگار می‌داند. قرآن

در جاهای مختلف از کافران حکایت می‌کند که از پیامبر خاتم معجزه‌ی مادی حسّی درخواست می‌کردند؛ چون به قرآن ایمان نداشتند. بدان که: این پیشنهاد، نشان نادانی آنان است.

شرح و بیان

۲۶ تا ۲۹ـ فراوانی نعمت و اندک‌بودن آن در زندگی برخی از مردم ـ خواه مؤمن و خواه غیرمؤمن ـ همراه مصلحتی است که آفریدگار از آن خبر دارد. مؤمنی که در تنگنای معیشت و رزق و روزی قرار می‌گیرد، در واقع آزمونی است اگر سربلند از آن بیرون آید، به مزد و پاداش بیشتری دست می‌یابد و کافر و ناسپاسی که از انواع نعمتهای این جهانی بهره‌مند می‌شود، نشان محرومت از نعمتهای بی‌کران و همیشگی جهان آخرت است. [← عرف/۱۸۲]، [← مؤمنون/۵۶].

خداوند، کسانی را به راه راست هدایت می‌کند که توبه‌کار باشند و به سوی او بازگردند. حال اگر کسانی از توبه‌کردن سربرتابند و فرمان حق را نادیده بگیرند، خدا نیز آنان را گمراه می‌کند. اما دلهایی که پیوسته در یاد خدایند، هدایت می‌شوند و پی نیکان می‌گیرند و سرافرازند و به فرمان الهی دل بسته‌اند و هیچ‌گاه بر قلبشان گذر نمی‌کند که پیامبرشان همراه معجزه‌ی حسّی مادّی نزد آنان بیاید. [← نفال/۲]، [← زمر/۲۳].

محمّد، پیامبر خدا، عظمت قرآن، قدرت خدای منّان

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ
يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ۳۰ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا
سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا
قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۳۱ وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۳۲ أَفَمَنْ
هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لا يَعْلَمُ
فِي الأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۳۳ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ۳۴

توضیح واژه‌ها

کذلِك: این سان، بدین گونه. **خَلَت**: رفت، به سر برد. **مَتابِ**: روی‌آوردن من، بازگشت من. **سُیِّرَتْ**: به حرکت درآورده می‌شد. **قُطِّعَت**: شکافته شد، قطعه‌قطعه گردید و جویبارها از آن پدید آمد. **یَیأَسُ** ← یعلمُ: می‌داند، نومید می‌شود. **أَفَلَم یَیأَس**: مگر ندانسته است؟آیا ندانسته‌اند؟ این واژه، واژه‌ی قوم هوازن است. **لا یَزالُ**: پیوسته، همواره. **قارِعَة**: آسیب کوبنده‌ای، کیفر هولناک. **تَحُلُّ**: وارد می‌شود، می‌رسد. **اُستُهزِيءَ**: مسخره شد. **أملَیتُ**: مهلت دادم. **قائمٌ**: مراقب، نگهبان. **تُنَبِّئونَهُ**: او را باخبر می کنید. **بظاهِرٍ مِنَ القول**: سخن سطحی، سخنی بی‌محتوا، سخنی خیال‌پردازانه. **صُدُّوا**: بازداشته شده‌اند. **یُضلِل**: بیراه بگذارد، گمراه کند. **أَشَقُّ**: سخت‌تر، سنگین‌تر، دشوارتر. **واقٍ**: نگهدارنده، بازدارنده.

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ بدین سان تو را به میان ملتی فرستادیم که پیش از آنان، امتهایی به سر برده بودند، تا آن چه را بر تو وحی کرده‌ایم بر آنان بخوانی؛ هرچند به خدای رحمان کفر می‌ورزند. بگو: او پروردگار من است، معبود راستینی جز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و بازگشتم به پیشگاه اوست.

۳۱ـ [حتی] اگر قرآنی فرستاده می‌شد که بدان کوهها به حرکت درمی‌آمدند ویا زمین شکافته می‌گردید و یا به آن، مردگان به سخن درمی‌آمدند [باز ایمان نمی‌آوردند]؛ بلکه همه‌ی کارها در دست خداست. آیا آنان که مؤمنند، نمی‌دانند که اگر خدا می‌خواست، همه‌ی مردم را سرِ راه می‌آورد؟ و آنان که کافر شده‌اند پیوسته به خاطر کردارشان کیفر هولناکی آنان را فرا می‌گیرد. یا بلای کوبنده‌ای پیرامونشان فرود می‌آید [و بر حذر می‌دارد] تا وعده‌ی خدا فرارسد. قطعاً خداوند، خُلف وعده نمی‌کند.

۳۲ـ ای پیامبر! فرستادگان پیش از تو نیز مسخره شدند. به کافران مهلت دادم. آن‌گاه آنان را گرفتار ساختم. هان! کیفر من چگونه بوده است؟

۳۳ـ آیا خدایی که بر کردار هر کس، مراقب باشد [هم چون بُتانِ از همه‌جا بی‌خبر است]؟ مشرکان برای خدا شریکانی قرار داده اند. بگو: آنان را نام ببرید. آیا او را به چیزی که در زمین است و نمی‌داند، خبر می‌دهید یا سخنی بیهوده و سطحی می‌گویید؟ [ابداً این‌طور نیست؛] بلکه ترفند کافران، برایشان آراسته شده و از راه صواب بازداشته شده‌اند و خدا هر که را بیراه گذارد، او را راهنمایی نیست.

۳۴ـ و، در زندگانی این دنیا، عذابی دارند و عذاب آخرت سخت‌تر است و آنان در برابر عذاب خدا هیچ نگهدارنده‌ای ندارند.

سبب نزول آیه‌ی ۳۱

ابن ابی حاتم و ابن مردویه از عطیّه‌ی عوفی روایت می‌کنند که مشرکان به پیامبر می‌گفتند: اگر پیامبر هستی، کوههای مکه را روان گردان و فاصله‌ی آنها را بیشتر کن، تا در آن کشاورزی کنیم و یا چون سلیمان که به وسیله‌ی باد زمین را برای قومش طی کرد، تو نیز چنین کن و یا چون عیسی مردگان را زنده گردان تا با آنان گفتگو کنیم.

شرح و بیان

۳۰ تا ۳۲ ـ مشرکان مکه، خدای رحمان را قبول نداشتند و به او کافر بودند. خدای بخشنده‌ای که رحمت از اوست و دلها به نام و یادش آرامش می‌یابد. مسؤولیت پیامبر در برابر سؤالهای بی‌مورد و سطحی آنان، تبلیغ دین مبین و راهنمایی و دستگیری مردم بود و نزول قرآن و معجزه از آنِ خداست. اگر با دیده‌ی دل بنگریم و با چشم سر اوراق زرین قرآن را بخوانیم و به تاریخ بازگردیم، می‌بینیم که این قرآن در دلهایی کارگر افتاده و جانهایی را دگرگون کرده است که در زندگی جوامع بشری بسی مهمتر و برتر از به حرکت درآوردن کوهها و پاره‌پاره نمودن زمین و زنده کردن مردگان است. آنان که نور قرآن و اندرزها و رهنمودهایش را در دلها و روانهای خود، جای داده‌اند، چنان در پهنه‌ی گیتی کوشیدند که هم زمین را آباد

کردند، هم دلهای سخت‌تر از زمین خشکیده و بی‌آب را حیات بخشیدند و هم تاریخ را دگرگون کردند و جامعه‌ی مرده‌ی ساکت و بی‌حرکت و مملو از خرافات و اوهام را به حرکت درآوردند و آن را پالایش نمودند. پس در واقع قرآن بود که این دگرگونی شگرف و حس و حرکت را در دلها و زندگی بسیار ناهنجار عرب به وجود آورد و آنان را چنان در تاریخ مشهور و پرآوازه کرد که هرگز فراموش نخواهند شد... [← حشر/۲۱].

۳۳ و ۳٤ ـ راستی، مشرکان چه ابلهانه می‌اندیشند که می‌پندارند، خدا از همتایان ساختگی خود و از کار و بار آنان خبر ندارد! آری نیرنگ و ترفندشان بر ضد پیام آسمانی و پیام‌آور حقیقی، در نظرشان جلوه نمود و چنان پنداشتند که راه درستی را در پیش دارند و جز آنان کسی آن راه را درک نکرده است.

در این صورت اگر در هر دو جهان گرفتار مصایب و بلاها شوند و بیم و هراس در درون خانه‌هایشان بار افکند و نزدیک‌تر شود و پریشان و آشفته‌حال گردند، حق آنان است و قطعاً عذاب بس‌سنگین آخرت را هم می‌چشند و از آن نمی‌رهند و کسی نمی‌تواند از آنان دفاع کند و پشتیبانشان باشد.

وصف بهشت، موضعگیری اهل کتاب و مشرکان و شبهاتی پیرامون پیامبری

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۳۵ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ
الأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ
۳۶ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ
اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا وَاقٍ ۳۷ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ
لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۳۸ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ
أُمُّ الْكِتَابِ ۳۹

توضیح واژه‌ها

مَثَلُ: همانند، شبیه، در این جا به معنای «صفت» و «وصف» است. أُكُلُها: أُكُل، آن‌چه خورده می‌شود، قابل خوردن است از جهت نوع و مزه و کیفیت [← همین/۴]. میوه‌ی آن‌جا. ظِلّ: سایه. تلكَ: آن بهشت. عُقبَى: فرجام. وَالَّذينَ آتيناهُم الكتابَ: اهل کتاب، آنان که مسلمان بودند. مِنَ الأحزاب: از حزبها، از مسیحیان و یهودیان و مشرکانی که بر ضد پیامبر و دین اسلام پیکار می کردند. حُكماً: داوری، قضاوت. عَرَبيّاً: به زبان عربی. حُكماً عَرَبيّاً: دستوری روشن عربی. آيَة: معجزه. اَجَل: مدتی، زمانی. يَمْحُو: می‌زداید. محو و نابود می کند. يُثْبِتُ: ثابت می گرداند، می‌نگارد. اُمّ: مادر، اصل. الكتاب: لوح محفوظ که پایدار و ماندگار است.

ترجمه‌ی آیات

۳۵ـ صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، این است که: جویبارها از زیر درختان آن روان و میوه و سایه‌ی آن همیشگی است. این است فرجام کسانی که پرهیزگارند و فرجام کافران، آتش است.

۳۶ـ و کسانی از اهل کتاب، به آن چه به سوی تو فرود آمده، شادمانند و از میان گروهها [ی اهل کتاب و مشرکان] کسانی هستند که بخشی از آن را قبول ندارند. بگو: من مأمورم که خدا را بپرستم و همتایی برایش نسازم و مردم را به سوی او فراخوانم و بازگشتم به پیشگاه اوست.

۳۷ـ و بدین گونه این قرآن را به صورت فرمانی روشن به [زبان] عربی نازل کردیم. اگر پس از دانشی که به تو رسیده، باز از خواسته‌های آنان پیروی کنی، در بارگاه خدا یار و حمایتگری نداری.

۳۸ـ پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و همسران و فرزندانی به آنان بخشیدیم. هیچ پیامبری نتوانسته است بدون اجازه‌ی خدا معجزه‌ای بیاورد. [آری!] هر زمانی [سرآمدی] معین و مقرر دارد.
۳۹ـ خدا هرگونه اراده کند، می‌زداید و می‌نگارد و اُمّ‌الکتاب نزد اوست.

سبب نزول آیه‌ی ۳۸

کلبی می‌گوید: یهودیان می‌گفتند: چیست این مرد (پیامبر) به زن اهمیّت می‌دهد و برایشان ارزش قایل است. اگر پیامبر می‌بود، امر نبوّت، او را از این مورد باز می‌داشت...

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان کیفر کافران در هر دو جهان [← فرقان/۱۱تا۱۶] به دنبالش این آیه‌ها از مزد و پاداش پارسایان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است، سخن می‌گوید. سپس به شادمانی مؤمنان اهل کتاب در مورد نزول قرآن و انکار برخی از آنان، اشاره و شبهه‌های بی‌باوران را ـ که به تعدّد ازدواج ایراد می‌گیرند و این که محمّد از آوردن معجزه‌ی حسی ناتوان است ـ ابطال می‌کند و مردود می‌شمرد و می‌گوید: او نیز هم‌چون سایر پیامبران، زن و فرزند دارد، معجزه فقط در اختیار پروردگار است و هر رویدادی زمان و اجلی معین خواهد داشت.

شرح و بیان

۳۵ تا ۳۹ ـ تمثیل وصف بهشت در سوره‌ی محمد: «وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شد، این است که: در آن جا جویبارانی از شیری که طعمش تغییر نکرده و جویبارانی از شرابی که برای نوشندگان لذت‌بخش است و جویبارانی از شهد خالص وجود دارد. و آنان در آن جا از هر نوع میوه‌ای و از آمرزش پروردگارشان برخوردار می‌شوند. آیا بهشتیان، چون دوزخیان‌اند که در آتش جاودانه‌اند و به آنان آبی جوشان می‌نوشانند، که روده‌هایشان را پاره‌پاره کند؟» خیر! [← محمد/۱۵].
گروهی از اهل کتاب که به خدا و سایر کتابهای آسمانی باور قطعی دارند، در قرآن نیز مصداق قواعد اساسی عقیده را می‌یابند و همه‌ی دستورات الهی را می‌پذیرند و به آنها ارج می‌نهند و از دلی صاف و روانی سازگار برخوردارند.

نگاهی به این آیات

۱ـ بهشت برای پارسایان است. [← آل‌عمران/۱۳۳].

۲ـ ارزشهای بهشتی، جاودانه و سایه‌اش همیشگی است. برخلاف نظر جهمیه که می‌گویند: «نعمتهای بهشتی ناپایدار است».

۳ـ دوزخ و کیفر، سزای بی‌باوران و تکذیب کنندگانِ فرستادگان خداست. [← بقره/۲۴].

۴ـ برخی از یهود و نصاری مانندعبدالله پسرِ سلام و دوستانش به وجود قرآن شادمان بودند و به آن ایمان آوردند.

۵ ـ برخی از گروههای پراکنده‌ی مشرکان مکه و یهودیان و نصاری و مجوس، منکر قرآن بودند و از پیامبر عیبجویی می کردند...

۶ ـ پیامبر، مردم را فقط برای بندگی ذات آفریدگار بی‌همتا، ایمان به زنده‌شدن، حساب و پاداش فرا می‌خواند... [اِلَیهِ اَدعوا و اِلَیه مَآب].

۷ـ کتابهای آسمانی بر زبان قوم پیامبران فرود آمده‌اند و قرآن نیز به زبان عربی،زبان پیامبر خاتم نازل شده است. مراد از واژه‌ی «حُکم» در آیه‌ی ۳۷ تمام قرآن است تا حق و باطل را از هم تشخیص دهد و داوری کند.

۸ ـ پیروی از هوی و هوس مشرکان و بی‌باوران در هر دوره و زمانی آدمی را از یاری و حمایت پروردگار محروم و به عذاب سخت گرفتارش می کند.

۹ـ پیامبران، همگی بشر هستند و از ازدواج و غیره بهره‌مند گشته‌اند.

۱۰ـ هیچ پیامبری به میل خود معجزه نیاورده است؛ بلکه هر معجزه‌ای که نشان داده به فرمان خدا بوده و خداوند، قدرت دفاع از دین خود را در برابر منکران، به آنان عطا فرموده است.

یادآوری

عکرمه در تبیین آیه‌ی ۳۹ می‌فرماید: «خداوند به وسیله‌ی توبه‌ی راستین (نصوح) گناهان را محو می کند و نیکی را جایگزین می‌فرماید». [← فرقان/۷۰].

مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس وداور است و حیله‌ی حیله‌گران را از بین می‌برد.

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ٤٠ أَوَلَمْ
يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
٤١ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ
لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ٤٢ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ٤٣

توضیح واژه‌ها

نُرِيَنَّكَ ← نُري (رَأْي): به تو می‌نمایانیم، به تو نشان می‌دهیم. نَتَوَفَّيَنَّكَ (وَفَي): تو را می‌میرانیم، روح تو را می‌گیریم. البَلاغ: پیام‌رسانی، تبلیغ. أَوَ لَم يَرَوا: مگر مشاهده نمی‌کنند، آیا نمی‌دانند؟ مُعَقِّب: بازدارنده، تعقیب‌کننده. المَكْرُ: حیله‌گری، چاره‌جویی، تدبیر. عُقبَى‌الدّار: فرجام نیک آن سرای. فرجام آن سرای. شَهيداً: گواه، ناظر. مَن عِندَهُ عِلمُ الكتاب: آن کس که دانش کتاب آسمانی را داشته باشد...

ترجمه‌ی آیات

۴۰ـ اگر پاره‌ای از آن چه را که به آنان وعده داده‌ایم، به تو نشان دهیم یا روح تو را [پیش از آن] بستانیم، تنها ابلاغ برعهده‌ی توست و حساب برعهده‌ی ماست.

۴۱ـ آیا نمی‌دانند که ما آهنگ زمین می‌کنیم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ و خداست که فرمان می‌راند و فرمانش بازدارنده‌ای ندارد و سریع‌الحساب است.

۴۲ـ قطعاً پیشینیان بی‌باور، نیرنگ ورزیده‌اند؛ اما همه‌ی تدبیرها نزد خداست و از کار و کردار همه‌کس باخبر است و کافران به زودی می‌دانند که فرجام نیک آن سرای از آن کیست؟

۴۳ ـ کفرپیشگان می‌گویند: تو فرستاده‌ی خدا نیستی. بگو: خدا و آن کس که از قرآن می‌داند، میان من و شما گواه باشد؛ بس است.

شرح و بیان

۴۰ تا ۴۳ ـ پیشنهاد مشرکان این بود که پیامبر نشانه‌ها و معجزه‌های مادی را بیاورد و به آوردن عذابی

که به آنان وعده داده می‌شود، شتاب ورزد. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: ای محمد! چه در زمان حیاتت و چه پس از رحلت تو، آن وعده‌ها و عذابها را به آنان بچشانیم، یکسان است؛چون وظیفه‌ی تو پیام‌رسانی وتبلیغ دین مبین الهی است که به شیوه‌ی نیکو از عهده‌اش برمی‌آیی و اصلاح آنان در اختیار تو نیست. [← غاشیه/۲۱تا۲۶]. حسابرسی و هدایتشان در دست پروردگار توست.

یادآوری

باید دعوت‌کنندگان دین و مبلغان حق، از این آیه بیاموزند که در پیشگاه پروردگار باادب باشند، نباید نتایج و سرنوشت تبلیغ خود را شتابان از خدا بخواهند و بی‌صبرانه منتظر باشند هرچه زودتر کارها به مرام آنان پیش رود و از خدا بخواهند به سرعت، وعده‌ها و هشدارها درباره‌ی راه‌یافتگان و نیکان و تکذیب‌کنندگان و بدان، جلوی چشمان آنان پدیدار گردد و خودنمایی کند. برازنده نیست، بگویند: مردم فراوانی را به سوی راه حق فراخواندیم و در این راه کوشیدیم؛ اما جز معدودی، راهیاب نشدند و مطالب را قبول نکردند و مدت زیادی است شکیبایی کردیم و پایداری نمودیم؛ هنوز خداوند، ستمگران و بی‌دادگران را به ستمشان گرفتار نکرده و رسوایشان ننموده است تا پیش از مرگ آن را ببینیم.

آری! تکلیف و وظایف دعوت‌کندگان رسانیدن پیام الهی به گوش مردم است و این که: خود نیز در این راستا ـ درگفتار و کردار ـ الگویی والا و صادق باشند و جز حق چیزی نجویند. پاداش و کیفر در اختیار خداست.

با این توضیح، وقتی جامعه سامان می‌گیرد و مردم در امن و امان به زندگی خود ادامه می‌دهند که: رهبر و راهنما و معلّمی آگاه، دلسوز و نمونه داشته باشند که سراسر زندگانی خود را با برنامه‌ی الهی هماهنگ کرده باشد و برای دستگیری و راهنمایی مردم از قرآن و راه و روش پیامبر گرامی و پیشینیان نیک‌سیرت و درستکار پیروی کند و پی هوی و هوس نرود و آن را ـ به کُلی ـ کنار بگذارد و دوستی و دشمنی را تنها برای خشنودی پروردگار در نظر آورد.

اما راهنما و رهبر کور و گمراه، نه تنها اوضاع مردم را سر و سامان نخواهد داد؛ بلکه همه‌ی جامعه را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چون علاوه بر برنامه‌ی خدا و پیامبر ازچیزهایی دیگری که آدمی را به بیراهه و خرافات می‌برد، پیروی می‌کند و در گفتار و کردار، الگوی راستین نخواهد بود و سرانجام مردم را به سوی پرتگاه سوق می‌دهد و به هستی آنان زیان می‌رساند.

ای بی‌خبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی   تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
(حافظ)

مگر مشرکان و بی‌باوران نمی‌فهمند که ما سرزمین آنان را یکی پس از دیگری و پی‌درپی برای پیامبر و

مؤمنان فتح می‌کنیم، بر قلمروشان می‌افزاییم و پیروشان می‌گردانیم؟ [← نبیاء/۴۴].

سرآغاز این سوره با اثبات رسالت شروع می‌شود و پایان این سوره به نافرمانی مشرکان در انکار رسالت، اشاره می‌کند. پس، آغاز و انجام سوره به هم پیوند می‌خورد و خداوند بر صدق رسالت پیامبر، شهادت می‌دهد.

اللّهمَ صلِّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مکتی

۵۲ آیه

ابراهیم

هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ ١ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
٢ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٣ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٤

توضیح واژه‌ها

لِتُخرِجَ: تا بیرون بیاوری، ببری. إذْن: توفیق، امر، اجازه. العَزیز: پیروزمند، شکست‌ناپذیر، ارجمند، مسلط، ظفرمند. الحَمید: ستوده. وَیلٌ: وای، نابودی و هلاک، عذاب. یَستَحِبُّونَ (حُبّ): برمی گزینند، برتر می‌دانند، خیلی دوست می‌دارند. یَبغُونَها عِوَجاً: کج و ناراست بودن راه خدا را می‌خواهند، در پی کج و ناهموار بودن آن هستند، آن را نادرست جلوه می‌دهند. یَبغونَ: می‌خواهند، می‌طلبند. ضَلالٍ بَعیدٍ: گمراهی دور و درازی. لِیُبَیِّنَ: تا بیان کند، روشن نماید.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام،را. قرآن، کتابی است که آن را برای تو فروفرستاده‌ایم تا مردم را به دستور پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی ببری، به راه خدای ظفرمند ستوده؛

۲ـ [آن] خدایی که آن چه در آسمانها و زمین است، اوراست. وای بر کافران که عذاب سختی [پیش رو] دارند!

۳ـ آن کافرانی که زندگانی دنیا را بر زندگانی آخرت برمی گیزنند و مانع راه خدا می‌شوند و آن را کج و نادرست نشان می‌دهند. آنان در گمراهی سختی هستند.

۴ـ هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستاده‌ایم تا حقایق را برایشان تبیین کند. خدا هر نافرمانی را که

بخواهد، بیراه می‌گذارد و هر فرمانبرداری را که بخواهد، راه می‌نمایاند. او پیروزمند فرزانه است.

شرح و بیان

سوره‌ی ابراهیم ۵۲ آیه دارد و در مکه نازل شده است و چون برخی از قصه‌ی ابراهیم، ابوالأنبیاء را تعریف می‌کند، به این نام شهرت یافته است. روند این سوره چون اغلب سوره‌های مکی، عقیده، وحی و رسالت، توحید و قیامت و کیفر و پاداش است.

ارتباط این سوره با سوره‌ی رعد

أ: سوره‌ی رعد می‌فرماید: «خداوند، قرآن را به صورت حکم و فرمانی روشن به زبان عربی فروفرستاده»؛ اما به حکمت آن تصریح ننموده است. [←رعد/۳۷]. در این سوره حکمت آن را بیان می‌کند که: رهایی و رستگاری مردم از جهل و کفر به سوی نور ایمان و خداشناسی است. [← همین/۱].

ب: سوره‌ی رعد می‌گوید: «وَ ما كانَ لِرَسولٍ أن يَأتِيَ بِآيَةٍ إلّا بِإذنِ الله، لِكُلِّ أجَلٍ كِتابٌ». [← رعد/۳۸]. در این سوره می‌فرماید: «ما كانَ لَنا أن نَأتِيَكُم بِسُلطانٍ إلّا بِإذنِ الله». [← همین/۱۱]. هردو آیه از آیات و آثار «کَون»ی سخن می‌گویند.

موضوع این سوره

۱ـ پایداری در اصول عقیده از: ایمان به خدا، پیامبران، برانگیختن و زنده‌شدن برای مزد و کیفر، اعتراف به یگانگی آفریدگار و...

۲ـ وعده و وعید: بشارت به مؤمنان به بهشت در برابر کردار پاک و دور از ریا [← آیه‌های ۲۳و۳۱]. نکوهش کافران و بی‌باوران و هشدارشان به آتش سوزان دوزخ [← آیه‌های ۲و۲۸].

۳ـ این که: هر پیامبری به زبان قومش کتاب آسمانی آورده است. [← آیه‌ی: ۴].

۴ـ دلداری و امیدواری به پیامبر. [← آیه‌های: ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۸].

۵ ـ آغاز داستانهای این سوره با قصه‌ی موسی ـع ـ شروع می‌شود: [← آیه‌های: ۵ تا ۸].

۶ ـ ابراهیم ـع ـ پس از بازسازی کعبه، از درگاه خدا امان و سلامتِ روحی و جسمی، رزق و روزی پاکیزه و عشق به خانه‌ی کعبه را برای مردم آن دیار می‌جوید و استدعا می‌کند که تبارش را از شرک دور بدارد و به خاطر عطاکردن فرزند در کهنسالی از او سپاسگزار است ونیز برای فرزندانش توفیق خیر در عبادت و بندگی و آمرزش همه‌جانبه را برای پدر و مادر و همه‌ی مؤمنان خواستار است. [← آیه‌های: ۳۵تا۴۱].

۷ـ گفتگو میان دوزخیان در آخرت [← آیه‌های: ۱۹تا۲۳].

۸ ـ آوردن ضرب‌المثل برای تبیین و تفهیم مطلب [← آیه‌های: ۲۴تا۲۷].

۹ـ هشدار و یادآوری صحنه‌ی قیامت و گونه‌های عذاب کافران [← آیه‌های ۴۲تا۵۲].

۱۰ـ بیان حکمت شتاب‌نکردن درعذاب بدکاران تا روز قیامت [← آیه‌های: ۵۱ و ۵۲].

این قرآن، سخن پروردگار است و بدین سبب نازل شده تا مردم را از نادانی، سرگشتگی و گمراهی برهاند و امید و روشنایی بیاورد و راه درست و راست را همراه قوانین واصول پایدار به آنان بیاموزد. [← بقره/۲۵۷]، [← حدید/۹]. وای بر مشرکان و بی‌باوران و دشمنان دین خدا! اینها کسانی‌اند که زندگانی این دنیا را برگزیده، آخرت را فراموش کرده و مردم را از رفتن به راه خدا و طلب آن بازداشته‌اند و دوست دارند، راه حق منحرف و آشفته گردد تا خود به آرزوهای پست نفسانی و لذایذ شهوانی دست یافند و قوانین حق، مانع تباهکاریهایشان نشود.

آیه‌ی «فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَن يشاءُ...»؛ یعنی، پس از تبیین و اقامه‌ی دلیل، مردم دو دسته خواهند بود:

أ: دسته‌ای به دلیل فرو رفتن در گمراهی، بیراهه می‌روند، در گناه و فساد غوطه‌ور می‌شوند، بسیار سرسخت و مخالف‌اند و هرگز قوانین آسمانی را نمی‌پذیرند.

ب: دسته‌ای دیگر به راه راست می‌روند، از هرگونه بدی و کجی می‌پرهیزند، فرمانبردار دستور حق‌اند و برای پذیرش آن سعه‌ی صدر و دل پُرمهر دارند و به دل به آفریدگار هستی و تمام پیامبران و روز بازپسین ایمان دارند.

رسالت موسی ـ ع ـ و اندرزهایش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٥ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٦ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي
لَشَدِيدٌ ٧ وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٨

توضیح واژه‌ها

ذَكِّرهُم: به آنان یادآوری کن، آنان را پند ده. أَيّامِ الله: روزهای خدا، روزهای تلخ و شیرین گذشتگان. صَبّار: بسیار بردبار و شکیبا. شَكور: بسیار شکرگزار. أَنجاكُم: شما را رهانید، شما را رستگار کرد. يَسُومُونَكُم (سَوم): بر سرتان می‌آورند، به شما می‌چشانند، به شما می‌رسانند. سوءَ العَذاب: عذاب سخت، بدترین شکنجه. يَستَحيُونَ: نگه می‌دارند، زنده می‌گذارند. ذالِكُم: آن رهایی و شکنجه. بَلاءٌ: آزمون. تَأَذَّنَ: اعلام کرد، خبر داد. لَأَزيدَنَّكُم (زَيد): حتماً افزون می‌کنم، می‌افزایم. غَنيٌّ: بی‌نیاز.

ترجمه‌ی آیات

۵ ـ موسی را با نشانه‌هایی روانه کردیم [و به او دستور دادیم] که: قوم خود را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آور و آنان را به روزهای [تلخ و شیرین] الهی پند ده. مسلماً در این [امر] برای هر شکیبای سپاسگزاری [عبرت و] نشانه‌هایی است.

۶ـ و [یاد کن] آن گاه که موسی به قومش گفت: نعمت الهی را بر خویشتن به یاد آورید آن وقت که شما را از فرعونیان رهانید که شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند و در این امر از سوی پروردگارتان، آزمونی بزرگ بود.

۷ ـ و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر شکرگزاری کنید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر ناسپاس باشید، [بدانید که:] عذابم سخت خواهد بود.

۸ ـ موسی گفت: اگر شما و همه‌ی مردم روی زمین کفر روزند، قطعاً خداوند بی‌نیاز ستوده است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

در پیش، آیه‌ها اشاره کردند که: خداوند، محمد ـ ص ـ را نزد مردم فرستاد تا آنان را از کفر و گمراهی برهاند و به سوی ایمان، باور راستین و پایدار و حقیقت‌بینی راه نُماید و این که: وجود او برای مردم نعمتی بس ارزنده بود. در این آیات هم گوشه‌ای از سرگذشت موسی را به یاد می‌آورد و پس از او از سرگذشت سایر پیام‌آوران مهربان و مردم‌دوست خبر می‌دهد، تا بیشتر روشن گردد که هدف همه‌ی پیامبران، مشترک و همان رهایی از کفر و نادانی و درماندگی و رسیدن به نور ایمان، یکتاپرستی و حق‌دوستی است.

شرح و بیان

۵ تا ۸ ـ خداوند به موسی امر می‌کند تا بنی‌اسرائیل را از کفر و نادانی نجات دهد، معجزات روشنی که دارد بنُمایاند، راه یکتاپرستی و ایمان به آفریدگار به آنان بیاموزد، روزهای تلخ و شیرین و خوش و ناخوش را تذکر دهد، [← عرف/۱۶۸]، [← نبیا/۳۵]، از سرنوشت گذشتگان آگاهشان سازد، در برابر آن همه نعمت الهی که به آنان داده است، سپاسگزار باشند و بدانند که خدا بود، آنان را از زیر ستم و چکمه‌ی بیداد فرعون رهانید و از دریا گذشتند و به سلامت رستند...

در تاریخ، شیوه‌ی دنیادوستانِ استعمارگر چنین بوده و هست که نیروی توانا و کارآمد ومقاوم ونورافکنهای درخشان و نورانی جامعه‌ی نیازمند را از میان برمی‌دارد تا خود آسوده زندگی کند و ـ به آسانی ـ مستضعفان و عامه‌ی مردم را اسیر ترفندهای خود گرداند.

وقتی موسی ـ ع ـ آثار کفر و لج‌بازی را در قومش مشاهده کرد، به آنان هشدار داد که: اگر ناسپاس باشید و آن همه نعمت خدا را از یاد ببرید، قطعاً کیفر می‌بینید و بدانید: خداوند از همه‌ی هستی بی‌نیاز است. [← زمر/۷]، [← تغابن/۶].

برخی ازاخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیک، از آنِ پیامبران است

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يَعْلَمُهُمْ إِلا اللَّهُ
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي
شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ٩ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ
يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلا بَشَرٌ مِثْلُنَا
تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ١٠ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ
نَحْنُ إِلا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ
بِسُلْطَانٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١١ وَمَا لَنَا أَلا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ
هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ١٢ وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ ١٣ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ١٤
وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ١٥ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ١٦ يَتَجَرَّعُهُ
وَلا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ١٧
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا
كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ ١٨

توضیح واژه‌ها

فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ: دستهایشان را بر دهانهایشان نهادند. ابن‌قتیبه دینوری می گوید: از خشم بر خود می‌پیچیدند وپشت دست را می گزیدند. دستهای خود را روی دهان پیامبران می‌نهادند تا چیزی را از وحی الهی بیان نکنند. مُرِيبٍ: تردید کننده. يُؤَخِّرُ: مهلت می‌دهد. أَجَلٍ مُسَمًّى: وقت معین، زمان مرگ. سُلْطَانٍ مُبِينٍ: دلیل آشکار. يَمُنُّ: منّت می گذارد. مَا كَانَ لَنَا: ما نمی‌توانیم، در توان ما نیست. مَا لَنَا: ما را چه شده است؟ ما را چه پیش آمده؟ آذَيْتُمُونَا: ما را آزار داده‌اید. لَتَعُودُنَّ: بازمی گردید. فِي مِلَّتِنَا: به دین و آیین ما، به کیش ما. لَنُسْكِنَنَّكُمْ: تا شما را سکونت دهیم، تا به شما جای دهیم. ذَلِكَ: این توفیق الهی نسبت به پیامبران... مَقَامِي: پیشگاه و بارگاه من، شکوه وهیبت من. إِسْتَفْتَحُوا: پیروزی طلب کردند، گشایش ورهایی جستند. خَابَ: نومید شد، ناکام ماند. عَنِيدٍ: لجوج، ستیزه‌گر،دشمن. وَرَائِهِ: پیش روی او، پیشاپیش او،

فرارویش. یُسقَی: نوشانده می‌شود. صَدید: زردابه، آب چرکین، خونابه. یَتجَرَّعُهُ: جرعه‌جرعه می‌نوشد، با زور و سختی جرعه جرعه می‌نوشد. یُسیغُ: گوارا می‌کند، از گلو فرو می‌برد. لا یَکادُ یُسیغُهُ (سَوْغ): گوارایش نیست، هرگز میل ندارد آن را بیاشامد. وَ ما هُوَ بِمَیِّت: در صورتی که مرده نیست، حال آن‌که نمی‌میرد، در ظاهر زنده است. وَرائه: پشت سر او، بر سر راه او... این واژه از واژه‌های اضداد است و معنایش به جمله بستگی دارد. مَثَل: صفت، سرنوشت و داستان. رَماد: خاکستر. إشتَدَّت بِهِ الرِّیحُ: باد تندی بر آن وزید، بر آن وزد. عاصِف: توفانی. ذلِکَ: اشاره به کردار کافران است.

ترجمه‌ی آیات

۹ـ آیا خبر آنان که پیش از شما بودند، مانند قوم نوح، عاد، ثمود و آنان که پس از ایشان بودند ـ که جز خدا کسی از آنان باخبر نیست ـ به شما نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایلی روشن برایشان آوردند؛ ولی آنان دستانشان را بر دهانهایشان گذاشتند و گفتند: ما به آن چه آورده‌اید، باور نداریم و از آن چه ما را به آن فرامی‌خوانید، تردید داریم.

۱۰ـ پیامبرانشان گفتند: آیا در مورد خداوندی که پدیدآورنده‌ی آسمانها و زمین است، تردیدی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا از گناهانتان درگذرد و شما را تا مدتی معین فرصت دهد. گفتند: شما انسانی هم‌چون ما هستید و بس. می‌خواهید ما را از راه و روش پدرانمان بازدارید؟ اگر [چنین نیست] برایمان دلایلی روشن بیاورید.

۱۱ـ پیامبرانشان به آنان گفتند: ما نیز بشری هم‌چون شما هستیم؛ اما خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منّت می‌گذارد [و رسالت را به او می‌سپارد] و ما جز به فرمان او حق نداریم برای شما دلیلی بیاوریم و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

۱۲ـ چرا بر خدا توکل نکنیم در صورتی‌که ما را به راه راست هدایت کرده است؟ بی‌تردید بر آزاری که به ما می‌رسانید، شکیبا خواهیم بود. و توکل کنندگان فقط بر خدا توکل می‌کنند.

۱۳ـ کفرپیشگان به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمینمان بیرون می‌کنیم مگر آن که به آیین ما بازگردید. پس، پروردگارشان به آنان وحی کرد که قطعاً ستمگران را نابود می‌کنیم.

۱۴ـ شما را پس از آنان در سرزمین مسکن می‌دهیم. این [توفیق] برای کسی است که از پیشگاهِ شکوهمند و از هشدار من بهراسد.

۱۵ـ پیامبران از خدا پیروزی خواستند. سرانجام هر زورگوی ستیزه‌جویی ناکام ماند.

۱۶ـ آن کس که دوزخ پیش‌روی اوست، به او خونابه می‌نوشانند.

۱۷ـ و، آن را جرعه‌جرعه می‌نوشاند و برایش سخت ناگوار است و مرگ از هر سو به سراغش می‌آید؛ ولی

نخواهد مُرد و عذابی سنگین در پی دارد.

۱۸ـ مثل آنان که به پروردگارشان باور ندارند، کردارشان، چون خاکستری است که بادی تند در روزی توفانی بر آن وزد و از آن چه [در پیش] به دست آورده بودند، نتوانند، بهره‌ای ببرند. این، همان گمراهی دور و دراز است.

ارتباط و مناسبت این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند، پیامبران را به توکل واعتماد در برابر شر دشمن، راهنمایی می کند و یادآور می‌شود که کافران نژادپرست در نادانی فرو رفته‌اند و می گویند: یا شما را از دیار و مملکت خود می‌رانیم و آواره می کنیم یا باید به کیش و مسلکِ بت‌پرستی درآیید؛ اما خداوند، برابر سنت همیشگی خود، پیامبران را پیروز می گرداند و دشمنانشان را در هم می کوبد و کیفرشان می کند و به عذاب آخرت هشدار می‌دهد...

شرح و بیان

۹ تا ۱۷ ـ خداوند از پیشینیان منحرف که پیامبران خود را تکذیب می کردند و آزارشان می‌دادند، خبر می‌دهد که چگونه آن کژروان را نابود کرده است. آن خداناپرستان هرگاه معجزات روشن پیامبران را می‌دیدند، می کوشیدند تا به شیوه‌های گوناگون از انتشار فرمان خدا جلوگیری کنند، پیامبران را تمسخر می کردند و به آنان می‌خندیدند، گاهی جلوی دهانشان را می گرفتند، تا سخنشان را نشنوند و دیگران نیز چیزی نفهمند. از شدت خشم و کینه انگشتان دست خود را گاز می گرفتند... [← آل‌عمرن/۱۱۹]. آشکارا کفر می‌ورزیدند و در مورد پیامبری و ارسال آنان شک داشتند. پیامبران با تعجب می گفتند: مگر از موجودیت صانع هستی‌بخش، شک می کنید، در صورتی که او شما را به سوی ایمان فرامی‌خواند تا گناهانتان را بیامرزد؟! شما از رحمت الهی سرپیچی می کنید و بیگانه‌تر می‌شوید. کفرپیشگان، پیامبران را هم‌چون خود می‌پنداشتند، غافل از این که خدا بر برخی از بندگانش منت نهاده و آنان را برای راهنمایی و راهگشایی مردم برگزیده است تا به فرمان او دلیل و معجزه بیاورند، بر او توکل کنند و بردبار باشند و راه درست خود را پی گیرند.

چون کافران در برابر ایمان پیامبران، تاب مقاوت نداشتند و شکست خوردند، آنان را به آواره کردن تهدید می‌نمودند مگر این که آیین موروثی پیشینیان را بپذیرند، همان‌گونه که قوم شعیب به او و به مؤمنان می گفتند: [← عرف/۸۸]، هم‌چنین مشرکان مکه به پیامبر خاتم نیز چنین می گفتند: [← سرء/۷۶]؛ اما خداوند به دوستانش نوید می‌دهد که مشرکان را از میان برمی‌دارد و مؤمنان را در زمین جای نیکو می‌دهد. پیامبران از خدا پیروزی می‌طلبیدند و زورگویان نومید و درمانده می گشتند. [← نبیاء/۱۰۵]... [← ق/۲۴تا۲۶]. بی‌باوران

و خداناپرستان در جهنم به سزای کردار خود می‌رسند و آب داغ و سوزان و زردابه به آنها نوشانده می‌شود [← ص/٥٥ و٥٩] و تمام دستگاه گوارش آنها را پاره پاره می کند [← کهف/٢٩]، [← محمد: ... وَ سُقوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ اَمعاءَهُم/١٥]. اسباب مرگ از همه جا فرایشان می گیرد؛ اما نخواهند مرد و در ظاهر زنده‌اند: [← فاطر/٣٦]. انواع عذاب می چشند: [← صافات/٦٤تا٦٨]، [← ص/٥٥تا٥٨]، [← دخان/٤٣تا ٥٠]، [← وقعه/٤١تا٤٤].

١٨ـ مثال کردار کافران ـ که بر اساس ایمان و باور به کردگار نباشد ـ در روز قیامت، همانند خاکستری است که باد تند آن را از میان برمی‌دارد و در هوا می‌پراکَند. پس همان گونه که کسی نمی‌تواند آن خاکستر را در هوا گردآورد، کافران نیز در قیامت به ثمره‌ی کردارشان نخواهند رسید و بی‌سود و اثر ـ و در حقیقت ـ، زحمت و رنجشان بر باد است. [← آل‌عمرن/١١٧]، [← فرقان/٢٣].

پس، همان‌سان که باد تند، خاکستر را از زمین برمی‌دارد و آن را چنان پراکنده می کند که هرگز جمع‌آوری نخواهد شد؛ اگر کافران و بی‌خدایان هم کارهای نیکی داشته باشند، هیچ سودی به حال آنان نخواهد داشت و سرانجام با دست تهی همدم آتش دوزخ می‌شوند؛ چون: «ذلكَ هُوَ الضَّلالُ البَعيدُ» از راه حق و صواب، بسیار دور افتاده‌اند.

دلیل یکتایی و توانایی خداوند، گفتگوی مستضعفان و مستکبران و مناظره‌ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادتمندان در بهشت

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ١٩
وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ٢٠ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا
أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ٢١ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ
وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ
لِي فَلا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا
أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٢ وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلامٌ ٢٣

توضیح واژه‌ها

أَلَم تَرَ: مگر ندیدی، مگر ندانستی، آیا نمی‌بینی. يُذهِبْكُم: شما را می‌برد، شما را نابود می‌کند. عَزيز: سخت و دشوار، مشکل، سنگین. بَرَزوا: ظاهر شدند ← ظاهر می‌شوند، تعبیر اجتماع مردم در روز قیامت به فعل ماضی، به دلیل تحقق وقوع آن است. الضُّعَفاء: ناتوانان، [در این‌جا] پیروان زورمندان، کم‌خردان. تَبَعاً: جمع تابع، پیروان. مُغنُونَ (غني): بازدارندگان، دفع‌کنندگان. مِن عَذابِ اللهِ مِن شَيءٍ: «من» اول برای تبیین و «من» دوم برای تبعیض است. أَجَزِعنا: چه بی‌تابی و زاری کنیم. أَم صَبَرنا: چه صبر و بردباری نشان دهیم. مَحيص: گریز، گریزگاه، راه رهایی. قُضِيَ الأَمرُ: کار پایان یافت، کار یکسره شد. اَخلَفْتُ: خلاف کردم. أَخلَفتُكُم: با شما خلاف کردم. لا تَلومُوني: مرا نکوهش نکنید. مُصرِخ: فریادرس. تَحِيَّتُهُم فيها سَلامٌ: درودشان در آن‌جا سلام است. سلامی از سوی خدا و فرشتگان...

ترجمه‌ی آیات

۱۹ـ مگر نمی‌بینی که خداوند ـ آن طور که باید ـ آسمانها و زمین را آفریده است؟ اگر بخواهد شما را از میان برمی‌دارد و آفرینشی نوین می‌آورد؛

۲۰ـ و این کار برای خدا دشوار نیست.

۲۱ـ همه در پیشگاه خداوند، حاضر می‌شوند، آن‌گاه ناتوانان به مستکبران می‌گویند: ما پیروان شما بودیم.

آیا چیزی از عذاب خدا را از دوش ما برمی‌دارید؟ [گردنکشان] می گویند: اگر خدا ما را هدایت می کرد، ماهم شما را راه می‌نمودیم. [پس] چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، برای ما یکسان است و راه گریزی نخواهیم داشت.

۲۲ـ وقتی کار یکسره شد [و هر کس نامه‌ی اعمال خود را دریافت]: شیطان گفت: خداوند، وعده‌ی راستی به شما داد و من نیز به شما وعده دادم؛ اما با شما خلاف وعده کردم و بر شما تسلطی نداشتم، جز این که شما را [به سوی گناه] فراخوانم و شما دعوتم را پذیرفتید. بنابراین، مرا نکوهش نکنید، خود را نکوهش کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. در پیش هم که مرا [در کار آفریدگار] شریک می‌دانستید، بیزار بودم. قطعاً ستمگران عذابی پُردرد خواهند داشت.

۲۳ـ و کسانی که ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده‌اند به باغهایی درآورده می‌شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است و به امر پروردگارشان در آن‌جا، همیشه خواهند ماند و درودشان در آن‌جا «سلام» است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

خداوند به سبب کفرورزی ناسپاسان و کافران و روی گردانیدنشان از بندگی راستین با او، اعمالشان را باطل و بیهوده گردانید. در این آیات از رسوایی و شرمندگی کافران در حضور پیروانشان سخن می گوید و گفتگو و مناظره‌ی درماندگان را با مستکبران تبیین و سرانجام، آیه‌ی **۲۳** به پاداش مؤمنان اشاره می کند.

شرح و بیان

۱۹ تا ۲۰ ـ خداوند توانا مبدع و آفریدگار آسمانها و زمین، بلندیها و پستیها، کرات و کهکشانها، دشت و صحراها و.. است و مسلماً در بازآفرینی و حیات‌بخشیِ انسانها در جهان آخرت نیز تواناست. این است که می‌فرماید: «أَلَم تَرَ أَنَّ اللهَ...» به انسان هشدار می‌دهد که همه‌چیز را از روی حکمت و تدبیر اساسی و به گونه‌ای صحیح می آفریند و می تواند بارها و بارها آن را از میان بردارد. و طرحی نو دراندازد و ملتی دیگر را جایگزین فرماید. [← حقاف/۳۳]، [← یس/۷۷تا۸۳] و...

۲۱ تا ۲۳ ـ آری! تمام انسانها از خوب و بد، همگی در محضر پروردگار حضور می‌یابند. آن‌گاه درماندگان ناتوان و کم‌خردان، که در دنیا دنباله‌رو مستکبران و گردنکشان بوده‌اند، به سرزنش و نکوهش آنان می‌پردازند و می گویند: شما ما را به خشم الهی گرفتار کردید و اکنون هیچ‌گونه دفاعی ندارید و تمام وعده‌هایتان دروغ بود. آنان نیز جز سرافکندگی، کاری از دستشان برنخواهد آمد و راه گریزی ندارند...

آیات دیگر به این گفتگو و مناظره اشاره می کند: [← نساء/۱۲۰]، [← عرف/۳۸و۳۹]، [← حزب/۶۷ و۶۸]،

[← غافر/۴۷و۴۸].

کار از کار گذشت، همه‌چیز پایان یافت، جدال و ستیز به آخر رسید، مناظره خاموش گشت، مجال سخن نماند و... اهریمن، سردسته‌ی گمراهان که دلها و سینه‌ها را وسوسه کرده، هزاران ابله و فریب‌خورده را به گناه و نافرمانی واداشته و در دام انداخته، برایشان کفر آراسته و از راه حق و صواب بازداشته است و اکنون به پیروانش طعنه می‌زند و آنان در برابرش جوابی ندارند؛ چون فرصت پایان یافته و مجال سخن نمانده است. پس، اهریمن به آنان می‌گوید: وعده‌ی خدا راست بود و وعده‌های من دروغ و من بر خلاف وعده‌هایم عمل کردم و شما درباختید و بدون تحقیق، سوار بر اسب هوی و هوس شُدید و اینک افتاده و درمانده‌اید و کسی به فریادتان نخواهد رسید. پس بیایید، خودتان را سرزنش کنید، مرا ملامت نکنید... من از شما بیزارم و به شما کاری ندارم... [← بقره/۱۶۶]، [← ممتحنه/۴].

اما آنان که جز از خدا از هوی و هوس پیروی نکرده و راه کج نرفته‌اند، پی‌درپی فرشتگان به دیدارشان می‌آیند و بر آنان درود و سلام می‌فرستند و برای سرای نیکی که به دست آورده‌اند، تهنیت می‌گویند. [← یونس/۱۰]، [← رعد/۲۳و۲۴]، [← فرقان/۷۵]، [← یس/۵۸]، [← زمر/۷۳].

نگاهی به این آیات

۱ـ نکوهش و کشمکش و دشمنی میان دوزخیان؛ یعنی، سرکشان بی‌خدا و کم‌خردان پیرو آنان، آن گاه نومیدی و درماندگی و تنهایی در برابر عذاب الهی.

۲ـ اعتراف سران خودخواه به گمراهی خود و پیروانشان. [← مجادله/۱۸].

۳ـ مناظره میان سران و پیروان کفرپیشه و مجادله میان اهریمن و پیروانش از میان انسانها.

این دو نوع مناظره و مخاصمه ـ در واقع ـ یکی هستند و سران گمراه‌کننده‌ی آنها پس از پایان حساب و کتاب در قیامت از پیروان ساده‌لوحشان بیزاری می‌جویند...

۴ ـ رازی می‌گوید: از آیه‌ی «...إلّا أن دعوتُكم فاستَجبتُم لی...» چنان می‌فهمم که شیطان اصلی، همان نَفس خود انسان است؛زیرا که کار شیطان فقط وسوسه‌ی آدمی است، حال اگر آدمی پی شهوت، خشم و خیالات بیهوده نرود و به آن علاقه نشان ندهد، قطعاً وسوسه‌ی شیطان اثری نخواهد داشت. بنابراین، شیطان اصلی، همان نفس [بدفرمای] آدمی است و بس. [تفسیر کبیر، جزء۱۹، ص۱۱۱]

۵ ـ عذاب ستمگرانِ کفرپیشه، بسیار سخت است و هیچ راه برگشتی از آن نیست و گناه و کفرشان در دست و در اختیار خود آنان است.

۶ ـ مؤمنان پارسای خداجو از بهشت و نعمتهایش برخوردارند و خدا و فرشتگان نیز درودشان می‌فرستند.

٧ـ وعده‌های شیطان، باطل و وعده‌های خدا، راست و درست است. و انسان کم‌خردِ ناآگاه بدون هیچ دلیل و مدرکی پی شیطان می‌گیرد.شیطان در جهان آخرت از او و از کردار بدش بیزار است. در این صورت، سرزنش و نکوهش به خود انسان بازمی‌گردد نه، به شیطان و روز قیامت. چنین کسانی یار و یاوری نخواهند داشت و کسی به فریادشان نخواهد رسید.

مَثَل کلمه‌ی حق (طیّب، پاک) و مَثَل کلمه‌ی باطل (خبیث، ناپاک)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ٢٤
تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٥ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ٢٦ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ٢٧

توضیح واژه‌ها

أَلَمْ تَرَ: مگر ندیده‌ای؟ مگر نمی‌دانی؟ مگر ندانسته‌ای؟ كَلِمَةً طَيِّبَةً: سخنی پاک، کلمه‌ای پاک؛ یعنی، لا إله إلّا اللهُ، کلمه‌ی توحید و دعوت به اسلام و پیروی از قرآن، شجره‌ی طیبه: درخت نخل. أَصْلُهَا: ریشه‌اش، تنه‌اش. ثَابِتٌ: در زمین ریشه دوانیده. فَرْعُهَا: شاخه‌های آن. أُكُل: میوه، ثمر. كُلَّ حِينٍ: هروقت، هر آن، همه وقت. هان! ایمان در قلب انسان مؤمن، استوار است و کردارش به سوی آسمان بالا می‌رود و ثوابش دم‌به‌دم به او بازمی‌گردد. إِذْن: اراده، اجازه و... يَضْرِبُ: می‌زند، بیان می‌کند. كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ: سخنی ناپاک، کلمه‌ی کفر. شَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ: درختی ناپاک، مانند: حنظل مشهور به هندوانه‌ی ابوجهل که در تلخی مثل است، نام دیگرش «کَبَسْت». فرخی می‌گوید:

«عیشهای بت‌پرستان تلخ کردی چون کبست   روزهای دشمنان دین سیه کردی چو قار».

کبست، کبستو، کبسته. أُجْتُثَّت: برکنده شده باشد. شَجَرَةٍ اجْتُثَّت (جَثّ): درختی که ریشه‌اش از زمین کنده شده. يُثَبِّتُ: پایدار می‌گرداند، ثابت‌قدم می‌دارد. الظَّالِمِينَ: ستمکاران، کافران.

ترجمه‌ی آیات

۲۴ـ مگر ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زده که: سخنی پاک همانند درختی پاک است که ریشه‌اش پایدار و شاخه‌اش سر به آسمان است؟

۲۵ـ هر آن، به اراده‌ی پروردگارش، میوه‌اش را می‌دهد. خدا این مثلها را برای مردم بیان می‌کند، شاید که پند گیرند [و بیدار شوند].

۲۶ـ و مَثَلِ سخنی ناپاک هم‌چون درختی ناپاک است ریشه‌ی آن از زمین کنده شده و نمی‌تواند پایدار بماند.

۲۷ـ خدا مؤمنان را در زندگانی دنیا و آخرت به دلیل سخن استوار، پاینده می‌گرداند و ستمگران [ناسپاس] را بیراه می‌گذارد و خدا هرچه اراده کند، انجام می‌دهد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از حال و وضع سیاه‌بختانِ نگون‌حال و کیفرشان در روز بازپسین و حال و وضع سعادتمندان و رستگاری و سربلندی آنان در بارگاه پروردگار سخن می گوید. این آیه‌ها نیز برای هر دو گروه مثل آورده و معنویات را با محسوسات تقابل و همانند کرده است، تا معانی ومفاهیم قرآنی بیشتر در خاطره‌ها بماند و جای بگیرد.

شرح و بیان

٢٤ تا ٢٧ ـ بدان که: چگونه خداوند در جاهای مناسب مثل زده و کلمه‌ی پاک و نیکو را که کلمه‌ی توحید، اسلام و قرآن است به درخت پاک و خوب و سودمند؛ یعنی، نخل تشبیه کرده که وصف آن درخت این است:

١ـ زیبا و خوش‌منظر و قدکشیده، خوشبو و پرثمر، خوردن بارش لذّت‌بخش و سودمند است.

٢ـ ریشه‌اش همواره در خاک زمین می‌ماند و هرگز از جا کنده نخواهد شد.

٣ـ شاخه‌هایش به سوی بالا سرکشیده، و خود را از آلودگیها و آفات زمین رهانیده و میوه‌اش از هرگونه عیبی پاک است.

۴ـ به امر پروردگار در وقت معین به بار می‌نشیند و ثمر می‌دهد.

وصف درخت ناپاک و زیانبار

أ: بدطعم و بدبو و زیان‌آور، مانند حنظل (کبست) و غیره،

ب: بیخ و بُنش از زمین کنده شده و اصل و ریشه‌ای ندارد، همان‌گونه که شرکِ به خدا؛ بی‌دلیل، ناپایدار و ناتوان است.

ج: یارای ماندگاری و تاب پایداری ندارد.

پس، مؤمنان و راست‌روان ـ هم‌چون دسته‌ی اول ـ ثابت‌قدم و باایمان و استوارند و به کام مردم شهد و شیرینی می‌ریزند و کافران و ناسپاسان و کج‌روان، ناپایدار، دو دل و حیرانند و هم‌چون دسته‌ی دوم، بدنهاد و زیان‌رسان و کام خود و دیگران را تلخ می گردانند.

یادآوری: آیه‌ی: «...وَ يُضِلُّ اللهُ الظّالمين»؛ یعنی، خداوند، کافران و بی‌باوران را از نعمت و سعادت و رستگاری از عذاب بازمی‌دارد؛ چون در دنیا ایمان نیاورده، شایستگی آن را کسب نکرده، در لجنزار هوسها و آرزوهای پست فرو رفته، در برابر آزمونها و دستورات آسمانی بی‌تاب بوده و امر حق را نپذیرفته‌اند.

ناسپاسی نعمت حق، شریک قرار دادن برای خدا، هشدار به کافران، وظیفه‌ی مؤمنان در انجام نماز و انفاق کردن، دلیل یکتایی خدا در آفاق و انفس

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۲۸ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا
وَبِئْسَ الْقَرَارُ ۲۹ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ
۳۰ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ۳۱ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ
لَكُمُ الْأَنْهَارَ ۳۲ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۳۳
وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ۳٤

توضیح واژه‌ها

بَدَّلُوا نعمَتَ الله كُفراً: سپاس نعمت خدا را به ناسپاسی تبدیل کردند، در برابر نعمت خدا کفر وزیدند. **أَحَلُّوا**: درآوردند، فرود آوردند. **البَوار**: هلاک، نابودی. [← فتح/۱۲]. **يَصلَوْنَها**: وارد آن می‌شوند، درآن وارد می‌شوند، به جهنم درمی‌آیند. **بِئسَ القَرارُ**: بد جایگاهی است. **القَرار**: استقرار، ماندگار شدن. **أَنداداً**: جمع نِد، شرکا، همانندها، همتایان. **تَمَتَّعوا**: بهره‌مند شوید، لذت ببرید. **مَصير**: بازگشت. [← بقره/۲۸۵]. فرجام و سرانجام. **سِرّاً وَ عَلانيَةً**: نهان و آشکار. **بَيْعٌ**: داد و ستد، خرید و فروش، فدیه. **خِلال**: دوستی. **رِزقاً**: روزی. **الفُلك**: کشتی. **سَخَّرَ لَكُمُ الأَنهار**: رودباران را برایتان رام و آماده کرد، در دسترس شما قرارشان داد. **دائِبَين**: پیوسته، بدون وقفه. تثنیه‌ی دائب. **إن تَعُدّوا**: اگر برشمرید، اگر شماره کنید. **لا تُحصُوها (حَصْي)**: نمی توانید آن را شمارش کنید. **لَظَلومٌ**: ستمگر، ستم‌پیشه. **كَفّارٌ**: ناسپاس.

ترجمه‌ی آیات

۲۸ـ مگر آنان را که شکرگزاری نعمت خدا را به ناسپاسی تبدیل کرده و قوم خود را به سوی نابودی وارد کرده‌اند، ندیده‌ای؟

۲۹ـ [آن سرای نیست و نابودی]، جهنم است و در آن وارد می‌شوند. چه بد قرارگاهی است!

۳۰ـ [ناسپاسان] همتایانی برای خدا قرار دادند تا بندگان را از راه او به در کنند. بگو: [از این عمر کوتاه]

برخوردار شوید، قطعاً بازگشتگاه شما دوزخ است.

۳۱ـ[ای پیامبر!] به بندگان مؤمنم بگو: نماز را برپا دارند و پیش از فرارسیدن روزی که در آن داد و ستد و دوستی نیست، از آن چه روزی ایشان کرده‌ایم، پنهان و آشکار، انفاق کنند.

۳۲ـ خداوند، ذاتی است که آسمانها و زمین را پدید آورد و از آسمان، آبی فرود آورد و بدان وسیله میوه‌ها [و فرآورده‌ها] را روزی شما کرد و کشتی را برایتان رام گردانید که به فرمان او در دریا روان شود و رودباران را [نیز] در اختیار شما گذاشت.

۳۳ـ و خورشید و ماه را برای شما رام کرد ـ که پیوسته روانند ـ و شب و روز را [هم] برایتان مسخر گردانید.

۳۴ـ و هرچه از او خواستید به شما ارزانی داشت. و اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن را به شمار آورید. به راستی انسان، ستمگرِ ناسپاس است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح احوال سعادتمندان و نگون‌بختان، این آیات بار دیگر به احوال کافران مکه اشاره می‌کند که: خداوند پیرامون «حرم» را نصیب آنان کرد، زندگی خوبی به آنان داد و محمد را از میان آنان برگزید؛ اما در برابر این نعمت‌ها قدرنشناس بودند و سرانجام در آتش دوزخ افتادند. سپس به مؤمنان دستور می‌دهد تا به وسیله‌ی نماز و بخشش و انفاق، علیه نفس نافرمانِ بداندیش به پیکار برخیزند.

شرح و بیان

۲۸ تا ۳۱ـ ای شنونده، ای مؤمن! از کردار آنان که نعمت خدایی را به ناسپاسی تبدیل می‌کنند، در شگفت هستی که این قدرنشناسی و کفران نعمت سبب شد، مدت هفت سال در مکه خشکسالی روی داد و مردم به ناچار از پوست مردار و امثال آن تغذیه می‌کردند و از پای درآمدند؟ آنان خدایان متعدد را همتا و شریک آفریدگار ساختند و به بندگی آن دست ساخته‌های خود پرداختند تا مردم کم‌خِرد را از دین خدای یکتا گمراه گردانند.

آری! عقلاً و شرعاً شکر نعمت واجب است و هرکس در هر زمان و مکانی ناسپاسی کند، از خشم خدا در امان نخواهد بود. وجود مبارک پیامبر خاتم، برای همه‌ی جهانیان رحمت است، پس هرکس ایمان آوَرَد و شکرگزاری کند، سرافراز است و آن‌کس که کفر ورزد، هیمه‌ی آتش دوزخ است. هدف سران کفر، گمراه‌کردن مردم از راه پروردگار است، تا خودشان نیز مدتی کوتاه در این خاکدان از لذایذ زودگذر بهره برگیرند و بس. [← یونس/۷۰]، [← لقمان/۲۴]، [← زمر/۸]، [← فصلت/۴۰] و...

اهل ایمان با برگزاری نماز در تمام شبانه‌روز به شکرگزاری نعمت الهی می‌پردازند و پیش از آمدن روز

قیامت در راه خشنودی صانع کردگار انفاق می کنند و به مستمندان می‌بخشند. [← بقره/۱۲۳و۲۵۴]، [← حدید/۱۵].

۳۲ تا ۳٤ ـ خداوند در این درس، نعمتهای خود را که به مردم ارزانی داشته، برمی‌شمرد و به دلایل وجود و قدرت بی‌مانند خود اشاره می کند تا دریابیم جهان را بدون نمونه، هستی بخشید و این گونه زیبا ساخت:

۱ـ آسمانها را ساخت و بلند آفرید و ستارگان را زینت‌بخش آن کرد.

۲ـ زمین را گسترده و پهناور در اختیار مردم گذاشت تا از فرآورده‌های گوناگون و متعدد آن بهره‌ور شوند.

۳ـ خداوند از ابر آسمان، برف و باران می‌فرستد تا زمین زنده گردد و انواع درختان، گیاهان، گلها و کشتزارها، برویند و نیازمندیهای انسان را فراهم آورند و زینت‌بخش زمین گردند و به آن فرّ و شکوه دهند و دل هر بیننده را شاد نمایند و... [← طه/۵۳].

۴ـ کشتی را رام کرد تا روی آب روان گردد و امور تجارت و جهانگردی را فراهم آورد و گوشه‌ای از زندگانی جامعه را در بر گیرد.

۵ ـ چشمه‌ساران را پدید آورد و رودباران را روان ساخت تا همه‌ی مردم و تمام کِشت و زرع و درختستانها و سایر روییدنیها و پرندگان و چهارپایان سیراب شوند و به حیات گذرای خود ادامه دهند.

۶ و ۷ ـ خوشید و ماه را برای برخورداری تمام موجودات از ارزشها و آثار آنها هستی بخشید؛ چون ادامه‌ی حیات بی‌وجود اینها غیرممکن است. [← یس/۴۰].

۸ و ۹ ـ شب و روز را پشت سر هم و با نظم دقیق بر این هستی نوظهور افزود، تا کمال صانعیّت او در نظر همه‌ی اهل خرد بیشتر بدرخشد و حرکت و نمایش منظم این دو پدیده در فصول سال، شیوه‌ی ویژه‌ی خود را سپری کنند. [← عرف/۵۴]، [← قصص/۷۳]، [← لقمان/۲۹].

۱۰ـ آفریدگار توانا، از بس که مهربان و بنده‌نواز است، چه از او چیزی درخواست بشود چه نشود، بر اساس مصلحت خود آن را عطا می کند؛ اما نعمتهایش بی‌شمار است و شمارش آن از عهده‌ی همه‌ی هستی برنخواهد آمد.

نه ادراک دَر کُنه ذاتش رسد — نه فکرت به غَورِ صفاتش رسد
توان در بلاغت به سَحبان رسید — نه در کُنه بیچونِ سُبحان رسید
که خاصّان در این ره فَرَس رانده‌اند — به لا اُحصِی از تگ فرومانده‌اند
نه هر جای مَرکب توان تاختن — که جاها سپر باید انداختن

(دیباچه‌ی بوستان)

آری، شکر سه نوع است:

۱ـ شکر قلبی: تصور کردن نعمت ۲ـ شکر زبانی: ستایش صاحب نعمت ۳ـ شکر سایر اعضا و جوارح؛ یعنی، محافظت از نعمت به مقدارارزش آن. قرآن، انسان را به آراستن به این سه خصال نیک، دعوت می کند و می گوید: «اِعملوا آلَ داود شُکراً...» می‌فرماید: «اِعمَلوا» نمی‌فرماید: «اُشکُروا»، تا انواع سه گانه‌ی شکر را در بر گیرد... [...اخلاق، ج اول، ص۱۴۳]

دعای ابراهیم ـ سلام‌الله‌علیه.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۳۵ رَبِّ إِنَّهُنَّ
أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۶ رَبَّنَا إِنِّي
أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً
مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ۳۷ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي
وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ۳۸ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ۳۹ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ
الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ۴۰ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ
الْحِسَابُ ۴۱

توضیح واژه‌ها

هذا البلد: شهر مکه، این شهر مکه. واژه‌ی بلد در این دعا به صورت معرفه (البلد) است و در دعای سوره‌ی بقره، نکره (بَلداً) می‌باشد. **إجعَلْ هذا بَلَداً آمِناً**: خدایا! این سرزمین را شهری امن گردان. [← بقره/۱۲۶]؛ چون دعای سوره‌ی بقره پیش از بازسازی کعبه و دعای این سوره پس از بازسازی آن بوده است. **آمِناً**: امن وامان، ایمن. **أُجنُبني**: مرا دور بگردان، مرا محفوظ کن، دورم بدار. **عَصاني**: از من فرمان نَبرد، از من سرپیچی کرد. **وادٍ**: درّه‌ای، سرزمینی. **غَيرِ ذي ذَرعٍ**: بدون کشت و زرع، بدون آب و گیاه. **عِندَ بَيتِكَ المُحَرَّم**: کنار خانه‌ی محترم تو، نزد بیت‌الحرام تو. **أَفئِدَة**: دلها، جمع فؤاد. **تَهوي**: گرایش پیدا می‌کند، دوست می‌دارد، میل می‌کند، متوجه می‌گردد. **نُعلِنُ**: آشکار می گردانیم. **وَهَبَ**: بخشید، عطا فرمود. **عَلَى الكِبَر**: با وجود سالخوردگی، با وجود پیری، در پیری. **مُقيمَ الصَّلوة**: برپادارنده‌ی نماز، نمازگزارنده. **يَقومُ الحِسابُ**: حساب برپا می‌شود، سخن از حساب و کتاب به میان می‌آید.

ترجمه‌ی آیات

۳۵ـ [ای محمد! برای مردم بیان کن] هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار.

۳۶ـ پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند. در این صورت هر کس از من پیروی کند، از من

است و هر کس از من سرپیچی کند، [فرجامش در دست توست و] تو آمرزگار و مهربانی.

۳۷ـ پروردگارا! من [برخی] از فرزندانم را در درّه‌ای بی‌کشت و زرع، در کنارِ بیت‌الحرام تو، جای داده‌ام؛ پروردگارا! تا این که: نماز را برپای دارند. پس مردم را [چنان علاقه‌مند] گردان که به آنان بگرایند و آنان را از میوه‌ها [و فرآورده‌های سایر جاها] روزی عطا کن، باشد که سپاسگزاری کنند.

۳۸ـ بار الها! تو از آن چه که نهان می‌داریم و از آن چه که آشکار می‌سازیم، خبر داری و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست.

۳۹ـ سپاس خدایی راست که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. مسلماً پروردگار من، شنوای دعاست.

۴۰ـ پروردگارا! من و فرزندام را برپادارنده‌ی نماز قرار بده. پروردگارا! نیایشم را قبول فرما.

۴۱ـ پروردگارا! در آن روز که حساب برپا می‌شود، بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای.

شرح و بیان

۳۵ تا ٤۰ـ ابراهیم ـ ع ـ با تمام وجود و در نهایت تواضع و فروتنی از تهِ دل به لابه و زاری می‌پردازد. و از پیشگاه خدای بی‌همتا می‌خواهد، شهر مکه، شهر آرزوها و مرکز کعبه را در امان بدارد و خود و سلاله‌اش را از بت‌پرستی دور گرداند و هر کس به آن مکان درآید، ایمن است. [← آل‌عمران/۹۷]، [← عنکبوت/۶۷].

۴۱ـ ابراهیم با سوز دل به دعا و نیایش می‌پردازد؛ چون می‌داند که بسیاری از مردم زمان خود و پیش از او به سبب بت‌پرستی نابود گشته و از راه حق منحرف شده‌اند. ابراهیم، مهربان و شکیباست و در آمدن عذاب زودرس برای آنان که راه او را ـ که همان امر الهی است ـ دنبال نکنند، شتاب نمی‌ورزد و حتی در دعایش نیز عذاب را بر زبان نمی‌آورد؛ بلکه برای کج‌روان آمرزش می‌طلبد و می‌گوید: «...وَ مَن عَصانی فَإنَّكَ غَفورٌ رَحيمٌ». کار و بار بی‌باوران را به خدا می‌سپارد.

به دعای دیگر می‌پردازد و می‌فرماید: پروردگارا! اینک زن و فرزندم را در جوار خانه‌ی پربرکت تو در سرزمینی خشک و سوزان مستقر کرده‌ام تا مردم به این تکیه‌گاه امید و آرمان، روی دل آورند و دلها با شور و عشق به سوی آنان به پرواز درآیند. خدایا! آنان را روزی‌رسان که شکرگزار تواند.

باز می‌فرماید: «رَبَّنا اغفِرْلی وَ لِوالِدَیَّ...» در این جا برای خود و پدر و مادرش و سایر مؤمنان دعای آمرزش می‌کند.

نکته: دعای آمرزش برای پدرش، فقط همان وعده‌ای بود که خدا به او داده بود. وقتی دریافت که او دشمن خداست و ایمان نمی‌آورد، از او بیزاری جست و دوری گرفت... [← توبه/۱۱۳].

نگاهی به این آیات

۱ـ ابراهیم به ما آموخت که در همه حال، امنیت و آرامش و اطمینان قلبی را از پروردگار توانا طلب کنیم.

۲ـ دعای خیر و سلامت برای خود وفرزندان، و پدر و مادر، سایر مؤمنان، وابستگان و وطن، مشروع و پسندیده است.

۳ـ دعای ابراهیم، پیرامون اخلاص در توحید آفریدگار ـ جلّ جلالُه ـ و دوری از بت‌پرستی بود. همواره از خدا می‌خواست، توحید درعبادت و دوری از شرک را نصیبش فرماید و از کردار نیکو و رحمت و آمرزش برخوردار گردد.

۴ـ گردآمدن، پیرامون سنن و راه درست پیامبران و خیراندیشان، واجب است: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی».

۵ ـ طلب بخشش و آمرزش برای گناهکاران نه کافران و بی‌باوران که بر سر شرک و کفر رفته‌اند. [← نساء/۴۸].

۶ ـ اسکان‌دادن ابراهیم، اسماعیل و هاجر را در کنار بیت‌الحرام به امر خدا بود و این کار فقط به او اختصاص داشت، تا خانه‌ی خدا را از نو بازسازی کنند...

یادآوری و اندرزی در مورد برپایی قیامت و گردهمایی درآن‌جا

وَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الأَبْصَارُ ٤٢
مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ٤٣ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ
تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ٤٤ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الأَمْثَالَ ٤٥ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ
وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ٤٦ فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
ذُو انْتِقَامٍ ٤٧ يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ٤٨
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الأَصْفَادِ ٤٩ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ
٥٠ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ٥١ هَذَا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا
بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الأَلْبَابِ ٥٢

توضیح واژه‌ها

الظَّالِمونَ: کافران، مشرکان، ستمکاران. تَشخَصُ: خیره می گردد، باز و بی‌حرکت می‌ماند. مُهطِعِينَ (هَطع): جمع مُهطع، شتاب کنندگان، عجله کاران، شتابندگان. مُقنِعي ← مُقنِعين (قنع): سربه‌هواها. مُقنِعي رُؤُسِهِم: سرهای خود را بالا گرفته‌اند. لا يَرتَدُّ: برنمی گردد، پلک نمی‌زند. لا يَرتَدُّ إلَيهِم طَرفُهُم: چشم، بر هم نمی‌زنند، چشمانشان فرو بسته نمی‌شود. طَرف: چشم.از هول و هراس قیامت چشمها خیره می‌ماند. هَواءٌ: خالی، تهی. أفئِدَتُهُم هَواءٌ: دلهایشان از دست می رود، از هول قیامت، عقل و هوش می‌رود و از درک و فهم خالی می‌ماند. أخِّرنا إلَى أجَلٍ قَرِيبٍ: ما را تا اندک مدتی، فرصت ده. أقسَمتُم مِن قَبلُ: پیش از این سوگند یاد می کردید، در دنیا قسم می‌خوردید [← نحل/٣٨]. ما لَكُم مِن زَوالٍ: شما فناپذیر نیستید. شما را بعد از این جهان، جهانی نیست، شما جهانی دیگر ندارید، هیچ زوالی ندارید. سَكَنتُم: ساکن شدید، سکونت گزیدید. ظَلَموا أنفُسَهُم: بر خود ستم می کردند. الأمثالَ: مثلها، ضرب‌المثلها. عِندَاللهِ مَكرُهُم: مکرشان نزد خداست، نیرنگشان با خداست، خدا از نیرنگشان خبر دارد. وَ إن كانَ مَكرُهُم لِتَزولَ مِنهُ الجِبالُ: هرچند کوهها در اثر مکرشان از جای کنده شود. واگر إن نافیه باشد و لام «لتزولَ» لام جحد و کان، تامه و مراد از جبال، آیات، شرایع و معجزات آشکار پیامبران باشد؛ معنای آیه چنین می شود: «نیرنگ آنان

شریعت و معجزات استوار را از جای برنمی‌کند». در قسمت ترجمه، نظر دوم برگزیده شد. **مُخلِفَ**: خلاف‌کار، پیمان‌شکن، بی‌وفا. **ذُوانتِقام**: دادستان، انتقام‌گیرنده. **بَرَزوا**: آشکار گشتند. ظاهر شدند ← ظاهر می‌شوند. [← همین/۲۱]. **القَهّار**: غالب، چیره، مسلّط. **مُقَرَّنِینَ**: به هم بسته شده، با هم به بند کشیده شده. **الأَصفاد**: جمع صَفَد، زنجیرها، بندها. **سَرابیل**: جمع سِرْبال، تن‌پوشها، جامه‌ها. **قَطِران**: ماده‌ی سیاه‌رنگ بدبو، قیر. **تَغْشَی**: می‌پوشاند، دربر می‌گیرد. **لِیَجزِيَ**: تا کیفر کند، تا پاداش دهد. **هٰذا**: این درس، قرآن. **بَلاغٌ**: پند و پیام، بلاغ کافی و وافی. **أُولُوا الأَلباب**: اهل خرد، خردمندان.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ـ خدا را از کردار ستمکاران، غافل مپندار. قطعاً کیفرشان را به روزی واگذار می‌کند که چشمها در آن روز خیره می‌گردد.

۴۳ـ شتابان، سرهایشان را بالا گرفته‌اند و چشمانشان فروبسته نمی‌شود و دلهایشان [از عقل و هوش] تهی است.

۴۴ـ [ای محمد!] مردم را از روزی که عذاب فرایشان گیرد، هشدار ده. ستم‌پیشگان می‌گویند: پروردگارا! ما را اندک‌مدتی، فرصت ده تا دعوتت را پاسخ گوییم و از فرستادگانت پیروی کنیم. [جوابشان این است:] مگر پیش از این سوگند یاد نمی‌کردید که شما فناناپذیر نیستید؟!

۴۵ـ و [شما بی‌باوران] در دیار آنان که بر خود ستم روا داشته‌اند، سکونت گزیدید و برایتان روشن شد که نسبت به آنان چگونه رفتار کردیم و برایتان مثلها زدیم.

۴۶ـ مسلّماً آنان به نیرنگ دست بردند و [کیفر] نیرنگشان با خداست و نیرنگ آنان، شریعت استوار را از جای برنمی‌کَنَد.

۴۷ـ هرگز مپندار خدا وعده‌ای که به پیامبران داده، خلاف کند؛ خداوند، شکست‌ناپذیر انتقام‌گیرنده است؛

۴۸ـ روزی که زمین به زمین دیگر و آسمانها [نیز] به آسمانی دیگر تبدیل می‌شود و مردم در محضر خدای یگانه‌ی چیره‌دست، حضور می‌یابند.

۴۹ـ در آن روز، گناهکاران را می‌بینی که به زنجیر کشیده شده‌اند.

۵۰ـ [و] تن‌پوشهایشان از «قطران» است و آتش، چهره‌هایشان را می‌پوشاند؛

۵۱ـ تا بدین‌سان خدا هر کس را برابر کردارش، کیفر کند. بی‌گمان خدا زودشمار است.

۵۲ـ این [قرآن] پند و پیامی برای مردم است تا [بیدار شوند و] هشدار یابند و بدانند که او، خدای یگانه است و بدین وسیله خردمندان پند گیرند.

ارتباط این آیات با آیات پیشین

آیات پیشین از دلایل توحید و خواهش ابراهیم از خدا سخن گفت که او و سلاله‌اش را از شرک و بت‌پرستی نگهدارد و از کارهای نیکو و رحمت و آمرزش در قیامت برخوردارش فرماید. این آیه‌های پایانی سوره نیز منظره و صحنه‌ی قیامت، غافل‌نبودن خدا از ستمکاران و خیره‌گشتن چشمان آدمی را در آن روز هراسناک به تصویر می‌کشد.

شرح و بیان

۴۲ تا ۵۱ ـ این که خداوند در کیفر دادن بدکاران بی‌باور و ستمگران بداندیش تاریخ، شتاب نمی‌ورزد و آن را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازد، دلیل بر این نیست که آنان فراموش شده‌اند. خیر! کردارشان در دفتر اعمال مندرج است، چیزی از آن نخواهد افتاد و این آیه نشان می‌دهد که قطعاً قیامت آمدنی است و داد ستمدیدگان از ستمکاران گرفته خواهد شد و ستمگران در روزی محاکمه می‌شوند که وصفش به شرح زیر است:

۱ـ آن روز، چشمان ستمکاران و تباه‌پیشگان از بیم و هراس، باز و بی‌حرکت و خیره و درمانده و پلکها خشکیده است.

۲ـ آن سیاه‌بختان وقتی از خاک گور سربرمی‌آورند، با شتاب می‌دوند و اطراف خود را نمی‌بینند، انگار چشمانشان روی سرهایشان قرار دارد و آن را بالا گرفته‌اند. این کار هم نه از روی اختیار و اراده است؛ بلکه راه را گم کرده‌اند و توشه‌ای ندارند که از هول و هراس رستگارشان سازد. [← قمر/۸]، [← طه/۱۰۸تا۱۱۱]، [← معارج/۴۳].

۳ـ چشمانشان بی‌حسّ و حرکت و پلکها ثابت مانده است و از بیم و هراس با چشمانِ باز، زُل می‌زنند...

۴ـ دلهایشان از توان و اندیشه و تفکر تهی و آشفته و پریشان و غمگین‌اند و عشق و امید از نهانخانه‌ی دلهایشان رخت بربسته است. این درماندگان نگون‌بخت، اکنون می‌فهمند که گرفتار دستاورد خود شده‌اند. با خواری و ذلیلی می‌گویند: پروردگارا! ما را به دنیا بازگردان تا آن چه را از دست داده‌ایم، جبران کنیم و به عبادت تو بپردازیم. در سوره‌های دیگر نیز به این موضوع اشاره می‌کند: [← مؤمنون/۹۹تا۱۰۰]، [← منافقون/۱۰].

خداوند درخواستشان را مردود می‌شمارد که: مگر نمی‌گفتید: نه جهانی دیگر موجود است و نه کیفر و پاداشی خواهد بود و پس ازمرگ، حیات نوی نخواهیم داشت. اکنون باید این ستمکاران، دوران عذاب سنگین کردار زشت و ناپسندشان را بچشند. این سرکشان بی‌باور و این بداندیشان کفرپیشه، وارث خانه و کاشانه و سرزمین ستمگران پیش از خود بوده و چه بسا خود آنان با نیرنگ و فریب و به خاطر مقام‌گذرای

دنیوی، آنان را از صحنه برداشته و خود ـ بدتر از آنان ـ جایشان را فراگرفته و در سرزمین پروردگار به ستم و تباهی دست زده‌اند. باید بدانند که: هیچ‌گاه از دست خدای چیره وتوانا گریزی نخواهند داشت و به حسابشان می‌رسد؛ اگرچه نیرنگشان، کوه را از بیخ برکَند. خدای توانا همه را در کنار هم به غُلّ و زنجیر می‌کشد و لباس سیاه‌رنگ بسیار بدبوی «قطران» را به آنان می‌پوشاند که خواری، زبونی وحقارت از آن رنگ و تن‌پوش می‌بارد، انگار قیراندود است، به محض این که به شعله‌ی آتش نزدیک شود، می‌سوزد و آتش سراپای اندامشان را فرامی‌گیرد. [← مؤمنون/۱۰۴]، [← زمر/۲۴]، [← قمر/۴۸]. این است کیفر کافران و ناسپاسان سیاه‌پوش دوزخی. [← نجم/۳۱].

آری! این لباس، سیاه‌رنگ، بدبو، زشت و بدمنظر است و هیچ‌گاه خردمندان آن را نخواهند پوشید.

۵۲ـ «هذا بَلاغٌ لِلنّاسِ...»: این قرآن برای پند واندرز و راهیابی بشر کفایت می‌کند. «لِیُنذِرَکُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ»: تا به آن وسیله، شما و آنان را که این پیام را دریافت می‌کنند، بیم دهم. [← نعام/۱۹].

قرآن به عنوان یک کتاب مقدس تنها برای قرائت و ثواب بردن فرود نیامده؛ بلکه دستورالعمل زندگانی انسان است. کتابی است که هم به دانشمندان و اهل خرد پند می‌دهد و سود می‌رساند و هم سایر مردم جامعه را راه می‌نماید و هدایت می‌کند...

این بلاغ سه فایده دارد که هدف و حکمت نازل‌شدن همه‌ی کتابهای آسمانی است:

أ: هشدار و پند و اندرز،

ب: استدلال به آیات قرآنی برای اثبات یکتایی خدا،

ج: پندگرفتن از اندرزها و نصایح ارزنده‌ی آن. طبعاً آنان که عقل سلیم و درک صحیح دارند، از قرآن پند می‌گیرند و به کار می‌بندند.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای — فرشته‌ات به دو دستِ دعا نگه‌دارد
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان — نگاه‌دار سرِ رشته تا نگه دارد
غُبار راه‌گذارت کجاست تا حافظ — به یادگار نسیم صبا نگه دارد

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

پایان جزء سیزدهم

مکی

۹۹
آیه

حجر

وصف قرآن، تهدید کافران و گناهکاران، برخی از سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار و ردّ آنها

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ۱ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۲ ذَرْهُمْ
يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۳ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلا وَلَهَا كِتَابٌ
مَعْلُومٌ ۴ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۵ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ
إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۶ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۷ مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلا
بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ۸ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۹ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ
قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الأَوَّلِينَ ۱۰ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۱۱ كَذَلِكَ
نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۱۲ لا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الأَوَّلِينَ ۱۳ وَلَوْ فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ۱۴ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ
مَسْحُورُونَ ۱۵

توضیح واژه‌ها

الکتاب: قرآن. مُبینٍ: روشنگر، گویا، روشن. رُبَما: چه بسا، بسا، به معنای فراوانی است. یَوَدُّ (وَدَّ): آرزو می‌کند (می‌کنند)، دوست می‌دارد. ذَرْهُم (وَذَر): رهایشان کن، بگذارشان. یَتَمَتَّعوا: برخوردار می‌شوند. یُلهِ (یُلهِي): از ریشه‌ی لَهو، سرگرم می‌کند، به خود مشغول می‌کند. یُلهِهِم: سرگرمشان می‌کند، آنان را غافل می‌سازد. أمَل: آرزو. کتابٌ معلومٌ: زمانی معین. تَسبِقُ: پیشی می‌گیرد، جلو می‌افتد. ما تَسبِقُ: پیشی نمی‌گیرد. الذِّکرُ: قرآن، راهنما، نصیحت‌گر. لَوْما: چرا که نه؟ مُنظَرینَ: مهلت‌داده‌شدگان. مِن قَبلِكَ: پیش از تو. شِیَع: جمع شیعه، گروهها، دسته‌ها [← نعام/۶۵]. یَستَهزِئُونَ: مسخره می‌کنند. به تمسخر می‌گیرند. نَسلُکُهُ: آن را وارد می‌کنیم. المُجرمینَ: بزهکاران. سُنَّت: راه و رسم، شیوه. باباً: دری. ظَلّوا فیه یَعرجُونَ: از آن در بالا می‌رفتند. یَعرجونَ: بالا می‌روند. سُکِّرَتْ: پوشانده شده، از دیدن منع شده. سُکِّرَتْ أبصارُنا:

چشم‌بندی شده‌ایم، جلو دید ما گرفته شده. مَسحورُونَ: افسون‌شدگان، جادوشدگان.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام، را، این، آیه‌های کتاب آسمانی و قرآن مبین است.

۲ـ کافران [در آخرت] بسیار آرزو می‌کنند که کاش مسلمان می‌بودند!

۳ـ آنان را بگذار تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوها سرگرمشان بدارد. سرانجام خواهند دانست.

۴ـ ما هیچ شهر [و دیار]ی را نابود نکردیم مگر این که زمان معینی داشتند.

۵ـ هیچ ملتی بر اجل خود نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند.

۶ـ [با تمسخر] گفتند: ای کسی که قرآن بر تو فرود آمده است! قطعاً تو دیوانه‌ای.

۷ـ اگر راست می‌گویی، چرا فرشتگان را پیش ما نمی‌آوری؟

۸ـ [خدا فرمود: ما] فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و آن گاه [که فرشتگان آیند] آنان مهلت داده نمی‌شوند.

۹ـ البته ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و خود نگهدار آنیم.

۱۰ـ آری! پیش از تو نیز پیامبرانی را برای گروههای پیشین روانه کرده‌ایم.

۱۱ـ و هیچ پیامبری به نزد آنان نمی‌آمد جز این که او را به ریشخند می‌گرفتند.

۱۲ـ بدین‌سان آن (ریشخند و باطل) را در دل بزهکاران راه می‌دهیم.

۱۳ـ آنان به قرآن ایمان نمی‌آورند. همواره راه و رسم پیشینیان چنین بوده است.

۱۴ـ و اگر دری از آسمان بر روی آنان می‌گشودیم که از آن بالا روند [تا شگفتیهای هستی را ببینند باز]،

۱۵ـ می‌گفتند: ما «چشم‌بندی» شده‌ایم؛ بلکه ما، مردمی افسون‌شده‌ایم!

شرح و بیان

الر، حروف مقطع [← بقره/۱]، [← آل‌عمرن/۱]، [← عرف/۱]، [← یونس/۱]، [← هود/۱]، [← یوسف/۱]، [← رعد/۱]. سوره‌ی حجر، نود و نه آیه دارد و در مکه نازل شده است و چون قصه‌ی اصحاب حجر (قوم ثمود) را تعریف می‌کند، از این رو، به این نام شهرت یافته است. این سوره پس از سوره‌ی یوسف در فاصله‌ی زمانی بسیار سخت «عام‌الحزن» و سال هجرت شرف نزول یافته است. حجر، یا وادی‌القُری، سرزمین پیشین مردم ثمود، که با تخته‌سنگهای بریده و تراشیده‌شده کاخهای بزرگ می‌ساختند.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی ابراهیم این که: سر آغاز و شروع هر دو، در وصف کتاب مبین و

آسمانها و زمین است. هر دو سوره به گوشه‌ای از زندگانی وبزرگواری ابراهیم بت‌شکن و برخی از پیامبران الهی اشاره می کنند، تا برای پیامبر خاتم در برابر مخالفتها و ستیزه گری و اذیّت و آزارهای مشرکان و کافران، دلداری و آرامشی باشد.

اما پایان و فرجام سوره‌ها: سوره‌ی ابراهیم از احوال کافران در روز قیامت سخن می گوید. [← براهیم/۴۹تا۵۱] در این سوره: «رُبَما یَوَدُّ الَّذینَ...» [← همین/۲].

این سوره هم‌چون سایر سوره‌های مکی، اثبات یکتایی و تنهایی خدا، پیامبری، دوباره زنده شدن و زندگانی نوی را تشکیل‌دادن، حسابرسی، هشدار و یادآوری به گردن کشان ناسپاس وتکذیب کنندگان را بیان می کند. [← همین/۲و۳].

موضوع سوره

۱ـ مجادله و ستیزه‌جویی کافران و مشرکان از زمان ابوالبشر دوم، نوح تا دوران درخشان پیامبر نور ورحمت. [← همین/۱۰و۱۱].

۲ـ ایراد دلایل و براهین بر اثبات وجود آفریدگار از آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین، جایگاه و موقعیت بادهای بارورَ کننده و تلقیح کننده، زندگی و مرگ، زنده‌شدن و حسابرسی زودشمار. [← همین/۱۶، ۱۹، ۲۲، ۲۳و۲۵].

۳ـ اثبات وحی راستین بر پیامبر امین. [← همین/۸ و۹].

۴ـ اشاره‌ی فرضی به بازشدن درهای آسمان بر روی کافران و بی‌باوران. [← همین/۱۴و۱۵].

۵ـ قصه‌ی آدم و ابلیس، سجده کردن فرشتگان برای آدم و نافرمانی ابلیس. [← همین/۲۹تا۳۱].

۶ـ وصف احوال بدان و خوبان [← همین/۴۲تا۴۸].

۷ـ دلداری پیامبر معظم به قصه‌ی پیامبران نخستین، قصه‌ی آل لوط [← همین/۵۸تا۷۷]، قصه‌ی «اصحاب‌ایکه»: قوم شعیب [← همین/۷۸و۷۹]، قصه‌ی اهل حجر: قوم ثمود [← همین/۸۰تا۸۴].

۸ـ قرآن، نعمت خدا بر پیامبرخود [← همین/۸۷]، نابودکردن دشمنانِ مسخره کننده [← همین/۹۵]، چشم ندوختن به زیور و جلوه‌های دنیا و تواضع با مؤمنان [← همین/۸۸]، دعوتَ علنی مردم به سوی دین خدا [← همین/۹۴] و بردباری، ذکر و تسبیح و بندگی تا دم مرگ در برابر فشار و تمسخر دشمنان بی‌باور و خودخواه [← همین/۹۷تا۹۹].

۱ تا ۵ ـ این آیات قرآنی، کتابی کامل وجامع است و با سایر کتب آسمانی فرق دارد. کفّار در قیامت از کفر و کردارشان بسیار پشیمان و غمگین‌اند و آرزو می کنند که کاش دردنیا مسلمان می‌بودیم؛ اما فرصتی برای پشیمانی باقی نمانده است و همه‌چیز را از دست داده‌اند.

ای محمد! بگذار در زندگانی حیوانی محض، دست و پا زنند؛ چون چارپایان بخورند و بیاشامند و لذت ببرند. [← مرسلات/۴۶]. این آرزو و دنیاپرستی از کار آخرت غافلشان ساخته و پرده‌ی غفلت و غرور چنان بر قلب آنان افتاده و آنان را به خود مشغول کرده که دیگر توانایی درک واقعیت را ندارند.

قطعاً در جهان آخرت به خطاهای جبران‌ناپذیر خود، پی خواهندبرد؛ اما هیچ فایده‌ای ندارد و هنگام پس دادن حساب است و باید سزای اعمالشان را بچشند. این بی‌باوران به مادیات بسیار اهمیّت می‌دهند و در آرزوهای دور و دراز زودگذر و فریبنده غوطه‌ورند، بر آرمانهای خیالی و پندارهای بی‌اساس تکیه می‌کنند و مغرور و فریفته به خاطر این سرگرمی مادی از فرمان خدا و کردار نیکو محروم‌اند.

پس نابود کردن ملتها و اقوام مستکبر پیشین و ستمگران ادوار تاریخِ پسین و پیشین، حق خود آنان است و ستم نیست.

سنت الهی این است که: به آنان مهلت کافی دهد که شاید بیدار شوند و تجدیدنظر کنند؛ ولی آن گاه که این مهلت پایان یافت، سرنوشت حتمی به سراغشان می‌رود و تمام درها بر رویشان بسته می‌شود. [← عرف/۳۴].

۶ تا ۱۵ ـ یکی از موضعگیریهای خصمانه‌ی این دشمنان در برابر قرآن و پیامبر این بود که با تمسخر و ریشخند می گفتند: سوگند می‌خوریم آن کس که ادعا می کند که قرآن بر او نازل شده، دیوانه است. اگر راست می گوید، چرا فرشته‌ی الهی را نزد ما نمی‌آورد تا او را تأیید کند. [← فرقان/۷و۲۱]. فرعون به موسی ـ ع ـ نیز چنین می گفت: [← زخرف/۵۳].

خداوند در جواب فرمود: فرستادن فرشته نزد آنان خالی از حق وحکمت و مصلحت است که به عیان او را ببینند و به ناچار ایمان بیاورند و پیامبر را تصدیق کنند، و چون فرشته از جنس و شکل آنان نیست، کار بر آنان مشتبه می‌شود. پس، باید راهنما از جنس خود آنان باشد. [← نعام/۹].

سنت الهی بر این است که: هرگاه خداوند فرشته یا فرشتگانی نزد قومی بفرستد، زمان نابودی آن قوم فرا رسیده و مهلتشان به سر آمده است. دشمنان دین باید بدانند: تا روزی که جهان پایدار باشد و باد، برگ درختان را ورق زند و آب، روان گردد، خداوند، حافظ و نگهدار قرآن است. بگذار دشمن بگوید: «إِنَّهُ لَمَجنونٌ: محمد دیوانه است.» خدا در پاسخ می‌فرماید: «إِنَّا نَحنُ نَزَّلنا الذِّكرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظونَ: ما قرآن را فرستادیم و خود ما هم از آن نگهداری خواهیم کرد.» و هرگز دگرگونی و تغییری در آن پیدا نخواهد شد و دشمنان دین الهی ـ به ویژه یهودیان توطئه‌گر و یهودی‌تباران با وجود آن همه دشمنی و ستیزه‌جویی ـ هیچ گاه نخواهند توانست کمترین تبدیل و تغییری در نص قرآنی بیافرینند و به تحریفش کشانند.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این سَبَق
من کتاب و معجزه‌ت را رافعم بیش و کم کُن را ز قرآن مانعم

کس نتاند بیش و کم کردن درو | تو بِه از من حافظی دیگر مجو
تا قیامت باقیش داریم ما | تو مترس از نسخ دین ای مصطفی!

(مثنوی، دفتر سوم، ص۳۸۶)

کتب پیامبران پیشین به دلایلی تحریف شد و در واقع چیزی از نص صریح آنها در دست مردم نیست. توضیح این مطلب در پیش بیان شده است. این پیامبران نیز مورد تمسخر و ریشخند ملت خود بودند. آری! تمسخر و ریشخند و تکذیب کردن به فرمان الهی در دلهای بیمارِ گمراهان راه می‌یابد و به قرآن ایمان نمی‌آورند [← نعام/۷]؛ چون کینه‌توز، ستیزه‌جو، خودبزرگ‌بین و ناآگاهند. حال اگر -فرض کنیم- برای این بی‌باوران عالم، درِ آسمان بر رویشان باز گردد و با همین پیکر جسمانی خود به آسمان صعود کنند و حتی بسیاری از شگفتیهای هستی را ببینند؛ باز می گویند: این، حقیقت ندارد و ما جادو شده‌ایم، روی چشمانمان پرده کشیده شده است و این، پنداری بیش نیست. پس، نه آمدن فرشتگان و نه عروج کردن و بالارفتن به سوی آسمان و دیدن عجایب جهان، دل بداندیش آنان را به ایمان وامی‌دارد و نه حق را می‌پذیرند؛ بلکه در گمراهی و سرگردانی خود دست و پا می‌زنند و می‌مانند.

برخی از مظاهر قدرت و آثار نعمت خداوند

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ۱۶ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ۱۷
إِلا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ۱۸ وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا
فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ۱۹ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ۲۰ وَإِنْ مِنْ
شَيْءٍ إِلا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ۲۱ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۲۲ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ
۲۳ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ۲۴ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۲۵

توضیح واژه‌ها

بُروجاً: جمع برج، کاخها و بناهای بلند، اصل بروج به معنای ظهور (نمایان شدن) است. [گویند: تَبَرَّجَت المَرأَةُ: آن زن، زیبایی خود را نشان داد.] منظور از بروج در این آیه، ستارگان برجسته و ستارگان دوازده‌گانه‌ی معروف منطقةالبروج در علم فلکی است که منزلگاه و مدارج خورشید و ماه و کواکب دیگری هستند که در آن منازل به سیر و حرکت می‌پردازند. صورتهای فلکی هریک گروهی از ستارگانند که شکل و هیأت ویژه‌ای دارند که رَصَد، آن را تبیین کرده است. رَصَد: رصدخانه، رصدگاه، محلی که منجمان در آن با آلات و ابزار نجومی، ستارگان را تحت نظر ومراقبت قرار می‌دهند. نام هریک از این دوازده حصه‌ی منطقة البروج بدین قرار است: ۱ـ حَمَل ۲ـ ثور ۳ـ جوزا ۴ـ سرطان ۵ـ اسد ۶ـ سنبله ۷ـ میزان ۸ـ عقرب ۹ـ قوس ۱۰ـ جَدْی ۱۱ـ دلو ۱۲ـ حوت. **زَیَّـنّاها**: آسمان را آراستیم، آن را زینت دادیم. آسمان را با ستارگان آراستیم. **الناظرینَ**: اندیشمندان، آنان که پند می گیرند و بر قدرت آفریدگار و یکتایی صانع آن استدلال می کنند. **رَجیمٍ**: طرد شده، منفور، رانده شده. **إلّا**: ولی، امّا، لکن، مگر. **إستَرَقَ السَّمعَ**: دزدانه گوش فرا داد. **شِهابٌ**: ستاره‌ای درخشان و سوزان، یا شعله‌ای روشن از آتش. **مَدَدْناها**: زمین را گسترانیدیم که در ظاهر مسطح و ساکن به نظر می‌آید. **رَواسي**: جمع راسیه، استوار و پابرجا، محکم. **مَوزونٍ**: هماهنگ، سنجیده، متناسب، اندازه‌ی معین بر وفق حکمت و مصلحت. **مَعایش**: جمع معیشت، مایه‌ی زیستن، وسیله‌ی زندگانی و پایدرای. از قبیل خوراک، پوشاک و... **وَ مَن لَستُم لَهُ برازقینَ**: و آنان که شما روزی‌دهشان نیستید. **لَستُم**: شما نیستید. **بِقَدرٍ مَعلوم**: به اندازه‌ی معین. **الرِّیاح**: جمع ریح: بادها. **لَواقِحَ**: جمع لاقح، باردار،

آبستن. مِنَ السَّماءِ: از ابر آسمان. أَسقَيناكُمُوهُ: آن را به شما نوشانیدیم، آن را سبب آبیاری کشتزارها و آب‌دادن چهارپایانتان قرار دادیم. وَ ما أنتُم لَهُ بِخازِنینَ: و شما خزانه‌دار آن نیستید، شما توان انبارکردن آن را ندارید. الوارِثون: بازماندگان، مالک حقیقی خداست. المُستَقدِمینَ: پیشینیان، گذشتگان. المُستأخِرینَ: پسینیان، آیندگان، پس‌افتادگان. يَحشُرُهُم: پیشینیان و پسینیان را گرد می آورد. حَكيم: فرزانه، آن‌کس که رفتارش حق و شایان است.

ترجمه‌ی آیات

۱۶ـ ما در آسمان برجهای [نجومی] آفریدیم و آن را برای بینندگان آراستیم.
۱۷ـ و آسمان را از [دستبرد] هر شیطان رانده‌شده‌ای، نگهداشتیم.
۱۸ـ مگر کسی که دزدانه گوش فرادهد، شهابی روشن او را دنبال می کند.
۱۹ـ و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای پایدار درانداختیم و از هر چیز به شیوه‌ای سنجیده [و هماهنگ] آفریدیم.
۲۰ـ و در آن جا برای شما و کسانی که شما روزی‌ده آنان نیستید مایه‌ی زیستنشان را فراهم آوردیم.
۲۱ـ گنجینه‌های هر چیز تنها نزد ماست و ما آن را فقط به مقدار معین فرومی‌فرستیم.
۲۲ـ و بادها را بارورکننده‌ی ابرها می‌فرستیم و از آسمان آبی نازل می کنیم، آن‌گاه شما را از آن سیراب می گردانیم و شما خزانه‌دار آن نیستید.
۲۳ـ این ما هستیم که زنده می کنیم و می‌میرانیم و همیشه ماندگاریم.
۲۴ـ بی‌گمان پیشینیان و آیندگان شما را می‌شناسیم.
۲۵ـ مسلماً پروردگار تو [همه‌ی] آنان را گرد می‌آورد؛ زیرا او فرزانه‌ی داناست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین کفر کافران و درماندگی بُتان را بیان کرد و این آیات از قدرت و دلایل یکتایی خدا در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سربه‌فلک کشیده، انواع رُستنیها برای انسان و سایر جانداران و... سخن می گوید.

شرح و بیان

۱۶ و ۱۷ـ بروج، برجها، کواکب، بروج، منازل و مدارهای نجومی سیر و گردش سیّارات و پایگاههای ستارگان که در شبها به ویژه شبهای تار با آن چشمک‌زدنهایشان، چشمان آدمی را خیره و جذب می کنند و

زینت آسمان‌اند، [← صافات/۶]، و هر کدام به شیوه‌ای برای زمینیان، حامل ارزشها و فواید متعددی‌اند و اهریمن دشمن آدمی به آسمان آنان دسترسی ندارد،آن را آلوده نخواهد کرد، نمی‌توانند بلوا و آشوب بیافریند، آشوبگریهایش در سرزمین است که بسیاری از انسانها را به بیراهه می‌کشاند و اگر بخواهد از طریق فرشتگان از علم غیب سردرآورد، تا به توطئه‌های دیگری دست بزند، ستاره‌ی آتش‌بارِ «شهاب ثاقب» او را دنبال می‌کند و از پای درش می‌آورد. [← جن/۹]، [← ملک/۵]، [← صافات/۷].

۱۸ تا ۲۵ ـ زمین با وجود کروی بودنش، بسیار گسترده است و بنابه حکمت کامل الهی هرچیز هماهنگ و متناسب را برای بقای نسل آدمی به بار می‌آورد و مایه‌ی زندگانی جانداران روی زمین می‌گردد. صاحب تمام گنجینه‌ها خداست و بس، چنین قدرتی از کسی ساخته نیست. یکی از گنجینه‌های الهی باد است. باد برای تلقیح کردن ابر باران‌زا وزیدن می‌گیرد و به بخار آب، آبستن و بارور می‌شود، سپس از آسمان، باران فرو می‌بارد. هم‌چنین باد، برای تلقیح و بارور کردن درختان می‌وزد و درختان به ثمر می‌نشینند. [← عرف/۵۷]، [← نحل/۱۰]، [← وقعه/۶۸تا۷۰]. بدان که: مرگ و زندگی در دست خدای زنده و همیشه ماندگار است و تمام هستی از آن اوست و روز رستاخیز همه‌ی مردم در محضر او گرد خواهند آمد...

قصه‌ی آدم و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او، نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی‌اش با بنی‌آدم

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۲۶ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ
السَّمُومِ ۲۷ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۲۸ فَإِذَا
سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۲۹ فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۳۰
إِلا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۳۱ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
۳۲ قَالَ لَمْ أَكُنْ لأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۳۳ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا
فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۳۴ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۳۵ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۳۶
قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۳۷ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۳۸ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ
فِي الأَرْضِ وَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۳۹ إِلا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۴۰ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ
مُسْتَقِيمٌ ۴۱ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ۴۲ وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ۴۳ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ۴۴

توضیح واژه‌ها

صَلصال: گِل خشک‌شده‌ی خام سفال‌مانند، گِل کوزه‌گری، گل خشکیده‌ی خام که هرگاه ضربه‌ی آرامی بخورد ـ از شدت خشکی ـ به صدا درمی‌آید، گِل آوازدهنده؛ و اگر در کوره‌ی آتش پخته شود که به سفال و خزف تبدیل گردد، «فَخّار» نام دارد. حَماء: جمع حَمأَة، گلی که بر اثر تماس و مجاورت فراوان با آب و در مسیر آب، سیاه شده، گل مانده‌ی لجنزار، گل لجنی، گل تیره‌رنگ، گل و لای درهم آمیخته. مَسنونٍ: بدبو، گندیده. صلصال، همان حَمَأ مسنون است. الجانّ: جنّ، پری. السَّمُوم: سوزان، شعله‌ور زبانه‌ی آتش، آتش باد (نارالریح)، گرم و داغ و بدون دود. سَوَّیتُهُ: او را بیاراستم، ساختم، سامان دادم، به شکل آدمی درآوردم. قَعُوا(وَقَع): بر زمین بیفتید، به سجده درافتید. أَبی: خودداری ورزید، نافرمانی کرد. مالَکَ؟: چه چیزی مانع تو شد؟ تو را چه شده است؟ چرا؟ لَم أَکُن: من آن‌کس نیستم، شایسته‌ی منزلت من نیست. لَم أَکُن لِأَسجُدَ: شایسته‌ی من نیست که سجده برم. لِبَشَرٍ: برای موجودی جسمانی. أُخرُجْ منها: از این موقعیت [که اکنون داری] به درآی، از این مرتبت بیرون شو. أَنظِرْني: فرصتم ده، مهلتم ده. یُبعَثُونَ:

برانگیخته می‌شوند، زنده می گردند. المُنظرینَ: مهلت‌یافتگان، مهلت‌داده‌شدگان. بِما: به دلیل آن‌که. أَغوَیتَني: مرا گمراه ساختی. لَأُغوِیَنَّهُم: آنان را گمراه می‌سازم، آنان را به بیراهه می کشانم. المُخلَصین: زبدگان، پاکان، اهل اخلاص، برگزیدگان، بندگان خالص و پاک. هذا: این، راه جویندگان پاک، راه توحید. عَلَيَّ: به سوی من است. سُلطان: تسلط و قدرت، چیرگی. الغاوینَ: گمراهان، بی‌باوران. لَموعِدُهم: وعده‌گاه آنان. جُزءٌ مَقسومٌ: بخشی جداگانه، طبقات و درهای دوزخ عبارتند از: جهنم، لَظی، حطمه، سعیر، سقر، جحیم، هاویه که هر گروهی به تناسب کردار بدشان از یکی از این هفت در به دوزخ افکنده می‌شوند.

ترجمه‌ی آیات

۲۶ـ ما انسان را از گلی خشک، از [جنسِ] گلی سیاه و بدبو آفریدیم.

۲۷ـ و جن را پیش از آن از آتشی سوزان و بدون دود پدید آوردیم.

۲۸ـ [ای پیامبر! به یادآور] آن‌گاه را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من، بشری از گل خشک، [از جنس] گلی سیاه و بدبو می‌آفرینم.

۲۹ـ وقتی آن را آراستم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

۳۰ـ فرشتگان همگی به سجده درافتادند.

۳۱ـ مگر ابلیس از این که سجده کند سربرتافت.

۳۲ـ [خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که از زمره‌ی سجده‌کنندگان نیستی؟

۳۳ـ گفت: من کسی نیستم که برای بشری که از گل خشک از جنس گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

۳۴ـ گفت: پس، از این جایگاه بیرون شو قطعاً تو رانده شده‌ای.

۳۵ـ و تا روز قیامت بر تو نفرین باد!

۳۶ـ گفت: پروردگارا! مرا تا روز زنده‌شدن، مهلت بفرما.

۳۷ـ فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی،

۳۸ـ تا روزی که وقت آن [نزد خدا] معلوم است.

۳۹ـ گفت: پروردگارا! اکنون که مرا نومید کردی، من نیز [بدیها را] روی زمین در نظرشان می‌آرایم و همگی را گمراه می گردانم،

۴۰ـ مگر آنان را که بندگان خالص [و زُبده‌ی] تو باشند.

۴۱ـ فرمود: این، راه راستی است که به [پیشگاهِ] من می‌رسد.

۴۲ـ قطعاً بر بندگان مخلص من، دست نخواهی یافت، مگر بر آن گمراهانی که از تو پیروی کنند؛
۴۳ـ که دوزخ جایگاه جمله‌ی آنان است:
۴۴ـ دوزخی که هفت در [و طبقه] دارد و هر دری از آن، برای گروهی معین از پیروان اهریمن است.

شرح و بیان

۲۶ تا ٤٤ـ خداوند، آدم ابوالبشر را از گل و خاک آفرید. اصل انسان و زندگانی وی از گل سرزمین و از عناصر و مواد اصلی گل فراهم آمده است، عناصری که در ترکیب‌بند پیکره‌ی انسان دلالت دارد. میان گل و انسان، مراتبی موجود است که واژه‌ی «سُلاله: زبده و عصاره» در آیه‌ی ۸ سوره‌ی سجده، به آن اشاره می‌کند.

وقتی پروردگار، انسان را بیاراست و صورت بخشید، از روح خود در پیکر او دمید و او را ارجمند گردانید و خلافت و عمران زمین را به وی سپرد؛ چون آن نفخه‌ی خدایی انسان را به عالم والای فرشتگان می‌برد و او را چنان شایسته می‌گرداند که با آفریدگارش به راز و نیاز بپردازد و خود را بیشتر به او نزدیک کند.

آری! پیدایش شیطان از آتش سوزان است و بدین سبب همواره در پی آزار انسان خواهد بود. [← رحمان/۱۴و۱۵]. سراپای وجودش از غرور و خودخواهی مالامال است و به همین دلیل از فرمان الهی سربرتافت و آدم را سجده‌ی تکریم نکرد. انگار عملکرد شیطان و کارهای بسیار ناپسندش او را از جنس فرشته جدا می‌کند و در اصل پیدایش یکی نیستند.

شیطان مغرور و گمراه وقتی در محضر پروردگار از آفرینش آدم صحبت می‌کرد به روشنی گفت: آدم از گِل خشک و سیاه و بدبو و گندناک است. دیگر از نفخه‌ی جان‌بخش الهی که با این گل و لای در هم آمیخته و گُل سرسبد هستی آفریده، یادی نکرد و نامی نبرد و خودخواهانه خود را برتر دانست و از کرنش سرباز زد و گفت: من برتر از آدمم: [← ص/۷۶]. پس، در این آیات، راه شیطان و پیروانش با راه و بندگی بندگان مخلصِ صانع هستی از هم جدا می‌شود: شیطان و دنباله‌روانش به طرف گمراهی و تباهی، گام برمی‌دارند و هر آن از رحمت الهی دورتر و از درگاه حق رانده می‌شوند.

به قول شاعر:

فَـإن تَـرحَمْ فَأنـتَ لِـذاكَ اهـلٌ وَ إن تَطْـرُدْ فمـن يـرحمْ سِـواكا

اگر رحم کنی تنها تو اهلیت آن را داری و اگر از در برانی، چه کسی غیر از تو رحم می‌کند، مهربانی می‌کند؟

سرانجام دوزخ و طبقاتش، بهره‌ی اهریمن و اهریمن‌صفتان می‌گردد و به سزای کردارشان خواهند رسید و هر گروه و هر دسته‌ای -بنا به نامه‌ی اعمالشان- از یکی از درها به یکی از طبقات دوزخ افکنده می‌شوند. [← هود/۱۷].

اما بندگان برگزیده و دوستان زُبده و پاکباز آفریدگار به پاداش نیکِ کردار نیکوی خود نایل می‌شوند و به خشنودی خدا دست می‌یابند که خدا، خود این را، به راه راست خود نام می‌برد و از آن هم نگهداری و مواظبت می‌کند، تا دست پلید اهریمن به این نیکان خوب‌کردار نرسد. [← عرف/۲۰۰و۲۰۱]، [← برهیم/۲۲]، [← نحل/۹۹و۱۰۰]، [← صافات/۳۰].

پاداش پارسایان، آمرزش و کیفر

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٤٥ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ٤٦ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ
غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ٤٧ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ٤٨ نَبِّئْ
عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٤٩ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ٥٠

توضیح واژه‌ها

عُيُونٍ: جمع عین، چشمه‌سارها. بِسَلامٍ: با سلامت، با درود و خوش‌آمدگویی. آمِنِينَ: در امن و امان، ایمن بودن، ایمنی. نَزَعْنا: برکندیم، بیرون آوردیم، زدودیم، بیرون کشیدیم. غِلٍّ: کینه، عیب‌های نفسانی، دشمنی. إِخْواناً: برادران، دوستان. سُرُرٍ: جمع سریر: تخت‌ها. مُتَقابِلِينَ: روبه‌روی هم. لا يَمَسُّهُم: به آنان نمی‌رسد. نَصَبٌ: رنج، خستگی. مَخرَجِينَ: اخراج‌شدگان، رانده‌شدگان. نَبِّیءْ: خبر ده، باخبر کن. الأَلِيم: سخت، دردناک، سوزناک.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ [آری!] پرهیزگاران در باغها و چشمه‌سارانند،

۴۶ـ [و به آنان گفته می‌شود:] با سلامت و در امن و امان بودن به باغها و چشمه‌سارها درآیید.

۴۷ـ کینه [و عیبهای درونی] را در سینه‌هایشان پاک می‌کنیم و برادرانه بر تختهای روبه‌روی هم می‌نشینند.

۴۸ـ در آن [آرام] جای نه رنجی به آنان می‌رسد و نه در آن‌جا بیرونشان می‌کنند.

۴۹ـ [ای پیامبر!] به بندگانم خبر ده که من [نسبت به توبه‌کاران] آمرزگار مهربانم.

۵۰ـ و این که عذابم [برای بی‌باوران] عذابی سوزناک است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح حال سیاه‌بختان، این آیات از حال نیک‌بختان و بهشتیان سخن می‌گوید که شیطان نمی‌تواند بر آنان استیلا یابد و فریبشان دهد...

شرح و بیان

۴۵ تا ۴۸ ـ پرهیزکاران، همواره خدای دانا را در برابر خود حاضر و ناظر می‌بینند، از این رو، می‌کوشند

تا از زشتیها، پستیها و پلیدیها دوری ورزند و در امان باشند. خداوند نیز در مقابل، نعمتهای بی‌حد و حصر، بهشت را نصیب آنان می‌فرماید ودلهایشان را از هر گونه کینه و حسد می‌زداید و رنجها و حسرتها و دردهای دنیا را ـ در روز قیامت ـ از چهره‌هایشان برمی‌گیرد ودر نهایتِ ایمنی و سرور و شادی و بدون بیم و هراس، به خلد برین فرایشان می‌خواند، آن گاه فرشتگان به پذیره‌ی این خوبان می‌روند و آنان را به آن آرام جای باصفا و همیشگی، می‌برند. [← کهف/۱۰۸]. آن بهشت باطراوتی که بارها وصفش در این کتاب آسمانی آمده است. [← محمد/۱۵].

۴۹ و **۵۰** ـ این دو آیه، مقام بیم و امید و هشدار و تشویق را کنار هم گذاشته است و به پیامبر می‌فرماید تا به بندگان مؤمنش خبر دهد که: رحمت الهی برای اهل توبه و انابه بس وسیع و فراوان و کیفر وعذابش برای کافران و بدکاران که بر سر گناه و نافرمانی پای می‌فشرند و تباهکارند، بسی سخت و سنگین و دردناک و کوبنده است.

این دو آیه، حدّ میانگین اسلام را ـ در کارها ـ به ما می‌آموزد. پس باید انسان، آن را هم به خود و هم به دیگران یادآور شود و همواره با بیم و امید همگام باشد و بیم و امید در حالت تندرستی و سلامت بر حالت عدم صحّت و بیماری مستولی گردد. خوف ـ به تنهایی ـ نومیدی است و امیدواری هم غفلت و کوتاهی می‌آفریند و خیرالامور همان حدّ میانگین آن است.

قصّه‌ی مهمانان ابراهیم ـ ع ـ و خبر نابودی قوم لوط ـ ع ـ به ابراهیم

وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ٥١ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ٥٢ قَالُوا
لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ٥٣ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ
٥٤ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ٥٥ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا
الضَّالُّونَ ٥٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٥٧ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٥٨
إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ٥٩ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ٦٠ فَلَمَّا جَاءَ آلَ
لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ٦١ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ٦٢ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ
٦٣ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٦٤ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا
يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ٦٥ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ
مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ٦٦ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ٦٧ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا
تَفْضَحُونِ ٦٨ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ٦٩ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ٧٠ قَالَ هَؤُلَاءِ
بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٧١ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٢ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
مُشْرِقِينَ ٧٣ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ٧٤ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ٧٥ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ٧٦ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٧٧

توضیح واژه‌ها

نَبِّئْهُم: آنان را باخبر کن. **ضَيفِ ابراهيمَ**: مهمانان ابراهیم، واژه‌ی ضیف برای مفرد، مثنی، جمع و مؤنث و مذکر به کار می‌رود. این مهمانان، دوازده تن، ده تن یا سه تن از فرشتگان بوده‌اند، که یکی از آنان جبرئیل بوده است. آنان، ابراهیم را به نعمت فرزند، و نابودی قوم نااهل لوط بشارت دادند. **سَلاماً**: درود بر تو بادا! **وَجِلونَ**: بیمناکان. **لا تَوجَلْ**: مترس، مهراس. **غلامٍ**: پسر، منظور اسحاق است. **عَلَى**: با این که، با وجود این که. **عَلَى أن مَسَّنِيَ الكِبَرُ**: با وصف این که پیری مرا فراگرفته است. **بِمَ**: به چه چیز؟ چگونه؟ طبق کدام قاعده؟ **بالحَقِّ**: به امری حتمی و درست. **القانِطينَ**: ناامیدان، انسانهای نومید. **خَطْب**: کار مهم، کار و بار مورد توجه. **مُجرمينَ**: بزهکاران، بدکاران، گروه گنهکاران قوم لوط. **إلّا آلَ لُوطٍ**: به جز خانواده‌ی لوط، مگر خاندان لوط. **مُنجّوهُم**: نجات دهندگان آنانیم. **الغابِرينَ**: گذشتگان، رفتگان، باقی‌ماندگان، واپس‌ماندگان. **مُنكَرونَ**: ناشناخته، افراد ناشناس. **يَمترونَ**: تردید می کنند، شک دارند. **أسرِ بِأهلِكَ**: خانواده‌ات را در شب

ببر، خانواده‌ات را در شب کوچ بده. قطعٍ: پاسی، قسمتی، برخی. وَاتَّبِع أدبارَهُم: خودت به دنبال آنان حرکت کن، در پی آنان برو. لا یَلتَفِتْ: ننگرد، نگاه نکند. أدبار: پشت‌سر، عقب. إمضُوا: بروید، حرکت کنید. حیثُ: هرجا، همان‌جا، جایی. قَضَینا إلَیْه: به او وحی کردیم، او را باخبر کردیم. ذلِكَ الأمرَ: این موضوع . دابِر: ریشه، بنیان. مُصبِحینَ: در حالی که به بامداد رسیده بودند. المَدینَة: مراد شهر سدوم است. فَلا تَفضَحُونِ: مرا رسوا نکنید، بدنامم نکنید. فَلا تُخزونِ: خوارم مکنید. شرمسارم مکنید. أوَلَمْ نَنهَكَ: مگر تو را منع نکردیم؟ هؤلاءِ بَناتي: اینها دختران... من هستند. [← هود/۷۸]. لَعمرُكَ: سوگند به جانت! خطاب به پیامبر خاتم است. سَکرَتِهِم: مستی خودشان، سرمستی خود. یَعمَهونَ: سرگردانند، سرگشته‌اند. الصَّیحَة: فریاد مرگبار، صدای هولناک، صدای جبرئیل، صدای صاعقه. مُشرِقینَ: در حال که به وقت برآمدن آفتاب رسیده بودند، جمع مُشْرق. سافِل: قسمت پایین، قسمت زیرین. سِجّیل: سنگِ گل. [← هود/۸۲]، [← فیل/۴]. مُتَوَسِّمینَ (وَسْم): جمع متوسِّم، اهل اندیشه، اهل بینش، دانایان، هوشیاران، انسانهای زیرک، آنان که از روی نشانه‌ی ظاهری و اشاره به حقایق موجودات پی ببرند. إنَّها: آن شهر، آن خرابه و آثار. مُقیم: برجا، ماندگار. فِي ذلِكَ: درآن‌چه گذشت.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ـ [ای محمد!] آنان را از مهمانان ابراهیم باخبر کن.

۵۲ـ آن‌گاه که بر او وارد شدند و گفتند: سلام! ابراهیم گفت: ما از شما بیم داریم.

۵۳ـ گفتند: بیم مدار، ما تو را به فرزندی دانا بشارت می‌دهیم.

۵۴ـ گفت: با وصف این که پیری مرا فراگرفته است، بشارتم می‌دهید؟! به چه بشارت می‌دهید؟

۵۵ـ گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. از نومیدان مباش.

۵۶ـ ابراهیم گفت: چه کسی ـ جز گمراهان ـ از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟

۵۷ـ سپس گفت: ای فرشتگان! کار [و مأموریت] دیگر شما چیست؟

۵۸ـ گفتند: ما برای نابودی قوم بزهکار فرستاده شده‌ایم؛

۵۹ـ جز «آلِ لوط» که همگی آنان را می‌رهانیم؛

۶۰ـ مگر همسرش را که مقرر داشته‌ایم او از بازماندگان در عذاب باشد.

۶۱ـ وقتی فرشتگان نزد آل‌لوط آمدند؛

۶۲ـ لوط فرمود: شما جمعی ناشناس هستید.

۶۳ـ جواب دادند: خیر! بلکه برایت چیزی آورده‌ایم که قومت در آن تردید می‌کردند.

۶۴ـ ما حق [مسلّمی] را برایت آورده‌ایم و راستگوییم.

۶۵ ـ از این رو،در پاسی از شب، خانواده‌ات را بر دار و [خود] به دنبالشان از شهر بیرون شو. و کسی از شما پشت سرش را ننگرد و به آن جایی که فرمان می‌یابید، بروید.

۶۶ ـ این امر را به لوط وحی کردیم که: سحرگاهان ریشه‌ی آنان برکنده خواهد شد.

۶۷ ـ مردم شهر [از حضور مهمانان باخبر شدند] شادی کنان آمدند.

۶۸ ـ لوط گفت: اینها، مهمانان من هستند، مرا رسوا نکنید.

۶۹ ـ و از خدا پروا داشته باشید و مرا خوار نکنید.

۷۰ـ گفتند: مگر تو را از پناه‌دادن مردم منع نکرده‌ایم؟

۷۱ـ گفت: اگر می‌خواهید [از راه مشروع] کاری کنید، اینها دختران من هستند.

۷۲ـ [ای محمد!] سوگند به جان تو! آن بی‌باوران در سرمستی خود سرگردان بودند.

۷۳ـ آری! هنگام برآمدن آفتاب، فریاد مرگبار، آنان را فروگرفت.

۷۴ـ و آن‌جا را زیر و زبر کردیم و بر آنان سنگ‌پاره‌هایی از سنگ گِل فروریختیم.

۷۵ـ مسلماً در این کیفر برای اهل اشاره پندهاست.

۷۶ـ آثار آن شهر هنوز بر سر راه مسافران برجاست.

۷۷ـ مسلماً در این [آثار بازمانده] برای مؤمنان، عبرتی است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان دلایل توحید، احوال قیامت و اوصاف بدان و خوبان، به دنبال آنها قصص پیامبران ـ سلام‌الله‌علیهم ـ می‌آید تا شنیدنش، عشق و علاقه‌ای به بندگی بندگان مخلص بیافریند و آدمی را از عذاب برهاند و از گناه و نافرمانی آفریدگار که مایه‌ی بدبختی و سرافکندگی است، مصون بدارد.

شرح و بیان

۵۱ تا ۷۷ ـ پیامبر خاتم از مهمانان و مهمانداری ابراهیم ـ ع ـ مردم را باخبر می‌کند که: فرشتگان به دستور حق در شکل و لباس جوانانی برومند و خوش‌اندام، مهمان «ابوالضّیفان: پدر مهمانان، مهماندار جوانمرد»؛ یعنی، ابراهیم می‌شوند و او را به فرزندی دانا و خردمند و به نابودی قوم بدکاران لوط ـ ع ـ بشارت می‌دهند. هنگام پذیرایی، مهمانان چیزی نمی‌خورند. برابر عرف جامعه‌ی زمان، خودداری از خوردن، هشداری در پشت پرده دارد. ابراهیم از آنان ترسی بر دل گرفت. [← هود/۷۰]. مهمانان، خود را نشان دادند و پیام الهی را به او ابلاغ نمودند، [← صافّات/۱۱۲]. که خدا فرزندی فرزانه به او عطا می‌کند و مأموریت مهم دیگر این که: به فرمان خدا شهر قوم لوط را زیر و زبر می‌کنند و جز لوط و آل او و گروه

مؤمنان، همگی نابود می‌شوند، سپس نزد لوط رفتند تا دستور خدا را به فرجام برسانند... به لوط گفتند: باید خانواده‌ات، شب‌هنگام شهر سدوم را ترک کنند و به سوی شام بروند و خود نیز پشت سرشان حرکت کن و آنان را زیر نظر بدار، مبادا کسی به جای ماند و یا سهل‌انگاری کند و هم‌چون عادت آنان که وطن را به جای می گذارند، به دیار و زادگاهشان بنگرند و گرفتار شوند.

آری! آن وقت که مردم شهر از آمدن مهمانان لوط باخبر شدند، به منزل او هجوم بردند که شاید به آرزوی پلید خود ـ که در میان بشریت سابقه نداشت ـ دست یابند. شادی می کردند، انگار، شکار فربه را در دام انداخته‌اند. آنان در پی کار بس پلید و شرم‌آور بودند و نمی‌فهمیدند که این مهمانان جوان، فرشتگان خدایند و برای ریشه کن کردن خودِ آن تباهکاران تاریخ آمده‌اند که دمار از روزگارشان برآرند. تعبیر «یَستَبشِرون»: شادی کنان می آمدند، نشان می‌دهد که زشتی و پستی و ناپاکی اینها تا چه حدّ بوده است که در مقابل چشمان تمام مردم شهر این گونه، رسوایی خود را در معرض نمایش قرار می‌دادند، حجاب را از میان برمی‌داشتند و بدتر از چهارپایان در پی شهوت بودند که حتی زبان‌بسته‌ها از آن گونه رفتار امتناع می‌ورزند.

لوط که هنوز فرشتگان را نمی‌شناخت با غم و اندوه فراوان از آنان و کرامت خود ـ جانانه ـ دفاع می کرد و می‌خواست مردانگی و انسانیّت را در وجود آن مردم پست بیدار کند و به خانه‌هایشان بازگردند؛ اما اثر نکرد. سرانجام لوط به دو جمله اشاره نمود: أ: «اینها مهمانان منند، رسوایم مکنید احترام مهمان واجب است و سوء قصد به آنان، اهانت به من است».

ب: این جمله، تأکید کننده‌ی جمله‌ی اول است: «از خدا پروا کنید و خوار و ذلیلم مکنید، از عذاب خدا بترسید».

در جواب گفتند: مگر به شما نگفتیم که از بیگانه و مهمانان حمایت نکنید و این کار حق شما نیست، تا ما با آنان کار زشت انجام دهیم؟!

لوط به آن قوم سرگردان پیشنهاد کرد تا از همه‌ی دختران شهر از راهِ مشروع کام بگیرند، از کارهای شرم‌آور، دست بردارند، راه فطرت سالم را انتخاب کنند و آن چه عقل سلیم بپسندد برگزینند.

یادآوری: این که لوط می‌فرماید: «هؤُلاءِ بَناتی» به دلیل آیه‌ی: «النَّبیُّ أولی بِالمؤمنینَ من أنفُسِهم و أزواجُهُ أُمَّهاتُهُم» [← حزب/۶]. همه‌ی دختران آن قوم به منزله‌ی دختران خود او بود. [← هود/۷۷تا۸۳].

قطعاً همه‌ی پدیده‌های هستی برابر قانون خدا جاری است؛ قانونی که در این جهان به ودیعت نهاده؛ اما هر رویدادی برابر سرنوشتی ویژه به وجود می‌آید. شهرهای قوم لوط در مسیر حجاز ـ شام قرار داشت و کاروانیان از آنجا گذر می کنند. خرابه‌ی آنها برای هوشمندان و متفکران، پندها و عبرتها به ارمغان دارد تا از خواب غفلت بیدار شوند و ایمانشان را محکم بدارند و بیشتر به حق گرایند.

ای محمد! یا، ای لوط! سوگند به زندگی و حیات تو (سوگند به جانت)! قوم لوط هم‌چون سرمستی که خرد را از دست داده باشد، در گمراهی و نادانی و تاریکی دست و پا می‌زدند و سرگردان و ویلان بودند.

سرانجام فریاد مرگبار و نابودکننده‌ی جبرئیل، سپیده‌دم، صبح زود بر آنها فرود آمد و تا برآمدن آفتاب شهر این قوم ناپاک بیماردل را زیر و زبر کرد و زیر آوار رفتند و به سزای بدیهای خود رسیدند. «مُصبِحینَ: آغاز روز، مُشرقین: آغاز برآمدنِ طلوع خورشید».

این آیات به سه نوع عذاب اشاره می‌کند: ۱ـ فریاد کوبنده و تند و دهشتناک ۲ـ زیر و رو کردن شهر آشوب و فساد ۳ـ سنگ‌سار کردنشان با سنگِ گل.

بی‌گمان این فرمان الهی برای هوشمندان درس بزرگی است و آن شهر، خرابه‌اش سرِ راه مسافران و کاروانیان قرار دارد و بر کسی پوشیده نیست. [← صافات/۱۳۷و۱۳۸].

آیه‌ی ۷۷ می‌فرماید: «إنَّ فی ذلِکَ لآیَةً لِلمُؤمنینَ» یعنی، آن چه بر سر قوم لوط آوردیم، کیفر کردار زشت و نافرمانی از دستور خدا و پیامبر بود و رستگاری لوط و مؤمنان پاداش آنان به شمار می‌رود. پس آنان که حقیقت این داستان قرآنی را می‌فهمند و به آن باور دارند، مؤمنانی‌اند که آن عذاب را انتقام خدا به دفاع از پیامبرانش می‌دانند؛ ولی بی‌باوران آن را به طبیعت و شرایط و رخدادهای زمین نسبت می‌دهند.

در پایان این درس به این نکته اشاره شود که: در زبان عربی استثنا از نفی، اثبات می‌رساند و استثنا از اثبات هم، نفی حاصل می‌گردد. پس استثنای آیه‌های «...إنّا أرسلنا الی قومٍ مُجرمینَ. إلّا آلَ لوطٍ إنّا لَمُنجُوهُم أجمعینَ. إلّا امْرَأتَهُ...» چنین است: اول، آل لوط از بزهکاران بدرفتار جدا می‌شوند و به گروه رستگاران می‌پیوندند، سپس زن لوط هم از آل او مستثنی می‌گردد ـ چون اهل ایمان نبود ـ و به گروه گرفتارشدگان ملحق شد.

قصّه‌ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و اصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح)

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ٧٨ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ٧٩ وَلَقَدْ كَذَّبَ
أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ٨٠ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٨١ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ٨٢ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ٨٣ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ٨٤ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ
فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ٨٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ٨٦

توضیح واژه‌ها

الأيكة: سرزمین قوم شعیب ـ ع ـ درختان انبوه و درهم فرو رفته، نزدیک مدین، بیشه، درختستان. **أنّهما**: شهر قوم لوط وایکه. **إمامٍ**: یعنی، راه، مسیر. **حجْر**: قوم ثمود، سرزمینی میان مدینه و شام، هر مکانی که پیرامونش را با سنگ چید، حجر نام دارد، مانند: حجر کعبه. **المُرسَلينَ**: پیامبران الهی. دراین‌جا منظور حضرت صالح است؛ چون تکذیب یکی از پیامبران به منزله‌ی تکذیب تمام آنان است؛ زیرا همگی در دستور یکتاپرستی و اصول مشترک‌اند. **آیاتنا**: معجزه‌هایی چون کتاب آسمانی یا معجزه‌ای مانند «ناقةالله» که در آفرینش، شیردادن و آب‌نوشیدنش بسیاراستثنا بود. **کانوا ینحتونَ**: می‌تراشیدند. **ینحتونَ**: می‌تراشند. **آمنینَ**: در امن و امان، ایمن دور از اندیشه‌ی مرگ و کیفر. **مُصبحینَ**: در حالی که به صبح رسیده بودند، وارد صبح شده بودند، سپیده‌دم، صبحدم. **ما أغنَى عَنهُم**: از آنان دفع نکرد، به کارشان نیامد، سودمند واقع نشد. [← عرف/۴۸]. **السّاعَة**: قیامت، رستاخیز. **إصْفَح**: صرف‌نظر کن، درگذر، گذشت کن. **الجَميل**: نیکو، خوب، پسندیده. **الصَّفح**: گذشت جوانمردانه. **الخَلّاق**: آفریدگار...

ترجمه‌ی آیات

۷۸ـ مردم سرزمین ایکه ستمگر بودند.

۷۹ـ بنابراین، از آنان انتقام گرفتیم و این دو [شهر ویران‌شده] بر سر راهِ آشکار [کاروانیان] است.

۸۰ـ مردم سرزمین حجر پیامبران را دروغگو دانستند.

۸۱ـ ما آیات خود را برای آنان فرستادیم؛ اما از آنها روی برتافتند.

۸۲ـ آن مردم، در درون کوهها خانه‌هایی می‌تراشیدند تا در امان باشند.

۸۳ـ سپیده‌دم فریاد مرگبار، آنان را فرو گرفت.

۸۴ـ و دستاوردهایشان، به کارشان نیامد.

۸۵ـ ما آسمانها و زمین و آن چه را که در میان آنهاست قطعاً به حق آفریده‌ایم و قیامت آمدنی است. پس [ای پیامبر!] گذشتی نیکو داشته باش؛

۸۶ـ چون که پروردگارت، آفریدگار بس داناست.

شرح و بیان

۷۸ تا ۸۶ ـ داستانهای عبرت‌آموز این سوره عبارتند از: ۱ـ داستان آدم و ابلیس، ۲ـ ابراهیم و لوط ۳ـ داستان ایکه، قوم شعیب که سرزمینی پوشیده از درختان در هم فرورفته و انبوه و باغ و بوستانهای پرثمر بود. این قوم، چون شعیب را دروغگو انگاشتند و از فرمان حق سربرتافتند و در پیمانه و وزن خیانت می‌ورزیدند ـ در واقع ـ، بر خود ستم کردند که سرانجام با فریادی مرگبار نابود شدند. ۴ـ داستان صالح ـ ع ـ با قومش.

هدف از بیان و تکرار این داستانها ـ که هر کدام در جای خود ـ برای تشویق در طاعت و بندگی و دوری از گناه و خیانت و عذاب الهی و دلداری پیامبر خاتم است.

مناسبت آیه‌ی «وَ ما خَلَقنا السَّموات وِ الأرضَ وَ ما بینَهُما إلّا بالحَقِّ...» در این جا این است که: وقتی خداوند، کافران را نابود و دیارشان را زیر و زبر می کند، برای برخی سؤال پیش می‌آید که چگونه ریشه کن کردن آن مردم و عذاب‌دادنشان، برازنده‌ی مقام بخشایندگی و مهربانی خداست؟! جواب از سوی پروردگار این است که: من آفرینش را ـ به ویژه ـ بنی‌آدم را برای عبادت و بندگی و شناخت واقعی خدایی خود، از نیستی، هستی بخشیده‌ام، وقتی از فرمانم سر باز زنند حکمتم چنان مقتضی است که روی زمین از پلیدی و پستی آنان زدوده گردد و بندگان مخلص و توانا جایگزین آنان شوند و آن‌گونه که حق مطلب است در خدمت سایر بندگان ناتوان و درمانده باشند و ستم را بردارند تا عدل در سرزمین فرمانروا گردد.

قوم شعیب، مشرک، راهزن و در پیمانه و وزن خاین بودند و کم‌فروشی می کردند. [← عرف/۸۵...]، [← توبه/۷۰]، [← هود/۸۴تا۹۵]، [← طه/۴۰]، [← شعراء/۱۷۶تا...]، [← قصص/۲۲و۲۳و۴۵]، [← عنکبوت/۳۶تا۳۸].

آثار خرابه‌ی شهرهای پر ناز و نعمت قوم لوط و شعیب بر سر راه مردمی است که هنگام سفر از حجاز (عربستان کنونی) به شام از آن جا می گذرند.

قوم صالح نیز چون از درِ نافرمانی درآمدند، پس از سه روز فرصت برای خوردن و آشامیدن به میل خود، در روز چهارم، خشم خدا از پایشان درآورد. [← هود/۶۵].

نکته‌ی مهم: بیان واژه‌ی «باالحق» در آیه‌ی ۸۵ این است که: جهان جز از راه حق اداره نخواهد شد و همه‌ی کار و بارش با حق روبه‌راه می گردد، از هواها و آرزوهای نفسانی پیروی نمی کند؛ بلکه از حق و عدل پیروی می کند...

عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد مصطفی ـ سلام‌الله‌علیه.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۸۷ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا
مِنْهُمْ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۸۸ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۸۹ كَمَا
أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ۹۰ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ۹۱ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۹۲
عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۹۳ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۹۴ إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ ۹۵ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۹۶ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ
يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۹۷ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۹۸ وَاعْبُدْ رَبَّكَ
حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۹۹

توضیح واژه‌ها

المَثاني: جمع مثنی، تثنیه، تکرار و دوباره گفتن. **لا تَمُدَّنَّ**: چشم مدوز، خیره مباش. **ما**: ثروت و چیزهای دنیوی. **مَتَّعْنا بِهِ**: به آن برخوردار کرده‌ایم. **أزواجاً**: دسته‌ها، فرقه‌ها، گروه‌ها، اصناف. **إخفِض جناحَكَ**: فروتن باش، خاکسار باش، مهربانی کن. **النَّذيرُ المُبين**: هشداردهنده‌ی آشکار، بیم‌دهنده‌ی آشکار و صریح. **كَما أنزَلنا**: همان‌طور که عذاب فرستادیم. **المقتَسمينَ**: تقسیم‌کنندگان، فرقه‌گرایان، استهزاکنندگان. **عِضينَ (عَضو)**: جمع عِضة که در اصل عِضوه است؛ یعنی، بخش‌بخش، پاره‌پاره، جزءجزء، قطعه‌قطعه، یعنی، آن مقتسمین، قرآن را به نامهای سحر، دروغ، افسانه‌های پیشینیان، غیرمترقی، بازدارنده از تمدن و... نام می‌بردند، و این که عده‌ای به بخشی از آن ایمان بیاورند و بخشی را باور نداشته باشند. **لَنَسألَنَّهُم**: قطعاً از آنان خواهیم پرسید. **إصدَعْ**: آشکار گردان، به روشنی بیان کن. **تُؤمَرُ**: دستور یافته‌ای. **أعرِضْ**: روی برگردان، اعتنا مکن. **كَفَيناكَ**: تو را کفایت می‌کنیم، تو را مصون می‌داریم، نگهدار تو هستیم. **المُستَهزِئينَ**: ریشخندکنندگان. **إلهاً**: معبودی، فرمانروایی، خدایی. **آخَرَ**: دیگر. **يَضيقُ صدرُكَ**: دلتنگ می‌شوی. **السّاجدينَ**: سجده‌کنندگان، نمازبرپادارندگان. **اليَقينُ**: مرگ، که امری حتمی است.

ترجمه‌ی آیات

۸۷ـ [ای محمد!] ما به تو سبع‌المثانی و قرآن والامرتبه را بخشیده‌ایم.

۸۸ـ به چیزی که فرقه‌هایی از کافران را بدان بهره‌مند گردانیده‌ایم، چشم مدوز و برای آنان غمگین مباش و

با مؤمنان فروتن باش.

۸۹ـ و بگو: من هشدار دهنده‌ی آشکارم؛

۹۰ـ همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم؛

۹۱ـ آن کسانی که قرآن را بخش‌بخش می‌کردند.

۹۲ـ سوگند به پروردگارت! از همه‌ی آنان سؤال خواهیم کرد؛

۹۳ـ از آن چه که کسب کرده‌اند.

۹۴ـ بنابراین به آن چه دستور یافته‌ای، آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

۹۵ـ که ما تو را از شر تمسخرکنندگان مصون می‌داریم.

۹۶ـ آنان که با خدا، خدای دیگری قرار می‌دهند. قطعاً به زودی حقیقت را می‌فهمند.

۹۷ـ ما می‌دانیم که از سخنان آنان دلتنگ می‌شوی.

۹۸ـ از این رو [هنگام سختی] به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز و از سجده‌کنندگان باش.

۹۹ـ و تا مرگت فرا می‌رسد، پروردگارت را پرستش کن.

شرح و بیان

۸۷ تا ۹۹ ـ قرآن، سنن و راه و روش آفریدگار را تبیین می‌کند، دلها را به آن متوجه می‌سازد، پرده‌ی ابهام را کنار می‌زند، همه را با آیات موجود در جهان دوردست و نزدیک، برای درک آن به وجد و سرور می‌آورد، حق و باطل را روشن می‌گرداند و خوب و بد را روی صحنه‌ی نمایش قرار می‌دهد. پس آن پیامبر بزرگواری که سبع مثانی و قرآن عظیم به او عطا شده، قطعاً با حق در ارتباط است و هیچ‌گاه چشمان خود را به چیزهای فناناپذیر و زودگذر خیره و متوجه نخواهد کرد و به جاذبه‌های فریبنده‌ی دنیا مغرور نخواهد شد و هدف خود را ـ جانانه ـ ادامه می‌دهد تا به سرمنزل هدایت برسد. [← طه/۱۳۱]. و پس از اتمام‌حجت با کافران و کج‌روان، در غم آنان نمی‌نشیند؛ ولی بال فروتنی و مهربانی و ارزش را برای مؤمنان راستین می‌گستراند. [← آل‌عمرن/۱۵۹].

آری! پروردگار، کافران و بی‌باوران عالم را مورد پرس و جو قرار می‌دهد و آن مقتسمین (بخش‌بخش‌کنندگان و فرقه‌گرایان) را ـ در هر عصری که باشند ـ کیفر می‌کند. این است که به پیامبر می‌فرماید: آشکارا تبلیغ کن و به مشرکان و تمسخرکنندگان گوش مده و تا دم مرگ در برابر عظمت و شکوه آفریدگار سپاسگزار و نمازگزار باش.

یادآوری: آخرین واژه‌ی این سوره «الیقین» یعنی، مرگ؛ زیرا مرگ، امری یقینی است و کسی از آن نمی‌رهد. [← مدثر/۴۳تا۴۷].

توجه: سبع مثانی: تمام قرآن، طاوس، به نقل از ابن‌عباس می گوید: مراد از سبع، بسیار و فراوان و مثانی، به معنای تثنیه و ثناست. [مختصر تفسیر قاسمی]

چند نظر در مورد «السبع المثانی، یا سَبعاً من المثانی»

۱ـ سبع مثانی؛ یعنی، فاتحه‌الکتاب که به اجماع، هفت آیه است و در نماز تکرار می‌شود. و یا این سوره میان خدا و بنده تقسیم می‌شود: نیمه‌ی اول آن، سپاس و ثنای خدا و نیمه‌ی دوم، دعا و التماس است...

۲ـ منظور از آن، هفت سوره‌ی طولانی قرآن از بقره تا توبه ـ منهای انفال ـ است...

۳ـ سبع مثانی، تمام قرآن است... (طاوس و ضحاک به نقل از ابن‌عباس) به دلیل آیه‌ی «اللهُ أنزَلَ أحسن الحدیثِ کتاباً مُتشابهاً مَثانیَ...» [← زمر/۲۳]. همه‌ی قرآن، مثانی نام دارد؛ زیرا اخبار، قصص و امثال در آن وجود دارد.

۴ـ مراد از سبع مثانی، اقسام مطالب و موضوعات اساسی قرآن از: امر و نهی، بشارت و هشدار، ضرب‌المثل، برشمردن نعمتها و سرگذشت پیشینیان است. زیاد پسر ابومریم می گوید: نظر صحیح، اولی است. [با اختصار، تفسیر طه‌الدره] اما من آن پسندم که جانان پسندد. والله اعلم.

المُقتسمین: فرقه گرایان، استهزا کنندگان، تقسیم کنندگان، آنهایی که در زمان حیات مبارک پیامبر در مکه و در راههای ورودی آن تقسیم می‌شدند و به مردمی که قصد طواف بیت را داشتند، هشدار می‌دادند که فریب محمد نخورند... و نیز مقتَسِمینَ؛ یعنی، یهودیان و ترسایان و یا هر دسته و فرقه‌ی دیگری که راه درست الهی را در هر دور و زمانی، بر روی مردم ببندند و صدای رسای دلسوزان و دانایان دین را ـ به شیوه‌های گوناگون ـ خاموش کنند...

اللّهمّ صلِّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مکتی

نحل

۱۲۸ آیه

دلایل یکتایی خدا

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم
أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱ يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ
أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاتَّقُونِ ۲ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۳ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۴
وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۵ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ
وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۶ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلا بِشِقِّ الأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۷ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ ۸ وَعَلَى
اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۹

توضیح واژه‌ها

أَتَی: فرا رسید، آمد، به دلیل محقق‌الوقوع بودنش به جای فعل مضارع آمده است ← فرا می‌رسد، می‌آید.
فَلا تَستَعجِلوهُ: در طلب آن شتاب نورزید، در آمدنش مشتابید. **الرّوحِ**: وحی. **مِن أَمرِهِ**: به دستور خویش.
بالحَقِّ: از روی حکمت و مصلحت. **نُطفَة**: منی، آب ناچیز و بی‌مقدار. **خَصیمٌ**: مخاصم، ستیزه‌جو، دشمن.
دِفْءٌ: گرما، گرمی؛ یعنی از پشم و کرک و موی حیوانات پوشش گرم فراهم می‌شود. **مَنافِع**: سودها.
جَمال: زیبایی. **تُریحون**: شامگاهان از چراگاه باز می‌گردانید. **تَسرَحونَ**: سحرگاهان به چراگاه می‌برید.
أثقالَکُم: بارهای شما، بارهای سنگین شما. **بالِغیهِ** ← **بالِغینَ**: نون جمع در اضافه حذف شده = بالغیه. بدان می‌رسند، واصلان، رسندگان به آن. **شِقّ**: رنج، مشقت، سختی، به رنج انداختن. **الأنفُس**: بدنها، جانها.
الخَیل: اسبان، گله‌ی اسب. **البِغال**: جمع بَغل، استرها، استران. **الحَمیرَ**: جمع حمار، درازگوشان، الاغها، خران. **قَصدُ السَّبیلِ**: راه راست. **عَلَی‌اللهِ قَصدُ السَّبیل**: نمودن راه راست بر خداست. **جائِرٌ**: کژ، بیراهه، نادرست.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ فرمان خدا رسید، در طلبش شتاب مورزید و خدا از آن چه که شریک وی می‌سازند، پاک و فراتر است.

۲ـ خدا، به فرمان خود، فرشتگان را همراه وحی، نزد هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌فرستد که هشدار دهید [و بگویید:] هیچ فرمانروا و خدایی جز من نیست. پس، از من پروا داشته باشید.

۳ـ آسمانها و زمین را به حق آفریده و از آن چه شریک وی می‌سازند، فراتر است.

۴ـ انسان را از نطفه‌ای [ناچیز] آفرید. سپس او ستیزه‌جویی آشکار شد.

۵ـ چارپایان را برای شما آفرید که در آنها پوشش گرم و بهره‌ها [ی گوناگونی] است و از آنها می‌خورید.

۶ـ آن‌گاه که آنها را از چرا برمی‌گردانید و یا بامدادان به چرا می‌برید، برایتان در آن جمالی است.

۷ـ [چارپایان بارکش] بارهای سنگین شما را به شهر و دیاری می‌برند که جز با به زحمت انداختن تن خویش به آن نمی‌توانید رسید. هان! پروردگارتان با رأفت و مهربان است.

۸ ـ و نیز اسبان، استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و برایتان زینتی باشد. هم‌چنین چیزهای دیگری را که شما نمی‌دانید، می‌آفریند.

۹ـ و نمودنِ راه راست با خداست. برخی از آن راهها بیراهه است و اگر اراده می‌کرد به همه‌ی شما راه می‌نمود.

شرح و بیان

این سوره دارای یکصد و بیست و هشت آیه است ـ که جز سه آیه‌ی آخر که بین راه مکه به مدینه نازل شده ـ بقیه مکی است و چون آیه‌های ۶۸ و ۶۹ به نحل (زنبور عسل) اشاره می‌کند، از این رو به این نام شهرت یافته است.

نام دیگرش «نِعَم» (جمع نعمت ها) است؛ زیرا از نعمتهای فراوانی نام می‌برد. شیوه و روند این سوره، هم‌چون سایر سوره‌های مکی است.

ارتباط این سوره با سوره‌ی حجر

پایان سوره‌ی حجر با آغاز این سوره پیوند محکمی دارد. در سوره‌ی حجر می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسأَلَنَّهُم أَجمَعِينَ» بر اثبات زنده‌شدن در قیامت و سؤال از عملکردِ در دنیا دلالت می‌کند. و آیه‌ی «وَاعبُد رَبَّكَ حَتّى يَأتِيَكَ اليَقِينُ» نیز نشان فراسیدن مرگ هر کس در وقت معلوم آن است. در این سوره می‌فرماید: «أَتى أَمرُ اللهِ»

فرمان و امر خدا (مرگ) می‌رسد. هم‌چنین این سوره با سوره‌ی ابراهیم مناسبت دارد: در این سوره از مرگ، عذاب و سپس از نعمتها سخن می گوید: [← ۲۸تا۳۸] و در آیه‌ی ۳۴ ابراهیم از نعمت خدا یاد می کند، همان‌گونه که در آیه‌ی ۱۸ همین سوره، عین آن را تکرار می کند: «...وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَتَ اللهِ لا تُحصُوها».

موضوع و محتوای این سوره

۱ـ اصول و عقیده (الوهیت و وحدانیت)، دوباره زنده‌شدن و بررسی کارنامه‌ی اعمال و نزدیک بودن آن ساعت و زمان، همان‌گونه که در سوره‌های دیگر وقوع آن را قاطعانه به صیغه‌ی ماضی بیان می کند: «إِقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم وَ هُم فِي غَفلَةٍ مُعرِضونَ» [← نبیاء/۱]، «إِقتَرَبَتِ السّاعَةُ و انشَقَّ القَمَرُ» [← قمر/۱]. چون قیامت آمدنی است و در آمدنش تردیدی نیست، خبر آن به صورت فعل ماضی و مستقبل، هردو یکسان خواهد بود.

۲ـ اثبات وحی و رسالت و درخواست شتابگرانه‌ی مشرکان از پیامبر برای آمدن عذاب الهی، تا به رسالتش باور کنند.

۳ـ سخن از قدرت مطلق آفریدگار در پیدایش آسمان و زمین و در گردش کُرات و...

۴ـ بیان نعمتهای پیاپی، فرجام کفر و ناسپاسی و هشدار به دوزخ و نوید به نعمت بهشت و گواهی پیامبران در روز قیامت بر این که: فرمان و احکام خدا را به ملتهای خود در دنیا ابلاغ کرده‌اند.

۵ ـ آوردن جامع‌ترین آیه: «إِنَّ اللهَ يَأمُرُ بِالعَدلِ وَ الإِحسانِ و...» [← همین/۹۰] و دستور وفا به عهد و پیمان و تحریم‌شکستن و ارج‌نهادن به شرایط و بندهای آن و...

۶ـ پناه‌بردن به خدا از شر و تباهی اهریمن رانده شده در وقت تلاوت قرآن و سایر اوقات.

۷ـ این که: قرآن بر قلب مبارک پیامبر نازل گشت و قطعاً سخن آدمی و جنّ و ملك نیست.

۸ ـ آوردن ضرب‌المثلها در این سوره برای اثبات توحید و باطل گردانیدن شرك و کفر است. بر سر دین ماندن آن‌کس که به زور به کفر وادار شود؛ در صورتی که قلبش بر سر ایمان به خدا مطمئن باشد.

۹ـ هرکس روز قیامت، آزادانه از خود دفاع خواهد کرد.

۱۰ـ اواخر سوره، سخن از بیان حلال و حرام بودن نعمتهاست و کیفر آنان که بدون دلیل در این باره رأی و نظر می‌دهند، همان‌گونه که شیوه‌ی علمای یهود است.

۱۱ـ و سرانجام آیه‌های پایانی به مدح پایدار و توحید خالص ابراهیم می‌پردازد و به صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اشاره می کند و نیکوکاران و خوبان از خدا مدد می‌جویند.

نگاهی به این آیات

أ: آری! آمدن روز رستاخیز، قطعی و یقینی است و هرکس در آن روز به سزای کردار خود، خواهد

رسید؛ اما انسانی که خدا او را از نطفه‌ی ناچیزی هستی بخشیده، اکنون به سن رشد رسیده و قدرتی به هم رسانیده، با خدا در جنگ و ستیز است و او را باور ندارد و آرزوهای نفسانی خود را می‌پرستد و آن را همه‌چیز خود می‌داند؛ بی آن‌که بیندیشد که آفریدگار، چارپایان ـ از حلال و حرام گوشت ـ را برای مردم آفریده تا هم از گوشت و شیر، پوست، پشم، مو و کرک آنها استفاده کنند و هم از این راه بر وجود او پی ببرند و نیز این چارپایان بارهای سنگین را برایشان جابه‌جا کنند و به هرجا که بخواهند بروند. علاوه بر اینها وجود و تماشای این چارپایان در سحرگاهان که به صحرا می‌روند و شامگاهان از چرا به آغُل بازمی گردند، همه و همه، زینت و جمال است.

سوارشدن بر اسبها، استرها و... جمال و زینتی است که نصیب آدمی گشته است.

ب: واژه‌ی «روح» به معنای وحی، در قرآن فراوان است؛ چون که روح به تن، جان می‌بخشد و وحی به منزله‌ی روح برای تن است. [← غافر/۱۵]، [← شوری/۵۲].

ج: قیامت و نزول عذاب و نابودی هر قومی قطعی است؛ ولی هر کدام به زمان مخصوص خود بستگی دارد که فقط خدا از آن باخبر است و بس.

د: آفرینش انسان و تمام هستی؛ انسان، ستیزه‌گر و دشمن است. [← فرقان/۵۴ و ۵۵]، [← یس/۷۷].

ه: جمال و زیبایی چارپایان، همان جمالِ آفرینش و ترکیب صوری و ظاهری، مایه‌ی استفاده‌ی گوناگون آدمی از آن است و از فرآورده‌هایش بهره‌مند می گردد. [← مؤمنون/۲۱و۲۲]، [← یس/۷۱و۷۲]، [← غافر/۷۹و۸۰].

و: «وَ یَخلُقُ ما لا تعلمونَ» مانند: وجود سایر جانداران دوردست در خشکی و انواع آبزیان در دریاها و اقیانوسها. هم‌چنین این آیه مردم را برای استقبال و پذیرش از انواع وسایل دیگر که ثمره‌ی زحمات دانش بشری در عصر جدید است، آماده و منتظر می کند...

ز: نمودن راه راست با خداست که آدمی را به خیر و سلامت و نور و رحمت هر دو جهان می‌رساند و از انحراف و کژروی بازش می‌دارد. [← نعام/۱۵۳]، [← حجر/۴۱].

دلایلی دیگر بر اثبات الوهیت و وحدانیت پروردگار

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ۱۰ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ
الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۱۱
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ ۱۲ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۱۳ وَهُوَ
الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ
فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۴ وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا
وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۱۵ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ۱۶

توضیح واژه‌ها

شرابٌ: آشامیدنی، نوشیدنی. **تُسيمونَ**: می‌چرانید، چارپایان خود را می‌چرانید. **تُسيمونَ**: از سَوم، چهارپا، حیوان. مثلاً، الإبلُ السّائمة: شتری که در صحرا بچرد. **يتفكّرونَ**: می‌اندیشند، خرد می‌ورزند. **سَخَّرَ**: آماده کرد، رام نمود، مسخر کرد. **ما**: چیزهایی. **ذرَأَ**: پدید آورد، آفرید. **ألوان**: جمع لون، رنگها. **يَذَّكَّرونَ**: عبرت می‌گیرند، پند می‌پذیرند. **لحماً**: گوشت. **طَريّاً**: تر و تازه، ماهی تازه. **حليَةً**: مروارید آب‌دار و درخشان (لؤلؤ و مرجان) زیور و زینت، درّ و گوهر. **حِليَةً تَلبَسُونَها**: زیورهایی که آن را می‌پوشید. [قابل توجه است که در آرایه‌ها و پیرایه‌ها در ادبیات فارسی نیز، با فعل «پوشیدن» به کار می‌رود. چنان که گویند: «انگشتری پوشیدن»... (خرمشاهی)]. **مُواخِرَ فيهِ**: شکافنده‌های آب. جمع ماخره از مَخْر است. ماخره، کشتی‌ای که آب را بشکافد. **لِتَبتَغُوا**: تا بجویید، فراهم آورید. **أَلقى**: افکند، قرار داد، بنهاد. **رَواسيَ**: جمع راسیه: کوههای استوار و پایدار. **أن تَميدَ بِكُم** ← **لِئَلّا تَميدَ بِكُم**: تا شما را نجنباند. تا شما را به این طرف و آن طرف نیندازد. **عَلاماتٍ**: جمع علامت، نشانه‌ها.

ترجمه‌ی آیات

۱۰ـ خداست که از آسمان، برایتان باران فروفرستاد که از آن می‌آشامید و از آن، گیاهان می‌رویند و شما حیوانهای خود را در آن می‌چرانید.

۱۱ـ خدا به وسیله‌ی آن آب، کشت و زرع، زیتون، نخلستانها و تاکستانها و هر نوع فرآورده‌های دیگر را

برایتان می‌رویاند. مسلماً برای آنان که در این‌باره می‌اندیشند، عبرتی است.
۱۲ـ او، شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام کرد وستارگان هم فرمانبردار او هستند. بی‌گمان در این امر برای خردورزان، پندها و نشانه‌هاست.
۱۳ـ هم‌چنین، آن چه را در زمین برایتان رنگارنگ آفرید، [در اختیارتان گذاشت] قطعاً در این موارد، برای پندپذیران، مایه‌ی عبرت است.
۱۴ـ او، کسی است که دریا را برایتان رام گردانید تا از [شکار] آن گوشتی تازه بخورید و از آن زیورهایی بیرون بیاورید که خود را بدان می‌پوشید. و کشتیها را در آن می‌بینی که سینه‌ی دریا را می‌شکافند و [خدا چنین کرد] تا از فضل او روزی خود را فراهم آورید و شکرگزار باشید.
۱۵ـ و کوههای پایدار را بر زمین افکند تا زمین شما را نجنباند و رودها و راهها را پدید آورد تا راه خود را بیابید.
۱۶ـ و نشانه‌های [دیگری نهاد] و مردم به وسیله‌ی نور ستارگان راه‌یابی می‌کنند.

شرح و بیان

۱۰ تا ۱۶ ـ این آیات، دلایل و تکمله‌ی دیگری است بر اثبات وجود الهی در هستیِ پهناورِ گردان، در پیدایش انواع گیاهان، دریاها، کوهها و... به راستی، خدا آبی شیرین و گوارا فرو می‌فرستد تا همه‌ی موجودات از آن سیراب شوند و شرایط زندگانی آدمی هم، فراهم گردد. از این آب، انواع و اقسام گیاهان، درختان، ثمرهای گوناگون باغ و بوستان، رنگها، جلوه‌های زیبا، مزه‌ها و طعمهای اشتهاآور، پدید می‌آید تا بر یکتایی آفریدگار هستی دلیلی روشن و برای خردمندان درس و پندی باشد و بیشتر بیندیشند که چگونه خداوند به وسیله‌ی «آب بی‌رنگ» صدهزاران رنگ در تابلوی هستی می‌آفریند. [← نمل/۶۰].

چشم بگشا به گلستان و ببین — جلوه‌ی آب صاف در گل و خار
زآب بی‌رنگ صدهزاران رنگ — لاله و گل نگر در آن گلزار

(از ترجیع‌بند هاتف)

خداوند، آدمی را به وسیله‌ی نشانه‌های هستی، از خواب غفلت بیدار می‌کند و این پی‌درپی آمدن شب و روز برای خواب و استراحت و کار و کوشش و طلب روزی پاکیزه، گردش ماه و خورشید و پرتوافشانی آنها به سود آدمی و سایر موجودات است. [← قصص/۷۳]. هم‌چنین وجود انواع ستارگان و سیارات در همه‌جای آسمان برای راهیابی و رهایی از تاریکی خشکی و دریاست و همگی از روی نظامی دقیق و حساب‌شده و قراردادی و بدون کم و زیاد، از آفریننده‌ی خود فرمان می‌برند و در سیر و حرکتند. [← عرف/۵۴].

دلیلی دیگر این که: خداوند، از روی قدرت و مهربانی خود دریا و امواج آن را برای بنی‌آدم رام و مسخر نمود تا در دل آن فرو روند و خوردنی و قیمتی را شکار کنند. [← مائده/۹۶]، [← رحمان/۲۲]. و کشتیهای غول‌آسا را روی آب اندازند و در پی تدارک زندگانی پر سر و صدای خود باشند. بدان که: اگرخداوند، آب دریا را مسخر نمی‌کرد، هرگز کسی از آن همه نعمت، بهره‌مند نمی‌گردید؛ اگر به باران فرمان فرود نمی‌داد، کشت و زرع و نسل، همگی نیست و نابود می‌گشت. این است که می‌فرماید: «لَعَلَّكُم تَشكُرونَ».
نعمت دیگر صانع کردگار این که: به کوهها فرمان داد تا در زمین پابرجا شود و توزان آن را ثابت نگهدارد و آبهای چشمه‌سارها، دریاها در آن روان و دوان گردند و جانداران را حیات بخشند. [← نبیاء/۳۰و۳۱].

از ویژگیهای الوهیت، آفریدن،دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ ۱۷ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۸ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۱۹ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا
يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۲۰ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۲۱ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۲۲ لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۲۳

توضیح واژه‌ها

يَخلُقُ: می‌آفریند. تُعَدُّوا (عَدَّ): برشمرید. لا تُحصُوها (حَصَي): آن را شمارش نمی‌کنید، نمی‌توانید آن را بشمارید. [← برهیم/۳۴]. تُسِرّونَ: عقاید وافکار را در دل نهان می‌دارید. نهانی انجام می‌دهید. تُعلنونَ: آشکار می‌سازید، آشکارا کار می‌کنید. يُخلَقونَ: آفریده می‌شوند. أموات: مردگان. غَيرُ أحياء: نه زندگان، بی‌جانها. أيّان: کی، چه وقت؟ يُبعَثونَ: برانگیخته می‌شوند، باز زنده خواهند شد. مُنكِرَةٌ: انکار کننده، ناسپاس. مُستَكبِرونَ: خودخواه، خودبزرگ‌بین، متکبر.

ترجمه‌ی آیات

۱۷ـ آیا آن‌کس که می‌آفریند، همانند کسی است که نمی‌آفریند؟ چرا پند نمی‌گیرید؟

۱۸ـ و اگر نعمت خدا را برشمرید، نمی‌توانید آن را شمارش کنید. بی‌گمان خدا آمرزگار مهربان است.

۱۹ـ خدا از کارهای نهان و آشکار شما خبر دارد.

۲۰ـ و آنهایی را که به جای خدا پرستش می‌کنند، چیزی نمی‌آفرینند؛ بلکه خودشان آفریده می‌شوند.

۲۱ـ [آنان] مردگان‌اند و حیاتی ندارند و نمی‌دانند چه وقت زنده می‌شوند.

۲۲ـ خدای شما خدایی یکتاست. از این رو، آنان که آخرت را باور ندارند، دلهایشان حق‌ناشناس و خودبزرگ‌بینند.

۲۳ـ قطعاً خدا از کارهای نهان و آشکار شما خبر دارد و هیچ‌گاه مستکبران را دوست نمی‌دارد.

شرح و بیان

۱۷ تا ۲۳ ـ خداوند، در این آیات، عظمت خود را به یاد می‌آورد و از کسی نمی‌پذیرد خدایان باطل را

بپرستد. او هستی‌بخش و دهنده است. کسی برازنده‌ی این مقام نخواهد بود، اگر کسی هست، نشان دهد تا چگونه آفریننده‌ای است! [← لقمان/۱۱]. نعمت و احسانش بس بی‌شمار و همیشگی است و ولی‌نعمت حقیقی جز او را نسزد. پس آن‌کس که هستی آفرید با آفریده‌ی ناتوان و درمانده‌ای ـ که کاری از دستش برنخواهد آمد ـ یکسان نیست که از کمترین چیزی خبر ندارد.

خداوند بلندمرتبه، نهانی‌های سینه را می‌داند و چیزی از وی پوشیده نمی‌ماند.

بتها هرگز جان نمی‌گیرند و هم‌چنان برای همیشه مرده‌ی بی‌روحند و از زنده‌شدن فریب‌خوردگانی که به ناحق آنها را می‌پرستند و به جای خدا می‌پذیرند، خبر ندارند و نمی‌دانند روز قیامت کی فرا می‌رسد. پس، چگونه از آنها، امیدِ سود و پاداش می‌رود؟! ای بی‌خبر! بکوش که صاحب خبر شوی. خدای همیشه زنده‌ی توانا، یکی بیش نیست و هیچ همتایی ندارد و از وزیر و مُشیر و معین بی‌نیاز و قادر مطلق است.

مستکبران و کیفرشان

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۲۴ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۲۵ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۲۶ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ
فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ۲۷ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ۲۸ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۲۹

توضیح واژه‌ها

أَساطیر: جمع اسطوره، افسانه‌ها، خرافات... **الأَوّلین**: گذشتگان، پیشینیان. **أَوزار**: جمع وِزر، گناهان، خطاهای سنگین. **کامِلَة**: به تمامی، تمام و کمال. **یُضِلّونَهُم**: آنان را گمراه می‌کنند. **بِغَیرِ عِلمٍ**: ندانسته، ناآگاهانه، سران، ضعیفان را گمراه می‌کنند و روز قیامت به مقدار کیفر آنان بر کیفر سران، افزون می‌گردد. **ساءَ**: چه بد است! **مَکَرَ**: مکر کرده‌اند، مکر ورزیده‌اند. **فَأَتَی اللهُ بنیانَهُم منَ القواعد**: خداوند بنیانشان را از پایه برانداخت، خدا از پایه بر بنیانشان زد، خدا شالوده‌ی زندگانی آنان را پی گرفت و از پایه در هم کوبید، خداوند اساس و بنیادشان را از ریشه برکند. فرمان خدا بنیانشان را از پایه زد. خداوند آنان را نابود کرد و از میان برداشت. **أَتَی**: قصد کرد. **قواعِد**: جمع قاعده، پایه، اساس، شالوده. **خَرَّ**: فرو ریخت، فرو افتاد، فرود آمد... **مِن فَوقِهِم**: از بالای سرشان. **لا یَشعرونَ**: در فکرش نیستند، حدس نمی‌زنند، در انتظارش نیستند، به ذهنشان نمی‌رسد، درک نمی‌کنند. **یُخزیهِم**: آنان را رسوا می‌کند، آنان را خوار و زبون می‌سازد. **کُنتُم تُشاقّونَ**: مخالفت می‌ورزیدید، جنگ و ستیز ساز می‌کردید. **فیهِم**: درباره‌ی آنها، به خاطر علاقه به آنان. **أُوتوا العلم**: دانشوران، اهل دانش. دانایان از فرشتگان و پیامبران. **السُّوء**: بدی، عذاب. **تَتَوَفّاهُم**: جانشان را می‌گیرند، جانشان را می‌ستانند، روح آنان را می‌گیرند و می‌میرانند. **ظالِمي أنفُسِهِم**: ستمکاران بر خود. **فَأَلقَوْا (لقي)**: انداختند. **السَّلَمَ**: تسلیم شدن، **فَأَلقَوُا السَّلَمَ**: از در تسلیم درآمدند. **بَلَی**: آری، بله! **مَثوَی**: جایگاه، اقامتگاه. **المتکبِرینَ**: کبرورزان، فخرفروشان، خودبزرگ‌بینان.

ترجمه‌ی آیات

۲۴ـ وقتی به آنان گفته شود: آن چه پروردگارتان [بر محمد] فروفرستاده، چیست؟ می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است.

۲۵ـ آن مستکبران باید در روز قیامت [هم] بار گناهان خود را به تمامی بر دوش بکشند و [هم] بار گناهان آنان را که از روی بی‌خبری گمراهشان ساخته‌اند. به هوش باشید که چه بد باری بر دوش می‌کشند!

۲۶ـ از گذشتگان آنان هم نیرنگ می‌ورزیدند؛ اما فرمان خداوند [آمد و] بنیانشان را از پایه برکند و سقف از فرازشان بر آنان فروریخت و از آن جا که انتظارش را نداشتند، عذاب بر سرشان وارد شد.

۲۷ـ سپس [خداوند] در قیامت رسوایشان می‌گرداند و می‌فرماید: آن شریکانِ من که درباره‌ی آنها [با پیامبران] دشمنی می‌کردید، کجا هستند؟ دانشوران می‌گویند: امروز، رسوایی و عذاب، برای کافران است؛

۲۸ـ آن کافرانی که بر خود ستم کرده‌اند و وقتی فرشتگان جانشان را بستانند، از درِ تسلیم درمی‌آیند و می‌گویند: ما کار بدی انجام نداده‌ایم. آری! خداوند به کردارتان داناست.

۲۹ـ بنابراین، از درهای دوزخ وارد شوید و همیشه در آن بمانید. مسلماً جایگاه خودبزرگ‌بینان چه بد جایی است!

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان دلایل توحید و ادلّه‌ی بطلان بت‌پرستی در درسهای پیشین؛ اینک این آیات به بیان شبهه‌های منکران وحی و معجزه می‌پردازد. آن بی‌باوران به طعنه می‌گویند: قرآن، افسانه‌های پیشین است، نه معجزه. خدا نیز در دنیا نابودشان می‌کند و در آخرت هم کیفرشان می‌دهد؛ هرچند در وقت وقوع عذاب، سر تسلیم فرود می‌آورند و می‌گویند: از ما کار بدی سر نزده است.

شرح و بیان

۲۴ تا ۲۹ ـ شبهه‌های مخالفان وحی و نبوت:

۱ـ طعنه‌زدن به قرآن این بود که آن را از افسانه‌های خیالی پیشین می‌دانستند. «وَ إذا قیلَ لَهُم ما ذا أنزلَ...»

وقتی پیامبر بر صحت و درستی رسالت خود به نزول قرآن، استدلال می‌کرد، مستکبران دروغ‌پردازِ بی‌باور می‌گفتند: محمد، خود، قرآن را جمع‌آوری کرده است و گروهی صبحگاهان و شامگاهان آن را به او می‌آموزند. [← فرقان/۵] شبهه‌های ۲، ۳ و ۴ به ترتیب در آیه‌های ۳۳، ۳۵، ۳۸ همین سوره‌ی نحل خواهد آمد. آن ناکسان تاریخ بر پیامبر، دروغها می‌بافیدند، افتراها می‌بستند، سخنان متضاد فراوان و بیهوده می‌ساختند و پیامبر را ساحر، شاعر، کاهن، دیوانه و... می‌نامیدند. ولید پسر مغیره مخزومی پس از فرورفتن و اندیشیدن،

برای فریب‌دادن مردم، گفت: پیامبر جادوگر است. [← مدثر/۱۸تا۲۴].

بی‌تردید سران کفر و شرک؛ چون که هم خود گمراه گشته و هم مردم ساده‌لوح ناآگاه را گمراه کرده‌اند در روز قیامت بار گرانِ سیاه‌بختی خود را به تمامی بر دوش خواهند کشید و هم‌چنین بار گناه پیروان تیره‌بخت نادان خود را که جاهلانه پی آنان را گرفته و در چاه گمراهی فرورفته‌اند، بر می‌دارند و کیفرش را ـ بدون کاستی ـ می‌چشند. [← عنکبوت/۱۳].

ای مردم! بیدار شوید که این گروهِ گمراه‌کننده‌ی کژرو، در قیامت چه‌ها خواهند کشید؟! و هرگز از کیفر الهی رستگار نخواهند شد. حکم آیه عام است و در تمام ادوار تاریخ با قامتی برازنده واستوار، ستمگرانِ مستکبر خودخواهِ فرصت‌طلب را هشدار می‌دهد، خواه پند گیرند، خواه ملال.

پیشینیانِ کژرفتارِ آنان هم با مردم ساده‌دل، ترفندها و حیله‌گریها کردند که سرانجام از بیخ و بُن برکنده شدند و نابود گشتند، سپس به آتش دوزخ گرفتار آمدند؛ و سرافکنده و رسوا گشتند؛ هرچند خود چنین انتظاری نداشتند. [← آل‌عمران/۱۹۲]، آنان در عذابی همیشگی خواهند ماند و مردنی در کار نیست. [← فاطر/۳۶]، [← غافر/۴۶].

توضیح آیه‌ی ۲۶، این که: تمثیل نیرنگ نیرنگ‌بازانِ گمراهگر به ساختمانی ترسیم می‌شود که از ستونها و پایه‌ها و سقف، تشکیل و ازجهت معماری و بنّایی، اصولی ساخته‌شده؛ اما در برابر وزش باد قدرت و تدبیر و چاره‌سازی پروردگار، بسی سست است و از هر طرف، شالوده و بنیان زندگی آن خودبینان، فرو می‌ریزد، پایه‌ها در هم می‌شکند و منهدم می‌شود، سقف منزل بر سرشان فرو می‌افتد و آنان را با خود به زیر خاک می‌برد.

ساختمانی که ـ به خیال خویش ـ برای پناهگاه و آسایش زندگی ساخته‌اند، ناگاه، آنان را می‌بلعد و نابودشان می‌کند و جانشان را می‌ستاند. هرگز به ذهنشان نمی‌رسید که چنین خانه و کاشانه‌ای گورستان آنان گردد.

این است که خداوند در پاسخ نیرنگها و دسیسه‌های سران متکبر، این‌گونه تمسخرشان می‌کند و انتقام و سزایش از هر طرف فرایشان می‌گیرد و شش‌جهت را بر آنان تنگ‌می‌گرداند، تا برای حاضران و آیندگان درس عبرتی باشد و خودبزرگ‌بینان جهان، مردم ستمدیده را به بازیچه نگیرند. قطعاً در جهان آخرت رسوا می‌شوند و در بارگاه آفریدگار، سرافکنده و درمانده می‌مانند و در آن جا خودخواهی و تکبر اثر ندارد و از شریکانی که در دنیا برای خدا تراشیده و ساز کرده بودند و بارها به خاطر اندیشه‌ی نادرستشان با پیامبر و مؤمنان دشمنی و ستیز می‌کردند، کاری ساخته نیست و فرشتگان و مؤمنان گویند: امروز، خواری و خفّت و عذاب و کیفر برای کافران و بی‌باوران است.

پارسایان و ایمانشان به وحی منزل و پاداش آنان

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ
الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۳۰ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ
فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ۳۱ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ
سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۳۲

توضیح واژه‌ها

خیراً: خوبی، خیر و نیکی، قرآن سرتاسر خیر و خوبی، بهترین، خیر مطلق، که تمام نیکیها و سعادتهای مادی و معنوی را در بر دارد. المُتَّقین: پارسایان، پرهیزکاران. عَدْنٍ: جاویدان، ماندگار. طَیِّبینَ: پاکان، پاکیزگان از کفر و گناه و آلودگی، سبکبالان و خوشحالان..

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ به پارسایان گفته می‌شود: آن چه پروردگارتان [بر محمد] فروفرستاده، چیست؟ می گویند: «خیر و نیکی». نصیب نیکوکاران در این دنیا، نیکویی است و مسلماً سرای آن جهان بهتر است. راستی‌را، سرای پارسایان چه نیکوست!

۳۱ـ [سرای پارسایان؛ یعنی،] آن باغهای جاودانی که بدان وارد می‌شوند [و] جویبارها از زیر درختانش روان است. در آن‌جا هرچه طلب کنند برایشان مهیّاست. خدا این گونه به تقواپیشگان مزد می‌دهد.

۳۲ـ آنان، کسانی‌اند که فرشته جانشان را می‌ستاند و پاکیزه سیرت [از دنیا می‌روند و] به آنان می گویند: درود بر شما باد! و به پاداش کردار نیکتان، وارد بهشت شوید.

سبب نزول آیه‌ی ۳۰

ابن ابوحاتم از سدی نقل می کند که: مردم قریش جمع شدند و گفتند: محمد، مردی شیرین‌زبان و خوش‌بیان است. هر وقت با کسی سخن بگوید، محو او می‌شود و عقل و هوش از دست می‌دهد. جمعی معدود از خانواده‌های سرشناس اشراف را برگزینید و آنان را به راههای اطراف مکه بفرستید که در آن‌جاها به مسافه‌ی یک شب یا دو شب مستقر گردند که هرکس خواست با محمد دیدار کند، وی را بازدارند. عده‌ای به آن‌جاها رهسپار شدند. وقتی کسی به عنوان نماینده‌ی قومش می‌رفت تا بداند محمد چه می گوید

و در آن جاهای معین به اشراف اهل قریش می‌رسید؛ یکی از آن قریشیان خود را معرفی می کرد و سپس می گفت: من، محمد را به تو می‌شناسانم: او مردی دروغگوست و جز ابلهان و بندگان و کسانی که اثر خیری در وجودشان نیست، کسی پیرو او نشده است و بزرگان قومش او را ترک کرده‌اند. در این صورت آن نماینده‌ی اعزامی قوم بازمی گشت و از گفتگو با محمد پشیمان می‌شد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن که خداوند، احوال دروغ‌پردازان را بیان نمود که: قرآن را افسانه‌های پیشین می‌نامیدند، در قیامت گناه و معاصی خود و پیروان گمراه خود را برمی‌دارند، و هنگام وقوع قطعی عذاب از درِ صلح و آشتی درمی‌آیند و ربوبیت خدا را تأیید می کنند؛ اینک این آیات در این درس به بیان اوصاف مؤمنان راستکردار ـ که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند ـ و مزد و پاداش آنان در هر دو سرا و منازل و درجاتشان در خلد برین، می‌پردازد و بدین‌سان کردار این دو گروه با هم سنجیده می‌شود.

شرح و بیان

۳۰ تا ۳۲ ـ تشخیص هر چیز با ضد آن است. پس از بیان احوال کافران و ناسپاسان، خدای والامقام از مؤمنان سعادتمند باایمان و پاک و پاکیزه از شرک و گناه، سخن می گوید تا فرق این دو گروه روشن و اساس عدل و داد متجلی گردد. وقتی از مؤمنان سؤال می‌شود که خدایتان چه چیزی بر محمد فروفرستاد؟ گویند: خیر و رحمت و برکت. خیر، به معنای وسیع کلمه؛ یعنی، پیامبر ـ سلام‌الله‌علیه ـ تمام نیکیها، پاکیها و ارزشهای مادی و معنوی را از جانب کردگار برای سعادتمندی و سرافرازی آدمیان آورده است. اما مشرکان در جواب نمایندگان مردم خارج از مکه می گفتند: محمد، جادوگر و دروغگوست و جز افسانه‌های خودبافته، خرافات و... چیزی نیاورده؛ ولی مؤمنان در جواب آنان می گفتند: خیر و رحمت آورده است.

این است که جایگاه مؤمنان در سرای آخرت، بهشت برین و آرام‌جای دلنشین خواهد بود که در آن‌جا غم و اندوه و رنج و محنت دنیا را از یاد می‌برند و در پناه ذات آفریدگارشان به مزد و پاداش کارهای نیک خود دست می‌یابند. [← همین/۹۷]، [← آل‌عمرن/۱۹۵]، [← ضحی/۴] آری پاداش تقواپیشگان با خداست که: [← زخرف/۷۱]، [← وقعه/۳۲و۳۳].

فرشتگان، صبح و شام بر مؤمنان درود و رحمت می‌فرستند تا بر درجاتشان افزوده شود. و از هر گونه رنجی به دور و با آرامش و سلامت همدم باشند. سخن فرشتگان، درود و سلام، بشارت، امان و اطمینان است...

نکته: رازی می گوید: واژه‌ی «طَیِّبینَ» مختصر؛ ولی جامع معانی فراوان است؛ از جمله، یعنی، این

خدادوستان، تمام دستورات حق را به جای می‌آورند، از تمام بدیها و زشتیها اجتناب می کنند، به اخلاق و منشهای نیک و برجسته پیراسته می گردند، از همه‌ی صفات پست و پلید مبرا هستند، به سوی خدا روی دل و جان می‌آورند و در شهوات و لذایذ گذرای جسمی فرو نمی‌روند. از این رو، فرشتگان هنگام مرگشان بر آنان درود و رحمت می‌فرستند و آنان را به بهشت و وعده‌های خدا نوید می‌دهند. [← فصّلت/۳۰تا۳۲].

فرجام مشرکان و ناسپاسان، برخی از دلایل باطل آنان

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا
ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٣٣ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٣٤ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ
وَلا آبَاؤُنَا وَلا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلا
الْبَلاغُ الْمُبِينُ ٣٥ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ
مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ ٣٦ إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
٣٧ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ ٣٨ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ
٣٩ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٠

توضیح واژه‌ها

هل ینظرون؟: مگر انتظار دارند؟ آیا چشم‌به‌راهند؟ استفهام به صورت انکار آمده است. منتظر نیستند... **فعلَ الَّذینَ من قبلِهم**: پیشینیان همین شیوه را به کار می‌گرفتند و پیامبران را تکذیب می‌کردند. **سیّآتُ**: بدیها، کیفرها، سزای بدیها. **حاقَ**: فراگرفت، گریبانگیر شد. [← نعام/۱۰، فَحاق]، [← هود/۸]، [← نحل/۳۴]، [← زمر/۴۸]، [← غافر/۸۳]، [← جاثیه/۳۳]، [← حقاف/۲۶]. **إجتَنبوا**: دوری بگیرید، بپرهیزید. **الطّاغوت**: بسیار نافرمان، سرکش، فریب‌دهنده، اهریمن، آن‌چه که به ناحق پرستش می‌شود. **حَقّت**: واجب گردید، سزاوار است. **حَقَّت عَلیه الضَّلالةُ**: سزاوار گمراهی است، گمراهی بر او ثابت شد. **سیرُوا**: بگردید، گشت و گذار کنید. **إن تَحرِص**: اگر حریص باشی، اگر طمع ورزی، آزمند باشی. **أقسَموا**: قسم خورده‌اند، سوگند یاد کرده‌اند. **جَهْدَ**: نهایت سعی و غایت قدرت، کوشش. **أیمان**: جمع یمین، سوگندها. **وَعْداً علیه حَقّاً**: وعده‌ی قطعی خداست، خداوند به تأکید وعده داده است. **لِیُبَیِّنَ**: تا تبیین کند، تا توضیح دهد.

ترجمه‌ی آیات

۳۳ـ آیا کافران چشم‌به‌راهند که فرشتگان به نزدشان بیایند یا دستور پروردگارت [مبنی بر کیفرشان]

فرارسد؟ کسانی که پیش از آنان بودند نیز بدین‌سان رفتار می کردند و خدا به آنان ستم نورزید؛ آنان خود، بر خویشتن ستم روا داشتند.

۳۴ـ در این صورت، کیفر بدیهایشان،آنان را فرا گرفت و آن چه را که به ریشخند می گرفتند، بر سرشان تازید.

۳۵ـ مشرکان گویند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان چیزی را جز او نمی‌پرستیدیم و بدون فرمان او چیزی را حرام نمی‌شمردیم. گذشتگانشان نیز بدین شیوه رفتار می کردند. آیا جز پیام‌رسانی روشن، وظیفه‌ی دیگر به عهده‌ی پیامبران است؟

۳۶ـ در میان هر ملتی پیامبری برگزیدیم [تا به آنان بگوید:] خدا را پرستش کنید و از طاغوت بپرهیزید. آن گاه، از میان آن ملّت خداوند کسانی را که [نیکوکار بودند] هدایت کرد و کسانی دیگر سزاوار گمراهی گشتند. پس [برای اطمینان خاطر] در زمین سفر کنید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟

۳۷ـ [ای محمد!] اگر چه بر هدایت آنان آزمند باشی، باز خدا آن کس را که فروگذاشته است هدایت نمی کند. آنان، یاورانی نخواهند داشت.

۳۸ـ آنان به تأکید سوگند یاد می کنند که خدا هرگز کسی را که مرده است دوباره زنده نخواهد کرد. خیر! [نه چنین است] این وعده‌ای است که انجامش برعهده‌ی اوست؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳۹ـ [خدا همه را زنده می کند] تا [حقیقت] آن چه را که مورد اختلاف آنان بود؛ روشن فرماید و تا کفرپیشگان دریابند که آنها خود، دروغگو بوده‌اند؛

۴۰ـ زیرا، ما وقتی چیزی را اراده کنیم، همین بس که به آن بگوییم: «باش» بی‌درنگ به وجود می آید.

شرح و بیان و ارتباط آیات با هم و رد شبهه‌های منکران

۳۳ تا ۴۰ ـ کار بنی آدم از بس شگفت‌انگیز است که با چشم خود انواع مصایب و بلایای مردمان نخستین را می‌بینند و خود نیز همان راه را طی می کنند. این ستمی است که به دست خود بر خود روا می‌دارند. خداوند، آنان را در اندیشه و انتخاب اختیار داده، نشانه‌های عظمت و شکوه خود را در تمام هستی به آنان نموده و از قانون و سنن خود مردم را باخبر کرده است؛ باز آنان از فرجام خود خبر ندارند و یا خود را به بی‌خبری می‌زنند که سرانجام در برابر کردار ناپسندشان، عذاب الهی به تندی بر سرشان می‌تازد. این آیات،جواب شبهه‌ی دوم است،که در شرح و بیان آیه‌های ۲۴ تا ۲۹ همین سوره به آن اشاره شد.

اما جواب شبهه‌ی سوم این که: این مشرکان و نیاکانشان، شرک و عبادت خود را در برابر بتان وخداگونه‌ها وپندارهای مشرکانه و حلال را به حرام دانستن و برعکس به اراده‌ی خدا نسبت می‌دهند و به

تصور بیمارشان اگر خدا می‌خواست، آنان را از انجام این کارهای ناروا و ناپسند بازمی‌داشت. [← نعام/۱۴۸]؛ امّا زهی خیال باطل، چنین نیست؛ بلکه خداوند شرک را از بندگانش نمی‌پذیرد واجازه نمی‌دهد به خواست خود، حلال و حرام را جابه‌جا کنند. احکام الهی و قانون آسمانی بسیار روشن و گویا و به وسیله‌ی پیام‌آوران امین و درستکردار و امانتدارش به مردم ابلاغ شده است. اراده و خواست خدا این است که دو راه سعادت و گمراهی را به روشنی پیش روی بندگانش قرار دهد و آدمی را در انتخاب یکی از آن دو مخیر گرداند. هم‌چنین عقل و درک و فهم را عطا می‌کند تا بدان وسیله بهترین را برگزیند و پس از این مواهب، او را بدون برنامه رها نخواهد فرمود؛ بلکه میزان و معیاری در اختیارشان می‌گذارد که آن، همان پیک و پیام آسمانی وشرایع و قوانین الهی توسط پیامبران است؛ پیامبرانی که از میان خودِ ملت برگزیده شده‌اند.

در هر صورت بنی‌آدم به دو دسته‌ی عمده تقسیم می‌شوند:

أ: دسته‌ای به راه خیر و سعادت می‌روند و آن را با جان و دل در پیش می‌گیرند. [← عنکبوت/۶۹].

ب: دسته‌ی دوم راه شر و تباهی را طی می‌کند وجز آن راه، چیزی نمی‌پسندد. [← شمس/۸تا۱۰] این دسته‌ی سیاه‌بخت گم‌کرده راه زنده‌شدن پس از مرگ را باور ندارند و سوگند یاد می‌کنند که هیچ‌کس پس از مرگ، زنده نخواهد شد. پس، ای محمد! اگرچه برای هدایت و سعادت آنان حریص هستی و می‌کوشی تا راه راست را سپری کنند، باز اثر ندارد؛ چون نامه‌ی اعمال خود را سیاه کرده و خود تا وقت دیدن عذاب الهی، آن را درست ندانسته‌اند. دیگر پس از تلف‌نمودن فرصت راه بازگشتی نخواهند داشت و قطعاً بی‌یار و یاور خواهند ماند.

این بی‌باوران کفرپیشه زنده‌شدن و عالم ابدی را امری دشوار و محال می‌پندارند و از معجزه‌ی «حیات اولیه» که خدا انسان را از نطفه‌ی ناچیزی آفریده است، در غفلت قرار دارند و قدرت الهی را ـ که در چشم‌به‌هم زدنی، هرچه بخواهد می‌آفریند ـ به یاد نمی‌آورند و هیچ پند و اندرزی به آنان سود نمی‌رساند. [← هود/۳۴].

پاداش مؤمنان مهاجر و کیفر بدکاران

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ ۴۱ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۴۲ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا
نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۴۳ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۴۴ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ
يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۴۵ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي
تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۴۶ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۴۷ أَوَلَمْ
يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ
۴۸ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
۴۹ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۵۰

توضیح واژه‌ها

هاجروا: هجرت کردند، هجرت به حبشه، هجرت پیامبر و یارانش از مکه به مدینه. هجرت، گریز و دوری از گناه، ترک وطن در راه خدا و برپایی دین او. **في اللهِ**: به خاطر خشنودی خدا. **ظُلِموا**: ستم دیدند، ستمدیده شدند. بر آنان ستم شد. **لَنُبَوِّئَنَّهُم**: قطعاً آنان را جای می‌دهیم، برایشان مسکن فراهم می‌آوریم. **حَسَنَةً**: نیکو، پسندیده، زیبا و ارزنده. **لَو كانوا يعلمونَ**: اگر دشمنان مسلمانان بدانند. اگر آنان می‌دانستند. **عَلَى رَبِّهِم يَتَوَكَّلونَ**: بر پروردگارشان توکل می‌کنند. کار و بارشان را همه به او می‌سپارند، به او واگذار می‌کنند. **رِجالاً**: مردانی؛ زیرا هیچ‌یک از پیامبران، فرشته یا زن نبوده‌اند. **أَهلَ الذِّكرِ**: جویندگان، محققان و پژوهندگان، اهل کتاب. **الزُّبُر**: جمع زبور، کتابها، نوشته‌ها. **لِتُبَيِّنَ**: تا توضیح دهی، تا بیان کنی و روشن نمایی، تا اسرار و نهانیهای شریعت را تبیین کنی. **مَكَرُوا السَّيِّئاتِ**: مکر و نیرنگ زشت ورزیده‌اند، بداندیش بوده‌اند، بدسگالی کرده‌اند، توطئه کرده‌اند. **يَخسِفَ**: فرو می‌برد. **في تَقَلُّبِهِم**: در رفت‌وآمدشان، در وقت سعی و کوشش آنان در راه بازرگانی و کسب درآمد. **فَماهُم بِمُعجِزينَ**: در برابر خدا کاری از دستشان برنمی‌آید. [← نعام/۱۳۴]، [← یونس/۵۳]، [← هود/۲۰]، [← توبه/۲و۳، مُعجِزی]. **يَأخُذَهم**: فروگیرد، گرفتار سازد. **عَلَى تَخَوُّفٍ**: در حال وحشت، هنگام بیم و هراس، در عین بیم و هراس، کاستن تدریجی مال و منال و فرزندان. **تَخَوُّفٌ**: کاستن و کم‌شدن تدریجی. **يَتَفَيَّأُ**: جابه‌جا می‌شود، حرکت می‌کند، می‌گردد، از سویی به

سویی حرکت می‌کند. **ظِلالُه**: جمع ظِل، سایه‌های آن. **الشَّمائل**: جمع شمال، طرف چپ. **الیمینُ و الشمائل (شُمل)**: جوانب راست و چپ. **داخِرونَ (دَخْر)**: فروتنان و خاکساران، رام‌شدگان، آنان که خودبین نیستند. **وَ هُم داخِرونَ**: آن سایه‌ها فروتنند. سایه‌ها به منزله‌ی عاقلان به کار رفته‌اند؛ چون عاقلان از خدا فرمان می‌برند. **لا یَستکبِرونَ**: تکبر نمی‌ورزند، خودخواه نیستند. **مِن فوقِهِم**: حاکم بر آنان، برتر و والاتر از آنان، چیره بر آنان. [← نعام/۶۱]، [← عرف/۱۲۷].

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ به آنان که مورد ستم قرار گرفتند و در راه خدا مهاجرت کردند، در این دنیا جای نیکویی می‌دهیم. و اگر [دشمنان] بدانند قطعاً پاداش آخرت بزرگتر است.

۴۲ـ آن مهاجران کسانی‌اند که شکیبایی نمودند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

۴۳ـ و پیش از تو هم مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم، فرستاده‌ایم. اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.

۴۴ـ [آنان را] با دلایل آشکار و نوشته‌ها فرستادیم و بر تو قرآن نازل کردیم تا آن چه به سوی مردم نازل شده، برایشان بیان کنی، تا آنان بیندیشند.

۴۵ـ مگر آنان که بداندیش بوده‌اند، از این که، خدا در زمین فرویشان برد، ایمن هستند، یا از جایی که تصور نمی‌کنند، عذاب بر آنان فرود آید؟

۴۶ـ یا هنگامِ رفت و آمدشان، عذاب الهی در برشان گیرد و کاری از دستشان ساخته نیست؟

۴۷ـ یا این که آنان را در عین بیم و هراس گرفتار سازد [که بیدار شوند]؟ زیرا که پروردگارتان بارأفت و مهربان است.

۴۸ـ آیا به آن چه که خدا آفریده، نمی‌نگرند که چگونه سایه‌هایشان از راست و از چپ جابه‌جا می‌شوند و در برابر خدا فروتنانه سر بر خاک می‌مالند؟

۴۹ـ هر جُنبنده و فرشته‌ای که در آسمانها و زمین‌اند، برای خدا سجده می‌برند و سرکش نیستند.

۵۰ ـ و، از پروردگارشان ـ که بر آنان مستولی است ـ بیم دارند و به آن چه دستور یافته‌اند، به جای می‌آورند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آشکار نمودن موضعگیری ستیزه‌گرانه و انکار کفرپیشگان در خصوص دوباره زنده‌شدن در روز قیامت و سرکشی و نادانی و گمراهی آنان، این آیات هم، حکم هجرت را از سرزمین ستم به دیار امن

و رهایی از چنگال دشمن خون‌آشام، تبیین می کند و به ردّ شبهه‌ی پنجم ـ که می گفتند پیامبر باید از جنس مَلَک (فرشته) باشد ـ می‌پردازد...

شرح و بیان

۴۱ و ۴۲ـ مهاجران در راه خدا خانه و کاشانه و مال و منال و دیار خود را ترک کردند و دوستی خدا را بر همه‌چیز و همه کس ترجیح دادند، و خشنودی دوست را جُستند، پاداش خود را از او خواستند، به سوی حق پیش رفتند و بهتر از آن چه را که خود داشتند، امیدوار بودند. قطعاً اگر دشمنان دین،پاداش اُخروی را درک کنند، به راه خدا باز می گردند و با دیده‌ی منّت،دستور او را می‌پذیرند؛ همان گونه که شکیبایان بر خدا توکل می کنند و فرمانش را گردن می‌نهند.

۴۳ و ۴۴ـ این آیات، در ردّ شبهه‌ی پنجم مشرکان است که می گفتند: خداوند بزرگتر از آن است که پیامبرش از جنس بشر باشد. خدا نیز در پاسخ آنان می‌فرماید: پیامبران پیشین هم آدمی و مرد بودند، حال اگر می‌خواهید، آن را بفهمید، از علمای یهود ونصاری جویا شوید تا از پیامبران خودشان به شما خبر دهند که آنان فقط مردان بودند، زنان و فرشتگان نبودند. آنان را همراه دلایل روشن و معجزات آسمانی نزد مردم فرستادیم تا از قوانین و شرایع و دستورات الهی چیزی بیاموزند. هم‌چنین پیامبر خاتم را همراه قرآن فروفرستادیم تا دلها را از غفلت بیدار کند و حلال و حرام را به مردم بگوید و با آن آیات تابناک و بیدارکننده، همگی را به سوی خیر وسرمنزل نیک‌بختی و کوی نیک‌نامی راه نماید.

امید عافیت آن گه بود موافق عقل | که نبض را به طبیعت‌شناس بسپاری
بپرس هرچه ندانی که ذُلّ پرسیدن | دلیل راهِ تو باشد به عزّ دانایی

(سعدی)

۴۵ تا ۵۰ـ مگر توطئه‌گرانِ مکه و بداندیشان مشرک چنان می‌پندارند از تدبیر خداوند در هستی ایمن خواهند ماند که در مجلس مشورتی خود، توطئه‌ی کشتن پیامبر را می‌چینند؟ اگر خدا بخواهد، آنان را هم‌چون قارون و ثروتش در زمین فرو می‌برد وکسی رستگارشان نمی کند، یا ناگهان، عذاب سخت خود را بر آنان فرو می‌باراند و بازدارنده‌ای آن را باز نمی‌دارد.

آیا می‌دانند که هیچ گاه در برابر فرمان حق گریز و گزیری نخواهند داشت؟ و اگر خدا بخواهد آنان را در وقت بیم و هراس و انتظار عذاب، دسته‌دسته و گروه گروه از پای در می‌آورد؟ ای بی‌باوران! بدانید که: خدای شما با مهر ومحبت و بنده‌نواز است و در کیفر و عذاب شما شتاب نمی‌ورزد که شاید به راه راست باز گردید!

مگر بی‌باوران کفرپیشه پندپذیر نیستند، وقتی می‌بینند که تمام هستی، از: انسان، حیوان، پرندگان، کوه و

دریا و جانوران و گلها و درختان، همه و همه در برابر شکوه و هیبت آفریدگار سر بر خاک می‌سایند و با کرنش و خاکساری، تسلیم اویند و در دایره‌ی قدرتش قرار دارند؟! مگر آن سایه‌ها را نمی‌بینند که روی زمین دراز می‌کشند و سپس خود را جمع می‌کنند و فرو می‌چینند و زمانی راست می‌ایستند و پس از آن خم می‌شوند و به سویی روی می‌آورند؟ [← رعد/۱۵].

جمله ذرّات عالم در نهان ... با تو می‌گویند روزان و شبان

* * *

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم ... با شما نامحرمان ما خامُشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید ... محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید ... غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت ... وسوسه‌ی تأویلها نربایدت
چون ندارد جان تو قندیلها ... بهر بینش کرده‌ای تأویلها
چون ز حس بیرون نیامد آدمی ... باشد از تصویر غیبی اعجمی

(مثنوی، دفتر سوم، ۱۰۱۹...)

ستیزه‌گری مشرکان در عقاید و اعمالشان

وَقَالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۵۱ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ۵۲ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ
الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ۵۳ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۵۴
لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۵۵ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ۵۶ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ
۵۷ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۵۸ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ
مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۵۹ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ
بِالآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۶۰ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ
بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ ۶۱ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ
لَهُمُ الْحُسْنَى لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۶۲

توضیح واژه‌ها

إلهين إثنين: دو فرمانروا، دو معبود، دو خدا. إثنين: دوگانه. إيّايَ: از من. فَارهبونِ: از من بترسید، از من پروا کنید، پروای مرا داشته باشید. واصباً: پایدار، همیشگی. وَ ما بِكُم مِن نعمَةٍ: هر نعمتی که دارید، هر نعمتی که از آن شماست. مَسَّكُم: به شما برسد. الضُّرُّ: آسیب، رنج، سختی و زیان، فقر و نداری. تَجأرون (جأر): می‌نالید، فریاد می‌زنید، می‌طلبید. كَشَفَ: برطرف کرد، برداشت، بازداشت. فَريقٌ: گروهی، دسته‌ای. تَمَتَّعوا: برخوردار شوید، بهره‌مند شوید. يَجعَلونَ: قرار می‌دهند، معلوم می کنند. لما لا يَعلَمونَ: برای بتهای بی‌درک و شعور، برای خدایانی که چیزی نمی‌فهمند، یا برای کافرانی که دلیلی بر خدایی بتها ندارند، برای کفرورزانی که سود و زیان بتها را نمی‌دانند. نَصيباً: سهمی، بهره‌ای، نصیبی. [← نعام/۱۳۶]. لَتُسألُنَّ: قطعاً سؤال می‌شود. تَفتَرونَ: دروغ می‌بافید، سرهم می کنید. يَشتَهونَ: میل دارند، آرزو می کنند، آرزوی پسر دارند. بُشِّرَ: مژده داده شد، خبر داده شد. ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّاً: چهره‌اش سیاه می گردد. كَظيمٌ: مالامال از خشم و اندوه. يَتَوارَى: می‌پوشاند، خود را پنهان می کند. من سُوءِ: از بدی، به خاطر بدی... أَيُمسِكُهُ (مَسَكَ): آیا او را نگه دارد. هُونٍ: خواری، رسوایی، ننگ و بدنامی. يَدُسُّهُ (دَسَّ): پنهانش می کند. يَدُسُّهُ في

التُّراب: زنده به خاکش می‌سپارد، در خاک دفنش می‌کند. مَثَلُ: وصف. السَّوْء: زشت، بد، شرم‌آور، پست. الأَعلَی: والا، بهترین. العزیز: ارجمند، ظفرمند، باعزّ و شکوه، نیرومند. یُؤاخِذُ: بازخواست می‌کند، کیفر می‌دهد، فرومی‌گیرد. عَلَیها: روی زمین. ما تَرَكَ: ترک نکرد، باقی نگذاشت. أَجَلٍ مُسَمًّی: زمانی معین، دم مرگ، فرارسیدن اجل [← نعام/۲و ۶۰]، [← هود/۳]، [← زمر/۴۲]. یَكرَهونَ: دوست نمی‌دارند، نمی‌پسندند. تَصِفُ أَلسِنَتُهم الكَذِبَ: زبانهایشان دروغ بیان می‌کند، زبانهایشان دروغ می‌گوید، دروغ‌پردازی می‌کند. گویند: أَنَّ لَهُمُ الحُسنَی: بهشت آنان راست، فرجام نیک و سرای باقی از آنِ ایشان خواهد بود. [← فصلت/۵۰]. لاجَرَمَ: قطعاً، حقاً. مُفرَطونَ: پیشروان، ترک‌شدگان، شتافتگان، از یاد رفتگان.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ ـ خدا امر کرد: که دو معبود برای خود برنگزینید، مسلماًاو، خدای یگانه است. تنها از من پروا کنید.

۵۲ ـ و آن چه در آسمانها و زمین است اوراست و دین پایدار، خاصّ اوست. آیا از غیر خدا پروا می‌کنید؟

۵۳ ـ هر نعمتی که در اختیار دارید، از خداست و چون آسیبی به شما برسد ـ به زاری ـ به بارگاه او روی می‌آورید.

۵۴ ـ و آن‌گاه که خدا آسیب را از شما برداشت، برخی از شما برای پروردگارِ خود شریک می‌سازند.

۵۵ ـ بگذار تا در حق نعمتهایی که به آنان بخشیده‌ایم، ناسپاس باشند. اکنون بهره‌مند شوید؛ اما سرانجام خواهید دانست.

۵۶ ـ و از روزی‌ای که به آنان داده ایم،سهمی به خدایانی که چیزی نمی‌فهمند، اختصاص می‌دهند. سوگند به خدا از دروغ‌بافیهایتان، پرس‌وجو خواهید شد.

۵۷ ـ و برای خدای پاک از آلایش، دخترانی مقرر می‌دارند و برای خودشان هرچه دوست می‌دارند، قرار می‌دهند.

۵۸ ـ و هر وقت به یکی از آنان بشارت تولد دختری داده می‌شد، چهره‌اش سیاه می‌گشت و خشم و اندوه فرایش می‌گرفت.

۵۹ ـ و از شرم و ناگواری این بشارت که بدو داده می‌شد، خود را [از دید نزدیکان] پنهان می‌کرد. [و در اندیشه فرو می‌رفت که] آیا نوزاد را با ننگ وخواری نگه دارد یا زنده‌به‌گورش کند؟ هان، چه بد داوری می‌کردند!

۶۰ ـ صفت زشت از آنِ کسانی است که آخرت را باور ندارند و صفت نیکو و برتر برای خداست. او عزّتمند و فرزانه است.

۶۱ ـ اگر خدا بخواهد مردم را به سزای ستمشان گرفتار سازد؛ هیچ جنبنده‌ای را روی زمین باقی نمی‌گذارد؛

حال آن که آنان را تا مدتی معین فرصت می‌دهد. آن‌گاه که اجلشان فرارسید، یک ساعت آن را پس و پیش نمی‌افکند.

۶۲ ـ و چیزی را که برای خود نمی‌پسندیدند، برای خدا مقرر می‌گردانیدند و زبانهایشان دروغ‌پرداز است [و می‌گویند: فرجامِ نیکو ایشان‌راست]. [نه] قطعاً نصیب آنان آتش دوزخ است و با شتاب به سوی آن، فرستاده خواهند شد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین بیان کردند که: ماسوای خدا، مطیع و فرمانبردارِ عظمت،شکوه وقدرت و اراده‌ی اوست. این آیات نیز موارد زیر را در بر دارند:

أ: خودداری از شرک و دوگانگی و این که تمام هستی از آنِ خداست و او از همه بی‌نیاز است و بسیاری از مردم بر سر دوراهی و سرگشتگی قرار دارند و سرگردانند؛ چون هرگاه زیان و آسیبی بینند، در بارگاه پروردگار به زاری و لابه می‌پردازند و فریاد برمی‌آورند. وقتی آسیب و گرفتاری برطرف شد، باز بر کفر و نافرمانی پای می‌فشرند.

ب: کردار مشرکان، پست، تباه و زشت و ناهنجار است.

ج: فرصت دادن به آنان، صبر وحلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در کیفرشان؛ هرچند کفرپیشه و بدکاره‌اند، تا فضل و رحمت و بزرگی‌اش را بنمایاند.

شرح و بیان

۵۱ تا ۶۲ ـ خداوند متعال در این آیات خود را می‌شناساند که در الوهیت، مالکیت و بخشایندگی، تک و تنها و یگانه است و هیچ موجودی در آفرینش و روزی‌رسانی اختیاری ندارد. تندرستی، در امن وامان‌بودن و روزی‌رسانی از آنِ خداست. همه‌کس در وقت رنج و محنت و گرفتاری فقط به او پناه می‌برند؛ هرچند وقتی به ساحل امن رسیدند و آسایش را بازیافتند، همه‌چیز را فراموش می‌کنند. [← سرء/۶۷] غیرعادلانه به تقسیم نعمتهای الهی ـ که اکنون در اختیار خود آنان است ـ می‌پردازند و بسیاری از نصیب خدادادی خود را از کشت و زرع، چارپایان و نقدینه‌ها به بتهای بی‌درک و شعور ـ که هیچ حسّ و ادراکی ندارند ـ اختصاص می‌دهند و برخی از چیزهای حلال الهی را بر خود حرام می‌گردانند، بر برخی از چارپایان سوار نمی‌شوند و رهایشان می‌کنند واز گوشت آنها نمی‌خورند که ـ به زعم خود ـ بدان وسیله راهی به سوی خدا باز کرده باشند. قطعاً بینشی آشفته و پریشان روزگار دارند. [← نعام/۱۳۶]. پس ای مردم! بیدار شوید و بدانید که اینها و امثالش که اکنون در جهان کنونی و به نامهای متعدد در مسیر خدا و از راهِ

شرک و شبهه به کار گرفته می‌شود و توحید را لکه‌دار می کند، نشان سفاهت، زشتی و دوری از آیات توحیدی قرآن است. آن مشرکان، دختران را فرزندان خدا می‌نامیدند وخود از داشتن دختر بیزار بودند و آن را مایه‌ی ننگ و عار می‌شمردند و پسر را به خود نسبت می‌دادند و به آن می‌نازیدند. [← صافات/۱۵۱تا۱۵۴]، [← نجم/۲۱و۲۲]. آری! این گونه تقسیم ودخالت در قلمرو پروردگار بسی ستمگرانه و ابلهانه است. وقتی به دنیا آمدن دختر را به آنان خبر دهند، رویشان به سیاهی می گراید، دل و درونشان از خشم و کینه و ننگ و عار مالامال می گردد و حیران و سرگردان میان دوراهی قرار می گیرند که: آیا ننگ و خفّت را تحمل کنند و دختر را نگهدارند یا این که: زنده در خاکش کنند؟! [← تکویر/۸ و۹].

به راستی، تمام کارها و داوریهایشان پست و فرومایه و دور از خِرد است و بسیار دروغگویند که با وصف مرتکب‌شدن به این همه ناپسندیها باز باورشان این است که، بهشت از آنِ آنان است. خیر، جایگاهشان آتش دوزخ خواهد بود.

نگاهی به آیه‌ی ٥٤

سید محمود الوسی بغدادی می‌فرماید: «کردار و رفتار بسیاری از عامه‌ی مردم امروزی که به کسانی غیر از ذات کردگار پناه می‌برند و مدد می‌جویند، و از پناه‌جستن به پیشگاه آفریدگار امتناع می‌ورزند؛ نشان سفاهت و گمراهی نوینی است که از گمراهی پیشینِ گذشتگان بسی بدتر و ناپسندتر است و پوست و موی بدن انسان مؤمن از شنیدن آن به لرزه درمی‌آید.

برخی از متشیّخین (پیرنماها)، آنان که خود را دلسوز جلوه می‌دهند، وقتی کودک بودم، به من می گفتند: زنهار، زنهار! هرگاه دچار مصیبت و رنجی شدی، حلّ آن را از خدا مَطَلب؛ و او را به فریاد خود مخوان زیرا خدا برای برطرف کردنش شتاب نمی‌ورزد و به فریادت نمی آید و به حال سخت و مشکل تو ـ در آن هنگام ـ اهمیّت نمی‌دهد. باید از اولیای پیشین لابه و التماس کنی و دست به دامن شوی؛ چون آنان به سرعت به فریادت می‌آیند و مشکلت را می گشایند و به وضع تنگ و اسف‌بار تو اهمیت می‌دهند(!) اما گوشم آن را پس داد و به دور انداخت، چشمم اشک ریخت و از بارگاه پروردگارم مسألت کردم تا مرا و همه‌ی مسلمانان [راستین] را از امثال این گمراهی آشکار، رستگار فرماید. [با کمال تأسف] بسیاری از پیرنمایان و متشیّخانِ دلسوزنمای زمان حاضر هم، سخنانی شرک‌آلود و توهّماتی واهی را در دل دارند.» [تفسیر روح‌المعانی، ج۷، جزء۱۴، ص۱۶۶] [تفسیر مراغی به نقل از الوسی]

از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٦٤ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً
لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٥ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا
خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ٦٦ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا
إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٦٧ وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا
وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ٦٨ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلا يَخْرُجُ
مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٦٩

توضیح واژه‌ها

زَيَّنَ: آراست، مزین کرد. فَهُوَ وَلِيُّهُم: اهریمن سرپرست و سرور آنان است. اليَوم: امروز، در دنیا. فَأحيا بِهِ الأَرضَ: زمین را به وسیله‌ی آب باران زنده کرد، زمین را با گیاهان، کشت و زرع، درختان، انواع ثمرات و غیره حیات بخشید. بعدَ مَوتِها: پس از خشکیدن و پژمرده‌شدنش. يَسمَعونَ: گوش شنوا دارند، آنان که سخن‌پذیرند. انعام: جمع نَعَم: دامها، چهارپایان ← شتر، گاو، گوسفند و بز. نُسقيكُم: به شما می‌نوشانیم. بُطونِهِ: شکمهای آنها، لابلای شکم آنها. فَرْثٍ: سرگین، تُفاله، غذا و علف هضم‌شده. خالِصاً: ناب، صاف، پالوده. سائِغاً: گوارا، دلپذیر. لِلشّارِبينَ: برای نوشندگان. سَكَراً ← خمراً یسکرُه: شراب مستی‌آور، مست‌کننده. يَعقِلونَ: می‌اندیشند، خردمند هستند. النَحل: زنبورهای عسل. يعرِشونَ: داربستهایی می‌سازند، سقفهایی از چوب می‌سازند، برمی‌افرازند، بنا می‌کنند، [← نعام/۱۴۱]، [← عرف/۱۳۷]... فَاسلُكِي: راه برو، راه بپوی، راه طی کن. ذُلُلاً: جمع ذَلول، رام و فرمانبردار، مطیع. شَرابٌ: عسل. مُختَلِفٌ أَلوانُهُ: رنگهایش گوناگون است؛ یعنی، برحسب نوع گلها و گیاهان، سفید، زرد، قرمز و سیاه خواهد بود. شِفاء: درمان، مایه‌ی بهبود و تندرستی.

ترجمه‌ی آیات

۶۳ ـ قسم به خدا! پیامبرانی به نزد ملتهای پیش از تو فرستاده‌ایم؛ ولی شیطان کردار [بد] شان را در نظرشان

بیاراست و امروز شیطان سرپرست آنان است [و به راه خود می کشاند] و آنان عذابی دردآور پیش رو دارند.
۶۴ ـ ما قرآن را بر تو فروفرستادیم مگر این که در آن چه اختلاف دارند، برایشان تبیین کنی واین کتاب، برای اهل ایمان رهنمود و رحمت است.
۶۵ ـ و خداوند از آسمان باران فرود آورد و زمینِ مرده را با آن زنده کرد. قطعاً در این [کار] برای مردمی که گوش شنوا دارند، نشانه و عبرتی است.
۶۶ ـ و در وجود دامها برای شما درسی است، از آن چه که در شکم آنهاست: شیری خالص که از میان علف هضم شده و خون بیرون می آید و به شما می‌نوشانیم، شیری که به کام نوشندگان گواراست.
۶۷ ـ و از میوه‌ی درخت خرما و انگور [هم] شراب مستی‌آور و [هم] روزیِ نیکو و پاکیزه فراهم می‌آورید. بی‌گمان در این کار برای اندیشمندان نشانه و درسی است.
۶۸ ـ پروردگارت به زنبور عسل وحی (الهام فطری) کرد که از [دل] کوهها و [لای] درختان و داربستهایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برای خود بساز.
۶۹ ـ سپس از عصاره‌ی هر گونه میوه‌ای بخور و راههای پروردگارت را در بر گیر. [آری!] از درون شکم زنبورعسل، شهدی رنگارنگ بیرون می‌تراود، که در آن شفای مردم است. همانا در این [گونه زندگی زنبور عسل] برای اهل بینش، نشانه [ی اقتدار الهی] است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بی‌ارزش جلوه‌دادن افکار و عقاید و سخنان بیهوده‌ی کافران و بی‌باوران، بازخداوند به آنان فرصت می‌دهد و کیفرشان را ـ از روی حکمت و کرم ـ به تأخیر می‌اندازد و پیامبر را دلداری می‌فرماید تا از آزار مشرکان نهراسد... اکنون آیه‌های ۶۳ و ۶۴ چنان اشاره می کنند که شیطان کردار بدِ این بدسگالان را می‌آراید و آنان بر سر کفر و بدخواهی خود می‌مانند و در روز واپسین، یار و یاوری نخواهند داشت... آیه‌های ۶۵ تا ۶۹ نیز در تأیید آیات پیشین در سوره‌های مختلف، به اثبات قدرت و یگانگی پروردگار از روی دلایل محسوس و دیدنی می‌پردازند! آنها عبارتند از: رویانیدن انواع گیاهان، کشت و زرع از آب باران، فراهم آوردن شیر پاک و پالوده از شکم دامها، تمتع یافتن از ثمر درختان انگور و خرما و چگونگی پیدایش ماده‌ی عسل برای سلامت، شادابی و شفا و تندرستی مردم.

شرح و بیان

٦٣ تا ٦٩ ـ این آخرین منشور الهی و آن پیام‌آور امین، اختلافات میان پیروان نخستین و ملل پیشین را فیصله می‌دهند و به مسند داوری می‌نشینند و هر گونه شرک و شبهه‌ای را که پیش آورده‌اند، همه را باطل

اعلام می کنند، از نو توحید و یگانه‌پرستی را پاک و خالص می گردانند، هدایت و نور و رحمت را به مردم عطا می‌فرمایند، روح تازه‌ای در کالبد بی‌رمق بشریت می‌دمند، زندگی نوینی می آفرینند. خداوند نیز برای باطراوت کردن زندگانی مجدد، به فرود آمدن آب حیات‌بخش امر می کند تا گوش شنوا و دل آگاه از آن پند گیرند و با دیده‌ی بینای خود، یکی دیگر از دلایل یکتایی صانع کردگار را دریابند.

دیگر این که به شیری که از میان سرگین و خون بیرون می‌تراود، بیندیشید که جز از پروردگار توانا فراهم‌آوردن آن از کسی ساخته نیست.

و زنبور عسل هم در پرتو الهام غریزی زندگی می کند که آفریدگار به آنها داده است. پس برابر فطرت و نهاد خویش، به فرمان الهی خانه‌های شش‌ضلعی در دل کوه‌ها بر روی درختان و داربستها و جاهای بلند می‌سازند تا فاصله و فرجه‌ای بین خانه‌ها نماند و کارشان تباه نگردد. خداوند به زنبور عسل الهام می کند که از تمام گلها و شکوفه‌ها عصاره بگیرد و انواع عسل خوشمزه ومعطر در کندوها درست کند. راستی این موجود کوچک‌اندام چگونه خانه‌سازی می کند و چگونه این عسل معطر سودمند می‌دهد؟! قطعاً از روی نظمی دقیق که بسیار شگفت‌انگیز است، به پرداخت عسل اقدام می کند و آن گونه که الهام گرفته، خانه می‌سازد: دسته‌ای از آنها خانه می‌سازند، دسته‌ای برای داخل کندو، هوا تولید می کنند، دسته‌ی سوم شیره‌ی گلها را می‌مَکند و به عسل تبدیل می کنند، دسته‌ای دیگر سرباز مدافع و نگهبان بقیه هستند؛ انگار در پادگانی نظامی هستند و هر سربازی وظیفه‌ی مخصوصی دارد.

فرمانده‌ی زنبور عسلهای یک کندو (خِیله) «مَلَکه» یا «یَعسوب» و در زبان کردی «دایکانه» نام دارد که از حیث جثه از همه‌ی زنبورها بزرگتر است و همگی زیر فرمان او کار می کنند.

وظایف زنبوران عسلِ یک کندو

۱ـ همه‌ی آنها با هم همکاری بسیار دقیق ومرتبی دارند و از نظم و یاسای ویژه‌ای برخوردارند.

۲ـ کار ملکه تخم گذاری است تا زنبور کافی تولید شود و به نام «مادر زنبوران» شهرت دارد.

۳ـ زنبورهای نر فقط جفت گیری می کنند...

۴ـ کار کارگران نیز خدمت‌کردن به کندو، ملکه و نرهاست که در طول روز به گلزارها و کشتزارها می‌روند و عصاره‌ی آنها را می‌مکند و شب بازمی گردند و به همه‌ی اهل کندو تغذیه می‌دهند و مومی برای خانه‌ی شش‌ضلعی خود فراهم می‌آورند، تا عسل را در برخی از آنها انبار کنند و در برخی دیگر زنبورهای نوزاد را پرورش دهند...

برخی از شگفتیهای قدرت و وحدت الهی

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۷۰ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ۷۱ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ
اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ۷۲ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
شَيْئًا وَلا يَسْتَطِيعُونَ ۷۳ فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۷۴

توضیح واژه‌ها

أرذل: پست‌ترین. أرذَلِ‌العُمُر: خوارترین دوره‌ی زندگی، مراحلی که وجود آدمی فرتوت می‌گردد. فُضِّلوا: برتری یافته‌اند، فزونی یافته‌اند. برادِّي ← برادِّينَ: بازگردانندگان، رد کنندگان، دهندگان. ما مَلَكَت أيمانُهُم: آن‌چه دستانشان مالک آن شده، [← نساء/۳، ۲۴، ۲۵ و۳۶]، [← روم/۲۸]. بردگان آنان، ملک الیمینها. سَواءٌ: یکسان، مساوی. يَجحَدونَ: انکار می‌کنند. مِن أنفُسِكُم: از جنس و نوع خودتان، از خودتان. حَفَدَةً: نوادگان، جمع حفید. الطَّيِّبات: پاکیزه‌ها. لا يَملِكُ لَهُم: اختیاری ندارند، مالک چیزی نیستند. لا يَستَطيعونَ: توانایی ندارند. فلا تَضرِبوا: نزنید؛ یعنی، قرار ندهید. الأمثال: جمع مَثَل، همانند، نظیر، شبیه.

ترجمه‌ی آیات

۷۰ـ خداوند، شما را آفرید، سپس جانتان را می‌گیرد و از میان شما کسانی به سن بالا و فرتوتی بازگردانده می‌شوند، به گونه‌ی که آن چه را که آموخته‌اند فراموش می‌کنند. قطعاً خدا [به راز موجودات] دانا و تواناست.

۷۱ـ خداوند رزق و روزی برخی از شما را از برخی دیگر [به تناسب استعداد و کوشش] بیشتر داده است. پس آنان که برتری یافته‌اند، روزیِ خود را به بردگان خود نمی‌دهند تا با هم در آن مساوی باشند. آیا نعمت خدا را انکار می‌کنید؟

۷۲ـ خدا از خودتان برای شما همسرانی قرار داده است و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی آفریده و از پاکیزه‌ها به شما روزی عطا کرده است. آیا بازهم به باطل می‌گروند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟

۷۳ـ و چیزهایی را به جای خدا می‌پرستند که در آسمانها و زمین هرگز اختیار فراهم‌آوردن روزی آن [پرستش کنندگان] را ندارند و در توانشان نیست.

۷۴ـ بنابراین، برای خدا همانند مسازید. قطعاً خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان شگفتیهای حیوانات مختلف و برخی از شگفتیهای احوال انسان، در این آیات نیز مراتب چهارگانه‌ی عمر آدمی را بیان می‌کند. آنها عبارتند از: دوران نوزادی، جوانی، میان‌سالی و پیری و فرسودگی. همه‌ی اینها بر قدرت ذات آفریدگار دلالت دارند و...

شرح و بیان

۷۰ـ پیوسته آیات قرآنی از مظاهر قدرت، شکوه و شوکت و نعمت خدا سخن می‌گوید. از جمله به پیدایش بنی‌آدم از نیستی و مراحل مختلف او تا دوران پیری و ناتوانی، کاستن و شکستگی و مرگ و زندگی وی اشاره می‌کند، تا همگی قدرتش را درک نمایند و بدان دل بسپارند. [← روم/۵۴]، [← یس/۶۸].

مقدار طول عمر در اختیار آدمی نیست و فرجام عمر دور و دراز این است که: انسان در آن سن بالا، بسیاری از دانسته‌های خود را به فراموشی می‌سپارد، انگار که هرگز آنها را ندانسته و نشنیده است. پیامبر نور ورحمت می‌فرماید: «اللهم انّی أعوذُ بِكَ مِنَ البُخلِ و الكَسَلِ و الهَرَم و أرذَلِ العُمر و عَذابِ القبر و فتنة الدجّال و فتنة المَحيا و المماتِ» [بخاری و ابن‌مردویه از انس‌بن‌مالک]: بارالها! از بخل‌ورزی، تنبلی وتن‌پروری، پیری و فرسودگی، خرِف بودن و کم‌خردی، عذاب قبر، فتنه‌ی آشوبگران بس دروغگو و فتنه‌ی زندگی و مرگ به تو پناه می‌آورم.

در حدیث سعد بن ابی وقاص نیز چنین آمده است: «وَ اَعوذُ بِكَ أن أُرَدَّ الی أرذَلِ العُمُرِ» [خدایا!] از این که به پیری و فرسودگی و کم‌خردی بازم گردانی، به تو پناه می‌آورم.

۷۱ـ از این آیه چنان مستفاد می‌شود که باید مردم در محیط خانواده‌ی خود، در برابر کهتران، خود را برتر نشماند و امتیازی برای خود ادعا نکنند...

این آیه، مثلی است برای آن مشرکانی که تنهایی و وحدانیت خدا را انکار می‌کنند و برایش شریک قرار می‌دهند، حال آن که خود و کهتران و زیردستانشان را در یک سطح قرار نمی‌دهند و خود را از آنان برتر به شمار می‌آورند و از روزی افزونی که در اختیار دارند آنان را شریک خود نخواهند کرد. [← روم/۲۸].

۷۲ و ۷۳ـ یکی دیگر از نعمتهای بی‌دریغ آفریدگار این که: از خود آدمی، همسرانی ـ که مایه‌ی

آرامش روح و جسم و سبب دوام نسل‌اند ـ به آنان داده تا به آن وسیله از فرزندان نیکو برخوردار گردند که زینت زندگانی‌اند و آنان را از هرگونه روزی پاکیزه و نیکویی بهره‌ور می‌فرماید. در این صورت راه بیهوده طی کردن و به آفریدگار ایمان نیاوردن، پسندیده‌ی انسان خردمند هوشیار نیست. و نباید غیر خدا را بندگی کنند؛ زیرا آن موجوداتی که مورد پرستش آنان قرار می‌گیرد هرگز روزیِ دیگران در اختیار آنان نیست و کاری از دستشان برنخواهد آمد.

نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است — شکرِ انعام تو هرگز نکند شکرگزار
این همه پرده که بر کرده‌ی ما می‌پوشی — گر به تقصیر بگیری نگذاری دیّار

(سعدی)

[آری!] «خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.» [گلستان سعدی]

دو مثل در مورد بُتان

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ
سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ ۷۵ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ
أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ
يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۷۶

توضیح واژه‌ها

مُملوکاً: بنده‌ای، برده‌ای، زر خریده‌ای. یَستَوُونَ (سوی): یکسان هستند، برابرند. أبکَمُ: گنگ، لال. کَلٌّ: سربار، بی کاره، تنبل، ریزه‌خوار. مَولاهُ: سرور خود، ولی‌نعمت خود. أینَما: هرجا.

ترجمه‌ی آیات

۷۵ـ خدا، بنده‌ای زر خرید را ـ که هیچ کاری از دستش برنمی‌آید ـ با کسی مثل می‌زند که از سوی خود به وی روزی نیکو عطا کرده است و در نهان و آشکار از آن می‌بخشد، آیا این دو برابرند؟ سپاس خدای‌راست، [که ما بنده‌ی اوییم]، بلکه بیشتر گمراهان [نیک و بد را] نمی‌دانند.

۷۶ـ هم‌چنین خداوند، دو مرد را مثل می‌زند که: یکی از آن دو گنگ است و بر انجام هیچ کاری توانا نیست و سربار آقای خود شده و او را به هرجا می‌فرستد، خیری با خود نمی‌آورد. آیا این [آدم گنگ و درمانده] با کسی که به عدل فرمان می‌دهد و راه راست می‌پوید، برابر است؟

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از شبیه‌سازی و همانندی خدای راستین با خدایان دروغین و بی‌خیر منع کرد و خدا در این آیات به مشرکان آموخت که چگونه مثال می‌زند و گفت: همانند شما در شرک‌ورزی، چون کسی است که میان بنده‌ی زرخرید و درمانده با آدمی آزاده و توانا که مال و مکنتی دارد و آن را در راه خیر انفاق می‌کند، فرقی قایل نباشد.

و نیز، مثال دیگر این که: آدم لال که بار دوش خواجه‌اش گشته با انسانی توانا و زیرک و سخنور و باکفایت که از راه عدل وداد، مردم را بهره‌مند می‌گرداند، یکسان و همتا نیست و...

شرح و بیان

۷۵ تا ۷٦ـ دو مثال در بطلان بندگی غیرخدا: خداوند، میان خود و خدایان باطل مثل زده و مشرکان را در شرک‌ورزی به کسی تشبیه کرده است که: انسانی بس ناتوان را با آزاده‌ای توانمند یکسان بیند، در صورتی که آن آزاده، مقتدر و بخشنده است و خیر و اثرش به همه‌کس می‌رسد...

مثال دوم این که: فرق میان آفریدگار برحق و معبودهای باطل هم‌چون مردی لال است که نمی‌تواند حرف بزند، هرگز زبان به خیر نمی‌گشاید و بر چیزی توانا نیست، در هیچ جایی خیر همراه ندارد، نیاز کسی را برطرف نمی‌کند و علاوه بر اینها سربار دوش ارباب است. آیا این مرد با کسی بلیغ و دانشورِ روشن‌ضمیر به نور قرآن و دادگر و داور راستین و راست‌رو، برابر است؟ هرگز!

قطعاً اهل خرد، این دو را با هم مقایسه نخواهند کرد ونیز کفر و ایمان را با هم نخواهند سنجید و مرز مستحکمی میانشان قرار خواهند داد؛ اما مشرکان و کفرورزان، درست و نادرست را از هم باز نمی‌شناسند و در گمراهی به سر می‌برند.

آیا مشرکانِ پای‌بندِ شهوت، و دوگانه‌پرست با مؤمنان حق‌جو و آزاد از بندِ بندگی شهوت، برابرند؟ هرگز!

دانای راز و آفریننده‌ی انسان و پرندگان

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۷۷ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۷۸ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا
يُمْسِكُهُنَّ إِلا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۷۹

توضیح واژه‌ها

أَمرُ السَّاعَةِ: کار و بار روز قیامت، برپایی روز قیامت. لَمحِ البَصَرِ: چشم بر هم زدن، زمانی بسیار اندک و کوتاه، مثلی است که برای کوتاهی زمان زده می‌شود. أقرَبُ: نزدیکتر، در این جا: کمتر و کوتاه‌تر، بلکه کمتر. بُطونِ: جمع بطن، شکمها. جَعَلَ: قرار داد، آفرید. السَّمع: شنوایی، گوش [← مُلک/۲۳و۲۴]. الأَبصار: جمع بصر، چشمها، حسّ بینایی. الأفئدَة: جمع فؤاد، دلها، درک و تشخیص. الطَّیر: پرندگان، پرنده به صورت جمع و مفرد به کار می‌رود. مُسَخَّرات: رام شده‌ها، مهار شده‌ها. الجَوّ: فضا. یُمسِکُهُنَّ: آنها را نگه می‌دارد. ما یُمسِکُهُنَّ: آنها را نگاه نمی‌دارد. آیاتٍ: نشانه‌ها، مایه‌ی عبرتها و پندها.

ترجمه‌ی آیات

۷۷ـ نهان آسمانها و زمین از آنِ خداست و بس و کار برپایی قیامت فقط یک چشم‌برهم‌زدن و بلکه کوتاه‌تر از آن است. قطعاً خدا بر همه‌چیز تواناست.

۷۸ـ خداوند شما را ـ در حالی که چیزی نمی‌دانستید ـ از شکم مادرانتان به دنیا آورد و شما را گوش و چشم و دل آفرید تا او را سپاسگزاری کنید.

۷۹ـ مگر پرندگان را نمی‌بینند که در فضای آسمان، رام گشته‌اند و جز خدا کسی آنها را نگاه نمی‌دارد؟ به راستی در این [طیران دلربا] برای اهل باور، عبرت و درسی است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین، بت و بت‌پرستان را به گنگِ ناتوان تشبیه کرد و خدا را به فرمانروای دادگستر که دارد راه راست را می‌سپرد و این کار هم از دانای توانا برمی‌آید. اکنون این آیات کمال علم و قدرت خدا را بیان می‌کند که نهانی‌های هستی و وقت فرارسیدن روز قیامت را جز او کسی نمی‌داند. هم‌چنین یکی دیگر از

نشانه‌های عبرت برای آدمی پرواز شگفت‌انگیز و بسیار منظم پرندگان است که قطعاً برای اهل بینش پندی فراموش‌ناشدنی است که همواره پرواز زیبای پرنده را می‌نگرد که به چپ و راست و بالا و پایین، چشم هر بیننده را خیره می‌کنند.

شرح و بیان

۷۷ تا ۷۹ ـ از رازهای سربه‌مُهر جز خدا کسی آگاه نیست و راز پنهان فرارسیدن زمان قیامت از آن اوست. آدمی در پشت پرده‌ی غیب قرار دارد و از آن سوی پرده، آگاه نخواهد بود، اگر انسان از نهانیها باخبر شود، زندگی در این جهان آشفته و پریشان می‌گردد و نظم جهان به هم می‌خورد و بد و بدتر می‌شود.

آیه‌ی ۷۸ ترسیمی گویا و گذرا از رستاخیز را در ذهن آدمی می‌آفریند که چگونه خداوند از نطفه‌ی ناچیز، انسانهای برجسته ودانشور و اندیشمند و حرکت‌آفرین را در جامعه‌ی بشری به عرصه‌ی وجود می‌آورد تا در کره‌ی زمین جوش و خروش نوی بیافرینند، گوشه‌ی دیگر از هستی را آبادان کنند، دلها را به سوی درستی و پاکی راه نمایند و پرده‌ی شوم سیاه‌بختی را کنار زنند...

۷۹ ـ طیران مرغ در هوا با آن همه زیبایی، حسّ بیدار آدمی را به هیجان می‌آورد و بدین سبب راه و هدف خود را پی می‌گیرد و با ایمان و اعتقاد راسخ به آفریدگار هستی کوشاتر، تواناتر، دلسوزتر و مردمی‌تر خواهد شد؛ چون از این راه، بسیاری از حقایق برایش روشن و روشن‌تر می‌شود و به دانشهایی پی می‌برد و از آن بهره می‌گیرد. به قول شیخ سعدی ـ علیه‌الرحمه.

«طیران مرغ دیدی، تو ز پای‌بندِ شهوت — به درآی تا ببینی طیران آدمیّت»

آری! اگر انسان بخواهد، جدّ و جهد کند و در نهایت خلوص نیت، راه خدا را در پیش گیرد، قطعاً به مقام و منزلتی می‌رسد که جز خدا تمام زیباییهای گذرای فریبنده‌ی دنیا در نظرش هیچ است و انگار در این جهان پهناور «به جز خدا نبیند.» [← مُلک/۱۹].

اشاره‌ای دیگر به دلایل توحید وانواع نعمتها و الطاف آفریدگار

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ
ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ۸۰ وَاللَّهُ
جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ
وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۸۱ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۸۲ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۸۳

توضیح واژه‌ها

سَكَناً: سَکَن به معنای مسکون، محل سکونت، هرچیز آرامش و انس‌دهنده، مایه‌ی آرامش و محل وقار و سکون. سَكَن: در خانه سکونت کردن، رویهم رفته چنین است: مایه‌ی سکون و آرامش [← نعام/۹۶]، [← توبه/۱۰۳]. جُلود: جمع جلد، پوستها. بُيوتاً: خانه‌ها، در این‌جا، خیمه‌ها و چادرهای موبین مراد است. تَستخِفّونَ (خفّ): سبک می‌یابید. تَستخِفّونَها: آنها را سبک می‌یابید. ظَعْن: سفر، کوچ. تَستخِفّونَها يومَ ظَعنِكُم: روز کوچ کردن و جابه‌جایی شما، آنها را سبکبار می‌یابید. اقامت: ماندن. أصواف: جمع صُوف: پشم، پشم گوسفند. أوبار: جمع وَبَر، کرک، کرک شتر. أشعار: جمع شَعْر، موی بز. أثاثاً: فرش و فروش و وسایل خانه. مَتاعاً: لباس و غیره، هر نوع پوشیدنی به جز زینت‌آلات، کالا. الي حين: تا مدتی، تا چندی، تا زمان نیاز. ظِلالاً: جمع ظِلّ، سایه‌ها، سایه‌ی انواع درختان، کوهها و ابرها و... أكناناً: جمع كِنّ، پناهگاهها، مانند: غارها و شکافهای دل کوهها و سنگهای بزرگ. سَرابيل: جمع سربال، هرگونه لباس و پوشاکی، در این‌جا منظور از تن‌پوشهای زرهی جنگی است. بَأس: جنگ و فرجام سنگین آن. واژه‌ی بأس در اصل به معنای سختی و فشار است. تُسلِمونَ: فرمانبردار باشید، بندگی خدا را گردن نهید، تسلیم شوید. البَلاغ: تبلیغ، ابلاغ، پیام‌رسانی. يُنكِرونَها: آن را انکار می‌کنند.

ترجمه‌ی آیات

۸۰ ـ خداوند، خانه‌هایتان را برای شما مایه‌ی آرامش [و آسایش] گردانید و برایتان از پوست دامها، چادرها پدید آورد که آنها را در وقت جابه‌جا شدن و هنگام ماندنتان، سبک می‌یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها [نیز] اثاث خانه و وسایل زندگی که تا مدتی مورد استفاده است، قرار داد.

۸۱ـ خداوند، از آفریده‌هایش به سود شما سایه‌ها و از کوه‌ها برایتان پناهگاهها(غارها)یی پدید آورده و برایتان تن‌پوشهایی قرار داده است که شما را از گرما [و سرما] و از [آسیب] جنگ نگاه می‌دارد. بدین‌سان خدا نعمت خود را بر شما به اتمام می‌رساند، باشد که در برابر فرمانش، سرِ تسلیم فرود آورید.

۸۲ـ بنابراین، اگر روی برتابند، مسؤولیت تو [ای محمد!] تنها پیام‌رسانی آشکاری است.

۸۳ـ [آنان] نعمت خدا را می‌شناسند؛ در صورتی که منکر آنند و بیشترشان ناسپاسند.

شرح و بیان

۸۰ تا ۸۳ـ این آیات هم دسته‌گلی دیگر از فضایل و نعمات خدا برای بنی‌آدم و از دلایل توحید است. خداوند در آیه‌های پیشین بر مردم منت نهاد و به دانستنیها آشنایشان ساخت... اکنون یادآور می‌شود که آنان از هر گونه نعمتی برخوردارند؛ خانه‌هایی از سنگ و چوب و غیره می‌سازند، تا در آن آرام گیرند و وطن سازند.

هم‌چنین چادرهایی از پشم و مو و کرک و پوست دامها فراهم می‌آورند تا هنگام سفر و کوچیدن و جابه‌جایی آن سبک وراحت باشند. و نیز از آن فرآورده‌های دامی، اثاث خانه و تن‌پوشها به دست می‌آورند و از آن در تجارت بهره‌ور می‌شوند، در درون کوهها و غارها، پناهگاهها می‌سازند... و سایه‌ی درختان و... یکی‌دیگر از مهرورزی‌های آفریدگار است. پس خداوند نعمت خود را بر مردم تمام می‌کند که از فرمانش سر باز نزنند و سرانجام پشیمان نشوند و از زمره‌ی ناسپاسان تیره‌بخت نگردند.

آری! آرامش روح و تن در خانه‌ها نعمتی است که ارزش آن را آوارگان و بی‌سرپناهان بهتر درک می‌کنند و قدر آن را می‌دانند. پس خانه، جایگاهی است برای اطمینان خانواده‌ها تا در آن بیارامند و هیچ مقام و قدرتی بدون اجازه و دلیل منطقی، حق وارد شدن به خانه‌های مردم را ندارد و نباید بیم و هراس در خانه‌ها بیافرینند و...

نگاهی به این آیات

۱ـ مکانها و جاهای محل سکونت دو نوع است:

أ: خانه‌ها و منازلی که ماندگاری در آنها برای مدتی طولانی است مانند: شهرها و روستاها.

ب: مکانهایِ موقتِ بادیه‌نشینان که چادرهایی از چرم، پشم و مو می‌سازند و به راحتی از جایی به جای دیگر کوچ می‌کنند و مدتی کوتاه زیر آن چادرها به سر می‌برند.

۲ـ بهره‌بردن و استفاده‌کردن از پشم گوسفندان و کرک شتران و موی بزها.

۳ـ اشاره کردن به سایه و سایه‌سارها مانند: سایه‌ی درختان، خانه‌ها، غارها، باغها و... که مردم در وقت نیاز به آن‌جاها پناه می‌برند و می‌آرامند.

۴ـ وظیفه‌ی اساسی پیامبر، پیام‌رسانی و بلاغ روشن به مردم و هدایت از آنِ خداست.

۵ـ کیفرپیشگان می‌دانند که نعمت از سوی خداست؛ اما انکارش می‌کنند و پیامبر را نیز باور ندارند و از فرمان حق سر باز می‌زنند.

احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٨٤ وَإِذَا رَأَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٥ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا
شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ ٨٦ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٨٧ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ٨٨ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي
كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا
لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ٨٩

توضیح واژه‌ها

نَبعَثُ: برمی گزینیم، انتخاب می کنیم، برمی‌انگیزیم. شهیداً: گواه، شاهد، مراد پیامبر هر امت و ملتی است. لا یُؤذَنُ: اجازه و رخصت عذرخواهی داده نمی‌شود. وَ لا هُم یُستَعتَبونَ: و عذرشان را نمی‌پذیرند، از آنان نمی‌خواهند که خشنودی خدا را به دست آورند. یُستَعتَبونَ (عتب): از آنان می‌خواهند که خشنودی را کسب کنند. ظَلَموا: کفر پیشه کرده‌اند. وَ لا هُم یُنظَرونَ: مهلت داده نمی‌شوند، فرصت نمی‌یابند. کُنّا نَدعو: به فریاد می‌خواندیم، می‌پرستیدیم، به نیایش می‌خواندیم. أَلقَوْا إِلَیهِمُ القَولَ: در پاسخ آنان گویند، شریکانشان سخن آنان را ردّ می کنند. أَلقَوْا الی الله یَومَئِذٍ السَّلَمَ: همه آن روز در محضر خدا از در تسلیم درمی‌آیند، همه آن روز به خداوند، پیام تسلیم می‌فرستند، همه آن روز در برابر خدا سر تسلیم و بندگی فرود می‌آورند. السَّلَم: فروتنی و تسلیم. ضَلَّ: ناپدید شد، گم شد، بر باد رفت. ضَلَّ عَنهُم ما کانوا یَفتَرونَ: افتراهایشان از دید آنان ناپدید می‌شود، آن‌چه بربافته بودند بر باد می‌رود، دروغهایشان نابود می‌شود. صَدُّوا: بازداشتند. زِدناهُم عَذاباً فَوقَ العَذابِ: عذابی بر عذابشان افزون می کنیم. مِن أَنفُسِهِم: از خودشان. الکِتاب: قرآن. تِبیاناً: روشنی، روشنگر، بیان‌گر، بیان. هُدیً: هدایت. بُشری: بشارتگر، مژده‌دهنده.

ترجمه‌ی آیات

۸۴ـ [یاد کن] روزی را که از هر ملتی شاهدی برمی گزینیم و به کافران اجازه‌ی سخن گفتن داده نمی‌شود

و مورد گذشت قرار نمی گیرند.

۸۵ـ وقتی کفرپیشگانِ [ستمگر] عذاب را ببینند، عذابشان سبک نمی گردد و مهلت نمی‌یابند.

۸۶ ـ آن‌گاه که شرک‌ورزان، شریکان خود را ببینند، می گویند: پروردگارا! اینها شریکان ما هستند که به جای تو به فریادشان می‌خواندیم. شریکان در ردّ آنان می گویند: قطعاً شما دروغگو هستید.

۸۷ـ و [ستمگران] آن روز با خداوند از درِ تسلیم درمی‌آیند و آن چه را بافته بودند، برباد می‌رود.

۸۸ـ آنان که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند به سزای فسادی که مرتکب می‌شدند، عذابی بر عذابشان خواهیم افزود.

۸۹ ـ و [به خاطر آور] آن روز را که از میان هر ملتی، شاهدی از خودشان بر آنان می گماریم و تو را [نیز] بر این امت شاهد می‌آوریم و این قرآن را بر تو فروفرستاده‌ایم که روشنگر همه‌چیز و راهنما و رحمت و بشارتگر مسلمانان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح حال مشرکان که بیشترشان آگاهانه نعمت الهی را انکار و راه کفر را طی می کردند؛ این آیات هم به همه‌ی کجروان هشدار می‌دهد و یادآور می‌شود که پیامبر هر امتی شاهد نیک و بد آنان خواهد بود و این که عذاب بی‌خدایان تخفیف ندارد و،بلکه مضاعف می‌شود. خدایان دروغینشان را تکذیب می کنند؛ چون بنده‌ی هوی و هوس بوده‌اند.

شرح و بیان

۸۴ تا **۸۹**ـ پیامبران در عرصه‌ی قیامت حضور می‌یابند و گواه و شاهد امتهای خود می‌شوند و کردار پیروانشان را ـ چه نیک و چه بد ـ گواهی می‌دهند. کفرورزان ـ که فرصت و مهلت توبه و بازگشت را از دست داده‌اند ـ اجازه‌ی دم‌زدن ندارند [← مرسلات/۳۵] و نمی‌توانند آمرزش طلب کنند؛ چون هنگام حسابرسی فرارسیده است و دیگر گذشته برنخواهد گشت. در این هنگام این مشرکان، انبازهایی را که برساخته بودند، به خود نسبت می‌دهند و می گویند: پروردگارا! اینها انبازهای ما هستند، که شرک و گمراهی را در دید ما آراستند و ما را به بیراهه کشاندند. آن انبازها در پاسخ، مشرکان را دروغگو و بدکار می‌نامند، اما به این دلیل که مردم را از راهِ خدا بازمی‌داشتند و به گمراهی می کشاندند، در عذاب و شکنجه‌ی چندبرابر سایر امتها گرفتار می‌شوند. [← مریم/۸۱ و۸۲]، [← حقاف/۵ و۶]. پیام‌آورانشان، شاهد عملکرد آنان خواهند بود و پیامبر خاتم هم شاهد امت خود و هم شاهد سایر ملتها می گردد [← بقره/۱۴۳]، [← نساء/۴۱]، [← حج/۷۸] و قرآن نور و روشنایی و بیان شافی هر نیازمندی است.

در بیان و تفسیر آیه‌ی ۸۵ به سوره‌های کهف و فرقان مراجعه می کنیم که می‌فرمایند: «گناهکاران آتش دوزخ را می‌بینند و می‌فهمند که درآن خواهند افتاد و از آن گریزی نمی‌یابند.» [← کهف/۵۳].

«وقتی دوزخ از دور آنان را مشاهده کند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند. وقتی دست و پای آنها را به زنجیر کشند و در آن انداخته شوند، آن جاست که مرگ خود را می‌خواهند و زاری می‌کنند. امروز یک‌بار آرزوی مرگ مکنید؛ بلکه بسیار مرگ را آرزو کنید [و با سوز دل به گریه بپردازید].» [← فرقان/۱۲تا۱۴].

آیه‌ی ۸۷ می‌فرماید: «أَلْقَوا اِلَى اللهِ یَوْمَئِذٍ السَّلَمَ...»هم عبادت‌کننده‌ی ناحق و هم عبادت‌شده در برابر خدا تسلیم می‌شوند و خاکسار می گردند(!)، به ربوبیت خدا و بیزاری از شریکان و انبازها اعتراف می‌نمایند و در محضر حق پست و ذلیل می‌شوند... در سوره‌ی مریم درجواب آنان می‌فرماید: «چه شنوا و بینا هستند آن روز که به نزد ما می‌آیند! اما ستمگران، امروز در گمراهی آشکار قرار دارند.» [← مریم/۳۸].

در سوره‌ی سجده می‌فرماید: «ای کاش آن‌گاه که گناهکاران، پیش پروردگارشان، سر خود را به زیر می‌افکنند، می‌دیدی که می گویند: پروردگارا! دیدیم و شنیدیم. ما را به دنیا بازگردان تا کار شایسته انجام دهیم، چون که اکنون ما به حقیقت، یقین پیدا کرده‌ایم». [← سجده/۱۲].

آیه‌ی جامع خیر و شر، وفا به عهد، هدایت و گمراهی

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۹۰ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الأَيْمَانَ بَعْدَ
تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ۹۱ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي
نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ
أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۹۲ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
۹۳ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۹۴ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۹۵ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا
أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۹۶ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۹۷

توضیح واژه‌ها

العدل: دادگری، ابن‌عطیه می گوید: عدل انجام هر کار واجبی از عقاید، شرایع و سِیَر با مردم در ادای امانتها وترک ستم است. انصاف، دادن و پرداختن حق به شمار می‌آید. الإحسان: انجام هر کار مندوبی است. بیضاوی می گوید: عدل، حدّ میانگین در امور اعتقادی است مانند: توحید که حد فاصل بین تعطیل و شرک‌ورزی است. إیتاء: دادن، بخشش، عطاکردن. ذي‌القُربَى: خویشاوندان، نزدیکان. الفَحْشاء: گناهان زشت، کار ناپسند، مانند: زنا، دزدی، شرابخواری و... گناهان نهانی. المُنكَر: پلید که عقل سلیم آن را ناپسند شمرد مانند: کفر، گناه، قتل، خوردن و پایمال کردن حقوق مردم... گناهان آشکار. البَغي: ستمگری، تجاوز به حقوق این و آن. تذکَّرونَ: پند می گیرید، بیدار می‌شوید.

در مستدرک از ابن مسعود ـ رض ـ آمده که این آیه از جامع‌ترین آیه‌ی قرآن در مورد خیر و شر و خوبی وبدی و سبب مسلمانی عثمان‌بن‌مظعون ـ رض ـ است و اگر در این خصوص، جز این آیه، آیه‌ای دیگر، در قرآن وجود نداشت، یقیناً درست بود که آن را بیانگر هر چیز و راهنما و رحمت برای مؤمنان به شمار آورد.

عَهدِ الله: پیمان خدا، مانند: وعد و وعید، بیع، سوگندها و... [← آل‌عمرن/۷۷]، الأیمانَ: جمع یمین، سوگندها، قسمها. تَوکید: استوار کردن، مؤکّد گردانیدن و مستحکم کردن. کَفیلاً: شاهد، ضامن. نَقَضَت: می‌گسست، وامی‌کرد، از هم باز می‌کرد. غَزْل: یعنی، مغزول، رشته شده، پشم تابیده شده، بافیده، تافته شده. قُوَّةٍ: تابیدن، استوار داشتن، محکم کردن. أنکاثاً: جمع نِکث؛ به معنی، منکوث، پاره‌پاره، رشته‌ی از هم باز شده، از هم گشوده شده. دَخَلاً: مکر و نیرنگ، وسیله‌ی فریب، دغلکاری، تباهی. أربَی: بیشتر، افزونتر، زیادتر، از (ربو). لَتسألُنَّ: سؤال خواهد شد. تَزِلَّ: بلغزد. تَزِلَّ قَدَمٌ: پای از جای بلغزد. بَعدَ ثُبوتِها: پس از استوار شدنش. تَذوقوا السُّوءَ: بدی را بچشید. شکنجه شوید، به عذاب گرفتار آیید. صَدَدتُم: بازداشته‌اید، جلوگیری کرده‌اید، خودداری ورزیده‌اید. لا تَشتَروا: نستانید، نفروشید. ثَمَناً قَلیلاً: بهای اندکی، مقداری کم. یَنفَدُ: از بین می‌رود، پایان می‌یابد، پایدار نمی‌ماند. لَنَجزیَنَّ: قطعاً پاداش خواهیم داد. نُحیِیَنَّهُ: به او زندگی می‌بخشیم، حیات واقعی می‌دهیم، او را زنده می‌داریم. حَیاةً طَیِّبَةً: زندگی پاکیزه.

ترجمه‌ی آیات

۹۰ـ خداوند، به دادگری، نیکوکاری و بذل و بخشش نسبت به نزدیکان دستور می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. خدا شما را پند می‌دهد تا بیدار شوید.

۹۱ـ وقتی با خدا پیمان بستید، به پیمانشان وفا کنید و سوگندهای محکم [و جدّی] خود را نشکنید، در صورتی که خدا را شاهد خود قرار داده‌اید و او می‌داند که چه کار می‌کنید.

۹۲ـ و همانند آن زنی که رشته‌ی خود را پس از محکم تابیدن، [یکی پس از دیگری] از هم باز می‌کرد، مباشید که سوگندهایتان را میان خویش، دستاویز نیرنگ وتقلب سازید، بدین پندار که گروهی از گروهی دیگر، بیشتر [و افزونتر] است. مسلماً خدا شما را بدین‌وسیله می‌آزماید و در روز قیامت در آن چه که اختلاف می‌کردید، برایتان روشن می‌گرداند.

۹۳ ـ واگر خدا می‌خواست، شما را ملتی یکپارچه قرار می‌داد؛ اما هرکه را که بخواهد، بیراه می‌گذارد و هر که را بخواهد سر راه می‌آورد و از کردارتان مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.

۹۴ـ [هان!] سوگندهایتان را دستاویز نیرنگ [و دغلکاری] هم قرار ندهید، تا گامی را که محکم ساخته‌اید، بلغزد و به کیفر آن که مردم را از راه خدا بازداشته‌اید، به بدی گرفتار آیید. [آن‌گاه] عذابی بزرگ دچارتان شود.

۹۵ـ پیمان خدا را به بهای ناچیز از دست مدهید، که اگر بدانید، آن چه نزد خداست، قطعاً برایتان بهتر است.

۹۶ ـ و آن چه نزد خود شماست، پایان می‌یابد وآن چه نزد خداست پایدار خواهد ماند و البته به آنان که بردبارند، خوبتر از آن چه انجام داده‌اند، پاداش می‌دهیم.

۹۷ـ هر کس ـ چه مرد چه زن ـ کار نیکو انجام دهد و مؤمن باشد، زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو عطا می‌کنیم و بهتر از کردارشان مزد می‌دهیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از بشارت به پارسایان و هشدار به کافران سخن گفت. این آیات نیز به مهترین واصولی‌ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاقِ اجتماعی و انواع مسؤولیتهای واجب و مندوب اشاره می‌کند.

در کتب حدیث نبوی می‌فرماید: «اِنَّ اللهَ یُحِبُّ مَعالِیَ الأَخلاقِ وَ یَکْرَهُ سَفسافَها»: خداوند منشهای والا را دوست می‌دارد و از رفتار پست و بی‌ارزش بیزار است.

شرح و بیان

۹۰ تا ۹۷ـ این آیات ستون و پایه‌ی استوار و ناگسستنی حیات و گوهرهای گران‌سنگ جامعه‌ی اسلامی است تا ملتها را نظام بخشد و سروسامان دهد، مردم جهان را به سوی راه و رسم زندگانی درست و خداپسند فراخواند و تنها به یک ملت و تبار و نژاد اکتفا نکند؛ بلکه از راه عقیده دعوتش جهان‌شمول باشد. این آیات، عدالت جامع را برای نسل بشر آورده است، تا بوی خوشِ نیکویی و پاکی را به مشام همگان برساند. احسان و نیکوکاری؛ یعنی، تمام رفتارهای پسندیده تا محیط زیست آدمی را به کلی فراگیرد و تابناکی پایداری در سرزمین بیافریند و آدمی را بیشتر به خدا نزدیک و متوجه کند و روز از روز زندگی افراد خانواده‌ها مستحکم‌تر شود و از «حیات طیّبه» بهتر برخوردار گردد.

حیات طیّبه؛ یعنی، زندگی پاک و پاکیزه از هر جهت: پاک از آلودگیها، پلیدیها، ستمها، خیانتها، دشمنیها، بردگیها، خواریها، ترفندها و حیله‌گریها، خونریزیها و کشتارها، حق‌خوردنها، هرج‌ومرجها و... که زندگانی را در جامعه تلخ و ناگوار سازد.

آری! دلهای خانواده‌ها و خویشان و نزدیکان از راه نیکوکاری و عدل وانصاف به هم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند. [← سر ء/۲۶].

این کردار خوب و ارزنده، سبب می‌شود تا آدمی از کارهای ناشایست، ناپسند و زشت و شرم‌آور و ستم و تجاوزگری به حقوق بندگان خدا دست بردارد، هرگز راه بد را به نهانخانه‌ی دل و درونش نگشاید با آب ایمان و انصاف سرتاپای وجودش را از تیرگیها بشوید، علیه هرگونه تباهی و گناهی برخیزد و به اندازه‌ی توش وتوان و درک و دانش خود از کیان عدل و داد (حد فاصل زیاده‌روی و کوتاهی) و پاکیزگی و درستکاری به دفاع بپردازد و نگذارد از خود، بیگانه گردد؛ زیرا اندرزها و هشدارهای جانانه‌ی

این آیات برای بیداری آدمی است. پس باید بیدار شویم و هرگونه فتنه و آشوب درونی و بیرونی را فرونشانیم تا به حقایق بیشتری برسیم.

دیگر این که: «وفای به عهد و پیمان» همه‌ی قول و قراردادها را شامل می‌گردد که مسلمانان از صدر اسلام و در محضر پیامبر بزرگوار به آن پایبند گشتند وبه کار بستند و تاکنون هر مسلمان درستکار و راستینی به تعهد خود وفادار است. پایبندی به پیمان با خدا و دستوراتش، نشان اطمینان قلبی و آرامش روح و روان و موجب سلامت و سرافرازی در هر دو جهان و در محضر همه‌ی پیام‌آوران الهی است. از این رو، باید آدمی در وفای به پیمان بسیار جدّی باشد و پیمان نشکند. نه هم‌چون آن شخص کم‌خرد و ابلهی که پس از تلاش فراوان روزانه که رشته‌ی خود را تاب می‌داد، دوباره آن را از هم می‌گشود و رشته‌رشته می‌کرد و کنار می‌گذاشت و کارش بی‌فایده می‌ماند. هیچ خردمندی به خود اجازه نمی‌دهده که پس از پیمان بستن استوار و محکم و تعهد در برابر امور مهم و اصولی خدا آن را در هم شکند و فروگذارد. باید مردم بیدارشوند و هیچ‌گاه در برابر آن پیمانی که با گروهی اندک بسته‌اند، به خاطر اندک‌بودن و ناتوانی آنان در هم نشکنند، بی‌وفا نباشند، سوگندهایشان را وسیله‌ی نیرنگ و دغلکاری و تباهی نگردانند، آن را پشت پا نزنند و صلح و صفایی که در میانشان برقرار است، برهم نزنند و تیره و تارش نکنند.

خداوند، سرشت واستعدادها را یکنواخت نیافریده است، تا هرکس به اختیار خود راه زندگی دو سرایش را برگزیند و سرانجام در برابر کردارشان مورد سؤال واقع شوند.

ای انسان! آن پیمانی که با خدا بسته‌ای به هیچ قیمتی ـ چه کم چه زیاد ـ آن را تباه مگردان و به آن داد و ستد مکن؛ چون تو و رفتارت رفتنی و خدا و نعمتش ماندنی است. [← بقره/۱۶]، [← آل‌عمرن/۱۷۷]. قطعاً مزد و پاداش هرکس در گرو کردار اوست. مردان و زنان باایمان پایبند به کردار نیکو از زندگانی بس نیکو وپاکیزه‌ای برخوردار هستند و پاداش بهتر از کردارشان را به دست می‌آورند.

بدان که: اساس کار نیک بر پایه‌ی ایمان، استوار است پس هرگاه کردار نیکو همراه ایمان باشد، آدمی از زندگانی خوشایند و پربرکتی بهره‌مند می‌شود.

نگاهی به این درس

این آیات، جامع ایمان و عمل صالح است. اصول دین، اخلاق، آداب و تربیت، معاملات، پرورش و آموزش و اصلاح و سامان یافتن را در بر می‌گیرد وخطاب به مردم می‌گوید: تا با هم، دادگر ونیکوکار و با نزدیکان و وابستگان، با گذشت و راستگو باشند. درماندگان را یاری دهند، به نیازمندان و بینوایان کمک کنند، از کارهای بد و از پلیدیها ـ که شخصیت و جوانمردی را لکه‌دار می‌کند ـ دوری ورزند، در برابر پیمان‌ها وفادار بمانند. مؤمنان باید در بندگی و طاعت، در داد و ستدهای مادی و معنوی و رفتار ومنشها؛

نیک‌روش باشند و هیچ گاه پیمان نشکنند تا اعتمادها پایدار و تمدن و جامعه، بیشتر استوار بماند. نباید پیمان‌شکنی کنند و سوگند بشکنند ـ آن گونه که آن زن ریسنده‌ی بی‌اراده پس از محکم‌تابیدن رشته‌هایش، ابلهانه آن را از هم وا می کند و می گسلد و تلاش روزانه‌ی خود را بر باد می‌دهد و جز رنج و فشار و تحمل سختی از کارش بهره‌ای نمی‌برد.

ای فرزندان آدم! خدا شما را این گونه می‌آزماید تا درستکار و بدکار از هم بازشناخته شوند و هر کس به پاداش خود برسد.

نکته: در جاهای مختلف قرآن، مفاهیم آیه‌ی **۹۳** بیان شده است، از جمله: [← هود/۱۱۸و۱۱۹]...

آداب قرآن و دیدگاه آن

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّه مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۹۸ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۹۹ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ
۱۰۰ وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا
يَعْلَمُونَ ۱۰۱ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ ۱۰۲ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ
وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۱۰۳ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّه لا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ۱۰۴ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّه وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۱۰۵

توضیح واژه‌ها

قَرَأْتَ: قرآن خواندی. فَاسْتَعِذْ بِاللَّه: به خدا پناه ببر، بگو: «أعوذُ بالله من الشيطان الرَّجيم» از وسوسه‌ی اهریمن رانده شده به خدا پناه می‌برم. سُلْطَانٌ: تسلط، سلطه و قدرت، استیلا. يَتَوَلَّوْنَهُ: او را سرپرست قرار می‌دهند، او را دوست می‌دارند، دوستش می‌دارند، وی را سرپرست خود می‌گردانند. هُمْ بِهِ: آنان به خدا. مُفْتَرٍ ← مُفْتَرِي (فَرْي): دروغگو، دروغ‌پرداز. لِيُثَبِّتَ: تا استوار گرداند. هُدًى وَ بُشْرَى: هدایت و بشارت. يُلْحِدُونَ: کجروی می‌کنند، نسبت می‌دهند، اشاره می‌کنند. أَعْجَمِيٌّ: غیرعربی، گنگ، ناآشنا. مُبِينٌ: آشکار و روشن و گویا. أَلِيمٌ: دردآور، دردناک. يَفْتَرِي: افترا می‌سازد، دروغ‌پردازی می‌کند، دروغ سر هم می‌کند. الْكَاذِبُونَ: دروغ‌بافان، دروغ‌پردازان.

ترجمه‌ی آیات

۹۸ـ وقتی قرآن می‌خوانی از [وسوسه‌های] شیطان رانده‌شده به خدا پناه ببر.

۹۹ـ چون که شیطان بر آنان که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند؛ تسلط ندارد.

۱۰۰ـ تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی برمی‌گزینند و نیز بر کسانی که [از آن راه] به خدا شرک می‌ورزند.

۱۰۱ـ وقتی حکمی را به جای حکم دیگر برگزینیم ـ و خدا بهتر می‌داند که چه حکمی فروفرستد ـ، آنها می‌گویند: تو بر خدا دروغ می‌بندی. خیر! بیشتر آنان نمی‌فهمند.

۱۰۲ـ بگو: قرآن را جبرئیل از سوی پروردگارت ـ به حق ـ نازل کرده است تا مؤمنان را ثابت‌قدم بدارد و [نیز] برای مسلمانان راهنما و مژده‌رسان باشد.

۱۰۳ـ قطعاً می‌دانیم که آنها می گویند: این قرآن را کسی به او (محمد) می‌آموزد. [خیر، زبانِ] آن‌کس که این نسبت را به او می‌دهند، غیرعربی است و این قرآن به زبان عربی روشن است.

۱۰۴ـ راستی را، آنان که به آیات خدا باور ندارند، خدا آنان را هدایت نمی کند و عذابی دردآور پیشِ رو دارند.

۱۰۵ـ تنها کسانی دروغ می‌بافند که نشانه‌های خدا را باور ندارند و البته آنان، خود دروغگویانند.

سبب نزول آیه‌ی ۱۰۱

مشرکان می گفتند: محمد به یارانش مسخره می کند: امروز دستوری به آنان می‌دهد و فردا آن را از آنان باز می‌دارد، یا چیزی سهل و ساده‌تر برایشان می‌آورد. این کار جز دروغی خودبافته نیست. پاسخ این شبهه: [← بقره/۱۰۶].

ابن ابی حاتم از طریق حصین از عبدالله‌بن‌مسلم حضرمی در مورد سبب نزول آیه‌ی ۱۰۳ چنین می گوید: ما دو برده داشتیم، یکی به نام «یسار» و دومی به نام «جبر رومی مسیحی» که ـ به زبان عربی آشنا نبودند و ـ در مکه شمشیر می‌ساختند. پیامبر از کنارشان می گذشت و به خواندن تورات وانجیل آن دو ـ که کمی آشنا بودند ـ، گوش فرا می‌داد. مشرکان می گفتند: آن دو، محمد را آموزش می‌دهند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین، بهترین پاداش را به مؤمنان راستین اختصاص می‌دهد که به دلیل درستکاری و باورشان از وسوسه‌های اهریمنان و اهریمن صفتان می‌رهند. در این آیات نیز به شبهه‌های شیطانی مخالفان نبوت اشاره می کند که می گفتند: محمد، نزد مرد نصرانی قرآن آموخت نه از خدا. باید دانست که قرآن، عربی روشن است و آن شخصی که مشرکان می‌پنداشتند معلم پیامبر است، گنگ و غیرعرب بود. پس، چگونه ممکن است قرآن با آن همه شیوایی و زیبایی، چنان شخص ناتوانی آن را به پیامبر بیاموزد؟! زهی خیال باطل!

شرح و بیان

۹۸ تا ۱۰۰ ـ پناه‌جستن به خدا هنگام خواندن قرآن ـ چه در نماز و چه در سایر اوقات ـ برای این است که آدمی از وسوسه و ترفند اهریمن در امان باشد و بدان‌وسیله فضای آلوده به وسوسه را بزداید و حواس ودرک خود را به سوی خدا گرداند، تا در آیات و مفاهیم قرآن بهتر بیندیشد و بهره‌مند شود.

مسلماً آنان که مؤمن راست‌کردار و درست‌گفتارند، شیطان بر آنان چیره نخواهد شد و در حفظ و پناه پروردگار خویش‌اند؛ ولی بر آنان که از هوی وهوس و راه و روش فریبنده‌ی اهریمن پیروی می‌کند و اختیار خود را به دست تباهی می‌سپارند، مسلّط می‌گردد و زیان می‌رساند. [← حجر/۳۹، ۴۰، ۴۲].

۱۰۱ و ۱۰۲ ـ مخالفان نمی‌فهمند که قرآن نازل شده تا جامعه‌ی بشری را بسازد و آن را رهبری کند. این کتاب آخرین پیام آسمانی است و آفریدگار، خود از اصول و قوانینی که جامعه را سامان دهد، خبر دارد و می‌داند که اگر آیه‌ای را به جای آیه‌ی دیگر می‌گذارد، مدت زمان آن آیه پایان یافته و در آن مدت کوتاه، آیه‌ی پیشین برحسب نیاز جامعه، پیام خود را رسانیده و نیازِ به آن، همان مقطع زمان معین بوده که سپری شده است و اکنون آیه‌ی دیگر برای مدت‌زمانی بس طولانی و نامعلوم برای اصلاح ملّت و حلّ موضوع، جای اولی را می‌گیرد و راه بشریت را روشن و تابناک می‌کند.

۱۰۳ تا ۱۰۵ ـ مشرکان، پیامبر را متهم می‌کردند که در صفا نزد جبر رومی ـ که شمشیرساز و فروشنده بود ـ می‌نشست و آن مرد مسیحی اهل روم به او قرآن می‌آموخت، در صورتی که آن مرد، عرب‌تبار نبود و بسیار، اندک زبان عربی می‌دانست. آیه‌ی: «... لِسانُ الَّذی یُلحِدونَ إلیهِ أعجَمیٌّ...»، این شبهه را مردود شمرد که چگونه، مردی غیرعرب و ناآشنا به زبان عربی چنین کتابی را با آن همه شیوایی و گویایی بر پیامبر املا می‌کند و به او آن همه راز و رمز و حکم و قانون می‌آموزد؟!

قطعاً آنان که قرآن را باور ندارند، رستگار نیستند و خدا دستگیرشان نیست و برای همیشه در چاه تاریکی و بدبختی خواهند ماند و به عذاب سخت گرفتار خواهند شد.

دروغ گناهی زشت و رسواکننده است و ساحت مؤمن مخلص از دروغ و دروغ‌پردازی پاک و مبرّاست.

از دین برگشتگان، مهاجران ستم‌دیده، فرجام ناسپاسی

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا
فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۰۶ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
الآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۱۰۷ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۱۰۸ لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ
۱۰۹ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱۰ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لا
يُظْلَمُونَ ۱۱۱ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ۱۱۲ وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۱۱۳

توضیح واژه‌ها

أُكْرِهَ: وادار شد، مجبور گردید. قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَان: قلبش به ایمان پایدار باشد، دلش بر ایمان ثابت بماند، باورش پایدار بماند. شَرَحَ: گشاد گشت. شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً: دل به کفر بسته شد، دلش خواهان کفر شد، دلش به سوی کفر باز شد. غَضَبٌ: خشم. ذلكَ: این وعید تند و تیز. إستَحَبُّوا: برتری دادند، دوست‌تر دارند. طَبَعَ: مهر نهاده است، مهر کرده است. لا جَرَم: ناچار، بی‌تردید، یقیناً. فُتِنُوا: شکنجه چشیدند، زجر دیدند، رنج کشیدند (عذاب داده شدند)، مورد آزمون قرار گرفتند. مِن بعدِها: پس از آن شکنجه‌ها. تُجادِلُ عَن نَفسِها: ازخود دفاع می کند، به دفاع از خود می‌پردازد. تُوَفّی: مزد و پاداش می‌یابد، پاداش کامل داده می‌شود. آمِنَةً: اَمن. مُطمَئِنَّةً: آسوده، درامان بودن. رَغَداً: فراوان. كَفَرَتْ: ناسپاسی کرد. لِباسَ الجُوعِ: مزه‌ی گرسنگی، استعاره از «بلای فراگیر» است. خوف: بیم و هراس. ظالمونَ: ستمکاران.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۶ـ هرکس پس از ایمان‌آوردنش به خدا بر سر کفر بازگردد [مورد بازخواست قرار می گیرد] مگر آن‌کس که به زور واداشته شده و قلبش بر ایمان پایدار باشد؛ ولی آنان که دل به کفر بسته باشند، خشم خدا بر آنان است و عذابی سهمناک پیش رو دارند.

۱۰۷ـ این [هشدار تند] بدان سبب است که: آنان زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و خداوند بی‌باوران را راه نمی‌نماید.

۱۰۸ـ آنان، کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و چشمانشان مهر نهاده است. اینها بی‌خبرانند.

۱۰۹ـ قطعاً آنان در روز بازپسین، زیانکارانند.

۱۱۰ـ از طرف دیگر، پروردگارت در حق آنان که پس از آن همه رنج کشیدن هجرت کردند، سپس به جهاد پرداختند و شکیبایی ورزیدند، بس آمرزنده و مهربان است.

۱۱۱ـ روزی که هر کس می‌آید و از خود دفاع می کند و هر کس برابر کاری که کرده است، تمام و کمال پاداش می‌یابد و کسی ستم نمی‌بیند.

۱۱۲ـ خدا شهری را مثل زده است که امن و آسوده می‌زیست و روزیِ آن از هر طرف فراوان می‌رسید؛ اما مردمش در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کردند و خدا نیز به سزای کردارشان، بلای فراگیر گرسنگی و ناامنی را به آنان چشانید.

۱۱۳ـ فرستاده‌ای از خودشان نزد آنان آمد، دروغگویش پنداشتند. سرانجام چون ستمکار بودند، عذاب، آنان را فرو گرفت.

سبب نزول آیه‌ی ۱۱۰

ابن سعد در طبقات از عمر بن حَکَم آورده است که: عمار بن یاسر، صهیب، ابوفکیه، بلال، عامر بن فُهیره و جمعی دیگر از مسلمانان، از دست مشرکان آن قدر شکنجه می‌شدند که نمی‌دانستند چه بر زبان می‌آورند. خداوند در شأن آنان این آیه را نازل کرد.

شرح و بیان

۱۰۶ تا ۱۱۱ ـ مسلمانان صدر اسلام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می‌چشیدند وجز آنان که ایمان محکم دارند و آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهند، کسی تاب و توان آن همه رنج و شکنجه را نخواهد داشت.

کفرورزیدن پس از ایمان‌آوردن، کیفر بس‌سنگین دارد و انسان ناسپاس مورد خشم خداست؛ اما آنان که به اجبار وادار به کفر می‌شوند و هنوز دلشان برایمان درست پایدار و ماندگار است،آمرزش خدا آنان را فرا می گیرد.

وقتی روز قیامت برپا شود، نژاد و تبار و حسب و نسب به آدمی سود نمی‌رساند و هر کس تک و تنها به پا می‌خیزد و مجادله می کند و از خود به دفاع می‌پردازد تا از عذاب و شکنجه‌ی آن روز رستگار شود. [←

نعام/۲۳]، [← عرف/۳۸]، [← عبس/۳۷].

بدان که: خداوند، از دین برگشتگان را به شش چیز محاکمه می کند:

۱ـ خشم خود ۲ـ آتش دوزخ ۳ـ برگزیدن دنیا به جای آخرت ۴ـ محروم‌بودنشان از رحمت و هدایت ۵ ـ مهرنهادن بر دلها و بر گوش وچشمانشان ۶ـ بی‌خبر بودن از کیفر و عذاب آخرت.

۱۱۲ و ۱۱۳ ـ مثل کفار مکه، هم‌چون اوضاع ساکنان شهری است که در امن و امان، آرامش و اطمینان و فراوانی رزق و روزی قرار دارند و روزگار به سر می‌برند؛ اما سپاس آن همه نعمت را فراموش می کنند و کفر می‌ورزند، خداوند نیز به سزای ناسپاسی اوضاع آنها را دگرگون می‌فرماید،آرامش و آسایش را بر هم می‌زند و طعم تلخ گرسنگی وتنگدستی و بیم و هراس را به آنان می‌چشاند. مردم مکه هم در مقابل بزرگترین نعمت خدا؛ یعنی، مبعوث گشتن پیامبر خاتم ـص ـ ناسپاسی کردند، قرآن را باور نداشتند و در آزار دادن آن پیام‌آور راستین از حدّ گذشتند تا این که خداوند سالها آنها را به خشکسالی و گرانی گرفتار کرد... [← توضیح آیه‌های ۲۸تا۳۱ سوره‌ی برهیم].

شاعری درباره‌ی اهمیت این سه عنصر (امنیّت، صحت و وفور نعمت) در زندگانی انسان، می گوید:

«ثلاثةٌ لیس لها نهایة الأمنُ و الصّحّة و الکفایة»

سه‌چیز هرگز پایان ندارند: امنیّت، تندرستی، ارزانی.

خوردنیهای حلال و پاکیزه، حرام و ناپاک

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ١١٤ إِنَّمَا
حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٥ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ
لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ١١٦ مَتَاعٌ قَلِيلٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١١٧ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١١٨ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٩

توضیح واژه‌ها

كُلُوا: بخورید، خطاب به مسلمانان است. **حَلالاً طَيِّباً**: حلال و پاکیزه. **المَيتَة**: مردار، جیفه، لاشه. **لَحمَ الخِنزیر**: گوشت خوک. **و ما اُهِلَّ لِغَیرِ اللهِ بِه**: و آن‌چه را که نام غیر خدا بر آن برده شود، حیوانی که برای غیر خدا ذبح شود. **اُهِلَّ**: [← بقره/۱۷۳]، [← مائده/۳]، [← نعام/۱۴۵]. **اُضطُرَّ(ضَرر)**: ناچار وادار گردید، ناگزیر گردید، مجبور شد. **باغٍ (باغي)**: علاقه‌مند، مشتاق، خواهان. **عادٍ** ←**عادي**: زیاده از حدّ، سرکش، تجاوزگر. **لِما تَصِفُ أَلسِنَتُكُم...**: به خاطر آن‌چه زبانهایتان بیان می‌کند، چیزی که زبانهایتان به دروغ بیان می‌کند، هر دروغی که بر زبانتان می‌آید. **الكَذِب**: دروغ. **متاعٌ**: بهره‌ی اندک، برخورداری کم، کالا. **هادُوا**: یهودی شدند، یهودی‌اند. [← نعام/۱۴۶]. **السُّوءَ**: گناه، بدی، شرک. **بِجَهالَةٍ**: از روی نادانی و سفاهت. **مِن بَعدِ ذلِكَ**: پس از مرتکب شدن به بدی که انجام داده است. **من بَعدِها**: پس از نادانی و توبه کردن.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۴ـ از آن چه خدا روزیِ شما کرده است حلال و پاکیزه بخورید و اگر تنها او را می‌پرستید، نعمت خدا را شکر گزارید.

۱۱۵ـ خداوند، مردار، خون، گوشت خوک و آن چه را که [هنگام ذبح] نام غیرخدا بر آن برده شود بر شما حرام کرده است. [با این وصف] اگر کسی [به خاطر حفظ جان] به خوردن آنها ناچار شود و ستم‌خواه و تجاوزگر نباشد [و بیش از مقدار نیاز نخورد] قطعاً خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

۱۱۶ـ به خاطر آن چه زبانهایتان به دروغ بیان می کند، نگویید: این حلال است و آن حرام تا [بدین‌وسیله] بر خدا دروغ ببندید؛ چون آنان که بر خدا دروغ می‌بندند، هیچ گاه رستگار نیستند.

۱۱۷ـ اندک بهره‌ای [نصیبشان می‌شود؛] اما عذابشان دردناک است.

۱۱۸ـ بر یهودیان چیزهایی حرام کرده‌ایم که در پیش برای تو گفته‌ایم. ما نسبت به آنان ستم روا نداشته‌ایم؛ بلکه آنان به خود ستم می کردند.

۱۱۹ـ [با این وصف] پروردگارت در حق آنان که از روی نادانی، آلوده‌ی گناه شده، سپس توبه کرده و درستکار گشته‌اند؛ پروردگارت پس از این [نادانی و توبه کردن]، آمرزگار مهربان است.

ارتباط و مناسبت این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین درباره‌ی تهدید کافران و ناسپاسان و منعشان از کفرورزی از طریق ضرب‌المثل بود. اکنون این آیات، به مؤمنان دستور می‌دهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکرگزار باشند و حرام را ترک نمایند و بدانند که: حکم حلال وحرام از روی هوی و هوس وعقل تنها نیست؛ بلکه از روی دلیل ونص شرعی است... [← نعام/۱۴۴و۱۴۵].

شرح و بیان

۱۱۴ تا **۱۱۹** ـ ای مؤمنان! از حلالها بخورید و استفاده ببرید که پاک و پاکیزه‌اند و آدمی آن را دوست می‌دارد و از آن لذت می‌برد. از چیزهای حرام و ناروا، چون: مردار، خون، گوشت خوک و مذبوحی که نام غیرخدا بر آن برده شده، جداً خودداری ورزید. [← بقره/۱۷۳]، [← مائده/۳]، [← نعام/۱۴۵]. حال اگر کسی ناگزیر باشد و به حکم ضرورت به اندازه‌ی سدّ رمق از اینها بخورد و زیاده‌روی نکند، جایز است. باید دانست که حکم حلال و حرام در دست آدمی نیست. تشریع و قانونگذاری حق مسلّم آفریدگار است و بس که بنا به مصلحت جامعه‌ی بشری آن را دستور داده است. پس نباید به خاطر هواهای نفسانی و بر زبان‌راندن چیزهای بی‌اساس و مصلحتهای بی‌مورد، حلال وحرام را جابه‌جا کرد و بر خدا دروغ بست. این آرزوی نفس آدمی، بهره‌اش اندک و کیفر و شکنجه‌اش پردرد است. [← لقمان/۲۴].

خداوند، به سبب تجاوز و از حدّ و مرز شرع پا فراتر نهادن و به دلیل گناه و سرپیچی از دستور حق، برخی از چیزهای پاکیزه را از یهودیان منع و حرام کرد که شاید بیدار شوند. [← نعام/۱۴۶]. این هم به دلیل ستمی بود که آن قوم نافرمان برخود روا داشتند. [← نساء/۱۶۰].

ای محمد! آنان که از احکام و فرمان و عذاب و کیفر الهی بی‌خبرند و از روی نادانی به گناه و کار بد آلوده می‌شوند و سپس با دلی مالامال از پشیمانی به سوی پروردگارت بازمی گردند، توبه‌ی نصوح

می کنند، کردارشان را، سامان می‌دهند و به صلاح می گرایند، خدایت آنان را مورد آمرزش خود قرار می‌دهد و بر آنان رحم می‌آورد؛ چون درِ توبه بر روی همه کس باز است.

بدان که: توبه‌ای پذیرفته می‌شود که شرایط آن به تمام و کمال رعایت گردد. اگر توبه به خاطر از دست دادن حق خداست، سه شرط دارد: أ: طلب آمرزش زبانی ب: پشیمانی قلبی ج: بریدن از همه‌ی آن گناهان و بازنگشتن به سوی آن و جبران گذشته.

و اگر به خاطر حق تلف‌شده‌ی مردم است، باید آن را پس دهد و گرنه توبه‌ی زبانی و پشیمانی... در این مورد بی‌اثر خواهد بود.

نگاهی به این آیات

۱ـ مباح‌بودن چیزهای حلال و پاکیزه و بدون زیان و ضرر، حرام بودن چیزهای ناپاک و زیان‌آور و شکرگزاری نعمت الهی.

۲ـ محرّمات اساسی در شریعت الهی، چهارچیز است: مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که برای غیرخدا ذبح شود.

۳ـ در وقت ضرورت و بیم تلف جان، خوردن چیزهای حرام ـ که به آنها اشاره شد ـ به قدر نیاز، جایز و مباح است.

۴ـ در احکام حلال و حرام (تحلیل و تحریم)، بدون دلیل ونص روشن و شرعی از سوی قانونگذار هستی؛ نباید مؤمنان، چون بی‌باوران باشند؛ زیرا این کار دروغ‌بستن بر خداست و دروغزن رستگار نخواهد شد و نعمت ناچیز و اندک دنیوی زودگذر و رفتنی و پردرد و شکنجه است.

۵ ـ حرام و حلال کردنِ اشیاء فقط در دست خدای داناست و کسی چنین حقی ندارد، جز آن که خدا دستور دهد.

۶ ـ رحمت، فضل و بزرگی خدا چنان اقتضا می کند که توبه‌ی واقعیِ بندگان گناهکارش با رعایت کامل شرایط آن، مورد پذیرش اوست.

ما زبان را ننگریم و قال را ‌‌ ‌‌ ما روان را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود ‌‌ ‌‌ گرچه گفتِ لفظ ناخاضع رود

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۹)

ابراهیم و پیروانش بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۲۰ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۲۱ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۱۲۲ ثُمَّ
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۲۳ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۱۲۴

توضیح واژه‌ها

أُمَّةً: پیشوا، قدوه، امّت در اصل به معنای جماعت بسیار، ملّت. **قانِتاً**: مطیع، فرمانبردار خدا. **حَنیفاً**: حق گرا، پاکدین. **إجتَباهُ**: او را برگزید، او را انتخاب کرد. **آتَیناهُ**: به او دادیم. [التفات از غیب به متکلم]. **حَسَنَةً**: ستایش نیکو و محبت همه‌ی مردم نسبت به ابراهیم... **مِلَّة**: دین، کیش، آیین. **السَّبْتُ**: روز شنبه.

ترجمه‌ی آیات

۱۲۰ـ ابراهیم پیشوایی مطیع خدا و حق گرا بود واز مشرکان نبود.

۱۲۱ـ و نسبت به نعمتهای خدا شکرگزار بود. خدا او را برگزید و به راه راست هدایت کرد.

۱۲۲ـ و در دنیا نیکویی به او عطا کردیم و در آخرت هم از شایستگان خواهد بود.

۱۲۳ـ [ای محمد!] به تو وحی کردیم که: از دین ابراهیم حق گرا پیروی کن؛ چون او از مشرکان نبود.

۱۲۴ـ بزرگداشت شنبه، بر کسانی مقرر (واجب) گشت که [در صید ماهی] در آن روز اختلاف کردند.قطعاً پروردگارت روز قیامت میان آنان درباره‌ی چیزهایی که در مورد آن اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از ابطال عقاید و اندیشه‌های مشرکان و ردّ طعنه‌زدنهایشان به پیامبری پیام‌آوران و جابه‌جا کردن حلال وحرام به آرزوی خود و افتخار کردن به ابراهیم ـع ـ که گویا راه او را در پیش گرفته و به او اقتدا کرده‌اند، این آیه‌ها به یاد ابراهیم، رییس و پیشوای یکتاپرستان و قدوه‌ی اصولیان، سوره را به پایان می‌برد تا مشرکان از انتساب خود به پیروی آن بزرگ‌مرد تاریخ بشریت، نومید گردند...

شرح و بیان

۱۲۰ ـ خداوند متعال، ابراهیم پیشوای پاکدینان و پدر پیامبران را می‌ستاید و نُه صفت برایش می‌آورد و او را از مشرکان و یهودیت و نصرانیت جدا می‌سازد و تبرئه می‌فرماید: «إِنَّ إبراهیمَ کانَ أُمَّةً قانتاً...».

آن صفات عبارتند از:

۱ـ ابراهیم ـ ع ـ به دلیل کمالش در صفات خیر و نیکو، به تنهایی امّتی بود و قدوه‌ی همگان به شمار می‌آید.

۲ـ در محضر پروردگار بسیار خاشع و فروتن و به جای آورنده‌ی فرمان او بود.

۳ـ پاکدین و حق‌گرا و بیزار از شرک و باطل بود و تمام وجودش به یکتایی صانع هستی، اقرار می‌کرد.

۴ـ قطعاً از مشرکان نبود؛ بلکه از همان دمِ کودکی تا لحظه‌ی مرگ موحد بود و به پادشاه زمان خود گفت: «رَبِّیَ الَّذی یُحیی وَ یُمیتُ...» پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. [← بقره/۲۵۸] و بدین‌وسیله بندگی بتها و ستارگان را باطل نمود. «...لا أُحِبُّ الآفلینَ» افول کنندگان را دوست نمی‌دارم. [← نعام/۷۶]. سپس بتها را در بتخانه‌ی شهر خرد کرد و نمرود، پادشاه بابل او را در آتش انداخت.

هم‌چنین: «ما کانَ إبراهیم یهودیّاً وَ لا نصرانیّاً...» ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه پاکدین و مسلمان واز شرک بیزار بود. [← آل‌عمرن/۶۷].

۵ ـ او نعمتهای خدا را پاس می‌داشت؛ زیرا که: «وَ ابراهیمَ الَّذی وَفّی» همان ابراهیمی که وفا کرد. [← نجم/۳۷]؛ یعنی، دستورات خدا را بی کم و کاست به جای آورد.

۶ ـ خدا او را برای شرک‌زدایی و قدوه‌شدن برگزید و پیامبری را به وی داد. «وَ لَقَد آتینا ابراهیمَ رُشدَهُ...» در حقیقت، پیش‌تر از موسی و هارون، ابراهیم را رشد فکری و هدایت بخشیدیم و ما به شایستگی او دانا بودیم. [← نبیاء/۵۱].

۷ـ خداوند، او را به راه راست رهنمود کرد تا دین حق را به مردم برساند و باطل را کنار زند. «وَ أنَّ هذا صراطی مُستقیماً» این که راه راست من این است» [← نعام/۱۵۳].

۸ ـ خدا، او را در میان مردم جهان، «محبوب و دوست‌داشتنی» قرار داد و همه‌ی ملتها به بزرگی وی اقرار دارند. کفار قریش و سایر عرب هم به او افتخار می‌کردند... چون که دعایش اجابت شد که فرمود: «وَ اجعَلْ لی لِسانَ صِدقٍ فی الآخِرینَ» [خدایا!] برایم در میان آیندگان، آوازه‌ی نیکو بگذار. [← شعرء/۸۴] آری! ذکر جمیل و نام نیکش از عرش تا فرش طنین‌انداز است.

۹ـ او در رستاخیز از زمره‌ی شایستگان و برجستگان است؛ چون می‌فرمود: «رَبِّ! هَبْ لی حُکماً وَ أَلحِقنی بِالصّالحینَ» پروردگارا! به من دانش عطاکن و مرا به شایستگان ملحق فرما. [← شعرء/۸۳].

ابراهیم ـ سلام‌الله‌علیه ـ همراه شایستگان ودر بالاترین و فراترین مقام و منزلت آنـان قـرار دارد. «وَ تِلْـكَ حُجَّتُنا آتیناها إبراهیمَ عَلی قَومِهِ، نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ» آنها دلیل ما بود که به ابراهیم دادیم تا در برابر قـومش نشان دهد. درجات هر کس را که بخواهیم بالا می‌بریم. همانا پروردگارت فرزانه‌ی داناست. [← نعام/۸۳].

پس از بیان این صفات نُه‌گانه، خداوند به پیامبر خاتم دسـتور مـی‌دهـد، تـا از آیـین توحیـدی و خـالص ابراهیم پیروی نماید و هم‌چون او مردم را در اصول عقاید دین به سوی توحید و یکتاپرستی و فضایل اخلاق و شمایل نیکو فراخواند؛ ولی اختلاف نظر در فروع رواست: «لِکُلٍ جَعلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً» برای هریـک از شما، امتها [در فروع] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم. [← مائده/۴۸]. پـس در فـروع راه و روش هریـک مختلف و دین یکی است. این هم بر حسب دگرگونی و تحولات و تطـورات و بـر وفـق تکامـل خردهـا و اندیشه‌ها و پیشرفت بشریت و مراعات احوال ملتها و جوامع زمان است.

بزرگداشت روز شنبه و کارنکردن در آن، نه از شریعت ابراهیم بود و نه از شعایر دین او؛ بلکه این دستور برای تنبیه و کیفر آن دسته از یهودیان بود که در دین اختلاف می‌کردند و از اوامر خدا سر باز می‌زدند، خدا نیز آنان را از شکار ماهی در روز شنبه بازداشت؛ ولی آن قوم نادان سرپیچی کردند و با ترفندهای گوناگون درآن روز به صید ماهی می‌پرداختند. [← بقره/۶۵]، [← نساء/۴۷و۱۵۴]، [← عرف/۱۶۳]، [← همین/۱۲۴].

شیوه‌ی دعوت رهبران راستین دینی، صبر و پایداری در برابر مصائب

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۱۲۵ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ
بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۱۲۶ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلا بِاللَّهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا
تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ۱۲۷ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ۱۲۸

توضیح واژه‌ها

أُدعُ: دعوت کن، فراخوان. الحِکمَة: سخنان استوار و به‌جا. المَوعِظَة: اندرز، پند. الحَسَنَة: نیکو، دلگیر، زیبا. جادِلْهُم: با آنان مجادله و مقابله کن، با آنان مناظره و گفتگو کن. الَّتي: شیوه، روش. ضَلَّ: منحرف شد، بیراه شد. المُهتَدینَ: راه‌یافتگان. عاقَبتُم: شکنجه کردید، مکافات کردید، تنبیه کردید. عُوقِبتُم: کیفر شده‌اید، شکنجه شده‌اید. وَ ما صَبرُكَ إلّا بالله: بردباری تو جز به مدد الهی ممکن نیست. لا تَحزَن عَلیهِم: بر آنان غم مخور، غم آنان را نداشته باش. وَ لا تَكُ في ضَیق مِمّا یَمکُرونَ: و از مکر آنان تنگ‌دل مباش، از نیرنگی که می‌کنند ناراحت مباش. ضَیق: دلتنگی، ناراحتی. إتَّقَوا: تقوا پیشه کردند، پرهیزگار بودند.

ترجمه‌ی آیات

۱۲۵ـ [ای پیامبر خاتم! مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به شیوه‌ای هرچه نیکوتر به سخن بپرداز. قطعاً پروردگارت به حال آن کس که از راه منحرف می‌شود، داناست و نیز به حال راه‌یافتگان داناست.

۱۲۶ـ اگر خواستید کسی را کیفر کنید، همان‌گونه که کیفر شده‌اید [تجاوزکار را] به کیفر برسانید و اگر بردبار باشید، قطعاً این شیوه برای بردباران بهتر است.

۱۲۷ـ بردباری پیشه کن و [بدان که:] بردباری تو جز به مدد الهی ممکن نیست. و [اگر کافران، ایمان نیاوردند] بر آنان اندوه مخور و از مکرورزی آنان تنگ‌دل مباش.

۱۲۸ـ راستی را، خداوند با پرواپیشگان و نیکوکاران است.

شرح و بیان

۱۲۵ تا ۱۲۸ ـ ای پیامبر خدا! مردم را با شیوه‌ها و اسلوبهای گوناگون و با نرمی و ملاطفت، به سوی دین

حق و شریعت مقدس فراخوان و با مخالفان نیز از راهی که بهتر است به مناظره و مجادله بپرداز. [← عنکبوت/۴۶]، [← طه/۴۴]. خدا از حال گمراهان و راه‌یافتگان خبر دارد.

اگر شما را شکنجه کردند و مورد ستم و تجاوز قرار دادند، شما نیز به همان اندازه در صدد انتقام باشید و بی‌گناه را کیفر ندهید. باز اگر از خود شکیبایی و گذشت نشان دادید، چه بهتر!

اگر کافران ایمان نیاوردند؛ برایشان اندوهگین مباش و غم به دل راه مده. [← عرف/۲]، [← هود/۱۲].

تبلیغ بر شماست و هدایت با خدا... [← بقره/۲۷۲]، [← قصص/۵۶].

نکته

آیه‌ی ۱۲۶ طبق سیره و تفاسیر، به کشتن ومثله کردنِ حضرت حمزه ـ ع ـ اشاره می‌کند.

واژه‌ی «مَعَ» در آیه‌ی ۱۲۸ به معیّت خاصّ دلالت دارد که منظور از آن، کمک کردن و تأیید و هدایت است. [← نفال/۱۲]، [← طه/۴۶]. ماجرای موسی و هارون ـ ع ـ [← توبه/۴۰] اشاره به غار حرا در وقت مهاجرت حضرت با یار و رفیق دلنوازش، ابوبکر صدیق.

معیّت عام از راه سمع و بصر و علم مانند: [← حدید/۴]، [← مجادله/۷].

قرآن، اصول و بنیان دعوت را بر پایه‌ی حکمت و پند و اندرز نیکو و دلپسند قرار داده است. دعوت کننده باید موقعیت و شرایط مردم را خوب درک کند و اوضاع را بسنجد، رنج و زحمت را برای اهل مجلس به بار نیاورد، پرخاشگر و بدزبان و تندخو و کینه‌توز نباشد. باید اندرزهای زیبا و پسندیده ارائه دهد و آرام آرام و کاوشگرانه به سوی نهانخانه‌ی دلها راه باز کند و در آن‌جا آشیان سازد. تهدید و توبیخ بی‌جا به کار نبندد، با نرمی و ملاطفت به مناظره بپردازد و شیوه‌ی نیکوتر را از خود نشان دهد. در دعوتش کاری نکند که مردم بیزار شوند. دین اسلام، دین رأفت، دادگری، میانه‌روی و صلح و صفا و مسالمت است و جز دفاع؛ ستم، پیشه نسازد...«وَ أن عاقبتُم فعاقِبُوا بِمِثلِ ما عُوقِبتُم بِهِ...».

نگاهی به پیرامون این سوره

۱ـ شتاب ورزیدن مشرکان برای آمدن قیامت،

۲ـ آفرینش جهان هستی و پیدایش انسان، نشان یکتایی صانع کردگار است.

۳ـ آفرینش چهارپایان و دامهای دوشیدنی که انواع بهره‌ها را به آدمی می‌رسانند، موجب سپاس و دلگرمی بنی‌آدم‌اند.

۴ـ عیبجویی از مشرکان به خاطر بندگی بتان،

۵ـ هشدار به مشرکان به همان کیفری که پیشینیان بدرفتارشان را از پای درآورد.

۶ـ ادعای مشرکان بر این که: آدمی به پیامبران نیازی ندارد و آمدنشان خالی از فایده است.

ردّ این ادعا از سوی پروردگار هستی

۷ـ مشرکان و بی‌باوران ادوار تاریخ، زنده‌شدن و برپایی روز قیامت را باور ندارند و سوگند یاد می‌کنند که قیامتی در کار نیست. ردّ آنان از سوی قرآن.

۸ـ آنان، رسالت پیامبر را نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: پیامبر باید از جنس فرشته باشد نه از جنس آدمی.

۹ـ هشدار به مشرکان به عذاب نابودکننده و خفّت‌بار،

۱۰ـ آنان، مقام فرشتگان را از مقام آدمی بالاتَر می‌انگاشتند و در تقسیم‌بندی که خود ساز می‌کردند و به هم می‌بافیدند، آنان را دختر می‌نامیدند؛ اما وقتی خبر تولد دختر را به خودشان می‌دادند سخت غمگین و پریشان و متغیر می‌گشتند.

۱۱ـ رحمت و برکت خدا شامل حال بندگان مخلص است.

۱۲ـ یادآوری نعمتهای فراوان خدا، هم‌چون شیر خالص دامها که از میان سرگین و تُفاله و خون بیرون می‌تراود، انواع میوه‌های درختان خرما، انگور و... و برخورداری از نعمت عسل شیرین آن موجود بسیار توانا و بااستعداد و کارآمد و منظم و کوچک‌اندام...

۱۳ـ ارزیابی کم و زیاد عمر آدمی و روزیِ او،

۱۴ـ منت گذاشتن بر بندگان به خاطر گوشِ شنوا، چشم بینا و لذّت بردن از پرواز پرندگان در هوا و...

۱۵ـ هر پیامبری در قیامت گواه امّت خویش است و به کافران اجازه‌ی عذرخواهی داده نمی‌شود.

۱۶ـ دستور به دادگری و نیکوکاری و به جای آوردن صله‌ی ارحام (دید و بازدید از نزدیکان و دوستان صمیمی)، خودداری از کارهای زشت و ناپسند و سرکشی در برابر قانون الهی، وفا کردن به پیمان وقرار دادها و...

۱۷ـ عمل استعاذه: پناه بردنِ درونی به خدا از شرّ شیطان (أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم) هنگام تلاوت قرآن و... و این که سیطره و چیرگی اهریمن فقط بر کافران و بی‌باوران و دوستانش است.

۱۸ـ مشرکان، هروقت حکمی را نمی‌پسندیدند، پیامبران را تکذیب می‌کردند و ادعایشان این بود که این قرآن، برده‌ای رومی به محمد آموخته است.

۱۹ـ اگر کسی به اجبار به کفر واداشته شود، به شرط این که قلبش به ایمان مطمئن و آرام باشد و سینه‌اش مهد کفر نگردد، از دین خارج نخواهد شد.

۲۰ـ هرکس روز قیامت از جان خود دفاع می‌کند و مزد کردارش را می‌گیرد.

۲۱ـ آن چه خدا حرام کرده باشد، برای همیشه حرام خواهد بود...

۲۲ـ یهودیان به سبب ستمی که بر خود کردند، خدا برای تنبیه آنان برخی از چیزهای خوردنی و غیره را برای آنان حرام فرمود.

۲۳ـ مدح و ستایش ابراهیم، به اوصافی که خود به تنهایی ملتی است و همه‌ی اوصاف خوبان در وجود آن بزرگ‌مرد تاریخ جمع بود.

ابو نُواس می گوید:

«وَ لَیسَ علـي الله بمُـستنكَرٍ أن یَجمعَ العالَمَ في واحِـدٍ»

برای ذات آفریدگار، بعید نیست که [همه‌ی خوبیهای] جهان را در وجود یک تن گرد آورد.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِهِ و صحبه أجمعين

پایان جزءِ چهاردهم

مکی

اسراء

۱۱۱ آیه

اسرا، تورات موسی، احوال بنی‌اسرائیل در تاریخ، اهداف قرآن

بسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم
سُبْحَانَ الَّذي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذي بَارَكْنَا حَوْلَهُ
لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصيرُ ١ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائيلَ
أَلا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكيلا ٢ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ٣ وَقَضَيْنَا إِلَى
بَنِي إِسْرَائيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيرًا ٤ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَديدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولا ٥
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفيرًا ٦ إِنْ أَحْسَنْتُمْ
أَحْسَنْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبيرًا ٧ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ
عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصيرًا ٨ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبيرًا ٩ وَأَنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ
عَذَابًا أَليمًا ١٠ وَيَدْعُ الإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الإِنْسَانُ عَجُولا ١١

توضیح واژه‌ها

سبحان: پاک از عیب و نقص و ناتوانی. **أَسرَى**: شبروی کرد، شب رفت. **أَسرَى بِـ**: در شب بُرد، در شب سیر و حرکت داد. **بِعبدِهِ**: به بنده‌اش، [بندگی والاترین مقام و منزلت است]. **عَبد**، روح و جسم را با هم در بر می‌گیرد. **لَيلاً**: در شبی، کمترین زمان. **المَسجِدِ الحرام**: مسجدالحرام در مکه. **المسجد الأقصَى**: در بیت‌المقدس. **بارَكنا**: مبارک گردانیدیم، برکت دادیم. **حَولَهُ**: پیرامونش را، گرداگردش را. **نُري**: نشان می‌دهیم، می‌نمایانیم. **أَلّا تَتَّخِذوا**: مگیرید. **مِن دُوني**: غیر از من، جز من، به جای من. **وَكيلاً**: کارساز، وکیل.

ذُرِّيَّةَ مَن...: **اَي ذُرِّيَّةَ مَن...**: ای فرزندان کسانی!... **ذُرِّيَّة**، منادای مضاف. **شَكوراً**: بس سپاسگزار، بس شکرگزار. **قَضَينا**: خبر دادیم، وحی کردیم، مقرر نمودیم. [← حجر/۶۶]، [← قصص/۴۴]. **الكِتاب**: تورات. **لَتُفسِدُنَّ**: تباهی خواهید کرد، فتنه و فساد به بار خواهید آورد. **مَرَّتَين**: دو مرتبه، دو بار. **لَتَعلُنَّ**: برتری خواهید جست. سرکشی و نافرمانی خواهید کرد. **عُلُوّاً**: برتری‌جویی، برتری‌طلبی. **كَبيراً**: بزرگ، بی‌اندازه. **عُلُوّاً كَبيراً**: برتری‌جویی بیش از حدّ. **وَعد**: وعده. **اُولاهُما**: نخستین آن دو، اوّلی. **عِباداً لَنا**: بندگان خود را، بندگانی از خود را. **اُولي بَأسٍ شَديد**: صاحبان نیرو، بس پیکارگر، بسیار جنگجو، بس ستیزه‌گر. جنگجویانی نیرومند. **بَأس**: جنگ، رزم، نیرو و توان، عذاب. **جاسُوا (جَوْس)**: جستجو کردند. **خِلال**: درون، میان. **دِيار**: جمع دار، خانه‌ها، منازل مسکونی. **مَفعولاً**: محقق، انجام‌شده، قطعی. **رَدَدنا لَكُم الكَرَّة**: شما را مسلط گردانیدیم، شما را چیره گردانیدیم. **الكَرَّةَ**: چیره شدن، پیروز گشتن، یورش، بازگشت، دوباره. **أَمدَدْناكُم**: شما را یاری دادیم، شما را افزون ساختیم. **نَفيراً**: عشیره، شمار نفرات، پشتیبانان. **وَعدُ الآخِرَة**: وعده‌ی بعدی، وعده‌ی دوم، هشدار دوم. **لِيَسُوئوا وُجوهَكُم**: تا شما را بیازارند، تا شما را اندوهناک کنند. چهره‌ی شما را غمگین سازند. **المَسجدَ**: مسجدالاقصی. **لِيُتَبِّرُوا (تَبر)**: تا نابود کنند. [← فرقان/۳۹]. **ما عَلَوْا**: بر آن‌چه مسلط شدند، چیره گردیدند. **تَتبيراً**: نابود کردن، از میان بردن، در هم کوبیدن. **عُدتُم (عَود)**: بازگشتیم ← برای کیفرتان بازمی‌گردیم. **حَصيراً**: زندان، جایگاه تنگ که جای گریز نیست. **لِلَّتي**: به آن‌چه، به راهی، به آیینی. **أَقوَمُ**: پایدارترین، استوارترین. **أَعتَدنا**: آماده ساختیم، فراهم ساختیم. **يَدعُ**: فرامی‌خواند، می‌طلبد. **عَجولاً**: شتاب کننده، شتابنده.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ پاک است آن خدایی که بنده‌ی خود را در شبی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی ـ که پیرامونش را پربرکت گردانیده‌ایم ـ بُرد، تا به او نشانه‌هایی از آیات خود را بنمایانیم. اوست شنوا و بینا.

۲ـ کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را راهنمای قوم بنی‌اسرائیل قرار دادیم [و فرمان دادیم] که: جز من [یاری‌ده و] کارسازی نپذیرید.

۳ـ [ای] فرزندان کسانی که همراه نوح [آنان را بر کشتی] سوار کردیم! بدانید که نوح بنده‌ای بس سپاسگزار بود.

۴ـ به بنی‌اسرائیل در کتاب تورات اعلام کردیم که: دو بار در زمین به تباهی دست خواهید زد، و به نافرمانیِ بی‌اندازه‌ای سر به طغیان بر خواهیدداشت.

۵ ـ پس وقتی وعده‌ی [آمدن] نخستین آن دو [تباهی] فرارسد، کسانی از بندگان بس پیکارگر خود را بر

شما می‌گماریم، تا در درون خانه‌هایتان به جستجو بپردازند. قطعاً این وعده‌ی الهی تحقق‌یافتنی است.
۶ ـ سپس دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و از راه اموال و پسران، شما را کمک می‌کنیم و تعداد شما را افزون می‌گردانیم.
۷ـ [در این صورت] اگر نیکی کنید، در حق خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید [باز] به زیان خودتان بدی کرده‌اید چون هشدار دوم فرارسد، [کسانی می‌گماریم] تا شما را اندوهگین سازند و هم‌چون بار اول به بیت‌المقدس وارد شوند و به هر چه دست یافتند یکسره نابود کنند.
۸ ـ امید که پروردگارتان بر شما رحمت آورد، و اگر [به سوی بدیها] بازگردید، ما نیز [برای کیفرتان] باز می‌گردیم و دوزخ را زندان کافران می‌سازیم.
۹ـ قطعاً این قرآن به آیینی که خود استوارتر است راه نشان می‌دهد و به مؤمنان نیکوکار بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ از آنِ آنان است.
۱۰ـ و برای آنان که به روز رستاخیز باور ندارند، عذابی دردبار آماده ساخته‌ایم.
۱۱ـ انسان، همان‌سان که خیر می‌جوید [به سبب شتاب‌ورزی نیز رویداد] بد را [نسنجیده] فرا می‌خواند. آری! آدمی شتابکار است.

شرح و بیان

این سوره دارای یکصد و یازده آیه و مکی است که آغازش از معجزه‌ی اسرا و شبروی حضرت از مکه به قدس سخن می‌گوید. از این رو، بدین نام شهرت یافته است. نام دیگرش «اسرائیل» است چون به قصه‌ی آوارگی آنان به سبب تباهکاری و ستم‌ورزی در سرزمین و در دو نوبت اشاره می‌کند. [← همین/۴تا۸].

ارتباط این سوره با سوره‌ی نحل

أ: در آخر سوره‌ی نحل می‌فرماید: «إِنَّما جُعِلَ السَّبتُ علی الَّذینَ اختَلَفوا فیه...» [←۱۲۴]. در این سوره‌ی اسرا، شریعت و قانونِ «اهل سَبت» و موقعیت آن را که در تورات آمده است، تفسیر می‌کند. ابن‌جریر به نقل از ابن عباس می‌گوید: تمام رؤس مطالب تورات در پانزده آیه‌ی سوره‌ی اسرا موجود است.

ب: خداوند در پایان سوره‌ی نحل به پیامبر دستور می‌دهد تا در برابر اذیت و آزار و افتراهای مشرکان و دشمنان ـ که او را دروغگو، جادوگر و شاعر می‌پندارند ـ بردبار باشد. در سوره‌ی اسرا به شرف و کرامت و منزلت والای او نزد پروردگارش می‌پردازد. پس به همین مناسبت سرآغاز سوره، یادی از مقام بلندمرتبه‌ی اوست.

ج: هر دو سوره نعمتهای فراوان را ـ که خدا به انسان ارزانی داشته ـ برمی‌شمرند و حتی سوره‌ی نحل را

«سورةالنعم» گفته‌اند...

د: در سوره‌ی نحل به روشنی می گوید که: قرآن از سوی پروردگار آمده است، کلام فرشته و بشر نیست. سوره‌ی اسرا هدف جوهری (اصل و خلاصه و زبده‌ی هر چیز) قرآن را بیان می‌نماید.

ه: در سوره‌ی نحل به شیوه‌ی استفاده‌ی درست از فرآورده‌های زمین اشاره کرده است، در این سوره به قواعد و شیوه‌ی زندگی اجتماعی مانند: نیکویی با پدر و مادر، بخشش به نزدیکان و نیازمندان و درراه‌ماندگان، حرام بودن قتل و زنا و خوردن مال یتیم، مراعات کردن وزن و پیمانه از روی عدل و داد و باطل بودنِ پیروی کورکورانه و بدون علم و آگاهی اشاره می کند.

موضوع و محتوای سوره

۱ـ این سوره از موضوع بزرگ و مهم معجزه‌ی ختم رسالت و نبوت؛ یعنی، رویداد اسرا در پاسی از شب از مکه به مسجدالاقصی ـ که نشان قدرت پروردگار و بزرگداشت از وجود مبارک پیامبر والا مقام است ـ خبر می‌دهد.

۲ـ از دوران به صلاح آمدن و دوران تباهی و بدکاری بنی‌اسرائیل خبر می‌دهد. [← همین/۷۶].

۳ـ برخی از دلایل هستی، بر عظمت و هیبت و یکتایی آفریدگار دلالت دارد. [← همین/۱۲].

۴ـ اصول و روشهای زندگانی اجتماعی آراسته به اخلاق و منشهای بزرگوارانه و آداب و راه و رسم بلندپایه را تبیین می‌فرماید: [← همین/۲۳تا۳۹].

۵ ـ نسبت دادن دختر به خدا از سوی مشرکان. [← همین/۴۰]، باطل انگاشتن خدایان دروغین، [← همین/۴۱تا۴۴]، بی‌ارزش نشان‌دادن پندارهای مشرکان در مورد زنده‌شدن... [← همین/۴۹تا۵۲ و۹۸و۹۹] برحذر بودن پیامبر خاتم از موافقت کردن با برخی از عقاید مشرکان [← همین/۷۳تا۷۶].

۶ ـ این سوره سبب نازل‌نکردن دلایل حسی را که بر صدق پیامبر دلالت کند، توضیح می‌دهد [← همین/۵۹]. بهانه‌های بنی‌اسرائیل را بیان می کند که: باید جویبارها را برایمان جاری کنی، باغ و بوستانهایی برویانی که آب در آن روان گردد، پاره‌ای از آسمان را بر سرمان فرود آوری، خدا و گروهی از فرشتگان را نزد ما حاضر کنی، خانه‌ای از طلا داشته باشی و یا به سوی آسمان بالا روی. [← همین/۸۹تا۹۷].

۷ـ این سوره به پیام والای قرآن اشاره می کند. [← همین/۹و۸۲] انس و جن از همانند آوردن قرآن فرومانده‌اند. [← همین/۸۸]...

۸ ـ بزرگداشت فرشتگان و سجده‌ی احترام از آدم ـع ـ و خودداری ابلیس از آن [← همین/۶۱تا۶۵]، برخورداری بنی‌آدم از روزی پاک [← همین/۷۰].

۹ـ برشمردن نعمتهای گوناگون [← همین/۱۲تا۱۷]. نکوهش انسان به خاطر ناسپاسی [← همین/۸۳]. از

باارزش‌ترین نعمتهای ویژه‌ی الهی، عطای روح و حیات است. [← همین/۸۵].

۱۰ـ فرجام دوستداران دنیا و دوستداران جهان پایدار و همیشگی [← همین/۱۸تا۲۱].

۱۱ـ نماز تهجد (شب‌زنده‌داری،شب‌بیداری) حضرت [← همین/۷۸و۷۹]، مهاجرت به مدینه و ترک مکه [← همین/۸۰].

۱۲ـ اشاره به گوشه‌ای از قصه‌ی موسی و فرعون و بنی‌اسرائیل [← همین/۱۰۱تا۱۰۴].

۱۳ـ نزول قرآن بر حسب رویدادها تدریجی است. [← همین/۱۰۵و۱۰۶].

۱۴ـ سوره به تقدیس و مبری‌بودن خدا از شرک و فرزند و یار و معین و متصف بودن خدا به اسمای حسنی پایان می‌یابد. [← همین/۱۱۰و۱۱۱].

خلاصه، روش این سوره هم‌چون سایر سوره‌های مکی به استواری و پایداری اصول عقیده و دین؛ یعنی، اثبات توحید، نبوت، معاد، ابراز شخصیت پیامبر خاتم، و تأیید راستگویی ودرستکاری او با معجزات کافی و نابود کردن شبهات مشرکان، اهتمام می‌ورزد.

پیامبر ـ ص ـ وقتی از آسمانها بازگشت، قریش تکذیبش کردند، جمعی سست‌باور از دین برگشتند و عده‌ای نزد ابوبکر رفتند و این رویداد مهم را از او پرسیدند، او با دل و جان آن را تصدیق کرد و به «صدّیق» معروف گشت.

سرآغاز این سوره از رویداد عظیم ومعجزه‌ی بزرگ اسرا سخن می‌گوید که خدا در کتاب خود با حروف ثبت کرد، تا برای همیشه بدرخشد. این آیات به مقام والا و ارزنده‌ی پیامبر نزد پروردگار اشاره می‌کند. واژه‌ی: «لَیلاً» یعنی، در شبی، حداقل زمان، زمان اندک، واژه‌ی «بِعَبدِه»؛ یعنی، پیامبر با جسم و روح، هر دو و در حال بیداری، نه در خواب و رؤیا، اسرا و معراج را طی کرده است، اگر این سیر شگفت‌انگیز و باشکوه در خواب می‌بود، قرآن به آن اشاره نمی‌کرد؛ زیرا انسان چیزهای حیرت‌انگیز فراوان در خواب می‌بیند. مطلع این سوره بر اسرا دلالت می‌کند و سوره‌ی نجم بر وجود معراج.

بگفتا فراتر مجالم نماند   بماندم؛ که نیروی بالم نماند

(سعدی)

نیم‌شبان کان ملِکِ نیمروز[1]   کرد روان مشعل گیتی‌فروز

خود فلک از دیده عماریش[2] کرد   زهره و مَه مشعله‌داریش کرد

---

۱. زهره

۲. کجاوه‌داری

کــــرد رهــــا در حــــرم کاینــــات   هفت[3] خطّ و چار حد[4] و شش جهات...
دَور ســـخا را بـــه تمـــامی رســـان   خـــتم ســـخن را بـــه نظـــامی رســـان

پیرامون مسجدالاقصی مبارک است؛ چون مرکز وحی و ظهور پیامبران الهی و دارای نعمتهای گوناگون فراوان است.

خداوند این سیر با فرّ و شکوه را به پیامبر طی کرد تا این بنده‌ی محبوب، نشانه‌های مهم هستی را مشاهده کند.

علی‌الظّاهر، زمان این رویداد یک سال پیش از هجرت و در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست.

این که حافظ بن سرور مقدسی در سیره‌اش می گوید: اسرا در بیست و هفتم رجب است؛ سند آن صحیح نیست؛ هرچند عامه‌ی مردم بر این قول‌اند. [البدایه و النهایه لابن کثیر و تفسیر قاسمی].

تورات نوری بود برای هدایت بنی‌اسرائیل تا آنان را از تاریکی درآورد، به نور ایمان آراسته شوند و جز خدا را پرستش نکنند. بنابراین باید سلاله و وارثان آنان که در کشتی همراه نوح ـع ـو از ایمان و اعتقاد درست برخوردار بودند، بیدار شوند و بدانند که نوح، بنده‌ای بسیار شاکر بود و رسالت او و موسی و سایر پیامبران با رسالت پیامبر خاتم از یک سرچشمه‌ی نور آمده است، تا همه‌ی ملتها به راه آنان باز گردند ودست در دست هم دهند و همان‌طور که پیامبران یکی پس از دیگری به ملتهایشان سفارش کرده‌اند، باید به آخرین پیام‌آور الهی و کامل‌ترین کتاب آسمانی بگروند و به دستوراتش که جامع‌ترین کتابهای آسمانی است، عمل کنند، تا از سرگردانی برهند...

۴ تا ۸ ـ خداوند، در کتاب تورات به بنی‌اسرائیل خبر داد که از آنان تباهکاری و بزهکاری سرخواهد زد، باید مواظب باشند تا گرفتار کیفر تند و تیز قرار نگیرند؛ اما این هشدار را نشنیدند و اولین مرحله‌ی فساد را ـکه بس بزرگ بود ـ در سرزمین فلسطین و پیرامونش به راه انداختند، از احکام تورات سرپیچی نمودند، خون پیامبران را ـ به ناحق ـ ریختند و حلال و حرام را هر طور که خواستند، جابه‌جا کردند. خداوند نیز در برابر خون پاک زکریا و یحیی و توطئه‌ی کشتن عیسی ـ سلام‌الله‌علیهم ـ ستمگرانی چون بختنصر مجوسی و سربازانش را بر آنان چیره نمود، بیت‌المقدس را ویران و خانه‌به‌خانه دنبالشان کردند، زنان و کودکانشان را به اسارت بردند و بدین‌صورت، ستمگری بر ستمگر دیگر غالب گشت وآنان را غارت کرد و آتش زد و آن چه دلش خواست بر سر یهودیان آورد. آری! وعده‌ی الهی انجام‌شدنی است. «جَزاءً وِفاقاً» [← نبأ/۲۶]، [← فصلت/۴۶]. و در روایتی بادرایت، چنین آمده که: آن دو مرحله‌ی شکست بنی‌اسرائیل، پیشگویی قرآن است

---

۱. هفت‌اقلیم

۲. چهارعنصر یا چهار جهت؛ منظور تمام عالم مادی ما.

و این اتّفاق، در زمان صلاح‌الدین ایّوبی مسلمان، و در زمان هیتلر و نازیهای مسیحی روی داده است و به آنان هشدار می‌دهد که دوباره اگر چنان کنید، چنان می‌کنیم و کسانی را بر شما مسلط می‌گردانیم. افسوس که دنیاپرستان خداناپرست تاریخ، همیشه احمق‌اند!

یهودیان پس از آن همه بلا و محنت به سوی توبه آمدند و از کرده‌ی خویش پشیمان شدند، خداوند نیز بر دشمن پیروزشان فرمود، اموال وفرزندان بسیاری را ـ که پشتیبان آنان باشد ـ به ایشان عطا کرد، شمارشان از دشمن بیشتر شد، نیروی بیشتری به هم رسانیدند و دولتی نو تشکیل دادند. باز راه اول را در پیش گرفتند، طغیان کردند و به افساد و تباهکاری روی آوردند و پس از پانصد سال بار دوم در زمین فساد بر پا داشتند، این بار نیز خدا کسانی دیگر را بر آنها چیره گردانید، اندوهناک و خوار و زبونشان کردند و بیت‌المقدس را بار دیگر ویران نمودند. این بار پادشاه و نیروی مجوسی فارس بر آنان مسلط شدند، یهودیان را کشتند، اسیر کردند، آواره‌ی کوه و بیابان نمودند و دیارشان را در هم کوبیدند. این، سزای دوبار فساد کردن و زشتکاری یهودیان در سرزمین بود؛ اما این وعده‌ی خدا پیوسته ادامه دارد و به یهودیان هشدار می‌دهد که: «إن عدتُم عُدنا» پس باید یهودیان ـ در هر زمان و دورانی ـ کیفر پلیدیهایشان را بچشند.

تکرار ماجری این که: در آیه‌های ۷و۸ اول به نیکوکاری و پاداش آن و بدکاری و کیفر آن، سپس به پیشگویی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إن عدتم عُدنا: اگر به سوی زشتی بروید، ما هم به سوی کیفر شما می‌رویم».

پس، اگر توبه کردند، خداوند بس مهربان و آمرزنده است و اگر به سوی بدی و تباهی و فتنه‌گری بازگشتند، خدا نیز به سوی کیفردادنشان بازخواهد رفت...

این است که فتنه‌گریها و فسادکاریهای این قوم پایان نپذیرفت و در زمان پیامبر نور و رحمت ـ سلام‌الله‌علیه و علی آله و اصحابه ـ بار دیگر سربرآورد و راه تباهی در پیش گرفت، تا خداوند مسلمانان برگزیده ویاران زبده‌ی پیامبر را بر یهودیان چیره فرمود و از جزیرةالعرب بیرونشان کردند. بله! وعده‌ی الهی این گونه تحقق می‌یابد و هرگاه یهودیان چهره‌ی پلیدِ خود را علیه بشریت بنمایانند، خدا باز قومی دیگر را بر آنان مستولی خواهد کرد، و همان‌گونه که اشاره شد: قهرمان مسلمان و کُرد «سلطان صلاح‌الدین ایوبی» ـ رحمه‌الله ـ از قدس بیرونشان کرد و سزای کردارشان را چشیدند. باز، در این اواخر باری دیگر تباهکاریهایشان به حدّ نهایت رسید تا این که: «هیتلر» بر آنان چیره گشت و عذاب گلوگیر را جرعه جرعه به آنان خورانید، و بزرگ و کوچک را از دم تیغ گذرانید.

این وعده پایان ندارد و پیوسته، حکم الهی در جریان خواهد بود. امروزه نیز مردم اسرائیل بدتر از نیاکانشان، تباهکار و پلیدکارند و به پشتیبانی جهان‌خواران تاریخ در سرزمین مقدس فلسطین هر روز جنایتی مرتکب می‌شوند. بی‌گمان خداوند، کسانی را بر آنان چیره خواهد فرمود که بدترین عذاب و کیفر را به

آنان بخوراند. این وعده‌ی الهی قطعی است و سرانجام، دوزخ، زندان آنان خواهد شد.

۹ تا ۱۱ـ قرآن، راهی به مردم می‌نمایاند که پایدارترین، درست‌ترین و مفیدترین است: راه عقیده و عمل، راه ارتباط جمعی، خانوادگی، خویشاوندی، راه میان ملتها، حکومتها، نژاد و تبارها، راه صلح و صفا و آشتی و وفاداری و دوستی و تعهد، راه سعادت و سلامت، راه پیداکردن ریشه‌ی بیماریهای اجتماعی و درونی و روانی و... پس، مؤمنان را مژده‌باد! اما آنان که بیراهه می‌روند؛ راه درست برنمی‌گزینند و به روز قیامت باور ندارند و پاداش کردارشان، آتش دوزخِ بس سهمناکی است.

انسان سنجیده‌کارِ نیک‌رفتار به دعای خیر و طلب نیک‌بختی از محضر آفریدگار، روان خود را شاد و مسرورمی‌گرداند و از زمزمه‌ی نیایش خویش، برخوردار خواهد گشت؛ اما آن‌کس که از فرجام کارش خبر ندارد و یا این که نسنجیده، کار می‌کند و کاری از دستش برنمی‌آید، در وقت گرفتاری، به واویلا می‌پردازد و با شتاب به دعای شر و نفرین خود شروع می‌کند و نمی‌داند چه کار می‌کند و اختیار را از دست می‌دهد. [← نفال/۳۲]، [← یونس/۱۱].

هان ای بنی‌اسرائیل، هان ای آنان که سرگردان هستید! چرا به سوی قرآن روی نمی‌آورید و از پرتو آن بهره نمی‌گیرید و این سه وصف را در تابلوی نگارین، ترسیم نمی‌کنید و نصب‌العین قرارش نمی‌دهید که:

أ: قرآن بهترین و درست‌ترین راه را به ما عرضه می‌کند؛ راه پایدار، راه توحید و یگانه‌پرستی راه دعوت به سوی نیکوترین کردار در هر دو جهان و برای سرافرازی خود،

ب: قرآن، به مؤمنان نیک‌کردار بشارت می‌دهد که: روز قیامت پاداش بس‌ارزنده و فراوانی خواهند داشت.

ج: قرآن، بی‌خدایان، مشرکان و سرگشتگان را که جز بدیها و بدکاریها، کار نیکی در نامه‌ی اعمال ندارند، از درد و رنج آتش خاموش‌نشدنی دوزخ باخبر می‌کند. [← آل‌عمرن/۲۱] جزای بدی به همان اندازه بدی خواهد بود. [← شوری/۴۰].

یادآوری: آیه‌ی ۵: «...بَعَثنا عَلَیکُم عِباداً لَنا...» مراد از «عباد» بندگان خدایند ـ چه مؤمن چه کافر ـ؛ زیرا در چند جای دیگر قرآن،واژه‌ی عباد، به صورت عام آمده است: درمورد آن مردمی که عیسی ومریم ـ سلام‌الله‌علیهما ـ را خدا می‌خواندند، قرآن از زبان عیسی می‌فرماید: «اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند واگر از آنان درگذری، تو خود ظفرمند و فرزانه‌ای.» [← مائده/۱۱۸]، «هرکه در آسمانها و زمین است، جز بنده‌وار به سوی خدای رحمان نمی‌آید.» [← مریم/۹۳]، «...آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشانیدید، یا خود آنان گمراه شدند؟» [← فرقان/۱۷].

از جمله‌ی نعمتهای خدا بر ما و دلایل قدرت او

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ۱۲ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي
عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ۱۳ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا
۱۴ مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا
كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ۱۵ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ
عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۱۶ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ
عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۱۷

توضیح واژه‌ها

آيَتَين: دو آیه، دو نشانه، دو پدیده، دو دلیل. مَحَوْنا: در این‌جا؛ یعنی، تیره و تاریک گردانیدیم. مُبصِرَةً: روشن، درخشان، تابناک. لِتَبتَغُوا: تا بجویید. فَضْلاً: نعمت رزق و روزی. عَدَدَ السِّنِينَ وَ الحِساب: شماره‌ی سالها و حساب. فرق بین عدد و حساب: عدد، برشمردن امثال چیز پدید آمده برای آن است؛ حساب، برشمردن گروهی معین که آن‌چیز از آن فراهم آمده است. مثلاً: سال به نسبت این که از ۳۵۵ یا ۳۶۵ روز قمری یا شمسی پدید آمده، عدد نام دارد و به نسبت این که از دوازده ماه و هر ماه از سی‌روز و هر روز از بیست و چهار ساعت تشکیل شده به آن حساب گفته می‌شود. [شوکانی، فتح‌القدیر] أَلزَمْناهُ في عُنُقِه: همراه او کرده‌ایم، به گردن او آویخته‌ایم، به گردنش بسته‌ایم. طائِرَهُ: پرونده‌اش، مراد پرونده‌ی عمل نیک و بد او، نامه‌ی کردارش. مَنشوراً: باز و آماده. حَسيباً: حسابرس. وازِرَةٌ: بردارنده. وِزر: گناه، بار گناه. أَمَرْنا: فرمان می‌دهیم، وا می‌داریم، مجال و میدان می‌دهیم. مُتْرَفيها: نازپروردگان آن را، خوشگذرانان آن را ← مترَفين (تَرَف): عیّاشان، صاحبان ناز و نعمت. حَقَّ: لازم شد، سزاوار گشت. القَولُ: عذاب تند و تیز، دستور کیفر و عذاب. دَمَّرنا: نابود کردیم، زیر و زبر نمودیم. تَدميراً: نابود کردن، زیر و زبر کردن. القُرون: مردمان عصرها، زمانها و دورانها، نسلها. خَبيراً: آگاه.

ترجمه‌ی آیات

۱۲ـ شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه‌ی شب را تاریک و نشانه‌ی روز را درخشان گردانیدیم، تا

در آن دو پدیده، از فضل پروردگارتان برخوردار شوید و تا شمار سالها و حساب هرچیز را دریابید. ما هرچیزی را خوب روشن ساخته‌ایم.

۱۳ـ کردار هر انسانی را به گردنش آویزان کرده‌ایم و روز قیامت نامه‌ی سرگشوده به او می‌دهیم تا آن را بنگرد.

۱۴ـ[ای انسان!] کارنامه‌ات را بخوان؛ زیرا کافی است که امروز خودت حسابرس خویشتن باشی.

۱۵ـ هرکس راه یابد، به سود خود راه یافته است و هرکس بیراه رود، به زیان خویش بیراه می‌رود وهیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و ما تاپیامبری نفرستیم، عذاب‌دهنده نیستیم.

۱۶ـ وقتی اراده کنیم مردم دیاری را نابود گردانیم، به صاحبان ناز و نعمت مجال می‌دهیم تا در آن به تباهکاری بپردازند وعذاب بر آن دیار واجب گردد، آن‌گاه همه را سخت نابود می‌کنیم.

۱۷ـ چه بسا نسلها را که [در دوران مختلف] پس از نوح می‌زیستند، نابود کردیم. و همین بس که پروردگارت به گناهان بندگانش، بسیار آگاه و بیناست.

شرح و بیان

۱۲ تا **۱۷** ـ شب و روز دو نشانه‌ی مهم در هستی‌اند که بر وجود یکتایی و کمال قدرت الهی دلالت می‌کنند. شب برای آرامش و آسایش جسم و جان است، تا تمام اندام بدن در آن آرام گیرد و روز برای کار و کوشش و کسب روزی پاک و سایر وظایف است و این که آدمی، به وسیله‌ی شب و روز، سال و ماه و روز را دریابد. [← یونس/۵]، [← فرقان/۶۲]، [← قصص/۷۲و۷۳].

نامه‌ی اعمال هر انسانی ـ چه خوب و چه بد ـ در روز قیامت در گردن اوست و به صورت کتابی گشوده در اختیار او قرار می‌گیرد، تا آن را بخواند و کردارش را به یاد آورد و خود به حسابرسی آن بپردازد و به حقیقت کار خود پی ببرد.

مکن کاری که بر پا سنگت آیو — جهان با این فراخی تنگت آیو
چو فردا نامه‌خواهان نامه‌خواهند — تو را از نامه‌خواندن ننگت آیو

(باباطاهر)

پس هرکس راه پیامبران را در پیش گیرد ودل و جان به دستوراتشان بسپارد، قطعاً راهیاب است و از بهره‌ی کردار نیکش برخوردار خواهد شد و از باغ افعالش میوه خواهد چید؛ و آن کس که کژ رود و از حق روی برتابد، به خود خیانت می‌ورزد و کسی را زیانبار نخواهد کرد.

کیفر گناهان زمانی تحقق می‌یابد که از سوی پروردگار، پیام‌آوری نزد مردم رفته و آنان را به راه راست، راه نموده باشد؛ آن‌گاه اگر بیراهه رفتند، کیفر می‌بینند [← زمر/۷۱]، [← ملک/۸ و۹]. اما کیفر فراخوانان

به سوی بدی چندبرابر است؛ چون علاوه بر گمراهی خود، موجب انحراف دیگران هم می‌شوند. [← نحل/۲۵]، [← عنکبوت/۱۳].

آری! فراخوان واقعی و راستگو کسی است که در رفتار، گفتار و کردار، نمونه‌ی پاکی، اخلاص وراستی باشد و هیچ‌گاه گفتارش مقدم بر کردار نباشد و زبانش پس از تصمیم بر عمل به سخن آید.

وقتی ملتی از فرمان خدا سر باز زند و به تباهکاری دست یازد، خدا بدکاران، اشرار و نازپروردگانشان را مهلت می‌دهد تا به میل خود تباه کنند، آن‌گاه آنان را از پای درمی‌آورد [← نعام/۱۲۳]؛ آن‌گونه که پس از نوح، گردنکشان و خوشگذرانان و تباهکاران قوم عاد، ثمود، صالح، لوط و... را نابود کرد؛ چون پروردگار توانا به احوالشان، آگاه است. آنان راه کج رفتند...

یادآوری

تفسیر منیر و مراغی به نقل از غزّالی ـ رح ـ می‌گویند: مردم پس از بعثت پیامبر خاتم ـ ص ـ به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ـ کسانی که به هیچ‌وجه، دعوت پیامبر به آنان نرسیده و چیزی نشنیده و از همه‌جا بی‌خبرند، این دسته، چون مسؤولیتی ندارند، از عذاب به دور و اهل بهشت‌اند.

۲ـ کسانی که دعوت کامل پیامبر و معجزاتش [به وسیله‌ی دعوتگر نمونه در گفتار و کردار] به آنان رسیده است؛ اما از سر عناد و خودخواهی، ایمان نمی‌آورند. این دسته، قطعاً [کافر] و دوزخی‌اند.

۳ـ کسانی که به طور درست، دعوت پیامبر به آنان نرسیده وتنها چیزهای پراکنده و آشفته شنیده‌اند، امید است که اینها نیز رستگار شوند.

مترَفین: مترفین درجامعه سران و بزرگان مُرفّهی هستند که از اموال فراوان و زیردستان و حلقه‌به‌گوشان و رفاه و آسایش برخوردار و خوشگذران و تن‌آسا و ریاست‌طلبند، در تباهی و مناهی و بی‌شرمی به سر می‌برند، به هر کار پلید و شرم‌آوری دست می‌زنند و جز به خود به کسی توجه نمی‌کنند، هیچ گونه جوانمردی و مروّتی ندارند و هم‌چون چهارپایان و بلکه بدتر از آنها در لجنزاری که برای خود ساخته‌اند، می‌چرند... [← هود/۱۱۶].

کیفر دنیاخواهان و پاداش خدادوستان

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا
۱۸ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ۱۹ كُلًّا نُمِدُّ
هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۲۰ انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى
بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۲۱

توضیح واژه‌ها

العاجِلَةَ: دنیای ناپایدار. یَصلاها: به آن درمی‌آید، به آن داخل می‌شود. یَصلَی (صَلِي): می‌سوزد، داخل آتش می‌شود. مَذموماً: نکوهیده، ملامت شده، نکوهش شده، خوار. مَدحُوراً: رانده شده. سَعْیَها: تلاش برای آن، کوشش در راه آن. مَشکوراً: شکرگزاری شده، مورد قبول. نُمِدُّ: می‌رسانیم، عطا می‌کنیم، کمک می‌کنیم. کُلّاً: هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن. مَحظوراً: ممنوع، منع‌شده. أکبرُ: بزرگتر. تفضیلاً: برتری دادن.

ترجمه‌ی آیات

۱۸ـ هرکس خواهان [آسایش] دنیای زودگذر است، به هرکس هر اندازه بخواهیم، نصیبی از آن، هرچه زودتر می‌دهیم، آن‌گاه جهنم را برای او آماده می‌کنیم که در نهایت خواری و ملامت و دور از رحمت در آتش سوزان آن خواهد سوخت.

۱۹ـ و هرکس خواهان [پاداش] آخرت است و برای نیل به آن، نهایت کوشش پسندیده را از خود نشان دهد و مؤمن باشد، آنان، تلاششان مورد پذیرش واقع می‌گردد.

۲۰ـ هردسته از اینان (خدادوستان) و آنان (دنیادوستان) را از عطای پروردگارت، ـ پی‌درپی ـ برخوردار می‌سازیم؛ چون عطای پروردگارت از کسی منع نخواهد شد.

۲۱ـ بنگر که چگونه برخی از آنان را [در دنیا] بر برخی دیگر برتری داده‌ایم؛ اما، درجات و برتریها در آخرت، بسی برتر و بالاتر است.

شرح و بیان

۱۸ تا ۱۹ ـ این آیات گونه‌های عمومیِ احوال مردم دنیا را نشان می‌دهد که به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ای فقط برای کسب دنیا در تلاش و کوششند، از هیچ نیک و بدی فروگذار نمی‌کنند، اموال فراوانی از هرگونه، فراچنگ می‌آورند، بسی خود را در رنج می‌اندازند و آخرت را فراموش می‌کنند، باز به آرزوی خود نخواهند رسید و جز آن چه که خدا بخواهد به دست نمی‌آورند. در هر صورت دنیاپرستانِ مال‌اندوزِ ماده‌گرا ـ هرچند در ناز و نعمت فرورفته باشند ـ اما لذایذ گذرایی که می‌چشند آنان را از لذایذ و نعمتهای پایان‌ناپذیر جهان پایدار، محروم می‌گرداند، دوزخ نیز آنان را به سوی خود می‌کشاند و از سوی خدا و فرشتگان هم، خوار و زبون و درمانده‌اند و فریادشان به جایی نخواهد رسید.

اما مؤمنان پارسا به سه شرط به سعادت سرمدی خواهند رسید:

أ: کردارشان، همراه نیّت پاک و بدونِ ریا است، و جز خشنودی حق و رسیدن به نعیم و الطاف الهی هدفی ندارند.

ب: کردارشان به منظور نزدیکی به بارگاه حق و پیروی از پیامبر اوست. [← شوری/۲۰].

ج: آن کردار باید در دایره‌ی ایمان راستین قرار گیرد تا اثر گذارد. ایمان ثابت، نیّت صادق و عمل نیک، تلاش و زحمت آن بزرگواران را بی‌مزد و پاداش نخواهد گذاشت.

۲۰ و **۲۱** ـ در دنیا تفاوت مردم در برخورداری از نعمتهای آن برحسب اسباب و عملکرد هرکسی است. [← نعام/۱۶۵]... [← همین/۲۹و۳۰، بسط و قبض...] و در آخرت، درجات و مراتب کردار مردم، بسیار متفاوت خواهد بود. آری! برتری راستین و بزرگی و تمام ارزشها در جهان آخرت جمع می‌شود و هیچ‌گاه فناپذیر نیست.

آن کس که برای جهان بی‌پایان در جدّ و جهد است، قطعاً برنده و آن کس که به دنیای زودگذر ناپایدار و بی‌وفا، دل می‌بندد، بی‌تردید بازنده است.

اصول تنظیم کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده‌ی مسلمان با ارکان جامعه

لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولا ۲۲ وَقَضَى رَبُّكَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاهُمَا فَلا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلا
كَرِيمًا ۲۳ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۲۴ رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا ۲۵ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ
وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۲۶ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ
لِرَبِّهِ كَفُورًا ۲۷ وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلا مَيْسُورًا ۲۸ وَلا
تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ۲۹ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۳۰

توضیح واژه‌ها

لا تَجعَلْ: قرار مده. خطاب به پیامبر ـ ص ـ و مراد از آن، امت او و همه‌ی مردم است. فَتَقْعُدَ: می‌نشینی. خوار و زمینگیر می‌شوی، درمانده می‌شوی. مَخذولاً (خذل): زبون ودرمانده، بی‌یار و یاور گشته. قَضَى: محقق گردانید، امر کرد، سفارش نمود. يَبلُغَنَّ: البته می‌رسد. الكِبَرَ: سالخوردگی، پیری. كِلاهُما: هر دو، هر دوی آنان. أُفٍّ: وای، آه، اف. لا تَنهَرْ (نهر): مران، پرخاش مکن، فریاد مزن، درشتی مکن. كَرِيماً: سزاوار، لایق و شایسته، کریمانه، به نرمی. إخفِضْ: بگستران، فرود آور. جَناحَ: بال. الذُّلِّ: فروتنی، خاکساری. مِنَ الرَّحمَةِ: از روی مهربانی، از سر مهر و محبت. رَبَّيانِي: مرا در خُردی پروردند، پرورش دادند. نُفُوسِكُم: در این‌جا؛ یعنی، دلهایتان. صالِحِينَ: نیکان، درستکاران. أَوّابِينَ (أوب): جمع أوّاب، بسیار زود رجوع کنندگان، توبه کنندگان. آتِ: عطا کن، بده. المَساكِينَ: مستمندان، بینوایان. ابنَ السَّبِيلِ: فرزند راه، در راه مانده. لا تُبَذِّرْ: ولخرجی مکن، زیاده‌روی مکن، ریخت و پاش مکن. تَبذِيراً: پراکندن، پریشان ساختن، باددست بودن (مصدر لازم)... مُبَذِّرِينَ: بیهوده خرج کنندگان، اسراف کاران، اهل ولخرجی و هزینه کردن مال در غیر جهت منفعت. كَفُوراً: بسیار ناسپاس. إبتِغاءَ: خواستن، چشم‌داشتن. تَرجُوها: به آن امید می‌بندی، خواهان آنی. مَيسُوراً: سهل و آسان، نرم. قَولاً مَيسُوراً: سخنی نرم، سخنی دلپذیر. مهربانانه. مَغلُولَةً (غلّ): بسته‌شده،

بسته به زنجیر. **لا تَبسُطْها**: آن را گشاده مدار، کنایه از زیاده‌روی و ولخرجی و گشاده‌دستی است. **مَلوماً (لوم)**: ملامت‌شده، ملامت‌زده. **مَحسوراً (حَسر)**: حسرت‌خورده، حسرت‌زده، درمانده. **یَقدِرُ**: تنگ می‌گرداند. کم و اندک می‌گرداند، فرو می‌بندد، تنگ می‌گیرد.

ترجمه‌ی آیات

۲۲ـ خدای دیگری با خدا قرار مده که نکوهیده و زبون و بی‌یاور می‌نشینی.

۲۳ـ پروردگارت دستور داده است که جز او را پرستش مکنید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هردوی آنان در کنارت به پیری برسند، به آنان «اُف» مگو و [از خود] مران و با آنان به نرمی [و احترام] سخن بگو.

۲۴ـ و از سر مهر و مودّت، بال فروتنی بر آنان بگستران و بگو: پروردگارا! بر آن دو رحمت آور، آن‌سان که [بر من مهر ورزیدند و] مرا در خُردی پرورش دادند.

۲۵ـ پروردگار شما از راز دلهایتان نیک آگاه است. اگر شایسته باشید، قطعاً او نسبت به توبه‌کنندگان بس آمرزگار است.

۲۶ـ حق نزدیکان و مستمندان و درماندگان را بپرداز و ولخرجی روا مدار؛

۲۷ـ زیرا که، ریخت و پاش کنندگان، همدست اهریمن‌اند و اهریمن همواره در برابر پروردگارش ناسپاس است.

۲۸ـ وقتی به امید رحمتی از پروردگارت بدان دل بسته‌ای از آنان روی برمی‌تابی، با آنان به نرمی سخن بگو.

۲۹ـ و دستت را [از روی بخل] به گردنت زنجیر مکن و بسیار هم گشاده‌دست مباش که ملامت‌زده و درمانده بنشینی.

۳۰ـ پروردگارت [درهای] روزی را برای هر کس که بخواهد، گشاده یا تنگ می‌گرداند. قطعاً او به احوال بندگانش آگاه و بیناست.

شرح و بیان

۲۲ تا **۲۵** ـ خودداری از شرک، پرستش خدای بی‌همتای یگانه و تواضع و فروتنی در محضر او، وظیفه‌ی هر انسان خردمند بیداردلی است؛ چون شرک‌ورزی به زندگی و سعادت او زیان می‌رساند و نزد پروردگار و فرشتگان، خوار و زبون و درمانده می‌شود. قطعاً کسی نزد خدا خوار و نکوهیده گردد، روی رستگاری نخواهد دید.

پس از استوار کردن ایمان و عقیده، این آیات به روابط خانواده می‌پردازد که انسان باید در برابر پدر و

مادر نیک‌رفتار و خوش گفتار باشد؛ چون با بندگی حق، پیوند ناگسستنی دارد. پس زمانی پدر و مادر پا به سن پیری نهادند و به کمک فرزندان نیازمند گشتند، باید با آنان نیکی کنند و هرگز با خشونت، درشتی و تندی برخورد ننمایند، بر سرشان داد نزنند، از دستشان نهراسند، با احترام، آنان را بنگرند، با جان و دل در خدمتشان باشند، از پروردگار بخواهند پدر و مادرشان را مورد مهر و محبت خود قرار دهد و بیامرزد تا گوشه‌ی بسیار ناچیزی از زحماتشان را که در دوران خردسالی در راه بزرگ‌شدن و پرورش و نشان دادن شیوه‌ی زندگانی به آنان آموخته بودند، جبران کنند. [← لقمان/۱۴].

۲۶ و ۲۷ ـ خویشاوندان، بینوایان و نیازمندان و از راه برجای‌ماندگان، هم حقی به گردن آدمی دارند که باید به طور دقیق مراعات شود.

پس ای انسان مکلّف خردمند! حق مادی، معنوی و اجتماعی خویشاوندان را به جای آور، در وقت نیاز از بینوایان و درماندگان پشتیبانی کن و دست آنان را بگیر، با مهر و مودت از آنان پذیرایی کن وبا خوشخویی دلشان را به دست آور تا خدا از تو خشنود گردد. هان! مواظب باش که هیچ‌گاه ریخت و پاش و زیاده‌روی نکنی؛ چون گناه بزرگی است. تبذیر (ریخت‌وپاش) به قول ابن‌مسعود ـ رض ـ؛ یعنی، هزینه کردن در غیر جای خود، هزینه کردن از روی باطل و از راهی که آدمی را سود ندهد. تبذیر: تباه گردانیدن و هزینه کردن اموال در جهت نادرست و اسراف و در مسیر شیاطین است. حدّ میانگین ولخرجی و ریخت‌وپاش و تنگ گرفتن در انفاق کردن از صفات نیکوی «عبادالرحمان» است. [← فرقان/۶۷].

۲۸ ـ اگر به دلیل نداشتن امکانات مالی مناسب ـ در وقت درخواست خویشاوندان و نیازمندان ـ از آنان روی برتابی، به آنان وعده‌ی نیکو بده و با سخن پسندیده و مهربانانه دلهایشان را شاد کن، تا آنگاه که توان مالی به هم می‌رسانی،آنان را یاری دهی.

۲۹ و ۳۰ ـ انسان هوشمند و خدادوست، برای جلوگیری از زیاده‌روی و بُخل و تنگ‌چشمی در هزینه کردن میانه‌روی را دوست می‌دارد تا درمانده و نکوهیده نشود. زیاده‌روی و بخل هردو نکوهیده و ناپسند و نامشروع است.

بسط و قبضِ (فراخ و تنگِ) رزق و روزی جز مصلحت و آزمونی بیش نیست.

این آیات، اصول اقتصاد را بیان می کنند تا انسان از بخل و تنگ‌چشمی و اسراف و تبذیر حذر کند و راه راستِ میانه را به کار بندد.

اصولی دیگر در مورد نظام جامعه‌ی اسلامی

وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ۳۱ وَلا تَقْرَبُوا
الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلا ۳۲ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ
مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۳۳ وَلا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ
إِلا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولا ۳۴ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا
كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا ۳۵ وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ
السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا ۳۶ وَلا تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ
تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولا ۳۷ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ۳۸ ذَلِكَ مِمَّا
أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ۳۹

توضیح واژه‌ها

إملاق (ملق): نداری، فقر و تنگدستی، [← نعام/۱۵۱]. **خِطْأً**: گناه، خطا. **لا تَقرَبوا الزِّنا**: به زنا نزدیک مشوید، از مقدمات زنا تا مرتکب شدن به آن حذر کنید. **فاحِشَةً**: خطا، ناشایست، زشت. **ساءَ**: بد. **النَّفس**: شخص، انسان. **بالحقّ**: به حق. **سُلطاناً**: سرپرست، ولی دم (صاحب خون) مسلط بر قاتل در گرفتن قصاص. **فَلا يُسرِفْ**: زیاده‌روی نکند. فاعل فعل لا يُسرِفْ صاحبِ خون است، او نباید از حد شرع پا بیرون نهد. **الَّتي**: به شیوه‌ای، به راهی. **أحسن**: بهترین. **أَشُدَّهُ**: به رشد عقلی رسیدن و نیکو تصرف کردن در امور مالی [← نساء/۶]. **الكَيلَ**: پیمانه. **اَوفوا الكيلَ**: پیمانه را تمام و کمال بدهید، پیمانه را به کمال برسانید. **وَزِنُوا**: بسنجید، وزن کنید. **القِسطاس**: ترازو. **القِسطاسِ المستقيم**: ترازوی درست، دادگرانه. **تَأويلاً**: فرجام، سرانجام. **لا تَقفُ (قَفو)**: دنبال مکن، دنباله‌رو مباش، پیروی مکن. **كُلُّ اُولئكَ كان عَنهُ مَسئولاً**: همه‌ی آنها در کار خود مورد پرسش قرار می‌گیرند، از همه‌ی کردارها بازخواست می‌شود. **مَرَحاً**: با شادی، با ناز و غرور، با خرامیدن، با خودبزرگ‌بینی. **تَخرِق**: می‌شکافی. **لَنْ تَخرِقَ الأَرضَ**: زمین را پاره نخواهی کرد، نمی‌توانی زمین را بشکافی. **لَنْ تبلُغَ الجبالَ طُولاً**: نمی‌توانی به بلندی کوهها برسی، دربلندی به کوهها نمی‌رسی. **سَيِّئُهُ**: بد و ناپسند آن، نابسامانیهایش. **مَكروهاً**: زشت. **ذلك**: احکام و سفارشهای پیشین. **تُلقَى**: افکنده می‌شوی، انداخته می‌شوی. **مَلوماً**: ملامت‌زده. **مَدحوراً**: افکنده. [← همین/۱۸].

ترجمه‌ی آیات

۳۱ـ فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید. ما به آنان و شما روزی می‌رسانیم. مسلماً کشتن آنان، گناهی بس‌بزرگ است.

۳۲ـ و به زنا نزدیک مشوید؛ چون زنا زشت و بدراهی است.

۳۳ـ هیچ کس را که خدا؛ کشتنش را حرام کرده ـ جز به حق ـ مکشید و هر کس از روی ستم کشته شود [برای گرفتن حق] به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم. اما او نباید در قصاص از حد بگذرد؛ چون که او (صاحب خون) از جانب شرع، یاری شده است.

۳۴ـ و به مال یتیم ـ جز به بهترین شیوه ـ نزدیک مشوید تا به کمال رشد برسد و به پیمان خود وفا کنید؛ زیرا از پیمان بازخواست خواهد شد.

۳۵ـ و وقتی چیزی را پیمانه می کنید، پیمانه را به کمال برسانید و با ترازوی درست [آن را] بسنجید که این شیوه، بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

۳۶ـ از آن‌چه که بدان علم نداری، پیروی مکن؛ چون که گوش، چشم و دل هریک مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

۳۷ـ و در روی زمین، مغرورانه، راه مرو؛ چون هیچ گاه [به این شیوه] نمی‌توانی زمین را بشکافی و در بلندی نمی‌توانی به کوهها برسی.

۳۸ـ همه‌ی اینها ناهنجاریهایش نزد پروردگار تو، ناخوشایند است.

۳۹ـ این [احکام و سفارشها] از دانشهایی است که پروردگارت به تو وحی کرده و هیچ گاه در برابر پروردگارت، به خدایی دیگر اقرار مکن؛ زیرا که ملامت‌زده و رانده‌شده به جهنم افکنده خواهی شد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان پنج اصل از اصول مهم؛ یعنی، توحید وعبادت توأم با اخلاص و خودداری و بیزاری از شرک‌ورزی، نیکی نسبت به پدر و مادر، اعطای حق خویشاوندان، نیازمندان و ازراه‌ماندگان و سخن نیکو و کریمانه و شیوه‌ی انفاق میانگین، نه اسراف و تبذیر ونه بخل و تنگ‌چشمی. این آیات نیز این سه چیز را منع می کنند: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان و به سه چیز دستور می‌دهد: وفا به عهد، پیمانه‌ی درست و وزن دقیق در داد و ستد. سپس از سه چیز دیگر بازمی‌دارند: پیروی کورکورانه و بدون آگاهی، تکبّر و خودخواهی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه...

شرح و بیان

۳۱ تا **۳۹**ـ خلاصه‌ای از بیان رکن مهم و بزرگ عقیده و ایمان؛ یعنی، توحید و انواع تکالیف و شعایر ایمان و مظاهر آن از آیه‌ی ۲۲ تا ۳۹ به ترتیب زیر است:

۱ـ پشت پا زدن به شرک و طرد آن. [← ۲۲].

۲ و ۳ـ پذیرش بندگی آفریدگار هستی وحذر از بندگی غیر او. [← ۲۳].

۴ـ نیکویی و خوشرویی و رفتار پسندیده با پدر و مادر. [← ۲۳]

۵ تا ۹ ـ نیکویی با والدین عبارتند از: أ: **فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ**، ب: **و لا تَنهَرهُما**، ج: **وَ قُل لَهُما قَولاً كَريماً**، د: **واخفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِ مِنَ الرَّحمَةِ**، هـ: **و قُل ربِّ ارْحَمهُما**... [← ۲۳و۲۴].

۱۰ تا ۱۲ ـ عطا و بخشش به سه گروهِ خویشاوندان، بینوایان و در راه ماندگان، [← ۲۶].

۱۳ـ جلوگیری از ریخت و پاش کردن [← ۲۶ و ۲۷].

۱۴ـ سخن نیکو و نرم و مهربانانه و در نهایت ادب و جوانمردانه [← ۲۸].

۱۵ـ دوری از بخل و خسّت و تنگ‌چشمی و سخت‌گیری و تنگ‌گرفتن بر خانواده [← ۲۹].

۱۶ـ تحریم زنده‌به‌گور کردن دختران و کشتن فرزندان [← ۳۱].

۱۷ـ زنا، کاری بسیار زشت و شرم‌آور است. [← ۳۲].

۱۸ـ تحریم ریختن خون ناحق [← ۳۳].

۱۹ـ وارثِ (ولیّ) شخص مقتول در قصاص حقّی مسلّم دارد. [← ۳۳].

۲۰ـ اسراف در قصاص، حرام است. [← ۳۳].

۲۱ـ مراعات اموال یتیم [← ۳۴].

۲۲ـ وفاداری در برابر عهد و پیمان [← ۳۴].

۲۳ـ پیمانه را به تمامی و بدون کم و کاست پرداخت کردن [← ۳۵].

۲۴ـ عادلانه و درست وزن کردن و پرداختن [← ۳۵].

۲۵ـ پیروی نکردن از ظنّ و گمان [← ۳۶].

۲۶ـ تکبر و خودپسندی، حرام است. [← ۳۷].

۲۷ـ تحریم شرک و دوگانه‌پرستی [← ۳۹].

در دوران جاهلی رسم بر این بود که: برخی از ترس فقر و تنگدستی و برخی از بیم ننگ و عار، دختر را زنده‌به‌گور می‌کردند و می‌کشتند و یکی از دلایلشان این بود که چون بینواست، دخترش، همسر کسی پایین‌تر از خود می‌شود... اما نظری مردود است و فرزندان همگی نعمت الهی‌اند. زنا، عملی بسیار زشت و شرم‌آور و مایه‌ی ننگ و سرافکندگی است که انسان غیرتمندِ جوانمرد، هرگز مرتکب آن نخواهد شد.

آوردن بحث زنا پس از بیان کشتن فرزندان در این آیه‌ها پیوندی مستحکم وجود دارد. در واقع زنا، موجب هتک حرمت و آبروی خانواده، اختلاط نسبت و درهم کوبیدن پایه‌های اجتماعی است، شخصیّت و حیثیّت آدمی را لکه‌دار می کند، اعتماد به ناموس و پاکدامنی و اطمینان به فرزند را از میان می‌برد، روابط میان خانواده‌ها و مردم را تیره و تار می گرداند و می گسلانند، حقوق وارزشهای والا را پایمال می کند، دشمنی‌ها و کینه‌ها را به بار می‌آورد وهر آن آتش جنگ میان خطاکاران را برمی‌افروزد. پس در واقع زنا نوعی کشتن به شمار می‌آید و زندگی آن جامعه‌ی بدکار به‌سان مرگ می‌ماند. بدان که: هر قوم و ملتی که زنا در آن شایع باشد ـ دیر یا زود ـ نابود می گردد. آری! نزدیک شدن به زمینه‌ی بدکاری و زنا ممنوع، اختلاط و اجتماع زن و مرد نامحرم ـ بدون ضرورت ـ زشت و مکروه و خلوت کردنشان با هم حرام و نارواست...

هم‌چنین، به ناحق خون‌ریختن آدمی، گناهی بزرگ محسوب می گردد و باید از آن جلوگیری شود. حال اگر کسی کشته شد، نبایدصاحب خون در قصاص کردن، خلاف شرع و دین رفتارنماید و به جای یک نفر مثلاً: دو نفر یا بیشتر را قصاص کند یا یکی دیگر از بستگان قاتل را قصاص کند. حکم قصاص روشن است و هرگز بر کسی پوشیده نیست. [← بقره/۱۷۸].

دخل و تصرّف در اموال یتیم، جز به حق و به شیوه‌ی مشروع جایز نیست. [← نساء/۶]. هرگاه به سن رشد رسید و توان نگهداری اموال خود را داشت، باید دارایی‌اش به او بازگردانده شود...

آدمی باید به پیمان خود وفادار بماند؛ چون مورد سؤال قرار خواهد گرفت. [← مائده/۱]... .

وفا نکردن به پیمان، خیانت و نفاق به حساب می‌آید، اعتبار آدمی به هدر می‌رود و حقوق او تباه می گردد. وفا به پیمان، واجب است و انسان باید به آن عمل کند. [← بقره/۱۷۷]، [← مؤمنون/۸]، [← معارج/۳۲].

وفاداری به پیمانها و پیمانه و وزن و سنجش دادگرانه در معاملات، با هم تناسب دارند. این است که در این آیات، پشت سر هم آمده‌اند. قطعاً رعایت این سه فرمان، مایه‌ی فراوانی خیر و رحمت در زندگانی آدمی و برکت در معاملات و ارتباطات است ودر این باره آیات دیگری شرف نزول یافته‌اند. [← عرف/۸۵]، [← رحمان/۹]، [← مطفّفین/۱تا۳].

نکته: حرص و طمع در وزن و پیمانه، نشان پلیدی و پستی درون و نادرستی و خیانت در داد و ستد است. ناپاکی درون و نیّت، در رفتار آدمی نمایان می گردد و اعتماد و باور را از او سلب می کند...

وَ لا تَقفُ ما لَیسَ... بدون علم و آگاهی، دم مزن و دنباله‌روی مکن تا اعضای حسّاس گوش و چشم ودل و... مورد سؤال واقع نشوند. [← نور/۲٤]. حدس و تخمین و گمان کارساز نیستند. [← حجرت/۱۲]. کلید دانشها و شناختها از راه گوش و چشم است که این دو، واسطه‌ی میان دانشهای حسی و تجربی‌اند و

دانشهای عقلی نیز به واسطه‌ی دل به دست می‌آید.

چشم و دل و گوش هر یکی همه شب — پند دهد با تن نزار مرا
چشم همی گوید از حرام و حرم — بسته همی دار زینهار مرا
گوش همی گوید از محال و دروغ — راه بکن سخت و استوار مرا
دل چه کند گویدم همی، ز هوا — سخت نگهدار مردوار مرا
عقل همی گویدم موکّل کرد — بر تن و بر جانت کردگار مرا

(ناصرخسرو)

وَ لا تَمشِ فِي الأرضِ مَرَحاً...اگر دل آدمی از نور الهی تهی باشد، وقتی به نوایی برسد، قدرت و شهرتی به دست آورد و جمالی داشته باشد؛ شخصیت واقعی خود را فراموش می‌کند و تکبر و غرور فرایش می‌گیرد، غافل از این که در برابر سایر آفریده‌ها و پدیده‌ها در هستی بسیار کوچک و ناچیز است. این صفات، آدمی را از خدا دور می‌گرداند. انسان در پرتو قدرت آفریدگار، توانمند و زورمند است و در پناه روحی که در او دمیده، بزرگوار و والامقام است وجز فروتنی وتواضع به جایی نمی‌رسد. فروتنی شیوه‌ی بندگان مخلص خداست. [← فرقان/۶۳]، [← لقمان/۱۹].

وَ لا تَمشِ فوق الارضِ إلّا متواضِعاً — فَكَم تَحتَها قومٌ هُمُو مِنكَ أَرفَعُ!؟
وَ إنْ كُنتَ في عِزٍّ وَ حِرْزٍ وَ مَنعَةٍ — فَكَم ماتَ مِن قومٍ هُمُو مِنكَ أَمنَعُ!؟

بر روی زمین جز با تواضع و فروتنی قدم مگذار. چه بسا در زیر زمین مردمانی از تو بلندمرتبه‌ترند! اگر چنان پنداری که تو گرامی و درامان و ارجمندی؛ چه بسیار مردمانی به زیر خاک رفته و از تو گرامی‌ترند!

بدان که: این بیست و هفت‌بندی که در این درس بیان شد، موارد بدِ آن، پسند پروردگار نیست و بنی‌آدم را از آنها برحذر می‌دارد و به انجام سفارشهای نیکش نیز فرمانها می‌دهد...

منتسب کردن پروردگار به داشتن فرزند وانباز

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ۴۰ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي
هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۴۱ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَى
ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ۴۲ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ۴۳ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ
وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا
غَفُورًا ۴۴

توضیح واژه‌ها

أَفَأَصفاکُم: آیا خدا شما را برگزیده است؟ آیا مخصوص شما کرده است؟ مگر به شما اختصاص داده است؟ **اَصفَی**: از ریشه‌ی «صَفو»، برگزید، مختص گردانید. **قَولاً عَظیماً**: سخنی بزرگ، در این‌جا، سخنی زشت و بس ناپسند و بزرگ. **صَرَّفنا**: [به گونه‌های متعدد و راههای مختلف] بیان کرده‌ایم. **نُفُوراً**: بیزاری، نفرت، گریز و رمیدن. **الِهَة**: جمع اِله، فرمانروایان، خدایان. **لَا بْتَغَوْا**: حتماً می‌طلبیدند، به جستجو می‌پرداختند، می‌جستند. **عُلُوّاً**: فراتر، والاتر، برتر. **عُلُوّاً**: به جای تعالیاً چون مصدر فعل تَعالَی است. **لا تفقهونَ**: درک نمی‌کنید، در نمی‌یابید، نمی‌فهمید.

ترجمه‌ی آیات

۴۰ـ آیا پروردگارتان،پسران را مخصوص شما گردانیده و خود از میان فرشتگان، دخترانی برای خود برگزیده است؟! به راستی شما سخنی بس‌بزرگ [و ناروا] بر زبان می‌آورید.

۴۱ـ ما، در این قرآن سخنانی گوناگون بیان نمودیم، تا پند گیرند؛ اما آنان را جز بیزاری [از حق] نمی‌افزاید.

۴۲ـ [ای محمد! به آنان] بگو: اگر با خدا، خدایان دیگری [هم] بودند ـ آن‌گونه که آنها می‌پندارند ـ در این صورت به جستجو می‌پرداختند تا به سوی صاحب‌عرش، راه یابند.

۴۳ـ خدا از آن‌چه آنها می‌گویند، پاک و بسی برتر است.

۴۴ـ هفت‌آسمان و زمین و هرچه در آنهاست، او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ‌آفریده‌ای نیست مگر آن که او را به پاکی می‌ستاید؛ ولی شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید. قطعاً او بردبار و آمرزگار است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از شرک‌ورزی و نسبت‌دادن فرزند به خدا ـ با وصف آن که او کمال بی‌نقص و مطلق است و بزرگی و شکوه او نهایت ندارد ـ هشدار داد. سپس بیان فرمود که ضرب‌المثل قرآنی برای تدبر و اندیشه است و اگر این بتها و امثالش برای نزدیکی به خداست، چرا این خدایان باطل این نزدیکی را برای خود نمی‌جویند؟ در این صورت خطاهایشان با این ادعای بی‌محتوا روشن است. نه فرشتگان دختر خدا هستند و نه این جهان پنهاورِ باشکوه جز خدای بی‌مانند، به خدایان دیگری نیاز دارد؛ چون تعدد الهه موجب بی‌نظمی و به هم‌خوردن نظام جامعه خواهد بود و چنین نسبتی به ذات پروردگار، باطل و بی‌اساس است و آنان که چنین پنداری دارند، از روی نادانی و بی‌خبری است و بس و اگر نه وجود این جهان، نشان آفریدگاری یگانه است که بر همه‌ی ذرات هستی چیره و آگاه می‌باشد.

شرح و بیان

۴۰ تا ٤٤ ـ مشرکان، پریشان‌گویی می‌کنند و چنان می‌پندارند که هستی را خدایانی است و فرشتگان، دختران خدای آسمانند. چه ادّعای عجیبْ بیجایی! از این سخن، نزدیک است آسمانها پاره‌پاره شوند و زمین بشکافد و کوهها از هم فروریزد... [← مریم/۸۸تا۹۵]. آن دخترانی که اگر خود بی‌باوران آنان را به دنیا بیاورند، آشفته، خشمگین و غمگین می‌شوند و از وجود این موجود تازه رسیده، شرمسارند و احساس خواری و حقارت می‌کنند. چرا؟ چون افتخارشان به پسر است. پسر مایه‌ی سرافرازی و دختر ننگ و عار است. راستی، این سخنی زشت و کفرآمیز و تهمتی بی‌پایه و مایه و بس‌بزرگ و نارواست.

پروین اعتصامی در وصف زن، چه نیکو سروده است:

در آن سرای که زن نیست، اُنس و شفقت نیست — در آن وجود که دل مُرد، مرده‌است روان
به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت — برای مرد کمال و برای زن نقصان
زن از نخست بُوَد رکنِ خانه‌ی هستی — که ساخت خانه‌ی بی‌پای‌بست و بی‌بنیان؟...
اگر فلاطُن و سقراط بوده‌اند بزرگ — بزرگ بوده پرستارِ خردی ایشان
به گاهواره‌ی مادر، به کودکی بس خفت — سپس به مکتب حکمت، حکیم شد لقمان
چه پهلوان و چه سالک چه زاهد و چه فقیه — شدند یکسره شاگردِ این دبیرستان...

قرآن از یکتاپرستی حرف می‌زند، آن را برای بشریت به ارمغان آورده، برای تبیین این عقیده راههای شیوا و گوناگونی ارائه داده و روشهای فراوانی به کار برده است، تا همگی بیدار شوند و درس بگیرند؛ اما برخی چون چارپایان سرکش از زیر بار، شانه تهی می‌کنند و تن می‌زنند و خیر و مصلحت خود را نمی‌بینند و پندپذیر نیستند...

پس ای پیام‌آور! به مشرکان و به همه‌ی مردم اعلام کن تا بدانند که اگر خدایان متعددی با صاحب هستی و خدای یکتا انباز و همتا باشند، قطعاً می کوشند ودر صدد برمی‌آیند تا بر جهاندار حقیقی چیره شوند و جهان را در اختیار خود درآورند و آن گاه نظام زیبای هستی بر اثر این «تنازع و تمانُع» از هم فروپاشیده می‌شود؛ همان‌سان که فرمانروایان روی زمین برای کسب قدرت و نام و شهرت، علیه هم می‌ستیزند، همدیگر را از پای درمی‌آورند، خون می‌ریزند و سیاه‌چالها و زندانها را از بی‌گناهان پُر می کنند و مردم درمانده و بیچاره را در این میان قربانی هوسهای پست و نابخردانه وقدرت‌طلبی خود می کنند. بدان که: خدا بسی بالاتر و والاتر است که خدایان دروغی همتایش گردند و حتی در کمک‌رسانی و پذیرش دعای مناجات کنند گان، دوستان واقعیِ خود او و چون پیامبران و راستان، شریک و یاورش باشند. او بی‌مثل و مانند است، هیچ موجودی در عالم، انباز او نخواهد بود، همه از آنِ اوست و تمام هستی از آدم و مور وملخ تا سنگ و چوب و غیره با آن راز و رمزهایش در برابر بارگاه کبریایی و شکوه و جلال او به حمد و ستایش و ثنا و تقدیس می‌پردازند [← ص/۱۸و۱۹] و همگام با شاعر (ابونُواس) می گویند:

وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدلّ عَلى أنَّهُ واحِدٌ:

در هر پدیده و چیزی نشانه‌ای است دالّ بر این که خدا یکی است.

چرا ناسپاسان، بس نمی کنند و به سوی خدای بردبار آمرزگار بنده‌نواز باز نمی گردند و به دریای بی کرانِ الطاف کریمانه‌اش نمی‌پیوندند، تا تیرگیها را به آن آمرزش و رحمت حق بشویند و پرده‌های سیاه‌بختی را کنار زنند و به جمع نیکان ملحق و برای همیشه سربلند و رستگار شوند؟!

آن‌گاه که پیامبر قرآن می‌خواند، مشرکان و انکار کردن دوباره زنده‌شدن و ردّ آنان به نرمی با سخنان بهتر و گزیده‌تر

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ٤٥ وَجَعَلْنَا عَلَى
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ
نُفُورًا ٤٦ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ
تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلا مَسْحُورًا ٤٧ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلا ٤٨
وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ٤٩ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ٥٠ أَوْ
خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ
رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ٥١ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ
وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلا قَلِيلا ٥٢ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ
الشَّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ٥٣ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلا ٥٤ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ
عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ٥٥

توضیح واژه‌ها

حِجاباً: پرده، مانع. **مَستوراً**: پنهان، نادیدنی، ساتر، پوشنده. **أَکِنَّةً (کِنّ)**: جمع کنان، پرده‌ها و حجاب و پوشش. **أَن یَفقَهوهُ**: تا این که آن را درنیابند[← نعام/۲۵]. **وَقراً**: سنگینی. **نُفوراً**: گریز. [← همین/۴۱]. **یَستَمِعونَ**: گوش فرا می‌دهند. **نَجوَی**: در گوشی سخن گفتن. **مَسحوراً**: جادوشده، افسون‌شده. **فَلا یَستَطیعونَ سَبیلاً**: راه به جایی نمی‌برند، نمی‌توانند راه به جایی ببرند، نمی‌توانند به هدف برسند. **عِظاماً**: استخوانها. **رُفاتاً**: پوسیده، درهم‌شکسته، از هم باز و متلاشی‌شده. **خَلقاً جَدیداً**: آفرینشی نوین، زنده‌شدنی دوباره. **حَدیداً**: آهن. **یَکبُرُ**: بزرگ جلوه می کند، سخت می‌نماید. **یُعیدُنا**: ما را باز می گرداند. **فَطَرَکُم**: شما را آفرید. شما را پدید آورد، شما را هستی بخشید. **سَیُنغِضونَ**: سر خواهند جنباند، تکان خواهند داد، خواهند جنباند. **مَتَی هُوَ**: آن کَی خواهد آمد؟ **یَومَ یَدعوکُم**: روزی شما را از زیر خاک گور فرامی‌خواند. **تَستَجیبونَ**: اجابت می کنید، پاسخ می‌دهید. **تَستَجیبونَ بِحَمدِهِ**: ستایش کنان او را پاسخ می‌دهید. **إِن لَبِثتُم**:

ماندگار نبوده‌اید. یَنـزَغُ: به هم می‌زند، تباهی به بار می‌آورد، اختلاف می‌افکند. یَرحَمْکُم: بر شما رحمت می‌آورد. زَبوراً: کتاب آسمانی داود ـع.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ[ای محمد!] وقتی قرآن بخوانی، میان تو و آنان که به روز بازپسین باور ندارند، پرده‌ی پنهانی قرار می‌دهیم؛

۴۶ـ و بر دلهایشان پوششها می‌نهیم تا آن [پیام] را درک نکنند و در گوشهایشان سنگینی [می‌آفرینیم]. وقتی در قرآن پروردگارت را به یکتایی یاد کنی، آنان از سر بیزاری پشت می‌کنند.

۴۷ـ ما بهتر می‌دانیم وقتی آنان به تو گوش فرا می‌دهند، به چه منظور گوش می‌دهند، یا آن‌گاه که با هم نجوی می‌کنند؛ این ستمگران می‌گویند: شما از مردی افسون‌شده پیروی می‌کنید.

۴۸ـ بنگر که چگونه برایت مثلها زدند و گمراه گشتند و سرانجام نتوانستند راه به جای برند.

۴۹ـ و گفتند: آیا وقتی به استخوانهای پوسیده و خاک تبدیل شدیم، باز با آفرینشی نوین زنده می‌شویم؟!

۵۰ـ بگو: سنگ باشید یا آهن [خدا شما را از نو زنده می‌گرداند].

۵۱ـ یا آفریده‌ای از چیزی که در نظرتان بزرگ جلوه نماید [باز حیات نو می‌گیرید]. آنان خواهند گفت: چه کسی ما را [پس از مرگ] بازمی‌گرداند؟ بگو: آن‌کس که شما را نخستین بار آفرید. باز سرهای خود را [از روی انکار] به سوی تو تکان می‌دهند و می‌گویند: قیامت کی می‌رسد؟ بگو: ممکن است زمان آن نزدیک باشد.

۵۲ـ روزی که خدا شما را فرامی‌خواند و شما ستایش‌کنان [دعوتش را] پاسخ می‌دهید و چنان می‌پندارید که [پیش از این دعوت در دنیا] کمی درنگ کرده‌ای.

۵۳ـ[ای پیامبر!] به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین است تا اهریمن میانشان را برهم نزند؛ چون اهریمن دشمن آشکار انسان است.

۵۴ـ پروردگارتان از حالتان آگاه است، اگر بخواهد بر شما رحمت می‌آورد، یا اگر بخواهد شما را عذاب می‌کند و ما تو را به عنوان نگهبان آنان نفرستاده‌ایم.

۵۵ـ پروردگارت از احوال آن چه در آسمانها و زمین است، خبر دارد. برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیده و به داود، زبور داده‌ایم.

سبب نزول

سبب نزول آیه‌ی ۴۵، ابن‌منذر از ابن شهاب زهری نقل می‌کند: وقتی که پیامبر قرآن را برای قریشیان

تلاوت می کرد و به اسلام فرایشان می‌خواند، مسخره کنان در پاسخ او می گفتند: دلهایمان در برابر آن چه تو ما را بدان دعوت می کنی، سخت در پرده است و در گوشهایمان سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای ستبر است. هرچه خواهی کن، ما نیز به کار خود ادامه می‌دهیم. [← فصلت/۵].

شرح و بیان

٤٥ تا ٤٨ ـ حجاب و پوشش نادیدنی، همان تعصب و غرور بی‌جا و نادانی است که مشرکان و دشمنان پیامبر گرفتارش بودند، حقایق قرآن را درک نمی کردند، به آن نمی‌اندیشیدند و خرد را به کار نمی‌بستند تا توحید، نبوت و ایمان به آخرت (معاد) را دریابند. بنابراین، انگار پرده‌ی بس ستبری روی دیده‌ی دلشان را می‌پوشاند. لازم است برای تبیین بیشتر این مطلب به تاریخ بازگردیم که:

ام‌جمیل، اروی دختر حرب پسر امیه در دشمنی علیه پیامبر ـ ص ـ کمتر از ابولهب شوهرش نبود. دسته‌های خار برمی گرفت و شبانه جلوی خانه‌ی پیامبر و در مسیرش می‌انداخت. او زنی بدزبان و بدطینت و آشوب‌طلب بود و در برابر پیامبر زبان‌درازی می کرد، افترا می‌ساخت و نیرنگ‌باز و برافروزنده‌ی جنگ گسترده‌ی روانی علیه حضرت بود؛ که قرآن او را «حَمّالة الحطب»: هیزم کش آتش‌افروز نامیده است. [← مسد/تمام سوره].

وقتی شنید سوره‌ای درباره‌ی او و شوهرش نازل گشته، نزد پیامبر آمد. پیامبر در مسجدالحرام کنار کعبه نشسته و ابوبکر صدیق با او بود. این زن، سنگی در دست داشت. وقتی بالای سرشان ایستاد، خداوند بینایی را ـ در برابر پیامبر ـ از وی گرفت و تنها ابوبکر را دید. گفت: ابوبکر! رفیقت کجاست؟ شنیده‌ام که از من بدگویی کرده. سوگند به خدا! اگر او را می‌دیدم با این سنگ دهانش را می کوبیدم. می‌دانی که من شاعرم. سپس گفت: «مُذَمَّماً* عَصَینا و أمرَهُ أبَینا وَ دینهُ قَلَینا: او را سرپیچی کردیم، فرمانش را نپذیرفتیم و از دینش خشمگین هستیم». این را بگفت و بازگشت. ابوبکر ـ رض ـ گفت: ای پیامبر! مگر تو او را نمی‌دیدی تا تو را ببیند؟! فرمود: او مرا نمی‌دید؛ چون خداوند نیروی بینایی‌اش را گرفته بود. [بادهی ناب، ص۱۱۱، به نقل از ابن‌هشام، ج۱، ص۳۳۰] * سران قریش از روی کینه و دشمنی، حضرت را «مُذَمَّم» می‌نامیدند.

آری! پرده‌ی پنهان، حقایق را می‌پوشاند و بی‌باوران از دیدن آن، محروم‌اند. [← زمر/۴۵].

ضرب‌المثلهای مشرکان، همان دروغ‌بافیها، و افتراها بود که در نهایت جسارت و پررویی، ساحری، دیوانگی، شاعری و... را به ساحت مبارک پیامبر نسبت می‌دادند و راه حق را بر روی خود می‌بستند.

٤٩ تا ٥٢ ـ مسأله‌ی رستاخیز بسیار مورد بحث و گفتگو بوده است و مخالفان معاد و زنده‌شدن ـ طعنه‌زنان ـ می گویند: وقتی تمام استخوانهای ما پوسیده و ریزریز شد و با خاک یکسان گشت، آیا ممکن است از نو آفریده شویم؟! [← یس/۷۸و۷۹]، [← نازعات/۱۰تا۱۲]. خداوند به پیامبر امر می کند که در پاسخ آنان

بگوید: اگر از سنگ خارا سخت‌تر و از آهن محکم‌تر باشند، دوباره به فرمان «کن» زنده خواهند شد و آفرینش دوباره بسی سهل و ساده‌تر از نخستین است؛ هرچند برِ کردگار هردو، یکسان می‌باشد. پس همان خدایی که از نیستی شما را هستی بخشیده است، باز در قیامت حیات نوینی به شما عطا می‌کند.

آنان با تمسخر و ریشخند و بی‌باوری، سر را می‌جنبانند و می‌گویند: پس روز قیامت و این حیات نوین کی فرا می‌رسد!؟ [← روم/۲۷]. شاید آمدن آن نزدیک باشد. [← معارج/۶ و۷]؛ چون عمر این جهان در برابر زندگی پایدار جهان آخرت ثانیه‌ای بیش نیست.

اگرچه بی‌باوران، جهان آخرت را نمی‌پذیرند و آن را دروغی بیش نمی‌دانند؛ اما وقتی به فرمان خدا فرایشان می‌خوانند؛ ثناگویان و سپاسگزاران، سر از قبر برمی‌آورند و چنان می‌پندارند که دوران دنیا اندکی بیش نبوده و هم‌چون سایه، بسیار زود طی شده است. [← طه/۱۰۴]، [← روم/۵۵]، [← نازعات/۴۶].

۵۳ تا **۵۵**ـ خداوند به پیامبر درستکارش امر می‌کند تا به مؤمنان و خیراندیشان برساند که در گفتگو با هم و با سایر مردم، بهترین سخن را بر زبان آورند و از سخنان زشت و ناپسند بپرهیزند. [← نحل/۱۲۵]، [← عنکبوت/۴۶]. همواره شیطان رانده‌شده در کمین است و تباهی، آشوب و جنگ و نزاع به بار می‌آورد و می‌کوشد میان مسلمان و غیرمسلمان، آتش‌افروزی کند و مردم را بر هم زند. بنابراین، باید مسلمانان از گفتار و حرکات بد و نادرست دوری گیرند؛ چون شیطان، دشمن دیرینه‌ی آدمی است [← عرف/۱۷] و از هر طرف؛ یعنی، از پس و پیش و چپ و راست حمله‌ور می‌شود و راه درست را می‌بندد و سرانجام آنان که فریب می‌خورند، چون خود شیطان زیان می‌بینند و مورد خشم خدا واقع می‌شوند...

دانش مطلق با خداست و از احوال همه‌ی بندگانش خبر دارد، هر طور خود مصلحت بداند با آنان رفتار می‌کند. پیامبر، حافظ و نگهبان آنان نیست؛ بلکه پیام‌رسان و مهربان است.

درجات پیامبران با هم متفاوت است و هرکدام از جهتی ممتاز و برگزیده‌ی آفریدگارند. مثلاً: ابراهیم خلیل و دوست خداست و موسی، کلیم و... [← بقره/۲۵۳].

یادآوری: درجات و منزلت پیامبر خاتم ـ ع ـ از تمام پیامبران مرسل و غیرمرسل برتر و والاتر است. [← نبیاء/۱۰۷].

درجات و مراتب پیامبر مرسل از پیامبران غیرمرسل برتر و از میان آنان هم پنج‌نفر «اولوالعزم» از درجات والایی برخوردارند. آنان عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ـ سلام‌الله‌علیهم ـ که این دو آیه به آنان اشاره کرده‌اند: [← حزب/۷]، [← شوری/۱۳].

ردّ شبهات دیگر مشرکان

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۵۶ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ
مَحْذُورًا ۵۷ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ
فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ۵۸ وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ
مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ۵۹ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا
جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا
طُغْيَانًا كَبِيرًا ۶۰

توضیح واژه‌ها

زَعَمْتُم: می‌پندارید [که خدایان دیگری چون فرشتگان، عیسی و عزیر با خدای یگانه وجود دارند]. فَلا يَملِكونَ: نمی‌توانند، اختیار ندارند. كَشْفَ الضُّرِّ: دفع کردن زیان و ضرر، دورداشتن ضرر. تَحويلاً: دگرگون کردن و به غیر دادن، جابه‌جا کردن، تغییر دادن. يَبتَغونَ: می‌خواهند، می‌جویند، طلب می‌کنند. الوَسيلَة: هرگونه بندگی و طاعتی که سبب خشنودی خدا باشد. الوَسيلَة: منزلت و درجه‌ای در بهشت است. [← مائده/۳۵]. أَيُّهُم أَقرَبُ: هرکدام از آنان که نزدیک‌ترند. مَحذوراً: شایان پرهیز، برحذر داشته شده از آن، سزاوار بیم و هراس. إِنْ مِن قَريَةٍ: هیچ قریه‌ای نیست، هیچ آبادی و شهری نیست. مَسطوراً: نگاشته شده، رقم خورده، ثبت و ضبط شده. مَنَعَنا: ما را بازداشت، جلوگیری کرد. الأَوَّلونَ: پیشینیان، گذشتگان. مُبصِرَةً: روشنگر، ابهام‌زُدا. فَظَلَموا بِها: به آن ستم ورزیدند، در حق آن شتر ستم روا داشتند، معجزه‌بودن آن را باور نداشتند. تَخويفاً: بیم‌دادن، ترسانیدن. الرُّؤيا: رؤیت، دیدن به عیان در شب اسرا، دیدن عجایب در آن شب. أَرَيناكَ: به تو نشان دادیم. فِتنَةً: آزمایش، آزمون و امتحان. الشَّجَرَةَ المَلعونَة: درخت نفرین‌شده، درخت «زَقّوم» که در کف دوزخ می‌روید و خوراک کسانی است که از رحمت حق دور افتاده‌اند. [← دخان/۴۳و۴۶]. نُخَوِّفُهُم (خوف): آن را بیم می‌دهیم. طُغياناً كَبيراً: سرکشی و طغیان بیشتر، نافرمانی سخت و شدید.

ترجمه‌ی آیات

۵۶ ـ [ای محمد!] بگو: کسانی را که به جای او می‌انگارید؛ فراخوانید. [اما خواهید فهمید که] آنها نمی‌توانند

زیانی را از شما دفع کنند و بلایی را بگردانند.

۵۷ ـ آن کسانی که مشرکان به فریادشان می‌خوانند [و از آنان شفاعت می‌خواهند]، خود هرکدام از آنان که مقرب‌ترند، به بارگاه پروردگارشان تقرب می‌جویند و به رحمتش امیدوارند و از عذابش بیم دارند؛ چون که عذاب پروردگارت همیشه شایان پرهیز است.

۵۸ ـ هیچ شهر و دیاری نیست [که مردمش ستمکار باشند] مگر این که ما آن را پیش از فرارسیدن روز رستاخیز نابود می‌کنیم یا آن را سخت گرفتار می‌نماییم. این فرمان در لوح محفوظ رقم خورده است.

۵۹ ـ چیزی ما را از فرستادن معجزات[ی که مردم مکه می‌خواستند] بازنداشت جز این که پیشینیان، آنها را دروغ انگاشتند و به قوم ثمود، شتر ماده‌ای دادیم که پدیده‌ای روشنگر بود؛ اما در حق آن، ستم کردند. ما معجزه‌ها را فقط برای بیم‌دادن مردم [و اتمام حجت] می‌فرستیم.

۶۰ ـ [به یاد آور] آن‌گاه را که به تو گفتیم: پروردگارت بر مردم محیط است و آن دیدار را که [در شب معراج] به تو نمودیم و آن درخت نفرین‌شده که در قرآن آمده، جز برای آزمون مردم قرار نداده‌ایم و ما آنان را بیم می‌دهیم؛ اما تنها بر نافرمانی سخت آنان می‌افزاید.

سبب نزول آیه‌ی ۵۹

احمد، نسائی، حاکم و طبرانی از ابن‌عباس نقل می‌کنند که: مردم مکه از پیامبر خواستند، کوه صفا را برایشان به طلا تبدیل کند و کوههای اطراف مکه را کنار زند تا مردم به زراعت بپردازند.

سبب نزول آیه‌ی ۶۰

ابویعلی از امّ هانی چنین نقل می‌کند که: صبح شب معراج، پیامبر از سفر خود سخن گفت. جمعی از مشرکان مسخره‌اش کردند و گفتند: اگر راست می‌گویی نشانه‌هایی از این سفر را بیان کن. پیامبر نیز بیت‌المقدس را توصیف کرد و از کاروان قریش خبر داد. ولید پسر مغیره گفت: محمد ساحر است. خداوند در پاسخ، این آیه را فروفرستاد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

مشرکان، زنده‌شدن را انکار می‌کردند. خدا آن را مردود شمرد و در برابر معجزات حسی مادی نیز سرسخت و بی‌باور بودند و درایمان آوردنشان اثر نمی‌کرد. [← همین/۹۰تا۹۳].

این آیات نیز خواسته‌ی حسّی و معجزه‌ی مادی مشرکان عرب را ـ هم‌چون پیشینیان ـ بی‌اساس می‌شمرد؛ چون روشن است با دیدن آن نیز فرمان حق را نمی‌پذیرند و ایمان نمی‌آورند و آیه‌ی ۶۰ نشان این

است که خدا یار و مددکار پیامبر است و بر تمام هستی احاطه دارد.

شرح و بیان

۵۶ تا **۵۹**ـ ای پیامبر خدا! به این مشرکان و هم‌چنین به سایر مردم جهان اعلام کن که: کسی جز خدای یگانه، ضرر و زیان را از دیگران برطرف نمی‌کند و دگرگون نمی‌سازد و از فرشتگان تا انسانها که خدایشان می‌پندارند و از آنان کمک می‌طلبند، همه از آفریده‌های خدایند و می‌کوشند راهی به سوی پیشگاه خدا بگشایند تا بدان وسیله به وی نزدیک شوند. قطعاً مقرب‌ترین آنان برای دستیابی به خشنودی خدا تلاش می‌کند تا از راه عبادت و بندگی و فروتنی، از دیگری پیشی جوید که شاید کردارش مورد پذیرش آفریدگار باشد؛ چون به رحمتش امیدوار است و از کیفر و عذابش بیم دارد.

وسیله جستن برای نزدیکی به محضر حق، همان عبادت و بندگی راستین و تواضع و کردار نیکوست.

ملل پیشین، چون قوم نوح، عاد، ثمود و... معجزات پیامبران را نپذیرفتند، آن را به تمسخر گرفتند ودروغش انگاشتند. سرانجام خداوند، کیفرشان داد و نابودشان کرد. [← هود/۱۰۱]. بنابراین قاعده، قرآن، خواسته‌ی مردم عرب را در مورد معجزه‌ی حسی مادی رد نمود؛ زیرا آنان هم‌چون گذشتگانِ خود، جز ریشخند کردن ایمان نمی‌آوردند وراه راست را در پیش نمی‌گرفتند.

اما معجزه‌ی جاویدان و برنامه‌ی زندگانی کامل پیامبر خاتم برای بشریت، قرآن است که هیچ‌گاه کهنه و فراموش نخواهد شد، با تمام زمانها و نسلهای بشر تا روز محشر همگام است، خواسته‌هایشان را لبیک می‌گوید، دلهای سالم و نیک سرشت را به خود جلب می‌کند و راهِ راست می‌نمایاند.

۶۰ـ این آیه، پیامبر را در برابر سرسختی و دشمنایگی مشرکان و بی‌باوران دلداری داد و شاد نمود و گفت: خداوند بر همه‌ی هستی چیره و محیط است و هرگاه اراده نماید، دشمنان را سرکوب و کیفر می‌کند. تو ای محمد! با پیروانت از هرگونه گزندی مصون و در امان خواهید بود و سیر و سفر اسرا و معراج و شجره‌ی ملعونه [← صافات/۶۲] نیز برای مؤمنانِ واقعی، آزمونی بس بزرگ است.

شجره‌ی ملعونه: درخت نفرین‌شده، درختی که خورنده‌اش در دوزخ منفور و مطرود است. تفسیرقاسمی می‌گوید: «شجره‌ی ملعونه یا درخت زقّوم؛ یعنی، درخت مُوذی؛ چون در شکم بزهکاران مانند آبِ داغ می‌جوشد».

نگاهی به این آیات

۱ـ کسی جز خدا صاحب اختیار ضرر و زیان نیست و بلا و آسیب را از کسی برطرف نمی‌کند.

۲ـ کمک‌گرفتن از غیرخدا بیهوده و بی‌ثمر است. فرشتگان، پیامبران، صالحان با تمام توان، تلاش

می کنند تا به محضر خدا نزدیک‌تر شوند، لابه و التماس می کنند و به وسیله‌ی عبادت، بندگی، اخلاص و کردار نیکو به خدا تقرب می‌جویند و به لطف او نیاز دارند.

۳ـ خداوند، ملتهای ستمکار و بزهکار را یا نابود می گرداند یا به عذاب سخت و سنگین گرفتارشان می کند. [← قصص/۵۹].

۴ـ چون مشرکان، مانند پیشینیان خود، معجزات حسی را دروغ می‌انگاشتند و به آن ایمان نمی‌آوردند، بنابراین خداوند از فرستادن آن امتناع فرمود و کیفرشان را به تأخیر انداخت؛ به این امید که بسیاری از آن مردم به اسلام گرایند و فرزندان خداشناسی به دنیا بیاورند.

۵ـ وقتی قوم ثمود، ناقه‌ی صالح را که معجزه‌ی روشنی بود، دروغ پنداشتند و آن را از بین بردند، نابود شدند.

۶ـ آیه‌های هشدار و تهدید فقط به خاطر دوری از کفر و گناه است.

۷ـ خداوند به پیامبرش بشارت داد که همه‌ی مردم و تمام هستی در دست قدرت اوست و هرطور که بخواهد، عمل می کند.

۸ـ قضیه‌ی بسیار مهم اسرا و معراج و درخت زقوم آزمون بزرگی در جهت ایمان و عدم ایمان مردم و درخت زقّوم نشان دوری فریب‌خوردگان آن از رحمت کردگار است.

قصّه‌ی آدم با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور خدا، برخی دیگر از نعمتهای خدا

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ٦١ قَالَ
أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ٦٢ قَالَ
اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ٦٣ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ
بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ٦٤ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ٦٥ رَبُّكُمُ الَّذِي
يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ٦٦ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي
الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ٦٧ أَفَأَمِنْتُمْ
أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ٦٨ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ
يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ٦٩ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ٧٠

توضیح واژه‌ها

أَأَسْجُدُ: آیا سجده کنم، آیا کرنش کنم؟ استفهام انکاری همراه با شگفتی است. طِیناً: گل. أَرَأَیْتَكَ ← أخبِرْني: مرا خبر کن، به من بگو. می‌دانی چه کار کرده‌ای؟ کَرَّمْتَ: برتری داده‌ای. أَخَّرْتَنِي: مرا مهلت دادی، زنده‌ام داشتی. لَأَحتَنِكَنَّ (حَنَك): البته ریشه کن می کنم، حتماً نابود می کنم، بیراهه می گردانم. قطعاً چیره و مسلط می‌شوم، مطیع خود می کنم. اما اصل لغت: إحتَنَكَ: به او تجربه آموخت، او را کارکُشته گردانید، لگام و دهانه به دهن او زد، زیر چانه‌اش را افسار بست. او را به تباهی کشاند. ذُرِّیَّتَهُ: فرزندانش را. جَزاءً مَوفوراً: پاداش و کیفری کافی و کامل، بی کم و کاست. إستَفزِزْ (فَزّ): از جای بکن، آشفته و بی‌قرارش کن، سبک و خوار گردان، دور کن. [تحریک گردان]. صَوتِكَ: فریاد خود، آوای خود، بانگ خود، صدای خود، منظور وسوسه کردن و از راه بردن است. أَجلِبْ عَلَیهِم: بر آنان بتاز. خَیلِكَ: سوارانت، افراد سواره‌ات، سوارگان خود. رَجِلِكَ: پیادگانت؛ یعنی، همدستان شیطان. عِدْهُم: وعده بده. غُروراً: نیرنگ، گول‌دادن، فریبکاری. سُلطانٌ: سلطه، تسلط داشتن. یُزجي (زَجو): به حرکت درمی‌آورد، روان

می کند، سوق می‌دهد. الفُلكَ: کشتیها. مَسَّكُم: به شما رسید، دامنگیر تان شد. الضُّرُّ: بلا، مصیبت، صدمه، مشکل و گرفتاری. ضَلَّ: گم شد، ناپدید گشت، فراموش شد. تَدعونَ: پرستش می کنید. أعرَضتُم: روی گردان شدید، روی برتافتید، سرپیچی کردید. كَفوراً: بس ناسپاس. يَخسِفَ: بشکافد، فرو برد. أن يَخسِفَ بِكُمْ جانِبَ البَرِّ: شما را در گوشه‌ای از خشکی در زمین فرو برد. حاصِباً: توفانی از سنگ‌ریزه، سنگ‌باران، بارانی از سنگ‌ریزه، شن‌باد. قاصِفاً: تندباد شکننده، باد سخت درهم کوبنده، توفان سخت. بِما كَفَرتُم: به سبب ناسپاسی شما، به سزای کفر شما. تَبيعاً: تابع، دنباله‌رو، پیرو، یار و مددکار، خون‌خواه، هوادار، بازخواست کننده. الطَّيِّباتِ: پاکیزه‌ها. عَلَى كَثيرٍ: بر بسیاری.

ترجمه‌ی آیات

۶۱ ـ [به یادآور] آن‌گاه را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده برید. همگی ـ جز ابلیس ـ سجده بردند. او گفت: آیا برای آن‌کس که از گِل آفریده‌ای، سجده کنم؟

۶۲ـ شیطان گفت: مرا خبر کن آیا این همان کسی است که بر من برتری داده‌ای؟ [شگفتا! از چه سبب او را بر من گرامی داشته‌ای؟] اگر تا روز قیامت مرا مهلت دهی، فرزندانش را ـ جز معدودی ـ از راه به در برم.

۶۳ ـ خدا گفت: برو، سزای تو و هر کس که از تو پیروی کند، آتش دوزخ خواهد بود که کیفری تمام [و بسنده] است.

۶۴ ـ و از آنان هر کس را می‌توانی با فریاد خود از جای بکَن [و سبک گردان] و با سواران و پیادگانت بر آنان بتاز و با آنان در اموال و فرزندان شریک شو و به آنان وعده[ی شیطانی] بده. [آری!] وعده‌ی شیطان جز فریب نیست.

۶۵ ـ [بدان که:] قطعاً بر بندگان من سلطه‌ای نخواهی داشت و نگهداریِ پروردگارت آنان را بسنده است.

۶۶ ـ پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برایتان روان می‌سازد تا از فضل او برای خود [روزی] بجویید. بی‌گمان او با شما مهربان است.

۶۷ ـ وقتی در دریا گرفتار شوید، ـ جز خدا ـ همه‌ی آنهایی که فرامی‌خواندید، ناپدید می‌گردند. آن‌گاه که خدا شما را به ساحل رستگاری و خشکی برساند، از او روی می‌گردانید. و معمولاً آدمی ناسپاس است.

۶۸ ـ مگر خود را ایمن می‌دانید از این که شما را در گوشه‌ای از خشکی در زمین فروبرد یا بر سر شما توفانی از سنگ‌ریزه بفرستد و آن‌گاه هیچ گونه نگهبان و حافظی برای خود نیابید؟

۶۹ ـ یا خود را ایمن می‌دانید از این که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندبادی کشتی‌شکن بر شما گسیل دارد و به سزای کفرورزیدنتان، شما را غرق گرداند، آن‌گاه کسی را نیابید که خونبهای شما را از ما طلب کند.

۷۰ـ به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [به وسیله‌ی ممکن] برنشاندیم و چیزهایی پاکیزه را روزی آنان کردیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود ـ به طور شایان ـ برتری دادیم.

ارتباط و مناسبت آیه‌های ۶۰ تا ۶۵ با آیه‌های پیشین از دو جهت

أ: رنج و محنت کشیدن پیامبر خاتم از دست مشرکان، همانند رنج و محنتی است که آدم از پلیدی ابلیس چشید. وقتی مشرکان در مورد پیامبری با حضرت رسول به نزاع برخاستند و ماجرای اسرا و درخت زقّوم را دروغ انگاشتند، از روی حسدورزی و کینه‌توزی معجزات دیگری به او پیشنهاد کردند. ابلیس نیز از سر غرور و خودخواهی و حسد، از آدم سجده‌ی تکریم نبرد. بنابراین حسد دردی کهنه و از ابلیس سرچشمه گرفته است.

ب: قرآن در مورد مشرکان عرب می‌فرماید: «...فما یَزیدُهُم إلّا طُغیاناً کبیراً» [← همین/۶۰] یعنی، هشدارها بر طغیانشان افزود. و در مورد ابلیس می‌فرماید: «...لَأَحتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إلّا قلیلاً» [← همین/۶۲] حسد، شیطان را گرفتار خودبزرگ‌بینی کرد.

قصه‌ی آدم در سوره‌های: بقره، اعراف، حجر، اسرا، کهف، طه و ص آمده است.

شرح و بیان

۶۱ تا ۶۵ ـ ابلیس حسد ورزید، از گل آدم یاد کرد و دمیدن روح خدایی را در آن گِل به فراموشی سپرد ودر نهایت جسارت و غرور و کینه‌توزی در محضر آفریدگار گفت: دیدی که چگونه چنین آفریده از گِلی را بر من ترجیح دادی؟ اکنون اگر فرصتم دهی، سلاله‌اش را به گمراهی می‌کشانم، کارهای پست و پلید را به آنان می‌آموزم، بر سر گردآوری ثروت حرام و دزدی و کسب حرام، تشویقشان می‌کنم راه نامشروع بر رویشان می‌گشایم تا فرزندانی دور از دین داشته باشند، به قتل و خونریزی دست زنند و وعده‌های دروغین و باطل به آنان می‌دهم تا خوار و سبک وسرافکنده شوند. قطعاً وعده‌های من غروری بیش نیست. [← برهیم/۲۲].

خداوند به شیوه‌ی تهدید در پاسخ ابلیس می‌فرماید: هر طور دلت دوست دارد، چنان کن، آن‌سان که به گناهکاران خطاب می‌کند: [← فصلت/۴۰]. چون سزای بی‌کم و کاست و بسنده‌ی تو و پیروانت آتش دوزخ است. پس، با داد و فریاد و خیل و خَدَم و دستیارانت، بر سرشان بتاز و برای گول‌زدنشان تلاش کن و از هیچ‌گونه فریب و دغلکاری کوتاه میا و ترفندهایت را به کار گیر؛ اما بدان که: بندگان مخلص و پاک من، از یورش و شبیخون تو در امان‌اند و خداوند حافظ و نگهدار آنان است. بندگانی که با خدا پیوند ناگسستنی دارند، در بندگی راستکردارند و به دامن قرآن دستاویز شده‌اند. بنابراین، آن نیکان، از هرگونه

گزند، پلیدی و بزهکاری اهریمن، مصون خواهند ماند و هرگز بر آنان چیره نخواهد شد و ترفندهایش بر باد است.

۶۶ و ۶۷ - باز خداوند نسبت به راه‌گم‌کردگان، مهر می‌ورزد و هنگام ضرورت و نیاز دستشان را می‌گیرد و از ورطه‌ی نابودی نجاتشان می‌دهد؛ هرچند فراموشکارند و دوباره راه پیشین را در بر می‌گیرند. این شیوه رفتار، اخلاص موقوت (زمانی)، اخلاص متقطّع (کوتاه، مقطعی) نام دارد. [← یونس/۲۲و۲۳]، [← عنکبوت/۶۵ و۶۶]، [← لقمان/۳۲]. به عنوان مثال، جمعی کشتی‌نشین‌اند، باد مخالف می‌وزد و کشتی به تلاطم می‌افتد. در این هنگام، بی‌باورانِ به خدای یکتا، همه‌ی خدایان باطل را از یاد می‌برند و تنها خدا را به فریاد می‌خوانند؛ وقتی به ساحل نجات می‌رسند و پا به خشکی می‌نهند، هوی و هوسهای پوچ، پرده‌ی ستبری روی فطرتِ موقّت بیدارشان می‌کشد و آن لحظات بسیار تلخ و ناگوار داخل کشتی را فراموش می‌کنند، انگار که کسانی دیگردریانورد بوده‌اند و خدا را نیز از خاطره محو می‌کنند و بدین گونه ناسپاسی خود را نشان می‌دهند.

۶۸ و ۶۹ - اکنون آفریدگار توانا و آگاه در این آیات، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: ای ناسپاسان! به محض این که پا به خشکی نهادید و از آن آسیب هولناك دریای پرخطر رستید، چنان می‌پندارید که از دست انتقام و بلایای دیگر الهی رستگار خواهید شد؟ اگر بخواهد، دهان زمین را باز می‌کند و شما را در آن فرو می‌برد. از آسمان توفان تند و تیز شن‌باد را بر سرتان فرو می‌ریزد، در گدازه‌ی آتشفشانهای هراسناك گرفتارتان می‌کند، اگر بار دیگر به دریا برگردید، به موج دریا فرمان نابودی شما را صادر می‌کند و همگی نیست و نابود می‌شوید و کسی در برابر قدرت خدا از شما دفاع نخواهد کرد و او را برای این کار مورد بازرسی قرار نخواهد داد واز قصاص و خون‌بهای شما سخنی گفته نخواهد شد.

۷۰ - خداوند دراین آیه بنی‌آدم را تشویق می‌کند تا از شکرگزاری و ثناگویی پروردگارش غافل نباشد، انبازی برایش نسازد، هیچ پدیده‌ای را همتایش نداند، جز از او از هیچ آفریده‌ای سجده نکند و بداند که خدا تمام هستی را رام آدمی کرده، انواع فنون و صنایع و هنرها را به او آموخته، به او روزی نیکو بخشیده و بر بسیاری از آفریده‌ها برتری‌اش داده است. این است که می‌فرماید: «و لَقَد کَرَّمنا بَنی‌آدَمَ...» آری! بنی‌آدم را در بهترین قوام و خوبترین اعتدال پدید آورده، بسیار محترم و بزرگوار، والامقام و خلیفه‌ی زمین گردانیده، ترکیب صورت زیبا، عقل و اراده، نطق و گویایی، شمایل و اخلاق پسندیده و... را به او عطا کرده و او را از جهات متعدد، بر تمام کره‌ی زمین برتری داده و ممتاز نموده است. اما برتری آدمی بر موجودات سایرکرات بر ما روشن نیست؛چون جمله‌ی پایانی این آیه می‌فرماید: «...وَ فَضَّلْناهُم عَلی کَثیرٍ مِمَّن خَلَقْنا تَفضیلاً» این امتیاز و برتری بر بسیاری از آفریده‌های خداست نه همه‌ی آنها...

ای مه تابان! چه خواهی کرد گرد — ای که مه در پیش رویت روی زرد

تـاج «کَرَّمنـا»سـت بـر فـرق سـرت　　طـوق «أعطَینـاکَ» آویـز بَـرت

جـوهر اسـت انـسان و چـرخْ او را عـرض　　جمله فـرع و پایـه‌انـد و او غـرض

ای غلامـت عقـل و تـدبیرات و هـوش　　چـون چُنینـی خـویش را ارزان مفـروش

(مثنوی، دفتر۵، ۳۵۷۲)

مردم و پیشوایان در عرصه‌ی قیامت و منظره‌ی آن روز، تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه

یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۷۱
وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۷۲ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ۷۳ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ
شَيْئًا قَلِيلًا ۷۴ إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ۷۵ وَإِنْ
كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ۷۶ سُنَّةَ مَنْ قَدْ
أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ۷۷

توضیح واژه‌ها

أُناسٍ: مفرد آن انس، انسان، بشر، هر گروه، هر دسته [→ بقره/۶۰]، [→ عرف/۸۲ و۱۶۰]. إمامهم: نامه‌ی اعمالشان، پیامبران، پیشوایان و رهبرانشان، کتابهای آسمانی آنان، یا پیشروان راه بد و ناراست. فَتيلاً: نخک، نخ هسته‌ی خرما، رشته‌مانندی که در شکاف هسته‌ی خرماست که هرچیز کم و محقر را بدان ضرب‌المثل می‌زنند، همان‌گونه «مثقال ذرّه» در موارد فراوان، ضرب‌المثل است. [→ نساء/۴۹و۷۷]. هم‌چنین واژه‌ی قطمیر[→ فاطر/۱۳]، پوست، هسته‌ی خرما، کنایه از بی‌ارزش بودن نَقيراً: [→ نساء/۵۳ و۱۲۴] به اندازه‌ی نقطه‌ای در پشت هسته‌ی خرما، چیز بی‌ارزش. في هذهِ: در این جهان. وَ إن كادوا: نزدیک بود، چیزی نمانده بود. لَيَفتنونَكَ: تو را به گمراهی بکشانند، تو را به غفلت اندازند، تو را بازدارند. لِتفتريَ علينا: بر ما دروغ ببندی، بر ما بربندی. لاتَّخذوكَ خليلاً: تو را به دوستی خویش برگیرند. تو را دوست خود کنند. لقد كِدتَ تركَنُ: قطعاً نزدیک بود به سوی آنان میل نشان دهی، نزدیک بود به سوی آنان گرایش داشته باشی، به آنان گرایش یابی. تَركَنُ: میل می کنی. ضِعفَ: دو چندان، دو برابر. لَيستفزُّونَكَ (فزّ): تو را بر کنند، تو را از جای بلغزانند، تو را بی‌تاب و بی‌قرار گردانند... [→ همین/۶۴]. إذاً: در این صورت. لا يَلبثونَ: نمی‌مانند. [اشاره به نبرد بدر نیز دارد که در آن‌جا بیشتر از هفتاد تن از سران و خودخواهان مکه که پیامبر و مؤمنان را بارها آزار می‌دادند، کشته و در چاه قلیب افکنده شدند.]. سُنَّتَ: شیوه، روش. تَحويلاً: دگرگونی، تغییر.

ترجمه‌ی آیات

۷۱ـ[به یادآور] روزی را که همه‌ی مردم را با نامه‌ی اعمالشان فرا می‌خوانیم. آن‌گاه هرکس کارنامه‌اش به

دست راستش داده شود، آنان کارنامه‌ی خود را [با شادی] می‌خوانند و هموزن ذره‌ای ناچیز به آنان ستم نمی‌رود.

۷۲ـ هر کس در این جهان کوردل باشد، در آخرت نیز کوردل و گمراه‌تر خواهد بود.

۷۳ـ چیزی نمانده بود که تو را از آن چه بر تو وحی کرده‌ایم، باز دارند تا چیزی غیر از آن را به ما نسبت دهی، آن‌گاه تو را به دوستی گیرند.

۷۴ـ اگر تو را پایدار نمی‌داشتیم، نزدیک بود کمی به سوی آنان گرایش یابی؛

۷۵ـ [که] در این صورت دوچندان در دنیا و دوچندان پس از مرگ طعم تلخ عذاب را به تو می‌چشاندیم و در برابر ما برای خود یاوری نمی‌یافتی.

۷۶ـ و چیزی نمانده بود که مشرکان تو را از سرزمین [مکه] برکنند تا از آن جا آواره‌ات سازند. در آن صورت پس از تو آنان نیز اندک‌زمانی بیش نمی‌ماندند.

۷۷ـ سنت الهی همواره درباره‌ی پیامبرانی که پیش از تو روانه کرده‌ایم، چنین جاری بوده است و در سنت [و قانونِ] ما تغییری نخواهی دید.

ارتباط آیه‌های ۷۱ و ۷۲ با آیه‌های پشین

خدا در آیه‌های پیشین، کرامات و بزرگواریهای آدمی را بیان فرمود در این آیات هم از احوال آخرت و رویدادهای آن و فرق فراوان میان سعادتمندان و سیاه‌بختان و گمراهان سخن می‌گوید. دیگر این که: هر امّتی را همراه پیامبر خود یا کتاب آسمانی خود محاسبه خواهد کرد.

شرح و بیان

۷۱ و ۷۲ ـ در صحنه‌ی قیامت مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

أ: دسته‌ای از برنامه و کتاب الهی و پیام‌آورش پیروی می‌کنند و به آن چه فرمان یافته‌اند، به جای می‌آورند و کوتاهی نمی‌ورزند. این دسته، نامه‌ی اعمالشان بدون کم و کاست است و به دست راستشان داده می‌شود. وقتی نامه را نگاه می‌کنند، بسیار شاد و مشعوف و سرافرازند و آرزو دارند همه‌کس کارنامه‌ی آنان را ببینند. این دسته به مقدار نخک باریک و نازک هسته‌ی خرما ستم نخواهند دید. [← حاقه/۱۹].

دسته‌ی دوم، هم در دنیا و هم در قیامت کوردل و درمانده و بی‌یار و یاورند و در نادانی دست و پا می‌زنند، هرچه این طرف و آن طرف می‌روند کسی یارشان نیست و گمراه‌تر و کوردل‌تر خواهند گشت. [← سرء/۹۷]، [← طه/۱۲۴].

نکته‌ی لازم: قاسمی به نقل از ابن کثیر می گوید: امام در «بِـإِمامِهِم» استعاره از کارنامه‌ی آدمی است چون در قیامت پیش از او قرار دارد. [← کهف/۴۹]، [← یس/۱۲]، [← جاثیه/۲۸و۲۹].

و منظور از «امام و ائمه» در سوره‌ی [← نبیاء/۷۳]، پیامبران، در سوره‌ی [← هود/۱۷] و [← حقاف/۱۲] کتابهای آسمانی، در سوره‌ی [← فرقان/۷۴] و [← قصص/۵] پارسایان و راهروان راه حق و در سوره‌ی [← توبه/۱۲] و [← قصص/۴۱] پیشوایان کفر و گمراه کنندگان است...

۷۳ تا **۷۷**ـ این آیات به تلاشهای مشرکان اشاره می کند که می کوشیدند پیامبر را در فتنه اندازند، او را از برخی مطالب که خدا بر او فروفرستاده بود، منصرف کنند، مؤمنان بینوا را از مجلس او دور نمایند، اشراف و سران قریش، مجلس‌نشین او شوند، بتهایشان را به بدی یاد نکند و... و آنان هم او را دوست صمیمی خود برگیرند. آری! پیامبر دوست می‌داشت که مردم مکه، همگی ایمان بیاورند و چشم طمع هم به ایمانشان دوخته بود؛ اما خداوند او را از آن مصیبت و آشوب رهانید و نگذاشت هرگز به سوی خواسته‌ی آنان میل نماید؛ چون بی‌تردید پیامبر معصوم و مقام عصمت او در قرآن محرز و هرگز از فرمان خدا روی برنتافته است. [← لحاقه/۴۴تا۴۶]، [← زمر/۶۵].

وقتی آیه‌ی ۷۳ نازل شد، پیامبر ـ سلام‌الله‌علیه ـ فرمود: «اللُهُمَّ لا تَكِلْنِي إلى نَفْسي طَرفَةَ عَينٍ.» (خدایا! مرا یک چشم‌برهم زدن به خود وامگذار.) این دعا درس بزرگی برای زندگانی پر پیچ و خم ماست که هر آن باید به خدا پناه ببریم، به الطاف او تکیه کنیم تا از وسوسه‌های نفس و شیطان، سلامت بمانیم و امیدوارانه در این رهگذر، به آن سوی همیشگی پا نهیم. و حضرت فاطمه ـ س ـ بارها این دعا را می‌خواند.

وقتی مشرکان از جذب کردن پیامبر نومید گشتند و کاری از پیش نبردند، این بار در صدد برآمدند تا وسیله‌ی دیگر جویند و با آزاردادنِ خود و یارانش او را از شهر و دیارش بیرون کنند. اگر آنان او را بیرون می کردند و مهاجرت و دستور خدا در میان نبود که پیامبر و مسلمانان به مدینه هجرت کنند، قطعاً سنت الهی چنین بود که آن مشرکان هم مدت بس کوتاهی می‌زیستند و پس از مهاجرت حضرت، به عذاب سخت دچار می‌شدند و هم‌چون ملل گذشته از پای درمی‌آمدند؛ اما تا زمانی که پیامبر در میانشان بود، هیچ بلا و عذابی دامنگیرشان نشد؛ چون می‌فرماید: «وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُم وَ أنتَ فيهِم...» تا زمانی که تو در میان آنانی، خدا آنان را عذاب نمی‌دهد... [← نفال/۳۳].

آری! خواست الهی و تقدیر ازلی همان بود که پیش آمد و مردم قریش رسماً و به طور مستقیم، پیامبر را از شهر و زادگاهش بیرون نکنند تا نابود و مستأصل نگردند و در آینده‌ی نزدیک هم بسیاری از خودشان و هم فرزندانشان، ایمان بیاورند. دیگر این که: به سزای آن همه رنج و محنت و آزاررسانی که برای پیامبر به بار آورده بودند، هجده ماه پس از مهاجرت حضرت به مدینه، عده‌ای از سران و نامداران آشوبگر آنان در نبرد بدر، دست در گردن چاه قلیب شدند و در حقیقت، بسیاری از توطئه‌ها ودشمنیها را همراه خود به گور بردند.

رهنمودها و آموزشها

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ۷۸ وَمِنَ
اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ۷۹ وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ
صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ۸۰ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۸۱ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ
الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ۸۲ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا
۸۳ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ۸۴ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ۸۵

توضیح واژه‌ها

دُلُوك: زوال آفتاب از نصف‌النهار به طرف مغرب، نیمروز. غَسَق: تاریکی. غَسَقِ‌الَّیل: تاریکی شب؛ یعنی، سرآغاز شب تا پایان آن. [فاصله‌ی زوال آفتاب تا تاریکی شب، نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشا را دربر می‌گیرد.]. قرآن‌الفجر: یعنی، نماز صبح. مَشهوداً: مورد گواهی قرار می‌گیرد، دیده شده، فرشتگان آن را گواهی می‌دهند. تَهَجَّدْ: بیدار باش، شب‌زنده‌دار باش. تَهَجُّد: خوابیدن شبانه، بیدار شدن یا بیدار ماندن شبانه برای نماز. از واژه‌های اضداد است. بِهِ ← فیه: در شب. نافِلَةً لَكَ: نماز افزون بر واجب، نافله‌ای برای تو، نماز شب ـ در اوایل بعثت ـ برای پیامبر واجب بود. یَبْعَثَكَ: تو را برساند، تو را بگمارد. مَقاماً مَحموداً: مقام و منزلتی بس والا که همگان در برابرش زبان به ستایش می‌گشایند. شفاعت عظمی. مُدخَل و مُخرَج: ادخال و اخراج: وارد ساختن، وارد کردن، بیرون آوردن، بیرون بردن. مُدخَل صِدقٍ: درست و راست‌کردارانه وارد کردن، وارد کردن پسندیده. مُخرَج صِدقٍ: به شیوه‌ی درست بیرون بردن، بیرون کردن مورد پسند و بدون اجبار ← آغاز و فرجام نیکو و درست. سُلطاناً: دلیل و برهان، قدرت و چیرگی. نَصیراً: یاری‌ده، مددکار و پشتیبان، نیرومند. زَهَقَ: نابود شد. زَهوقاً: نابودشدنی، ازبین‌رفتنی. شِفاءٌ: شفاده، مایه‌ی درمان، بهبود یافتن از گمراهی و بیماری روحی و فکری و.... شِفاءٌ وَ رَحمَةٌ: پاکسازی درون از شرک، نفاق، کفر و الحاد، نادانی و گمراهی و... و آراستن و نوساختن آن به نور ایمان و سامان‌بخشیدن به فرمان یزدان. أَعرَضَ: روی برتابید، اعراض نمود. نَئا: دور گشت. نَئا بِجانِبِهِ: گردن برافراشت، تکبر ورزید. پهلو تهی کرد، خود را کنار زد. یَئُوساً: نومید، دلتنگ، ناآرام. [← هود/۹]. شاکِلَتِه: شیوه و روش خود، بر حسب ساختار خود، چگونگی و فراخور حال خود، راه و رسم خود، عادت و طبیعت خود. أَهْدَی سَبیلاً:

راه‌یافته‌تر. الرُّوح: جان، پدیده‌ای غیرمادی و حیات‌بخش. من أمر ربّي: از فرمان پروردگار من است، تنها خدایم از آن خبر دارد، رازی است جز خدا، کسی از آن آگاه نیست.

ترجمه‌ی آیات

۷۸ـ نماز را از زوال آفتاب تا پایان تاریکی شب و نیز نماز صبح را برپا دار؛ چون نماز [و تلاوت قرآن] صبح‌گاهان، پیوسته با حضور و گواهی فرشتگان است.

۷۹ـ و پاسی از شب را زنده‌دار و در آن نماز برپادار که برای تو افزون [بر واجب] است. باشد که پروردگارت تو را مقامی پسندیده عطا کند.

۸۰ ـ و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کاری] به شیوه‌ی درست وارد کن و درستکارانه بیرون آور و برایم از سوی خود، حجتی یاری‌ده [علیه دشمن] قرار بده.

۸۱ـ و بگو: حق فرارسید و باطل از میان رفت. بی‌گمان باطل نابودشدنی است.

۸۲ـ و ما آن چه را که شفابخش [دلها] و رحمت برای مؤمنان است، از قرآن نازل می‌کنیم؛ اما بر ستمکاران جز زیان نمی‌افزاید.

۸۳ ـ وقتی نعمتی به انسان، ارزانی دادیم، [از سرِ غرور] روی برمی‌تابد وخود را [از بندگی] کنار می‌زند و آن‌گاه که مصیبتی به وی رسد، نومید می‌گردد.

۸۴ـ بگو: هر کس به راه و رسم خود، کار می‌کند و پروردگارت به حال آنان که راه‌یافته‌ترند، داناست.

۸۵ ـ [ای پیامبر!] درباره‌ی روح از تو می‌پرسند: بگو: پروردگار من از روح آگاه است و شما را جز اندک‌دانشی نداده‌اند.

سبب نزول آیه‌ی ۸۰

ترمذی و ابن‌مردویه از ابن‌عباس نقل می‌کنند: وقتی خدا به پیامبر امر کرد که از مکه به مدینه مهاجرت کند؛ این آیه نازل شد: «قُل: رَبّی أدخلنی مُدخَلَ صِدق...»

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از برشمردن ترفند مشرکان و تحقیر و افتراهایشان نسبت به پیامبر، خداوند به او دستور داد که قلبش را به آنان مشغول نکند. این آیات هم، ضمن فرمان شب‌زنده‌داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی بشارت می‌دهد و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه زنگاری می‌زداید...

شرح و بیان

۷۸ تا ۸۱ـ خداوند، به پیامبر دستور می‌دهد تا نمازهای شبانه‌روز را در پنج وقت معین برگزار کند. زوال

خورشید از نصف‌النهار تا پایان شب زمان نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا و وقت نماز سحرگاهان نیز پس از پایان شب و آغاز طلوع راستین تا برآمدن آفتاب است. «دُلوكِ الشمسِ»: اشاره به نمازهای ظهر و عصر، «غَسَقَ الّیلِ»: اشاره به نمازهای مغرب و عشا و «قُرآنَ الفَجرِ»: نماز صبحگاهان است. نماز صبح، قرآن فجر نام دارد؛ چون خواندن سوره‌ی فاتحه در نماز واجب و رکن اساسی نماز و تسمیه‌ی کل به اسم جزء است، همان‌گونه که به نماز، رکوع و سجود نیز اطلاق می‌شود. این مطلب ـ به صراحت ـ بر وجوب خواندن فاتحه در نماز صبح دلالت می‌کند و در سایر نمازها نص و قیاس است. این است اوقات دقیق نمازهای پنجگانه‌ی شبانه‌روزی که در سنتِ متواتر عملی و قولی نیز، معروف و جاری است. [← هود/۱۱۴]، [← طه/۱۳۰]،[← مؤمن/۵۵]، [← ق/۳۹و۴۰].

«وقت نماز صبح، منحصر به خود و جمع و قصر ندارد. دُلوكِ شمس، میان ظهر و عصر و غسق لیل، میان مغرب و عشا مشترک است و بر جواز جمع در وقت ضرورت و سفر و... دلالت می‌کند؛ اما در غیر سفر و بدون ضرورت و معذور بودن (به طور عادی) جمع نمازها جایز نیست و سنت، این حکم را به روشنی بیان کرده است که هرکدام از نمازهای شبانه‌روزی در وقت خاصِ خود ادا شود، مگر عذری در میان باشد. حافظ ابن کثیر می‌گوید: «سنت، متواتر بودن عملی و قولی این مطلب را از پیامبر ـ ص ـ تبیین می‌کند که تفصیل این اوقات ـ هرکدام در جای خود ـ همان روشی است که اکنون امت اسلام بر سر آن هستند و از صدر اسلام؛ یعنی، از چشمه‌ی نور ورحمت تا امروز، بر این شیوه‌ی اصولی بوده و هر نسلی آن را به نسل پس از خود انتقال داده است...» [تفسیر قاسمی، جلد ۱۰، ص ۲۶۰] و اما جواز قصر نمازهای چهاررکعتی، [← نساء/۱۰۱] و سنت عملی حضرت است که به تفصیل در کتب فقه آمده است.

فرشتگان، نماز صبح و تلاوت قرآن سحرگاهان را، هم‌چون سایر نمازها و کردارها گواهی می‌کنند و به محضر حق می‌رسانند، همان‌گونه که همواره شاهد و ناظر حرکات بندگان خدایند.

نماز شب و شب‌زنده‌داری

نماز شب،در آغاز بعثت، برای پیامبر خاتم امری واجب و برای سایر مؤمنان مندوب و نافله (افزون بر واجب) است. آری! غوغای زندگی روزانه ازجهات گوناگون، توجه آدمی را به سوی خود می‌کشاند و اندیشه‌ها را به وادی دوردست می‌برد که جمعیّت خاطر و حضور قلب در آن بسی دشوار خواهد بود؛ اما تاریکی شب و وقت سحر و فروکش کردن آن غوغا و آرامیدن روح و تن آدمی به سبب اندک خوابی، شادی چشم‌گیری به همراه دارد که بس پرمایه و مفید است زمینه‌ی عبادت خالصانه را فراهم می‌آورد و قلب و روح را از آلودگیها و تیرگیها می‌زداید.

خداوند به پیامبر آموخت که چگونه از او بخواهد تا با نیکویی و شیوه‌ی درست و افتخار و سربلندی و بدون هیچ گونه بدی و کار ناپسندی او را از مکه بیرون ببرد و به شهر مدینه درآورد. پیامبر، پیش از مهاجرت، این آیه‌ی هشتاد را زمزمه می کرد تا از دسیسه‌ی دشمن نجات یافت و مدینه نیز یکپارچه به پذیره‌اش رفتند و او را جای نیکو دادند و در برابر پیمانی که بسته بودند، تا دم مرگ وفادار ماندند. خداوند نیز پشتیبان و یار و یاورش گشت وحق پیروز شد و باطل از میان رفت. [← سبأ/۴۹].

باطل، از عناصر بقا، تهی است و تکیه گاهی ندارد، حیات خود را از عوامل بیگانه کسب می کند که هرگاه این عوامل آشفته گشت، فرو می‌ریزد. قلدران و زورمداران پشت سر باطل‌اند؛ اما حق، خودکفی و دارای عناصر ماندگار و تأمین کننده و نیروی خدایی با اوست.

۸۲ تا **۸۴** ـ آری! آیه‌های قرآن شفاده دلها از بیماریهای نادانی و گمراهی است. این سخن شیرین؛ حسد، بخل، خشم،اندیشه‌های تباه و باطل، رفتار و منشهای نکوهیده و سایر پلیدیها و زشتیهای درون آدمی را پاکیزه می کند؛ اما بیماردلان غافل، از این خیر و رحمت محروم‌اند و راه و رسم زندگانی آنان، بسی تاریک و نومید کننده است و فریادشان به جایی نخواهد رسید. [← توبه/۱۲۴و۱۲۵]، [← فصلت/۴۴].

نعمت فراوان، آدمی را ـ که سپاسگزارِ خدای دهنده و شکرگزار نعمت او نباشد ـ طغیانگر، نافرمان و مغرور می گرداند و هنگام سختی و گرفتاری نومید می‌ماند و از درِ رحمت حق رانده می‌شود و آن همه نعمت سلامت، امن و امان بودن و روزی بی‌شمار نه به او سود می‌دهد و نه وفادار می‌ماند. [← یونس/۱۲]، [← هود/۹و۱۰].

پیامبر به فرمان خدا به این گروه می‌فرماید: هر کس به شیوه و راه و رسم خود، پیش می‌رود: کسانی راه سعادت و سرافرازی را در بر می گیرند و به سوی هدف مَرکَب می‌رانند و کسانی دیگر به سوی بدبختی قدم می‌نهند. خدا نیز به حال هر دو گروه آگاه است. [← هود/۱۲۱و۱۲۲].

۸۵ ـ روح (یا نفس)، حیات‌بخش و حرکت‌آفرینِ تنِ آدمی است. روح، جسم نیست و ویژگیهای آن را ندارد؛ اما به بدن متعلق است، تعلقی از نوع تدبیر و دخل و تصرف [در جسم]. [غزالی و راغب‌اصفهانی].

روح، به معنی لبّ هر شیء، معنی شده است.

روح، عنصری غیرمادی و نیرویی زندگی‌بخش است که جسم را اداره می کند و به آن پایدار است.

روح، مدار بدن انسان و سرآغاز حیات اوست و کسی انکارش نمی کند.

روح، لطیفه‌ی مدرکه‌ی انسان، که مصداق آیه‌ی «قُلِ الرُّوحُ مِن أمرِ رَبّی» و از عالم امر، نازل شده است.

امام رازی می گوید: روح، جوهری بسیط و مجرد و عنصری نورانی زنده و متحرک و ممتاز وسرشتش با این پیکر مادی محسوس، هم‌خوان نیست و چون جریان آب در گُل، در بدن روان است و وقتی که جسم صلاحیّت پذیرش آن را داشته باشد، [به امر «کُن»] پا به عرصه‌ی وجود می گذارد [و بر مرکب شایسته‌ی خود سوار می‌شود] و جسم را حیات می‌بخشد [و اگر خودداری کند، جسم می‌میرد].

«روح، رازی است از رازهای غیبی و مقدس الهی که جز خدا کسی به آن پی نمی‌برد و در وجود آدمی

به ودیعت نهاده شده است، هرچند نوآوریهای فراوانی به ثمر نشسته، باز انسان از درک این راز شگفت‌انگیز سرگردان است که روح چیست، از کجا آمده، به کجا می‌رود، ماندن و رفتنش چگونه و کی است؟! آن چه آدمی می‌داند، این است که: قرآن از روح یاد کرده است...» [برداشتی از تفسیر فی‌ظلال و...]

مـــردِ خفتــه روح او چـــون آفتـــاب | در فلـک تابـان و تـن در جامـه خـواب
جـان نهـان انـدر خـلا هـم‌چـون سِجاف* | تـــن تقلـــب کنـــد زیـــرِ لحـــاف
روح چـون مِـن أمـرِ ربّـی مختفـی ست | هـر مثـالی کـه بگـویم منتفـی سـت

(مثنوی، دفتر ششم، ۳۳۰۷)

* فرجه‌ی بین دو پرده، باریکه‌ای که در حاشیه‌ی جامه دوزند، فراویز (په‌راویز)

جان که از عالم علوی است یقین می‌دانم | رخت خود باز برآنم که همان‌جا فکنم
مـرغ بـاغ ملکـوتم، نـیم از عـالم خـاک | دو سه روزی قفسی ساخته‌اند، از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا برِ دوست | بـه هـوای سرِ کـویش پـر و بـالی زنـم

(منسوب به مولوی)

تفسیر قاسمی به نقل از ابن‌قیّم و وجوه روح در قرآن

أ: روح به معنای وحی: [← غافر/۱۵]، [← شوری/۵۲] به این دلیل به وحی روح گفته می‌شود؛ چون، دلها و روانها به آن جان تازه می گیرند.

ب: روح به معنای نیرو و یاری و پایداری که خدا بدان سبب بندگان مخلص را تأیید می کند: [← مجادله/۲۲].

ج: روح به معنای جبرئیل [← نحل/۱۰۲]، [← شعراء/۱۹۳]، [← نبأ/۳۸]، [← قدر/۴].

د: روح در جواب مشرکان و ستیزه‌جویان: [← همین/۸۵]. روح از عالم فرمان خداست و بس.

هـ: روح به معنای عیسی پسر مریم ـ سلام‌الله‌علیهما ـ [← نساء/۱۷۱].»

سروده‌ی ابن‌سینا روح را چنین تشبیه کرده است:

هَبَطَـتْ إلیـكَ مِـنَ المحـلِّ الأرفَـعِ | وَرْقـاءُذاتُ تَعَـزُّزٍ وَ تَمَنُّـعِ
محجوبَـةٌ عـن كُـلِّ مُقلَـةِ عـارِفٍ | وَ هيَ الَّـتي سَـفَرَتْ وَ لَـم يَتبرقَـعِ...
تَبكـي إذا ذَكَـرَتْ عُهـوداً بـالحِمَى | بِمَـدامِعٍ تَهمـی وَلَـم تَتقطَّـعِ...

کبوتری (روح) بس‌ارجمند و سخت‌کوش از جایگاهی زیاد بلند، بر تو فرود آمد.

او آشکارا پرده برگشود و روی نمود، در حالی که از دیده‌ی هر عارفی پنهان است.

هرگاه پیمانهای عالم دیرینه‌ی ملکوت را یاد آورد، سیل اشک جاری کند و سرشک قطع نشود... [تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، به نقل از روح و شبح، تألیف فریدون سپهری، ص۲۰۴].

نویسنده‌ی تفسیر الواضح می‌فرماید: «می گویند: الروح من أمرِ ربّی: یعنی، روح، جزئی [پرتوی] از خدای سبحان است و کسی جز او، حد و مرز آن را نمی‌شناسدو قرآن می‌فرماید: «...وَ نَفختُ فیه من رُوحِی...»: از روح خود در آن دمیدم...» [← حجر/۲۹] و «یا أیّتها النّفسُ المُطمئنّةُ ارجِعی...» [← فجر/۲۷تا۳۰].

نکته: نفس، همان روح است. روح، سبب به حرکت درآوردن جسم آدمی است، وقتی واردبدن شد، به نفس خطاب می‌شود.

ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رود وان دل که با خود داشتم، با دلستانم می‌رود

(سعدی)

قرآن معجزه‌ی پایدار و ماندگار

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلا ۸۶ إِلا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ
فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ۸۷ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لا
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۸۸ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلا كُفُورًا ۸۹ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأرْضِ يَنْبُوعًا ۹۰ أَوْ
تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا ۹۱ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ
عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ قَبِيلا ۹۲ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ
وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلا بَشَرًا رَسُولا ۹۳

توضیح واژه‌ها

لَنَذهَبَنَّ: البته می‌بریم، محو می کنیم، بازپس می گیریم. بِهِ: در این‌باره، برای نگهداشت آن. وَکیلاً: متعهّد، مراقب و محافظ، مدافع. إلّا: مگر، این واژه‌ی الّا می‌تواند استثنای منقطع باشد؛ یعنی، ولی رحمت خدا آن را باقی و پایدار گذارده است. فَضلَهُ: کرم و بخشش او، خیر و نیکی و بخشایش او. إجتَمَعَتْ: گرد آمد، در یک جا جمع گردید. ظَهیراً: پشتیبان، معین و یاری‌دهنده. صَرَّفنا: به شیوه‌های گوناگون بیان داشته‌ایم. استدلال مختلف کرده‌ایم. کُفُوراً: ناسپاسی. تَفجُرَ: بجوشانی، روان سازی. یَنبُوعاً: چشمه‌ای فوران کننده، چشمه‌ای جوشان، چشمه‌ای خروشان و دمنده. خِلالَها: در میان آن. تَفجیراً: مصدر باب تفعیل، برای کثرت و فراوانی است؛ یعنی، با فوران روان‌ساختن چشمه‌ها تُسقِطَ: فرو می‌ریزی، می‌اندازی. کِسَفاً: جمع کِسْفَه، مانند: قَطعاً و قطعه، پاره‌پاره، تکه‌تکه. قَبیلاً: در برابر، رو در رو، مقابل. زُخرُف: طلا و جواهر، زر و زیور، آراسته و پرنقش و نگار، کاخ زرنگار. تَرقَی: بالا روی. رُقِيّ: بالا رفتن، صعود کردن، فرارفتن.

ترجمه‌ی آیات

۸۶ ـ اگر بخواهیم آن چه را به تو وحی کرده‌ایم، از تو پس می گیریم، آن‌گاه در این‌باره، در برابر ما هیچ مدافعی نمی‌یابی؛

۸۷ ـ مگر پروردگارت بر تو رحمت آورد؛ چون همواره فضل او بر تو بسیار بوده است.

۸۸ ـ بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا همانندِ این قرآن را بیاورند، هم‌چون آن را نخواهند آورد؛ هرچند

پشتیبان هم باشند.
۸۹ـ در این قرآن هر نوع مثلی برای مردم گوناگون بیان کرده‌ایم؛ اما بیشتر مردم جز ناسپاسی کاری ندارند.
۹۰ـ و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما روان نسازی، به تو ایمان نخواهیم آورد،
۹۱ـ یااین که: برای تو بوستانی از درختان خرما و انگور باشد که به روشنی از میان آنها جویبارها روان گردانی،
۹۲ـ یا آن‌سان که می‌پنداری آسمان را پاره‌پاره بر سر ما فرو ریزی، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر کنی،
۹۳ـ یا سرای زرنگاری داشته باشی، یا به آسمان بالا روی. البته تنها به بالارفتن مطمئن نیستیم مگر این که برای ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم. [ای محمد!] بگو: پروردگارم منزه است [از این که کسی او را به کاری وادارد] آیا من غیر از بشری پیام‌آورم؟

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین، پیامبر را به نبوت، وحی و شفابخش بودن قرآن و پایداری ورحمت بودن آن، اطمینان قلبی داد، در این آیات نیز بیان می‌کند که اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست. پس از مبارزه‌طلبی سرانجام درمانده شدند و سرسختی و لج‌بازی را از خود نشان دادند و شش‌بهانه را ـ که در آیه‌های بالا آمده ـ مطرح کردند و یکی از آنها را از پیامبر درخواست کردند.

شرح و بیان

۸۶ تا ۹۳ ـ اگر خدا اراده کند، قرآن را از سینه‌ی پیام‌آورش برمی‌گیرد و کسی یارای دفاع کردن از او را ندارد؛ اما رحمت پروردگار بر پیامبر بسیار است و قرآن را در خاطر مبارکش نگاه می‌دارد تا آن را به مردم برساند.

این هم فضلی از فضایل و بخشایش او نسبت به پیامبر خاتم است.

بدان که: هیچ آفریده‌ای یارای آن را ندارد که از بافت و ساخت قرآن تقلید کند؛ هرچند تمام هستی دست در دست هم دهند و یار و پشتیبان یکدیگر شوند. قرآن، رازی پر حکمت و برنامه‌ای تمام عیار برای زندگی بشریت است که بی‌وجود آن، هستی از پای درخواهد آمد. قرآن فراتر از آن است که کسی همانندش را بیاورد. بلاغت، نظم زیبا و بیان گویا و شیوا و معانی و احکام آن، برجستگان و نوابغ میدان سخن را به زانو درآورد و آنان که فطرت سالم داشتند در برابرش تسلیم گشتند و لبیک گفتند.

خداوند، قرآن را با بیانی روشن، شیوه‌های گوناگون و عبارات متعدد؛ گاهی موجز و کوتاه و گاهی مفصل و طولانی هم‌چون رشته‌ی مروارید، دقیق، جذاب، منظم، با دلایل و براهین قاطع، همراه انواع مثلها آورده است؛ اما با این وصف بسیاری از مردم در برابرش از سر انکار برخاسته، آن را نپذیرفته و گویا برای ایمان‌آوردنشان یکی از شروط ششگانه را قرار داده‌اند:

۱ـ پیامبر از زمین چشمه‌سارهایی برای آنان به وجود آورد.

۲ـ یا دارای باغی از انگور و خرما باشد که از میانش جویبارانی روان گردد و درختان آن باغ را آبیاری کند و به ثمر بنشاند.

۳ـ یا آسمان را تکه‌تکه بر سرشان فروریزد. [← نفال/۳۲]، [← شعر /۱۸۷].

۴ـ یا باید خدا و فرشتگان را درمقابل آنان قرار دهد و با چشم خود، هر دو را بنگرند.

۵ـ یا این که سرای وسیعی برخاسته از طلا و جواهرات داشته باشد.

۶ ـ یا پیامبر، جلوی چشم آنان به آسمان پرواز کند و ملکوت را ببیند و دیده‌ها و شنیده‌ها را برایشان باز گوید و در این مورد هم شاهد داشته باشد و در وقت بازگشتن کتاب و مدارکی ـ به عنوان شاهد ـ باخود بیاورد...

خداوند به پیامبر دستور می‌دهد تا در پاسخ یاوه‌سرایی دور از خرد آنان بگوید: من انسانم، در محدوده‌ی بشریت هستم، وظیفه و برنامه‌ی من ابلاغ و پیام‌رسانی است و جز آن چه خدا امر می‌کند، چیزی کم و زیاد نخواهم آورد و بیان نخواهم کرد و تدبیرجهان هستی اوراست.

از دیگر شبهه‌های مشرکان این که: پیامبر بشر است، انکار دوباره زنده‌شدن

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولا ٩٤ قُلْ لَوْ كَانَ
فِي الأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولا ٩٥ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ٩٦ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ
تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ٩٧ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ٩٨ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلا لا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلا كُفُورًا ٩٩ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ
رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الإِنْفَاقِ وَكَانَ الإِنْسَانُ قَتُورًا ١٠٠

توضیح واژه‌ها

رَسولاً: پیام‌آوری، فرستاده‌ای. **مُطمَئِنّينَ في الأرض**: روی زمین آرام و آسوده‌خاطر، ساکن و مقیم در زمین. **شَهيداً**: گواه بر درستی و صداقت. **المُهتَدي**: راه‌یافته. **أولياءَ**: جمع ولی، دوستان، پشتیبانان، یاران. **عَلَى وجوهِهِم**: بر روی رخسارهایشان، بر روی چهره‌هایشان. **عُمياً**: کوران، نابینایان. **بُكماً**: لالان، گنگان. **صُمّاً**: ناشنوایان، کران. **خَبَتْ**: فرو نشست، فروکش کرد، از حرارت افتاد. **سَعيراً**: شعله‌ی آتش، سوزان، فروزنده. **عظاماً**: جمع عَظم: استخوانهایی. **رُفاتاً**: بالیده، فرسوده، به خاک تبدیل شده، متلاشی شده. **خَلقاً جَديداً**: آفرینشی نوین، زنده‌شدنی دوباره. **أَجَلاً**: زمانی معین، دوران مرگ و برانگیخته شدن. **رَحمَة**: رحمت، نعمت. **أمسَكتُم**: امساک می‌ورزیدید، بخل می‌ورزیدید، از عطاکردن خویشتن‌دار بودید. **الإنفاق**: منظور، تمام‌شدن مال از راه خرج کردن (درویشی و تنگدستی). **قَتوراً**: تنگ‌نظر، بی‌همت، بس بخیل.

ترجمه‌ی آیات

۹۴ـ آن چه که مردم را پس از نزول وحی از ایمان‌آوردن بازداشت، تنها این بود که می‌گفتند: آیا خداوند، انسانی را به عنوان پیامبر برگزیده است؟!

۹۵ـ[ای محمد!] بگو: اگر [به جای بنی‌آدم] در روی زمین، فرشتگانی می‌زیستند که به آرامی و اطیمنان راه

می‌رفتند، بر آنان نیز فرشته‌ای را به عنوان پیامبر می‌فرستادیم.
۹۶ـ بگو: میان من و شما، گواه‌بودن خدا بس است؛ چون که او پیوسته به حال بندگانش آگاه و بیناست.
۹۷ـ آن‌کس که خدا هدایتش کند، بی‌گمان او راه‌یافته است و هرکس را بیراه گرداند هیچ‌گاه در برابر خدا برای آنان دوستانی نخواهی یافت و آنان را در روز قیامت بر رخساره درافتاده، نابینا و گنگ وناشنوا برمی‌انگیزیم. جایگاه آنان آتش دوزخ است. هربار که زبانه‌ی آتش فرو نشیند، دوباره آن را برمی‌افروزیم.
۹۸ـ سزایشان، این است؛ زیرا که آیات ما را انکار می‌کنند و می‌گویند: آیا وقتی ما استخوان‌های فرسوده و خاک شدیم باز با آفرینشی نوین زنده خواهیم شد؟!
۹۹ـ آیا دقت نکرده‌اند که آفریدگار آسمانها و زمین، تواناست که هم‌چون آنان را بیافریند؛ آن خدایی که برایشان زمانی معین کرده که درآن هیچ تردیدی نیست؟ اما ستم‌پیشگان جز سر انکار، چیزی ندارند.
۱۰۰ـ بگو: اگر شما صاحب گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم [بینوایی و] خرج کردن، قطعاً امساک پیشه می‌کردید؛ زیرا که انسان بخیل است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

مشرکان آیات پیشین خدا را انکار می‌کردند. این آیات نیز، علت واهی و بی‌اساس ایمان‌نیاوردن آنان را ـ که می‌گفتند: باید پیامبر از جنس فرشته باشد نه آدمی ـ بیان می‌کند. این یکی دیگر از شبهه‌هاست... خداوند آن پیشنهاد ششگانه‌ی آنان را مردود شمرد و به پیامبر دستور داد تا به آنان بفهمانند که اگر گنجینه‌های رحمت الهی را داشته باشند؛ چون تنگ‌نظر و بخیل هستند به کسی سود نخواهند رسانید...

شرح و بیان

۹۴ تا **۹۷** ـ مشرکان به دلیل جهل و ناآگاهی، ارزش والا و برتر آدمیّت را درک نمی‌کردند و نمی‌فهمیدند که لباس کرامت خدا تا چه حد نیکو و ارزنده و برازنده‌ی قد و قامت بشریت است. فرشتگان را برای مقام رسالت برتر می‌دانستند، غافل ازاینکه جای آنان زمین نیست و خلیفه‌ی زمین آدمی است و اگر بار رسالت و پیام‌رسانی به یکی از فرشتگان داده می‌شد، می‌بایست آفریده‌های زمین هم از جنس و نوع او باشند تا همدیگر را بهتر و بیشتر درک کنند. [← یونس/۲]، [← تغابن/۶]... جذب وانس و الفت میان دو هم‌جنس بیشتر است. سرشت فرشتگی، صلاحیّت پیامبری، ماندگاری و رودررویی میان بنی‌آدم را ندارد. قطعاً اگر فرشته‌ای به پیامبری می‌رسید، خدا لباس آدمی را به تن وی می‌کرد و صورت و هیأت بشری را به او می‌بخشید تا همگونی کامل ایجاد گردد. [← نعام/۹].

قطعاً پیامبری از نوع بنی‌آدم از نعمت، حکمت و امتنان بزرگی برخوردار است که در وجود سایر

آفریده‌ها یافت نمی‌شود. [← بقره/۱۵۱]، [← آل‌عمران/۱۶۲]، [← توبه/۱۲۸].

دلیلی دیگر در ردّ سخن مشرکان آن که: خداوند، بهترین شاهد و ناظر میان پیام‌آور خود و منکران و لج‌بازان و دلیل صدق رسالت است و شهادتی پسندیده‌تر و گویاتر از آن نیست. او به احوال تمام بندگان آگاه است و سرانجام هدایت یافتگان، نیک‌بختان‌اند و راه‌گم‌کردگان، سیاه‌بختان ستیزه‌گر و سرگشتگان مسیر تاریخ هستند و این گروه واپسین در روز رستاخیز بر روی صورتها و رخساره‌هایشان به سوی آتش دوزخ کشانده می‌شوند، تمام حواس بینایی، شنوایی و گویایی خود را از دست می‌دهند، و کیفر کردار خود را می‌چشند. [← قمر/۴۸]، [← همین/۷۲]، [← کهف/۱۷و۵۳].

خداوند راه‌های خوب و بد را به مردم می‌نمایاند و ارائه‌ی طریق می‌فرماید و بندگان، خود انتخاب می‌کنند. [← دهر/۳]، [← بلد/۱۰].

۹۸ تا ۱۰۰ ـ مشرکان، مسخره‌کنان می‌گفتند: ممکن است پس از مرگ و نابودی و آن همه دگرگونی و از هم پاشیدن تمام اندام آدمی و با خاک یکسان شدن، دوباره زندگی نوینی شروع شود و هم‌چون نخست یا بهتر از آن، آفریده شویم؟!

خداوند به صراحت هشدار می‌دهد و در پاسخ ابلهانه‌ی آنان می‌فرماید: مگر نمی‌بینید که آفریدگار، بدون نمونه و سابقه، هستی آفرید؟! اکنون هم به سادگی می‌تواند همانند آنان را از نو باز سازد [هرچند ذرات وجودشان با خاک جهان ترکیب شده و هر ذره‌ای در گوشه‌ای افتاده باشد.]

مگر نمی‌دانند که: آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان بسی مهمتر و بزرگتر است؟! [← غافر/۵۷]، [← نازعات/۲۷]. اما ناسپاسان بر کفر و انکارشان افزودند و درس نگرفتند.

ای پیامبر! آنان که قصر و کاخ زرین، باغ انگور و خرما... را پیشنهاد می‌کنند، [← سر‌ء/۹۰]. اگر تمام گنجینه‌ها و نعمتها را در اختیار داشته باشند، به دلیل بخل و تنگ‌چشمی و خودمحوری هرگز آن را در جهت مردم و به صلاح و سود جامعه هزینه نخواهند کرد. [← نساء/۵۳]، [← معارج/۱۹تا۲۲].

معجزات نه‌گانه‌ی موسی ـ ع ـ و چگونگی فرودآمدن قرآن

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لأَظُنُّكَ يَا
مُوسَى مَسْحُورًا ۱۰۱ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلاءِ إِلا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي
لأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۱۰۲ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ۱۰۳
وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۱۰٤ وَبِالْحَقِّ
أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۱۰٥ وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى
مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلا ۱۰٦ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ
يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا ۱۰۷ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولا ۱۰۸ وَيَخِرُّونَ
لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۱۰۹

توضیح واژه‌ها

تِسعَ آیات: معجزه‌های نه‌گانه، نه نشانه. **فَاسأَلْ**: ای محمد! سؤال کن، بپرس. **مَسحوراً**: افسون‌شده، جادو زده. فراء وطبری می‌گویند: مسحور به معنی ساحر، صفت فاعلی است. **هؤلاءِ**: این معجزه‌ها و نشانه‌ها. **بصائر**: جمع بَصیره، بینشها، دلایل روشن. **مَثبوراً**: نابود شده، تباه‌گشته. برگشته از حق، بدی در نهادش مهر خورده. **أن یَستَفِزَّهُم**: همه را از سرزمین برکند. [← همین/۶۴ و۷۶] موسی وقومش را بیرون کند، ریشه‌کن‌سازد... **الأَرضَ**: سرزمین شام منظور است. **لَفیفاً**: با هم، جمعی بسیار از دو گروه فرمانبردار و نافرمان و غیره. **فَرقناهُ**: آن را بخش‌بخش کردیم، جداجدا ساختیم. یعنی، قرآن را تدریجی و در زمانهای مختلف نازل کردیم. **عَلَی مُکثٍ**: به تدریج، آهسته‌آهسته، به آرامی. **نَزَّلناهُ عَلَی مُکثٍ**: قرآن را بخش‌بخش نازل کردیم، آن را بر مبنای رویدادها فرستادیم. **إنَّ الَّذینَ**: یعنی، یهودیان و مسیحیانی آگاه فهمیده. **یَخِرُّونَ (خَرّ)**: بر زمین می‌افتند، به رو درمی‌افتند. «خُرور»: به سرعت افتادن، از بالا به زمین افتادن. **الأَذقان**: جمع ذَقَن: چانه‌ها، به جای صورت است؛ یعنی، رخسار خود را بر زمین می‌مالند و به سجده در می‌افتند. **إن**: مخفف إنَّ. **مَفعولاً**: انجام‌شدنی است، محقق است. **خُشوعاً**: فروتنی و تواضع.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۱ـ ما نُه معجزه‌ی آشکار به موسی عطا کردیم. از بنی‌اسرائیل بپرس، آن وقت که موسی نزد آنان آمد.

فرعون به او گفت: ای موسی! تو را افسون‌شده می‌پندارم.

۱۰۲ـ موسی گفت: خوب می‌دانی که این معجزات روشنی‌آفرین را، جز پروردگار آسمانها و زمین، فرونفرستاده است. راستی را، ای فرعون! تو را تباه‌گشته می‌انگارم.

۱۰۳ـ [پس از این رویارویی] فرعون تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین مصر برکَند؛ ولی ما، او و همه‌ی اطرافیانش را غرق کردیم.

۱۰۴ـ و پس از او به بنی‌اسرائیل گفتیم: در این سرزمین [شام]، ساکن شوید. وقتی وعده‌ی آخرت فرا رسد، همه‌ی شما را با هم حاضر می‌کنیم.

۱۰۵ـ قرآن را به حق فروفرستادیم و به حق فرود آمد و تو را نیز بشارت‌ده و هشداردهنده روانه کردیم.

۱۰۶ـ این قرآن را بخش‌بخش بر تو نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی و آن را به تدریج فروفرستادیم.

۱۰۷ـ بگو: [ای بی‌باوران!] چه به آن ایمان بیاورید و چه نیاورید [خود دانید]. مسلّماً کسانی که پیش از نزول قرآن از دانش برخوردار گشته‌اند؛ وقتی این کتاب بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به خاک درمی‌افتند.

۱۰۸ـ و می‌گویند: پروردگار ما، منزّه؛ و قطعاً وعده‌اش انجام یافتنی است.

۱۰۹ـ آنان بدون اختیار بر روی زمین می‌افتند و می‌گریند و بر تواضعشان می‌افزاید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حال قریشیان و ستیزه‌جویان، اکنون باری دیگر به نشانه‌ها و معجزات فراوان موسی ـ ع ـ و نابودی فرعون و فرعونیان اشاره می‌شود.

شرح و بیان

۱۰۱ و ۱۰۲ ـ موسی ـ سلام‌الله‌علیه ـ با معجزه‌های فراوان نزد فرعون رفت. فرعون او را به مسخره گرفت و گفت: به گمانم تو افسون شده‌ای، تو دیوانه‌ای. چرا فرعون چنین گفت؟ زیرا حق‌گفتن نزد ستمگران و صاحبان زر و تزویر و دعوتشان به ترک ستم و آزارِ این و آن، در عرف این دنیادوستان خداناپرست، دیوانگی است. موسی ـ ع ـ نیز در مقابل فرعون گفت: باور من این است که تو نابود می‌شوی، از صحنه‌ی دنیا خارج می‌گردی و نامت در تاریخِ بدنامان و بداقبالان ثبت می‌شود؛ چون تو حق را به یقین می‌دانی و از آن گریزانی و می‌دانی که این معجزه‌ها جز از پروردگار از دست کسی ساخته نیست. آری! راستی این خوارق عادات برای فرعون علم یقینی بود. [← نمل/۱۴]؛ اما تکبر ورزید و ستمگرانه آنها را انکار کرد؛ هرچند در دل به آنها یقین داشت...

این آیه‌ی ۱۰۱ به، نُه خارق‌العاده و معجزه‌ی موسی اشاره می کند که تخصیص‌دادنِ آن به عدد نُه، مانع بیشتر از آن عدد نیست؛ زیرا قاعده در علم «اصول‌الفقه» این است که: تخصیص عدد بر نفی زاید(زیاداز عدد مورد ذکر) دلالت نمی کند.

علاوه بر این توضیح، شیوه‌ی قرآن این است که گاهی در آیه‌ای به طور موجز و کوتاه و به تناسب موقعیت و اهمیت موضوع به موردی اشاره می کند که تمام آن در جاهای دیگر قرآن مندرج و مکمل مورد اول است و اینک شانزده معجزه و خارق‌العاده‌ی موسی ـ ع ـ که قرآن به آنها اشاره دارد.

۱ـ گره گشایی زبان موسی و فصاحت در گفتار، [← طه/۲۷].

۲ـ تبدیل عصا به مار جنبنده، [← طه/۲۰].

۳ـ عصا به مار تبدیل شد و همه‌ی ریسمانها و چوبدستیهای ساحران را فرو بلعید. [← عرف/۱۱۷].

۴ـ ید بیضا [← طه/۲۲]، [← نمل/۱۲]، [← قصص/۳۲].

۵، ۶، ۷، ۸ و ۹ ـ توفان، ملخ، قمل (نوعی آفت گیاهی)، ضفدَع (قورباغه)، دم (خون)، [← عرف/۱۳۳].

۱۰ـ شکافتن آب دریا، [← شعرء/۶۳].

۱۱ـ جوشیدن و بیرون تراویدن آب از تخته‌سنگ [← بقره/۶۰].

۱۲ـ قرار گرفتن کوه طور بر فراز موسی و همراهانش، چون سایه‌بان، [← عرف/۱۷۱].

۱۳ـ فرود آمدن مَنّ و سَلوی بر موسی و قومش، [← بقره/۵۷].

۱۴ و ۱۵ ـ خشکسالی و کمبود فرآورده‌ها و محصولات، [← عرف/۱۳۰].

۱۶ـ نابود گشتن اموال و سخت گردانیدن دلهای فرعون و فرعونیان، [← یونس/۸۸]و...

نکته: برخی، آن نُه آیات را به احکام شرعی، تفسیر کرده‌اند که پیامبر خاتم ـ ص ـ در جواب دو تن یهودی فرمود: آنها عبارتند از:

۱ـ برای خدا شریک نسازید ۲ـ زنا نکنید ۳ـ خون ناحق نریزید

۴ـ دزدی نکنید ۵ـ جادوگر نباشید. ۶ـ ربا نخورید.

۷ـ پاکدامنان را به زنا متهم نکنید.

۸ـ نزد فرمانروای زورمندی از انسان بی گناهی سعایت نکنید که خونش را بریزد.

۹ـ و به ویژه شما: یهودیان، در روز شنبه از حدود خود تجاوز نورزید.

در روایت دیگری می گوید: «روز نبرد، فرار نکنید».

[صفوان‌بن‌عَسّال مرادی، احمد، طبرانی، بیهقی، نسائی، ابن‌ماجه و ترمذی]

۱۰۳ تا ۱۰۹ ـ وقتی فرعون در برابر استدلال و جواب تند و تیز موسی ـ س ـ به ستوه می‌آید، به زور متوسل می‌شود و تصمیم می گیرد، موسی و پیروانش را نابود کند و کسی از آنان را در مصر باقی نگذارد؛

اما پیش از آن که فرعون کاری کند، آفریدگار هستی او و اطرافیانش را در دریا غرق می کند و کسی از آنان نمی‌ماند. این است، فرجام تکذیب کنندگان و بی‌باوران. البته روز قیامت میان پاکان وستمدیدگان و ناپاکان و ستمگران به عدل، داوری می‌شود وهر کس به سزا و پاداش کردارش می‌رسد. خداوند، قرآن را به حق فروفرستاد تا در سرزمین، حق را برپا دارد و پیامبر آن را به مردم برساند وهشدار دهد و به آرامی و تأمل بر مردم بخواند تا آن را به خاطر بسپارند و بدان عمل کنند و پرورش یابند. یاران و شاگردان مکتب وحی، اوضاع درونی خویش را با قرآن تطبیق می‌دادند و بازسازی می‌نمودند، تلاش و کوشش، رفتار و کردار و اندیشه را در همه‌جا و در زندگی خود، با قرآن می‌ساختند، قرآن برنامه‌ی تمام و کمال و آینه‌ی درخشان زندگی آنان بود و هیچ گاه از این کلامِ وزین و سرمایه‌ی ارزنده و جامع غفلت نداشتند تا به سرمنزل خیر و خوشی و سعادت و سرافرازی هر دو سرا رسیدند و به دیدار دوست شتافتند.

خداوند به پیامبر دستور داد، تا به مشرکان و بی‌باوران بگوید: اختیار دارند که ایمان بیاورند یا ایمان نیاورند و یکی از این دو راه را برگزینند. [← بلد/۱۰]. خردمندان و اهل بینش و دانش یهود و نصاری که این سخن پایدار آسمانی به گوششان رسید، تسلیم شدند، به سجده درافتادند، خدای پاک را ستودند و به وعده‌ی قطعی او شادمان گشتند و بارها و بارها به خاک افتادند و اشک شادی و سرور ریختند و تأثیر قرآن در دل و درونشان موجب تواضع بیشتر آنان گردید. [← مائده/۸۳].

آن عده از بزرگان اهل کتاب که در برابر عظمت قرآن، سر تسلیم فرود آوردند، عبارتند از: نجاشی، پادشاه حبشه و کشیشان آن دیار، زید بن عمرو نفیل، ورقه‌ی بن نوفل، عبدالله بن سلام و...

خدا را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با تک‌تکِ اسمای حسنی

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ
بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلا ۱۱۰ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي
الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ۱۱۱

توضیح واژه‌ها

اُدعوا: به فریاد بخوانید. **أيّاً مَا: أيّاً**: به هر کدام، تنوین در أيّاً، جانشین مضاف‌الیه است. هر کدام را. **الأسماءُ الحسني**: نامهای بهتر، نامهای نیکوتر. یعنی نامهای خدا، که هر نامی دیگر جز نام او، اعتباری و محدود، و نام او پایدار و بی‌پایان است. **لا تَجهَرْ**: صدا را بلند مکن، از مصدر جهر و جهار، صدا را بلند کردن، صدا را بالا بردن. **لا تُخافِتْ (خَفْت)**: صدا را پایین میاور. **إبتَغِ (بَغي)**: بجوی، به دست آور، برگزین، انتخاب کن. **وَلِيٌّ**: دوست، یار، مددکار و غم‌خوار. **مِنَ الذُّلِّ**: به خاطر خواری، از سرِ ناچاری و ناتوانی.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۰ـ [ای محمد!] بگو [آفریدگار را] چه الله بخوانید چه رحمان بخوانید، هر کدام را به فریاد بخوانید، [یکی است و] اورا نامهای نیکوست؛ و نمازت را با صدای بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مدار و میان این دو، راهی میانه برگزین.

۱۱۱ـ و بگو: سپاس خدایی را که نه فرزندی برگزیده است و نه در جهانداری شریکی دارد و نه از سر درماندگی او را دوستی است. و آن طور که سزاوار است، او را به بزرگی یاد کن.

سبب نزول

سبب نزول آیه‌ی ۱۱۰: ابن‌جریر و ابن مردویه از ابن‌عباس نقل می‌کنند که پیامبر ـ ص ـ نماز می‌خواند و در نیایش و راز و نیازش گفت: یا الله، یا رحمن! مشرکان بهانه‌جوی مکه گفتند: این از دین برگشته را بنگرید، ما را از پرستش دو خدا بازمی‌دارد؛ ولی خود دو خدا را می‌پرستد!... آیه‌ی: **قُل: ادعُو الله أو ادْعُو الرَّحمن...** نازل شد.

شرح و بیان

۱۱۰ و ۱۱۱ـ ای انسان! خدا را به هر نامی به فریاد بخوانی و به راز و نیاز و ستایش بپردازی، فرقی ندارد؛ چون نامهایش صفت جلال و کمال و نیکوترین نامهاست و کسی در این صفات همتای او نخواهد بود. [← توحید/ تمام‌سوره]. مشرکان کوردل، دوست نمی‌داشتند صدای قرآن را بشنوند و هرگاه زمزمه‌ی قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن و هم خدا را ناسزا می گفتند. خدا فرمان داد تا پیامبر در وقت تلاوت قرآن، صدا را زیاد بلند نکند و یا زیاد آهسته نخواند؛ بلکه حدّ میانگین را برگزیند.

نگاهی به این سوره

۱ـ اسرا از مکه تا بیت‌المقدس،
۲ـ تاریخ بنی‌اسرائیل درحال پیشرفت و سقوط و انحطاط،
۳ـ اندرزها و راهنماییهای امّت اسلام، تا دولت و اقبالشان پایدار بماند.
۴ـ آن‌چه در آسمانها و زمین است، خدا را می‌ستایند و تسبیح می گویند.
۵ـ اشاره به دوباره زنده شدن همراه آوردن دلایل اثبات آن
۶ـ ردّ دیدگاه مشرکان در پرستش بتان و خدایان متعدد.
۷ـ فلسفه‌ی نپذیرفتن پیشنهاد مشرکان در خصوص فرودآمدن نشانه‌ها و معجزات،
۸ـ داستان سجده‌بردن فرشتگان در برابر آدم و خودداری ابلیس از این فرمان الهی،
۹ـ عطای برخی از نعمتهای خدا به بندگانش،
۱۰ـ درخواست و پافشاری مشرکان از پیامبر خدا بر این که: در بعضی ازعقایدشان با آنان موافقت کند.
۱۱ـ خداوند به پیامبر امر فرمود تا نمازهای پنجگانه و نماز شب را برپا دارد.
۱۲ـ بیان اعجاز قرآن و این که: هیچ کس نمی‌تواند همانندش را بیاورد.
۱۳ـ داستان موسی ـ سلام‌الله‌علیه ـ و فرعون،
۱۴ـ فلسفه‌ی فرودآمدن تدریجی قرآن،
۱۵ـ خداوند از داشتن فرزند، شریک و یار و معین، بری است.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِهِ و صحبه أجمعين

مکی

کهف

۱۱۰ آیه

سپاس و ستایش خدای بزرگوار، قرآن و نقش آن در جامعه

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ١ قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ
لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ٢ مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ٣
وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ٤ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ٥ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا
الْحَدِيثِ أَسَفًا ٦ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ٧ وَإِنَّا
لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ٨

توضیح واژه‌ها

الکِتابَ: قرآن. **عِوَجا**: کژی، ناراستی، کاستی، انحراف [لفظی و معنوی]. **قَیِّماً**: راست و درست، استوار و معتدل، بدون زیاده‌روی و کاستی و سستی. **بَأْساً**: عذاب، کیفر و عقوبت. **مِن لَدُنْهُ**: از جانب خود. **ماکِثینَ**: جمع ماکث، ماندگاران، ساکنان. **اِتَّخَذَ**: برگرفته است، برگزیده است، انتخاب کرده است. **کَبُرَتْ کَلِمَةً**: چه سخن درشتی! سخن بزرگی است. **إن** ← **ما**: حرف نفی. **إن یَقولونَ**: نمی‌گویند. **لَعَلَّكَ**: شاید تو، چه بسا تو. **باخِعٌ**: نابودکننده، ازبین‌برنده، تباه‌کننده. **عَلَی آثارِهِم**: در پیگیری کارشان، در پی آنان. به خاطر دوری آنان از قبول ایمان. **الحَدیث**: قرآن. **أسَفاً**: خشم و اندوه، تأسف. **زینَةً لَها**: جمال و زیبایی آن، وسیله‌ی آرایش آن. **أَیُّهُم**: کدام‌یک از آنان. **صَعیداً**: خاک، روی زمین، خاکِ روی زمین. **جُرُزاً**: زمین بی‌گیاه و علف، زمین بایر. «آیا ننگریسته‌ای که ما باران به سوی زمینِ بایر می‌بارانیم...» [← سجده/۲۷].

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ سپاس خدایی را که این کتاب آسمانی را بر بنده‌اش فروفرستاد و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد.

۲ـ[کتابی] پایدار و درست، تا گناهکاران را از سوی خود به کیفری سخت هشدار دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند، نوید بخشد که آنان را پاداشی نیکوست.

۳ـ[و] جاودانه در کنار رحمت حق، ماندگار خواهند بود.

۴ـو به کسانی که گفته‌اند: خداوند فرزندی برگزیده است، بیم دهد.

۵ ـنه خودشان به این [امر] دانشی دارند و نه نیاکانشان دانسته‌اند. چه بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون می آید!! و جز دروغ نمی گویند.

۶ـچه بسا، اگر به این سخنِ [آسمانی] ایمان نیاورند،تو [ای محمد!] خود را به خاطر آنان از شدت غم از پای درآوری!

۷ـما آن چه را که در زمین است، زیب و زیور آن قرار داده‌ایم، تا آنان را بیازماییم که کدام‌یک نیکوکارترند.

۸ـما هستیم که روی زمین را به بیابانی خشک [و بدون رستنی] درمی‌آوریم.

شرح و بیان

این سوره دارای یکصد و ده آیه و مکی است وچون آیه‌های ۹ تا ۲۶ از اصحاب کهف (یاران غار) سخن می گوید، سوره بدین نام مشهور گشته است. این سوره، یکی از پنج سوره‌ای است که با «الحمدُ لله» شروع می‌شود. سایر سوره‌هایی که مطلعشان الحمدلله است، عبارتند از: فاتحه،انعام،سبأ و فاطر. این جمله دیباچه و سرفصلی است که به بندگی آدمی، به نعمت و تفضّل پروردگار و به ستایش و شکوه و جلال او اشاره می کند.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی پیشین

شروع سوره‌ی اسرا با تسبیح (سبحان‌الله گفتن) و این سوره با تحمید (حمد گفتن) و نیز پایان اسرا هم با تحمید، مُهر خورده است.

یهودیان، مشرکان مکه را وامی‌داشتند تا سه چیز را از پیامبر بپرسند: روح، قصه‌ی اصحاب کهف و قصه‌ی ذوالقرنین. خداوند، سؤال اول را در مورد سوره‌ی اسرا عنوان فرمود و دو سؤال بعدی را در این سوره پاسخ داد.

در سوره‌ی اسرا می‌فرماید: «...فَإِذا جاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ جِئنابِکُم لَفیفـاً» [←۱۰۴] و در سوره‌ی کهف به تفصیل می‌فرماید: «فَإِذا جاءَ وَعدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَکانَ وَعدُ رَبّی حَقّاً. وَ تَرَکنا بَعضَهُم یَومَئِذٍ یَموجُ فِی بَعض... تا لِلکافِرینَ عَرضاً». [← ۹۸ تا ۱۰۰].

موضوع و محتوای سوره

۱ـ شروع و دیباچه‌ی سوره در بیان وصف زیبای قرآن آمده که: پایدار و ماندگار و درست است و لفظ و معنایش بلااختلاف و تناقض و بشارت‌ده و ترساننده است.

۲ـ توجه آدمی را به سوی فرآورده‌های زمین و زیور و شگفتیهای آن ـ که بر قدرت مطلق خدا دلالت دارد ـ جلب می‌کند.

۳ـ سه قصه‌ی زیبا و دلنواز: اصحاب کهف، موسی و خضر (عبدصالح) و قصه‌ی ذوالقرنین را بیان می‌کند. فلسفه‌ی قصه‌ی اصحاب کهف در آیه‌های ۹ تا ۲۶ مثل والا و رمزی ارزنده و وزین در برابر عشق و حُبٍّ به وطن، به خانواده و نزدیکان، دوستان و رفیقان و هزینه‌ی اموال در راه عقیده است. این جوانان (یاران غار) باایمان از بیم پادشاه ستمگر بت‌پرست ـ که کاری از دستشان برنمی‌آمد ـ فرار کردند و به کوه پناه بردند و در غاری گرد آمدند و سیصد و نه (۳۰۹) سال به فرمان حق در خواب فرورفتند. سپس بیدارشان کرد، تا دلیلی بس واضح و محسوس برای مردم باشد و دریابند که خداوند دوباره همه‌ی مردگان را در عالم دیگر زنده می‌فرماید...

فلسفه‌ی قصه‌ی موسی و خضر در آیه‌های ۶۰ تا ۸۲ نیز مثلی گویا برای دانایان و مبلغان واقعی دین است تا با تواضع و فروتنی به کسب دانش و نشر آن بپردازند و این که: دانشی غیر از اصول و فروع دین نزدآن بنده‌ی شایسته بود که موسی نداشت؛ زیرا ماجرای سوراخ کردن کشتی، خون‌ریختن نوجوان و تجدید بنای دیوار ساختمان، دلیلی روشن بر صدق گفتار است.

و اما فلسفه‌ی قصه‌ی ذوالقرنین در آیه‌های ۸۳ تا ۹۸، درسی بزرگ برای حُکّام و شاهان و فرمانروایان است تا به خود آیند و فراموش نکنند که هیچ پدیده‌ای پایدار نیست. ذوالقرنین بر شرق و غرب جهان پیروز شد، همه را زیر قدرت خود درآورد وسدّ بزرگ ساخت و نشان از خود بر جای نهاد؛ اما ـ جز نام نیک ـ هم خود و هم آثارش نیست و نابود شدند.

درلابه‌لای این سه داستان نیز سه مثال روشن و گویای دیگر به چشم می‌خورد که عبارتند از:

یک: داستان آن دو باغ [در آیه‌های ۳۲تا۴۴] در مقایسه‌ی ثروتمندِ مغرورِ به ثروت و سرمایه‌ی خود و بینوای خودخواه و مغرور به ایمانش.

دو: مَثَل زندگانی دنیا [در آیه‌های ۴۵ و۴۶]، هشداری است به مردم تا بیدار شوند که زندگانی را بقایی، و دنیای حیله‌گر را وفایی نیست و این غدّار، دوستی را نشاید و این که همه‌ی مردم در یک جا در محضر آفریدگار محاسبه خواهند شد. [← همین/۴۷تا۴۹].

سه: قصه‌ی ابلیس و خودداری از سجده‌ی تکریم و بزرگداشت در برابر آدم [در آیه‌های ۵۰تا۵۳] موازنه و سنجشی است میان تکبر و خودخواهی و برحذر داشتن مردم از شرّ شیطان رانده شده و میان بندگی

خالص خدا و تواضع و فروتنی و آن چه که مورد خشنودی آفریدگار است. هم‌چنین در پی این مقایسه و سنجش ضرب‌المثلهای دیگر وارد است، تا مردم از آنها درس بگیرند و بیدار گردند. [← همین/۵۴تا۵۷].

این سوره با سه موضوع پایان می‌یابد:

۱ـ اعلان به هدر رفتن و نابود گشتن کردار کافران در روز بازپسین [← ۱۰۰تا۱۰۶].

۲ـ بشارت به مؤمنان نیکوکار به نعمتهای جاودانه‌ی آخرت [← ۱۰۷و۱۰۸].

۳ـ علم الهی حد و مرز ندارد. [← ۱۰۹و۱۱۰].

ای مردم! خدای بزرگ را بستایید. اوست که قرآن را بر بنده و فرستاده‌اش محمد فروفرستاد. قرآن بزرگترین نعمت است و جز نیکویی و راهنمایی، هیچ کاستی و انحرافی درآن دیده نمی‌شود. بشارت وهشدار می‌دهد و بُت‌پرستانِ خداناپرست را از سخنان زشت و دروغینِ نادرست، می‌ترساند.

و تو ای محمد! به خاطر آنان که از ایمان به خدا و روز قیامت روی برمی‌تابند ودوری می‌ورزند، غم و اندوه مدار که خود را نابود کنی و از پای درآوری. [← نحل/۱۲۷]، [← شعرء/۳]، [← فاطر/۸]. اینها مردمی‌اند که فریفته‌ی جلوه‌های زیبای فریبای زودگذرِ بی‌وفای دنیا شده و پروردگارشان را از یاد برده اند و هرگز به آخرت نمی‌اندیشند. پس بگذار در جهل خود دست و پا زنند.

این دنیا را ما آراستیم، روی زمین را با انواع رستنیها و گل و ریاحین و چشمه‌سارها... زینت بخشیدیم؛ همان‌سان که روی آسمان را به ستارگان درخشان و سایر پدیده‌ها آراستیم،تا مردم در این آزمایشگاه، خود را بیازمایند. حال اگر اراده کنیم، زمین را از هرگونه گل و گیاه و درختی محروم می‌داریم و آن را به سرزمین بایر و خشک و سوزان تبدیل می کنیم. [← طه/۱۰۷].

قصه‌ی اصحاب کهف

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ٩ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ١٠ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ١١ ثُمَّ
بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ١٢ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ١٣ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ
إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ١٤ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ١٥ وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ
مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ١٦ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ
وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ
يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ١٧ وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ
وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ١٨ وَكَذَلِكَ
بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ
فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلا يُشْعِرَنَّ
بِكُمْ أَحَدًا ١٩ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ٢٠
وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا
ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ٢١ سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ
رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ
بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلا قَلِيلٌ فَلا تُمَارِ فِيهِمْ إِلا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٢٢ وَلا تَقُولَنَّ
لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ٢٣ إِلا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ
مِنْ هَذَا رَشَدًا ٢٤ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ٢٥ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ٢٦

توضیح واژه‌ها

أَم: آیا، مگر، انتقال از سخنی به سخنی دیگر و به معنای بل و همزه، استفهام است. به عبارت دیگر: أَمْ، مفید گشودن سخن تازه‌ای است. به گونه‌ی تجدید مَطلَع وآمادگی برای سخن بعدی. **أَم حَسِبتَ؟**: آیا می‌پنداشتی؟ خطاب عام است. **الکَهف**: غار. **الرَّقیم**: لوحه، کتیبه، نوشته، تخته‌سنگی که نام و نسبِ یاران غار روی آن نقر شده بود. برخی گویند: رَقیم کوه یا وادیِ که غار معروف در آن بوده است. **آیاتنا**: نشانه‌های شکوه ما، شگفتی‌های آفرینش ما. **أَوَی**: پناه برد ← پناه بردند، داخل شدند، پناه جستند. **الفِتیَةُ**: جمع فتی، جوانان، جوانان کامل از تبار اشراف و بزرگان که از دقیانوس مشرک پادشاه زمان خود فرار کردند و پناهنده‌ی کوه شدند. **هَیِّیء**: آماده ساز، فراهم آور، به سامان برسان، آسان گردان. **رَشَداً**: راه رستگاری، هدایت به سوی سرمنزل مقصود. **فَضَرَبنا عَلَی آذانِهِم**: پس آنان را در خوابی سنگین و نوشین فروبردیم. ضَرَبْنا عَلَی آذانِهِم حِجاباً یَمنَعُ السَّماعَ: بر گوشهایشان پرده کشیدیم [تا از غوغای زندگانی شرک‌آلود بیاسایند و در خواب نوشین فرو روند.] **سِنینَ عَدَداً**: سالهای سال، چندین سال. **عَدَداً**: معدود، شمار، شماره، شمرده شده. **بَعَثناهُم** ← **أَیقَظناهُم**: بیدارشان کردیم. **الحِزبَینِ**: دو گروه، دو فرقه. **أَحصَی**: حساب کرد، برشمرد، ضبط کرد. **أَمَداً**: زمان معلوم، مدت مشخص. **بِالحَقِّ**: راست و درست، به راستی و درستی. **رَبَطنا عَلَی قُلوبِهِم**: دلهایشان را استوار نگه داشتیم، به آنان نیرو و شهامت و مردانگی دادیم. [← قصص/۱۰]. **لَن نَدعُوَ**: هرگز به فریاد نمی‌خوانیم، پرستش نمی‌کنیم. **شَطَطاً**: سخن ناصواب، سخن بیهوده و دور از حق و حقیقت. **لَولا** ← **هَلّا**: چرا؟ **بَیِّنٍ**: روشن، آشکار. **إِذْ**: چون، چون‌که، وقتی که. **إِعتَزَلتُمُوهُم**: از آنها دوری گزیدید، کناره گرفتید، از آنان بریدید. خطاب جوانان به همدیگر. **فَأْوُوا**: پس پناه ببرید، پناه جویید، جای گیرید. **یَنشُرْ**: می گستراند، فراوان می گرداند. ریزان می کند. **یُهَیِّیءْ**: فراهم می‌سازد، آسان می کند. **مِرفَقاً**: وسیله‌ی سودجویی و بهره گیری. **تَزاوَرُ** ← **تَتَزاوَرُ**: گرایش می‌یابد، میل می کند، متمایل می‌شود. **ذاتَ الیَمینِ**: طرف راست، سمت راست. **غَرَبَت**: فرو می‌شد، غروب می کرد. **تَقرِضُهُم**: آنان را ترک می کند، از آنان می گذرد. **ذاتَ الشِّمالِ**: سمت چپ، طرف چپ. **فَجوَةَ**: گستره، فراخنا، جای وسیع و گشاد؛ یعنی، وسط غار. **مُرشِداً**: راهنما، رهبر، دستگیر. **أَیقاظاً**: جمع یَقظْ، یَقُظْ، یَقظان، بیداران، هوشیاران. **رُقودٌ**: جمع راقد، خفتگان. **باسِطٌ**: بازکننده، گسترنده، گشاینده. **الوَصِید**: درگاه، آستانه، جلوی در. **إِطَّلَعتَ**: می‌دیدی، نگاه می کردی. **وَلَّیتَ**: پشت می کردی. **فِراراً**: گریزان. **مُلِئتَ**: پر می‌شدی، آکنده می‌شدی. **رُعباً**: بیم و هراس. **لِیَتَساءَلُوا**: تا از همدیگر بپرسند. **کَم لَبِثتُم**: چقدر مانده‌اید؟ **وَرِق**: درهم نقره، پول وقت. **المَدینَة**: شهر طرسوس، افسوس. **أَزکَی**: پاکیزه‌تر، حلال‌تر، بهتر. **لِیَتَلَطَّفْ (لطف)**: باید در پنهان‌کاری دقت کند، زیرکی کند. **یُشعِرَنَّ**: البته آگاه گرداند. **لا یُشعِرَنَّ**: البته آگاه نگرداند، باخبر نسازد. **إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم**: اگر بر شما دست یابند، اگر بر شما چیره شوند. **یَرجُمُوکُم**: شما را سنگ‌باران می کنند، شما را سنگسار می کنند. **مِلَّة**: آیین، کیش، دین. **کَذلِکَ**:

همان‌سان که آنان را در خواب طولانی فرو بردیم. أَعثَرْنا: باخبر ساختیم. السّاعَةَ: قیامت. إذا: آن‌گاه. یَتنازَعونَ: با یکدیگر نزاع می‌کنند، با هم به گفتگو می‌پردازند. إبْنوا: بسازید. بُنیاناً: ساختمانی، نشانی. غَلَبوا عَلَی أمرِهِم: بر کارشان غالب آمدند، اختیار کار را در دست داشتند، اینها بزرگان و مؤمنان بودند که چرخش کار در دستشان بود. رَجماً بالغَیبِ: از روی حدس و گمان، از روی ظنّ و پندار، تیر در تاریکی انداختن. فَلا تُمارِفیهِم: درباره‌ی آنان جدال مکن. لا تُمارِ (مَرِي): جدل مکن. مِراءً ظاهراً: جدال سطحی، جدال و گفتگوی صوری، گفتگوی کوتاه و مختصر. لا تَستَفتِ: نظرخواهی مکن، مپرس، جویا مشو، در این‌باره از اهل کتاب پرس‌وجو مکن. فاعِلٌ: کننده، انجام‌دهنده. غَداً: فردا. نَسیتَ: فراموش کردی. إذا نَسیتَ: وقتی «إن‌شاءالله» گفتن را فراموش کردی. عَسَی: امید که، باشد. لِأَقرَبَ: برای نزدیکتر. به راهی نزدیکتر. رَشَداً: خیر و صواب، به سوی سرمنزل مقصود، هدایت. إزدادُوا تِسْعاً: نُه سال بر آن افزودند. توضیح: به حساب سال شمسی سیصد سال و به حساب سال قمری سیصد و نه سال بوده است. أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسمِعْ: چه بینا و شنواست! دو فعل تعجب، عظمت علم خدا را نشان می‌دهند. حُکمِهِ: فرمانروایی او، داوری خود.

ترجمه‌ی آیات

۹ـ آیا می‌پنداری که اصحاب کهف و رقیم از میان آیات ما حیرت‌انگیز بوده‌اند؟!

۱۰ـ آن‌گاه که جوانان به غار پناه جستند و گفتند: پروردگارا! رحمتی از سوی خود بر ما ارزانی دار و کارمان را به سامان رسان.

۱۱ـ سالیانی در آن غار [آنان را] در خوابی نوشین فرو بردیم،

۱۲ـ سپس بیدارشان کردیم، تا معلوم کنیم، کدام‌یک از آن دو دسته، مدتِ درنگ [و خوابِ] خود را بهتر حساب کرده است.

۱۳ـ ما قصه‌ی آنان را به درستی برای تو باز می‌گوییم: آنان، جوانان [کاملی] بودند که به پروردگارشان گرویده بودند؛ و ما نیز بر هدایتشان افزودیم.

۱۴ـ و چون [بر ضد شرک] برخاستند، دلهایشان را نیرو بخشیدیم و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز جز او کسی را معبودِ خود نمی‌خوانیم که [اگر چنین کنیم] در این صورت، خلاف راه صواب سخن گفته‌ایم.

۱۵ـ اینها که قومِ ما هستند، جز او، خدایانی برگزیده‌اند. [اگر راست می‌گویند،] چرا بر اثبات خدایی آنها دلیلی آشکار نمی‌آورند؟ آخر کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟

۱۶ـ و [خطاب به هم گفتند:] چون از قوم و از خدایان باطلشان کناره گرفته‌اید، بنابراین به غار پناه جویید، تا خداوند رحمتش را بر شما بگستراند و در کارتان گشایشی فراهم آورد.

۱۷ـ خورشید را [چنان] می‌دیدی، وقتی طلوع می‌کرد، از غارشان به سمت راست می‌گرایید و چون غروب می‌کرد از سمت چپ آنان برمی‌گذشت و آنان در وسط غار بودند. این از نشانه‌های قدرت خداست. خدا راهنمای هر کس باشد، آن کس راه‌یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او کارسازی راهبر نخواهی یافت.

۱۸ـ چنان می‌پنداشتی که آنان بیدارند، حال آن که در خواب بودند و آنان را به پهلوی راست و چپ می‌گرداندیم. و سگشان، بر آستانه‌ی غار دو دستش را دراز کشیده بود. اگر به حالشان اطلاع می‌یافتی، گریزان باز می‌گشتی و سراپایت از [دیدار] آنان آکنده‌ی بیم می‌شد.

۱۹ـ بدین گونه آنان را بیدار کردیم تا در میان خود گفتگو کنند. یکی از آنان گفت: چه مدت [در خواب] بوده‌اید؟ گفتند: یک روز یا کمی از روز را درخواب بوده‌ایم. سرانجام گفتند: پروردگارتان بهتر می‌داند، که چه مدت درنگ کرده‌اید. اکنون یکی از خودتان را با این پول به شهر بفرستید، تا ببیند غذای پاکیزه کدام است و از آن، غذایی برایتان بیاورد. اما باید دقت کافی داشته باشد و کسی را از حال شما آگاه نسازد.

۲۰ـ که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا این که: شما را به کیش خود بازمی‌گردانند که در این صورت هرگز راه رهایی نخواهید یافت.

۲۱ـ و بدین‌سان [مردم را] براحوالشان، آگاه ساختیم تا بدانند که وعده‌ی خدا راست است و در فرارسیدن قیامت تردیدی نیست. وقتی مردم [آن سامان] میان خود درباره‌ی آنان با یکدیگر به گفتگو [و رایزنی] پرداختند؛ عده‌ای گفتند: بر درِ غار، بنایی برپا کنید [و آنان را به حال خود واگذارید قطعاً] پروردگارشان به حالشان آگاه است. و کسانی که حرف آخر می‌زدند، گفتند: بر جایگاه آنان، معبدی می‌سازیم.

۲۲ـ [برخی از مردم] گویند: آنان سه‌تن بودند و سگشان چهارمین بود. گروهی گویند: پنج‌تن بودند و سگشان ششمین بود. همه‌ی اینها از روی حدس و تخمین است. عده‌ای گویند: هفت‌تن بودند و سگشان هشتمین بود. [ای محمد!] بگو: پروردگارم شمار آنان را بهتر می‌داند و جز اندک افرادی، کسی شمار آنان را نخواهد دانست. از این رو، درباره‌ی اصحاب کهف جز مختصری گفتگو مکن و نسبت به آنان از کسی جویا مشو.

۲۳ـ و در مورد هیچ کاری مگو که من فردا آن را انجام می‌دهم؛

۲۴ـ مگر [بگویی] اگر خدا بخواهد. و وقتی [إن‌شاءالله گفتن را] فراموش کردی [همین که به یاد آوردی] پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است که پروردگارم مرا به راهی نزدیکتر از این به صواب، راه نُماید.

۲۵ـ آن جوانان، سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال نیز بر آن افزودند.

۲۶ـ بگو: خدا به مقدار ماندنشان، آگاه است. نهان آسمانها و زمین از آن اوست. راستی را! چه بینا و چه شنواست. آنان را یاوری جز او نیست و کسی را در فرمانروایی خود شریک نمی‌سازد.

سبب نزول قصه‌ی اصحاب کهف

یهودیان، اهالی مکّه را تشویق می‌کردند تا در مورد اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح، از پیامبر سؤال کنند. در پاسخ آنان، قصه‌ی اصحاب کهف نازل شد.

شرح و بیان

۹ تا ۱۵ ـ داستان اصحاب کهف ترسیمی ازاوضاع این جهان و این آزمایشگاه بس بزرگ و نشان قطعی و مسلّم دوباره زنده‌شدن است که از نمونه‌ی برجسته‌ی ایمان آن بندگان خدا حکایت می‌کند که ایمان را بر تمام زر و زیور و جلوه‌های زیبای دنیا و ناز و نعمتها ترجیح دادند و چون از بُت‌پرستی قومشان به ستوه آمدند به خاطر حفظ دین و عقایدشان به کوه و غار پناه بردند. خداوند نیز آنان را در پناه خود قرار داد و نمونه و شهره‌ی آفاق گشتند و نام نیکشان در هستی ثبت گردید و درس بزرگی برای بشریت شدند.

آری! داستان اصحاب کهف، خبری یقینی (خبرالیقین) است که سیصد سال شمسی معال سیصد و نه سال قمری در حال خواب بودند و از شگفتیهای هستی به شمار می رود.

مردم قریش از شنیدن این رویداد، شگفت‌زده شدند و به عنوان آزمون از پیامبر می‌پرسیدند. خداوند، در پاسخ آنان فرمود: آیا شگفتیهای جهان تنها این است؟! خیر! بلکه، همه‌ی آیات الهی شگفت است. آرایش و جلوه‌های زمین، شگفتیهای بزرگ و بدیع آن، آفرینش آسمان و کرات گوناگون ـ همه و همه ـ از این حکایت، بسی شگفت‌تر است. خدایی که روی زمین را فرش زُمُرُّدین می گستراند و با انواع گل و گیاه و ریاحین و رُستنیها مهدِ زمین را می‌آراید و با آن همه زبردستی و صورت نگاری، رنگهای فراوان می‌آفریند وهر آن اراده فرماید، همه را به خاک تبدیل می کند و برتمام هستی چیره است؛ بسیار ساده می‌تواند گروهی چند نفره را ـ که برای خشنودی او و دوری از شرک و ستم ـ مدتی طولانی بدون آب و غذا نگهدارد. پس تمام آیات الهی شگفت و حیرت‌انگیز است و این عظمت جز او را نسزد.

آن جوانان جوانمردِ پاکدین، وقتی وارد غار شدند و از خدا رحمت و سرنوشت خود را طلبیدند، خدای بزرگوار نیز تا سالهای سال بر چشم و گوششان پرده برکشید و به خوابی عمیق فرورفتند و روزی که مصلحت بود، ازخواب، بیدارشان کرد.

این آیات اشاره‌ای است به این که: آن جوانان با خلوص نیّت به حق روی آوردند، به باطل پشت کردند، آن چه در توان داشتند، برای زدودن زنگار شک از دل آن قوم و نشاندن نهال خداپرستی در آن، کوشیدند؛ اما آن قدر غوغای بت‌پرستی فراگیر بود که نغمه‌ی توحیدی در آن گم می‌شد و سرانجام از وطن و زن و فرزند و اموال و مقام، دل برکندند و به رحمت و مهر پروردگار دل بستند و راه بیابان در پیش گرفتند تا به غار رسیدند و مسکن گزیدند؛ چون مردم زمانشان بر خود ستم می کردند و کورکورانه و بدون

دلیل، به بیراهه می‌رفتند و برای پذیرش حق، گوش شنوا نداشتند.

۱۶ تا ۲۲ ـ این جوانان از قوم خود بریدند وآنان را ترک کردند، بتها را پشتِ پا زدند، جسم و دین و روانشان را از مردم و شهر و دیارشان جدا نمودند، آن همه نعمت و رفاهی که داشتند، کنار گذاشتند، از تمام زندگی مادی خود چشم پوشیدند و به خداپرستی و حق‌طلبی روی آوردند. خدا نیز درِ رحمت خود را بر رویشان باز کرد و در درون غار نگهشان داشت؛ آن گونه که: نه نور آفتاب بر آنان مستقیم می‌تابید که سوخته و پوسیده شوند و نه زمین اندامشان را تباه کرد؛ چون فرمان خدا چنین بود که آنان را به هر طرف می گردانید و زیر و رو می کرد تا سالم بمانند. البته خوابشان، نوعی خواب بود خوابی عادی نبود. وقتی آنان را نگاه می کردی، انگار بیدارند؛ چون چشمانشان باز بود. سگشان نیز درِ غار دستانش را دراز کرده بود. مثل این که نگهبانی می‌دهد. منظره‌ای شگفت، بیمناک و هول‌انگیز! منظره‌ای از قیامت و دوباره زنده‌شدن، منظره‌ای پر از حکمت و مصلحت و درس و هدایت که گروهی بدون خوردن و آشامیدن و بدون سخن گفتن و جابه‌جا کردن، آن همه سال در خواب باشند! سپس خداوند بیدارشان فرماید تا از هم پرس و جو کنند که: چه مدت خوابیده‌اند؟ شگفت این‌جاست که می‌پنداشتند، شاید روزی یا کمتر به غار رفته و خوابیده‌اند. آنان که گفتند روزی ماندگار شده‌اند، چنان گمان بردند که آفتاب فرو شده وقتی دیدند که هنوز غروب نکرده است؛ گفتند: پاره‌ای از روز به خواب رفته‌ایم. برخی هم گفتند: خدا می‌داند. در این هنگام گرسنگی به آنان دست داد و یکی را برای تهیه‌ی خوراکی به شهر فرستادند و به او سفارش کردند، با احتیاط وارد شهر شود تا کسی متوجه احوالشان نگردد و در ضمن خوردنی نیکو و پاکیزه و حلال بیاورد.

این جوان وقتی که وارد شهر شد از دیدن در و دیوار، طرح لباس، شکل و قیافه، رفتار و گفتار، داد و ستد مردم در بازار، بینش و افکار آنان، از همه چیز در شگفت ماند که چگونه ممکن است از دیروز تاکنون این همه تحول در شهر پیش آمده باشد! وقتی قیمت خوراکی را پرداخت کرد، فروشنده گفت: این پول، مربوط به سیصدسال پیش است و شاید پول دوران شاهِ ستمگر (دقیانوس: دیو کلی‌تیانوس یا دیو کلسیانوس) باشد.

آن‌جوان، بیشتر درحیرت افتاد. این راز پنهان آشکار شد و در شهر پیچید و خداوند خواست، مردم از حال و وضع آنان باخبر شوند و با چشم خود، یاران غار را ببینند و همه بدانند که جهان آخرت قطعی، آمدنی و بدون تردید است...

درباره‌ی تعدادشان اختلاف‌نظر است؛ اما آن‌چه مهم است، نتیجه‌ی این درس بزرگ در هستی است که خداوند هر طور اراده کند، همان خواهد شد.

۲۳ و ۲۴ ـ ای انسان! هرگاه بر کاری تصمیم گرفتی؛ بگو: «إن شاءالله، این کار را خواهم کرد.» اگر این جمله را نیاوری و پیش از انجام کار بمیری و یا ـ به هر دلیلی ـ از عهده‌ی کار برنیایی، دروغگو به شمار

می‌آیی و مردم از تو دوری می گزینند. حال اگر در اثنای تصمیم و یا پس از آن، به یادآوردی، بگو: ان‌شاءالله چنین خواهم کرد و امید است خدا راه نزدیکتر به صواب را به من نشان دهد و هدایتم کند...

۲۵ و ۲۶ ـ آری! سیصد سال ماندگاری در غار و در خواب ناز فرو رفتن و نُه سال افزون بر آن، بی گمان این محاسبه یکی دیگر از معجزه‌های پیامبر است که نه، به مکتب رفته و نه، حساب و هندسه و نجومی خوانده است که چنان اشاره کرده که: هر یکصد سال شمسی برابر یکصد و سه سال قمری و هر سی‌وسه‌سال شمسی برابر سی‌وچهار سال قمری است و هر یک سال شمسی ۱۰ تا ۱۱ روز بیشتر از یک سال قمری به شمار می‌آید. [مراغی، ج۵]

سال شمسی برابر رصد ایلخانی سیصد و شصت و پنج روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و سال قمری ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه است. پس تفاوت این دو، ده روز و ۲۱ ساعت و یک دقیقه خواهد بود. حال اگر تفاوت یک سال این است، تفاوت هر صد سال، یکهزار و هشتاد و هفت روز و سیزده ساعت و ۴ دقیقه، یعنی، سه سال و بیست و چهار روز و یازده ساعت و شانزده دقیقه می‌باشد؛ که در این صورت، تفاوت سیصد سال، نُه سال و هفتاد و سه‌روز و نه ساعت و چهل‌وهشت دقیقه خواهد بود. [روح‌المعانی، ج۸]

اما با این توضیح کسی جز خدا از حقیقت این رویداد شگفت و سال و روز و ماهی که جوانان برومند در غار بودند، خبر ندارد.

با بدان یار گشت همسر لوط[1]	خاندانِ نبوّتش گم شد
سگِ اصحاب کهف روزی چند	پیِ نیکان گرفت و مردم شد

(گلستان سعدی)

---

۱. پسر نوح با بدان بنشست (نسخه)

دستورالعملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان، تلاوت قرآن، همنشینی صبورانه با بینوایان، اظهار حق از سوی خدا

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۲۷
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ۲۸
وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ
سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا
۲۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ۳۰ أُولَئِكَ لَهُمْ
جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا
خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ۳۱

توضیح واژه‌ها

اُتلُ: بخوان. مُبَدِّل: تبدیل‌کننده، دگرگون کننده. مُلتَحداً: پشت و پناه، مایه‌ی امید. إصبِرْ نَفسَكَ: خویشتن‌دار باش، با بینوایان باش، مدارا کن. الغَداة: بامدادان، صبحگاهان. العَشيّ: شامگاهان، وقت شب. وَجْهَهُ: خشنودی او را. لا تَعْدُ: برمگیر، دور مگردان. عیناكَ: دو دیده‌ات، چشمانت. زینَةَ: زینت و زیب و زیور. أَغفلنا قَلبَهُ: قلب او را غافل کرده‌ایم. هَوَیهُ: هوس خود، آرزوی خود. فُرُطاً: زیاده‌روی، ستم، تباه، عدول از حدّ میانه. أحاطَ: دربرگرفت، فراگرفت. سُرادِقُ: سراپرده، چادر و خیمه، فُسطاط. إن یَستغیثوا (غَوث): اگر کمک خواستند. یُغاثوا: یاری می‌شوند. كَالمُهْل: مانند فلز گداخته، مس گداخته، تفاله و زنگار، دُرد زیتون، ته‌روغن. یَشوي: بریان می‌کند. مُرتَفَقاً (رِفق): جایگاه، محل گردهمایی و تکیه‌گاه. در آیه‌ی ۳۱ می‌فرماید: حَسُنَتْ مُرتَفَقاً: چه خوب تکیه‌گاهی است! نیکو مجلسی است! ساءَت مُرتَفَقاً: بد جایگاه و تکیه‌گاهی! در مقابل آن است و گرنه دوزخیان مجلس و گردهمایی ندارند، دوزخیان را با آرامش و آسایش چه‌کار! لا نُضیعُ: تباه نمی‌گردانیم. عَدْن: جاودانه. یُحَلَّوْنَ: آراسته می‌گردند. أَساوِرَ: جمع اَسوره یا أسوار جمع سِوار (جمعِ جمع) دستبندها. خُضْراً: سبز، جمع اخضر، سبزرنگ. سُندُس: حریر نازک، دیبای لطیف. إستَبرَق: دیبای ستبر و براق، این واژه، معرب و رومی است. [← رحمن/۵۴]. مُتَّكِئین: تکیه‌کنندگان، تکیه‌زدگان. الأرائك: جمع أریکه، تختها، تختی که روی آن پشه‌بندزده باشند. [النّاموسیّه].

ترجمه‌ی آیات

۲۷ـ آن‌چه را که از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده است، بخوان. کسی نمی‌تواند سخنش را دگرگون کند و جز او هیچ پناهی نخواهی یافت.

۲۸ـ و با آنان که سحرگاهان و شامگاهان پروردگارشان را به فریاد می‌خوانند و خشنودی وی را می‌جویند، شکیبا باش و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که در پی زندگی دنیا باشی و از کسی که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوی و هوس خویش فرمان می‌برد و بنای کارش بر زیاده‌روی است، پیروی مکن،

۲۹ـ و بگو: این حق از جانب پروردگار شماست. پس، هر کس خواست، ایمان بیاورد و هر کس نخواست، انکار کند؛ چون که ما آتشی برای ستمگران فراهم کرده‌ایم که سراپرده‌هایش، آنان را فرامی‌گیرد و اگر در طلب آب، فریادرسی جویند، با آبی هم‌چون مس گداخته به فریادشان می‌رسند که صورتهایشان را بریان می‌کند. چه بد نوشیدنی و چه بد منزلی!

۳۰ـ کسانی که مؤمن‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، قطعاً ما پاداش نیکوکاران را تباه نخواهیم کرد.

۳۱ـ آنان، بهشتهای جاودان دارند که جویبارها از زیر منازلشان روان است. این بهشتیان را با دستبندهای زرین می‌آرایند و تن‌پوشهای سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند و در آن جا بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. چه پاداشی نیکو و چه مجلسی نیکو!

سبب نزول آیه‌ی ۲۸

جمعی از سران مکه و سایر طوایف نزد پیامبر آمدند و گفتند: اگر این بینوایان و درماندگان را به مجلس خویش راه ندهی، ما ایمان می‌آوریم!

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان قصه‌ی اصحاب کهف در آیات پیشین، خداوند در این آیات نیز به پیامبر و مؤمنان دستور می‌دهد تا برای تلاوت قرآن، برنامه‌ی منظمی ترتیب دهند، با صحابه‌ی بینوا و تنگ‌دست همنشین شوند و با هم به آموختن و یاددان قرآن بپردازند و این که: قرآن حقّی مسلّم از سوی خداست.

شرح و بیان

۲۷ تا ۳۱ ـ این آیات نشان می‌دهد که پیامبر نور و رحمت با آنان که مورد تأیید پروردگار بودند، هم‌نشین گردید؛ با مؤمنان خداشناسِ مستمند، مؤمنان پاک‌ضمیر و مخلص که دنیا در نظرشان بسیار عادی و کم‌وزن بود. پس، پیامبر با چنین بزرگوارانی هم‌مجلس و هم‌سخن گردید و از سران خودخواه و دنیادوست

دوری می‌ورزید؛ چون که هر کس دوست دارد به اسلام بگرود و هر کس دوست ندارد نگرود و بر سر انکار و کفر بماند. هم‌نشین شدن با آنان که شب و روز در یاد و اندیشه‌ی خدایند، خشنودی وی را می‌جویند و جز او خدایی نمی‌پذیرند، سبب خیر و رحمت است. اینها با جان و دل از سخن خدا و پیام‌آورش گوش فرا می‌دهند، قرآن می‌آموزند و پرورش می‌یابند و قرآن را به دیگران یاد می‌دهند.

پس ای محمد! به سخن بیهوده و یاوه‌گوییهای سران و اشراف، گوش فرا مده، هیچ‌گاه به خاطرِ سخن ابلهان، آن یاران پاک را از مجلس خود مران. [← نعام/۵۲]، [← شعرء/۱۱۱]. این خودخواهان، کاروبارشان اسراف و زیاده‌روی و تباه و نابودی است و به زر و زیور و اموال دنیا دل بسته و از حقیقت بی‌خبرند و جز به زندگی دنیا و کالای ناچیز این‌جهانی، به چیزی نمی‌اندیشند، نمی‌توانند از غرور ونافرمانی خود بکاهند، از هوی و هوس جاهلیت پیروی می‌کنند، گفتارشان ناخالص، کردارشان ناشایست و رفتارشان نابایست است و هرگز با دین اسلام سازگار نیست. همه‌ی مردم در پیشگاه خدا یکسان سر بر خاک بندگی می‌سایند، تسلیم حق می‌شوند و از درِ اطاعت درمی‌آیند. میان هیچ دسته و گروهی فرقی نیست. آنان که دلهایشان را قفل زده و غافل کرده‌ایم، سخنشان بی‌ارزش و پیروی از طرح و گفتارشان زیان‌بار است. آنان، دلداده‌ی کالای بی‌بهای این جهان ناپایدار و شیفته‌ی مظاهر زودگذرند. خدا نیز بر غفلتشان می‌افزاید و فرصتشان می‌دهد تا هم‌چون چارپایان از لذایذ و نعمتهای دنیوی برخوردار شوند، سرمایه‌ی عمر خود را در این راه بر باد دهند و تباه گردانند و آن‌گاه با دست تُهی و چشم اشک‌بار به سوی آتش دوزخ رانده شوند و سزای کردار خود را بچشند. [← فرقان/۶۶].

ایمان آوردن، امری اختیاری است، هر کس می‌تواند یکی از این دو راه کفر و ایمان را ـ به شرط عدم تعرّض به حقوق دیگران ـ برگزیند. آتش ما در قیامت برای بی‌باوران، شعله‌ور و آماده است و سرتاپای آنان را در بر می‌گیرد و از آن گریز و گزیری نخواهد داشت.

حال اگر در بُن آتش دوزخ از تشنگی فریاد برآرند که سوختیم، آبی به ما برسانید. به فریادشان می‌رسند و برایشان آب می‌برند؛ اما چگونه آبی؟ آبی سوزان چون مس ذوب‌شده و دُرد تەنشین گشته و بدبوی روغن جوشان که گرمایش سر و صورت را بریان و اندامشان را تکه و پاره می‌کند. راستی‌را، چه بد نوشیدنی‌ای! [← برهیم/۱۶و۱۷]، [← محمد/۱۵].

اما مؤمنان بر روی تختها نشسته بر بالشها تکیه زده‌اند و با انواع نعمتها پذیرایی می‌شوند و با نیکوصورتان و خوش‌سیرتان، همدم‌اند. ایمان، به سود خود شخص و امتناع از آن هم، به زیان خود اوست. [← فرقان/۷۶]، [← حج/۲۳].

دو باغدار: یکی چون ثروتمند مغرور، دیگری چون فقیری باایمان و بزرگوار

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا
زَرْعًا ٣٢ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلالَهُمَا نَهَرًا ٣٣ وَكَانَ لَهُ
ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالا وَأَعَزُّ نَفَرًا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ
لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ٣٥ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي
لأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ٣٦ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلا ٣٧ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ٣٨ وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ
جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالا وَوَلَدًا ٣٩ فَعَسَى رَبِّي أَنْ
يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ٤٠ أَوْ يُصْبِحَ
مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ٤١ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا
وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ٤٢ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ٤٣ هُنَالِكَ الْوَلايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ٤٤

توضیح واژه‌ها

جَنَّتَین: دو باغ، دو بوستان. أعناب: جمع عنب، انگور. حَفَفْنا: دَور زده بودیم، پوشانده بودیم، دیوار کشیده بودیم، پرچین کرده بودیم. نَخل: درخت خرما. زَرعاً: کشتزار، زراعت. کلتا الجَنَّتَین: هر دو باغ. أُکُل: میوه، ثمره، فرآورده. لَم تَظْلِم: ستم نکرده بود، نکاسته بود، خودداری نکرده بود، فروگذار نکرده بود، دریغ نکرده بود. از مردی صحراگرد پرسیدند، انگور می‌خوری؟ گفت: «ما ظَلَمَني أن آکُلَهُ: ما مَنَعَني أن آکُلَهُ [منه] از من چیزی دریغ نمی‌دارد، بخورم.». فَجَّرنا: روان کردیم، جوشان کردیم. نَهَراً: رودبار. ثَمَرٌ: درآمد، ثمره و فرآورده، مال و دارایی. یُحاوِرُهُ (حَوْر): با او گفتگو می کند. أعَزُّ: نیرومندتر، تواناتر. نَفَراً: حَشَم و خَدَم، نفرات، افراد. تَبِید: زوال یابد، نابود شود. قائِمَةً: پابرجا، برقرار، پایدار. رُدِدْتُ: بازگردانده شدم← بازگردانده شوم. مُنقَلَباً: بازگشت‌گاه، جایگاه، سرانجام و عاقبت. سَوّاكَ: تو را موزون و کامل کرد. تو را معتدل سامان داد. سَوّاكَ رَجُلاً: از تو مردی آفرید، به صورت مردی درآورد، تو را انسانی کامل آفرید. لکِنّا: ولی من ← لکِنْ أنا. لَولا: چرا؟ قُوَّة ← قُوَّت: نیرو، توان. إن تَرَنِ: اگر مرا ببینی. ان تَرَ: اگر ببینی. أَقَلَّ:

کمتر. یُؤْتِیَنِ: به من بدهد، به من ببخشد. حُسباناً: جمع حُسبانه، صواعق، بلای آسمانی، آفت، صاعقه. تُصبحَ: تبدیل گردد. صَعیداً: خاک روی زمین، زمین. زَلَقاً: هموار، صاف و لغزنده، خاک و خاشاک. غَوراً: فرورفتن. غَوراً به معنای غائِرٌ: فرورونده. اُحیطَ: احاطه کرد، فروگرفت، برباد رفت. اُحیطَ بِثَمرِه: ثمره و دارایی‌اش بر باد رفت، آفت‌زده شد. یُقَلِّبُ کَفَّیْه: دست بر دست می‌زند، دست حسرت بر هم می‌مالد، دست برهم می‌زد ← (به صورت ماضی). خاوِیَةٌ: فروافتاده، ویرانه، فروتپیده، تُهی، فروریخته. عُروش: جمع عرش، سقفها، بامها، مراد داربستها و چوبها و میله‌های چفت و بند شده است. فِئَة: گروه، دسته. مُنتصِراً: بازدارنده، یاری‌دهنده. هُنالِكَ: آن‌جا، در آن حال. الوَلایَةُ: یاری و کمک، دستگیری و پشتیبانی. عُقْباً: عاقبت، فرجام.

ترجمه‌ی آیات

۳۲ـ [ای پیامبر!] برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و گرداگرد آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو را کشتزاری نهادیم.

هریک از این دو باغ به موقع به ثمر می‌نشستند واز باغدار چیزی دریغ نمی کردند و میانشان جویباری روان گردانیدیم.

۳۴ـ [این] صاحب باغ، داراییِ فراوان داشت. به دوستش که با او گرم گفتگو بود، گفت: ثروت من از تو بیشتر است واز حیث افراد نیز از تو نیرومندترم.

۳۵ـ آن مرد ستمکارِ در حق خود، به باغش وارد شد و گفت: گمان ندارم که هرگز این نعمت از بین برود.

۳۶ـ و گمان ندارم که قیامت برپا شود واگر هم نزد پروردگارم برده شوم، مسلماً سرانجام نیکوتر و منزلگاه خوبتری از این خواهم داشت.

۳۷ـ دوستش که با او گفتگو می کرد، به او گفت: آیا به آن‌کس که تو را از خاک و سپس از نطفه پدید آورد و تو را مردی راست‌قامت آفرید، کافر شده‌ای؟

۳۸ـ در صورتی که [من یقین دارم که:] او خدای یکتا و پروردگار من است و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم.

۳۹ـ چرا وقتی وارد باغ شدی، نگفتی: «ماشاءَ اللهُ لا قُوَّةَ إلّا بِاللّه» (هرچه خدا بخواهد، آن می‌شود و هیچ نیرویی جز امر خدا نیست) اگر مرا از لحاظ مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی؛

۴۰ـ چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو، مرا عطا فرماید و بر این باغ تو آفتی از آسمان فروفرستد که آن را به زمینی بی‌حاصل و لغزنده تبدیل گرداند؛

۴۱ـ یا آبش در زمین فرو رود و هرگز نتوانی آن را بازآوری.

۴۲ـ [سرانجام بلای آسمانی] میوه‌هایش را فرو گرفت و برای از دست دادن هزینه‌ای که در [آبادانی] آن باغ کرده و داربستها [و دیوارها]یش فروریخته بود،دست حسرت بر هم می‌مالید ومی گفت: ای کاش! هیچ کس را با پروردگارم شریک نساخته بودم.
۴۳ـ و او (صاحب آن باغ) در برابر خدا گروهی نداشت که به یاری‌اش برخیزند و کاری از دست خود نیز برنمی‌آمد.
۴۴ـ [آری!] در این جا عیان شد که یاری و پشتیبانی خدای معبود را سزد. [و نیز] بهترین پاداش و نیکوترین فرجام اوراست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

ترسیم آیه‌های پیشین این که: پیامبر، با مؤمنان بینوا و تنگ‌دست؛ اما جوانمرد، همنشین بود و همواره فردفرد آنان را دلجویی و نوازش می کرد و درخواست مشرکان خودخواه را مردود می‌شمرد که: آرزو می کردند، وقتی نزد پیامبر بیایند، مؤمنان تنگ‌دست را ـ که پوشش فاخر و قیمتی به تن نداشتند ـ از محضر خود براند، تا در ردیف این دنیادوستان ننشینند، مبادا مقامشان کاسته گردد(!)

این آیات نیز، ضرب‌المثلی است از ثروتمندی بی‌باور که به موقعیت و ثروت خود می‌نازد، انگار فلسفه‌ی وجودی این جهان، همان زینت‌های دروغین و فریبنده‌ی دنیاست و بس، تا بر اهل باور و پاکدلان افتخار کند و اموالش را به رُخ این و آن بکشد. و از طرفی، بینوای مؤمن، هستی خود را در طبق اخلاص می گذارد و به پروردگارش تقدیم می‌دارد. و دیگر این که: آیات، هشدار می‌دهند که افتخار، نه به مال و منال و زرق و برق است؛ بلکه سرافرازی هر انسان خردمندی، پیروی از فرمان حق و خدمت به بندگان اوست...

شرح و بیان

۳۲ تا ۴۲ـ این مَثَل قرآنی یکی دیگر از احوالِ پایدار و ناپایدار را با هم می‌سنجد و آن دو را با هم به محک تجربه می‌زند و دو نمونه‌ی گویا از دو دوست، دو انسان ـ اما با دو بینش و عقیده ـ ترسیم می کند. آن دو رفیق به یک اندازه ثروت و دارایی دارند؛ یکی از آنان با ثروت خود، دو باغ پرثمرِ تاکستان ـ که نخلستانی پیرامونش و مزرعه‌ای در وسطش قرار دارد ـ می‌خرد، با آب فراوان چشمه‌سار درونِ‌خود باغها آبش می‌دهد، به اموال فراوان و فرآورده‌ی باغها مغرور می گردد، خود را بس‌نیکوتر و برتر می‌پندارد و اندک‌اندک سر به طغیان برمی‌دارد. دومی با نیّتی پاک و عزمی راسخ، ایمانی مستحکم و دلی پرسوز نسبت به نیازمندان جامعه‌اش، آن چه دارد در راه خشنودی آفریدگار و به دست آوردن دلِ دل‌شکستگان و

بینوایان، هزینه می کند و برای آخرت خویش توشه‌ای فراهم می‌آورد...

دو باغ شخص اوّل به ثمر می‌نشینند، ثمرش بی‌نهایت لذیذ و خوشمزه است و در ثمردهی کم و کاستی ندارد و صاحب باغ هم از شادی در پوست نمی گنجد؛ هرچند سایر باغها معمولاً در برخی از سالها کم و کاست دارند. این همه نعمت، آن مرد را مغرور و سرمست می گرداند، خدا را فراموش می کند، شکر نعمت را نمی گذارد، از فرمان حق سرمی‌پیچد، تمام عشق و آرزویش همان دو باغ و زرق و برق و جمال گرایی است و در برابر رفیق دیرینه‌اش ـ که مردی بامروت و سخاوتمند و با ایمان است ـ می‌بالد و می گوید: مال و ثروتم از تو بیشتر است، خدمتکاران، دربانان و دوستان فراوان دارم. با همان لاف‌زنی و تکبر و قدم‌زنان، دوستش را به باغ می‌برد تا شوکت و قدرت مالی خود را بهتر به او بنمایاند و به او بگوید: تو ثروت خود را به باد دادی و به این و آن بخشیدی؛ اکنون کسی تو را یاور نیست.

این آدم، درونش مالامال از غرور و خودبینی است و منشها و روشهای درست انسانی را از یاد برده، جز به مال و ثروت ناپایدار به چیزی نمی‌اندیشد، انگار زندگی مادی با زندگی درست انسانی ـ اجتماعی در دو جهانِ متفاوت قرار دارند. بدین گونه در پیِ هوس نفسانی صرف است و بر خود ستم روا می‌دارد و چنان می‌پندارد که این ثروت و دارایی و این باغ و بوستانها برایش جاودانه و همیشگی است و جهان دیگر را تصور نمی کند و در ادامه‌ی گفتگو با دوستش، می گوید: گمانم این است که معادی و حساب و کتابی در کار نباشد. بر فرض محال اگر آن گونه که تو می گویی، جهانی دیگر مطرح باشد، من در آن جا نیز برنده‌ام و مقام و جایگاهی نیکو دارم. [← فصلت/۵۰].

آری! همیشه چنین بوده و چنان خواهد بود که: دنیاداران و ثروتمندان، بر مرکب غرور سوار می‌شوند و آن را به تاخت و تاز درمی‌آورند و سرانجام در پرتگاهی بس‌خطرناک، به زمین می‌خورند و تمام آن چه که بدان نازیده‌اند، از دست می‌دهند، آن گاه حسرت‌زده و اندوهناک بر دست و ران خود می‌مالند و می‌نالند. اما آن مرد خداجو و نیکوسیرت که دارایی خود را به خدا داده است، ملامت کنان و اندرزگویان می گوید: تو به خدای بزرگوار کافر شدی، آن خدایی که تو را از نیستی، هستی بخشید و انسان معتدل و راست‌قامت آفرید. بدان که: من هرگز در برابر آفریدگارم ناسپاس نخواهم بود و با تمام توان در برابر شکوه و جلالش سر تعظیم و تسلیم فرود می آورم.

اگر خدا بخواهد، تو را به سزای این ناسپاسی از میان برمی‌دارد، اموالت را می گیرد و این باغ و بوستان را به سرزمینی خشک و سوزان و بی‌ثمر و لغزان، تبدیل می کند، آن گاه متحسّر و درمانده زانوی غم را در بغل می گیری و آه و ناله سر می‌زنی و پشیمان می‌شوی، هرچند پشیمانی سودی ندارد و کسی هم نمی‌تواند دستگیرت باشد. باید هنگام دیدن این نعمت الهی، شکر به جای آوری و همه‌ی قدرت و نیرو را فقط از او بدانی.

بله! تنها خدا فریادرس و دستگیر روز بلا و مصیبت است وپاداش نیک و جای خوب هم نزد اوست. پس بیدارباش که مثال دنیا نیز هم‌چون مثال این دو باغ است که آیه‌های بعد بدان اشاره می کند...

مِثال زندگی دنیا و اشاره‌ای به منظره‌ی قیامت

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ
هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ٤٥ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ٤٦ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى
الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٤٧ وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا
كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ٤٨ وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى
الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً
إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ٤٩

توضیح واژه‌ها

الحَیوة الدُّنیا: زندگی دنیا [در زیبایی و گذرابودنش]. إختَلَطَ: درآمیخت. هَشیماً: خشک وخُرد و ریزریز. تَذْرُو (ذَرْو، ذَري): پراکنده می‌سازد، بر باد می‌دهد، می‌برد. الباقیاتُ الصّالِحات: کارهای نیکِ ماندگار. هرگونه کردار و گفتار نیک و پایداری. أَمَلاً: امید، آرزو. نُسَیِّرُ: به حرکت درمی‌آوریم، به راه می‌اندازیم، روان می‌سازیم. بارِزَةً: آشکار، هموار و [بدون بلندی و پستی]. نمایان. نُغادِرْ: فرو نمی‌گذاریم، فروگذار نمی‌کنیم، از شمار نمی‌اندازیم. عُرِضوا: عرضه شدند. صَفّاً: ردیف، صف، در صف. مَوعِداً: وعده‌گاه، وعده‌ی زمانی و مکانی. الکِتابُ: کارنامه. یا وَیلَتَنا: ای وای بر ما! ما لِهذا الکِتابِ؟: چیست این کتاب؟ این چه نامه‌ای است؟! حَصَی: برشمرده است. به جا آورده است. وَ وَجَدوا ما عَمِلوا حاضِراً: و آن‌چه را انجام داده‌اند در برابر خود می‌یابند. کردارشان را حاضر می‌بینند. کردارشان را در نامه‌ی اعمال مندرج می‌بینند.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ برای آنان زندگانی دنیا را مَثَل بزن که هم‌چون آبی است که آن را از آسمان نازل کرده‌ایم و با آن گیاهان زمین درمی‌آمیزد. سرانجام خشک می‌گردد و بادها آن را پراکنده می‌سازد. قطعاً خدا بر هر کاری تواناست.

۴۶ـ دارایی و فرزند، زیور زندگانی دنیاست و کارهای نیکِ ماندگار نزد پروردگارت دارای پاداشی نیکوتر و امیدبخش‌تر است.

۴۷ـ [ای محمد!] روزی [فرا می‌رسد] که کوهها را به حرکت درمی‌آوریم و زمین را نمایان [و هموار] می‌بینی و همه‌ی مردم را گرد می‌آوریم و کسی از آنان را فروگذار نمی‌کنیم.

۴۸ـ همه‌ی مردم به صف، برِ پروردگارت عرضه می‌شوند. [می‌فرماید:] آن‌سان که بار نخست شما را آفریدیم اکنون [نیز] به نزد ما آمدید. چنان می‌پنداشتید که هرگز وعده‌ی [دیداری] برایتان نخواهیم گذارد؟!

۴۹ـ کارنامه‌ی [کردار شما] گشوده می‌شود و بزهکاران را می‌بینی که از آن چه در آن مندرج است، هراسناک‌اند و می‌گویند: وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ‌گونه چیز کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه را به حساب آورده است! آن‌گاه کردارشان را حاضر می‌یابند و پروردگارت به هیچ‌کسی ستم روا نمی‌بیند.

شرح و بیان

۴۵ و ۴۶ ـ این، مَثَل دیگری است در بیان پستی، ناپایداری و بی‌وفایی دنیا که با مثل قصه‌ی پیشینِ مشرکان متکبر پیوند می‌خورد که نسبت به مؤمنان تنگ‌دست چه می‌گفتند. بی‌تردید، دنیا بسی زودگذر و ناپایدار و ثروت و فرزند هم در عرف مردم، زَیب و زیور آدمی است؛ اما در میان این و آن، افتخار به کردار خوب و رفتار نیکوست.

خداوند به پیامبر بزرگوار دستور می‌دهد تا مثال این دنیا را برای مردم روشن سازد که در ناپایداری و فناپذیری هم‌چون گل و گیاهی است که باران، آن را می‌رویاند، بسیار انبوه و متراکم در کنار هم قرار می‌گیرد، از زمین سربرمی‌آورد و هم‌چون تابلوی بس رنگارنگ می‌درخشد، سپس همه‌ی آن زیبایی و شکوفایی و رنگینی، می‌خشکد، در هم شکسته می‌شود، پرپر می‌گردد و باد از هر طرف بر آن می‌وزد و می‌پراکند. [← یونس/۲۴].

زندگانی این دنیا برای شما، بازی و سرگرمی، آرایش و فخرفروشی، افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است و مثالش هم‌چون بارانی است که شکوفایی مزرعه و کشتزارها، کشاورزان را به حیرت می‌اندازد، سپس خشک و زرد می‌شود و به خس و خاشاک تبدیل می‌گردد... [← حدید/۲۰].

اموال و فرزندان، زینت دنیای آدمی‌اند که خردمند بدان فریفته نخواهد شد. [← آل‌عمرن/۱۴].

۴۷ تا ۴۹ ـ خداوند دراین آیات به بیم و هراس روز قیامت اشاره می‌کند. [← هود/۱۰۳] [← واقعه/۴۹و۵۰].

همه‌ی کوهها در آن روز، خُرد و ریزریز می‌گردد، همه‌ی بلندیها هموار و پهن خواهد شد و هیچ‌گونه کژی

و ناراستی و ناهمواری به چشم نمی‌خورد. [← طه/۱۰۵تا۱۰۷].

همه‌ی مردم در آن روز، هم‌چون آفرینش نخستین تک و تنها به محضر آفریدگار می‌روند. [← نعام/۹۴] و نامه‌ی کردارشان را به دست می‌گیرند، نامه‌ای که از کمترین چیز نگذشته و همه‌چیز را در خود جای داده تا به کسی ستم نرود. [← نساء/۴۰]، [← نبیاء/۴۷]، [← حاقه/۱۹و۲۰]...

رهنمودهای الهی

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ۵۰ مَا أَشْهَدْتُهُمْ
خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ۵۱ وَيَوْمَ
يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۵۲
وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۵۳

توضیح واژه‌ها

فَسَقَ: نافرمانی کرد، سر برتافت. ذُرِّيَّتَهُ: نسل و نژاد او، پیروان او. مِن دُونِي: به جای من. بَدَلاً: جانشین، جایگزین، عوض. ما أَشْهَدْتُهُم: آنان را به شهادت نگرفته‌ام، آنان را حاضر نکرده‌ام، شیاطین را گواه نگرفته‌ام. ما أَشْهَدتُ: گواه نگرفته‌ام. مُتَّخِذَ: گیرنده. الْمُضِلِّينَ: گمراه‌گران، گمراه‌کنندگان. عَضُداً: مددکار، دستیار، همکار و یاور، بازو. نادُوا: صدا زنید، فراخوانید. مَوْبِقاً(وَبق): هلاک و نابودی. ظَنُّوا: یقین داشتند. مُواقِعُوها ← مُواقِعونَ: جمع مُواقِع، افتادگان در آن، داخل شوندگان در آن. مَصرِفاً: راه بازگشت. راه چاره و گریز.

ترجمه‌ی آیات

۵۰ ـ [ای محمد! یادکن] آن‌گاه را که به فرشتگان گفتیم: از آدم سجده کنید. همگی ـ جز ابلیس ـ سجده بردند. ابلیس از جنّیان بود و از دستور پروردگارش سرپیچی کرد. آیا [با این حال شما] او و نسلش را به جای من به دوستی می‌گیرید، در صورتی که آنها دشمن شما هستند؟ چه بد جانشینانی برای خدا برگزیدند!

۵۱ ـ من آنان را نه در آفرینش آسمانها و زمین گواه گرفتم و نه در پیدایش خودشان، به حضور طلبیدم و هیچ‌گاه گمراه‌سازان را همکار خود قرار نمی‌دهم.

۵۲ ـ روز [رستاخیز] خدا می‌فرماید: آنان را که انباز من می‌پنداشتید، صدا زنید. آنان را صدا می‌زنند؛ ولی پاسخی نخوهند داد. میان آنان دشمنی به راه می‌اندازیم.

۵۳ ـ و بزهکاران آتش دوزخ را می‌بینند و می‌دانند که در آن درخواهند افتاد و از آن گریزی نباشد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

میان کردار مشرکان در آیه‌های پیشین ـ که بر سر مؤمنان تنگ‌دست و بینوا فخرفروشی می کردند ـ و کردار ابلیس ـ که بر سر آدم تکبر می‌ورزید و می گفت: من از آتشم و او از گِل و خاک، ـ همانندیِ دقیقی برقرار است...

شرح و بیان

۵۰ تا ۵۳ ـ پیامبر ـ ص ـ به فرمان خدا برای مردم توضیح می‌دهد که فرشتگان، مقام آدم را ارج نهادند و مورد بزرگداشت و احترام قرار دادند برایش سجده‌ی تکریم بردند، همان‌گونه که سوره‌های مختلف به آن اشاره می کند. [← بقره/۳۴]، [← حجر/۲۹و۳۰]، [← کهف/۵۰]. ابلیس غرور داشت و از فرمان حق سربرتافت و خود را برتر و بزرگتر به حساب آورد. [← ص/۷۶].

این آیات، بنی‌آدم را از پیروی ابلیس و ذریه‌اش برحذر می‌دارد و می گوید: ابلیس دشمن دیرینه و سرسخت شماست، نباید فریب خورد و هیچ‌گاه این گمراه‌سازان در کار هستی، یار و یاور خدا نبوده‌اند و خدا به کسی نیازمند نیست، هیچ آفریده‌ای در کار و بار خدایی خدا شریک او نخواهد بود و برای اثبات این مطلب خدا به مشرکان می‌فرماید: آنان را که به پندار خود، شریک من هستند، فراخوانید تا شما را یاری کنند؛ اما بی‌جواب می‌مانند و خدایان دروغینشان به فریادشان نخواهند رسید. خدوند از سر تمسخر و ریشخند به آنان می‌فرماید:...همراه شما شفیعان و یاورانی نمی‌بینم، که انباز من قرارشان می‌دادید. مسلماً پیوند میان شما و آنان گسسته گشت و همگی بر باد رفت و بی‌یار و بی‌یاور ماندید. [← نعام/۹۴].فریب‌خورده‌ها عمری به یاوران دروغین و درمانده افتخار می کردند وسجده می‌بردند؛ امّا آنان لحظه‌ای در وقت نیاز دستشان را نگرفتند؛ یعنی، در برابر خدا کسی نیستند تا به فریاد آن بیچارگان برسند و آنان را از چنگال دوزخ ـ که ثمره‌ی کردار خودشان است ـ برهانند.

اکنون این گناهکاران، آتش دوزخ را به عیان می‌بینند و می‌دانند که دوزخی‌اند و هیچ گریز و گزیری ندارند و دوزخ با دیدن آنان به خشم و خروش می‌آید. [← فرقان/۱۲].

هشدار قرآن، سبب تأخیر کیفر تا زمانی معیّن

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلا ٥٤ وَمَا مَنَعَ
النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ قُبُلا ٥٥ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ
لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ٥٦ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ
فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ٥٧ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا
كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلا ٥٨ وَتِلْكَ الْقُرَى
أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ٥٩

توضیح واژه‌ها

صَرَّفنا: گوناگون بیان کرده‌ایم، هرگونه بیان کرده‌ایم. **جَدَلاً**: جدل، ستیزه و نزاع بیهوده. **سُنَّةُ الأَوَّلِينَ**: روش پیشینیان؛ یعنی عذاب و نابودی به سبب نافرمانی. **قُبُلاً**: جمع قبیل، گوناگون و پیاپی، [← نعام/۱۱۱]یا قبلاً خوانده می‌شود؛ یعنی، رویارویی در برابر، به عیان، مانند نبرد بدر. **قُبُل**: جلو، پیش [← یوسف/۲۶]. مثلاً: «رَأَيْتُهُ قُبُلاً: او را روبه‌رو دیدم.». **لِيُدحِضُوا**: تا پایمال گردانند، تا نابود کنند. **بِهِ**: با جدل کردن. **هُزُواً**: استهزا، ریشخند. **أَعرَضَ عَنها**: از آن روی برتافت. **نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ**: کردار پیشین خود را فراموش کرد، دستاورد گذشته‌ی خود را از یاد برد. **أَكِنَّةً**: جمع کنان، پرده‌ها و حجاب و پوشش. **أَنْ يَفقَهوهُ**: تا این که آن را دریابند. **وَقْراً**: سنگینی. [← نعام/۲۵]، [← سرء/۴۶]. **مِن دونِهِ**: در برابر آن. **مَوئِلاً (وَأْل)**: پناهگاه، راه گریز و فرار. **مَهلِك**: مصدر میمی؛ یعنی، نابودی، هلاکت.

ترجمه‌ی آیات

۵۴ ـ ما، در این قرآن، برای مردم هرگونه مثلی را به شیوه‌های گوناگون آورده‌ایم؛ اما انسان بیشتر از همه‌چیز سر جدل دارد.

۵۵ ـ وقتی هدایت به سوی مردم آمد، چیزی آنان را از گرویدن و آمرزش طلبیدن بازنداشت مگر این که،

به شیوه‌ی پیشینیان گرفتار شوند یا عذاب رویاروی فرایشان گیرد.
۵۶ ـ و پیامبران را جز بشارت‌آور و هشداردهنده نمی‌فرستیم و کفرپیشگان به باطل مجادله می‌کنند تا به این وسیله، حق را پایمال گردانند و آیات و هشدارهایم را به تمسخر می‌گیرند.
۵۷ـ و کیست ستمکارتر از آن‌کس که به آیات پروردگارش پند داده شود؛ ولی او از آن روی برتابد و کردار پیشین خود را به فراموشی بسپارد؟ ما بر دلهایشان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا آن آیات را درنیابند و در گوشهایشان سنگینی نهاده‌ایم. و اگر ایشان را به سوی هدایت فراخوانی هرگز بر سر راه نخواهند آمد.
۵۸ ـ [ای محمد!] پروردگارت آمرزگار و مهربان است، که اگر آنان را به سزای کردارشان، بازخواست می‌کرد، قطعاً عذابشان را پیش می‌انداخت؛ اما برای آنان موعدی است که [با فرارسیدن آن] هرگز راه گریزی نخواهند یافت.
۵۹ ـ چون مردم آن شهرها [و آبادیها] ستم روا داشتند، نابودشان کردیم و برای این نابودی، سررسید معیّنی قرار دادیم.

شرح و بیان

۵٤ ـ تکرار مثلها و نمونه‌ها در قرآن برای این است که آدمی بیدار شود، مغرور و فریفته نگردد، بیهوده به ستیزه و جدل نپردازد، خود را بشناسد، پا را از گلیم خویش فراتر ننهد و پندپذیر باشد.

۵۵ و ٥٦ ـ مردم بی‌باور می‌خواهند، عذاب را به چشم خود و رو در رو مشاهده کنند آن‌گاه ایمان بیاورند. به همین دلیل از ایمان‌آوردن امتناع می‌ورزند و سرانجام به شیوه‌ی کیفر گذشتگانِ نافرمانِ خود گرفتار خواهند شد. [← نفال/۳۲]، [← عنکبوت/۲۹]. حال اگر عذاب بر آنان نازل شود، دیگر ایمان‌آوردن و بازگشتن به سوی حق بی‌اثر است.

باید مشرکان و دشمنان دین الهی دریابند که پیامبران مژده‌رسان و بیم‌دهندگان‌اند و جدل کردن با آنان بر سر فرود آمدن عذاب و غیره، کاری بس بیهوده به شمار می‌رود؛ هرچند جدلشان برای درهم شکستن حق است تا از میدان به در رود و قطعاً منظورشان از درخواست معجزات و کارهای خارق عادات، تسلیم شدن و پذیرفتن نیست؛ بلکه هدفشان استهزا و تمسخر کردن است.

۵۷ تا ۵۹ ـ ستمکار واقعی کسی است که او را به آیه‌های روشن و اندرزهای قرآنی رهنمایی کنند؛ ولی او خود را به کوری و کری زند، همه‌چیز را فراموش نماید، دل به حق نسپارد، گناهان و بدیهای خود را به فراموشی بسپارد و به فرجام ناپسندش نیندیشد. بنابراین، مُهر نادانی بر دل و چشم و گوش او می‌زنند تا از درک آیات قرآنی و احکام و رموز آن بی‌خبر بماند و هم‌چون چارپایان جز خوردن، آشامیدن و... چیزی نفهمد. [← بقره/۷]، [← مطففین/۱۴] روی دلهایشان زنگار پوشیده است.

ای محمد! پروردگار تو مهربان و بخشنده است و به همین سبب به آن بزهکاران مهلت می‌دهد و کیفرشان را به تأخیر می‌اندازد بلکه به سوی حق بازآیند... « و یَستعجلونکَ بالسَّیئة قَبلَ الحَسنة و قَد خَلت من قَبلهم المَثُلاتُ و إنّ ربَّک لَذو مَغفرة للنّاس علی ظُلمهم و إنّ ربَّک لشدیدُ العقاب». [← رعد/۶]،« و لَو یؤاخذُالله النّاسَ بما کَسَبوا ما ترکَ علی ظَهرها من دابة ... » [← فاطر/۴۵].

قصّه‌ی موسی و مرد رشید

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۶۰ فَلَمَّا بَلَغَا
مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۶۱ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا
غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۶۲ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۶۳ قَالَ ذَلِكَ مَا
كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ۶۴ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ۶۵ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۶۶
قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۶۷ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۶۸ قَالَ
سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۶۹ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ
شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۷۰ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ
أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ۷۱ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
۷۲ قَالَ لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ۷۳ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا
غُلامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۷۴

توضیح واژه‌ها

فَتاهُ: جوان همراه خود، خدمتکار خود، گویند: یوشع پسر نون بوده است. **لا أَبرَحُ**: دست بردار نمی‌شوم، از پای نمی‌نشینم. [← یوسف/۸۰ فَلَن أَبرَحَ الأرض]. **أَبلُغَ**: می‌رسم. **مَجمَعَ البَحرَین**: محل برخورد دو دریا. **أو أمضِيَ**: یا می‌روم. **حُقُباً**: روزگاری دور و دراز، سالهای سال. **حُوت**: ماهی. **سَرَباً**: سرازیر شدن، راه، راه مشخص، شکافی طولانی که آب هم‌چون پل روی آن می گذرد، سراشیبی، راه‌رو، زیرزمینی تونل. **غداءَنا**: غذایمان. **نَصَباً**: رنج، خستگی. **أوَینا**: پناه جُستیم، استراحت کردیم، آرام گرفتیم. **الصَّخرَة**: سنگ بزرگ، تخته سنگ. **ما أَنسانیهُ**: آن را از یاد من نبرد. **عَجَباً**: شگفت‌انگیز. **ذلكَ**: این. **نَبغِ**: می‌خواهیم. **كُنّا نَبغِ**: می‌خواستیم. **إرتَدّا**: باز گشتند. **قَصَصاً**: ردّ پا را گرفتن، پیگیری. **عَبداً**: بنده‌ی خدا، گویند: خضر، نامش «بلیا» یا «ایلیا» پسر مَلْکان بوده. **عُلِّمتَ**: آموزش داده شده‌ای، به تو آموخته‌اند. **رُشداً**: دانشی که مایه‌ی سعادت

هر دو جهان باشد. مَعِيَ: با من، همپای من. لَم تُحِطْ: احاطه نداری. خُبراً: شناخت، دانش. لا أعصِي: سرپیچی نمی‌کنم. أمراً: کار، فرمان، دستور. أُحدِثَ: سخن بگویم، آشکار کنم. ذِکراً: بیان و توضیح، یاد. أُحْدِثَ لَكَ ذِكراً: با تو سخن آغاز می‌کنم، با تو به سخن می‌پردازم. إنطَلَقا: به راه افتادند، رهسپار شدند. خَرَقَها: آن را سوراخ کرد. أَهْلَها: سرنشینان کشتی، آنان که بر کشتی سوراند. إمراً: کار بسیار ناروایی. کار حیرت‌انگیز و هولناکی. أَلَم أَقُلْ: مگر نگفتم؟ لا تُؤاخِذْنِي: مورد بازخواست قرارم مده. لا تُرهِقني (رَهَقَ): بر من تحمیل مکن. من أمري: در کارم. عُسْراً: سختی، دشواری. لا تُرهقني من أمري عُسْراً: در کارم بر من سخت مگیر. غُلاماً: کودکی، نوجوانی. زَكِيَّةً: پاک و بی گناه. بِغَيرِ نَفْسٍ: بدون قصاص، این که در برابر قصاص کسی کشته شده باشد. نُکراً: ناپسند، زشت، نفرت‌انگیز.

ترجمه‌ی آیات

۶۰ـ[به یاد آور] آن‌گاه را که موسی به جوان همراه خود گفت: من دست نخواهم کشید تا به محل برخورد دو دریا می‌رسم؛ هرچند روزگاری طولانی راه طی کنم.

۶۱ ـ وقتی به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهیِ خود را فراموش کردند. آن ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و در آب رفت.

۶۲ ـ چون [آن‌جا را] ترک کردند، موسی به جوانِ همراهش گفت: غذایمان را بیاور که در این سفر رنج بسیار چشیدیم.

۶۳ ـ [جوان] گفت: به خاطر داری آن وقت را که در کنار تخته‌سنگ آرام گرفتیم؟ من [ماجرای رفتن] ماهی را فراموش کردم و شیطان آن را از یاد من برد که [تو را] یادآور شوم. ماهی به گونه‌ی شگفتی راه خود را به طرف دریا در پیش گرفت.

۶۴ ـ [موسی] گفت: این همان است که ما می‌جوییم. آن‌گاه جستجوکُنان ردِّ پای خود را گرفتند و بازگشتند،

۶۵ ـ تا [در آن‌جا] بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از سوی خود او رحمتی ارزانی داشته و خود بدو دانشی آموخته بودیم.

۶۶ ـ موسی او را گفت: آیا به این شرط از تو پیروی کنم تا از دانش و بینشی که آموزش یافته‌ای به من بیاموزی؟

۶۷ ـ [آن بنده‌ی نیکوکار] گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من بردبار باشی.

۶۸ ـ تو چگونه می‌توانی بر چیزی که بر رموزش احاطه نداری، بردبار باشی؟

۶۹ ـ موسی گفت: ان‌شاءالله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری از فرمانت سرپیچی نخواهم کرد.

۷۰ـ [آن بنده] گفت: پس اگر همراه منی از من چیزی مپرس تا آن‌گاه که خود از آن با تو به سخن آیم.
۷۱ـ به راه افتادند و [در ساحل دریا] سوار کشتی شدند. [آن بنده] کشتی را سوراخ کرد. [موسی] گفت: کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟! واقعاً به کار ناروایی دست زدی.
۷۲ـ گفت: مگر نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من بردبار باشی؟
۷۳ـ [موسی] گفت: به خاطر فراموش کردن سفارشت، مرا مورد بازخواست قرار مده و کار را بر من سخت مگیر.
۷۴ـ به راهشان ادامه دادند تا به نوجوانی رسیدند. [آن بنده] او را کُشت. [موسی] گفت: آیا انسان بی‌گناهی را بی‌آن‌که مرتکب قتلی شده باشد، از پای درمی‌آوری؟! راستی‌را، مرتکب کار زشتی شدی.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از قصه‌ی یاران غار و سه مثال گویا و نمونه سخن گفت، تا حقیقت بیشتر روشن و ثابت گردد که عزّت و سرافرازی و مرتبه‌ی والا به فراوانی مال و منال و اطرافیان و قدرت موقت و زور و تزویر نیست؛ بلکه به عقیده و ایمان پایدار و واقعی است. این آیات نیز از سرنوشت موسی و بنده‌ی صالح ـ سلام‌الله‌علیهما ـ سخن می گویند و یادآور می‌شوند که موسی با وجود دانش گسترده و فراوان، باید متواضعانه نزد او کسب دانش کند و برخی رموز را بیاموزد...

شرح و بیان

۶۰ تا ۷٤ ـ خلاصه‌ی روایت بخاری و مسلم از ابیّ پسر کعب ـ رض ـ به نقل از پیامبر ـ ص ـ این است که: «موسی در میان مردم بنی‌اسرائیل خطبه‌ی شیوایی ایراد کرد. از او پرسیدند: داناترین مردم کیست؟ گفت: [شاید] من. خداوند او را نکوهش کرد؛ چون که نگفت: «خدا می‌داند.» بنابراین خدا به او وحی کرد که: من بنده‌ای در «مجمع‌البحرین» (محل تلاقی دو دریا) دارم. او از تو داناتر است. موسی گفت: پروردگار من! چگونه او را بیابم و با او آشنا شوم؟ فرمود: «ماهی بُریانی در زنبیلی می گذاری؛ با خود برمی‌داری، به سوی دریا می‌روی و هرکجا ماهی را گم کردی، آن بنده‌ی من، همان‌جاست.» موسی و جوان همسفرش (یوشع) راه را در پیش گرفتند تا به سنگی بزرگ رسیدند، در کنارش کمی بیاسودند و موسی ـ ع ـ به خواب رفت. در این هنگام ماهی برجهید، از زنبیل بیرون پرید و به سوی آب سرازیر شد. آب دریا عجیب راهی برایش باز کرد؛ راهی تونل‌مانند. وقتی موسی از خواب بیدار شد، یوشع فراموش کرد، ماجرا را برایش باز گوید، تا آن‌گاه که موسی غذا طلبید...

وقتی از مجمع‌البحرین ـ که محل دیدار موسی با آن بنده بود ـ گذشتند، موسی احساس گرسنگی کرد

و از جوان همسفرش خواست، غذای ماهی را بیاورد وبخورند. جوان ماجرای پریدن ماهی را در آب باز گفت. موسی دریافت که آن شخص فرزانه که مشتاق دیدار اوست و برای دیدارش رنج فراوان پذیرفته، همان‌جاست که ماهی ـ به امر خدا ـ زنده شده و به دریا خزیده است.

از همان‌جایی که رفته بودند، دوباره بازگشتند تا به همان سنگی که کنارش استراحت کرده بودند، رسیدند. خضر را آن‌جا دیدند. خضر علم لَدُنّی داشت که موسی به آن آشنا نبود.

خضر، یکی از بندگان درستکار و از دوستان خدا بود که برای آموزش مردم، کارهای خارق عادات و برخی کرامات از او روی می‌داد که ثمره‌ی اخلاص و پارسایی بود و به همین دلیل خدا می‌فرماید: «وَ عَلَّمنا مِن لَدُنّا عِلْماً» ما خود به او دانشی آموخته بودیم. این دانش، همان راز و رموزی است که دیگران از آن بی‌خبرند.

اکنون موسی ـ پس از مختصر آشنایی ـ با آن بنده‌ی خدا به سخن می‌پردازد و با تواضع و مهربانیِ همراه با درخواست، به او می‌گوید: به من اجازه می‌دهی همسفرت باشم و از بینش و دانش خدادادی تو گُل بچینم که راهنمای راهم باشد؟ آری! این مقدمه‌ی مؤدبانه و مجدّانه‌ی موسی ـ ع ـ شیوه‌ای نیکوست و باید هر دانش‌پژوهی این گونه با تمام وجود و در نهایت ادب و احترام، دانش بیاموزد و بهره‌مند گردد. خضر در پاسخ او می‌گوید: ظاهرِ عملکرد و کار و کردار من با منطق و عقل جور درنمی‌آید و نیز با ظاهر احکام و قوانین شرع سازگار نیست. پس، تو یارای همراهی با من را نخواهی داشت و کارهای شگفتی که من می‌کنم با دانش تو مخالف است؛ اما موسی ـ سلام‌الله‌علیه ـ با فروتنی می‌گوید: با تو از درِ مخالفت برنمی‌آیم و با خواست خدا شکیبا خواهم بود. آن فرزانه‌ی دانشور، پیش از حرکت کردن به موسی می‌گوید: اگر همسفر من می‌شوی باید در مورد آن چه که من انجام می‌دهم، سؤال نکنی، خودم آن را برایت توضیح می‌دهم و فلسفه‌ی آن را بیان می‌کنم.

به راه افتادند، به ساحل دریا رسیدند و هر دو بر کشتی سوار شدند و به سوی مقصد خویش حرکت کردند، خضر تخته‌ای از کشتی را بیرون کشید و دوباره آن را وصله زد. موسی که این کار را غیرمنطقی دانست، معترض شد که چه کار می‌کنی؟ صاحبان کشتی در حق تو خوبی کردند و تو به بدی جواب می‌دهی؟! خضر شرایط پیشین را به موسی یادآور شد و گفت: دانش و درک من و تو در برابر دانش خدا کمتر از یک قطره آب است که گنجشک از دریا در منقار می‌گیرد. موسی سکوت کرد و از او خواست، درگذرد و سخت نگیرد.

وقتی از کشتی پیاده شدند، کودکی را در میان جمعی از همبازیهایش گرفت و کُشت. موسی این‌بار شرط و وعده را فراموش نکرده بود؛ اما تند و قاطع لب به اعتراض گشود که چرا خون کودک بی گناهی را ریختی؟ صحنه‌ی کشتن آن کودک در نظرش بسیار تلخ و ناپسند بود. خضر، هشدار نخست را به او یادآور

شد. موسی چون تاکنون دوبار بر خلاف وعده‌اش، اعتراض کرده است؛ گفت: اگر بار دیگر چیزی بپرسم، همراهی‌ام مکن...

نکته: مجمع‌البحرین؛ یعنی، محل تلاقی دو آبِ بزرگ که شاید: دریای مدیترانه و دریای سرخ، یا دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس باشد، سخن نزدیک تر، خلیج عقبه و خلیج سوئز است که هردو به دریای احمر می‌پیوندند.

نگاهی به این درس

۱ـ تحمل رنج سفر و رفتن به دیار غربت برای دیدار فرزانه و دانشمند زمان تا از محضرش علم و دانش بیاموزد.

۲ـ نظر جمهور بر این است که آن بنده، خضر بوده است.

۳ـ علم و دانش خضر، لدنی بود و خدا او را به برخی راز و رمزها آشنا کرد.

۴ـ زنده‌شدن ماهی و جهیدنش به دریا یکی از معجزه‌های موسی است.

۵ـ سخن برتر این است که خضر بنده‌ای از بندگان شایسته و آگاه و درستکار بوده، نه پیامبر.

پایان جزءِ پانزدهم

دنباله‌ی قصه‌ی موسی و خضر

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۷۵ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا
تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۷۶ فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا
أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا
۷۷ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۷۸ أَمَّا السَّفِينَةُ
فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ
غَصْبًا ۷۹ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۸۰ فَأَرَدْنَا أَنْ
يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ۸۱ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي
الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا
كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۸۲

توضیح واژه‌ها

لَن تَستَطیعَ: اصلاً نمی‌توانی. **لا تُصاحِبني**: همراهی‌ام مکن، با من همراهی مکن. **قَد بَلَغتَ مِن لَدُنّي عُذراً**: از سوی من معذور خواهی بود، از همراهی‌نکردنم معذوری. **مِن لَدُنّي**: از سوی من. **إستَطْعَما(طَعَم)**: خوراک خواستند، خوردنی خواستند، درخواست خوراک کردند. **أن يُضَيِّفُوهُما (ضَيف)**: این که از آنان مهمانداری کنند. **جِداراً**: دیوار. **يَنقَضَّ (قضّ)**: فرو ریزد، ویران شود. **أَقامَهُ**: آن را برپا کرد، آن را تعمیر و بازسازی کرد. **أَجراً**: مزد. **فِراق**: جدایی، از هم دور گشتن. **تَأويل**: توجیه، تفسیر، تبیین. **مَساكين**: جمع مسکین، بینوایان. **وَرائَهُم**: آن سوی آنان، پشت سرشان، پیشاپیش آنان، فراروی آنان. **غَصباً**: به زور. **يُرهِقَهُما**: بر آنان تحمیل کند. **أَن يُبدِلَهُما**: عوضشان دهد، جانشینشان گرداند. **زَكاةً**: پاکنهادی و پاکیزگی، اصلاح درون. **رُحْم**: عطوفت و مهربانی. **كَنـزٌ**: گنج، خزانه. **أَن يَبلُغا أَشُدَّهُما**: که به حدّ و مرز رشد برسند. **أَشُدَّ**: رشد، بلوغ عقلی و جسمی. **وَ ما فَعلتُهُ مِن أَمري**: و این کارها را خودسرانه و به میل خود نکرده‌ام.

ترجمه‌ی آیات

۷۵ـ[آن بنده‌ی صالح] گفت: مگر به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من بردبار باشی؟

۷۶ـ [موسی] گفت: اگر از این به بعد، چیزی از تو پرسیدم، مرا همراهی مکن و از طرف من معذور خواهی بود.
۷۷ـ راه را ادامه دادند تا به آبادی‌ای رسیدند؛ از مردم آن‌جا خوراک خواستند؛ آنان از مهمانداری آن دو خودداری کردند، درآن‌جا دیواری دیدند که نزدیک بود، فرو ریزد. [او] آن را بازساخت. [موسی] گفت: اگر می‌خواستی، مزد این کار را می‌گرفتی.
۷۸ـ گفت: اینک [وقت] جدایی بین من و توست و اکنون تو را از راز و حکمت آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی، باخبر می‌سازم:
۷۹ـ آن کشتی، از آنِ بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند؛ من می‌خواستم آن را عیبناک کنم؛ چون فرا رویشان، پادشاهی بود که کشتیهای بی‌عیب را به زور می‌گرفت.
۸۰ـ و آن پسر، پدر و مادرش، مؤمن بودند. ما ترسیدیم که آن دو را به نافرمانی کشد و کفر را بر آنان تحمیل کند؛
۸۱ـ پس خواستیم که پروردگارشان [فرزند] پاکنهادتر و بامحبت‌تر از او به آنان عوض دهد.
۸۲ـ و امّا دیوار، از آنِ دو پسر یتیم در آن شهر بود و زیر دیوار، گنجی متعلق به آن دو قرار داشت و پدرشان شخصی نیکوکار بود. پروردگارت خواست آنان به حدّ رشد برسند و گنجینه‌ی خود را ـ که از سوی پروردگارت رحمتی بود ـ بیرون آورند. و من این کارها را خودسرانه انجام نداده‌ام. این بود تفسیر راز آن سخن که نتوانستی بر آن شکیبا باشی.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این ارتباط و پیوند خیلی روشن است. خداوند به خضر ـ ع ـ دانشی عطا کرده بود که موسی از آن خبر نداشت، همان‌گونه که خضر از آن دانشی که موسی داشت، بی‌خبر بود.

شرح و بیان

۷۵ تا **۸۲** ـ آن عبدصالح (خضر) این بار به تأکید به موسی هشدار داد و گفت: أَلَم أَقُل لَكَ؟ مگر به تو نگفتم؟ در این جا واژه‌ی «لَكَ» را اضافه کرده است؛ یعنی، من به تو گفتم... سبب نکوهش در این آیه پس از هشدار اول، روشن و تند است. موسی ـ ع ـ که این هشدار تند و تیز را می‌شنود، به نرمی از او درخواست می‌کند تا که سفر را با هم به پایان ببرند و دیگر به کارهایش اعتراض وارد نکند و دم نزند، تا نزد آن فرزانه بر دانش خود بیفزاید. از این رو، ادامه‌ی سفر را مجدداً مشروط می‌کند که: اگر از کار و بارت پرس‌وجو کردم، ترکم کن واز من جدا شو؛ چون در این صورت معذوری.

راه می‌سپرند. خسته و مانده و گرسنه به آبادی‌ای می‌رسند که مردمش خسیس و بخیل وهرگز به کسی مهمانی نداده بودند. با این حال و وصف، خضر به تعمیر و بازسازی دیواری فروریخته می‌پردازد. این کار موجب شگفتی موسی می‌گردد که چرا همسفرش، خود را به زحمت می‌اندازد و به ساختن آن دیوار همّت می‌گمارد، حال آن که مردم آن‌جا از آنان پذیرایی نکرده‌اند و بسیار تنگ‌چشم‌اند کمترین توجهی به غریب ندارند و غریب‌نواز نیستند. تعارض به موسی روی می‌آورد که: در برابر کار یار و همسفرش چه عکس‌العملی نشان دهد که: هم، پیمان‌شکنی نکرده باشد و هم او را به فرجام کارش وادارد که ای کاش، در مقابل این زحمت مزدی از آن مردم می‌گرفت، تا بدان غذایی فراهم آورند!

در این جا سفر به نقطه‌ی پایان می‌رسد، دیگر فرصتی برای موسی باقی نمانده است و هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. خضر می‌گوید: اکنون هنگام جدایی من و تو فرارسیده است و از راز پنهانی که در برابرش شکیبایی نورزیدی، باخبرت می‌کنم:

أ: فرمانروای ستمگری در آبهای منطقه‌ی کشتیرانیِ -انطاکیه، یا ناصره...- حکومت می‌کرد و کشتی‌های بی‌عیب را به زور از مردم می‌گرفت. این کشتی از آن جمعی بود که در مقابل آن مردم ستم‌پیشه هیچ گونه دفاعی نداشتند و تمام زندگی آنها از راه درآمد آن کشتی تأمین می‌شد؛ من نیز به کشتی زیان کوچکی وارد نمودم تا از دستبرد آن حاکم ناشایست در امان باشد و زندگانی آن جمع به خطر نیفتد. آیا کار خوبی کرده‌ام یا خیر؟ آری! این کار «أخفّ الضّررین» و «أهون الشّرّین» است و کمترین ضرر را دربر دارد.

نکته: واژه‌ی «وَراءَهُم» در آیه‌ی ۷۹؛ یعنی، پیش رویشان، مانند: «مِن وَراءِهِم جَهَنَّم» [← جاثیه/۱۰]، «وَ یَذَرونَ وَرائَهُم یَوماً ثَقیلاً» [← دهر/۲۷].

ب: از پشت پرده‌ی غیب، راز نهان، آشکار گشت و به من چنین خبر دادند که اگر این کودک -به ظاهر بی‌گناه- زنده بماند، پدر و مادر با ایمانش را به کفر و نافرمانی وتباهی می‌کشاند و آنان نیز به دلیل عشق غریزی به فرزند از او پیروی می‌کنند و به کارهای بس ناشایست،دست می‌زنند و کارنامه‌ی خوب خود را سیاه می‌گردانند.. پس کُشتن این کودک و کارهای مشابه آن، از قبیل «سدّ ذرائع» است؛ زیرا هر آن‌چه وسیله‌ای به سوی مصلحت و خیراندیشی پیش رود، انجامش، مصلحت است. هرچند در ظاهر ناخوشایند باشد. [← بقره/۲۱۶] البتّه این، کار هرکسی نیست و حجتی خدایی می‌خواهد. من هم به فرمان پروردگارم او را از پای درآوردم به امید این که کردگار یکتا بهترین را به جای آن کودک به پدر و مادرش عطا فرماید که از صفات برجسته و شایان فراوانی برخوردار باشد.

اگر به برخی از کارها به صورت ظاهر آن نگاه شود و دانش بشری به حل و فصل آن بپردازد؛ فرجامی جز آشوب و نابسامانی در پی نخواهد داشت. مثلاً: کُشتن کودکی، شرعاً نارواست؛ اما وقتی پرده‌ی غیب از روی برخی راز و رمزها برای مردان خدا کنار رود و فرمان آفریدگار جامه‌ی عمل پوشد، آدم متهوری -بی

آن‌که ـ از نکوهش کسی بهراسد، آن کار را که حکم ازلی است، اجرا و از فاجعه‌ها پیشگیری می‌کند.

ج: آن دیوار در آن دیار با اهلی خسّت‌بار که از نو بازسازی‌اش کردم و بالا بردم، از آنِ دو نوجوان یتیم بود که پدر مؤمن و دلسوزشان گنجینه‌ای در زیر آن نهان کرده بود تا روزی به داد بازماندگانش برسد. سروش غیبی فرمانم داد تا دیوار را بالا آورم و کسی به آن گنج دست نیابد، تا یتیمان بزرگ شوند و آن را بیرون آورند. پس، این سه مورد، به رأی و اجتهاد خودم نبود؛ بلکه الهام الهی دررسید و من واسطه بودم و بدان اقدام نمودم و تو ای موسی! بر آن صبر نکردی و پای نفشردی.

اکنون نوبتِ قصه‌ی چهارم این سوره است، قصه‌ی ذوالقرنین...

قصه‌ی ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ۸۳ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ
كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ۸۴ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۸۵ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ
وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ۸۶ قَالَ أَمَّا مَنْ
ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ۸۷ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ
جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ۸۸ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۸۹ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ
وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ۹۰ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا
۹۱ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۹۲ حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
قَوْلًا ۹۳ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا
عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۹۴ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۹۵ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ
نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ۹۶ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ۹۷ قَالَ
هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۹۸

توضیح واژه‌ها

سَأَتلُوا: بیان خواهم نمود، می‌خوانم، بازگو می‌کنم. **ذِکراً**: گوشه‌ای، یادی، شمه‌ای، مقداری. **مَکَّنّا**: امکاناتی داده بودیم، امکاناتی فراهم آورده بودیم، تصرّف و اختیار داده بودیم. **أتبَعَ**: پیروی کرد، دنبال کرد.. **سَبَباً**: وسیله، راه و وسیله‌ی رسیدن به هدف. **مَغرِبَ الشَّمس**: محل غروب آفتاب، به سوی مغرب، غروب جهان، مغرب‌زمین. **عَین**: چشمه. **حَمِئَة**: لجنزار سیاه و بدبو، گل‌آلود سیاه و تیره. **عِندَها**: نزد آن چشمه‌ی لجنزار تیره و بدبو **ذَا القرنین**: فرمانروایی مؤمن و درستکار که خدا علم و حکمت را به او داده بود. **حُسناً**: نیکو. **ظَلَمَ**: ستم ورزید، کفر پیشه کرد. این‌جا معنای دوم منظور است. **نُکراً**: زشت، مورد نفرت. **لَهُ جزاءً الحُسنَی**: او را پاداشی نیکوتر است. **مِن أمرِنا**: فرمان ما. **یُسراً**: سهل و آسان. **مَطلِعَ الشَّمس**: محل برآمدن آفتاب، شرق جهان، مشرق‌زمین. **مِن دُونِها**: در برابر نور خورشید. **سِتراً**: پرده، لباس و

پوشش، سرپناه. **أَحَطنا**: احاطه داشتیم، آگاه بودیم. **خُبراً**: علم و آگاهی. [← همین/۶۸]. **السَّدَّین**: دو سد، دو کوه که دو طایفه‌ی یأجوج و مأجوج فراسوی آن به سر می‌بردند. **یَأجوج و مأجوج**: طوایف وحشی و خون‌ریز و بی‌نظم و یاسا، یا، دو نام غیر عربی برای دو قبیله‌ی تاتار و مغول که از یک نژاد بودند و در طرف شمال‌شرقی کره‌ی زمین در نواحی مغولستان در آسیا می‌زیستند. این دو قبیله از نسل یافث پسر نوح بودند و پدرشان «ترک» نام داشت. [← نبیاء/۹۶]. **خَرْجاً**: هزینه، مال و ثروت، خراج و مالیات. **ما مَکَّنّي**: آن‌چه به من امکان داده و در اختیارم گذاشته است. **فَأَعِینُوني بِقُوَّة**: مرا با نیروی انسانی و بدنی یاری دهید. **رَدْماً**: سدّ محکم، سدّ مقاوم. **زُبَر**: جمع زُبْره، قطعه‌ها و پاره‌ها. **الحَدید**: آهن. **ساوَی**: برابر، یکسان، همسطح شد. **الصَّدفَین**: دو طرف، دو سو. **أنفُخُوا**: بدمید، فوت کنید. **أُفرِغْ**: بریزم. **قِطراً**: مس گداخته. **مَا اسْطاعُوا** ← **مَا استَطاعُوا**: نتوانستند. **أَن یَظْهَرُوهُ**: که بالای آن روند، که بر آن چیره شوند. **نَقب**: سوراخ کردن، شکافتن. **دَکّاء (دَكّ)**: در هم کوبیده و با سطح زمین یکسان شده، زیر و زبر شده. [← عرف/۱۴۳]، [← حاقه/۱۴]، [← فجر/۲۱].

ترجمه‌ی آیات

۸۳ـ از تو درباره‌ی ذوالقرنین سؤال می‌کنند؛ بگو: گوشه‌ای از سرگذشت او را برای شما بیان خواهم کرد.

۸۴ـ در سرزمین، توان و امکاناتی به او دادیم و راه رسیدن به هر چیز را بدو ارزانی داشتیم،

۸۵ـ او هم آن راه را دنبال کرد،

۸۶ ـ تا آن که به سرزمین غروبِ خورشید رسید. آن را چنان یافت که درچشمه‌ای گل‌آلود و سیاه فرو می‌رود و در آن جا مردمی [خداناپرست] دید. گفتیم: ای ذوالقرنین [دو راه پیش رو داری] یا کیفرشان می‌دهی و یا با آنان به نیکی رفتار می‌کنی.

۸۷ ـ [ذوالقرنین] گفت: هرکس ستم ورزد، سزایش می‌دهم، سپس او را نزد پروردگارش می‌برند، او نیز به عذابی سخت کیفرش می‌دهد.

۸۸ ـ اما آن‌کس که ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، [درآخرت] پاداش نیکویی دارد و ما نیز [در این جهان] کار را بر او آسان می‌گیریم.

۸۹ـ سپس راه [مشرق] زمین را دنبال کرد.

۹۰ـ تا آن که به سرزمین طلوع خورشید رسید. خورشید را یافت که بر مردمی می‌تابد که پرتو آن را پوشش آنان قرار داده بودیم.

۹۱ـ ما بدین گونه بر همه‌ی کارهایش، احاطه داشتیم.

۹۲ـ باز راه خود را [به سوی شمال] دنبال کرد،

۹۳ـ تا به میان دو کوه رسید، در فراسوی آن دو کوه مردمی یافت که [انگار] هیچ زبانی نمی‌فهمیدند.
۹۴ـ گفتند: ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج، در زمین سخت تباهکارند. [دستور می‌دهی] مالی در اختیار تو بگذاریم، تا میان ما و آنان سدّی بسازی؟
۹۵ـ گفت: آن‌چه پروردگارم ـ از ثروت و توانایی ـ در اختیار من گذاشته، بسی بهتر است. مرا با نیروی انسانی یاری دهید تا میان شما و آنان سدّی پایدار بسازم.
۹۶ـ برایم تکه‌های آهن بیاورید. آن‌گاه که میان دو کوه را برابر ساخت، گفت: به آن بدمید تا وقتی که پاره‌های آهن را گداخته کرد، گفت: برایم مس گداخته بیاورید تا روی آن [سد] بریزم.
۹۷ـ [پس از ساختن چنین سدّی آن تباهکاران] نتوانستند بر آن دست یابند و نتوانستند، سوراخی در آن پدید آورند.
۹۸ـ [در پایان] ذوالقرنین گفت: این رحمتی از سوی پروردگار من است. وقتی وعده‌ی پروردگارم در رسد، آن سد را نابود می‌کند، قطعاً وعده‌ی پروردگارم حق است.

شرح و بیان

۸۳ تا ۹۸ ـ ذوالقرنین کیست؟ شوکانی و بسیاری از محققان او را فرمانروایی دادگر و مؤمن و شایسته می‌نامند. ابوریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» می‌گوید: «ذوالقرنین از قوم حِمیَر است. نام او ابوبکر [کنیه‌اش ابوکرب]، پسر افریقش بود. با لشکرش به سوی ساحل و دریای روم رفت و از تونس، مراکش و جاهای دیگر جهان عبور کرد. شهری به نام «افریقیه» ساخت و سراسر آن قاره به افریقا مشهور گشت». یکی از شعرای حمیر به او می‌نازد و درباره‌اش چند بیت می‌سراید که مفهوم ابیات این است:

«نیایم ذوالقرنین پادشاهی مسلمان بود که پادشاهان وام‌دار و گردن‌کج او بودند. او، مغرب و مشرقِ جهان آباد آن زمان را تسخیر و از خدای بخشنده‌ی دستگیر، وسیله‌ی پیشرفت را طلب کرد و پی آن گرفت و انگار خورشید هنگام غروب کردن در لجنزار تیره و تار افول می‌کند.» [تفسیر مراغی] همان‌گونه که دریانورد، می‌پندارد که آفتاب در آب دریا غروب می‌کند.

دولت حمیری از سال ۱۱۵ قبل از میلاد تا ۵۵۲ بعد از میلاد، به نام «تَبابعه» (با فتحه ی تاء و کسره ی باء) ـ جمع آن، تُبّع ـ، فرمانروایی می‌کردند.» [مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر، تفسیر مراغی و...]

خداوند از روی حکمت و قدرت، اسباب عزّت، فرمانروایی، پیروزی و عمران و آبادانی را به او داد، تا بر شرق و غرب و شمال جهان آباد آن روز دست یافت. وقتی به غروبگاه خورشید رسید، مردمانی مشرک و کافر دید. خدا به او الهام کرد تا آنان را به یکتاپرستی ودوری از شرک فرا خواند، اگر ایمان آوردند، در امان‌اند و باید وسیله‌ی آسایش را برایشان فراهم آورد و گرنه آنان را به سزای کفرشان برساند.

مغربَ الشّمس: جای غروب آفتاب. انسان چنان می‌پندارد که خورشید در پشت کوه پنهان می‌شود، اگر در دریا و یا در کنار اقیانوس باشد، می‌بیند که در آب غروب می‌کند. وقتی ذوالقرنین به سمت غرب حرکت کرد و به نقطه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس رسید، چنان پنداشت که خورشید درآب فرو می‌رود و آن‌جا پایان خشکی است. از این رو، آن را دریای تاریکیها (بحرالظلمات) نامیدند.

پس از پایان سفرِ مغرب، برای نشر فرمان خدا به سوی مشرق رهسپار شد.

مشرق، آن‌جایی که آدمی می‌بیند، خورشید از آن‌جا طلوع می‌کند. در آن‌جا مردمانی برهنه و بی‌سرپناه دید که هم‌چون مردمان دوران غارنشینی می‌زیستند و کمترین امکانات را داشتند و بیشتر خورد و خوراکشان ماهی بود.

ذوالقرنین با امکانات وسیع نزد آن قوم رفت، تا به اهدافش برسد. سپس راه شمال در پیش گرفت و میان دو کوه مردمی دید که کندفهم و از جهت زبان، ناتوان بودند. این مردم درمانده وقتی نیرو و توان را در ذوالقرنین مشاهده کردند، به وسیله‌ی مترجم او را گفتند: دو طایفه‌ی یأجوج و مأجوج مردمی تباهکارند و همواره بر ما می‌تازند و ما را می‌آزارند؛ میان ما و آنان سدّ محکمی بساز تا از شر آنان رستگار شویم، ما نیز تو را کمک مالی می‌کنیم. ذوالقرنین گفت: فقط به نیروی انسانی نیازمندم به کمک مالی نیاز ندارم. [← نمل/۳۶]. سپس فرمان داد، قطعه‌های آهن را آوردند، میان دو کوه روی هم چیدند، بر آن آتش افروختند و بر آن دمیدند تا داغ و تفته شد. مس ذوب‌شده را بر آن ریختند تا تمام سوراخها را پر کند و بیشتر محکم گردد؛ چون مس گداخته، استحکام آهن را چندین‌برابر می‌کند. پس بدین‌گونه راه را بر آن دو طایفه‌ی ستمگر بدکار بست و آن مردم درمانده،آسوده شدند، ذوالقرنین با وجود آن همه توانایی، هیچ مغرور نگشت، خود را فراموش نکرد، به خودخواهی و ستم‌پیشگی روی ننهاد، با مردم بسیار خوش‌رفتار و دادگر بود، هم‌چون فرمانروایان فاتح، مردم را به خاک و خون نکشید، آنان را تاراج نکرد، به نیکویی رفتار نمود و پس از پایان سیر و سفرش و ساختن آن سدّ مهم، به شکرانه‌ی آفریدگار می‌پرداخت و تمام کارهایش را به او نسبت می‌داد و از او می‌دانست و می‌گفت: همه‌چیز از فضل و کرم اوست و بس.

فرجام کفر در رستاخیز

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۹۹ وَعَرَضْنَا
جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۱۰۰ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لا
يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۱۰۱ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا
أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلا ۱۰۲ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالا ۱۰۳ الَّذِينَ ضَلَّ
سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۱۰۴ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ۱۰۵ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ
جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۱۰۶

توضیح واژه‌ها

يَموجُ في بَعضٍ: موج‌آسا با هم درمی‌آمیزند. يَموجُ: موج می‌زند. نُفِخَ في الصُّور: در صور دمیده شد. به معنای مضارع است چون آمدن روز قیامت قطعی است. الصُّور: بوق، شیپور، وسیله‌ی بیدارباش و... عَرَضْنا: نشان دادیم. عَرضاً: عرضه کردن، نشان دادن، آشکار نمودن. غِطاء: پرده. أحَسِبَ: آیا می‌پنداشت؟ مگر گمان می‌بُرد؟ مِن دُوني: به جای من. نُزُلاً: محل پذیرایی، وسیله‌ی پذیرایی و خوش‌آمد گویی. الأخْسَرينَ: زیانکارترین. ضَلَّ: تباه شد، هدر رفت، نقش بر آب شد. يُحسِنونَ (حُسن): خوب انجام می‌دهند. صُنعاً: کار و کردار. يُقيمُ: قرار می‌دهیم، قایل می‌شویم. وَزْناً: ارزش، قدر و قیمت. هُزُواً: مسخره، ریشخند.

ترجمه‌ی آیات

۹۹ـ در آن روز، آنان را رها می‌سازیم تا موج‌آسا با هم درآمیزند و چون در صور دمیده شود، همگی را گرد می‌آوریم.

۱۰۰ـ و در آن روز، دوزخ را آشکارا به کافران می‌نمایانیم.

۱۰۱ـ آن کافرانی که چشمانشان از دیدن نشانه‌های من در پرده‌ی [غفلت] بود و توانایی شنیدن [یاد حق] را نداشتند.

۱۰۲ـ آیا کفرپیشگان می‌پندارند که [حق دارند] به جای من، بندگانم را سالار خود بگیرند؟ [آنان بدانند که]

ما دوزخ را برای پذیرایی کافران فراهم کرده‌ایم.

۱۰۳ـ [ای محمد!] بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه کنیم؟

۱۰۴ـ آنان، کسانی‌اند که تلاششان در زندگی دنیا بر باد رفته و خود چنان می‌پندارند که خوب کردارند.

۱۰۵ـ آنان کسانی‌اند که به آیات و دیدار پروردگارشان باور ندارند، از این رو، کارشان تباه می‌گردد و در روز رستاخیز برایشان قدر و منزلتی قرار نخواهیم داد.

۱۰۶ـ این است که به خاطر کفرورزیدن به آیاتم و به ریشخندگرفتن پیام‌آورانم، دوزخ سرای آنان است.

شرح و بیان

۹۹ تا ۱۰۶ ـ پس از پایان این دنیا، همه‌ی انسانها بار دیگر زنده می‌شوند و سرگشته و رها شده در قیامت با هم درمی‌آمیزند و از بیم و هراس، هم‌چون موج دریا به هم برمی‌خورند و بی‌سر و سامان، این طرف و آن‌طرف می‌دوند. پس از شیپور سوم، همگی در صفهای منظم گرد می‌آیند و مورد بازخواست قرار می‌گیرند، آن‌گاه جهنم، بر بی‌باوران عرضه می‌شود. آن بی‌باوران خداناپرستی که هم‌چون کر و کورند. [← حج/۴۶]، [← فصلت/۵] و به جای بندگی آفریدگار، بندگان او را به خدایی می‌گیرند. [← مریم/۸۲]. پس دوزخ جایگاه و پذیرای آنان است.

به فرمان خدا، پیامبر نور و رحمت ـ سلام‌الله‌علیه ـ به مردم می‌فرماید: زیانکارترین مردم از جهت کار و کردار، کسانی‌اند که زندگانی دنیای آنان به هدر می‌رود، کارهای بیهوده و ناپسند انجام می‌دهند و خود را برای چیزهایی که در جهت آخرت نیست، در رنج می‌اندازند. بدین‌گونه کردار خود را تباه می‌گردانند. اینها مردمی‌اند که به جلوه‌های ظاهر دنیا فریفته شده‌اند و می‌انگارند که راه خوبی رفته‌اند، حال آن‌که قرآن به آنان هشدار می‌دهد که این گروه به آیات روشن و به دیدار پروردگار در روز بازپسین باور ندارند و کردارشان کمترین وزن و ارزشی نخواهد داشت. [← فرقان/۲۳] و تمام کردارشان، هیچ و پوچ است. و چون پیامبران خدا را به تمسخر می‌گیرند، جایگاهشان دوزخ خواهد بود.

نگاهی به این آیات

۱ـ اثبات زنده‌شدن و گردآوری جن وانس در میدان قیامت پس از شیپور دوم،

۲ـ خودنمایی جهنم در برابر کافران به سبب بی‌توجهی آنان به دلایل وجود و یکتایی خدا وگوش‌ندادن به سخن آسمانی، انگار که کر و کور بوده‌اند.

۳ـ کافران در انتخاب و پرستش غیر خدا، به خطا رفته‌اند و از دست آن معبودهای ناحق، کاری ساخته نیست و قطعاً آن کافران سود نکرده‌اند.

۴ـ زیانکاران در روز قیامت، کسانی‌اند که جدّ و جهد دنیای آنان تباه می گردد؛ هرچند خود می‌پندارند که راه خوبی طی می کنند.

۵ ـ سبب زیان‌بینی و خسارت، همان کفرورزی به آیات تکوینی و تنزیلی و انکار دوباره زنده‌شدن است.

۶ ـ کیفر این سیاه‌بختان چنین است:

أ: تباه گشتن کردار،

ب: به هدر دادن کرامت و ارزش والای انسانیِ خود.

ج: چشیدن عذاب آخرت.

ایمان و عمل نیکو، گستره و احاطه‌ی علم خدا بر همه‌ی هستی

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ۱۰۷ خَالِدِينَ فِيهَا لَا
يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ۱۰۸ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۱۰۹ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۱۱۰

توضیح واژه‌ها

اَلفِردَوس: بهشت برین، والاترین درجات آن، فردوس، باغی که انواع درختان میوه دارد. **نُزُلاً**: ← منزل، جایگاه پذیرایی، سالن پذیرایی، مهمانسرا. **لا یَبغونَ (بَغْي)**: درخواست نمی‌کنند، نمی‌خواهند. **حِوَلاً**: انتقال، جابه‌جایی، تغییر و تحول. **مِداداً**: مُرکّب، جوهر. **لَنفِدَ**: پایان یافت. **مَدَداً**: کمک، یاری. **یَرجوا(رَجو)**: امیدوار است. دل می‌بندد. **لِقاءَ**: دیدار. **صالِحاً**: شایسته، نیکو.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۷ـ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، باغ و بوستانهای بهشت برین، جایگاه پذیرایی آنان است،

۱۰۸ـ که جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز آرزوی جای دیگر ندارند.

۱۰۹ـ[ای محمد!] بگو: اگر دریا برای نگارش سخنِ پروردگارم مُرکّب شود، پیش از آن که سخن پروردگارم پایان پذیرد، دریا به پایان می‌رسد، هرچند همانند آن را به کمک آوریم.

۱۱۰ـ بگو: من، انسانی چون شماهستم [با این فرق] که به من وحی می‌شود که خدای شما معبودی یگانه است. پس هرکس به دیدار پروردگارش امیدوار است، باید کردار شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در پرستش پرودرگارش شریک نگرداند.

سبب نزول آیه‌ی ۱۱۰

ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌ابی‌الدنیا در کتاب «الإخلاص» از طاوس روایت می‌کنند که: شخصی از پیامبر خدا پرسید: من می‌خواهم به سوی خدا بازآیم و دوست دارم جایگاهم را در آخرت ببینم. حضرت جوابی نداد

تا این آیه نازل شد: «...فَمَن كانَ يَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعمَلْ عَمَلاً صالِحاً...» سبب نزولهای دیگری نیز نقل کرده‌اند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان منزلگاه و مزد کافران، این آیات نیز به بیان پاداش و جایگاه مؤمنان در آخرت اشاره می کند. سپس سوره به بیان علم وافر و بی‌انتهای خداوند به پایان می‌رود و این که پیامبر، انسانی هم‌چون سایر انسانهاست جز آن که صاحب وحی و کتاب است. این آیه به قول بیضاوی جامع خلاصه‌ای علم و عمل؛ یعنی، توحید و اخلاص در بندگی است.

شرح و بیان

۱۰۷ تا ۱۰۹ ـ مهمان‌پذیری از مؤمنان در میان آن باغ و بوستان و در کنارِ دوستان، برخورداری از هرگونه نعمت و رحمت خدای منان در برابر همان پذیرایی از کافران و ناسپاسان (!) در آتش دوزخ خواهد بود. هرگز بهشتیان درخواست نقل مکان از آن آرام‌جای نخواهند کرد؛ چون جایی بهتر و برتر از آن‌جا نیست و هیچ‌گاه کهنه و از چشم افتاده نخواهد شد، ملال‌آور نیست؛ همواره تر و تازه و شادی‌آفرین است و دلها را بیش از پیش مسرور می گرداند، با زندگانی این‌جهانی مقایسه نمی‌شود و قابل سنجش نیست، ویژگیهای این دنیا را ندارد و سرای کمال محض است و در ورایش هیچ آرزویی باقی نمانده است.

آری! انسان، کمال‌طلب است و هرگاه دریابد که نعمتش ـ هرچند بسیار بالا باشد ـ روبه‌زوال است و ماندگار نخواهد بود، دلتنگ و آشفته می‌شود و از آن می گریزد و پشت می کند و به سوی بهتر از آن می‌رود. این سرشت نهفته‌ی آدمی است که بدان حکم می کند که شاید به هدفی بهتر و به آینده‌ای گویاتر دست یابد. این است که به هر طرف می‌دود و می‌رود و می کوشد و حتی نظام و دولتی را دگرگون می کند و در پی پیشرفت است، اگرچه بسا اوقات زیان می‌بیند؛ اما از تلاش باز نمی‌ایستد.

دانش انسان اگرچه بسیار باشد و به رموز این هستی و کشف بسیاری از مجهولات، دست یابد، باز در برابر علم نامتناهی خداوند، بسی اندک و محدود است؛ زیرا اگر آب دریاهای روی زمین و همسان آن، جوهر و مرکّب شوند و کلمات الهی را بدان بنویسند، آن جوهر پایان می‌یابد؛ ولی سخن آفریدگار پایان ندارد. [← لقمان/۲۷].

۱۱۰ ـ خداوند، به پیامبر دستور می‌دهد تا تواضع نشان دهد و به مردم بگوید: من هم انسانی هم‌چون شما هستم، نه خدایم و نه از جنس مَلَکم و آن‌چه می‌دانم، خدا به من آموخته و بر من وحی فرستاده است. هرکس به دیدار پروردگارش دل می‌بندد باید او را تک و تنها بداند و هیچ‌گونه انبازی برایش نسازد وخود را به کردار نیکو و رفتار پسندیده بیاراید.

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود؟

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

(حافظ)

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِه و صحبه أجمعين

مکی

۹۸ آیه

مریم

دعای زکریا و بشارت به او به فرزندی چون یحیی

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

کهیعص ۱ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۲ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۳ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ
الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۴ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ
وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۵ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ
وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۶ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۷
قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۸ قَالَ كَذَلِكَ
قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ۹ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ
آيَتُكَ أَلَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ۱۰ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ
أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۱۱

توضیح واژه‌ها

کهیعص: حروف مقطع، هم‌چون حرف ألا، یا و غیره برای تنبیه و مبارزه‌طلبی است. [← بقره، آل‌عمرن، عرف، یونس، هود، یوسف، رعد، برهیم، حجر] **زَکَرِیّا**: از نسل سلیمان و درودگر بود. **نداءً**: صدا زدن. **خَفِیّاً**: پنهانی، آهسته، آرام. **وَهَنَ**: سست شد. **إشْتَعَلَ**: مشتعل شد. **وَ إشْتَعَلَ الرَّأسُ شیباً**: آثار پیری در سرش منتشر شد، موی سرش سفید گشت. **شَیباً**: پیری. **بِدُعائِكَ**: در طلب تو، در دعا به بارگاهت. **شَقِیّاً**: نومید، محروم، بی‌بهره، سخت‌دل. **المَوالي**: جمع مَولی، سرپرستان، پیروان، در این‌جا؛ یعنی، وارثان، وابستگان، خویشاوندان، نزدیکان، مانند عموزادگان. **مِن وَرائي**: پس از خودم. **عاقِراً**: نازا. **وَلِیّاً**: سرپرست... منظور پسر است، فرزندی از خود، پسری که عهده‌دار دستورات الهی باشد. **یَرِثُني**: وارث دین و دانش من باشد. [← عرف/۱۶۹]، [← فاطر/۳۲]، [← شوری/۱۴]. **رَضِیّاً** ← **مَرضِیّاً**: مورد پسند، پسندیده، پذیرفته‌شده. **سَمِیّاً**: همنام. **أنّی**: چگونه؟ **الکِبَر**: پیری و سالخوردگی. **عِتِیّاً**: بس پیر و ناتوان، فرسوده. از کارافتاده. **هَیِّن**: آسان، سهل و ساده. **آیة**: نشانه، علامت. **سَوِیّاً**: سالم و بی‌عیب. **المِحراب**: محل عبادت، خلوتکده‌ی راز و نیاز. **فَأوحَی**:

اشاره کرد، باخبر کرد. **بُكرَةً**: سحرگاهان، صبحگاهان، بامدادان. **عَشِيّاً**: شبانگاهان، شامگاهان.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ کاف، ها، یا، عین، صاد.

۲ـ این، یادی از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا است.

۳ـ آن‌گاه که زکریا پروردگارش را به آرامی صدا زد؛

۴ـ گفت: پروردگارا! استخوانهایم سست گشته و سرم از پیری سفید شده است. ای پروردگار! من هرگز در فراخواندن تو نومید [و سخت‌دل] نبوده ام.

۵ـ من پس از مرگ خود از بستگانم بیمناکم [که مبادا یاور دین تو نباشند] و زنم نازا است. بنابراین، از سوی خود، فرزندی [شایسته] به من عطا کن،

۶ـ که [در پیامبری و راهبری] وارث من و وارث خاندان یعقوب باشد. ای پروردگار! او را مورد پسند قرار بده.

۷ـ[خدا پاسخ داد:] ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش «یحیی» است، بشارت می‌دهیم که در پیش کسی را همنام او قرار نداده بودیم.

۸ـ گفت: ای پروردگارم! چگونه مرا پسری باشد، در صورتی که، زنم نازا است و من [هم] از پیری ناتوان گشته‌ام؟!

۹ـ فرمود: فرمان چنین است. پروردگارت گفته: این کار بر من آسان است و تو را که در پیش چیزی نبودی آفریده‌ام.

۱۰ـ گفت: پروردگارا! برایم نشانه‌ای قرار بده . فرمود: نشانه‌ی تو این است که سه شبانه‌روز ـ در عین سالم بودن ـ نمی‌توانی با مردم سخن بگویی.

۱۱ـ زکریا، از محراب [راز و نیاز] به میان قوم خویش آمد و به آنان اشاره کرد که روز و شب به نیایش خدا بپردازید.

شرح و بیان

این سوره نود و هشت آیه و در مکه نازل شده است. چون این سوره از مریم پاک و سرگذشت پاک به دنیا آمدن عیسی سخن می گوید، سوره‌ی مریم نام دارد.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی کهف

این دو سوره از داستانهای شگفتی برخوردار است: سوره‌ی پیشین، سرگذشت اصحاب کهف و خواب دور و دراز آنان را، بدون خوردن و آشامیدن، قصه‌ی پرماجرای موسی و خضر و شرح حال ذوالقرنین را به تصویر کشید.

سوره‌ی مریم نیز دو معجزه‌ی بس شگفت را بیان می کند: أ: چگونگی سرگذشت به دنیا آمدن یحیی - ع - از پدری پیر و کهنسال و مادری نازا. ب: سرگذشت به دنیا آمدن عیسی بدون پدر...

موضوع سوره

موضوع این سوره چون دیگر سوره‌های مکی به اثبات وجود و یکتایی خدا و اثبات روز جزا ضمن آوردن قصه‌ی جمعی از پیامبران می‌پردازد:

۱ـ سرآغاز سوره به بیان ولادت یحیی - سلام الله علیه - از پدری پیر و مادری نازا، شروع می‌شود و این ولادت برخلاف عادت به قدرت پروردگار به وقوع پیوست و خداوند، فرزندی شایسته - بر وفق دعای زکریا - به وی داد و از همان کودکی، خلعت پیامبری را به یحیی بخشید. [← همین سوره/۱تا۱۵].

۲ـ عیسی - ع - بدون پدر به دنیا می‌آید تا بر قدرتِ ربّانیّت خدا نشان باشد. سخن گفتن این نوزاد در گهواره و اشاره به وصف نبوّت خود، موجب سبک شدن اتهامات ناروای مردم زمان - به ویژه - یهودیان و تبرئه‌ی مریم پاکدامن گشت.

درد زایمان با دو رویداد شگفت، مقارن بود:

أ: صدا زدن عیسی، مادرش را هنگام ولادت که اندوه نخورد و به سخن یاوه‌سرایان گوش ندهد. و خداوند - همان دم - جویباری در کنار مریم روان ساخت و به او امر کرد تا درخت خرما را - که تکیه گاهش بود - تکان دهد تا رطب فروریزد و از آب و خرما سیر و سیراب شود. [← همین/۱۶تا۳۶].

ب: وجود این نوزاد مبارک در میان ملّت نصاری اختلاف‌نظرهایی بیافرید. [← ۳۷تا۴۰].

۳ـ پس از بیان این رویدادها، سایر آیات سوره به شمّه‌ای از قصه‌ی ابراهیم و گفتگو با پدرش در مورد پرستش بتها می‌پردازد و خداوند او را مورد الطاف کریمانه‌ی خود قرار می‌دهد و در سنّ پیری و دورانِ نازایی همسرش ساراخاتون، اسحاق را بدو عطا می‌فرماید و به اسحاق، یعقوب می‌بخشد و هر دو را به پیامبری برمی گزیند... [← همین/۴۱تا۵۰].

۴ـ سپس این سوره به گوشه‌ای دیگر از قصه‌ی موسی و راز و نیازش با پروردگار در کوه طور و پیامبری هارون برادرش اشاره می کند. [← همین/۵۱تا۵۳].

۵ ـ چند آیه‌ی دیگر این سوره به قصه‌ی اسماعیلِ وفادار به عهد، امر کننده به ادای نماز و دادن زکات و

پیامبری ادریس صدیق و نعمتهای خدا بر پیامبران و دعوت مردم به سوی دین و یکتاپرستی و دوری از شرک می‌پردازد. [← همین/۵۴تا۵۸].

۶ ـ مقایسه‌ی آیندگان با پیشینیان و این که آیندگان در پی شهواتند و نماز را تباه می‌گردانند. و بهشت برین از آنِ نیک‌کرداران است. [← همین/۵۹تا۶۳].

۷ـ آن‌چه جبرئیل بر پیامبران فرود می‌آورد، وحی و فرمان خداست و بس. [← همین/۶۴تا۶۵].

۸ ـ کافران و بی‌باوران انکارکننده، با اهریمنان و دوستانشان حشر می‌شوند و گرداگرد دوزخ در نهایت خواری به زانو درمی‌افتند... [← همین/۶۶تا۷۲].

۹ـ خداوند، موضعگیری مشرکان را هنگام شنیدن قرآن از مؤمنان، بیان می‌دارد و به آنان هشدار می‌دهد که بسیاری از ملل پیشین به دلیل سرپیچی از فرمان آفریدگار و خودبزرگ‌بینی نابود گشتند. این شیوه‌ی نیست و نابود شدن، همواره ادامه دارد؛ اما خداوند بزهکاران را فرصت خواهد داد و بر هدایت راه‌یافتگان نیز خواهد افزود و معبودهای باطل مشرکان، دشمن سرسخت آن فریب‌خوردگاران خواهند گشت. [← همین/۷۳تا۸۴].

۱۰ـ فرق میان حشر گروه پارسایان و بدرقه کردنشان به سوی بهشت و راندن بزهکاران به سوی آتش دوزخ. [← همین/۸۵تا۸۷].

۱۱ـ سخت گرفتن از آنان که فرزند را به ذات پاک خدا نسبت می‌دهند، خشنودی از مؤمنان نیکوکردار و این که قرآن به پارسایان مژده‌رسان و به کافران و انکارکنندگان هشداردهنده است. [← همین/۸۸تا۹۸].

نام زکریا هفت بار در قرآن آمده است: [← آل‌عمرن/۳۷و۳۸]، سه بار [← نعام/۸۵]، [← مریم/۲و۷]، [← نبیاء/۸۹]. زکریا شوهرخاله‌ی مریم بود. مریم بنابه نذر مادرش، در عبادتگاه خدمت می‌کرد و خداوند به پاس ارزش و احترامی که نسبت به او داشت از نعمتهای فراوانی برخوردارش می‌فرمود و در کنار محراب عبادت آن را برایش فراهم می‌آورد. زکریا که این فضل خدایی را دید، از خدا درخواست کرد که او را نیز از نعمت فرزندی شایسته برخوردار فرماید. [← آل‌عمرن/۳۸]. خداوند دعایش را پذیرفت و فرشتگان از سوی خدا مژده‌ی فرزندی چون یحیی را به وی دادند. [← آل‌عمرن/۳۹]. زکریا که این مژده را شنید از شادی به سخن آمد و چگونگی به دنیا آمدن فرزند را از خداوند پرس و جو کرد. [← همین/۸].

زکریا از سستی استخوانهایش که ترکیب‌بند پیکر آدمی بر آن استوار است، می‌نالید و می‌گفت: برف پیری روی سرم نشسته، جوانی از من جدا گشته است؛ اما با این توصیف به لطف پروردگارش، چنان امیدوار بود که هرگاه او را به فریاد می‌خواند، به دادش می‌رسید. زکریا به آرامی و تواضع در محضر پروردگار از خویشاوندانش می‌نالید که پس از مرگش دین حق را به تباهی می‌کشانند و بازیچه قرارش می‌دهند. با وجود نازا بودن و پیری همسرش، از خدا خواست تا فرزندی شایسته به وی عطا کند که دین

حق را پایدار بدارد و چشم و چراغ پیامبران پیشین گردد و خشنودی او را به جای آورد.

خداوند، دعای مخلصانه و بسیار مؤدبانه و فروتنانه‌ی زکریا را پذیرفت و وی را به فرزندی بشارت داد که تا آن وقت، کسی بدان نام به دنیا نیامده بود. زکریا قطعی بودن وعده‌ی خدا را دریافت. اکنون می‌خواهد، شرایط آن را دریابد و از هر سو دلش آرام گیرد... از پیری خود و از نازایی همسرش می‌پرسد. خدا نیز به آفرینش نخستین خود او اشاره می‌کند و می‌فرماید: این کار بر من سهل و آسان است. باز زکریا از نشان آن مژده می‌پرسد تا دلش بیشتر آرام گیرد. خداوند به او خبر داد که سه شبانه‌روز از مردم می‌بُرد و در عین صحت وجود و سلامت جسم و روان، نمی‌تواند با کسی صحبت کند و زبانش از سخن گفتن با مردم بند می‌آید و تنها با اشاره، مطلب را به این و آن می‌فهماند؛ ولی هنگام ذکر و تسبیح و نیایش پروردگار، زبانش آزاد می‌گشت و روان می‌شد و به سادگی به خواندن تورات و به راز و نیاز می‌پرداخت.

نگاهی به این آیات

۱ـ خداوند، زکریا را به فرزندی شایسته مژده داد، حدّ و مرز عادت زاد و ولد را در هم شکست، به دعای زکریا اهتمام ورزید، در سن پیری و فرسودگی او و نازا بودن همسرش، قدرت خود را نشان داد و به آن پدر دلسوز، یحیی عطا کرد، تا نگذارد خویشاوندانش پس از مرگ پدر، بیراهه روند و از فرمان حق روی برتابند.

بیا باغبان، خرّمی ساز کن   گل آمد درِ باغ را باز کن

(نظامی گنجوی)

۲ـ نیایش و راز و نیاز با صدای آرام و آهسته و یا بلند یکسان است و به روحیه و شرایط شخص بستگی داد. [← عرف/۵۵].

۳ـ زکریا هم‌چون دیدگاهِ حکم قضایی، نخست سه چیز را مطرح کرد:

أ: این که سست و فرسوده استخوان است. ب: امیدوار بود که قطعاً خداوند دعایش را می‌پذیرد. ج: آن‌چه در دعایش از خدا خواست، در جهت منافع دینی بود؛ چون وجود یحیی ـ ع ـ برای مردم خیر و رحمت و برکت به شمار می‌رود.

۴ـ در دعا و نیایش باید هم تواضع نشان داد و هم نعمتهای خدا را برشمرد.

۵ ـ زکریا می‌فرماید: «إِنِّي خِفتُ المَوالِيَ» بیم و هراس او از بستگانش پس از خود، به خاطر عشق فراوان به دین خدا بود که مبادا آنان در دین کوتاهی ورزند. این است که در نهایت فروتنی و در خلوتکده از خدا فرزند خواست تا به جای او، امر دین را برپای دارد.

یادآوری: پیامبران، در امور مالی، نه وارث کسی‌اند و نه کسی وارث آنان است. در این مورد حدیث

مشهور «إنَّا مَعاشرَ الأنبياء لا نُورَثُ، ما تَرَكنا صَدَقةٌ» و «إنَّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبياءِ وَ إنَّ الأنبياءَ لَم يُورِّثوا ديناراً ولا درهَماً، إنَّما وَرَّثوا العلمَ. فَمَن أَخَذَه أَخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ.» (صحیحین، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه از حدیث ابودرداء...) پس هر کس از علم و حکمت بهره‌ای ببرد؛ به سهمی فراوان دست یافته است.

فلسفه‌ی عدم توارث مالی در میان پیامبران و بازماندگانشان، این است که معمولاً ارث برنده (وارث)، آرزوی مرگ ارث به جاگذارنده (مورِّث) را در دل دارد، تا زودتر به اموالش برسد، بنابراین خدا، پیامبران و خاندانشان را از این شک و شبهه و کینه‌ی درون پاک فرموده است، تا کسی گمان باطل به آنان نبرد که: برای بازماندگانشان، اموال گرد کرده‌اند و دیگر این که وجود مبارک آنان هم‌چون پدر برای امّت‌اند. پس، در این صورت اموالشان به همه‌ی امّت تعلّق دارد. این است، معنای صدقه‌ی عامه. و نکته‌ی مهم‌تر این که: کار پیامبران، مال‌اندوزی نبوده و ارث مادّی نداشته‌اند.

یحیی ـ سلام‌الله‌علیه.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٢ وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ١٣
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ١٤ وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ١٥

توضیح واژه‌ها

خُذْ: بگیر. **الکتابَ**: تورات. **بِقُوَّة**: با جدّ و جهد، با قدرت و توان. **الحُکم**: نبوت، دانایی و بینایی، خردمندی. **صَبِیّاً (صَبو)**: کودکی. **حَناناً**: مهربانی، شفقت، مهر و مودت. **زَکاةً (زَکَو)**: پاکیزگی، برکت. **تَقِیّاً (وَقَی)**: پارسا، فرمانبردار. **بَرّاً** ← **بارّاً**: نیک‌رفتار، خوب کردار. **جَبّاراً**: زورگو، خودخواه. **عَصِیّاً (عَصی)**: سرکش ونافرمان. **سَلامٌ علیهِ**: بر او درود باد! **حَیّاً**: زنده.

ترجمه‌ی آیات

۱۲ـ ای یحیی! کتاب آسمانی را با جدّ و جهد بگیر [و بدان عمل کن]. ما، به او در کودکی حکمت دادیم.
۱۳ـ و از سوی خود او را مورد مهر و رحمت قرار دادیم و پاکیزگی را نصیب او کردیم. او پرهیزگار بود،
۱۴ـ با پدر و مادرش نیک‌رفتار بود و زورگوی گردنکش نبود.
۱۵ـ درود بر او، آن روز که به دنیا آمد و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود.

شرح و بیان

۱۲ تا ۱۵ ـ نام یحیی ـ ع ـ پنج بار در سوره‌های [← آل‌عمرن/۳۹]، [← نعام/۸۵]، [← مریم/۷و۱۲]، [← نبیاء/۹۰] زینت‌بخش قرآن شده است. یحیی (یوحنا)، بسیار پارسا، نیکوکار، دانا و در فهم و تبلیغ شریعت موسی سرآمد و در احکام دین و آشنایی به انواع مسایل، تکیه‌گاه و امید دل مردم بود، در همان دم کودکی، رشد یافت و از خرد و درایت برخوردار گشت و به فرمان خدا به پیامبری رسید، مردم را به سوی خداپرستی و دوری از بزهکاری فرامی‌خواند و به آنان دستور می‌داد تا در رودخانه‌ی اردن، غسل توبه کنند و از گناهان بازایستند. سپس ترسایان، این راه را در پیش گرفتند و به آن «یوحنا المُعَمّدان» می‌گفتند.

یکی از فرمانروایان ستمگر فلسطین به نام «هیرودس»، به برادرزاده‌اش به نام «هیرودیا» که دختری زیبا بود، پیشنهاد ازدواج داد. هم دختر و هم مادرش به این ازدواج تن در دادند. یحیی ـ ع ـ آن را نامشروع و

حرام دانست و مخالفت کرد. آن دختر در مجلس عمویش رقصید و عمو شیفته‌ی او شد و رسماً از او خواستگاری کرد. دختر به توطئه‌ی مادرش از فرمانروا خواست که سر یحیی را از تن جدا کند. او نیز چنین کرد و خون پاکِ یحیی را ریخت... وقتی این خبر به مسیح رسید. آشکارا به میان مردم رفت و به تبلیغ دین حق پرداخت و...

یحیی، پیامبری بود که با تمام نیرو و توان و عقل و درایت، در نهایت پاکی و صداقت، در سن کودکی و صباوت به تبلیغ تورات و احکام و دستورات آسمانی قیام کرد، به جای پدر، بار بس گران‌سنگِ رسالت را بر دوش گرفت، دلها را به دست آورد و راه راست را به آنها نمود، هرگز خود را از مردم جدا نمی‌خواست، خودخواه و جاه‌طلب نبود، بسیار نیکوسرشت و خوش‌رفتار، فروتن و خاکسار بود و فرمان آفریدگار را بی کم و کاست انجام می‌داد. پس، در همه حال درود و رحمت خدا بر او باد! نام و یادش همیشه باحیات و جاوید باد!

ویژگی‌های یحیی ـ ع ـ در قرآن

۱ـ جدّی بودن و پایداری و شکیبایی در مسیر نبوت و تبلیغ فرمان حق،

۲ـ رسیدن به پیامبری در سن کودکی،

۳ـ با محبت، مهربان و دلسوز بودن نسبت به بندگان خدا، آن‌سان که پیامبر خاتم «رؤف و رحیم» بود.

۴ـ برای ملت، بابرکت، سودمند و باعطوفت و سراپا نور و رحمت بود. [← حجر/۸۸].

۵ ـ پارسا و درستکار، مطیع فرمان کردگار و حق‌طلب بود.

۶ ـ نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و مهربان بود و در نظرش هیچ عبادتی پس از ارج‌نهادن برای ذات پروردگار مهمتر و بزرگتر از احترام آنان نبود. [← سرء/۲۳].

۷ـ خودخواه و گردن‌فراز و ناراست نبود؛ بلکه بسیار نرمخو و فروتن بود، آن‌طور که پیامبر خاتم، آراسته به این صفات است. [← آل‌عمرن/۱۵۹]، [← حجر/۸۸].

۸ ـ از فرمان پروردگار و پدر و مادرش سربرنمی‌تافت و سرپیچی نمی‌کرد.

۹ـ سلام و درود بر او باد از روز ولادت تا روز قیامت! «وَ إسمُهُ یحیی» یعنی نامش پایدار و جاویدان است.

قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ۱۶ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا
فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۱۷ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا
۱۸ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۱۹ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۲۰ قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ
وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ۲۱ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۲۲ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ
إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ۲۳ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا
تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۲٤ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا
۲۵ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا
فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۲۶ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ۲۷ يَا
أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ۲۸ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ
نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۲۹ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۳۰
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۳۱ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ
يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۳۲ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۳۳

توضیح واژه‌ها

الکتابِ: قرآن. إنتَبَذَت: کناره گرفت، گوشه‌ای گرفت. اتَّخَذَت: گرفت. اتَخَذَتْ من دُونِهم حجاباً: از کسان خود پنهان شد، میان خود و آنان پرده‌ای کشید. رُوحَنا: روح خود را، جبریل. تَمَثَّلَ: مجسم شد، نمایان گردید. سَوِيّاً: سالم، متعادل، دور از عیب. تَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّاً: به صورت انسانی خوش‌اندام بر مریم نمایان شد... تَقِيّاً: پرهیزکار. زَكِيّاً: پاکیزه از هر جهت، پاک سرشت. لَم يَمسَسْني: دست کسی مرا لمس نکرده، کسی به من دست نزده است. کنایه از نزدیکی از راه زناشویی است. لَم اَكُ: نبوده‌ام. بَغِيّاً: بدکار، زناکار. أمراً مَقضيّاً: حکمی قطعی، کاری شدنی، کاری پایان‌یافته. قَصِيّاً (قَصْو): دوردست، دورافتاده. أجاءَها(جَيأ): او را برد، او را کشانید. المَخاضُ (مَخض): درد زایمان، جنب و جوش بچه در شکم. جِذْع: خرمابن، درخت خرما. نَسْياً: چیز بی‌ارزش از یاد رفته، به درد نخور و فراموش شده، غیرقابل توجه. مَنسيّاً: از یاد رفته، رها شده، فراموش گشته. ناداها: او را صدا زد. من تَحتِها: از پایین او، از فرودست مریم، زیر پای

مریم. سَرِیّاً: چشمه آبی، جویباری. هُزِّي: تکان بده، بجنبان. جِذْع: تنه. تُساقِطْ: فرو می‌ریزد، فرو می‌افتد. رُطَباً: خرمای نورس، خرمای تازه. جَنِیّاً: چیده‌شده، دست‌چین. قَرِّي: روشن‌بدار. قَرّي عیناً: چشم را روشن بدار، شادمان باش. تَرَیِنَّ (رأي): البته می‌بینی ← دیدی. قُولي: بگو. منظور اشاره کردن است. صَوماً: سکوت کردن. إِنسِیّاً: احدی، کسی. فَأَتَت بِهِ قَومَها: مریم، عیسی را در آغوش گرفت و پیش قومش برد. فَرِیّاً: زشت، ناپسند، عجیب، نادرست. سَوْء: بد. بَغیّاً: [← همین/۲۰]. صَبیّاً: کودک، نوزاد. آتانِيَ، جَعَلَني: به من داد، مرا قرار داد، هر دو به صورت فعل ماضی، هرچند وقوع آنها در آینده تحقق یافت و یا به اعتبار سرنوشت ازلی، انگار وقوع یافته‌اند. ما دُمتُ حَیّاً: تا زنده‌ام، تا روزی که زنده هستم. شَقِیّاً: نافرمان، سخت‌دل، تندخو و سخت‌گیر. وُلِدتُ: متولد شدم. اَمُوتُ: می‌میرم.

ترجمه‌ی آیات

۱۶ـ [ای محمد!] در این کتاب آسمانی از مریم یاد کن، وقتی که، در گوشه‌ی شرقی [بیت‌المقدس] از کسان خود کناره گرفت.

۱۷ـ و میان خود و آنان پرده‌ای افکند [تا به خیال آسوده عبادت کند]. در این هنگام ما جبرئیل را به سوی مریم فرستادیم که به صورت انسانی خوش‌اندام بر او نمایان شد.

۱۸ـ [مریم] گفت: اگر پرهیزگاری، از تو به خدای رحمان پناه می‌برم.

۱۹ـ جبرئیل گفت: [آرام باش] من فقط فرستاده‌ی پروردگار توام تا به تو پسری پاکیزه ببخشم.

۲۰ـ مریم گفت: چگونه مرا پسری باشد، حال آن که دست هیچ بشری به من نرسیده است و من بدکار نبوده‌ام؟

۲۱ـ گفت: فرمان خدا این است، پروردگارت گفته این کار بر من آسان است، تا آن پسر را نشانه‌ی شگرفی برای مردم و رحمتی از سوی خود قرار دهیم. و این دستوری قطعی است.

۲۲ـ پس، مریم به عیسی باردار شد و با او در جای دورافتاده‌ای گوشه گرفت.

۲۳ـ درد زایمان او را به زیر تنه‌ی درخت خرمایی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسره فراموش شده و از یاد رفته بودم!

۲۴ـ از طرف پایین او، وی را ندا در داد که: اندوهگین مباش؛ پروردگارت زیر پای تو جوی آبی روان ساخت.

۲۵ـ تنه‌ی درخت خرما را تکان بده تا خرمای تازه چیده بر تو فروریزد.

۲۶ـ [از این خرما] بخور و [از آن آب] بنوش و [به فرزندت] شادی کن و هرگاه کسی را می‌بینی، [با اشاره] بگو: من برای خدای رحمان روزه‌ی [سکوت،] نذر کرده‌ام و به همین دلیل امروز با هیچ انسانی سخن

نخواهم گفت.
۲۷ـ مریم، کودک را در آغوش گرفت و به نزد قومش آورد. آنان گفتند: ای مریم! کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای!
۲۸ـ ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود.
۲۹ـ مریم به سوی عیسی اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟!
۳۰ـ [کودک به سخن آمد و] گفت: من، بنده‌ی خدایم، به من کتاب خواهد داد و مرا پیام‌آور خواهد گرداند.
۳۱ـ و هرجا که باشم مرا [برای مردم] خجسته و مبارک می‌گرداند و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش می‌فرماید.
۳۲ـ و مرا در حق مادرم، نیکو سرشت گردانیده و زورگویی تندخو قرارم نداده است.
۳۳ـ سلام بر من، آن روز که زاده شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که دوباره زنده می‌شوم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح حال زکریا ـ ع ـ در آیه‌های قبل، این آیات به شرح حال مریم و زادن عیسی بدون پدر می‌پردازد. بی‌گمان همانندی و تناسب میان این دو رویداد شگفت به روشنی برقرار است. از این رو، این تناسب هم در سوره‌ی آل‌عمران [← ۳۵تا۳۸]، هم در سوره‌ی انبیاء [← ۸۹تا۹۱] و هم در این سوره، در کنار هم آمده‌اند؛ چون جهت معنایی مشترک دارند و این که: بر قدرت بی‌مانند آفریدگار نشان باشد...

شرح و بیان

۱۶ تا ۳۳ـ شگفتی داستان تولد یحیی در این است که از پدری پیر و سالخورده و مادری نازا پا به عرصه‌ی هستی نهاد . شگفت‌تر از این رویداد، به دنیا آمدن عیسی از مادری دوشیزه و بدون شوهر است؛ هرچند پیدایش نخستینِ انسان، نه پدر داشت و نه مادری وی را به دنیا آورد.

خداوند، پس از گذشت قرنها از پیدایش آدم بار دیگر پدیده‌ی شگفت و بزرگی را به مردم نشان داد و عیسی را برخلاف عادت جاریِ زاد و ولد، هستی بخشید. آری! اراده‌ی جهان‌آفرین این است تا مردم قدرت بلامنازع هستی‌بخش را بهتر و بیشتر دریابند و بدانند که هرگاه بر کاری اراده کند، ضوابط و حدّ و مرز رسم و یاسای معمول را کنار می‌گذارد و هرطور بخواهد، همان می‌شود؛ اما این رویداد دوم، گروهی از مردم را به شک و شبهه انداخت و پیرامون این مولود یگانه، افسانه‌ها بافتند، راه کج رفتند و حتی او را خدا نامیدند.

ای محمد! به مردم یادآور شو که مریم «دَیْرنشین» و خدمتکار عبادتگاه، در گوشه‌ی شرقی قدس قرار گرفت و از خانواده‌اش دوری گزید و خوش‌نام و پاکدامن زیست و به نیک‌نامی شهره‌ی شهر و دیار گشت و در خلوتکده و به تنهایی با آفریدگارش به راز و نیاز پرداخت که ناگهان، جبرئیل در شکل و لباس مردی سالم پدیدار گشت. مریم از بیم او به خدا پناه برد و مدد جست و پارسایی را در دل آن مرد ناشناس بیدار کرد که مبادا نیّتی بد در نهان داشته باشد. جبرئیل در جواب گفت: من فرستاده‌ی خدایم و هیچ گونه نیّت بدی در وجود من نیست. [← آل‌عمرن/۴۵و۴۶] خدا دستور داده تا پسری پاک از هرگونه آلودگی و گناه به تو بخشم. مریم هنوز نگران است که این فرشته چگونه پسری به او می‌بخشد، حال آن که ازدواج نکرده و با کسی همبستر نشده و از زنا هم پاک است... [← تحریم/۱۲].

جبرئیل برای رفع شبهه و نگرانی او فوراً می‌گوید: کار خدا چنین است که بدون شوهر و دور از تردامنی و آلودگی تو را فرزندی عطا می‌کند، تا نشان و دلایلی بر قدرت او باشد و برای مردم خیر و رحمت آورد. سپس با نفخه‌ی جبرئیل باردار شد. این خاتون بزرگوار از شرم نزدیکان خود و از بیم اتهام ناروا جای دوری برگزید. آن‌جا، به قول ابن‌عباس، وادی «بیت لحم» بود و فاصله‌ی حمل و ولادت لحظه‌ای بیش نبود.

درد زایمان بر مریم فشار می‌آورد، به زیر درخت خرمایی پناه می‌برد، از شرم و تنهایی و درد، نیست و نابودی خود را آرزو می‌کند، که کاش از خاطره‌ها فراموش می‌شد و از یادها می‌رفت. پریشانی و آشفتگی او بیشتر می‌شود و تمام اندامش را در بر می‌گیرد. در این هنگام، بانگی به گوشش می‌آید که: برای این حال و وضع غم مخور، خداوند رودباری زیر پایت فراهم آورده، از آبش بیاشام، درخت خرما را تکان بده تا تو را از خرمای نورس تازه سیر گرداند، چون شیرینی به ویژه خرما برای زائو بسیار مفید است به دیدار نوزادت نیز شادی کن و بدان که خدایت تو را فراموش نکرده و این امکانات را برایت فراهم آورده تا درد و فشار جسمی و روحی را فراموش کنی و آرام گیری و با اشاره مردم را واداری که این رویداد شگفت را از نوزاد بپرسند. همه‌ی اینها معجزات پی در پی‌اند که به فرمان پروردگار روی می‌دهد تا عبرت همگان و ایمان‌داران شود. اکنون مریم از سرگشتگی به در می‌آید و می‌داند که خدا تنهایش نخواهد گذاشت. وقتی وارد قومش می‌شود، او را نکوهش می‌کنند و از بزرگواری و پاکی پدر و مادرش یادآور می‌شوند و چنان می‌پندارند که مریم مرتکب کار زشتی شده است. او نیز به نوزاد اشاره می‌کند تا به آنان پاسخ دهد. آنان از در انکار درمی‌آیند. کودک به حرف می‌آید و به بندگی خود برای خدا اقرار می‌کند و به آن مردم می‌گوید که: به زودی از سوی خدا کتاب آسمانی دریافت می‌دارد، به پیامبری می‌رسد، مردم را به سوی حق فرا می‌خواند، وجودش خیر و برکت است. به فرمان خدا به ادای نماز و زکات مال اشاره می‌کند و این که در برابر مادرش نیکوکار و نیک‌رفتار است و زورگو و تندخو نیست. بدین‌ترتیب، عیسی بندگی خود را

به محضر آفریدگار اختصاص می‌دهد تا بدانند که او، نه پسر خداست و نه خدا ... زندگی او محدود و اندک است. پس درود و رحمت بر او باد از بدو تولّد تا روز قیامت!

نگاهی به این آیات

۱ـ وقتی جبرئیل در شکل و قیافه‌ی مردی به خلوتکده‌ی مریم رفت، لرزه بر اندامش افتاد و به خدا پناه جُست و آن مرد ناشناس را به پارسایی و حذر از گناه فراخواند.

۲ـ آن مرد ناشناس گفت: من، فرستاده‌ی خدایم، آدم نیستم.

۳ـ این جمله آرامش را به مریم داد؛ ولی چندان پایدار نماند، چون آن مرد فوراً گفت: من آمده‌ام تا پسری پاکیزه از هر جهت به تو ببخشم.

۴ـ از شنیدن این سخن بی‌تاب گشت و بر خود لرزید و پریشان شد که چگونه ممکن است زنی بدون همسر و همبستری، فرزندی بزاید؟! من از کار پلید، پاکم.

۵ ـ در این مورد مریم تنها به اسباب عادی و روال معمول بشری می‌اندیشید. وقتی آن فرشته‌ی الهی گفت: هر کاری برای خدا سهل و آسان است و چنین چیزی ممکن است، مریم آرام گرفت...

أَلَم تَرَ أنَّ اللهَ أوحى لِمريم وَ هُزّي إليكِ الجذعَ يُساقطِ الرطب
وَ لَو شاءَ أدنى الجذعُ مِن غير هَزّةٍ إليها و لكن كلّ شيءٍ لَه سببٌ:

مگر نمی‌دانی که خدا به مریم الهام کرد و دستور داد که: تنه‌ی درخت خرما را بگیر و به سوی خود تکان بده تا خرمای تر و تازه به تو بدهد [و از آن تغذیه کنی]؟!

اگر خدا می‌خواست، شاخه‌های خرما به او نزدیک می‌شد و به تکان دادن نیاز نداشت؛ اما هر چیزی سببی دارد.

۶ـ وجود چنین فرزندی نیز نشان معجزه‌ی بزرگ و رحمت برای بشریت است و حتماً روی می‌دهد.

۷ـ مریم پس از این رویداد ناچار عبادتگاه را ترک کرد و به جای دوری رفت. اکنون با حالتی از بیم و امید در اندیشه است: گاهی از آن می‌ترسد که این موضوع آشکار گردد و مردم تهمت‌بارانش کنند و گاهی امیدوار و چشم به راه پسری این چنین ابوالعجایب است تا دین خدا را یار باشد.

۸ ـ از بیم اتهامات، از تنهایی، از درد زایمان، از گرسنگی و تشنگی و بی‌پرستاری در وقت زایمان می‌نالد و آرزوی مرگ و نیستی می‌کند که: کاش هرگز نبودم...!

۹ـ صدای دلنوازی به او نوید می‌دهد که اسباب خوردنی و نوشیدنی تو فراهم گشته است و هرگاه کسی درباره‌ی این مولود خجسته سِیَر از تو پرسید، جوابش را به خود او واگذار.

۱۰ـ وقتی قومش او را دیدند که نوزادی در آغوش گرفته و بازمی‌آید، به ملامتش زبان گشودند و گفتند: «یا أُختَ هارونَ! ای خواهر هارون! تو در پاکی و عبادت همتای هارون بودی خاندانت پاک و بزرگوار بودند، چرا دست به پلیدی زده‌ای؟!... خطاب: «یا اخت هارون» هم‌چون خطاب مردم عرب است که می گویند: یا اخاالعرب! ای برادر عرب! یا این که، ملّت کرد می گویند: ئه‌ی برای کوردا یعنی ای کسی که از نژاد عرب یا از نژاد کرد هستی! منظور برادر پدرمادری نیست.

عیسی ـ سلام الله علیه ـ به جای مادرش پاسخ می‌دهد.

۱۱ـ من، بنده‌ی خدایم، او کتاب آسمانی به من خواهد داد و پیامبرم خواهد کرد، خدایم به من سفارش فرموده تا دم مرگ نماز به جای آورم، زکات مال به در کنم و نسبت به مادر پاکدامنم، مهربان باشم و در برابرش درشت‌خو، زورگو و نگون‌بخت نباشم... پس بدین گونه مادر بزرگوارش را از هرگونه اتهامی تبرئه کرد.

۱۲ـ سخن گفتن مسیح در همان ساعتهای نخستینِ به دنیا آمدنش هم‌چون به سخن آمدنِ اعضا و اندام بدن در روز قیامت است و نص صریحی نداریم که پس از این مرحله تا هنگامی که به طور مرسوم و عادی ـ هم‌چون سایر کودکان ـ زبان باز کرده است سخن گفته باشد، بلکه به همان حال دوران مرسوم کودکی بازگشته است. [طه الدره، ج ۸ ص ۳۹۰ به نقل از قرطبی با اختصار.]

جهت توضیح بیشتر به آیه‌ی ۴۶ آل‌عمران مراجعه شود.

در پایان به این بیت حافظ ـ رحمه‌الله ـ اشاره می کنیم:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند　　　نکته‌ها هست بسی، محرم راز کجاست؟

اختلاف نظر ترسایان در شأن عیسی ـ ع .

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ٣٤ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ
سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٥ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٣٦ فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ
٣٧ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ٣٨ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ
الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ٣٩ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الأَرْضَ وَمَنْ
عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٤٠

توضیح واژه‌ها

ذلكَ: این صفات برجسته‌ی ارزنده. **قَولَ الحَقِّ**: سخن راست، گفتار درست. **يَمتَرونَ (مَـرْي)**: اختلاف می‌ورزند، تردید می کنند. **ما كانَ لله**: سزاوار خدا نیست، خدا را نسزد، برازنده‌ی مقام خدا نیست. **أنْ يَتَّخِذَ**: که برگیرد. **قَضَى**: اراده کرد، خواست. **هذا**: این راه. **الأحزاب**: گروههای سه‌گانه‌ی ترسایان:گروهی گوید: عیسی پسر خداست، دیگری گوید: همتا و شریک خداست و گروه سوم گوید: یکی از سه خداست (اقنوم ثلاثه) احزاب، یا گروههای مختلف ترسایان و یهودیان. **مَشهَد**: صحنه، حضور و شهود. **أَسمِعْ بِهِم و أَبصِرْ**: چه شنوا و چه بینا هستند! (ما أَسمَعَهُم و ما أَبصَرَهُم!). **يَـومَ الحَـسرَة**: روز قیامت، روز پشیمانی و افسوس خوردن. **إذا قُضِيَ الأمرُ**: آن وقت که کار یکسره شود، آن‌گاه که کار به فرجام برسد. **نَرِثُ**: وارث هستیم، به ارث می‌بریم.

ترجمه‌ی آیات

۳۴ـ این است [حقیقت ماجرای] عیسی پسر مریم، [که] آن سخن درستی است و در آن تردید دارند.
۳۵ـ سزاوار [شأن] خدا نیست که فرزندی انتخاب نماید.او پاک و منزه است،[و] هرگاه کاری را اراده کند، به آن می گوید: پدید آی. بی‌درنگ پدید می‌شود.
۳۶ـ تنها خدا، پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید . این است راه راست.
۳۷ـ گروههای بی‌باور از اهل کتاب به اختلاف پرداختند. وای بر کفرپیشگان در وقت حضور در آن روز

بزرگ.

۳۸ـ آنان چه خوب می‌شنوند و چه خوب می‌بینند، آن روز که نزد ما می‌آیند؛ ولی این ستمگران، در این دنیا در گمراهی آشکاری قرار دارند.

۳۹ـ [ای محمد!] آنان را که اکنون در غفلت و بی‌باوری‌اند؛ از آمدن روز حسرت و ندامت که کار به فرجام می‌رسد، بترسان.

۴۰ـ ما، زمین را با هرکس در آن است، به ارث می‌بریم و همگی به نزد ما بازگردانده می‌شوند.

شرح و بیان

۳٤ تا ۳۷ ـ **انواری از داستان عیسی مسیح**: عیسی، بنده، فرستاده، کلمه و روح خدا و آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل است که خدا به مریم القا کرد. قرآن، او را به عناوین مسیح (لقب)، عیسی و ابن‌مریم می‌خواند. عسی به زبان عبری «یَشوع» (یسوع) به پندار نصاری، نجات دهنده‌ی آنان از خطا و لغزش. در سیزده سوره، سی و چهار بار با عناوین بالا از او یاد شده است: بقره [۸۷، ۱۳۶، ۲۵۳]، آل‌عمران [۴۵، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۸۴]، نساء [۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲]، مائده [۱۷، ۴۶، ۷۲دوبار، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶]، انعام [۸۵]، توبه [۳۰، ۳۱]، مریم [۳۴]، مؤمنون [۵۰]، احزاب [۷]، شوری [۱۳]، زخرف [۵۷، ۶۳]، حدید [۲۷]، صف [۶، ۱۴].

توضیح: جمعاً ۱۱ بار کلمه‌ی «مسیح» آمده است. ۸ بار به تنهایی و ۳ بار به صورت ترکیب «المسیح عیسی بن مریم» آمده است.

عیسی پسر مریم، دختر عمران از دانایان بزرگ بنی‌اسرائیل بود. همسر عمران به مریم حامله شد؛ نذر کرد فرزندش را به خدمتکاری هیکل (مجسّمه) سلیمان وقف و منصوب گرداند. عمران فوت کرد؛ هرچند فرزند دختر بود؛ ولی مادرش به نذر خود وفا کرد و خدا نیز پذیرفت. [← آل‌عمرن/۳۶و۳۷]. مریم هنوز کودک بود و به سرپرستی نیاز داشت.

نگهبانان هیکل قرعه زدند، قرعه به نام زکریا درآمد و او سرپرست و کفیل مریم شد، زکریا شوهرخاله‌ی مریم بود. مریم با پاکی و بندگی خدا و دوری از آلودگیها رشد نمود.

وقتی به سن معمول زنان رسید، جبرئیل پیش او آمد. مریم از ورود او به خلوتکده‌اش به خدا پناه برد. جبرئیل در دم خود را معرفی نمود که فرستاده‌ی خداست، تا با نفخه‌ای در آستین لباسش او را پسری عطا کند. آری! این بارداری و این فرزند آوردن استثناست و با عادت مرسوم زنان، مقایسه نخواهد شد؛ چون فرزندی بدون پدر از مادری دوشیزه، پا به عرصه‌ی وجود می گذارد، تا آفریدگار نشان دهد که او بدون سبب هم می‌آفریند.

هیرودس، فرمانروای فلسطین، در آن عصر به کشتن تمام کودکانِ «بیت لحم» فرمان داد. یوسفِ نجار از

نزدیکان مریم و عیسی، در خواب دید که آنان را از شر و ستم شاه به مصر می‌برد تا در امان باشند. همین که بیدار شد، فوراً آن دو را به مصر برد، آنان تا مرگ هیرودس در آن‌جا ماندند و سپس به فلسطین بازگشتند. عیسی ـع ـ هفت سال را پشت سر گذاشته بود و در «ناصره» تربیت می‌شد. در دوازده سالگی با مادرش به اورشلیم رفت، تا برابر شریعت موسی، نماز را برپا دارد. پس از سه‌روز کسی از آنان نپرسید و علمای یهود با او به مجادله برخاستند. از آن‌جا نیز برگشتند. در سی سالگی بود، با مادرش به کوه زیتون رفت که زیتون بچیند. هنگام نماز ظهر، جبرئیل برایش انجیل آورد.

انجیل

انجیل؛ یعنی، بشارت، کتاب نور و هدایت مردم به سوی حق؛ اما آن انجیلی که مسیح آورد و به شاگردانش داد تا مردم را بشارت دهند، اکنون یافت نمی‌شود؛ انجیل کنونی در جهان مجموعه داستانی تاریخی پیوسته به هم در سیره‌ی مسیح است که شاگردانش آن را سر هم کرده و گرد آورده‌اند که در آن مطالبی از پند و اندرز و امثال از زبان مسیح دیده می‌شود. طبق تحقیقات مورخان و مفسران انجیل بیشتر از صد نوع است. کلیساها تنها به چهار نوع آن اعتراف کرده‌اند:

انجیل مَتّی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا که قطعاً اینها در زمان مسیح نوشته نشده بودند. انجیل متی، نخستین و قدیمی‌ترین آنهاست و به اعتراف خود مسیحیان پیشین با انجیل آسمانی یکی نیست. این کتاب به زبان عبرانی نوشته و سپس به زبان یونانی برگردانیده شد. سند این ترجمه هم معلوم نیست.

متّی، انجیل خود را سی و نه سال پس از مسیح بر مبنای اندیشه و نظر «ایرونیموس» قدّیس، (پاک و پارسا، برای یاران دین مسیح... به کار می‌رود،) نگاشت.

مرقس، مردی یهودی و از خدمتکاران هیکل سلیمان و شاگرد پطرس بود که الوهیت مسیح را انکار می‌کرد. کتاب انجیل منسوب به خود را در سال ۶۱ م. به رشته‌ی تحریر درآورد و در سال ۶۸ م. در زندان اسکندریه کشته شد.

لوقا، طبیبی از دیار انطاکیه که هرگز مسیح را با چشم خود ندیده بود و مسیحیت را از شخصی به نام پولس قدیس، یهودی متعصب، یاد گرفت که او هم مسیح را ندیده بود. با نصاری میانه‌ی خوبی نداشت. وقتی دید که ستم ورزیدن بر آنان سودی ندارد، ناچار مسیحیت را پذیرفت، سپس از آن راه توانست، مردم نصاری را از احکام و واجباتِ تورات ـ که مسیح مأمور ابطال آن نبود ـ از هم متلاشی و پراکنده گرداند. لوقا، انجیل خود را پس از مرقس و پس از مرگ پطرس و پولس نگاشت.

یوحنا یکی از دوازده شاگرد مسیح به شمار می‌رفت، عیسی او را بسیار دوست می‌داشت. او نیز کتاب انجیل را در سال ۹۶ تا ۹۸م نوشت. او مسیح را انسان می‌دانست. علمای مسیح بسیاری از مطالب این کتاب

را از یوحنا نمی‌دانند؛ بلکه از تألیفات یکی از شاگردان او در دو قرن بعد می‌دانند که به یوحنا نسبت داده تا مردم را بدان بفریبد. هدف از نوشتن این کتاب برای اثبات خدایی مسیح نوشته شد.

به طور خلاصه، سند این اناجیل به مسیح نمی‌رسد و به اعتراف خود ترسایان، اینها همان اناجیل نیست که خدا برای مسیح فروفرستاد. و این، کاملاً طبیعی است. زیرا در آن زمان، یاران (حواریّون) مجال نوشتن نداشتند و مطالبی که بعداً نوشته شد، بی‌تردید عین مطالب بیان شده‌ی قبلی نخواهد بود. و شاهد مطلب همین نُسخ متعدّد است.

انجیل برنابا

این کتاب، یکی دیگر از اناجیل است که درباره‌ی سرگذشت مسیح نوشته شده. برنابا از پیروان مسیح و از ملازمان نشر دعوت او بود و با سایر اناجیل دو فرق اساسی و جوهری دارد:

أ: به صراحت می‌گوید: عیسی انسان است، خدا نیست.

ب: به روشنی، به نزدیکی ملکوت آسمانها و یاد و نامِ «محمد»، پیامبر خاتم در بسیاری جاهای آن بشارت می‌دهد.

حواریان

یاران و ندیمان مسیح‌بن مریم بودند که به او گرویدند و در محضرش تلّمذ کردند و درس آموختند. گویند: تعداد آنان به دوازده نفر مرد می‌رسید و مطالب انجیل به لفظ «تلامیذ: شاگردان» از آنان نقل و تفسیر می‌کند. مسیح ـ ع ـ آنان را به نواحی یهودی‌نشین می‌فرستاد تا مردم را به دین خدا فراخوانند.

معجزات عیسی

معجزات و خوارق عادات فراوانی از عیسی روی می‌داد، همان‌طور که سایر پیامبران، معجزات گوناگون داشتند. از جمله معجزات مسیح عبارتند از: شکل‌سازی پرنده از گِل و دمیدن در آن، شفا دادن کور مادرزاد و بیماری بَرَص به اذن خدا... [← آل‌عمر ن/۴۹تا۵۱].

وفات مسیح

رسوایی و بدنامی کاهنان و فَرِّیسیین[1] به دست مبارک مسیح، سبب شد تا به چاره‌جویی دست زنند.

---

۱ . فریسیّون، فریسیین، گروهی از بنیادگرایان یهودی که برای اجرای درست آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان، متحد شدند؛ اما به تدریج از هدف اصلی خود دور گشتند و به دادن شعار خالی و ریاکاری و ←

آنان به نزد حاکم وقت شکایت بردند و گفتند: عیسی خود را شاه یهودیان می‌داند.

آن ملّت جز قیصر روم کسی را شاه و حاکم خود نمی‌دانستند. حاکم، سرباز فراوانی برای دستگیری او گسیل داشت. گفتند: عیسی، مردی هرج و مرج طلب و شورشی است، از دین ما برگشته، جوانان را فریفته و ما را از هم جدا کرده است. وجودش خطری برای حاکمیت است و در برابر نظام نرمشی نشان نمی‌دهد و پایبند به قانون نیست. یهودیان سخنان خود را به سیاست درآمیختند تا فرمانروایانِ بیگانه را علیه مسیح تحریک کنند. سرانجام سربازان حکومتی شخصی جوان به نام «یهودای اسخریوطی» را که به مسیح شباهت داشت به صلیب کشیدند و عیسی ـ سلام الله علیه ـ از دست یهودیان رستگار شد و مصلوب نگشت و خدا او را پیش خود خواند. [← نساء/۱۵۷و۱۵۸]، [← آل‌عمر ن/۵۵].

کشیشان و به طور کل اهل کتاب درباره‌ی حضرت عیسی اختلاف‌نظرهای فراوان دارند: برخی می گویند: عیسی خداست، پس از آن‌که کارش در زمین پایان یافت دوباره به آسمان صعود کرد. عده‌ای می گویند: او پسر خداست، دسته‌ای می گویند: یکی از اقنومهای سه‌گانه است (پدر، پسر و روح‌القدس)، عده‌ای می‌گویند: عیسی سومین تن از خدایان سه‌گانه است (الله، عیسی و مادر او خدا هستند). و برخی او را ساحر می دانند و...

وای بر دروغ‌پردازان بی‌باور، آن‌گاه که در بارگاه خداوند، حضور می‌یابند و راه گریزی ندارند!
[← آل‌عمر ن/۵۹ و ۶۰]، [← نساء/۱۵۶].

سرانجام، عده‌ای از یهود و نصاری گویند: عیسی بنده، فرستاده و روح و کلمه‌ی خداست.

۳۸ ـ صحنه‌ی رستاخیز چنان است که مشاهده‌ی دادگاه الهی، انسان را از غفلتی که در دنیا داشته، بیدار می کند و کوردلان را آگاه می‌سازد، اما چه سود! فرصت از دست رفته و حسرت بر جای گذاشته است و بزهکاران، سربه‌زیرند. [← سجده/۱۲].

۳۹ و ۴۰ ـ ای محمد! این درماندگان را از بیم و هراس روز قیامت آگاه کن که شاید به سوی حق آیند و راه راست در پی گیرند تا در رستاخیز غمگین و گرفتار نشوند و بدانند که وارث تمام هستی، خداست و بس.

⊃ دین‌فروشی و دست‌آویز قرار دادن دین خدا، پرداختند که به شدت مورد سرزنش عیسی ـ ع ـ واقع شدند و علیه مسیح قد علم کردند. فریسی، به یک تن گفته می‌شود.

قصه‌ی ابراهیم

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤١ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ
وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٢ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ
صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٣ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ٤٤ يَا أَبَتِ إِنِّي
أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٥ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي
يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ٤٦ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ
كَانَ بِي حَفِيًّا ٤٧ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي
شَقِيًّا ٤٨ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا
٤٩ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٠

توضیح واژه‌ها

صِدِّيقاً: بسیار راستگو. **يا أَبَتِ**: ای پدر! پدر جان! **يا أَبَتِ** ← **يا أَبِي**، تاء، به جای یای اضافه آمده و برای تلطّف و مدارا و درخواست است. **لا يُغْنِي عَنكَ شيئاً**: چیزی از تو دور نمی‌کند، به حال تو سودمند نیست، مشکل تو را حل نمی‌کند. **جاءَنِي مِنَ العلمِ ما**: از علم وحی چیزی به من رسیده است، از دانش چیزی نصیب من شده است. **صِراطاً سَوِيّاً**: راه راست. **عَصِيّاً**: نافرمان، سرکش. **يَمَسَّ** ← **أن يَمَسَّ**: که برسد. **يَمَسَّكَ**: تو را فراگیرد، به تو برسد. **وَلِيّاً**: یار و همدم، دوست. **لَأَرْجُمَنَّكَ**: قطعاً سنگسارت می‌کنم، البته سنگبارانت می‌کنم، یا، تو را ناسزا می‌گویم، به تو دشنام می‌دهم. **أُهجُرْنِي**: مرا رها کن، از من دور شو، از پیش من دور شو. **مَلِيّاً**: مدتی طولانی. **حَفِيّاً**: مهربان، بامحبت. **أَعتَزِلُكُم**: از شما کناره‌گیری می‌کنم، دوری می‌ورزم. **ادعُوا**: به فریاد می‌خوانم، پرستش می‌کنم. **بِدُعاءِ**: در خواندن، در پرستیدن. **شَقِيّاً**: نومید، محروم، بی‌بهره، سخت‌دل. [← همین/۴]. **لِسان**: زبان، سخن، گفتار. **لِسانَ صِدقٍ**: نام نیکو، شهرت نیکو، آوازه‌ی راستین، آوازه‌ی نیک. **عَلِيّاً**: والامقام. **لِسانَ صِدقٍ عَلِيّاً**: آوازه‌ی راستین و والا، نام نیک، زبان خیر و مقام برجسته [← شعراء/۸۴]. **قَدَمَ صِدقٍ**: پیشینه‌ی راستین، سابقه‌ی نیک، مقامی راستین، منزلت رفیع و والا [← یونس/۲]...

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ [ای محمد!] در این کتاب از ابراهیم یاد کن؛ چون او پیام‌آوری بسیار راستگو بود.

۴۲ـ به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی می‌پرستی که نه، می‌شنود، و نه، می‌بیند و تو را سود نمی‌رساند.

۴۳ـ ای پدر! از راه وحی دانشی به من رسیده که به تو نرسیده است. بنابراین، از من پیروی کن تا به راهِ راست، رهنمونت شوم.

۴۴ـ پدر من! شیطان را پرستش مکن؛ چون شیطان در برابر خدای رحمان سرکش است.

۴۵ـ پدر جان! من از آن می‌ترسم که از طرف خدای رحمان، عذابی تو را فراگیرد، آن‌گاه همدم شیطان شوی.

۴۶ـ [پدرش به تندی] گفت: ای ابراهیم! آیا از خدایانم روی برمی‌تابی؟ اگر کوتاه نیایی، تو را سنگباران می‌کنم. [برای] زمانی طولانی از من دور شو.

۴۷ـ ابراهیم گفت: درود بر تو! از پروردگارم برایت آمرزش می‌طلبم؛ چون که او در حق من، مهربان است،

۴۸ـ و از شما و از آن‌چه به جای خدا می‌پرستید، کناره‌گیری می‌کنم و پروردگارم را فرامی‌خوانم. امیدوارم که در فراخواندن پروردگارم محروم نشوم.

۴۹ـ وقتی از آنان و از آن‌چه به جای خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و آنان را پیامبر خود قرار دادیم.

۵۰ـ و از در رحمت خود به آنان عطا کردیم و برایشان نام نیک و آوازه‌ی بلند مقرر داشتیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از شرح گمراهی نصاری در آیات قبل، به بیان گمراهی‌های بت‌پرستان می‌پردازد؛ هرچند این دو گروه راه مشترکی را سپرده‌اند؛ اما گمراهی دسته‌ی دوم بدتر و بزرگتر به شمار می‌آید؛ زیرا هدف سوره اثبات یکتاپرستی، ایمان به پیامبری و زنده شدن پس از مرگ است و منکران توحید هم دو دسته‌اند؛ دسته‌ای چون ترسایان، انسانهایی را به جای خدا، به خدایی می‌گیرند؛ دسته دوم، بت‌پرستان‌اند که موجودات بی‌جان و دست‌ساخته‌ی خود را به خدایی برمی‌گزینند.

آیات پیشین از دسته‌ی اول سخن گفت؛ این آیات از گروه دوم؛ یعنی،از بت‌پرستان سخن می‌گوید و پس از تبیین آن، بر افکار و اندیشه‌ی هر دو گروه سرگشته، مهر ابطال می‌زند.

شرح و بیان

٤١ تا ٥٠ ـ این درس از سرگذشت ابراهیم خلیل سخن می‌گوید، که با پدرش به نرمی و مهربانی حرف

می‌زند که شاید از شرک و بت‌پرستی دست بردارد و به راه راست بازگردد؛ اما پدر با تندی و نادانی به جواب می‌پردازد، او را به کشتن تهدید می‌کند و از خود می‌راند. باز ابراهیم با سلام و امان به او خطاب می‌کند.

شجره‌ی پاک و سلسله‌ی نیکو خصال پیامبری از او سرچشمه می‌گیرد و شاخ و برگ به جهان می‌فرستد و تمام ملل ـ حتی مشرکان عرب ـ به او می‌بالند و مباهات می‌کنند. آری! داستان او با پدرش، به اهل بینش، اندرزها، پندها و راه‌کارها می‌آموزد. این است که خداوند به پیامبر خاتم می‌فرماید: از ابراهیم که پیامبری بسیار درستکار و راست‌گفتار است، یاد کن که با لطف و شفقت خطاب به پدرش می‌گفت: پدر عزیز! بندگی تو برای این چیزهای دست‌ساخته و بی عقل و زبان، کار بیهوده‌ای است و هرگز تو را به مقصد نمی‌رسانند. انسان خردمند چنین کاری نخواهد کرد، عبادت، مخصوص کسی است که از تمام جهات از انسان برتر و داناتر و بالاتر باشد؛ هرچند من از توام و سن و سالم از تو کمتر است؛ اما خداوند دانش و بینشی به من داده که تو آن را نداری. اگر مرا پیروی کنی، به راه راست هدایت می‌شوی و از سرگردانی می‌رهی. چگونه ممکن است، خردمند از بی‌خِرد بی‌زبان پیروی کند؟! [← نمل/۶۲ و۶۳] این اندرزها و هشدارها را چندین بار با دلیل و برهان با لطف و مهربانی بدون خشونت تندی به پدر گفت: نه پدرش را به نادانی نام برد و نه نسبت کامل علم را به خود داد؛ بلکه او را در نهایت تواضع و دلسوزی از پرستش بتان بی‌عقل و جان، بر حذر داشت و بیان نمود که: در واقع چنین پرستشی، اطاعت و پرستش از اهریمنِ دشمن آدمی است. اهریمنی که از آفریدگارش فرمان نمی‌برد. [← نساء/۱۱۷]، [← یس/۶۰].

پدرم! من می‌ترسم به عذاب سخت پروردگار گرفتار آیی و در آتش دوزخ با شیطان، قرین و همدم شوی. [← نحل/۶۳].

نکته: چهار بار خطاب «یا أبتِ!» نشان عشق و محبت ابراهیم نسبت به ایمان آوردن آزر است.

این دعوت بسیار دلپذیر و مهرانگیز و دلسوزانه در دل مشرک اثر نکرد و پدر با تندی و زشتی با او می‌ستیزد که: مگر تو از خدایان من سر بر می‌تابی، آنها را نمی‌پرستی، با من این گونه حرف می‌زنی؟!

از بدگویی و عیبجویی بتان دست بردار، وگرنه تو را سنگباران می‌کنم و دشنامت می‌دهم. مدتی طولانی از من دور شو، تو را نبینم.

شایان ذکر است که پدرش، آن‌قدر نسبت به او سنگدل و کینه‌توز بود، او را «اِبنی!»: پسرم! خطاب نکرد، گفت: ای ابراهیم! انگار دشمن او بود و به سنگسار کردن تهدیدش نمود؛ هرچند ابراهیم با مهربانی و عطوفت و از ته دل، چهار بار خطاب به او گفت: «یا أبتِ!»: پدر جان، پدر عزیزم...

نقل این رویداد هم به خاطر دلداری پیامبر خاتم بود که عمویش، ابولهب و سخنان زشت و بی‌ادبانه‌ی ابوجهل و کسانی دیگر، در برابر آن همه مهر و دلسوزی، حضرت را به گونه‌های مختلف آزار می‌دادند...

با این وصف، ابراهیم به لطف و نرمی پدرش را جواب داد، هیچ خشمگین نشد و همان‌گونه که مؤمنان به جاهلان خطاب می‌کنند، ابراهیم ـ س ـ از روی ادب به پدرش گفت: «سلامٌ علیكَ» [← فرقان/۶۳]، [← قصص/۵۵]. از سوی من هیچ‌گونه آزاری به تو نخواهد رسید؛ تو را به سوی راه راست و سلامت از ترفند اهریمن فرامی‌خوانم. هیچ‌جدل و ستیزی در میان نیست؛ از بارگاه خدای یکتا برایت آمرزش می‌طلبم. خدایم در حق من نیکی کرده و با من بس مهربان است. [← شعراء/۸۶]، [← برهیم/۴۱].

این همه آمرزش‌طلبی و مهر و عطوفت در برابر پدرش، به سبب وعده‌هایی بود که به او داده بود که شاید از گمراهی به سوی راه الهی بازگردد؛ اما وقتی روشن شد که دشمن خداست، از وی روی برتافت و متنفر شد. [توضیح ← توبه/۱۱۴].

ابراهیم دید که سخنش در نمی‌گیرد و آن ملّت در خواب غفلت‌اند؛ از پدر و قومش و همه‌ی خدایان دروغینشان دوری گزید و وطن و دیار خود را ترک و به سرزمین فلسطین، هجرت کرد. خداوند، بهتر از آن قوم را یار و همدم او قرار داد و به او اسحاق و یعقوب عطا کرد تا فراق وطن و زادگاهش را جبران کنند، پیامبران فراوانی از این سلاله‌ی پاک به دنیا آمدند و دین خدا را به مردم نمودند. خداوند، ذکر جمیل و آوازه‌ی نیکو و منزلت والای آنان را، تا روز قیامت زبان‌زدِ خاص و عام گردانید و تابلوی رنگین نمازخوانان است، که در نمازهای شبانه‌روزی خود، مهر تأیید آن را میان وصف و ستایش پیامبر خاتم و ابراهیم و آل او قرین هم قرار می‌دهند و این گونه زمزمه می‌کنندو می‌گویند: «اللّهم صَلّ علي محمَّدٍ وَ علَي آلِ مُحمَّدٍ، كما صَلَّيتَ عَلي ابراهيمَ وَ عَلي آلِ ابراهيمَ، في العالمين إنَّكَ حَميدٌ مجيدٌ».

نکته: ذکر جمیل و نام نیک پس از مرگ، عمر دوم آدمی است. امیرالشعرا احمد بک شوقی مصری ـ رحمه‌الله ـ می‌گوید:

دَقّاتُ قلبِ المرءِ قائلةٌ لَهُ: إنَّ الحياةَ دقايقٌ و ثَوانِ

فارفَعْ لِنفسِكَ قبلَ مَوتِكَ ذِكرَها فالذّكرُ للإنسانِ عمرٌ ثانِ:

ضربان قلب آدمی به او می‌گوید: زندگانی، چند دقیقه و ثانیه است؛

یاد آن را پیش از مردن به خود بیاموز؛ چون یادآوری [و نام‌آوری] برای آدمی عمری دوباره است.

تتمه: گویند: عمر آدمی سه لحظه است:

لحظه‌ای که گذشت و برنمی‌گردد، لحظه‌ای که آینده است و معلوم نیست بیاید و لحظه‌ای که در آن هستیم و وجود خود را حس می‌کنیم. پس در حقیقت، زندگی یک لحظه است؛ زیرا آن گذشت و آن دیگری شاید نیاید.

قصه‌ی موسی ـ سلام‌الله‌علیه.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥١ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ٥٢ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ٥٣

توضیح واژه‌ها

مُخلَصاً: پاک‌شده از شرک و آلودگی، برگزیده، منتخب. نَبیّاً: والامرتبه، پیامبر. الأَیمَن: طرف راست، جهت راست. قَرَّبناهُ: او را نزدیک ساختیم. نَجیّاً ← مُناجیاً: مانند: جلیس به معنای مجالِس، نجواکنان، رازگویان، همراز. مِن رَحمَتِنا: از روی مرحمت خویش. از رحمت خود.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ـ در این کتاب آسمانی، موسی را به یاد آور زیرا که پاک و فرستاده‌ای والامرتبه بود.

۵۲ـ ما موسی را از طرف راست کوه طور ندا دادیم و او را همراز خود کردیم و نزدیکش گردانیدیم.

۵۳ـ و از روی رحمت خود، برادرش، هارونِ پیامبر را، بدو عطا کردیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این داستانِ چهارم بسیار کوتاه نیز همانند داستان ابراهیم ـ ع ـ است که موسی در برابر خدا پاکدل، مخلص و خویشتن‌دار از شرک و آلودگی و ریا بود و خود را به بارگاه آفریدگار تسلیم کرد...

شرح و بیان

۵۱ تا ۵۳ ـ موسی ـ ع ـ هم رسول است و هم نبی؛ یعنی، پیامبری است که همراه کتاب به میان مردم می‌رود و باید آن‌چه از سوی خدا دریافت می‌کند به مردم ابلاغ نماید. نبی، کسی است که عقاید و شرایع خود را از سوی خدا می‌گیرد و آن را با کتابهای آسمانیِ سایر پیامبران به مردم می‌رساند، چون خود کتاب مستقل ندارد، مانند: بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل؛ چون یوشع...

خداوند خطاب به پیامبر خاتم می‌فرماید: ای محمد! در قرآن از موسی یاد کن، من او را برای خود

برگزیدم و از آلودگیها پاکیزه‌اش نمودم.

موسی در این آیات دارای اوصاف زیر است:

١ـ پاک و زدوده از گناهان. [← عرف/١۴۴].

٢ ـ موسی، پیامبری والامقام بود.

٣ ـ وقتی از مدین به مصر آمد، خداوند از طرف راست موسی و کوه طور با او سخن گفت که از آن پس به «کلیم الله» مشهور گشت.

۴ ـ هنگام راز و نیاز و مناجات او را به خود نزدیکتر کرد.

۵ ـ هارون برادرش را ـ که پیامبری بزرگوار بود ـ به موسی بخشید تا وزیر و یار و یاورش باشد.

[← طه/٣٢و٣۶]، [← قصص/٣۴و٣۵].

قصه‌ی اسماعیل ـ ع.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٤ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ
بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٥

توضیح واژه‌ها

صادقَ الوعد: درست‌وعده، راست گفتار. أهلَهُ: زن و فرزندش را، خانواده‌اش را، خاندان خود را. مَرضیّاً(رَضی): مورد پذیرش پسندیده، مورد خشنودی.

ترجمه‌ی آیات

۵۴ـ در این کتاب آسمانی، اسماعیل را به یاد آور؛ چون که او درست وعده و فرستاده‌ای والا مقام بود.

۵۵ـ او خانواده‌اش را به انجام نماز و دادن زکات دستور می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

داستان کوتاه پنجم در این سوره، اشاره به داستان اسماعیل پسر ابراهیم ـ سلام الله علیهما ـ ست. او در یکتاپرستی و ستیزه‌جویی با بُت و بُت‌پرستی بر سر راه و روش پدرش بود. اسماعیل ـ پیش از همه کس ـ نزدیکان خود را با فرمان خدا آشنا می کرد و به پیروی از آن، دستور می‌داد، تا پیشرو و قدوه‌ی مردم شوند.

پیش‌افتادن داستان موسی از داستان اسماعیل، بدین سبب است تا سخن درباره‌ی یعقوب و فرزندان و نوادگانش منسجم و بدون فاصله باشد. یعقوب پسر اسحاق است. اسماعیل نیای عرب و سلاله‌اش به آن قوم در شبهه جزیره‌ی عربستان بازمی گردد.

شرح و بیان

٥٤ و ٥٥ ـ گوشه‌ای از داستان اسماعیل ذبیح: ابراهیم ـ ع ـ در خواب دید که پسرش را سر می‌برد و به فرمان خدا او را قربانی می کند. این مذبوح ـ قطعاً ـ اسماعیل بود. ابراهیم خواب را برای پسرش باز گفت. او پذیرفت و آماده‌ی اجرای حکم شد و گفت: پدر ارجمندم! کاری که به تو امر شده، انجام بده. به خواست پروردگار مرا از بردباران خواهی یافت. [← صافّات/۱۰۲]. ابراهیم تیغ برداشت تا فرزندش را قربان کند. او را

ندا دادند، دست بردار، رؤیایت تحقق یافت و کردارت مقبول گشت. [← صافات/۹۹ تا۱۱۳]. این رویداد شگفت تاریخی در مکه اتفاق افتاد و اسماعیل از بدوِ شیرخوارگی در آن‌جا مقیم بود.

نقل است که: اسماعیل، شهیر به «ابوالعربِ مردم حجاز» دوازده فرزند داشت که هرکدام ریاست یکی از قبایل عرب آن سامان شدند. یکصد و سی و هفت سال در دنیا زیست و پس از مرگ در حجر (حجر اسماعیل) کنار بیت و کنار مادرش دفن شد.

صفات برجسته‌ی اسماعیل در این آیات

۱ ـ او در برابر فرمان خدا و مردم، درست‌کردار و راست‌گفتار و وفادار بود. هیچ‌گاه از دستور حق سرپیچی نمی‌کرد، هرگاه به کسی وعده می‌داد، قطعاً به آن وفادار بود.

شاعر گوید:

لا خـيرَ في وعـدٍ إذا كـانَ كاذِبـاً و لا خـيرَ في قـول إذا لم يكـن فعـلُ:

وعده‌ی دروغین بی‌خیر و برکت است و سخنی که جامه‌ی عمل نپوشد، فایده و ارزش ندارد. [← صف/۲و۳].

۲ ـ هم‌چون پدرش، فرستاده‌ای والامرتبه و پیامبر مردم «جُرهُم» مکه بود و شریعت ابراهیم را تبلیغ می‌کرد؛ هرچند رسول بود؛ زیرا هر پیغمبری دارای کتاب نیست؛ بلکه از کتاب آسمانی پیامبر پیش از خود پیروی می‌کردند و امر حق را به مردم می‌رساندند. مقام اسماعیل از برادرش، اسحاق برتر است. اسحاق فقط به نبوت موصوف است، حال آن‌که اسماعیل هم مقام نبوت را داشت و هم رسول بود.

۳ ـ همواره خانواده‌اش را به ادای نماز و پرداخت زکات مال دستور می‌داد. عبادت را بسیار جدی می‌گرفت. [← شعراء/۲۱۴]، [← طه/۱۳۲]، [← تحریم/۶].

۴ ـ خدا از وی خشنود و او نیز نیکوکار و زدوده از گناه بود. اینها مجموعه‌ای از صفات برجسته‌ی این بزرگوار است.

نکته: اسماعیل و پدرش، خانه‌ی خدا را بازسازی کردند و از او درخواست نمودند که آداب دینی را به آنان بیاموزد. آیات زیر، این مطلب را روشن می‌کند: [← بقره/۱۲۵تا۱۲۹]، [← برهیم/۳۵تا۳۷]، [← حج/۲۶تا۳۷].

قصه‌ی ادریس ـ سلام‌الله علیه ـ نمونه‌ای از صفات پیامبران

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٦ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ٥٧ أُولَئِكَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ
وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ٥٨

توضیح واژه‌ها

إدریس: نوه‌ی شیث و جدّ پدری نوح، نامش اخنوخ، ـ به قول مصریها ـ ملقب به ادریس یا از ریس یا اسوریس؛ در کتاب آسمانی تمرین و ممارسه‌ی فراوان داشت و سی صحیفه بر او فرود آمد. گویند: او نخستین کسی بود که با قلم نوشت، لباس دوخت و لباس دوخته پوشید و به علم ستاره‌شناسی، حساب و سیره توجه داشت و از میان فرزندان آدم نخستین پیامبری است که وحی بر او نازل شد. او اولین کسی بود که وزن و پیمانه ساخت و اسلحه تهیه کرد. رَفعناهُ مَکاناً عَلیّاً: او را مقامی والا بخشیدیم، او را به درجه‌ی بالایی رساندیم. رفعناهُ: او را رفعت و مرتبت دادیم. عَلیّاً: مرتبه‌ی والا. اُولئکَ: اشاره به پیامبران مرسل و غیرمرسل است در این آیات. ذُرِّیَّة: نسل، فرزند. اسرائیل: یعقوب. إجتَبَینا: برگزیدیم. خَرُّوا: به سجده رفتند، به روی افتادند، بر زمین افتادند. سُجَّداً: سجده کنان، جمع ساجد. بُکیّاً: جمع باکی، گریه کنان، گریان.

ترجمه‌ی آیات

۵۶ـ در این کتاب آسمانی، ادریس را به یاد آور که او پیامبری راست گفتار و والامرتبه بود.

۵۷ـ ما او را بلندمرتبه گردانیدیم.

۵۸ ـ آنان، گروهی از پیامبرانند که خداوند برایشان نعمت ارزانی داشت؛ از فرزندان آدم و فرزندان کسانی که همراه نوح بر کشتی سوارشان کردیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از جمله‌ی کسانی که هدایتشان کردیم و برگزیدیم؛ و هرگاه آیات خدای رحمان بر آنان تلاوت می‌شد؛ سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

مورد ششم، اشاره‌ای کوتاه به داستان ادریس است. او، مردم را به توحید و خداپرستی فرامی‌خواند، تا از

کیفر آخرت برهند. به پارسایی، کردار نیک، دادگری، نماز و چند روز روزه از هر ماه، پیکار و مبارزه با دشمن، پرداخت زکات مال، دستگیری مستمندان و درماندگان، توجه ویژه به پاکی و پاکیزگی، دوری از ناپاکی و... دستور می‌داد. در شهر «منف» مصر، یا ـ به قولی ـ در «بابل» عراق دیده به جهان گشود.

مردم را به شهرسازی و نوپردازی آشنا کرد. او را «هِرمِس الهرامِسه» می‌گفتند: یعنی داناترین ستاره‌شناسان.

هِرمس: دانشمند علم ستاره‌شناسی، هرامِسه، جمع آن است.

شرح و بیان

۵۵ تا ۵۸ ـ صفات برجسته‌ی ادریس: او بسیار راستگو و راستکردار، فرستاده‌ای والامرتبه و پیام‌آور الهی بود، همواره مردم را به سوی راه راست فرامی‌خواند، دارای قدر و منزلت بس ارزنده‌ای بود و به پیامبری رسید. نام ادریس دوبار آمده است: [← مریم/۵۶] و [← نبیاء/۸۵].

از ابتدای سوره تا این‌جا، از زکریا تا ادریس، همگی پیامبران شایسته‌ی خدا بودند که به نعمت پیامبری، قُرب بارگاه حق و بزرگی مقام و منزلت، نزد پروردگار، برخوردار گشتند. خداوند اینها را به پیامبری برگزید و هدایتشان داد تا در میان مردم نمونه‌ی والا شوند و مردم، راه و روش آنان را در پیش گیرند و از بدیها دوری گزینند. ذریه‌ی آدم، ادریس، ذریه‌ی نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، ذریه‌ی یعقوب، پیامبران فراوانی؛ چون موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی که همگی در برابر آفریدگار با فروتنی و تواضع، سر تسلیم و تعظیم فرود آورده‌اند.

اهداف همه‌ی پیامبران، پیام این آیات است که در سوره‌ی انعام می‌فرماید: [← **وَ تِلكَ حُجَّتُنا آتيناها إِبراهيمَ عَلى قومِه...**/۸۳تا۹۰]. [← غافر/۷۸].

صفات افراد نالایق پس از پیامبران و کیفر آنان و صفات توبه‌کاران

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۵۹ إِلا مَنْ
تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۶۰ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي
وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۶۱ لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلا سَلَامًا وَلَهُمْ
رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۶۲ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۶۳

توضیح واژه‌ها

خَلَفَ: جایگزین کرد، جانشین شد. خَلْفٌ: به سکون لام، ناشایست، نالایق، نادرست، جانشین بد، فرزند نالایق. خَلَفٌ: به فتحه‌ی لام، لایق، جایگزین خوب، فرزندان برگزیده و خوب. أضاعُوا: تباه کردند، هدر دادند، فروگذار کردند. یَلقَونَ: دریافت می کنند، می‌رسند. غَیّاً: گمراهی، نابودی، پریشانی. لا یُظلَمونَ: ستمی به ایشان نمی‌شود. لا یُظلَمونَ شیئاً: هیچ ستمی به آنان نخواهد رفت... بالغَیب: پنهان. جَنّاتُ عدنٍ بالغَیب: بهشت پایدار اکنون پنهان از دیدها. (مؤمنان، نادیده، آن را باور دارند). مَأتیّاً ← آتیاً: آمدنی، مفعول در معنای فاعل. [غریب‌القرآن] لَغواً: بیهوده، پوچ و باطل. بُکرةً: بامدادان. عَشیّاً: شامگاهان، صبح و شام، تمام اوقات و ساعات. نُورِثُ: به ارث می‌دهیم، می‌بخشیم. به ارث می گذاریم. تَقیّاً: پرهیزگار، متقی، خداترس.

ترجمه‌ی آیات

۵۹ ـ پس از آنان، کسان نالایقی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوسها پیروی کردند که به زودی کیفر گمراهی خود را دریافت می کنند؛

۶۰ ـ مگر آنان که توبه کرده، ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند. آنان به بهشت در می‌آیند و هیچ ستمی بر آنان نخواهد رفت.

۶۱ ـ آن بهشت‌های جاودانی‌ای دیده نشده که خدای رحمان به بندگانش وعده داده است. بی‌گمان وعده‌ی او آمدنی است.

۶۲ـ در آن [آرام] جای ـ جز سلام و درود ـ سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند و صبح و شام روزیِ آنان آماده است.

۶۳ـ این، همان بهشتی است که به بندگان پرهیزکارمان ـ به ارث ـ عطا می کنیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از توصیف آن پیامبران بزرگوار و پیروان راستینشان، اکنون این آیات به صفات ناپسند و ناشایست کسانی ناخلف اشاره می کند که پس از آنان می آیند و واجبات و دستورات دین را به هدر می‌دهند و در پیِ لذایذ و خواسته‌های شهوانی‌اند، مگر توبه کاران واقعی که از این گرداب هایل می‌رهند.

شرح و بیان

۵۹ تا ۶۳ ـ آری! پس از پیامبران و پس از سپری شدن دوران پیروان واقعی آنان، کسانی ناخلف و بدکار پا به عرصه‌ی وجود می گذارند، بر مسند گذر عمر می‌نشینند، به سوی دورانهای تاریک تاریخ پیشینیان بدکارشان بازمی گردند، قید دین و عقاید را می‌زنند و بیرون می جهند، راه بدان را می‌پسندند و بی‌پروا به هر کار زشت و پلیدی دست می‌زنند و سرانجام اسیر پریشانی، گمراهی و درماندگی می‌شوند؛ اما نیکان و توبه کاران به نعمتهای الهی می‌رسند و مزد و پاداش خویش را دریافت می کنندو کم‌ترین ستمی نمی‌بینند. [← فرقان/۶۸تا۷۰] و به بهشت همیشه پابرجا قدم می‌نهند. آن‌جایگاه امن و سلامت و سعادت را غایبانه پذیرفته و بر هستی‌اش ایمان دارند و برای نیل به آن از کوشش باز نمی‌ایستند و همه‌ی نادیده‌ها را تأیید می کنند. آن بهشت (باغ و بوستان)ی که دارالامان است و امنیّت و سلامت در آن جاودانه خواهد بود. در آن صدای رسا و گویای: «قیلاً: سلاماً سلاماً» به عالم بالا می‌رسد و طنین دلنوازش گوشها را پر می کند. [← وقعه/۲۵و۲۶]. این بهشت از آن پارسایان، خدای‌ترسان و خدای‌خوانان است. [← مؤمنون/۱تا۱۱].

نکته: بالغیبِ در آیه‌ی ۶۱؛ یعنی در حال حاضر بهشت از دید آنان پنهان است و آنان از بهشت غایب‌اند و آن را نمی‌بینند و فقط به سبب همان وعده‌ای که خدا به آنان داده است؛ به آن ایمان دارند و تصدیقش می کنند. [قاسمی]

فرود فرشتگان به امر خدا

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ٦٤
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٥

توضیح واژه‌ها

ما نَتَنَزَّلُ: نازل نمی‌شویم، فرود نمی‌آییم؛ یعنی، فرشتگان فقط به فرمان خدا فرود می‌آیند. **ما بَینَ أیدینا**: پیش روی ما، آینده. **ما خَلفَنا**: گذشته، پشت سر ما. **ما بینَ ذلکَ**: اکنون، زمان بین گذشته و آینده. **نَسیًّا**: فراموشکار، ترک کننده، رهاکننده. **إصطَبِرْ (صَبر)**: شکیبا باش، پایداری کن. **سَمیًّا**: همنام، همانند و نظیر.

ترجمه‌ی آیات

۶۴ ـ ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. خبر از رویدادهای آینده، گذشته و حال ما از آن اوست و پروردگارت هرگز فراموشکار نیست.
۶۵ ـ اوست پروردگار آسمانها و زمین و آن‌چه میان آن دو وجود دارد. پس او را پرستش کن و در بندگی او شکیبا باش. آیا همانندی برای او می‌شناسی؟

سبب نزول

امام احمد و بخاری از ابن عباس روایت می کنند که پیامبر به جبرئیل فرمود: چرا این مدت؛ یعنی، آن وقت که کافران درباره‌ی اصحاب کهف، روح و ... از پیامبر سؤال می کردند ـ کمتر به دیدار ما آمدی؟ آیه‌ی **وَ ما نَتَنَزَّلُ إلّا بِأمرِ رَبِّكَ**... فرود آمد.

شرح و بیان

٦٤ و **٦٥** ـ مدت کوتاهی، وحی نازل نگردید، پیامبر ـ ص ـ از سخنان یاوه‌ی دشمنان رنجید و او را بی‌قرار نمود. وقتی جبرئیل از سوی محبوبش آمد و با او دوباره سخن آغاز کرد؛ پیامبر او را گفت: چرا این مدت به دیدارم نیامدی؟ جبرئیل جواب داد: آمدنم به دست خودم نیست. هر کاری با خداست، او از همه‌چیز و همه‌کس خبر دارد و هرگز تو را به فراموشی نسپرده است. [← ضحی/۱تا۳] و ارسال وحی و زمان نزول آن نیز بدون حکمت، مصلحت و نیاز نیست. ای محمد! به عبادت پروردگارت بیشتر التفات کن و بر تمام مشکلات و ناهنجاریها شکیبایی پیشه کن و هیچ گاه نومیدی به خود راه مده؛ چون خدا با توست.

شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده‌شدن

وَيَقُولُ الإِنْسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ٦٦ أَوَلا يَذْكُرُ الإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ٦٧ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٦٨ ثُمَّ
لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ٦٩ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا
صِلِيًّا ٧٠ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ٧١ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا
وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ٧٢ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ٧٣ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا
٧٤ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ
وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ٧٥ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا
هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ٧٦

توضیح واژه‌ها

أإذا: آیا وقتی؟ آیا زمانی که؟ مِتُّ (مَوت): مُردم. لا يَذكُرُ: به یاد نمی‌آورد. لم يَكُ شيئاً: چیزی نبوده است. حَول: پیرامون، گرداگرد. جِثِيّاً (جَثي): جمع جاث، به زانو درآمدگان. نَنزِعَنَّ: بیرون می‌کشیم، جدا می‌سازیم. شيعَة: دسته، فرقه، گروه. عِتِيّاً (عُتوّ): سرسخت‌تر، سرکش‌تر. أولى: سزاوارتر. صِلِيّاً: درآمدن در آتش، سوختن، درافتادن و بریان شدن. إن ← ما: حرف نفی است. وارِدُها: از کنار آن می‌گذرد، بر آن می‌گذرد، بدان نزدیک می‌گردد، حاضر می‌شود. [← قصص/۲۳]. مَقضِيّاً: حکمی قطعی، کاری پایان‌یافته، کاری شدنی. نُنَجّي: می‌رهانیم. نَذَرُ: رها می‌کنیم، وامی‌گذاریم. مَقاماً: جایگاه، مسکن و مأوی. نَدِيّاً: مجلس و محفل. كَم: چه بسیار! چه بسا! قَرن: مردم عصر و زمانه، نسلها. أثاثاً: اثاثه، لوازم منزل، وسیله‌ی زندگانی. رِئياً ← منظراً، سیمای ظاهر، نمود، ظاهری دلربا، منظر، شادابی و خرمی. فَلْيَمدُد: بگذار فرصت دهد، تا مهلت دهد. مَدّاً: مدتی، کم‌کم، اندک‌اندک، به شیوه‌ی استدراج. فليمدُدْ لهُ الرحمنُ مَدّاً: تا خداوند تا مدتی به او فرصت می‌دهد. يُوعَدون: وعده داده می‌شوند. امّا العذابَ: یا کیفر و عذاب در دنیا... إمّا السّاعَةَ: یا رسوایی روز قیامت. جُنداً: لشکر، توان، سپاه و نیرو، یاران و یاوران. الباقياتُ الصالحات: کارهای نیکو، بندگی و عبادت، کارهای ماندگار و جاودانه. مَرَدّاً (رَدّ): بازگشت، فرجام، عاقبت و سرانجام.

ترجمه‌ی آیات

۶۶ـ انسان می گوید: آیا از زمانی که مُردَم، از خاک گور زنده بیرون آورده خواهم شد.
۶۷ـ مگر انسان به یاد ندارد که ما او را پیش از این آفریدیم و اوابداً چیزی [در خور ذکر] نبوده است؟
۶۸ـ [ای انسان!] به پروردگارت سوگند! قطعاً بی‌باوران را با شیاطین گرد می‌آوریم، آن‌گاه همه‌ی آنان را پیرامون دوزخ به زانو می‌نشانیم؛
۶۹ـ سپس از میان هر گروهی، کسانی را که در برابر خدای رحمان، بیشتر نافرمانی کرده‌اند، جدا می‌سازیم،
۷۰ـ آن‌گاه خود بهتر می‌دانیم چه کسانی بیشتر سزاوار افتادن در آتش دوزخند.
۷۱ـ هیچ کس از شما نیست مگر این که: بر آن گذر خواهد کرد. این امر [به فرمان] پروردگارت حکمی شدنی است.
۷۲ـ آن‌گاه، پرهیزگاران را می‌رهانیم و ستمگران را با خواری در دوزخ رها می کنیم.
۷۳ـ هنگامی آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کفرپیشگان به مؤمنان می گویند: کدام‌یک از ما و شما مقامش بهتر و محفلش آراسته‌تر است؟
۷۴ـ نسلهای بی‌شماری را پیش از آنان از پای درآورده‌ایم که امکاناتی بهتر و سیمایی خوش‌نماتر داشتند.
۷۵ـ بگو: آنان که گمراهی را برمی گزینند، خدای مهربان، تا مدتی مهلتشان می‌دهد، تا آن وعده را با چشم خود ببینند: یا عذاب [این جهانی] یا کیفر روز قیامت. سرانجام خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و پشتیبانش سست‌تر است.
۷۶ـ [اما] خداوند، کسانی را که هدایت یافته‌اند، بر هدایتشان می‌افزاید، آثار نیک ماندگار، در پیشگاه پروردگارت، ثوابش بیشتر و فرجامش خوش‌تر است.

سبب نزول آیه‌ی ۶۶

کلبی می گوید: این آیه در مورد یاوه گوییهای اُبی بن خلف نازل شد، که استخوان پوسیده‌ای در دست می گرفت و آن را خرد می کرد و می گفت: محمد چنان می‌پندارد که ما پس از مرگ دوباره زنده می‌شویم!...

شرح و بیان

۶۶ تا ۷۲ ـ انسان بی‌خبر از چگونگی پیدایش خود، لب به اعتراض می گشاید و می گوید: مگر ممکن است، آدم پس از هزاران سال به خاک تبدیل شدن و نیست و نابود گشتن باز زنده شود و حساب پس دهد! [← رعد/۵]، [← یس/۷۷تا۷۹]. باید آن منکر بی‌باور بداند که: خدا او را از عدم به وجود آورده و هستی

بخشیده و اصلاً پیش از آن چیزی نبوده است. اکنون که در این پایه و مایه است، خدا او را زنده نخواهد کرد؟! خیر، او را زنده خواهد کرد؛ زیرا آغازگر آفرینش او بود، پس بازگرداندن هم برایش بسی سهل و آسان و پیروزمند فرزانه است. [← روم/۲۷].

خداوند با سوگند و تأکید به کافران هشدار می‌دهد که آنان را روز قیامت با همدستان و اهریمنان و اهریمن‌صفتان گرد می‌آورد و در محیط دوزخ، زار و نزار و در نهایت سرافکندگی و رسوایی به زانو درشان می‌آورد، [← جاثیه/۲۸] سپس سران و سردمداران کفر و عصیان را از میانشان بیرون می‌کشد و در قعر دوزخ می‌اندازد. با این توضیح رسوایی آنان سه مرحله خواهد بود: أ: نخست آنان را با شیاطین گرد می‌آورد، ب: ذلیلانه و رسواگرانه پیرامون دوزخ به زانودرشان می‌آورد، ج: اول سران کفر و سرسختان ستیزه‌گر را به آتش دوزخ می‌افکند و به عذاب سخت گرفتارشان می‌گرداند. [← نحل/۸۸] کار این سران، بستن راه بر روی مردم بوده است. [← عنکبوت/۱۳].

ای مردم! بدانید که: همگی از کنار آتش دوزخ می‌گذرید، تا از حال بدحالان باخبر شوید و آنان را دریابید، آن‌گاه نیک و بد از هم جدا می‌شوند و هریک به ثمره‌ی کردار خود می‌رسد.

۷۳ تا ۷۶ ـ کافران در مجلس خود به بزم و شادی و میگساری و خوشگذرانی و فساد و پلیدکاری می‌پردازند. وقتی مجالس و محافل ساده و بی‌پیرایه و سیمای پاک مؤمنان را می‌بینند، آنان را به تمسخر می‌گیرند و به مال و مقام خود می‌بالند و وقتی ندای قرآن به گوششان می‌رسد و آیات روشن حق را می‌شنوند، به مؤمنان بینوا و پاکدل می‌گویند: جا و مقام کدام‌یک از ما نیکوتر و بهتر و جای عیش و طرب و مجمع گردهمایی و سخن گفتن و مشاوره کردن است؛ ما یا شما؟! [← حقاف/۱۱]. هان! اگر راه شما، مؤمنان نیکو می‌بود، شما پیشقدم نمی‌شدید. آری! این سخن، نشان فریفتگی به جلوه‌های دروغین و به ظاهر زیبای دنیاست.

خداوند در ردِّ سخن آنان می‌فرماید: آن همه اسباب و اثاثیه و تجملات دنیوی و سیماهای پیراسته شده، برای پیشینیان ایشان سودمند نبود و جلوی نابودی آنان را نگرفت. بله! انسان فراموشکار است، درسهای پندآموز گذشتگان را از یاد می‌برد که آنان بسی بیشتر و بهتر از او، از زندگانی دنیا و جمال و شادابی برخوردار بوده‌اند که به دلیل ناسپاسی، همگی ـ به طور ناپسندی ـ نابود شدند و رسوایی را در تاریخ برای خود ثبت کردند.

باز هشدار تند دیگر این که:

مشرکان و بی‌باوران بدانند که هر کس در گمراهی گام بردارد و در آن غوطه‌ور شود و دل به دنیا بندد، خداوند نیز او را به حال خود وامی گذارد و فرصتش را افزون می گرداند، تا پایه‌پایه و اندک و اندک بر گناه

و عصیان خود بیفزاید و آن‌گاه که اجلش فرا رسد، او را در محضر پروردگار حاضر می‌کنند. [← عرف/۱۸۲و۱۸۳].

این شیوه‌ی استدارج (پایه پایه، به تدریج و اندک‌اندک، آهسته‌آهسته) در مورد ستمگران و نافرمانان سنت الهی است که رهایشان می‌کند تا هم‌چون چارپایان بخورند و بیاشامند. [← آل‌عمران/۱۷۸]، [← نعام/۱۱۰]، آن‌گاه به وعده‌ی خدا نزدیک شوند و دریابند که مقام کدام‌یک از دو گروه سیاه و تیره‌بخت و بی‌یار و یاور است. این آیات، تقابل و سنجشی روشن میان حال و وضع مؤمنان و کافران است. بدین‌گونه خدا یقین و اطمینان مؤمنان را می‌افزاید، همان‌گونه که بر گمراهی کافران افزود. [← توبه/۱۲۴و۱۲۵].

باقیات صالحات؛ یعنی، کردار نیکوی مالی و بدنی که نزد پروردگار پاداش و ثواب بیشتر و سرانجام سودمندتری دارد.

سخن تمسخرآمیز مشرکان در مورد زنده‌شدن، بت‌پرستان و دوستان شیاطین آنان

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ۷۷ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ
عَهْدًا ۷۸ كَلا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۷۹ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا
۸۰ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۸۱ كَلا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ
عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۸۲ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ۸۳ فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ
إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ۸۴ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ۸۵ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى
جَهَنَّمَ وِرْدًا ۸۶ لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۸۷

توضیح واژه‌ها

لَأُوتَيَنَّ: البته بی‌تردید به من داده می‌شود، أُوتَی: به من داده می‌شود. أَطَّلَعَ ← أَ إِطَّلَعَ: آیا خبر داشت، آیا اطلاع یافت؟ كَلّا: نه چنین است، چنین نیست. نَمُدُّ: طول می‌دهیم، می‌افزاییم. نَرِثُهُ: از او به ارث می‌بریم، از او می گیریم. یعنی او را می‌میرانیم و هستی‌اش را می‌ستانیم. فَرداً: تک و تنها. عِزّاً: مایه‌ی عزت و احترام. سَيَكفُرونَ: انکار خواهند کرد، متنفر خواهند شد. تَؤُزُّهُم (أَزّ): آنان را تکان می‌دهند، آنان را وامی‌دارند و تحریک می کنند، از جای می‌جنبانند، آنان را از راه به در می کنند. أَزّاً: سخت جنبانیدن و تکان دادن، سخت وادار کردن، تشویق نمودن بر گناه. نَعُدُّ: برمی‌شمریم، به شمار می‌آوریم، حساب می کنیم. إِلَى الرَّحمن: به سوی منزل عزّت و سرافرازی خدای بخشنده. وَفْداً: جمع وافد، گروهها مانند: صَحْب و صاحب. نَسوقُ: می‌رانیم، گسیل می‌داریم. وِرداً: جمع وارد، گروهی که در پی آیند، تلویحاً؛ یعنی، تشنگان. لا يَملِكونَ: اختیار ندارند، نمی‌توانند. عَهداً: پیمان، اخلاص در توحید.

ترجمه‌ی آیات

۷۷ـ آیا به آن کس که به آیات ما کفر ورزید، در شگفت نیستی که گفت: قطعاً مال و فرزند فراوان به من داده خواهد شد؟

۷۸ـ آیا آن کس بر غیب آگاه شده یا از خدای مهربان، پیمانی دریافت کرده است؟

۷۹ـ ابداً چنین نیست. آن‌چه می گوید: خواهیم نوشت و همواره بر عذاب او خواهیم افزود.

۸۰ـ و از آن‌چه دم می‌زند، از او می‌ستانیم و [آن گاه تک و] تنها به سوی ما خواهد آمد.

۸۱ـ [آنان] به جای خدا، معبودان [دروغین] را اختیار کردند، تا برایشان مایه‌ی عزّت و اعتبار گردند.
۸۲ـ چنین نیست و هرچه زودتر آن خدایان دروغین، عبادتشان را انکار می کنند و دشمن آنان خواهند شد.
۸۳ـ مگر نمی‌دانی که ما شیاطین را بر کافران گماشته‌ایم، تا آن [سنگ‌دل‌ها] آنان را به سوی گناه وادارند؟
۸۴ـ [ای پیامبر!] بر ضد آنان شتاب مکن؛ چون حساب کارشان در دست ماست.
۸۵ـ [و به یاد آور] روزی را که پرهیزکاران را در بارگاه خدای رحمان گرد می‌آوریم [تا از آنان به نیکی پذیرایی کنیم].
۸۶ـ و بزهکاران را تشنه‌کام به طرف دوزخ می‌رانیم.
۸۷ـ [روز قیامت] آنان توان شفاعت را ندارند، مگر آن‌کس که از سوی خدای رحمان پیمانی بسته باشد.

سبب نزول آیهِ ۷۷

امام احمد، شیخان، ترمذی، طبرانی و ابن حبّان از خَبّاب بن ارتّ روایت می کنند که: می گفت: من مردی آهنگر بودم، وامی نزد عاص پسر وائل داشتم. نزد او رفتم که وام را پس بگیرم. گفت: سوگند به خدا! وامت را نمی‌دهم مگر اینکه از دین محمد برگردی. گفتم: خیر، به خدا چنین نخواهم کرد مگر آن که تو بمیری و برای پس دادن حساب زنده شوی. [← کنایه ز ین ست که هرگز ز دین محمد برنخوهم گشت.] عاص گفت: فرض کن من مُرده‌ام و دوباره زنده می‌شوم. پس تا آن روز مهلتم ده، آن‌گاه بیا تا وامت را بپردازم؛ چون در آن‌جا مال و فرزندان بسیاری به من می‌دهند.

شرح و بیان

۷۷ تا ۸۷ ـ خداوند، راز و رمز سرگذشت آن مرد بی دین و خداناشناس و امثالش را، به پیامبر خبر می‌دهد که چگونه در نهایت جرأت و جسارت به طلبکارش می گفت: روز قیامت به مال و مکنت فراوان دسترسی خواهم داشت و در آن‌جا وام تو را پس خواهم داد. مگر این بزهکار سیاه‌بخت از راز نهانی و علم غیب الهی خبر داشت؟ یا این که: خدا او را وعده کرده بود که در قیامت مورد احترام قرارش دهد؟! هرگز، هرگز! نه چنین است؛ بلکه به خاطر کردار بدش، عذاب و سزای چندبرابر خواهد چشید و تمام آن‌چه در دنیا گرد کرده است بر جای می گذارد و خود، تک و تنها و بی‌یار و یاور پیش پروردگار می‌رود. [← نعام/۹۴].

بی‌باوران به آیات الهی، چیزهایی به جای خدای یگانه می‌پرستند، به آنها افتخار می کنند و سرافرازی و شوکت و پیروزی را از آنها می‌طلبند. اما چنین نیست و پنداری بیهوده در سر دارند و آن معبودهای باطل هم ـ روز قیامت ـ از آنان بیزاری می‌جویند و خود را از بند خدایی کذایی می‌رهانند. [← بقره/۱۶۶]، [←

نحل/۸۶]، [← قصص/۶۳].

آری! خداوند، شیاطین را -با هر گونه توصیف و تعبیر و برداشتی از آن -بر کافران که هیچ گونه امیدی در ایمان‌آوردنشان مشاهده نمی‌شود، چیره می‌فرماید تا آنان را بیشتر گمراه و مغرور گردانند و بر کردار زشت و پلید تحریکشان کنند و کارهای بد را در نظرشان زیبا نمایند. [← سرء/۶۴]. پس تو ای محمد! برای نابودی و از بین بردن آنان شتاب مکن؛ چون دوران کمی برایشان مانده است و لحظاتی بیش، پیش رو ندارند، به حسابشان می‌رسیم و دقایق عمرشان را در نظر داریم و آن را می‌پاییم و از کار و بارشان غافل نیستیم. [← برهیم/۴۲]، [← لقمان/۲۴]، [← طارق/۱۷].

خداوند، در قیامت میان پارسایان و خدادوستان و مجرمان و گناهکاران درجاتی ویژه قرار می‌دهد: پارسایان، گروه گروه و دسته‌دسته و با احترام و اعزاز در پیشگاه آفریدگار خود، حضور می‌یابند، سپس به سوی دار رحمت و کرامت و عزّت و نعمت؛ یعنی، بهشت برین می‌روند و مورد پذیرش و استقبال شایان واقع می‌شوند.

اما گناهکاران و سرکشان، هم‌چون گلّه‌ی شتر تشنه جگر که به سوی آبشخور حمله‌ور می‌شوند، به سرعت آنان را به طرف آتش دوزخ می‌برند و به جای آب گوارا و نوشین، دوزخ پذیرایشان خواهد بود.

نکته: «عهد» در آیه‌ی ۸۷؛ یعنی، گواهی دادن به یکتایی و خدایی آفریدگار هستی و دوری از شرک و دوگانه‌پرستی و پایداری در برابر فرمان الهی.

دو بیت زیر سروده‌ای است در بیان آیه‌ی «... إنّما نَعُدُّ لَهُم عَدّاً»:

إنّ الحبیبَ من الأحباب مُختَلَسٌ   لا یمنع الموتَ بَوّابٌ و لا حَرَسٌ
و کیف یفرح بالدُّنیا و لذّتها   فتیً یُعَدُّ علیه اللّفظ و النَفَس:

قطعاً عزیزی که از میان عزیزان برگزیده شده باشد، هیچ دربان و نگهبانی جلوی مرگش را نمی‌گیرند، پس چگونه جوانمرد به دنیا و لذتهایش شادمانی می‌کند، حال آن‌که به حساب گفتار و نَفَسهایش (دقایق عمرش) رسیدگی می‌شود؟!

دروغی بزرگ و ردّ آن

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ٨٨ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ٨٩ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ
وَتَنْشَقُّ الأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ٩١ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ
يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ٩٣ لَقَدْ
أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ٩٤ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ٩٥

توضیح واژه‌ها

قالوا: یهودیان و ترسایان و... گفتند. إدّاً (ادّ): زشت، ناپسند. تَکادُ: نزدیک است. یَتَفَطَّرْنَ: بشکافد، متلاشی گردد. تَنشَقُّ (شَقّ): پاره می‌شود. تَخِرُّ: فرو می‌ریزد. هَدّاً (هَدّ): در هم کوبیدن، ویران کردن. متلاشی کردن. دَعَوْا: ادعا کردند، نسبت دادند، قایل شدند. ما یَنبَغي: برازنده نیست، نسزد. إنْ ← ما: نیست. عَبداً: بنده‌ی فرمانبردار. أحصاهُم: آنان را به شمار آورده. عَدَّهُم: آنان را حساب کرده است، شمرده است. [← همین/۸۴]. آتیهِ: نزد او می‌رود، پیش او می‌آید. فرداً: تنهای تنها، تک و تنها.

ترجمه‌ی آیات

۸۸ـ و گفتند: خدای رحمان، فرزندی اختیار کرده است.

۸۹ـ راستی‌را، سخن زشتی بر زبان آورده‌اید،

۹۰ـ [که] نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن [ناروا] متلاشی گردند و زمین پاره شود و کوهها به شدت در هم فروریزند؛

۹۱ـ از این که فرزند را به خدای رحمان نسبت داده‌اند.

۹۲ـ [مقام] خدای رحمان را نسزد که فرزندی برگزینند.

۹۳ـ چیزی در آسمانها و زمین نیست، مگر آن‌که بنده‌وار در برابر خدا ی رحمان خاکسار است.

۹۴ـ او آنها را به شمار آورده و با دقت حساب همه را دارد.

۹۵ـ و همه‌ی آنان، روز قیامت به تنهایی به پیشگاه او خواهند آمد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات قبل در مورد مردود شمردن بت‌پرستی بود. این آیات هم در ردّ نسبت دادن فرزند به خداست که

یهودیان عُزیر را و مسیحیان عیسی را پسر خدا می‌نامند. [← توبه/۳۰] و برخی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران خدا می‌دانند که همگی دروغ محض و بی‌ادبی است. [← خلاص/ تمام سوره].

شرح و بیان

۸۸ تا ۹۵ ـ این نسبت دادن فرزند به خدای بی‌همتا دلها را به لرزه می‌اندازد که هیچ خردمندی، چنین جسارتی نخواهد کرد. به راستی سخنی دور از مقام و خرد آدمی است و ساحت پاک آفریدگار از وجود فرزند بری است و این سخن زشت و بیهوده جز از انسان سیاه‌بخت از کسی سر نخواهد زد. نه تنها تن آدمی را می‌لرزاند؛ بلکه آسمان و زمین از این نسبت دروغ و بی‌شرمانه به لرزه درمی‌آیند و نزدیک است از هم فرو پاشیده شوند و زیر و زبر گردند. کوهها نیز توان و تحمل شنیدن چنین دروغی ندارند؛ زیرا که خدا بی‌شریک است و زن و فرزند ندارد و همه‌ی هستی بنده و فرمانبردار ذات پروردگار است. بدانید که: خداوند از شمار و رفتار آنان آنی غافل نیست و همه‌چیز را زیر نظر دارد و آن دروغگویان یاوه‌سرا را تک و تنها و بی‌یار و یاور به محضر حق می‌آورند و آن همه مال و منال را به جای می گذارند. [← شعرء/۸۸و۸۹].

اکنون کیفر کردار و گفتارشان را خواهند دید و برای گریختن کسی، مجالی باقی نخواهد ماند.

پایان سوره، محبوبیت مؤمنان، نابودی گناهکاران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۹۶ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ
بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ۹۷ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ
تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ۹۸

توضیح واژه‌ها

وُدًّا: دوست داشتن. محبوب گردانیدن، محبت و مودّت. **يَسَّرْنَاهُ**: قرآن را آسان کرده‌ایم. **بِلِسَانِكَ**: به زبان تو؛ یعنی، زبان عربی روشن و بدون ابهام. **لُدًّا**: جمع ألدّ، دشمنان، ستیزه‌جویان. **قَرْنٍ**: ملت، مردمِ همعصر. **تُحِسُّ**: می‌یابی. **مِن أَحَدٍ**: هیچ‌یک، هیچ‌کس. **رِكْزاً**: صدای ضعیف، آوازی نرم، اندک صدایی.

ترجمه‌ی آیات

۹۶ـ آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خدای رحمان محبت آنان را در دلها قرار می‌دهد.

۹۷ـ ما قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم، تا پرهیزکاران را بدان بشارت و ستیزه‌گران را بدان بیم دهی.

۹۸ـ پیش از این [ستیزه‌گران]، چه نسلهای فراوانی نابود کردیم. آیا هیچ‌کس از آنها را می‌یابی، یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی؟!

شرح و بیان

۹۶ تا ۹۸ ـ این آیات پایانی به مؤمنان پارسا و درست‌کردار نوید و به منکران ودشمنان دین، هشدار می‌دهد تا هرکس راه خود را بشناسد. خداوند، مهر و محبت و مودّت این مؤمنان را ـ که فرمانبردار دستورات اویند و با عشق و علاقه به حق دل بسته‌اند ـ در دل همگان می‌نشاند و غرس می‌کند و نام نیک را به آنان عطا می‌فرماید و دوستشان می‌دارد، مردم هم به سویشان میل می‌نمایند و با گرمی و محبت از آنان یاد می‌کنند. فرشتگان نیز نام نیک و آوازه‌ی بلند این بزرگواران را به گوش همه‌کس می‌رسانند، همان‌گونه که نام بد و پست آدمهای بزهکار را در میان جامعه پخش می‌گردانند.

این قرآن به زبان عربی روشن، بر پیامبر خاتم فرود آمد تا حفظ و درکش بر او و برای همه‌ی مردم سهل

و آسان و برای اهل باور بشارت و مژده‌رسان و برای کفرپیشگان و گناهکاران سرسخت، هشدار باشد و بدانند که خداوند پیشینیان بی‌ایمان و ستیزه‌جو را یکی پس از دیگری از پای درآورد و به انواع عذاب، کیفرشان داد و صدایی از آنان بلند نشد و کاری از دستشان برنیامد.

آن‌چه در این سوره آموخته‌ایم:

۱ـ زکریا از پروردگارش التماس کرد تا او را فرزندی شایسته عطا کند و اسبابش را فراهم آورد.

۲ـ التماس و دعایش اجابت شد و او را به یحیی بشارت داد، که تا آن‌وقت چنین نامی وجود نداشت.

۳ـ زکریا از آفرینش چنین فرزندی از پدری پیر و کهنسال و مادری نازا و بی‌سابقه، بسی در شگفت ماند.

۴ برای اطمینان خاطر ـ در این مورد ـ نشانه ای از خدا خواست.

۵ ـ یحیی در همان دوران صباوت و کودکی، نبوّت و حکمت را دریافت کرد.

۶ـ رویدادهایی هم‌چون: کناره گیری مریم از خانواده، آمدن جبرئیل نزد او در شکل و هیأت مردی کامل، پناه بردن مریم به خداو سرانجام خبر دادن جبرئیل که از سوی خدا آمده است.

۷ـ باردار شدن مریم به عیسی و به جای دوردستی رفتن تا از دید مردم نهان باشد.

۸ـ صدا زدن عیسی مادرش را هنگام دیده به جهان گشودن و به فرمان خدا درخت خرما را تکان دادن تا از خرمایی تازه و دست‌چین، بخورد.

۹ـ مریم، عیسی را در بغل گرفت و نزد خویشاوندانش آمد. آنان، زبان به نکوهش مریم گشودند که: هیچ کس از خانواده‌ات این گونه آلوده نشده است و همگی پرهیزگار و پاکدامن بوده‌اند.

۱۰ـ به سخن آمدن عیسی ـ در همان لحظه ـ و تبرئه کردن مادرش، اشاره به پیامبری خود، دارا بودن صفات کمال و برکت و نیکویی نسبت به مادرش...

۱۱ـ اختلاف‌نظر نصاری در مورد عیسی مسیح

۱۲ـ قصّه‌ی ابراهیم ـ ع ـ با پدرش، آزر و موصوف نمودنش به بت‌پرستی و درنگ نکردن و نیندیشیدن درباره‌ی پرستش خدایان دروغین و هشدار دادن به پدر. از طرفی آزر نیز ابراهیم را تهدیدنمود و او را از خود راند.

۱۳ـ قصه و مناجات موسی در کوه طور و این که: خدا بر او منت نهاد که هارون برادرش را به پیامبری و یاوری او برگزید.

۱۴ـ اشاره به داستان اسماعیل و راستگویی و وفاداری در پیمان و ادای نماز و زکاتِ اموال،

۱۵ـ اشاره به داستان ادریس و پیامبری و رفعت مقام و قدر او در بارگاه خدا،

۱۶ـ اشاره به آنان که پس از پیامبران و نیک‌مردان، در پی هوی و هوس‌اند و نماز را تباه می گردانند.

۱۷ـ مژده و وعده به توبه کاران و نیک‌رفتاران به بهشت برین که از هر گونه بیهوده گویی و آلودگی به گناه پاک‌اند.

۱۸ـ آمدن جبرئیل نزد پیامبران، فقط به اجازه‌ی خداست.

۱۹ـ مشرکان زنده‌شدن را انکار می کنند، خداوند نیز سخنشان را مردود می‌شمرد و به آفرینش و پیدایش نخست اشاره می کند.

۲۰ـ به حساب‌رسی کافران در روز قیامت همراه اهریمنان و دوستان و یاوران اهریمن‌صفتشان و به خواری و زبونی پیرامون دوزخ قراردادنشان و پیش از همه به کیفر رسانیدن سران و پیشروانشان.

۲۱ـ همه‌ی مردم، آتش دوزخ را می‌بینند پاکان از کنارش عبور می کنند و در امان هستند.

۲۲ـ مشرکان به مجلس عیش و نوش و آلوده‌ی خود در برابر مؤمنان افتخار می کردند. البته این شیوه در میان جامعه‌ی ناسالم و ناآشنا به قرآن ـ هرچند جامعه‌ی به ظاهر مسلمان هم باشد ـ اکنون نیز رایج است.

۲۳ـ هشدار سخت به بی‌باوران که باید از پیشینیان کژ رفتار خود درس بگیرند وگرنه به سرنوشت آنان دچار می‌شوند.

۲۴ـ خداوند، به ستمگرانی که بر سر راه نخواهند آمد، مهلت زمانی و مکانی مالی و... می‌دهد تا به میل خود در بدیها و زشتکاریها فرو روند، سپس آنان را در برابر کردارشان کیفر کند.

۲۵ـ خدایان دروغین و ساختگی مشرکان، روز قیامت دشمن خود آن مشرکان خواهند شد.

۲۶ـ خداوند، پیامبر را از شتاب‌ورزی در نابودی مشرکان و بی‌باوران بازمی‌دارد؛ چون؛ هرچند زندگانی درازمدتی هم داشته باشند، زیر نظر خدا هستند و به لحظات عمر و به حساب کارشان می‌رسد.

۲۷ـ جایگاه نیکان دار کرامت و رحمت و جایگاه بدان، خواری و زبونی و آتش است.

۲۸ـ وای بر آن کس که فرزند را به خدا نسبت می‌دهد...

۲۹ـ نزول قرآن به زبان پیامبر، ساده و گویا. [← یوسف/۲]، [← نحل/۱۰۳]، [← قمر/۱۷و۲۲، ۳۲و۴۰].

الهی! آفریدی ما را به رایگان، بیامرز ما را به رایگان، که تو خدایی نه بازرگان. [خواجه عبدالله انصاری].

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مکی

طه

۱۳۵ آیه

قرآن، مایه‌ی خوشبختی است

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
طه ۱ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۲ إِلا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى ۳ تَنْزِيلا مِمَّنْ خَلَقَ الأَرْضَ
وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ٤ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ٥ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ٦ وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ٧ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا
هُوَ لَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ٨

توضیح واژه‌ها

طه: طه، از حروف مقطع و مانند «ألا» برای تنبیه و مبارزه‌طلبی و نامی از نامهای پیامبر است. ابن‌عباس و بسیاری از بزرگان تابعان می‌گویند: به معنای یارجل! یا به معنای یا حبیبی! است. ما: حرف نفی است. لِتَشقَی: تا به زحمت افتی، تا در رنج افتی، تا خود را رنجور گردانی. إلّا: لکن، ولی، امّا. تذکرَة: اندرز، پند، پندآموزی. تَنزیلاً: فروفرستادن، نازل کردن. العُلَی: جمع عُلیا، مؤنث اعلی، رفیع و بلند، برافراشته. العَرش: در لغت، تخت شاهی، تخت قدرت. إستوَی: چیره شد، استیلا یافت. الثَّرَی: خاک زمین، خاک. إن تَجهَرْ: اگر آشکار کنی، اگر بلند بگویی. السِّرّ: راز، نجوی. أخفَی: راز پنهان، آن چه در دل بگذرد، خاطره‌ها، حدیث نفس، نهان‌ترین هر چیز. الأسماءُ الحُسنَی: نامهای نیکوتر. [← عرف/۱۸۰]، [← سرء/۱۱۰].

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ طه (طا، ها).

۲ـ[ای پیامبر!] قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به رنج افکنی.

۳ـ بلکه آن را برای پند دادن به کسانی که از خدا می‌ترسند، فرستاده‌ایم.

۴ـ[این قرآن] از سوی کسی که زمین و آسمانهای برافراشته را آفریده، نازل شده است.

۵ـ خدای بخشنده‌ای که بر عرش مستولی است.
۶ـ آن‌چه در آسمانها و آن‌چه در زمین و آن‌چه در میان آن دو و آن‌چه زیر خاک است، او را ست.
۷ـ [ای محمد!] اگر آشکارا سخن بگویی [یا نهانش بداری]، خدا از هر راز و نهانی خبر دارد.
۸ـ او خداست و جز او معبود راستینی نیست و او نامهای نیکو دارد.

سبب نزول

مقاتل می‌گوید: ابوجهل، ولید بن مغیره، نضر بن حارث و مُطعِم بن عدی از سران کفر و گمراهی به پیامبر ـ ص ـ گفتند: از روزی که دین نیاکانت را ترک کرده‌ای در رنج و گرفتاری و بدبختی افتاده‌ای. حضرت فرمود: «خیر! من برای رحمت جهانیان برگزیده شده‌ام.» آنان گفتند: بلکه تو بدبخت و گرفتار شده‌ای. سرانجام این آیات نازل شد.

شرح و بیان

۱ تا ۸ـ این سوره مکی است و پس از سوره‌ی مریم نازل شده است و یکصد و سی و پنج آیه دارد و به دلیل این که سرآغاز آن با ندای «طه، ما أنزلنا...» شروع می‌شود به سوره‌ی طه مشهور و طه نامی از نامهای پیامبر بزرگواراست. شیخ‌الوسی به نقل از سخاوی می‌گوید: نام دیگر این سوره «کلیم» است.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی قبل این که: در سوره‌ی پیشین به طور موجز، به سرگذشت عده‌ای از پیامبران اشاره شده است که در این سوره به طور تفصیل به بیان آن می‌پردازد. در سوره‌ی مریم می‌فرماید: ای محمد! قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم، این سوره، آن را تأیید می‌کند.

موضوع سوره

این سوره هم‌چون سایر سوره‌های مکی در مورد اثبات اصول دین؛ یعنی، توحید، پیامبری و روز قیامت (معاد)، سخن می‌گوید و ابتدایش، اشارات و تأثیرات عجیبی در عظمت، شکوه و اقتدار آفریدگار است. این تأثیر بزرگ و ارزنده را عمر بن خطاب، در خانه‌ی خواهرش، هنگام مسلمان شدن ـ که داستانش در تابلوی نفیس و زرین تاریخ نگاشته شده ـ درک کرد و آن را به خوبی دریافت.

این سوره، شامل:

۱ـ قرآن، خداخواهان و خداترسان را هشدار می‌دهد و پیامبر والامقام را در پایداری، ابلاغ‌رسانی و التفات نکردن به حیله‌های مشرکان، بیشتر امیدوار می‌کند. [← ۱تا۸].

۲ـ بیان روشن و گویا در مورد داستان موسای کلیم ـ سلام الله علیه ـ انداختنش در سن شیرخوارگی به آب دریا، فرستادن او و هارون برادرش نزد فرعون ستمگر و با شیوه‌ی نیکو باب مجادله و گفتگو باز کردن در مورد مختص بودن ربوبیت به خدا، مبارزه کردن با ساحران دیروزی فرعون و مؤمنان خداپرست پس از پایان صحنه‌ی مبارزه و میدان ساحری، شکافتن آب دریا، و گذشتن بنی‌اسرائیل از آن و غرق شدن فرعون و فرعونیان، ناسپاسی بنی‌اسرائیل در مقابل آن همه نعمت الهی، داستان سامری و گمراه کردن مردم به وسیله‌ی ساختن گوساله‌ی طلایی و خشمگین شدن موسی از هارون. [← ۹تا۸۹].

۳ـ اشاره به فواید داستانهای قرآنی و کیفر آن‌کس که از قرآن روی می‌گرداند. [← ۹۹تا۱۰۱].

۴ـ بیان صحنه‌ی هولناک روز حساب، در هم کوبیدن و نابود کردن کوهها و اوصاف گناهکاران در آن روز. [← همین/۱۰۲تا۱۱۲].

۵ـ نزول قرآن به زبان عربی، وعده‌ها و عصمت پیامبر از خطا و اشتباه. [← ۱۱۳و۱۱۴].

۶ـ اشاره به داستان آدم و ابلیس در آن آرام‌جای [← ۱۱۵تا۱۲۳].

۷ـ کسی که از قرآن پشت کند، در این سرا زندگی ننگ و تنگی دارد و در آن سرا نیز درمانده و کور است. [← ۱۲۴تا۱۲۷].

۸ـ پند و عبرت گرفتن از نابودی ملتهای پیشین و تأخیر عذاب مشرکان در روز قیامت. [← ۱۲۸و۱۲۹].

۹ـ توصیه‌ی پروردگار به پیامبر به صبر و شکیبایی در برابر آزار دیدن، امر به ذکر و تسبیح در تمام اوقات، حذر از جلوه‌های فریبای دنیا و امر کردن به خانواده‌اش به اقامه‌ی نماز. [← ۱۳۰تا۱۳۲].

۱۰ـ و مشرکان معجزه‌ی مادی را درخواست می‌کردند... [← ۱۳۲تا۱۳۵].

این سوره به پیامبر گرامی اعلام می‌کند، که قرآن و دستوراتش، نه برای او رنج و بدبختی و مشقت است و نه برای هیچ‌یک از مؤمنان فشار و زیان‌بار است؛ بلکه هم برای پیامبر و هم برای سایر مردم خیر و رحمت است. پس باید هم خود حضرت و هم یاران وفادار و پیروان درستکار و راستین او برای دریافت پیامهای قرآنی آماده باشند و از پرتو آن، چراغ راه آخرت و برنامه‌ی پسندیده‌ی این جهانی را برگیرند و این که: پیامبر نور و رحمت برای کفرپیشگان و کژروان، خود را در رنج نیندازد و اندوه نخورد، ایمان‌آوردنشان در اختیار او نیست؛ بلکه تکلیف پیامبر، تبلیغ و تذکر است. [← کهف/۶]، [← شوری/۴۸]، [← غاشیه/۲۲].

پس این شیوه‌ی بدیع و نیکو و شفافِ طه، خطاب به پیامبر محبوب است تا مردم را بدین‌وسیله بیدار کند که خدای هستی‌بخشِ نوآفرین؛ این قرآن را فروفرستاد و آن‌چه در جهان، پیدا و پنهان است از آنِ اوست و از سخن آشکار و نهان بندگانش خبر دارد و به یار و یاور نیاز ندارد. [← عرف/۲۰۵].

خداوند، دارای نامهای نیکو و صفات بی نمونه‌ی کمال است. [← سرء/۱۱۰].

۱ـ موسی در وادی مقدس، راز و نیاز با خدا و سرآغاز وحی بر او

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ٩ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ
مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١٠ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى ١١ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ
نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٢ وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ١٣ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لا
إِلَهَ إِلا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي ١٤ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ
نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٥ فَلا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ١٦

توضیح واژه‌ها

هَل اَتاكَ: به تو رسیده است؟ آیا به تو رسیده است؟ استفهام برای تشویق و علاقه به گوش فرادادن به داستان، به قصد پندپذیری و پیروی از آن است. حَدیث: سخن، خبر، قصه و داستان، خواه از راه گوش فرا دادن و خواه از راه وحی و الهام. لِأَهلِه: به زنش، به زن و دیگر همراهانش، به خانواده‌اش. أمكُثوا: در این‌جا درنگ کنید، بایستید. آنَستُ: دیده‌ام، احساس کرده‌ام. قَبَسٍ: برگرفته‌ای، مقداری، شعله‌ای. أَو أَجِدُ علي النّارِ هُدیً: یا به کمک آن آتش راه را دریابم. اشاره به راه حقیقی. نُودِيَ: ندا در داده شد. (او را آواز داد، او را صدا زد.). إخلَع نَعلَيكَ: پای‌افزارت را درآور. طُوىً: نام سرزمینی در سینا و در کنار کوه طور. نام دیگر طُوی، «وادی ایمن» یا «ارض مقدس» است: سرزمین پاک. إختَرتُكَ: تو را اختیار کرده‌ام، تو را ـ برای پیامبری ـ برگزیده‌ام. إستَمِعْ: گوش فرا دار، گوش بسپار، به گوش بسپار. لما يُوحَي: برای آن‌چه وحی می‌شود، به آن‌چه به تو وحی می‌شود. لِذِكري: به یاد من. السّاعَة: قیامت. آتِيَةٌ: آمدنی است. أَكادُ أُخفِيها: می‌خواهم پنهانش بدارم. می‌خواهم زمانش را پوشیده بدارم. أُخفي: پوشیده می‌دارم. لِتجزی: تا پاداش و مزد داده شود. بما: در برابر آن‌چه. در برابر کردار. فَلا يَصُدَّنَّكَ: تا هرگز تو را از آن باز ندارد. مبادا تو را از آن باز دارد. يَصُدَّ: باز می‌دارد. هَواهُ: هوی و هوس خود. تَردَى (رَدْي): نابود شوی، از پای درآیی.

ترجمه‌ی آیات

۹ـ آیا خبر موسی به تو رسیده است؟

۱۰ـ آن‌گاه که [در تاریکی شب] آتشی دید، به خانواده‌اش گفت: [در این‌جا] بایستید، که من آتشی می‌بینم، شاید شعله‌ای از آن برایتان بیاورم، یا به کمک آن، راه را دریابم.

۱۱ـ وقتی بدان [آتش] رسید، آواز داده شد که: ای موسی!
۱۲ـ من پروردگار توام. پای‌افزار خود را درآور؛ چون که تو در وادی مقدس طُوی هستی.
۱۳ـ من تو را [به پیامبری] برگزیده‌ام، بنابراین بدان چه وحی می‌شود، گوش فرا ده.
۱۴ـ همانا من، خدایم که جز من هیچ خدایی نیست. تنها مرا بندگی کن و به یاد من نماز برپا دار.
۱۵ـ قطعاً رستاخیز آمدنی است. می‌خواهم زمان آن را پوشیده دارم، تا هر کس به سزای سعی و عملکرد خود برسد.
۱۶ـ پس [ای موسی!] نباید کسی که به قیامت ایمان ندارد و از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، تو را از ایمان به آن بازدارد؛ چون نابود خواهی شد.

شرح و بیان

۹ تا ۱٦ ـ سبک و اسلوب این استفهام، برای تشویق و ترغیب است تا شنونده را به استماع داستان، بهتر و بیشتر وادارد و این که: خطاب، موجب تقویت دل مبارک پیامبر می‌گردد. [← هود/۱۲۰].

اکنون خداوند، سرگذشت موسی را برای پیامبر خاتم بازگو می‌کند. موسی پس از هشت یا ده سال نزد آن مرد خدا ـ ع ـ و ازدواج با یکی از دخترانش، آرزوی بازگشتن به زادگاه و وطن خود کرد و از او اجازه گرفت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد. شبی سرد و تاریک به دامنه‌ی کوه طور در سرزمین سینا رسید، از دور آتشی نظرش را جلب نمود، شادمان شد، به همسر و فرزند و دیگر همسفرانش گفت: من آتشی می‌بینم، شما در این جا درنگ کنید و منتظر باشید تا اندکی از آن را بیاورم و خود را به آن گرم کنید یا خبری به دست آوردم. [← قصص/۲۹]. آری! از دور آتشی دید. وقتی نزدیک‌تر شد؛ نوری سفید از درختی سبز پرتوافکنی می‌کرد، آتشی در میان نبود. نوری بس درخشان روشن‌تر از هر نوری بود. موسی متحیّر گشت، ناگهان صدایی به گوشش رسید و قلبش را به لرزه درآورد. صدای دوست، نوای پروردگار، او را گفت: ای موسی! من، پروردگار توام و با تو سخن می‌گویم. کفشهایت را از پای درآور، در محضر پاک الهی و در سرزمین طوی هستی. [← قصص/۳۰]. ای موسی! من، تو را به پیامبری برگزیده‌ام، به دستوراتم گوش کن. [← عرف/۱۴۴]. شایسته‌ی فرمانروایی و پرستش تنها منم، با خلوص نیّت، به عبادت و بندگی‌ام بپرداز و مرا یاد کن و بدان که در آمدن روز قیامت هیچ تردیدی نیست؛ اما وقت آن بر شما پنهان است. آن روز هرکس به کیفر و پاداش خود خواهد رسید. [← طور/۱۶]. [← زلزله/۸ و ۷]. هان! پیروی از هوی و هوس، سبب می‌شود که آدمی قیامت را باور نداشته باشد...

نکته: آوردن نماز در آیه‌ی ۱۴ در میان سایر عبادات؛ به دلیل اهمیّت مقام نماز و پیوند قلب و زبان و سایر اعضا به آن است و این که نماز ـ پس از مرتبه‌ی توحید و خداشناسی ـ از ارکان مهم عبادات به شمار

می‌آید. مجاهد می گوید: «هر گاه آدمی به نماز ایستد، در واقع از خدا یاد می کند [و روی خطابش با اوست] . در این صورت، قلبش با او پیوند دارد. [پس میان خدا و قلب نمازخوان، کمترین فاصله‌ای باقی نخواهد ماند که کُنام اهریمنان گردد]».

نگاهی به این درس

۱ـ آموختن قصص و سرگذشت پیامبران الهی و آشنایی درست با آن، سبب پند و اندرز و راهیابی است. این است که قرآن می‌فرماید: «هَل أتاكَ...؟» این استفهام تشویق و ترغیب شنونده برای پیگیری خبر است، همان‌گونه که در قلب مبارک پیامبر خاتم تثبیت می گردید.

۲ـ بر هر مردی واجب است، تمام امکانات لازم زندگی را برای همسرش فراهم آورد، موسی در آن شب تار و هوای سرد و بیابان برهوت، درصدد برآمد تا شعله‌ای برای روشن کردن آتش به دست آورد.

۳ـ آن شب، موسی با خدا «هم‌سخن» گردید، «کلیم‌الله» شد و وحی و نبوت را دریافت.

۴ـ به خاطر رعایت ادب و به فرمان خدا کفشهایش را از پای درآورد و به دور انداخت.

۵ ـ گوش دل سپردن به کارهای مهم و حیاتی واجب است و خداوند، آن کس را که گوش هوش بدان می‌سپارد، می‌ستاید: [← سرء/۴۷]. گوش سپردنِ همراه عقل و در حضور عقل و مراعات ادب، موجب رحمت حق خواهد بود. [← عرف/۲۰۴].

وَهب بن مُنبّه می گوید: گوش فرا دادن در حضور عقل و با ادب و احترام، سبب می‌شود تا آدمی بر عمل نیز تصمیم قاطع بگیرد.

۶ ـ نخستین وحی موسی بر دو اصل عقیدتی، پایه‌گذاری شد؛ أ: اقرار به یگانگی و بی‌همتایی خدا ب: ایمان به روز واپسین (معاد) و سپس اشاره به برپایی نماز که از مهمترین فرایض الهی است. [← بقره/۴۳].

نکته: نهان داشتن وقت رستاخیز به این دلیل است تا انسان همواره برای انجام تکالیف و مسؤولیّتهای خود کوشا باشد، هرگز غفلت نورزد و هر آن منتظر رویداد بزرگی باشد و با جد و جهد ـ جانانه ـ به توبه و حذر از گناه و بزهکاری، اقدام ورزد...

۲ـ عصا، معجزه‌ی نخست موسی

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ۱۷ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ
فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ۱۸ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى ۱۹ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ۲۰ قَالَ خُذْهَا
وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ۲۱

توضیح واژه‌ها

ما تِلْكَ؟: آن چیست؟ استفهام برای بیداری است. يَمين: دست راست. أَتَوَكَّأُ (وَكَأ): تکیه می کنم، تکیه می‌زنم. أَهُشُّ: برگ می‌ریزم. أَهُشُّ بِها: به آن عصا برگ درختان را می‌زنم. مَآرِبُ: جمع مأرَبه [با حرکات سه گانه‌ی حرف راء] نیازها، کارها، خواسته‌ها. أُخرَى: مؤنث آخَرَ، دیگر. أَلقِها: آن را بینداز، بیفکن. حَيَّةٌ: مار بزرگ. تَسْعَى: می‌رود، سرعت می گیرد، به سرعت می‌خزد، به حرکت درمی‌آید. سَنُعيدُها: بازش می گردانیم. سيرَتَها الأُولَى: حالت اولیّه‌اش، صورت نخستینش، شکل پیشین آن.

ترجمه‌ی آیات

۱۷ـ ای موسی! آن چیست که در دست راست داری؟

۱۸ـ گفت: این، عصای من است. بر آن تکیه می‌زنم و با آن برای گوسفندانم برگ [درختان] می‌ریزم و به آن کارهای دیگری هم دارم.

۱۹ـ فرمود: ای موسی! آن را بینداز.

۲۰ـ موسی، عصا را بر زمین انداخت که ناگهان به ماری تبدیل شد که به سرعت به حرکت درآمد.

۲۱ـ گفت: آن را بگیر و مترس، آن را به شکل نخستین برخواهیم گردانید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از هم‌سخن بودن موسی با خدا، دلایل نبوّت او این گونه شروع شد که: عصا به مار بزرگ تبدیل و دوباره به حال نخستین خود بازگشت...

شرح و بیان

۱۷ تا ۲۱ ـ این، اوّلین قدم و اولین معجزه‌ی پیامبری موسی است که پروردگار به این بنده‌ی

برگزیده‌اش، پیام می‌دهد تا با تمام وجود از نوای دلنشین آسمانی مواظبت کند و آن را بپاید. خداوند، با این سؤال می‌خواهد این معجزه را ـ که تاکنون موسی از آن خبر نداشته ـ برایش روشن نُماید و بدان‌وسیله او را علیه فروعون آماده کند و اندیشه‌های باطل را در هم شکند. سؤالی مطرح می کند که ترس و وحشت را از موسی بزداید و انس و الفت را جایگزین فرماید و بیدارش کند. پس می‌فرماید: این که در دست داری، چیست؟ مگر عصایی از چوب خشک و جمادی بی‌احساس نیست؟

اکنون با دو دیده‌ات آن را بنگر که چه‌کارش می کنیم؟! موسی در لذت مناجات و دیدار تجلّای ذات حق و گفتگو با یار غرق است، بنابراین به شیوه‌ای طولانی به پاسخ می‌پردازد. فیضِ مجلس دوست، او را مست و بیخود کرده، می‌خواهد با محبوبش بیشتر هم‌سخن باشد. می گوید: این، عصای من است، هنگام راه‌رفتن بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را به آن می‌زنم و بر زمین می‌ریزم که گوسفندانم از آن بخورند، گوسفندان را به آن می‌رانم و به آن اهداف دیگری هم دارم.

آری! هم‌کلام بودن با محبوب آرام‌بخش است و رنجها و محرومیّتها را از میان می‌برد، اما خداوند با این عصا، وظیفه و کار بس بزرگی به عهده‌ی موسی می گذارد و بدین‌وسیله او را از آن مسؤولیّتها آگاه می‌سازد و می گوید: ای موسی! آن را بینداز. وقتی بر زمین انداخت، به مار بزرگی تبدیل شد و به جست و خیز پرداخت. [← نمل/۱۰] موسی به مقتضای طبیعت بشری ترسید. خدا او را آواز داد که مترس و آن را بردار. موسی مار را برداشت و دوباره به عصا تبدیل شد. خدا در آن هنگام ارزنده‌ی راز و نیاز، این معجزه را به موسی نشان داد، تا بدان انس بگیرد و هنگامی که نزد فرعون، آن را می‌اندازد، نترسد و بداند که قدرت آفریدگار بی‌حد و شمار است، که بی‌جان را جان می‌بخشد و دوباره دگرگونش می کند؛ زیرا او همان‌کسی است که انسان را از خاک آفرید و او را جان بخشید. فَتبارَكَ اللّٰهُ أَحسَنُ الخالقین

۳ـ ید بیضا معجزه‌ی دوم کلیم‌الله

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى ۲۲ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا
الْكُبْرَى ۲۳ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ۲۴ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۲۵ وَيَسِّرْ لِي
أَمْرِي ۲۶ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ۲۷ يَفْقَهُوا قَوْلِي ۲۸ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ۲۹
هَارُونَ أَخِي ۳۰ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ۳۱ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ۳۲ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ۳۳
وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۳۴ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ۳۵

توضیح واژه‌ها

اُضْمُمْ (ضَمّ): جمع کن. در این‌جا، یعنی، فروبر، ببر. جَناحَكَ: بغلت، گریبانت، پهلویت. بَیضاءَ: سفید درخشان. سُوءٍ: بیماری، عیب و ایراد، گزند. لِنُریَكَ: تا به تو بنمایانیم. طَغَی: به نافرمانی برخاسته، سر به طغیان برداشته است. إشرَحْ: گشاده بگردان، فراخ دار. صَدري: سینه‌ام [← نعام/۱۲۵]. یَسِّرْ: آسان گردان، سهل کن. اُحلُلْ: باز کن، بگشای. عُقدَةً: گره. یَفقَهوا (فقه): تا دریابند، تا فهم کنند. وَزیراً: یار، پشتیبان، دستیار، امیدگاه. أخي: برادرم. أُشدُدْ: نیرومند ساز، استوارگردان، محکم کن. أَزْري: توانم، پشتوانه‌ام. أمري: کار پیامبری من، در دعوت و تبلیغ. نُسَبِّحَكَ: تو را می‌ستایم و نیایش می‌کنیم.نَذکُرَكَ: تو را یاد می‌کنیم. بنا: به حال ما. بَصیراً: بینا، آگاه، باخبر.

ترجمه‌ی آیات

۲۲ـ دستت را در بغل کن، بی هیچ عیبی سفید بیرون می‌آید، این هم معجزه‌ای دیگر است،

۲۳ـ تا [بدین وسیله] معجزه‌های بزرگ خود را به تو بنمایانیم.

۲۴ـ نزد فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است.

۲۵ـ موسی گفت: پروردگارا! سینه‌ام را فراخ دار، [بر صبرم بیفزای].

۲۶ـ و کار [رسالت] مرا بر من آسان بگردان

۲۷ـ و گره از زبانم بگشای،

۲۸ـ تا سخنم را دریابند.

۲۹ـ و دستیاری از خاندانم برایم بگمار،

۳۰ـ یعنی، هارون برادرم را [پشتیبانم گردان].

۳۱ـ پشتم را بدو محکم بدار.

۳۲ـ او را در کارم شریک گردان،

۳۳ـ تا تو را فراوان ستایش کنیم

۳۴ـ و بیشتر یادت کنیم؛

۳۵ـ چون که تو به حال ما بینایی.

شرح و بیان

۲۲ تا ۳۵ ـ فرمان پروردگار، بار دیگر بر بنده‌ی برگزیده‌اش، موسی صادر می‌شود تا دست در بغل کند. وقتی بیرون آورد، سفید نورانی و بدون بیماری بَرَص و دور از هر گونه آفتی، در تاریکی و روشنی بدرخشد که اگر ساحران و جادوگران، حیله‌ای ساز کنند و ریسمانها را با ترفند و جیوه‌اندود کردن به حرکت درآورند و جست و خیز کنند؛ در برابرِ ید بیضا درمانده شوند و کاری از پیش نبرند. [← قصص/۳۲]. دست در گریبان و بغل کردن او هم بیم و هراس را از دل می‌برد و هم سفیدِ درخشان، بیرون می‌آید و پرتوافشانی می‌کند.

رو تـــو زنگـــار از رخِ دل پـــاک کـــن بعـــد از آن، آن نـــور را ادراک کـــن

(مولوی)

این دو معجزه‌ی بزرگ عصا و ید بیضا، دو دلیل پروردگار است که نزد فرعون و سران کفر آنها را بنمایاند. [← نمل/۱۲] و او را به توحید و خداپرستی، فراخواند و به او بگوید تا از اذیّت و آزار مردم بنی‌اسرائیل دست بکشد و با آنان نیک‌رفتار باشد. فرعون، ستمگر و نافرمان بود، زندگی این دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد و خود را «ربّ اعلی»ی آن مردم می‌دانست و مدّعی «ربوبیّت» و «الوهیّت» بود. [← قصص/۳۸].

آری! این کار برای موسی، تکلیفی سنگین بود که نزد فرعون و سران کفر برود و به تنهایی آنان را به سوی توحید دعوت کند و از ادعای ربوبیت فرعون را بازدارد.

موسی، در مناجات و راز و نیاز خود، هشت مورد را از پروردگار درخواست کرد:

أ: سینه‌اش را به ایمان و عقلش را به نور هدایت فراخ و آزاد بدارد و شرح صدر به وی بخشد، تا بر نابسامانیها و دشواریها پیروز گردد. [← شعراء/۱۳].

۲ـ کار تبلیغ را بر او آسان سازد، تا به راحتی ادای وظیفه کند و به حقیقت پی ببرند و فرعون نیز به خاطر این لکنت او را تمسخر نکند. [← زخرف/۵۲].

۴ـ هارون برادرش را یار و پشتوانه و دستیارش کند، تا کارهایش پیش برود؛ همان‌گونه که عیسی -ع- وقتی احساس کرد که مردم به سوی کفر می‌روند؛ گفت: یاران من در مسیر تبلیغ دین کیستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران و پشتیبانان دین خداییم... [← آل‌عمران/۵۲].

۵ و ۶ ـ از خدا خواست در امر رسالت و ادای امانت، هارون برادرش را شریک و مددکار وی گرداند، تا آن‌سان که سزاوار باشد، ـ بی‌کم و کاست ـ پیام حق را برساند. هارون در سخنوری بلیغ و خوش‌بیان و شیواسخن بود. [← قصص/۳۴].

۷و۸ ـ سبب این درخواست‌ها این بود که: کار مهم پیام‌رسانی و ابلاغ دین الهی و این بار سنگین رسالت به ذکر تسبیح و نیایش و ستایش فراوان، نیازمند است، تا بر نیرو و توانش بیفزاید. در نهایت، با تأکید می‌گوید: «إِنَّكَ كُنتَ بِنا بَصِيراً» پروردگار قطعاً از توانایی و ناتوانی او خبر دارد. از این‌رو، او را فروگذار نکرد؛ بلکه مورد الطاف بزرگوارانه‌ی خود قرارش داد و هر آن او را زیر نظر داشت.

نکته: شیخ بخاری می‌گوید: دلیل لکنت زبان موسی ـ ع ـ شاید به خاطر نخوردن شیر در برهه‌ای از دوران شیرخوارگی او بوده و بر گویایی‌اش اثر گذاشته است. والله العالِم

این حالت معمولاً در میان کودکان شیرخوار عادتی معروف و شناخته شده است. یا این که: چون سالهای طولانی در مدین بوده، زبانش تغییر پذیرفته و لهجه و گویش مصریان را فراموش کرده است... [تفسیر الواضح]

٤ ـ نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی به پیامبری

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ۳۶ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ۳۷ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ
مَا يُوحَى ۳۸ أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي
وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي ۳۹ إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ
أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ
مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى ۴۰
وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۴۱

توضیح واژه‌ها

أوتیتَ: به تو داده شد. سُؤل: خواسته، درخواست. سُؤل: به معنای مسؤول آمده است. مَنَنّا علیكَ: نسبت به تو نیکی کردیم. به تو نعمت دادیم. أوحَینا: الهام کردیم. إقذِفیهِ (قَذَف): او را بیفکن. او را بگذار. التّابوت: صندوق. الیَمّ: دریا، رود نیل. فَلْیُلقِهِ (لَقِيَ): تا بیفکند، تا بیندازد. عَدُوٌّ: دشمنی چون فرعون. لِتُصنَعَ: تا پرورش یابی. عَلَي عَیني: زیر نظر من. یَكفُلُهُ: عهده‌دار او گردد، او را نگهداری کند، او را سرپرستی کند. كَي تَقَرَّ عَینُها: تا دیده‌اش روشن شود. كَيْ تَقَرَّ: تا روشن شود. لا تَحزَنَ: تا غم نخورد. فَتَنّاكَ فُتوناً (فَتَن): تو را با انواع آزمایش آزمودیم. فتَنّا: آزمودیم. لَبِثتَ: ماندگار شدی. زیستی. عَلَی قَدَرٍ: سرِ وقت، زمان مقرر و مقدر. إصْطَنَعتُكَ (صَنَعَ): تو را مخصوص گردانیدم، تو را پرورش دادم، تو را برگزیدم.

ترجمه‌ی آیات

۳۶ـ گفت: آن‌چه خواستی به تو داده شد.

۳۷ـ و بار دیگر در حق تو نیکی کردیم؛

۳۸ـ زیرا به مادرت آن‌چه الهام شدنی بود الهام کردیم،

۳۹ـ [بدین گونه] که آن [نوزاد] را در صندوق بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا او را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، صندوق رابر گیرد. [ای موسی!] بر تو مهر ورزیدم تا زیر نظر من پرورش یابی.

۴۰ـ در آن هنگام [که تو را به کاخ فرعون آوردند،] خواهرت [بیقرار] می‌رفت و می گفت: آیا کسی را به

شما معرفی کنم، که عهده‌دار او گردد [و شیرش دهد]؟ در نتیجه تو را به آغوش مادرت بازگردانیدیم، تا دیده‌اش روشن شود و اندوه نخورد. [وقتی که بزرگ شدی] کسی را کُشتی و ما تو را از غم رهانیدیم و تو را بارها موردآزمون قرار دادیم و چند سالی در میان مردم مَدیَن به سر بردی. باز ای موسی! سر وقت آمدی.

۴۱ـ و تو را برای خود برگزیده [و پرورده] ام.

شرح و بیان

۳۶ تا ۴۱ ـ آن‌چه موسی خواست، خدا به وی داد و سپس دوران پیش از رسالتش را یادآور شد و به مادرش الهام نمود که او را از شر فرعون برهاند. وَحی در آیه به معنای الهام است، همان‌گونه که در جاهای دیگر قرآن، بدین معنا آمده است. [← مائده/۱۱۱] ، [← نحل/۶۸]، [← نبیاء/۷]، [← قصص/۷]. مادرش نیز او را در صندوق گذاشت و به رود نیل افکندو دخترش، مریم را مراقب صندوق کرد که به کجا می‌رود. رود نیل آن را به کرانه برد و به دست فرعون افتاد. [← توضیح، در سوره‌ی عرف/۱۰۳تا۱۱۶]. وقتی صندوق را گشودند، نوزادی زیبا را دیدند. سرانجام مهر و محبتش بر دل همه‌کس، به ویژه بر دل همسر فرعون (آسیه خاتون) نشست و به فرعون گفت: امید است این طفل پاک، چشم ما را روشن گرداند و به ما سود برساند، از کُشتنش درگذر. [← قصص/۹].

خداوند، پرورش و رشد او را زیر نظر خود قرار داد؛ هرچند در کاخ دشمن است.

در واقع موسی ـ سلام الله علیه ـ از همان دم شیرخوارگی با فرعون رویارو شد و با زبان حال به او اعلام نمود که برای نبرد و پیکار آمده است. فرعون، همان کسی که ملتی را خوار و زبون گردانید، استعدادشان را در هم کوبید و نابود کرد و همه‌ی پسران بنی‌اسرائیل را به خاطر این کودک ـ که اکنون در کاخ او رشد می‌کند ـ از دم تیغ خودکامگی می‌گذراند؛ چون منجمان و اهل تعبیر، رؤیای او را این‌گونه تعبیر کرده بودند که نوزادی از بنی‌اسرائیل، مُلکش را بر باد می‌دهد؛ اما با این بیان، فرعون، موسی را در قصر خود بزرگ می‌کند و با او مهربان و نرمخوست، انگار فرزند و جگرگوشه‌ی خود اوست؛ اگرچه هنوز بیم او را در دل دارد. آیا این، از کارهای شگفت‌انگیز آفریدگار نیست؟!

حال که مادر موسی، از بردن فرزند دلبندش به کاخ فرعون باخبر می‌شود و می‌داند که پستان هیچ زنی را نگرفته و هیچ‌دایه‌ای را نپذیرفته است؛ دخترش را ـ به عنوان کسی ناآشنا ـ به سوی کاخ فرعون می‌فرستد و به مأموران و کارگزاران دربار می‌گوید: می‌خواهید، کسی را به شما معرفی کنم که حضانت و سرپرستی این نوزاد را به عهده بگیرد؟ آنان پذیرفتند. آن دختر خردمند بازگشت و مادرش را به قصر آورد. او نیز با خونسردی وارد قصر می‌شود و نوزاد را در آغوش می‌گیرد و پستانش را به دهان وی می‌گذارد و نوزاد فوراً پستان را می‌گیرد و می مکد. بدین‌ترتیب، مادر، عهده‌دار فرزند خود می‌شود و کسی از این راز سربه مهر

خبر ندارد و چشم و دل مادر به دیدار او شاد و مسرور می گردد.

یکی دیگر از نعمتهای خدا بر موسی رستگار کردنش از غم و اندوه قتلی بود که از وی سر زد. موسی به فریاد مردی از بنی‌اسرائیل شتافت و با یک مشت، مرد مصری را از پای درآورد؛ هرچند به قصد کشتنش او را نزد. بدین گونه خداوند، بارها و بارها او را آزمود تا برای رویارویی و پیکار همه‌جانبه با فرعون طغیان‌گر آزموده‌تر شود. موسی ـ ع ـ سالهای فراوان در دیار غربت و دور از وطن و مادر و برادر و خویشاوندان خود، در مدین، نزد مردی صالح، زیست. رنجها و محنت‌ها کشید و دردها چشید و چوپانی کرد و سپس در وقت و زمانی که خدا مقدر فرمود، پیش او رفت «...ثُمَّ جِئتَ علي قَدَرٍ، یا موسي!» و در سرزمین مبارک، در طُوی، مرکز راز و نیاز و یاد و نیایش، با او هم‌سخن گشت وخدا او را برای تبلیغ دین خود و مسؤولیتهای سنگین و نابودی فرعون و سران کفر، برگزید و بسی آزمود.

نکته: موسی به عمد کسی را نکُشت، بلکه به دفاع از آن مرد سبطی برخاست و ناخواسته آن مرد قبطی را از پای درآورد. مسلم در صحیح خود به نقل از کعب می گوید: وقتی موسی آن مصری را کشت دوازده سال داشت. وَهب می گوید: موسی ـ ع ـ بیست و هشت سال نزد آن مرد صالح و بزرگوار در سرزمین مدین به سر برد که ده سال آن در مقابل مهریه‌ی همسرش، «صفورا»، دختر او بود...

پس از رنجها و محنتها و مشکلا ت و گرفتاری‌های فراوان در دوران جوانی، اکنون نوبت به رسالت و پیامبری است، که ادامه‌ی آن در آیه‌های پسین خواهدآمد.

یادآوری: در آن هنگامه‌ی تلخ که فرعون به کشتن پسران نوزاد بنی‌اسرائیل دستور داد، «یوکابد» همسر عمران، پسری به دنیا آورد و او را تا سه ماه از دید و تیغ سربازان فرعون پنهان داشت، سپس خداوند به او الهام کرد که برایش صندوقی بسازد و قیراندودش کند و موسی را در آن بگذارد و در آب رود نیل افکند. مادر موسی به دخترش، مریم گفت: صندوق را دنبال کند و خبرش را بازآورد...

۵ ـ موسی و هارون، فرعون را به سوی خدا فرامی‌خوانند

۶ـ گفتگویی پیرامون ربوبیّت

اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ۴۲ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ۴۳ فَقُولَا لَهُ
قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ۴۴ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ۴۵ قَالَ
لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ۴۶ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ۴۷ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ
الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۴۸ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ۴۹ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ
شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۵۰ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ۵۱ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا
يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى ۵۲ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ۵۳ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِأُولِي النُّهَى ۵۴ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ۵۵

توضیح واژه‌ها

بِآياتي: همراه نشانه‌های من، همراه معجزه‌های من. لا تَنِيا (وَنْي): سستی نکنید. طَغَى: [← همین/۲۴]. لَيِّناً: نرم و آرام، ملایم. يَتَذَكَّرُ: پند گیرد، بیدار شود. يَخْشَى: بترسد. يَفْرُطَ: پیشدستی کند، چیره گردد. أن يَفْرُطَ عَلَينا: تا در آزار دادن ما شتاب ورزد، تا بر ما تعدی ورزد، تا به ما آسیب برساند، تا ما را بیشتر بیازارد. أَسْمَعُ: می‌شنوم. أَرَى: می‌بینم. أَرسِلْ: رها کن. أَرسِلْ مَعَنا: بنی‌اسرائیل را همراه ما گردان. كَذَّبَ: راست را دروغ پنداشت. تَوَلَّى: روی گرداند، پشت کرد. خَلْقَهُ: آفرینش آن، وجود هر چیز. هَدَى: هدایت نمود، راهنمایی کرد. بال: سرنوشت، حال، کار و بار[← یوسف/۵۰، ما بالُ النِّسوَة...]، [← محمد/۲، وَ أصلَحَ بالَهُم، ۵، يُصلِحُ بالَهُم]. القُرون: نسلها، مردمان هم‌عصر. الأُولَى: پیشین. لا يَضِلُّ: به خطا نمی‌رود. لا يَنسَى: فراموش نمی‌کند. مَهداً: گهواره، آرام‌جای. سَلَكَ: ساخته است، آسان کرده است، ترسیم کرده است، پدید آورده است. أَزواجاً: جفت‌جفت. شَتَّى: گوناگون، مختلف. إرعَوْا (رَعْي): بچرانید، به چراگاه ببرید. أَنعام: جمع نَعَم، چارپایان، دامها. أُولِي‌النُّهَى: خردمندان. النُّهَى: جمع نُهيه مانند غُرَف و غُرفه و به آن عقل گفته می‌شود؛ چون انسان را از کارهای زشت بازمی‌دارد. تارَةً: دفعه‌ی دیگر، بار دیگر، مرتبه‌ی دیگر. نُعيدُكُم: شما را بازمی‌گردانیم.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ـ تو و برادرت معجزه‌های ما را [میان مردم] ببرید و در یاد کردنم سستی نورزید.
۴۳ـ نزد فرعون بروید؛ چون که او سر به طغیان برداشته است،
۴۴ـ و با او سخنی نرم بگویید، باشد که پند پذیرد یا بهراسد.
۴۵ـ [آن دو فروتنانه] گفتند: پروردگارا! ما بیم آن داریم که در آزار دادن ما پیشی گیرد یا این که گردن‌کشی کند.
۴۶ـ گفت: مترسید، من همراه شمایم، می‌شنوم و می‌بینم.
۴۷ـ پس هر دو نزد فرعون بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. بنی اسرائیل را با ما همراه بدار و آزارشان مده. ما معجزه‌ای از سوی پروردگارت برای تو آورده‌ایم. سلامت و امان از آنِ کسی است که راه هدایت در پیش گیرد.
۴۸ـ قطعاً به سوی ما وحی آمده که عذاب، کسی را فرا می‌گیرد که [معجزه‌های الهی را]دروغ پندارد و از آن رخ برتابد.
۴۹ـ فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟
۵۰ـ موسی گفت: پروردگار ما همان‌کسی است که به هرچیز، آفرینش شایان آن را عطا کرده، سپس [برای یافتن خواسته‌هایش] هدایتش نموده است.
۵۱ـ فرعون گفت: پس حال نسلهای پیشین، چون است؟
۵۲ـ گفت: دانش آن [پیشینیان]، در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگارم به خطا نمی‌رود و فراموش نمی‌کند.
۵۳ـ آن خدایی که زمین را گهواره‌ی شما ساخت و برایتان در آن، راهها ترسیم کرد و از آسمان، باران فرو فرستاد، سپس با آن، رُستنیهای جفت جفت و گوناگون برآوردیم.
۵۴ـ [از این محصولات گیاهی] بخورید و چارپایانتان را بچرانید. بی‌تردید در اینها برای اهل خرد نشانه‌هایی است.
۵۵ـ شما را از این زمین آفریدیم و شما را به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.

شرح و بیان

۴۲ تا ۴۷ ـ خداوند به موسی و هارون امر می‌کند تا با پشتوانه‌ی ارزنده‌ی معجزات و ذکر و زمزمه‌ی یاد او، نزد فرعون بروند و بدون بیم و هراس فرمان الهی را به او برسانند واز قدرتش نهراسند؛ هرچند سیاه‌بخت و نافرمان و ستمگر است؛ امّا با سخن نرم و آرام با او گفتگو کنند که شاید بیدار شود و از حق پروا کند.

آری! این شیوه ابلاغ و پیام‌رسانی برای هر داعی و مبلّغی واجب و سرمشق نیکویی است که باید با تلطّف و مهربانی، مردم را به سوی راه دین فراخواند، از تندخویی بپرهیزد تا دلها را به دست آورد. [← نحل/۱۲۵]، [← نازعات/۱۸و۱۹].

آن دو پیامبر گفتند: پروردگارا! از این می‌ترسیم که فرعون را به توحید و بندگی تو فراخوانیم و او ما را بیازارد و ستم ورزد و نگذارد، کاری از پیش ببریم. خدا فرمود: از قدرت اونهراسید، من با شمایم، از گزند او مصونتان می‌دارم و از آن‌چه که میان شما می‌گذرد، باخبرم و همه را می‌پایم و زیر نظر دارم و از شما غافل نیستم. پس با تمام توان به تبلیغ بپردازید. آنان به فرمان کردگار پیش فرعون ستمگر رفتند و رسالت خود را به او اعلام کردند و گفتند: پروردگار واقعی خداست و ادعای ربوبیّت تو باطل. پس، مردم بنی‌اسرائیل را با ما همراه بگردان، از عقیده و ایمان به خدای یکتا بازشان مدار، آزارشان مده، کارهای طاقت‌فرسا را بر آنان تحمیل مکن و از کشتنشان درگذر. ما با معجزه‌ی گویای پروردگارت آمده‌ایم که بر راستگویی و درست‌کرداری ما دلالت می‌کند. در امان بودن از کیفر اخروی و سلامت ماندن از آتش دوزخ، برازنده‌ی کسی است که در پی هدایت و سعادت گام بردارد، به پیامبران خدا ایمان بیاورد، آیات حق را چراغ فرا راه خود قرار دهد و از ستم و تباهی دست بکشد.

نکته: جمله‌ی اخیر«سَلامٌ عَلي مَنِ اتَّبَعَ الهُدي» زینت‌بخش نامه‌های پیامبر خاتم به شاهان و فرمانروایان جهان بود.

۴۸ تا ۵۵ ـ به فرعون بگویید: خدا به ما خبر داده که عذاب سنگین و دردناک، کسی را فرامی‌گیرد که: پیامبران را تکذیب کند واز ایمان به خدای یگانه روی برتابد. [← قیامت/۳۱تا۳۳]، [← نازعات/۳۷تا۳۹]، [← لیل/۱۴تا۱۶].

فرعون خطاب به موسی ـ ع ـ می‌گوید: پروردگار شما کیست؟ من او را نمی‌شناسم. نمی‌گوید: پروردگار من؛ چون بسیار طغیانگر و نافرمان بود وخود را برتر از آن می‌پنداشت که تسلیم شود، و چنان می‌انگاشت که ربوبیّت حقّ اوست. موسی در پاسخ او گفت: پروردگار ما کسی است که همه‌ی هستی از اوست و همه‌چیز را به وظیفه‌ای آشنا ساخته که او را برای آن به وجود آورده و با آن سازگار است. مثلاً: چشم را برای دیدن، گوش را برای شنیدن، پا را برای راه رفتن، دست را برای گرفتن و دادن، زبان را برای سخن گفتن و... آفریده است. هان! آفرینش هستی با دست قدرت خدای یکتا صورت گرفته است و بس.

باز فرعون می‌پرسد: حال و وضع مردمان پیشین چه خواهد شد که خدای شما را پرستش نکرده‌اند؛ بلکه سایر پدیده‌ها را پرستش کرده‌اند؟ موسی جواب می‌دهد که: علم و سرنوشت و فرجام آنان نزد خدا و در لوح محفوظ، ثبت است، هیچ‌گاه خدا آن را فروگذار نمی‌کند و از یاد نمی‌برد.

قصد فرعون از این سؤال، این است که موسی را از آوردن براهین و دلایل محکم بازدارد، تا راستگویی

وی برای مردم روشن نگردد و او را به بیان تاریخ گذشتگان سرگرم نماید؛ اما موسی ـ ع ـ بیدار است و با کوتاه‌ترین بیان و شیرین‌ترین معنا از اثبات خدایی خدای بی‌همتا سخن می‌گوید و کار و بار گذشتگان را به خدای دانا می‌سپارد و می‌گوید:

خدا، بستر زمین را برای زیستن شما فراهم آورد، تا در آن آرام گیرید و به سر برید و راههایی پیش پای شما نهاد تا بدان‌وسیله به سرمنزل مقصود برسید و با هم در ارتباط باشید. [← نبیاء/۳۱]، [← زخرف/۱۰]، [← نوح/۱۹و۲۰].

از آسمان باران فروفرستاد تا انواع رستنیها را در اختیار شما قرار دهد که هم خودتان از آن بخورید و هم روزی سایر جانداران باشد. این آفریدگار، اراده کننده و گرداننده‌ی امور این جهان است و زمین را برای هرگونه استفاده‌ای مهیّا و پرخیر و نعمت کرده است.

این نشانه‌ها با این همه نظم و ترتیب و شگفتی، برای اهل خرد واندیشه، بر وجود هستی‌بخش دلالت می‌کند.

هان! خدا شما را از همین زمین محل سکونت وزندگی آفریده، سرآغازتان از این زمین است، پدیده‌ی خاک هستید، آن نطفه‌ی ناچیزی که از آن به وجود آمده‌اید، خلاصه‌ی تغذیه‌ی انواع گیاهان و گیاه هم ترکیبی از آب و خاک است. روزی که جان را به جان‌آفرین دادید، به درون خاک می‌روید و زمین، شما را در خود فرومی‌برد و تمام اندامتان پراکنده می‌شود و با خاک یکی می‌گردد و بار دیگر برای حیات همیشگی ـ خواه حیاتی ارزنده، خواه حیاتی تلخ و مرگبار ـ از هیمن خاک برمی‌خیزید و سر برمی آورید.

این گفتگوی مستدّل حضرت موسی با فرعون ـ در واقع ـ در ردّ ادعای ربوبیّت او بود که به پندار بیمار خود، «ربّ» آن مردم است؛ در صورتی که فرعون، جز انسانی ستمگر و در حقیقت، موجودی درمانده و از خاک آفریده نبود... [← عرف/۲۵]، [← سرء/۵۲].

۷و۸ـ متهم کردن موسی به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می‌آورد، موسی به آنان هشدار می‌دهد

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ۵۶ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى
۵۷ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى
۵۸ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ۵۹ فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ
أَتَى ۶۰ قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ
افْتَرَى ۶۱ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى ۶۲ قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ
يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ۶۳ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا
صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ۶۴

توضیح واژه‌ها

أريناهُ: به او نشان دادیم، به فرعون نُمایاندیم. كُلَّها: تمام معجزه‌های موسی. أَبَى: خودداری کرد، نپذیرفت. أَرْضِنا: سرزمین ما، مصر. سِحر: جادو. مِثله: همانند آن. مَكاناً سُوىً: جایی هموار، جایی مورد تأیید. زمینی هموار و صاف. يَوْمُ الزِّينَةِ: روز زینت، روز عید. ضُحىً: چاشت، وقت چاشت. تَوَلّى: پشت کرد، رفت، بازگشت. كَيد: نیرنگ؛ در این‌جا یعنی، اهل نیرنگ و جادو، ساحران، جادوگران و ادوات و لوازم سحر و ساحری. وَيلكُم: وای بر شما! لا تَفتَرُوا: دروغ مبندید. يُسْحِتَكُم (سَحْت): شما را نابود می‌کند، شما را ریشه‌کن می‌سازد. خابَ: نومید شد، ناکام گشت. تنازَعُوا: به نزاع و کشمکش برخاستند، به مشاوره پرداختند. أَسَرُّوا النَّجوَى: رازشان را نهان کردند. إنْ ←إنَّ: حروف مشبهه به فعل و مخفف است. طَريقَة: راه و رسم، آیین، روش، شیوه. المُثلَى: برتر، بهتر، شایسته‌تر، اعلی. إِئتُوا: بیایید. إستَعلَى (عُلُو): چیره گشت، فایق و پیروز شد.

ترجمه‌ی آیات

۵۶ـ ما تمام معجزات خود را به فرعون نمایاندیم؛ ولی آنها را دروغ انگاشت و سربرتافت.

۵۷ـ فرعون گفت: ای موسی! آمده‌ای تا با سحر خود، ما را از سرزمین خودمان آواره کنی؟

۵۸ـ [بدان که:] ما هم جادویی هم‌طراز آن برای تو می‌آوریم. پس میان ما و خود، در زمینی هموار، موعدی

بگذار که نه ما و نه تو خلاف آن عمل نکنیم.
۵۹ـ موسی گفت: وعده‌گاه ما و شما روزِ عید [و آراستن] باشد که مردم چاشت‌هنگام گرد می‌آیند.
۶۰ـ فرعون، بازگشت و جادوگران [و ادوات لازم] را گرد آورد و بازآمد.
۶۱ـ موسی به ساحران گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی سخت، نابود می‌کند. هرکس دروغ بربندد نومید می‌گردد.
۶۲ـ ساحران در کار خود به مشاوره برخاستند و مخفیانه با یکدیگر به رازها پرداختند.
۶۳ـ [و] گفتند: این دو نفر، ساحرند می‌خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان آواره کنند و آیین شایانِ شما را براندازند.
۶۴ـ بنابراین، تمام نیرنگهایتان را هماهنگ کنید و به صف [به طرف میدان نبرد] پیش آیید. قطعاً امروز هرکس چیره گردد، کامرواست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

فرعون درباره‌ی پروردگار موسی سؤال کرد، خداوند نشانه‌های دالٍّ بر توحید را به او نشان داد؛ اما آن سرسختِ سیاه‌بخت، همه را دروغ انگاشت، موسی را ساحر خواند و از او خواست با ساحران مصر، مبارزه کند و مبارزه را نیز او تعیین نماید. پس از تعیین آن روز، فرعون دستور داد، ساحران و ادوات ساحری را گرد آوردند. موسی، ساحران را از عذاب دردناک الهی بر حذر داشت. این هشدار میان ساحران اختلاف آفرید و ناچار به رایزنی پرداختند. سرانجام بر آن اتفاق کردند که جلوی موسی و هارون، در یک صف قرار بگیرند و سحر خود را به کار بندند.

شرح و بیان

۵۶ تا ۶۰ـ این آیات از نافرمانی، ستمگری و ستیزه‌جویی فرعون، سخن می‌گوید که با وجود آن همه دلایل روشن و نشانه‌های هستی که موسی ـ سلام الله علیه ـ ارائه نمود، باز از پذیرش حق سرباز زد، از ایمان آوردن امتناع ورزید، موسی را به ساحری نسبت داد، همه را دروغ پنداشت و انکار کرد؛ هرچند دلهایشان، آن را باور داشتند. [← نمل/۱۴]، [← سرء/۱۰۲]. سرانجام فرعون خطاب به موسی گفت: آمده‌ای با سحر و جادوگری ما را از سرزمین مصر بیرون برانی و آواره کنی؟ پیش کشیدن موضوع آواره کردن ترفندی بود، تا مردم از پذیرش دعوت موسی بیزار شوند، به او نپیوندند، خشم او را در دل بگیرند و بکوشند موسی را از مصر برانند.

انگار به بردگی و بندگی گرفتن مردم بی‌پناه بنی‌اسرائیل جنبه‌ی سیاسی داشت؛ چون فرعون می‌ترسید،

تعدادشان افزون گردد و سر به شورش برآورند و فایق شوند. معمولاً شیوه‌ی فرمانروایان و حاکمان خودکامه ـ در هر لباس و آیینی و در هر زمان و مکانی ـ برای ماندگاری حکومت استبدادی و غیرمردمی خود از هیچ‌گونه بزهکاری، بدرفتاری، خشونت و سخت‌گیری و کارهای دور از منشهای انسانانه، دریغ نمی‌ورزند و باکی ندارند و با نابود کردن شخصیت‌های بزرگ و خیرخواهان ملّت ـ به زعم خود ـ، مانع سر راه خود را برمی‌دارند. از هرگونه رحم و مروتی محروم‌اند، انگار سرشتشان با ناجوانمردی و بی‌رحمی ترکیب شده و عجین گشته است.این بود که فرعون در صدد نابودی و ریشه‌کن کردن مردم بنی‌اسرائیل برآمد، بزرگ و کوچک آنان را به کارهای بسیار سنگین و طاقت‌فرسا و حتی تحقیرآمیز می‌کشانید و از آنان کار بی‌مزد می‌گرفت و در جواب موسی و هارون گفت: سحری که شما آورده‌اید، از عهده‌ی ما هم برمی‌آید. پس به مردم اعلام می‌کنیم که شما جادوگر هستید، نه پیامبر. فرعون از موسی می‌خواهد موعدی برای رویارویی با جادوگرانش تعیین کند، تا هر دو طرف در انظار مردم به مسابقه و مبارزه برخیزند. موسی، چاشت روز عید را، که روزی مشهور و آغاز سال بود و همه‌ی مردم مصر در آن روز با آراستن و پوشیدن لباس و زینتهایشان به دیدار هم می‌رفتند و در فضای بازی دور هم جمع می‌شدند، معین نمود. فرعون رفت و تمام ساحران و امکانات ساحری را فراهم آورد و روز موعود با تمام خَدَم و حَشَم و رؤسا و درباریان بازگشت، تا نور خدایی را خاموش کند.

چند نکته

أ: پس از آن همه معجزه که موسی آورد، هیچ عذری برای ایمان نیاوردن فرعون باقی نمانده بود.

ب: فرعون بسیار کوشید تا ـ به اتهام این که: موسی می‌خواهد مصریان را از دیارشان سرگردان و آواره کند و خود مستقر گردد ـ مردم علیه او شورش کنند.

ج: تلاش فراوان داشت، معجزه‌های نبوی را تباه گرداند، انگار معجزه هم سحر است و می‌تواند در ابطالش دست به جادوگری زند.

٦١ تا ٦٤ ـ حضرت موسی پیش از شروع مبارزه، ساحران را پند داد که از عذاب خدا بترسند و خود را گرفتار خشم او نکنند. وقتی ساحران نصیحت پیامبرانه را شنیدند؛ بیم و هراس فرایشان گرفت و دلهایشان به لرزه درآمد. با هم به رایزنی و مشاوره پرداختند: برخی گفتند: این سخن، سخن انسان جادوگر نیست، برخی دیگر که چشم طمع به وعده‌ها و هدایای فرعون دوخته بودند؛ [← شعراء/۴۲] بقیه را به مسابقه و مبارزه تشویق کردند و گفتند: آنان دو نفر بیش نیستند، اما تعداد ساحران بسیار است، باید با شهامت و جرأت پیش بروید. امروز، روز، پیکار و مبارزه میان حق و باطل است، نزاع را کنار بگذارید و همگی با هم در صف مشترک وارد میدان شوید تا دل و دیده‌ی مردم از هیبت و شکوه شما مالامال گردد. همگی با ناز و افتخار و

به امید ثروت و اقتدار و سپاه و نیروی فرعون، نزد موسی آمدند.

آری! این هیبت و شکوه و جلال خدادادی است که فرعون پذیرفت مو سی با ا و به مجادله بپردازد و این الطاف الهی است که به آن دو تن عطا کرد.

۹ـ پیکار میان موسی ـ ع ـ و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به خدا

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ٦٥ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ
وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ٦٦ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ٦٧ قُلْنَا
لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ٦٨ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ
وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ٦٩ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى
٧٠ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ٧١
قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي
هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ٧٢ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ
خَيْرٌ وَأَبْقَى ٧٣ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ٧٤ وَمَنْ يَأْتِهِ
مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ٧٥ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ٧٦

توضیح واژه‌ها

تُلقِيَ: می‌اندازی، می‌افکنی. **حِبال**: جمع حَبْل، طنابها، ریسمانها. **عِصِيّ**: جمع عصا، چوبدستیها، عصاها. **يُخَيَّل**: به نظرش می‌رسد، به نظرش می‌آید. **تَسعَى**: حرکت می‌کند، تند می‌خزد. راه می‌رود. **أَوجَسَ**: احساس کرد، به دل راه داد. **خِيفَةً**: خوف، بیم و هراس از این که مردم میان معجزه و سحر فرق نگذارند وایمان نیاورند. **الأعلَى**: برتر. **تَلقَفْ**: تندتند می‌بلعد، ببلعد. **حيث أتَى**: هرجا رود. هرجا باشد. **اَن آذَنَ**: این که اجازه دهم. **كَبِيرُكُم**: بزرگ شما. **مِن خلافٍ**: عکس هم، چپ و راست. **أُصَلِّبَنَّكُم (صَلْب)**: قطعاً شما را به دار می‌آویزم. **جُذوع**: جمع جِذع، ساقه‌ها، شاخه‌ها، تنه‌ها. [← مریم/۲۳و۲۵]. **أَيُّنا**: کدام‌یک از ما. **أبقَى**: استوارتر، پایدارتر. **اِقضِ**: داوری کن. **أَبقَى**: پایدارتر، استوارتر. **مُجرِماً**: بزهکار، بزهکارانه. **العُلَى**: جمع عُليا ← مؤنث أعلى، والا، بالا، بلند، [← همین/۴]. **عَدن**: جاودانه. **تَزَكَّى**: پاکی پیشه کرد، پاک شده است.

ترجمه‌ی آیات

۶۵ـ ساحران گفتند: ای موسی! تو اول [عصا] را می‌اندازی یا ما نخست بیندازیم؟

۶۶ ـ گفت: شما بیندازید. ناگاه از سحر آنان، در نظر موسی چنان نمود که ریسمانها و چوبدستیهایشان [هم‌چون مار] به هر سو می‌دوند.

۶۷ـ موسی در دل خود بیمی احساس کرد.

۶۸ ـ گفتیم: مترس که تو چیره و برتری.

۶۹ ـ آن‌چه در دست داری بینداز تا هرچه را ساخته‌اند، ببلعد. راستی را آن‌چه را به هم بافته‌اند، نیرنگ ساحران است، ساحر هر کجا رود رستگار نمی‌شود.

۷۰ـ [سحر و افسون آنان تباه گشت و] همگی به خاک، درافتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

۷۱ـ فرعون به جادوگران گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! بی‌شک او بزرگ شماست که شما را سحر یاد داده است. [بدانید که:] دستها و پاهایتان را از چپ و راست می‌برم و شما را بر بالای شاخه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم. تا بدانید عذاب کدام‌یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است.

۷۲ـ آنان گفتند: ما هرگز تو را بر معجزات روشنی که برای ما آمده و بر آفریدگاری که ما را هستی بخشیده است، برتر نمی‌دانیم، بنابراین، هرطور حکم می‌کنی، چنان کن: چون تو تنها در زندگانی این جهانی است که حکم‌روایی.

۷۳ـ ما به پروردگارمان، ایمان آوردیم، تا از گناهان و جادوگریهایی که ما را بدان واداشته بودی، درگذرد. [آری!] خدا بهتر و پاینده‌تر است.

۷۴ـ [پس گفتند:] قطعاً هرکس [با بارِ] گناه به نزد پروردگارش رود، جهنم جایگاه اوست که در آن‌جا نه، می‌میرد و نه زندگانی می‌کند.

۷۵ـ [اما] هرکس مؤمن [و مسلم] به نزد او رود و نیکوکار باشد، از درجات والایی برخوردار خواهد گشت:

۷۶ـ بهشتهای جاودانه که از زیر درختانش جویبارها روان است و همواره در آن‌جا ماندگارند. این است پاداش پاکان.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از روز زینت و آراستن مردم برای آغاز سال یا روز جشن و آمدن ساحران در صف مشترک سخن گفت. این آیات نیز در تداوم این سرگذشت از مبارزه میان ساحران و موسی و مخیّر کردنش در انداختن عصا و ارائه‌ی معجزه سخن می‌گوید...

شرح و بیان

ساحران به دلیل رعایت ادب، یا به دلیل این که از خود بسیار راضی و مغرور بودند و چنان می‌پنداشتند، در این صحنه‌ی مبارزه، پیروزی را کسب می کنند، اختیار تعیین آغازگر را به موسی واگذار کردند؛ اما او خیر و رحمت را در آن دید که نخست آنان، افسونگری خود را بنمایانند و تلاش خود را در راه جادوگری به کار گیرند، سپس خداوند با قدرت همیشگی خود آنان را در هم کوبد و معجزه‌اش بر تمام سحر و افسونگری چیره گردد، آن را نابود کند و بینندگان در صحنه‌ی مبارزه با چشم خود آن را بنگرند و بیندیشند... از این رو، موسی ـ ع ـ به ساحران می گوید: اوّ ل شما سحر خود را عرضه کنید. آنان شروع کردند و هنگام انداختن اسباب و ادوات سحر به بزرگی فرعون سوگند خوردند و پیروزی قطعی را از آن خود به حساب آوردند. [← عرف/۱۱۶]، [← شعراء/۴۴]. صحنه‌ی بسیار عجیبی روی داد. شمار ساحران بسیار بود. طنابها و چوبدستیها را با مواد شیمیایی ترکیب کرده بودند که از دید آن مردم به مار تبدیل گشتند و روی هم انباشته شدند و افکار حاضران را به خود جلب نمودند. فریاد شادی از فرعونیان بلند شد و عده‌ای از ترس، خود را عقب کشیدند. موسی از این که مبادا پیروز شوند و مردم میان سحر و معجزه فرقی نگذارند، اندکی بیم و هراس احساس کرد؛ اما پروردگارش به او یادآور شد که: بیم مدار، تو پیروزی. در این هنگام موسی به فرمان خدا عصایش را انداخت، عصا به مار بزرگی تبدیل شد و جلوی چشم آن مردم ـ که لحظاتی پیش فریاد شادی برمی‌آوردند ـ آن‌چه را که سحر و افسون کرده بودند، بلعید و چیزی را باقی نگذاشت. آری! کار ساحر، خیالی بیش نیست و در هر جایی که باشند شکست می‌خورند. ساحران، با آن همه مهارت و استعدادی که در فنون هنری خود داشتند، به حقیقت پی بردند و دریافتند که کار موسی، وَرای ساحری و جادوگری است؛ همگی به خاک، درافتادند و در برابر آن‌همه مردم ـ که از گوشه و کنار سرزمین مصر و دورتر گرد آمده بودند ـ به پروردگار هارون و موسی گرویدند، خط بطلان را بر ربوبیّت دروغین فرعون کشیدند و جز از خدا از فرعون و فرعونیان نهراسیدند؛ زیرا به علم‌الیقین دریافتند که این معجزه‌ی آفریدگار است و بس.

غوغا و سر و صدای مردم، همه‌جا را فراگرفت، فرعون، وحشت‌زده شد، فرعونیان از شگفتی، راه به جایی نمی‌بردند و بهتر و آزموده‌تر از این ساحران در مملکت کسی نبود...

آری! این افسونگران و این ساحران باتجربه و توانا، آغاز روز، ساحر بودند و پایان همان روز، شهیدان پاک راه حق. «أَصبَحُوا سَحَرَةً و أَمسَوْا شُهداءَ بَرَرَةً»: سحرگاهان، ساحر و شامگاهان شهدای پاک‌اندیش بودند.

راستی بهشت، افتخار دارد در آن لحظاتی که دست ناپاک فرعون، خون پاک آن مردان الهی را ریخت، خود را برای پذیرایی آنان بیاراید و خود را نشان دهد تا با چشم سر و در همان ساعات پایانی

زندگانی این دنیا مشاهده‌اش کنندو جایگاه خود را ببینند.

به قول اوزاعی ـ علیه الرحمه ـ «لَمّا خَرَّ السَّحرةُ سُجّداً، رَفَعَت إليهمُ الجنةُ حتي نَظَروا إليها»: وقتی ساحران به سجده درافتادند؛ بهشت خود را نشان داد، تا آن را بنگرند.

و آن همـــه پیرایـــه بـــسته جنّـــت فـــردوس بـــوُ کـــه قبـــولش کنـــد بـــلال محمـــد

گویند: «بزرگ و رییس ساحران گفت: ما با سحر و افسون بر همه‌ی مردم پیروز می‌شدیم و سپس آن ادواتی که در سحر به کار می‌بردیم، باقی می‌ماند. حال اگر کار موسی نیز سحر و ساحری است اسباب و ادواتی که اکنون در سحر به کار بستیم، چه شد؟ کجا رفت؟ به راستی موسی آن‌گونه در دگرگونی احوال اجسام به امر خدا بر وجود صانع توانا، استدلال کرد که آنان در توبه درنگ نکردند و ایمان آوردند و سجده‌کنان، تواضع و خاکساری خود را به بارگاه خدای دانا تقدیم داشتند.

مفسر بزرگ کشّاف می‌گوید: « سبحان الله! کار ساحران چه شگفت‌انگیز بود، ریسمانها و چوبدستیها را برای کفر و انکار حق انداختند و یک ساعت بعد سرهایشان را در راه حق انداختند و سجده‌کنان و سپاس‌گویان به بارگاه او تقدیم داشتند. راستی را، فرق این دو انداختن چه بسیار است! »

فرعون ترسید که سایر مردم هم به این تازه مؤمنان اقتدا کنند و خدای خود را بیابند. بنابراین به صحنه‌سازی دیگری دست زد و به شبهه‌پردازی شروع نمود و خطاب به این مؤمنان (ساحرانِ چند لحظه پیش) گفت: شما در پیش، قرار و مدار گذاشته و به موسی گرویده بودید. موسی بزرگ و معلّم شماست و به شما درس سحر و جادوگری آموخته است. [← عرف/۱۲۳و۱۲۴]. سپس به تهدید آنان پرداخت و گفت: دستها و پاهایتان را می‌برم و بر دارتان می‌کنم، تا درد بیشتری بچشید و بدانید که عذاب من سخت‌تر است یا عذاب پروردگار موسی؟ و این که عذاب کدام‌یک از ما پایدارتر است؟

این تهدید، سخت دردآور است؛ اما تنها بر جسم مؤمن اثر می‌گذارد و تسلط دارد و هرگز بر جانی که نور الهی در آن قرار گیرد، چیره نخواهد شد.

وقتی فرعون آنان را تهدید می‌کرد، آنان جز به خدا نمی‌اندیشیدند. پس هر شکنجه‌ای در آن لحظات خدایی بر آنان وارد شود، سهل و آسان خواهد شد. آنان بی‌پروا در برابر تهدیدهای فرعون به مبارزه برخاستند و تمام ملک و مملکت، جاه و مقام و زر و زور و ترفند او را ناچیز شمردند و گفتند: ما هرگز تو را بر خدای راستین و آفریدگار آسمانها و زمین، ترجیح نمی‌دهیم، آن‌چه از دست برمی‌آید، دریغ مکن.

تمام قدرت و توان تو در همین پنج روز دنیای فانی است و از آن پس تو را قدرتی نخواهد بود و ما از ایمان خود برنخواهیم گشت، به پروردگارمان ایمان راسخ داریم، تا از گناهان و خطاهایمان درگذرد و ما را بیامرزد و بر گناه دورانِ جادوگریهایمان قلم آمرزش بکشد. ای فرعون! بدان که: پاداش جهان آخرت، بسی از هدایا و وعده‌های تو بهتر و بابرکت‌تر است و هرگز پایان ندارد.

این مؤمنان سعادتمند، در جواب تهدیدهای فرعون، عذاب سخت خدا را برایش ترسیم می‌کنند و می‌گویند: هرکس با بارِ گناه و کفرپیشگی، پیش پروردگارش رود، جایگاهش دوزخ است که در آن، نه می‌میرد و نه، زندگانی می‌کند و برای همیشه در عذاب و درد و رنج قرار خواهد گرفت. [← فاطر/۳۶]، [← زخرف/۷۷]، [← علی/۱۱تا۱۳].

اما مؤمنان و یکتاپرستان که با کردار و رفتار نیکو به محضر پروردگارشان می‌رسند، جایگاهشان بهشت برین است.

نکته‌ی مهم: ساحران گفتند: «آمَنّا بِرَبِّ هارونَ و موسي» نگفتند: «...آمنا بِرَبِّ العالمينَ»؛ چون فرعون هم مدعی ربوبیّت بود و می‌گفت: «أنا رَبُّكُم الأَعلي» من پروردگار برتر شمایم. [← نازعات/۲۴]. و هم مدعی الوهیت بود و می‌گفت: «ما عَلِمتُ لَكُم مِن إلهٍ غَيري...» جز من شما را الهی و فرمانروایی نیست.. [← قصص/۳۸]. و اگر فقط می‌گفتند: «آمَنا بِرَبِّ العالمين» فرعون می‌گفت: آنان به من ایمان می‌آورند، نه، به کسی دیگر. پس آن بهشتیان، این عبارت را انتخاب کردند، تا برای فرعون، سخنی باقی نماند. در آیه، نام هارون بر موسی مقدم است؛ چون فرعون ادعا می‌کرد که: موسی را در دوران کودکی پرورش داده و مربی اوست، همان‌گونه که بارها به او می‌گفت: «أَلَم نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَ لَبِثتَ فينا مِن عُمرِكَ سِنينَ» : مگر تو را در کودکی نزد خود پرورش ندادیم و چند سال از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ [← شعراء/۱۸].

۱۰ ـ خارج‌شدن بنی‌اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به دنبال آنان و غرق شدن او و سپاهش

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لا تَخَافُ دَرَكًا
وَلا تَخْشَى ۷۷ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ۷۸ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ
قَوْمَهُ وَمَا هَدَى ۷۹ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ
الأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ۸۰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلا تَطْغَوْا فِيهِ
فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ۸۱ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ
وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ۸۲

توضیح واژه‌ها

أَسرِ: شب هنگام حرکت بده. در شب ببر. **إضرِبْ لَهُم**: برای آنان بزن، برایشان بساز، برایشان باز کن، برای آنان بشکاف. **اِضرِبْ طریقاً**: راهی بساز. **یَبَساً**: خشک. **لا تَخافُ**: نمی‌ترسی. **لاتَخافُ دَرَکاً**: نباید از فرارسیدن آنان بترسی، نباید از فرارسیدن دشمن بترسی. **دَرَکاً**: فرارسیدن، پیوستن، دست‌یافتن. **أَتبَعَهُم**: آنان را دنبال کرد، در پی آنان رفت. **غَشِیَهُم**: آنان را فراگرفت، فروپوشانید. **الیَمِّ**: دریا. **ما**: آن‌چه. **أَضَلَّ**: گمراه کرد. **ما هَدَی**: هدایت نکرد [← غافر/۲۹، وَ ما أهدِکُم]. راه ننمود. **جانِبَ الطورِ الأَیمَنِ**: [← مریم/۵۲]. **المَنَّ**: ترنجبین، گزنگبین. **السَّلوَی**: بلدرچین، سُمانی. **المَنَّ و السَّلوَی**: [← بقره/۵۷]. **لا تَطغَوْا**: سرپیچی مکنید، زیاده‌روی مکنید. **یَحِلَّ علیکُم**: بر شما وارد می‌آید، به شما فرا می‌رسد. **هَوَی**: درافتاد، نابود شد (در این‌جا معنا به صورت مضارع آمده است ← نابود می‌شود.). **غَفّار**: بسیار درگذرنده، بسیار آمرزنده، آمرزگار. **إهتَدَی**: هدایت‌یافت، راه یافت.

ترجمه‌ی آیات

۷۷ـ به موسی وحی کردیم که: بندگانم را شب‌هنگام [از مصر] بیرون ببر و راهی خشک در دریا برایشان باز کن که: نه از سر رسیدن [فرعونیان] بترسی و نه [از غرق شدن] پروا بداری.

۷۸ـ [موسی از مصر بیرون رفت و] فرعون با سپاهش، آنان را دنبال کرد وآب دریا آن‌سان که بایسته بود، آنان را فروپوشانید.

۷۹ـ فرعون قومش را گمراه ساخت و راه ننمود [و آنان را به جایی نرساند].
۸۰ ـ ای بنی‌اسرائیل! ما، شما را از دست دشمنانتان نجات دادیم و جانب راست کوه طور را وعده‌گاهِ [موسی و] شما کردیم و برایتان، ترنجبین و بلدرچین فروفرستادیم؛
۸۱ ـ از خوراکیهای پاکیزه‌ای که روزی شما کردیم، بخورید و در آن زیاده‌روی مکنید که خشمم بر سرتان فرود آید. چون هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعاً نابود می‌شود.
۸۲ـ هر کس توبه کند وایمان آورد و کار شایسته انجام دهد و راه راست در پیش گیرد، او را می‌آمرزم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از پیروزی قاطع و تند و تیز موسی در میدان مبارزه با ساحران، خداوند در این آیات، راه نجات را برای بنی‌اسرائیل ترسیم می کند. آنان می‌رهند و فرعونیان در دریا غرق می‌شوند...

شرح و بیان

۷۷ تا **۸۲** ـ پس از پایان مسابقه ومبارزه‌ی موسی ـ ع ـ باساحران، خداوند به موسی امر کرد که باید کوچ کنند و شبانه خود و بنی‌اسرائیل از مصر خارج شوند و راهِ سرزمین موعود را در پیش گیرند و وقتی به دریای قلزم یا دریای احمر رسیدند، با عصایش دریا را بزند تا دریا باز شود و مسیر خشک گردد و از آن بگذرند و از پیوستن و سررسیدن فرعون و سپاهش هراس به دل راه ندهند و از غرق شدن هنگام عبور از دریا نهراسند. [← شعراء/۶۳].

وقتی فرعون به کنار دریا رسید و همگی به دنبال بنی‌اسرائیل وارد دریا شدند؛ آب دریا توفان کرد و به هم آمد و همه را به کام خود فروبرد و طعمه‌ی ماهیان گشتند و طومار زندگانی ستمگرانه‌ی فرعون در هم پیچید، تا عبرت آیندگان شود. او، پیروانش را از راه منحرف کرد و هرگز نتوانست جز سیاه‌بختی به آنان چیزی بیفزاید.

آیه‌یِ ۷۹ که می‌فرماید: «وَ ما هَدي» تمسخر و ریشخند است؛ یعنی، فرعون به جای راهنمایی، قومش را به سوی بدبختی و آتش دوزخ، سوق داد و سرانجام دریای متلاطم و پرجوش و خروش، گورستانِ خود و سپاهش گشت. [← بقره/۵۰].

جمله‌ی «بِعِبادي» در آن فرمانِ ترک سرزمین مصر، دلیل عنایت و التفات پروردگار به آن قوم ستم کشیده و اشاره به ستمگری فرعون نسبت به آنان و به بردگی کشیدنشان است.

سرانجام، خداوند، آنان را از دست فرعون گرفت، انواع نعمتها را بر آنان ریزان فرمود، تا از آن بخورند، شکرش را به جای آورند، ناسپاس و مغرور نشوند و خود را گرفتار خشم الهی نکنند.

وعده‌ی خدا این است که نسبت به توبه‌کاران، ایمان‌داران و راست‌کرداران؛ آمرزنده و رازدار است...«إنّ الّذین قالوا ربّنااللهُ ثُمَّ استقاموا تَتَنزَّلُ علیهمُ المَلائکَةُ ألا تَخافوا وَلا تَحزنوا وَ أبشروا بالجَنَةُ الّتی کُنتم تُوعَدون.» [← فصلت/۳۰].

۱۱و۱۲ـ هم‌سخن بودن موسی با خدا در میقات، فتنه‌ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه‌ی خردشده‌ی گوساله‌ی زرین به دریا ...

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ٨٣ قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى
٨٤ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ٨٥ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ
أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ٨٦ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا
مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ٨٧ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا
هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ ٨٨ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا
نَفْعًا ٨٩ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي
وَأَطِيعُوا أَمْرِي ٩٠ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ٩١ قَالَ يَا هَارُونُ مَا
مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ٩٢ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ٩٣ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا
بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ٩٤ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا
سَامِرِيُّ ٩٥ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ
سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ٩٦ قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ
تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ٩٧ إِنَّمَا
إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ٩٨

توضیح واژه‌ها

ما أَعجَلَكَ: چه چیز تو را به شتاب واداشت؟ چه چیز تو را به پیشی گرفتن واداشت؟ **عَلَى أَثَري**: به دنبال من، در پی من. **عَجِلْتُ إِلَيكَ**: به سویت شتاب ورزیدم، به سویت شتافتم. **فَتَنّا**: آزمودیم. آزمایش کردیم، مورد امتحان قرار دادیم. **السّامري**: منسوب به قبیله‌ای به نام «سامره». **غَضبانَ**: خشمناک، خشمگین. **أَسفاً**: اندوهناک، غمبار. **وَعْداً حَسَناً**: وعده‌ی نیکو، وعده‌ی نزول تورات. **العهدُ**: مدتی که موسی در کوه طور بود. **إختَلَفتُم مَوعدي**: با وعده‌ی من مخالفت کردید. **بِمَلْكِنا**: به اراده‌ی خود، به میل و اختیار خود. **حُمِّلنا أوزاراً**: بارهای سنگینی روی دوش داشتیم. **أوزاراً**: جمع وزر، بارهای سنگین. **زينة القَومِ**: زینت آلات مردم مصر. **قَذَفناها**: آنها را انداختیم، آنها را به دستور سامری در آتش افکندیم. **عِجلاً**: گوساله [← بقره/۵۱، ۵۴،

۹۲، ۹۳]، [← نساء/۱۵۳]، [← عرف/۱۴۸، ۱۵۲]، [← هود/۶۹]... جَسَداً: جسم، پیکر، تندیس، کالبد و مجسمه. خُوارٌ: صدای گاو. أَلّا یَرجِعُ: که پاسخ نمی‌دهد، باز نمی‌گرداند. مِن قبلُ: پیش از بازگشتن موسی، در پیش، قبلاً. فُتِنتُم بِهِ: بدین وسیله در بلا افتاده‌اید، بدین‌وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید. در دام گوساله‌واری افتاده‌اید. لَن نَبرَحَ: ما هرگز دست نمی‌کشیم، پیوسته برآنیم. [← یوسف/۸۰، فَلَن أَبرَحَ الأرض]... عاکفِینَ: پرستش کنندگان. ما مَنَعَكَ؟: چه چیز مانع تو شد؟ چه چیز تو را بازداشت؟ أَلّا تَتَّبِعَنِي: که از من پیروی نکنی. از پی من نیایی. فَرَّقتَ: جدایی افکندی. لَمْ تَرقُبْ قَولِي: سخنم را اهمیت ندادی، سخنم را مراعات نکردی. لَمْ تَرقُبْ: مراعات نکردی. خَطْب: کار، رویداد، امر مهم. بَصُرْتُ: پی‌بردم، دریافتم، دیدم. قَبَضتُ قَبضَةً: مشتی را برگرفتم. نَبَذتُها: آن را انداختم. سَوَّلَتْ: آراست، زیبا گردانید، زیبا جلوه داد. مِساسَ: تماس، برخورد. لا مِساسَ: عدم همزیستی؛ یعنی، نه کسی به او نزدیک شود، نه با او کسی همنشین گردد. لَن تُخلَفَهُ: از تو پنهان نشود، از تو صرف‌نظر نشود. إِلٰهِكَ: معبود تو؛ یعنی: گوساله‌ی سامری. ظَلتَ عاکِفاً: پیوسته بندگی‌اش می‌کردی، همواره ملازمش بودی. همواره به بندگی‌اش قیام می‌کردی. لَنَنسِفَنَّهُ: قطعاً آن را پراکنده می‌کنیم. نَسْفاً: فروپاشیدن و افشاندن، پراکنده ساختن، در هم کوبیدن. وَسِعَ: فراگرفته است. احاطه داشته است.

ترجمه‌ی آیات

۸۳ـ ای موسی! چه‌چیز تو را بر آن واداشت که [برای آمدن به پیش من] بر قومت پیشی جویی؟

۸۴ـ گفت: آنان در پی من هستند. پروردگارا! من به سوی تو شتافتم، تا خشنود گردی.

۸۵ـ خداوند فرمود: ما قومت را پس از آمدنت [به این‌جا] آزمودیم و سامری گمراهشان ساخت.

۸۶ـ موسی خشمگین و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان، شما را وعده‌ی نیکو نداده بود؟ آیا زمان دوری من به درازا کشید، یا خواستید خشم پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده‌ی من از درِ مخالفت درآمدید؟

۸۷ـ گفتند: ما به اختیار خود از وعده‌ی تو سر برنتافتیم؛ بلکه بارهای سنگینی از زیورآلات قومِ [فرعون] بر دوش داشتیم، آن‌ها را [به دستور سامری در آتش] افکندیم و سامری نیز چنین کرد.

۸۸ـ سپس سامری، گوساله‌واری که بانگِ گاو داشت، برای آن مردم ساخت. و همگی گفتند: این خدای شما و موسی است و موسی او را از یاد برده است.

۸۹ـ مگر [آن مردم] نمی بینند که [آن گوساله‌وار] پاسخشان نمی‌دهد و برایشان هیچ ضرر و نفعی در اختیار ندارد؟

۹۰ـ هارون پیش از این به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به خاطر این گوساله‌وار، در بلا افتاده‌اید و

خدایتان، مهربان است. پس، از من پیروی کنید و فرمانبردارم باشید.
۹۱ـ گفتند: ما هرگز از پرستش این گوساله دست بردار نخواهیم بود، تا [آن گاه که] موسی به نزد ما بازگردد.
۹۲ـ موسی [برآشفت و] گفت: ای هارون! وقتی دیدی که گمراه می‌شوند، چه‌چیزی تو را بازداشت،
۹۳ـ که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟
۹۴ـ هارون گفت: ای پسرِ مادرم! نه، ریشم را بگیر و نه، به موی سرم چنگ انداز. من می‌ترسیدم، بگویی: میان بنی‌اسرائیل جدایی افکندی و سخنم را مراعات نکردی.
۹۵ـ موسی گفت: ای سامری! این چه‌کاری بود که به آن دست زدی؟
۹۶ـ سامری گفت: من به چیزی [در هنر مجسمه‌سازی] پی برده‌ام که بنی‌اسرائیل از آن خبر نداشتند: مقدار مشتی از ردِّ پای رسول برگرفتم و آن را در پیکر [گوساله‌وار] افکندم. این گونه نفس من، این کار را در چشمم بیاراست.
۹۷ـ موسی گفت: پس برو و بهره‌ات در زندگانی دنیا چنین باشد که پیوسته بگویی: به من دست نزنید. و در آخرت برای تو وعده‌ای [دیگر آن] است که هیچ‌گاه خلاف آن عمل نخواهد شد و هم‌اکنون به آن معبود [ساختگی]ای که همواره قرینش بوده‌ای، بنگر که آن را می‌سوزانیم و خاکسترش را به دریا می‌افشانیم.
۹۸ـ [ای مردم!] معبود [راستین] شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست که دانش او همه‌چیز را فرا گرفته است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از برشمردن انواع نعمت که به قوم بنی‌اسرائیل داده بود، این آیات نیز از راز و نیاز موسی با خدا در میقات معین، فتنه‌ی سامری و میل نشان دادن بنی‌اسرائیل به بت‌پرستی اشاره می‌کند. [← عرف/۱۳۸]. هم‌چنین نکوهش و ملامت هارون، مجادله‌ی موسی با سامری، نابود کردن گوساله‌ی زرین و فروپاشیدن خاکسترش به دریا و طردِ سامری را در میان جامعه بیان می‌کند.

شرح و بیان

۸۳ تا ۸۹ ـ پس از رستگاری بنی‌اسرائیل از چنگال فرعون و گذشتن از دریا به سلامت، موسی ـ ع ـ هفتاد تن از بزرگان و برجستگان آنان را برگزید و به شوق دیدار پروردگارش به کوه طور شتافت و با شتاب از همراهانش پیشی گرفت و به میقات رسید، تا الواح را دریافت کند و با آن، زندگانی تازه و استواری برای بنی‌اسرائیل فراهم سازد، تا حق را در پیش گیرند. موسی در کوه طور وعده‌اش از سی روز به

چهل روز افزون گشت و سامری از آن سوءاستفاده کرد. [← عرف/۱۴۲] و از طرفی بندگیِ درازمدت در دوران فرعون و بت‌پرستی در مصر، آنان را چنان تباه و متزلزل کرده بود که توان پذیرش حق را در خود نمی‌دیدند و پس از رفتن موسی و همراهانش به کوه طور، آنان از فرمان هارون سرپیچی کردند و قدر آن آزادی را ندانستند و یکباره افکار و عقایدشان فرو ریخت و سقوط کرد و در برابر گوساله‌ای که سامری با زیورآلات ساخته بود، سر تسلیم و تعظیم فرود آوردند و سخت در بوته‌ی آزمایش قرار گرفتند. سامری از نژاد قبیله‌ای به نام «سامره» و گاوپرست بودند، سامری، شخصی منافق و پلید بود و در غیاب موسی، به چنان کار بسیار ناپسندی دست زد و مردم را از راه برد. موسی با خشم و اندوه بازگشت و دوران پیشین قومش را به آنان یادآور شد، هارون را نکوهش کرد و سامری را طرد نمود و انگشت‌نما شد.

بنی‌اسرائیل در جواب موسی گفتند: ما به اختیار خود از دستور تو سرپیچی نکرده‌ایم؛ بلکه آن همه زر و زیور مصریان که نزد ما امانت بود، بار سنگین دوش ما گشته و برای ما حرام بود، خواستیم خود را از آن برهانیم. وقتی آنها را دور انداختیم، سامری آنها را برگرفت و گوساله‌واری از آن طلا و جواهر ساخت و به مردم اعلام کرد که: خدای شما این است و موسی در کوهها به جستجویش می‌پردازد. آن مردم سبک‌مغز کُندذهن، پروردگارشان را به فراموشی سپردند و نیندیشیدند که چگونه گوساله‌واری، آفریدگار هستی است؟! شبحی بدون روح، نه، می‌شنود و نه، می‌تواند خواسته‌ی کسی را پاسخ دهد و ابداً هیچ‌کاری از او ساخته نیست...

۹۰ تا ۹۸ ـ هارون ـ سلام الله علیه ـ که اوضاع مردم را اسف‌بار مشاهده نمود، آنان را نصیحت کرد و کیفر گناهی که مرتکب شده بودند، بزرگ خواند و گفت: در بلای سختی افتاده‌اید، بیدار شوید، از دستورات من سرپیچی نکنید؛ پروردگار شما همان خدای رحمان و شایان بندگی است، خدای دانا، خدای روزی‌رسان. این گوساله‌ی درمانده‌ی بی‌روح، بسی بی‌ارزش و بی‌مایه است، از آن دست بردارید، راه خرد را در پیش گیرید و خوب بیندیشید، آن‌گاه عمل کنید؛ اما سخنش در کسی اثر نکرد و از عبادت گوساله دست نکشیدند.

وای بر آن یهودیان و این یهودیان کژروِ لج‌باز ابله دیروز و امروز که چقدر نادان و گم‌کرده راه و خداناشناس‌اند و بدین‌سان گول خوردند و در پی سامری گام برداشتند. راستی را این گونه کردار، سفاهت و حماقت آنان را نشان می‌دهد، آنان چنان می‌پنداشتند که موسی خدا را نمی‌شناسد و خدا نزد آنان است و او به دنبالش می‌دود.

وقتی موسی از میقات بازگشت و اوضاع را چنان دید، هارون را نکوهش کرد که چرا مردم را رها کرده تا گوساله‌پرست شوند؟ چرا پرستش غیرخدا را باطل اعلام نکرده، دستورات او را به آنان نگفته است تا در منجلاب گناه بس بزرگ شرک و تباهی گرفتار نشوند؟

هارون که می‌بیند، موسی بسیار خشمناک واندوهناک است، رأفت و عطوفت او را برمی‌انگیزد و او را برادر مادری خطاب می‌کند ـ هرچند هر دو، فرزندان یک مادر و پدر بودند ـ تا خشمش فرونشیند. آن‌گاه با استدلال به موسی ـ ع ـ می‌گوید: بیم آن داشتم که اگر با خشونت برخورد کنیم، میان بنی‌اسرائیل تفرقه و جنگ برپا می‌گردد و خونها ریخته می‌شود. بنابراین، چنان خیر و مصلحت دیدم که با آنان مدارا نمایم تا تو برمی‌گردی؛ چون گره‌گشایی در دست توست. به ویژه، مرا ناتوان پنداشتند و نزدیک بود خونم را بریزند.

سپس موسی خطاب به سامری می‌گوید: چرا چنین کردی؟ او نیز در جواب می‌گوید: از جای پای رسول، مشتی خاک برداشته، آن را خمیر مایه‌ی آن گوساله‌وار زرین کرده و آن را به صدا درآورده‌ام، انگار صدای گوساله است. موسی، در میان جمع مردم، سامری را طرد می‌کند و تا آخر عمر تک و تنها به سر می‌بَرَد و کسی با او تماس نخواهد گرفت. در ضمن کیفر آخرت او را به خدا واگذار می‌کند.

این حکم از قوانین جزایی شریعت موسی به شمار می آید. سپس موسی، آن بت زرین سامری را می‌سوزاند و خاکسترش را در دریا می‌ریزد تا اثر شوم آن محو و نابود گردد. پس از آن به مردم می‌گوید: خدای شما خدایی یکتا و توانا، به همه‌چیز دانا و دانش او بر همه‌چیز محیط است و چیزی از او پنهان نیست.

نکته‌ی ۱: بهترین اندرزهای هارون ـ س ـ به بنی‌اسرائیل:

١ـ آنان را از باطل منع می‌کند: «إِنَّما فُتِنتُم بِهِ»

٢ـ به سوی خدای یکتا فرایشان می‌خواند، تا او را بشناسند. «وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحمنُ»

٣ـ برای شناخت پیامبری دعوتشان می‌کند. «فاتَّبِعوني».

۴ـ برای آشنایی با شریعت فرایشان می‌خواند. «وَ أَطيعوا أمري».

نکته‌ی ۲: اعتذار بنی‌اسرائیل در گوساله‌پرستی این بود که چون آن زر و زیور از آنِ قبطیهای مصر بود و برای مراسم عید و عروسی به امانت گرفته بودند؛ و بر دوششان سنگینی می‌کرد، از این‌رو ناچار شدند تا بر خلاف پیمان عمل نکنند و برای رهایی از آن بار، زینت‌آلات را در آتش اندازند...

پایان این درس به یکتایی خدای جهان‌آفرین اشاره می‌کند. «إِنَّما إِلٰهُكُم اللهُ» همان‌گونه که سرآغازش از توحید پاک و خالص سخن می‌گوید. «إِنَّني أنا اللهُ لا إِلٰه إِلّا أنا فاعبُدْني...».

مراغی در تفسیر آیه‌ی «... فَقَبَضتُ قَبضَةً...» از زبان سامری در جواب کلیم الله ـ س ـ می‌گوید: ای پیامبر! چیزی از تعلیمات و دستورات تو را برگرفتم و آن را خمیرمایه‌ی گوساله‌وار کردم و مردم را به آن گول زدم. آری! سامری برای فریب دادن آن مردم، آن‌طور که خود برداشت کرده بود، عمل نمود و تعبیر واژه‌ی «الرَّسول» در آیه نوعی تهکّم و تمسخر بود وگرنه سامری، مردی منافق و منکر دین و پیامبر خدا بود. منکران تاریخ نیز از روی تمسخر و ریشخند، خطاب به پیامبر، چنین می گفتند: «وَ قالوا یا أَیُّها الَّذي نُزِّلَ عَلَیهِ الذِّکرُ!

إِنَّكَ لَمَجنونٌ»: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! قطعاً تو دیوانه‌ای. [← حجر/۶]... اینها نیز نه، به نزول قرآن و نه، به پیامبری پیامبر خاتم ایمان نداشتند... [مراغی، جلد۶، سوره‌ی طه، صفحه‌ی۱۴۵و۱۴۶). (روح‌المعانی، جلد ۸ صفحه‌ی ۲۵۴]

پندگرفتن از قصه‌ی قرآنی، کیفر روی‌برتافتن از قرآن، چگونگی زمین، کوهها و مردم در روز قیامت

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ۹۹ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ
يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ۱۰۰ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ۱۰۱ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي
الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۱۰۲ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلا عَشْرًا ۱۰۳ نَحْنُ
أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلا يَوْمًا ۱۰۴ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ
يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰۵ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۱۰۶ لا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلا أَمْتًا ۱۰۷
يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسْمَعُ إِلا هَمْسًا ۱۰۸
يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ۱۰۹ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا
خَلْفَهُمْ وَلا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ۱۱۰ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا
۱۱۱ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا يَخَافُ ظُلْمًا وَلا هَضْمًا ۱۱۲

توضیح واژه‌ها

كَذلِكَ: این گونه، اخبار پیشینیان را باز می گوییم. **أنباء**: جمع نبأ، خبرها، اخبار. **لَدُنّا**: از سوی خود. **ذِكْراً**: قرآن [← آل‌عمرن/۵۸]، [← حجر/۶ ، نُزِّلَ علیه لذکرُ، ۹، انّا نحنُ نزلنا لذِّکرَ...]. **وِزراً**: بار سنگین گناه، کیفر و پادافره. **حِملاً**: بار، بار سنگین گناه. **يُنفَخُ**: دمیده می‌شود. **زُرْقاً**: جمع ازرق، کبود، کبودچشم، تیرگی و کبودی صورت و بدن از بیم و هراس و درد و رنج. صورت سیاه و چشمان کبود. **يَتَخافَتونَ**: آهسته با هم گفتگو می کنند. **إن لَبِثتُم**: ماندگار نشده‌اید، توقف نکرده‌اید. **أمثَلُهُم طريقةً**: آنان که روش نیکوتری دارند، آنان که شیوه‌ی دادگرانه دارند، آنان که رأی و نظرشان به واقعیت نزدیک‌تر باشد. **أمثَلُ طريقَةً**: رأی و نظر دادگرانه‌تر، نظر خردمندانه‌تر، واقع‌بینانه‌تر، رأی نزدیک‌تر. **يَنسِفُها (نَسْف)**: آنها را پراکنده می‌سازد، خُرد و ریز می گرداند. [← همین/۹۷]، [← مرسلات/۱۰]. **قاعاً**: زمینی هموار و بدون آب و گیاه. **صَفصَفاً**: صاف و هموار و نرم و مسطح. **عِوَج**: کجی، نشیب پستی. **أمْتاً**: بلندی، فراز، ناهمواری. **الدّاعي**: فراخوان، حق‌جو، دعوت‌کننده به سوی حق، هاتف. **خَشَعَت**: پایین‌آمد، کاسته شد، فروکش کرد. **هَمْساً**: صدای نرم و آهسته، نوایی بس‌آرام. **قَولاً**: گفتار، سخن. **عَنَت**: فرود آمد، خشوع کرد، فروتن شد، مطیع گشت. **خابَ**: نومید گشت، به مرام نرسید، زیان کرد، ناکام ماند. **حَمَلَ**: برداشت. **ظُلْماً**: بار کفر، شرک. **الصّالِحات**:

کارهای نیکو، عبادت و بندگی. هَضماً: کاستی، شکست و نقص.

ترجمه‌ی آیات

۹۹ـ بدین‌سان اخبار پیشینیان را برایت می‌خوانیم و از سوی خویش به تو قرآن دادیم؛

۱۰۰ـ که هرکس از دستور آن روی برتابد، روز قیامت بار گناهی بر دوش می‌کشد.

۱۰۱ـ [و] پیوسته در آن حال خواهد ماند، و روز قیامت چه بد باری خواهند داشت!

۱۰۲ـ آن روز که در صُور (شیپور) دمیده می‌شود، مجرمان را در آن روز [با صورت و تنی تیره] و چشمانی کور و کبود، گرد می آوری.

۱۰۳ـ آنان، میان خود، آهسته با هم گفتگو می کنند که: ده روز بیش [در دنیا] به سر نبرده‌اند.

۱۰۴ـ [خدا می‌فرماید:] ما می‌دانیم که چه می گویند. و واقع‌بین‌ترین آنان می گوید: جز یک روز بیش به سر نبرده‌اید.

۱۰۵ـ [ای محمد!] درباره‌ی کوهها از تو می‌پرسند. بگو: پروردگارم آنها را [از جا کنده ریز ریز و] پراکنده می‌سازد.

۱۰۶ـ سپس آنها را دشتی هموار می گرداند،

۱۰۷ـ [که] در آن نشیب و فرازی نخواهی دید.

۱۰۸ـ در آن روز، همه‌ی مردم از فراخوانِ حق ـ که در کارش هیچ کژی نیست ـ پیروی می کنند و صداها در مقابل خدای رحمان به کاستی می گراید و جز صدای آهسته‌ای نخواهی شنید.

۱۰۹ـ در آن روز شفاعت سود ندهد مگر برای کسی که خدای رحمان اجازه دهد و سخنش را بپسندد.

۱۱۰ـ خدا آن‌چه را که آنان در پیش دارند و آن‌چه را که پشت سر گذاشته‌اند، می‌داند؛ ولی دانش آنان، او را در بر نخواهد گرفت.

۱۱۱ـ و [در آن روز] چهره‌ها در برابر خدای زنده‌ی پاینده فروتن هستند و هرکس بار کفر بر دوش داشته باشد، نومید می گردد.

۱۱۲ـ و آن کس که نیکوکار و مؤمن باشد، نه از ستمی بیم دارد و نه از کاستنِ [پاداش] می‌هراسد.

سبب نزول آیه‌ی ۱۰۵

ابن‌منذر از ابن‌جریح روایت می کند که: مردم قریش از پیامبر خاتم پرسیدند: خداوند روز قیامت، این همه کوه را چه‌کار می کند؟ آیه‌ی «یسألونَكَ عن الجبالِ» فرود آمد.

شرح و بیان

۹۹ تا ۱۰۴ ـ خداوند، سرگذشت موسی ـ س ـ و فرعون و رویدادهای پی در پی و شگفت‌انگیزِ آنان را برای پیامبر بازگفت. هم‌چنین از سرگذشت و رویدادهای دیگر پیامبران الهی و مردم پیشین، خبر می‌دهد، تا بر صدق دعوت و صحت رسالت او دلیلی مُتقن باشد و دیگر این که: از سوی خود، قرآن را که معجزه‌ای پایدار و ماندگار است برای راهنمایی و سامان دادن زندگانی جامعه‌ی بشریت بر پیامبر فروفرستاد که نه همانندش و نه کامل‌تر و جامع‌تر از آن را به هیچ‌یک از پیامبران نداده است. قرآن جدا کننده‌ی حق و باطل، سامان‌ده دین و دنیای آدمی و جامع منشهای والا و راه و روش زندگی برتر است. پس، هرکس به آن ایمان نیاورد، از دستوراتش سرپیچی کند و به آن چنگ نزند، قطعاً بار سنگین گناه و نافرمانی را بر دوش خود نهاده، آن را به قیامت می‌برد و سرانجام او را به سوی آتش دوزخ سوق می‌دهد و در آن جای بس ناگوار، همیشه خواهد ماند. [← هود/۱۷].

وقتی شیپور دوم دمیده شود، گناهکاران را با اندامی تیره و چشمانی سبز و کبود و منظری زشت و ترسناک، حاضر می‌کنند. آنها از هول و هراس با صدای بلند حرف نمی‌زنند و از بیم آن روز که سایه‌ی وحشت افکنده، بسیار آرام و زیر لب صحبت می‌کنند. درباره‌ی زندگی دنیا از هم می‌پرسند و می‌گویند: ده روزی در دنیا به سر برده‌اند. اما آنان که رأی نزدیکتر دارند و واقع‌بین‌ترند، ماندگاری دنیا را فراموش کرده و انگار جز روزی یا ساعتی در دنیا نبوده‌اند.

خوشیها و تلخی‌های دنیا در برابر آخرت و هول و هراس قیامت، آن‌قدر اندک و ناچیز است، انگار ساعتی بیش نبوده. پس در حقیقت این دنیا با آن‌همه فریبایی و طولانی بودن و نشیب و فرازهایش در مقابل جهان آخرت، لحظاتی بیشتر به شمار نخواهد آمد.

خداوند از تمام نهانیهایشان خبر دارد و می‌داند که خردمندانشان عمر این دنیا را روزی بیشتر نمی‌خوانند. [← مؤمنون/۱۱۲و۱۱۳]، [← روم/۵۵].

۱۰۵ تا ۱۰۸ ـ کوههای سر به فلک کشیده، جنگلها، درختان، چشمه‌سارها، تپّه‌ها و دره‌ها، همه و همه روز قیامت از جا کنده و چون ذرّات به هوا می‌روند. [← قارعه/۵]. و کره‌ی خاکی به دشت و هامونی صاف و هموارِ بدون آب و گیاه و بلندی و پستی تبدیل می‌شوند. در آن روز مردم از خاک گور سر بر می‌آورند، همگی به ندای اسرافیل (ندادهنده، داعی) گوش فرا می‌دهند، از رهنمودهایش پیروی می‌کنند و به دستور وی به سوی عرصه‌ی قیامت رهسپار می‌شوند. [← قمر/۸]. در آن‌جا از هول و هراس، سکوتی مطلق حاکم می‌گردد و تمام جُنب و جوشها به خاموشی می‌گراید و فروتن و خاکسار می‌گردند. [← نبأ/۳۸].

۱۰۹ تا ۱۱۲ ـ آن روز جز ایمان راستین و کردار نیکو، هیچ وساطت و شفاعتی اثر ندارد، مگر آن‌که آدمی مؤمن و مسلم به پیشگاه کردگار برود و در دنیا یکتاپرست و مرد عمل بوده باشد، آن‌گاه شفاعت، او را سود می‌بخشد و ایمان راستین و کردار پاکش، شافع اوست...

این که: شفاعت به اذن و رضایت پروردگار بستگی دارد، این است که او از گذشته و حال و آینده‌ی همه‌ی مردم باخبر است. و سنّت الهی، چنین جاری است که دنیاپرستان و ظالمان را شفاعتی نیست و آن کس که ایمان و کردار نیکو داشته و گاه‌گاهی هم لغزشهایی از او سر زده باشد، او را امید شفاعت می‌رود...

آن روز، همه‌ی سرها و جانها در برابر آفریدگارِ زنده‌ی همیشه پایدار، خاشع و خاکسار و تسلیم است. آنان که بار کفر را به دوش کشیده‌اند، نومید و زیانبار و سیاه‌بخت و بی‌قرارند؛ ولی آنان که کردار نیکو را توشه‌ی راه خود کرده و خشنودی خدا را جویا شده و باایمان، چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، نمی‌ترسند که در حساب و کتاب مورد ستم قرار گیرند و از کاستن نیکیها و پاداش خود هم هراسی به دل راه نمی‌دهند و با دلی آرام، سبکبار و سبکبال به سوی معشوق پر می‌زنند.

بار درخت علم نباشد به جز عمل   با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری

(سعدی)

نکته: شرط رهایی انسان در روز معاد، دو چیز اساسی است:

أ: ایمان درست به خدا و تصدیق و باور به آن‌چه که در قرآن وجود دارد.

ب: کردار نیکویی که فقط به خاطر خشنودی پروردگار انجام داده است.

قرآن و شتاب نورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ١١٣ فَتَعَالَى
اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ١١٤

توضیح واژه‌ها

كَذلِكَ: این گونه، بدین‌سان، عطف است بر کذلک پیشین در آیه‌ی ۹۹. أنزلناهُ: آن قرآن را فروفرستادیم. صَرَّفنا: به صورتهای مختلف بیان کردیم. يُحدِثُ: پدید آورد. ذِكراً: پند، یادآوری، بیداری. تَعالَى: والامقام است، بلندمرتبه است. يُقضَى: پایان می‌یابد.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۳ـ این‌سان، قرآن را به زبان عربی فروفرستادیم و در آن هرگونه هشداری آوردیم، باشد که مردم تقوا پیشه کنند یا برای آنان پندی نو آورد.
۱۱۴ـ [ای محمد!] خداوند، بزرگ و فرمانروای راستین است. در بازخواندن قرآن پیش از آن که وحی آن [قسمت از آیات] بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.

سبب نزول آیه‌ی ۱۱٤

ابن ابی‌حاتم به نقل از سدی می گوید: هرگاه جبرئیل آیات قرآن را بر پیامبر می‌خواند، حضرت برای حفظ کردن آن، بر خود فشار می‌آورد و زحمت می‌داد؛ چون بیم داشت جبرئیل به آسمان بازگردد و آیات را از بر نکند. خداوند فرمود: ای محمد! در بازخواندن قرآن که بر تو وحی می‌شود شتاب مکن.

شرح و بیان

۱۱۳ و ۱۱٤ ـ شاید یکی از دلایل نزول قرآن به زبان عربی، این بود که: اگر آن مردم عرب‌زبان در مقابل قرآن قد علم کنند ـ هرچند مردمانی سخنورند ـ، در برابر فصاحت و شیوایی‌اش ناتوان و درمانده شوند و بدین گونه، صدق نبوت پیامبر ـ که خود نیز فصیح و شیواگفتار بود ـ بر همگان ظاهر گردد. این که هشدارهای پی در پی قرآن به گونه‌های متعدد برای حذر از کفر و نافرمانی است تا در دلهایشان اندرزها

بیافرینند، به خود باز گردند، خود را دریابند و بگروند و به سوی پروردگار حقیقی باز آیند و...

خداوند بزرگ و بلندمرتبه، همان آفریدگار یکتایی است که بندگان مخلص و درستکار در برابر عظمتش سر تسلیم فرود می‌آورند و به توانایی مطلق او اعتراف می‌کنند و ستمگران و زورگویان زردوست و نامردمی را از بارگاه خود می‌راند و نومید می‌گرداند...

خداوند به پیامبر نوید می‌دهد ومی‌گوید: آن خدایی که از آسمان بر حسب نیازهای مردم سرزمین، آیات قرآن را به تدریج و کم‌کم بر تو فرو می‌فرستد، قطعاً آن‌چه را از قرآن بیاموزی، در حافظه‌ات نگه می‌دارد، پس هنگامی که جبرئیل آن را بر تو می‌خواند، در یادگیری‌اش شتاب مکن و فقط گوش فرا ده، تا پایان می‌یابد، سپس به خواندنش بپرداز؛ چون آن‌چه را که خدا به تو عطا می‌کند، خود نگهدارش خواهد بود و هرگز بیم فراموش شدن را نداشته باش و زبان را به بازگفتن آن به حرکت درمیاور که به شتاب آن را به ذهن بسپاری. جمع و آسان بودن آن در سینه و خواندنش برای مردم به عهده‌ی ماست. وقتی آن را به وسیله‌ی جبرئیل بر تو خواندیم، آن را پی گیر و به آن عمل کن. قطعاً بیان و توضیح آن به عهده‌ی ماست. [← قیامت/۱۶تا۱۹].

ای محمد! از پروردگارت علم وافر و سودمند طلب کن تا به زندگی تو نور بخشد و حیاتِ نو آفریند.

علم دریایی است بی‌حدّ و کنار — طالب علم است غوّاصّ بحار

گر هزاران سال باشد عمر او — می‌نگردد سیر او از جستجو

(مولوی)

سایر است این مثل که مستسقی — نکند رود دجله سیرابش

برود جان مستمند از تن — نرود مُهر مِهر اَحبابش

(سعدی)

مَا حَوي العِلمَ جميعاً احدٌ — لا، وَلَو مارَسَهُ ألفَ سَنَه

انّما العلمُ كبحرٍ زاخرٍ — فاتَّخِذْ مِن كلِّ شيءٍ أحسَنَه:

در توان هیچ کس نیست که همه‌ی علوم را فراگیرد؛ هرچند هزار سال تمرین و تدریس داشته باشد.

علم، همانند دریایی بی‌پایان است. بنابراین، از هر علمی بهترینش را برگزین و بیاموز.

قصه‌ی آدم و...

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ۱۱۵ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ۱۱۶ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ
الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۱۱۷ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ۱۱۸ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى
۱۱۹ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى ۱۲۰
فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ
فَغَوَى ۱۲۱ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ۱۲۲ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ۱۲۳ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ
ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۱۲۴ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى
وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۱۲۵ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ۱۲۶ وَكَذَلِكَ
نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ۱۲۷

توضیح واژه‌ها

عَهِدنا اِلَى آدَمَ: به آدم سفارش کردیم، به آدم دستور دادیم. عَهِدنا: پیمان بستیم. مِن قَبلُ: پیش از این. نَسِيَ: فراموش کرد، ترک نمود، بی‌توجهی کرد. عَزماً: تصمیم و اراده‌ی پایدار. لا یُخرِجَنَّکُما: شما را بیرون نراند. تَشقَى: به رنج درمی‌افتی، سیاه‌بخت می‌شوی. إنَّ لَكَ: برای تو موجود است. برای توست. لا تَعرَى: برهنه نمی‌شوی. لا تَظمَؤُا: تشنه نمی‌شوی. لا تَضحَي: گرمای آفتاب تو را آزار نمی‌دهد. آفتاب‌زده نمی‌شوی. أدُلُّكَ: تو را راهنمایی می کنم، به تو راه می‌نمایانم. لا يَبلَى: فرسوده نمی‌شود، از بین نمی‌رود، پایان ندارد. بَدَت: نمایان شد، ظاهر گشت، پدیدار شد. سَوْآتُهُما: شرمگاه آدم و حوا. طَفِقا: شروع کردند، آغاز نمودند. یَخصِفانِ: می چسپانند، می‌پوشانند، می‌اندازند، وصله می‌زنند، می‌دوزند، بخیه و پینه می کنند. وَطَفِقا یَخصِفانِ علَیهِما...: [← عرف/۲۲]. غَوَى: راه گم کرد، بیراهه گام نهاد. إجتَباهُ: او را برگزید، او را انتخاب کرد. إهبِطا: هر دو هبوط کنید، فرود آیید. [← بقره/۳۶، إهبِطُو]. لا يَضِلُّ: گمراه نمی‌شود. لا يَشقَى: درمانده نمی گردد، نگون‌بخت نمی‌شود. أعرَضَ: روی برتافت، دل برکند. مَعيشَةً: زندگانی. ضَنكاً: تنگ، ناگوار و تلخ. أعمَى: کور، کسی که دلایل الهی را نمی‌بیند. تُنسَى: فراموش می‌شوی، از نظر می‌افتی. كذلِكَ نَجزِي: این گونه کیفر می کنیم. أسرَفَ: زیاده‌روی کرد. افراط و تفریط کرد. أبقَى: پایدارتر.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۵ـ پیش از این، [در مورد خوردنی منع شده] به آدم سفارش کردیم؛ اما آن را از یاد برد و او را به عزمی راسخ شکیبا نیافتیم.

۱۱۶ـ و [به یادآور] آن‌گاه را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همگی سجده کردند، جز ابلیس که سربرتافت.

۱۱۷ـ گفتیم: ای آدم! ابلیس دشمن [سرسخت] تو و همسرت می‌باشد، هان! تا شما را از بهشت بیرون نکند که در رنج افتی.

۱۱۸ـ قطعاً تو در آن‌جا نه، گرسنه می‌شوی و نه، برهنه می‌مانی.

۱۱۹ـ و [دیگر این که:] در آن‌جا نه، تشنه می‌گردی و نه، گرمای آفتاب می‌چشی.

۱۲۰ـ اما شیطان، آدم را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! تو را به درخت جاودانه و مُلک همیشه ماندگار راه نمایم؟

۱۲۱ـ سرانجام از آن [خوردنی ممنوع] خوردند و عورتشان، نمایان شد و به چسباندن برگهای درختان بهشت بر خود، شروع کردند. بدین‌سان آدم از سفارش پروردگار خود سرباز زد و بیراهه گام نهاد.

۱۲۲ـ سپس پروردگارش او را برگزید و آمرزید و راهش نمود.

۱۲۳ـ [و آن‌گاه] گفت: همگی از آن جای، بیرون بیایید [و بدانید که] برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهد بود. در این صورت هرگاه از سوی ما برای شما رهنمودی آمد، هرکس از آن رهنمودم پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت می‌گردد.

۱۲۴ـ وهرکس از یاد من دل برکند، قطعاً زندگانی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا برمی‌انگیزیم.

۱۲۵ـ [آن‌کس] می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا برانگیختی، حال آن‌که بینا بودم؟!

۱۲۶ـ می‌فرماید: همان‌سان که نشانه‌های ما نزد تو آمد و تو آن را از یاد بردی، همان‌طور تو هم امروز، به فراموشی سپرده می‌شوی.

۱۲۷ـ پس بدین‌سان،هرکس اسرافکارو به آیات پروردگارش بی‌باور باشد؛کیفر می‌کنیم و بی‌تردید عذاب آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.

شرح و بیان

۱۱۵ تا ۱۲۲ ـ قرآن در سوره‌های بقره، اعراف، حجر، اسرا، کهف به قصه‌ی آدم اشاره کرده است که در عین تکرار رؤوس مطالب مهم آن، در هر مورد، گوشه‌هایی را بیان می‌فرماید که در سایر موارد بیان

نشده است. اکنون برای بار ششم در این سوره نیز بدان اشاره می کند. خداوند، پس از طی مراحل آفرینش آدم و جای دادنش در باغ و بوستانی دل‌نشین به او سفارش می کند که از میوه‌ی یکی از درختان آن‌جا استفاده نکند، تا بدان‌وسیله خود را برای پذیرش بار مسؤولیت در زندگانی این دنیا، بیشتر بسازد، بهتر پرورش یابد و نیکوتر بتواند در برابر هوسهای سرکش پایدار بماند و آن را در اختیار خود درآورد؛ اما این سفارش و پیمان را از یاد برد و برخلاف فرمان حق بی‌صبرانه از میوه‌ی درخت منع شده بخورد. خداوند نیز او را به خاطر این فراموشکاری نکوهش کرد و به او نسبت نسیان داد. آری! وسوسه‌ی شیطان چنین کرد؛ شیطانی که وقتی خداوند، آدم را هستی بخشید و به شیطان امر کرد تا این موجود شگفتِ کارگاه آفرینش را سجده‌ی تکریم کند؛ او سر برتافت و خود را از آدم برتر شمرد. خداوند، به آدم گفت: بدان که، این شیطان، دشمن سرسخت تو و همسر و نسل توست. پس مواظب باشید تا شما را گول نزند که از این جای نیکو، محروم شوید. ولی شیطان به وسوسه‌ی آنان پرداخت. [← عرف/۲۱و۲۲] و به خوردن ثمره‌ی درخت منع شده، دست یازیدند، تا جاودانه بمانند. آدم فراموش کرد که با خدا پیمان بسته است. هر دو از آن بخوردند و جامه‌های مخصوص از تنشان فروریخت و برهنه گشتند و عورت خود را ـ که تا آن وقت نهان بود ـ دیدند. ناچار برگ پهن درختان را جامه‌ی خود کردند و بر خود پیچیدند و آن را به تن خود چسپاندند. بدین گونه، نشان عصیان از آدم سر زد.

آدم دست توبه بلند کرد و از کرده‌اش پشیمان شد. خدا توبه‌اش را پذیرفت و او را برگزید و از نزدیکان خود قرارش داد. [← بقره/۳۷]، آدم و حوا چنین زمزمه کردند: «رَبَّنا! ظَلَمنا أنفُسَنا وَ إن لَم تَغفِر لَنا و تَرحَمنا لَنَکونَنَّ مِنَ الخاسرین» [← عرف/۲۳].

۱۲۳ ـ ۱۲۷ ـ بدین گونه خداوند، خبر می‌دهد که میان برخی از نسلهای آدم، ابوالبشر، دشمنی خواهد بود؛ هرچند خدا توبه‌ی آدم را پذیرفت. هدف آفرینش آدم این بود، تا به جای جن و ملک در زمین مستقر گردد و به عمران و آبادانی بپردازد و در سرزمین شور و هیجانی بیافرینند و غوغایی برپا کند و سرانجام، حاصل عمر نیکان و بدان از هم باز شناخته شود. بنابراین، آن آرام‌جای بدون رنج و تلاش را از آنان گرفت، تا نسل آدم به کار و کوشش و قبول رنج و زحمت بپردازند و برای به دست آوردن زندگی ارزنده، عرق جبین بریزند و مُفت‌خوار و تنبل نباشند؛ اما گفت: برخی از آنان به دشمنی برخی دیگر ـ به دلیل اختلاف‌نظرها، مقام طلبی‌ها و حرص و آزها ـ به پا می‌خیزند و آشوبها برپا می کنندو و اگر هر کس از کتابها و پیامهای خدا پیروی کند و راه راست در پیش گیرد، به مقصد و هدایت می‌رسد و هرگز گمراه و بداقبال نخواهد شد و در سرای آخرت، سربلند و شادمان است و آن‌کس که از ایمان آوردن و گرویدن به آفریدگار هستی و پذیرش پیامهایش سربرتابد، دل برکند، و روی دل از حق بگرداند و خود را به نور قرآن و پیام آسمانی نیاراید، در دنیا زندگی تنگ و سخت و حسرت‌باری خواهد داشت و روی آرامش روحی و

سعادت نخواهد دید ـ هرچند از انواع نعمتهای بی‌پایان مادی الهی برخوردار باشد ـ و روز قیامت هم کور و درمانده به محضر پروردگارش می‌رسد؛ چون که آن‌کس که قلبش از پذیرش نشانه‌های حق کور باشد، در آخرت نیز انگار کور و نابیناست. [← سرء/۹۷]. پس همان‌گونه که او از کردار نیک خودداری می‌ورزد، در سرای ابدی عذاب می‌بیند، تا «جزاءً وِفاقاً»؛ یعنی: پاداشِ موافق کردار خویش را بچشد.

قطعاً انسان بی‌باور و کفرپیشه در دنیا مزه‌ی خوشبختی و آرامش روانی را احساس نخواهد کرد، تنها نعمت ظاهری و امکان مادی در اختیار دارد و آینده‌ی نیکوی پیش روی خود را درک نمی‌کند؛ بلکه در شهوات و آرزوهای زودگذر غرق است و قلبی سرگشته، آشفته و نگران دارد. زندگی بریده از ارتباط با خدا و الطاف فراوان او، بسیار تنگ و تلخ و ناگوار است و آدمی هر اندازه در ناز و نعمت بیشتری به سر برد، زندگی‌اش تلخکام‌تر خواهد شد. این است پاداش کیفر موافق کردار هرکس. [← رعد/۳۴].

عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و...

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي
النُّهَى ۱۲۸ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى ۱۲۹ فَاصْبِرْ عَلَى مَا
يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ
وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى ۱۳۰ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۱۳۱ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا
لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ۱۳۲ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ
تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۱۳۳ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا
أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى ۱۳۴ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا
فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ۱۳۵

توضیح واژه‌ها

أَفَلَم يَهدِلَهُم: آیا آنان را راه ننمود؟ آیا برایشان روشن ننمود؟ القُرون: جمع قرن، نسلها، گذشتگان. [← همین/۵۱]. النُّهَی: جمع نُهیه [← همین/۵۴]. کَلِمَةٌ سَبَقَت: سخنی که پیشی گرفت، سخنی که زده شد، وعده‌ای که مقرر شد. لِزاماً: حتمی، یقینی، قطعی، لازم. أَجَلٌ مُسَمًّی: زمان معین، زمان محدود، موعد مقرر. قَبلَ طُلوعِ الشَّمس: پیش از برآمدن آفتاب؛ یعنی نماز صبح. قَبلَ غروبِها: پیش از فروشدن آفتاب؛ یعنی نماز عصر. آناءِ اللَّیل: ساعاتی ازشب، پاسی از شب. [← آل‌عمرن/۱۱۳]. (اشاره به نمازهای مغرب وعشا). أطرافَ النَّهار: حوالی روز، بخشهایی از روز، نماز ظهر که وقت آن هنگام زوال آفتاب است که در بین نیمه‌ی اول و دوم روز قرار دارد. [← هود/۱۱۴]، [← سرء/۷۸]. لا تَمُدَّنَّ: منگر، مدوز. أزواجاً: اصناف، اقسام، انواع، گروهها، دسته‌ها. [← حجر/۸۸]. زَهرَةَ: زینت و زیور. زَهرَةَ الحیوة: زیور وخوشی زندگی. لِنَفتِنَهُم (فتن): تا آنان را بیازماییم، تا امتحانشان کنیم. إصطَبِر: بردبار باش، پایدار بمان. العاقِبَةُ: فرجام، فرجام نیک. یَأتینا: پیش ما می‌آید. لَولا یَأتینا: چرا پیش ما نمی‌آید؟ الصُّحُفِ الأُولی: کتابهای پیشین. مِن قبلِه: پیش از فرودآمدن قرآن. نَذِلَّ: خوار شویم. نَخزَی: رسوا گردیم، در هر دو سرا خوار و رسوا شویم. کُلٌّ: همه (مؤمن و کافر). مُتَرَبِّصٌ: چشم‌به‌راه، منتظر. تَرَبَّصوا (رَبَص): منتظر باشید، چشم‌به‌راه باشید. السَّوِيّ: راست، درست، مستقیم. [← مریم/۱۷و۴۳].

ترجمه‌ی آیات

۱۲۸ـ آیا برای روشن شدن و هدایت ناسپاسان کافی نیست که [دریابند] چه مردمان فراوانی را پیش از آنان از پای درآوردیم که [اکنون، خود آنان، جایشان را گرفته و] در سراهایشان رفت و آمد می کنند؟ به راستی، در این امر برای اهل خرد، نشانه‌های عبرت انگیزی است.

۱۲۹ـ و اگر از پیش وعده‌ای از پروردگارت پیشی نگرفته و اجلی معین، مقرر نشده بود، عذابشان در این جهان قطعی بود.

۱۳۰ـ پس [ای محمد!] بر آن‌چه می گویند، شکیبا باش و پروردگارت را پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب کردن آن، بستای و تسبیح گوی و بخشی از ساعات شب و بخشهایی از روز را به نیایش سپری کن، امید که خشنود شوی.

۱۳۱ـ به هوش باش! به سوی آن زیور [دنیوی] که گروههایی از کفرپیشگان را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم، تا آنان را در آن بیازماییم، چشم مدوز؛ چون روزیِ [سرای آخرت] پروردگارت [از این روزیِ موقت] بهتر و پایدارتر است.

۱۳۲ـ [ای محمد!] خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و خود هم بر انجام آن، پایدار بمان. از تو [برای کسی] روزی نمی‌خواهیم. ما تو را روزی می‌دهیم و فرجام نیکو از آنِ [اهل] تقوی است.

۱۳۳ـ [بی‌باوران] گفتند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای برایمان نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشنی که در کتابهای پیشین آسمانی آمده، به آنان نرسیده است؟

۱۳۴ـ و اگر ما آنان را پیش از آمدن قرآن به عذابی از پای درمی‌آوردیم، می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری نزد ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم، از آیاتت پیروی کنیم؟

۱۳۵ـ [ای محمد!] بگو: همه چشم به راهند. شما نیز چشم به راه باشید. [البته] خواهید دانست که چه کسانی، یاران راه راست و چه کسانی راه‌یافتگانند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حال آنان که از یاد خدا روی برتافته و عبرت پسینیان گشته‌اند و پس از بیان تأخیر کیفر کافران و بزهکاران تا روز قیامت... این آیات نیز به پیامبر دستور می‌دهد، تا در برابر دشمنان بردبار باشد، نمازهای پنجگانه را به هنگام، برگزار فرماید، هرگز آرزوی اموالی را که در دست مشرکان و بی‌خدایان است، به دل راه ندهد، به اهل خانه و تمامی امّت اسلامی بیاموزد که نمازهای پنجگانه را به خوبی برگزار کنند و...

شرح و بیان

۱۲۸ تا ۱۳۰ ـ اگر دل و دیده‌ی آدمی به طور جدی دوران پیشین را زیر نظر بگیرد، به خوبی آن را وارانداز کند، پایگاهها و منازل و آثارشان را بررسی نماید، می‌فهمد که هزاران هزار کاخ و کوخ و خانه و کاشانه‌ی بزرگ وکوچک نابود شده و به صورت تپه‌ای درآمده‌اند و ساکنان آن هم، سالیان درازی است در زیر خاکند و ریزریز شده‌اند و شبح و سایه‌ای بیش، از آنان باقی نمانده و انگار خواب و خیالی است که دست قدرت الهی، همه را در هم کوبیده و جانهایشان را ربوده است. حال اگر پسینیان و آیندگان هم درس عبرت نگیرند و اوضاع و احوال بدکاران برایشان کافی نباشد، به سرنوشت بدِ بزهکاران و نااهلانِ تباهکار گرفتار خواهند شد و کسی به فریادشان نخواهد رسید.

ای محمد! آیا این رویداد مهم گذشتگان برای تکذیب کنندگان مشرک بداقبال، موجب بیداری نیست و کفایت نمی‌کند که از آن درس بگیرند و به راه راست آیند؟ آیا این بی‌باوران ستم‌پیشه‌ی بداندیش در سرزمین، سیر و سفر نکرده‌اند تا به سبب دیدن آثار پیشینیان و قصرهای ویران‌شده‌ی ستمگران، دلهایی فراهم آورند که به آنها در اندیشه فرووروند و یا گوشهایی که با آن حق را بشنوند؟ فقط دیده‌ها نیست که نابینا می‌شوند؛ بلکه دلهایی که در قفسه‌ی سینه‌ها می‌تپد نیز نابینا و درمانده می‌گردند. [← حج/۴۶] ، [← سجده/۲۶] .

آری! خردمندان از آن آثار خرابه‌ی پیشینیان بدکردار و هرگونه آثار دیگری درس می‌گیرند و به آن می‌اندیشند.

چرا عذاب بدکاران به روز قیامت می‌افتد و هم‌چون گذشتگانشان در دنیا کیفر نمی‌بینند؟ چون حکم و وعده‌ی خداست که عذاب را به وقت معین؛ یعنی، روز رستاخیز بیندازد و پس از به سر رفتن مهلت، بدکاران را کیفر کند. از این رو، به پیامبر نیز می‌فرماید: از ایمان نیاوردن، انکارکردن حق، تمسخر و بی‌بند و باری مشرکان سرسخت به تنگ نیاید و نهراسد، صبر پیشه کند، برایشان افسوس نخورد، به پروردگارش روی آورد، به سپاس و ثنای وی بپردازد و نمازهای پنجگانه را در وقت خود، برپای دارد. خداوند نیز نعمتهای بی‌شمار را به او می‌بخشد تا خشنود گردد. [← ضحی/۵].

۱۳۱ ـ خطاب این آیه به حضرت رسول، و مراد از آن پیروان باایمان اوست. همّت بلند وروح توانا به زر و زیور و زیباییهای دنیوی فریب نمی‌خورد و جلوه‌های رنگین و زیبای دنیا را گلی می‌پندارد که پس از چند روز پژمرده و پرپر می‌گردد. خداوند آن بی‌باوران کفرپیشه و نیز سایر مردم را می‌آزماید، تا جوهره‌ی وجودی هرکس در برابر آن نعمتهای گوناگون نمایان گردد. پس بدان که: آن‌چه نزد خداست، بهتر و پاینده‌تر است. [← حجر/۸۷ و ۸۸].

سپس به پیامبر دستور می‌دهد تا خود و خاندان و پیروانش نماز را ـ آن‌طور که حق نماز است ـ برپای

دارند و ثابت‌قدم باشند. نماز به آدمی نیرو می‌بخشد و از هرگونه کار زشت و پلیدی بازش می‌دارد. نماز غذای روح است، روح بدون غذا مردنی است. خدا روزی‌رسان است و سرانجام ستوده، از آن تقواپیشگان است. [← ذریات/۵۸]، [← طلاق/۲و۳].

۱۳۳ تا ۱۳۵ ـ مشرکان مکه می گفتند: چرا محمد نشانه‌ای از نشانه‌های مادی و محسوسِ دال بر صدق پیامبری خود برای ما نمی‌آورد؟! راستی، قرآنِ همیشه ماندگار، برای آنان کفایت نمی‌کند که آن همه خود را در رنج می‌اندازند و خواستار معجزه‌های مادی‌اند که اگر آن معجزه‌ها هم برایشان آورده شود، باز نمی‌گروند و بر سر کفر و شرک بیشتر پای می‌فشرند؟ [← نعام/۱۰۹و۱۱۰]، [← عنکبوت/۵۰ و۵۱].

بدانید که: پیش از فرستادن قرآن، کسی را به عذاب و شکنجه گرفتار نخواهیم کرد؛ وقتی گرفتار می‌شوند و خوار و زبون می‌گردند که آن همه نشانه‌های آسمانی را نپذیرند و در قیامت نیز بگویند: چرا پیامبری نزد ما نیامد تا به او بگرویم و راه راست پوییم؟ اما خداوند با فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی معذرت آنان را مردود می‌شمارد و ادّعایشان را نمی‌پذیرد.

خداوند به پیامبر امر می‌کند، تا برای آنان اندوه نخورد، خود را به زحمت نیندازد و به آنان خبر دهد که: چشم به راه امر خدا و فرجام کردار خود باشند و نیز منتظر باشند که فرجام نیک برای دوستان خداست، از آنِ آنان نخواهد بود؟ [← توبه/۵۲]، [← فرقان/۴۲]، [← طور/۳۱]، [← قمر/۲۶]، [← حدید/۱۴]. پس بدین‌گونه، قرآن قاطع و صریح، منکران را تهدید می‌کند و سخن خود را در این‌جا به پایان می‌برد.

اللّهمّ صلِّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آله و صحبه أجمعين

پایان جزء شانزدهم

مکی

انبیاء

۱۱۲ آیه

بی‌خبری مردم از حساب روز قیامت

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم
اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ۱ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا
اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۲ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَـٰذَا إِلَّا بَشَرٌ
مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ۳ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۴ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ ۵ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ۶

توضیح واژه‌ها

إقتَرَبَ: نزدیک شد، نزدیک است. حِسابُهُم: محاسبه‌ی روز قیامت آنان. مُعرِضون: رویگردانان، اعراض کنندگان. ذِکرٍ: قرآن، اندرز و نصیحت. مُحدَثٍ: تازه، نو. یَلعَبونَ: بازی می کنند، به بازی و مسخره می گیرند، سرگرم بازی‌اند. لاهِیَةً: بی‌خبر، سرگرم دنیا، سرگرم لهو و لعب، غافل. أَسَرُّوا: پنهان داشتند، پوشیدند. هَل هذا؟: آیا این شخص. أَفَتَأتونَ السِّحرَ؟: مگر در پی سحر و جادوگری هستید؟ آیا جادوگری را دنبال می کنید؟. وَ أنتُم تُبصِرونَ: در صورتی که می‌بینید. العلیمُ: دانا و آگاه. بَل: بلکه، برای گذشتن از موضوعی و پرداختن به موضوعی دیگر. أضغاثُ أحلامٍ: خوابهای پریشان. أضغاث: جمع ضِغث، پریشان و آشفته. أحلام: جمع حُلُم، خوابها، رؤیاها. [← یوسف/۴۴]. إفتراهُ: آن را برساخته است، آن را بربافته است. آیَةٌ: نشانه و معجزه‌ی حسی. ما آمَنَت: ایمان نیاورد. قَریَةٍ: آبادانی، شهر، روستا.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ روز حساب مردم نزدیک است و آنان هم‌چنان در بی‌خبری روی گردانند.

۲ـ هیچ اندرز تازه‌ای از قرآن، از جانب پروردگارشان نیامد، مگر این که بازی کنان به آن گوش فرا

می‌دادند.

۳ـ آنان دلهایشان به دنیا سرگرم است و ستمگران، پنهانی به نجوا و گفتگو پرداختند و گفتند: آیا این [مدعی پیامبری] بشری هم‌چون شما نیست؟ هرچند با چشم خود می‌بینید، باز به سوی سحر می‌روید؟

۴ـ پیامبر فرمود: پروردگارم از هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوای داناست.

۵ ـ [کفرپیشگان فراتر رفتند] و گفتند: [قرآن] خوابهای آشفته است، یا دروغی است که خود [محمد] بربافته، یا او شاعری است. در این صورت باید هم‌چون آن‌چه که به پیشینیان عرضه شد، برای ما نیز معجزه‌ای بیاورد.

۶ـ پیش از آنان نیز، مردم شهرهایی که نابودشان کردیم، به آیات ما ایمان نیاورده بودند. آیا این معجزه‌طلبان، ایمان می‌آورند؟

شرح و بیان

این سوره دارای یکصد و دوازده آیه است و چون از پیکار و مبارزه و جدّ و جهد پیامبران با مردم بت‌پرست زمان خود، سخن می گوید، به سوره‌ی «انبیاء» مشهور است و به فداکاریهای ابوالانبیا، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنون (یونس)، زکریا، عیسی و خاتم آنان حضرت محمد ـ سلام الله علیهم ـ اشاره می کند که چگونه برای سعادت بشریت، سختی‌ها، رنجها و محنت‌ها را بر خود هموار ساختند.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیشین از دو جهت:

أ: اشاره به نزدیک‌شدن اجل معین موسوم به عذاب و کیفر و به آرزویی که بداقبالان انتظارش را دارند. در سوره‌ی طه می‌فرماید: «وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقت مِن رَبِّكَ لَکانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمّیً»: اگر از قبل وعده‌ای از سوی پروردگارت پیشی نگرفته و اجلی معین، مقرر و مطرح نشده بود، عذابشان در این جهان قطعی بود. [← ۱۲۹] و «قُل: کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصوُا...»: ای محمد! بگو: همه چشم به راهند. شما نیز چشم به راه باشید... [← ۱۳۵]. و در مطلع و شروع این سوره می‌فرماید: «إقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم».

ب: مغرور نگشتن به جلوه‌های فریبای دنیا و تلاش در جهت روز قیامت: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَینَیكَ إلی ما مَتَّعنا بِهِ أزواجاً مِنهُم زَهرَةَ الحَیوةِ الدُّنیا...» هان! به سوی زیور دنیوی که گروههایی از کفرپیشگان را از آن بهره‌مند ساخته‌آیم... چشم مدوز... [← طه/۱۳۱].

آغاز این سوره که به نزدیک شدن روز قیامت و حساب و کتاب اشاره می کند، مقتضی رویگردانی از زینت و بهجتهای زاید دنیاست که روی به زوال و نیستی دارد.

مشرکان سرسخت مکه به پیامبر می گفتند: اگر آن‌چه می گویی حق است، کوه صفا را برای ما به طلا تبدیل کن. خداوند فرمود: بی‌باورانِ کفرپیشه‌ی پیشین نیز با وجود دیدن معجزات بزرگ مادی و محسوس، ایمان نیاوردند و نابودشان کردیم، این مخالفان ستیزه‌گر هم اگر معجزه‌ی حسی را دریابند باز ایمان نخواهند آورد. [← همین/۶].

موضوع و محتوای سوره

۱ـ بیان اصول عقیده‌ی اسلامی؛ یعنی، توحید، نبوّت، معاد. این سوره، نخست به چگونگی بیم و هراس روز قیامت اشاره می کند، سپس به سرگذشت جمعی از پیامبران می‌پردازد.

۲ـ سرآغاز سوره، آمدن روز قیامت را خبر می‌دهد. حال آن‌که مردمِ ناسپاس در خواب غفلت به سر می‌برند و سرگرم بازی‌اند و از پندهای قرآن رویگردان و در آرزوها و لذایذ زندگانی دنیا فرو رفته‌اند.

۳ـ مشرکان مکه، پیامبریِ خاتم پیامبران را انکار می کردند؛ چون می گفتند: محمد هم بشری همانند سایر مردم و از آوردن معجزه‌ی محسوس و مادی ـ هم‌چون معجزات موسی و عیسی ـ ناتوان و درمانده است. قرآن، این اوهام را مردود شمرد و گفت: همه‌ی پیامبران از جنس انسان‌اند و خوردن و خوابیدن و... دارند. سپس مشرکان را چون گذشتگانِ نااهل به نابودی هشدار داد.

۴ـ قرآن، هدف نهایی و ارزنده‌ی پیامبران را ـ که دعوت مردم به سوی خداست ـ بیان می‌فرماید و به مؤمنان و نیکوکاران اطمینان می‌دهد که پاداش نیکو دارند...

۵ ـ پایان سوره به «رحمةً للعالَمین» بودن پیامبر اشاره می کند و این که:خدا، یگانه و بی‌شریک و بی‌انباز است...

یادآور می‌شود که: آیه‌ی «اِقتربَ للنّاسِ...» شامل عموم مردم خواهد بود که هرکس در غفلت به سر برد و دلش در گرو لهو و بازی این دنیا باشد، به آن دل بندد، هشداری نپذیرد و از آفریدگارش نیندیشد؛ قطعاً در باخته است. ستیزه‌گران هرچند سر در گوش هم نهند و با هم به نجوی بپردازند، خدا از همه‌چیز خبر دارد و چیزی از علم او پنهان نیست و راست‌کردار و دروغ‌پرداز را از هم باز می‌شناسد.

بزهکاران و بی‌باوران تاریخ نمی‌دانستند که چگونه قرآن را معرفی کنند، قرآن را به خوابی پریشان و آشفته می‌پنداشتند که محمد، خود آن را سر هم کرده و برساخته است. می گفتند: محمد، شاعر است. اگر راست می گوید، باید معجزه‌ای مادی چون معجزه‌های مادی سایر پیامبران را برایمان بیاورد...

خداوند می‌فرماید: پیشینیان بدکار، هرچند معجزه‌ی حسی را دیدند، باز از فرمان پیامبرانشان روی برتافتند و ما هم در برابر آن نافرمانی نابودشان کردیم. این ستیزه‌گران اگر معجزه‌ی حسی هم دریابند، قطعاً چون گذشتگان خود، بیشتر سرسختی نشان می‌دهند و از درِ مخالفت درمی‌آیند؛ زیرا پیش از آمدن معجزه وعده

می‌دادند که ایمان بیاورند، وقتی آن معجزات را لمس می‌کردند، پیمان می‌شکستند و بیش از پیش دشمنی نشان می‌دادند و بر سر کفر می‌ماندند. [← یونس/۹۶و۹۷].

نگاهی به این آیات

۱ـ آمدن روز قیامت ـ که به رسیدگی نامه‌ی اعمال در آن می‌پردازند ـ حتمی و بدون تردید است.

۲ـ مع‌الاسف، مردم با وجود قطعی بودن وقوع قیامت در غفلت و رویگردانی‌اند؛ هرچند خِرَدها آن را درک می‌کند، باز از خواب غفلت و نادانی بیدار نمی‌شوند.

۳ـ سران و کفرورزان از قریشیان، کلید هدایت را از دست دادند و راه بهره‌مندی از نور قرآن را بر روی خود بستند و آیات حق را به تمسخر و ریشخند گرفتند.

۴ـ آنان، نبوت پیامبر خاتم را از دو راه مورد طعن و ملامت قرار می‌دادند:

أ: این که محمد بشر است. ب: و آن‌چه با خود آورده، سحر و چشم‌بند است.

بی‌گمان این افترایی بیش نیست و نبوت و معجزات ثابت است و به صور ظاهری نیازی ندارد.

۵ـ به راستی دلهای کافران از یاد خدا و از اندیشه و درک مفاهیم و معانی والای قرآن بی‌خبرند.

۶ـ خداوند، پیامبر را از نهانیها و نجواهای آنان باخبر می‌کند؛ چون از همه‌چیز آگاه است.

۷ـ خداوند، پریشانی، اضطراب، دودلی و سرگشتگی قریشیان را در وصف پیامبر و قرآن ترسیم می‌کند که: پیامبر را ساحر و قرآن را خوابهای آشفته‌ی او می‌دانستند، یا می‌گفتند: محمد، شاعر است. آری! سخت حیران و درمانده و سرگردان بودند و نمی‌دانستند چگونه دروغ ببافند...

۸ـ با این همه پریشان‌گویی و دروغ‌زنی و آزاررسانی به وجود مبارک پیامبر، خداوند، عذابشان را ـ بر خلاف پیشینیان بداقبال ـ به روز قیامت می‌اندازد...

نکته‌ی ۱: واژه‌ی «القول» در آیه‌ی چهار، شامل سخن آشکار و نهان می‌گردد؛ ولی واژه‌ی «السِّر» چنین نیست.

نکته‌ی ۲: مراد از «قرب حساب» نزدیک شدن حسابرسی، زمان مرگ هر کسی است که هرگاه در این دنیا رخت بربست و به جهان آخرت رحل اقامت گزید، قیامت او برپا و حساب و کتابش شروع می‌گردد.

[تفسیر تیسیر الکریم الرّحمان].

پیامبران، بشرند، وعده‌ی آنان قطعی و قرآن پند و اندرز است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلا رِجَالا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۷ وَمَا
جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ۸ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ
نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۹ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلا تَعْقِلُونَ ۱۰

توضیح واژه‌ها

رِجالاً: جمع رَجُل، مردان؛ یعنی، پیامبران فقط از میان مردان برگزیده شدند، زن و فرشته نبودند. أهلَ الذّکر: دانا به کتابهای آسمانی، پژوهندگان، فرزانگان، دانایان خداپرست و حقگوی اهل کتاب. [← نحل/۴۳]. جَسَداً: کالبد، پیکر. صَدَقناهُمُ الوَعد: وعده‌ی خود را با آنان راست گردانیدیم، به وعده‌ی خویش وفا نمودیم. المُسرِفِینَ: اسراف‌کنندگان در پلیدی و بزهکاری و معاصی. ذِکرُکُم: آوازه‌ی نیک شما، بزرگی شما. [← زخرف/۴۴].

ترجمه‌ی آیات

۷ـ[ای محمد!] پیش از تو هم فقط مردانی را که بدیشان وحی کرده بودیم، فرستاده‌ایم. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.

۸ـ ما پیامبران را به صورت پیکری که غذا نخورند، قرار نداده‌ایم و عمر جاودان هم نداشته‌اند.

۹ـ و هر وعده‌ای که با آنان داشتیم، محقق می گردانیدیم و آنان و کسانی دیگر را که می‌خواستیم، رستگار کردیم و اسراف‌کنندگان [در مناهی] را از پای درآوردیم.

۱۰ـ به راستی، ماکتابی برای شما فروفرستادیم که یاد [و سخن] شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این آیات در جواب آیه‌ی «... هَل هذا إلّا بَشَرٌ مِثلُکُم...» فرود آمده است. سنت الهی چنان جاری است که پیامبران فقط از میان مردان برگزیده شوند...

شرح و بیان

۷ تا ۱۰ ـ حکمت الهی چنان اقتضا کرد که پیامبران از میان انسانها برگزیده شوند و برازندهی این مقام نیز مردان بودند، تا مردم را به سوی خدا فراخوانند. [← یوسف/۱۰۹]، [← نحل/۴۳]، [← حقاف/۹]، [← تغابن/۶]. پس در این مورد، باید از پژوهشگران شایسته پرس و جو کرد، تا حقیقت بیشتر روشن گردد. [← آل‌عمرن/۱۸۶].

پیامبران، هم‌چون سایر انسانها به خوردن، آشامیدن، استراحت کردن و زیستن نیاز داشتند، بیمار می‌شدند و وقت فرا رسیدن اجل، به سوی حق می‌شتافتند و کسی از آنان در دنیا جاودانه نگشت. [← فرقان/۷و۲۰].

خداوند، به پیامبران وعده داده است که خود و پیروان راستین آنان، رستگارند و خلافی در این وعده نیست؛ اما آنان که مشرک و بی‌باورند، راه کج می‌روند، پیامبر و قرآن را دروغ می‌انگارند، در این مورد، به سوی زیاده‌روی و اسراف گام می‌نهند، به اذیت و آزار بی حدّ پیامبر و مؤمنان می‌پردازند. با این وصف خداوند، معجزه‌ی مادّی و حسّی برای مشرکان عرب نفرستاد تا هم‌چون تکذیب‌کنندگان پیشین در دنیا گرفتار نشوند و یکباره نابود نگردند و هرچه هست به جهان آخرت موکول گردد.

کتاب همیشه ماندگار قرآن فروفرستاد تا هرکس بخواهد از آن درس و پند بگیرد و زندگانی‌اش راست و درست و پرآوازه شود و بزرگی یابد. قرآن، معجزه‌ای همیشگی است و ـ برخلاف معجزات حسی ـ تمام نسلها آن را مشاهده می‌کنند، سعادتمندان و بلنداقبالان از آن بهره‌ی کافی می‌برند و راه راست را طی می‌کنند تا به سوی نیکنامی حرکت کنند. بی‌تردید، شهرت و آوازه و عزّت و سرافرازی ملّت عرب با قرآن بود که با جان و دل، آن را پذیرفتند و دستوراتش را گردن نهادند و آن را به شرق و غرب جهان رسانیدند. پس، این رحمت الهی در حق آنان بود که این کتاب با عظمت را به میان آنان فروفرستاد و از ارسال معجزه‌ی مادی خودداری فرمود تا در بلا نیفتند.

نکته: راهنما و پیام‌آور انسانها باید از جنس خود آنها باشد و تمام غرایز، عواطف و احساسات، نیازها و علاقه‌های بشریت را داشته باشد، تا درد مردم را لمس کند و راه نیکوی درمان را با الهام از کلام آسمانی برگزیند، حجّت را بر همه تمام کند و الگوی بشریّت گردد.

توضیح این که: آیه‌ی هفت می‌فرماید: «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...»: مردم مکه ـ جز انگشت‌شماری ـ بی‌سواد بودند و اهل کتاب را اهل دانش و بینش می‌دانستند . این است که خداوند می‌فرماید: اگر در مورد پیامبر در تردید هستید، از آنان پرس و جو کنید تا حقیقت پیامبران پیشین هم بر شما روشن گردد. بدان که: مفهوم آیه عام است و شامل فطرتهای پاک و ضعیف از اهل فتره نیز می‌گردد. و باید مسلمانانی که از دانش بهره‌ای ندارند و یا کمتر دانش کسب کرده‌اند، مشکلات و مجهولات خود را از دانایان و پژوهندگان دلسوز سؤال کنند و آن‌چه نمی‌دانند، بیاموزند تا در دین و زندگی درنمانند...

هشدار و یادآوری

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ۱۱ فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا
هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ۱۲ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ
۱۳ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۱۴ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا
خَامِدِينَ ۱۵ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ۱۶ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا
لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۱۷ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ
وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ۱۸ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ۱۹ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ۲۰

توضیح واژه‌ها

قَصَمنا: در هم شکستیم، نابود کردیم. **أنشأْنا**: به وجود آوردیم، بیافریدیم. **أَحَسُّوا**: احساس کردند، دریافتند، پی‌بردند. **بَأسَنا**: عذاب ما. **یَرکُضُونَ**: می‌گریزند، پا به فرار می‌گذارند. **أُترِفتُم فیه (تَرَف)**: در آن بهره‌مند بودید، در آن متنعم بودید. در آن در آرامش و ناز و نعمت بودید. **ما زالَت**: پیوسته. **دَعواهُم**: فریادشان، سخنشان. **حَصیداً**: درو شده، از پای درآمده. **خامِدینَ**: خاموش شدگان، پژمرده‌شدگان، کالبدهای بی‌جان. **لَهواً**: بازیچه، سرگرمی. **من لَدُنّا**: فراخور شأن خود ما، متناسب به مقام خود. **إن کُنّا فاعلِینَ**: اگر چنین کار می‌کردیم، اگر می‌خواستیم چنین کنیم. **نَقذِفُ**: می‌اندازیم، می‌افکنیم، می‌زنیم. **یَدمَغُهُ**: آن را در هم می‌کوبد، نابودش می‌کند، مغز سرش را می‌شکند. **زاهِقٌ**: از میان رونده، نابود شونده. **الوَیلُ**: وای! عذاب و درد شدید و نابودی. **مَن عِندَهُ**: کسانی که نزد او هستند، آنان که در محضر خدایند. **لا یَستَحسِرونَ (حَسر)**: خسته و ناتوان نمی‌شوند. **لا یَفتُرُونَ**: سست نمی‌شوند، ضعیف نمی‌گردند، آرام نمی‌گیرند.

ترجمه‌ی آیات

۱۱ـ چه بسا آبادیهایی را که مردمش ستمکار بودند، در هم کوبیدیم و به جایشان مردمی دیگر آفریدیم.

۱۲ـ آنان چون عذاب ما را احساس می‌کردند، ناگهان از آن‌جا می‌گریختند.

۱۳ـ مگریزید، بر سر زندگی پرناز و نعمتی که بودید و به سوی سراهای خودتان بازآیید، شاید مورد سؤال قرار گیرید.
۱۴ـ گفتند: وای بر ما! ما ستمکار بوده‌ایم؛
۱۵ـ سخنشان پیوسته این بود، تا همه‌ی آنان را چون [کِشته‌ی] درو شده‌ی [بر زمین] افتاده گردانیدیم.
۱۶ـ [هان!] ما آسمان و زمین و آن‌چه را که میان آن دوست، بازیچه [و بیهوده] نیافریده‌ایم.
۱۷ـ اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، آن را به فراخور خود برمی‌گزیدیم.
۱۸ـ بلکه [به جای آن] حق را بر باطل فرومی‌افکنیم، تا آن را در هم شکند و باطل فوراً نابود می‌گردد. وای بر شما [بی‌باوران] به خاطر توصیف نارواییی که به خدا نسبت می‌دهید!
۱۹ـ هر که و هر آن‌چه در آسمانها و زمین است، از آن اوست و آنان که نزد اویند از بندگی‌اش سر برنمی‌تابند و درمانده نمی‌شوند.
۲۰ـ [و] شب و روز بی آن‌که سستی ورزند [خدا را] نیایش می‌کنند.

شرح و بیان

۱۱ تا ۱۵ ـ این آیات نشانه‌ی شکنجه و کیفر کردن سنگین بی‌باوران است که بر خود ستم می‌ورزیدند و پیامبران را دروغگو می‌انگاشتند. ملتهای فراوانی که ستمگر بودند، در هم کوبیده شدند، خانه و کاشانه و آبادیهایشان بر سرشان فروریخت و زیر آوار جان سپردند و چاههای آب و کاخ‌های زیبا و سر به فلک کشیده از رونق افتاد و ویران گشت. [← سرء/۱۷]، [← حج/۴۵].

این مردم نافرمان وقتی دردِ عذاب را احساس می‌کردند، برای رهایی خود ـ هم‌چون خرِ وحشی و جانور در دام افتاده ـ به هر طرف می‌دویدند، انگار از عذاب می‌رهند و آن را از خود دور می‌کنند؛ اما آن همه جست و خیز و این طرف و آن طرف دویدن بی‌اثر می‌بود و کاری از پیش نمی‌بردند. در این هنگام ریشخندکنان به آنان می‌گفتند: از آبادی و سراهایتان فرار نکنید، به سوی زندگانی مرفه و پر از نعمت و خانه و کاشانه‌ی امن و راحت خویش بازآیید، شاید به کمک شما نیاز باشد، یا در مورد این رویداد هولناک و خانمان‌برانداز چیزی از شما سؤال شود. آری! همه‌ی اینها بر شیوه‌ی تمسخر و ریشخند بود و بس وگرنه برای آن سیاه‌بختان، هیچ‌گونه مجال و فرصت و راه چاره و گریزی باقی نمانده بود. آنان در این هنگامه‌ی تلخ به سوی توبه روی می‌آورند و به خطاها و گناهان خود اعتراف می‌نمایند و پی در پی فریاد می‌زنند و ستمگری خود را تکرار می‌کنند که: وای بر ما! ما، خود ستمکار بودیم؛ اما زمان بازگشت و لحظات پشیمانی به سوی رحمت حق به سر رسیده است و توبه پذیرفته نیست. آن‌گاه آنان به حال خود رها می‌شوند و نالان و شیون‌کنان به هر سو می‌دوند تا نفسهایشان به آخر می‌رسد و به خاموشی می‌گراید.

۱۶ تا ۲۰ ـ این آیات، آفرینش این هستی بدیع و بی‌مانند را نشان وجود و یکتایی آفریدگار قرار می‌دهد و در پاسخ مشرکان و بی‌باوران ـ که قرآن را بازیچه‌ای می‌انگاشتند و از حقیقت بی‌خبر بودند ـ می‌فرماید: این هستی لهو و لعب نیست و خدای بزرگ، آن را از روی حکمت آفریده تا مردم از روی پدیده‌های گوناگون به وجود صانع توانا پی ببرند و دریابند که: هستی‌بخش فقط اوست. [← ص/۲۷]. اگر خدا می‌خواست، آن را برای سرگرمی بسازد، چیزی فراخور شأن و منزلت خود می‌آفرید و برای خود برمی‌گزید. [← زمر/۴]. اما از حکمت خردمندانه‌ی الهی دور است که به چنین انتخابی دست بزند. او شریک و یار و یاور و زن و فرزند و نوکر ندارد و برازنده‌ی مقام ارجمند خدایی نیست و هرگز چنین نخواهد کرد.

خداوند، مُبین حق و از میان‌برنده‌ی باطل است؛ حق را علیه باطل می‌شوراند و باطل را آماج تیر خود قرار می‌دهد و در هم می‌کوبد و از صحنه‌ی هستی می‌زداید. خداوند، گروه مشرکان را به خاطر نسبت ناروایی که به او می‌دادند، کیفر می‌کند...

هان ای اهل باور! همه‌ی آن‌چه و همه‌ی آن‌کس که در آسمانها و زمین است، برای خداست و کسی شریک وی نیست، همگی در برابر ذات بی‌زوالش سر اطاعت و بندگی فرود می‌آورند، از فرمانش سرپیچی نمی‌کنند، در عبادت، خسته و ملول و در نیایش و تقدیس خالق هستی سست و بی‌اراده نمی‌گردند؛ اما درباره‌ی آنان، جز آن‌چه که آفریدگار به ما گفته، چیزی نمی‌دانیم و چه‌بسا خردمندان و موجودات اهل خرد دیگری ـ جز فرشته و جن ـ در سایر کرات به سر برند و از طبیعت و سرشتی ویژه برخوردار گردند که با موجودیّت آن کرات، همدم و سازگار باشند که جز خدا کسی از آنان خبر ندارد.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

(خسرو و شیرین نظامی)

نکوهش مشرکان و دلایل کونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی‌بخش

أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ۲۱ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ
اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۲۲ لا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ۲۳ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ
دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ
الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ۲۴ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا
فَاعْبُدُونِ ۲۵ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ۲۶ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ
وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ۲۷ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلا يَشْفَعُونَ إِلا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ
مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ۲۸ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ
نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۲۹ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤْمِنُونَ ۳۰ وَجَعَلْنَا فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ
وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۳۱ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا
مُعْرِضُونَ ۳۲ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۳۳

توضیح واژه‌ها

أَمْ: آیا. **يُنشِرونَ**: زندگی می‌دهند، زنده می‌کنند، مردگان را برمی‌انگیزند. **لَفَسَدَتا**: قطعاً تباه می‌شدند. **العَرش**: [← عرف/۵۴]. **يَصِفُونَ**: [← همین/۱۸]. **لا يُسْأَلُ**: سؤال نمی‌شود. بازخواست نمی‌شود، مورد چون و چرا قرار نمی‌گیرد. **يُسأَلونَ**: مورد بازخواست قرار داده می‌شوند. **مِن دُونِهِ**: غیر از خدا، به جای خدا. **هاتوا**: بیاورید، بیان کنید. **هذا**: این کتاب آسمانی. **ذِكر**: یادنامه، سخن، پند و راهنما. **فَاعبُدونِ**: پس، مرا بندگی کنید، پس مرا بپرستید. **وَلَداً**: [← بقره/۱۱۶]. **مُكرَمونَ**: مورد اکرام و احترام‌اند، گرامی و ارجمند هستند. **لا يَسبِقونَهُ**: بر او پیشی نمی‌گیرند، در برابر امر او قد علم نمی‌کنند، با او به ستیزه برنمی‌خیزند. **بِالقَولِ**: در گفتار و سخن. **يَعلَمُ ما بين أيديهِم و ما خَلفَهُم**: آن چه پیش روی آنان و آن چه پشت سرشان است، می‌داند. [← بقره/۲۵۵]. **إرتَضَى**: خشنود شد، پسندید. **خَشيَة**: بیم همراه بزرگداشت و شکوه و هیمنه. **مُشفِقونَ**: آنان که ترسان و هراسانند. **نَجزيهِ**: او را کیفر می‌کنیم. **أوَ لَم يَرَ الَّذين**: آیا نمی‌بینند؟ آیا نمی‌دانند؟

مگر بی‌خبرند؟ رَتقاً: پیوسته، چسبیده، یکپارچه. فَتَقناهُما: آن دو را از هم باز کردیم، آن دو را از هم گشودیم، آن دو را از هم جدا ساختیم. رَواسيَ: جمع راسیه: کوههای استوار و پاینده. أَنْ تَمیدَ (مَیَد): این که بجنباند، که مبادا بلغزاند و از جا تکان دهد. أن تَمیدَ بِهِم ← لِئَلّا تَمیدَ بِهِم: تا مردم را نجنباند، تا آنان را از جا تکان ندهد و نلرزاند.: [← نحل/۱۵، ''ن تَمیدَ بِکُم]. فِجاجاً: جمع فَجّ، راههای گشاد، فراخ. سُبُلاً فِجاجاً: راههای فراخ، جمع سبیل. آیات: پدیده‌ها، نشانه‌ها. کُلٌّ: همگی. فَلَكٍ: مدار معین، مسیر حرکت. یَسبَحونَ: شناورند، در حرکتند، هم‌چون ماهی شناورند. [← یس/۴۰].

ترجمه‌ی آیات

۲۱ـ آیا از زمین، خدایانی به پرستش برگزیده‌اند، که زندگی‌بخشِ آنان در قیامت باشند؟

۲۲ـ اگر در زمین و آسمان، فرمانروایان و خدایانی به جای خدا[ی راستین] می‌بودند، هر دو تباه می‌شدند. بنابراین خداوند، پروردگار عرش از توصیف آنان فراتر است.

۲۳ـ [و] چون و چرایی در کار او نیست؛ اما [کار] انسان، مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

۲۴ـ آیا به جای خدا[ی راستین] خدایان دیگری برای خود برگرفته‌اند؟ بگو: دلیل خود را بیاورید. این یادنامه‌ی همراهان من و یادنامه‌ی کسانی است که پیش از من بوده‌اند. انگار بیشترشان حق را نمی‌شناسند و از آن روی برمی‌تابند.

۲۵ـ ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم، مگر آن‌که به او وحی کرده‌ایم که: خدایی جز من نیست. پس مرا بندگی کنید.

۲۶ـ [بی‌باوران] گفتند: خدای رحمان فرزندانی [برای خود] برگزیده. خیر! آن [فرشتگان] بندگانی گرامی و بلندپایه‌اند و خدا [از هر عیبی] پاک است.

۲۷ـ آنان در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به دستور او کار می‌کنند.

۲۸ـ خدا آن‌چه فراروی آنان و آن‌چه پشت سرشان است، می‌داند و جز برای کسی که خدا نپسندد، شفاعت نمی‌کنند و از بیم او می‌لرزند.

۲۹ـ و هرکس از آنان بگوید: من به جای او خدایم، دوزخ را کیفر او می‌گردانیم. و این‌گونه ستمکاران را سزا می‌دهیم.

۳۰ـ آیا کفرورزان، نمی‌دانند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هرچیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؟ باز ایمان نمی‌آورند؟

۳۱ـ و در زمین کوههای پایدار نهادیم که مردم را نجنباند و در آن راههای گشاد به وجود آوردیم، تا این‌که راه یابند.

۳۲ـ و آسمان را سقفی مصون قرار دادیم؛ ولی بی‌باوران از نشانه‌هایش روی گردانند.
۳۳ـ خداست که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید و هریک در مداری معین شناورند.

شرح و بیان

۲۱ تا ۲۳ ـ اسلوب و شیوه‌ی این آیات و پرس و جو از برگرفتن خدایان متعدد، پرس و جویی انکاری و تعجب از کردار و رفتار مشرکان بزهکار است. این گمراهان، چیزهایی از سنگ و چوب و انسان را از زمین به خدایی برگرفته‌اند که هیچ‌یک از آنها نمی‌توانند در روز قیامت آنان را از خاک گور برانگیزد و حیات نو بخشد. پس این سؤال و جستجو تمسخر و استهزا به خدایان دروغین و مشرکان و کردار ناپسند آنان است و بس که هرگز مرده‌ای را زنده نمی‌کنند، به مشرکان نیز سودی نمی‌رسانند، در این هستی، چیزی به حساب نمی‌آیند و چنین انتخاب و برگرفتنی، عین ابلهی و نادانی به شمار می‌آید. مرگ و زندگانی در دست توانای صانع کردگار است و هر طور بخواهد، عطا می‌کند. پس بدان که: خدایی و تنهایی در عرصه‌ی فرمانروایی هستی از آن آفریننده‌ی یکتاست و توحید او را سزد. حال اگر در آسمانها و زمین و در پهنه‌ی گیتی، فرمانروایان و خدایانی موجود باشند، قطعاً نظام هستی به هم می‌خورد، تباه می‌گردد، کشمکش به اوج می‌رسد و سرانجام گردش منظم و دقیق و امور جهان، آشفته و پریشان و نابسامان می‌گردد. [← مؤمنون/۹۱].

پس آن‌چه مشرکان بی‌باور و بی‌باوران خداستیز درباره‌ی ذات آفریدگار می‌پندارند، اساسی ندارد، هیچ فایده‌ای در آن نیست و او از افتراها و اتهامهایشان پاک و بی‌عیب و بر ملک هستی چیره و مسلط و ربّ‌العرش است و سراسر هستی از نظمی درست و بی‌مانند و دور از هر عیب و ایرادی برخوردار می‌باشد و همین نظم باصفا و دل‌انگیز، دروغهای به هم بافیده‌ی آنان را نقش بر آب می‌کند و کارهای خدای دانا چند و چون ندارد و هرگز چرایی در کارش راه نخواهد یافت، مورد بازجویی قرار نخواهد گرفت و چند و چون برازنده‌ی هیبت و شکوه خدای ذوالجلال نیست؛ بلکه خدا از کار و بار و کردار بندگانش می‌پرسد و بازخواست می‌کند. [← حجر/۹۲و۹۳]. خدا کسی است که همه را پناه و امان می‌دهد و زیر سایه‌ی الطاف خود نگهشان می‌دارد، حال آن که کسی در برابر او پناه‌دهنده و خطاپوش نیست. [← مؤمنون/۸۸].

۲۴ تا ۲۹ ـ در کنار این دلیل برگرفته از نهاد هستی، خدا دلیل نقلی می‌طلبد، دلیلی که مشرکان در ادعای مشرک‌بودن خود، بدان استناد می‌کنند؛ هرچند همگی بدون دلیل و برهان است: آیا خدایانی که برگزیده‌اند، سزاوار خدایی‌اند؟! ارزش پرستش و بزرگداشت را دارند؟! هرگز، پس، ای محمد! اگر آن گمراهان بر سر شرک خود پای می‌فشرند؛ دلایل خود را ارائه دهند. قطعاً در کتابهای آسمانی پیشین هم یاد و نامی از شرک نیست؛ بلکه سخن از توحید و یکتاپرستی است. جهان هستی، شرک را مردود می‌شمرد و هرگز با شرک سازگار و همراه نیست. این مشرکان و گمراهان هستند که با دلهایی تاریک و خالی از

حقیقت و از روی نادانی، حق و باطل را از هم تشخیص نمی‌دهند و از آن روی برمی‌تابند و از این‌همه دلایل کَونی و جهان هستی بهره‌ای نمی‌برند تا به سرچشمه‌ی نور حق برسند.

توحید و گریز از شرک، اساس عقیده و بینش آدمی است و از بدوِ آمدن پیامبران خدا به میان مردم تا ظهور پیامبر خاتم، عقیده یکی بوده و هیچ تغییر و تبدیلی در آن روی نداده است و نخواهد داد و شرک در عبادت و الوهیت پایگاهی ندارد و این قاعده‌ی الهی پایدار و همیشگی است و بندگی جز برای خالق هستی، برای هیچ موجودی سزاوار نیست. [← نحل/۳۶]، [← زخرف/۴۵].بنابراین هیچ دلیلی برای مشرکان و خداناپرستان باقی نیست و هیچ‌گونه حجتی در تأیید گفتار خود ندارند و فطرت سالم و سرشت هر کس بر توحید گواهی می‌دهد.

مشرکان می‌گویند: خدا فرزند دارد و فرشتگان، دختران اویند(!) همان‌گونه که یهودیان، عُزیر را پسر او می‌نامیدند و ترسایان (مسیحیان) باور دارند که عیسی پسر خداست که همگی نشان نادانی و نیندیشیدن در آفرینش بسیار شگفت این هستی است. فرشتگان ـ و نیز مسیح و عزیر ـ بندگانی گرامی و ارجمند و آفریده‌ی خدایند.

فرشتگان جز به امر خدا دم نمی‌زنند، هیچ‌گاه رأی و نظری از خود نشان نمی‌دهند، به امر او کار می‌کنند و هرگز از فرمانش روی برنمی‌تابند. خدا نیز از احوال همه باخبر است و فرشتگان در برابر شکوه او بیمناکند؛ هرچنداز مقربان و پاکان درگاه او هستند. کمترین ادعایی ندارند، فروتن و فرمانبردارند و فرضاً اگر یکی از آنان ادعای خدایی در سر داشته باشد، خدا هم‌چون سایر مشرکان و بزهکاران، آتش دوزخ را برایشان برمی‌افروزد تا کیفر خود را بچشند.

۳۰ تا **۳۳** ـ این آیات، به شش دلیل بر یکتایی خدا اشاره دارند که عبارتند از:

۱ ـ به هم پیوستن و یکپارچه بودن آسمانها و زمین: زمین قسمتی از مجموعه‌ی منظومه‌ی شمسی بوده، از آن جدا و سرد شده و محل سکونت و زندگانی انسان گشته است. وجود گاه و بی‌گاه آتش‌فشانها و بیرون جهیدن مواد گداخته‌ی درون زمین، گواه این نظریّه و بامفهوم آیه‌ی سی همین سوره، متّفق است. هم‌چنین بر اثر انفجار بزرگ در هستی سیاره‌های عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زُحَل، اورانوس، نپتون و پلوتو ـ که اکنون از منظومه‌ی شمسی هستند ـ از آن جدا گشته و هرکدام در مداری معین قرار گرفته‌اند؛ هم‌چنان‌که سایر منظومه‌ها نیز، چنین تشکیل شده‌اند که بسیاری، پیرتر و منظومه‌ی ما، از بعضی هم جوانتر و اکنون هم در این کیهان بی‌منتهی از این زاد و ولدها فراوان، اتفاق می‌افتد «وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ».

۲ ـ آب مایه‌ی حیات است: آب ماده‌ای اساسی برای تداوم حیات موجودات و نباتات است. آب، خواص دیگری دارد و نشانگر آن است که اراده‌ی قاطع مبدع و آفریدگار هستی آن را ـ به بهترین شیوه ـ به سود آفریده‌هایش پدید آورد، آب، مقادیر بسیاری اکسیژن را ـ هنگامی که در جریان بوده و درجه‌ی

حرارتش پایین باشد ـ می‌گیرد و به جاندارانی مانند ماهی و غیره که آبزی هستند، در ادامه‌ی حیات کمک می‌کند. هرگاه منجمد گردد و به صورت یخ درآید، حرارت خود را به محیط می‌دهد. راستی، چه شگفت‌انگیز است حکمت قرآن که با واژه‌های پرمحتوا، راز حیات را بیان می‌کند!

آری! آفرینش همه‌چیز از آب است. «وَ اللهُ خَلَقَ کُلَّ دابَّةٍ مِن ماءٍ...» [← نور/۴۵].

۳ـ قرار دادن کوههای استوار و ریشه‌دار در زمین: این کوههای ریشه‌دار توازن زمین را حفظ می‌کند و مقدار زیادی از فشار گدازه‌ها و انفجارهای درونی زمین و توفانها را می‌کاهد.

۴ـ در درون کوهها راههای گشادی است که مردم به آسانی از آنها می‌گذرند و از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر و یا از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌روند و به مقصد می‌رسند و به قدرت جهاندار بزرگ، بیشتر پی می‌برند. [← نوح/۲۰].

۵ـ آسمان، هم‌چون گنبدی برای زمین است، سقفی محفوظ از خلل و سقوط و تابع نظمی دقیق در هستی و مصون و در امان از هرگونه ناپاکی است؛ چون آیات الهی از آن بلند آسمان فرود آمده‌اند. [← حج/۶۵]، پایداری آسمان و زمین به دستور هستی‌بخش است. [← روم/۲۵]، [← فاطر/۴۱]...

اما مشرکان و سیاه‌اقبالان، بدون تفکر و تدبر در آفرینش این چرخ بلندمرتبه و بسیار شگفت‌انگیز از آنها روی می‌گردانند و بیراهه می‌روند و کورکورانه گام می‌نهند و هر آن به کیفر اعمال خود نزدیک‌تر می‌شوند. [← یوسف/۱۰۵].

۶ـ آفرینش شب و روز و خورشید و ماه: این چهار پدیده با زندگانی انسانها در زمین پیوند ناگسستنی و ارتباط تنگاتنگ دارند. اندیشیدن و درنگ کردن درباره‌ی پی در پی آمدن شب و روز و خورشید و ماه با آن همه نظم دقیق، دلها را به سوی قانون ماندگار آفریدگار جهان سوق می‌دهد و بدان رهنمون و هدایت می‌گردد.

تاریکی شب مایه‌ی آرامش و خواب و استراحت و روشنایی روز برای کار و کوشش است و همه‌ی اینها به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند و هریک بهر کاری ساخته شده. [← توضیح نعام/۹۶]. این پدیده‌ها ـ هم‌چون ملوانی ماهر و آشنا و یا ماهی در آب ـ در مدار خود در حرکتند.

مرگ، فراگیر است، آمدن روز معاد و عذاب ناگهانی

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ٣٤ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٣٥ وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلا
هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ٣٦ خُلِقَ الإِنْسَانُ مِنْ
عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلا تَسْتَعْجِلُونِ ٣٧ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٨
لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ
٣٩ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ ٤٠ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ
مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٤١

توضیح واژه‌ها

الخُلد: همیشه ماندن، جاودانه بودن. **مِتَّ**: از ریشه‌ی موت ← مَوْتَ ← مِتَّ، مُردی، از دنیا رفتی. **نَبلُوکُم**: شما را آزمایش می کنیم. **فِتنَةً**: آزمودن، آزمایش. **رَآکَ**: تو را دید. **إنْ**: به معنای لا، برای نفی است. **هُزُواً**: ریشخند، مسخره. **یَذکُرُ**: به بدی یاد می کند، به بدی نام می‌برد، عیبجویی می کند. **ذِکرِ الرَّحمَن**: قرآن خدای مهربان، یاد خدای مهربان. **عَجَلٍ**: شتاب، شتاب‌ورزی. **أوریکُم (رأي)**: به شما می‌نمایانیم، به شما نشان می‌دهیم. **فَلا تَستَعجِلونِ**: به عجله از من مخواهید. مرا به شتاب وا مدارید. **هذا الوعدُ**: این وعده‌ی هر دو سرا. **لا یَکُفّونَ**: باز نمی‌دارند، نمی‌توانند باز دارند. **ظُهور**: جمع ظهر، پشتها. **وُجُوه و ظُهور**: پیش و پس، تمام اطراف. **بَغتَةً**: ناگهان، به ناگاه. **تَبهَتُهُم (بَهْة)**: آنان را متحیر می کند، آنان را حیران می گرداند، آنان را بهت‌زده می‌سازد. **یُنظرونَ**: مهلت داده می‌شوند، مهلت می‌یابند. **لا هُم یُنظَرونَ**: آنان فرصت نمی‌یابند، به آنان مهلت داده نمی‌شود. **أُستُهزِیءَ**: ریشخند شده، تمسخر شده. **حاقَ**: فرا گرفت، دامنگیر شد، در بر گرفت. **سَخِروا**: استهزا کردند.

ترجمه‌ی آیات

۳۴ـ پیش از تو برای هیچ بشری [در این دنیا] جاودانگی قرار ندادیم. آیا اگر تو بمیری، آنان جاودان می‌مانند؟

۳۵ـ هر جانداری مرگ را می‌چشد. از راه آزمایش بد و نیک را، می‌آزماییم و سپس به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.
۳۶ـ وقتی که کافران تو را می‌بینند، مسخره‌ات می‌کنند و می‌گویند: آیا این همان کسی است که خدایان شما را به بدی نام می‌برد؟ حال آن که کفرپیشگان، خود قرآن خدای رحمان را باور ندارند.
۳۷ـ [گویی] انسان از شتاب پدید آمده است. آیاتم را به شما خواهم نمود. به شتاب عذاب را از من مجویید.
۳۸ـ می‌گویند: اگر راستگوهستید، این وعده‌ی قیامت کی فرا می‌رسد؟
۳۹ـ اگر، کافران از آن زمان باخبر می‌شدند که: نمی‌توانند آتش را از چهره‌های خود و از پشتشان بازدارند و مورد حمایت قرار نمی‌گیرند؛ [هرگز در آمدن عذاب، شتاب نمی‌ورزیدند].
۴۰ـ قطعاً [رستاخیز] به ناگاه فرایشان می‌گیرد و متحیرشان می‌سازد و نمی‌توانند بازش گردانند و به آنان مهلت داده نمی‌شود.
۴۱ـ [ای محمد!] پیامبران پیش از تو هم به مسخره گرفته می‌شدند؛ اما سزای آن‌چه که مسخره‌کنندگان به بازیچه‌اش می‌گرفتند، دامنگیرشان گشت.

سبب نزول آیه‌ی ۳۷

«خُلِقَ الإنسانُ من عَجَلٍ» این آیه وقتی نازل شد که مشرکان در آمدن عذاب شتاب می‌ورزیدند. از جمله: نصر پسر حارث می‌گفت: «بار خدایا! اگر این قرآن، همان حق است که از سوی تو آمده، از آسمان بر ما سنگ بباران، یا عذاب دردآوری بر سر ما بریزان.» [← نفال/۳۲].

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین برای اثبات وجود آفریدگار هستی شش دلیل ارائه داد و روشن نمود که دنیا به سوی نیستی می‌رود و هدف از آفرینش آن، آزمونی بیش نیست و پُلی است برای سرای جاودانه و سرانجام بازگشت همگی برای حساب و پاداش به سوی خدا خواهد بود. سپس در این آیات یادآور می‌شود که آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است. پس نباید انسان خردمند بدان دل ببندد و پیام‌آوران خدا را مورد تمسخر قرار دهد؛ چون قطعاً کیفر مسخره‌اش را می‌چشد.

شرح و بیان

۳۴ و ۳۵ ـ کسی در دنیا عمر جاودانه نخواهد داشت. خداوند به پیامبر می‌فرماید: هیچ‌کس در دنیا جاودانه نیست و باید همگی طعم مرگ را بچشند، تو نیز خواهی مرد، همان‌گونه که مردمان پیشین مردند و

پسینیان هم پس از عمری معین و زمانی مشخص این جهان را به جای خواهند گذاشت. مشرکان، آرزوی مرگ پیامبر را در دل داشتند و این که روزی خواهد مُرد، شادی می کردند. خداوند نیز در ردّ خوشحالی آنان، این آیه و نظیر آن را بر پیامبر فروفرستاد تا مشرکان و دشمنان بدانند کسی ـ چه نیک چه بد ـ عمر جاودانه نخواهد داشت. [← رحمان/۲۶و۲۷]؛ زیرا هر آغازی پایانی دارد و هر پدیده‌ای (حادث/ ضدقدیم) به زوال و نیستی می گراید و نابود می‌شود و این قانون استثنا نخواهد داشت و بر حیات همه‌ی جانداران، حاکم است و هرکس پس از سپری شدن مدت زندگانی‌اش رخت برمی‌بندد و با کوله‌بار و اندوخته‌ی خوب یا بد، راهی بارگاه حق می‌شود؛ کوله‌باری که در این آزمایشگاه بس بزرگ، کسب کرده و کارنامه‌اش، پیش خداست که ما را با انواع محنت‌ها، نعمتها، خوشیها و ناخوشیها، سختیها و آسایشها، تندرستیها و بیماریها، نیازمندیها و بی‌نیازیها، حلالها و حرامها، طاعتها و معصیتها و ... آزموده است؛ تا بردباری و شکرگذاری و یا بی‌تابی و ناسپاسی هرکس روشن گردد و به ثبت برسد، آن‌گاه به سویش رهسپار شویم و حساب و کتاب پس دهیم.

کس اندر جهان جاودانه نمانَد ز گردون مرا خود بهانه نمانَد
اگر سال گشتی فزون از هزار همین بُود خواهد سرانجام کار...

(فردوسی)

۳۶ تا ۴۰ ـ این آیات، انسانهای شتابگر را در آمدن عذاب و تمسخر کردن به پیامبر باز می‌دارد و به آنان، سخت هشدار می‌دهد و حساب و کتاب و کیفر و پاداش روز رستاخیز را به یاد می‌آورد، تا از خواب غفلت بیدار شوند و بر سر راه راست بازآیند و ثابت قدم بمانند. خداوند به آنان گوشزد می کند که خود به تنهایی از عهده‌ی مسخره کنندگان برمی‌آید. [← حجر/۹۵]. مشرکان، خدای رحمان را ـ که آفریدگار تک و تنها و مدبّر جهان است ـ قبول ندارند و پیامبر را می‌آزارند و می گویند: این، همان کسی است که به پیامبری برگزیده شده و بتهایمان را به بدی نام می‌برد، از آنان عیب می گیرد که نزدیک بود ما را از خدایان جدا سازد و گمراه گرداند؟! اما، ما پایداری کردیم و بر سر قول خود ماندگار شدیم و از بت‌هایمان دست نکشیدیم. آری این گمراهان، هنگام مشاهده‌ی عذاب می‌فهمند که گمراه کیست و گمراهی چیست.

شتاب‌ورزی و عجله کردن در سرشت انسان نهفته است و می کوشد هرچه زودتر به آرزویش دست یابد، به آن‌چه که دلش می‌خواهد، برسد، وعده و وعیدهایش زود به سر آید و... «وَ كانَ الإنسانُ عَجولاً» [← سرء/۱۱]. اگر این کفرپیشگان می‌دانستند که آتش دوزخ از هر سو فرایشان می گیرد، راه گریز را بر آنان می‌بندد و می‌سوزاند، هرگز نمی‌توانند از چنگالش برهند و یا به دفاع بپردازند و آتش را خاموش کنند و سالم به در روند؛ هیچ گاه شتاب نمی‌ورزیدند و چنین درخواستی نمی کردند. آنان در سرای آخرت بی‌یار

و یاورند. [← رعد/۳۴]. و آتش جهنم فرایشان خواهد گرفت و راه گریزی نخواهند داشت. [← عرف/۴۱]، [← برهیم/۵۰]، [← زمر/۱۶].

قرآن آمدن معاد را معلوم نکرده و قطعاً زمانش بر همه کس پوشیده است؛ پس، روز قیامت ناگهان می‌آید و هول و هراس را بر دلها می‌افکند و با آمدنش تن آدمی می‌لرزد و سخت نگران و حیرت‌زده می‌شود. آن‌گاه نه راه برگشتی دارد و نه زمان و مهلت توبه‌ای باقی است. و علاوه بر آن، اجل هر کس، معلوم نیست و فقط نزد خدا، معلوم است و ناگاه، گریبان آدمی را می‌گیرد و امان نمی‌دهد و به همه‌ی خیالبافی‌های آدمی پایان می دهد.

۴۱ ـ خداوند به دلداری پیامبر خاتم می‌پردازد که: تنها تو مورد استهزای دین‌ستیزان قرار نگرفته‌ای؛ بلکه سایر پیامبران پیش از تو هم از دست اقوامشان رنجها و تلخیها چشیدند، آزارها دیدند و دروغگو خوانده شدند؛ اما شکیبایی نشان دادند تا یاری ما به فریادشان رسید. [← نعام/۱۰و۳۴].

ای محمد! صبری جمیل داشته باش. سرشت آدمیان چنان است که با وصف آن که پیامبران آنان را به سوی خیر و سعادت و نیکی فرامی‌خواندند، به آنان استهزا می کردند و کارهای ناپسندی از خود نشان می‌دادند. آری! کیفرشان آتشی سوزان است که از هر سو، بر آنان بتازد و نابودشان کند.

حفظ و حمایت خدایی و حسابی دادگرانه

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ٤٢ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ
تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ٤٣ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلاءِ
وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
٤٤ قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ٤٥ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ
مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٤٦ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلا
تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ٤٧

توضیح واژه‌ها

یکلَؤُکُم: شما را محفوظ می‌دارد، حمایت می‌کند. **کَلَأَ**: حفظ کرد، **کَلْأٌ، کِلاءٌ** و **کِلاءَة** مصدر آن؛ یعنی، حفظ و حمایت و حراست. **ذکرِ ربِّهم**: قرآن پروردگارشان. **مِن دُونِنا**: غیر از ما، از عذاب ما، از دست ما. **لا یَستَطیعونَ نَصرَ أنفُسِهِم**: نمی‌توانند به خودشان یاری برسانند، یارای کمک‌کردن به خود را ندارند. **یُصحَبونَ (صَحْب)**: یاری می‌شوند، پناه داده می‌شوند. مصون می‌مانند. **طالَ علیهِمُ العُمُرُ**: زمان عمر بر آنان دراز شد، عمرشان به درازا کشید، عمری طولانی داشتند. **نَنقُصُها**: آن را می‌کاهیم. [← رعد/۴۱]. **الصُّمُّ**: جمع اصم، کران، ناشنوایان. **الدُّعاء**: دعوت، فراخوانی. **یُنذَرونَ (نَذر)**: بیم داده می‌شوند. **مَسَّتهُم**: به آنان رسید. **نَفحَةٌ**: وزشی، شمه‌ای، اندکی (نفحه در اصل به معنای نسیمی، وزیدنی، بویی مثلاً **نفحة الطّیب**: بوی عطر، بوی خوش. نفحةُ الریح: وزش باد). **مَوازین**: میزانها، ترازوها. **القِسطَ**: عدل و داد، راست و درست. **لِیومِ القیامَةِ** ← **فی یومِ القیامة**: در روز قیامت. **خَرْدَل**: دانه‌ی خردل که در خُردی و ریزی، مَثَل است. [← لقمان/۱۶]. هم‌وزن دانه‌ی خردل، دانه‌ی سپندان، حَبُّ‌الرَّشاد؛ دانه‌ی اسفند. **أَتینا بِها**: آن را آوردیم، آن را آماده ساختیم. **حاسِبینَ**: حسابرسان.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ـ بگو: چه کسی شما را شب و روز از عذاب خدای رحمان مصون می‌دارد؟ خیر! [بلکه در توان هیچ‌کس نیست] آنان از یاد پروردگارشان گریزانند.

۴۳ـ مگر برای آن بی باوران، خدایانی است که از عذاب ما نگهشان بدارند؟ [اما آن خدایان] نه، می‌توانند

خود را یاری کنند و نه، از سوی ما در امان می‌مانند؛

۴۴ـ بلکه، آنان و نیاکانشان را برخوردار نمودیم تا عمرشان به درازا کشید. مگر نمی‌دانند که ما آهنگ زمین می‌کنیم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ باز هم آنان پیروزند؟

۴۵ـ بگو: شما را از راه وحی بیم می‌دهم. اما وقتی انسانهای ناشنوا را بیم دهند، دعوت را نمی‌شنوند.

۴۶ـ و اگر بویی از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً [می‌نالند و] می‌گویند: وای بر ما! که ستمکار بودیم.

۴۷ـ روز رستاخیز، ترازوهای دقیق می‌نهیم و بر هیچ‌کس ستمی نرود. و اگر [کردار نیک و بد هر کس] هم سنگ دانه‌ی خردلی باشد، آن را می‌آوریم و ما خود، حسابرسی را کفایت می‌کنیم.

شرح و بیان

۴۲ تا ٤٤ ـ ای محمد! به مشرکان بگو: فقط خداست که در همه حال شما را از عذاب و رنج و قهر و خشم خود مصون می‌دارد و حمایت می‌کند. کسی توان دفع خشم و عذاب حق را نه از خود و نه از دیگران نخواهد داشت. هرچند ناسپاسان کفرپیشه از نام و یاد خدا دل برکنده‌اند، باز او پناهشان می‌دارد. خدایان دروغین و ساختگی نمی‌توانند یار خود باشند، پس چگونه عذاب الهی را از پیروان سیاه‌بختشان باز می‌دارند؟! این خدایان، هیچ قدرت و شوکتی ندارند و خدا نیز یاورشان نیست. بدین گونه بی‌ارزش بودن معبودان دروغین آشکار گشت تا دین‌ستیزان و مشرکان تاریخ به خود آیند و از لج‌بازی دست بردارند و به سوی حق روی آورند.

بهره‌مند گردانیدن آنان از نعمتهای فراوانی در دوران عمرشان، نهادشان را تباه وسیاه کرد و باورشان چنان بود که راه درستی در پیش دارند. این نعمتها موجب خوشگذرانی و تباهی دل، ناتوانی و تنبلی خرد گشت که هرگز به آیات هستی نمی‌اندیشیدند، تا به جایی راه برند.

این است که قرآن برای نشان دادن قدرت مطلق خداوند، رویدادهای پی در پی گوشه و کنار زمین را ترسیم می‌کند و به در هم پیچیدن و طومار گشتن دولتهای مقتدر و امپراتوریهای بزرگ روی زمین و هرچه کوچکتر کردن آنها اشاره می‌فرماید [← همین/۴۴] و به قریشیان خبر می‌دهد که چنین سرنوشتی نیز بر سر زورمدارانِ مشرک و غیره خواهد آمد. [توضیح ← رعد/۴۱]. از سرزمین ستمگران کاسته می‌شود و به سرزمین دین‌مداران و دادگران می‌افزاید. پس کدام یک از دو طرف پیروز است؟!

نکته: برخی می‌گویند: آیه‌ی ۴۴، چنان اشاره می‌کند که: زمین کروی کامل نیست و نیمه‌ی قطر استوایی تقریباً ۲۱/۵ کیلومتر از نیمه‌ی قطر قطبی بیشتر است و دو سر قطب شمال و جنوب عریض‌اند. پس با این وصف، اطراف زمین ناقص به شمار می‌آیند. (والله اعلم) [تفسیرالمنتخب و تفسیر الواضح].

٤٥ تا **٤٧** ـ خداوند به پیامبر خاتم فرمان می‌دهد که مشرکان را با هشدارهای قرآنی بیدار کند تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند و بدانند که به دلیل نافرمانی و خودبینی، هم‌چون ناشنوایان هستند که سخنی نمی‌شنوند و آنان زمانی به هوش می‌آیند که فرصت را از دست داده‌اند و اندکی از عذاب پروردگار فرایشان گرفته است. اکنون اعتراف می‌کنند ومرتب می‌گویند: ای وای بر ما! به راستی ستمگر بودیم. از ماست که بر ماست. [← همین/۱۴].

هان! کار الهی جز عدل نیست و جز به عدل و داد حکم نخواهد کرد و هم‌وزن کمترین چیزی به کسی ستم روا نمی‌دارد و ترازوی مهیا شده‌ی عدل، دانه‌ی خردلی را نشان می‌دهد و در کارنامه‌ی اعمال به شمار می‌آورد و خدا خود، حسابرس است. [← عرف/۸ و۹].

الف: قصه‌ی موسی، مقایسه‌ی ویژگیهای تورات و قرآن

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ٤٨ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ
وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ٤٩ وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٠

توضیح واژه‌ها

ضیاءً: نور و روشنایی، روشنی‌بخش، روشنی‌ده. ذِکراً: پند و اندرز، مصدر به معنی اسم فاعل؛ یعنی، ذاکراً: پنددهنده، اندرزگو، پندآموز. بِالغَیبِ: در نهان، دور از چشم مردم، در وقت نهایی. ذِکرٌ: قرآن، نصیحت‌گر، پندآموز. مُبارکٌ: خجسته.

ترجمه‌ی آیات

۴۸ـ به موسی و هارون، فرقان دادیم که برای پرهیزکاران روشنی ده و پندآموز است.

۴۹ـ آن پرهیزگارانی که در نهان از پروردگارشان بیم دارند و از قیامت می‌ترسند.

۵۰ـ این کتاب، پنددهی خجسته است که آن را فروفرستادیم. آیا شما منکر آن هستید؟

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین، هشدار پیامبر به قومش از راه وحی بود که میان پیامبران، سنت الهی به شمار می‌آمد، تا شریعت و احکام حق مایه‌ی هدایت بشر گردد.

این آیات نیز برای دلداری و تقویت قلب پیامبر خاتم به قصه‌ی برخی از پیامبران اشاره می‌کند تا در برابر بار رسالت، بردبار و شکیبا باشد.

شرح و بیان

۴۸ تا ۵۰ ـ ارسال پیام‌آوران تا آخرین فرستاده‌ی حق، سنتی همیشگی و پیوسته است. خداوند در جای‌جای قرآن به موسی و محمد ـ سلام الله علیهما ـ در پی هم و به تورات و قرآن و همانندیهایی میان این دو کتاب آسمانی درباره‌ی راه و رسم دین و دنیا و عقیده وعبادت اشاره می‌کند. از جمله در این بخش واژه‌ی «فرقان» وصف هر دو کتاب است تا روشن گردد که همه‌ی کتابهای تحریف‌نشده‌ی آسمانی برای پرهیزکاران جداسازنده‌ی حق از باطل و تشخیص دهنده‌ی هدایت از گمراهی و روشنی‌بخش و پندآموزند

و تاریکیهای دل و آشفتگیهای عقیده را می‌زدایند، سرگردانیها را سامان می‌بخشند، آن پرهیزکاران، کسانی‌اند که در نهان و دور از چشم این و آن از قهر خدا بیم دارند و هیچ‌گاه قیامت و حساب و کتاب را فراموش نمی‌کنند. [← ق/۳۳]، [← مُلک/۱۲].

قرآن کتاب الهی بسیار بابرکت و مایه‌ی خیر و رحمت و راهنما و هدایت و چراغ راه حق است؛ چرا شما آن را انکار می‌کنید؟!

نگاهی به این آیات

این آیات به موجزی از قصه‌ی موسی و هارون و اشاره‌ای به تورات اکتفا کرد، تا سخن درباره‌ی تورات و قرآن را کنار هم قرار دهد:

تورات جداسازنده‌ی حق از باطل، حلال از حرام، هدایت از گمراهی و چراغ فرا راه نجات است. «إنّا أنزلنا التوراة فیها هُديً و نورٌ» [← مائده/۴۴]. اوصاف قرآن در آیات دیگری چنین بیان شده است: «... وَ أنزل التوراةَ و الإنجیلَ مِن قبلُ هديً للنّاسِ و أنزلَ الفُرقانَ...» [← آل‌عمران/۳و۴]، «تبارکَ الّذي نَزَّلَ الفرقانَ علي عبده، لیکونَ للعالمینَ نذیراً» [← فرقان/۱]، «قد جاءَکُم من الله نورٌ و کتابٌ مبینٌ» [← مائده/۱۵]، «وَ اتّبَعُوا النُّورَ الّذي أُنزِلَ معهُ» [← عرف/۱۵۷]، «و أنزلنا إلیكَ الذِّکرَ لِتُبَیِّنَ للنّاسِ ما نُزِّلَ إلیهم» [← نحل/۴۴]، «وَ إنَّهُ لَذِکرٌ لَكَ وَ لِقومِكَ وَ سَوفَ تُسألونَ» [← زخرف/۴۴]، و در این سوره‌ی انبیاء می‌فرماید: «و هذا ذِکرٌ مُبارَكٌ...».

ب: قصه‌ی ابراهیم، نفی بُتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بتهای بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ٥١ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ
الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ٥٢ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ٥٣ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٤ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ٥٥ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٥٦ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ
أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ٥٧ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ٥٨
قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ٥٩ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ
٦٠ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ٦١ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا
إِبْرَاهِيمُ ٦٢ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ٦٣ فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ
فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ٦٤ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ٦٥
قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ٦٦ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦٧ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٦٨ قُلْنَا يَا نَارُ
كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ٦٩ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ٧٠

توضیح واژه‌ها

رُشْد: هدایت و راهیابی به راه خیر و صلاح هر دو سرا، [← نساء/۶]. نیروی درک و شناخت. **مِن قبلُ**: پیش از موسی و هارون. **التَّماثیل**: جمع تمثال، تندیسها، مجسّمه‌ها، بتها. تمثال، نام چیزی ساختگی مشابه آفرینش خدا، چون انسان، حیوان و درختان. آوردن تماثیل به جای الهه برای بی‌ارزش نشان دادن و حقارت بتهاست، هرچند ابراهیم می‌دانست، بتها نزد قومش مقام و منزلت ویژه‌ای دارند.

فرق میان صنم و وَثَن: صنم از مواد معدنی قابل دگرگونی و تغییر شکل به وسیله‌ی آتش ساخته می‌شد؛ ولی وَثَن از چوب و سنگ بود **عاکفونَ**: ملازمان، بر طاعت و عبادت، همراهان. **وَجَدْنا**: یافته‌ایم، دیده‌ایم. **آبائُکُم**: پدرانتان، گذشتگانتان. **مُبینٍ**: آشکار و روشن. **اللّاعِبینَ**: بازیگران و شوخی کنندگان. **فَطَرَهُنَّ**: آنها را پدید آورده است، آنها را ـ بدون الگو ـ آفریده است. **لَأَکیدَنَّ**: قطعاً طرح نابودی آنها را می‌ریزم، چاره‌اندیشی می کنم، قطعاً می کوشم. **تُوَلُّوا مُدبِرینَ**: هرگاه دور شوید، هرگاه پشت کردید و رفتید. (یعنی،

هر گاه از بتها غایب شوید و به جایی رفتید). **جُذاذاً**: ریزریز، تکه‌تکه، خرد و ریز. **إلیهِ**: به سوی ابراهیم، یا به سوی بت بزرگ. **فَتیً**: جوانی. **یَذکُرُهُم**: از آنها نام می‌بَرَد، از بتها عیبجویی می کند، آنها را به بدی و زشتی نام می‌بَرَد، درباره‌ی آنها سخن می گوید. **فَأتُوا بِه**: او را حاضر کنید، او را بیاورید. **عَلی أعیُنِ النّاس**: در برابر دید مردم، آشکارا. **هذا**: این، چنین. **بَلْ**: بلکه. **کَبیرُهُم**: بزرگ بتها. **یَنطقونَ**: سخن می گویند. **رَجعُوا إلَی أنفُسِهِم**: [اندکی] به عقل خود بازگشتند، به خود باز آمدند، به فکر فرو رفتند. **فَقالوا**: سپس به همدیگر گفتند. **نُکِسُوا علی رُؤوسِهِم**: سرافکنده شدند، دَوری زدند و عقب رفتند، به ستیزه برخاستند، به کفر و نادانی گراییدند، بر سرهایشان نگونسار شدند. **أُفٍّ لَکُم**: اُف بر شما، از شما گریزان و بیزارم. **حَرِّقوهُ**: او را بسوزانید. **إن کُنتُم فاعلینَ**: اگر کاری از دستتان برمی‌آید، اگرمی‌خواهید کاری بکنید، اگر انتقام می گیرید. **بَرْداً**: سرد. **سَلاماً**: سلامت، دور از آسیب، سالم، در امان بودن. **کَیداً**: طرح و نقشه‌ی نابودی، ترفندِ مهم، بدسگالی. **الأخسَرینَ**: زیانکارترین.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ـ ما پیش از [موسی و هارون]، به ابراهیم رشد فکری‌اش را عطا کردیم و به [لیاقت] او دانا بودیم.
۵۲ـ وقتی به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما همواره به بندگی آنها دل داده‌اید، چیست؟
۵۳ـ گفتند: پدران خود را دیدیم که ملازم بندگی آنها بودند.
۵۴ـ ابراهیم گفت: راستی را، شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید.
۵۵ـ گفتند: واقعاً برای ما حق آورده‌ای، یا ما را به بازی گرفته‌ای؟
۵۶ـ گفت: نه، پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است؛ همان کسی که آنها را آفریده است و من بر این گفتارم، گواهم.
۵۷ـ و [در دل گفت:] سوگند به خدا! پس از آن که پشت کردید و رفتید، در مورد بتهایتان تدبیری می‌اندیشم.
۵۸ـ ابراهیم، آنها را ـ جز بزرگترشان را ـ خرد و ریز کرد، تا به سراغش بروند.
۵۹ـ گفتند: چه کسی این وضع را بر سر خدایان ما آورده است؟ بی گمان [آن کس] از زمره‌ی ستمکاران است.
۶۰ـ گفتند: [چنان] شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم، از بتها به بدی یاد می کند.
۶۱ـ گفتند: او را در برابر چشمان مردم حاضر کنید تا آنان [بر گناهش] گواهی دهند.
۶۲ـ گفتند: ای ابراهیم! آیا تو این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟
۶۳ـ گفت: بلکه همین بزرگشان چنین کرده است. از خودشان بپرسید اگر سخن می گویند.

۶۴ـ آن بت‌پرستان [لحظه‌ای] به خود باز گشتند و [خطاب] به هم گفتند: شما خود، ستمکار هستید.

۶۵ ـ سپس سرهایشان را پایین افکندند [و دوباره عقب‌گرد کردند و گفتند:] تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.

۶۶ـ گفت: آیا به جای خدا از چیزی سجده می‌برید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟

۶۷ـ وای بر شما و بر آن‌چه که به جای خدا می‌پرستید! مگر نمی‌فهمید؟

۶۸ ـ [مشرکان به یکدیگر] گفتند: اگر دست به کاری می‌زنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید.

۶۹ـ ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و بی‌گزند باش.

۷۰ـ آنان خواستند، در حق او بدسگالی کنند؛ اما آنان را زیانکارترین گردانیدیم.

شرح و بیان

۵۱ تا ۵۸ ـ ابراهیم نیای بزرگ مردم عرب، شکننده‌ی بتها، معمار کعبه، برپادارنده‌ی پایه‌ی توحید و خداپرستی و ایمان بود. آنان که دعوت و رسالتش را نمی‌پذیرفتند، چگونه بر سر آیین و راه و روش او بوده‌اند؟ خداوند به او خردی ارزنده و ادراکی سالم داد و از آغاز کودکی راه یکتاپرستی و بت‌ستیزی در پیش گرفت. خدا از اوضاع و احوال و توانایی و استعدادش برای برداشتن بار امانت پیامبری، خبر داشت و می‌دانست چه کسی را برای حمل این بار سنگین برگزینند.

رشد و شناخت و دقت ابراهیم آن‌قدر وسیع و گویا بود که بتها را به نام خدایان (آلهه) نخواند؛ بلکه هنگام گفتگو با پدر و سایر مردم گفت: این مجسمه و تندیسها (تماثیل) که در کنارشان گردن کج کرده و به عبادتشان سرگرم شده‌اید، چه ارزشی دارند؟

درک و درایت ابراهیم چنان بود که برایشان واژه‌ی «عاکفون» به کار برد که بر ملازمت، مداومت و دل‌دادگی آنان به بُتها دلالت داشت؛ انگار بت‌پرستان از بتان جداناشدنی بودند. از این‌رو، آنان را به تمسخر گرفت و خردهایشان را خوار و زبون نمود. آن بت‌پرستان در پاسخ جز تقلید از نیاکان و پیشینیان خود، دلیل روشنی نداشتند و تنها به پیروی از گذشتگان خود بسنده کردند، که این هم نشان درماندگی، ساده‌لوحی و واپس‌گرایی عقلائی و روانی است که آن را بر آزادی ایمان و عقیده ترجیح می‌دادند. راستی را، چه دلیل پست و بی‌مایه‌ای!! چه منطق عجیب و غریبی!! انگار می‌گفتند: ما جز دنباله‌روی کورکورانه از مردگان به هیچ دلیلی نیاز نداریم! این هم حماقت و ابلهی آنان را نشان می‌داد.

ابراهیم ـ سلام الله علیه ـ بدون بیم و هراس و خیلی صریح و قاطع به پستی خردهایشان پاسخ داد که: هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری به سر می‌برید. اهل خرد هرگز میمون‌وار از کسی یا از چیزی پیروی نخواهد کرد. عبادت شما برای دست‌ساخته‌های خودتان است که آنها سنگ وچوبی کر و کورند؛

نه، می‌شنوند، نه خِرد می‌ورزند، نه سود می‌رسانند و نه، می‌بینند. شما حقیقت را گم کرده‌اید. این مجسمه‌ها را به دور بریزید و به سوی خدایی که سزاوار پرستش است، روی آورید. قطعاً شما و نیاکانتان سیاه‌بخت و گمراهید.

آنان از سخن قاطع و روشن ابراهیم حیرت زده شدند و گفتند: ای ابراهیم! آیا گفتارت جدّی است یا شوخی می کنی؟! آیا آن‌چه نسبت به خدایان و نیاکان ما می گویی، حقیقت دارد و به آن باور داری، یا این که بازیچه‌ای بیش نیست؟! ما تا کنون چنین سخن تندی نشنیده‌ایم. آری! معمولاً این گونه سؤال و شگفتی از کسی رخ می دهد که عقیده‌ای پریشان و اندیشه‌ای آشفته و نابسامان دارد و هیچ گاه خرد را به کار نمی‌برد وبر اثر تقلید بدون تحقیق؛ اندیشه و ادراکش از کار افتاده است، سخن درست و نادرست را از هم تشخیص نمی‌دهد، در صورتی عبادت و بندگی بر پایه‌ی یقین و اطمینان قلبی است.

در این جا ابراهیم خلیل به بیان حقیقتی روشن در مورد بندگی و صفات پاک پروردگار معبود، شروع کرد و در پاسخ قومش گفت: سخن من مزاح و شوخی نیست و پروردگاری که سزاوار پرستش و بندگی باشد، تنها آفریننده‌ی آسمانها و زمین است. این بتهای شما سنگ و چوبی بیش نیستند. من به یکتایی پروردگار گواهی می‌دهم، به الوهیّتش باور دارم و در هستی جز او خدایی نیست.

سپس ـ پیش خود ـ سوگند یاد می کند که درغیاب آنان، بتهایشان را در هم کوبد. وقتی مردم، برای انجام مراسم سالانه‌ی عید از شهر بیرون رفتند، ابراهیم به بهانه‌ی بیماری با آنان بیرون نرفت و در شهر ماند تا کار بتها را یکسره کند. وقتی شهر خلوت شد، تبری برداشت و آنها را خرد و ریز کرد و تنها بت بزرگشان را باقی گذاشت و تبر را روی دوشش نهاد، تا وقتی از مراسم برگردند و ـ طبق عادت همیشگی ـ به بتخانه بیایند و اوضاع آشفته و درهم شکسته‌ی بتها را مشاهده کنند؛ چنان پندارند که کار بت بزرگ بوده است، آن گاه ملامتش کنند که چرا چنین کرده است و اگر کار آن بت بزرگ نیست، چرا از آن‌ها دفاع نکرده و کاری از دستش برنیامده است؟! بنابراین شاید بیدار شوند و به خطا و گناه خود ـ که پرستش بتهاست ـ پی ببرند و راه راست را تشخیص دهند و به سوی یکتاپرستی و حق‌دوستی بازآیند؛ اما آن‌قدر در خرافات غوطه‌ور شده، خرد را از دست داده و اسیر تقلید ابلهانه گشته بودند که فکرشان به آن‌جا نرسید که چرا بت بزرگ از بقیه دفاع نکرده است؟ یا شاید خود بت بزرگ از شرکایش خشنود نبوده و آنها را خرد کرده باشد. هدف ابراهیم این بود تا آن سرگشتگان دریابند که: بتهای برساخته از سنگ و چوب و... کر و کور و لالند وهیچ کاری از دست آنها برنخواهد آمد و معبود باید بینا، گویا، شنوا و توانا باشد و فرمانروایی‌اش تمام هستی را در برگیرد و اقتدارش نامحدود باشد و در وصف نگنجد.

۵۹ تا ۶۵ ـ وقتی بت‌پرستان اوضاع بت و بت‌خانه را مشاهده کردند، دلهایشان از خشم و کینه‌ی آن کس که چنین کرده لبریز شد، عقل از سرشان پرید و درصدد انتقام برآمدند و به تندی و با لحنی تهدیدآمیز

گفتند: چه کسی خدایانمان را لت و پار کرده و مرتکب این کار زشت شده و به خود اجازه داده است که این توهین بزرگ را روا دارد؟ قطعاً بزهکار و ستمگر است.

برخی از آنان گفتند:شنیده‌ایم، جوانی ابراهیم نام از بتان به بدی یاد می کرد، شاید کار او بوده باشد.

سرانجام سران قوم یا خود نمرود گفتند: او را به دادگاه بیاورید و در برابر چشمان مردم به سزای کردارش برسانید و رسوایش کنید. بله! به پندار بیمار آنان، محاکمه‌اش در حضور مردم، موجب رسوایی است. وقتی ابراهیم را آوردند در محدوده‌ای از اتهام و بازجویی قرارش دادند و با تندی و خشونت گفتند: ابراهیم! تو خدایان ما را شکستی و مرتکب چنین کار زشتی شدی؟ آن بت‌پرستان پیوسته اصرار می ورزیدند که آن بتهای لت و پار شده، هنوز خدایان آنان است، در حالی که می‌دیدند، خُرد و ریز شده و روی زمین افتاده‌اند.

ابراهیم با شیوه‌ی صریحِ همراه با تمسخر و ریشخند کوبنده، چنان جواب داد که توان دفاع را از آنان سلب کرد و متحیر و سرافکنده شدند. گفت: این بت بزرگ نابودشان کرده است؛ زیرا از دست بت‌های کوچک و محقر خشمگین شده بود و نمی‌خواست هم‌چون او مورد پرستش قرار گیرند و از شریک بودن آنها در پرستش بیزار بود، بنابراین، آنها را در هم کوبید. اگر سخنم را باور ندارید و آنها می‌توانند به سخن آیند، از خودشان پرس و جو کنید که چه کس نابودشان کرده است؟

این سخن شیوا و زیبا و مستدل در آنان اثر نمود و به خردها و درک و فهمشان بازگشتند و لحظاتی به خود آمدند، در اندیشه فرورفتند، به اشتباه خود در پرستش چوب و سنگ و... پی بردند و دریافتند کسی یا چیزی ـ با هر نامی ـ که نتواند از خود به دفاع بپردازد، محال است ضرر و زیان را از دیگران بازدارد و سود برساند. سرانجام خود را ستمکار نامیدند؛ اما این بیداری و هوشیاری که هم‌چون برق آمد و درخشید، چندان پایدار نبود و دوباره به سرعت برق رخت بربست و آنها را تک و تنها گذاشت و ندای حیات‌بخش این قهرمان توحید، زنگار دلهایشان را به کلی نزدود و باز در تاریکی و گمراهی اسیر گشتند و آن بازگشتِ به خویشتن نگونسار شد و آن مردم به سوی باطل گراییدند و با ابراهیم ـ سلام الله علیه ـ به ستیزه و جدل برخاستند و راه نادانی در پیش گرفتند، انگار پاهایشان به طرف بالا و سرهایشان به سوی پایین قرار داشت و گفتند: همه می‌انیم که بتها حرف نمی‌زنند؛ چگونه تو از ما می‌خواهی، آن رویداد را از آنها سؤال کنیم؟!

۶۶ تا ۷۰ ـ در این‌جا مجالی بهتر از پیش برای استدلال منطقی حضرت ابراهیم دست داد و تند و تیز بر آنان تازید و زیر پیکانهای پی در پی نکوهش و سرزنش منطقی و بیدار کننده قرارشان داد و فریاد برآورد: آیا بنده و پرستنده‌ی چیزی هستید که: بی‌جان، بی‌سود و زیان و کور و کر و بی‌زبان است؟ من از همه‌ی شما و بتهایتان نفرت دارم. وای بر همه‌ی شما! چرا عقل و اندیشه را به کار نمی‌بندید؟ مگر هم‌چون چهارپایان عقل و ادراک ندارید؟...

وقتی بت‌پرستان از ارائه‌ی دلیل درماندند، گفتگو را رها کردند و به زور و تهدید دست زدند که شاید بتوانند ندای آسمانی را خاموش گردانند؛ آن‌سان که شیوه‌ی طغیان‌گران و دنیاپرستان و جاه‌طلبان است؛ و گفتند: ابراهیم را در آتش اندازید و خدایانتان را یاری دهید و انتقام بگیرید. ابراهیم را در منجنیق نهادند و در آتش انداختند. وقتی او را در آتش پرت کردند، گفت: «...حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعمَ الوَكيلُ» [← آل‌عمران/۱۷۳]. خداوند با «خطاب تکوینی» آتش را بر ابراهیم سرد و سالم نگهداشت و آن را گلستان کرد تا او را نسوزاند.

یارب این آتش که در جان من است — سرد کن زان‌سان که کردی بر خلیل
حافظ از سرپنجه‌ی عشق نگار — هم‌چو مور افتاده شد در پای پیل

* * *

کلاهِ سعادت یکی بر سرش — گلیمِ شقاوت یکی در برش
گلستان کند آتشی بر خلیل — گروهی بر آتش بَرَد ز آبِ نیل

(دیباچه‌ی بوستان)

* * *

رهروان را عشق بس باشد دلیل — آب چشم اندر رهش کردم سبیل
موج اشک ما کَی آرد در حساب — آن که کشتی راند بر خون قتیل...
آتش عشقِ بتان در خود مزن — ورنه در آتش گذر کن چون خلیل

(حافظ)

آنان با ترفند و حیله‌گری خواستند، ابراهیم را از میان بردارند و آسوده‌خاطر شوند. وقتی ابراهیم را در آتش افکندند، فریاد شور و شادی بلند شد؛ اما خداوند کیدشان را به خودشان بازگردانید و زیان دیدند و ابراهیم به سلامت از آتش نمرود بیرون آمد. همه‌ی بت‌پرستان از تعجب دهانشان باز ماند و سراسیمه شدند؛ ولی هم‌چون قبل، از ایمان آوردن به خدای ابراهیم، آن قهرمان توحید، امتناع ورزیدند.

ج: اعطای فرزند به ابراهیم، رستگاری او، لوط و نوح

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ۷۱ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً
وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ۷۲ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ۷۳ وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ
الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ۷۴ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ
الصَّالِحِينَ ۷۵ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۷۶
وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۷۷

توضیح واژه‌ها

لُوط: برادرزاده‌ی ابراهیم. **الأرضَ**: زمین، مهاجرت از عراق به فلسطین، در سرزمین شام. **نافِلَةً**: ارمغان، بخشش، عطیّه. **کُلّاً**: این چهار نفر (ابراهیم،اسحاق، یعقوب و لوط). **أئِمَّة**: پیشوایان، پیامبران. **یَهدونَ**: راهنمایی می‌کنند، ره می‌نمایند. **إقامَ الصَّلوة**: برپاداشتن و گزاردن نماز. **إیتاءَ الزَّکوة**: دادن زکات. **عابدینَ**: پرستندگان، عبادت‌کنندگان، موحدان. **حُکماً**: حکمت، نبوت، داوری و درک رازها، فیصله دادن به دعوای طرفین. **الخَبائثَ**: پلیدیها، لواط. **قَومَ سَوءٍ**: مردمی بد، منحرف، پلید، ناپاک. **فاسقینَ**: نافرمانان، سربرتابندگان از حق. **الصّالحینَ**: شایستگان. **نادَی**: ندا داد، دعا کرد، بانگ کرد. **أهلَهُ**: خاندانش، خانواده‌اش، پیروانش. **الکَرب**: مصیبت، بلا، محنت و رنج، غم و اندوه و حسرت. **من القومِ** ← **علي القومِ**: بر مردمی، در برابر مردمی، در برابر قومی.

ترجمه‌ی آیات

۷۱ـ او (ابراهیم) و لوط را نجات دادیم و به سرزمینی روانه کردیم که آن را برای جهانیان بابرکت گردانیدیم.

۷۲ـ اسحاق و یعقوب را به عنوان نعمتی افزون به او عطا کردیم و همه را از شایستگان قرار دادیم.

۷۳ـ و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به دستور ما ره می‌نمودند و انجام دادن کارهای نیک، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات را به آنان وحی کردیم و آنان، تنها ما را پرستش می‌کردند.

۷۴ـ و به لوط حکمت و دانش بخشیدیم و او را از آن شهری که مردمش پلیدکار بودند، رهانیدیم. آنان مردمی ناپاک و نافرمان بودند.

۷۵ـ لوط را در درون رحمت خود قرار دادیم؛ چون از شایستگان بود.

۷۶ـ و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از دیگر پیامبران، ما را به فریاد خواند و ما دعای او را اجابت کردیم و وی را با خاندانش از محنتی بزرگ رستگار نمودیم.

۷۷ـ و او را در برابر مردمی که نشانه‌های ما را دروغ می‌پنداشتند، یاری دادیم، چون که آنان، بدمردمی بودند از این رو، ما همه‌ی آنها را غرق [توفان] کردیم.

شرح و بیان

۷۱ تا ۷۳ ـ خداوند، ابراهیم، ساره و لوط را از شهر بزهکاران تاریخ رهانید و آنان به سرزمین پرنعمت و برکت شام، سرزمین و مهد پیامبران مهاجرت کردند و زادگاه و وطن خود را ترک نمودند؛ اما خداوند بهتر از آن مردم و آن سرزمین را به آنان بخشید. ابراهیم با وجود سن بالا و نازا بودن همسرش، ساره خاتون از خدا فرزند خواست «و گفت: پروردگارا! فرزندی از درستکاران به من عطا کن.» [← صافّات/۱۰۰]. خدا نیز دعایش را اجابت نمود و اسحاق را به وی عطا کرد و یعقوب را هم به اسحاق داد که فضلی افزون بر سایر فضلها بود و همه‌ی پیامبران بنی‌اسرائیل از نسل وی‌اند. معمولاً چون فرزندِ فرزند به منزله‌ی فرزند است، خداوند یعقوب را به پدربزرگش، ابراهیم نسبت داده و او را «نافله» نامیده است. همه‌ی این بزرگانِ شایسته، درستکار و پیامبرانی والامقام بوده‌اند که مردم آنان را در امر دین و دنیا الگو و راهنمای خود قرار می‌دهند و مردم را ره می‌نمایند. همه‌ی نیکیها و خوبیها و منشهای پسندیده و کارهای ارزنده چون نماز و پرداخت زکات و غیره در وجود و کردار آنان جمع بود.

۷۴ تا ۷۷ ـ داستان لوط ـ ع ـ در پیش مفصل بیان شده، اکنون به نابودی و فرجام طغیانگران به طور موجز اشاره می‌شود: لوط همراه عمویش، ابراهیم از عراق به سرزمین فلسطین آمد و در «سدوم» ساکن گشت. مردم آن‌جا، پلید و بدکار بودند و مردانشان آشکارا و بدون پرده و هراس از خدا، به هم‌جنس‌بازی گرایش داشتند و هیچ باکی نداشتند. خداوند نیز همه را نابود کرد.

خداوند، به لوط حکمت آموخت؛ یعنی، راز و رمز چیزها را به وی شناساند، تا مشکلات مردم را خردمندانه و با حکمت ویژه فیصله دهد. هم‌چنین به او دانش یاد داد، تا در عقیده، طاعت و عبادت سرآمد باشد و از عذاب پلیدیهای قوم سدوم؛ او و پیروانش را رهانید و رحمت خود را بر او ریزان کرد و مورد الطاف کریمانه‌ی خود قرارش داد.

ای محمد! برای قومت از نوحِ برادرت سخن بگو که از خدا خواست قوم بی‌باور و نافرمانش را از سرزمین ریشه‌کن کند. [← هود/۴۰]، [← قمر/۱۰]، [← نوح/۲۶]. خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود، قوم

مشرکش غرق در توفان شدند و خود و پیروانش رستند و به ساحل امن و سلامت رسیدند و از غم و اندوه و محنت آسوده شدند.

نکته‌ی ۱: نوح به فرمان خدا و پس از نهصد و پنجاه سال صبر و بردباری و تبلیغ، کافران را نفرین کرد.

نکته‌ی ۲: ابراهیم و ساره در تلفّظ غربی: آبراهام و سارا با الف آخر به جای هـای فارسی و کـردی و تـای مدوّر عربی است.

یادآوری: مسیر مهاجرت ابراهیم به شام بدین قرار است:

ابراهیم همراه لوط و ساره از «کُوثَی[۱]» سرزمین عراق برای پایداری دیـن و بنـدگی پروردگـارش مهـاجرت کرد تا به «حرّان[۲]» رسید. به امر خدا مدتی در آن‌جا ماندگار شد، سپس به مصر رفـت. از مـصر بـه سـرزمین شام و سرانجام، خود، در فلسطین ساکن گشت و لوط را در «مُؤتفکه» ـ که مسیر یک شبانه‌روز تـا فلـسطین بود ـ بر جای گذاشت و لوط در یکی از شهرهای آن‌جا به نام سدوم، مقیم گشت.

---

۱ . کُوثی یا «تلّ ابراهیم» شهری قدیمی در عراق. در تورات آمـده کـه کـوثی در آن زمـان، مرکـز آمـوزش دینی در عصر سومری‌ها بوده است...(اعلام منجد).

۲ . حرّان، شهری قدیمی در سرزمین بین النهرین و وطن خانواده‌ی ابراهیم خلیـل پـس از مهـاجرت از عـراق بوده است. (اعلام منجد).

قصه‌ی داود و سلیمان ـ سلام‌الله‌علیهما.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ
۷۸ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلاً آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ
وَكُنَّا فَاعِلِينَ ۷۹ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ۸۰
وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ
۸۱ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ۸۲

توضیح واژه‌ها

يَحكُمانِ: قضاوت می‌کنند، حکم می‌کنند، درآیه به صورت ماضی تعبیر می‌شود. **الحَرثَ**: کشتزار، کشت و زرع. **نَفَشَت**: در شب چرید، چارپایان شب‌هنگام و بدون چوپان چریدند. «نَفْش» چریدن شبانه. **نَفَش**: پشم‌زده شده، کالای پخش و پراکنده شده، لاف و گزاف زدن. اگر چارپایان، شب و روز بدون چوپان و ساربان بچرند، به آن «هَمَل» می‌گویند. **نَفّاش**: متکبر، بسیار بادکننده. **غَنَم**: گوسفندان. **فَهَّمناها**: قضاوت و داوری را به او فهمانیدیم، به او آموختیم. **حُكماً**: حکمت، نبوت. [← همین/۷۴]. **سَخَّرنا**: تسخیر کردیم. **سَخَّرنا مَعَ**: هماهنگ و همآوا گردانیدیم با. **يُسَبِّحْنَ**: تسبیح می‌گویند، نیایش می‌کنند. **صَنعَةَ**: ساختن، درست کردن فن. **لَبوسٍ**: زره، انواع سلاح. **لِتُحصِنَكُم**: تا شما را مصون بدارد. **بأس**: خطرات، جنگ با دشمن. **عاصفةً**: تندباد، نیروی سریع‌السیر. **الرّيحُ العاصِفُ**: تندباد. **يَغوصونَ**: غوّاصی می‌کنند، دریا می‌پیمایند. **دونَ ذلكَ**: جز این، غیر از این.

ترجمه‌ی آیات

۷۸ـ داود و سلیمان را یاد کن، آن‌گاه که درباره‌ی کشتزاری ـ که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند ـ داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم.

۷۹ـ شیوه‌ی داوری را به سلیمان آموختیم و به هریک از آن دو، حکمت و دانش بخشیدیم و کوهها و پرندگان را در ذکر و نیایش با داود، همراه ساختیم. ما انجام دهنده‌ی این کار بودیم.

۸۰ـ و فن زره‌سازی را به داود آموختیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند. آیا شما سپاسگزاری می‌کنید؟

۸۱ـ و تند باد را برای سلیمان رام کردیم که به فرمان او به سرزمینی پربرکت ساخته بودیم، روان گشت. ما به هرچیزی دانا و توانائیم.

۸۲ ـ گروهی از شیاطین را [رام کردیم که] برای او غواصّی و کارهای دیگر می کردند و ما نگهبان آنها بودیم.

شرح و بیان

۷۸ تا ۸۲ ـ پیامبر به فرمان خدا ماجرای داوری داود و سلیمان را برای مردم چنین بیان می کند: شخصی گله‌ای گوسفند داشت که شبانه به تاکستان کسی رفتند و تمام ثمر و برگ و جوانه‌ی آن را خوردند و درختان تاک را در هم شکستند و نابود کردند. داوری را پیش داود ـ ع ـ بردند. داود، عوض خسارت و زیانی که وارد شده بود، گوسفندان را به صاحب باغ داد و آن دو بازگشتند. سلیمان ـ ع ـ آنان را می‌بیند و از رویداد و داوری پدرش نیز باخبر می‌شود. سلیمان، در آن وقت در آغاز سن جوانی بود. نزد پدرش می‌رود و می گوید: گوسفندان را به صاحب باغ می‌دهی تا از فرآورده‌های آن برخوردار شود و زمین را هم به صاحب گله می‌دهی تا روی آن کار کند و هم‌چون نخست، آبادش گرداند، سپس هر کدام اموال خود را بازپس بگیرد؛ یعنی، گله‌دار، گوسفندان و باغدار، باغش را فراچنگ آورد. داود گفت: داوری درست، همان است که تو گفتی. پس بدین گونه داوری سلیمان عملی شد. خداوند می‌فرماید: ما داوری را به سلیمان آموختیم و به هریک از داود و سلیمان، حکمت و دانش یاد دادیم. داوری و حکم داود تنها جبرانِ خسارت باغ را در برداشت؛ اما داوری سلیمان، هم جبرانِ خسارت باغ را در برداشت و هم به سازندگی و آبادانی باغ نابود شده توجه نمود.

خداوند به داود، کرامت و بزرگی بخشید، کوهها و پرندگان را برایش رام کرد و در تسبیح و تقدیس و دعا و نیایش با وی همنوا و یکصدا شدند. داود صدای نرم و نازک و در تلاوت زبور، آهنگ دل‌نشین و زیبایی داشت و با صوت مهربانانه و ترنم جانانه‌اش آن را به ترتیل می‌خواند، پژواک آن در فضا می‌پیچید و همه‌جا را پر می کرد، کوهها و پرندگان، آن پژواک را بازپس می گردانیدند و با او همنوا می‌شدند. قطعاً این کار، با خدای تواناست و هر طور اراده کند، همان می‌شود؛ هرچند نزد ما بس عجیب باشد. [← سبء/۴۴]. صوت نیکوی داود، ضرب‌المثل است. پیامبر ـ سلام الله علیه ـ وقتی صدای دلپذیر ابوموسی اشعری را می‌شنید، می‌فرمود: «به تو سروده‌ای (مزماری) از سرودهای آل‌داود عطا شده.»

وقتی کسی با پروردگارش پیوند قلبی می‌یابد، چنان می‌انگارد که با تمام هستی پیوند خورده، بدون هیچ مانع و حدّ و مرزی همه‌ی دلها با اوست، روح وی با نور آسمانی متجلی گشته است و همه‌چیز را از خود می‌داند.

این آیه به ما می‌فهماند که: داود هنگام خواندن مزامیر و سروده‌ها، آن‌گونه خود را فراموش می کرد، انگار که جاندار و بی‌جان با او هماهنگ شده‌اند و صدایش را منعکس می کنند، به همدیگر پاسخ می‌دهند،

با هم سرود عشق را سر می‌زنند و یکپارچه با سرودی دلنواز به ذکر و نیایش و تسبیح پروردگار می‌پردازند.

خداوند، به داود آموخت که از زره، لباس رزم بسازد؛ زرهی حلقه در حلقه و تو در تو که به هر طرف می‌چرخید و در پوشیدن راحت و انعطاف‌پذیر بود و هنگام رویارویی با دشمن آنان را مصون می‌داشت. زره‌های پیش از زمان داود، یک تکه بود و حرکت و چرخشی نداشت. زره‌سازی در دست داود چون موم به نرمی و آسانی شکل و حالت می‌گرفت و به کوره‌ی آهنگری و سندان و چکش نیاز نداشت. «خداوند، آهن را برایش نرم گردانید و امر کرد تا زره‌های پهن و کامل بسازد و در بافتن حلقه‌های در هم فرورفته اندازه نگهدارد...» [← سبأ/۱۰و۱۱]. زرهی می‌بافت که در پوشیدن آسان بود و این فن و صنعت را نیز به مردم آموخت. سپس خداوند برای بیدار کردن و رهنمود آنان پرسید: آیا در برابر این همه نعمت، شکر و سپاس خدا را به جا می‌آورید؟

نعمتی که خداوند به سلیمان داد این بود که: تندباد را رام او گردانید و در اختیارش قرار داد تا به فرمان وی، سلیمان را به هر طرف ببرد و فاصله‌های دور را به آرامی در کوتاه‌مدت طی کند. [← ص/۳۶]. این باد، بامدادان، مسیر یک ماه و شامگاهان هم مسیر یک ماه را پشت سر می‌گذاشت. [← سبأ/۱۲]. البته چگونگی این سیر و سفر برای ما روشن نیست، جز این که قرآن به آن اشاره کرده است. [تفسیر جواهر، ج۵، جزء۲، ص ۲۳۰و۲۳۱].

هم‌چنین برخی از پریان را در اختیار سلیمان قرار داد تا به عمق دریاها فرو روند و انواع چیزهای قیمتی را بیرون آورند و زمین را بشکافند و انواع معادن و گنجینه‌های درون آن را استخراج کنند و کارهای دیگری نیز انجام دهند. خداوند آنها را برای سلیمان نگهداری می‌کرد و اجازه نمی‌داد از فرمان او سرپیچی کنند. [← سبأ/۱۰تا۱۳].

قصه‌ی ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۸۳ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا
بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ۸۴ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ۸۵ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ۸۶
وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۸۷ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي
الْمُؤْمِنِينَ ۸۸ وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۸۹ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا
وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ۹۰ وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا
وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ۹۱

توضیح واژه‌ها

الضُّرّ: گرفتاری، بیماری، رنج و آسیب. وَ آتیناهُ أهلَهُ وَ مِثلَهُم مَعَهُم: و خانواده و نظیر آنان و اموالش را به او عطا کردیم. [← ص/۴۳]. ذِکرَی: یادآوری، پند و عبرت. ذا الکفل: الیاس. یادآوری: پنج نفر از پیامبران در قرآن هرکدام بیش از یک نام دارند: ۱ـ یعقوب یا اسرائیل ۲ـ الیاس یا ذوالکفل ۳ـ یونس یا ذوالنون ۴ـ عیسی یا مسیح ۵ ـ محمد یا احمد. سلام‌الله تعالی‌علیهم. فی رَحمتنا: در رحمت ما، این رحمت؛ یعنی، نبوت و نعمت اُخروی و بهشت جاودانه. مُغاضِباً: خشمگین. لَن نَقدِرَ: هرگز تنگ نمی‌گیریم، قدرت نداریم. الظُّلُمات: تاریکیهای سه‌گانه‌ی شب و درون دریا و شکم ماهی بزرگ. نَجَّیناهُ: او را رهانیدیم. لا تَذَرني فرداً: مرا تک و تنها مگذار. أَصلَحنا لَهُ زَوجَهُ: همسرش را برای او شایسته گردانیدیم و باردار شد. رَغَباً و رَهَباً: از روی میل و ترس امید و بیم، رغبت و بیم. أَحصَنَتْ: مصون داشت، حفظ کرد. أَحصَنَت فَرجَها: پاکدامن شد، از آمیزش مرد نامحرم و غیره دور نگهداشت. کنایه از پاکدامنی است. فَنَفَخنا فیها: پس در او دمیدیم، پدید آوردیم. [← حجر/۲۹].

ترجمه‌ی آیات

۸۳ـ و ایوب را یاد کن آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد [و خاشعانه گفت:] مرا بیماری رسیده است و تو

مهربانترین مهربانانی.

۸۴ ـ دعایش را پذیرفتیم و بیماری‌اش را برطرف کردیم و [عوض] خانواده [و اموال از دست رفته‌اش] دو برابر به او بخشیدیم. این، رحمتی از سوی ما و عبرتی برای عبادت‌پیشگان است.

۸۵ ـ و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را یاد کن که همگی از زمره‌ی بردباران بودند.

۸۶ ـ ما آنان را در درون رحمت خویش قرار دادیم، چون که از شایستگان بودند.

۸۷ ـ و ذوالنون را یاد کن، هنگامی که خشمگین رفت و گمان برد که ما هرگز بر او تنگ نمی گیریم، تا در دل تاریکیها ندا داد که: معبودی جز تو نیست. تو پاکی، راستی من از زمره‌ی ستمکارانم.

۸۸ ـ و دعایش را پذیرفتیم و او را از غم رهانیدیم. ما این گونه مؤمنان را می‌رهانیم.

۸۹ ـ و زکریا را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را فراخواند: پروردگارا! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی.

۹۰ ـ دعایش را اجابت کردیم و یحیی را به وی بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته [و درخور بارداری] گردانیدیم؛ چون آنان در کارهای نیک ـ به سرعت ـ پیشقدم بودند و ما را با امید و بیم به فریاد می‌خواندند و در بارگاه ما فروتن بودند.

۹۱ ـ و نیز [به یاد آور] آن زن پاکدامن را ما از روح خود در وی دمیدیم و او و پسرش را آفریده‌ی شگرفی برای جهانیان قرار دادیم.

شرح و بیان

۸۳ و ۸٤ ـ پرتوی از زندگانی ایّوب ـ سلام الله علیه.

نام مبارکش در قرآن چهار بار در سوره‌های نساء[← ۱۶۳]، انعام [← ۸۴]، انبیاء [← ۸۳]، ص [← ۴۱] آمده است. طبق روایات تاریخی اسم پدرش «انوص»یا« اموص» و مادرش از نسل لوط و از بنی‌اسرائیل است. خداوند، افتخار پیامبری را به وی داد، نعمت دنیوی را بر رویش گشود و دارای اموال و زن و فرزندان زیادی شد.

ایوب ناگهان مدتی طولانی بیمار گشت و یکی پس از دیگری فرزندان و اموالش را از دست داد. او با بینوایان بسیار مهربان و دلسوز بود و از کودکان یتیم و افراد بی‌سرپرست مراقبت و نگهداری می کرد و بیچارگان را یاری می‌داد.

از بس که بیماری زار و نزارش کرده و رنج و مصیبت از پایش درآورده بود؛ از بارگاه خداوند به لابه و التماس افتاد و در نهایت ادب و تواضع گفت: «پروردگارا! بیماری و رنج فراوان فرایم گرفت و سخت ناتوان گشته‌ام و تو مهربان‌ترین مهربانانی و جز تو کسی ندارم». در دعایش به ضرر و زیان مالی اشاره نکرد

و کارهایش را به خدا واگذارد و به این دعای موجز اکتفا کرد؛ چون می‌دانست که خدا از احوالش خبر دارد و خداوند، سلامتش را به او بازمی‌گرداند و به رحمت خود به جای زن و فرزند و اموال از دست رفته‌اش، همه را دوچندان به او عطا می‌کند. خدا، او را «نعم العَبد» و «أوّاب» می‌ستاید. [← ص/۴۴]. ایوب در شکیبایی و بردباری در برابر معایب و سختیهای متعدد، ضرب‌المثل است و در این‌باره چنین می‌گویند: «اللّهمّ! صبراً کصبر أیوب»: بارالها! صبری چون صبر ایوب به ما ارزانی دار.

نگر تا نبندی دل اندر جهان | نباشی بدو ایمن اندر نهان
که گیتی یکی نغز بازیگر است | که هر دم ورا بازی دیگر است
یکی را ز ماهی به ماه آورد | یکی را ز مَه زیر چاه آورد

(فردوسی)

۸۵ تا ۹۰ ـ پیامبر به فرمان خدا برای قومش از اسماعیل، ادریس و ذوالکفل سخن می‌گوید که این سه بزرگوار از بردباران، نیکوکاران، مجاهدان راه حق و دلسوزان جامعه و در برابر مصایب و مشکلات پایدار بودند. خداوند، رحمت خود را بر آنان فروریخت و مورد خشنودی خود قرارشان داد.

اسماعیل در سرزمین خشک و بی‌آب و گیاه شبه‌جزیره‌ی عربستان ساکن بود و با بردباری همراه پدر بزرگوارش، خانه‌ی خدا را بازسازی کردند و آن را برای طواف کنندگان و ملازمان خانه‌ی حضرت حق آماده ساختند. اسماعیل گردن نهاد تا پدرش به فرمان خدا او را ذبح کند. خدا نیز به پاس بردباری در راه این امر مهم، پیامبر خاتم را از سلاله‌ی او به وجود آورد.

ادریس یا اخنوخ و به قول مصریان قدیم «اوزیس»، با حرفه‌ی خیاطی آشنا شد و لباس دوخته پوشید. لباس مردم پیشین از پوست ـ بدون دوخت و دوز ـ بود؛ و نیز نخستین کسی است که برای جنگ با دشمن اسلحه فراهم آورد. [توضیح ← مریم/۵۶].

ذوالکفل (الیاس) از بنی‌اسرائیل بود و در سرزمین شام می‌زیست و از شایستگان بردبار به شمار می‌رود. پس بر ماست از آنان پیروی کنیم. بدان که: هدف قرآن در بازگویی قصه‌ی پیامبران، پندآموزی و بهره‌گیری از کردار و رفتار بزرگ‌منشانه‌ی آنان و پیروی از آنان و پایداری در دین و زندگی است.

آن‌چه در آثار آمده است؛ یونس پسر مَتی، اهل نینوی در سرزمین موصِل و در عصر فرمانروایی «حزقیا» که به دستور خدا مردم آن سامان را به یکتاپرستی و فرمان حق و دوری از شرک فراخواند، آنان نپذیرفتند و بر سر کفر ماندند. یونس، درنگ نکرد و از آنان به خشم آمد و آن‌جا را ترک نمود و هشدار داد که اگر ایمان نیاورند سه روز دیگر عذاب الهی بر سرشان فرود خواهد آمد. [← یونس/۹۸]. یونس رفت و بر کشتی سوار شد. کشتی به تلاطم افتاد، نزدیک بود غرق شود، سرانجام سرنشینان سه‌بار قرعه‌کشی کردند و قرعه به

نام یونس درآمد و قرعه را باخت [← صافات/۱۴۱]. او خود را به دریا انداخت و همزمان نهنگی آب دریا را شکافت و دهان باز کرد و او را بلعید. خدا به نهنگ الهام کرد که یونس را نیازارد، فقط شکمش زندان موقت او باشد. یونس در تاریکی تو در توی شکم ماهی فریاد برآورد: «لا إلهَ إلّا أنتَ، سبحانَكَ إنّي كنتُ مِنَ الظالمينَ» خدا او را از غم و رنجِ شکم ماهی رهانید و ماهی او را به ساحل انداخت. آری! خدا نجات‌دهنده‌ی مؤمنان مخلص است.

فریاد ذوالنون در شکم ماهی چنین بود: ۱ـ گواهی بر یکتایی خدا ۲ـ اعتراف به پاکی و ستودن او ۳ـ طلب آمرزش و بخشش ۴ـ اقرار به ستمی که بر خود روا داشته بود. این فریاد به عرش می‌رسد و خدا می‌پذیرد و به ماهی دستور می‌دهد تا او را به ساحل اندازد. [تفصیل قصه ← صافات].

یادآوری: دعوت کننده به سوی حق باید بردبار و خوش‌رفتار و نمونه باشد، مشکلات را تحمل کند، آزار و اذیت راه دعوت را به جان بپذیرد و نومیدی به خود راه ندهد، گرچه بارها و بارها در رنج و مشقت افتد و حتی مورد نفرت و اتهام واقع گردد. راه دعوت، ساده و هموار نیست، راهی پرزحمت و پرپیچ و خم و خارستان است؛ باید فراخوان دلسوز باحوصله از همه‌ی موانع و گردنه‌ها و سنگلاخها و... عبور کند و یکی‌یکی آنها را پشت سر نهد، تا دلی به دست آورد و غبار جهل آن را بزداید و راه راست را بنمایاند؛ چون هدف، دعوت و راه درست نشان دادن به مردمِ راه گم‌کرده است، هدف، شخص دعوت‌کننده نیست. دعوت‌کننده باید بر خشم خود چیره باشد، با تمام امید و توان به راه خود ادامه دهد، با سعه‌ی صدر و با حکمت در برابر هرگونه عکس‌العملی روبه‌رو شود و پایداری کند، به تنگ نیاید و نهراسد و از این درسِ یونس بزرگوار، عبرت بگیرد و آن را چراغ فرا راه خود قرار دهد...

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد — اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند
(حافظ)

گویند: سنگ، لعل شود در مقام صبر — آری شود ولیک به خون جگر شود
(حافظ)

ای محمد! برای مردم از زکریا سخن بگو که از پروردگارش فرزند خواست که تنها نباشد و پس از مرگش، آن فرزند، مردم را به سوی خدا فراخواند. حال اگر خدا او را صاحب فرزند نمی کرد، باک نداشت؛ چون خدا بهترین وارث و او را بس بود. خداوند به سرعت دعایش را اجابت نمود و همسرش را آماده‌ی زاد و ولد کرد؛ زیرا زکریا و همسرش در کارهای نیک، بسیار سریع و پیشقدم بودند و همواره با بیم و امید و فروتنی و اخلاص، خدا را یاد می کردند. پس خداوند، دعایش را هرچه زودتر پذیرفت و یحیی را به آنان بخشید. [توضیح بیشتر ← سوره‌های آل عمرن و مریم].

۹۱ ـ آوردن نام مریم در این آیه بدین سبب است که عیسی ـ ع ـ از سلسله‌ی پیامبران بود؛ دیگر این که: نام مریم و عیسی در برابر نام زکریا ویحیی تناسب خارق‌العاده‌ای دارند؛ چون به دنیا آمدن یحیی از شگفتیهایی برخوردار است که خدا او را از پدری کهنسال و مادری نازا به دنیا آورد؛ اما سرگذشت مریم و عیسی بسی شگفت‌انگیزتر از امثال اینهاست. مریم بتول پاک و پاکدامن بود و خود را از هرگونه زشتکاری و پلیدی مصون داشت و هرگز ازدواج نکرد و کسی با وی همبستر نشد. [← مریم/۲۰]، [← تحریم/۱۲] و خداوند به دلیل فضیلت و اکرام و بزرگداشت او، روح‌الامین را فرستاد و در آستینش دمید و به عیسی باردار شد. مریم و عیسی از معجزه‌های آشکار واعجوبه‌ی آفرینش در هستی‌اند که بر قدرت مطلق و بی‌همتای آفریدگار دلالت می‌کنند. [← مریم/۲۱].

سرچشمه‌ی مشترک پیامهای آسمانی و سنّت الهی

إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ۹۲ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ
۹۳ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ۹۴ وَحَرَامٌ
عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۹۵ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ
حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ۹۶ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ
كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ۹۷

توضیح واژه‌ها

أُمَّة : در لغت؛ یعنی، قومی که بر یک امر، اجتماع کنند. سپس این واژه برای دین و ملت و آیین و شریعت به کار گرفته شد. ای همه‌ی آنان که در تمام دوران زندگی حضور دارید! ملت توحیدی، ملت شما و دین و آیین شماست و باید بر سرآن پایدار بمانید. أُمَّةً واحِدَةً : ملت و جماعتی یکپارچه در دین و آیین تمام پیامبران و بدون فرق وتفاوت میان آنان و متحد و یکپارچه بودن در اصول دین. تَقَطَّعُوا : پاره‌پاره کردند، از هم گسستند، اختلاف پیدا کردند، دسته‌دسته شدند. أمرَهُم : در کار دینشان. کُفران : ناسپاسی، ناسپاسی به شمار آمدن، بی‌مزد و پاداش ماندن، نادیده گرفتن. حَرامٌ : ناروا، غیرممکن، ممتنع. فُتِحَت : گشوده شد، گشوده شود. یَأجوج و مَأجوج : [← کهف/۹۴]. حَدَب : جای بلند، زمین مرتفع. یَنسِلونَ (نَسَل) : شتاب می‌گیرند، با شتاب سرازیر می‌شوند، می‌تازند. الوَعدُ : موعود، روز رستاخیز. شاخِصَةٌ : خیره و ایستاده.

ترجمه‌ی آیات

۹۲ـ [ای مردم!] این است دین شما که دینی یگانه است و منم پروردگار شما، فقط مرا پرستش کنید.

۹۳ـ [مع‌الوصف] آنان میان خود در کار دینشان اختلاف یافتند و سرانجام همگی به سوی ما بازمی‌گردند.

۹۴ـ پس هر کس کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، کوشش او نادیده گرفته نخواهد شد و ما آن را به سود وی می‌نویسیم.

۹۵ـ [هان!] مردم شهری را که نابودشان کرده باشیم، غیرممکن است به دنیا بازگردند،

۹۶ـ تا آن‌گاه که راه بر یأجوج و مأجوج گشوده شود وآنها از هر جای بلندی، تند یورش آورند؛

۹۷ـ [که در این هنگام] وعده‌ی راستین حق نزدیک می‌شود و ناگهان دیدگان کفرپیشگان، خیره می‌ماند و می‌گویند: وای برما! از حقیقت این روز غافل بودیم؛ نه، بلکه ما ستمکار بودیم.

شرح و بیان

۹۲تا ۹۷ـای مردم! دین و آیین تمام پیروان الهی، همان دین اسلام و یکی است و همگی پیام یگانه‌ای آورده‌اند و بر اصول عقیده‌ی مشترکی هستند.[← مؤمنون/۵۲]. اما فروع احکام و شرایع هر پیامبری، گونه ای دیگر و مخصوص خود اوست. «لِكُلٍّ جعلنا منكم شرعةً ومنهاجاً» [← مائده/۴۸]. در اصول عقیده، اخلاق، فضیلت و عبادت، اختلاف نیست؛ بلکه اختلاف در فروع و جزئیات و گونه‌های آن ـ به مقتضای زمان ـ در هر عصر و دورانی است. پس، دین پیامبران یکی است و بر عقیده و آیین یگانه‌ای پایدار است و همه‌ی پیامبران، مردم را بدان فرا خوانده‌اند؛ اما مردم اختلاف پیدا کردند و هر کس برای خود راهی برگزید و نامی انتخاب نمود که سرانجام به دشمنی و کینه‌توزی و تفرق مبدل گشت.

هان ای مردم! همگی به سوی خدا باز می گردید و به سزای عملکرد خود می‌رسید. پس، هر کس کردار نیکو و در جامعه خدمات ارزنده و شایسته ارائه دهد و قلبش هم از ایمان به خدا مالامال باشد، قطعاً خداوند، کردارش را تباه نخواهد کرد و از پاداش و مزدش نخواهد کاست و بهترین پاداش را به او عطا می کند.

بدان که: ایمان، پایه‌ی زندگی و پیوند دهنده‌ی جهان و آدمی است. بنابراین، ایمان و کردار نیکو دو بالِ ملازم همند که آدمی با هر دوی آنها به سرمنزل مقصود خواهد رسید. [← آل‌عمرن/۱۹۵]، [← سرء/۱۹]، [← کهف/۳۰].

خداوند هر ملتی را که به دلیل مرتکب شدن گناه و بزهکاری نابود گرداند، غیرممکن است بار دیگر به سوی دنیا یا به سوی ایمان و توبه بازگردند و این بازنگشتن و امتناع، تا روز قیامت و ظهور امارات و نشانه‌های آن، مانند: سربرآوردن مردگان از خاک گور و گشودن قیدو سدّ یأجوج و مأجوج ـ که از هر پشته و تپّه‌ای به شتاب روی می آورند ـ استمرار دارد؛ یعنی، هرگز به سوی اسلام و حدود آن تا روز قیامت برنخواهند گشت و چون راه بازگشتی نیست واویلا سر می‌زنند.

خدا روز قیامت به حساب همگی می‌رسد و آن روز برای خدا بسیار نزدیک است و نیز هر کس از دنیا رفت، قیامتش همان ساعت است. در آن روز چشمان بی‌باوران از بیم و هراس، پلک نمی‌زند، انگار خشک شده است و خیره و سرگشته به صحنه‌ی قیامت می‌نگرند و فریاد برمی‌آورند: ای وای بر ما، از احوال و اهوال این روز سهمگین در غفلت بودیم. خیر! بلکه از فرمان پیامبران سرپیچی کردیم و بر خود ستم روا داشتیم.

نکته‌ی تکمیلی: مردم پس از مرگ بار دیگر به دنیا بازنخواهند گشت. وقتی زمین به لرزه درآید، نظام این جهان دگرگون می‌شود و مردم از بس فراوانند، موج می‌زنند و سرگشته‌اند. در این هنگام هیچ فرقی میان تاختن یأجوج و مأجوج و غیره نیست. آوردن نام یأجوج و مأجوج در این آیه‌ی ۹۶ رمز نابودی و تخریب کره‌ی زمین است. انگار می گویند: هر وقت نظم این دنیا به هم خورد و زمین زیر و زبر شد، به

سختی از جا تکان خورد، در هم فروپاشید، تنش تندی میان مردم چون موج پیش آمد و کافران از خاک گور سربرآوردند و چشمانشان از هول و هراس از حرکت بازایستاد و پلکها خشک شد؛ آن‌گاه به زمین دنیا بازمی‌گردند. بی‌تردید، پس از طی این مراحل دیگر آثاری از این دنیا باقی نخواهد ماند، تا بدکاران، به آن برگردند و گذشته‌ی بد خود را جبران کنند.

گنبد گردنده ز روی قیاس — هست به نیکی و بدی حق‌شناس
هر که نکویی کند آنش رسد — ور بدی کرد زیانش رسد

(سعدی)

یادآوری

آیه‌ی «حَتّي إِذا فُتِحَت يأجوجُ وَ مَاجُوج وَ هُم...» مظهری از مظاهر روز قیامت را نشان می‌دهد؛ یعنی، هرگاه قبر انسانهای وحشی و خون‌خوار و قبر همان مردمی که قرنهاست زیر خاک دفن شده‌اند؛ گشوده شود و از قبر بیرون آیند و از هر پشته و بلندایی به سرعت بگذرند؛ قیامت نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. (جواهر، مراغی و...).

فرجام کافران و مؤمنان و طومار گشتن آسمانها

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ۹۸ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا
وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ۹۹ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ۱۰۰ إِنَّ الَّذِينَ
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۱۰۱ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا
اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۱۰۲ لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ
الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۱۰۳ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ۱۰۴ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۱۰۵ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ۱۰۶

توضیح واژه‌ها

حَصَبُ: هیزم، سوخت. **ما وَرَدُوها**: وارد آن نمی‌شدند. **کُلٌّ**: هم خدایان دروغین و هم پرستندگان آنها. **زَفِیرٌ**: صدای شکسته در گلو، صدای زخمی، دم فروبردن، فریاد و ناله. [← هود/۱۰۶]. **الحُسنَی**: [← نساء/۹۵، یونس/۲۶، رعد/۱۸، کهف/۸۸ لیل/۶ و۹]. **حَسِیسَها**: صدای آتش. **لا یَحزُنُهُم**: آنان را غمگین نمی‌کند. **الفَزَعُ الأَکبَرُ**: بیم و هراس بزرگ، دلهره‌ی بزرگ پس از شیپور دوم. [← نمل/۸۷]. **تَتَلَقّاهُم**: آنان را استقبال می‌کنند، به دیدنشان می‌آیند. **نَطوِي**: به صورت طومار درمی‌آوریم، در هم می‌پیچیم. **السِّجِلّ**: کاغذ نگاشته شده، نامه، صفحه‌ی کتابها، نوشته‌ها. **السِّجِلِّ لِلکُتُبِ**: نامه‌ی نوشته‌شده. **خَلقٍ**: آفرینش. **نُعِیدُهُ**: آن را بازمی‌گردانیم. **الزَّبور**: کتاب مزامیر داود. **الذِّکر**: قرآن، تمام کتب آسمانی. **هذا**: همه‌ی امور این سوره. **بَلاغاً**: بسنده بودن، بس بودن، تبلیغ، پیام تمام و کمال، پیام کافی.

ترجمه‌ی آیات

۹۸ـ یقیناً شما و آن‌چه به جای خدا می پرستید، هیزم دوزخ هستید. مسلماً شما در آن وارد می‌شوید.

۹۹ـ اگر اینها خدایان واقعی بودند، به دوزخ نمی‌رفتند، در حالی که همه در آن ماندگارند.

۱۰۰ـ آنان در دوزخ به زار می‌نالند ودر آن‌جا چیزی [شادی‌آور] نمی‌شنوند.

۱۰۱ـ اما کسانی که پیش از این از سوی ما مقرر شده که به آنها نیکویی کنیم، از آن آتش، دور نگهداری می‌شوند؛

۱۰۲ـ صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند و در بهشت دلخواهشان، جاودانه به سر می‌برند.
۱۰۳ـ هول و هراس بس بزرگ، آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان به دیدارشان می‌آیند [و می‌گویند:] این، همان روزی است که به شما وعده داده بودند.
۱۰۴ـ روزی که آسمان را چون درهم پیچیدنِ نامه‌ها در هم می‌پیچیم و آن‌طور که نخستین‌بار، آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را از سر می‌گیریم. این، وعده‌ای است که برآوردنش به عهده‌ی ماست و توان انجام آن را داریم.
۱۰۵ـ ما علاوه بر لوح محفوظ، در همه‌ی کتب آسمانی، نوشتیم که بندگان شایسته‌ی من زمین را به ارث می‌برند.
۱۰۶ـ این [امور یاد شده] برای اهل عبادت، کفایت می‌کند.

شرح و بیان

۹۸ تا ۱۰۰ ـ مشرکان و بی‌باوران و خدایان سنگی و چوبی دروغین آنان هیمه و برافروزنده‌ی آتش دوزخ‌اند و به تندی در آن پرت می‌شوند. [→ بقره/۲۴]. وقتی در آن‌جای بد با خدایانشان گرد آیند، غم و حسرت می‌خورند؛ چون در پیش چنان می‌پنداشتند که آنها در هر جایی یاورشان هستند، گناهانشان را می‌آمرزند و به آرزوی خود می‌رسند. اکنون در دوزخ سر در آورده و با هم می‌سوزند و کسی یاورشان نیست، اندوهگین‌اند و می‌نالند و از درون فریاد می‌کشند و از هول و هراس و سختی عذاب، جز داد و فریاد و واویلا، هیچ صدایی نمی‌شنوند.

گویند: وقتی آیه‌ی « إِنَّكُم وَ ما تَعبُدونَ » نازل شد، یکی از مشرکان خدمت پیامبر آمد و گفت: ای محمد! تو می‌پنداری هر آن‌چه و هر آن که مورد پرستش قرار گیرد به جهنم می‌رود؟! ما فرشتگان را می‌پرستیم، یهود، عُزیر را و ترسایان، مسیح را پرستش می‌کنند. اگر چنین است ما خشنودیم با آنان در دوزخ باشیم. آری! آن مرد نادان چنان می‌پنداشت که علیه پیامبر اقامه‌ی دلیل کرده است! دیگر نمی‌فهمید که واژه‌ی «ما» در آیه کاربردش برای غیرعاقل آورده است و نگفته: « وَ مَن تَعبُدونَ». پس هم فرشتگان و هم عُزیر و مسیح شامل این نص نمی‌شوند و به قول ابن کثیر، این خطاب به مردم مکه برمی‌گردد و آنان بت‌پرست بودند.

۱۰۱ تا ۱۰۳ ـ پس از بیان حال و روز سیاه‌چارگان، این آیات به احوال نیک‌بختان می‌پردازند؛ آنان که گوی سبقت ربوده، کردار نیکو انجام داده و راه راست پیموده‌اند، از آتش دوزخ به دورند، زیان نمی‌بینند، دلهایشان آرام است، از هرگونه نعمتی برخوردارند، حتی صدای خفیف و آهسته‌ی آتش را احساس نمی‌کنند، آن‌چه آرزو می‌کنند در بهشت برایشان آماده و جاودانه است، هول و هراس قیامت آنان را

غمناک و اندوهبار نخواهد کرد، فرشتگان ـ دسته‌دسته ـ به دیدار و پیشوازشان می‌آیند و می‌گویند: امروز، روز سعادت و نعمت و آسایش است که خدا شما را بدان وعده و نوید داده، امروز، روز افتخار و سرافرازی و دریافت پاداش است. [← یونس/۲۶].

۱۰۴ تا ۱۰۶ ـ روزی که خداوند اراده کند، آسمانها ـ هم‌چون طومارنامه‌ها و نوشته‌ها ـ در هم نوردیده می‌شوند و دیگر بار مانند سرآغاز پیدایش هستی و ساده‌تر از آن، آفرینش نوی برپا می‌کند. [← نعام/۹۴]، [← کهف/۴۸]، [← زمر/۶۷]؛ زیرا این امر برای خدا بسی آسان و حتمی است.

فرمان خدا چنین بود که آدم و فرزندانش در زمین اقامت گزینند، به رونق و آبادانی آن بپردازند و از تمام آن‌چه که خدا در آن آفریده، بهره‌مند شوند، دیگران را از آن برخوردار کنند و نسبت به حق دیگران به عدل و داد رفتار نمایند، تا سرزمین آباد و جهان آخرت را نیز به دست آورند؛ زیرا همه‌ی آن‌چه از اخبار، وعده و وعید و اندرز شایان و کافی در این سوره یاد شده، بندگان شایسته را کفایت می‌کند و به سود آنان است.

پیامبر رحمت و صلح و دوستی

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ۱۰۷ قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ ۱۰۸ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ
۱۰۹ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ۱۱۰ وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ
إِلَى حِينٍ ۱۱۱ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۱۱۲

توضیح واژه‌ها

العالَمینَ: جهانیان. یُوحَی: وحی می‌شود. آذَنْتُکُم عَلَی سواءٍ: شما را یکسان آگاه کردم. إن أدري (دَرْي): نمی‌دانم. ما تَکْتُمونَ(کَتم): آن‌چه را پنهان می کنید، آن چه را می‌پوشانید. لَعَلَّهُ: شاید تأخیر عذاب. فتنَةٌ: آزمون، آزمایش، بلا. مَتاعٌ: بهره‌مندی، برخورداری. إلَی حینٍ: تا مدتی، مدت‌زمانی، تا وقت مرگ. اُحکُمْ بالحَقِّ: به حق داوری کن، به درستی و راستی داوری کن. المُستَعانُ: کسی که از او مدد خواسته می‌شود، کسی که از او کمک گرفته می‌شود. یاری‌ده و دستگیر. تَصِفُونَ: بیان می کنید، توصیف می کنید.

ترجمه‌ی آیات

۱۰۷ـ [ای محمد!] ما تو را فقط به منظور رحمت برای جهانیان فرستاده‌ایم.

۱۰۸ـ بگو: به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. آیا فرمانبردارید؟

۱۰۹ـ حال اگر روی برتافتند، بگو: همه‌ی شما را یکسان باخبر کرده‌ام و نمی‌دانم آن‌چه به شما وعده داده می‌شود، نزدیک است یا دور؟

۱۱۰ـ خداوند، هر سخنی را که آشکار می‌دارید و یا در دل پنهان می کنید، می‌داند.

۱۱۱ـ و نمی‌دانم شاید آن [مهلت] برای شما آزمونی و تا مدتی مایه‌ی برخورداری باشد.

۱۱۲ـ [پیامبر] فرمود: پروردگارا! به حق داوری کن و به رغم آن‌چه [شما بی‌باوران] بیان می کنید، پروردگار ما، همان بخشایشگر است و همه از وی یاری می‌طلبند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان قصص پیامبران پیشین ـ سلام الله علیهم ـ و اعلام این که: قرآن، بلاغ و منفعت است و برای بندگان راستین کفایت می کند، خداوند در این آیات از سبب بعثت و برگزیده شدن پیامبر خاتم، خبر

می‌دهد که برای هر دو سرای مردم جهان، نور و رحمت است و هر کس پیروِ درستکار و مخلص او باشد، از جهل و گمراهی و سرگشتگی می‌رهد و رستگار می‌شود.

شرح و بیان

۱۰۷ تا ۱۱۲ ـ فرستادن پیامبر با آن شریعت روشن و قرآن گویایش به این کره‌ی خاکی، رحمت و برکت و مایه‌ی بیداری مردم از نادانی و گمراهی و دوری از بت و بت‌پرستی وهوس‌بازی و بزهکاری است. دینی که نبیّ رحمت آورد، برای همه‌ی بشریت است، تا فاصله‌های نژادی و حد و مرزهای زمینی برداشته و دلها و روانها به هم نزدیک شوند و انس و الفت به جای دشمنی برقرار گردد، طبقات خانمان‌برانداز و آتش‌افروز جنگ و ستیز، از میان برود و عقیده و بینش یک‌پارچه‌ای در نظام هستی به وجود آید. به راستی اگر مردم جهان خوب بیندیشند قطعاً به این رحمت بی‌پایان نیاز دارند و بی‌وجود آن پیام الهی به خوشبختی نخواهند رسید؛ هرچند از ظواهر و جلوه‌های دنیا برخوردار باشند؛ زیرا آنان که نعمت خدا را پاس نگویند و راه انکار در پیش گیرند و مردم را به سوی نیستی ببرند، جایگاهشان، همان دوزخ بدمنظر تلخ و دردآور است. [← برهیم/۲۸و۲۹]. خداوند به پیامبر دستور می‌دهد تا به مشرکان و بی‌باوران اعلام کند که: پیام من به شما این است که خدا تک و تنها و بی‌همتاست، او را بپرستید، در برابر فرمانش گردن نهید و دل به او بسپارید؛ زیرا توحید و یکتاپرستی و شرک‌گریزی مایه و پایه‌ی اساسی خیر و رحمت است و درون و بیرون آدمی را از اوهام و خیالات و پندارهای آزاردهنده و زیان‌بار می‌رهاند و فشار و فرجام بد خرافات را از او می‌زداید و هرچه بهتر و بیشتر امیدوارش می‌کند و همواره سبکبال و سبک‌حال به سوی ارزشها به پرواز درمی‌آید.

حال اگر از این حقایق روی برتافتند، چهره در هم کشیدند و دعوت پیام‌آور راستین را نپذیرفتند و ترکش کردند؛ پیامبر به آنان می‌گوید: من راه خیر و سعادت را به همه‌ی شما یکسان ابلاغ کرده و بدون کمترین فرقی نسبت به همه‌ی فرقه‌ها و ملّتها و نژادها دلسوز بوده‌ام و چون علم غیب فقط از آن خداست، دیگر من نمی‌دانم چه‌وقت عذاب و کیفر الهی به سویتان می‌آید و شما را در هم می‌کوبد. خداست که آن‌چه را چه به آواز بلند بگویید و چه در دل بدارید، آن را می‌داند. از این رو، سرانجام تکذیب‌کنندگان و بی‌باوران این است که پیامبر از سوی خدا به صراحت به آنان اعلام می‌کند که هر کس در گرو عمل خویش است. [← یونس/۴۱]. این آیه به محروم گشتن بدکاران از رحمت حق اشاره می‌کند.

خلاف پیمبر کسی ره گزید — که هرگز به منزل نخواهد رسید
محال است سعدی! که راهِ صفا — توان رفت جز بر پیِ مصطفی

شاید تأخیر کیفر کافران آزمونی برای خود آنان است تا از هر گونه نعمت خدایی برخوردار گردند آن گاه به دلیل ناسپاسی بر گناه و عذابشان بیفزاید، آهسته آهسته و تدریجی نابود شوند و به سوی دوزخ روند و کیفر را بچشند.

وقتی پیامبر از ایمان آوردن مشرکان نومید شد، گفت: پروردگارا! میان من و آنان به عدل و داد، داوری کن... [← عرف/۸۹].

آری! پروردگار ما، بس بخشایشگر و دستگیر و مستعان است و همه کس در وقت هجوم نسبتهای ناروا از او مدد می‌جوید.

نگاهی به این آیات

گرافه نیست اگر بگوییم:

پیامبر خاتم، نخستین کسی است که در کره‌ی زمین ـ به طور کامل و همه‌جانبه ـ عدل و داد را برقرار، روش و سنتی پسندیده و نیکو را ابداع، به عدل، داوری و قوانین داوری و حکومت واقعی مردمی (دموکراسی) را در جهان پایه گذاری کرد، بینوایان و درماندگان را یاری داد، مستمندان را دستگیر و یار شد، حق نیازمندان را از بی‌نیازان و ثروتمندان گرفت، میان دو طرف دعوی به طور یکسان به داوری پرداخت و نیز در میان مردم از پیروان خود و دیگران به عدل و مساوات رفتار نمود و به عدل و داد و نیکویی و دادن حق به نزدیکان وخویشاوندان و دوری از کارهای زشت و ناروا و ستم فرمان داد. کتابش، چراغ تابان و درخشانی است بر فراز راه جهانیان و کلید خیر و هدایت و علم و معرفت؛ و عطر دل‌انگیز و خوشبویی است که آیین و اندیشه‌های ملل مختلف را آراست و معطر نمود. دینی که این پیامبر بزرگوار به جهانیان عرضه داشت، سبب آفرینش علوم و معارف مشرق زمین شد و از طریق نبردهای مسلمانان و صلیبیها و غیره به مغرب زمین نیز انتقال یافت و جوامع باشکوه و پرآوازه‌ی اندلس را ساخت. غربیها از این دانش و معارف نفیس و گران‌قیمت، برخوردار شدند و رشد نمودند، به چیزهای فراوانی دست یافتند و به سوی تعالی پیش رفتند و هرچه بیشتر بهره بردند و آن دانش و معارف را شکوفا کردند تا جایی که بسیار گسترده و وسیع و فراگیر گشت. شرقیها و مسلمانان ـ که خود عامل انتقال و انتشار آن بودند ـ کم کم از دین واقعی خود دور افتادند، در فراگیری بیشتر علوم و معارف سستی ورزیدند، و به چیزهای محدود اکتفا نمودند و زیان دیدند و سرانجام دشمنان نابودشان کردند. اکنون امید به مجاهدان دلسوز و مخلصان دین‌دوست و جوانانی است که در اقطار عالم با تمام وجود از هر گونه جدّ و جهدی دریغ نمی‌ورزند و قرآن و حدیث را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده‌اند، تا آن مجد و عظمت دیرینه‌ی اسلام و عصر شکوهمند پیامبر گرامی و خلفای راشدین را ـ سلام الله علیهم ـ باز آورند و در عمل ثابت کنند که نیکان، شایستگان و

بندگان مردم‌دوست و مخلص و وارث و معمار آبادانی زمین‌اند و در آخرت نیـز بـه سـعادت و سـرافرازی می‌رسند. [تفسیر الواضح، محمود محمد حجازی]

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مدنی

۷۸ آیه

حج

دعوت به پرهیزکاری

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِیمٌ ١ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ
عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُمْ بِسُکَارَی وَلَکِنَّ
عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ ٢ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ ٣
کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ ٤

توضیح واژه‌ها

زَلزَلَة: حرکت و تکان تند و تیزی. زَلزَلَةَ السّاعَةِ: زلزله‌ی تلخ قیامت، اسنادی مجازی است. زیر و زبر شدن آن‌چه روی زمین است در رستاخیز، زلزله در وقت قیامت. شيءٌ عظیمٌ: چیزی سهمناک و هولناک که مردم را بی‌تاب و ناآرام می‌کند. تَذهَلُ: غافل می‌ماند، فراموش می‌کند، فروگذار می‌کند. مُرضِعَة (رَضع): زن شیرده. ذاتِ حَملٍ: زن باردار، زن آبستن. سُکارَی: جمع سُکران، مستان. یُجادِلُ فِي اللهِ: درباره‌ی خدا جدل می‌کنند، از روی انکار درباره‌ی صفات و افعالش به مجادله می‌پردازند. یَتَّبِعُ: پیروی می‌کند. مَریدٍ: نافرمان، سرکش. کُتِبَ علیهِ: بر اهریمن مقرر گشته، معلوم شده است. تَوَلّاهُ: دوستدارش شد، او را پیروی کرد، شیطان را به دوستی گرفت.

توجه: أنَّهُ: «هاء» ضمیر شأن است. فَأَنَّهُ: «هاء» ضمیر شخصی به اهریمن بازمی‌گردد. یَهدیهِ: او را راهنمایی می‌کند، او را می‌راند، اورا می‌کشاند. السَّعیر: آتش سوزنده، آتش برافروخته.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید؛ زیرا که زلزله‌ی قیامت، رویداد هولناکی است.

۲ـ روزی که آن را ببینید، هر شیر دهنده‌ای، طفل شیرخواره‌اش را فرو می‌گذارد و هر زن بارداری، بارش را می‌نهد و مردم را چون مست می‌بینی در صورتی که مست نیستند؛ اما عذاب خدا سخت است.

۳ـ از میان مردم، کسانی‌اند که بی‌هیچ دانشی درباره‌ی خداوند به مجادله می‌پردازند و از هر شیطان نافرمانی پیروی می‌کنند.

۴ـ بر شیطان مقرر شده است که هر کس سلسله‌ی دوستی‌اش را بجنباند، بی گمان شیطان او را از راه گم می‌کند و به سوی آتش فروزان دوزخ می‌راند.

شرح و بیان

این سوره از هفتاد و هشت آیه ترکیب شده و مدنی است و چون فریضه‌ی حج از زبان ابراهیم ـ ع ـ پس از پایان بازسازی بیت در آن به مردم اعلان شد، به سوره‌ی حج شهرت یافت. [← همین سوره/۲۷].

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیش از خود

سرآغاز این سوره با پایان سوره‌ی پیشین ارتباط دارد بدین گونه که: آیه‌های پایانی سوره‌ی انبیا فرا رسیدن روز رستاخیز و هول و هراس سخت آن را بیان می‌کند. [← نبیاء/۹۷] و طلیعه‌ی این سوره با آیه‌ی «... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ...» آراسته شده است.

سوره‌ی پیشین در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی خدا، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره‌ی حج درباره‌ی گونه‌های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، ابداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می‌پردازد، سپس برای التفات نمودن به احوال ستمگران و نابودی آنان و سراها و کاخهایشان و پندپذیری از آن، اندیشه‌ها و خردها را بیدار می‌کند.

موضوع این سوره

هرچند این سوره در مدینه فرود آمده و در مورد فریضه‌ی حج و مناسک آن، مشروعیت جهاد و دفاع و اسباب پیروزی سخن می‌گوید؛ اما به مطالبی مانند: ایمان به خدا، معاد و پاداش و کیفر اعمال ـ که طبعاً در سوره‌های مکی می‌آید ـ اشاره می‌کند.

سرآغاز سوره، احساس آدمی را به تندی تکان می‌دهد و بیم و خوف و لرزه‌ی روز معاد را در دلها می‌اندازد و ارزش و حرمت مسجدالحرام، فریضه‌ی حج، منافع و شعایر و مناسک و ذبایح را بیان می‌کند.

فضیلت ویژه‌ی این سوره

عزیزی می‌گوید: از شگفتی‌های این سوره آن است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و

مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و متشابه شرف نزول یافته است.

خطاب این آیه به همه‌ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین‌وسیله خداوند، شیوه‌ی پرهیزگاری و حق‌شناسی را به آنان دستور می‌دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله‌ی سخت و چگونگی آخرت باخبرشان می‌کند تا جز راه راست نپویند: پس ای مردم! از کیفر خدا بترسید، فرمانش را گردن نهید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری گزینید، قطعاً این کره‌ی زمین شما ـ چون سایر پدیده‌های هستی ـ زیر و زبر می‌شود و رویدادی هول‌انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می‌آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. «وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون می‌گردند و مؤمنان سرافرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می‌آید، کوهها در هم کوبیده و خرد و ریز می‌شوند و هم‌چون خاک به هوا برمی‌خیزند و پراکنده می‌شوند.» [← وقعه/۱تا۶]، [← لحاقه/۱۴و۱۵]، [← زلزل/۱و۲].

آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می‌مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون می‌کشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از هول آن روز، سقط جنین می‌کنند. مردم را افتان و خیزان و بی‌حال و مست‌واره می‌بینی، انگار مست شراب‌اند، حال آن‌که هول و هراس، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه‌ی سینه بیرون جهد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره‌ی یکتایی خدا، صفات و افعالش و درباره‌ی قدرت او مجادله می‌کنند و سر انکار دارند.

صاحب کشّاف می‌گوید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای خدا جایز نیست؛ اما مجادله‌ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. [← نحل/۱۲۵]. مجادله‌ی باطل مانند این که: مشرکان می‌گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمی‌کردند. [← زخرف/۵۸]. پس هرکس از راه و روش اهریمن پیروی کند، او را دوست بدارد و یار و غمخوار خود پندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و اهریمن او را تا قعر آتش دوزخ می‌برد.

نکته: این که با خطاب همگانی می‌فرماید: یا ایّها النّاس! ای مردم! بی‌تردید میان ملل مختلف، نژادها و زبانهای گوناگون در هیچ عصر و دورانی و در هیچ سرزمینی و زمانی و میان هیچ تیره و طایفه‌ای فرقی نیست و همگی زیر سایه‌ی این خطاب قرار دارند.

مرا در منزل جانان چه جای امن چون هردم ‌ ‌ ‌ جرس فریاد می‌دارد که بربندید مَحمِلها

دلایل دوباره‌زنده‌شدن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ
نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا
يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۵ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
۶ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۷

توضیح واژه‌ها

رَیب: شک و تردید. تُراب: خاک. نُطفَة: [← نحل/۴، کهف/۳۷، حج/۵، مؤمنون/۱۳و۱۴، فاطر/۱۱، یس/۷۷، غافر/۶۷، نجم/۴۶، قیامت/۳۷، نسان/۲، عبس/۱۹]. عَلَقَة: [← حج/۵، مؤمنون/۱۴، غافر/۶۷، قیامت/۳۸، علق/۲]. مُضغَة: [← حج/۵، مؤمنون/۱۴]. مُخلَّقَة: با خلقت و اندام کامل، شکل و ترکیب یافته، نقش‌بسته. غَیرِ مُخلَّقة: با خلقت ناتمام، شکل‌نیافته، نقش نبسته، ناقص‌الخلقه، سقط شده. نُقِرُّ: قرار می‌دهیم، نگه می‌داریم. أَجَلٍ مُسَمًّى: تا زمانی معین، تا مدتی مشخص. طِفلاً: کودک. لِتَبلُغوا أَشُدَّکُم: تا به حد رشد خود برسید، تا به کمال رشد خود برسید. أَرذَلِ العُمرِ: نهایت پیری، بدترین مرحله‌ی عمر، نهایت فرتوتی. لِکَیْلا یَعلَمَ من بعدِ علمٍ شیئاً: به شیوه‌ای که پس از آن همه دانستن، چیزی نمی‌داند، و هرچه آموخته است، فراموش می‌کند. تاجایی که چیزی از دانستنیهای خود را به یاد نمی‌آورد. هامِدَةً: خشکیده، پژمرده. اِهتَزَّت: به حرکت افتاد، تکان خورد، به جنب و جوش درآمد. رَبَتْ: رشد کرد، بالا آمد. أَنبَتَتْ: رویانید. زَوجٍ: نوع، گونه، صنف. بَهیج: شادی‌آفرین، سرسبز و خرم باطراوت. ذَلِکَ: این آفرینش آدمی تا پایان زندگی وی و این نمایش قدرت. یَبعَثُ: برمی‌انگیزد، زنده می‌کند، حیات نو می‌بخشد.

ترجمه آیات

۵ ـ ای مردم! اگر درباره‌ی رستاخیز تردید دارید، [بدانید که] ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، آن‌گاه از یک پاره گوشت صورت یافته یا صورت نیافته آفریده‌ایم، تا توان خود را برایتان آشکار نماییم و آن‌چه را بخواهیم تا زمانی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن‌گاه شما را ـ که کودکی شده‌اید ـ بیرون می‌آوریم، سپس [شما را نگه می‌داریم تا] به مرحله‌ی رشد می رسید. برخی از شما [زود]

می‌میرد و برخی از شما به نهایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که هرچه آموخته‌اند، فراموش می کنند. و زمین را خشک و پژمرده می‌بینی، چون آب باران بر آن فرومی‌فرستیم، به جنب و جوش درمی‌آید و رشد می کند واز هر نوع رستنیهای سرسبز و خرم می‌رویاند.

۶ـ این [نمایش قدرت] دلیل آن است که خدا بر حق است و اوست که مردگان را زنده می کند و بر هر چیزی تواناست.

۷ـ و آن که قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و خدا تمام آنان که در گورها هستند، برمی انگیزد.

شرح و بیان

۵ تا ۷ ـ خداوند در ردّ مشرکان و منکران به قدرت بی‌پایان خود اشاره می کند تا مردم بیندیشند: هستی را با دیده‌ی تحقیق بنگرند و بدانند که: پیدایش آنان از خاک است؛ زیرا که تغذیه‌ی آدمی از فرآورده‌ها و دست‌یافته‌های زمین فراهم می گردد.

هفت دوره‌ای که انسان از آن می گذرد، به ترتیب زیر است:

أ: اصل انسان از گِل است. خداوند غذای مَنِی را از آب وخاک ـ که گیاهان وانواع رستنیها را می‌رویاند ـ به وجود می آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسیله‌ی نطفه‌ای ناچیز که اساساً تغذیه‌اش از آب و خاک است، پدید می‌آید. نطفه، معلّق در منی مرد است. که در هر انزال، میلیونها نطفه (اسپرم یا اسپرماتوزوئید) دارد که در یک رقابت شدید و با طی مسافتی طولانی، قویترین نطفه‌ها به تخمک (اوول) مادر می‌رسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرایط پیچیده و خاصّی نطفه در تخمک جذب می‌شود و به خواست پروردگار، هسته‌ی اولیه‌ی یک انسان متولّد می گردد و سپس به جداره‌ی رحم آویزان می‌شوند. [← شرح و بیان سوره‌ی علق].

ج: پس نطفه، تغییر شکل می‌دهد و پس از چهل روز به خون بسته‌ی زالو گونه‌ای نقش می‌یابد و به دیواره‌ی رحم زن آویزان می‌شود.

د: آن‌گاه به پارچه‌گوشتی کوچکِ جویده شده، تبدیل می گردد. این پارچه گوشت نیز پس از سپری کردن چهل روز، شکل می گیرد، استخوان‌بندی‌اش شروع می‌شود و گوشت روی آن را می‌پوشاند و از آن موجودی به نام انسان، صورت می‌بندد «وَ لَقَد خَلَقناکُم ثُمَّ صَوَّرْناکُم» [← عرف/۱۱]. پس از آفرینش به انسان، صورت و سامان می‌بخشد. «وَ صَوَّرَکُم فَأَحسَنَ صُوَرَکُم» [← غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهایتان را بس نیکو بست. و یا این که: پیش از طی این مراحل از رحم خارج می‌شود و ناقص و ناتمام می‌ماند و به کمال خود نمی‌رسد. اینها نشان قدرت آفریدگار است که هرچه بیشتر روشن می گردد.

با این بیان «مُضغةٌ مُخلّقه» بی‌نقص و عیب و نقش یافته است وخلقت کامل دارد، اما «مضغة غیر مُخلّقــه» معیوب و نقش نایافته و ناقص‌الخلقه است.

هـ: جنین، پس از سپری شدن این مراحل و مدت زمانِ بارداری مادر، به کودکی تبدیل می گردد و در ساعات مقرر به دنیا می آید،

و: آن گاه به تدریج و اندک‌اندک به رشد جسمانی، عقلانی و... دست می‌یابد،

ز: آری! برخی از همان دم ولادت، یا پس از طی زمانی نه چندان زیاد و یا در سن نوجوانی و جوانی و میانسالی، و یا در همان بدو تشکیل نطفه و مراحل اولیه در زهدان می‌میرند و دنیا را ترک می کنند، برخی دیگر به سن پیری و کهنسالی می‌رسند و آن‌قدر فرتوت و فراموشکار می‌شوند که به حال دوران کودکی باز می گردند و عقل و دانش و حواس را کم کم از دست می‌دهند. معمولاً عمر طولانی، آفرینش انسان را دگرگون می کند. [← نحل/۷۰]، [← یس/۶۸]. بی‌تردید همه‌ی اینها نشان وجود و قدرت صانع تواناست. خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفرید، سپس نیرو و توان بخشید و پس از آن بار دیگر او را ناتوان و پیر گردانید. [← روم/۵۴].

خداوند، دلیل دیگری بر اثبات زنده کردن مردگان و برپایی رستاخیز می‌آورد و می گوید: ای انسان! تو زمین را مُرده و خشکیده می‌انگاری که از هرگونه رستنی و گل و گیاهی خالی است. ما باران را فرو می‌ریزیم و زمین به حرکت و جنب و جوش در می‌آید، تکان می‌خورد و جان تازه می گیرد، رشد و نموّ می کند و بالا می‌آید و بر می‌دمد، روییدنی را می‌رویاند، جهان را سرسبز و خرم و پرگل و ریاحین می گرداند و زیبا و باطراوت و خوشبو می گردد و رونق می گیرد. [← فصلت/۳۹].

این دگرگونی و پدیدآوردن و مراحل گوناگون آدمی نیز دلیل یکتایی اوست، زیرا:

۱ـ خداوند، بر حق است و تدبیر کارها را در دست دارد که تمام موجودات از ساختن چنین اموری ناتوانند.

۲ـ مردگان را دوباره زنده می کند. [← فصلت/۳۹]

۳ـ بر همه‌ی هستی تواناست.

۴ـ روز رستاخیز آمدنی است و تردیدی در آفرینش نیست.

۵ـ و مردگان را از خاک گور برمی‌انگیزاند.

احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ۸ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ۹ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ
وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۰ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ
اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ ۱۱ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۱۲ يَدْعُو
لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ ۱۳ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۱۴

توضیح واژه‌ها

هُدًى: رهنمود، رأی درست که آدمی را به معرفت برساند. **کتابٍ**: منظور کتاب آسمانی است. **مُنیرٍ**: روشنی‌بخش، روشنگر. **ثانِیَ**: دولا کننده، خم کننده، پیچاننده، برگرداننده. **عِطف**: پهلو و کنار، دو طرف خمیده. **ثانِيَ عِطفِهِ**: پیچ‌دادن گردن و پهلوی خود، تا به کسی مهر نورزد. در این آیه، کنایه از تکبر و فخرفروشی است، از سر کبر و خودخواهی. مردم عرب می گویند: **جائني فُلانٌ ثانِيَ عِطفِه**: یعنی، فلانی با نخوت و تکبر و بی‌توجهی نزد من آمد. در سوره‌ی منافقون می‌فرماید: «لَوَّوا رُؤُسَهُم»: منافقان سرهای خود را به نشانه‌ی انکار پیچاندند و برگرداندند. [← ۵]. پشت کردند. **خِزيٌ**: خواری و رسوایی. **الحَريق**: سوزنده، سوزان. **قَدَّمَتْ يَداكَ**: دستهایت پیش‌انداخته است. معمولاً کردار سایر اندام به دست نسبت داده می‌شود؛ چون بیشتر کارها را دست انجام می‌دهد. **ظَلّام**: [← آل‌عمرن/۱۸۲، نساء/۴۰]. **حَرف**: طرف، کناره و لبه، منظور از دودلی است. **يَعبُدُ اللهَ عَلَى حَرفٍ**: خدا را با دودلی و شک و تردید پرستش می کند وبا کمترین تکانی از راه به در می‌رود. **إطمانَّ بِهِ**: به آن آرام می گیرد، بدان ثابت واستوار می‌ماند، ثابت‌قدم است. **فِتنَةٌ**: بلا و مصیبت، رنج و محنت، آزمون. **إنقَلَبَ عَلى وَجهِهِ**: روی گردان شد (می‌شود)، روی برتافت، به راه نخست بازگشت. به سوی کفر رفت. **البَعيدُ**: بی‌پایان، دور و دراز. **المَولَى**: یار و سرور. **العَشيرُ**: دمساز، همدم و رفیق، دوست. **يُدخِلُ**: داخل می کند، وارد می کند.

ترجمه‌ی آیات

۸ ـ از میان مردم، کسانی‌اند که بی‌هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی‌بخش درباره‌ی خداوند به

مجادله می‌پردازند:

۹ ـ آن هم از سر نخوت و تکبر [گردن می پیچانند،] تا مردم را از راه خدا گمراه کنند. نصیبشان در این جهان رسوایی است و در روز رستاخیز به آنان، آتش سوزان می‌چشانیم.

۱۰ـ این کیفر به سزای کرداری است که در پیش انجام داده‌ای و[گرنه هرگز] خدا در حق بندگان خود ستمگر نیست.

۱۱ـ و از میان مردم کسی است که خدا را فقط با دودلی می‌پرستد. بنابراین اگر خیری به او برسد، بدان آرام می گیرد و اگر محنتی بدو رسد، رُخ برمی‌تابد. [آن کس] در دنیا و آخرت زیان می‌بیند. این، همان زیان آشکاری است.

۱۲ـ [چنین کسی] به جای خدا، چیزی را به فریاد می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودی به او می‌بخشد. این، همان گمراهی بی‌پایان است.

۱۳ـ [و] کسی را به فریاد می‌خواند که زیانش از سودش بیشتر است[۱]. چه بد یاوری و چه بد همدمی!

۱۴ـ خداوند، کسانی را که گرویده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به باغهایی درمی‌آورد که رودبارها از زیر درختانش روان است و خدا هر طور اراده کند، انجام می‌دهد.

سبب نزول آیه‌ی ۸

این آیه درباره‌ی ابوجهل و نضر پسر حارث نازل شد. خداوند آنان را به رسوایی و سرافکندگی در دنیا هشدار داد و سرانجام هر دو در نهایت بدنامی در روز بدر کشته شدند.

سبب نزول آیه‌ی ۱۱

ابن مردویه از طریق عطیّه از ابن مسعود نقل می کند که: مردی یهودی مسلمان شد، سپس بینایی و اموال و فرزندانش را از دست داد. آن مرد به خاطر این رویداد مسلمانی خود را به فال بد گرفت...

شرح و بیان

۸ تا ۱٤ ـ این آیات پس از بیان حال گروه گمراه و نادان که کورکورانه و بدون علم و آگاهی و پژوهش درباره‌ی خدا مجادله می کنند و دنباله‌رو شیاطین و شیاطین‌صفتانند، [← همین/۳] این آیات به احوال سه گروه دیگر اشاره می کند:

أ: سران کفر و بدعت و فراخوانان به سوی گمراهی و بدخواهی. [← همین/۸]. اینها بدون خرد واندیشه‌ی درست و آگهی و دریافت علمی، از روی هوی و هوس در برابر خدا و صفاتش می‌ایستند و

---

۱. مشرک، کسی یا چیزی را به فریاد می‌خواند که موجب اوهام و خرافات و تباهی خردها است.

مستکبرانه گردن می‌پیچند، تا راه خدا را بر مردم و مؤمنـان و دیـن‌داران ببندنـد و بـدین‌وسیله آنـان را از راه راست منحرف گردانند. [← لقمان/۱۸]. بی‌تردید این سران کفر و فخرفروش در دنیا رسوا و پست و زبوننـد و در آخرت هم عذاب و کیفر سخت و دردناک آتش را می‌چشند. این خواری و زبونی نتیجه‌ی کارهـایی است که خود آنان در پیش تدارک دیده بودند واز هیچ کار پلید و نادرستی امتناع نمی‌ورزیدنـد پـس بایـد بدانند که: خدا کمترین ستمی بر بندگانش روا نمی‌دارد و آن‌چه ستمگران و بی‌بـاوران مـی‌بیننـد، سـرانجام عملکرد خودشان است و بس. [← دخان/۴۷تا ۵۰]، [← نجم/۳۱].

ب: گروه دوم، منافقانند؛ آنهایی که پایه‌ی ایمانشان بـر مـصلحت و منفعـت مـادی قـرار دارد، عقیـده‌ای سست و متزلزل دارند و آن را بر اساس سود و زیان و منافع مادی می‌سنجند، انگار عقیـده، بـازار تجـارت و قرارگاه پردرآمد داد و ستد است. عقیده و باور در دلهایشان ریـشه نـدارد، مثـل ایـن کـه کـسی در کنـاره‌ی دره‌ای یا در گوشه‌ای از میدان نبرد ایستاده است که هر آن احساس خطر و یا شکست بکنـد، بگریـزد. ایـن انسان، قلبی همیشه مضطرب و ناآرام دارد و به دین خدا چندان امید و باوری ندارد و بینش و اخـلاص او در بندگی حق لرزان است. و اگر خیر مادی و غنیمت و مال و نعمت و دولت نصیبش گردد، از دیـن و عقیـده خشنود است و اطمینان می‌یابد و به ظاهر بر سر دین پایدار خواهد ماند. حال اگر بیماری و فقر و نداری، تباه شدن ثروت و زندگی و مرگ فرزند به تنگش آورد، قطعاً از دین برمـی‌گـردد و بـه آن بـی‌بـاور مـی‌شـود. «...مِمَّن یَنقَلِبُ عَلي عَقِبَیه...» [← بقره/۱۴۳]. «.. وَ مَن یَنقَلِب علي عَقِبَیه...» [← آل‌عمران/۱۴۴].

آری این انسان در هر دو سرا زیان می‌بیند. این زیان، یعنی، بر باد دادن هر دو جهانش. خداونـد، حـال و اوضاع انسان دوروی نفاق‌پیشه و تقلب و دغلکاریهایش را در دین به شخصی تشبیه کرده است کـه هرچنـد زمینی سفت و محکم و یا جایگاهی بسیار مطمئن در کنار دارد؛ اما در لبه‌ی پرتگاهِ سست و لرزانی ایـستاده، می‌خواهد نماز بخواند. همین که باد تندی بوزد، سرنگون می‌شود و به آن دره‌ی بسیار خطرناک می‌افتد.

بی‌گمان، آن ضرر و زیان، جبران‌پذیر نیست و این آدم بـدبختِ زیـان‌دیـده، سـنگ، چـوب، انسانهای هم‌چون خود و سایر پدیده‌ها را به فریاد می‌خواند و کمک می‌طلبـد و شـفای بیمـاران را از آن موجـودات ناتوان‌تر از خود التماس می‌کند. این فراخواندن و لابه کردن در برابر آفریده‌ها نهایت زیان و خسران اسـت. به فرض اگر بپذیریم که این به فریاد خواندگان کمترین سود و زیانی برسانند، قطعاً ضـرر و زیانـشان، بـسی بزرگتر از سود و منفعت خواهد بود. به راستی، آنان بد یاوران و دوستانی دارند!

ج: گروه سوم: کسانی اند که تنها خدا را مرجع همه‌چیز و سرچشمه‌ی خیر و رحمت و برکت می‌داننـد و در خوشی و ناخوشی فقط او را می‌خوانند و به درگاه او التماس می‌کنند. خداوند هم بـه پـاداش کـردار و ایمان درستشان، جایی پر از ناز و نعمت و آسایش و امنیت را بـه آنـان مـی‌بخشد تـا از هرگونـه امکانـاتی برخوردار باشند.

ایمان در قلب آدمی باید هم‌چون کوه، پایدار و استوار بماند و هیچ‌گونه رویدادی آن را نلرزاند و از جا تکان ندهد و هرگز آن را با منافع مادی نسنجد و بندگی پاک آفریدگار را به تمام هستی عوض نکند و پیِ هوس و آرزوهای باطل نرود، تا به مقصد واقعی برسد...

خدا یار پیامبر است

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ
هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ١٥ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ١٦

توضیح واژه‌ها

أَن لَن یَنصُرَهُ اللهُ: این که خدا هرگز پیامبرش را یاری نخواهد کرد. فَلیَمدُد: تا بکشد، تا بیاویزد. سَبَبٍ: طناب، ریسمان، وسیله. لِیَقطَعْ: تا پاره کند، تا ببُرد، تا قطع نماید، تا خود را خفه کند. هَل یُذهِبَنَّ: آیا می‌برد؟ آیا برمی‌دارد؟ ما یَغیظُ: ما، مصدریه است یعنی غیظ او. یَغیظُ: خشمگین می‌شود.

ترجمه‌ی آیات

۱۵ـ هر کس می پندارد که خدا، پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نمی‌دهد، [اما می بیند که خدا یار اوست، بگو: تا] ریسمانی به سقف خانه‌اش ببندد [و خود را حلق‌آویز کند و] سپس راه نَفَس خود را ببُرد، آن‌گاه بنگرد که آیا این کار چیزی را که مایه‌ی خشم او شده است، از میان خواهد برد؟

۱۶ـ بدین‌سان قرآن را به صورت آیاتی روشن فروفرستادیم و خدا هر که را بخواهد راهنمایی می کند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حال مشرکان یاوه‌گو و اهل مجادله و منافقان و نیز پس از اشاره‌ای گذرا به مؤمنان و دوستان خدا، هدف این آیه دو مطلب است:

أ: پیروزی و یاری‌رسانی به پیامبر خاتم در دنیا و آخرت تا دشمنانش نومید شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شکل آیاتی گویا و روشنی‌بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستی راه نماید و از بدی باز دارد

شرح و بیان

۱۵ و ۱۶ ـ این آیه‌ها، نشانگر خشم درون کسی است که از حسد و کینه نسبت به پیامبر و دینش به تنگ آمده و دلش مالامال از خشم است، روزنه‌ی امید را بر روی خود بسته می‌بیند، آرام و قرار ندارد و غم و

غصه گلویش را فشار می‌دهد. چنین کسی می‌پندارد که خدا یار پیامبر نیست. در صورتی که خدا یار و یاور اوست. پس باید آن حسود کینه‌توز، خود را با ریسمانی بیاویزد و نفس خود را ببُرد و یا آن را پاره کند تا بیفتد و خفه شود. آیا این تدبیر او را از آن چیزی که وی را به خشم آورده است، می‌رهاند؟! هرگز!

زمخشری در کشّاف معنای آیه را چنین بیان کرده است! «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هر کس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می‌کند و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته‌اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله‌ی ممکنی که در توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آن‌چه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه‌اش آویزان کند وخود را بدان وسیله از پای درآورد. این شخص باید نزد خود بیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر ـ که او را به خشم آورده است ـ منتفی می‌شود؟!»[1]

واژه‌ی «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می‌کند![2]

این آیه در ردّ دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته‌اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال می‌رساند، پیامبرش را تأیید می‌فرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می‌دارد، وحی را پشتوانه‌اش می‌گرداند و نشانه‌های روشن و روشنی‌بخش خود را به وی عطا می‌فرماید. [← غافر/۵۱]، [← صف/۸ و۹].

نکته: زمخشری و بیضاوی می‌گویند: خداوند به وسیله‌ی قرآن، کسانی را هدایت می‌کند و به راه راست می‌برد که می‌داند آنان مؤمن‌اند و دلهایشان از نور ایمان و باور مالامال است و قطعاً بر سر حق و هدایت پایدار می‌مانند.

---

۱. تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی. موارد دیگر در این رابطه بیان کرده اند. برگزیده‌ی میان نظرات، همان رأی و نظر زمخشری است.
۲. همان.

داوری الهی میان ملتهای پیشین، تواضع همه‌ی آفریده‌ها در بارگاه باعظمت آفریدگار

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۱۷ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ
وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۱۸

توضیح واژه‌ها

هادُوا: یهودی شدید، یهودیان، به کیش یهودی درآمدند، بر سر کیش یهودی بودند. [← بقره/۶۲]. الصّابئِینَ: جمع صابئ، قومی که خدا و روز معاد را باور داشتند و در ظاهر پیرو یحیی بودند. و به قولی: ستاره‌پرستان... [← بقره/۶۲]، [← مائده/۶۹]. النَّصارَی: ترسایان، مسیحیان. المَجوسَ: زردشتیان، آتش‌پرستان، آنان که به دو اصل خیر و شر یا نور و ظلمت باور دارند که: اهورا مزدا را خدای خیر و نیکیها و اهریمن را خدای شر و بدیها می‌دانستند. یَفصِلُ: داوری می‌کند، حکم می‌دهد. شَهیدٌ: حاضر و گواه. أَلَم تَرَ: [← بقره/۲۴۳و ۲۴۶و ۲۵۸]، [← آل‌عمرن/۲۳]، [← نساء/۴۴، ۴۹، ۵۱، ۶۰ و۷۷]... الدَّوابّ: جمع دابّه، جنبندگان. [← بقره/۱۶۴]. حَقَّ علیه: بر او محقق گشته، واجب شده. مَن یُهِنِ اللهُ (هَون): خدا هرکه را خوار و بی‌مقدار کند. مُکرِمٍ: احترام گذارنده، محترم‌شمرنده، گرامی دارنده.

ترجمه‌ی آیات

۱۷ـ خداوند میان مؤمنان، یهودیان، ستاره‌پرستان، ترسایان، زردشتیان و کسانی که مشرکند، در روز قیامت داوری خواهد کرد. قطعاً خدا بر هر کاری گواه است.

۱۸ـ مگر نمی‌دانی که هرکس در آسمانها و هرکس در زمین است و خورشید و ماه و تمام ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بسیارند آنان که عذابشان محقق شده است. و خدا هرکه را بی‌مقدار کند، هیچ‌کس گرامی‌اش نمی‌دارد؛ زیرا که خدا هرچه بخواهد، انجام می‌دهد.

شرح و بیان

۱۷ و ۱۸ ـ خداوند به آیین گوناگون فرقه‌های مختلف اشاره می‌کند و روز قیامت، دادگرانه و از روی

علمی که در مورد عقاید و افکار درست و نادرست آنان دارد، به داوری می‌پردازد و پاداش و کیفر هر کس را فروگذار نمی‌کند. مؤمنان راستین از میان این شش فرقه‌ی مختلف، دارای دین حق و پیروان خدای رحمان‌اند و پیامبر خاتم‌المرسلین را با قلب و زبان تصدیق کرده‌اند و به تمام پیامبران الهی باور واثق دارند. آری! خدا بر احوال و کردار تک‌تک این مردم، ناظر و آگاه است.

ای انسان! مگر نمی‌دانی همه‌ی آن‌چه در هستی وجود دارد در بارگاه شکوهمند آفریدگار، فروتن، متواضع و خاکسارند و یکتایی او را باور دارند و شیطان را نومید می‌کنند[← نحل/۴۸]، [← سر ء/۴۴]؛ اما آنان که از ادای بندگی و فروتنی خودداری می‌ورزند و خود را برتر و بزرگ‌تر جلوه می‌دهند، عذاب می‌چشند و کیفر می‌بینند و نزد خدا خوار و زبونند و کسی یارشان نیست؟!

به ذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح‌خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

(سعدی)

کیفر کافران و پاداش مؤمنان

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ
رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ۱۹ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ۲۰ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ ۲۱
كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۲۲ إِنَّ اللَّهَ
يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ
أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ۲۳ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى
صِرَاطِ الْحَمِيدِ ۲٤

توضیح واژه‌ها

هـذانِ خـصمان: ایـن دو خـصم، ایـن دو گـروه مقابل هـم اختلاف‌نظر دارنـد و بـا هـم دشـمن و درکشمکش‌اند. خصمان: دو فرقه و دسته‌ی مقابل هم، دو طرف دعوی، مؤمن و غیرمؤمن، خصم بـر مفرد و جمع اطلاق می گردد. إختَصَموا في رَبِّهِم: درباره‌ی دین، ذات و صفات پروردگارشان بـا هـم بـه دشـمنی برخاسته‌اند. قُطِّعَتْ: بریده شده. يُصَبُّ: ریخته می‌شود. الحميمُ: آب بسیار گرم و جوشان، آب سوزنده. يُصْهَرُ: ذوب می‌شود، گداخته می گردد. الجُلودُ: جمع جلد، پوست. مَقامِعُ: جمع مِقمَعَه، گرز و چکش، تازیانه‌های آهنین. مِن غَمٍّ: از آن غم و اندوه سخت. أُعيدُوا فيها: به آن بازگردانده می‌شوند. ذُوقوا: به آنان گویند: بچشید. الحَريق: سوزان. يُحَلَّوْنَ: آراسته می‌شوند. أَساوِرَ: دستبندها. جمع اسوره، جمع سوار، جمع جمع [← کهف/۳۱]. لؤلؤ: دُر، گوهر، مروارید. حَريرٌ: ابریشم، پرنیان. هُدُوا: راهنمایی شـدند، ارشاد شـدند. الطَّيِّب من القول: سخن پاک، پسندیده. صِراط الحميد: راه ارزنده،راه شایسته، راه سعادتمندانه.

ترجمه‌ی آیات

۱۹ـ این دو گروه مقابل هم، دشمن یکدیگرند که درباره‌ی پروردگارشان به ستیزه می پردازنـد. بـرای آنـان که کفر ورزیده‌اند، جامه‌هایی از آتش بریده‌اند و از فرق سرشان آب جوشان ریخته می‌شود.

۲۰ـ و آن‌چه در شکم آنهاست با پوست بدنشان، بدان ذوب می‌شود.

۲۱ـ و گرزهای آهنینی برای سرکوبشان مهیّاست.

۲۲ـ [آنان] هرگاه بخواهند از دوزخ و از اندوه آن برهنـد، [بـا آن گرزهـا] بـه آن بازگردانیـده مـی‌شـوند و [

گویند:] عذاب آتش سوزان بچشید.

۲۳ـ خداوند، کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی درمی‌آورد که از زیر درختان آن رودبارها روان است. آنان، در آن‌جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می گردند و لباسشان پرنیان است؛

۲۴ـ و به سخن پاک و راه خدای ستوده، راهنمایی می‌شوند.

سبب نزول آیه‌ی ۱۹

شیخان از ابوذر روایت می کنند که این آیه در مورد مبارزان طرفین نبرد بدر؛ یعنی، حمزه، علی و عبیده پسر حارث ـ رض ـ و عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید پسر عتبه نازل شده است.

شرح و بیان

۱۹ تا ۲۴ ـ این آیات سختیها، فشارها، تلخی‌ها و غم و اندوهها را ترسیم می کند و از کیفر بی‌باوران خبر می‌دهد که در دوزخ لحظه‌ای آرام نمی گیرند؛ بلکه هر آن به شیوه‌ای کیفر می‌شوند و ذوب می گردند، لباس آتشین بر قامتشان می‌دوزند و... [← عرف/۴۱]، [← برهیم/۵۰]. آب جوشان را بر سر و صورتشان می‌ریزند و می‌نوشانند که تمام دستگاه گوارش و پوست و سایر اندامشان را ذوب می کند. اگر بخواهند از این غم و درد و از دوزخ بگریزند، با گرزهای با آتش تافته، بازشان می‌آورند. این عذاب، همیشگی و پیوسته است که اهلش آن را می‌چشد. [← سجده/۲۰].

پس بدین ترتیب راه هر دو گروه روشن است: راه کافران به سوی دوزخ و آتش هولناک و سوزان و راه مؤمنان و نیک‌کرداران ـ که از هر گونه پلیدی و ناپاکی روی گرداند ـ به سوی حق و بهشت برین است که انواع نعمتها و پوششها از حریر بهشتی و زیب و زیورها به پاس درستکاری و بندگیِ پاکشان به آنان عطا می گردد. [← فاطر/۳۳] و در آن آرام‌جای برای همیشه نگهشان می‌دارند و سخنان نیکویی به آنان القا می کنند «و نگهبانان بهشت به آنان می گویند: سلام بر شما، خوش آمدید و در آن درآیید و همیشه بمانید.» [← زمر/۷۳] «این بهشتیان نیز می گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین بهشت را به ما داد [و وارث آن گشتیم] و از هر جای آن باغ پهناور که بخواهیم، آرام می گیریم. چه نیک است پاداش نیکوکاران!» [← زمر/۷۴]. آن جای نیکو از هر گونه غم و اندوه و سخن بیهوده و دروغ و تهمت پاک است. [← فاطر/۳۴].

کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می‌بستند. حج خانه‌ی خدا

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً
الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۲۵ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ
مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۲۶
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ۲۷
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۲۸ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا
بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۲۹

توضیح واژه‌ها

يَصُدُّونَ : باز می‌دارند، جلوگیری می‌کنند. سَوَاءً : یکسان، برابر. العَاكِفُ : ساکن، مقیم. البَادِ ← بَادِي : مسافر، حجّاج، آن کس که از صحرا و بادیه می‌آید. إلحَادٍ : انحراف و کجروی،عدول از حق. وَ مَن يُرِدْ فِيهِ بِإلحَادٍ بِظُلْمٍ : هر کس در آن‌جا آهنگ کجروی و ستم در سر داشته باشد، هر که بخواهد در آن‌جا ستمگرانه از حق منحرف شود، هر کس از روی ستم در آن‌جا بنای کژروی نهد. بَوَّأْنَا : آماده کردیم، معین ساختیم. الطَّائِفِينَ : طواف کنندگان حول کعبه. القَائِمِينَ : ایستادگان، قیام کنندگان. القَائِمِينَ و الرُّكَّعِ السُّجُودِ : جمع راکع و ساجد، برپادارندگان نماز، نمازگزاران. أَذِّنْ : اعلام کن ندا در ده، فراخوان. رِجَالاً : جمع راجل، پیادگان. ضَامِرٍ : شتر باریک‌اندام، لاغر و تکیده؛ اما با مقاومت و صحراگرد. (هر مَرکب و وسیله‌ای که حاجی را به کعبه‌ی ابراهیمی برساند). فَجٍّ عَمِيقٍ : راه گشاد و فراخ،راه دور. لِيَشْهَدُوا : تا حضور یابند، تا مشاهده کنند، تا شاهد باشند. مَنَافِعَ : سودهای مادی و معنوی. أَيَّامٍ معلوماتٍ : روزهای معین (روز عید تا پایان ایام تشریق). بَهِيمَةِ الأنعامِ : چارپایان اصلی،دامهای حلال گوشت. أَطْعِمُوا : اطعام کنید، به بینوایان بخورانید. البَائِسَ : بسیار نیازمند، درمانده. ثُمَّ لْيَقْضُوا : سپس قطع کنند، بزدایند. تَفَثَهُم : چرک و آلودگیهای بدنشان. ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُم : سپس آلودگیها و چیزهای زاید؛ چون مو، ناخن و چرک بدن را به دور اندزاند و خود را پاکیزه کنند. العَتِيقِ : قدیمی و باارزش، کهنه.

ترجمه‌ی آیات

۲۵ـ قطعاً کسانی که کفر ورزیده‌اند و مردم را از راه خدا و مسجدالحرام ـ که آن را برای مردم، خواه مقیم

آن‌جا و خواه مسافر، یکسان قرار داده‌ایم -باز می‌دارند و نیز هر کس در آن‌جا ستمگرانه از حق منحرف گردد، به آنان عذاب دردناک می‌چشانیم.

۲۶-[ای پیامبر!] مکان خانه‌ی کعبه را برای ابراهیم معیّن کردیم [و به او گوشزد نمودیم که:] چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و به نماز ایستادگان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه بدار؛

۲۷-و مردم را برای ادای حج فراخوان تا پیاده و سوار بر هر شتر باریک‌اندامی - که از هر راه دوری می‌آیند -به نزد تو روی آورند،

۲۸-تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معین هنگام ذبح دامهای حلال گوشتی که روزی آنان کرده است، یاد کنند. از [گوشت] آنها بخورید و به بینوایان و مستمندان هم بخورانید.

۲۹-پس از آن باید آلودگیهای خود را بزدایند و به نذرهایشان وفا کنند و پیرامون آن خانه‌ی قدیمی را (کعبه) طواف کنند.

شرح و بیان

۲۵ -قریشیانی که مشرک بودند، راه را بر روی مردم می‌بستند و می‌کوشیدند تا مردم اطراف دور و نزدیک ندای حق را نشنوند، به دین خدا آشنا نگردند، نگروند، به پیامبر اسلام نپیوندند و راه راست را در پیش نگیرند. و نیز مسلمانان را از حج وعمره باز می‌داشتند و اجازه نمی‌دادند وارد مکه شوند و مراسم و مناسک حج و عمره را برگزار کنند. در حدیبیّه از آمدن پیامبر و مسلمانان به مکه جلوگیری کردند که سرانجام آن صلح با عظمت و تاریخی و در واقع سرنوشت‌ساز به وقوع پیوست.

خداوند، مسجدالحرام و طواف کعبه را برای همه‌ی مردم جهان از اهل مکه و سایر ممالک دوردست و مشتاقان طواف کعبه و دیدار آن دیار را یکسان قرار داده است؛ ولی هر کس بخواهد در آن جای مبارک راه ستم در پیش گیرد، به کارهای ناپسند و ناروا دست زند و مرتکب گناه و خطا شود، قطعاً عذاب سخت می‌چشد. حکم آیه عام است و هر کس از این فرمان سرپیچی کند ، کیفر می‌بیند؛ چون این خانه‌ی ارجمند و این سرزمین وحی به کسانی تعلق دارد که به قصد طواف و انجام مناسک حج به آن آستان روی می‌آورند.

۲۶ تا ۲۹ -پیامبر به مردم یادآور می‌شود که خداوند، جایگاه اصلی و پایه‌های اساسی بیت را به ابراهیم نشان داد، تا آن را بر همان شیوه و ساخت نخستین، بازسازی کند، برای خدا شریک نیاورد و آن خانه‌ی کهن را برای همه‌ی آنان که اهل عبادت و توحیدند پاکیزه گرداند و قبله‌ی زمینیان شود. [← بقره/۱۲۵]. آری! کعبه نخستین خانه‌ای است که در مکه مطاف مردم و فرشتگان و پرخیر وبرکت و راهنمای جهانیان

گشت. [← آل عمرن/۹۶و۹۷].

ابراهیم به دستور خدا فریاد بر آورد و مردم جهان را به سوی خانه‌ی خدا و حج فراخواند، تا مردم در آن‌جا یکدیگر را بشناسند، با هم گفتگو کنند و از بینش و دانش و اندیشه‌های هم برخوردار شوند و از احوال و اوضاع هم تفحص و جستجو کنند و به کمک یکدیگر بشتابند... وعده‌ی خدا نیز محقق گشت، دلها و روانها پر گشودند و به سوی کعبه‌ی امید به پرواز درآمدند، مشتاقان بار سفر بستند و با وسایل گوناگون زمان آماده‌ی زیارت خانه‌ی خدا شدند و به ندای ابراهیم لبیک گفتند. دل هر دلداری، آرزو دارد که روزی آن مبارک خانه را زیارت کند و هاجر و ابراهیم و اسماعیل را جلوی چشمان خود قرار دهد و به یاد آورد و درودشان بفرستد که مایه‌ی خیر و رحمت بودند و در راه خدا و بندگانش مهربانانه و دلسوزانه فداکاری کردند. این ندای ابراهیم، بدان سبب بود که مردم منافع مادی و معنوی خود را دریابند و شاهد آن باشند، تا این سفر مبارک اثر جانها را از آلودگیها، پاک گرداند و هر کس خود را به خدا نزدیکتر احساس کند و با شور و شوق فراوان به عبادت و ادای مناسک حج و قربانی و زمزمه‌ی دعا و نیایش و ذبح قربانی بپردازد و از همایشها و کنگره‌های این ایام، درسها بیاموزد و فروتن و خاکسار گردد و از آن پس تا دم مرگ در دریای انسانها چون قطره‌ای گم شود وچون خس وخاشاکی بی‌نام ونشان و گیاه لبِ بام گردد و بر تعهد خود پایدار و ماندگار بماند، مستمندان و بینوایان را یاری دهد، درون و بیرونش را از تیرگی‌ها به آب زمزم بشوید، به پیمانها و قول و قرارها و نذرهایش وفادار باشد و با جان و دل آن بیت حرام را بارها و بارها طواف کند، تا خشنودی آفریدگارش را به دست آورد.

بزرگداشت مقررات و شعایر الهی

ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الأَنْعَامُ إِلا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ۳۰ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ۳۱
ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ۳۲ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى
ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۳۳ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ
مِنْ بَهِيمَةِ الأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ۳۴ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۳۵

توضیح واژه‌ها

ذَلِكَ: آن؛یعنی، دستور چنین است. **يُعَظِّمْ**: بزرگ بدارد، محترم شمارد، ارج نهد. **حُرُماتِ اللهِ**: جمع حرمت، مقررات و مقدسات خدا. **إلّا ما يُتلَى عليكُم**: مگر آن چه حرام‌بودنش بر شما خوانده می‌شود. [← مائده/۳]. **الرِّجسَ**: پلید، ناپاک. **الزُّورِ**: دروغ، سخن باطل و بی‌اساس، شرک. **حُنَفاءَ**: پاکدینان، حقگرایان، سالم‌فطرتان، مخلصان،دوری کنندگان از باطل و روی‌آورندگان به حق، جمع حنیف. **خَرَّ**: فرو افتاد، سقوط کرد. **تَخطَفُ (خَطْف)**: می‌رباید، به سرعت می‌رباید. **تَهوِي بِهِ**: او را می‌افکند، او را پرت می‌کند. **سَحِيقٍ**: دوردست، بسیار ژرف و عمیق. **ذَلِكَ**: [← همین/۳۰]. **شعائر**: جمع شعیره، دستورات و برنامه‌های خدا... [← بقره/۱۵۸، مائده/۲]. **فيها**: در چارپایان حلال گوشت قربانی، در شتران. **أَجَلٍ مُسَمًّى**: تا وقت معلوم، تا زمان ذبح قربانیها. **مَحِلُّها**: محل قربانی آنها. **العتيقِ**: قدیمی، ارجمند. **مَنسَكاً**: شیوه‌ی قربانی کردن، عبادت. **أسلِموا**: گردن نهید، تسلیم شوید، فرمان برید. **المُخبِتِينَ (خَبْت)**: جمع مُخبِت، فروتنان، خاکساران. **وَجِلَتْ**: بیم داشت.

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ[دستور] این است و هرکس مقررات خدا را بزرگ شمارد، نزد پروردگارش این کار برایش بهتر است. گوشت دامها برای شما حلال است، مگر آن‌چه که برایتان بیان شده. پس، از پلیدی بُتان دوری ورزید و از سخن دروغ بپرهیزید.

۳۱ـ برای خدا پاکدینان باشید و برایش شریک نسازید؛ چون هر کس به خدا شرک ورزد، گویی از آسمان افتاده است و پرندگان او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دوردست افکنده است.

۳۲ـ [آری!] چنین است و هر کس قوانین و شعایر خدا را بزرگ شمارد، قطعاً آن [ارج‌نهادن] نشان پرهیزکاری دلهاست.

۳۳ـ در آن دامهای قربانی تا زمانی معین برای شما فوایدی است. آن‌گاه قربانگاه آنها در بیت‌العتیق است.

۳۴ـ برای هر امتی شیوه‌ی قربانی کردن را مقرر داشتیم، تا با یاد خدا دامهایی را که روزیِ آنان کرده‌ایم، ذبح کنند. خدای شما، خدای یکتایی است، فرمانش را گردن نهید و فروتنان مخلص را بشارت ده:

۳۵ـ همان فروتنانی که چون نام خدا برده شود، دلهایشان به لرزه درافتد و بر هر گونه مصایبی شکیبایانند و نمازگزارانند و از آن‌چه که روزیِ آنان کرده‌ایم، انفاق می کنند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن‌که خداوند به ابراهیم دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را ـ از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات حلال گوشت را ـ بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد و روشن نمود که: احترام از قوانین و شعایر الهی از نشانه‌های پرهیزکاری و اساس آن به شمار می‌رود و محل قربانی، همان حرم مکه است...

شرح و بیان

۳۰ و ۳۱ ـ آن‌چه که خدا در مورد عبادات و مناسک حج و... دستور داده، فقط به خاطر مصلحت و منفعت عموم مردم است و هر کس از گناه و کارهای حرام و ناشایست دوری ورزد و در برابر هیبت و شکوه خدا احساس بیم کند، مورد خشنودی او قرار می گیرد و خیر و رحمت فراوان و پاداش بزرگ می‌یابد. ای مردم! بدانید که: خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت به فرمان قرآن و نیز گوشتِ اشترانی به نام بحیره، سائبه، وصیله و حامی [← مائده/۱۰۳]، حلال و رواست، مگر مردار، خون، گوشت خوک و... [← مائده/۳]. و ...

اینها برای جسم و جان زیانبار و حرام‌اند و نیز از پلیدیهای بتان، از دروغ و بهتان و گواهی باطل حذر کنید و برای حضور یافتن در بارگاه آفریدگار هستی، مخلص و پاکدین باشید و برایش شریک نیاورید و بر یکتایی او اعتراف کنید.

خداوند، ماهیت شخص مشرک را ـ که در گمراهی و نابودی است ـ این گونه مثل می‌زند و به ترسیم

می‌کشد که: انگار از آسمانِ بس بلند، باور و اعتقادش سقوط می‌کند، هیچ‌گونه مایه و پایه‌ای در خود نمی‌بیند و مرغان هوی و هوس به سرعت او را می‌ربایند، یا تندباد؛ یعنی، شیطان همان دشمن دیرینه‌ی بنی‌آدم، او را به چاه بس دور و دست‌نایافتنی گمراهی، پرت می‌کند، آن‌گاه ویلان و سرگشته و بی‌ایمان و سیاه‌بخت، در وادی تنگ و تاریک کفر و گمراهی دست و پا می‌زنند و راه برگشت و توبه را از دست می‌دهد.

۳۲ تا ۳۵ ـ سبب تعظیم و بزرگ شمردن شعایر و مقررات الهی این است که باید اوامر و نواهی او را مورد بزرگداشت قرار داد و بهترین را برای قربانی برگزید؛ چون اینها از نشانه‌های حج و شعایر آن و این ارج نهادن از کردار پرهیزکارانی است که خدا دوستشان دارد و دلهایشان مرکز عشق و نور الهی و پارسایی خواهد بود.

عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ نقل می‌کند که: عمر بهترین شتر را که به سیصد دینار خریده بود، برای قربانی برگزید. خدمت پیامبر رفت و گفت: من بهترین شتر را برای قربانی خریده‌ام؛ می‌توانم آن را بفروشم و با قیمت آن، چند شتر ماده و یا گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا، إنحرها إیّاهــا» [خیر، همان شتر را قربانی کن.]

این است بزرگداشت شعایر خدا و پرهیزکاری دل.

بهره گرفتن از حیوان قربانی تا روزی که شخص به کعبه و محل کشتار و قربانی می‌رسد، جایز است. «هَدیاً بالغَ الکعبةِ» [← مائده/۹۵]. قربانیهای نگهداری شده به قربانگاه برسد. [← فتح/۲۵].

ملل پیشین، هرکدام برای نزدیکی به آفریدگار و فداکاری در راه آرمان خود قربانی داشته‌اند و از آن‌چه روزیِ آنان بوده است، با نام و یاد خدا این شعار مهم را انجام داده‌اند و بدین‌وسیله به درگاهش تقرب جسته، مطیع گشته و کردارشان را برای خدا پاک و خالص نموده‌اند. پس ای مردم! خدای همه‌ی شما یکی است. همگی تسلیم شوید و به مخلصان فروتن و فروتنان مخلص بشارت باد! آن مخلصانی که تمام وجودشان از شنیدن نام خدا به لرزه در می‌آید و خاشع می‌شود و بردبار و نمازگزارند. [← نفال/۲]، [← زمر/۲۳].

آداب ذبح در مراسم حج

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا
وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
۳۶ لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ
لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ۳۷

توضیح واژه‌ها

البُدن: جمع بدنه، شتران نر و ماده و فربه و قوی‌هیکل و درشت اندام. **صَوافَّ**: بر پای ایستاده‌ها، صف کشیده‌ها، دست و پاهایشان را جفت کرده و دراز کشیده‌اند. جمع صافّه. **وَجَبَتْ**: به زمین رسید، نقش بر زمین شد، به زمین افتاد. **جُنُوب**: جمع جنب، پهلوها، تهی گاهها. **اَطعِموا**: بخورانید. **القانِع**: مستمندی که عزت نفس دارد و از کسی چیزی درخواست نمی کند، انگار همه‌چیز مال اوست. **المُعتَرَّ (عَرر)**: فقیری که با اصرار و پافشاری از مردم چیز می گیرد و دست تکدی دراز می کند، عکس القانع. **لُحُوم**: جمع لحم، گوشت. **لِتُكَبِّرُوا الله**: تا خدا را به بزرگی یاد کنید، تا او را تکبیر گو باشید، تا او را بزرگ بخوانید. **هَداکُم**: شما را راه نمود.

ترجمه‌ی آیات

۳۶ـ [قربانی کردن] شتران فربه را برای شما از جمله‌ی شعایر و مراسم خدا قرار دادیم و چنین [انتخابی] برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها ـ که در آن حال که برپای ایستاده [و آماده‌ی ذبح]اند، ببرید. وقتی بر زمین افتادند، از گوشت آنها بخورید و به تنگدستان قانع و گدایان بخورانید. بدین‌سان آن حیوانات را برای شما رام کردیم، تا این که سپاسگزار باشید.

۳۷ـ ابداً گوشت و خون آنها به خدا نخواهد رسید؛ اما آن‌چه به او می‌رسد، پرهیز کاری شماست، بدین گونه، خداوند آنها را برایتان رام کرد تا او را به شکرانه‌ی آن که شما را هدایت کرده است، به بزرگی یاد کنند. [ای محمد!] نیکو کاران را بشارت ده.

سبب نزول آیه‌ی ۳۷

ابن ابی‌حاتم از ابن جریج نقل می کند که: مردم جاهلی بیت را به گوشت و خون شتر آغشته می کردند.

یاران پیامبر گفتند: اگر این کار درست است، ما برتریم.

شرح و بیان

۳۶ و ۳۷ ـ شتران و گاوان؛ یعنی، درشت‌تنان، بزرگ‌اندامان و قوی‌هیکلانی که خداوند، آنها را برای قربانی کردن در مراسم حج و عید قربان، اختصاص داده و از شعایر و مقررات دین محسوب است. مگر مردم نمی‌دانند که خدا با دست قدرت خود، این چهارپایان را برای آنان آفریده و در اختیارشان قرار داده که از آنها سود جویند و خدا را شکرانه گویند؟ [← یس/۷۱تا۷۳]. وقتی این حیوانات به خانه‌ی خدا تقدیم می‌شوند و با خواندن دعای «بسم الله، الله أکبر، اللهم هذا منكَ و الیكَ» در قربانگاه ذبح می گردند، منافعش به شیوه‌های گوناگون، به وسیله‌ی امکانات روز، باید به بینوایان و نیازمندان برسد. این است، بهترین قربانی؛ اما بهتر آن است که شتران ایستاده ذبح شوند، نه دراز کشیده،...

بدانید که: گوشت و خون قربانی هرگز به خدا نخواهد رسید؛ بلکه آن‌چه به او می‌رسد و مورد قبول بارگاه قدسی است، تقوی و پارسایی آدمی است و این که مشرکان، علاوه بر خون‌آلود کردن بُتان خود، در و دیوار خانه‌ی خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می‌آلودند، که ناپسند و مردود و خلاف دستور خدا بود.

ای مردم! خدا این چارپایان را رام شما کرده است، شما نیز او را ستایش کنید و بزرگش بخوانید و این هدایت و راه‌یابی را از او بدانید و بس.

سپس خداوند در ادامه‌ی آیه به «مهدییّن و راشدین» (راه‌یافتگان و هدایت‌شدگان) وعده می‌دهد و می‌فرماید: ای محمد! به آن نیکوکاران که پایبند قوانین و احکام الهی بوده، در رعایت و عمل به آن کوشیده، از شریعت پیروی و پیامبر را تصدیق کرده‌اند، بشارت بده.

پس از بیان این شعایر دینی در امور حج و رعایت و حمایت از کیان آن، باید در برابر آنان که راه خدا را بر بندگانش می‌بندند، به پیکار برخاست، تا عقیده و آزادی را از مؤمنان نگیرند. این است که خداوند، پس از رویداد مهم هجرت از مکه به مدینه، به مسلمانان اجازه داد با دشمنان بدخواه پیکار کنند، از آرمان و اهداف آسمانی خود به دفاع بپردازند و تجاوزگریها و زورگوییهای دشمن را دفع و سرکوب نمایند. پس می‌فرماید: «أُذِنَ لِلّذینَ یُقاتَلونَ...».

دفاع از مؤمنان و مشروعیّت پیکار با دشمنان

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ۳۸ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۳۹ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ
يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ
وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۴۰
الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ
الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۴۱

توضیح واژه‌ها

يُدافِعُ: دفاع می کند. **خَوّانٍ (خون)**: بس‌خیانتکار. **كَفُورٍ**: بسیار ناسپاس. **أُذِنَ**: اجازه داده شد، رخصت جهاد داده شد. **ظُلِمُوا**: ستم دیده‌اند، مورد ستم قرار گرفته‌اند. **دِيارِهِمْ**: جمع دار، خانه‌ها و کاشانه‌های خودشان، سرزمینشان، مکه. **هُدِّمَت**: ویران شد، ویران می‌شد، نابود می گشت. **صَوامِعُ**: جمع صومعه، دیرها، محل عبادت صابئین، راهبان که بر بالای کوهها و در درّه‌ها می‌ساختند. **بِيَعٌ**: جمع بیعه، کلیساها. **صَلَواتٌ**: جمع صلاة، معرب واژه‌ی عبری «صلوثا» یا «صُلُوتا»؛ یعنی، عبادتگاه، کنشتهای یهودیان، عبادتگاه یهودیان، کنیسه، عبادتگاه غیرمسلمانان به طور عام. **عَزِيزٌ**: پیروزمند، ظفرمند، چیره، شکست‌ناپذیر، غالب. **مَكَّنّاهُم**: ایشان را نیرو بخشیدیم، آنان را مسلّط گردانیدیم. **عاقِبَةُ الأُمُورِ**: سرنوشت کارها، فرجام کارها.

ترجمه‌ی آیات

۳۸ـ بی گمان خداوند از مؤمنان دفاع می کند؛ چون که هیچ خیانت‌پیشه‌ی ناسپاسی را دوست ندارد.

۳۹ـ به کسانی که با آنان کارزار کرده‌اند، اجازه‌ی جهاد داده می‌شود، زیرا ستم دیده‌اند و خداوند بر پیروزگردانیدنشان تواناست.

۴۰ـ آنان، کسانی‌اند که بناحق از خانه‌هایشان رانده شدند و [گناهشان این بود که] می گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر خدا برخی از مردم را به دست برخی دیگر دفع نمی کرد، دیرها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن فراوان برده می‌شود، ویران می‌شدند و مسلماً خدا یار کسی است که او دینش را یاری می‌دهد؛ و خدا توانای ظفرمند است.

۴۱ـ آن کسانی که چون در زمین آنان را توانایی بخشیم، نماز برپا می دارند، زکات می‌پردازند، به کارهای

پسندیده فرمان می‌دهند، از کارهای زشت بازمی‌دارند و سرانجام همه‌ی کارها با خداست.

سبب نزول آیه‌ی ۳۸

یاران پیامبر از دست مشرکان مکه آزار فراوان می‌دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر آوردند. پیامبر فرمود: صبور باشید، خدا به من دستور جهاد نداده است.

شرح و بیان

۳۸ ـ خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند، از کید و ترفند اشرار بدخواه مکّار، محفوظشان می‌دارد. مؤمنان مطیع فرمان خدا و گرویده‌ی دین اویند و هرگز بیراهه نمی‌روند. [← غافر/۵۱]، [← طلاق/۳].

خداوند خیانتکاران را دوست نخواهد داشت؛ چون دلهایشان تهی از ایمان و باور است و به راه کج می‌روند.

۳۹ و ۴۱ ـ خداوند در این آیه که اوّلین حکم جهاد را اعلام می‌کند، سبب مشروعیّت جهاد را علیه دشمنان اسلام بیان می‌دارد و می فرماید: به مؤمنان رخصت و اجازه داده شده تا با دشمنانشان ـ که آنان را به خاطر ایمان به خدا از خانه و کاشانه و وطن خود بیرون کرده و اذیت و آزارشان داده و اموالشان را برده‌اند ـ پیکار کنند و به دفاع از کیان و موقعیت خود بپردازند. [←آل‌عمران/۱۹۵]، [← توبه/۴۰]. پس دشمنان بدانند که: خدا یار و پشتیبان مؤمنان و بر هر کاری تواناست. قطعاً حفظ عقیده، به دفاع نیاز دارد، تا پیش برود. پس باید پشتیبانان راستین عقیده، توطئه‌ی دشمنان را از میان بردارند تا عقیده را زیر پا نگذارند، و بر مؤمنان و خداپرستان نتازند، ستم نورزند، اماکن متعدّد و جایگاه یاد و نام خدا را ویران و مساجد را خراب نکنند و به تعطیلی نکشانند و بر اهل ایمان چیره نشوند.

بی‌تردید خداوند، پشتیبان و یار و مددکار کسانی است که دینش را یاری می‌کنند و به پیامبرش ایمان راسخ دارند و خداوند نیز توانا و چیره است که هرکس او را دوست خود بگیرد، پیروز است. [← محمد/۷و۸].

این مؤمنان خدادوست به وسیله‌ی نماز با خدا پیمان محکم می‌بندند و در برابر او متواضع و فروتنند و زکات مال می‌دهند تا بر بخل و وسوسه‌های اهریمنی چیره شوند و آلودگیهای درون را بیشتر بزدایند و گوشه‌ای از نیازهای نیازمندان را پر کرده باشند و با تمام وجود به نیکی فرمان دهند و خود نیز پیشرو باشند و در عمل کوشند و مردم را از زشتی و پلیدی بازدارند؛ چون روزی، همگی به سوی خدا بازخواهند گشت و فرجام همه‌ی کارها به سوی اوست.

این مؤمنان وقتی از سوی خدا پیروز شوند، هم‌چون ستمگران و خودخواهان تاریخ و فاتحان دنیاپرست به لذایذ و خوشیهای دنیا و لهو و لعب نمی‌پردازند، ستم، پیشه نمی‌کنند و مغرور نمی‌گردند؛ بلکه این

پیروزی را وسیله‌ی پرورش روح و روان خود و دیگران قرار می‌دهند، پیوندشان با خالق هستی بیشتر مستحکم می گردد و احکام و دستورات او را به جان می‌خرند و حق بندگی را به جای می آورند.

نکته: آیه‌ی ۴۰ می‌فرماید: «وَ لَو لا دَفعُ اللهِ النّاسَ...» اشاره به مشروعیّت جهاد و دفاع از مکانهای عبادت است که اگر خدا این رخصت و اجازه را به پیامبران و مؤمنان نمی‌داد، مشرکان و دین‌ستیزان بر تمام امور چیره می‌شدند، هرج و مرج و آشفتگی روی می‌داد و جاهای عبادت و یاد خدا ـ خواه دیرها، کلیساها و کنشتها با آن ویژگی‌های شرک‌آلود خود، خواه مساجد که بر اساس تقوی ساخته شده است ـ نابود می گشت.

مسلمانان واقعی در عرصه‌ی جهاد و دفاع، مُروِّجان عمران و آبادانی، مجد و بزرگی، تمدن و فرهنگ و سر و سامان دادن به جامعه و اهل پایداری و پایبندی به نماز، زکات و امر به معروف و نهی از منکرند.

عبرت‌گرفتن از نابودی ملل پیشین

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ۴۲ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ۴۳
وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۴۴ فَكَأَيِّنْ
مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ۴۵ أَفَلَمْ
يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى
الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ۴۶ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ۴۷ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ
ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ۴۸

توضیح واژه‌ها

يُكَذِّبوكَ: تو را تکذیب می کنند، رسالتت را دروغ می‌انگارند. **عادٌ**: قوم هود. **ثَمود**: قوم صالح. **أَصحاب مدينَ**: مردم شهر مدین، قوم شعیب. **أَملَيتُ (ملو)**: مهلت دادم، ادامه دادم. [← آل‌عمرن/۱۷۸، نُملِی‌لَهُم]. **أخذتُهُم**: گریبانشان را گرفتم. آنان را فروگرفتم. **نَكيرِي**: انکار کردن من، کیفرم، نپسندیدنم. **فَكَأَيِّنْ**: چه فراوان! چه زیاد! **ظالِمَةٌ**: ستم‌پیشه، ستمکار. **خاوِيَةٌ عَلَى عُروشِها**: سقفهایش فروریخته است. [← بقره/۲۵۹]، [← کهف/۴۲]. **بِئرٍ مُعَطَّلَة**: چاه متروک و بی‌رونق، چاه بی‌فایده، مانده. **مَشيد**: سر برافراشته، آراسته و مجلّل، باشکوه. **آذانٌ**: جمع أُذُن، گوشها. **يَستَعجِلُونَكَ**: شتابگرانه از تو می‌خواهند. **وَ إِنَّ يوماً عندَ رَبِّكَ**: روزی از روزهای پروردگارت. یک روز از قیامت نزد پروردگارت. **كَأَلفِ سَنَةٍ**: برابر با هزار سال دنیاست. **مِمّا تَعدُّونَ (عَدّ)**: از آن چه برمی‌شمرید. **المَصيرُ**: بازگشت.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ـ [ای محمد!] اگر [مشرکان] تو را دروغگو پندارند، پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبران خود را] دروغگو پنداشته‌اند.

۴۳ـ هم‌چنین قوم ابراهیم و قوم لوط

۴۴ـ و اهل مدین نیز [پیامبرانشان را دروغگو می‌انگاشتند] و موسی نیز تکذیب شد. اما به کافران مهلت دادم، سپس گریبانشان را فرو گرفتم. پس بنگر، که عذابم چگونه بوده است.

۴۵ـ و چه بسیار آبادیها و شهرها را ـ که ستمگر بودند ـ نابودشان کردیم و اینک سقفهایشان فروریخته است و چه بسیار چاهها بی فایده و قصرهای سر به فلک کشیده، بی‌صاحب مانده‌اند!

۴۶ـ مگر در زمین سفر نکرده‌اند تا [از دیدن آثار پیشینیان چنان] دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آنان حق را بشنوند؟ در واقع چشمها کور نیستند؛ بلکه این دلهایی که در سینه قرار دارند، کورند.

۴۷ـ [ای محمد!] از تو شتابگرانه عذاب درخواست می کنند و خدا هرگز در وعده‌اش خلاف نمی کند [و سر وعده عذاب می‌چشند]. و یک روز از قیامت به حساب پروردگارت، مانند هزار سال [دنیا] است که برمی‌شمرید.

۴۸ـ و چه [مردمان] آبادیها و شهرهای بسیاری، گرچه ستمگر بودند، مهلتشان دادم، آن گاه فرویشان گرفتم و بازگشت همه به سوی من است.

شرح و بیان

۴۲ تا ۴۸ ـ این آیات، پیامبر را دلداری می‌دهد. مشرکان و دشمنان دین، بسیار آزارش می‌دادند، دروغگویش می‌انگاشتند و یارانش را شکنجه می کردند. خدا فرمود: ای محمد! تو نخستین پیامبری نیستی که قومش دروغگویش پندارند و بیازارند. پیامبران فراوانی پیش از تو دروغگویشان می‌خواندند و به شیوه‌های گوناگون آزارشان می‌دادند؛ اما آنان شکیبا بودند و راه خود را هرچه بهتر ادامه می‌دادند، تا این که خداوند، برابر وعده‌ی پیشین از پایشان درآورد و در هر دو جهان خوار و رسوایشان کرد. پس ای محمد! اگر مشرکان تو را دروغگو می پندارند و آزارت می‌دهند، غم مخور و هم‌چون پیامبران پیشین؛ یعنی، آن برادران بزرگوارت بردبار باش. من تا مدتی این قوم را مهلت دادم، آن‌گاه سزای کردارشان را به آنان چشاندم و به حسابشان رسیدم. ببین، کیفرم چگونه است، چگونه کردار و گفتارشان را زشت و ناپسند و مردود شمردم، نعمتهای فراوانی که به آنان داده بودم به رنج و محنت تبدیل و آبادانیهایشان را خراب کردم. پس ای محمد! روزی هم به حساب سرکشان و منحرفان قومت خواهم رسید. [← آل‌عمرن/۱۱]، [← عرف/۹۶تا۹۸]، [← عنکبوت/۴۰].

آری! آبادانیها و شهرهای فراوانی را که مردمش ستم‌پیشه بودند، نابود کردیم و آن‌همه رنج و تلاشی که در راه ساختن کوشک و قصرهای بلند و آراسته کشیده بودند، بر باد رفت و همه را ویران کردیم و فروریختیم و با خاک یکسان شد و به خرابه‌ای در هم فروریخته و بیمناک و اندوهبار تبدیل و چشمه‌ی آبها و چاههایشان بی‌رونق و متروک گشت، انگار کسی در آن‌جا زندگی نکرده بود و تنها جانوران وحشی در آن آرام گرفته بودند و خودشان نه در دنیا به کام دل رسیدند و نه برای آخرت توشه‌ای برگرفتند.

حکیم ابوالفتح عمر خیّام می گوید:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت — آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر — دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

آیا این طغیانگران تاریخ در سرزمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا جایگاه نابودی گذشتگان سیاه‌بخت را دریابند و از آثار و کردار و اوضاعشان باخبر گردند و از آن‌چه بر سرشان آمده، ببینند و درس بگیرند و بیدار شوند و زندگی تازه و ارزنده‌ای از سر گیرند و سعادتمند شوند؟! اما چشم دلهایشان کور است و از درک حقیقت غافلند و عبرت نخواهند گرفت.

مشرکان، استهزاکنان می گفتند: ای محمد! این عذابی که خدا وعده داده، کی می‌رسد؟ چرا زودتر بر ما فرود نمی‌آید، تا از آن لذت ببریم؟ [← ص/۱۶]. این ستمگران هرچند از وضع اسف‌بار پیشینیان خود، خبر داشتند؛ اما درس نگرفتند و خود نیز راه آنان را در پیش می گرفتند و از فرمان حق سرباز زدند. [← نعام/۵۷]، [← رعد/۶]. هان! وعده‌ی خدا به موقع فرا می‌رسد و عذابی که مقرر کرده، برابر حکمت و مصلحت فرو می‌فرستد؛ اما خدا بردبار است و شتاب نمی‌ورزد و یک روز از روزهایی که مشرکان و کافران را در آن عذاب می‌دهد، نزد او به سان هزار سال ما، در این دنیاست. [← سجده/۵].

راستی را، عذاب پروردگارت کجا و شتاب‌ورزی آن سیاه‌بختان کجا؟! چرا برای رسیدن به این عذاب هولناک دردآور عجله دارند؟ قطعاً اگر می‌دانستند، چنین درخواستی نمی کردند. این است حکمت آن فرصت و مهلت که خدا به آنان می‌دهد که شاید به سویش بازآیند و توبه کنند و رستگار شوند.

خداوند، آبادانیها و شهرهای فراوانی را ـ که مردمش ستمکار بودند ـ مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

حدّ و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون‌بودنش از شرّ شیطان، داستان غرانیق

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۴۹ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۵۰ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۵۱ وَمَا أَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي
الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۵۲ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۵۳ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۵۴ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ
عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۵۵ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۵۶ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۵۷

توضیح واژه‌ها

نَذيرٌ مُبينٌ: هشداردهنده‌ی آشکار، بیم‌دهنده‌ی آشکار. **مَغفِرةٌ**: آمرزش. **كَريمٌ**: ارزنده‌ی نیکو، جامع همه‌ی خوبیها. **سَعَوْا في آياتِنا**: در راه باطل نشان‌دادن آیه‌های ما (قرآن) کوشیده‌اند. **مُعاجِزينَ**: درمانده کنندگان، مسابقه‌دهندگان، مبارزه کنندگان. **الجَحيم**: دوزخ. **تَمَنَّى**: آرزو داشت، تلاوت کرد. **أَلقَى**: افکند، شبهه آفرید. **أُمنيَّة (مَنْي)**: آرزو، قرائت، تلاوت. تمنّی در لغت؛ یعنی قرائت کرد، تلاوت نمود، خواند. حسّان شاعر در مورد مرگ عثمان ذی‌النورین می‌گوید: «**تَمَنَّى كتابَ الله اوّلَ لَيلِه/ و آخرَها لاقَى حِمامَ المَقادر**»: در اول و آخر شب قرآن تلاوت می‌کرد که مرگ حتمی او را دریافت. **يَنسَخُ**: از میان برمی‌دارد، می‌زداید، نسخ می‌کند. **يُحكِمُ**: استوار می‌گرداند، محکم می‌دارد. **القاسِيَة**: سخت، سنگدل. **شِقاق**: عداوت و دشمنی، ستیزه. **بَعيد**: دور و دراز. **اُوتُوا العلمَ**: دانش‌یافتگان، دانایان. **أنّهُ**: یعنی، قرآن. **تُخبِتَ**: فروتن و تسلیم گردد، آرام گیرد. [← همین/۳۴]. **مِريَة**: شک و تردید. **السّاعَة**: هنگام مرگ؛ چون مرگ هر کس سرآغاز قیامت اوست، روز قیامت [← نعام/۳۱]. اما آیه‌های ۵۵ روم و ۳۴ لقمان، به خود قیامت و رستاخیز اشاره دارند. **بَغتَةً**: ناگهان، به ناگاه. **يَومٍ عَقيمٍ**: روز نازا، روز قیامت که آخرین روز فرصت و مهلت است. روز سهمناک. **المُلكُ**: فرمانروایی. **النَّعيم**: پر ناز و نعمت. [← مائده/۶۵، توبه/۲۱، یونس/۹]. **مُهينٌ**: خفت‌آور، خوار و زبون کننده.

ترجمه‌ی آیات

۴۹ـ[ای محمد!] بگو: ای مردم! من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارم.

۵۰ـ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، از آمرزش و روز نیکویی برخوردارند.

۵۱ـ و کسانی که مبارزه‌کنان در ردّ آیات ما می‌کوشند، دوزخی‌اند.

۵۲ـ پیش از تو هیچ رسول و نبیّی نفرستاده‌ایم مگر این که هر گاه به خواندن آیات می‌پرداخت شیطان در [میان] خواندن او شبهه می‌آفرید. و خدا آن‌چه را که شیطان القا می‌کرد، می‌زدود. سپس آیات خود را استوار می‌گردانید؛ چون که خدا دانا و باحکمت است.

۵۳ـ بدین‌سان تا خدا وسوسه‌های شیطان را برای آنان که در دلهایشان بیماری است و نیز برای سنگدلان آزمونی قرار دهد و بی‌گمان ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند.

۵۴ـ و تا دانش‌یافتگان [واقعی] بدانند که این قرآن، حق و از جانب پروردگار توست و بدان ایمان آورند و دلهایشان فروتن گردد و خدا اهل ایمان را به سوی راه راست، راهنماست.

۵۵ـ ولی کافران، پیوسته از آن وحی در تردیدند، تا ناگهان، قیامتِ آنان در رسد یا عذاب روزی سهمگین گرفتارشان گرداند.

۵۶ـ فرمانروایی در آن روز، از آن خداست. میان آنان داوری می‌فرماید. سرانجام آنان که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهای پرناز و نعمت‌اند.

۵۷ـ و آنان که کفرپیشه بوده‌اند و آیات ما را دروغ پنداشته‌اند، آنان عذابی خوار کننده در پیش دارند.

شرح و بیان

۴۹ تا ۵۱ ـ این آیات، وظیفه‌ی پیامبر را ـ سلام الله علیه ـ که هشدار و بشارت است، به روشنی بیان می‌کند و به مشرکانی که برای آمدن عذاب آسمانی شتاب می‌ورزند، می‌گوید: کار من هشدار به شماست تا از عذاب خدا در امان باشید و خود را از آن‌چه که خدا منع کرده، بازدارید و حذر کنید. آمدن عذاب بر سر شما در دست من نیست. کار خداست، هرطور اراده فرماید. او سریع‌الحساب و حکمش رواست و کسی نمی‌تواند بازش گرداند. [← رعد/۴۱].

مؤمنان نزد پروردگارشان، از روزی نیکویی برخوردارند و سزاوار آنند. [← زخرف/۷۱] و خدا آنان را می‌آمرزد و مورد الطاف خود، قرارشان می‌دهد؛ اما آنان که به شیوه‌های مکارانه و ترفندهای اهریمنانه می‌کوشند تا نور خدا را خاموش کنند و با ریشخند و مسخره کردن به قرآن و پیامبر با او بجنگند، به دوزخ می‌روند و در آن خواهند ماند، انگار دوزخ را خریده‌اند. پس، این کفرورزان که راه خدا را بر روی مردم بسته‌اند، بر عذابشان می‌افزاییم، چون از راه حق سرباز زده‌اند. [← نحل/۸۸].

۵۲ ـ شیاطین و شیاطین‌صفتان برای نیرنگ زدن و خدشه‌دار نمودن و منحرف کردن دعوت حق از مسیر اساسی و قواعد خود و القای شبهه‌هایی پیرامون آن در دلها، فرصت‌طلبی می کنند و می کوشند، تا مردم را از راه راست بر گردانند و آیه را با سخنان دروغین تفسیر کنند؛ اما خدای مهربان از نیرنگهای آنها جلوگیری کرد و پیامبر بزرگوارش را واداشت تا فرمان قاطع آسمانی را به جهانیان برساند و به او بگوید: پیامبران پیشین نیز هرگاه کلام آسمانی را تلاوت می کردند، اهریمن و اهریمن‌صفت میان تلاوتشان، وسوسه‌ها و چیزهای بیهوده را القا می کرد و در دلهای پاک شبهه به وجود می‌آورد؛ اما خداوند، آن القا و شبهات و خرافات شیطانی را زدود و دلهای سالم را از آن پاکیزه نگه‌داشت و کلامش را در صفحه‌ی آن دلهای نورانی قرار داد و دلها آرام گرفتند.

داستان غرانیق: بدان که: داستان غرانیق ـ که در برخی از تفاسیر و تاریخ بدان اشاره شده است و با استدلال نیز آن را بی‌اساس شمرده‌اند ـ قطعاً باطل و بی‌اساس، سست و مردود و دروغ و بهتان است که دشمنان حق‌ستیز و کافران، آن را سر هم کرده‌اند. هرگز امثال آن خرافات ساختگی به حریم قرآن نزدیک نخواهد شد. ابن‌عربی، قاضی عیاض، رازی و قرآن‌پژوهان دیگر به دلیل آیات زیر آن را باطل شمرده‌اند:

۱ ـ «و إنّا لَهُ لحافظونَ»

۲ ـ «قُل: ما يكونُ لِي أن أُبَدِّ لَهُ مِن تلقاءِ نفسي، إن أَتَّبِعُ إلّا ما يُوحَي إلَيَّ»: [ترجمه ← یونس/۱۵].

۳ ـ «و ما ينطقُ عنِ الهوي، إن هُوَ إلّا وحيٌ يُوحي» [ترجمه ← نجم/۳و۴].

۴ ـ «وَ لَو تَقوَّلَ عَلينا بَعضَ الأقاويلِ، لَأَخذنا منهُ باليمين. ثُمَّ لقطعنا منهُ الوَتينَ»[ترجمه ← حاقه/۴۴تا۴۶]. بی‌تردید اگر پیامبر پس از آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره‌ی نجم، جمله‌ی ساختگی و سر تا پا دروغ «تلكَ الغرانيقُ العُلا و إنّ شفاعتهنّ لَترجَي» خوانده باشد ـ پناه بر خدا ـ خدا دروغگوست. پس، قطعاً چنین چیزی ساختگی است و دروغ و افترایی بیش نیست و هر مسلمانی از شنیدن آن، بیزار و گریزان است.

فخر رازی می گوید: یکی از قوی‌ترین دلیل [در ابطال داستان بی‌اساس غرانیق] این که: اگر ما چنین موضوعی را جایز بشماریم، امان و اعتماد در شریعت خدا برداشته می‌شود و برای تک‌تک احکام و شرایع او، بی‌اعتمادی را صادر کرده‌ایم ودر این صورت باید این آیه باطل تلقی شود: «يا أَيُّها الرسولُ! بَلِّغ ما أُنـزِلَ إِليكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بلّغتَ رسالَتَهُ و اللهُ يَعصِمُكَ مِنَ النّاسِ» [← مائده/۶۷].

پس عقلاً میان کم و کاست و زیاد شدن وحی فرقی نیست؛ چه از آن کم گردد و چه بر آن افزوده شود، یکی است و هر دو برای مقام وحی عیب و نقص به شمار می‌آید. با این بیان به طور اجمال دریافتیم که موضوع غرانیق، باطل و ساختگی است.

۵۳ ـ شبهات و وسوسه‌های اهریمنی، آزمون و ابتلایی برای منافقان و سست‌پیمانان بود که در وجودشان بیماری نفاق و دورویی ریشه داشت و نیز برای آزمون سردمداران کفر، نافرمانان و سنگ‌دلان و بیماردلانی

است که در گمراهی و ستمگری به خود به حدّ نهایی رسیده و دشمنی سختی با دین و پیامبر داشته‌اند و خواهند داشت.

۵٤ تا ۵۷ ـ هان! باید دانایان خردمند و آگاهانی که حق و باطل را از هم تشخیص می دهند، دیدگانشان به نور ایمان روشن است و به خدا و پیامبرانش باور راستین دارند، بدانند، آن‌چه که خدا و پیامبر فروفرستاده، حق و صحیح و بی کم و کاست است و ـ از آغاز وحی تا روز قیامت ـ آن را از هرگونه تطاول و تعرضی مصون می‌دارد و به چیزی غیر از وحی درنمی‌آمیزد. مؤمنان نیز آن را تصدیق می کنند و گردن می‌نهند و دلشان در برابر وحی حق، فروتن و متواضع است وتمامی احکام، آداب و شریعت او را در عمل نشان می‌دهند و خدا آنان را به راه راست هدایت می کند. قرآن کتابی ارزنده و بی‌مانند است. هیچ گونه باطلی از هیچ سویی به آن رو نمی‌آورد... [← فصلت/۴۱و۴۲].

اما گروه کافران و مشرکان تا دم مرگ و آمدن روز قیامت، نسبت به قرآن و پیامبر در شک و تردید و در چاه تاریک غفلت‌اند که ناگهان مرگ و مقدمات روز بازپسین، در آخرین روز مهلت بر آنان می تازد و فرایشان می گیرد و هیچ گونه راه بازگشت و فرصت کمترین لحظه‌ی پشیمانی به دنبال ندارد، تکالیف و مسؤولیتها پایان می‌یابد و آن روز جز خدا کسی مالك و صاحب و دارا نیست «مالك یوم الدین»، [← فرقان/۲۶]. خدا میان مردم داوری می کند، کسی یارای مقابله و کشمکش را با او ندارد و به عدل و داد حکم می‌دهد. دوستان را از نعمتهای بهشتی برخوردار می کند و دشمنان ستیزه‌گر و بداندیش را با خواری و خفّت به دوزخ می‌فرستد. آنان که در برابر پرستش آفریدگار متکبّرند، خوار و زبون خواهند شد و اهل دوزخند. [← غافر/۶۰].

فضل و الطاف بزرگوارانه‌ی خدا نسبت به همه‌ی مردم، به ویژه مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٥٨ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ٥٩ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ
بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٦٠ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ
اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٦١ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ
وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٦٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ٦٣ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٦٤ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ
تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ٦٥ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ٦٦

توضیح واژه‌ها

قُتِلوا: در جهاد کشته شدند. رِزقاً حسناً: روزی نیکویی، بهشت ابدی. الرَّازِقِینَ: دهندگان روزی، دهندگانِ خیر و برکت. مُدخَلاً: جایگاه. حَلیمٌ: بردبار، در کیفر تعجیل نمی‌کند، شتاب نمی‌ورزد. ذلِكَ: دستور چنین است، آن چه که خدا برای پیامبر حکایت کرده است. عاقَبَ: دست به جنایت زد، ستم روا داشت. عُوقِبَ بِهِ: به او جنایت شده، عقوبت روا داشته شده، ستم رفته، مراد، مقابله‌به‌مثل است. بُغِيَ علیه: بر او ستم رفته، از کاشانه‌اش بیرون شده است. عَفُوٌّ: بخشایشگر. یُولِجُ: در می‌آورد، داخل می‌کند، می‌کاهد. بَصیرٌ: بینا. یَدعونَ: به فریاد می‌خوانند، پرستش می‌کنند. العَلِيُّ: والا، بلندمرتبه. فَتُصبِحُ: می‌گردد. مُخضَرَّةً (خضَر): سبز و خرم از گیاه ودرختان سر سبز. لَطیفٌ: دقیق، باریک‌بین. الغَنِيُّ: بی‌نیاز. الحمیدُ: ستوده، سزاوار ستایش. سَخَّرَ: رام کرد، مسخر گردانید. الفُلكَ: کشتیها. تَجري: روان است، حرکت می‌کند. یُمسِكُ: نگه می‌دارد. کَفورٌ: بسیار ناسپاس.

ترجمه آیات

۵۸ ـ کسانی که در راه خدا هجرت کرده، سپس کشته شده یا مرده‌اند، خداوند به آنان روزی نیکویی عطا

می کند؛ چون خدا بهترین روزی‌دهند گان است.

۵۹ ـ [و] آنان را به جایگاهی می‌برد که می‌پسندند. قطعاً خداوند، دانایی بردبار است.

۶۰ ـ[آری! دستور] این است، آن کس که همانند عقوبت و جنایتی که بر او رفته است، دست به عقوبت زند، سپس بر او ستم رود، یقیناً خداوند او را یاری خواهد داد؛ چون که خدا بخشایشگر و آمرزنده است.

۶۱ ـ[آری! فرمان] بدین گونه است که خدا شب را در روز و روز را در شب درمی‌آورد [و کم و زیاد می کند]. و خدا شنوای بیناست.

۶۲ ـ[اصل] این است که خدا حق است و آن‌چه را به جای وی پرستش می کنند، باطل و خداوند والامرتبه و بزرگ است.

۶۳ ـ[ای خردمند!] آیا نمی‌اندیشی که خداوند از آسمان، باران فروفرستاد و زمین سبز و خرم گردید؟ مسلماً خدا، خود دقیق و آگاه است.

۶۴ـ آن‌چه در آسمانها و آن‌چه در زمین است، از آن اوست. در حقیقت خدا خود، بی‌نیاز و سزاوار ستایش است.

۶۵ ـ[ای هوشیار!] مگر نمی‌نگری که خدا آن‌چه را در زمین است، مسخر شما کرد و کشتیها را که در دریا به دستور او روانند، رام شما گردانید و [اجرامِ] آسمانی را نگاه می‌دارد که ـ جز به امر او ـ بر زمین فرو نیفتد. آری! خدا با مردم رؤوف و مهربان است.

۶۶ ـ خداست که شما را زند گی داد، سپس شما را می‌میراند و دوباره زند گی نو می‌بخشد؛ اما انسان ناسپاس است.

سبب نزول آیه‌ی ۶۰

این آیه در مورد یکی از سریه‌های پیامبر نازل شد. این سریه وقتی با مشرکان برخورد کردند که ماه محرم فرا رسیده بود. مشرکان به هم گفتند: فرصت است با آنان بجنگیم؛ چون در این ماه جنگ را حرام می‌دانند. یاران پیامبر، آنان را به خدا سوگند دادند و درخواست کردند که وارد جنگ نشوند و هر کس به راه خود بازگردد. مشرکان نپذیرفتند، جنگ را شروع کردند و ستم روا داشتند. مسلمانان ناچار جنگیدند و بر آنان پیروز شدند. سبب نزول دیگر این که عده‌ای از مهاجران به مدینه می‌رفتند، مشرکان راه را بر آنان بستند و به جنگ پرداختند و مسلمانان هم از خود دفاع کردند و...

بدان که: حکم و ظاهر آیه عام است.

شرح و بیان

۵۸ تا ۶۰ ـ این آیات اشاره می کنند که باید مهاجران راه خدا در هر شرایطی از عقیده و آرمان خود

دفاع کنند و در برابر راندنشان از وطن و خانه و کاشانه‌ی خود از پای ننشینند و غافل نمانند. البته شیوه و حکم آیه، عمومیت دارد و هر کس مورد ستم و تجاوز قرار گیرد، باید به دفاع و پیکار بپردازد.

مهاجران چه کسانی اند؟

کسانی‌اند که در راه خدا از تمام مال و منال و وطن و کاشانه‌ی خود و حتی زن و فرزندانشان می گذرند و با دلی مالامال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می‌روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار ـ که برایشان فراهم است ـ خواهند رسید و به جای آن‌چه از دست داده‌اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه‌ی خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیّت و هجرتش با خداست. [← نساء/۱۰۰] و چون به خدا نزدیک شده‌اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پرنعمت و همه‌ی نادیدنیها آنان راست. [← وقعه/۸۸ و۸۹]. خداوند از ستمی که بر آنان و بر سایر حق‌دوستان می‌رود، خبر دارد و ستمگران را نیز تا مدتی فرصت می دهد، آن‌گاه کیفرشان می کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زورگویان سرکوب گردد. [← بقره/۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می‌دهد و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ قطعاً انتقام گرفتن ستمگر حقّی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی درگذرد، کار بزرگی کرده است. [← بقره/۲۳۷]، [← شوری/۴۰و۴۳]و...

۶۱ تا ۶۶ ـ خداوند، همان‌طور که مکرر و با نظم دقیق بر کاستن و افزودن شب و روز تواناست قطعاً می تواند حق ستمدیده را از ستمگر بدمنظر بگیرد، گناهکار نافرمان را سزا دهد، همان‌سان که نیکوکار را از نعمت پاداش برخوردار می‌فرماید. این آیات آدمی را از غفلت بیدار می کنند تا از این همه پدیده‌ی شگفت و رنگارنگ درس بگیرد و ساده از کنارش نگذرد، چشمانش را باز کند و فهمش را به کار گیرد تا به یکتایی و توانایی آفریدگار هستی بیشتر پی ببرد، که این هستی را چگونه ابداع کرده و صورت و نگار بخشیده است؟!

يا صاحبَ البَغي إنّ البَغي مَصرعَةٌ　　فَاربعْ فخيرُ مقالِ المرءِ أعدلُهُ
لو بَغَي جَبلٌ يوماً علي جبلٍ　　لاَ نْدَكَّ منهُ أعاليهِ و أسفَلُهُ:

ای آدم ستمگر! ستم کشتارگاه و جان‌سپردن است. پس بیندیش و مطمئن باش که بهترین گفتار آدمی

دادگرانه‌ترین آنهاست.

اگر کوه روزی بر کوه ستم ورزد، کوه ستمگر زیر و زبر می‌گردد و متلاشی می‌شود.

آری! این قانون در هستی همیشگی است و چرخه‌ی آن را از روی نظمی بسیار زیبا و پسندیده به حرکت درمی‌آورد و شب و روز را - با همه‌ی آن‌چه که با خود دارد - پی‌درپی می‌آفریند تا جانداران از هر دو وقت بر اساس برنامه‌ی درست زندگی، کمال استفاده را ببرند، به حیات کوتاه خود ادامه دهند و سرانجام، انسانها قدرت بی‌نظیر هستی‌بخش را بیشتر دریابند و بدانند که: خدا بر حق است و شریک و انبازی ندارد و آن‌چه مشرکان و دوگانه‌پرستان تصور می کنند، بیهوده و باطل است و این خدای والامرتبه و بزرگوار هیچ‌گاه به یار و یاور نیازمند نخواهد بود و از احوال همه خبر دارد. «وَ هُوَ العَلِيُّ العَظيمُ» [← بقره/۲۵۵]، «الكَبيرُ المُتَعالُ» [← لرعد/۹].

دلیلی دیگر بر یکتایی و قدرت خدا این که: زمین مرده را از آب باران سیراب می کند و آن را سرسبز و خرم می‌گرداند و طراوت و شادابی می‌آفریند. این هم از سر لطف و مهر و محبت اوست و او از حال بندگانش خبر دارد. [← یونس/۶۱]، [← لقمان/۱۶]. او صاحب آسمان و زمین و از هستی بی‌نیاز و ستوده و برازنده‌ی نیایش و ستایش است.

نعمت دیگر خدا این که: آدمی را به گونه‌ای هیبت و تسلط بخشیده و توان و نیرو عطا فرموده که زمین و آن‌چه در آن قرار دارد، رام اوست، تا به طور شایان از فرآورده‌ها و ثمرات آنها برخوردار گردد و در زمین، آبادانیها بیافریند و بهره‌ها برگیرد و به انواع ذخایر و منابع زیرزمینی دست یابد و در مصالح اجتماعی گوناگون به کار بندد. هم‌چنین کشتی‌های کوه‌پیکر را در آب دریا و اقیانوس در اختیار آدمی قرار داده و به او آموخته تا بدان وسیله نیازمندیهای زندگی را در جامعه حمل و نقل کند و از سرزمینی به سرزمین دیگر ببرد تا همه به طور درست و بر حسب نیاز از آن سود ببرند.

و، هریک از کرات آسمانی را در مدار خود به گردش درآورده و برابر نظم و قوانینی قرارشان داده که هیچ کدام از آنها به همدیگر برخورد نخواهند کرد و در مسیر گردش و مأموریت خود و با همان نظم دقیق و حساب‌شده پایدار خواهند ماند و چیزی از آنها بر زمین فرونخواهد افتاد و سقوط نخواهد کرد و نظم هستی را بر هم نخواهد زد، مگر آن زمان که خدا به گونه‌ای دیگر به آنها امر کند. [← نفطار/۱و۲].

راستی را، این نظم دقیق و بس طولانی برای خردمندان عبرت و نشان مهر و بخشایش صانع کردگار است.

ای بنی‌آدم! خداوند شما را هستی بخشید که در پیش چیز شایان ذکری نبودید. پس از گذشت عمری معیّن، در یک لحظه جان شما را می گیرد. مرگ برای آدمی حجاب و نعمت و رازی از رازهای آفرینش است. دوباره شما را برای حساب و کتاب در روز رستاخیز زنده و حیات نو عطا می فرماید. [← بقره/۲۸]،

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ [← سبأ/۱۳]، [← جاثیه/۲۶]. به راستی انسان در برابر نعمتهای خدا ناسپاس است. چرا غیر خدا را پرستش می کند. آری! «إنَّ الإنسان لَكَنودٌ» [← عادیات/۶].

مقررات ویژه‌ی هر امّت

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى
مُسْتَقِيمٍ ٦٧ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ٦٨ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٦٩ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي
كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ٧٠

توضیح واژه‌ها

مَنسَكاً (نُسُك): عبادت، پرستش، شریعت، مقررات، آیین عبادت، راه و روش. ناسِكوهُ ← ناسِكونَ: عاملون بِهِ: عمل کنندگان. فَلا یُنازِعُنَّكَ فِي الأمرِ: نباید در این کار با تو ستیزه کنند، نباید با تو به ستیزه برخیزند. نباید درامر دین با تو مجادله کنند. یُنازِعُ (نزع): نزاع می کند، می‌ستیزد. جادَلُوكَ ← جادَلونَكَ: با تو مجادله کردند. کِتابٍ: لوح محفوظ. یَسیرٌ: آسان است.

ترجمه‌ی آیات

۶۷ ـ برای هر امتی مناسک و مقرراتی قرار دادیم که آنان، بدان عمل کنند. پس روا نیست در امر دین با تو ستیزه کنند. [ای محمد!] به راه پروردگارت فراخوان. قطعاً تو بر سر راهِ راست هستی.

۶۸ ـ و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا بر کارهایتان آگاه است.

۶۹ ـ خدا روز قیامت در آن‌چه با هم اختلاف می‌ورزیدید، داوری خواهد کرد.

۷۰ـ [ای خردمند!] مگر نمی‌دانی که خدا هرچه در آسمان و زمین است، می‌داند؟ اینها همه در کتابی (لوح محفوظ) درج است. قطعاً این کار برای خدا آسان است.

شرح و بیان

٦٧ تا ٧٠ ـ هر ملتی در زندگی از برنامه و راه و رسم ویژه‌ای برخوردار؛ و سرچشمه‌ی آن برنامه‌ی ثابت و منظم از قوانین و دستورات خدا بود، که با شرایط زمان خود و با شیوه‌ی آموزش تدریجی و اندک اندک و سنت تدریجی تکامل و تطور و روبه رشد نهادن عقل بشری دمساز و همراز بود. جهان، دورانی چون زندگی دوران تطور آدمی را طی می کند؛ از کودکی تا دوران جوانی و از جوانی تا رسیدن به مرحله‌ی مردانگی و مرد بودن، قانون تطور و تکامل نام دارد. خداوند، به معالجه‌ی جهان از زمانی که چون

کودکی نوپا بود، به وسیله‌ی فروفرستادن تورات بذل عنایت فرمود و به سختی بر مال‌اندوزی و ماده‌پرستی آن مردم تازید، سپس انجیل به عنوان متمم و مکمل حکم تورات فرود آمد و به معالجه‌ی روانها پرداخت و محبت و دوستی رواج داد و سرشتها را شکوفا نمود و تقویت کرد. در آن وقت جهان هنوز در سرآغاز جوانی بود و انجیل به معالجه‌ی روانها و جوهر دین عنایت داشت، نه به ظواهر و شکل بی‌روح مراسم و شعایر بی‌محتوا. قرآن زمانی نازل شد که عقل و درک بشری برای استوار و مستحکم نگاه داشتن پایه‌ها و تابلوهای نگارین دستور حق و جمع بین عنایت به ماده و روح، تکیه بر معیارها و مقیاسهای علم و دانش و به کار گرفتن خردها و اندیشه‌ها، به مرحله‌ی رشد و تکامل رسیده و برای برداشتن رسالت خاتم المرسلین - ص - توانا گشته بود. بنابراین توضیح، قرآن، نخستین فرمانی است که اساس تمدن همه‌جانبه‌ی انسانی را بنا نهاد که قوانینش حدّ میانه‌ی سایر قوانین به شمار می‌رود. «و کذلكَ جعلناكُم أُمَّةً وَسَطاً» حال آن که آیین‌های پیشین هر کدام به زمان و مکان مخصوص خود اختصاص داشت.

روا نیست مشرکان با پیامبر اسلام به ستیزه برخیزند؛ چون حق روشن است. ای پیامبر! مردم را به سوی دین خدا فراخوان. [← قصص/۸۷].

اگر دشمنان و مشرکان در کار دین - پس از ظاهر شدن حق آشکار - با تو مجادله کردند، بگو: خداوند از تمام حرکات و رفتار ناپسند شما خبر دارد و سرانجام کیفرتان می‌کند. [← یونس/۴۱]، [← حقاف/۸]. اساساً مجادله با کسانی که دلهایشان سنگین و سیاه گشته است فایده ندارد و به راه راست باز نخواهند گشت و گمراه و سرگردانند و باید کارشان را به خدا واگذار کرد.

اما به دستور این آیات، کار دعوت به سوی دین و شریعت الهی پیوسته ادامه خواهد داشت و نباید داعی دین به جدال و ستیزه‌گری ریاکاران و راه‌بندان بی باوران و دشمنان اهمیت دهد؛ چون راهی که مردم را به آن فرا می‌خواند، بسی روشن و تابناک است. ای محمد! مردم را به سوی دین خدا فراخوان و آن‌سان که فرمان یافته‌ای پایدار باش و از خواسته‌های دشمن پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است، باور دارم و دستور یافته‌ام میان شما به عدل رفتار نمایم. خداوند، پروردگار ما و شماست. اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست. ما را با هم گفتگویی نیست. خدا همه‌ی ما را گرد می‌آورد و بازگشت به سوی اوست. [← شوری/۱۵].

ای خردمندان! ای مردم! در علم پروردگار چیزی در هستی پنهان نخواهد شد و هم‌چون آینه‌ای که صورت زیبایی به تمامی در آن منعکس گردد، از همه‌چیز باخبر است و به اسباب و علل نیز نیاز نیست و نباید پیامبر و پیروانش، خود را در برابر مجادله و مناظره‌ی بی‌اثر مخالفان خسته کنند و از هدف اصلی بازمانند. همه‌چیز در لوح محفوظ و در دفتر ازلی ثبت است و در وقت حساب و کتاب عرضه می‌شود.

برخی از اعمال باطل مشرکان

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ
۷۱ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ۷۲ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ
يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ
وَالْمَطْلُوبُ ۷۳ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۷۴ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ
رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۷۵ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ ۷۶

توضیح واژه‌ها

سُلطاناً: برهان، دلیل و حجت نقلی شرعی سمعی از سوی خدا که بر جواز کاری دلالت کند، علم، دلیل و حجت عقلی... **نَصیرٍ**: یار، یاور، مددکار. **تَعرِفُ**: درک می کنی، می‌بینی، می‌شناسی. **المنکَرَ**: زشت، نشان ناخوشایند، روی در هم کشیدن، آثار کینه و خشم. **یَکادونَ**: نزدیک‌اند. **یَسطُونَ (سَطْو)**: حمله‌ور شوند. **بِئْسَ المصیرُ**: بد سرانجامی است. بد جایگاهی است. **ضُرِبَ مَثَلٌ**: مثلی زده شد، ضرب‌المثلی گفته شد. **إستَمِعُوا لَهُ**: بدان گوش فرا دهید، بدان گوش دهید. **تَدعُونَ**: پرستش می کنید، به فریاد می‌خوانید. **ذُباباً**: مگس. **ذُباب**: اسم جنس است و بر مذکر و مؤنث اطلاق می گردد. مفردش ذبابه و جمعش، **أَذِبَّة** و **ذِبّان** است، مانند غراب، اغربه وغربان وچون پیوسته در حال حرکت است به ذباب موسوم گشته. **إن یَسلُبْهُمُ الذُّبابُ شیئاً**: اگر مگس چیزی از بتان برباید. **لا یَستَنقِذُوهُ منهُ (نَقْذ)**: بتها نمی‌توانند آن را از مگس بازپس بگیرند و رستگار کنند. **ضَعُفَ الطّالبُ و المطلوبُ**: جوینده و خواسته‌شده، عباد و معبود؛ بت‌پرستان و بتان هر دو ناتوانند، یا، بُت (طالب) و مگس (مطلوب) است و بت نمی‌تواندخوراکی یا چیزی که مگس از او گرفته بازپس بگیرد و خود را از رنج مگس برهاند. **ما قَدَروا**: نشناختند، ارج ننهادند. [← نعام/۹۱]. **قَويٌّ**: نیرومند، توانا. **عَزیزٌ**: شکست‌ناپذیر، چیره، ظفرمند... **یَصطَفِي**: برمی گزینند، انتخاب می کند. **ما بَینَ أیدیهم وَ ما خلفهُم**: آن‌چه پیش رو و پشت سر آنان است، تمام ساعات آینده و گذشته‌ی آنان: (ما قَدَّمُوا و ما أخَّرُوا).

ترجمه‌ی آیات

۷۱ـ مشرکان به جای خدا چیزی را که خدا بر وجودش هیچ دلیلی نازل نکرده و آنان بدان علمی ندارند، می‌پرستند و ستمکاران بی‌یاورند.

۷۲ ـ وقتی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، در چهره‌ی کافران، نشان انکار را مشاهده می‌کنی؛ [و] نزدیک است به آنان که آیات ما را برایشان می‌خوانند، حمله‌ور شوند. بگو: آیا به بدتر از این [کینه‌ی سینه‌تان] شما را باخبر کنم؟ آن، آتش دوزخ است که خداوند، آن را به کیفرپیشگان وعده داده است و البته بدجایی است.

۷۳ـ ای مردم! مثلی زده شده که بدان گوش فرا دهید؛ کسانی را که به جای خدا می‌پرستید، هیچ گاه نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای آفریدن آن، با هم یکی شوند و اگر مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم طالب و هم مطلوب، هر دو ناتوانند.

۷۴ ـ آن ناسپاسان، قدر خدا را آن‌گونه که سزاوار اوست، نشناختند. بی‌گمان خداوند، توانای ظفرمند است.

۷۵ـ خداوند از میان فرشتگان و مردمان، پیام‌آورانی برمی‌گزیند. خداوند شنوای بیناست.

۷۶ـ خدا آن‌چه پیش رویشان است و آن‌چه پشت سرشان است، می‌داند و تمام کارها به خدا بازگردانیده می‌شود.

شرح و بیان

۷۱ تا ۷۴ ـ هر آن‌چه به نام آیین، از خدا نیرو و توان نگرفته باشد، نیرو به حساب نخواهد آمد و در حقیقت ناتوان و بی‌مقدار است و پایه و مایه‌ای ندارد. مردم مشرکی که بتها یا کسانی از میان انسانها، یا شیاطین و فرشتگان را می‌پرستند و بندگی می‌کنند، هیچ‌گونه دلیل عقلی و نقلی برای این کار ننگین ندارند و هرگاه دلسوزان، از روی دلیل آنان را به راه حق، راهنمایی کنند و قرآن برایشان بخوانند، آن گمراهان از روی نادانی و کندذهنی سر وصورتشان از خشم و کینه پر می‌شود و نزدیک است به آنان حمله آورند و از حق روی برمی‌تابند و جز تقلید از نیاکانشان به چیزی نمی‌اندیشند، انگار کر و کورند. [← مؤمنون/۱۱۷]. اما کیفرشان بدتر از آن است که در درون، نهان داشته‌اند؛ پس به سزای شرک‌ورزی، همدم آتش دوزخ می‌شوند. [← فرقان/۶۶].

خداوند به ناچیز بودن و بی‌ارزش شمردن بتها و بیان حال امثال بتها و پستی خردهای بت‌پرستان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

ای مردم، ای بی‌باوران و بت‌پرستان، ای آنان که به هر چیزی پناه می‌برید و خداگونه‌هایی از آن می‌سازید! خوب گوش کنید؛ خدا برایتان مثلی می زند. خردها را به کار گیرید و بیندیشید و بدانید بت‌هایی

که می‌پرستید و از آنها مدد می‌جویید، هرگز نمی‌توانند، مگسی را با آن کوچکی و حقیری بیافرینند، هرچند همه‌ی آنها و حتی همه‌ی دانشمندان و مخترعان با هم گرد آیند و همدست شوند. راستی، آنها چه ستمی بر خود روا می‌دارند که خدایانی با دست و فکر خود می‌سازندو به جای خدای یکتا به بندگی‌اش می‌پردازند!! اگر راست می‌گویند، مگسی بیافرینند. حال اگر مگسی چیزی از خوراک و... این بتهای بیچاره را برباید، این خدایان دروغین و ناتوان، یارای بازپس گردانیدن آن چیز را نخواهند داشت.

راستی را این فریب‌خورده‌های ناتوان و این بتهای بی‌شعور و بی‌جان چه‌قدر ضعیف و بی‌کاره‌اند! خوشا به حال آنان که از این مثلِ ارزنده درس می‌گیرند. خداوند، در این آیه به مگس (ذباب) که بسیار بی ارزش و پلید است مثال آورده تا بی‌ارزش بودن خدایان باطل نیز آشکار گردد وگرنه آفریدن مگس برای آدمی هم‌چون آفریدن شتر و فیل و... محال است. «ضَعُفَ الطالِبُ و المطلوبُ».

این بت‌پرستان از بس کندذهن، نادان و بیهوده کارند که قدر و منزلت آفریدگار را نشناخته، حق عظمت و شکوه او را به جای نیاورده و موجودات ساختگی را همتای او قرار داده‌اند، در صورتی که:

پرتو نور سرادقات جلالش — از عظمت، ماورای فکرتِ دانا

(سعدی)

نکته: مگس در عین این که ضعیف است؛ اما برای انسان بس خطرناک است و میکروب سِل، تیفوئید، دیسانتری و تراخم چشم و... را به بدن آدمی منتقل و محیط زندگی را آلوده و سلامت را از انسان سلب می‌کند. این است که قرآن این موجود زیانبار را مثل زده است.

۷۵ و ۷۶ ـ مشرکان با تعجب و انکار می‌گویند: از میان همه‌ی ما وحی الهی برای محمد می‌آید؟! یا این که: چرا پیامبر از میان آدمیان برگزیده شد؟! این آیات در پاسخ می‌گویند: برگزیدن پیامبران برای تبلیغ وحی الهی و پیام‌رسانی به مردم و انتخاب فرشتگان برای آوردن پیام آسمانی به پیامبران در زمین، از روی معیار و سنجشی درست صورت گرفته و خدا از تمام امور زندگانی موجودات در هستی و از کردار و احوال بندگانش باخبر و شنوا و بیناست و همه را از روی حساب و نظمی دقیق قرار داده و از گذشته، حال و آینده‌ی همگان باخبر است. وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ[← نعام/۱۲۴]. و کارها برای دریافت پاداش و کیفر به سوی وی بازمی‌گردد. [← جن/۲۶تا۲۸]. مردم باید بدانند که هم فرشتگان و هم پیامبران، بندگانی مطیع و فرمانبردارند و هرکدام مسؤولیّت خود را می‌دانند و هرچه دارند از آفریدگار است و بس.

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت — یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت / آخر به کمال ذرّه‌ای راه نیافت

(بوعلی‌سینا)

در ره معرفتش قافله راندیم عبث / پای پرآبله در بادیه ماندیم عبث

فضل و نادانی ما در ره او یکسان است / آن‌چه خواندیم عبث آن‌چه نخواندیم عبث

(ظهیر فاریابی)

عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۷۷
وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى
وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۷۸

توضیح واژه‌ها

إركَعوا وَ اسجُدُوا: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. وَ افعَلوا الخَيرَ: کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبّات، صله‌ی ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده. حَقَّ جهادِه: آن سان که سزاوار فداکاری و پیکار بدون ریا و خالصانه برای اوست. توجه: جهاد سه نوع است: ۱ـ جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه‌رو می‌شود. ۲ـ پیکار جانانه با شیطان و پیروانش ۳ـ پیکار و جهاد جدّی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است. إجتَباكُم (جَبي): خدا شما را برای دین خود برگزید. حَرَجٍ: مشقت، سختی، ضیق. سَمّاكُم: شما را نامید. من قبلُ: پیش از قرآن. في هذا: در این قرآن. و اعتَصِموا بالله (عَصم): به درگاه خدا پناه ببرید، به خدا بپیوندید، به او اعتماد کنید. المَولَى: سرور. نِعمَ: نیکو. النصيرُ: یار و مددکار، یاور.

ترجمه آیات

۷۷ـ ای مؤمنان! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، تا رستگار شوید.

۷۸ـ و در راه خدا آن‌سان که سزاوار پیکار است، جهاد کنید. خدا شما را برگزیده و در دین کار سخت و دشواری را به گردنتان نینداخته که [این دین] آیین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را در کتابهای پیشین و در این قرآن نیز مسلمان نامید، تا پیامبر خاتم بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس [به پاس این نعمت] نماز را برپا دارید، زکات بپردازید و به خدا بپیوندید. او سرور شماست. چه نیکو سروری و چه نیکو یاوری است!

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین درباره‌ی الهیات و پس از آن، از نبوات سخن گفت؛ این آیات پایانی سوره درباره‌ی شرایع

و احکام از چهار جهت سخن می گوید:

۱ـ تعیین مأمور؛ یعنی، اهل تکلیف با خطابِ «یا أیها الّذینَ آمنوا»

۲ـ اقسام مأمورٌ به که عبارتند از: نماز، بندگی خدای یکتا، کارهای نیکو و جهاد و پیکار برای حفظ عقیده در راه خدا.

۳ـ آن‌چه موجب تأیید و پذیرش این دستورات باشد، سه چیز است:

أ: برگزیدن

ب: آن تکالیف و شرایع، همان شریعت و راه و روش ابراهیم باشد.

ج: نام‌گذاری شما مؤمنان به مسلم در قرآن و در سایر کتابهای پیشین.

۴ـ این تکالیف به ادای نماز، پرداخت زکات مال و پناه بردن به درگاه خدا و یاری جستن از لطف او، مؤکد گردد.

شرح و بیان

۷۷ و ۷۸ ـ این دو آیه، راه و رسم امت اسلامی و برنامه‌ی تکالیف و مسؤولیتهای آنان را مقرر می‌دارد که: حق عبادت و بندگی درست را به جای آورند و کار نیک کنند تا به آفریدگار نزدیکتر شوند. مثلاً: به جای آوردن صله‌ی رحم، کمک کردن به نیازمندان و بینوایان ـ بدون ریا و خودنمایی ـ و ... با مال و جان خالصانه و برای یاری دادن دین خدا پیکار کردن و دریغ نورزیدن، جهاد با دشمن رو در رو، جهاد با شیطان و دوستانش و جهاد با نفس سرکش، جهاد با فساد و تباهی و با ستم و مناهی؛ چون خداوند، این امت را برای به ثمر رسانیدن این بار امانت برگزیده است و چنین برگزیدنی، بار مسؤولیت را بزرگ می گرداند که نباید کسی در برابر آن سربرتابد و آن را نادیده بگیرد. «مَن رأي مِنكُم مُنكَراً فليُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فإن لم يستطِعْ فبلسانِهِ، فَإن لَم يَستَطِع فَبِقلبِهِ وَ ذلكَ أَضعَفُ الإيمانِ» (احمد، مسلم و اصحاب سنن اربعه از ابو سعید خدری).

در دین کارهای سنگین و دشوار بر دوش این امت گذاشته نشده، بلکه وظایف و تکالیفی است که با سرشت و توان آدمی هماهنگ و سازگار است. دینی پاک از شک و شبهه، دین ابراهیم ـ سلام الله علیه ـ که سرچشمه‌ی زلال یکتاپرستی است. [← نبیاء/۲۵]، [← شوری/۱۳]، خدا این امّت برگزیده‌ی موحّد را در تمام کتابهای آسمانی خود «مسلمان/ مُسلمین» نام نهاده است. اسلام؛ یعنی، دل به خدا سپردن، ملتی که از آدم تا خاتم، برنامه‌ی یگانه‌ای داشته‌اند؛ وقتی این امانت به دست امت محمّدی رسید، خداوند فرمود: پیامبر خاتم در قیامت بر شما گواه است و شما نیز بر جهانیان گواه هستید تا نیک و بد آنان با معیارهای شریعت، سنجیده شود [← بقره/۱۴۳] دلیل گواه بودن امت محمدی بر سایر امّتها، این است که «خیر امّت و امّت وسط» نام دارد. پس در برابر این نعمت بزرگ، شکرگزاری معبود، واجب می گردد. پس بدین سبب، بخش پایانی این سوره به اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات اموال و چنگ زدن به آیین و الطاف حق، امر

می‌کند. این آیات انواع تکالیف دینی، اعتقادی و اجتماعی و فروع شریعت را در بر دارد. [← نعام/۱۶۱].

نگاهی به این سوره

۱ـ بیان روز قیامت و سختیهایش و پیر شدن نوزادان در آن روز،

۲ـ مجادله‌ی بدون دلیل و برهان بت‌پرستان،

۳ـ اثبات معاد و برپایی رستاخیز همراه دلیل و برهان،

۴ـ بیان حال منافقان دودل و ناپایداری آنان در امر دین،

۵ـ آن‌چه که خدا در آخرت برای بندگان مؤمنش آماده کرده است.

۶ـ این که خداوند، یار و پشتیبان پیامبر و دین اوست.

۷ـ خداوند، روز قیامت میان همه‌ی بندگان و سران آیین مختلف داوری می‌کند و هر کس از آنان را پاداش و کیفر می‌دهد.

۸ـ آوردن دلایل بر وجود خالق هستی و این که: تمام جهان در برابر قدرت او فروتن است.

۹ـ خدا به مؤمنانی که مشرکان و دشمنان از خانه و دیار خود بیرونشان کرده‌اند، فرمان جهاد و دفاع داد و خود نیز در همه حال یار و مددکار آنان است.

۱۰ـ خداوند، پیامبر را دلداری می‌داد که اگر قومش او را آزار می‌دهند، چیز تازه و عجیبی نیست؛ چون سایر پیامبران هم مورد آزار و تکذیب مردم زمان خود قرار می‌گرفتند؛ اما سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است و ستمگران نابود می‌شوند و عبرت خردمندان خواهند شد.

۱۱ـ تباه‌کاران و مفسده‌جویان، شبهات و ناروا را در سخن حق القا می‌کردند که شاید عقاید پاک مؤمنان سست و لرزان گردد؛ اما این تباهکاری، ناپایدار و رفتنی بود و نور حق از زیر پرده بیرون آمد و سیاهیها را کنار زد و باطل از بین رفت.

۱۲ـ کسی که در راه خشنودی و فرمان خدا از وطن خود هجرت کند، خواه در راه کشته شود و خواه به مرگ طبیعی بمیرد، خدا پاداش و مزد اورا به تمامی خواهد داد.

۱۳ـ هروقت قرآن، بر کافران و منکران تلاوت می‌شد، نشانه‌ی خشم و کینه و دشمنی در سر و صورتشان پدیدار می‌گشت.

۱۴ـ خداوند از فرشتگان، پیام‌آورانی برگزید تا وحی آسمانی را به پیامبران در زمین برسانند و پیامبرانی از آدمی برگزید تا آن کلام و وحی حق را به مردم ابلاغ کنند.

۱۵ـ خدا به مؤمنان فرمان داد تا بر انجام نماز، دادن زکات، کارهای نیک و جهاد در راه پیشرفت دین الهی و دفاع از کیان بینش وعقیده، پایدار بمانند.

۱۶ـ این دین پاک، سهل و ساده و با طبیعت و توان انسان سازگار و مکمّل دین ابراهیم است.

۱۷ـ پیامبر خاتم شاهد و ناظر امت خود در روز قیامت است و این امت محمدی هم شاهد امتهای پیشین است که پیامبرانشان شریعت و دستورات خدا را به آنها ابلاغ نموده و کوتاهی نورزیده‌اند.

بارالها! حق را به ما الهام کن، راه هدایت را به ما بنما و کردارمان را بپذیر. قطعاً تو شنوای پذیرایی.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِه و صحبه أجمعين

پایان جزءِ هفدهم

مکی

۱۱۸ آیه

مؤمنون

صفات مؤمنان

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ١ الَّذينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ ٢ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ
٣ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ٤ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ٥ إِلا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٧
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ٨ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ٩ أُولَئِكَ
هُمُ الْوَارِثُونَ ١٠ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١١

توضیح واژه‌ها

أفلَحَ: رستگار شد، به هدف رسید، پیروز شد. خاشِعونَ: فروتنان، متواضعان. اللّغْو: بیهوده، باطل. مُعرِضونَ: اعراض کنندگان. فاعِلونَ: انجام‌دهندگان، پرداخت‌کنندگان. فُروج: جمعِ فَرْج: به معنی گوشه و کنار، منظور، عورت زن و مرد، شرمگاه زن و مرد. حافظونَ: نگهدارندگان، پاکدامنان. ما مَلَکت أیمانُهُم: آن‌چه دستانشان مالک شدند، کنیزانشان. غَیرُ مَلومینَ: مورد نکوهش نیستند. إبتَغی: طلب کرد، جُست. وَراءَ ذلکَ: غیر از آن. العادُونَ(عَدْو): تجاوزکاران، از حد درگذرندگان. راعُونَ: رعایت‌کنندگان. یُحافظونَ: مواظبت‌کنندگان. الوارِثونَ: ارث‌برندگان. الفِردوسَ: بهشت برین. هُم فیها خالِدونَ: در آن جاودانه‌اند، در آن ماندگارانند.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ به یقین مؤمنان رستگارند؛

۲ـ آنان که در نمازشان فروتنند؛

۳ـ آنان که [از کردکار و گفتار] بیهوده روی گردانند؛

۴ـ و آنان که زکات می‌پردازند؛

۵ـ و آنان که پاکدامنند.

۶ـ مگر در مورد همسران یا کنیزانی که در اختیار دارند، که در نزدیکی با آنان نکوهش نمی‌شوند.

۷ـ امّا آنان که غیر از این دو راه را پی گیرند، از حدّ شرع پا فراتر نهاده‌اند.

۸ـ آن مؤمنان رستگار، کسانی‌اند که امانتها و پیمان خود را مراعات می کنند؛

۹ـ و آنان کسانی‌اند که بر نماز خواندن خود پایبند هستند؛

۱۰ـ آنان‌اند که خود وارثانند.

۱۱ـ [و] خلد برین را به ارث می‌برند و در آن، جاودانند.

شرح و بیان

این سوره از یکصد و هجده آیه ترکیب شده و پس از سوره‌ی انبیا نازل گشته و مکی است و چون طلیعه و سرآغاز آن از اوصاف هفتگانه‌ی مؤمنان و پاداش آنان سخن می گوید، به سوره‌ی مؤمنون مشهور گشته است.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیشین

۱ـ اواخر سوره‌ی حج به جمله‌ی موجز «وَ افعَلُوا الخَیرَ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ» پایان می‌پذیرد که جامع دستورات خیر و رحمت هر دو سراست؛ اما در آغاز سوره‌ی مؤمنون، مفصل تبیین شده است.

۲ـ اوایل سوره‌ی حج در اثبات معاد و زنده شدن می‌فرماید: «ای مردم! اگر درباره‌ی زنده‌شدن تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه...» و در این سوره به گونه‌ای دیگر به اثبات معاد می‌پردازد و می‌فرماید: «انسان را از چکیده‌ی گِل آفریدیم، سپس او را در قرارگاهی استوار به صورت نطفه‌ای درآوردیم». [← همین سوره/۱۲و۱۳]

۳ـ در هر دو سوره، دلایلی بر وجود خالق هستی و یکتایی او، وجود دارد.

۴ـ هر دو سوره داستانهایی از برخی پیامبران آورده‌اند، تا در هر دوره و برای هر نسلی مایه‌ی عبرت باشد.

گوشه‌ای از آن‌چه در این سوره آمده است:

این سوره به اصول دین، یکتایی آفریدگار هستی‌بخش، اثبات پیامبری و معاد اشاره می کند.

نخست از ستایش و ویژگیهای ارزنده‌ی مؤمنانِ خداپرست سخن می گوید، سپس به دلایل قدرت خدا، چگونگی آفریدن انسان به شیوه‌های متعدد، آفریدنِ آسمان بلندپایه، پدیدآمدن آب از ابر بارانزا برای

حیات‌دادن به موجودات و روییدن انواع گیاهان، درختان و میوه‌های رنگارنگ و به وجود آمدن چهارپایان برای استفاده‌ی آدمی و رام‌کردن کشتی در دریا می‌پردازد. و نیز به رستگاری پیامبر خاتم از دست قوم ستمگر و نافرمان و شیوه‌ی دعوت او به سوی حق و پیوستن و پناه‌بردن به خدا از کید و حیله‌های شیاطین و شیطان‌صفتان اشاره می‌کند.

هم‌چنین اشاره کردن آیه‌های پایانی سوره به حساب و کتاب، بیم و هول و هراس روز قیامت، معیار رستگاری و زیانکاری و سعادت و شقاوت انسانها، بی‌اثر بودن انساب و نژاد در سرنوشت و نامه‌ی اعمال، آرزوی کافران برای بازگشتن به دنیا به منظور جبران کردن کردار پیشین خود، یادآوری به آن مشرکان و کافران وسایر بزهکاران تاریخ در مورد به تمسخر گرفتن مؤمنان و دوستان خدا، سؤال کردن از آنان درباره‌ی مدت‌زمانی که در دنیا سکونت داشته‌اند، هشدار و تذکر دادن به آنان به خاطر انکارِ قیامت و...

این سوره به رستگاری و سعادتمندی مؤمنانی که هفت صفت برجسته دارند، بشارت می‌دهد:

۱ـ این مؤمنان، رستگارند، چون به پیامبری پیامبر و روز رستاخیز باور واثق دارند.

۲ـ نماز را با خشوع قلب ادا می‌کنند، چشمانشان را از بیم خدا پایین می‌آورند و بال فروتنی را می‌گسترانند.

خشوع؛ یعنی إمتثال و اطاعت از امر خدا و نیاز به هدایت و خشنودی در برابر قضای او. و هم‌چنین پذیرش احکام و اجرای آن به گونه‌ای که انسان ذات بزرگوار پروردگار را ناظر و مراقب احوال خود بداند. بیم و هراس و نگرانی انسان از وقوع در نقص و گناه، پاک‌کردن درون از لکه‌ی ننگِ ریا و دورویی، همراه با اخلاص عمل و اقرار به همه‌ی نعمتهای خدا. خشوع؛ یعنی، مناجات با خدا و اندیشیدن در معانی قرآن. [← محمد/۲۴]

۳ـ از هرگونه حرام و مکروهی و حتی مباحی که خیری و یا هدفی در آن نباشد و از لهو و لعب و کارهای بیهوده می‌پرهیزند. [← فرقان/۷۲]

۴ـ زکات را ـ که در واقع حق نیازمندان است ـ با کمال میل ادا می‌کنند. [← نعام/۱۴۱]

۵ـ آنان که خود را از زنا و افعال حرام و آمیزش نامشروع باز می‌دارند و جز با زنان خود، خلوت نمی‌کنند.

یادآوری: آیه‌ی «فَمَنِ ابْتَغي وَرَاءَ ذلكَ فَأولٰئكَ هُمُ العادونَ» فقهای اهل سنت در مورد حرام و نامشروع‌بودن متعه به این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند: متعه سبب زوجیت نیست، توارث میان دو طرف ایجاد نخواهد کرد... پس این آیه دلیل قاطع بر تحریم متعه و... است. [تفسیر الواضح المیسر (با اندکی تصرف) و تفسیر منیر.]؛ [← معارج/ ۲۹تا۳۱].

جامعه‌ای که شهوات در میانش بی‌حساب رایج باشد، جامعه‌ای ناپاک است و از درجه‌ی بشریت سقوط

کرده و در درجه‌ی حیوانیّت است.

۶ـ مؤمنان کسانی‌اند که پایبند امانت و عهد و پیمان خویشند و خیانت نخواهند کرد و به عهد خود وفا می‌کنند. [← نفال/ ۲۷]

۷ـ و همواره از نمازهایشان مراقبت و مواظبت می‌کنند و آن را سر وقت می‌خوانند و دلهایشان آرام می‌گیرد. بنابراین، اینها سزاوار بهشت برین‌اند، سزاوار فردوس، بالاترین و برترین درجه‌ی بهشت، جای رستگاری و خوشبختی و خشنودی پروردگار. [← مریم/ ۶۳]، [← زخرف/ ۷۲]

آفرینش انسان، پدید آمدن آسمانها و فروفرستادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ۱۲ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۱۳ ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ
خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۱۴ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ۱۵ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ۱۶ وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ۱۷ وَأَنْزَلْنَا
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ۱۸ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ
جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۱۹ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ
طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلآكِلِينَ ۲۰ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي
بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۲۱ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۲۲

توضیح واژه‌ها

سُلالة: زُبده، خلاصه، چکیده، عُصاره. **طین**: گل، **نطفه**: [← حج/ ۵]. **قَرار**: قرارگاه، جایگاه. **مَکین**: محکم و استوار، جای امن و آرام. **کَسَونا**: پوشانیدیم. **أنشَأْناهُ**: آن را آفریدیم، پدید آوردیم. **تَبارَكَ**: آفرین باد، بزرگ و والامقام است، شایان بزرگداشت است. **الخالِقینَ**: آفرینندگان، سازندگان. **الخالِقینَ** ← **المقَدِّرین تَقدیراً**: اندازه‌گیرندگان، سنجش کنندگان. (منیر، نور...) **بَعدَ ذلك**: پس از طی مراحل آفرینش، اطوار آفرینش. **مَیِّتونَ**: مردگان، به طرف مرگ خواهید رفت. **سَبعَ طَرائِقَ**: هفت آسمان، طرایق، جمع طریقه، منظور طبقات است که به سوی هم راه دارند و روی هم قرار گرفته‌اند و... [← طلاق/ ۱۲]، [← نوح/ ۱۵] طرایق و طباق، یک معنا دارند. **بِقَدَرٍ**: به اندازه‌ی معین، به مقدار معلوم. **فأسکَنّاهُ**: آن را نگهداشتیم. آن را جای دادیم. **ذَهابٍ بِهِ**: نابود کردن آن. **نَخیل**: درختان خرما. **أعناب**: تاکستان، باغ انگور. این دو از بیشترین میوه‌های عرب بوده‌اند. **فَواکِهُ**: جمع **فاکهة**: میوه‌ها. **طورِ سَیناءَ**: جای مناجات و راز و نیاز موسای کلیم، میان مصر و اَیلَه یا در فلسطین است. طور سینین، هم گفته می‌شود. **تَنبُتُ**: می‌روید، می‌دهد، پدید می‌آورد. **صِبغٍ**: نان‌خورش، قاتق؛ مانند: سرکه و روغن زیتون. نان را در اینها فرو می‌برند و چرب و گوارا می کنند و می‌خورند. **الأنعام**: جمع **نَعَم**، چارپایان [← نحل/ ۶۶]. **نُسقیکُم(سَقْي)**: به شما می‌نوشانیم. **مِمّا في بُطونِها**: آن شیری که در شکمهای آنان است. **منها**: از شیر و گوشت آنها. **عَلَیها**: بر آن چارپایان. **تُحمَلونَ**: سوار

می‌شوید.

ترجمه‌ی آیات

۱۲ـ ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم.
۱۳ـ سپس او را به صورت نطفه‌ای در رحمِ مادر استوار گردانیدیم.
۱۴ـ آنگاه آن نطفه را به خون‌بسته درآوردیم و سپس خون بسته را به صورت گوشت‌پاره گردانیدیم، از آن گوشت‌پاره، استخوانهایی ساختیم و آنگاه بر استخوانها گوشت پوشانیدیم. سپس آن جنین را در آفرینشی دیگر به وجود آوردیم. خدا سرچشمه‌ی پرخیر و برکت و بهترین آفریننده است!
۱۵ـ پس از طی آن مراحل خواهید مُرد.
۱۶ـ سپس شما در روز آخرت برانگیخته می‌شوید.
۱۷ـ بر فراز شما هفت طبقه‌ی آسمان آفریده‌ایم و ما هرگز از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم.
۱۸ـ از آسمان، آبی به اندازه فرو فرستادیم و آن را در زمین نگهداری کردیم و ما برای از میان بردنش [نیز] توانائیم.
۱۹ـ به وسیله‌ی آن آب، باغهایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم که در آنها برای شما میوه‌های بسیاری است که از آنها بخورید.
۲۰ـ و درختی که از طور سینا پدید می‌آید، روغن [زیتون] و نانخورش برای خورندگان برمی‌آورد.
۲۱ـ و برایتان در پیدایش چارپایان، عبرتی است. از شیری که در شکم آنهاست، می‌نوشانیم و در آنها برای شما منافع بی‌شماری است و از [گوشت] آنها می‌خورید.
۲۲ـ و بر [برخی از] چهارپایان و بر کشتیها سوار می‌شوید.

شرح و بیان

۱۲ تا ۱٦ ـ مراتب پیدایش و پی‌درپی آمدن آنها با این همه نظم و ترتیب، بر وجود پدید آورنده دلالت دارد، سپس هدفی درست و اصولی را دنبال می‌کند و گواه آن است. قطعاً این پیدایش بسیار دقیق، تصادفی نیست و این آیات به ادوار آفرینش انسان اشاره می‌کند تا هر کس به مقدار توان و درک خود در این باره بیندیشد و به گوشه‌ای از راز این پیدایش که آغازش گِل چکیده و فرجامش موجودی راست‌قامت به نام آدمی است، پی‌ببرد. خداوند، مراتب آن را در نُه دوره (ادوار نه‌گانه‌ی آفرینش) بیان می‌کند:

أ: آفرینش انسان از عُصاره‌ای از گِل، واژه‌ی سلاله در آیه؛ یعنی، خلاصه و افشره‌ی هر چیز. خداوند، انسان را از خلاصه و عصاره‌ای پاکیزه و روشن و بدون تیرگی برگزید و آفرید. آدم، ابوالبشر ـ ع ـ را از گِل

چِکیده پدید آورد. «بدأ خَلْقَ الإنسانِ...» [← سجده/ ۷]. پس جنس بشر از عصاره‌ی گِل پدیدار گشت.

ب: سپس سایر افراد بشر برابر سنت و قانون الهی از راه قطره آبی ناچیز پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند. آب منیِ مرد در رحم زن و در جای امن قرار می‌گیرد و تا روز به دنیا آمدن به تکامل خود ادامه می‌دهد. آری! خدا آفرینش انسان را از گِل شروع کرد، سپس نسل او را از چکیده‌ای از آب بی‌مقدار (منی) آفرید. [← سجده/ ۷و۸] شما را از آبی بی‌مقدار آفرید و تا زمانی معین در جایگاهی آرام و امن قرار داد و به خوبی سامان بخشید، چه سامان‌بخشیدنی! [← مرسلات/ ۲۰تا۲۴].

ج: سپس آن نطفه‌ی ناچیز را به خون بسته ـ که به دیواره‌ی رحم می‌چسبد و زالوگونه و مستطیل‌شکل است ـ تبدیل کرد.

د: آنگاه آن خون لخته به پاره گوشتی ـ بدون طرح و شکل ـ و به اندازه‌ی لقمه‌ی جویده‌ای که در دهان گذاشته می‌شود، تبدیل گشت.

هـ ، و: این پاره گوشت نیز به صورت استخوانهای نرم و لطیف درمی‌آید، اندک‌اندک شکل می‌گیرد و سر و صورت و دست و پا و رگ و پوست و... از آن ایجاد می‌گردد تا مایه‌ی قوام و دوام بدن باشد و جسم بر آن تکیه کند. وقتی این پاره‌گوشت به صورت استخوان نرم و نازک و به گونه‌های متعدد و مختلف درآمد و جنین شکل نوی گرفت، پوششی از گوشت، استخوانها را فرا می‌گیرد و محکمش می‌کند و چون لباسی نگاهش می‌دارد.

ز: خداوند، پس از طی چهارماه، در آن می‌دمد و آفریده‌ی جدیدی به وجود می‌آورد که قدرت شنوایی، بینایی، ادراک، حسّ و حرکت و جنب‌وجوش او اندک‌اندک خود را نشان می‌دهد...

زهی خدای والامقام و بس‌بزرگ که با قدرت و حکمت خود، بهترین سازنده و آفریننده و کارهایش سنجیده و حساب‌شده و نقش‌بندی بسیار چیره‌دست و تواناست که از نطفه‌ی کوچکی از مَنی چنان جاندار نیرومند و توانایی می‌آفریند!! آفرین بر این قدرت‌نمایی بی‌مانند که در تاریکستانِ رحم این گونه، تصویر بدیعی بر قطره‌ی آبی نقش می‌زند! به راستی، قدرت صانعِ کردگار چه‌بزرگ و چه بدیع و نوظهور و بی‌مانند است!!

ح و ط: ای مردم! پس از طی این مراحل شگفت و رشد و تکامل و زیستن در زمین و پایان عمر معیّن، به سوی مرگ و کوچ کردن از دنیا روی می‌نهید، تا آن‌چه کشته‌اید، درو کنید و پای ثمرش بنشینید و حساب پس دهید و سپس زندگی واقعی را شروع کنید: زندگی‌ای دور از غوغاهای پر نشیب‌وفراز دنیا، دور از بیم و هراس و اضطراب، زندگی نیکو و پر از شادی و سرور، دور از غم و غرور، همراه آرامش و آسایش و خشنودی پروردگار، زندگی همیشگی و ماندگار. اما آنان که در دنیا مرحله‌ی انسانی خود را لکه‌دار نموده، به مرحله‌ی حیوانی سقوط کرده وارزش آدمیت را زیر پا نهاده‌اند، قطعاً در آخرت مرگ و

حیاتی ندارند، سرگردان و درمانده و هیزم و آتش‌افروزِ دوزخند. [← بقره/ ۲۴]

قطعاً روز قیامت زنده می‌شوید، تا به کیفر و پاداشِ کردارتان دست‌یابید. خداوند، جهان دیگر را پدید می‌آورد و نشأه‌ی آخر (پیدایش واپسین) فرا می‌رسد. [← عنکبوت/ ۲۰]

این مراحل نُه‌گانه‌ی آفرینش انسان، دلایلی روشن بر وجود آفریدگار، و یکتایی و قدرت اوست.

۱۷ تا ۲۲ ـ خداوند، طبقات آسمان را بر فراز ما به گونه‌ای بیافرید که یکی بر بالای دیگری قرار گرفته و مسیر دقیق و منظم سیاراتند و هیچ‌کدام از آن سیارات از مدار خود خارج نخواهند شد. [← نوح/ ۱۵] و هرگز خدا از این آفریده‌ها غافل نیست. و آنها را تا زمانی معلوم نگه می‌دارد و از اوضاعشان باخبر است. [← نعام/ ۵۹]، [← حدید/ ۴]. اگر یک لحظه غفلت ورزد، توازن آنها به هم می‌خورد و از مدار خود خارج می‌شوند و نظام آسمان و زمین گسسته و تباه می‌گردد.

خداوند، از ابر باران‌زای آسمان ـ به مقدار کافی ـ باران فرو می‌فرستد تا موجودات زمین از آن بهره‌مند و کوه، دشت و صحرا سرسبز و خرم گردند. کشتزارها، باغ و بوستانها همه‌وهمه به ثمر نشینند و آن‌سان که قطره‌ی آبِ نطفه را در رحم زن قرار می‌داد و از آن انسان آفرید، در درون زمین هم آب را ماندگار فرمود تا به صورتِ چشمه‌سارهای جوشان، جویبارها و... درآید و تشنگان را سیراب کند. هان! اگر خدا بخواهد، آن آب را به هدر می‌دهد یا به آبی شور و تلخ تبدیل می‌کند که قابل آشامیدن نباشد و نیازها را برطرف نکند و یا آن را در بطن زمین باز می‌دارد و نمی‌گذارد مورد استفاده قرار گیرد... اما الطاف بزرگوارانه‌اش فراگیر است و بدان آب، نخلستانها، تاکستانها و انواع چیزهای مفید را می‌آفریند تا انسانها از انواع میوه‌های گوناگون و مزه‌های مختلف آن برخوردار شوند. هم‌چنین از آن آب، درخت زیتون را در کوه طور سینین ـ که از همه‌جای سایر ممالک اطراف خود بیشتر است ـ و یا هر جای دیگر آفرید، تا روغن و نانخورشی فراهم آید و مردم از آن بخورند.

اکنون، پس از بیان رو‌ییدنیها قرآن از فواید حیوانات سخن به میان می‌آورد و خطاب به مردم می‌گوید: آفرینش حیواناتی چون شتر، گاو، گوسفند و بز در زندگانی شما درس مهم و پندآموزی است و باید بدان خوب بیندیشید: از شیری که از شکم و پستان آنها می‌تراود؛ می‌نوشید و از آن بهره‌های دیگری می‌برید، از گوشت آنها تغذیه‌ی کامل می‌کنید، از کرک و پشم و موی آنها انواع لباس، پوشاک و فرش می‌بافید. این چهارپایان هم‌چون کشتی که رام شماست، برای استفاده‌های دیگر در اختیارتان قرار دارند. [← نحل/۵تا۸]، [← یس/ ۷۱تا۷۳]

نکته: در این درس، پس از بیان مراحل پیدایش انسان، به آفرینش هفت آسمان اشاره می‌کند، برای این که دریابیم همه‌ی اینها برای خداوند سهل و آسان و بر هر کاری تواناست.

داستان نوح و پندگرفتن از آن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٣
فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ٢٤ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا
بِهِ حَتَّى حِينٍ ٢٥ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٢٦ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ
عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٢٧ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ
مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٨ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي
مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٢٩ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ٣٠

توضیح واژه‌ها

اُعبُدُوا اللهَ: تنها خدا را بپرستید. المَلَأُ: اشراف، مهتران، سران. [← بقره۲۴۶]، [← عرف/۶۰]. يَتَفَضَّلُ عَلَيكُم: بر شما برتری جوید، شما را پیرو خود گرداند. إن هُوَ: ما هُوَ، نیست او، او نیست. جِنَّةٌ: دیوانگی، جنون، کم‌خردی. تَرَبَّصُوا بِهِ (رَبْص): در مورد او صبر کنید، درباره‌اش درنگ کنید. حَتّي حِينٍ: تا چندی، تا مدتی. كَذَّبونِ: دروغگویم پنداشتند. بِأعيُنِنا: زیر نظر ما، جلوی چشم ما [← هود/۳۷]. وَحينا: به دستور ما، برابر رهنمود ما. فارَ التَّنورُ: تنور فوران کرد. تنور برجوشید، تنور بیرون زد. [← هود/۴۰]. اُسلُكْ فيها: برگیر، راه بده، داخل گردان. القَولُ: حکم، فرمان، وعده‌ی حق. لا تُخاطِبْني: با من سخن مگو. مُغْرَقُونَ: غرق‌شدگان. إستَوَيتَ: قرار گرفتی، استقرار یافتی، بر کشتی سوار شدی. مُنزَلاً: جایی، جایگاهی، منزلی. المُنزِلِينَ: میزبانان، مهمانداران، فرودآورندگان. مُبتَلينَ: جمع مُبتَلي، آزمایش‌کنندگان، امتحان‌گیرندگان.

ترجمه‌ی آیات

۲۳ـ ما نوح را به نزد قومش فرستادیم. به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید؛ چون که جز او خدایی ندارید. آیا پروا نمی‌کنید؟

۲۴ـ اشراف قومش که کافر بودند، [به مردم] گفتند: این مرد، بشری همانند شماست، می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می‌خواست فرشتگانی می‌فرستاد. ما، چنین چیزی در دوران پدران پیشینمان

نشنیده‌ایم.

۲۵ـ او مرد دیوانه‌ای است. پس مدتی درباره‌اش درنگ کنید.

۲۶ـ نوح گفت: پروردگارا! حال که دروغگویم می‌خوانند، مرا یاری کن.

۲۷ـ به او وحی کردیم که زیر نظر ما و به دستور ما کشتی بساز. وقتی فرمان ما فرا رسید و آب از تنور بالا آمد، در آن کشتی از هر جنسی دوتا [نر و ماده] را راه بده و خانواده و پیروانت را نیز سوار کن، مگر کسی از آنان که فرمان حق از پیش، درباره‌اش مقرر گشته است. و درباره‌ی کسانی که ستم ورزیده‌اند، با من سخن مگوی؛ آنها غرق‌شدگانند.

۲۸ـ وقتی تو و همراهانت بر کشتی نشستید، بگو: سپاس خداوندی را که ما را از دست مشرکان رهانید.

۲۹ـ و بگو: پروردگارا! مرا در جایی پربرکت فرود آور که تو نیکوترین مهماندارانی.

۳۰ـ البته در این داستان، اندرزهایی است و ما آزمایش‌کننده‌ایم.

شرح و بیان

۲۳ تا ۳۰ ـ پی‌درپی آمدن پیامبران از سوی خدا برای رسانیدن پیامی مشترک به مردم بود؛ پیامی توحیدی و گریز از شرک و کفر تا راه سعادت را بر رویشان بگشاید. نوح و سایر پیامبران آمدند تا مردم را از شرک و تباهی باز دارند و به یگانه‌پرستی فراخوانند.

نوح، خطاب به مردم عصر خود گفت: معبودی جز خدای یکتا ندارید که به درگاهش پناه ببرید. فقط او را عبادت کنید و فروتن باشید. چرا از انکار و مخالفت حق و روی‌برتافتن از فرمان آفریدگار و از عذاب سخت او پرهیز نمی‌کنید؟! اما سرانِ سرسختِ کفرورز خوشگذرانِ دنیادوست از میان آن ملّت غرق‌شده در گمراهی، چون نمی‌خواستند حقیقت این دعوت را دریابند و با چشم باز بدان بنگرند و مردم آن را بفهمند، بدون تفکر و اندیشه، مردم را علیه نوح وامی‌داشتند و می‌گفتند: نوح هم بشری چون شماست، هیچ امتیازی با شما ندارد و بدین وسیله می‌خواهد بر شما برتری جوید و خود به سروری و مهتری برسد و شما کهتران و زیردستان او باشید.

انسان را نسزد به پیامبری برسد. او با پیامبری چه کار! اگر خدا می‌خواست از فرشتگان پیامبری برمی‌گزید تا این رسالت را به انجام برساند. ما هرگز در تاریخ پیشینیان خود ندیده و نشنیده‌ایم که فقط یک خدا پرستش شود و جز او خدایی نباشد. آری! این سخن بی‌منطق، نشانه‌ی کفرگرایی و نافرمانی و تقلید کورکورانه‌ی آن مردم سیاه‌بخت بود.

گفتند: نوح مردی دیوانه است و به پندار خود از سوی خدا آمده تا ما را راهنمایی کند. پس، مدتی فرصتش دهید و صبر کنید که شاید این بیماری که دامنگیرش شده برطرف شود و به سوی آیین شما

بازگردد یا بمیرد و از دستش رستگار شوید. این سخن که سران قوم می‌گفتند، تنها بـه خـاطر آشـفته‌کـردن افکار عمومی بود و گرنه بیشتر آن سران، برتری و ممتاز بودن خِرد و اندیشه و سنگینی و وقار گفتار و رفتـار او را درک می‌کردند.

نوح که چنین مشاهده کرد و دریافت که دلهایشان سیاه گشته و نور امیدی در آن وجـود نـدارد و هـیچ راهی جز پناه‌بردن به خدا نمانده است و آن همه سال که آنان را فراخوانده بود، جـز انـدک شـماری ایمـان نیاورده‌اند، از خدا یاری طلب کرد که از چنگ کفرآلود آن مردم رهـایش فرمایـد تـا دیگـر دروغگـویش نخوانند. [← قمر/۱۰]، [← نوح/۲۶].

چون آن مردم، بسیار آفت‌زده و از رشـد فکـری و اندیـشه و عقیـده‌ی سـالم افتـاده بودنـد. و آن همـه دلسوزی ومهربانی و راهنمایی جانانه‌ی نوح در آنان بی‌اثر ماند، خداوند دعایش را پذیرفت و دسـتور داد تـا زیر نظر و برابر رهنمودهای او کشتی بسازد و هرگاه وقت و زمان عذاب الهی فـرا رسـید و آب از هـر سـو سطح زمین را فراگرفت و از تنور و هرجای دیگـری فـوران کـرد؛ از انـواع حیوانـات و جـانوران و گیاهـان مشهور، نر و ماده‌ای در کشتی اندازد. و نیز اهل بیت خود ـ جز پسر و همسرش؛ یعنی، کنعـان و مـادرش ـ و سایر مؤمنان پیروش را بر کشتی بنشاند تا از گزند توفان در امان باشـند و پـس از فرونشـستن توفـان وامـواج کوه‌پیکرش، بار دیگر در سرزمین غوغای زنـدگی را بیافریننـد و نـسل جدیـدی بـه بـار آورنـد کـه شـایان جانشینی و وراثت زمین را داشته باشند.

اکنون خداوند به نوح وحی می‌کند و فرمان می‌دهد که برای بزهکـاران مـشرک و سـران سـتم‌پیـشه‌ی تاریخ وساطت نکند؛ چون سنت الهی با آنان سر سازش و جانبداری ندارد، اینها نابودشدنی‌اند و بایـد کیفـر کردارشان را بچشند. پس ای نوح! وقتی آسوده‌خاطر در کشتی قرار گرفتی، بـه نیـایش و سـتایش خـدایت بپرداز و هنگام سوار شدن بر کشتی بگو: «بِسمِ اللهِ مَجریها وَ مُرساها»: روان شدن و لنگر انداختن کشتی با نام خداست. [← هود/۴۱]. و هنگام سوار شدن بر سایر وسیله‌ی سواری بگو: «سُبحانَ الَّذي سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقرِنينَ»: پـاک اسـت آن خـدایی کـه ایـن وسـیله را برایمـان رام کـرد، کـه مـا بـر آن توانـا نبـودیم. [← زخرف/۱۳و۱۴] و در وقت فرودآمدن از کشتی بگو: «رَبِّ أَنزِلْني مُنـزَلاً مُبارَکاً وَ أَنتَ خَيرُ الْمُنـزِلينَ» خـدایا! جایگاه پرخیر و مبارک را به من عطا کن. تو بهترین مهمان‌نوازانی. [←همین/۲۹].

بدان که این نشانه‌ها آزمونی است تا روشن گردد کـه چـه کـسانی پندپذیرنـد و بـه سـوی راه حق بـاز می‌گردند. [← بقره/۱۵۵]، [← آل‌عمرن/۱۸۶]، [← عرف/۱۶۸]، [← نبیاء/۳۵]، [← قمر/۱۵]...

داستان هود

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۳۱ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ ۳۲ وَقَالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الآخِرَةِ
وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا
تَشْرَبُونَ ۳۳ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ۳٤ أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ
وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ ۳۵ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ۳٦ إِنْ هِيَ إِلا
حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۳۷ إِنْ هُوَ إِلا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ۳۸ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۳۹ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ
نَادِمِينَ ٤۰ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤۱

توضیح واژه‌ها

قَرناً: نسل، مردم یک عصر و دوره. أفَلا تَتَّقونَ؟: آیا سر پرهیزگاری ندارید؟ لِقاء الآخِرَة: دیدار آخرت، دیدار آن جهان. أتْرَفْناهُم (تَرَف): آنان را مرفّه گردانیدیم، از نعمت فراوان برخوردارشان کردیم. به آنان آسایش بخشیدیم. أطَعتُم: پیروی کردید، اطاعت کردید. أيَعِدُكُم: آیا به شما وعده می‌هد؟ مُخرَجونَ: بیرون آورده‌شدگان، بیرون آورده می‌شوید، برانگیخته می‌شوید. هَيهاتَ: دور است، غیرممکن است. حَياتُنا الدُّنيا: زندگی این جهان ما. اِفتَري: دروغ بر بست. [← آل عمران/۹۴]؛ [← عنکبوت/۶۸]. كَذَّبوني [← همین/۲۶]. عَمّا قَليلٍ: به این زودی، پس از اندک زمانی. لَيُصبِحُنَّ ← لَيَصيرُنَّ: حتماً می‌شوند، البته خواهند شد، قطعاً می گردند. لَيُصبِحُنَّ نادِمينَ: حتماً پشیمان می گردند. الصَّيحَةُ: فریاد مرگبار، صدای هولناک، بانگ مرگبار. غُثاءً: خس و خاشاک روی آب، خاشاک خوردشده. بُعداً: هلاک، نابودی، دوری، دوری از رحمت، نفرین. [← هود/۴۴، ۶۰، ۶۸ و۹۵]

ترجمه‌ی آیات

۳۱ـ پس از آنان، نسل دیگری بیافریدیم

۳۲ـ و پیامبری از خودشان نزد آنان روانه کردیم [و دستور دادیم] که خدا را بپرستید. جز او شما را معبود و

فرمانروای [راستین]ی نیست. مگر پروا نمی‌کنید؟!

۳۳ـ جمعی از اشراف قومش ـ که کافر بودند و دیدار آخرت را دروغ می‌پنداشتند و در زندگانی دنیا آنان را مُرفّه گردانیده بودیم، ـ [به مردم] گفتند: این مرد، انسانی هم‌چون شماست. از آن چه می‌خورید، می‌خورد و از آن چه می‌آشامید، می‌آشامد.

۳۴ـ پس، اگر از بشری همانند خودتان پیروی کنید، در آن صورت زیانکار خواهید بود.

۳۵ـ آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی بمیرید و خاک و استخوان پوسیده شوید، باز دوباره برانگیخته خواهید شد؟!

۳۶ـ آن وعده‌ای که به شما داده می‌شود، دور و بی‌اساس است.

۳۷ـ جز این زندگانی دنیای ما چیزی در کار نیست. برخی می‌میریم و برخی زندگانی می‌کنیم و [هرگز] برانگیخته نمی‌شویم.

۳۸ـ او (هود) مردی است که بر خدا دروغ می‌بندد و ما به او باور نداریم.

۳۹ـ هود گفت: پروردگارا! اکنون که دروغگویم می‌دانند، یاری‌ام ده.

۴۰ـ فرمود: به زودی از کرده‌ی خویش پشیمان می‌شوند.

۴۱ـ پس [بنا به وعده‌ی حق] فریاد مرگبار، آنان را فرو گرفت و آنان را هم‌چون خاشاک روی آب گردانیدیم. نفرین بر ستمکاران!

شرح و بیان

۳۱ تا ۴۱ ـ اکنون سخن از قوم نافرمان عاد؛ یعنی، قوم هود است که پس از غرق‌شدن قوم نوح، نوبت این قوم فرا می‌رسد که جای آنان را گرفته‌اند. خداوند، هود را روانه‌ی میان آنان کرد تا به یکتاپرستی و ایمان درست فرایشان خواند و از کیفر و عذاب آخرت بیمشان دهد که شاید پرهیزکار باشند و راه راست را در پیش گیرند. اگرچه نام پیامبر آن قوم ـ به صراحت ـ در این درس نیامده؛ اما سیاق و سبک داستان پیامبران نشان می‌دهد که پیامبر این قوم، هود بوده است.

سران نافرمان قوم هود به خدا و روز قیامت کافر بودند، و در دنیا فرورفتند، در ناز و نعمت بی‌شمار به سر بردند و هم‌چون سران بداندیش قوم نوح به مردم ساده‌لوح می گفتند: این شخص، آدمی چون شماست و هیچ امتیازی ندارد و از این راه برتری می‌جوید. او مانند شما می‌خورد و می‌آشامد. سوگند به خدا اگر از کسی چون خودتان پیروی کنید و از خدایان پشت نمایید، قطعاً زیان می‌بینید و شخصیّت خود را تباه می گردانید و در هم می کوبید.

آری! خوشگذرانی و بی‌بند و باری فطرتشان را تباه کرد، احساساتشان را تیره و تار نمود و راه صحیح را

بر رویشان بسته بود. آنان پیوسته تلاش می کردند تا شبههی دیگری در میان مردم انتشار دهند و صحّت زنده‌شدن و قیامت را به باد تمسخر بگیرند و پیامبری هود را باور نکنند. از این رو به مردم می گفتند: هود به شما وعده می‌دهد که پس از مردن و خاک شدن و فرسوده گشتن استخوان بدن باز زنده می‌شوید و از خاک گور بیرون می آیید؟! ای مردم! این وعده، دورِ دور و بسی بی‌اساس و از نو زنده‌شدن، محال است.

آن مردم خودخواه به تأکید، برانگیختن و زنده‌شدن را برای حساب و کتاب، انکار می کنند و می گویند: ای قوم! زندگی، همین زندگی ماست و بس و حیاتی و جهانی پس از این دنیا نخواهد بود؛ جمعی می‌میرد، جمعی به دنیا می آید و به همین ترتیب نسلی جانشین نسلی دیگر می‌شود و پس از مرگ زنده‌شدنی در کار نیست و این مرد که مدعی پیامبری است، بر خدا دروغ می‌بندد، به او ایمان نداریم و تصدیقش نمی کنیم. پس، به هوش باشید به او نگروید و خدایانتان را از دست ندهید و زیانبار نگردید.

هود ـ سلام الله علیه ـ جز پناه‌بردن به خدا چاره‌ای ندید. بنابراین، از او یاری طلبید و هم چون دعای نوح او را به فریاد خواند و گفت: «رَبِّ انصُرنِي بِمَا كَذَّبُونِ». ای پروردگارا! کمکم کن، این قوم دروغگویم می‌خوانند و دین تو را باور ندارند و برایت شریک ساخته‌اند.خدا در پاسخ می‌فرماید: به زودی از کردار و رفتار ناپسندشان پشیمان می‌شوند؛ چون زمان عذابشان فرا می‌رسد و دیگر پشیمانی اثر ندارد. ناگهان فریاد مرگ‌آفرین جبریل آنان را فراگرفت و نابودشان کرد و مانند خس و خاشاکِ خُرد و ریز روی آب، فرو افتادند واز نور رحمت خدا دور گشتند. وای بر آنان که چه بد سرانجامی داشتند! آری! ستمگر، خودِ آنان بودند که با دست خود، در چاه نومیدی افتادند و به سوی نور و امید ره نبردند. [← زخرف/۷۶].

یاد برخی دیگر از پیامبران

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ۴۲ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۴۳ ثُمَّ
أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ
فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۴۴ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۴۵ إِلَى
فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ۴۶ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا
عَابِدُونَ ۴۷ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۴۸ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ ۴۹ وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۵۰

توضیح واژه‌ها

قُروناً: جمع قرن، نسلها، مردمان یک عصر و دوره. **آخَرِینَ**: دیگران. **قُروناً آخَرِینَ**: مردمان دیگر، نسلهای دیگر. **أَجَل**: زمان نابودی و پایان زندگی این‌جهانی. **یَسْتَأْخِرونَ**: درنگ می کنند، بازپس می‌مانند. **تَتْرا (تَتري)** در اصل وَتری بوده که واو به تاء تبدیل شده است، (وَتْر): پی‌درپی، یکی پس از دیگری. **أحادیثَ**: جمع **أحدوثَة**، مانند **اَضاحیك** جمع **أضحوكة**، سخنی که زبانزد باشد، سخنی که به صورت افسانه مردم برای یکدیگر بازگو کنند. یا بنا به نظر زمخشری اسم جمع حدیث و به معنای سخنان شگفت‌آور است. رأی جمهور در جاهای دیگر غیر از این آیه، مانند احادیث پیامبر بزرگوار، آن را جمع حدیث می‌دانند. **بُعداً**: [← همین/۴۱]. **بِآیاتنا**: نشانه‌های ما، مراد معجزات حسی موسی است. [← بقره/۵۷ و ۶۰]، [← عرف/۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۱]، [← سرء/۱۰۱]، [← طه/۲۰ و ۲۲]، [← شعرء/۶۳]، [← نمل/۱۰ و ۱۲]. **سُلطانٍ مُبینٍ**: دلایل روشن، حجت قاطع. **مَلَئِه**: سران و اطرافیان فرعون. **عالِینَ (عُلو)**: برتری‌جو، سرکش، نافرمان. **عابِدُونَ**: بندگان، زیردستان، خدمتگزاران. **المُهلَکینَ**: نابودشدگان. **الکتابَ**: تورات. **آوَیناهُما**: آن دو را جای دادیم، آن دو را پناه دادیم. **رَبوَةٍ**: جای بلند؛ یعنی، فلسطین، بیت‌المقدس یا رمله، پُشته. **ذاتِ قرارٍ**: جای استقرار و امن، محل زیست و سکونت. **مَعینٍ**: آب روان، آب زلال، آب‌چشمه.

ترجمه‌ی آیات

۴۲ـ پس از آنان نسلهای دیگری به وجود آوردیم.

۴۳ـ هیچ ملتی نه از اَجَل خود پیشی می گیرد و نه بازپس می‌ماند.

۴۴ـ ما پیامبران خود را پی‌درپی روانه کردیم و هربار برای هدایت امتی، پیامبری نزد آنان می‌آمد، او را دروغگو می‌پنداشتند؛ ما نیز آن سرکشان را یکی پس از دیگری آوردیم [و نابود کردیم] و مایه‌ی عبرت [و زبانزدِ مجالس] گردانیدیم. نفرین بر ستمکاران بی‌ایمان!
۴۵ـ سپس موسی و برادرش، هارون را با آیات خود و حجتی آشکار، روانه کردیم،
۴۶ـ پیش فرعون و سران قومش؛ اما آنان تکبر ورزیدند و مردمی برتری‌جو بودند.
۴۷ـ و گفتند: آیا به دو انسان مانند خودمان ایمان بیاوریم، در صورتی که طایفه‌ی آنان بندگان ما می‌باشند؟
۴۸ـ سرانجام، آن دو [پیامبر] را دروغگو نامیدند و [خودشان] از زمره‌ی نابودشدگان گشتند.
۴۹ـ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، امید که بنی‌اسرائیل راه یابند.
۵۰ـ پسر مریم و مادرش را نشانه‌ی [حیرت‌انگیزی] قرار دادیم و هر دو را در سرزمینی بلند که جای زیستن و دارای آب زُلال بود، جای دادیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این داستانهای موجز پیامبران، هدفمند و همگی با هم مشترک‌اند. موضوع آن، این که: متکبران و سران قومِ آن پیامبران خدا، نبوت را انکار می‌کردند و آنان را دروغگو می‌انگاشتند و آزار می‌دادند و به دلایل روشن و حجت قاطع حق، ایمان نمی‌آوردند. هدف از آوردن این داستانها در جای‌جای قرآن، برای بیداری و عبرت و پندآموزی اهل خرد است.

شرح و بیان

۴۲ تا ۵۰ ـ پس از نابودی قوم ستمگر عاد، اقوام دیگری پا به عرصه‌ی گیتی گذاشتند. قطعاً هر قوم و ملتی که به دنیا می‌آیند، روزی معیّن خواهند مُرد [← نحل/۶۱] و آرزوهای ناتمام خود را برجای خواهند گذاشت و بدکارانشان با کوله‌باری غم و حسرت از دنیا می‌روند و در آخرت هم گرفتار می‌شوند. خداوند، در برابر ملل مختلف، پیاپی، پیام‌آوران خود را به میان مردم می‌فرستاد، تا به سوی حق گرایند؛ اما بیشتر آنان، پیامبران را دروغگو می‌خواندند و ایمان نمی‌آوردند، خداوند نیز با انواع عذاب نابودشان می‌کرد و می‌گفت: «دریغا، بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد، مگر او را ریشخند می‌کردند. آیا ندیده‌اند که نسلها و مردم فراوانی را پیش از آنان نابود کرده‌ایم و دیگر به دنیا باز نخواهند گشت.» [← یس/۳۰و۳۱]. خداوند آنها را پی‌درپی کیفر کرد و افسانه‌ی مجالس شدند. [← سبأ/۱۹] نفرین بر مشرکان و بی‌باوران تاریخ!

خداوند، موسی و هارون را با آیات بس‌روشن و دلایل کوبنده و قاطع نزد فرعون و سران خودخواه وی

فرستاد[← نازعات/۱۷تا۱۹]؛ اما آن قوم سرسخت سنگدل، به ستیزه برخاستند و به مردم ساده‌دل گفتند: این دو نفر، انسانهایی مانند شمایند و طایفه‌ی آنان خدمتکاران و بندگان و زیردستان ما هستند و از ما فرمان می‌برند. خداوند، فرعون و سران و پیروانش را در دریای احمر غرق کرد و کسی از آنان نَرَست، آن گاه، به موسی کتاب آسمانی تورات داد که شاید مردم بنی‌اسرائیل هدایت شوند و راه راست پویند. [← قصص/۴۳]

داستان حیرت‌انگیز مریم و عیسی ـ سلام الله علیهما ـ نشانه‌ای روشن و معجزه‌ای قاطع بر عظمت قدرت و صنع نوظهور پروردگار دلالت دارد که عیسی بدون پدر به دنیا آمد و از گهواره تا دم مرگ معجزات فراوانی نشان داد. [← نبیاء/۹۱]. آن گاه خداوند در جای امن و باصفا و پرآب و درخت ثمرده، قرارشان داد...

اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٥١ وَإِنَّ هَذِهِ
أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ٥٢ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُونَ ٥٣ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ ٥٤ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ
٥٥ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لا يَشْعُرُونَ ٥٦ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ
مُشْفِقُونَ ٥٧ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ٥٨ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ ٥٩
وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ٦٠ أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي
الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ٦١ وَلا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ
وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٦٢

توضیح واژه‌ها

یاأَيُّهَا الرُّسُلُ: ای پیامبران! خطاب به همه‌ی پیامبران در این آیه، بدین معناست که هرکدام در زمان و حیات خود مورد چنین خطابی قرار گرفته‌اند و نعمتهای پاک الهی برای همه‌ی آنان یکسان مشروع بوده و ترک چیزهای حلال و پاکیزه در رهبانیت ناروا و مردود است. **الطَّيِّبات**: [← بقره/۵۷، ۱۷۲، ۲۶۷]، [← نساء/۱۶۰]. **أُمَّة**: در لغت؛ یعنی، قومی که بر یک امر، اجتماع کنند... [← نبیاء/۹۲]. **أُمَّةً واحِدَةً**: ملت و جماعتی یکپارچه... [← نبیاء/ ۹۲]. **تَقَطَّعوا أمرَهُم**: کار دین را پراکنده و بخش‌بخش کردند و دسته‌دسته شدند. **زُبُراً**: تکه‌تکه، گروه گروه، اختلاف، جمع **زبور**، کتاب، کار دین را متفرق کردند و در کتابهای متعدد آوردند. **ذَرْهُم**: آنان را واگذار، آنان را رها کن. **غَمْرَتِهِم**: گمراهی آنان، غفلتشان، جهالتشان، انگار در آب غرق‌اند. **نُمِدُّهُم(مَدّ)**: یاری می‌دهیم، کمک می‌رسانیم. **نُسارِعُ**: می‌شتابیم، سبقت می گیریم. **خَشيَةِ رَبِّهِم**: خوف از کیفر و عذاب پروردگارشان. **مُشفِقونَ**: بیمناکان، آنان که سخت بیم کیفر خدا را دارند. **آیات**: نشانه‌های دیدنی در آسمان و زمین، در هستی، در آفاق و انفس و آیات خواندنی قرآن و سایر کتابهای مُنزَل الهی. **لا یُشرِکُونَ**: شریک قرار نمی‌دهند، شرک نمی‌ورزند، نه شرک آشکار و نه شرک نهان، مرتکب نمی‌شوند. **یُؤْتُونَ(اَتَي)**: عطا می کنند، می‌دهند. **آتَوْا**: عطا کرده‌اند، داده‌اند، ادا کرده‌اند. **وَجِلَةٌ**: ترسان، بیمناک. **وَ هُم لَها سابِقونَ**: آنان در کار نیک پیشتازند، آنان پیش از هر کسی کار نیک انجام می‌دهند. **لَدَينا**: پیش ما، نزد ما. **کِتابٌ**: نامه‌ی اعمال آدمی، کارنامه. **يَنطِقُ بِالحَقِّ**: به حق سخن می گوید.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ ـ ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به کارهایی که انجام می‌دهید، دانا هستم.

۵۲ ـ [خطاب به پیامبران می‌فرماید:] دین شما دین یگانه‌ای است و من پروردگار شما هستم، از من پروا دارید.

۵۳ـ اما [مردم] میان خود، در کار [دین] اختلاف کردند و دسته‌دسته شدند و هر دسته‌ای به شیوه‌ای که داشتند، دل‌شاد بودند.

۵۴ ـ آنان را تا چندی در گرداب گمراهی خود واگذار.

۵۵ ـ آیا چنان می‌پندارند، اموال و فرزندانی که به آنان داده‌ایم؛

۵۶ ـ [برای این است که] درِ خیر و خوبی را با شتاب بر رویشان بگشاییم؟! [نه، چنین نیست]؛ بلکه نمی‌فهمند.

۵۷ ـ [مسلّماً] کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند،

۵۸ ـ و آنان که به نشانه‌های پروردگارشان باور دارند،

۵۹ ـ و کسانی که برای پروردگارشان شریک نمی‌گیرند،

۶۰ ـ و آنان که آن چه در توان دارند [در راه خدا] می‌بخشند و دلهایشان ترسان است [چون سرانجام] به سوی خدا باز می‌گردند؛

۶۱ ـ چنین کسانی برای [نیل به] کارهای نیکو می‌شتابند و در انجام آن پیشی می‌گیرند.

۶۲ ـ ما به کسی ـ جز به اندازه‌ی توانش ـ تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق، سخن می‌گوید و آنان هیچ‌گاه ستم نمی‌بینند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان سرگذشت سراسر درس و عبرت جمعی از پیامبران، خداوند به اصولی سفارش می‌کند که در زندگانی آدمی بسیار حیاتی و عدول از آن بدبختی است. و آن، خوردن و استفاده کردن از مال حلال و انجام دادن کردار شایسته است و این که بدانیم که امّت پیامبران و دین حق آنان، یکی است؛ اما دین را گروه‌گروه کردند و خود در این میانه حیران و سرگردان شدند و چنان پنداشتند که این همه نعمت الهی به خاطر خشنودی آفریدگارشان از آنان است، حال آن که این انعام دادن و مرفّه گردانیدن، بنا به قاعده‌ی استدراج، اندک‌اندک بر گناهْ افزودن است، تا در آخرت کیفر کردار بدِ خود را بچشند. [← قلم/۴۴ و ۴۵]

اما بندگان واقعی خدا ـ که همواره خوف او را در دل دارند ـ کسانی اند که در کارهای نیک پیش‌قدم

و از چهار صفت برجسته برخوردارند: ۱ـ بیم از هیبت و کیفر آفریدگار ۲ـ ایمان به آیات پروردگار ۳ـ دوری از شرک پنهان و آشکار ۴ـ ادای حقوق مالی چون: زکات، کفّاره و.. و ادای حقوق مردم مانند: امانتها، ودیعه‌ها و وامها. باز دلهایشان، لرزان است که مبادا کار و کردار نیکشان مورد پسند و پذیرش آفریدگار قرار نگیرد.

شرح و بیان

۵۱ تا ۶۰ ـ آری! هر انسانی تا جان در بدن دارد، به خوردن و آشامیدن و پوشیدن نیازمند است، اما از چیزهای حلال و پاکیزه تا او را پاکیزه و درست به بار آورد. این است که خدا به پیامبرانش ـ که گُل برگزیده‌ی هستی‌اند ـ دستور می‌دهد تا از پاکیزه‌ها بخورند. [← بقره/۱۷۲] و به پاس این نعمت کارهای پسندیده و ارزنده انجام دهند، چون حلال‌خوردن به کردار نیکو کمک می کند و آدمی بر آن چیره می گردد. خداوند نیز بر احوال بندگانش آگاه و نگهبان آنان است.

پیامبران دارای ملتی یگانه، پیامی یکپارچه، خدایی یگانه و راه و روش یک جهت و عبادتی یک رنگ بودند؛ اما مردم پس از آنان به دسته‌های متعدد درآمدند و دشمن هم شدند و هر کس جز خود دیگری را نمی‌پذیرفت تا آن دین و ملت پیوسته و یک‌رنگ، صدرنگ شد و تکه پاره گشت و مردم از هم پاشیده شدند و گروههای مختلف پدید آمد: یکی یهودی، دیگری نصرانی و یکی مجوس و آتش‌پرست و هر گروه به آن چه که خود داشت شادی می کرد؛ هرچند نادرست هم بود.

با این بیان، آن دشمنی و کشمکش که اکنون مشاهده می‌شود، بر مبنای آرزوهای نفسانی و هواهای انسانی و خردهای آن ملل است که در پیش، دین و جهت مشترکی داشتند. بی‌تردید این اختلافات، خروج از اصل وحدت دین حق است.

هان! تعبیر شیوای قرآنی که می‌فرماید: «فَتَقَطَّعُوا أمرَهُم بَینَهُم زُبُراً...» در نهایت زیبایی و نوآفرینی است که دین را به جامه‌ای زیبا و گشاد مَثَل زده که جمعی بر سر آن به جنگ و کشمکش برخاسته و هریک آن را برای خود می کشد که سرانجام هر کدام تکّه‌ای از آن را می‌رباید و جامه تکه پاره می‌شود و قیمت و ارزش و زیبایی‌اش از دست می‌رود. این است که می‌فرماید: «زُبُراً» تکه‌تکه، قطعه‌قطعه، جمعِ زبور؛ یعنی، شمشی از طلا و نقره. خداوند، خطاب به پیامبر خاتم می‌فرماید: تا مدت زمانی که مرگشان فرا می‌رسد، آن گمراهان نگون‌بخت را به حال خودشان وارهان تا در غرقاب غفلت و جهالت فرو روند. [← حجر/۳]، [← طارق/۱۷].

آیا این افراد نادان که به فراوانی رزق و روزی واموال و دارایی و فرزندان می‌نازند و فریفته شده‌اند، می‌پندارند که مورد اکرام قرار گرفته‌اند و درِ خیر و نیکی بر رویشان گشوده شده است؟! هرگز، چنین

نیست. [← توبه/۵۵]، [← سبأ/۳۵]، بلکه اندک‌اندک فرصتشان می‌دهیم تا بیشتر گناه کنند. [← آل عمرن/۱۷۸]. انگار چهارپایان‌اند و هیچ درک و درایتی ندارند و از هرگونه آزمایش الهی بی‌خبرند.

۵۷ تا ۶۲ ـ ایمان راستین در دلها هوشیاری، درک و پرهیز از پلیدیها و بیم و خوف از عذاب خدا را می‌آفریند. اینک صفات ارزشمند آنان که برای انجام کارهای نیکو از دیگران پیشی می‌جویند:

أ: این گروه سعادتمند، همواره در بیم و هراس و در فرمان پروردگارند. «اشفاق» در این آیه؛ یعنی، اثر بیم و خشیت که پیروی همیشگی را به ارمغان می‌آورد.

ب: آنان، آیات دیدنی در جاهای دور و نزدیک در عالم وجود و نشانه‌های خواندنی قرآن و دیگر کتابهای آسمانی را تصدیق می‌کنند.

ج: این بندگان مخلص، جز خدا برای هیچ موجودی سجده نخواهند برد و خدا را تک و تنها و بدون زن و فرزند، و یار و همدم و همانند می‌دانند.

با اندکی دقت می‌فهمیم که: صفت دوم؛ یعنی ایمان به یکتایی خدا و نفی شرک؛ توحید در ربوبیت است و صفت سوم، توحید درالوهیت و عبادت و نفی شرک خفی است، به گونه‌ای که در عبادت اخلاص نشان دهد وخشنودی خدا را به دست آورد.

در این درس به بیان صفت دوم(بندِ ب) اکتفا نشده است؛ چون بسیاری از مشرکان به توحید در ربوبیت اعتراف دارند که: «اگر از آن مشرکان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، قطعاً می‌گویند: خداوند...» [← لقمان/۲۵] ولی به توحید در الوهیت و عبادت اقرار نمی‌کنند و بُتها و سایر پدیده‌ها را می‌پرستند.

د: آنان در کارهای نیک و بذل و بخشش پیشقدمند و با این وصف باز بیم دارند که کردارشان مقبول نگردد که مبادا در ادایش کوتاهی کرده باشند.

پس، این نظم و ترتیب در نهایت زیبایی و شیرینی است؛ چون صفت نخست نشان خوفی است که آدمی را از آن چه که مقصود او نیست باز می‌دارد، صفت دوم بر ایمان درست و اندیشه در آن، صفت سوم بر ترک ریا در عبادت و بندگی وصفت چهارم بر انجام طاعات همراه بیم و امید و هراس از کوتاهی در کردار دلالت می‌کند. اینها کسانی‌اند برای اینکه کارهای نیکو را از دست ندهند، چُست و چابک به سویش می‌شتابند. خداوند نیز پاداش هر دو سرای آنها را عطا خواهد فرمود و نیکان را دوست می‌دارد. [← آل‌عمرن/ ۱۴۸]، [← عنکبوت/۲۷]. پس بدان که: سعادت و خوشبختی و افتخار و سربلندی همان است که آدمی در آخرت کسب می‌کند و بدان سرافراز می‌گردد.

نکته: وقتی انسان با ایمانِ بزرگوار به مقایسه می‌پردازد و کردار و اعمال خویش را با قدرت و نعمتهای متعدد خدا ـ که دلش هر لحظه و در هر نَفَسی شکوه او را احساس می‌کند ـ می‌سنجد، همه‌ی آن‌چه که

خود اندوخته و در ترازوی بندگی و طاعت قرارش داده؛ اندک و بی‌مقدار و در نظرش ذره‌ای ناچیز است؛ در صورتی که عظمت آفریدگار ماوَرای اندیشه‌ی داناست و آن را در سرتاسر زندگی و در تمام هستی درک می‌کند و از روزی که به دیدار او برود، می‌هراسد که حق بندگی را به تمام و کمال به جای نیاورده باشد...

بدان که: خداوند، بندگانش را به میزان استعداد و توانایی که در اوست، مکلف می‌کند که خود از آن خبر دارد و هرگز بر کسی ستم روا نمی‌دارد و هر کس برابر آن‌چه که در نامه‌ی اعمالش ثبت شده، مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرد. [← کهف/۴۹]، [← جاثیه/۲۹]، [← زلزله/۷و۸].

منکران و مشرکان و کردار و علل آن

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ٦٣ حَتَّى إِذَا
أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ٦٤ لا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لا تُنْصَرُونَ ٦٥
قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ٦٦ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا
تَهْجُرُونَ ٦٧ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ٦٨ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا
رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٦٩ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ
كَارِهُونَ ٧٠ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٧١ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ ٧٢ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٣ وَإِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ
الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ٧٤ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
٧٥ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ٧٦ حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ٧٧

توضیح واژه‌ها

غَمْرَة: [← همین/۵۴]. **مِن هذا**: از این کار نیک مؤمنان، از اوصاف چهارگانه‌ی مؤمنان... **مِن دُونِ ذلِكَ**: جز این کارها، جدای از این کارهای مؤمنان. **مُترَفیهِم** ← **مترَفینَ (ترَف)**: خوشگذارانان آنها، نازپرورده‌هایشان. **یجأَرون (جأْر)**: فریاد می‌زنند، ناله سر می‌دهند. **لا تَجأَرُوا**: فریاد مزنید، ناله سر مدهید، التماس و لابه مکنید. **مِنّا**: از جانب ما. **أعقاب**: جمع عَقِب، پاشنه، عَقَب. **تَنکِصونَ (نَکْص)**: به عقب برمی‌گشتید، خودداری می‌کردید. **مُستَکبِرینَ بِه**: به این عقب‌گرد و روی‌برتافتن می‌بالیدند، از پذیرفتن آن تکبر می‌ورزیدند، به بیت افتخار می‌کردند. **سامِراً**: افسانه‌سراییهای شبانه، داستان‌سرایان پیرامون بیت. **تَهجُرونَ**: بدگویی و یاوه‌سرایی می‌کنید. **القَولَ**: این سخن. **مُنکِرونَ**: ناآشنایان، انکارکنندگان. **جِنَّةٌ**: دیوانگی، کم‌خرَدی. **الحَقِّ**: در این‌جا مراد: قرآن، دین اسلام. **ذِکر**: راهنما، قرآن. **خَرْجاً**: مزد و هزینه. **لَتَدعُوهُم**: البته آنان را فرامی‌خوانی. **ناکِبونَ (نَکْب)**: منحرفان، کژروان. **ضُرّ**: صدمه، بلا، محنت، رنج و ناراحتی، ضرر و زیان مالی و یا جسمی [← نعام/۱۷]، [← یونس/۱۲ و ۱۰۷]. **لَجُّوا**: پای می‌فشردند، اصرار می‌کردند، ادامه می‌دادند.

یَعمَهونَ (**عَمَهْ**): سرگشته‌اند، مردّد و دودلند. **أَخَذْناهُم**: آنان را گرفتار کردیم. **ما اسْتَکانُوا**: فروتنی نشان ندادند، خاکسار نگشتند. **یَتَضَرَّعُونَ**: لابه و التماس می‌کنند. **مُبلِسونَ** (**بَلْس**): غم‌زدگان، ناامیدان.

ترجمه‌ی آیات

۶۳ـ اصولاً دلهای بی‌باوران از [حقیقت] این کار نیک در غفلت است و آنان غیر از [کفر و شرک] کارهای زشت دیگری دارند که پیوسته سرگرم آنند.

۶۴ـ [بر سر کردار زشت ماندند] تا هنگامی که خوشگذارانانشان را به عذاب گرفتار کردیم. آن‌گاه، فریاد برمی‌آورند.

۶۵ـ [به آنان می‌گوییم:] داد و فریاد نکنید، چون امروز از جانب ما یاری نمی‌شوید.

۶۶ـ آیات من برایتان خوانده می‌شد و شما به عقب برمی‌گشتید.

۶۷ـ [و] از این رویگردانی مباهات می‌نمودید و در افسانه‌سراییهای شبانگاهان یاوه می‌گفتید.

۶۸ـ آیا به [منزلت] این سخنِ حق نیندیشیده‌اند، یا این که چیزی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده بود؟!

۶۹ـ یا پیامبر خود را نشناخته‌اند که او را باور ندارند؟!

۷۰ـ یا این که می‌گویند: او دیوانه است؟! خیر؛ بلکه او حق را برایشان آورده و بیشتر آنان، حق را دوست ندارند.

۷۱ـ و اگر [دین] حق از خواسته‌های آنها پیروی می‌کرد، مسلّماً آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می‌شدند. ما قرآن را به آنان دادیم؛ اما آنان از پیروی آن روی گردانند.

۷۲ـ [ای محمد!] مگر از ایشان مزدی می‌خواهی؟ [هرگز] مزد و پاداش پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی‌دهندگان است.

۷۳ـ و [ای پیامبر!] این تویی که آنان را به راه راست فرامی‌خوانی.

۷۴ـ و کسانی که به روز رستاخیز باور ندارند، قطعاً بیراهه می‌روند.

۷۵ـ و اگر بر آنان رحمت آوریم و مِحنتهایی را که گرفتارش بوده‌اند، برداریم، در طُغیان خود کورکورانه پافشاری می‌کنند.

۷۶ـ ما آنان را به عذاب گرفتار می‌کنیم، باز آنان در برابر پروردگارشان سر فرود نمی‌آورند و لابه و زاری نمی‌کنند [و در آن غفلت دست‌وپا می‌زنند]؛

۷۷ـ تا دری از عذاب دردناک بر روی آنان می‌گشاییم که به ناگاه در آن لحظه نومید می‌گردند.

سبب نزول آیه‌ی ۶۷

مردم قریش پیرامون بیت به جای طواف، شب‌نشینی می کردند و به افسانه‌سرایی می‌پرداختند و به این کار می‌بالیدند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

در پیش، اشاره شده که: دین سهل و آسان است و سخت نیست و هر کس به اندازه‌ی توان و درکش مکلّف است، این آیات نیز از انکار و سرسختی بی‌باوران و مشرکان سخن می گوید که آنها در گمراهی و کفر و گناه و شرک فرورفته و به طعنه‌زدن به قرآن و استهزا به پیامبر و آزار مؤمنان دست یازیده‌اند.

شرح و بیان

۶۳ تا ۷۱ ـ آری! چون مشرکان و بی‌باوران دلهایشان در جهل و گمراهی و غفلت غوطه‌ور بود، میان حق و باطل فرقی نمی گذاشتند، سرانجام به راه کفر رفتند، به هر کار بد و زشتی دست می‌یازیدند و به اندرزها و پندهای آیات خواندنی الهی نمی‌اندیشیدند و همواره کار و گفتارشان تمسخر و ریشخند بود و از آلوده شدن به کردار ناپسند دوری نمی گرفتند. به ویژه، طبقه‌ی خوشگذرانان و آنان که در ناز و نعمت می‌زیستند از هیچ کار بدی خودداری نمی کردند و بسیار منحرف و کژرو بودند، تا این که خدا روز قیامت سران و نازپرودگانشان را گرفتار می کند و همه‌ی روزنه‌ها بر رویشان بسته می‌شود. آنان چون چاره و راه گریزی نمی‌بینند، ناگهان ناله سر می‌دهند و هم چون گاو فریاد می کشند و کمک می‌طلبند که شاید از عذاب درآیند؛ اما دیگر ناله و فریاد و لابه و زاری اثر ندارد، فرصت را از دست داده‌اند و از سوی خدا نیز به آنان هیچ کمکی نخواهد شد. آن شرک‌پیشگان بداقبال به سزای کردارشان، عذاب می‌چشند و نومید و زیانبار و بی یار و یاور و بی‌مددکارند. به ایشان یادآوری می‌شود که: آن چه را در دنیا مرتکب شده‌اند، به خاطر آورند که چگونه غرق در لهو و لعب و بزهکاری بودند و هرگاه آیات الهی برایشان خوانده می‌شد، از آن رَم می کردند، از شنیدنش بیزار بودند، روی برمی‌تافتند و می‌گریختند و در شب‌نشینیهای پیرامون بیت، به افسانه‌گویی و یاوه‌سُرایی می‌پرداختند، فرمان حق را به باد تمسخر می گرفتند، دشنامها می‌دادند و خود را از همه‌کس برتر و اهل حرم و خدمتگزاران(!) آن می‌نامیدند.

باز قرآن به روشنی هشدار می‌دهد که: چرا ستمگران تاریخ به اندرزهای قرآن گوش فرا نمی‌دهند و نمی‌اندیشند، تا حق را دریابند و به حقانیّت کلام الهی پی ببرند؟! چرا می‌پندارند آن چه که محمد برایشان آورده درمیان پیشینیان سابقه نداشته است؟! این پندارهای نادرست و خصمانه، نشان نیندیشیدن در معانی و مفاهیم فراوان و ارزنده‌ی قرآن است. چرا در مورد این پیامبر خاتم، نادانند و یا خود را به نادانی می‌زنند و

حقیقت و راستی و امانت و شخصیت او را نمی‌شناسند، حال آن‌که پیش از بعثت، چهل سال میان آنان به امین و درستکار مشهور بود و اکنون رسالتش را دروغ می‌انگارند. و جمعی از بی‌خردان، او را دیوانه می‌نامیدند؛ هرچند اطمینان داشتند که از هر خردمندی، بالاتر و برتر است؟! بله! ادعایشان دروغی بیش نیست؛ پیامبر، همراه حق پیش آنان آمد؛ اما برخی از ناسپاسان سیاه‌بخت، حق را خوش ندارند و از آن بیزارند.

حق یگانه و پایدار است، هوسهای نفسانی، ناپایدار و تغییرپذیرند. حال اگر دین حق و قرآن از خواسته‌ها و آرزوهای تباه و بیهوده‌ی مشرکان و بزهکاران پیروی می‌کرد، قطعاً نظم جهان از هم گسسته می‌گشت، این نظم بدیع و دقیق فرو می‌ریخت و هر کس به راهی ـ جز راه حق ـ می‌رفت و اگر مردم به حال خود رها شوند و قانونی منسجم و سنجیده از سوی آفریدگار هستی در اختیار نداشته باشند و یا به آن عمل نکنند و هر کس بر اساس خواسته‌های سرکش شهوانی گام بردارد، مردم به منشهای حیوانی می‌گرایند، آن‌گاه زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و وطن و خانه‌های امن و کانونهای گرم زندگی به جنگلی خطرناک و هول‌انگیز مبدل می‌گردد، همان‌سان که در این عصر ـ به علّت پشت کردن از قانون الهی و پیروی از هوسها و آرزوهای نفسانی ـ در گوشه و کنار و جای‌جای این سرزمین پهناور الهی، این خطر روی آورده است...

قرآن مایه‌ی عزّت، فخر و شرف ملّت عرب و سایر ملل جهان است و هر کس از آن تبعیت کند، شهره‌ی آفاق می‌گردد؛ اما سیاه‌بختان از بیداری بخت خود گریزانند و از پذیرش آن سرباز می‌زنند و به مبارزه علیه حق برمی‌خیزند.

۷۲ تا **۷۷** ـ این آیات، اخلاص و عشق و درستکاری پیامبر بزرگوار را در امر دعوت به سوی دین روشن بیان می‌کند که هرگز در برابر تبلیغ فرمان آفریدگار، چشم طمع به مال مردم ندوخته بود و از کسی چیزی نمی‌خواست تا از او بیزار شوند و گرویدن به دین در مقابل ثروتشان بر آنان سنگینی کند. پس رد این شبهه چنین است که : مگر پیامبر مزد و پاداشی از آن مردم انتظار داشت که از پذیرش حق فرار می‌کردند؟! قطعاً چیزی از مال دنیا نمی‌خواست؛ چون مزد او نزد پروردگارش بسیار نیکو بود و با تمام توان و اخلاص و علاقه به رسانیدن پیام آسمانی، مردم را به راه راست فرا می‌خواند. [← سبأ/ ۴۷]، [← ص/۸۶]، [← شوری/۲۳]. اما سیاه‌بختان آن را رها می‌کردند و به بت و بت‌پرستی و اوهام و خرافاتی که از نیاکانشان بدانان رسیده بود، می‌گرویدند و به آن دل می‌بستند و به آخرت باور نداشتند و راه کج و بیراهه می‌رفتند.

اگر خدا بر بسیاری از این مشرکان و بی‌باوران تاریخ، رحمت آورَد، مرحمت فراوان خود را بر آنان فرو ریزد، محنت و رنج و گرفتاریها را از آنان باز دارد و قحطی و خشکسالی را برطرف نماید، هرگز به دین نمی‌گروند و همان راه کج را که برگزیده‌اند، ادامه می‌دهند و بر سر کفر و طغیانگری پایدار می‌مانند و متحیر و سرگشته به ستم ـ چه بر خود و چه بر دیگران ـ می‌پردازند. «قطعاً اگر خدا

خیری از آنان سراغ می‌داشت به آنان گوش شنوا و درک و فهم می‌داد. باز اگر به آنان گوش شنوا می‌داد، پشت می کردند و دوری می‌ورزیدند.» [← نفال/۲۳]. ما آنان را به انواع عذاب و مصایب و فشار آزمودیم؛ اما به سوی حق روی نیاوردند و فروتنی نشان ندادند و از گمراهی دست نکشیدند؛ چون دلهایشان سیاه شده بود. [← نعام/۴۳].

اما سرانجام که هیچ گونه آزمونی در آنان اثر نکرد و بر کفر و بی‌باوری پای فشردند و در برابر دین خدا تواضع نشان ندادند، درِ عذاب بر رویشان گشوده شد و از هر خیر و راحتی محروم گشتند و تمام آرزوهایشان به نومیدی مبدّل شد.

نعمت بزرگ خدا بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده‌شدن

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِيلا مَا تَشْكُرُونَ ۷۸ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ
فِي الأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۷۹ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلا
تَعْقِلُونَ ۸۰ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُونَ ۸۱ قَالُوا أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ ۸۲ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ ۸۳ قُلْ
لِمَنِ الأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۴ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَذَكَّرُونَ ۸۵ قُلْ مَنْ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۸۶ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ ۸۷ قُلْ مَنْ
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۸ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ
فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ۸۹ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۹۰

توضیح واژه‌ها

أَنْشَأَ: آفرید، به وجود آورد. الإِفْئِدَةَ: جمع فؤاد، در این جا خِردها منظور است تا انسان بدان بیندیشد و استدلال کند. ذَرَأَكُمْ: شما را پدید آورد و در زمین افزون نمود. إِخْتِلافُ: پی‌درپی آمدن، رفت و آمد... أَفَلا تَعقِلونَ: مگر نمی‌اندیشید؟ ما: آن چه، سخنان. عِظاماً: جمع عَظْم: استخوانها. مَبْعُوثُونَ: برانگیخته‌شدگان. إِنْ هذا ← ما هذا: نیست این. أَساطِيرُ: جمع أُسطُوره، دروغها، دروغ‌بافیها. أُسطوره مانند اُحدوثه و اُعجوبه که به احادیث و اعاجیب جمع بسته می‌شوند. أَفَلا تَتَّقونَ: پس چرا پرهیزکار نیستید؟ چرا پندپذیر نیستید؟ مَلَكُوت: فرمانروایی، حاکمیت بزرگ. يُجِيرُ: پناه می‌دهد، امان می‌دهد. و لا يُجارُ عَلَيهِ: خدا در پناه کسی قرار نمی‌گیرد، در مقابل خدا نمی‌توان کسی را پناه داد؛ چون همه کس و همه چیز در اختیار اوست. فَأَنَّي: پس چگونه؟ تُسحَرونَ: افسون می‌شوید، گول زده می‌شوید. أَتَيناهُم: برایشان فرستادیم.

ترجمه‌ی آیات

۷۸ـ او کسی است که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد. [در صورتی که] اندکی سپاس می‌گزارید.

۷۹ـ خدا کسی است که شما را در زمین بیافرید و همه به بارگاه او گرد آورده می‌شوید.

۸۰ـ خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و پی‌درپی بودن شب و روز از اوست. چرا خرد به کار نمی‌برید؟

۸۱ـ [نه، خردورز نیستند] بلکه همانند آن چه پیشینیان گفته بودند، بر زبان می‌آوردند.

۸۲ـ و گویند: آیا وقتی که بمیریم و خاک و استخوان شویم، باز زنده خواهیم شد؟!
۸۳ـ این وعده را ـ در پیش ـ به ما و پدرانمان داده‌اند. اما اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.
۸۴ـ [ای محمد!] بگو: اگر می‌دانید، زمین و هر چه در آن است، از آنِ چه کسی است؟
۸۵ـ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: آیا بیدار نمی‌شوید؟!
۸۶ـ بگو: پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ، کیست؟
۸۷ـ گویند: خدا. بگو: پس چرا پروا ندارید؟!
۸۸ ـ بگو: اگر می‌دانید، بگویید چه کسی است که فرمانرواییِ همه‌چیز در دست اوست و او [به همه‌کس] پناه می‌دهد و [خود] در پناه و امان کسی نیست؟
۸۹ـ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چرا افسون‌زده شده‌اید؟!
۹۰ ـ خیر، [قرآن دروغ نیست]؛ بلکه سخن درست را برای آنان فروفرستاده‌ایم و آنان، خود دروغگو هستند.

شرح و بیان

۷۸ تا ۸۰ ـ خداوند این همه نعمت را به بندگانش داده تا از آن راه، بیشتر به حقایق هستی پی ببرند. اگر هر کس درباره‌ی آفرینش خود و تک‌تک اعضا و اندامش بیندیشد و خِرد را به کار گیرد، قطعاً خدا را بهتر می‌شناسد و راهیاب می‌شود. اگر به ارزشهای گوش و چشم و قلب خوب دقّت کند و درنگ نماید که هریک بهر چه کارهایی ساخته شده‌اند و چگونه از آنها استفاده می‌شود، بسیاری از شک و شبهه‌هایش برطرف و به مبدأ آفرینش نزدیک‌تر می‌گردد؛ اما به دلیل قدرنشناسی کمتر شکر صاحب نعمت را به جای می‌آورد و معدودی از انسانها شاکر و سپاسگزارند. [← یوسف/۱۰۳].

خدا به آدمی گوش و چشم و خرد بخشیده و زمین و سیع و پهناور را در اختیارش گذاشته است، تا او را سپاس گوید و بر سایر بندگانش درستکار و راست‌کردار باشد و راه خوب را برگزیند، فریب نخورد، دنیا را بهر خدا بخواهد، زمین را آباد کند و آیندگان را بدان شاد گرداند و خود نیز با سربلندی به سوی قیامت رهسپار شود؛ چون همگی روز قیامت در بارگاه آفریدگار، گرد می‌آیند و حساب پس می‌دهند.

هان! زندگی و مرگ و پیدایش شب و روز و چهارفصل با تمام زیباییها و شگفتیها و غوغاها و زمزمه‌هایش در دست قدرت آفریدگار هستی است. [← یس/۴۰].

چرا باید انسان به این همه دلایل روشن نیندیشد و قدرت همیشه ماندگار خدا را در دل و جان ترسیم نکند و در قلب و ذهن نگهش ندارد؟

این آیات در مورد وفور نعمتهای خدا تعریفی همگانی است که کلید گنجینه‌ی علم و معرفت را به بندگانش عطا کرده و حواس را به آنان داده تا بدان وسیله بتوانند بر کمال قدرت او استدلال کنند و همه را

در جای‌جای دور و نزدیک زمین، برای امری بسیار مهم و حیاتی و والا؛ یعنی، آبادانی و پیشرفت و ترقی جهانیان، بدون جور و ستم، جای داده است تا در امن و امان و صلح و دوستی با هم زندگی کنند و پس از سپری کردن این جهان، در عالم دیگر در محضر پروردگار، با مهر و محبت گرد آیند...

۸۱ تا ۹۰ ـ آنان با وجود مشاهده‌ی این همه دلایل و براهین هم‌چون پیشینیان خود می‌اندیشند و می‌گویند: وقتی با خاک یکسان شدیم و فرتوت و پراکنده گشتیم، آیا بار دیگر زنده می‌شویم؟ در نهایت بی‌شرمی از این فراتر می‌روند و مسخره‌کُنان گویند: چنین چیزی محال است و آن چه که محمد به ما وعده داده، دروغ و افسانه‌های گذشتگان است. [← نعام/۲۵]، [← فرقان/۵]، [← یس/ ۷۷و۷۸]، [← نازعات/۱۰ تا ۱۴]. آری! مشرکان و بی‌باوران تاریخ از عرب و عجم بینشی سُست و لرزان و پریشان دارند و بسیاری از آنان با وجودِ این که خدا را انکار نمی‌کنند؛ اما به شیوه‌های گوناگون برای او شریک می‌سازند! این است که خدا به پیامبر امر می‌کند تا برای آنان سؤالاتی مطرح نماید که شاید از غفلت بیرون آیند و بیدار شوند...:

ای پیامبر! از منکران آخرت بپرس: اگر با دانش و فرزانه و فهمیده هستید، مالک زمین و آن چه از حیوانات، پرندگان، گیاهان و میوه‌های رنگارنگ و غیره در آن است، از آن چه کسی است؟ جمله‌ی: «إن کُنتُم تَعلَمونَ» برای تحقیر آنان است که نمی‌فهمند؛ اما بر حسب فطرت و نهاد بشری جواب می‌دهند: تنها خدا صاحب و آفریدگار، و مدبر هستی است. پس اگر باورشان چنین است، چرا بیدار نمی‌شوند و پند نمی‌گیرند و بُتها و امثالش را شریک خدا می‌دانند؟

درباره‌ی اداره‌کننده‌ی جهان، پرسشی دیگر مطرح است که: پروردگار آسمانهای هفتگانه، ستارگان و سیارات، کهکشانها، ماه و خورشید، فرشتگان و عرش بزرگ، کیست؟ باز گویند: خداست؛ یعنی با این صراحت، مالک زمین (عالم سفلی) و آسمان (عالم علوی) را خدا می‌دانند و به آن اعتراف می‌کنند؛ اما چرا نمی‌ترسند و از بت و بت‌پرستی و شرک حذر نمی‌کنند؟ آیا ملکوت و فرمانروایی مطلق همگان و گنجینه‌ها در دست کیست؟ [← هود/۵۶]. روشن است که همه‌چیز و همه‌کس در پناه خدا هستند؛ ولی کسی نمی‌تواند خدا را در پناه خود درآورد. جواب، همان جواب نخستین است. باز به آنان بگو: پس، چرا فریب می‌خورند و از بندگی خالق هستی به سوی بندگی بُتان ناچیز و امثال آنها روی می‌آورند و روزگارشان را تباه می‌کنند؟ خداوند، سخن حق و دلیل راست برایشان آورد و اعلام داشت که خدایی جز الله نیست؛ اما آنان در گفتارشان دروغگویند و قرآن را افسانه پنداشتند.

خداوند نه فرزند دارد و نه شریک

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۹۱ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۹۲

توضیح واژه‌ها

لَذَهَبَ: حتماً می‌برد. لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ: هر خدایی با آفریده‌های خود در یک طرف قرار می‌گرفت، البته هر خدایی با آفریدگان خود سروکار می‌داشت، قطعاً هر خدایی به امور آفریده‌های خود رسیدگی می‌کرد و از سایر آفریده‌ها بی‌خبر می‌ماند و فرمانراویی‌اش از دیگران جدا می‌بود. لَعَلا بَعضُهُم عَلي بَعضٍ: هرآن بر یکدیگر برتری می‌جُستند. بر یکدیگر چیره می‌شدند، همان‌گونه که سردمداران و فرمانروایان دنیا بر یکدیگر چیره می‌گردند. يَصفونَ: توصیف می‌کنند، بیان می‌کنند. الغَيب: نهان. الشَّهادَة: آشکار. تَعالي: برتر است، والاست.

ترجمه‌ی آیات

۹۱ـ خدا فرزندی برنگزیده است و خدای دیگری با او نیست. اگر خدایی با او می‌بود، در آن صورت هر خدایی با آفریدگان خود سروکار می‌داشت و هرکدام بر دیگری برتری می‌جُست. خدا، از آن چه می‌گویند، منزه است.

۹۲ـ خدا دانای نهان و آشکار و از آن چه با او شریک می‌گردانند، برتر است.

شرح و بیان

۹۱ و ۹۲ـ خداوند، وجود فرزند و شریک را ـ که مشرکان به او نسبت می‌دهند ـ از ذات خود می‌زداید واز نظیر و همانند پاک است و کسی در فرمانروایی و خدایی همتا و یاور وی نیست. او تنها و بی‌نیاز است و ـ به فرض ـ اگر هستی، چند خدا داشته باشد، هرکدام به آن چه که خود ساخته، می‌پردازد و تنها در اندیشه‌ی آن است و از کار دیگران غافل خواهد ماند و هر قسمتی از جهان، قانون مخصوص خود را دارد که سرانجام هرج و مرج و بی‌بند و باری عجیبی در هستی رخ می‌دهد، فساد و تباهی فراگیر می‌شود، هر یک از خدایان در اندیشه‌ی گسترش اختیارات خود می‌باشد و بر دیگران برتری خواهد جُست ودایره‌ی

قدرت خود را توسعه خواهد داد، حال آن که جهان جز با یک قانون و یک مدبّر و اداره کننده، نظم و نظامش استوار و ماندگار نخواهد ماند. پس، هشیار باش که در آفرینش خدای رحمان هیچ هرج و مرج و بی‌نظمی مشاهده نخواهد شد. [← ملک/۳] و قطعاً هستی به فرمان هستی‌بخش در نهایت نظم دقیق و کامل و ارتباط پیوسته‌ی منسجم عالمِ فُرودین با عالم بالا، بدون کوچکترین برخورد و آشفتگی به کار خود ادامه می‌دهد، خدا از نهان و آشکار همه کس خبر دارد و به دلیل قانون «تمانُع» هستی‌بخش یکی بیشتر نیست و دیگران از علم غیب بیگانه‌اند و آن کس که علم غیب نداند، کامل نیست، حال آن که خدای والامرتبه، به کمال مطلق موصوف و از نسبتهای ناروا پاک و بی‌عیب است. این است، دلیل بطلان وجود چندخدایی در جهان. آری! پیدایش آسمانها و زمین و پی‌هم آمدن شب و روز از نشانه‌های یکتایی آفریدگار است و خردمند به آن دل می‌بندد. [← آل‌عمرن/۱۹۰].

راهنماییهای خدا به پیامبر

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ۹۳ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٩٤ وَإِنَّا عَلَى أَنْ
نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ٩٥ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٦
وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ٩٨

توضیح واژه‌ها

إمّا: اگر، مرکب است از «إن» شرطیه و «ما»ی زاید تأکیدی. تُرِيَنِّي(رأي): حتماً به من نشان می‌دهی، به من می‌نمایی. فَلا تجعلْني: پس مرا مگردان، پس مرا قرار مده. فَلا تجعَلْني فِي القَومِ الظّالمينَ: مرا در زمره‌ی گروه ستمکار قرار مده، که با آنان نابود شوم؛ چون نحوست ستمگران کسانی دیگر را نیز در بر می گیرد: از فتنه‌ای بترسید که تنها به ستمگران نمی رسد، گاهی فراگیر است. [← نفال/۲۵]. تکرار واژه‌ی «رَبِّ» در آغاز آیه‌های ۹۳ و ۹۴ برای تضرع و لابه‌ی بیشتر است. نُري: نشان می‌دهیم. إدفع: دفع کن، جواب بده. بالّتي: به کار نیک. السَّيِّئَةَ (سوء): بدی. هَمَزات: جمع همزه، وسوسه‌های شیاطین، تحریکات. أن يَحضُرُونِ: این که نزد من حضور پیدا کنند، این که در مجلس من حاضر شوند.

ترجمه‌ی آیات

۹۳ـ بگو: پروردگارا! اگر آن چه را که به آنان هشدارِ عذاب داده‌ای به من نشان دهی؛

۹۴ـ پروردگارا! مرا در زمره‌ی آنان قرار مده.

۹۵ـ قطعاً ما می توانیم آن چه را که به آنان هشدار می‌دهیم، به تو بنمایانیم.

۹۶ـ [تو ای محمد! پیام خود را برسان و] بدی را به شیوه‌ای نیکوتر دفع کن. ما به آن چه بیان می کنند، آگاهیم.

۹۷ـ بگو: ای پروردگار! از وسوسه‌های اهریمنان به تو پناه می‌آورم.

۹۸ـ پروردگارِ من! از این که آنها در نزد من حضور یابند، به تو پناه می‌آورم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آن که خداوند، پندارهای باطل مشرکان و بی‌باوران را در مورد فرزند گرفتن، شریک داشتن و

انکار قیامت و پاداش آن، مردود شمرد، دعا و تضرع و لابه را به پیامبر آموخت تا از عذابی که دامنگیر مشرکان زمان حیات مبارکش می‌شود، در امان بماند و بدیها را به نیکویی پاسخ دهد؛ چون نیکویی در اوقات فراوان سودمند است. سپس به او امر کرد تا برای رهایی از وسوسه‌های شیطان و شیطان‌صفتان در هر کاری به خدا پناه ببرد.

شرح و بیان

۹۳ تا ۹۸ـ پیامبر بزرگوار و محبوب آفریدگار از هرگونه عذابی که ستمکاران را فرا گیرد، مصون و در امان است؛ اما این شیوه‌ی دعا و التماس، علاوه بر تواضع و اظهار بندگی برای این است که سایر مردم با بیداری تمام همواره در مقابل کیفر الهی به دعا و لابه بپردازند و به او پناه آورند، تا بیشتر محفوظ بمانند. پس، پیامبر به امر خدا از خودِ او درخواست می‌کند که اگر عذابی برای مشرکان مقرر شده، او را در زمره‌ی آنان گرفتار نگرداند و مصونش بدارد. خداوند می‌فرماید: من می‌توانم در زمان حیات پیامبر هرگونه بلایی بر سر آنان بیاورم؛ امّا تا زمانی دیگر به تأخیرش می‌اندازم؛ چون در آینده برخی از خود آنان و نسلهایشان به اسلام می‌گروند، مسلمان می‌شوند و راه راست را در پیش می‌گیرند.

هم‌چنین قرآن شیوه‌ی دعوت را به پیامبر می‌آموزد تا در پاسخ نسبتهای ناروای مشرکان نیکویی نشان دهد، آزارشان را تحمل نماید و با صبر و مردانگی از آنان درگذرد.

آری! نیکی و بدی یکسان نیست و پاسخ بدی به نیکویی سبب زدودن دشمنی و کینه‌توزی و پایه‌گذاری دوستی و مودت است. این کار مهم تنها از انسان بردبار که از منشهای پسندیده، سهمی دارد، برمی‌آید. [← فصلت/۳۴و۳۵].

باز خداوند، پایداری بیشتر را بر سر راه راست به پیامبر یاد می‌دهد تا از وسوسه‌ها و کج نُماییهای شیطان و حضورشان در مجالس و پیرامون او، به بارگاه بی‌مثالش پناه آورد و از هرگونه دغلکاری و ترفند آنها در امان باشد وهم‌چنین هنگام خشم بر نَفْس خود چیره گردد.

أَحسِنْ إلَي النّاسِ تَستَعبِدْ قُلوبَهُم   فَطالَما إستَعبَدَ الإنسانَ إحسانُهُ

با مردم نیکویی کن، دلهایشان را به دست می‌آوری. بسا نیکویی، انسان را برده‌ی خود می‌گرداند یا (مادام که نیکویی انسان را برده‌ی خود می‌کند).

آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۹۹ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا
إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۰۰ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا
أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ۱۰۱ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
۱۰۲ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۱۰۳ تَلْفَحُ
وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ۱۰۴ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ
۱۰۵ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۱۰۶ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا
فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۱۰۷ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۱۰۸ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ
رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۱۰۹ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى
أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ۱۱۰ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ
الْفَائِزُونَ ۱۱۱

توضیح واژه‌ها

إرجِعونِ: مشرکان گویند: مرا باز گردانید، مرا به دنیا بازگردانید. آوردن این فعل امر به صورت جمع برای تعظیم پروردگار یا خطاب به فرشتگان مأمور است. **فیما تَرَکْتُ**: درباره‌ی عمری که از دست داده‌ام، به خاطر فرصتی که وانهاده و تلف کرده‌ام، در مورد کارهایی که فروگذار کرده‌ام. **کَلّا**: نه، هرگز، بازگشت به دنیا محال است. **إنَّها**: آرزوی بازگشتن. **کَلِمَةٌ**: سخن. **مِنْ وَرائِهِم**: فرارویشان، پیشاپیش آنان، جلوی دست آنان. **وَراء**، به اَمام معنا شده. **بَرزَخ**: مانع، حجاب. **نُفِخَ**: ماضی و در معنای مضارع؛ یعنی، دمیده شود. **الصُّور**: شیپور. [← نعام/۷۳] اشاره به نفخه و شیپور دوم. [← زمر/۶۸] اشاره به نفخه‌ی اول و دوم. **فَلا أنسابَ بَینَهُم**: جمع نسب، میان انسانها هیچ گونه نسبت خویشاوندی و وابستگی نخواهد ماند. **لا یَتَساءَلُونَ (سأل)**: از یکدیگر نمی‌پرسند. **ثَقُلَتْ**: سنگین باشد، نیکیهای آدمی از بدیهایش وزین‌تر باشد. **مَوازین**: جمع موزون، وزن‌شده‌ها، کفّه‌ی اعمال، سنجیده‌ها، برکشیده‌ها، ترازوی اعمال، گفتار و کردار. **خَفَّتْ مَوازِینُهُ**: سنجیده‌هایش سبک باشد، کفه‌ی کردارش بی‌مقدار و سبک باشد... [← عرف/۹]. **خَسِروا أنفُسَهُم**: به

خودشان زیان رسانیده‌اند، خود را زیان زده‌اند. تَلْفَحُ (لَفْح): می‌سوزاند، می گدازد، بریان می کند. کالِحونَ: ترشرویانند، چهره در هم کشیدگانند، اخمواند، لبانشان کنار رفته و باز شده و دندانهایشان نمایان است. تُکَذِّبونَ: دروغ می‌نامیدید، دروغ می‌انگاشتید. غَلَبَت: چیره شده بود. شِقْوَتُنا: بدبختی ما، نگون‌بختی ما. ضالِّینَ: گمراهان. مِنها: از آتش دوزخ. عُدنا: برگشتیم. همراه کفر بازگشتیم. إخْسَؤُوا فيها: در آن آتش گم شوید، با ذلّت و خواری ساکت باشید، ذلیلانه در آتش بنشینید، در آتش خوار و خاموش باشید. [← بقره/۶۵]. فَرِیقٌ: گروه، دسته. إتَّخَذْ تُموهُم سخريّاً (اَخــذ): آنان را به مسخره می گرفتید، ریشخندشان می کردید. ذِكري: یاد من. جَزَيتُهُم: آنان را پاداش دادم. فائِزونَ: رستگاران.

ترجمه‌ی آیات

۹۹ـ آن گاه که مرگِ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [به دنیا] بازگردانید.

۱۰۰ـ شاید عُمر تلف کرده‌ام را به کارهای پسندیده جبران کنم. هرگز، این سخنی است که او آن را بر زبان می‌راند [و بدان عمل نمی کند] و پیشاپیش آنان تا روز برانگیختن، برزخی است [که مانع بازگشت آنان خواهد شد].

۱۰۱ـ وقتی در «صور» دمیده شود، دیگر آن روز پیوند خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر سؤال نمی کنند.

۱۰۲ـ و آنان که سنجیده‌های اعمالشان، گران‌سنگ باشد، مسلّماً رستگارند.

۱۰۳ـ و آنان که سنجیده‌های اعمالشان سبک‌وزن باشد، به خود زیان رسانیده‌اند ودر دوزخ ماندگار خواهند بود.

۱۰۴ـ آتش، صورتهایشان را می‌سوزاند و آنان در آن، اخمو و چهره در هم کشیده‌اند.

۱۰۵ـ [خطاب خدا به آنان است که:] آیا آیات ما برایتان خوانده نمی‌شد که شما آن را دروغ می‌پنداشتید؟

۱۰۶ـ آنها گویند: پروردگارا! تیره‌بختی ما بر ما چیره شد و ما مردمی گم کرده راه بودیم.

۱۰۷ـ پروردگارا! ما را از این آتش بیرون آور، اگر دیگر بار [به کارهای پیشین] بازگشتیم، قطعاً ستمکاریم.

۱۰۸ـ خدا می‌فرماید: در آن آتش خوار و خاموش بمانید و با من سخن مگویید.

۱۰۹ـ [مگر به یاد ندارید که:] جمعی از بندگانم [در دنیا] می گفتند: پروردگارا! ایمان آورده‌ایم، ما را بیامرز و بر ما رحمت آور؛ چون تو بهترین دلسوزانی.

۱۱۰ـ در صورتی که شما آنان را به ریشخند می گرفتید، تا آنجا که [به ریشخند آنان مشغول گشتید که] یاد مرا از خاطرتان زدودند و شما به آنان می‌خندیدید.

۱۱۱ـ من هم امروز به خاطر بردباری که [که آن بندگانم] داشتند، پاداششان می‌دهم. بی گمان آنان

رستگارند.

شرح و بیان

۹۹ و ۱۰۰ ـ مرگ فرا می‌رسد و ستمکاران و بزهکاران اکنون یقین دارند که وعده‌ی الهی تحقق یافته است، از خدا درخواست می کنند که آنان را به دنیا باز گرداند، تا عمر از دست رفته را به کارهای نیک جُبران نمایند. [← نعام/۲۷]، [← عرف/۵۳]، [← برهیم/۴۴]، [← سجده/۱۲]، [← فاطر/۳۷]، [← شوری/۴۴].

دمی چند گفتم برآرم به کام / دریغا که بگرفت راه نفس
دریغا که بر خوان الوان عمر / دمی خورده بودیم گفتند: بس
(سعدی)

آری! همه‌ی این آرزوها و التماسها وقتی پیش می‌آید که آنان هنگام مرگ و روز قیامت و در آتش دوزخ، عذاب را به عیان می‌بینند. اما بنا به آیه‌ی زیر این درخواست و التماس، مخصوص بی‌باوران نیست؛ بلکه همه‌ی کسانی که در عبادت و بندگی و انجام وظایف خود، کوتاهی کرده باشند، لابه و التماس می کنند؛ هرچند فرصتشان پایان یافته است. [← منافقون/۱۰].

اما آرزوی بازگشتن، سخنی است بی‌اساس؛ و معنا و مفهوم ندارد و ثمربخش نیست و سخنی بر باد رفته و هدر است و مانع بزرگی چون گور میان شخص و بازگشتنش به دنیا وجود دارد و تا روز حشر آن مانع به نام برزخ میان دنیا و رستاخیز برقرار است و در بازگشت او به دنیا هیچ سودی نخواهد داد؛ که اگر بازگردانده شوند بر سر آن‌چه که نباید انجام دهند، باز می گردند و آنان درغگو هستند. [← نعام/۲۸]. پس هرگز به دنیا باز نخواهند گشت؛ بلکه به سوی قیامت می‌روند و عذاب را می‌چشند؛ چون فراروی آنان دوزخ است. [← جاثیه/۱۰]... و عذابی سخت فراروی دارند. [← برهیم/۱۷].

۱۰۱ تا ۱۱۱ـ هنگامی که اسرافیل بار دوم در صور دمید و مردگان از گور سربرآوردند، پیوندها، خویشاوندیها و دوستیها از هم گسسته و آن معیار ومیزانی که در دنیا بر آن بوده‌اند، کنار زده می‌شود و سودمند نیست و هر کس به فکر خویش است. آن روز، روزی است که انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندانش می گریزد و چنان سرگرم و گرفتار کار و بار خود خواهد بود که دیگران را فراموش می کند و در اندیشه‌ی این و آن نیست. [← عبس/۳۴تا۳۷]. هیچ دوستی از حال دوست صمیمی خود که جلوی چشمش قرار دارد، نخواهد پرسید. [← معارج/۱۰ و ۱۱]. اما وقتی که بهشتیان به بهشت رفتند و جای گرفتند و دوزخیان در دوزخ افکنده شدند، بهشتیان از حال و بال یکدیگر می‌پرسند. [← صافات/۲۷].

پس در آن روز جز کردار نیک و خداپسند، به انسان سود نمی‌رساند و به همین دلیل می‌فرماید: «فَمَن

ثَقُلَت مَوازِينُهُ...» هر کس نیکیهایش برتر از بدیهایش باشد، کامیاب است و به بهشت می‌رود. و دیگر هیچ گونه غم و اندوهی نخواهد داشت؛ ولی آن کس که بدیها و زشتکاریهایش از نیکیهایش بیشتر باشد، زیان می‌بیند و دست حسرت و ندامت می گزد و همه‌چیز را از دست می‌دهد، در دوزخ می‌ماند، سر و صورت و اندامش می‌سوزد. [← نبیاء/۳۹] و بسیار اخمو و گرفته و دهان باز شده و دندان برآمده و بدمنظر است. انگار کلّه‌ی بریان و عاری از زینتِ پوست و موست.

پیام‌آوران و پیروان راستین آنان در دنیا بارها آیات خدا را برای این دوزخیان بدترکیب خوانده‌اند؛ ولی آنان را دروغگو نامیدند و از اندرزهای مهربانانه‌ی معلمان دلسوز سربرتافتند و بیراهه رفتند و سرانجام گروه گروه به سوی آتش دوزخ سوق داده شدند... [← زمر/۷۱]، [← ملک/۸ و۹].

دوزخیان در قیامت به اعتراف و اعتذار می‌پردازند و می گویند: پروردگارا! نگون‌بختی و بدگوهری بر ما چیره گشته بود، ما مردمی سیاه‌چاره و گم کرده راه و درمانده بودیم. اکنون به بزهکاریها و خطاهای فراوان خود، اقرار می کنیم. آیا راه بیرون آمدن از آتش دوزخ را داریم؟ [← مؤمن/۱۱]. پروردگارا! ما را از این آتش بیرون آور، اگر بار دیگر بر سوی گناه رفتیم و بزهکار شدیم، قطعاً ستمکاریم و باید کیفر ببینیم. خداوند، آنان را به تندی می‌راند و می گوید: لال و خاموش باشید و زار و نزار و رسوا و زبون در آتش بمانید ودم نزنید. مگر فراموش کرده‌اید که در دنیا جمعی از بندگان مؤمنم را به خاطر ایمانشان به باد استهزا می گرفتید و به آنان می‌خندیدید و این سرگرمی بی‌ادبانه، یاد مرا از دلهایتان برده و میان شما و تفکر واندیشه و ایمان مانع شده بود و به منزلت خدایی من اهمیّت نمی‌دادید!؟ آری! گناهکاران بی‌شرم و ادب، مؤمنان را به ریشخند می گرفتند و چون از کنارشان می گذشتند با چشم و ابرو به یکدیگر اشاره می کردند. [← مطففین/۲۹و۳۰].

باید سیاه‌بختانِ بی‌باور بدانند که من پاداش نیکوی آن مؤمنان بردبار را داده‌ام. پاداشی در برابر آن همه تمسخر و استهزا و آن همه اذیت و آزار چشیدن؛ یعنی، رستگاری و به کام دل رسیدن و مورد خشنودی پروردگارشان قرار گرفتن و سرانجام در بهشت مقیم شدن را نصیب آنان کردیم و امروز این مؤمنان به حال و وضع دشمنان دین می‌خندند و روی تختهای سعادت و کامیابی نشسته و آنان را می‌نگرند، تا بدانند که آیا آنان به کیفر کردار زشت و بدشان رسیده‌اند؟ [← مطففین/۳۴تا۳۶].

مدت ماندگاری در دنیا، کیفر مشرکان... و رحمت کردن بر مؤمنان

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ۱۱۲ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ
۱۱۳ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۱۴ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا
وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ ۱۱۵ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلَهَ إِلا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
۱۱۶ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ
الْكَافِرُونَ ۱۱۷ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۱۱۸

توضیح واژه‌ها

قالَ: خدا فرمود یا فرشته‌ی مأمور به آنان گفت. **کَمْ**: چه‌قدر، چه‌مدت، چند سال؟ **لَبِثْتُم**: ماندگار بودید، به سر بردید، زندگی کردید، درنگ کردید. **عَدَدَ سِنينَ**: شمار سالها. **العادّین(عدد)**: شمارش کنندگان، شمارگران، برشمرندگان. **لَو اَنَّکُم کُنْتُمْ تَعلمونَ**: اگر شما می‌دانستید، اگر خرد می‌داشتید، بی‌ارزشی دنیا را درک می‌کردید، اگر مدت ماندگاری دنیا را در برابر ماندگاری خود در آتش می‌فهمیدید. **عَبَثاً**: بی‌فایده، باطل. **تَعالَي**: والاست، پایه‌بلند است. **المَلِكُ الحَقُّ**: فرمانروای حقیقی، فرمانروای راستین. **يَدْعُ**: می‌خواند، پرستش می‌کند. **حِسابُهُ**: مزد او. **لا بُرهانَ لَهُ**: هیچ دلیلی بر حقانیت آن ندارد، بر حق بودن آن دلیل ندارد. **لا يُفلِحُ**: رستگار نمی‌شود، کامیاب نمی‌گردد.

ترجمه‌ی آیات

۱۱۲ـ خدا می‌گوید: چند سال در زمین به سر برده‌اید؟

۱۱۳ـ گویند: یک روز یا برخی از یک روز به سر برده‌ایم. از شمارگران [توانا] بپرس.

۱۱۴ـ خدا می‌فرماید: اگر می‌دانستید، جز اندکی [در دنیا] به سر نبرده‌اید.

۱۱۵ـ آیا [چنان] می‌پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و به پیشگاه ما بازگردانیده نمی‌شوید؟

۱۱۶ـ پس، خداوندی که فرمانروای راستین است [از آفریدن بی‌هدف]، منزه است و هیچ خدایی جز او نیست و او پروردگار عرش گران‌سنگ است.

۱۱۷ـ هرکس با خدا، معبود دیگری به فریاد بخواند ـ که قطعاً بر درستی آن هیچ دلیلی ندارد ـ حسابش با پروردگار خواهد بود. بی‌تردید کافران رستگار نخواهند شد.

۱۱۸ـ بگو: پروردگار من! بیامرز و رحمت آور که تو بهترین رحمت‌آورندگانی.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین از منکران قیامت و این که آنان بار دیگر به دنیا باز نخواهند گشت، سخن گفت؛ در این آیات پایانی سوره نیز فرشتگان به امر خدا از دوزخیان درباره‌ی مدت زیستنشان در دنیا به شیوه‌ی توبیخ سؤال می‌کنند؛ هرچند هدف سؤال نیست. سپس خداوند دلیل زنده‌شدن را بیان می‌نماید و به پیامبر دستور می‌دهد از بارگاه او آمرزش و رحمت بجوید تا امّتش نیز شیوه‌ی آمرزش را فراگیرند و راه یابند و چون بی‌باوران نباشند.

شرح و بیان

۱۱۲ تا ۱۱۸ ـ این سؤال نشان بی‌ارزشی جلوه‌های فریبای گذرای دنیا و مدت ماندگاری در آن است و با این وصف، کافران بی‌باور عمر کوتاه خود را به تباهی و سیاهی کشاندند و فرمان کردگار را به جای نیاوردند، تا هم‌چون مؤمنان کامیاب شوند. هدف از سؤال مقایسه‌ی دنیای کوتاه مدت با جهان بی‌پایان است و این که: بی‌باوران، عمر جاودان آخرت را به زمان اندک ناپایدار دنیا فروختند. این سؤال برای کوبیدن، نکوهش کردن و مایه‌ی غم و حسرت افزودن بر غمهای دیگر آنان است. آن سرگشتگان از بیم و هراس روز بازپسین، شمار روزهای عمر خود را در دنیا فراموش می‌کنند و آن را یک روز و یا پاره‌ای از یک روز بیشتر در نظر نخواهند داشت؛ چون همه‌چیز را از دست داده‌اند. و چون به جواب خود،خشنود نیستند، گویند: پاسخ این سؤال در توان فرشتگان است که به درستی از عهده‌ی آن برمی‌آیند. در جواب آن نگون‌بختان گویند: ماندگاری شما در دنیای گذرا در برابر آخرت بسیار اندک بود و اگر خوب می‌فهمیدید، زندگانی همیشگی را بر دنیای ناچیز بی‌وفا ترجیح نمی‌دادید و با کردار درست، خشنودی پرودگار را به دست می‌آوردید و اکنون به شما گفته نمی‌شد: در آتش دوزخ با خواری و خفّت، خاموش باشید...

آری! هدف از سؤال در این درس، برای ریختن غم و حسرت به دلهای نومید آنان و بی‌ارزش نشان دادن دنیای خاکی است.

ای مردم! چنان می‌پندارید که آفرینش شما بی هدف و دور از حکمت و چون حیوانات فقط برای پُر کردن شکمها و رسیدن به آرزوهای نفسانی است و هرگز نیندیشیده‌اید که روزی به سوی ما بازخواهید گشت!؟ اصلاً چنین نیست. دنیا آزمایشگاه بزرگ الهی است و خدا از انجام دادن کار بیهوده بری است. او فرزانه است و کارهایش جز از روی حکمت نیست و هرکس به پاداش و یا کیفر اعمالش خواهد رسید. [←

قیامت/۳۶]. پس بدانید که نسبت شرک و فرزند به خدا و بندگی غیر او، بدون دلیل است و جنایتی بس بزرگ به حساب می‌آید و خدا روز قیامت به حساب همه می‌رسد و بدکاران کفرپیشه رستگار نخواهند شد.

بدان که: سرآغاز سوره به رستگاری و سرافرازی مؤمنان اشاره کرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤمِنونَ» و پایانش عدم رستگاری کافران را بیان می‌کند: «إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الكافِرونَ» تا تفاوت میان این دو گروه به روشنی مشهود گردد.

پس ای انسان! بگو: پروردگارا! گناهان و خطاهایم را بپوشان و بر ناتوانیهایم رحم کن؛ چون تنها آمرزنده و رحم‌آورنده تویی.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مدنی

۶۴
آیه

نور

ویژگی و ممتاز بودن سوره‌ی نور

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۱

توضیح واژه‌ها

سُورَةٌ: تعدادی از آیات قرآن که اول و آخرش شرعاً از سوی پیامبر ثابت و به وسیله‌ی جبریل از سوی خدا وحی شده باشد، بخش مستقلی از قرآن که به نام خاصّی نامگذاری شده است. تنوین «سورةٌ» برای تفخیم و بزرگداشت سوره است. **فَرَضْناها**: احکام و دستورات این سوره را به طور قطع واجب گردانیده‌ایم. **تَذَکَّرون**: پند و اندرز می‌گیرید.

ترجمه‌ی آیه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ این سوره‌ای است که آن را فروفرستاده و احکامش را واجب گردانیده‌ایم و در آن آیه‌های بس روشنی نازل کرده‌ایم که پند گیرید.

شرح و بیان

این سوره دارای شصت و چهار آیه و به اجماع مدنی و مهمّ است.

سبب نامگذاری آن به سوره‌ی نور این که: زندگانی اجتماعی مردم را از راه آداب و فضایل و تشریع احکام و قواعد، روشن ودرخشان می‌گرداند و در آیه‌ی ۳۵ نیز آمده که خداوند، آسمان و زمین ودل و درون انسانهای سرگشته و گمراه را به نور خود تابناک می‌فرماید.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیشین

این دو سوره از دو جهت با هم متناسبند:

أ ـ در مطلع سوره‌ی پیشین «وَ الَّذینَ هُم لِفُروجِهُم حافِظونَ» آمده و این سوره مطالب زیر را در بر دارد: احکام زنا و زناکار و قذف (متهم کردن به کار زشت)، قصّه‌ی افک و افترا، فرمان به فروهشتن چشم از نامحرم ـ که مقدمه‌ی پلیدکاری را فراهم می‌آورد ـ، ازدواج کردن به خاطر مصون ماندن از زنا، فرمان به پاکی و پاکدامنی و خویشتن‌داری از کار ناپسند و...

ب: خداوند در سوره‌ی مؤمنون به سرآغاز عام در مسأله‌ی آفرینش اشاره می‌کند که: آن را بیهوده نیافریده است؛ بلکه انسانها در برابر امر و نهی مسؤول و مکلف‌اند. این سوره هم به برخی از اوامر و نواهی در چیزهایی که جای لغزش و خطا و انحراف و گمراهی است، اشاره می‌کند.

فضیلت این سوره

در این سوره، آرامشِ روح و روان و انس و الفت به آدمی دست می‌دهد؛ زیرا که انسان با ایمان و متعهد به پاکدامنی و پاکی خوشحال و از کار زشت، گمان بد و تهمت زدن ناروا به پاکان بیزار است. به نقل از مجاهد، حضرت رسول می‌فرماید: «سوره‌ی مائده را به مردان و سوره‌ی نور را به زنان یاد دهید.»

موضوع این سوره

این سوره درباره‌ی احکام مهم حیاتی خانواده سخن می‌گوید و اساس عمده‌ی آن بر پایه‌های استوار، قراردارد و از هرگونه خطرات و باد تند و خشمگین بلا و آسیب، مصون می‌باشد و بر خویشتن‌داری و تنظیمی اصولی و محفوظ ماندن از نابودی و نیستی برقرار است. هدف این سوره یادآوری احکام پاکدامنی و در حجاب اخلاق بودن و مصون ماندن از زشتیهاست که سرآغاز و شروع آن در بیان حدّ زنا، حدّ قذف و حکم لعان و یا نفی نسب فرزند به خاطر پاکیزه ماندن جامعه از فساد و پلیدی، مختلط شدن و آمیختن نسلها و دوری از نابودی و تخریب کردن ناموس و حیثیّت و مصون ماندن از افتادن در چاه بدبختی و لجن‌زار سیاه و بدبوی مسلک اباحیه (مرتکب شدن به گناه سنگین و دعوت به آن) و دوری از هرج و مرج و بی‌بندوباری است.

سپس، سوره به قصه و داستان «افک» (دروغ‌پردازی، سخن جعل و بی‌اساس) ـ که بر گمان بد و شتاب‌زدگی در اتهام قرار دارد ـ در تبرئه‌ی اُمّ المؤمنین، عایشه ـ رضی‌الله عَنها ـ، پیکار با کار زشت و شرم‌آور، جلوگیری از دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنیهای هدفمند می‌پردازد که کاخ بلند و رفیع امّت را در هم می‌کوبد و اساسش را ـ که باید بر پایه‌ی اعتماد و محبت و دوستی و دوری از وسوسه‌های شیاطین و شیاطین‌صفتان، استوار گردد ـ آوار و خراب می‌کند.

سپس از دسته‌ای از آداب و رسوم اجتماعی در زندگی فردی و جمعی سخن می‌گوید. از جمله: اجازه

گرفتن هنگام ورود به منازل دیگران، فروهشتن چشم از نامحرم، خویشتن‌داری از ارتکاب کار زشت، آشکار نکردن زنان، زیباییهای خود را در مجالس و در حضور نامحرم، انتخاب همسر برای بی‌همسران، به خاطر نگه‌داشتن حرمت شریعت اسلام، تلاش بی‌همسران در پاکدامنی، حفظ حقوق خانواده‌ها و رعایت حال دختران و پسران جوان و دوری از فتنه و آشوب.

سپس این سوره به برتری و ممتاز بودن تشریع احکام که نور و هدایت است و به فضیلت آیات قرآن، مزیّت مساجدو عدم قبول اعمال کفار، اشاره می‌نماید واعمال کفار را به سرابِ فریبنده (زمین شوره که از دور مانند آب است) یا تاریکهای دریاها همانند می کند.

در پهنه‌ی هستی، پیدایش شب و روز، باریدن برف و باران، آفرینش زمین و آسمان، کرنش و فروتنی همه‌ی موجودات زنده برای خدا، پرواز پرندگان، آفرینش خزندگان و چهارپایان شگفت‌انگیز همگی مایه‌ی بیداری مردم و دلایل وجود صانع کردگار و یکتایی اوست.

سپس به موضع گیریهای منافقان و رویگردانی آنان در برابر حکم خدا و پیامبر و وصف مؤمنان راستین و پیروی آنان از دستور خدا و پیامبر و وعده‌دادن به نیکوکاران به خلافت در زمین اشاره می کند.

آن گاه آیات به بیان حکم اجازه‌گرفتن خدمتکاران و کودکانی که مسایل جنسی را تشخیص می‌دهند، در سه وقت مخصوص در شبانه‌روز برای ورود به اتاق استراحت زن و مرد و رفع تکلیف جهاد از سر کسانی که معذرت شرعی دارند، می‌پردازد و نیز بیان می‌دارد که خوردن در خانه‌ی دوستان و خویشاوندان بدون اجازه گرفتن جایز است. هم‌چنین مؤمنان، مکلفند، هنگام ترک مجلس پیامبر، اجازه بگیرند و در رفت و آمد و نشست و برخاست با آن حضرت با ادب و احترام باشند و آن گونه که شایسته‌ی مقام والای پیامبری است با تمام شرم و حیا و اکرام رفتار نمایند.

نکته: این سوره از منزلت والایی برخوردار است و قدر ویژه‌ای دارد. حلال و حرام و حدود و احکام را در خود جای داده است. پس ای مؤمنان! دانستن و عمل به آن را بر شما واجب گردانیده‌ایم. سوره‌ای است مالامال از پند و عبرت. سوره‌ای است که باید هر خانواده‌ای آن را به خوبی یادگیرد و چون تابلوی رنگارنگ آویزه‌ی دل کند تا زندگی‌اش بدان آرایش یابد و از آلایش پاک گردد.

حکم اول و دوم، حد و حکمِ زنا

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲ الزَّانِي لَا
يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ ۳

توضیح واژه‌ها

إجلِدُوا (جلد): تازیانه بزنید. رَأفَةٌ: دلسوزی، ترحّم. في دينِ الله: در حکم و دستور خدا، در اجرای فرمان دین خدا. طائفَةٌ: دسته‌ای، گروهی، عده‌ای، جمعی. لا یَنکِحُ: ازدواج نمی کند، همسر نمی گیرد. حُرِّمَ: حرام شده است. ذلِكَ: اشاره به ازدواج زناکاران است.

ترجمه‌ی آیات

۲ـ به هر یک از زن و مرد زناکار یکصد تازیانه بزنید. و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در اجرای فرمان دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نشان ندهید و باید گروهی از مؤمنان، در وقت کیفر آن دو حاضر باشند.

۳ـ مرد زناکار نباید جز با زن زناکار یا زن مشرک ازدواج کند و زن زناکار جز مرد زناکار یا مرد مشرک او را به زنی نمی گیرد و این کار بر مؤمنان حرام شده است.

سبب نزول آیه‌ی ۳

این آیه چند مورد نزول مشترک دارد که همه‌ی آنها ازدواج زن پاکدامن و عفیفه را با مرد زناکار و ازدواج مرد پاکدامن و دور از آلودگیها را با زن زناکار، تحریم کرده‌اند.

شرح و بیان

۲ و ۳ ـ این آیه‌ی «الزّانيَةُ...» یکی از احکامی است که آیه‌ی قبلش بدان اشاره می کند. کیفر زن و مرد زناکار در دنیا یکصد ضربه تازیانه است که بر بدن آنان ـ جز سر و صورت و شرمگاه ـ وارد می‌شود. اجرای این حد باید در حضور عده‌ای از مؤمنان باشد و در انجام آن نباید کمترین نرمش و بخششی نشان داد، تا

برای دیگران مایه‌ی عبرت شود؛ چون هدف اسلام، روابط مشروع و درست است ـ نه زناکاری ـ که دو نفر زن و مرد باهم طی مراسم و مجالسی برای مدتی نامحدود، پیمان زناشویی می‌بندند، از همدیگر کام می‌گیرند، خانواده‌ای تشکیل می‌دهند، به قانون بقای نسل توجه دارند، کانونی پر از مهر و محبّت و صفا و صمیمیّت می‌آفرینند، دیگران هم در آن کانون ارزنده، در کنارشان مودت و عشق خود را به آنان می‌نمایانند، زندگی را به شادی و طرب به سر می‌برند، هر آن خشنودی آفریدگار را کسب می‌کنند، به سوی هدف و مقصد درست، پیش می‌روند، چه بسا فرزندانی درستکار و پاکدامن وخداجو و مردم‌نواز هم در آن کانون، پرورش می‌یابند و پرتوِ پاکی و صداقتشان به جامعه می‌رسد و برای بینوایان، درماندگان، هموطنان و مردم دور و نزدیک، یار و مددکار باشند و با دل و جان آن چه را به دست آورده‌اند به دیگران تقدیم و نثار کنند. این است حکم و فرمان الهی و آن چه که اسلام می‌خواهد که با این روش، سرافرازی و خوش‌اقبالی همیشگی را در تابلوی رنگین زندگی خانواده به همگان می‌نمایانند و از هرگونه پلیدکاری و تباهی، پاک و پاکیزه و تا قامِ قیامت سعادتمند و شادمانند.

حکم حد زنا

حکمت حدّ زنا در شریعت اسلام و در جامعه‌ی واقعاً اسلامی ـ که اصولاً از هر ناپاکی و آلودگی معلول جهل و ظلم و شرک، پاک گشته است و بستر زندگی خانوادگی سالم برای افراد جامعه فراهم شده است و... ـ برای رعایت حقوقِ هم، مختلط‌نگشتن نژاد و تبار، پاکدامنی و مصون ماندن از پلیدی و گناه، پاک بودن جامعه از وجود کودکان سرراهی و سرانجام بی‌سرپرست بودن، پیشگیری از بیماریهای جنسی خطرناک، حفظ ارزشهای زنان و به هدر نرفتن آینده‌ی آنان است.

بدان که: معمولاً مرد زناکار، زن بدکاره‌ی ناپاکِ همانند خود به او میل نشان می‌دهد. زن آزاده‌ی پاکدامن به ازدواج با او تن در نمی‌دهد. هم‌چنین زن بدکاره، شایسته‌ی مرد زناکار و فاسقی هم‌چون خود می‌باشد و انسان مؤمن و پاک، از همسری با ناپاک گریزان است. پس ازدواج انسان با ایمانِ نشاندار پاکی و پاکدامنی و درستکاری با بدکاران و زناپیشگان حرام است و چنین کاری او را در سلک و ردیف فاسقان و تباهکارانِ مشهور درمی‌آورد. زنان باید پاکدامن باشند، پلیدکار و دارای دوست نهانی نباشند. [← نساء/۲۵]. ازدواج با زنان مؤمن و پاکدامن و زنان پاکدامن کتابی برایتان حلال است و هدف شما مردان، زناکاری و دوست گرفتن نباشد... [← مائده/۵].

معمولاً کسی با فاسقان و پلیدکاران، رفت‌وآمد داشته باشد و هم‌مجلس گردد، دیگران پشت سرش بد می‌گویند؛ چون همنشینی با بدکاران، انسان را به گناه و ناپاکی می‌آلاید و به آن نیز متّهم می‌شود. پس،

همنشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

حال اگر کسی رسماً با زناکار، پیوند زناشویی برقرار کند، هرگز آن لکّه‌ی ننگ و سیاهی که بر او نشسته و مُهر خورده است، پاک و زدوده نخواهد شد.

متأسفانه گروه پلیدکار ـ چه زن، چه مرد ـ فقط هم چون چارپایان، در پی شهوات و آرزوهای حیوانی‌اند و پاکدامنی و پرورش روحی و پاکی درون برایشان چندان ارزشی ندارد.

توضیح لازم: راز مقدّم بودن واژه‌ی «الزّانیة» بر واژه‌ی «الزّانی» در آیه‌ی ۲ و عکس آن در آیه‌ی ۳ چنین است:

غالباً مقدمات زنا را زن فراهم می‌آورد، خود را می‌آراید، لباس تنگ و کوتاه می‌پوشد، برجستگیهایش نمایان می‌گردد، عطر می‌زند و آرایش می‌کند، با ناز و عشوه راه می‌رود، آتش در دل پسران جوان و حتی غیرجوانان می‌افکند و فتنه و آشوب برپا می‌کند؛ چون آنها دامهای توفنده و فریبنده‌ی شیطانی است. البته مردان نیز از این کار پلید و زشت تبرئه نیستند، سهم بزرگی در جُرم و جنایت مرتکب می‌شوند؛ اما سهم زنان از این جهت هم بزرگتر خواهد بود که تا نخواهند و تن ندهند، امکان فعل زنا معمولاً منتفی است. این است که الزانیة بر الزانی مقدم است.

ولی در آیه‌ی ۳ واژه‌ی «الزّانی» پیش از « الزانیة » آمده؛ زیرا که این آیه از نکاح و میل به آن سخن می‌گوید و عرفاً خواستگاری از طرف مرد صورت می‌گیرد، نه زن و در این جا مرد، مقدّم، و خواستار است.[۱]

نکته: «وَ لا تَأخُذْکُم بِهِما رَأفَةٌ فِي دینِ اللهِ»؛ یعنی، جایز نیست از تعداد یکصد تازیانه کم گردد یا اصلاً حد از سر پلیدکار برداشته شود؛ چون اقامه‌ی حدود الهی تعطیل خواهد شد و این کار و این میانجیگری، قطعاً حرام و نارواست. هم‌چنین جایز نیست کسی برای تخفیف هیچ‌کدام از حدود الهی و یا برداشتن آن از سرِ خطاکار، لابه و التماس کند. رویداد دزدی فاطمه دختر اسود مخزومی و پادرمیانی اسامه پسر زید در محضر پیامبر ـ ص ـ گواه قطعی مطلب بالاست...

---

۱. خوارج، مشروعیت حد رجم را انکار می‌کنند؛ چون حد رجم نصف نمی‌شود. پس درست نیست برای زنان مُحَصنه‌ی آزاد این حد اعمال گردد، حال آن‌که خداوند حد زنان غیرآزاد را نصف حد زنان محصنه‌ی آزاد قرار داده، می‌فرماید: «... فَإن أُحصِنَّ فَإن أتَینَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَیهِنَّ نِصفُ ما عَلَی المُحصَناتِ مِنَ العَذابِ...»: اگر پس از ازدواج از زنان غیر آزاد (کنیزان و بردگان)، زنا سرزد، کیفرشان نصف کیفر زنان آزاد است. [← نساء/۲۵] و این که رجم در قرآن برای حد زنا نیامده و آیه‌ی جلد (تازیانه) برای هر زناکاری [خواه آزاد، خواه کنیز و غلام] عام است و به خبر واحد روایت شده، در حد رجم، تخصیص پیدا نخواهد کرد. [منیر، سوره‌ی نور] اما جمهور، این را نمی‌پذیرند.

آیه‌ی «إنْ کُنتُم تُؤمِنونَ باللهِ وَ الیوم الآخر وَلیَشهَد عَذابَهُما طائفَةٌ منَ المؤمنینَ» برای اقامه‌ی بی کم و کاست حدود، نشانه‌ی ترغیب و تشویق در جهت اجرای آن است تا فرمان الهی و احکامش آن سان که مشروع است، جامه‌ی عمل پوشد.

حکم سوم، حدّ قذف (تهمتِ فحشا زدن)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٤ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥

توضیح واژه‌ها

يَرْمُونَ (رَمْي): پرتاب می کنند، تهمت ناروا می‌زنند. المُحَصنات (حصْن): جمع مُحصَنَه، زنان پاکدامن. أَبداً؛ یعنی، ما لم یَتُبْ: مادام توبه نکند، تا وقتی که توبه نکند و پشیمان نشود. أصلَحُوا: کار شایسته انجام دادند، به صلاح آمدند. غَفُورٌ: آمرزنده، آمرزگار.

ترجمه‌ی آیات

۴ـ کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند و چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بـه آنـان بزنیـد و از آن پس، هرگز گواهی آنان را نپذیرید؛ چون کسانی فاسق‌اند؛

۵ـ مگر آنان که پس از آن [بُهتان از گفته‌ی خود] پشیمان شوند و کار شایسته انجام دهنـد؛ زیراکـه خداونـد آمرزنده‌ی مهربان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیزاری و دوری از ازدواج با زناکار، خداوند، انسان را از متهم کردن دیگران به زنـا بـاز مـی‌دارد، که حدّ آن در دنیا هشتاد ضربه‌ی تازیانه، و کیفرش در آخرت عـذابی دردنـاک اسـت، اگـر اتهـام‌زننـده از گفتارش باز نگردد.

شرح و بیان

٤ و ٥ ـبرابر نص و مفهوم و معنای این آیه‌ها کسی به زن یا مـرد پاکـدامن آزاد، رشـید، عاقـل و مـؤمن تهمت زند و خود نیز رشید، عاقل و مختار و به حرام بـودن آن دانـا باشـد، هـشتاد ضـربه تازیانـه مـی‌خـورد. نام‌بردنِ زنان (المحصَنات) در آیه به این دلیل است که اگر آنان به زنا مرتکب و متهم شوند بسیار زشت‌تر و ناپسندتر از مرتکب شدن و متهم گشتن مردان است. حال اگر آن کس که چنین تهمتی می‌زند، بـر صـحّت گفتار خود، چهارنفر مرد دادگر، شاهد نیاورد که گواهی دهند با چشم خود دیده‌اند که آن دو مرتکب فعل

زنا شده‌اند، سه حکم بر او عرضه می‌شود:

أ: این که هشتاد تازیانه به او زده می‌شود.

ب: برای همیشه، گواهی‌اش مردود است.

ج: فاسق شمرده می‌شود و نزد خدا و مردم، دادگر نخواهد بود، چون بهتان، گناه کبیره و موجب هتک حرمت و کرامت و لکه‌دار کردن ناموس زنان پاکدامن و لطمه‌زدن به موقعیت اجتماعی آنان است.

اگر آن کس از تهمتی که زده، پشیمان شود و کردار و گفتارش را اصلاح نماید و دیگر کسی را تهمت نزند، خدا از وی در می‌گذرد و از آن پس شهادتش مقبول است و در این باره فاسق خوانده نمی‌شود.

یادآوری: جُرم و جنایت و بزهکاری از دید شریعت اسلام، کارهای ممنوع و ناروایی است که خدا به وسیله‌ی حدّ و تعزیر (ادب کردن)، در جامعه‌ی سالم اسلامی، بنی آدم را از آن باز می‌دارد. این احکام، در جامعه‌ی شبه‌اسلامی، متفاوت است و مستلزم فتوای شورایی دانشمندان و صلاحیّت‌دارانِ امّت است.

جنایت و بزهکاری؛ یعنی، نارواهایی که انسان بر اثر ارتکاب فعلی که شرع آن را منع کرده و یا ترک فعلی است که شرع به انجام آن دستور داده است. علّت تحریم این فعلهای ممنوع، تجاوز و ستم به حریم یکی از مصالح معتبر در اسلام است. این مصالح معتبر، پنج چیز است، بدین ترتیب:

۱ـ مواظبت شخص از نفس خود، ۲ـ مواظبت از دین،

۳ـ مواظبت از عقل و خرد، ۴ـ مواظبت از مال و دارایی ۵ـ مواظبت از ناموس و حیثیت.

مثلاً: قتل، ستم و تجاوز به شخص، ارتداد (برگشتن از عقیده) تجاوز به دین، تناول کردن مشروبات؛ ستم بر عقل، دزدی، ستم به مال و مکنت و زناکاری تجاوز به ناموس و آبروست.

فقها، جرم و جنایت را بر چند دسته تقسیم کرده‌اند که برجسته‌ترین آنها بر اساس این آیات قرآنی عبارتند از:

أ: حدود **ب:** قصاص یا دیه **ج :** تعزیر

حدود، جرایمی است که در حدّ ذات خود تجاوز به حق خداست یا در آن، حق خدا بر حقوق مردم غالب می گردد. از این رو، خدا حد و مرز آن را تعیین کرده و کیفرش به نص قرآن و سنت نبوی مشخص شده است.

جرایم قصاص و دیه، حقوق مردم بر آن چیره آمده است، مانند: کیفر، بریدن بعضی از اندام و اعضای بدن و...

اما در جرایم تعزیر به مقرر کردن مجموعه‌ای از کیفرهای سبک و سنگین بسنده کرده و بقیه را به حاکم امور واگذاشته است.

جرایم حدود عبارتند از:

۱ـ زنا		۲ـ نسبت دادن زنا به زنان پاکدامن

۳ـ بَغْی (ظلم و ستم)		۴ـ دزدی

۵ ـ قطعُ الطریق (راهزنی، دزدی، ممانعت)		۶ـ شراب‌خواری

۷ـ ردّه.

حکم چهارم، حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسرش را

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ٦ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٧ وَيَدْرَأُ عَنْهَا
الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ٨ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا
إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٩ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ١٠

توضیح واژه‌ها

إِلّا أَنفُسُهُم: جز خودشان. أَربَعُ شَهادات بالله: چهاربار به نام خدا سوگند بخورد، چهار بار سوگند به نام خدا شهادت است، خدا را شاهد می‌گیرد. يَدْرَأُ (دَرْأ): دفع می‌کند، باز می‌دارد، برمی‌دارد. العَذابَ: حدّ شرعی. الخامِسَة: بار پنجم، پنجمین بار، پنجمین شهادت. غَضَب: خشم، نفرین.

ترجمه‌ی آیات

۶ـ و آنان که به زنانشان بهتان زنا می‌زنند و گواهی جز خود ندارند، هریک از آنان باید چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند که از راستگویان است.

۷ـ و گواهی پنجم [شوهر] این که بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.

۸ـ و اگر زن، چهار بار به خدا سوگند یاد کند که قطعاً شوهرش دروغگوست، کیفر را از خود بر می‌دارد.

۹ـ و گواهی پنجم [زن] این که بگوید: خشم خدا بر او باد اگر [شوهرش] راست بگوید.

۱۰ـ و اگر فضل و رحمت الهی شما را فرا نمی‌گرفت و توبه‌پذیر فرزانه نبود، [رنج و رسوایی شما را به تنگ می‌آورد].

تذکر: ضمیر «ه»؛ یعنی، «او» در آیه‌ی ۷ به شوهر برمی‌گردد که پس از چهار بار گواهی و سوگند، بر خود نفرین می‌فرستد و نیز ضمیر «ها»؛یعنی، «او» در آیه‌ی ۹ به زن برمی‌گردد که او هم پس از چهار سوگند و شهادت، خشم و نفرین خدا را بر خود روا می‌دارد...

سبب نزول آیه‌های ۶ تا ۱۰

صحیح بخاری، ابوداود و ترمذی از ابن عباس ـ رضی الله عنهم ـ روایت می‌کنند که: «هلال پسر امیّه» در محضر پیامبر ـ ص ـ همسرش را با شخصی به نام «شریک پسر سمحاء» به زنا متهم کرد، پیامبر فرمود:

«[برای اثبات اتهام] یا شاهد می‌آوری، یا تازیانه می‌خوری، تا گرده‌ات را نرم کند.» گفت: ای پیامبر خدا! وقتی مرد بیگانه‌ای را در بستر و آغوش همسر خود ببینیم؛ او را رها کنیم و برای اثبات آن، به دنبال شاهد باشیم؟! باز پیامبر فرمود: «یا شاهد، یا تازیانه» هلال گفت: «سوگند به آن خدایی که تو را به حق و درستی برگزیده است، من راستگو هستم و یقین دارم خدای بزرگ برای رهایی گرده‌ام از تازیانه، دستوری فرو می‌فرستد.» طولی نکشید که جبریل آمد و این آیات را خدمت پیامبر تلاوت کرد.

این آیات «لعان» چند مورد نزول دیگر دارد که با هم متفق‌اند و به قول ابن‌حجر تعدد و تکرار اسباب نزول، جایز است... [درآمدی بر علوم قرآنی، ص۴۹ تا ۵۱، فصل دوم، اسباب نزول.]

ارتباط این آیه با آیه‌های پیشین

پس از بیان حکم متهم کردن زنان بیگانه به زناکاری، خداوند در این آیات، حکم و دستور اتهام زنانی را که شوهرانشان نسبت زنا را به آنان می‌دهند، تبیین می‌کند که با آیات قبل دو حکم مستقل و جداگانه‌اند و این حکم ـ که لعان نام دارد ـ برای تخفیف و سبک‌شدن بار سنگین ننگ و عاری است که به شوهر روی آورده و بسیار گران است که بتواند برای اثبات بهتانی که به همسرش زده، شاهد بیاورد ـ آن هم چهار شاهد دادگر ـ و چنین موضوعی برای خانواده‌اش ننگ و رسوایی است و غالباً شوهر به دروغ برای همسرش تهمت ساز نمی‌کند و بلکه خشم آور و ناپسند است...

شرح و بیان

٦ تا ١٠ ـ این حکم، مخصوص زن و شوهر است. شوهر، کار زشت و شرم‌آور زنش را با چشم خود می‌بیند و او را به زنا متهم می‌کند و جز خود، شاهدی برای اثبات قضیه و خیانت همسرش ندارد و ممکن است در این مورد راستگو یا دروغگو باشد. بنابراین، خداوند، حکمی ویژه به نام «لعان» نازل فرمود تا شوهر در محضر حاکم شرع و مراجع ذی‌صلاح، چهاربار بگوید: «أشهَدُ بالله من نسبت به اتّهامی که به زنم زده‌ام، راستگویم» این چهاربار گواهی به جای چهار شاهد محسوب است و پنجمین بار بر خود لعنت می‌فرستد، اگر به دروغ این اتهام را به همسرش داده باشد.

اگر زن هم چهار بار ـ به همان ترتیبی که شوهرش سوگند یاد می‌کند ـ به خدا سوگند بخورد و بگوید: «أشهد بالله شوهرم نسبت به اتهامی که به من زده، دروغگوست» و بار پنجم بگوید: «خشم و نفرین خدا بر او (خود زن) اگر شوهرش در این بهتان راستگو باشد.» پس از طی مراتب «مُلاعنه» (لعنت متقابل)، این دو برای همیشه از هم جدا می‌شوند و هیچ‌گاه برای هم حلال نیستند؛ هرچند زن، شوهر دیگری اختیار کند، سپس از او طلاق بگیرد و بخواهد نزد شوهر اولش باز گردد؛ چون در حضور جمع، هر دو یکدیگر را

نفرین و تکذیب کرده و راه انس و الفت و مهر و محبت را بر روی هم بسته‌اند و حکمت لعان در قرآن بسیار روشن است و آن، این که: شوهر وقتی زنش را در آغوش مرد بیگانه‌ای می‌بیند، اگر خون آن مرد و خون زنش را بریزد، خود قصاص می‌شود، اگر درصدد جمع‌آوری چهار شاهد باشد تا آن دو را در آن حالت شرم آور، مشاهده کنند، مرد بیگانه‌ی خاین فاجر، از زن او کام برمی‌گیرد و به سلامت از دام می‌رهد و فرار می‌کند و اگر این خیانت ناموسی را سرپوش نهد و ساکت بماند، ناموسش به زنا و پلیدی آغشته گشته است. پس، در این حالت بحرانی چه کار کند؟ این است که خدای فرزانه برای رهایی این شوهر سرگشته از این رسوایی و بدنامی، این قانون را فروفرستاده و بدون دلیل و شاهد سخن شوهر را نمی‌پذیرد؛ زیرا ممکن است، افترایی بیش نباشد و از روی خشم و کینه‌ای که شعله‌ور شده، زنش را به خاطر انتقام گرفتن به زنا متهم کند... اما با مشروعیت لعان، هم زن و هم شوهر از حدّ و کیفر می‌رهند.

و اگر زن از شهادت و سوگند به خدا امتناع ورزید و از خود دفاع ننمود، چه در این مورد و چه در مواردی که در پیش توضیح داده شد، باز برای همیشه از همدیگر جدا می‌شوند، مرد، مهریه‌اش را می‌پردازد و تبرئه می‌شود و زن به مجازات خود می‌رسد، و اگر در این رابطه فرزندی آورد به او تعلق می‌گیرد و با شوهرش هیچ نسبتی نخواهد داشت؛ اما ـ در هر صورت ـ کودک، حق حیات و زیستن را دارد و... هم‌چنین امتناع‌ورزیدن مرد از شهادت و سوگندخوردن به خدا، موجب کیفر است.

نکته‌ی مهم: لعان در مورد ارتکاب زن به پلیدی، راه تحقیق و به یقین رسیدن مرد و برای زن راه دفع مجازات از خویش است؛ و اگر فضل و احسان، لطف و مرحمت و رأفت خدا، شما: ایمان‌داران را فرانمی‌گرفت و قانون لعان را فرو نمی‌فرستاد، در کیفر کردن و انتقام گرفتن شتاب می‌ورزیدید و نابود می‌شدید؛ اما خدای خردمند، نسبت به بندگانش مهربان و در تشریع و دادگری فرزانه است و بدین گونه شما را از گرداب هایل و سرگشتگی این مسأله‌ی مهم و حیاتی خانوادگی رستگار فرمود.

خستگان را چو طلب باشد و قوّت نبود — گر تو بیداد کنی شرط مروّت نبود
ما جفا از تو ندیدیم و تو خود نپسندی — آن چه در مذهبِ اربابِ طریقت نبود
خیره آن دیده که آبش نبرد گریه‌ی عشق — تیره آن دل که درو شمع محبت نبود
دولت از مرغ همایون طلب و سایه‌ی او — زان که با زاغ و زغن شهپرِ دولت نبود
گر مدد خواستم از پیرمغان عیب مکن — شیخ ما گفت: که در صومعه همت نبود
چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است — نبود خیر درآن خانه که «عصمت» نبود
حافظا! علم و ادب ورز که در مجلس شاه — هرکه را نیست ادب لایق صحبت نبود.

حکم پنجم، داستان افک

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١١ لَوْلا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ١٢ لَوْلا جَاءُوا
عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ١٣ وَلَوْلا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤ إِذْ
تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِيمٌ ١٥ وَلَوْلا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ
١٦ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ١٩ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ
رَءُوفٌ رَحِيمٌ ٢٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ
أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢١ وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ
وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا
أَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢

توضیح واژه‌ها

الإفك: بهتان بس‌بزرگ، بدترین افترا، دروغ محض، تهمت ناروا. **عُصبَةٌ**: دسته، گروه، جماعت. **تَوَلّي** (**وَلي**): رهبری کرد، عهده‌دار شد. **الّذي تَوَلّي كِبْرَهُ**: آن کس که عمده‌ترین آن را به عهده گرفت، آن کس که در آن بیشتر فرو رفت، آن کس، پسر سلول بود. **كِبْرَهُ**: بیشتر آن گناه و افترا. **سَمِعْتُمُوهُ**: آن بهتان را شنیدید. **بِأَنفُسِهِم**: پیش خود، نسبت به خود، در دل خود، در حق خود. **إفكٌ مُبينٌ**: دروغی بس بزرگ و آشکار. **الكاذِبونَ**: دروغگویان. **مَسَّكُم**: به شما می‌رسید، دامنگیرتان می‌شد. **ما أفَضتُم فيه** (فَيْض): در آن فرو می‌رفتید، در مورد [افترایی] که گفتگو می کردید، بدان می‌پرداختید. **تَلَقَّونَهُ بِألسِنَتِكُم** (**لَقي**): آن را از زبان یکدیگر بازگو می کردید، آن را از زبان یکدیگر می گرفتید. **اصل تَلَقَّونَهُ** ← **تَتَلَقَّونَهُ** و به معنای

تَتلَقَّفونَهُ است. بِأفواهِكُم: با دهانهایتان، تَقولُونَ بِأفواهِكُم: دهان به دهان آن را شایع می کردید. هَيِّناً: سهل و ساده و سبک. ما يَكونُ لَنا: ما را نرسد، ما را نسزد، برای ما سزاوار نیست، برای ما درست نیست، سزاوار ما نیست. بُهتانٌ: دروغ، افترا و تهمت، باطل و بی‌اساس. يَعِظُكُم: اندرزتان می‌دهد. أن تَعودُوا لِمِثلِهِ: که بار دیگر مانند آن را تکرار کنید، که به سوی آن گناه برگردید. حكيمٌ: فرزانه، سنجیده کار. آن کس که گفتار و رفتارش عین حقّ و صواب است. تَشيعَ: شایع گردد، انتشار یابد. الفاحِشَةُ: ناشایست، کار پلید. في الَّذين آمَنوا: در میان مؤمنان، در مورد اهل ایمان. خُطُواتِ: جمع خُطوة: راهها، گامها [← بقره/۱۶۸و۲۰۸] ، [← انعام/۱۴۲]. يَتَّبِعْ: پیروی می کند، پی می گیرد. الفَحشاء: گناه، پلیدی. المُنكَر: زشت، ناپسند. ما زَكي: پاک نشد. يُزَكّي: پاک می کند. لا يَأتَلِ: سوگند نخورند، دریغ نکنند، کوتاهی نورزند. أولُوا الفَضلِ: دارندگان، توانگران در دین، مراد، صدّیق اتقاست. السَّعَة: وسعت و توان مالی، فراوانی ثروت و مکنت، اشاره به برتری و فضل ابوبکر صدیق است. أن يُؤتُوا: عَلي أنْ لا يُؤتُوا: این که بذل و بخشش نکنند، این که دریغ ورزند. وَلْيَعفُوا: باید عفو کنند. وَلْيَصفَحُوا (صَفْح): باید درگذرند، گذشت نمایند، چشم پوشی داشته باشند.

ترجمه‌ی آیات

۱۱ـ به راستی آنان که این تهمت بزرگ را ساز کرده‌اند، گروهی از شما بودند، [هان!] این بهتان را برای خود، بد مپندارید؛ بلکه در آن برایتان مصلحت و خیری بوده است. هر کدام از آنان به اندازه‌ی گناهی که در آن دست داشته است، کیفر می‌بیند و آن کس که سهم بسیاری از آن را به عهده گرفته است، عذابی سنگین دارد.

۱۲ـ چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان نیک نبردند و نگفتند: این تهمتی بزرگ و روشن است؟!

۱۳ـ [اگر بهتان نبود،] چرا چهار شاهد را نیاوردند؟ بنابراین، چون هیچ گواهی نیاورده‌اند، در نزد خدا دروغگویند.

۱۴ـ و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت فرایتان نمی گرفت، یقیناً به کیفر بهتان ناروایی که درباره‌اش گفتگو می کردید، عذابی سهمگین به شما می‌رسید.

۱۵ـ شما آن بهتان را از زبان یکدیگر می گرفتید و چیزی بر زبان می‌آوردید که از آن آگاهی نداشتید و چنان انگاشتید که امری سهل و سبک است، در صورتی که نزد خدا بس بزرگ بود.

۱۶ـ چرا وقتی آن را می‌شنیدید، نگفتید: برای ما شایسته نیست که درباره‌ی این بهتان دَم بزنیم؟ خدایا! تو پاکی[و] این بهتانی بس سترگ است.

۱۷ـ خدا شما را اندرز می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هیچ‌گاه مانند این گناه را بر زبان نیاورید.
۱۸ـ خداوند، آیاتش را برایتان روشن می‌گرداند و خداوند دانای فرزانه است.
۱۹ـ آنان که دوست می‌دارند پلیدکاری در میان اهل ایمان، شایع گردد، در هر دو سرا عذابی دردناک، خواهند چشید. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.
۲۰ـ و اگر فضل و رحمت خدا و مهر و محبت او شما را فرا نمی‌گرفت، [کیفر سنگینی پیش رویتان بود].
۲۱ـ ای مؤمنان! در پی گامهای شیطان مباشید؛ زیرا هر کس از پی شیطان رود، قطعاً شیطان به زشتکاری و ناپسند دستور می‌دهد و اگر فضل و رحمت خدا شما را فرا نمی‌گرفت، هیچ‌گاه کسی از شما [از بدی] پاک نمی‌شد، اما این خداست که هر کس را بخواهد، پاکش می‌گرداند. خداوند شنوای داناست.
۲۲ـ نباید دارندگان و فراخ‌نعمتان شما سوگند بخورند که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران راه خدا، بذل و بخشش نکنند، باید عفو کنند و درگذرند. مگر دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ آری! خدا آمرزگار مهربان است.

سبب نزول این آیات و داستان افک در نبرد بنی‌مُصطلق یا مُرَیسیع[۱]

این نبرد در ماه شعبان سال ششم هجری اتفاق افتاد و چندان ادامه نداشت و از حیث نظامی، گسترده نبود؛ اما حوادثی در آن اتفاق افتاد که دل هر مسلمان را به درد آورد واز سویی منافقان و یهودتباران، بدنام و سرافکنده و رسوا شدند و به مناسبت این رویداد تلخ، سلسله قوانینی تعزیری ـ تأدیبی وضع گردید که صورت ویژه‌ای از نظر کرامت و عزّت و پاکی اخلاقی و اجتماعی به جامعه‌ی مسلمانان بخشید.

خلاصه‌ی داستان[۲] چنین است: روش پیامبر ـ ص ـ چنان بود که هرگاه به نبرد دشمن می‌رفت، یکی از همسرانش را به قید قرعه برمی‌گزید و با خود می‌برد. در این نبرد، قرعه به نام عایشه ـ رض ـ درآمد. وقتی از نبرد بازگشت، در محلی برای استراحت فرود آمد. عایشه برای قضای حاجت از خیمه بیرون رفت، وقتی بازآمد، متوجه شد، گردن‌بندی که از خواهرش به عاریه گرفته بود، مفقود شده است. به همان جایی که رفته بود، باز می‌گردد تا آن را بیابد. پیش‌تر کجاوه را جلوی خیمه برایش گذاشته بودند تا در آن بنشیند و بر شتر نهند. مسؤولان این کار آمدند و به گمان این که او در کجاوه است، برداشتند و بر شتر بستند و به راه افتادند و سبکی کجاوه را احساس نکردند؛ زیرا عایشه لاغر اندام و سبک‌وزن بود و چند نفر کجاوه را بر پشت شتر جای دادند؛ حال اگر یک یا دو نفر آن کجاوه را بلند می‌کردند، می‌فهمیدند کسی در آن نیست.

۱. چشمه آبی است بدین نام در ناحیه‌ی قدید به طرف ساحل دریا.
۲. به روایت ائمه‌ی حدیث از عروه پسر زبیر و او از زبان خاله‌اش، عایشه ـ رض.

عایشه، پس از جستجوی زیاد برای یافتن گردن‌بند به اردوگاه بازگشت، کسی را نیافت. در همان جا نشست و منتظر شد تا به جستجویش بیایند. چادرش را به خود پیچید و چون خسته بود، خواب او را درربود. صفوان پسر معطَّل سُلَمی، پس قراول سپاه بود که اردوگاه را بررسی می‌کرد که کسی یا چیزی به جا نماند. وقتی ام‌المؤمنین را دید و او را شناخت، گفت: «اَنّا للهِ و اِنّا الیهِ راجعونَ» حرم پیامبر!! صفوان شترش را به او نزدیک کرد و خوابانید و خود عقب رفت تا عایشه سوار شد. صفوان به دلیل پرورش دینی و اخلاق اسلامی، کلمه‌ای با او سخن نگفت و عایشه جز استرجاع (گفتن إنّا لله...) چیزی از وی نشنید. صفوان شتر را راند و وقت ظهر، هنگام استراحت، به مسلمانان رسیدند. تا عایشه را سوار بر شتر او دیدند، هرکس به فراخور ساختار روانی خود سخن گفت. ابن سلول فرصت یافت و حلقه‌ی نفاق و دوچهرگی و حسد را -که در نهاد بیمارش نهان بود- به حرکت درآورد وبه سرهم‌بندی افترا و تهمت و شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی، سهم عمده‌ای بر دوش کشید و دوستانش با او همدست شدند و هنگام رسیدن به مدینه اهل افک و بهتان، سخن را در میان مردم انتشار دادند و پیامبر ساکت بود. چون وحی درنگ کرد با یارانش به مشورت پرداخت. پس از گفتگوی زیاد گفتند: به یاوه‌سراییهای منافقان گوش فرا ندهد. پیامبر به منبر رفت تا موقعیت عبدالله سلول برایش بهتر ظاهر شود...

وقتی عایشه به مدینه رسید -به خاطر تلخی سفر و راه دور و نداشتن استراحت کافی- یک ماه بیمار گشت. در مورد این رویداد چیزی نمی‌دانست و اساساً بی‌خبر بود؛ جز این که لطف و علاقه‌ی پیامبر را کمتر از پیش -که بیمار می‌شد- احساس می‌کرد. کم‌کم بهبود یافت. شبی با «اُم مِسطَح» خاله‌زاده‌ی پدرش برای قضای حاجت بیرون رفت، ام مسطح چادرش به دور پایش پیچید و لغزید و گفت: مرگ بر مِسطح! عایشه -رض- به نفرینش اعتراض کرد و گفت: کسی را که در نبرد بدر شرکت داشته است، نفرین می‌کنی؟! ام مسطح ماجرای افک را برایش تعریف کرد. عایشه، از پیامبر اجازه گرفت نزد والدینش برود تا از رویداد باخبر شود. به خانه‌ی پدرش رفت و از شنیدن آن خبر، دو شب و یک روز گریست و خواب از چشمانش پرید و اشکی برایش باقی نماند و چنان پنداشت که گریه، جگرش را پاره‌پاره کرده است. پیامبر نزد عایشه آمد و گفت: «من درباره‌ات چیزهایی شنیده‌ام، اگر بی‌گناه باشی خداوند تو را تبرئه می‌کند و اگر به گناه آلوده شده‌ای، از او آمرزش طلب کن؛ چون هر وقت انسان به گناه اعتراف نماید و به دنبالش توبه کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد.»

اشک عایشه سرازیر شد و به پدر و مادرش گفت: به جای من جواب دهید؛ اما آنان نمی‌دانستند چه بگویند. خود، جواب داد: سوگند به خدا! من می‌دانم این شایعه بر دل شما نشسته و در درونتان جای گرفته است. حال اگر بگویم: من بی‌گناهم و قطعاً خدای مهربان از بی‌گناهی و پاکی من خبر دارد، سخنم را باور می‌کنید؟ اما من جز این شکوای یعقوب -سلام الله علیه- چیزی به شما نمی‌گویم: «...فَصَبرٌ جَمیلٌ و اللهُ

المُستعان عَلی ما تَصفونَ» پس چاره‌ی من، صبری نیکوست و خداوند در آن چه می گویید، مددکار من است.

سپس، عایشه به رختخواب رفت و دراز کشید. در همان دَم، وحی نازل شد و پیامبر از غم و اندوه رَست و تبسّم نمود و اولین حرفی که زد، فرمود: عایشه! مژده‌باد! خداوند تو را تبرئه کرد. مادرش گفت: به پا خیز و نزد پیامبر برو؛ اما او با اعتماد به پاکی خویش و باور به مهر و لطف پیامبر گفت: به خدا از جا بلند نمی‌شوم و جز از بارگاه آفریدگار از کسی سپاسگزار نیستم. او بر پاکی و طهارتم وحی نازل کرده است.

آری! خداوند در همان مجلس، در پاکی و بی گناهی عایشه‌ی صدیقه این آیات را نازل فرمود: «إنَّ الَّذینَ جاءُوا بالإفكُ عُصبَةٌ... تا وَلولا فَضلُ اللهِ عَلَیكُم وَ رَحمَتُهُ وَ أنَّ اللهَ رَؤفٌ رحیمٌ» [← نور/۱۱تا۲۰]

به هر یک از مِسطَح پسر اُثاثه، حسان بن ثابت و حَمْنه دختر حجش، خواهر ام‌المؤمنین، زینب ـ رض ـ هشتاد تازیانه زده شد، اما پسر سلول سردسته‌ی منافقان که قسمت عمده‌ی آن تهمت را به گردن داشت، تازیانه نچشید؛ زیرا تازیانه در حق او بسیار اندک و ناچیز به شمار می‌رفت و خداوند وعده‌ی عذاب سهمگین آخرت را به او داده بود و نیز چشم‌پوشی از کشتنش، خالی از مصلحت نبود که از بیانش صرفنظر می کنیم.

پس از یک ماه، ابرِ شک و دودلی، آشفتگی و بی‌قراری که فضای مدینه را فرا گرفته بود، یکباره پراکنده گشت، دل دردمندان دلسوز، آرام گرفت و منافقان رسوا و درمانده و زبانبار شدند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حکم حدّ اتهام به زنان بی گناه،خداوند، در این ده آیه [← ۱۱تا۲۰] پاکی زن خیرالبشر، عایشه‌ی صدیقه، دُخت بزرگوار صدیق اتقا، مادر مؤمنان را ـ که دروغ بافان و منافقان، دل گرامی‌اش را رنجه داده بودند ـ بیان می کند و آداب و ادبی در آن است که آوردنش در نُه تابلوی زیبا که خَلق و هنر آفریدگار است، درس بسیار مهمّی به شمار می‌رود...

شرح و بیان

۱۱ تا ۲۲ـ اهل افک و افترا، علیه صدیقه‌ی پاکدامن، به ریاست فرمانده‌ی منافقان، پسر سلول که چند نفر انگشت‌شمار بودند، نیّت پلید خود را در میان مردم و در اذهان برخی از مسلمانان خوش‌باور، انتشار دادند و حدود یک ماه ذهنها به این تهمت ناروا مشغول گشت. واژه‌ی «منکُم» در آیه؛ یعنی، از شما مؤمنان؛ چون پسر سلول نیز به ظاهر در لباس مسلمانی خزیده بود و گرنه مسلمان نبود. پس به همین دلیل است که می‌فرماید: «منکُم».

ای آل ابوبکر! و ای کسانی که پیامبر را دوست می‌دارید و این دروغ بزرگ دلهایتان را به درد آورده و

غمناک کرده است! این رویداد هرچند ناگوار و تلخ‌بار است؛ برایتان شر و بدی نیست؛ بلکه خیر و دنیا و آخرت شما را در بردارد؛ چون مؤمنان مخلص از منافقان ترسوی کوردل توطئه‌گر یهودی تبار ـ در هر عصر و زمانی ـ از هم باز شناخته می‌شوند و دیگر این که: قوانینی دیگر بر سایر احکام و قوانین آسمانی افزون می‌گردد، ساحَت ام المؤمنین نیز با این مجموعه آیات و هم‌چنین آیه‌های ۲۱ تا ۲۶ که تکمله‌ی آن است؛ برائت می‌یابد و تا روز قیامت تلاوت آنها زمزمه و ورد زبانهای راستگو و دلهای پاک هر مؤمنی است و قطعاً اهل بهتان به کیفر آن چه که سر هم کرده بودند، خواهند رسید و گناه نابخشودنی و مجازات سخت هم از آنِ عبدالله سلول است که در این شایعه‌سازی، سهم عمده‌ای به خود اختصاص داد. عذابش در این دنیا دورویی و طردشدنش در جامعه و کیفرش در آخرت، پایین‌ترین جای آتش دوزخ است.

اینک خداوند، مؤمنانی را که در این دروغ ناروا و باور نشدنی گمان بد برده بودند، ادب می‌کند:

۱ـ بهتر و شایسته‌تر این بود که آن اندک شمار از مؤمنان نسبت به خود گمان نیکو ببرند و از گنداب و لجنزاری که پسر سلول و همدستانش ساز کرده بودند، دوری ورزند و هرگونه تهمتی را از همسر پاک پیامبر و آن صحابه‌ی بزرگوار باز دارند. این درسی است که نباید انسان مؤمن جز گمان نیکو به مسلمان داشته باشد و به مادر خود؛ یعنی، زن پیامبر نسبت بد بدهد.

۲ـ اگر منافقان و همدستانِ دروغ‌پردازشان دشمن پیامبر خدا نیستند، چرا چهار شاهد بر صدق دعوای پوشالین خود نیاوردند تا آن چه را بعینه مشاهده کرده‌اند، گواهی دهند. بنابراین وقتی نمی‌توانند این تهمت ناروا را به اثبات برسانند، قطعاً آنان در بیانِ حکم خدا دروغگو و تباهکارند و در هر دو سرا کیفر آن را می‌چشند.

۳ـ این آیه [← ۱۴] اشاره به مؤمنان ناآگاهی است که با شتاب به سخنان دروغ گوش فرا می‌دهند. منافقان و کفرورزان و بداندیشان مورد مرحمت و الطاف آفریدگار قرار نخواهند گرفت. آن چه هست فضل و رحمت خدا شامل حال مؤمنان است که خدا در کیفر و انتقام از آنان شتاب نمی‌ورزد تا به عذاب سنگین گرفتار نشوند.

۴ـ باز فضل الهی شامل حال شما مسلمانان گشت وگرنه آن گاه که درباره‌ی داستان افک با هم به سخن می‌پرداختید، از هم می‌پرسیدید، بدون تحقیق و آشنایی به حقایق، پیوسته آن را بر زبان می‌آوردید و چنان تصور می‌کردید که امری سهل و ساده است، عذاب دردناک فرایتان می‌گرفت، حال آن که این افک و افترا نزد آفریدگار و بنا به حکم شریعت او، بسی خطیر و از بزرگترین گناهان کبایر به شمار می‌رود که: به این سادگی، عزت، کرامت و شرف و حیثیتِ بیت نبوّت، با پلیدترین سخنان زشت و وقیح، آلوده گردد.

۵ـ رهنمود و تأدیب دیگر این که: وقتی سخنان زشت و پلید را از زبان دروغ‌پردازان می‌شنیدید، چرا از آنان دوری نمی‌گرفتید و نمی‌گفتید: برای ما روا نیست به این یاوه‌گوییها گوش فرا دهیم، ذهن و روان خود

را بدان مشغول کنیم، درباره‌ی ناموس پیامبر گرامی به گفت و شنود بنشینیم و یا دهان به دهان بگردانیم؛ زیرا هیچ دلیلی بر صحت این بهتان موجود نیست. پس، بگویید: سُبحانَک، خدایا! تو پاکی! و ما از این شایعه در شگفتیم و هرگز دامن عطرآگین همسر پیامبر را به پلیدی و زشتی متهم نمی‌کنیم. این کار، کار منافقان و بی‌باوران و بهتانی بزرگ و افترایی سراسر گناه است و وجود مبارک پیامبر را ـ در زمان حیات و ممات او ـ می‌آزارد. پس آن کس که خدا و پیامبر را بیازارد، در دنیا و آخرت لعنت خدا بر او باد! [← احزاب/۵۷].

این اتهام بزرگ به عزیزِ پیامبر، موجب به درد آوردن دل اوست. اگر زن پیامبری چون نوح و لوط کافر باشند، زیاد شگفت نیست، آن‌گونه که اگر زن پیامبری پلیدکار باشد؛ زیرا بسیار ننگ و عیب است. در این صورت هیچ‌گاه جایز نیست زن هیچ پیامبری فاجر و پلیدکار باشد؛ چون پلیدکاری از بزرگترین رسوایی و ننگ و بدنامی است و خرد و دین نیز آن را روا نمی‌دارند که به بیت نبوت نسبت داده شود.

۶ ـ خدا به تندی هشدار می‌دهد و مؤمنان را راه می‌نماید که هرگز به سوی امثال این شایعه‌سازی باز نگردند، اگر به راستی مؤمن و پایبند دستورات اویند و پیامبر را بزرگ می دانند و گوش به فرمان او هستند و می‌خواهند از عذاب آخرت در امان باشند.

خداوند، احکامِ شریعت و آداب دینی و فضایل اجتماعی را در این آیات برای مؤمنان تبیین فرمود تا از رفتار پست بی‌ادبان پند گیرند و پرورش یابند. قطعاً او به مصلحت بندگانش دانا و از احوالشان مطّلع است.

۷ـ آنان که دوست می‌دارند و به عمد و قصد می‌کوشند فحشا و زشت‌کاری را در میان مؤمنان انتشار دهند و آن را به گوش همه‌کس برسانند، در دنیا درد و رسوایی و سرافکندگیِ حکم حدِّ بهتان و در روز بازپسین، عذاب دوزخ را می‌بینند. خداوند از نهانیهای بندگانش آگاه است، کارها را به او واگذارید تا راه یابید؛ ولی مردم از نهانیها هیچ خبر ندارند. این ادب و مجازات کردن و پرورش دادن، از هدفی ارزنده برخوردارست؛ زیرا انتشار دادن پلیدکاری در جامعه، مردم را به آن سو می‌کشاند و دست‌یابی به کار فحشا و شرم‌آور برایشان سهل و ساده جلوه می‌کند، حال آن که بنا به اشاره‌ی آیه، اگر آدمی چنین شایعه‌ای را دوست بدارد، به عذاب الهی دچار می‌شود. معمولاً علّت شایعه‌سازی ـ به ویژه ـ در این مورد از کینه، دشمنی، حسد، خودبزرگ‌بینی و مقام‌طلبی سرچشمه می‌گیرد، همان‌سان که پسر سلول منافق با دلی مملو از کینه، حسد، خودبزرگ‌بینی و تاج‌وتخت طلبی نشان داد و به پندار بیمارش، ترویج چنین شایعه‌ی زشتی سربلندش می‌کند!!

۸ـ باز در این افترای بس ناروا، فضل و رحمت الهی، مؤمنان را فرا گرفت و توبه‌ی آنان که به خطا رفته و پایشان از جای لغزیده بود، پذیرفت و با رأفت و بخشش، آنان را به سوی خیر و خوبی راه‌نمود، از استمرار در انحراف و کج‌روی هشدار داد و خطرِ نابخشودنی این کردار ناپسند را ـ که طعنه به ناموس بیت نبوت و رسالت است ـ برایشان تبیین فرمود، پس، سپاس و منّت خدای را است که ما را از وسوسه‌های شیطان برحذر داشت...

۹ـ آخرین فرمان نه‌گانه این که: خطاب به مؤمنان راستین و درستکار که به خدا و پیامبر ایمان واثق دارند، می‌فرماید: هان! راه و روش شیطان را طی مکنید، به وسوسه‌هایش گوش مدهید و خود را به آن افترای بدپیکر، آلوده مسازید که بر آن بیفزایید و به دیگران بازگویید و پاکان را به ناپاکی و آلوده‌دامنی به این و آن بشناسانید. قطعاً شیطان، گناهان را می‌آراید، آن گاه آدمی را ـ که سست ایمان و ناتوان باشد ـ می‌فریبد و در پی خود می‌کشاند و گمراهش می‌گرداند و سپس تک‌وتنهایش می‌گذارد؛ اما فضل الهی به فریاد توبه‌کاران واقعی می‌رسد و از آلودگی پاکشان می‌گرداند...

این آیات با قاطعیت تمام با این حادثه برخورد کرده و کژروانِ بدزبان و منافقانِ تیره‌بخت را سخت بر سر جای خود نشانده است و قطعاً این احکامِ حد در هر محیط و عصر و دورانی، نافذ و جاری می‌باشد.

آیه‌ی ۲۲ در مورد شخصیتی برجسته و یار غار و یاور هجرت پیامبر خاتم فرود آمده است. مِسطَح پسرخاله‌ی ابوبکر از مهاجران مکه و سربازان نبرد بدر بود که به دلیل تنگدستی و خویشاوندی، ابوبکر صدیق زندگی او را تأمین می‌کرد. وقتی ماجرای افک روی داد، ـ ناآگاهانه ـ از سخنان کینه‌توزانه و دشمنانه‌ی منافقان تقلید کرد. ابوبکر ـ رض ـ نیز سوگند یاد کرد که دیگر هزینه‌ی زندگی‌اش را نخواهد داد و به او سودی نخواهد رسانید. خداوند در این آیه می‌فرماید: «نباید اهل فضل در دین و توانا در مال و مکنت، سوگند یاد کنند که بذل و بخشش خویشاوندان بینوای مهاجر در راه خدا را قطع کنند و باز گیرند.» هرچند داستان افک و تهمت ناروا دل آن مرد بزرگوار، آن همدم و غمخوار پیامبر را گزیده و تلخی آن بهتان‌زدن به خانواده و ناموسش، دردمندش کرده است؛ اما به محض این که دعوت پروردگار را می‌شنود که می‌فرماید: «باید درگذرند و ببخشند.» «أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»: مگر دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد؟! بر تمام افتراها، دردها و محنتهایی که تاکنون شنیده و چشیده است، چیره می‌گردد و با روحی والا و دور از هرگونه رنج و غصّه‌ای و با قلبی آرام و امیدوار می‌گوید: آری! به خدا قسم! دوست می‌دارم، خدایم مرا بیامرزد و دوباره هم‌چون گذشته تدارک زندگی مِسطَح پسر اُثاثه وخانواده‌اش را از سر می‌گیرم و سوگند به خدا! از امروز به بعد هرگز هزینه‌ی زندگی و کمکهای مالی را از او دریغ نخواهم کرد.

بله! این است آن آمرزشی که خدا مؤمنان را بدان گوشزد می‌فرماید...؛ اما کسانی چون پسر سلول در هر عصر و دوره‌ای به دلیل ناپاکی و خُبث طینت و دشمنی دیرینه باز بر سر تهمتی که زده‌اند، پای می‌فشرند و از آمرزش و فضل و مرحمت الهی محروم خواهند شد و سرانجام عذاب بس سنگینی خواهند چشید.

نگاهی به این آیات

این آیات از آداب و روشها و منع و بازداشتها و ادب‌کردن و تربیتی برتر در جامعه سخن می‌گوید تا انسان مؤمن از نابودی و سقوط در چاه تاریک بدبختی و دنبال کردن راه و رسم پست و شایعه‌سازی بدون

اگاهی و بی‌مورد، مصون بماند:

۱ـ درد ملّت از درون خود سرچشمه می گیرد که خطرناکترین آن، اعتماد نکردن به راهنمایان، مصلحان و خیراندیشان آن جامعه، روی آوردن به فرومایگانِ خرابکار و تلاش در جهت لکه‌دار کردن حیثیّت، آوازه و شهرت و کرامت مصلحان و نیکان است، اهل افکْ هم از دشمنان خارجی نبودند؛ بلکه اندک‌شماری منافقِ مؤمن‌نُما بودند.

۲ـ هیچ‌یک از آفریده‌ها خیر محض و یا شر محض نیست. چیرگی و غالب آمدن سود و منفعت بر ضرر و زیان خیر نام دارد و برعکس. ابتلا و آزمون برای دوستان خدا، خیر است، زیرا ضرر آن در دنیا به نسبت مزد و پاداش آن در آخرت بسیار اندک است. بنابراین حدیث افک هم برای ام‌المؤمنین، عایشه، هم برای خانواده‌اش «آل ابوبکر» و هم برای صفوان پسر مُعطّل خیر بود...

صفوان، به دلیل دلاوری و شجاعتی که داشت؛ پس‌قراول[۱] لشکر پیامبر در نبردها و از زُبدگان صحابه بود...

۳ـ کار زشت زنا به اقرار خود شخص یا شهادتِ درست چهار شاهد دادگر ثابت می‌شود.

۴ـ تکرار آیه‌ی :«وَ لَو لا فَضلُ اللهِ عَلَیکُم...»برایِ تأکید این حقیقت است که: قطعاً فضل و مرحمت خدا پشتیبان توبه‌ی توبه‌کاران خواهد بود.

۵ـ فروروندگانِ در قصه‌ی افک سه گناه، مرتکب می‌شوند:

أ: با زبان، میانِ مردم آن را شایع می کنند، ب: بدون علم و آشنایی به چیزی در این باره به گفتگو می‌نشینند،

ج: این گناه بزرگ را کوچک می‌شمرند؛ در صورتی که نزد خدا بس بزرگ است.

۶ـ خداوند، آن چند نفر مؤمن را نکوهش می کند؛ چون می‌بایست خبر افک را انکار می کردند، آن را دهان به دهان نمی گردانیدند، ساحت همسر پیامبر را از ارتکاب به پلیدکاری پاک می‌شمردند و بار دیگر آن را بر زبان نمی‌آوردند.

امام مالک می‌فرماید: «هر کس، شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دهد (سبّ کند) باید تربیت شود. و هرکس عایشه را دشنام دهد و بد بگوید، کیفرش کُشتن است.» [منیر، جلد۹، جزء۱۸، ص۱۸۹] اگر این مجازات در دنیا فراهم نگردد، در قیامت، سخت‌ترین کیفر می‌بینند.

بدان که: بد گفتن به عایشه‌ی صدّیقه، سرپیچی از فرمان قرآن است که می‌فرماید: «یَعظُکُمُ اللهُ أن تَعودُوا لِمِثلِهِ أبَداً إن کُنتُم مؤمِنینَ» و کیفر سرپیچی از قرآن نیز کُشتن است...

---

۱. ساقه، مؤخر لشکر، پس‌لشکر، عقبه‌ی سپاه.

۷ـ باید مؤمنان از راهی که شیطان و شیطان‌صفتان در پیش گرفته‌اند، بگریزند، چون شیاطین جز بدی، هنر آفرین و خیراندیش نیستند. [← بقره/۱۶۸و۲۰۸]، [← انعام/۱۴۲].

۸ـ گذشت، راه و شیوه‌ی خدای بزرگوار است. مؤمن باید خود را به آن بیاراید و از خطاها و لغزشهای دیگران درگذرد: «أَلا تُحِبُّونَ أن یَغفِرَ اللهُ».

۹ـ بهتان و افترا بستن هرچند گناهی بزرگ است؛ اما کردار نیکوی آدمی را ـ به شرطِ توبه ـ نابود نخواهد کرد. [← زمر/۶۵] شرک، کردار نیک و خوبیها را می‌رُباید.

۱۰ـ کسی سوگند می‌خورد که فلان کار نکند؛ وقتی دید که انجامش سودمندتر از ترک آن است، سوگند بشکند و انجامش دهد و کفّاره‌ی سوگند بپردازد.

۱۱ـ به دلیل آیه‌ی ۲۲: «وَ لا یَأتَلِ أولُوا الفضل مِنکُم...» ابوبکر ـ رض ـ پس از پیامبر خاتم بزرگترین و برترین انسان است و صفات زیبا و شگفتش در این آیه، دلیل بر صدق این گفته و مقام شامخ او در دین است.

۱۲ـ برخی از اهل تحقیق می‌گویند: خداوند، یوسف ـ سلام‌الله علیه ـ را از زبان کودکی در گهواره و مریم دختر عمران را از زبان نوزادش، عیسی تبرئه کرد؛ اما عایشه‌ی صدّیقه را به وسیله‌ی قرآن تبرئه نمود و بدان بسنده نکرد که به وسیله‌ی کودکی یا پیامبری او را تبرئه کند، تا این که به وسیله‌ی کلام خود [از آیه‌ی ۱۱ تا ۲۶ نور] او را از بهتان و افترای ناکسان، تبرئه نمود[1]. [← تفسیر قرطبی]

---

۱. منیر به نقل از تفسیر قرطبی.

کیفر اهل بهتان و افترا در بخش پایانی داستان افک

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٣ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٤ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٥ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٦

توضیح واژه‌ها

يَرْمُونَ: می‌زنند، تهمت می‌زنند. الْمُحصَنات: زنان پاکدامن. الغافِلات: بی‌خبران، زنان بی‌خبر از همه‌جا، دور از گناه و پلیدکاری، دارای سینه‌های پاک از کینه و دلهای صاف و سالم. لُعِنوا: از رحمت دور گشته‌اند. يُوَفِّيهِمُ اللهُ دينَهُم (وَفَيَ، وَفاء): خدا پاداش کامل آنان را می‌دهد، پاداش آنان را تمام و کمال عنایت می‌کند. الخبيثات: جمع خبیثه، زنان ناپاک. مُبَرَّءُونَ (بَرْأ): پاکان، آنان که آلوده‌ی گناه نشده‌اند.

ترجمه‌ی آیات

۲۳ـ کسانی که به زنان پاکدامنِ بی‌خبر [از پلیدکاری] و با ایمان، تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و آنان را عذابی سترگ است،

۲۴ـ روزی که زبانها، دستها و پاهایشان، به زیانشان بر آن چه انجام داده‌اند، گواهی می‌دهند،

۲۵ـ در آن روز خدا پاداش شایان آنان را به تمام و کمال می‌دهد و آنان خواهند دانست که خدا همان حقّ روشن است.

۲۶ـ زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان پلیدند. و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاکند. اینها از نسبتهای ناروایی که بدان متهم می‌شوند، پاک و بری‌اند [و] آمرزش و روزیِ نیکو برای آنان است.

سبب نزول این آیات

طبرانی از ضحّاک پسر مزاحم نقل می‌کند که این آیات به طور خاص در شأن زنان پیامبر نازل شده

است. ابن ابی حاتم به نقل از ابن‌عباس می گوید: شأن نزول ویژه‌ی این آیه‌ها عایشه است.

ابن جریر از عایشه نقل می کند که گوید: «از آن افتراهای ناروایی که به من زده بودند، بی‌خبر بودم، سپس خبر افکِ دروغ‌پردازان به من رسید و [پس از نزول آیه‌های ۱۱ تا ۲۲ همین سوره] آیه‌های ۲۳ تا ۲۶ بر پیامبر نازل شد، [به منظور سپاس از خدا] بر صورتش دست کشید و گفت: ای عایشه! تو را مژده باد! گفتم: [آن هم] از حمد خداست. آن گاه پیامبر آیات: إنَّ الَّذین یَرمُونَ المُحْصَنات... را تا آیه‌ی الخَبیثونَ لِلخَبیثات... تلاوت فرمود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان روشن ماجرای افک و کیفر وسزای افک‌پردازان و ادب کردن و گوشمالی دادن فرورونده‌گان در شایعه‌پراکنی و تهمت‌زنی، خداوند ـ به صراحت ـ آیات برائت و پاکی عایشه را ـ سلام‌الله علیها ـ نازل کرد و به همراهش حکمی عمومی بیان فرمود که: هر کس زن مؤمن پاکدامنی را به زناکاری متهم گرداند [و از این اتهام ناروا توبه نکند]، از رحمت حق دور و محروم خواهد ماند و به عذاب سنگینی دچار می‌شود. بنابراین هشدار کوبنده، سزاوار نیست کسی به زنان پاکدامن و بی‌خبر از پلیدکاری نسبت زنا دهد و قطعاً پاکی و برائت امهات‌المؤمنین از هر زن پاکدامنی به این حکم برترند و خصوصاً عایشه ـ رض ـ که سبب نزول آیات در شأن و پاکی اوست.

شرح و بیان

۲۳ تا ۲٦ ـ نسبت دادن ناروا و اتهام پلیدکاری به زنان ـ و نیز به مردان ـی که با ایمان، پاکدین و دامن، پاک‌روان، پاک اندیش و پاک‌دل و دور از هرگونه بدی، زشتی و پلیدی‌اند، موجب محرومیّت تهمت‌زنِ مُفتری از رحمت الهی و چشیدن عذاب سخت آخرت است. شیخ محمد علی صابونی می‌فرماید: «همه‌ی این آیات و این شرح و بسط، به خاطر حمایت از بیت نبوّت است که بدکاران فاسد و بداندیشان [و دشمنان سابق و لاحق]، در صددند حرمت و حریمش را آلوده کنند و مهملش بگذارند. پس بزرگواری زنان پیامبر در پرتوِ بزرگواری سرور پیامبران است و بنابراین آنان که در داستان افک نسبت به آل بیت پیامبر فرو می‌روند، خداوند سخت آنان را نفرین می کند و از رحمت خویش دورشان می گرداند.»

آن روز که این بدنهادان، کیفر می‌بینند و به اراده‌ی خدا اندامشان به سخن می‌آیند، روزِ سهمناک و هراس‌انگیز آخرت است که: دست و پا و زبان و سایر اندام بدنشان آن چه را در دنیا انجام داده و گفته‌اند، گواهی می کنند. آنها به اعضای بدنشان اعتراض می کنند که چرا علیه ما گواهی کردید؟! آن اندام در جواب گویند: خداوندی که همه‌چیز را بر سر سخن می‌آورد، ما را نیز به سخن آورد تا به راستی و عدالت

گواهی دهیم. [← فصلت/۲۱]، [← یس/۶۵]

در این روز خداوند به تمام و کمال کیفر و پاداش عملکرد هر کس را ـ برابر عدل و داد ـ می‌دهد و قطعاً وعده‌اش دور از ستم و بیداد است.

با این آیه‌ی «الخَبیثاتُ للخَبیثینَ...» این قصه با دلایل قاطع و روشن و حکمِ برائت و پاکی عایشه، پایان یافت و سنت الهی در آفرینش چنان جاری است که دو هم‌جنس و هم‌خون و دمساز، با هم می‌توانند زندگی کنند. پس، پلید با پلید و پاک با پاک سازگار است و بس. محمد، پیامبر خاتم و سرور پیامبران، پاکترینِ پاکان است، قطعاً عایشه‌ی صدیقه هم از پاکترین پاکان به شمار می‌آید. و این، منطقی بدیهی و روشن است که هرگز قابل تصور نیست، مردِ پاک و پاکدامن و بزرگوار ـ آن هم رسول امین ـ تا دم مرگ زنی پلید و بدکاره، همسر و همخوابه‌اش باشد!! ای مؤمن! ای انسان! ای اهل خرد! ای محقق! ای متفکر! بیدار شو، به اطرافت نظری بینداز و ببین که عایشه، همسر و همبستر کیست؟! عایشه! همسر فخر بشر، همسر زبده‌ی عالم هستی، همسر و محبوب بهترین انسان است. پس به حکم ازلی باید این همسر پاکیزه نیز از بهترین و برجسته‌ترین آفریده‌ها باشد... پیامبر، بسیار دوستش می‌داشت و قطعاً خدا او را از پلیدی و زشتی مصون داشت و جز عنصر پاک را به بیت نورانی پیامبرش، راه نداده بود...

آری! زنان و مردانی چون عایشه و صفوان ـ سلام الله علیهما ـ از هرگونه آلودگی و افترایی پاک و بری‌اند و مورد آمرزش پروردگارشان قرار دارند واز نعمتهای فراوان بهشتی نیز برخوردارند.

نکته‌ی پایانی: مراغی به نقل از زمخشری در تفسیر کشّاف می‌گوید: اگر تمام قرآن را زیر و زبَر کنی و تمام هشدارها و تهدیدهای تند و تیز را خطاب به بزهکاران بررسی نمایی، نمی‌بینی که خداوند آن‌گونه سخت و محکم، داستان افک عاشیه ـ رضوان‌الله‌علیها ـ را کوبیده است؛ چیز دیگری را مورد تهدید قرار داده باشد.

حکم ششم، اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ
خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٧ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ
قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٨ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ٢٩

توضیح واژه‌ها

بُيوتاً: جمع بیت، خانه‌ها. حَتّي تَستَأنِسُوا (اُنس): تا اجازه بگیرید (حَتّي تَستَأنِسُوا) و بدین وسیله با صاحب خانه آشنا شوید. حَتّي يُؤذَنَ: تا اجازه داده می‌شود. إرجِعوا: باز گردید. أزكي (زكاء و زُكُو): شایسته‌تر، پاکیزه‌تر، برازنده‌تر. غَيْرَ مَسكونَةٍ: خانه‌های غیرمسکونی، مانند: گرمابه‌ها، دکانها، مهمانسراها و سایر جاهای عمومی. فيها مَتاعٌ: در آن جا کالایی است، کالاهایی در آن است، در آن حق بهره‌برداری است.

ترجمه‌ی آیات

۲۷ـ ای اهل ایمان! به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود وارد نشوید، مگر آن که اجازه بگیرید و بر ساکنانش سلام کنید. این شیوه برایتان بهتر است. امید که پند بگیرید.

۲۸ـ و اگر کسی را در آن نیافتید، به آن خانه‌ها وارد مشوید تا به شما اجازه داده شود. و اگر شما را گفتند: «باز گردید»، [حتماً] باز گردید؛ چون آن کار برایتان شایسته‌تر است. و خدا بر آن چه انجام می‌دهید، داناست.

۲۹ـ [اما] بر شما گناهی نیست که [بدون اجازه] به خانه‌های غیرمسکونی که برایتان در آنها بهره‌ای است، وارد شوید و خدا آن چه را آشکار می‌سازید و یا پنهان می‌دارید، می‌داند.

سبب نزول آیه‌ی ۲۹

ابن ابی حاتم به نقل از مقاتل پسر حیان می گوید: هنگامی که آیه‌ی «استئذان»: اجازه گرفتن برای ورود به خانه‌ها، فرود آمد، ابوبکر صدیق گفت: ای پیامبر خدا! تکلیف بازرگانان قریش چه خواهد شد که

پیوسته به مکه و مدینه و شام سفر می کنند و اماکن و خانه‌های معلوم و مشخص بر سر راه آنان قرار دارد؟ چگونه اجازه بگیرند و سلام کنند، حال آن که کسی در آن جاها مقیم نیست؟

در این مورد، این آیه‌ی **۲۹** شرف نزول یافت.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حدّ کیفر اتهام و افترا و داستان افک، این آیات به بیان آداب و راه و رسم ورود به منازل و خانه‌های دیگران که زیبنده‌ی مطالب پیشین است، می‌پردازد، تا کسی در مظانّ اتهام و بدگمانی قرار نگیرد...

شرح و بیان

۲۷ تا ۲۹ ـ اسلام، راه‌های فساد و تباهی را می‌بندد و برای پایدار ماندن حریم و حرمت خانواده‌ها و ارزشهای خدادادیِ آنها راه و رسم ارزنده‌ای به مردم می‌آموزد که سرزده و بدون اجازه و سلام کردن وارد خانه‌های این و آن نشوند و نهانیهای نامحرم را ورانداز نکنند.

این آداب اجتماعی ـ شرعی، مدلولش تمدنی بلندپایه است که زندگانی و جامعه و احوال خانواده‌ها را در کانون خانوادگی تنظیم و مرتب می کند تا دوستی و مودت و حُسن معاشرت و همزیستی و ارتباط مؤمنانه را مصون بدارد.

وجوب اجازه گرفتن میان زن و مرد و محرم و نامحرم یکسان است؛ چون حکم آن عام است؛ هرچند اجازه گیرنده، پدر یا فرزند باشد. «امام مالک» در «موطأ» از «عطای پسر یسار» نقل می کند که شخصی از پیامبر ـ ص ـ پرسید: آیا از مادرم اجازه‌ی ورود بگیرم؟ فرمود: «بلی!» گفت: غیر از من خدمتگزاری ندارد، آیا وقتی وارد اتاق او شوم، اجازه بگیرم؟ فرمود: «آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟» گفت: خیر. فرمود: «پس، از او اجازه بگیر.»

حال اگر کسی از افراد خانه در منزل نبود، ورود جایز نیست؛ چون بدون اجازه حریم خانه شکسته می‌شود و اگر صاحب‌خانه عذرخواست و اجازه‌ی ورود نداد، باید بازگشت که آن در دین و دنیا برایتان بهتر و پاکیزه‌تر است و نباید کسی اصرار ورزد. خداوند به حال و وضع همه‌ی ما داناست.

رفت و آمد بدون اجازه خواستن به اماکن عمومی مانند: دکانها، مغازه‌ها، مهمانسراها و امثال آنها که جای استفاده‌ی عمومی است، جایز می‌باشد و خداوند از احوال و اوضاع همگی باخبر است.

آری! قرآن تا این اندازه به زندگی بنی‌آدم عنایت دارد تا هر کس به خوبی از زندگی‌اش برخوردار گردد و ابهامی برایش باقی نماند و از نظم و رسمی درست واصولی پیروی کند.

حکم هفتم، حجاب و فروهشتن چشم از نامحرم

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا
يَصْنَعُونَ ۳۰ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ
إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ
آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ
الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ
زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۳۱

توضیح واژه‌ها

يَغُضُّوا (غَضّ): فرود آورند، فروگیرند، پایین آورند، فروهلند. **أَبْصارِهِم**: جمع بصر، چشمانشان را. **فُروجَهُم**: شرمگاهشان را. **لا يُبدِينَ**: ظاهر نکنند، آشکار نگردانند. **زينَتَهُنَّ**: زینتهای خود را. **وَلْيَضرِبْنَ**: باید فرو اندازند، باید پایین بیاورند، باید بپوشانند، باید بیندازند. **خُمُر**: جمع خمار، چارقد، روسری، مقنعه، آن چه زنان بدان سر را می‌پوشانند. **جُيوبِهِنَّ**: جمع جَیب، گریبانها، یقه‌ها، قسمت بالای سینه و زیر گردن. **بُعولَتِهِنَّ**: جمع بَعل، شوهرانشان. **نِساءِهِنَّ**: زنان همکیش خودشان. **ما مَلَكَتْ أيمانُهُنَّ**: آن‌چه دستانشان صاحب آن شده، کنیزان. [← مؤمنون/۶]. **التّابِعينَ**: مردان کهنسال و ازکارافتاده ویا خدمتکاران کم‌خردی که از مسایل جنسی زنان بی‌خبرند و برای خورد و خوراکی به دنبال دیگرانند و به زنان هیچ رغبت ندارند. **الإربَة**: میل، نیاز، رغبت. **غَيرِ أُولِي الإربَةِ**: آنهایی که از فرط پیری و ناتوانی میل جنسی ندارند. **الطِّفل**: کودکی یا کودکانی که هنوز تشخیص ندارند. بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود. **لَم يَظهَروا**: آگاه نیستند، اطلاع ندارند. **لا يَضرِبنَ**: نکوبند. **يُخفينَ**: پنهان می کنند، نهفته می‌دارند.

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ [ای پیامبر!] به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را از نامحرم فروبندند و پاکدامنی ورزند، که این برایشان پسندیده‌تر است؛ چون خدا از کردارشان باخبر است.

۳۱ـ و به زنان باایمان بگو: چشمانشان را از نامحرم برگیرند و پاکدامنی ورزند و زینتهایشان را جز آن چه که

پیداست، آشکار نگردانند و باید روسری خود را تا گریبان فرو اندازند و زینتهایشان را آشکار نسازند، جز برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان همکیش خودشان، کنیزانشان، مردان خدمتکارشان که میل جنسی ندارند، یا کودکانی که بر عورتهای زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند و پاهای خود را [به نوعی بر زمین] نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند، معلوم شود. ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید، تا رستگار شوید.

سبب نزول آیه‌ی ۳۰

ابن ابی حاتم از مقاتل و او از جابر پسر عبدالله نقل می کند که: اسماء دختر مرثد در نخلستانش بود که جمعی از زنان با پوشش نامناسب نزد او رفتند که زینت‌آلات دست و پا و گردن و سینه و جاهای دیگرشان نمایان بود. اسما گفت: چه زشت است این کار! مورد نزول مشابه دیگری نیز دارد.

سبب نزول آیه‌ی ۳۱

زنی، النگویی نقره‌ای و پابندی از مهره‌ی یمنی به پایش می‌بندد و از کنار جمعی می گذرد. پایش را چنان بر زمین می کوبد که النگو به مهره‌ها می‌زند و صدایش بلند می‌شود. «وَ لا یَضرِبنَ بِأَرجُلِهِنَّ»...

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این آیات پیوندش با آیه‌های پیشین بسیار روشن و گاهی ورود ناگهانی شخص به منازل دیگران ممکن است با بی‌حجابی و بدحجابی صاحب‌خانه روبه‌رو گردد. بنابراین، خداوند به مردان و زنان با ایمان امر می کند که چشم خود را فرو آورند. این حکم، عمومیت دارد تا آدمی متهم نگردد. پس واجب است انسان همیشه در برابر نامحرم چشم فروبندد و فرمان حق را مورد احترام قرار داده باشد. هم‌چنین زنان باید زینتهای خود را پوشیده نگه‌دارند تا آشوب برپا نشود...

شرح و بیان

۳۰ تا ۳۱ ـ پس از بیان چگونگی اجازه خواستن و رخصت گرفتن برای ورود به منازل مردم، قرآن به این آیات اشاره می کند که هدفش از وجود این موازین، برپایی جامعه‌ای پاکیزه از پلیدیها و زشتیهاست، تا آتش هوسبازی و شهوت‌رانی زبانه نکشد، سر بر نیاورد، فتنه نسازد و لجنزاری به نام جامعه به وجود نیاورد. از این رو، به پیامبر خاتم، فرمان می‌دهد تا به مردان و زنان مؤمن بگوید: از نگاههای آشکارا و دزدانه و چشم‌چرانی بپرهیزند، دیدگانشان را فروخوابانند و دامنشان را حفظ کنند و غوغا و آشوب در سینه‌ی نامحرم

نیافرینند. نظر بر منظر نامحرم در دلها آتش شهوت برمی‌افروزد و بر آدمی چیره و زَبَردست می گردد. پس باید خود را از آلودگیها مصون بدارند، تا همیشه پاک و پاکدامن و گرامی بمانند. خداوند ناظر اعمال است از همه چیز خبر دارد؛ نباید زنان ـ جز دست و صورت ـ زینت و زیبایی خود را در معرض دید مردان بگذارند. با چارقد و روسری، سر و صورت و گردن و سینه‌ی خود را بپوشانند و جز برای محارم ـ که رازدار آنان‌اند ـ آنها را آشکار نکنند. جز زن مسلمانِ متعهد ـ که آبروی زن همکیش خود را حفظ می کند ـ از زنان شایعه‌ساز و غیرمسلمان حذر کنند و زیبایی خود را به آنها ننُمایانند.

خدمتکاران، محرم شرعی نیستند، مگر آن دسته که به کُلی نه در دل و نه در عمل میل جنسی ندارند و یا پیر و فرتوت و بس کهنسال هستند و یا کودکانی که هنوز چیزی از روابط میان زن و مرد را نمی‌فهمند...

نگاهی به این دو آیه

«غَضَّ بَصَرَهُ»: دیدگانش را فروبست، از نظربازی خودداری کرد. نگاه کردن مردان مؤمن به زنان نامحرم و خویشتن‌داری از نظربازی و هوس‌ورزی و ادبِ نفْس و منش نیکو، نیازمند ایمان قوی و اراده‌ی استوار است که اگر نظر خود را برنگیرند و اصرار نمایند به فرجام بدی گرفتار می‌شوند. پس شایسته‌تر آن است به فرمان قرآن گوشِ دل بسپارند و موجودیّت خود را تباه نگردانند.

امّ سلمه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید: «حمادیاتُ النساءِ غَضُّ الأطراف»: زنان ستوده‌ی شایسته به نامحرم خیره نمی‌شوند و زُل نمی‌زنند واز نگاه کردن به بیگانگانْ چشم فرو می‌نهند.

آری! زنان جاهلی آن روز ـ همان‌گونه که متأسفانه در جاهلیت امروز، در بسیاری از جوامع اسلامی و غیراسلامی، مشهود است ـ با سینه‌ی باز و سر و بازوی برهنه به میان مردمِ کوچه و بازار و مجالس عمومی می‌رفتند و بسی اوقات به دلیل سینه‌ی باز و موی رها شده و... آشوبها و فتنه‌ها به پا می‌خاست و آتش جنگ و ستیز زبانه می کشید و مردان هوس‌باز به دام تباهی می‌افتادند.

گفته‌اند: نگاهِ نامحرم، پیک و طلایه‌ی زنا و زشتی و بدنامی است و به همین مناسبت احمد شوقی ـ رحمت‌الله علیه ـ می گوید:

نَظْرَةٌ ، فَابتِسامَةٌ ، فَسلامٌ   فَکَلامٌ ، فَمَوعِدٌ ، فَلِقاءٌ

اول نگاهی، بعد تبسم و لبخند و سلامی، سپس سخنتن گفتن و قراردادی و سرانجام، دیداری.

شاعری دیگر می‌فرماید:

کُلّ الحوادث مَبدَأُها مِن النَظر   وَ مُعظَمُ النّار مِن مُستصغرِ الشرر

وَ المرءُ مادامَ ذا عَینٍ یُقلِّبُها   في أعیُنِ العینِ موقوفٌ علی الخطر

كَــم نظــرة فَعَلَــت في قلــب صــاحبها فعــلَ الــسهام بــلا قــوسٍ و لا وَتَــر
يَــسُرُّ نــاظِرَهُ مــا ضَــرَّ خــاطِرَهُ لا مرحبــاً بِــسرورٍ جــاءَ بالــضَّرر:

هر رویداد ناگواری آغازش از نگاه کردن است، هم چون آتش بزرگ و سوزان که از جرقه‌های ریز برپا می‌شود.

انسان تا زمانی که بینایی دارد و آن را به سوی زنان زیبا چشم بگرداند؛ خطر آفرین است.

بسا نگاههای حرام، همانند تیری که از کمان رها شده باشد در قلب انسان، اثر می گذارد بی‌آن که زه و کمانی در کار باشد.

آن چه که در ظاهر، بیننده را شاداب می گرداند به قلب زیان می‌رساند. به راستی، چه ناپسند است سُروری که زیانبار باشد.

شاعری دیگر چنین می گوید:

أَلَــم تَــرَ أنَّ العــينَ للقَلــبِ رائِــدٌ فَمــا تــألَفُ العينــانِ فَالقَلــبُ آلــفٌ:

مگر نمی‌بینی که چشم، پرچمدار قلب است که با هرچه دوست و همدم شود، قلب نیز به آن اُنس می گیرد؟

قُشیری در لطائف الإشارات درباره‌ی مؤمنانی که از محارم چشم فرومی‌بندند، می گوید: «با دید ظاهر از محرمات چشم می‌پوشند و با دید دل هم از اندیشه‌های پست و مجسم کردن نامحرم می گریزند.»

شیخ شبلی می گوید: «چشم سر را از محرمات و چشم دل را از ماسوای خدا ببندید.»

آری! این دو آیه، دلها را به سوی خدا باز می گرداند و درِ توبه را بر روی دلها باز می کند تا گذشته‌ها با آب پشیمانی پاک شود و دل صافی گردد.

احکام هشتم، نهم و دهم، به همسر دادن زنان و همسر گرفتن برای مردان مجرد، مکاتبه (قرارداد) با بردگان و غلامان، به زور وادار کردن کنیزان به عمل زنا

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۳۲ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۳ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ
آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ۳٤

توضیح واژه‌ها

أَنكِحُوا: برای مردان همسر بگیرید و زنان را شوهر دهید. **الأيامَي** جمعِ **أَيِّم** (اَيْم): مردان و زنان و پسران و دختران بی‌همسر. **الصّالِحِينَ**: شایستگان، آنان که بتوانند حقوق و وظایف زناشویی را ادا کنند. **عِباد**: جمع عبد، بردگان و غلامان. **إماء**: جمع **اَمَة** کنیزان. **فُقَراء**: تنگدستان. **لِيَستَعفِفْ** (عـف): باید پاکدامن باشد، پاکدامنی ورزد، پاکدامنی از خود نشان دهد، باید پاکدامنی را پیشه‌ی خود کند. **نِكاحاً**: ازدواج، توانایی و وسیله‌ی ازدواج. نکاح، به معنای «اسم آلت و ابزار» مانند «رِکاب» که وسیله‌ی سوار شدن است. **الكِتابَ**: مکاتبه، قرارداد کتبی برای آزادی از بند بردگی، سند آزادی، باز خریدن. **خَيراً**: یعنی، توان کسب و کار و شغل و حرفه و زندگی مستقل داشته باشد و بهای آزادی خود را به دست آورد. **مالِ اللهِ**: زکات، مالی که خدا به مؤمنان داده است. **لا تُكرِهُوا**: به زور وادار نکنید. **فَتَيات**: جمع فَتات: کنیزان. **البِغاء** (بَغي): زنا. **تَحَصُّناً** (حِصن): پاکدامنی، پرهیزگاری. **مُبَيِّنات**: روشنگریها، تبیین کننده‌ها. **مَثَلاً**: داستانی شگفت. **خَلَوْا**: رفته‌اند، زندگی کرده‌اند، مرده‌اند...

ترجمه‌ی آیات

۳۲ـ بی‌همسران خویش و غلامان و کنیزان درست کارتان را به همسری یکدیگر درآورید. اگر بینوا هستند، خداوند، آنان را از فضل خود بی‌نیاز خواهد ساخت و خدا گشایشگر داناست.

۳۳ـ و آنان که وسیله‌ی ازدواج ندارند، باید پاکدامنی ورزند تا خدا از فضل خود بی‌نیازشان گرداند و از

بردگانتان، آنان که می‌خواهند با قرارداد کتبی، خود را آزاد کنند، اگر در آنان خیری (توانایی ادامه‌ی زندگانی مستقل و پرداخت مال) سراغ دارید، قرارداد [بازخریدن] آزادی آنان را بنویسید و از مالی که خدا به شما عطا کرده است، به آنان ببخشید، [تا یکی‌یکی آزاد شوند.] و کنیزانتان را که خواهان پاکدامنی‌اند، برای دستیابی به ثروت دنیوی به زنا وادار مکنید. هرکس آنان را به زور وادار کند، خدا نسبت به آن کنیزان که به زور به زنا وادار گشته‌اند، آمرزگار مهربان است.

۳۴ـ [آری!] برایتان آیاتی روشنگر و سرگذشتی [پندآموز] از کسانی که پیش از شما می‌زیسته‌اند و اندرزی برای پرهیزگاران، روانه کرده‌ایم.

سبب نزول آیه‌ی ۳۳

این آیه در شأن صبیح نام، غلام حُوَیطب پسر عبدالعزّی نازل شد. آن غلام بستن قرارداد آزادی را از اربابش درخواست کرد، او امتناع ورزید. خداوند، این آیه را نازل فرمود و حُویطب بر سر یکصد دینار قرار آزادی‌اش را نوشت و غلام، «مُکاتَب» گشت. سپس بیست دینار از آن قرارداد را نیز به او بخشید. غلام بقیه را پرداخت کرد و آزاد شد. صبیح در نبرد حُنَین به شهادت رسید.

سبب نزول «وَ لا تُكرِهوا فَتَياتَكُم...»

مسلم و ابوداود از جابر ـ رض ـ روایت می کنند که پسر سلول دو کنیز به نامهای مُسَیکه و اُمَیمه داشت که آنان را به زور به زنا وامی‌داشت، شکایت پیش پیامبر بردند. این آیه نازل شد... به قول برخی پنج یا شش کنیز داشته است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان حذر و امتناع از زنا و چشم‌چرانی و پرهیز از کارهای پست و پلید، این آیات راهِ درست و مشروعِ ازدواج را ارائه فرمود، تا نسلها با هم آمیخته نگردند و همواره انس و الفت میان خانواده‌ها پایدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل و نسب خود را بشناسد.

شرح و بیان

۳۲تا ۳٤ـ ازدواج پایدار، یا همان ازدواج مشروع، راه طبیعی خواستهای فطری جنسی است که هدفی پاکیزه و نهایی را دنبال می کند. باید مشکلات و نابسامانیهای مالی و بهانه‌های واهی، سرراه آن برداشته شود تا سیر طبیعی خود را به پایان ببرد. پس از برداشتن مشکلات مالی، پاکی و پاکدامن بودن، تصمیم بر ازدواج

ـ به خواست خدا ـ باید مادام‌العمر باشد...

أ: خداوند، خطاب به سرپرستان عقد نکاح می‌فرماید: باید همکاری داشته باشند و موانع سر راه ازدواج زنان و مردان را بردارند و آنان را در جهت مالی دستگیری کنند و امکانات لازم را برایشان فراهم آورند... نباید به خاطر فقر و تنگدستی از انتخاب همسر خودداری ورزند؛ چون خداوند به فضل و کرم خویش بی‌نیازشان خواهد کرد. [← توبه/۲۸]

آنان که اسباب نکاح از قبیل: مهریه، مسکن و نفقه برایشان فراهم نیست باید در پاکدامنی بکوشند، از هوس‌بازی بپرهیزند و خود را به ناپاکی نیالایند، تا خداوند وسیله‌ی ازدواج را برایشان آسان گرداند.

ب: بردگانی که از اربابشان درخواست می کنند که میانشان مکاتبه؛ یعنی قرار آزادی ببندند و خود را در برابر مبلغی که ارباب تعیین می‌نماید بازخرید کنند، باید این سند آزادی را برایشان فراهم آورید و از مال خدادادی، آنان را یاری دهید. البته صلاحیّت و خیر این کار وقتی تأیید می‌شود که پس از آزادی بردگان از عهده‌ی کسب و کار و زندگی مستقل برآیند و سربار جامعه نشوند و در فقر وتنگدستی قرار نگیرند که سرانجام به سوی بیراهه و انحراف روند و جامعه را بیالایند و چیزی بدتر و دردناکتر از دوران بردگی دامنگیرشان شود و دیگر جبران نگردد و به فحشا و پلیدکاری دست زنند و هر روز دردی بر دردهای جامعه‌ی بشری بیفزایند...

ج: اسلام، کار زشت اربابان را ـ که کنیزان خود را به زناکاری مجبور می کردند و در مقابل آن، پول می گرفتند ـ منع می کند که از این راه پست و شرم‌آور به جمع‌آوری مال ناچیز دنیا نپردازند. هم‌چنین به زنانی که برده و کنیز نیستند و خودسرانه و به نامهای مختلف، خودفروشی می کنند، بیماریهای گوناگون را در میان مردم انتشار می‌دهند و بی ترس و واهمه از این راه کسب معاش می کنند؛ هشدار می‌دهد که عذاب آفریدگار سخت و بی‌پایان است. اما آن دسته از کنیزان که قطعاً به زنا مجبورشان می کرده‌اند، پس از توبه و بازگشت و گریز از آن کار زشت، مورد آمرزش پروردگار قرار خواهند گرفت، اگر در پی عفّت و پاکدامنی بوده باشند؛ ولی اربابانشان سخت کیفر می‌بینند.

فضایل این سوره و یا فضایل و وصف تمام قرآن چنین است:

۱ـ خداوند، احکام، حدود و شرایع و قوانین مورد نیاز بنی‌آدم را در این سوره و در این کتاب آسمانی تبیین فرموده است.

۲ـ به داستانهای شگفت‌انگیزی از پیشینیان از جمله: داستان افک و داستان یوسف و مریم ـ سلام الله علیهما ـ اشاره می کند، تا در مردم بیداری آفرینند و راه حق را در پیش گیرند و وجود مبارک این بزرگان را سبب خیر و سعادت هر دو جهان خود بدانند. [← نساء/۱۵۶]، [← مریم/۲۸]، [← یوسف/ ۲۵].

۳ـ این سرگذشتهای تکان‌دهنده، درسها و پندهای جانانه‌ای است که خداجویان پارسا و پرهیزکاران

خداترس در پی آنند. [← همین/۲و۱۲].

نکته: به زور وادار کردن کنیزان و یا زنان به زنا و یا مرتکب‌شدنشان از راه اجاره و به میل خود به خاطر کسب مال و یا هوس‌بازی به طور مطلق و قطعی، حرام و نارواست و - به ویژه - چهره‌ی پاک زن را لکه‌دار می کند که مادام‌العمر پاک نخواهد شد و این حرمت در هر دو صورت در حکم قاطع الهی برای وادار کننده یکسان است، جز این که آنان که به اجبار مرتکب زنا شوند و سپس توبه کنند، خدا آمرزگار است. جمله‌ی «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً» در آیه‌ی **۳۳** نهایت زشتی و پستی و بی‌شرمی کسانی را نشان می‌دهد که کنیزان و جوانان خود را -که خواهان پاکی و پاکدامنی‌اند - به آلوده‌دامنی وا می‌دارند و در مقابل، درآمد روزانه‌ی خود را از این راه فراهم می‌آورند. حال آن که انسان جوانمرد و باشخصیت هرگز دوست ندارد، وابستگان و اهل خانه‌اش به پلیدی بیالایند وهر روز و هر ماه در آغوش بیگانگان و بدکاران باشند، به ویژه آنان که از زنا بیزارند و در پی پاکدامنی‌اند...

خداوند، نوربخش هستی است

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۳۵

توضیح واژه‌ها

نُور: به معنی مُنَوِّر، نوردهنده، نوربخش، صاحب نور، راهنمای اهل آسمان و زمین. مَثَلُ نُورِهِ: وصف نور او در دل دلدار، در دل مؤمن. مِشکاة: چراغدان، چل‌چراغ، قندیل.

زبـــان روغنیــــنم ز آتـــش آه بـــسوزد چـــون دل قنـــدیلِ ترســا

(خاقانی)

مِصباح: چراغ. زُجاجَة: آبگینه، شیشه، لامپ. کَوکَبٌ دُرّيٌّ: ستاره‌ای فروزان لؤلؤ مانند، ستاره‌ای درخشان، اختری تابان. یُوقَدُ (وَقَد): افروخته می‌شود. لا شرقیّةٍ وَ لا غَربیَّةٍ: آن درخت نه در طرف شرقی باغ قرار دارد و نه در طرف غربی آن که همیشه آفتاب به آن نتابد؛ بلکه در وسط قرار دارد و در تمام روز، آفتاب به آن می‌زند. زَیْت: روغن. یُضِيءُ (ضَوْء): می‌درخشد، خودبخود روشنی می‌دهد، شعله‌ور می‌شود. لَم تَمسَسْهُ: به آن نرسیده، با آن تماس نداشته باشد. نُورٌ عَلي نُورٍ: نوری افزون بر نور، نوری است بر روی نور. تشبیه نور خدا به نور این درخت برای دریافت اذهان آدمی است. مثال هدایتی که این آیات الهی بر درخشش و روشنی مفهوم آن دلالت دارند، همانند آن چراغ است که وصف شد، یا تمثیلی است در میان قلب مؤمن، که خدا آن را از معارف و علوم نورانی گردانیده و نور آن چراغی که در چراغدان پرتوافشانی می‌کند.

ترجمه‌ی آیه

۳۵ـ خداوند، نوربخش آسمان و زمین است. وصف نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی و آن چراغ در آبگینه‌ای است. آن آبگینه، انگار ستاره‌ای درخشان است که از روغن درخت خُجسته‌ی زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. روغن آن بدون گرمای آتش، روشنی‌بخش است. نوری

افزون بر نوری دیگر است. خداوند هر که را بخواهد با نور خود هدایت می کند. خدا برای مردم مَثَلها می‌زند و به همه چیز داناست.

ارتباط این آیه با آیه‌های پیشین

پس از بیان احکام جزئی عملی (احکام فقهی) و اخلاق و آداب (علم اخلاق)، این آیه نیز به بیان عقیده و ایمان؛ یعنی، «الهیات» می‌پردازد: ۱ـ دلایل ایمان، بسیار روشن و واضح است و درخشان کردن همه‌ی جهان به آیات هستی دلیل بر وجود خدا و یکتایی، قدرت، علم، توانایی و... اوست که آن نیز راه خیر و صلاح هر دو جهان را پیش پای آدمی می گذارد.

۲ـ مکتب و آیین بی‌باوران، در نهایت تاریکی و نومیدی است، که آیات بعد آن را تبیین می کند.

شرح و بیان

این نور خدایی، هستی را درخشان می کند، سرتاسرش را فرا می گیرد، هرگز خاموش شدنی نیست و راهنمای سرگشتگان است. خداوند، آسمان را با ستارگان نورانی و زمین را با شرایع، احکام و دستورات و برگزیدن پیامبر خاتم، رخشان فرمود، تاریکیها را زدود و به هستی نظمی دقیق بخشید. این نور، همانند چراغدانی پر از چراغ است تا بدان وسیله بندگانش را راه نُماید و به سوی هدایت ببرد و روغن چراغ از درخت پربرکت و سودمند زیتون می تراود، درخت از جای بلندی می‌روید که همواره و تمام روز، نور آفتاب آن را می‌زند، تا روغنش بسیار صاف و روان و بی آن که با آتش تماس پیدا کند، روشن گردد. و این نور، نورِ ایمان، نور هدایت، نور طاعت و بندگی و نور آشنایی با صفات بی‌همتای خداست. پس خداوند، سرچشمه‌ی نور در آسمان و زمین است و آن دو را با نور محسوس (آیات هستی) که همه آن را درک می کنند، روشنی می‌بخشد و بهره‌مند می‌شوند و نیز با نور معنوی، چون نور حق و عدل، نور قرآن (آیات خواندنی) نور علم و فضیلت و ارزش و هدایت و ایمان (الهیات) و شواهد و آثاری که در نهاد آفریده‌ها به ودیعه نهاده است و با همه‌ی آن چه بر وجود خدا دلالت دارند و به سوی ایمان فرا می‌خوانند، جهان و جهانیان را نورباران و تابان می کند. مَثَلِ آن نور خجسته و دلایل روشن آن همانند نور چراغ بس درخشان و نورافکن بزرگی است که در جای محدودی پرتوافکنی کند و همه‌ی روشنایی‌اش یکجا بدرخشد. این چراغ در درون شیشه‌ای بلورین و صاف چون ستاره‌ی نورانی و چون لؤلؤ و مروارید به نور چراغ کمک می کند و نور در نور می گردد.

هم‌چنین دل مؤمن، پیش از علم و آگاهی به هدایت حق، عمل می کند، وقتی علم یافت و آشنا شد، نور برفراز نور است و هدایت بر هدایت. پس نور الهی مایه‌ی هدایت آدمی است تا در جهان بیندیشد و به

حقایق بیشتر پی ببرد.

خدا برای اهل تکلیف، دلایل ایمان و وسایل هدایت را تبیین می‌فرماید و با ضرب‌المثلها، تشبیهات و تصویر و ترسیم معانی محسوس و نزدیک به ذهن ـ که بر دل نشیند ـ و به شیوه‌های گوناگون برای درک حقایقِ پنهان شده، آنان را بینا می‌گرداند، تا ایمانشان چون کوه در دلها استوار و سرافراز بماند. آری! این هم از مزیّتها و امتیازات بلاغتهای والا و برتر قرآن است که معقولات و معانی را به صورتهای مادی محسوس، ترسیم می‌کند، تا زودتر مفهوم گردد.

یادآوری: این آیه بدین معناست که: هدایت و راهنمایی خدا برای آسمانیان و زمینیان در نهایت روشنی و تابناکی است و هم‌چون چراغدانی که آبگینه‌ای است شفاف، چراغی را که در آن قرار دارد، در بر گرفته است که آن چراغ با روغن زیتون بس پاکیزه و روان، روشن می‌شود که نورانی و پرتوافکن است و نوری که خدا در دل مؤمن می‌افکند همانند چراغی است که تمام وسایل برافروختنش مهیاست و این چراغ به این دلیل که نورش یکجا می‌درخشد و پراکنده نمی‌شود و پرتوافکنی می‌کند، وَرای سایر چراغهاست. آن آبگینه هم در تابناکی همانند ستاره‌ای رخشان و لؤلؤگونه و روغنش صاف و پاکیزه است و از درخت زیتون پرخیر و برکت می‌تراود و آن درخت هم از برآمدن آفتاب تا دم غروب، نور خورشید و هوای پاک، آن را نوازش می‌دهد و آن گونه نیست که تنها نور از جهت مشرق یا مغرب آن را بنوازد. پس قلب مؤمن راستین در پرتو نور قرآن و هدایت خدا ایمانش افزون می‌شود. آوردن این مَثَل حسی و امثالش برای درک اذهان و افهام انسان است.

راه‌یافتگان به نور خدا

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ٣۶ رِجَالٌ
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ
الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ٣٧ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ
يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٨

توضیح واژه‌ها

فِي بُيوت: یعنی، این چراغ و چراغدان در خانه‌هایی است، هدف از بیوت، مساجد است که در آن یاد خدا می‌شود. أَذِنَ: اجازه داد، فرمان داد. تُرفَعَ: منزلت می‌یابد، گرامی داشته می‌شود، بلندمرتبه می گردد. يُسَبِّحُ لَهُ: مردانی خدا را نیایش می کنند، تسبیح می گویند. الغُدُوِّ: بامدادان. وَ الآصالِ: جمع اصیل، شامگاهان [← رعد/١۵]. تُلهيهم (لَهْو): آنان را مشغول می‌دارد، آنان را سرگرم و غافل می کند. لا تُلهيهِم: آنان را مشغول نمی‌دارد... تَتَقَلَّبُ: دگرگون می‌شود، پریشان و نگران می گردد. لِيَجزِيَهُم (جَزي): تا آنان را پاداش بدهد.

ترجمه‌ی آیات

٣۶ـ [آن نور] در خانه‌هایی است که خدا اجازه داده که منزلتشان بالا رود و نام او در آن بیوت برده شود [و] او را سحرگاهان و شامگاهان در آن جا نیایش می کنند:

٣٧ـ مردانی که هیچ داد و ستد و تجارتی، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات سرگرم نمی کند و از روزی می‌هراسند که دلها و دیده‌ها در آن دگرگون می گردند،

٣٨ـ تا این که خدا به بهتر از آن چه انجام داده‌اند، پاداششان دهد و از فضل خود بر آن بیفزاید؛ زیرا هر کس را که خود بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.

ارتباط این آیات با آیه‌ی «نور»

پس از آن که خدا بیان فرمود که آیه‌ی نور، راه هدایت و پیشرفت بندگان است، در این آیات نیز احوال پرهیزگاران را در برابر آن نور بیان می کند.

شرح و بیان

۳٦ تا ۳۸ ـ پس از بیان ضرب‌المثل در مورد نوری که خدا آن را در دلهای پاک قرار می‌دهد، این آیات به بیان جاهایی که انسان پرتوی از آن نور را در آن جاها به دست می‌آورد، می‌پردازد. آن جاها مساجد است که به فرمان خدا ساخته می‌شود و مؤمنان در آن به عبادت و راز و نیاز و یاد او مشغول می‌گردند، از شرک و آلودگی و سخنان بیهوده پاکش می‌دارند و در آن قرآن می‌خوانند، درس علم و دین و آشنایی با حق را می‌آموزند و سحرگاهان و شامگاهان، خدا را می‌ستایند و پاکش می‌خوانند. مسجد مرکز آشنایی با علوم و فنون و فارغ‌التحصیل شدن دانایان و دلیرمردان است. ابن عباس می‌گوید: «مساجد، خانه‌های خدا در زمین است، به سوی اهل آسمان، نورافشانی می‌کند، همان‌گونه که ستارگان، نور خود را به زمین می‌دهند.»

هیچ‌گاه دنیا و زیباییهایش و داد و ستد و سرگرمی‌های مادی، مؤمنان واقعی را از یاد خدا و ادای تکالیف و واجبات، غافل نخواهد کرد. آنان، از روزی می‌هراسند که دلها و چشمها حیرت‌انگیز و بیمناک و پریشان‌اند. اما با این وصف امیدوارند که خدا کردار نیکویشان را پاداش دهد و افزون بر آن از فضل خود بر آنان ببخشاید. [← بقره/۲۶۱]، [← یونس/۲٦].

«از مؤمنان کسانی‌اند به آن چه که با خدا پیمان بسته‌اند وفا می‌کنند...» [← احزاب/۲۳]. خداوند چنین هشدار می‌دهد که: «ای مؤمنان! به هوش باشید! اموال و دارایی و فرزندانتان، شما را از یاد خدا غافل نکند...» [← منافقون/۹].

آری! نخستین خانه‌ای که هدایت و نور خدا در آن آشکار می‌گردد، مساجدی است که مؤمنانِ درستکار آن را بنا نهاده و با نماز و یاد خدا و درس عشق و آشنایی آبادش کرده‌اند.

خداوند به آبادانی و ساختن مسجد فرمان می‌دهد: آبادانی محسوس و مادی از جهت بنا و ساخت و ساز و آبادانی معنوی به وسیله‌ی نماز، تلاوت و حلقه‌های درس و... [← توبه/۱۸] و آموختن و پرورش یافتن دینی، اخلاقی و اجتماعی و ارج نهادن در برابر آن جای مبارک و پاکیزه، تا خداوند به فضل خود آنان را بیامرزد و پاداش نیکو دهد.

آنان که از نور خدا محرومند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا
وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۳۹ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ
يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ
يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۴۰

توضیح واژه‌ها

سراب: آب‌نما، پدیده‌ی شگفت‌انگیز جوّی که به سبب انعکاس نور بر لایه‌ای از هوای رقیق شده ایجاد می‌شود...

سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم — دست از سرِ آبی که جهان جمله سراب است
(حافظ)

دور است سرِآب از این بادیه هشدار — تا غول بیابان نفریبد به سرابت
(حافظ)

یاران همه با یار و من خسته طلبکار — هرکس به سرِآبی شد و سعدی به سرابی

قیعَةٍ (قَوْع): بیابان خشک و سوزان و بی آب و گیاه، کویر، زمین هموار و پست که اطرافش کوه و بلندی است، خرمنگاه، جمع قاع، فلات. **الظَّمآن**: تشنه. **إذا جاءَهُ**: چون به آن جا رود، چون به آن جا رفت. **وَجَدَ اللهَ عِندَهُ**: خدا را نزد کردارش می‌یابد. **وَفّاهُ حِسابَهُ**: خدا به تمامی به حسابش رسید، حسابش را تمام و کمال به او داد. **سریعُ الحساب**: زود به حساب می‌رسد؛ یعنی، بررسی حساب کسی خدا را از حساب دیگران غافل نخواهد کرد و در یک زمان به حساب همه می‌رسد. **ظُلُمات**: تاریکیها، کردار کافران به تاریکیهای انباشته‌ی توفان دریا تشبیه شده است. **لُجِّيٌّ**: عمیق، پهناور، ژرف. **یَغشاهُ (غَشْي)**: آن را می‌پوشاند. **ظُلُماتٌ بَعضُها فوقَ بَعضٍ**: تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، تاریکیهایی بر روی هم انباشته شده: تاریکی دریا، تاریکی موج و تاریکی ابر تیره. **لَم یَکَدْ**: ممکن نیست. **یَراها**: آن را ببیند. این تاریکیها ـ که کفر بدانها همانند شده ـ پرده روی همه چیز کشیده‌اند، حتی روی نزدیک‌ترین چیز به انسان که دست اوست.

نکته: گویند: «ناخدایی که این آیه را شنید، پرسید: آیا محمد، سوار کشتی شده است؟ گفتند خیر.

گفت: شهادت می‌دهم که قطعاً او پیامبر خداست؛ چون این تعریف را تنها کسی می‌داند که در زندگی سروکارش با دریا بوده باشد و سپس ایمان آورد.» پس تنها نور ایمان فضای زندگی انسان را روشن می کند و او را از تاریکیها می‌رهاند.

ترجمه‌ی آیات

۳۹ـ کفرپیشگان، کردارشان همانند سرابی در بیابانی است، که تشنه آبش می‌پندارد و چون به آن جا رود، چیزی نیابد و خدا را در کمین خود می‌یابد که حسابش را به تمامی به او بدهد. [آری!] خداوند حسابها را سریع بررسی می کند.

۴۰ـ یا [کردار کفرپیشگان] هم‌چون تاریکیهایی است در دریایی ژرف که موجی آن را فروپوشاند و بر فراز آن، موجی دیگر است و بر آن امواج، ابری تیره است. تاریکیهایی است که بر فرازِ هم قرار گرفته‌اند. هرگاه [دریانورد] دستش را بیرون آورد، آن را نمی‌بیند؛ و کسی که خداوند، نوری نصیب او نکرده باشد، نوری فرا راه خود نیابد.

سبب نزول آیه‌ی ۳۹

گویند: این آیه درباره‌ی عتبه پسر ربیعه پسر اُمیه نازل شده است: او در دوران جاهلی اهل عبادت و خواهان دین بود و لباس خشن و موین می‌پوشید. وقتی دین اسلام در جزیرةالعرب ظهور کرد، کافر شد و بر سر کفر مُرد.

برخی می گویند: در مورد «شیبه» پسر «ربیعه» نازل شد که او نیز ایمان نیاورد و کافر بود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از شرح حال مؤمنان سخن گفت که در دنیا در نور خدا قرار دارند و به سبب آن نور، کردار پسندیده و نیکو انجام می‌دهند و در آخرت رستگارند و از نعمت پایدار برخوردار و در همان جا همیشه ماندگارند. این دو آیه نیز از احوال کافران، سخن می گوید: که در آخرت سخت زیانبارند و در دنیا در تاریکیهای خطرناک قرار می گیرند و برای هر یک از این دو حالت، ضرب‌المثلی است:

أ: مثل نخست بر نومیدی و زیان‌بینی کافران و منافقان در قیامت دلالت می کند و کردارشان سراب مانند است: «وَ الَّذین کَفَرُوا أعمالُهُم کَسَرابٍ...»

ب: مَثَل دوم این که: کردارشان را در دنیا به تاریکیهایی در ژرف دریا همانند کرده است: «أوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجیٍّ».

شرح و بیان

۳۹ و ٤۰ ـ دو ضرب المثل در مورد کفرپیشگان، یکی این که: خود چنان می‌پندارند که کردارشان نیک است، حال آن که ترسیمش مانند سرابی در بیابان برهوت و دشت و هامونی است که انسانی لب‌تشنه و جگر سوخته آن را از دور آب می‌بیند؛ چون نور خورشید نیم‌روز بر آن تابیده، مانند آب، برق می‌زند. آن بی‌چاره به هر طرف می‌دود، تا به آن جا نزدیک می‌شود؛ اما جز سرابی فریبنده چیزی نمی‌بیند و همان جا خدا را که منکرش بوده در می‌یابد و تمام وجودش در بیم و هراس فرو می‌رود و غمگین و حسرت‌زده و زیانبار می گردد؛ زیرا خدا برای حسابرسیِ کردارش در کمین است؛ آن کرداری که شخص کافر نیکش پنداشته، مانند ذرّات ناچیزی در هوا پراکنده می‌شود و او با دست خالی به بازار حساب و کتاب الهی روی می‌نهد.

مَثَل دوم که در نهایت شیوایی است، این که: عقیده و کردار کفرپیشگان را به تاریکیهای انباشته و روی هم سوار شده در عمق دریای بی‌انتها همانند می کند: تاریکی دریا، تاریکی امواج آن، تاریکی شب و تاریکی ابر تیره که سایر تاریکیهای تودرتو را فرا می گیرد و انسان دریانورد، حتی دست خود را نمی‌بیند. این است ترسیم افکار و عقاید و کردار کافران. پس هر کس از نور خدا محروم گردد، در هر دو سرا گمراه و درمانده و بی‌پناه است. نور خدا دلها را هدایت می کند، درون را به بینش درست وامی‌دارد، فطرت را با دستورات آسمانی پیوند می‌دهد و آدمی را به دیدار خدا شادمان می گرداند.

از این رو، اعمال بی‌باورانِ منکر سود نمی‌دهد و جایگاهیشان دوزخ خواهد بود: [← کهف/۱۰۳تا۱۰۶]، [← فرقان/ ۲۳]. تاریکیهای سه گانه؛ یعنی، تاریکی دریا و امواج آن و تاریکی ابر، که هم‌چون تاریکیهای سه گانه‌ی: اعتقاد، گفتار و کردار کافران است. این تاریکیها آنان را از دیدار حق و درک پند و اندرزهایی که باید از زمانه بگیرند و راه یابند، محروم می‌دارد.

فرمانبرداری هستی از خدای یگانه

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ
وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ٤١ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
٤٢ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ
خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ
يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ٤٣ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً
لِأُولِي الْأَبْصَارِ ٤٤ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ٤٥ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٦

توضیح واژه‌ها

أَلَم تَرَ: مگر نمی‌بینی؟ مگر ندانسته‌ای؟ آیا نمی‌دانی؟ دانستن یقینی به وسیله‌ی وحی یا دلیل قطعی. [← بقره/۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۸]، [← آل عمران/۲۳]، [← نساء/۴۴، ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۷۷]. مَن: هر که، هرچه. صافّات (صَفف): جمع صافَّه، بال گسترندگان، پرگشایندگان، مرغان پرواز کننده. المَصیرُ: بازگشت. یُزجي (زَجْو): به آرامی‌می‌راند، آهسته سوق می‌دهد. سَحاباً: ابرها. یُؤَلِّفُ: جمع آوری می کند، گرد می‌آورد، به هم پیوند می‌دهد و یکپارچه می گرداند. رُکاماً: متراکم، انبوه به هم پیوسته و فشرده. الوَدْق: باران. جبالٍ: کوهها، ابرهای کوه‌پیکر. بَرَدٍ: تگرگ. یُصیبُ: می‌زند، برخورد می کند، گزند می‌رساند. یَصرِفُهُ: بازش می‌دارد. سَنا: درخشندگی، پرتو، روشنایی (رعد و برق). یَذهَبُ بِالأبصارِ: دید چشمها را می‌برد، دیده‌ها را کور می‌سازد. یُقَلِّبُ: دگرگون می‌سازد. أولِي‌الأبصار: دیده‌وران، خردمندان، اندیشمندانِ بابینش. من ماءٍ: از آبی، آبِ نطفه. یَهدي: راه می‌نماید، هدایت می کند.

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ مگر نمی‌دانی که هر کس و هرچیز در آسمانها و زمین است ونیز پرندگان بال‌گستر، تسبیح گوی خدایند؟ همگی به نیایش و ستایش او آشنا هستند و خدا از کارشان خبر دارد.

۴۲ـ فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خدا و بازگشت همه به سوی اوست.

۴۳ـ مگر نمی‌دانی که خدا ابرها را به آرامی حرکت می‌دهد، سپس آنها را به هم می‌پیوندد و ابری در هم و فشرده می‌سازد. آن گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از لایه‌های آن فرو می‌ریزد. و از آسمان از ابرهای کوه‌پیکر، تگرگ می‌فرستد و هر که را بخواهد بدان آسیب می‌رساند و هر که را بخواهد از گزند آن بازش می‌دارد. روشنی برق ابرها نزدیک است که نور دیدگان را برباید.

۴۴ـ خدا، شب و روز را می‌گرداند، بی‌گمان در این امر برای اهل بینش درس عبرتی است.

۴۵ ـ خداوند، هر جُنبنده‌ای را از آب آفرید. برخی از آنها بر روی شکم می‌خزند و برخی دیگر بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهارپا راه می‌روند. خدا هرچه بخواهد، می‌آفریند؛ چون که او بر هر کاری تواناست.

۴۶ـ ما آیه‌های روشنگری فرو فرستادیم و خدا هر کس را که بخواهد، به راه راست راه می‌نُماید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین در بیان نورانی گردانیدن دلهای مؤمنان به وسیله‌ی هدایت الهی و تاریک نمودن دلهای کافران و منافقان به گمراهی و سرگشتگی پرداخت؛ این آیات هم به دلایل یکتایی و توانایی خدا در موارد زیر می‌پردازد:

۱ـ تسبیح گویی همه‌ی آفریده‌ها
۲ـ فروفرستادن باران
۳ـ پی‌درپی آمدن شب و روز
۴ـ انواع جانداران

شرح و بیان

٤١ تا ٤٦ ـ ای انسان! تنها تو تسبیح گوی و ثناخوان آفریدگارت نیستی؛ بلکه همه‌ی آفریده‌ها با سرشتهای گوناگون و سیما و شکلهای مختلف به تسبیح و تنزیه او سرگرمند و بر خلاف تو ـ که گاهی در غفلت فرو می‌روی ـ آنها همواره و بدون وقفه و در نهایت خاکساری و فروتنی، وظایف خود را انجام می‌دهند. [← رعد/۱۳، ۱۵]، [← اسراء/۴۴]، [← انبیاء/۷۹]، [← حج/۱۸]. و فرمانروایی همه‌ی هستی اوراست. [← آل عمران/۱۸۹]، [← مائده/۱۷، ۱۸، ۴۰، ۱۲۰] و بازگشت همه به سوی اوست. [← بقره/۲۸۵]، [← آل عمران/۲۸]، [← مائده/ ۱۸]... .

دیگر این که: خداوند با توان بی‌همتای خود ابر می‌آفریند و آنها را گرد می‌آورد و وقتی پرآب و سنگین شد از آن، باران فرو می‌ریزد؛ و برابر قانون و فرمانِ خود، آمدورفت منظم شب و روز هم مایه‌ی عبرت خردمندان است.

آری! این حقیقت که قرآن بدان اشاره می‌فرماید، این است که هر جانداری از آب آفریده شده و

عنصر اصلی همه از آب است، سپس انواع گوناگون از آن جدا گشته و شاخه‌های فراوانی به وجود آمده است.

یادآوری: آوردن نام «طیر» در آیه‌ی ۴۱ بر صُنع بی‌مانند و کمال قدرت و تدبیر بی‌همتای آفریدگار دلالت دارد؛ زیرا پرواز پرندگان و تعادل بسیار منظم و دلکش آنها در آسمان و شیوه‌های حرکاتشان هنگام پرواز، دلیلی روشن بر قدرت خالق هستی است.

جمله‌ی «یَخلُقُ اللهُ ما یَشاءُ» تعبیری اجمالی است که هزاران نوع جاندار دیگر از حشرات و غیره را که هریک زندگی و حرکات و راه رفتن ویژه‌ای دارد، در بر می‌گیرد...

لجاجت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانه‌های گویا

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ
بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ٤٨
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ
يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠

توضیح واژه‌ها

يَقُولُونَ: منافقان می گویند. أَطَعْنا (طَوْع): اطاعت کردیم، به فرمان خداو پیامبر خشنود شدیم. يَتَوَلَّى: روی برمی گرداند. دُعُوا: دعوت شدند، خوانده شدند. لِيَحْكُمَ: تا داوری کند. مُعرِضون: اعراض کنندگان، روی گردانان، روی برتابندگان. مُذعنينَ(ذَعن): اطاعت کنندگان، اذعان کنندگان، تسلیم‌شوندگان. إرتابُوا (رَيب): تردید داشتند، گرفتار شک و تردید شدند. يَحيف: ستم می کند، در حکم، ستم می‌ورزد، به سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نشان می‌دهد.

ترجمه‌ی آیات

۴۷ـ می گویند: به خدا و پیامبرش گرویدیم و [فرمانشان را] اطاعت کردیم؛ ولی گروهی از آنان پس از این اعتراف روی برمی‌تابند؛ چون آنان، مؤمن نیستند.

۴۸ـ وقتی آنان به سوی خدا و پیامبرش خوانده می‌شوند، تا [پیامبر] میانشان داوری کند، برخی از آنان روی گردان می‌شوند.

۴۹ـ و اگر حق با آنان باشد، [بی‌درنگ] از در اطاعت درآمده به سویش می‌آیند،

۵۰ـ آیا در دلهایشان بیماری است، یا در شکّ افتاده‌اند، یا از آن می‌ترسند که خدا و پیام‌آورش بر آنان ستم ورزند؟ خیر!؛ بلکه خودِ آنان ستمگرند.

سبب نزول این آیه

مقاتل می گوید: این آیات درباره‌ی بِشْر منافق نازل شده است که مردی یهودی بر سر زمینی با او اختلاف داشت. مرد یهودی، بشر را به محضر پیامبر فرا می‌خوانْد و بِشر، آن یهودی را به نزد کعب‌بن‌اشرف می‌بُرد. سرانجام، پیش پیامبر رفتند. پیامبر به نفع یهودی رأی داد چون او را صاحب حق دید؛ اما مرد منافق،

داوری پیامبر را نپذیرفت...
این مورد نزول در سوره‌ی نساء نیز آمده است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان دلایل توحید، این آیات به نکوهش منافقان می‌پردازد که ایمان زبانی دارند و بر ضد آن نیز کار می‌کنند.

شرح و بیان

۴۷ تا ۵۰ ـ این است ایمان زبانی منافقان که جز دروغ و ترفند و سرپیچی از داوری خدا و پیامبر، قدم درستی برنداشته و نخواهند داشت و هرگز در ایمان خود، مردِ عمل نبوده‌اند. بنابراین، ایمان زبانی، ره به جایی نخواهد بُرد و شخص را از کیفر و عذاب نخواهد رهانید؛ چون در برابر داوری و حَکَمیّت الهی خود را برتر می‌شمارند و سر تسلیم فرود نمی‌آورند. [← نساء/۶۰ و ۶۱].

اما وقتی بفهمند که داوری به سود آنان است با شتاب از درِ اطاعت و فروتنی در می‌آیند و می‌پذیرند؛ چون یقین دارند، پیامبر جز حق نمی‌گوید. آری! دلهایشان سخت بیمار است که داوری آسمانی را گردن نمی‌نهند. هر انسانی که از فطرت سالم برخوردار باشد؛ هرگز این گونه منحرف نمی‌گردد و به سوی بیابان برهوت قدم نمی‌گذارد. اینها درباره‌ی داوری خدا در شک و شبهه‌اند! قطعاً این گونه تصورات، عقیده و اندیشه‌ی مؤمنِ واقعی نیست. این منافقان بداندیش از آن بیم دارند که خدا و پیامبر به آنان ستم ورزند!! شگفتا! خدا تنها حَکَم و مرجعی است که از هرگونه شک و شبهه‌ای پاک است و در داوری ستم روا نمی‌دارد و بندگانش نزد او یکسانند و اگر کسی مورد ستم قرار گیرد، عملکرد خود اوست.

ایمان و عقیده باید قطعی و استوار و گفتار با کردار برابر باشد؛ اما منافقان، در هر عصر و دوره‌ای همواره بر خلافِ نهانِ خود عمل کرده‌اند. آنان در واقع کافرانی ترسوند که از پشت بر پیکر اسلام ضربه می‌زنند و می‌خواهند آن را از بیخ و بُن بر کَنند و از زیر بار احکام و قواعد آن به در روند.

قرآن تصویر رُسوا کننده‌ی آنان را این گونه به نمایش می‌گذارد که: هرگاه احساس کنند که حق به جانب آنان است، داوری پیامبر را می‌پذیرند و به استقبالش می‌روند؛ چون می‌دانند حق همان است که او صادر کرده است. و اگر دریابند که حق به جانب غیر آنان است، انکارش می‌کنند و به مخالفتش می‌پردازند و به سُراغ حَکَمی دیگر(!) می‌روند که از روی هوس رأی صادر کند...

مؤمنان فرمانبردار

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
٥٢ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ٥٣ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ
وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٥٤

توضیح واژه‌ها

قَوْل: سخن، گفتار. يَخشَ (خَشي): می‌ترسد. يَتَّقْهِ ← يَتَّقِهْ که حرف قاف به خاطر آسان تلفظ کردن، ساکن شده است (وَقي): از او پروا می‌کند. الفائِزونَ: کامیابان، رستگاران. جَهْد: تلاش و کوشش، طاقت و توان. جَهدَ أيمانِهم: سخت‌ترین سوگندهایشان، قسمهای سخت آنان، سوگندهای تأکیدی آنان. لَيَخرُجُنَّ: قطعاً بیرون می‌روند. لا تُقسِمُوا: سوگند مخورید. طاعَةٌ مَعروفَةٌ: طاعتی شناخته‌شده، طاعتی زبانی. خَبيرٌ: باخبر، آگاه. تَوَلَّوْا← تَتولّوا: پشت کردید، روی برگرداندید. حُمِّلَ: بر عهده‌ی او نهاده شده، تکلیفی که بر عهده‌ی او نهاده شده. البَلاغُ: رسانیدن پیام آسمانی، ابلاغ دستورات دین.

ترجمه‌ی آیات

۵۱ـ سخن مؤمنان، وقتی به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده می‌شوند، تا میانشان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم. قطعاً رستگاران واقعی اینها هستند.

۵۲ـ کسانی که از خدا و پیامبرش فرمان ببرند و از خدا بترسند و از [مخالفت با] او بپرهیزند، آنان، کامیابند.

۵۳ـ برخی از منافقان با سوگندهای تأکیدی، به نام خدا سوگند یاد می‌کنند که اگر به آنان فرمان دهی، [برای پیکار] بیرون می‌روند. بگو: سوگند مخورید. فرمانبرداری [شما، زبانی و] شناخته شده است و خدا به کاری که انجام می‌دهید، آگاه است.

۵۴ـ بگو: از خدا و از پیامبر فرمان برید. اگر روی برتافتید، او (پیامبر) مکلّف ابلاغ رسالت است و بر گردن شما انجام طاعت. اگر از او پیروی کنید، هدایت می‌یابید؛ و بر فرستاده‌ی خدا جز پیام‌رسانی آشکار نیست.

شرح و بیان

۵۱ تا ۵٤ ـ ایمان؛ یعنی، شنیدن حق و پیروی کردن از آن که از اعتماد و باور قطعی سرچشمه می گیرد. اگر مؤمنان در ایمان آوردنشان راستگویند، بر آنان واجب است هرگاه برای داوری و حل مشکلات نزد پیامبر فراخوانده می‌شوند، با شتاب به محضرش بروند وبگویند: «سَمعاً و طاعةً». این است منزلت و اطاعت راستین مؤمنان. در این صورت در هر دو سرا، سرافراز و رستگارند؛ چون از گناه حذر می کنند، دستور خدا و پیامبر را لبّیک می گویند، از بدیها می‌پرهیزند وخشنودی هر دو جهان را می جویند.
اما گروهی از منافقان دروغگوی حیله گر که به زبان چیزی می گویند و در دل چیزی دیگر نهان می‌دارند، سخت سوگند یاد می کنند که اگر پیامبر ما را به پیکار با دشمن دین فراخواند، قطعاً با او به جنگ می‌رویم.

ای محمد! به آنان بگو: به دروغ سوگند مخورید؛ چون بندگی و فرمانبرداری شما شناخته شده و روشن است و گفتارتان با نیّات قلبی و کردار یکی نیست. گفتار بدون عمل، مردود و ناپسند می‌باشد، خداوند از احوالتان خبر دارد که مردمی دورو هستید و چیزی از کارهایتان از او نهان نیست. [← توبه/۹۶]، [← مجادله/۱۶]. پس از این همه بدنامی و رسوایی که بر سر منافقان آمد، باز خداوند در جهت تشویق آنان به پیامبر امر می کند که به آنان بگوید: با اخلاص نیّت و دوری از دورویی و نفاق و با جان و دل از پیامبر فرمان برند واگر پشت کردند و گریزان شدند، وظیفه و تکلیف پیامبر، همان تبلیغ دین و تکلیف آنان هم اطاعت و حرف‌شنوی است. حال اگر پیروی کردند، هدایت می‌یابند... [← رعد/۴۰]، [← غاشیه/۲۱و ۲۲].

نگاهی به این آیات

۱ـ سمع و طاعت، محور پیمان نخستین با مسلمانان پیشتاز در پیمان اول عقبه است که: دوازده تن از مردان انصار با پیامبر بر این سخن «سمعاً و طاعةً» پیمان بستند. «اَسلم» می گوید: عمر ـ رض ـ در مسجدالنبی بود، مردی از سران روم بالای سرش ایستاده بود و می گفت: «أنا أشهدُ أن لا الهَ الّا الله وَ أشهَدُ أنَّ محمداً رسولُ الله» عمر به او گفت: چه حالی داری، نظرت چیست؟ گفت: مسلمان شده‌ام. گفت: سبب مسلمان شدنت چیست؟ گفت: من کتاب تورات، انجیل و بسیاری دیگر از کتابهای پیامبران را خوانده‌ام. روزی از شخصی اسیر آیه‌ای از قرآن شنیدم که تمام مفاهیم کتابهای پیشین در آن جمع شده است. پس دریافتم که قرآن، سخن خدا و از سوی اوست و اینک مسلمان شده‌ام. عمر فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «وَ مَن يُطِعِ اللهَ وَ رَسولَهُ وَ يَخشَ اللهَ وَ يَتَّقهِ فَأولئكَ هُمُ الفائزون»

عمر فرمود: پیامبر می‌فرماید: «أوتيتُ جوامعَ الكَلِم» کلمات جامع معانی به من عطا شده است.

۲ـ منافقان سخت قسم می‌خورند که از فرمان پیامبر سرپیچی نکنند؛ اما سوگندشان دروغ است و خداوند آنان را از سوگند دروغ باز می‌دارد و می‌فرماید اگر راست می گویند، همراهِ مؤمنان کار نیک انجام

دهند و ایمان قلبی داشته باشند. سوگند خوردن‌شان بیهوده است؛ چون خداوند از گفتار بدون کردارشان خبر دارد.

أستغفـرُاللهَ من قـولٍ بلا عَمـلٍ   لَقـد نسبتُ بـه نَسلاً لذی عُقُمِ

(شیخ محمد بوصیری مصری)

پایه و اصول حکومت مؤمنان

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۵۵ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۵۶ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۵۷

توضیح واژه‌ها

لَيَستَخلِفَنَّهُم (خَلْف): البته آنان را جانشین قرار خواهد داد، آنان را جایگزین خواهد کرد. لَيُمَكِّنَنَّ (مَكّن): البته مستقر و پایدار می‌دارد. إرتَضي: پسندید. خَوفِهِم: بیم و هراس آنان، وحشت آنان. أمناً: ایمنی. بَعدَ ذلكَ: پس از آگاهی، پس از این وعده‌ی واقعی، پس از این نعمت. تُرحَمونَ: مورد رحمت قرار می گیرید. لا تَحسَبَنَّ: قطعاً مپندار. مُعجِزينَ: درمانده کنندگان، ناتوان کنندگان، به ستوه آورندگان. مأواهُم: جایگاه آنان.

ترجمه‌ی آیات

۵۵ ـ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که آنان را در سرزمین جانشین [پیش از خود] سازد، همان گونه که کسان پیش از آنان را جانشین [دیگران] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است پایدار بدارد و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند. [آنان تنها] مرا می‌پرستند و چیزی را انباز من نمی گردانند و آنان که پس از این [نعمت]، کفر ورزند، نافرمانند.

۵۶ ـ نماز را بر پا دارید، زکات بدهید و پیامبر را اطاعت کنید، تا مورد رحمت قرار گیرید.

۵۷ ـ و مپندار، آنان که کفر پیشه کرده‌اند، ما را در زمین به ستوه آورده‌اند. آنان جایگاهشان در آتش است و چه بد جایگاهی است!

سبب نزول آیه‌ی ۵۵

وقتی پیامبر و یارانش به مدینه آمدند، مسلمانان هنوز چون دوران مکه بیم و هراس داشتند، شبانه با

احتیاط و اسلحه می‌خوابیدند و روزها هم با خود اسلحه برمی‌داشتند. یکی از یاران گفت: ای پیامبر! ما برای همیشه این گونه به سر بریم؟ روزی فرا نمی‌رسد که در آسایش زندگی کنیم و اسلحه را بگذاریم؟ ضمن بشارتی که حضرت به آنان داد، این آیه، شرف نزول یافت.

شرح و بیان

۵۵ تا ۵۷ ـ خداوند، به مؤمنان وعده‌ی جانشینی و وراثت را در سرزمین داد؛ مؤمنانی که از دو صفت برجسته برخوردار باشند: الف: داشتن ایمان درست به خدا و پیامبر ب: داشتن کردار و رفتار نیکو و پسندیده که خشنودی پروردگار را در پی داشته باشد تا در سرزمین هم چون داود و سلیمان ـ سلام الله علیهما ـ جانشین پیشینیان خود و پیشوایان راستین و رهبران نیکوی مردم شوند و بدانند که وعده‌ی خدا خلاف ندارد. [← زمر/۲۰]. در واقع این جانشینی در روی زمین باید کوشش در راه اصلاح و سامان دادن جامعه، عمران و آبادانی و اجرای تمام قوانین الهی و خودداری از تخریب و نابودکردن و استکبار است تا آیینی که خدا به آنان عطا کرده، استوار بماند. آری! این وعده‌ی الهی در عصر نبوت و دوران خلافت راشده ـ به ویژه شیخین ـ تحقق یافت و در دوران حکومتهای پس از راشده تا عصر عثمانی، ممالك شرق و غرب تا اندلس و چین و... به اسلام گرویدند. خوش درخشید؛ ولی به دلیل ناخلف بودن بسیاری از حُکّام بنی‌امیه و پس از آنان، پایدار نماند. وعده‌هایی که قرآن به مسلمانان عصر نبوّت داده بود، ـ علاوه بر آیه‌ی ۵۵ همین سوره ـ این آیات است: [← انفال/۲۶]، [← قصص/۵ و۶].

مسلمانان صدر اسلام در امن و امان به سر بردند، از شرك و کفر دوری ورزیدند، خدا را با دل و جان بندگی کردند، هوی و هوسها را در هم شکستند، به نماز خواندن و زکات مال و پیروی از پیامبر دل بستند و مورد آمرزش آفریدگار قرار گرفتند؛ ولی آنان که راه کفر و شرك در پیش می گیرند، هرگز از کیفر و عذاب خدا رستگار نخواهند بود و از قلمرو قدرت او بیرون نخواهند رفت و راه گریز نخواهند داشت.

حکم یازدهم تا سیزدهم، آداب زندگی کردن خانواده با هم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ
مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ
ثَلاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى
بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۵۸ وَإِذَا بَلَغَ الأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ
فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
۵۹ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۶۰

توضیح واژه‌ها

مَلَکَت أیمانُکُم: دستان شما مالک شد، بردگان، غلامان و کنیزان شما. الَّذینَ: پسران ودختران. لَم یَبلُغوا: نرسیده‌اند. الحُلُمَ: سن بلوغ، حدّ و مرز بلوغ. ثَلاثَ مَرّات: سه‌بار، سه وقت پیش از نماز صبح، وقت ظهر و پس از نماز عشا. تَضَعونَ: بیرون می‌آورید، در می‌آورید. الظَّهیرَة: نیمروز. ثَلاثُ عَوراتٍ: سه وقت برهنگی. عَوْرات: جمع عورت، هنگام خلوت که شخص لباس از تن بیرون آورد و معمولاً ستر عورت برداشته می‌شود. بَعدَهُنَّ: غیر از این سه وقت. طَوّافونَ: جمع طوّاف، رفت و آمد کنندگان زیاد، هنگام انجام کارهای مرسوم خانوادگی. فَلْیَستَئذِنوا (إذن): باید رخصت بگیرند. الَّذین مِن قَبلِهِم: مردان و زنانی بزرگسال پیش از آنان. القَواعِدُ: جمع قاعد و قاعده، زنان پیر و از کارافتاده، زنانی که میل جنسی را از دست داده‌اند. لا یَرجونَ نِکاحاً: امید زناشویی ندارند. أن یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ: که لباسهایشان را کنار گذارند، از روسری و مقعنه آزادند. مُتَبَرِّجات بِزینَةٍ: آشکارکنندگان آرایش و زیبایی. غَیرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ: زینت خود را آشکار نسازند. یَستَعفِفْنَ (عَفَّ): پاکدامنی می‌ورزند و دارای حجاب و پوشش می‌باشند. خَیرٌ: بهتر، نیکوتر.

ترجمه‌ی آیات

۵۸ـ ای مؤمنان! باید غلام و کنیزانتان و نیز کودکانتان که به سنّ بلوغ نرسیده‌اند، سه بار در شبانه‌روز از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز بامداد و نیمروز که لباسهایتان را از تن در می‌آورید و پس از نماز عشا. این سه

وقت، هنگام خلوت شماست. در غیر این سه وقت بر شما و بر آنان گناهی نیست که بدون رخصت بر یکدیگر وارد شوید. خداوند، این گونه آیات را برای شما بیان می کند. و خداوند دانای فرزانه است.

۵۹ ـ وقتی کودکان شما به سن رشد رسیدند، باید همانند آنان که پیش از ایشان اجازه می گرفتند، اجازه بگیرند. خداوند این گونه آیات خود را برای شما تبیین می کند و خدا دانای فرزانه است.

۶۰ـ و بر زنان از کار افتاده‌ای که امید زناشویی ندارند، اگر زینت خود را نمایش ندهند، گناهی نیست لباس رویین خود را از تن درآورند. [با این وصف] رعایت پاکدامنی برای آنان بهتر و خدا شنوای داناست.

شرح و بیان

۵۸ تا ۶۰ ـ این آیات، تتمه‌ی آیه‌های پیشین است و راه و رسم و آداب اجتماعی را به مؤمنان می آموزد که به کودکانشان یاد دهند که در سه وقت برای ورود به اتاق خصوصی زن و مرد اجازه بگیرند؛ چون آن اوقات در لباس راحت‌اند و ستر عورت و حجاب کامل ندارند و جامه از تن درآورده‌اند؛ اما سایر اوقات به اجازه گرفتن نیازی نیست؛ چون خدمتکاران و فرزندان و سایر افراد خانواده برای انجام کارهای لازم، پیوسته در رفت و آمدند که اگر هر بار اجازه بگیرند، تکلیفی سنگین است و از طرفی، نه کارها پیش می‌رود و نه خانواده شکل منظمی به خود می گیرد. پس خداوند، این چنین آداب و راه شرعی را تبیین می‌فرماید تا مؤمنان و خواستاران بدان تمسک جویند و پایبند به موازین دینی شوند. قطعاً خداوند به تمام مصالح مورد نیاز بندگانش آگاه و در تشریع و تدبیر امور، حکیم و کارساز است.

ای مؤمنان! هرگاه فرزندان شما بزرگ شدند و به سنّ بلوغ و رشد عقلی رسیدند، راه و رسم و آداب اسلامی را به آنان بیاموزید، تا همگی زندگی بس نیکویی داشته باشید.

حکم حجاب و مراعات کردن آن در دوران جوانی در آیه‌های پیشین بیان شد، اکنون آیه‌ی زیر حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

پیرزنانی که به طور کلّی، میل جنسی را از دست داده‌اند و موجب تحریک جنسی نمی‌شوند، اجازه دارند چادر و لباس رویین و گشاد را از تن درآورند و با لباس و جامه‌ی عادی به میان مردم بروند، البتّه به شرطی که از روی عمد زینت و زیور را در معرض دید قرار ندهند و پوشیده نگه دارند؛ هرچند بهتر است حجاب کامل را فراموش نکنند و مراعات نمایند. اگر این زنان دوست بدارند زینت و زیبایی خود را بنُمایانند، دلیل بر این است که هنوز آتش کم‌نور شهوت درونشان خاموش نشده است. بنابراین، حکم این آیه شامل آنان نخواهد شد و هر کس برخلاف این دستور الهی عمل کند، خدا شنوا و داناست و از همه چیز خبر دارد و به حسابش خواهد رسید.

خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، امّا به ظنّ رضا

لَيْسَ عَلَى الأَعْمَى حَرَجٌ وَلا عَلَى الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦١

توضیح واژه‌ها

حَرَجٌ: گناه. الأعرَج: لنگ. ما مَلَكتُم: خانه‌ای که به طور موقت، مراقب و مواظب آن هستید، خانه‌ای که در اختیار شماست. ما مَلَكتُم مَفاتحَهُ: خانه‌ای که کلیدش را در اختیار دارید. أن تَأكُلوا جَميعاً أو أَشتاتاً: این که با هم غذا بخورید و یا تنها. أشتاتاً: جمع شتّ، جداجدا. علي أنفُسكُم: برخودتان، بر همدیگر. تَحِيَّةً: سلام و درود. طَيِّبَةً: خوش، پاکیزه. تَعقلونَ: بیندیشید، دریابید، بفهمید.

ترجمه‌ی آیه

۶۱ـ بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما [افراد سالم] ایرادی نیست که از [غذای] خانه‌های [فرزندان] خودتان، یا خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمّه‌هایتان یا خانه‌های داییهایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا آن خانه‌هایی که کلیدهایش را در اختیار دارید یا خانه‌ی دوستانتان، بخورید. و نیز بر شما ایرادی نیست که با هم یا تنها تنها بخورید. و وقتی به هر خانه‌ای درآمدید، بر یکدیگر درود بفرستید، درودی که پیش خدا مبارک و با برکت است. بدین سان، خداوند، آیات خویش را برایتان بیان می کند، تا دریابید.

سبب نزول این آیه

سعید پسر مسیّب می گوید: این آیه در مورد برخی از مردم نازل شد که همراه پیامبر برای جهاد می‌رفتند و کلید خانه‌هایشان را نزد نابینایان، لنگان و بیماران و یا نزدیکان و دوستانشان می‌نهادند. این رأی را ابن‌جریر

تأیید و اختیار کرده است.

در هر صورت، هرگونه خوردنی از مال فرزندان، نزدیکان و دوستان، به شرطی مباح است که صاحب‌خانه به آن خورنده، اجازه‌ی صریح داده باشد یا آن شخص بداند که اگر چیزی بخورد، او راضی است.

شیخ صابونی ـ سَلَّمَهُ اللهُ ـ در «التفسیر الواضح» می گوید: «لَیسَ عَلَی الأعمی حَرَجٌ تا علی المریضِ حَرَجٌ» در مورد کسانی شرف نزول یافته که توان جهاد را نداشتند و معذور بودند و بدین سبب خدا آنان را برای رفتن به جهاد مکلف نفرمود و سیاق سخن نیز چنین است: لیس علی الأعمی... حَرَجٌ و إثمٌ فی عدم خُروجِهِم للجهاد...، نه تکلیفی و نه گناهی بر این گروه نیست اگر برای جهاد بیرون نروند و در میدان نبرد حاضر نشوند؛ زیرا ناتوان و درمانده و غیر مکلّف‌اند و خدا جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نخواهد کرد.» [← توبه/۹۱و ۹۲]

شرح و بیان

٦١ ـ سخن از مباح بودن غذاخوردن در برخی از خانه‌هاست. آیه‌های پیشین به اجازه گرفتن برای ورود به منزل خصوصی زن و مرد خانه اشاره کردند، اما این آیه، استثنایی بر آن حکم است که جمعی با شرایط ویژه و بدون اجازه ـ اما به ظنّ رضا ـ وقتی وارد منازل خویشاوندان خود شدند، چیزی می خورند. این حکم، نهایت صفا و صمیمیت را در زندگی خانواده‌ها در جوامع دینی، اعلام می کند و می‌خواهد افراد یک خانواده و سایر دوستان و نزدیکان از تندرست و بیمار ـ نه بیمار مُسری، که طبق دستور رسول اکرم ـ ص ـ باید جدای از سایرین باشد ـ با هم بر سر یک سفره‌ی پر از مهر و محبت بنشینند.

أ: می‌فرماید: هیچ ایراد و گناهی نیست افراد نابینا، لنگ و بیمار ـ که بعضیها آن را ناپسند می‌شمارند و از همسُفره بودن با آنان گریزان‌اند ـ با شما همسفره شوند.

در برخی روایات آمده که: مردم مدینه پیش از مسلمان شدن به این افراد اجازه نمی‌دادند بر سر سفره‌ی غذای آنان بنشینند.

ب: بخشی دیگر آیه می‌فرماید: در خانه‌های فرزندان و... می توانید بدون اجازه غذا بخورید. هم‌چنین دوستان و نزدیکان و امانت دارانی که کلید خانه‌های شما را به عنوان نگهبانی و مراقبت در دست دارند، می توانند در خانه‌هایتان از خوردنی بهره‌ور شوند، تا الفت و صمیمیت و مودت میان خانواده‌ها افزون گردد.

ج: برخی از مسلمانان صدر اسلام ـ بنا به سنّت ابراهیمی ـ غذاخوردن را به تنهایی دوست نمی‌داشتند و اگر کسی را نمی‌یافتند با آنان غذا بخورد، مدتی منتظر می‌ماندند که شاید کسی پیدا شود و با هم غذا بخورند. اما قرآن می‌فرماید: هیچ ایراد و گناهی نیست که دسته‌جمعی و همه‌باهم یا متفرّق ـ به تناسب شرایط ـ غذا بخورید و هر دو صورت جایز است. دیگر این که: ثروتمندان از غذاخوردن و سر یک سفره نشستن با بینوایان و درمانده‌گان امتناع می‌ورزیدند، در صورتی که خدا، انسان‌ها را از نفس واحد، خلق کرده

و تفاوتی بین آنها نیست و کسی که اهل تقوا باشد، خود را از دیگران، جدا نمی کند. پس با هم خوردن نه تنها کار ناپسندی نیست؛ بلکه بسیار مطلوب و مورد تأکید هم هست.

د: دستور دیگر این که: هرگاه به هر خانه‌ای وارد شدید، بر همدیگر درود و سلام بکنید، این سلام کردن، پر از خیر و رحمت و بسیار مبارک و موجب دوستی بیشتر و انس و الفت است.

اجازه‌گرفتن هنگام بیرون رفتن از مجلس حضرت، با ادب خطاب کردن به پیامبر، و پیروی از فرمانش

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى
يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ
شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٢ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ
الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ
الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ٦٤

توضیح واژه‌ها

مَعَهُ: با پیامبر، ضمیر به پیامبر برمی‌گردد. **جامِعٍ**: مهم، کار مهمی که به مشاوره نیازمند باشد. **شَأْنِهِم**: کارهایشان. **دُعاءَ الرَّسولِ**: فراخواندن پیامبر، صدا زدن پیامبر. **یَتَسَلَّلُونَ (سَلّ)**: خود را می‌دزدند، دزدانه از نزد او گم می‌شوند، پنهانی می گریزند، خود را به عقب می کشند و فرار می کنند،دزدکی بیرون می‌روند. **لِواذاً**: پناه بردن، پناه‌جویان، در پشت کسی خود را پنهان کردن. **فِتنَةٌ**: بلا، آزمون، رنج و محنت. **اَلا**: هان، هُش‌دار، به هوش باشید، بدانید.

ترجمه‌ی آیات

۶۲ ـ مؤمنان راستین، کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند و چون با پیامبر بر سر کار مهمی گرد آیند؛ بدون اجازه‌ی او [به جایی] نمی‌روند. مسلّماً کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، آنان به خدا و پیامبرش گرویده‌اند. پس هر گاه برای پاره‌ای از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که بخواهی، اجازه بده و برایشان آمرزش طلب کن که خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

۶۳ ـ [ای اهل ایمان!] آن سان که یکدیگر را فرا می‌خوانید، پیامبر را فرامخوانید. قطعاً خدا کسانی از شما را که دزدانه [از مجلس او] فرار می کنند، می‌شناسد. پس آنان که از فرمان او سرپیچی می کنند، باید بترسند که بلایی دامنگیرشان شود، یا به عذابی دردناک گرفتار آیند.

۶۴ ـ بیدار باشید! آن چه در آسمانها و زمین است، از آنِ اوست. یقیناً از آن چه که اکنون بر سر آن هستید، خبر دارد و از روزی که انسانها به سوی او بازگردانیده می‌شوند و از آن چه که انجام داده‌اند، آگاه می‌سازد و خدا بر هر چیزی داناست.

سبب نزول آیه‌ی ۶۲

ابن اسحاق و بیهقی در دلایل از عروه و محمد پسر کعب قرظی و کسانی دیگر روایت می کنند: وقتی به پیامبر خبر رسید که قریشیان با چهار هزار نیرو به سوی مدینه می آیند تا در «مجتمع الأسیال» از رومه ـ چاهی در مدینه ـ میان «جُرف» و «زَعابه» فرود آیند و غَطفان و پیروانش با شش‌هزار نیرو در حرکتند تا در حومه‌ی مدینه، در محلی به نام «ذَنَب نَقَمی» متمایل به اُحُد، مستقر شوند؛ پیامبر، به کندن خندق، پیرامون مدینه دستور داد و خود همراه مسلمانان در آن کار کرد. برخی از منافقان کم کاری و تنبلی می کردند و خود را به ناتوانی می‌زدند و آهسته آهسته و پاورچین پاورچین، خود را می‌دزدیدند و به خانه‌هایشان می گریختند و از پیامبر اجازه نمی گرفتند. اما مردی از مسلمانان که کاری فوری برایش پیش آمد، از پیامبر اجازه گرفت. او را اجازه داد. آن مرد مؤمن، پس از انجام کارش، دوباره به خندق بازگشت. سپس این آیه نازل شد...

ارتباط این آیات با آیه‌های قبل

پس از حکمِ اجازه گرفتن برای ورود به منازل، این آیات نیز به مؤمنان یاد می‌دهند تا برای بیرون رفتن از مجلس ـ به ویژه هرگاه با پیامبر برای کار مهمی چون پیکار با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند ـ اجازه بگیرند. سپس خدا به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگه دارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.

شرح و بیان

٦٢ تا ٦٤ ـ این آیات پایانی نیز در مورد ادب اجتماعی ـ دینیِ الزامی است. مؤمنان کامل در ایمان و راستگو در گفتار و کردار، یکتایی خدا و رسالت پیامبر را تأیید می کنند و با جان و دل باور دارند و در گردهماییهای مهم و امور ضروری جز به دستور پیامبر از مجلس بیرون نمی‌روند و خودسرانه جلسه را ترک نمی کنند.

این ادب و تربیت، متمم آداب و روشی است که در آیه‌های پیشین آمده‌اند. قطعاً این مؤمنان که پایبند دستورات پیامبرند، مؤمنانی راستکردار و مخلص و در برابر خدا و پیامبر، متواضع‌اند و همواره گوش به

فرمان حق‌اند و مؤدبانه پیامبر را به «ای رسول!» خطاب می‌کنند. او را به نام یا کنیه فرا نمی‌خوانند.

اما منافقان بدصفت دروغگو از فرمان خدا و پیامبر، خود را می‌دزدند و درمیان انبوه مردم، کم کم از صحنه فرار می‌کنند و به خانه‌هایشان می‌خزند؛ هرچند از چنگ کیفر و عذاب دردناک الهی نخواهند رَست. بدان که: همه‌ی هستی از آن خداست و از تمام کارهای ما خبر دارد. [← یونس/۶۱]، [← قیامت/۱۳].

نکته: «... فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنهُم...» نشان می‌دهد که خداوند پاره‌ای از احکام را به رأی و نظر پیامبر - صلوات‌الله و سلامه علیه - واگذار کرده است.

این مسأله «تفویض» نام دارد که در علم اصول، مفصّل بیان شده است.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِهِ و صحبه أجمعين

مکّی

فرقان

۷۷ آیه

قرآن، یکتایی خدای هستی‌بخش

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۱ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا ۲
وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلا يَمْلِكُونَ لأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلا
نَفْعًا وَلا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلا حَيَاةً وَلا نُشُورًا ۳

توضیح واژه‌ها

تَبارَكَ (بَرْك): خجسته و بزرگوار است، سرچشمه‌ی پرخیر و برکت است، همیشگی و جاودانه است. برک در اصل به معنای سینه‌ی شتر است؛ معنای دیگر آن بَرَكَ البعيرُ: شتر زانوشد و... از این معنا ثبوت و پایداری دریافت می‌شود. الفُرقان: قرآن، فرقان، مصدر به معنای اسم فاعل؛ یعنی، جداکننده‌ی حق از باطل. [← سرء/۱۰۶]. مُلك: فرمانروایی، حاکمیت. قَدَّرَهُ: اندازه‌اش گرفته است، اندازه‌اش را مقرر کرده است، آن را مهیّا نموده است. يُخلَقونَ: آفریده می‌شوند، بتها ساخته‌ی دست انسانهاست. نُشوراً: رستاخیز، زندگی پس از مرگ، زیستن در جهان آخرت. [← عبس/۲۲، اَنشَرَهُ].

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ بزرگ است آن کسی که فرقان را بر بنده‌اش فرو فرستاد، تا هشدار دهنده‌ی جهانیان باشد.

۲ـ آن کس که فرمانروایی آسمانها و زمین برای اوست و هیچ فرزندی برنگزیده و در فرمانروایی بی‌شریک است و همه‌چیز را آفریده و آنها را به اندازه مقرر کرده است.

۳ـ [مشرکان] به جای خدا، خدایانی را برگزیده‌اند که چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده شده‌اند. و برای خود، نه زیانی در اختیار دارند و نه سودی و نه مرگی و نه حیاتی و نه رستاخیزی در دست آنهاست.

شرح و بیان

این سوره از هفتاد و هفت آیه ترکیب یافته، در مکه پس از سوره‌ی یس نازل شده و چون قرآن، حق و باطل را از هم جدا می‌سازد، بنابراین به نام فرقان مشهور است.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیشین

این سوره از چند جهت با سوره‌ی نور پیوند دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ـ پایان سوره‌ی نور از فرمانروایی و حاکمیت مطلقِ خدا سخن می گوید و سرآغاز سوره‌ی فرقان نیز به مقام والای کردگار و فرمانروایی بی‌چون‌وچرای او در آسمانها و زمین و یکتایی‌اش در مالکیت، اشاره دارد.

۲ـ خداوند در سوره‌ی نور اطاعت از پیامبر را واجب شمرده است و مَطلع فرقان چگونگی فرمانبرداری از پیامبر را بیان می کند.

۳ـ در سوره‌ی نور سخن از الهیات (خداشناسی) رفت و سه دلیل بر اثبات یکتایی و بی‌همتایی خدا را آورد:

أ: اوضاع و احوال آسمان و زمین

ب: آمدن و چگونگی برف و باران و تگرگ

ج: احوال جانداران.

در سوره‌ی فرقان به مواردی از آفریده‌ها ـ که دالّ بر توحید است ـ اشاره می کند؛ مانند: شب و روز، باد و باران، حیوانات، کنار هم قرار گرفتن آب دو دریا با هم، آفرینش انسانِ نسبی (خویشاوندی) و سببی (از راه ازدواج و شیرخوارگی)، پیدایش آسمانها و زمین در شش دوره، مستولی و چیره گشتن پروردگار بر عرش اعلی، سیارات و ستارگان، چراغ پر فروغ (خورشید) و ماه و...

در سوره‌ی نور می‌فرماید: «مگر نمی‌دانی که خدا ابرها را به آرامی به حرکت درمی‌آورد؟» [← نور/۴۳] و در سوره‌ی فرقان: «اوست که بادها را مژده‌رسان قرار داد...» [← ۴۸]. باز درسوره‌ی نور چنین آمده: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید.» [← ۴۵] در فرقان می‌فرماید: «او کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه او را دارای پیوند نسبی و سببی قرار داد.» [← ۵۴].

هر دو سوره از اعمال کافران و منافقان سخن به میان می‌آورند که در قیامت اثربخش نیست. [← نور/۳۹]، [← فرقان/۲۳].

پایان سوره‌ی نور، سخن از داوری و فیصله‌دادن کارهاست. [← ۶۴] و سرآغاز سوره‌ی فرقان به ثنا و ستایش خدا و فرمانروایی مطلق او اشاره می کند.

موضوع سوره

این سوره، هم‌چون سایر سوره‌های مکّی به اصول عقیده (توحید، نبوت، معاد) توجه دارد. از برخی از مشرکان، سخن به میان می‌آورد، قصص چند تن از پیامبران و آزار دیدنهایشان را در راه دین حق، یادآور می‌شود. و در نهایت، سوره به بیان صفات خُجسته‌ی «عبادالرحمان» که مخلصان راستین و درستکاران حقیقی و نیک‌منشان والامقام و برجسته‌اند، پایان می‌یابد.

خداوند، بزرگ و فرخنده و سرچشمه‌ی پر خیر و نعمت و برکت و بی‌حدوشمار است؛ آن نعمتی که بر بنده و پیامبرش محمد ـ ص ـ فرو فرستاد، تا بدان دستور زندگی بشریّت را فراهم سازد، راه سعادت را به همه نشان دهد و حق و باطل و حلال و حرام را از هم باز شناسد. قطعاً در این قرآن پرخیر و برکت هیچ انحرافی دیده نخواهد شد. [← کهف/۱و۲].

اوصاف چهارگانه‌ی خدا در این آیات عبارتند از:

۱ـ فرمانروایی مطلق در هستی که جز او کسی اختیار جهان را ندارد و تنها او مقتدر و صاحب اختیار است.

۲ـ برخلاف پندار بیمار یهودیان و ترسایان و مشرکان، خدا هیچ فرزندی ندارد و کسی را به فرزندی برنگزیده است. [← توبه/۳۰]، [← صافات/۱۴۹ تا ۱۵۳].

۳ـ خدا تک و تنها و بی‌شریک و شایان پرستش است. هر بنده‌ای که این حقیقت را دریافت، جز از او از کسی باک ندارد و قلبش را به سوی او می‌گرداند تا از رحمت و احسانش برخوردار شود.

۴ـ هر موجودی را بهر کاری آفریده و به هر یک از آفریده‌هایش آن‌چه درخور و لایق بود، داده و همه را از روی حکمت و مصلحت خود به اندازه، مقرر و برآورد کرده است. مثلاً: انسان را آفریده و به او درک و فهم و اندیشه داده است تا در امور زندگی هر دو جهانش خوب دقت کند و صنایع و فنون گوناگون را به وجود آوَرَد و در آبادانی جهان بکوشد...

بدان که: خدایان دروغین و ساختگی به چهار دلیل، شایان الوهیت و خدایی نیستند:

أ: آنها نمی‌توانند چیزی بیافرینند، حال آن که خدای حقیقی باید بر آفرینش و ایجاد توانا باشد.

ب: آنها آفریده‌ای بیش نیستند، آفریده هم نیازمند و وابسته است. خدا باید از غیر بی‌نیاز باشد.

ج: آنها اختیاردار سود و زیان و یا دفع کننده‌ی ضرر و یا جلب کننده‌ی منفعت نیستند. پس چنین چیز موهومی شایان خدایی نیست و بندگی و تواضع در برابرش بیهوده خواهد بود.

د: هرگز مرگ و زندگی و برپایی روز قیامت در دست آنها نیست و بر هیچ یک از اینها قدرت ندارند. در این صورت آفریدگار حقیقی کسی است که سزاوار خدایی باشد. [← لقمان/۲۸].

عیبجوییهای مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه‌ها و ایرادهایشان

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا
وَزُورًا ٤ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٥ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي
يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٦ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ
يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ٧ أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ
كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ٨ انْظُرْ
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ٩ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ
خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا ١٠

توضیح واژه‌ها

إِنْ هذا ← ماهذا: نیست این قرآن، این نیست. إفكٌ: دروغ، افسانه و ساختگی. إفتري (فَرْي): بربسته است، سرهم کرده است، بربافته است، برساخته است. أعانَهُ: او را یاری داده است (اند). قومٌ: جمعی از یهودیان. زُوراً: دروغ، بهتان. أساطيرُ الأوَّلين: افسانه‌های پیشینیان، دروغهای گذشتگان، جمع أُسطوره یا أُسطار. إكتَتَبَها: آن را نسخه‌برداری کرده، رونویس کرده. تُملَى عَلَيه (مَلْو): بر او خوانده می‌شود، بر او املا می‌شود. بُكرَةً و أصيلاً: صبح و شام، هر وقت. السِّرَّ: راز، راز پنهان، نهان. ما لِهذا الرَّسول: این چگونه پیامبری است؟این پیامبر را چه شده است؟ هدف از این سؤال، تمسخر است. [← کهف/۱۱۰] ، [← فصلت/۶] الأسواق: جمع سُوق، بازارها. لَولا: چرا نباید؟ مَعَهُ: با پیامبر. يُلقَى: افکنده شود. كَنزٌ: گنج، گنجینه. جَنَّةٌ: باغ و بوستان. الظّالمونَ: کفرپیشگان. مَسحوراً: افسون شده. [← سرء/۴۷ و ۱۰۱] الأمثال: مثلهای ناروا و بی‌اساس. تَبارَكَ [← همین/۱]... مِن ذلِكَ: از پیشنهاد مشرکان. قُصوراً: جمع قصر، کاخها.

ترجمه‌ی آیات

۴ـ کفرپیشگان می گویند: این قرآن، دروغی بیش نیست که خود [محمد] آن را برساخته است و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده‌اند. قطعاً [کافران] ستم و بهتانی، پیش کشیده‌اند؛

۵ ـ و می گویند: افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نسخه‌برداری کرده و صبح و شام بر او خوانده می‌شود.

۶ ـ[خیر!] این قرآن را کسی فرستاده است که رازهای نهان آسمان و زمین را می‌داند. قطعاً او آمرزگار مهربان است.

۷ـ[مسخره کنان] می گویند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای نزد او نمی‌آید تا با او [مردم را] هشدار دهد؟!

۸ـ یا این که چرا گنجی بر او فرستاده نشده، یا باغی ندارد که از [ثمره‌ی] آن بخورد؟ ستمگران [کفرورز] می گویند: شما از مرد افسون‌شده‌ای پیروی می کنید.

۹ـ[ای محمد!] بنگر چگونه درباره‌ی تو مَثَلها می‌زنند و گمراه می‌شوند و سرانجام ره به جایی نمی‌برند.

۱۰ـ پرخیر و برکت و بزرگ است آن خدایی که اگر بخواهد بهتر از آن را برایت مقرر می‌سازد: بوستانهایی که جویبارها از زیر درختانش روان باشد و برای تو کاخها قرار دهد.

سبب نزول آیه‌های ٤ تا ۶

کلبی و مقاتل می گویند: این آیات درباره‌ی نضر پسر حارث نازل شدند که می گفت: گروهی برای جمع آوری و آموختن این کتاب (قرآن)، محمد را یاری می‌دهند. این گروه عدّاس، غلام حُوَیطب پسر عبدالعُزّی، یسار غلام عامر پسر حضرمی و جبر غلام عامر یا ابو فُکَیه‌ی رومی که هرسه اهل کتاب بودند. وقتی این برده‌ها ایمان آوردند و مسلمان شدند و مورد توجه پیامبر قرار گرفتند؛ نضر گفت: «أعانَهُ عَلَیهِ قَومٌ آخَرونَ» خداوند، در ردّ این شبهه فرمود: «فَقَد جاؤا ظُلماً و زُوراً».

شرح و بیان

٤ تا ٦ـ این آیات از دو شبهه‌ی بی‌اساس و دروغین مشرکان سخن می گوید:

أ: آن کفرورزان نادان، قرآن را دروغی بیش نمی‌پنداشتند و می گفتند: خود محمد آن را ساخته و سرهم کرده است و عده‌ای از اهل کتاب یاری‌اش داده‌اند.

خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: این سخن، افترا و دروغی بی‌اساس و باطل است و خودشان نیز بر دروغ بودنش آگاهند و می‌دانند که دروغگویند و بدون دلیل آن را انکار می کنند. اگر راست می گویند، چرا همانند قرآن را ـ حتی به کمک دیگران ـ نمی‌آورند، آن گونه که نسبت به پیامبر گمان بد می‌بردند. پس اعجاز قرآن دلیلی کافی برای ردّ عیبجوییها و ابطال دروغ‌پردازیهای آنان است. آن مردم در سخنوری و آشنایی با ادبیات عرب، فصیح و توانا و بلیغ بودند و خوب و بد را از هم باز می‌شناختند.

ب: شبهه‌ی دوم این که: مشرکان می گفتند: این قرآن از افسانه‌ها، برساخته‌ها و دروغهای پیشینیان، مانند: رستم و اسفندیار است که در کتابهایشان نگاشته‌اند و محمد هم به وسیله‌ی عامر، یسار و جبر یا

ابوفُکَیهه‌ی رومی، از آن نسخه‌برداری کرده و آنان شب و روز و دور از چشم مردم برایش املا می کردند و می‌خواندند تا آن را از بر کند. آری! این هم دروغی دیگر است؛ چون مشرکان مکه صداقت، امانت و پارسایی محمد ـ ص ـ را خوب می‌شناختند و می‌دانستند مدت چهل‌سال دروغی بر زبان نیاورده بود. و او را «امین» صدا می‌زدند و مورد احترام همگان بود و این که نه، در دوران پیش از رسالت و نه، در زمان پیامبری سواد خواندن و نوشتن نداشت و این سه نفر هم زبان عربی بلد نبودند؛ اما وقتی خداوند، لباس رسالت بر قامتش دوخت و قرآن را به او هدیه داد، سران خودکامه با او دشمن شدند و متهمش کردند و قرآن را «اساطیر الأوّلین» خواندند؛ در صورتی که قرآن، قانونِ حکمت و دستور مدنیت و تمدن و علم و تشریع برتر و نمونه‌ی زندگی بشریت است.

خداوند در پاسخ این شبهه می‌فرماید:

ای محمد! به آنان بگو: قرآن که مطابق با واقع است از جانب خدایی آمده که از رازهای درون و نهانیها در هستی با خبر و مایه‌ی رحمت و برکت بندگان است و در عذاب دادن کج‌رفتاران و گمراهان، شتاب نمی‌ورزد و به آنان فرصت بازگشت به سوی نور و رحمت و هدایت می‌دهد. [← مائده/۷۳و۷۴]، [← بروج/۱۰]

شیخ حسن بصری می‌فرماید:

«بزرگواری و کرم خدا را بنگرید، دشمنان، خون دوستانش را می‌ریزند و او به سوی توبه و رحمت فرایشان می‌خواند.»

۷ تا ۱۰ ـ مشرکان به پندار خود، پنج صفت را که با پیامبر تعارض دارد، برای پیامبر خاتم برگزیدند که عبارتند از:

۱ـ محمد که ادعای پیامبری دارد، با دیگران هیچ امتیازی ندارد. چگونه ممکن است چنین کسی پیامبر باشد که هم‌چون ما می‌خورد و می‌آشامد و به آن چه ما نیاز داریم، نیاز دارد؟! باید به جای او فرشته‌ای نزد مردم بیاید که از صفات بشری دور باشد.

۲ـ محمد، به بازار می‌رود و داد و ستد می‌کند. او باید هم چون شاهان و سران، امر و نهی کند، خدمتکاران، امور روزانه‌ی او را انجام دهند، متکبر و خودبزرگ‌بین باشد و در قصرهای بلند و مجلل و باغ و بوستانهای باطراوت زندگی کند. محمد، نه پادشاه و نه رییس و نه حاکم است؛ بلکه مردی افسون‌شده می‌باشد که عقل و خرد را از دست داده است.

آری! این تصور غلط مشرکان و بی‌باوران، تصوری صرفاً مادی و مقایسه‌ای ساده‌لوحانه است.

صفات و حالات ظاهری و محسوس پیامبران، همانند صفات سایر مردم است، امتیاز و برتری آنان به ارزشهای معنوی و پاکی دل و درون و منشهای استثنای روحی است. «ای محمد! به بی‌باوران بگو: من هم

انسانی هم‌چون شمایم، جز این که بر من وحی شده و خدای شما خدای یگانه است.» [← کهف/۱۱۰].

۳ـ گویند: چرا فرشته‌ای از سوی خدا بر صدق ادعا و گفتارش نزد او نمی‌آید، تا نظر مخالفان را مردود شمارد؟

فرعون به موسی ـ ع ـ می‌گفت چرا دستبندهایی از طلا برایت فرود نمی‌آید، یا چرا فرشتگانی برای کمک و پشتیبانی تو به زمین نمی‌آیند؟! [← زخرف/۵۳].

۴ـ چرا گنجینه‌هایی از آسمان به او هدیه نشد تا از آن هزینه کند و به بازار نرود و کارهایش به وسیله‌ی خدم و حَشَم انجام پذیرد؟!

۵ ـ حال که گنجی ندارد، دست کم مانند یکی از رؤسا و ثروتمندان، باغ و بوستانی داشته باشد تا از بار و برِ آن برخوردار گردد و در ناز و تنعم زندگی کند.

زمخشری می‌گوید: «قصد مشرکان این بود که باید پیامبر نیز چون فرشته، بی‌خواب و خور باشد و هرگز برای تأمین معاش رنج نبرد، سپس از این پیشنهاد پایین آمدند و آن را رها کردند که اگر فرشته نباشد، لااقل فرشته‌ای او را در کار رسالت و هشدار و بشارت؛ یاری دهد. بار دیگر از این مرحله پایین‌تر آمدند و گفتند: اگر فرشته یارش نباشد، از آسمان گنجی برایش پایین آید تا بدان دل گرم باشد، باز از این نظریه نزول کردند که اگر پیامبر [مورد نظر آنان] باغی داشته باشد که در آن زندگی کند، مورد تأیید است.»

بله! این تصور، صرفاً تصوری مادی گرایانه بود که پیامبر را با دنیادارانِ قدرت‌طلب و ستمگرانِ تاریخ می‌سنجیدند و چنان می‌پنداشتند که پیامبر موجودی وَرای بشریت است و باید زندگی‌اش جُدای زندگی سایر مردم باشد؛ حال آن که پیامبران از جنس بشرند.

شبهه‌ی دیگر این که: کافران و بی‌باوران خطاب به ایمان‌داران می‌گفتند: شما پیرو مردی افسون‌زده و بی‌خرد هستید که خود نمی‌داند چه می‌گوید. پس چگونه از فرمانش اطاعت می‌کنید؟!

خداوندِ بزرگوار در پاسخ این شبهه می‌فرماید: ای پیامبر! با حیرت و تعجب بنگر که چگونه یاوه‌گویی می‌کنند و اتهام ناروا می‌زنند که همگی باطل ودروغ است و هرکس از کمترین خرد و ادراکی برخوردار باشد، از آن بیزار است؟ قطعاً این مشرکان و کفرپیشگان، سرگشته و حیران و از راه حق و هدایت گم گشته‌اند و بدان سو راه نمی‌یابند. ای پیامبر! اگر خدا بخواهد بهتر از پیشنهاد آنان را در دنیا به تو می‌بخشد؛ ولی تمام خوبیها و بهترینها را برای آخرت تو اندوخته کرده؛ چون آن چه نزد اوست، پایدار می‌ماند و پُر از خیر و رحمت و برکت است.

انکار و احوال مشرکان در روز رستاخیز، گردهمایی مردم در آن روز، و این که: پیامبر بشر است

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ۱۱ إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ
سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ۱۲ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ۱۳
لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ۱۴ قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي
وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ۱۵ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ
وَعْدًا مَسْئُولًا ۱۶ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي
هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ۱۷ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ
أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ۱۸ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا
تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ۱۹ وَمَا
أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ۲۰

توضیح واژه‌ها

بَلْ: بلکه، یعنی، آن اوصاف و شبهات پنجگانه‌ای که در پیش بیان شد و با پیامبری تعارض دارد، مردود است. **السَّاعَة**: روز قیامت، رستاخیز، معاد. **سَعیراً**: آتش سوزان، دوزخ. **تَغَیُّظاً**: خشم، فریاد خشم. **زَفیراً**: خروش برآوردن، جوشش، صدای تند بازدم که از انتهای جوف بیرون می‌ریزد، فریاد و ناله. [← هود/۱۰۶]، [← نبیاء/۱۰۰]. **مُقَرَّنینَ (قَرْن)**: آنان که دست و پاهایشان به زنجیر کشیده شده، دست‌وپاهایشان را با زنجیر بسته باشند. [← برهیم/۴۹]. «قَرْن» طنابی است که به آن چیزی را می‌بندند. **دَعَوْا**: فریاد برمی‌آورند، آرزوی مرگ خود را می‌طلبند. **هُنالِكَ**: در آن جای تنگ. **ثُبوراً**: نابودی، **ثُبوراً کثیراً**: نابودی فراوان، مرگ بسیار. دوزخیان می گویند: ای مرگ بیا و ما را دریاب، وقتت فرا رسیده است. **ذٰلِكَ**: به سرنوشت و فرجام بد اشاره می کند که دوزخیان گرفتار آن می‌شوند. **مَصیراً**: سرانجام، بازگشتگاه. **وَعْداً مسؤولاً**: وعده‌ای مورد درخواست. **ما یَعبُدونَ**: خدایان باطل را از جاندار و بی‌جان می‌پرستند. **ضَلُّوا**: گم کرده‌اند، گمراه گشته‌اند. **مَتَّعتَهُم**: آنان را برخوردار کرده‌ای، آنان را بهره‌مند ساخته‌ای. **نَسُوا**: فراموش کردند، از یاد بردند. **بُوراً**: تباه شده، نابود گشته، برخی گفته‌اند: بُور مصدر است و به عنوان صفت برای مفرد و جمع به کار می‌رود. مانند: «رجلٌ بُور» مرد نابود و تباه گشته... **ما تَستَطیعونَ**: نمی‌توانید. **صَرْفاً**: دفع کردن، بازگرداندن، دور ساختن عذاب از خود. **نُذِقْهُ**: به او می‌چشانیم. **فِتنَةً**: وسیله‌ی آزمایش و ابتلا. **أَتَصبِرونَ**: آیا شکیبا هستید؟ آیا صبر می کنید؟.

ترجمه‌ی آیات

۱۱ـ [خیر؛] بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند. برای هر کس که قیامت را دروغ انگارد، آتش سوزان آماده کرده‌ایم.

۱۲ـ آن گاه که آتش دوزخ آنان را از فاصله‌ای دور ببیند، صدای خشم و خروش آن را می‌شنوند.

۱۳ـ چون زنجیر شده در تنگنایی از آن آتش انداخته شوند، آن جاست که برای خود آرزوی مرگ می‌کنند.

۱۴ـ [به آنان گفته می‌شود] امروز، نه یک بار؛ بلکه بارها مرگ خود را آرزو کنید.

۱۵ـ [ای محمد!] به آنان بگو: آیا این [عذاب] بهتر است، یا بهشت پایدار که به پرهیزگاران وعده داده شده که پاداش و قرارگاه آنان است؟

۱۶ـ هرچه بخواهند همیشه در آن جا آماده است. [این] وعده‌ای است که فراهم کردنش را از پروردگارت خواسته‌اند.

۱۷ـ روزی را [یادآور شو] که خداوند تمام مشرکان را با آنان که به جای خدا می‌پرستیدند، گرد می‌آورد و می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بیراهه بردید یا خودِ آنان راه را گم کرده‌اند؟

۱۸ـ آنان می‌گویند: تو پاکی. ما را نسزد جز تو سرپرستانی برای خود برگزینیم. تو خود، آنها و پدرانشان را برخوردار کردی، تا آن‌جا که یاد تو را فراموش کردند و [سرانجام] نابود گشتند.

۱۹ـ [ای مشرکان! خدایانتان] سخنان شما را تکذیب کردند. بنابراین، نه، می‌توانید [عذاب را] از خود دفع کنید و نه، یارِ خود باشید و هر کس از شما شرک ورزد، عذابی سهمناک به او می‌چشانیم.

۲۰ـ [ای محمد!] ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم مگر این که آنان نیز [چون سایر مردم] غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و ما شما را وسیله‌ی آزمایش یکدیگر قرار داده‌ایم. آیا می‌توانید شکیبا باشید؟ [هان!] پروردگارت بیناست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از ردّ شبهه‌ها در درس پیشین، اینک این آیات به ردّ همان شبهه‌ها و بیان کیفر سخت کافران و مشرکان در روز قیامت می‌پردازد و آن را با نعمتهای بهشتی مقایسه می‌کند...

آیه‌ی ۲۰ نیز جواب آنان است که می‌گفتند: چگونه ممکن است کسی که پیامبر باشد، بخورد و بیاشامد و هم‌چون سایر مردم در بازار راه برود و داد و ستد کند؟!

شرح و بیان

۱۱ تا ۱۶ـ این آیات صحنه‌ی قیامت و فرجام هر کس را چنان به تصویر می کشد که دلها را به درد می‌آورد و هول و هراس سنگینی می‌آفریند. کافران، روز قیامت را دروغ می‌انگارند و بدان باور ندارند؛ اما وقتی آن روز موعود فرا می‌رسد، آن چنان سخت و سهمگین است که هیچ راه گریزی نمی‌بینند، آنان را با دست و پای به زنجیر کشیده شده در جای تنگ و تلخ دوزخ می‌افکنند. آری! آن کس که در غُلّ و زنجیر باشد، هر جایی برایش تنگ و مرگبار خواهد بود، فریادشان بلند و بلندتر می‌شود و شیون و واویلا سر می‌دهند و صدها بار مرگ را آرزو می کنند و فرا می‌خوانند تا یکسره نابود شوند واز شکنجه‌ی عملکرد خود برهند؛ اما دیگر راه فرار بر رویشان باز نیست و به آنان می گویند: هزاران بار مرگ و نیستی و نابودی را آرزو کنید و بدانید که جایگاه شما این است.

ای پیامبر! به آنان بگو: آیا این همه غم و اندوه و رنج و حسرت و رسوایی بهتر است یا بهشت همیشه جاوید و نعمتهایش که از آنِ پارسایان است و خدا نیز به وعده‌ای که به آنان داده وفا می کند و هرچه درخواست نمایند به آنان می‌دهد. [← بقره/۲۰۱]، [← آل‌عمرن/۱۹۴]. پس ای مشرکان، ای کافران و ای بی‌باوران! آیا این دو با هم قابل مقایسه‌اند؟ هرگز!!

۱۷ تا ۲۰ـ ای رسول! روز قیامت خداوند کسانی چون عیسی، عُزیر و فرشتگان را ـ سلام الله علیهم ـ که مورد پرستش مشرکان بوده‌اند، همراه خودِ آنان و در حضور همه‌ی بشریّت گرد می‌آورد و به شیوه‌ی اثبات از آنان می‌پرسد ـ تا علیه مشرکان حجتی قاطع باشد ـ و می گوید: شما بودید که بندگانم را در گمراهی انداختید و به آنان دستور دادید تا شما را سجده کنند، یا خودشان چنین راه تاریکی برگزیدند و سرگردان شدند؟! [← مائده/۱۱۶]، [← توبه/۳۰]، [← نبیاء/۲۶]. آن بندگان پاک الهی، در نهایت فروتنی و التماس، خدا را به پاکی می‌ستایند و از این تهمت تبرئه می‌شوند و از مشرکان و کردارشان می گریزند و می گویند: پروردگارا! جز تو ما را یار و یاوری نیست، ما نیازمندان بارگاه پرشکوه تو هستیم، بندگی، جز برای تو سزاوار هیچ موجودی نیست، هرگز کسی را برای بندگی خود دعوت نکرده‌ایم و آنان، خود بدون اجازه و رضایت ما به این کردار ناپسند و مشرکانه دست زده‌اند؛ اما چون عمری طولانی در ناز و نعمت و شادی به سر برده‌اند، سر به هوا شده و گمراه گشته، قدر صاحب نعمت را به فراموشی سپرده، در آرزوهای شهوانی غرق شده، پند و یاد تو را فراموش کرده، اندرزهای پیامبران را پشت سر نهاده و تباه و نابود گشته و درخت زندگی آخرت خود را خشکانده و بی‌حاصل شده‌اند. [← سبأ/ ۴۰ و ۴۱].

پس، آن بزرگواران بدین گونه، سخن و افترای مشرکان را تکذیب می کنند و آنان هم بی آن که بتوانند از خود دفاع نمایند، به عذاب سخت کردارشان دچار می‌شوند و در آن می‌مانند. [← حقاف/۵ و۶]. هر کس شرک ورزد، عذاب سنگین می‌بیند. [← لقمان/۱۳]، و هر کس پس از خطا و لغزش به بارگاه خدا باز نگردد ستمگر است. [← حجرت/۱۱].

آری! کسی که به روز قیامت و حساب و کتاب باور نکند و با شتاب و بدون اندیشه و مسؤولیت، در اتهام فرو رود، در فرجام کار خود نیندیشد و از دلایلی که او را به سوی تفکر و تعقل ببرد، بهره نگیرد؛ هرچه از او سر دهد، شگفت نیست و باید خود را برای آتش سوزان آخرت آماده سازد. [← آل عمرن/۱۳۱].

تمام پیام‌آوران الهی از جنس انسان بوده، به خوردن و آشامیدن، استراحت و خوابیدن و ازدواج و غیره نیاز داشته و خود شخصاً کسب و کار کرده و هرگز ـ هم چون شاهان و ستمگران تاریخ ـ بارگاه و خَدَم و حَشَم نداشته‌اند. [← نبیاء/ ۸]. خداوند، مردم را وسیله‌ی آزمون همدیگر قرار داده است تا خوب و بد آنان معلوم گردد...

•

پایان جزءِ هجدهم

درخواستهای ناروای مشرکان و فرجامش، هول و هراس روز قیامت

وَقَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ۲۱ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ
حِجْرًا مَحْجُورًا ۲۲ وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ۲۳ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلا ۲٤ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلائِكَةُ
تَنْزِيلا ۲۵ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ۲٦ وَيَوْمَ يَعَضُّ
الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلا ۲۷ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ
فُلانًا خَلِيلا ۲۸ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلإِنْسَانِ خَذُولا ۲۹

توضیح واژه‌ها

لا يَرجونَ: امید ندارند، امیدوار نیستند. إستَكبَرُوا: تکبر ورزیدند، خود را بزرگ پنداشتند. في أنفُسِهِم: در مورد خودشان. عَتَوْا: سرکشی کردند. المُجرِمِينَ: گناهکاران. حِجْراً مَحجوراً: حرمان و محرومیت از بشارت. وَ قَدِمْنا إلي ما: به دنبال هرگونه کاری می‌رویم که... هَباءً: ذرات ریز، گرد و خاک. مَنثوراً: پراکنده. مُستَقَرّاً: جایگاه. مَقيلاً: استراحتگاه، آرامجای، محل قَیلوله (خواب نیمروز). مَقيلاً: به محل قیلوله در دنیا تشبیه شده است وگرنه بهشتیان خواب ندارند. تَشَقَّقُ: شکافته می‌شود، پاره‌پاره می‌گردد. الغَمام: ابرها. الحَقُّ: راستین، به حق. عَسيراً: سخت، دشوار. يَعَضُّ: می‌گزد، گاز می‌گیرد، کنایه از پشیمانی و غم و حسرت است. يا وَيلَتا: ای وای! وای بر من! خَليلاً: دوست واقعی و صمیمی. الذِّكرِ: قرآن [← آل عمران/۵۸]، [← عرف/۶۳ و ۶۹]. خَذولاً: بسیار رسواکننده، و تنها گذارنده.

ترجمه‌ی آیات

۲۱ـ آنان که به دیدار ما امید ندارند، می‌گویند: چرا فرشتگان بر ما فرود نیامدند یا پروردگارمان را نمی‌بینیم؟ آنان خود را بزرگ پنداشتند و سخت سرکشی کردند.

۲۲ـ روزی که [مشرکان و کافران،] فرشتگان را ببینند، در آن روز بزهکاران را نویدی نیست و به آنها می‌گویند: مژده بر شما حرام است.

۲۳ـ هرگونه کردار آنان را پی می‌گیریم و آن را مانند ذرات خاک در هوا پراکنده می‌سازیم.

۲۴ـ آن روز، جایگاه بهشتیان نیکو و استراحتگاهشان پسندیده است.
۲۵ـ روزی که آسمان با ابرها از هم می‌شکافد و فرشتگان فرود می‌آیند؛
۲۶ـ در آن روز، فرمانراویی حقیقی از آنِ خدای رحمان است و برای کافران روزی بس دشوار خواهد بود؛
۲۷ـ و روزی است که ستمکار دستان خود را می‌گَزَد و می‌گوید: ای کاش! همراه پیامبر راهی درست در پیش می‌گرفتم.
۲۸ـ ای وای! کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم؛
۲۹ـ [چون] او، پس از آن که [نور] قرآن به من رسید، بیراهم گذاشت. [آری!] اهریمن رسوا کننده [و تنها گذارنده‌ی] انسان است.

ارتباط آیه‌های ۲۱ تا ۲۴ با آیات پیشین

شبهه‌ی دیگر مشرکان این که گویند: چرا خداوند فرشتگان را به سرزمین نمی‌فرستد تا بر حقّانیّت و ادعای محمد گواهی دهند و یا این که چرا خدا را نبینیم که پیامبری محمد را تأیید کند؟

ارتباط آیه‌های ۲۵ تا ۲۹ با آیه‌های قبل

خداوند، از هول و هراس قیامت و فرود آمدن فرشتگان در آن روز خبر می‌دهد که همگان زیر نظر فرشتگانند و کفرپیشگان ستمگر برای عُمر از دست رفته و زیان‌دیده، انگشت حسرت و پشیمانی می‌گزند و می‌گویند: ای کاش از آن پیامبر اطاعت می‌کردیم و امروز را نمی‌دیدیم و فریب اهریمنان را نمی‌خوردیم!

شرح و بیان

۲۱ تا ۲۴ـ مشرکان به دیدار آفریدگار امید و باوری ندارند و بر آن احساس، زندگانی نخواهند کرد و شُکوه و عزّت خدا را نمی‌فهمند و به همان دلیل از روی عناد و انکار گویند: چرا فرشتگان به زمین نمی‌آیند و صداقت محمد را تأیید نمی‌کنند؟ و یا چرا خدا را نبینیم که آشکارا و بی‌پرده ما را از پیامبری محمد آگاه نماید؟

آنان در نهایت سفاهت و زشتکاری، نافرمان و سرکش‌اند و سینه‌هایشان مالامال از خودبینی است. [← غافر/۵۶] و جز طغیان و خودبزرگ‌بینی هدفی ندارند و به آفریدگار نمی‌گروند [← نعام/۱۱۱]. آنان باید منتظر دیدن و فرودآمدن فرشتگان عذاب باشند که با خشونت و تندی جان ناپاکشان را از قفسه‌ی سینه بیرون می‌آورند و هیچ بشارتی به آنان نمی‌دهند و به آنان می‌گویند: بهشت و نعمتهایش از شما دور است و بر شما حرام باد! [← نعام/۹۳].

نکته: برخی می گویند: معنای «حِجراً مَحجوراً» یعنی، کافران، التماس می کنند که: «ما را امان دهید و از عذاب دادنمان دست بدارید.» در میانِ اعراب رسم بر این بود: وقتی از کسی می‌ترسیدند، می گفتند: «حِجراً مَحجوراً»؛ اما هنگام مرگ مسلمانان، فرشتگان به آنان بشارت می‌دهند و به دیدار پروردگار مسرورشان می کنند. [← فصلت/۳۰ تا ۳۲].

کردار و کارهای کفار هم‌چون غباری در آسمان پراکنده می گردد و هیچ فایده‌ای به حالشان نخواهد داشت؛ مسیر زندگانی ایشان برخلاف قانون و راه و روش دین الهی و فرمان آسمانی است و در اعمالشان کمترین اخلاصی ندارند.

اما بهشتیان و سعادتمندان نیک‌رفتار از جایگاه و منزلت ویژه و نیکویی برخوردارند که خستگی و غم و حسرت دنیا را در آن آرام جای فراموش می کنند و به دیدار پروردگارشان شاد و مسرور می‌شوند. [← یس/۵۵ و۵۶].

۲۵ تا ۲۹ ـ آری! گرفتاری و سیاه‌بختی بزهکاران، روزی است که نظم جهان متلاشی و از هم پاشیده می گردد. خداوند می‌فرماید: ای پیامبر! روزی را به مردم خاطرنشان کن که آسمانها با ابرها از هم شکافته و نظام هستی دگرگون می گردد، دنیا پایان می‌پذیرد و خورشید و ستارگان و سایر کرات به صورت ابر در می‌آیند و در فضا پراکنده می‌شوند. «آسمان از هم شکافته می‌شود و ستارگان پراکنده می گردند...» [← نفطار/۱و۴]. «آسمان شکافته می‌شود و از هر شکافی، دری پدید می‌آید. کوهها روان می‌شوند و به صورت سرابی درمی‌آیند.» [← نبأ/۱۹و۲۰]. «آن روز حادثه‌ی [بزرگی] روی می‌دهد و آسمان از هم شکافته می‌شود و از هم گسسته می گردد.» [← لحاقه/۱۵ و ۱۶]، [← مزمّل/۱۴]، [← تکویر/۱تا ۳ و ۶...]، [← نشقاق/۱ تا ۵]، [← رحمان/۳۷]، [← وقعه/۴تا۶]، [← معارج/۸ و ۹]، [← زلزله/ ۱و۲]، [← قارعه/۴و۵]، [← قیامت/۷تا۹]... فرشتگان به زمین می‌آیند و آن روز برای کافران بسیار سخت و سنگین و روز عدل و داد و داوری است [← مدثر/۹و۱۰]. روز غم و حسرت و واویلای بزهکاران است که با نااهلان و کفرورزان دوست بوده‌اند و اکنون، هیچ یار و یاوری ندارند و در دنیا دوستانشان هم چون اهریمنان راه راست را از آنان گرفته بودند...

دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه‌ی آن

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ۳۰ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ
عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ۳۱ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ
الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ۳۲ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا
جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۳۳ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ
مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۳۴

توضیح واژه‌ها

قال الرّسول: پیامبر از رفتار مشرکان با قرآن شکایت کرد. **مَهجُوراً**: ترک‌شده، دوری گزیدن از عمل به دستور قرآن. **المُجرِمین**: بزهکاران، خطاکاران. **نَصیراً**: یار و یاور. **جُملَةً واحِدَةً**: یکپارچه، یکجا، یک‌باره. **فُؤادَكَ**: دلت را. **رَتَّلناهُ ترتیلاً**: به تدریج و آرام آرام و به ترتیب آن را برخواندیم. **أحسَنَ**: نیکوترین، بهترین. **تَفسیراً**: بیان، توضیح. **یُحشَرونَ**: کشانده می‌شوند، برده می‌شوند، رانده می‌شوند. **عَلي وَجوهِهِم**: بر صورتهایشان، بر چهره‌هایشان. **شرٌّ مَکاناً**: بدترین مرتبه، بدترین جای. **أضَلُّ**: گم گشته‌ترین، گم‌ترین، منحرف‌ترین، دورترین.

ترجمه‌ی آیات

۳۰ـ پیامبر گفت: ای پروردگار! قومم این قرآن را رها کردند.

۳۱ـ بدین‌سان برای هر پیامبری، دشمنی از بزهکاران قرار دادیم. و همین بس که پروردگارت راهنما و یاور توست.

۳۲ـ کافران گفتند: چرا قرآن یکپارچه بر او نازل نشده است؟ ما این گونه [آن را تدریجی فرو فرستادیم] تا قلبت را بدان وسیله استوار بداریم و آن را به آرامی و ترتیب فروخواندیم.

۳۳ـ کافران برای تو مَثَلی [اعتراض آمیز] نمی‌آورند، مگر این که ما [جواب] حق را با نیکوترین بیان، برایت می‌آوریم.

۳۴ـ کسانی که به سوی دوزخ بر چهره‌هایشان کشانده می‌شوند؛ اینها بدترین جای و کج‌ترین راه دارند.

شرح و بیان

۳۰ تا ۳۲ ـ پیامبر خدا از کردار زشت و گفتار پست و بی‌مایه‌ی مشرکان به خدا شکایت می‌برد که: آنان از قرآن می گریزند، ایمان نمی‌آورند و دیگران را هم از گوش فرادادنِ به قرآن و گرویدن به دین حق باز می‌دارند. [← فصلت/۲۶]. آن را شعر و افسانه می‌خوانند..

اما حکمت والای آفریدگار دانا این است که بدکاران و سیاه‌بختان تاریخ با پیامبران و دستوراتشان پیکار کنند و مشکلات بیافرینند تا آن بزرگان، نیرومندتر و تواناتر گردند و راه خود را جدّی‌تر ادامه دهند. این مقاومت و پایداری و این دفاع جانانه از دین و قانون الهی، برازنده‌ی پیامبران است و هر کس توان این مبارزه و دشمن‌ستیزی را نخواهد داشت. آنگاه به درجات پایین‌تر پیروان واقعی و مخلص آنان، پیکار علیه دشمن دین را به جان می‌خرند و بر هستی خود ترجیح می‌دهند. به همین دلیل خداوند، در برابر هر پیامبری از پیامبران خود، دشمنانی خونخوار و بزهکار و بداندیش قرار می‌دهد تا خوب و بد از هم باز شناخته شوند. [← نعام/۱۱۲]، [← یونس/۱۷]، [← شعرء/۹۹]، [← مدثر/۴۱تا۴۷] و خود نیز راهنما و یاور پیامبران است.

مشرکان فراتر رفتند و تنها به آزار پیامبر بسنده نکردند؛ بلکه شبهه و اعتراض دیگری بر سایر شبهه‌ها افزودند و گفتند: اگر قرآن حق است و محمد، پیامبر خدا، چرا قرآن مانند سایر کتب آسمانی یکباره بر زمین نیامد؟

خدا در ردّ این عیبجویی بی‌مورد و شبهه‌ی بی‌اساس می‌فرماید: «کَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلناهُ تَرتیلاً».

اسرار نزول تدریجی قرآن

خداوند، امّت محمدی را معزّز گردانید و آخرین پیام و کتاب گران‌سنگ و معجز خود را بر آنان فرو فرستاد، تا قانون زندگی، درمان مشکلات، مرهم شفابخش دردها و بیماریهای روحی و جسمی و مایه‌ی سرافرازی این امت برگزیده، گردد و حمل این پیام مقدس را به برگزیده‌ترین آفریده‌ی زمین و آسمان، محمد بن عبدالله ـ صلی الله علیه و بارک و سلّم ـ عطا فرمود و بدین سبب، پیوند ارزشمند رسالت آسمانی به کمال رسید، نور تابان در جهان گسترده شد و همه جا را فرا گرفت. نزول قرآن به تدریج بر قلب پاک پیامبر، فرود آمد تا به مردم ابلاغ نماید. [← شعرء/۱۹۳تا ۱۹۵].

حکمت نزول تدریجی قرآن

نزول تدریجی رازها و حکمتهای فراوانی دارد که خلاصه‌ی آن این است:

۱ـ برای محکم و استوار نگهداشتن قلب پیامبر در برابر آزار مشرکان

۲ـ مهربانی و تلطف کردن به پیامبر هنگام نزول وحی

۳ـ اندک اندک پیش رفتن در قانون‌گذاری احکام آسمانی

۴ـ آسان بودن حفظ و درک قرآن برای مسلمانان

۵ـ همراه بودن با وقایع و رویدادها و بیداری و آگاهی از آنها در وقت خود،

۶ـ ...

برای تبیین و دریافت توضیح بیشتر به «فصل سوم، اسرار تدریجی نزول قرآن» کتاب «درآمدی بر علوم قرآنی» صفحات ۵۵ تا ۷۴ مراجعه فرمایید.

۳۳ و ۳٤ـ کافران و مشرکان، ستمگرانه درِ جدال می‌گشودند و خداوند، به حق و درستی و شیوه‌ی نیکو آن را پاسخ می‌داد و اعتراضشان را در هم می‌کوبید. [← نبیاء/۱۸]. این مشرکان دروغ‌پرداز، روز قیامت خوار و زبون و هم‌چون لاشه‌ی مُردار بر چهره‌هایشان به سوی دوزخ کشانیده می‌شوند و به سزای اعمال‌شان می‌رسند... [← نعام/۳۸و۵۱] ، [← نفال/۳۶].

پروین! به کجروان سخن از راستی چه سود   کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست

قصه‌ی برخی از پیامبران و کیفر تکذیب کنندگانشان

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ۳۵ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ۳۶ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ
لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ۳۷ وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ
ذَلِكَ كَثِيرًا ۳۸ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ۳۹ وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي
أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ۴۰

توضیح واژه‌ها

وزیراً: معین، دستیار، پشتیبان، مددکار، یار و یاور. **دَمَّرناهُم**: آنان را سخت نابود کردیم. **تَدمیراً**: نابود کردن، هلاک کردن. **آیَةً**: نشانه، عبرت، مایه‌ی بیداری. **الرَّسّ**: چاه، قوم رس، مردمی بت‌پرست بودند که چاهها و دامهای زیادی داشتند... جمع آن رساس است. **قُروناً**: ملتها، امتها، نسلها. **الأمثال**: مَثَلها، آوردن مثلها برای عبرت و پندگیری. **تَبَّرْنا**: سخت در هم کوبیدیم، زیر و زبر کردیم، نابود ساختیم. **تَتبیراً**: به سختی نابود کردن. **القَریة**: شهر سدوم، بزرگترین شهر مردم لوط. **السَّوْء**: عذاب، رنج و محنت، سَوْءْ، مصدر ساءَ است. **مَطَرَ السَّوْء**: باران بد و بدبختی و عذاب. **أفَلَم یَکونوا یَرَونَها**: مگر آنها را نمی‌دیدند [که در مسیر شام قرار دارند؟] **نُشوراً**: قیامت، زنده‌شدن برای معاد.

ترجمه‌ی آیات

۳۵ـ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش، هارون را همراه و دستیار وی گردانیدیم؛

۳۶ـ و گفتیم: به نزد مردمی بروید که نشانه‌های ما را دروغ می‌انگاشتند. ما آن قوم را سخت نابود کردیم.

۳۷ـ قوم نوح را آن گاه که پیامبران خدا را تکذیب می کردند، غرق نمودیم و آنان را برای مردم مایه‌ی عبرت ساختیم و برای ستمکاران، عذابی دردناک آماده کردیم.

۳۸ـ و عاد و ثمود و اصحاب رَسّ و نسلهای فراوانی را که میان آنان بودند [نابود کردیم].

۳۹ـ و برای همه‌ی آنان مَثَلها زدیم؛ [چون اثر نکرد] همه را زیر و زبر کردیم.

۴۰ـ مشرکان، بر شهری که محنت بر آن باریده بود، گذر کرده‌اند. مگر آن را ندیده‌اند؟! [چرا، دیده‌اند.] اما انتظار زنده‌شدن را ندارند.

شرح و بیان

۳۵ تا ٤۰ ـ پس از بیان و ردّ شبهات مشرکان پیرامون قرآن و نبوّت و معاد، آیات زیر نیز به سرگذشت برخی از پیامبران که اقوام نافرمانشان گرفتار عذاب الهی شدند، می‌پردازد، تا مشرکان و بزهکاران از آن درس بگیرند و بیدار شوند:

أ: خداوند متعال، به موسی، تورات داد و هارون و برادرش را دستیار و یاور و مددکار او گردانید تا هردو بر اساس شریعتی که موسی داشت، فرمان خدا را به مردم برسانند. هرچند هارون پیامبر بود و خدا در سوره‌ی مریم می‌فرماید: «از روی رحمت خویش برادرش، هارون را پیامبری دادیم.» [←مریم/۵۳]؛ اما شریعت برادرش، موسی را تبلیغ می‌کرد و پیرو دستورات تورات بود. بنابراین خدا به هردوی آنان فرمان می‌دهد، نزد فرعون و قومش ـ که آیات الهی را دروغ می‌انگارند ـ بروند و وحدانیت و ربوبیت خدا را اعلام کنند و بگویند: معبود راستین یکی بیش نیست و او آفریدگار هستی است. وقتی فرمان خدا را به آنان ابلاغ کردند، فرعون و اطرافیانش، دروغگویشان خواندند. «نزد فرعون برو که او سر برداشته است و بگو: آیا علاقه داری به پاکیزگی گرایی و پاکدل شوی و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم، تا پروایش بداری؟ موسی معجزه‌ی بزرگ خود را بدو نمود؛ اما فرعون تکذیبش کرد و سربرداشت.» [←طه/۴۲ تا ۴۶]، [←نازعات/ ۱۷تا۲۴]. وقتی فرعون، موسی و هارون را دروغگو پنداشت و به یکتایی و ربوبیت پروردگار اعتراف نکرد، خدا او و تمام پیروانش را در دریا غرق نمود. آری! «...خداوند، نابودشان کرد و کافران، همانند این کیفرها را پیش رو دارند.» [←محمد/۱۰].

ب: ای محمد! از قوم نوح برای مردم عرب، سخن بگوی: آن گاه که آن همه سال در میان آنان به ارشاد و راهنمایی پرداخت، دلسوزانه به سوی حق فرایشان خواند و از کیفر سخت آخرت بیمشان داد؛ اما آنان، نوح را دروغگو خواندند و ـ جز معدودی ـ ایمان نیاوردند و سرانجام به وسیله‌ی توفان، غرقشان کرد، تا برای دیگران عبرت شوند.

آب توفان بالا گرفت، نوح و مؤمنان به فرمان خدا بر کشتی ـ که نوح در پیش ساخته بود ـ سوار شدند و نجات یافتند. این درس، برای آنان که گوش شنوا دارند و به خاطر می‌سپارند، پند بزرگی است. [← حاقه/۱۱و۱۲].

ج: پیامبر خاتم به فرمان خدا برای قومش داستان و سرگذشت عاد، ثمود و اصحاب رس را تعریف نمود که چگونه پیامبران خدا را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و سرانجام همگی نابود و در هر دو سرا رسوا و درمانده شدند. «رس» چاهی ساده بود که دیواره‌ای برایش بنا نکرده بودند و شاید در روستاهای یمامه قرار داشت. ابن جریر می‌گوید: اصحاب رس، همان اصحاب اخدود است که مؤمنان را در گودالی پر از آتش می‌سوزاندند که در سوره‌ی بروج ذکرشان آمده است.

هم‌چنین نسلهای دیگری در فاصله‌ی این اقوام نافرمان می‌آمدند که به پیامبران خود ایمان نمی‌آوردند... خداوند، برای همه‌ی آنها دلایل روشن فراوان یاد کرد تا راه راست در پیش گیرند چون غافلگیرانه کیفرشان نمی‌کند؛ اما نگرویدند. پس همه را سرنگون کرد و دوزخ را بر رویشان گشود. [← سرء/۱۷].

د: درس و پند دیگر این که: سدوم، در سرزمین شام، بزرگترین شهر قوم لوط بود که به دلیل کار زشت و بسیار ناپسند، خداوند، آنان را سنگباران و شهر را زیر و زبر کرد. «بر سر آنان، بارانی از آتش گوگرد فرو ریختیم. و چه بدبود باران بیم‌داده‌شدگان!» [← شعرء/۱۷۳]. آن سرزمین در مسیر سفرهای مردم حجاز قرار داشت و آن صحنه را دیده بودند که بر سر مردم سدوم آمده بود؛ چون آن قوم به روز قیامت باور نداشتند و پیامبر خود را تکذیب کرده بودند و مرگ را پایان زندگی می‌دانستند.

استهزای مشرکان به پیامبر و نامگذاری دعوت حق به گمراهی

وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۴۱ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ
آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۴۲
أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ۴۳ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ
أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۴۴

توضیح واژه‌ها

إن: حرف نفی به معنای «ما»ی نفی. هُزُواً: تمسخر، ریشخند. إن کادَ: نزدیک بود، چیزی نمانده بود. إن مخفّف و اسمش محذوف است. ← إنَّهُ قارب، إنَّهُ کاد لَيُضِلُّنا: نزدیک بود ما را گمراه کند، ما را باز دارد. أرأیتَ: آیا دیده‌ای؟ به خاطر داری؟ به من خبر بده [← کهف/۶۳]. مَن اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَواهُ: کسی که هوای نفسانی را معبود خود ساخته است. أمْ تَحسَبُ: آیا گمان می‌کنی؟ إن هُم ← ماهُم: آنها نیستند.

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ وقتی تو را ببینند، فقط مسخره‌ات می‌کنند [و می‌گویند:] آیا این همان کسی است که خدا به پیامبری برگزیده است؟!

۴۲ـ اگر بر پرستش خدایانمان پایداری نمی‌کردیم، نزدیک بود [محمد] ما را از راه آنها گمراه گرداند. هنگامی که عذاب را می‌بینند، خواهند دانست که چه کسی گمراه است.

۴۳ـ مرا باخبر کن، آیا آن کس که هوای نفس خویش را چون معبود خود قرار داده است، دیدی؟ آیا وکیل او می‌شوی؟

۴۴ـ یا چنان می‌پنداری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنها مانند چارپایانی‌اند؛ بلکه گمراه‌ترند.

سبب نزول

گویند: هرگاه ابوجهل از کنار پیامبر و یارانش می‌گذشت، مسخره‌کنان می‌گفت: «این همان کسی است که خدا به پیامبری برگزیده است!؟»

شرح و بیان

۴۱ تا ۴۴ـ ای پیامبر! وقتی مشرکان و کفرپیشگان تو را می‌بینند، تمسخرت می کنند؛ چون خود را ثروتمند و تو و پیروانت را بینوا می‌پندارند. آری! کار این نااهلان در تاریخ بشریت همین بوده است و پیامبران پیش از تو را نیز آزار داده‌اند. [← نعام/۱۰].

مشرکان می گویند: راستی اگر بر بندگی خدایان ثابت قدم نمی‌شدیم و استقامت نمی‌ورزیدیم؛ چیزی نمانده بود، محمد ما را از پرستش خدایان و عقیده به آنان باز گرداند. قرآن در پاسخ آنان می گوید: بدان که: آنان در سرای آخرت می‌فهمند که چه کسی گمراه و بدبخت و دور از حقیقت است و چه کسی به قله‌ی سعادت می‌رسد. این سخن مشرکان، نشان آن است که پیامبر خاتم از راه دعوت به سوی یکتاپرستی و نفی بُتان و با دلایل منطقی و گویا چه تأثیر شگفتی در دلها و روی روانهای آنان گذاشته بود، تا جایی که سران سرسخت دنیادوست و سنگ‌دل نیز نزدیک بود از خدایان خود دست بکشند؛ اما آن چنان راه را گم کرده‌اند که هنگام چشیدن و مشاهده‌ی عذاب دردآور می‌فهمند که بیراهه رفته‌اند و دیگر راه برگشت و گریزی نیست.

حال آنان که هوای نَفْس را می‌پرستند و آن را به جای خدای یگانه‌ی آفریدگار قرارش می‌دهند، چگونه است؟! ای محمد! اگر ایمان نیاوردند، برایشان غمگین مباش؛ زیرا دلهایشان به سختی سیاه شده و نور ایمان در آن جای ندارد و این، راهی است که خود آنان پسندیده و برگزیده‌اند. [← فاطر/۸] و تو وکیل و نگهدارشان نیستی. [← غاشیه/۲۲] و در دین هیچ اجبار و اکراهی نیست، [← بقره/۲۵۶]. هرکس بخواهد ایمان می‌آورد... تو انگار چنان می‌پنداری که مشرکان سرسخت گوش شنوا دارند، پند و اندرزت را درک می کنند، خرد را به کار می‌بندند و راهنماییهای تو را می‌پذیرند؟ هرگز، چون آنان همانند چارپایان تنها در فکر شکم و شهوتند و از ستوران کمتر، گمراه‌تر و بدحال‌ترند. [← عرف/۱۷۹].

ابن‌عباس می گوید: «کسانی بودند که در دوران جاهلی، مدتی سنگ سفیدی را پرستش می کردند. هرگاه سنگ زیباتری را می‌یافتند، اولی را پرت می‌نمودند و دومی را برمی گرفتند و می‌پرستیدند!»

چند دلیل بر وجود و یکتایی آفریدگار

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۴۵ ثُمَّ
قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ۴۶ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ
نُشُورًا ۴۷ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
۴۸ لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۴۹ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ
لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۵۰ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ۵۱ فَلَا تُطِعِ
الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۵۲ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا
مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ۵۳ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۵۴

توضیح واژه‌ها

أَلَم تَرَ: مگر ندیده‌ای، آیا نیندیشیده‌ای؟. مَدَّ الظِّلَّ: سایه را گستراند. ساکِناً: ثابت. عَلَیه دَلیلاً: بر آن سایه و تاریکی دلیل است. قَبَضناهُ: سایه را جمع می کردیم، سایه را باز گردانیدیم. قَبَضناهُ قَبضاً یَسیراً: سایه را اندک‌اندک محو کردیم. لِباساً: پوشش، تاریکی شب چون لباس، ساتر است. سُباتاً: مایه‌ی آرامش، سبب آسایش بدن، [←نبأ/۹]. نُشوراً: جنب و جوش، فعالیت، زمان بیداری، برخاستن از رختخواب. الرِّیاحَ: جمع ریح، بادها، بادهای گوناگون. بُشراً: مژده‌رسان‌ها، مژده‌آورها. بُشْرا مخفف «بُشُراً» جمع «بَشور» مانند: رُسُل و رسول؛ یعنی، مژده‌رسانها، بشارت‌دهندگان. [مفردات مراغی]. بَینَ یَدَيْ رَحمَتِهِ: پیش از نزول باران. طَهوراً: پاک‌کننده. بَلدَةً مَیْتاً: سرزمین مرده، سرزمینی پژمرده و بی آب و علف. نُسقِیَهُ (سَقْي): او را آب می‌دهیم، با آن بنوشانیم. أناسِيَّ: جمع انسی، مردم. صَرَّفناهُ بینَهُم: باران را میان مردم می‌پراکنیم و آن را از جایی به جایی دیگر منتقل می کنیم. لِیَذَّکَّروا: تا پند گیرند، تا بدان وسیله نعمت الهی را به یاد آورند. کُفوراً: ناسپاسی، کفران نعمت. قَریة: شهر، روستا، سرزمین، دیار. جاهِدْهُم بِه: به دستور قرآن با آنان پیکار کُن. مَرَجَ: به سوی هم روان کرد، کنار هم نگه داشته است. عَذْبٌ: گوارا، شیرین. فُراتٌ: خوشگوار و بسیار گوارا و شیرین. مِلْحٌ: شور. اُجاجٌ: بسیار شور، تلخ، تلخ و شور. بَرزَخاً: مانع. حِجراً مَحجوراً: حریمی پایدار که مانع به آمیختن دو آب می‌شود. الماء: آب، آب‌نطفه [←نور/۴۵]. نَسَباً: دارای اصل و نسب، خویشاوندی، خویشاوندی نسبی از طرف مردان. صِهْراً: خویشاوندی زنان، نسب و صهر، دو گروه مذکر و مؤنث.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن نگه می‌داشت. آن گاه خورشید را بر وجود این سایه، دلیل گردانیدیم؛

۴۶ـ سپس آن سایه را کم کم بر می‌چینیم.

۴۷ـ خداست که شب را برای شما پوشش و خواب را مایه‌ی آرامش گردانید و روز را وقت جنب‌وجوش قرار داد.

۴۸ـ و اوست که بادها را پیشاپیشِ [باران] رحمت خویش، مژده‌رسان می‌فرستد و [این ماییم که] از آسمان، آبی پاک فرود می‌آوریم،

۴۹ـ تا سرزمین پژمرده را زنده گردانیم و آن چه را آفریده‌ایم؛ از چارپایان و انسانهای فراوان، بدان سیراب کنیم.

۵۰ ـ ما این سخن را [در قرآن به شیوه های] گوناگون میان آنان بیان کردیم تا پند پذیرند؛ اما بیشتر مردم جز ناسپاسی [چیزی] نشان ندادند.

۵۱ـ و اگر می‌خواستیم در هر دیاری، هشداردهنده‌ای برمی‌گزیدیم.

۵۲ـ [ای محمد!] از کافران پیروی مکن و به [مدد] قرآن با آنان به جهادی درخور بپرداز.

۵۳ـ خداست که دو دریا را کنار هم روان کرد؛ یکی شیرین و گوارا و آن دیگری شور و تلخ است و میان آن دو، مانع و حریمی استوار و جداگر است.

۵۴ ـ و اوست خدایی که از آب، آدمی آفرید و او را بر پیوند نسبی و سببی قرار داد. پروردگار تو [بر هر کاری] تواناست.

شرح و بیان

۴۵ تا ۵۲ ـ سایه، حدّ و مرز میان نور خالص و تاریکی محض است که در زیر سقف و فضای بین دیوارها ودرون باغها... ایجاد می گردد که برای آدمی خوشترین احوال است؛ چون طبع انسانی تاریکی محض را دوست ندارد و نور خالص حاصل از خورشید نیز به خاطر نور شدید چشم را می‌آزارد و گرمای زیاد به وجود می‌آورد که آدم را رنج می‌دهد. پس خوشترین حالات، همان سایه است. از این رو، خداوند بهشت را با دارا بودن «ظلّ ممدود» [← وقعه/۳۰] توصیف کرده است... خداوند با قدرت مطلق خود، سایه را در طول روز گسترده، تا آدمی هنگام گرمای سخت و سوزان خورشید به سایه‌ها پناه ببرد، که اگر سایه نباشد، نور خورشید، آدمی و کشت و زرع و سایر موجودات را نابود خواهد کرد. آفرینش این سایه‌ها هم به گونه‌ای است که ثابت نمی‌ماند و جابه‌جا می‌شود و همه‌چیز و همه کس از وجود سایه برخوردار و

بهره‌مند می گردند و این نعمت هر روز تکرار می گردد و ما غافل از کنارش می گذریم و به آن التفاتی نداریم.

قرآن می‌خواهد این احساس خاموش‌شده‌ی ما را بیدار کند تا به قدرت بی‌همتای هستی‌بخش بیشتر پی ببریم. آری! خورشید، دلیل موجودیت سایه است که اگر خورشیدی نمی‌بود، سایه ناشناخته می‌ماند. معمولاً هر چیزی به ضدّش شناخته می‌شود. سپس سایه کم‌کم و تدریجی و در مدتی معلوم - نه یکجا و جهشی - از بین می‌رود و جایش را برای نور تابان خورشید خالی می کند، تا نظام هستی، پایدار و برقرار بماند و آشفتگی روی ندهد. نور خورشید برای تمام موجوداتِ هستی سودمند است.

تاریکی شب، هم چون لباس برای تن، همه‌جا را فرا می گیرد. [← لیل/۱]. شب، مایه‌ی استراحت و آرامش و روز زمان کار و کوشش است. اعضای آدمی به دلیل تلاش روزانه خسته و مانده می‌شود. شب که فرا می‌رسد، آرام می گیرد وخستگی از تنش به در می‌رود و برای فعالیت روز بعد آماده می گردد و نیرو می‌یابد. صبح می‌دمد و حرکت و جنب‌وجوش از نو شروع و سکوت شب شکسته می‌شود. این خواب و بیداری نمونه‌ی کوچکی از جهان دیگر است که پس از مرگ، رستاخیزش برپا می‌شود. [← نعام/۶۰]، [← ملک/۱۵]. خداوند از روی رحمت خود شب و روز را برایتان مقرر داشت تا در شب آرام گیرید و بیاسایید و در روز از فضل خدا، روزی خود را بجویید واو را سپاس گویید. [← قصص/۷۳].

زندگی و پایداری آفریده‌های روی زمین از آب است. بی‌وجود آب، حیاتی نیست. باد خوش‌قدمِ مژده‌رسان می‌رسد و ابرها را به هر طرف می‌دواند و بارورشان می کند و باران ریزان می گردد و جان تازه و حیاتی نوین در هستی می آفریند وچشمه‌سارها، جویبارها، رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوسها پرآب می‌شوند. [← فاطر/۹].

بدان که: واژه‌ی «رحمت» در آیه به معنای باران است. «بَينَ يَدَي رَحْمَتِهِ»؛ یعنی، ابرها آب را برمی‌دارند و بادها آن را به جاهای مختلف سوق می‌دهند، سرانجام باران می‌بارد و زمین آبادان می گردد. پس اوّل باد، بعد ابر و سپس باران، بارانی پاک و پاکیزه و روح‌بخش، [← عرف/۵۷]، [← حج/۵]. هر موجود جانداری از آب می‌نوشد واستفاده می کند، کشتزارها، درختان و جنگلها و سایر رویدنیهای صحرا و در و دشت به وسیله‌ی آب سرسبز و خرم می گردد و نومیدان را امید می‌بخشد. [← شوری/۲۸].

خداوند، باران پر خیر و برکت را در هر جایی فرو می‌ریزد و کوه و صحرا را آبیاری می کند تا مردم در برابر این نعمت ارزنده و حیاتی عبرت گیرند و پند پذیرند و شکرگزار باشند. قرآن، این سخن را به شیوه‌های گوناگون بیان می کند؛ اما بسیاری از آنان سپاسگزار نیستند و ناآگاهانه وجود این نعمت را به غیر خدا نسبت می‌دهند و از راه راست منحرف می‌شوند. رسالت پیامبر خاتم عام است و تمام بشریت فقط او را دارند و باید به او ایمان بیاورند؛ چون اطاعت از فرمانش بر هر کس که اهل خرد باشد، واجب است ودر آن

تردیدی نیست. [← عرف/۱۵۸].

پیامبر بزرگوار، هرگز به سخن بیهوده و گفتار یاوه و خرافات مشرکان گوش فرا نمی‌داد؛ بلکه با آیات و دلایل روشن و با شیوه‌های گوناگون با آنان مبارزه و فرمان خدا را به خوبی اعلام می‌فرمود. [← توبه/۷۳]. جهاد بزرگ در این آیه؛ یعنی، جهادی که هیچ گاه سستی و کاستی نپذیرد.

۵۳ ـ دو دریا کنار هم روانند: یکی شیرین و گوارا و دیگری تلخ شور؛ اما حکمت الهی چنان است که حریمی استوار و ویژه میان این دو قرار دارد تا با هم در نیامیزند ویکی نشوند. معمولاً مسیر رودبارها از سطح دریا بلندتر است و به همین دلیل ممکن است وارد دریاهای شور گردند و در آن ناپدید شوند؛ ولی عکس آن صورت نمی گیرد. این هم قانون دقیق و محاسبه‌شده‌ی خداست. «دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند و میانشان مانع و حجابی است تا به هم در نشوند». [← رحمان/۱۹ و ۲۰]. «...میان دو دریا مانعی قرار داد. آیا غیر از ذات الله، خدای دیگری هست؟ خیر، بیشتر مردم نمی‌فهمند.» [← نحل/۶۱]. آری! آب، آب است؛ اما شور و شیرین ـ هرچند کنار هم قرار دارند ـ با هم درنمی‌آمیزند. این آیه یکی دیگر از شگفت‌انگیزهای قدرت پروردگار را در هستی ترسیم می کند که چگونه آن حجاب نامرئی و ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار دارد که با هم درنیامیزند. حجاب نامرئی؛ شاید تفاوت درجه‌ی غلظت آب شور و شیرین و وزن مخصوص آنها است که مانع در هم آمیختن می‌شود.

۵۴ ـ خداوند، انسان را با آن همه شکوه و شوکت و آن قامت و صورت زیبا و آن همه توان و استعداد، از آبی بی‌مقدار و ناچیز آفرید و به دو گروهِ مرد و زن (نسبی؛ یعنی، از طریق زاد و ولد و سببی از راه پیوند زناشویی) تقسیم کرد. [← نجم/۴۵و۴۶]، [← قیامت/۳۹]. بله! خدا بر هر کاری تواناست.

نادانی مشرکان و پرستش بُتان، دلیل بندگی در برابر خدای رحمان

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَنْفَعُهُمْ وَلا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ۵۵ وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ إِلا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۵۶ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ
سَبِيلا ۵۷ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا
۵۸ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ
فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ۵۹ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا
وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۶۰ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ۶۱
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ۶۲

توضیح واژه‌ها

يَعْبُدُونَ: می‌پرستند. لا يَنفَعُهُم: پرستش بُتها به آنان سود نمی‌دهد. لا يَضُرُّهُم: ترک پرستش بتها به آنان زیان نمی‌رساند. علي رَبِّهِ: بر نافرمانی پروردگارش، علیه پروردگارش، در مقابل پروردگارش. ظهیراً: پشتیبان. نذیراً: هشدار دهنده. أجْرٍ: مزد و پاداش در برابر تبلیغ دین خدا. إلّا مَن شاءَ...: جز آن که هرکس بخواهد راه خدا را در پیش گیرد، پاداش من همان است. كَفَى بِهِ: تنها او بس است. سِتَّةِ أيّامٍ: شش دوره. [← عرف/۵۴]، [← یونس/۳]، [← هود/۷]، [← سجده/۴]، [← ق/۳۸]، [← حدید/۴]. الرَّحمن: دارای رحمت وافر، دارای رحمت همگانی، هستی‌بخش و رحمتگر. فاسْأَل بِهِ: درباره‌ی آن سؤال کن، یا درباره‌ی آن آفریده‌ها از خدا سؤال کن. خبیراً: آگاه، هوشیار و فرزانه. فَاسْأَلْ بِهِ خَبيراً: درباره‌ی آن آفریده‌ها از خدای دانا سؤال کن. نُفوراً: نفرت، بیزاری، گریز و فرار، رمیدن، روی گرداندن. بُروجاً: برجها، منازل دوازده‌گانه‌ی فلکی، دوازده صورت فلکی (منطقة البروج)، منازل و مدارج خورشید و ماه و کواکب دیگرند که در آن منازل به سیر و حرکت می‌پردازند... [← حجر/۱۶]. منازل سیارات و کواکب هفتگانه به ترتیب عبارتند از:

برج و منزل «مریخ»، حمل و عقرب، «زُهره»، ثَور و میزان، «عُطارد»، جوزا و سنبله، «قمر» سرطان، «شمس» اسد، «مشتری» قوس و حوت، «زُحَل»، جَدْی و دَلْو. سِراجاً: چراغ، خورشید. [← یونس/۵]، [← نوح/۱۶]. قَمَراً مُنیراً: ماه تابان، ماه نوربخش. خِلفَةً: جانشین هم، درپی هم. شُكوراً: سپاسگزاری.

ترجمه‌ی آیات

۵۵ـ مشرکان، غیر از خدا چیزی را می‌پرستند که نه سودشان می‌دهد و نه زیانشان می‌رساند. انسان کافر علیه پروردگارش، پشتیبان [شیطان‌صفتان] است.

۵۶ـ ما تو را جز مژده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم.

۵۷ـ بگو: [در مقابل] این رسالت، مزدی از شما نمی‌طلبم. فقط پاداش من این است که هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد.

۵۸ـ بر آن خدای همیشه زنده که مرگ ندارد، توکل کن و به پاکی او را بستای و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است؛

۵۹ـ همان کسی که آسمانها و زمین و آن چه میان آنهاست در شش دوره آفرید و بر عرش استیلا یافت. رحمتگر عام اوست. درباره‌ی دوره‌های آفرینش از دانایی بپرس.

۶۰ـ وقتی به آنان گفته‌شود، خدای رحمان را سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که تو فرمان می‌دهی، سجده کنیم؟! [این سخن] بر نفرتشان می‌افزاید.

۶۱ـ بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی آفرید و در آن، چراغ و ماه تابناک پدید آورد.

۶۲ـ خدای رحمتگر کسی است که شب و روز را در پی هم قرار داد تا هرکه بخواهد پند گیرد یا سپاسگزار باشد.

شرح و بیان

۵۵ تا ۶۰ ـ خداوند از گمراهی و نادانی مشرکان و بی‌باوران خبر می‌دهد که: پرستش غیر خدا به آنان سود نمی‌رساند و ترکش نیز برایشان زیان‌آور نیست و دیگر این که: کارشان جز از روی هوای نفس نخواهد بود، پرستش خدای روزی‌رسان را ترک می‌کنند و در نافرمانی پروردگار، یار و یاور شیطان و دشمنان خدایند. پس در حقیقت با خدا سر جنگ و ستیز دارند.

پیامبر به رهروان حق، مژده‌ی بهشت می‌دهد و با آنان که از درِ مخالفت و سرپیچی در می‌آیند، از آتش دوزخ سخن می‌گوید و بدین‌وسیله رسالت خود را به طور شایان ابلاغ می‌کند واز دشمنی و کفرورزی اینها غمگین نیست، چون راهی که می‌روند، خود برگزیده‌اند و وظیفه‌ی پیامبر در برابر مردم روشن است. [← مائده/۶۷].

هان! پیامبر، هیچ‌گونه چشم‌داشت مادی از کسی ندارد. پاداشی که او از مردم انتظار دارد، تنها این است که به سوی خدا آیند، راه درست انتخاب کنند و کار نیکو انجام دهند، تا رحمت بی‌کرانش فرایشان گیرد و از آنان خشنود گردد.

ای پیامبر! بر پروردگارت توکل کن، او پناهگاه همه است، کارهایت را به او واگذار و تسلیم شو و در برابر رنجها و محنتها بردبار باش، تنها او تو را کفایت می کند و تو را به مقصد می‌رساند. پس سپاسگزار او باش. خدا از تمام گناهان و خطاهای آشکار و نهان بندگانش خبر دارد. [← هود/۱۲۳]، [← حدید/۳]، [← مزمل/۹]. جز او همه‌ی جانداران طعم مرگ را می‌چشند. او زنده‌ی همیشه پایدار است و نابود نخواهد شد.

آن آفریدگار بزرگ، کسی است که آسمان و زمین و آن چه در آنهاست در شش دوره پدید آورد و بر عرش عظیم مستولی گشت و اوست که صفات پاک خود را می‌داند که چیست و چرا هستی را در شش دوره آفرید.

وقتی به مشرکان گفته شود: برای خدای رحمان سجده کنید، تمسخرکُنان می گویند: ما رحمان را نمی‌شناسیم و به او کاری نداریم. وقتی موسی ـ ع ـ به فرعون گفت: «من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.» [← عرف/۱۰۴]. فرعون جواب داد: «وَ ما رَبُّ العالَمینَ؟»: پروردگارِ جهانیان چیست؟ جنس او از چیست؟ [← شعراء/۲۳].

مشرکان گفتند: برای رحمانی که او را نمی‌شناسیم، سجده نمی‌بریم واین گفتار نفرتشان را افزون کرد و از ایمان آوردن و سجده بردن در برابر آفریدگار هستی گریزان شدند و برای سنگ و چوب و امثال آنها سر به سجده نهادند. راستی را، چه ابله ونادان و چه قدر از منطق عقل و فطرت، دورند!!

۶۱ و ۶۲ ـ تصویر این آیات، آن است که اگر مشرکان و بی‌باوران، در آیات هستی بیندیشند، قطعاً سجده‌بردن در بارگاه خدای رحمان را واجب می‌شمارند و از آن روی برنمی‌تابند.

خدای پاک و بزرگوار و توانا منازل و مدارات کواکب و سیارات و خورشید فروزان [← نبأ/۱۳] و ماه تابان و نورانی را [← یونس/۵]، در آسمان قرار داده است. کواکب وسیارات بی‌شماری که پیوسته از راه تحقیق و کشف، بر شمارشان افزوده می‌شود.

پی‌درپی آمدن شب و روز، یادآوری سپاس از هستی‌بخش است و این که: بندگان راستین، ذکر و عبادت این دو وقت را تلف نکنند. اگر تکالیف شب را از دست دادند، روز به جبرانش بپردازند و برعکس. خداوند، در شب بال رحمت و آمرزش را می گستراند، تا آن کس که در روز گناه کرده به سویش باز آید و در روز هم بال مهر و توبه را می گشاید تا آن کس که در شب مرتکب گناه گشته، به سویش پر زند و روز توبه کند.

متاب ای پارسا! روی از گنهکار / به بخشایندگی در وی نظر کن
اگر من ناجوانمردم به کردار / تو بر من چون جوانمردان گذر کن

(سعدی)

صفات عبادالرحمان

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلامًا ٦٣
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ٦٤ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ
عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ٦٥ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ٦٦ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ
يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ٦٧ وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ٦٨ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ
اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٧٠ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ
إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ٧١ وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ٧٢ وَالَّذِينَ
إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ٧٣ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا
مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا
صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلامًا ٧٥ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ٧٦ قُلْ مَا
يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ٧٧

توضیح واژه‌ها

هَوناً: به آرامی، متواضعانه، به نرمی، با وقار و بدون تکبر. الجاهلون: بی‌خردان، ابلهان، نادانان. سَلاماً: درود، سلام، استوار و کریمانه ملایمت نشان دادن، مراد، ترک کردن (ابلهان) و امتناع ورزیدن است، روی برتابیدن. این سلام، به معنای مقدمه‌ی احوال‌پرسی و جویاشدن از حال و وضع نیست. یَبیتُون (بیت و بیات): شب‌زنده‌داری می‌کنند، شب را به روز می‌آورند. سُجّداً: جمع ساجد، سجده کنندگان. قیاماً: جمع قائم: برپادارندگان. إصرِفْ عنّا: از ما بازگردان، از ما بگردان، از ما دور بدار. غراماً: جداناشدنی است، پایدار است. مُستقَرّاً: قرارگاه، محل توقف و ماندگاری. أنفقُوا: انفاق کردند، هزینه نمودندر. لَم یَقتُروا (قتر): بخل و خسّت نمی‌ورزند، در هزینه کردن سخت‌گیری نمی‌کنند. قواماً: حد میانگین، میانه‌رو. یَلْقَ: می‌رسد، دریافت می‌کند. أثاماً: جمع اثیم، سزا، کیفر، عقاب و عذاب. یُضاعَفْ: چندبرابر می‌گردد. مُهاناً (هَوْن): زار و زبون، خوار و پست. سَیِّئات: بدیها. مَتاباً: بازگشتن. الزُّورَ: دروغ، باطل. اللَّغو: یاوه، زشت و

بیهوده. کِراماً: بزرگوارانه. ذُکِّروا: پند یابند، اندرز داده شوند، یاد داده شوند. صُمّاً و عُمیاناً: مانند کران و کوران. هَبْ: بده، عطا کن. ذُرِّیّاتنا: فرزندان ما. قُرَّةَ أعیُنٍ: روشنی چشمان، مایه‌ی شادمانی و خوشحالی. [← طه/۴۰]. إماماً: نمونه و سرمشق، پیشوا. یُجزَوْنَ: پاداش می‌یابند، پاداش داده می‌شوند. الغُرفَةَ: طبقه‌ی بالای ساختمان، درجات ارزنده و متعالی فردوس. [← سبأ/۳۷، لغُرُفات]. یُلَقَّوْنَ: روبه‌رو می‌شوند، برخورد می‌کنند. حَسُنَتْ: نیکوست، خوب و دلگیر است. یَعْبَأُ: اهمیت می‌دهد، اعتنا می‌کند، التفات می‌نماید. لِزاماً: مصدر باب مفاعله و به معنای اسم فاعل؛ یعنی، ملازم، قطعی، دامنگیر، همراه، جداناشدنی.

ترجمه‌ی آیات

۶۳ـ بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به آرامی راه می‌روند و هنگامی که افراد نادان، آنان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی برمی‌تابند؛

۶۴ ـ آنان، کسانی‌اند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند.

۶۵ ـ [آنان] کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما بگردان؛ چون که عذاب دوزخ، ماندگار است.

۶۶ ـ به راستی، دوزخ بد قرارگاه و بد جایی است.

۶۷ ـ [بندگان راستین خدا] کسانی‌اند که وقتی هزینه می‌کنند، نه ولخرج‌اند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو [حالت] راه میانه در پیش می‌گیرند.

۶۸ ـ و کسانی‌اند که با خدای یگانه، معبود دیگری نمی‌پرستند و آن کس را که خدا [کشتنش را] حرام کرده است، جز به حق نمی‌کُشند و زنا نمی‌کنند؛ ولی هر کس این کارها [ی ناشایست] را انجام دهد، کیفرش را می‌چشد،

۶۹ ـ عذابش در روز رستاخیز چند برابر است و همواره خوار و زبون در آن خواهد ماند،

۷۰ـ مگر آن کس که توبه کند و ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، که خداوند بدیهایشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزگار مهربان است؛

۷۱ـ [چون] هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، به طور شایان به سوی خدا باز می‌گردد.

۷۲ـ [بندگان خدا] کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر ناپسندی بگذرند، بزرگوارانه از کنار آن می‌گذرند.

۷۳ـ آنان، کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان پند داده شوند،در برابر آن هم‌چون کر و کور روی آن نخواهند افتاد.

۷۴ـ و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان، روشنی چشم ما را عطا کن و ما را

پیشوای پرهیزگاران گردان.

۷۵ـ اینان، کسانی‌اند که به پاس بردباری، به مراتبی والا در بهشت، پاداش می‌یابند و در آن جا با سلام و درود آنان را می‌نوازند؛

۷۶ـ در آن جا، جاودانه خواهند ماند. چه نیکو قرارگاه و چه زیبا مقامی!

۷۷ـ [ای محمد!] بگو: اگر به خاطر طاعت ونیایشتان نباشد، پروردگارم به شما اهمیّت نمی‌دهد؛ اما شما [بی‌باوران، حقایق را] دروغ می‌پندارید. پس کیفرش ملازم شما خواهد گشت.

سبب نزول آیه‌ی ۷۰

بخاری و کسانی دیگر از ابن‌عباس نقل می‌کنند که: وقتی آیه‌ی «وَ الَّذین لا یَدعونَ مَعَ اللهِ الهاً آخَرَ...» نازل شد، مشرکان مکه گفتند:ما هم خون ناحق ریخته، هم بر خدای یکتا شریک قرار داده و هم زنا کرده‌ایم. در پاسخ آنان، آیه‌ی «إلّا مَن تابَ وَ...»شرف نزول یافت.

شرح و بیان

۶۳ تا ۷۷ ـ صفات بندگان مؤمن یا عبادالرحمان که بهشتیانند، عبارتند از:

أ: تواضع و فروتنی و گریز از خودخواهی:این بندگان مخلص ربانی، پاداش نیکویی از پروردگارشان دریافت می‌کنند. آنان در زمین به آرامی و وقار و دور از غرور و استکبار راه می‌روند و گام برمی‌دارند، با مردم به نرمی و مهربانی رفتار می‌کنند، هرگز در زمین برتری‌طلب و تباهکار نیستند. لقمان به پسرش سفارش می‌کند که: «با خودپسندی بر روی زمین راه مرو؛ چون خدا هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. [← لقمان/۱۸].

راه رفتن این مردان الهی، هم چون بیماران و ریاکاران نیست که ساختگی باشد و سست و بی‌حال و مردنی راه بروند؛ بلکه مصمّم، باعزّت و تواضع است. [← سرء/۳۷].

ب: بردباری و شیرین‌زبانی: در برابر رفتار نادانان و سفیهان مقابله به مثل نمی‌کنند؛ بلکه می‌گذرند و صرف‌نظر می‌کنند و جُز خیر و نیکی چیزی نمی‌گویند. [← قصص/ ۵۵]. نُحاس می‌گوید: «سَلاماً» از تسلیم نیست؛ بلکه از «تَسَلُّم» به معنای دوری و بیزاری و برائت است، همان گونه که مردم عرب می‌گویند: سلاماً: یعنی، تَسلُّمنا منكَ: از تو بیزار و گریزانیم.

يُشافِهُني السفيهُ بكلِّ عيبٍ فأكرهُ أن أكونَ لهُ مُجيبا
يزيدُ سفاهةً أزدادُ حلماً كعودٍ زادهُ الإحراقُ طيبا

یعنی: شخص سفیهی به من بد و بی‌جا گفت، من نپسندیدم تا در جوابش مقابله به مثل کنم.

او بر سفاهت خود افزود و من بر بردباری‌ام افزودم؛ همانند عودی که هر چه بیشتر بسوزد، بیشتر عطر دهد.

ج: شب‌زنده‌داری: شب و روزشان پر از خیر و رحمت است، در تاریکی شب و در خلوت و تنهایی به راز و نیاز می‌پردازند وپاسی از شب می‌خوابند و سحرگاهان آمرزش می‌طلبند. [← ذریات/۱۷و۱۸]. از بستر خواب برمی‌خیزند و به عبادت و دعا مشغول می‌گردند و دلهایشان را با نور امید و ایمان آبیاری می‌کنند. [← سجده/۱۶].

این بندگان، پاسی از شب را به سجده و عبادت به سر می‌برند و از کیفر آخرت بیم دارند... [← زمر/۹].

شب‌خیز که عاشقان به شب راز کنند — گرد در و بام دوست پرواز کنند

هر جا که دری بود به شب دربندند — الّا درِ دوست را که شب باز کنند

(خواجه عبدالله انصاری)

د: بیم از عذاب آفریدگار: از شکوه و هیمنه‌ی خدا می‌ترسند و او را با بیم و حذر می‌خوانند که آنان را از آتش دوزخ برهاند. [← مؤمنون/۶۰]. عذاب آخرت همواره، همدم و همراه انسان بزهکار و نابودکننده و زیان آور است و بدجایگاه و زشت نظرگاهی است. به ویژه این امر بر کسی که در دنیا آتش، او را سوزانده باشد، پوشیده نیست.

هـ: میانه‌روی در انفاق و هزینه کردن: در زندگی، راه اعتدال و حد وسط در پیش می‌گیرند. ولخرج و زیاده‌رو و یا خسیس و سخت‌گیر نیستند و خانواده را تحت فشار قرار نمی‌دهند و نیکوترین راه را به کار می‌گیرند. [← سرء/ ۲۹].

این شیوه‌ی میانه در زندگی، اساس و پایه‌ی اقتصاد اسلامی است. امام احمد از ابو درداء روایت می‌کند که پیامبر می‌فرماید: «مِن فِقْهِ الرَّجُلِ قصدُهُ فِي مَعِيشَتِهِ» میانه‌روی در زندگی نشانه‌ی درک و دانش آدمی است. باز امام احمد از ابن مسعود نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «ما عالَ مَنِ اقتَصَدَ»: هر کس [در هزینه کردن] میانه‌رو باشد، بینوا نخواهد شد...

تبذیر و ریخت و پاش؛ هرچند در اموال شخصی باشد، نارواست؛ چون هم به خود ضرر می‌رساند و هم به جامعه خسارت وارد می‌کند و در این صورت دل شیطان را به دست می‌آورد و شاد می‌گرداند. [← سرء/۲۷] و قطعاً خیری در آن مشهود نیست.

تا این جا به صفات مثبت اشاره شد، اکنون مطالب زیر از صفات سلبیّه‌ی عبادالرحمن سخن می‌گوید که عبارتند از:

و، ز، ح: دوری از شرک و قتل و زنا: هیچ‌گاه در عبادت و در امور معنوی و استمدادهای لازم، کسی را شریک خدا نمی‌دانند و نمی‌خوانند و با تمام بینش و دانش، مخلص و موحّد و راستگویند، جز خالق هستی، کسی را به فریاد نمی‌خوانند و همواره آیه‌ی «اِیّاكَ نَعبُدُ و اِیّاكَ نَستَعین» را سرلوحه‌ی زندگانی و شیوه‌ی یگانه‌پرستی قرار می‌دهند، خون کسی را به گردن نمی‌گیرند و از کُشتن جانها می‌پرهیزند. هرگز آلوده‌دامن نخواهند شد واز پلیدکاری بیزارند.

بی‌گمان هرکس به یکی از این سه صفت زشت و زیانبار مرتکب شود، سخت کیفر می‌بیند، در آتش می‌سوزد و خوار و زبون، در می‌ماند.

باز، خداوند به دلیل رحمت و مهربانی فراوانش که نسبت به مردم دارد، درِ توبه و بازگشت را باز نگه داشته و بزهکاران را به سوی خود فرامی‌خواند که: اگر توبه کنند و بگروند و نیک‌رفتار و مؤمنان راستین و ثابت‌قدم باشند و سیرت و کردارشان را نیکو بدارند؛ بدیهایشان را می‌زدایید... [← هود/۱۱۴]. و هرگاه به لقای پروردگار خود برسند، از آنان خشنود می‌گردد. [← توبه/۱۰۴]، [← زمر/۵۳].

نکته: دوری از گواهی ناحق و بی‌اساس به زیان مردم و دروغگویی: اینان هرگز زبان به شهادت دروغ نمی‌گشایند و در جاهایی که گمان دروغ برود و کارهای خلاف دین روی دهد، حضور پیدا نمی‌کنند و اگر اتفاقاً گذارشان به چنان جاهای پلیدی افتاد، روی می‌گردانند و آلوده نمی‌شوند و ـ اگر نتوانستند، دیگران را باز دارند ـ خود، بزرگوارانه و مؤمنانه آن جا را ترک می‌کنند و به بدی گرفتار نمی‌آیند. [← قصص/۵۵]. این آیه به دو امر دستور می‌دهد: ۱ـ تحریم کردن شهادت ناحق و دروغی ۲ـ دوری از مجالس لهو و لعب و نامشروع؛ چون وقت خود را بیهوده تلف نمی‌کنند و عمر گرانمایه را به بازیچه نمی‌گیرند؛ بلکه لحظه‌به‌لحظه از گوهر وقت استفاده‌ی بهینه و نیکو می‌برند.

ی: اندرز پذیری، عبادالرحمان: هرگاه به آیات الهی یادآور شوند، آن را با گوش شنوا، چشم بینا و دل بیدار و با تمام وجود می‌پذیرند و به سجده در می‌افتند. نه هم چون کافران، منافقان و گناهکاران از میان مؤمنان که هرگاه سخن خدا را می‌شنوند، در آنان اثر نخواهد کرد و دگرگون نخواهند شد و بر سر همان فکر و دید جاهلانه و طغیانگرانه می‌مانند، انگار کر و کورند. [← توبه/۱۲۴ و ۱۲۵]. بر ایمان مؤمنان راستین و بندگان مخلص افزوده می‌شود و شاد وسرمست می‌گردند؛ اما بیماردلان، پلیدی دلهایشان افزون می‌گردد و بر سر کفر می‌میرند.

ک: ابتهال (تضرع و زاری) به درگاه پروردگار: آنان در بارگاه خدا به لابه و زاری و دعای خوشبختی می‌پردازند، تا زنان شایسته و فرزندانی مؤمن و نیکو را به آنان عنایت فرماید که به وجودشان شاد و مسرور گردند و چشمانشان روشن شود؛ چون انسان مؤمن وقتی کسی را می‌بیند که خدا دوست و نیک‌رفتار است، قطعاً شادمان می‌شود. این بندگان راستین از خدا می‌طلبند که فرزندانشان را راهنما، پیشوا و الگو قرار دهد تا

دین و زندگی درست را به مردم بیاموزند. این است که امام مسلم از ابوهریره نقل می کند که پیامبر می‌فرماید: «إذا ماتَ الإنسانُ[1] إنقطع عملُهُ إلّا من ثلاثٍ: صدقةٍ جارية، أو علم يُنتفعُ به، أو ولدٌ صالحٌ يدعو لـه»: هرگاه انسان از دنیا رفت، پرونده‌ی اعمالش بسته می‌شود مگر در سه مورد [که ثوابش می‌ماند]: ۱ـ صدقه و احسان جاری و پایدار ۲ـ یا، دانشی که به او سود برساند ۳ـ یا، فرزند شایسته‌ای که برایش آمرزش طلبد [و نیکوکار باشد].

این بزرگواران خُجسته‌سیرت، کسانی‌اند که خداوند، منازل و درجات بلندمرتبه‌ای در بهشت به آنان اختصاص می‌دهد و فرشتگان در آن‌جا با درود و سلام از آنان احترام می‌گیرند. [← رعد/ ۲۳ و ۲۴] و برای همیشه در اعلی‌مرتبه‌ی بهشت می‌آسایند و می‌زیینند. و در امن و امان‌اند [← سبأ/۳۷]. مرگ و نیستی، بیماری و تنگ‌نظری و سایر صفات پست دنیوی را ندارند.

جمله‌ی «بما صَبَرتُم»، یعنی، نیکوکاران، با لیاقت و کارآمدی که نشان داده‌اند، استحقاق آن جا را به دست آورده‌اند. پس سعادتمندان شایسته برای همیشه در فردوس برین می‌مانند و به نعمت الهی شادمانند. [← هود/۱۰۸].

خداوند از جهانیان بی‌نیاز است و آن چه بندگان را مورد الطاف بی‌کران او قرار می‌دهد، عبادت و بندگی راستین و شناخت واقعی اوست. [← ذریات/۵۶]. هرکس از فرمانش سربرتابد، ایمان نیاورد، حقِ بندگی را ادا نکند و پیامبران و کتاب آسمانی را دروغ انگارد، اسیر و همدم و دست در گردن آتش دوزخ خواهد شد و همواره با همند. [← هود/۱۰۶ و ۱۰۷] و در نزد آفریدگار بی‌وزن و ناچیزند. عبادت واقعی بر شخصیت انسان می‌افزاید و نزد پروردگار، محبوبش می گرداند...

یادآوری

بخشی از عناوین صفات برجسته‌ی عبادالرحمان بدین شمار است:

۱ـ تواضع و فروتنی و گریز از خودخواهی ۲ـ بردباری و شیرین‌زبانی ۳ـ شب‌زنده‌داری ۴ـ بیم از عذاب کردگار ۵ـ میانه‌روی در انفاق و هزینه‌کردن ۶ـ دوری از شرک ۷ـ دوری از قتل ۸ـ دوری از زنا ۹ـ دوری از گواهی ناحق و دروغگویی ۱۰ـ اندرز پذیری ۱۱ـ ابتهال (تضرع و رازی، دعاو التماس کردن)...

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارك علي محمّدٍ و آله و صحبه أجمعين

۱. در برخی روایات: ابنُ آدم.

مکی

شعراء

۲۲۷ آیه

موضعگیری مشرکان در برابر دعوت قرآن

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

طسم ۱ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳ إِنْ نَشَأْ
نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ۴ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ
الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ۵ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ ۶ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۸ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۹

توضیح واژه‌ها

طسم: طا، سین، میم. حروف مقطّع، فواتحِ اسرار آمیز قرآن. تلكَ: آیات این سوره یا آیات تمام قرآن. لَعَلَّكَ: مثل اینکه تو،... به معنای استفهام انکاری و برای دلسوزی به خویشتن است. چرا تو؟... باخِعٌ: نابود کننده، از پای درآورنده، تباه کننده. أَلّا یکونوا مُؤمنینَ: از این که مشرکان ایمان نمی‌آورند. بَخْـع: رگی است در گردن. ظَلَّتْ: بگردد، بشود، به معنای مضارع آن؛ یعنی، تَظَلّ و تصیر است. أعنـاق: جمع عُنُق، گردنها؛ یعنی، خود آن مردم، جمعی از مردم. خاضِعینَ: تسلیم‌شدگان، فرودآورندگان. مُحدَث: تازه، نو، جدید. [← نبیاء/۲] أنباء: اخبار، فرجام و کیفر. زَوج: نوع، قسم، نر و ماده، جنس. کَریم: پسندیده، سودمند، زیبا، با ارزش، نیکو. آیَة: نشانه، مایه‌ی پند و عبرت، دلیل. العَزیـز: چیره، زبردست، توانا، ظفرمند، شکست‌ناپذیر. الرَّحیمُ: بس مهربان و بارحمت.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ طا، سین، میم.

۲ـ این است، آیه‌های [این] کتاب روشنگر.

۳ـ [ای محمد!] از این که [مردم] نمی گروند، می‌خواهی جانت را بر باد دهی؟!

۴ـ اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنها فرود می‌آوریم، تا در برابرش گردن هایشان تسلیم گردد.
۵ـ هر گونه پند تازه‌ای که از سوی خدای رحمان بر آنان فرود می‌آمد، از آن، روی برمی‌تافتند.
۶ـ آنان [قرآن را] دروغ می‌انگاشتند. پس به زودی خبر آن چه که به ریشخند می‌گرفتند، به آنان می‌رسد.
۷ـ مگر آنان به زمین نمی‌نگرند که چه اندازه انواع رویدنیها در آن پدید آورده‌ایم؟
۸ـ بی گمان در آن [نقّاش گری] نشانه‌ی عبرتی است؛ هرچند بیشترشان نگروند.
۹ـ قطعاً پروردگارت ظفرمندِ مهربان است.

شرح و بیان

این سوره در مکه پس از سوره‌ی واقعه، نازل شده و دویست و بیست و هفت آیه است و چون از برخی از شعرای بی‌هدف سخن می‌گوید، به این نام مشهور است. [←۲۲۴ تا ۲۲۶] این آیات در ردّ سخن مشرکان آمده که می‌پنداشتند، محمد ـ ص ـ شاعر است و انگار قرآن در قالب شعر، سروده‌ی اوست.

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی فرقان

سوره‌ی پیشین، خلاصه‌ای از قصه‌ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال می‌کند.
سرآغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ‌پردازان و وصف مؤمنان است.

موضوع سوره

این سوره، هم چون سوره‌های مکی از اصول اعتقاد و ایمان به: توحید، نبوت و معاد سخن می‌گوید. از این رو، برای اثبات آنها آیات این سوره، کوتاه کوتاه و بسیار جامع و مانع است...
۱ و ۲ ـ این قرآن از حروف عربی مانند: طا، سین، میم تدوین گشته که هدف از آن مبارزه و تحدّی با مردمی است که ـ به زعم خود ـ می‌خواستند همانند آن را بیاورند؛ ولی کاری از پیش نبردند، چون قرآن وحی مُنزَل از سوی خدا برای پیامبر است. این آیات قرآنی بس روشن، جداسازنده‌ی حق از باطل و گمراهی از راهیابی است.
۳ تا ۹ ـ هیچ گاه نباید پیامبر از غم و حسرت مردمی که نمی گروند و سرسختانه بر قرآن می‌تازند، جان خود را از کف بدهد. [← کهف/۶]، [← فاطر/۸].
خداوند بر هر کاری تواناست واگر بخواهد نشانه‌هایی فرود می‌آورد که به ناچار ایمان بیاورند، قرآن را

بپذیرند و متواضعانه و با خواری و زبونی از درِ اطاعت درآیند؛ اما چنین نخواهد کرد و ایمان آوردن و مسلمان‌شدن امری اختیاری است. [← یونس/۹۹]، [← هود/۱۱۸]. پس سنت الهی بر این است که پیامبران را همراه دستورات آسمانی خود، نزد مردم بفرستد و آنان هم با دلایل قاطع و طیبِ خاطر و با دل و جان ایمان بیاورند.

بدان که: کافران و بی‌باوران، در کفر و گمراهی فرورفته‌اند، در برابر حق، دشمن و از آن رویگردانند و بیشترشان از فرمان آسمانی روی بر می‌تابند. آن همه کتاب آسمانی و آیات متعدد و مکرر برای پندگیری و گوناگونی بیان حق است که شاید سبب اندیشیدن و به کار گرفتن فکر ودیدگاه درست و هدایت یافتن آنان گردد؛ اما آن کفرپیشه‌ها هربار سخن نوی می‌شنوند، مسخره‌اش می‌کنند؛ هرچند سرانجام کیفر و سزای آن را خواهند دید. [← ص/۸۸]، ای دریغ! هر پیامبری که نزد مردم می‌رود، به مسخره‌اش می‌گیرند. [← یس/۳۰] به آیات هستی و مشاهده‌ی آثار فراوان آفریدگار نمی‌اندیشند و ابلهانه از آن می‌گذرند، انگار آن همه روییدنیهای گوناگون و آن همه تابلوهای زیبای هنرآفرینِ پاک را که بسیار سودمند و حیاتی‌اند، نمی‌بینند!... ای پیامبر! خدا بر همه چیز ظفرمند و چیره‌دست است و تا وقت معلوم در کیفر کفرورزان شتاب نخواهد کرد.

طه الدره در تفسیرش می‌گوید: «مقصود از واژه‌ی «لَعَلَّ» در آیه‌ی ۳، نهی و منع است؛ یعنی، لا تَبْخَعْ نَفسَكَ: ای محمد! از غم این که قومت ایمان نمی‌آورند، خود را نابود مگردان...».

نکته: جمع میان واژه‌ی «کَم» و «کُلّ» در آیه‌ی هفتم این که: کُل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می‌کند و کَم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو واژه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

قصه‌ی موسی و هارون و فرعون و…، مجادله‌ی فرعون با موسی درباره‌ی وجود آفریدگار، معجزه‌ی موسی، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی و قومش و غرق‌شدن فرعون و فرعونیان

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٠ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ١١ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ
يُكَذِّبُونِ ١٢ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ١٣ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
١٤ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ١٥ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٦ أَنْ أَرْسِلْ
مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ١٧ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ١٨ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ
وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ١٩ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ٢٠ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٢١ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ٢٢ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ
٢٣ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ٢٥ قَالَ
رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ٢٧ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ٢٨ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ
أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣١ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ٣٢
وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ٣٣ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ٣٤ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ
أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ٣٥ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ٣٦ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ
عَلِيمٍ ٣٧ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ٣٨ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ٣٩ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ
كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ٤٠ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ٤١ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤٢ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ٤٣ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا
لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ٤٤ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ٤٥ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ٤٦ قَالُوا
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ٤٨ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ
السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ٤٩ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ
رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ٥٠ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥١ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ
بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ٥٢ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ٥٣ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ٥٤ وَإِنَّهُمْ لَنَا
لَغَائِظُونَ ٥٥ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ٥٦ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٧ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ٥٨ كَذَٰلِكَ
وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ٥٩ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ٦٠ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ
٦١ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٦٢ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ
كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ٦٣ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ٦٤ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ٦٥ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ٦٦
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٧ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦٨

توضیح واژه‌ها

نادَی: ندا در داد، خواند. إئتِ: بیا، در این‌جا؛ یعنی، برو. ألا یَتَّقُونَ: مگر پروا ندارند؟ آیا پروا نمی کنند؟ أن یُکَذِّبونِ: این که دروغگویم پندارند، این که مرا دروغگو بخوانند. یَضیقُ صَدری: [از تکذیبشان] سینه‌ام تنگ می گردد، دلم تنگ می‌شود. لا یَنطَلِقُ لِسانی: زبانم به سخن نمی‌آید، زبانم بند می‌آید، زبانم به راحتی گویا نمی گردد. عَلَیَّ ذَنْبٌ: گناهی به گردن من دارند، خون کسی به گردن من دارند. کَلّا: چنین نیست، هرگز. مُستَمِعونَ: شنوندگان. إنّا رَسولُ: هرکدام از ما پیامبر و فرستاده‌ی خداییم، یا مراد از رسول جنس است که در ضمن به معنای ارسال و رسالت است. أرسِلْ مَعَنا: با ما بفرست، هدف آزاد کردن مردم بنی‌اسرائیل از بند بندگی و اسارت فرعونی است. ألَم نُرَبِّكَ: مگر تو را پرورش ندادیم. وَلیداً: کودک. لَبِثتَ: ماندگار شده‌ای، مانده‌ای، به سر برده‌ای، سپری کرده‌ای. فَعْلَتَكَ: کاری که کردی. الکافِرینَ: ناسپاسان نعمت. إذاً: آن وقت. الضّالّینَ: سرگشتگان، گمراهان، بی‌خبران [از قانون الهی]. حُکماً: دانش و بینش، حکمت و آشنایی. وَ تِلكَ نِعمَةٌ: ... این نعمتی است که...؟ عَبَّدتَ: برده کرده‌ای، برده و بنده‌ی خود ساخته‌ای. ما رَبُّ العالَمینَ: صفت و حقیقت پروردگار جهانیان چگونه است؟؟ [اگر خود را فرستاده‌ی او می‌دانی.] إن کُنتُم مُوقِنینَ (یَقِنَ، یَقَنَ): اگر دلی مطمئن و دیدی اثرپذیر دارید، اگر در پی راه یقین و باور درست باشید، اگر اهل یقین هستید، و گرنه زیان می‌بینید. حَولَهُ: اطرافیانش، پیرامونش. ألا تَستَمِعونَ: آیا نمی‌شنوید؟ فرعون به اطرافیانش می گوید: من از حقیقت پروردگار جهانیان سؤال کردم و موسی درباره‌ی افعالش سخن می گوید. آباءِکُم: پدرانتان، نیاکانتان. رَسولَکُم: پیامبر شما، فرعون به شیوه‌ی تمسخر می گوید. إن کُنتُم تَعقِلونَ: اگر خرد می‌ورزید، اگر می‌فهمید. مِنَ المَسجونینَ: از جمله‌ی زندانیان. مُبینٍ: آشکار، روشن. فَأتِ بِهِ: آن را عرضه کن، آن را بیاور. ألقَی: انداخت، افکند. ثُعبانٌ: مار بزرگ، اژدها. مُبینٌ: آشکار، واقعی نه خیالی. نَزَعَ: بیرون کشید. [← نمل ۱۲، تَخرُجْ]. بَیضاءُ: سفید بی‌عیب، درخشان و نورانی. النّاظِرینَ: بینندگان، تماشاگران. المَلَأُ: اشراف، سران، مهتران، رؤسا. عَلیمٌ: آگاه، ماهر، چیره‌دست. ماذا تَأمُرونَ: رأی شما چیست؟ نظر شما چیست؟ أرجِهْ: او را مهلت بده. [← عرف/۱۱۱] وَ أخاهُ: با برادرش. حاشِرینَ: گردآورندگان. آنان که به سراغ ساحران می‌روند و نزد فرعون می‌آورند. سَحّارٍ: ساحر بس ماهر و زبردست، جادوگر با تجربه. میقاتِ: وعده‌گاه، زمان یا مکان معین. هَل أنتُم مُجتَمِعونَ: آیا شما گرد می‌آیید؟ آیا در صحنه حاضر می‌شوید؟ این سؤال مردم را تشویق می کند که زودتر گرد آیند. لَعَلَّنا: به این امید ما، شاید ما. أجراً: مزد، مقام و منزلت. إذاً: در این صورت. المُقَرَّبینَ: نزدیکان، ندیمان، درباریان. ألقُوا: بیفکنید. حِبالَهُم: طنابهایشان، ریسمانهایشان، جمع حبل. عِصِیَّهُم: چوبدستیهایشان، عصاهایشان. الغالِبونَ: پیروزمندان. تَلقَفُ: فرو می‌بلعد. یَأفِکونَ: سرهم می کنند، دروغ می‌بندند، دروغ می‌بافند. تَلقَفُ ما یَأفِکونَ: آن چه به دروغ سر هم کرده بودند؛ بلعید. أُلقِيَ: انداخته شدند، ساحران در برابر معجزه‌ی الهی سر تسلیم

فرود آوردند و به خاک درافتادند و فوراً به پروردگار جهانیان گرویدند و گفتار و کردار را یکی کردند. أن آذَنَ (إذْن): که اجازه بدهم. کَبیرُکُم: استاد شماست، بزرگ شماست. مِن خلافٍ: در جهت خلاف هم (دست راست و پای چپ، دست چپ و پای راست). أُصَلِّبَنَّکُم: شما را دار می‌زنم، اعدام می‌کنم. ضَیْرَ: زیان و ضرر، باک. لا ضَیْرَ: باکی نیست، مانعی نیست. مُنقَلِبونَ: بازگردندگان. نَطمَعُ: امیدواریم، چشم به راهیم. أن کُنّا: به سبب آن که بوده‌ایم، چون که ما بوده‌ایم. أسرِ بِعِبادي: بندگانم را شبانه ببر، بندگانم را شبانه حرکت ده. مُتَّبَعونَ: تعقیب‌شوندگانند. شِرذِمَةٌ: گروه، طایفه. قَلیلونَ: اندک‌شمارند، کم‌اند، ناچیزند. لَغائظونَ (غَیْظ): خشم‌آورندگان. جَمیعٌ: گروه، دسته. حاذِرونَ (حَذَر): احتیاط‌کنندگان، آمادگانیم، بیداریم. عیونٍ: چشمه‌سارها. کُنوزٍ: جمع کنز، گنجینه‌ها، خزانه‌ها. مَقامٍ کَریمٍ: جایگاه پر ناز و نعمت. کاخهای زیبا و مجلل. أوْرَثْنا: به ارث دادیم، واگذاشتیم. مُشرِقینَ: داخل‌شدگان در وقت برآمدن آفتاب. تَراءَي (رَأْي): یکدیگر را دیدند، با هم روبه‌رو شدند. الجَمعانِ: دو گروه، دو دسته. مُدرَکونَ: گرفتارشدگان. مَعِيَ: همراهم است، با من است. إنفَلَقَ: از هم باز شد، بشکافت. فِرقٍ: قسمتی، پاره‌ای، دو طرف باز شده‌ی دریا. الطَّوْدِ: کوه، کوه سترگ، ثابت و پایدار. العَظیمِ: صفت الطَّود است. أزْلَفنا: نزدیک کردیم. ثَمَّ: آن جا، درون دریا. الآخَرینَ: دیگران، فرعون و پیروانش. أنجَینا: رهانیدیم، نجات دادیم. آیَةً: نشانه‌های مهم و ارزنده، درس بزرگ. العَزیزُ: چیره، ظفرمند، توانمند.

ترجمه‌ی آیات

۱۰ـ[به قومت یادآورشو] آن گاه را که پروردگارت موسی را ندا داد که نزد آن قوم ستمکار برو:

۱۱ـ قوم فرعون. آیا پروا نمی‌کنند؟

۱۲ـ[موسی] گفت: پروردگارا! می‌ترسم دروغگویم پندارند.

۱۳ـ و [بدان سبب] دلم تنگ گردد و زبانم روان نشود. پس هارون را [نیز] رسالت بده.

۱۴ـ آنان به گردنم خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند.

۱۵ـ فرمود: خیر! چنین نیست. نشانه‌های ما را برایشان ببرید که ما همراه شما شنونده‌ی [گفتگو]ایم.

۱۶ـ پس، نزد فرعون بروید و بگویید: ما پیامبر پروردگار جهانیانیم.

۱۷ـ این که بنی‌اسرائیل را [آزادی ده و] با ما همراه ساز.

۱۸ـ فرعون گفت: آیا تو را در خُردی میان خود پرورش ندادیم و سالهایی از عمرت را پیش ما به سر نبردی؟

۱۹ـ و [سرانجام] از تو سر زد آن کاری که کردی و تو از ناسپاسانی.

۲۰ـ موسی گفت: آن کار را هنگامی کردم که از سرگشتگان بودم؛

۲۱ـ و چون از شما ترسیدم، گریختم. پروردگارم به من دانش عطا کرد و مرا از پیامبران گردانید.
۲۲ـ و این که بنی‌اسرائیل را بنده‌ی خویش کرده‌ای، نعمت به شمار می‌آید که منّت آن را بر من می گذاری؟!
۲۳ـ فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟
۲۴ـ گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آنهاست، اگر خواهان یقین هستید.
۲۵ـ فرعون به آنان که پیرامونش بودند، گفت: مگر نمی‌شنوید؟
۲۶ـ [موسی فوراً] گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست.
۲۷ـ فرعون گفت: قطعاً این پیامبری که به نزد شما آمده، سخت دیوانه است.
۲۸ـ موسی گفت: او، پروردگار مشرق و مغرب و آن چه میان آن دو، است، اگر خِرد ورزید.
۲۹ـ فرعون گفت: اگر جز من، خدایی اختیار کنی تو را به زندان می‌افکنم.
۳۰ـ موسی گفت: هرچند معجزه‌ی آشکاری برایت بیاورم؟
۳۱ـ گفت: اگر راست می گویی، آن را بیاور.
۳۲ـ عصایش را بینداخت و ناگهان به اژدهایی نمایان تبدیل گردید.
۳۳ـ و دستش را [از گریبان] بیرون آورد، برای تماشاگران سفید و درخشان می‌نمود.
۳۴ـ فرعون به مهترانی که پیرامونش بودند، گفت: به راستی، این جادوگری بس داناست؛
۳۵ـ می‌خواهد شما را با جادوی خود، از سرزمینتان بیرون راند، رأی شما چیست؟
۳۶ـ گفتند: او و برادرش را [به شیوه‌ای] بازدار و گردآورندگان را [به دنبال جادوگران] به شهرها بفرست،
۳۷ـ تا همه‌ی ساحران ماهر را نزد تو بیاورند.
۳۸ـ ساحران [اطراف مصر]، در روزی معین، به وعده‌گاه آورده شدند.
۳۹ـ و به مردم گفته شد: آیا شما [درآن روز] جمع می‌شوید؟
۴۰ـ به امید این که اگر ساحران پیروز شوند از آنان پیروی کنیم؟
۴۱ـ وقتی ساحران آمدند، به فرعون گفتند: اگر ما پیروز شویم، پاداشی خواهیم داشت؟
۴۲ـ گفت: البته! و در این صورت شما از نزدیکانِ [من] خواهید بود.
۴۳ـ موسی به ساحران گفت: شما هرچه می افکنید؛ بیفکنید.
۴۴ـ آنان ریسمانها و چوبدستهایشان را بیفکندند و گفتند: سوگند به عزّت فرعون! که ما پیروزیم.
۴۵ـ موسی عصایش را انداخت و برساخته‌های دروغین آنان را فرو بلعید.
۴۶ـ ساحران به سجده درافتادند.
۴۷ـ [و] گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم:
۴۸ـ پروردگار موسی و هارون.

۴۹ـ [فرعون] گفت: آیا پیش از آن که به شما رخصت دهم، به او ایمان آوردید؟! بی گمان موسی، همان بزرگ شماست که شما را سحر آموخته است. به زودی خواهید دانست قطعاً دستها و پاهایتان را از چپ و راست می‌بُرم و همگی را به دار می‌آویزم.

۵۰ـ گفتند: باکی نیست، ما به نزد پروردگارمان می‌رویم؛

۵۱ـ [و] امیدواریم که پروردگارمان، گناهانمان را بیامرزد؛ چون که ما نخستین گرویدگان بوده‌ایم.

۵۲ـ و به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه [از مصر بیرون] ببر؛ زیرا شما تعقیب می‌شوید.

۵۳ـ فرعون [باخبر شد و] مأموران جمع‌آوری [نیرو] را به شهرها فرستاد،

۵۴ـ [که به مردم بگویند:] اینها گروهی اندک هستند.

۵۵ـ آنان ما را به خشم آورده‌اند.

۵۶ـ و ما [باید] همگی آماده‌ی پیکار باشیم.

۵۷ـ [خداوند می‌فرماید:] سرانجام، آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها راندیم.

۵۸ـ و از گنجها و کاخهای پر ناز و نعمت بیرون کردیم.

۵۹ـ این گونه [خواستیم] و آنها را به بنی‌اسرائیل واگذاشتیم.

۶۰ـ فرعونیان، بنی‌اسرائیل را هنگام برآمدن آفتاب تعقیب کردند.

۶۱ـ وقتی هر دو گروه، همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما گیر افتادیم.

۶۲ـ موسی گفت: چنین نیست؛ زیرا که پروردگارم با من است و به من راه خواهد نمود.

۶۳ ـ به موسی وحی کردیم: با عصایت، دریا را بزن. دریا بشکافت و هر قسمتی [از آن] چون کوهی بزرگ بود.

۶۴ـ و گروه فرعونیان را به آن جا نزدیک گردانیدیم.

۶۵ـ و موسی و همه‌ی همراهانش را نجات دادیم،

۶۶ـ سپس دیگران را غرق کردیم.

۶۷ـ مسلّماً در این [رویداد] عبرتی است؛ ولی بیشترشان ایمان نیاورده بودند.

۶۸ـ بی گمان پروردگارت، ظفرمند و مهربان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این قصّه، بارها در سوره‌های متعدد به شیوه واسلوب گوناگون برای دلداری پیامبر ـ ص ـ در برابر آن همه آزاری که می‌دید و برای پندپذیری و عبرت مردم، آمده است تا دریابند که چگونه نام فرعون و امثالش در صحنه‌ی تاریخ با رسوایی و بدنامی ثبت شد و از آن همه گنجینه‌ها و ناز و نعمتهای دنیوی و

وابستگیها به جلوه‌های فریبای دنیا، جز لعنت پایدار همراه خود نبردند...

شرح و بیان

۱۰ تا ۲۲ ـ سلسله‌داستان موسی به شیوه‌های گوناگون و به تناسب سیاق سوره‌ها، در هر جا، با ذکر نکاتی تازه، در سوره‌های: بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعرا، نمل، قصص، غافر (مؤمن)، سجده (فصلت) و نازعات، آمده است.

پیامبر خاتم این داستان را به فرمان خدا برای قومش بیان می کند: خداوند، موسی را از جانب راست کوه طور در وادی مقدس طوی ندا در داد، با او سخن گفت و به پیامبری برگزید، آن گاه به او امر کرد، نزد فرعون و سران ستمگر و مشرک مصر ـ که بنی‌اسرائیل را به بردگی و اسارت کشیده و پسرانشان را قتل‌عام کرده‌اند ـ برود و آنان را به بندگی و اطاعت خدای یگانه و ستم‌نکردن فراخواند و افکارشان را از الوهیت فرعون بزداید و بگوید: چرا از خدا نمی‌ترسند و از در اطاعت درنمی‌آیند؟!

انگار موسی می‌ترسید که او را دروغگو خوانند و بدان‌سبب دل‌تنگ و دردمند گردد و زبانش از بیان گفتار و ادای مطلب کُند آید و نتواند به درستی مأموریت خود را انجام دهد و این که: مدتی طولانی از سرزمین مصر دور شده و لهجه‌ی مصری را فراموش کرده بود. بنابراین، از پروردگار خواست تا هارون برادرش را که مردی زبان‌آور و نیرومند بود، پیامبری دهد و همراه وی، این امر خطیر را به ثمر برساند. از طرفی دیگر، موسی در پیش، یکی از قبطیان و نزدیکان فرعون را ـ از روی خطا ـ کُشته بود و بیم داشت که او را بکُشند و به هدف نرسد و این فرمان الهی تعطیل شود. پس اگر هارون یارش باشد و او کشته شود، هارون مأموریت را دنبال می کند.

خداوند در پاسخ موسی گفت: آنان نمی‌توانند تو را بکشند؛ اما هر دو بروید و نشانه‌های مرا با خود ببرید. [← طه/۴۶]. آن گاه هر دو با تمام توان و دلگرمی و بدون بیم و هراس نزد فرعون و سران مصر رفتند و با نرمی و استدلال درست حرف زدند و گفتند: ما پیامبر خداییم پیش تو و مردم این دیار آمده‌ایم؛ بنی اسرائیل را از بردگی آزاد کن و بگذار به سرزمین خود بازگردند.

فرعون، خطاب به موسی به نکوهش وی پرداخت و خواست بدین‌وسیله او را از میدان مبارزه بیرون کند و گفت: تو کودکی خردسال بودی، سالهای طولانی در کاخ ما زندگی می کردی و بزرگ شدی و ما تو را نکشتیم و با تو نیکی کردیم. اکنون به جای سپاسگزاری این نعمت، ناسپاسی می کنی؟!

تو کسی از ما را کُشتی و نعمت ما را انکار کردی. این هم نشانه‌ی بی‌وفایی است.

موسی ـ ع ـ جواب داد: من مرتکب قتل خطا شدم و هرگز نمی‌دانستم با یک مشت ـ آن هم برای ادب کردن ـ، مردی از پای درمی‌آید. هدفم کُشتن آن مرد نبود، چیزی بود که پیش آمد. من از بیم شما آواره

شدم و به مَدیَن رفتم؛ چون گفتند: می‌خواهند تو را بکشند. [← قصص/۲۰]. حال خداوند به من علم حکمت و نبوت داده است و به سوی شما آمده‌ام.

بدان که: در برابر آن نیکی ونعمتی که با من داشته‌ای، مردم بنی‌اسرائیل را برده و بنده‌ی خود کرده، پسرانشان را کُشته و کارهای سخت و طاقت‌فرسا را به گردنشان انداخته‌ای. آیا نیکی کردن به یک نفر ارزش آن را دارد که بدان خاطر قومی را اسیر و برده کنی و مستعمره‌ی خود بگردانی؟! آیا نام این کار، نعمت است؟! هرگز! آن چه گفتی به نسبت این ستم بزرگ، بسیار ناچیز و اندک است.

ضحّاک می‌گوید: از سخن موسی چنان برمی‌آید که به فرعون می‌گوید: اگر تو مردان بنی‌اسرائیل را نمی‌کُشتی و بیم و هراس را در دلها نمی‌افکندی، پدر و مادرم مرا پرورش و بزرگ می‌کردند؛ پس، این چه نعمتی است که در مقابلش بر من منّت می‌نهی؟! در این جا بخش نخست داستان پایان می‌یابد.

بخش دوم، مناظره میان موسی ـ ع ـ و فرعون پیرامون «إله»:

۲۳ تا ۳۱ ـ وقتی موسی و هارون به فرعون گفتند: پروردگار جهانیان، ما را برای راهنمایی تو به حق فرستاده است و با دلیل گویا بر او چیره شدند؛ فرعون معارضه و لج‌بازی نشان داد و بر انکار و نافرمانی خود پای‌فشرد و تمسخرکنان گفت: پروردگار جهانیان چیست، حقیقت و جنس وی از چیست؟ غیر از من کسی پروردگار جهانیان نیست؟! [← قصص/۳۸]. گفتارش مغالطه و نیرنگ بود و نگفت: «مَن رَبّ العالَمین»؛ بلکه گفت: «و ما رَبُّ العالَمین» فرعونیان نیز جز او الهی را نمی‌شناختند و نمی‌پذیرفتند. موسی در جواب گفت: او پروردگار آسمان و زمین، ستارگان و سیارات، دریاها و درختان و کوهها، انسان و حیوان، گیاهان و پرندگان و غیره است اگر اهل یقین باشید و راه یقین می‌جویید. همگی بندگان اویند و در برابرش فروتن و فرمانبردارند. آفریدگار صانع و یکتا فقط اوست. [← طه/۴۹ و ۵۰]. فرعون برای این که سخن گیرای موسی ـ ع ـ در دل اطرافیان اثر نگذارد و در بیابان بی‌خبری بیشتری فرو روند، به سران حکومتش روی آورد و تمسخرکنان، موسی را دروغگو خواند و گفت: آیا از این که جز من اله دیگری داشته باشید، در شگفت نیستید؟! آیا خرافه‌گویی و شانه‌خالی کردن موسی را از جواب دادن، نشنیدید؟! باز موسی به پاسخ دیگری پرداخت و گفت: آفریدگار شما و گذشتگانتان فقط «الله» است و مقصود از این دگرگونی از هستی به سوی مرگ و نیستی و برعکس، دلیل حدوث است که گروهی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و گروهی از دنیا می‌روند. شما همگی حادث و رفتنی هستید و روزی نیست و نابود می‌شوید، همان گونه که پیشینیان شما از عدم به وجود آمدند و دوباره مردند و... اما خدای واقعی و آفریدگار هستی، کسی است که وجودش همیشه واجب و پایدار و ماندگار است و هیچ‌گاه نابودشدنی نیست و آغاز و فرجامش بر ما پوشیده است. پس، او اِله است و بس. فرعون برآشفت و چون جوابی نداشت، به عقل کودکانه و اتهامات بی‌ارزش و بی‌بها پناه بُرد و گفت: ای مردم! این پیامبر شما دیوانه است: چون سؤال را درک نمی‌کند و

جواب درست ندارد، خلط مبحث می کند، هذیان می گوید و مدعی است که غیر از من، خدایی دیگر وجود دارد.

موسی از مسخره‌ی فرعون، شکست نخورد و قاطعانه به کار خود ادامه داد و به جوابی دیگر شروع نمود و گفت: او پروردگار نور و روشنایی، شب و روز، غروب خورشید و طلوع آن است، نظام هستی و تدبیر جهان در دست اوست، شما هیچ اختیاری ندارید اگر خردورزی و ظاهر آفرینش را با دقت بنگری...

وقتی موسی بر فرعون ظفر یافت، هم چون زورگویان و ستمگران در هر عصر و دوره‌ای به تهدید متوسّل شد؛ چون زورمداران از بیداری ملتها و بیداری دلها سخت بیم دارند و با کسی که مردم را به بیداری وهوشیاری فرا خواند، سخت دشمنند و تا جایی که توان داشته باشند، در نابودی‌اش، می کوشند که شاید پس از او زمانی بیاسایند و با دنیای فریبا، مدتی انیس و همدم باشند... از این رو، به موسای کلیم گفت: اگر غیر از من، خدای دیگر برگزینی قطعاً به زندانت می‌افکنم تا بمیری. چون فرعون بر زندان و تهدید تکیه کرد، موسی نیز بر قدرت الهی تکیه نمود و با مردانگی تمام گفت: اگر دلیل روشن بر صدق پیامبری خود بیاورم، باز مرا زندانی خواهی کرد؟ این سخن، فرعون را نزد سران و درباریان در تنگنا قرار می‌دهد که به سخنان پیشین موسی گوش فرا داده بودند. حال اگر فرعون نگذارد، موسی دلیل خود را بیان کند، نشان این است که از آوردن دلیل و برهان او می‌هراسد؛ در صورتی که می گفت موسی دیوانه است. پس، ناچار گفت: اگر در ادعایی که می کنی راست می گویی، آن را بیان کن. اکنون موسی دو معجزه‌ی مادی و محسوس خود را می‌نمایاند.

۳۳ تا ۳۷ ـ موسی به فرمان خدا، عصایش را بر زمین انداخت، عصا به ماری بزرگ تبدیل شد، ماری که می‌شتافت. [← طه/۲۰]، ماری جنبنده. [← قصص/۳۱].

فرعون گفت: جز این، چیز دیگری داری؟ موسی گفت: دارم: دستش را در جَیب فرو برد و سپس بیرون آورد، هم‌چون برق، می‌درخشید و دید تماشاگران را به خود خیره و جلب می‌نمود و پرتوافشانی می کرد؛ اما فرعون از انکار و تکذیب دست نکشید و سه مورد را پیش کشید، تا مردم را از دیدن این حقایق روشن، گمراه نماید. به اشراف و سرانی که پیرامونش گرد آمده بودند، گفت: این مرد در جادوگری مهارت دارد و داناست، کارش معجزه نیست. بله! فرعون فراموش کرده بود که چند لحظه‌ی پیش، موسی را دیوانه می‌پنداشت! سپس آنان را تحریک و تشویق می کرد تا با موسی مخالفت ورزند و ایمان نیاورند و می گفت: می‌خواهد با این سحر و جادوگری شما را از سرزمین مصر براند و آواره کند و میانتان اختلاف اندازد و بر پیروان خود بیفزاید و بر دولت و قدرت شما چیره گردد. رأی شما چیست؟ او را چه کار کنیم؟ فرعون از قلّه‌ی ادعای ربوبیّت به پست‌ترین مرحله‌ی بندگان و درباریانش افتاد و زبونانه از آنان ـ که او را اِله می‌دانستند ـ نظرخواهی می کرد تا بلکه آنان را برای مبارزه و دشمنی با موسی بسیج کند و بر او غالب آیند.

سران و درباریان گفتند: به موسی و برادرش مهلت بده و به شهرها پیک بفرست تا تمام ساحران زبردست و آزموده نزد تو آیند و با موسی به مقابله بپردازند، آن گاه تو پیروز می‌شوی.

آری! این هم به نفع موسی و هارون بود تا مردم از دور و نزدیک جمع شوند و آیات و دلایل روشن الهی را در روز روشن و با چشمان خود مشاهده کنند و شاهد مسلمان شدن دسته‌جمعی ساحران باشند.

اکنون دَور دوم شروع می‌شود:

۳۸ تا ۵۱ ـ فرعون و قومش می‌خواستند، نور خدا را خاموش کنند؛ اما خدا آن نور را پرفروغ‌تر کرد و به کمال رسانید؛ هرچند کفرپیشگان را ناخوش آید. این است نشان ایمان و کفر و حق و باطل. [← سرء/۸۱]، [← نبیاء/۱۸].

به پیشنهاد درباریان و ندیمان فرعون، عده‌ای از مأموران زبده به شهرهای مصر رفتند و ساحران ماهر فراوانی به دربار خدای دروغین آوردند و در چاشتگاه روز معین، روز عید [عید نیروز یا نوروز] گرد آمدند. [← طه/۵۹]. موسی خواست این مبارزه در روز عید آنان انجام پذیرد، تا مردم فراوانی ـ که در آن روز گرد می‌آیند ـ شاهد باشند و در حضور جمع بسیاری دلیل خود را نشان دهد. آری! این هم لطف الهی بود.

فرعونیان به این امید که ساحران بر موسی ظفر می‌یابند و کسی به او نخواهد گروید، از مردم درخواست کردند تا در صحنه‌ی مبارزه حاضر شوند و به دین ساحران بگروند و از موسی پشت کنند.

متأسفانه، عامه‌ی مردم برای آن گونه مجالس به راحتی گرد می‌آیند بی آن که بفهمند که فرمانروایان و اربابان زور و زر و تزویر سرگرمشان می‌کنند و به بازیچه می‌گیرند. ساحران وارد مجلس فرعون شدند، وزیران و سران و لشکریان گرد آمدند. ساحران گفتند: اگر بر موسی پیروز شویم به ما مزد و پاداشی می‌رسد؟ فرعون که درمانده بود و تنها به این ساحران امید داشت، گفت: البته! شما را از زمره‌ی نزدیکان و ندیمان خود می‌گردانم...

ساحران درون طنابها و چوبدستیهای خود را ـ که در پیش خالی کرده بودند ـ از ماده‌ی مخصوص شیمیایی مانند جیوه ـ که در برابر نور آفتاب، سبُک و فرار است ـ پُر کردند و آماده نمودند، سپس با موسی به گفتگو پرداختند. موسی که به لطف و مدد الهی یقین داشت، گفت: آن چه در توان دارید به کار بگیرید. آنان، آن چه را آماده کرده بودند، در حضور مردم انداختند و به بزرگی و عزّت فرعون پناه بردند و سوگند یاد کردند. نور آفتاب بر طنابها وچوبدستیهای مملو از ماده‌ی شیمیایی تابید و در نظر چنان می‌نمودند که دارند حرکت می‌کنند.

میدان از مارهای کوچک و بزرگ پرشد. [← طه/۶۶ تا ۶۸] و بدین گونه جلوی چشم مردم سحر عظیمی نشان دادند و مردم را به وحشت انداختند و برخی فرار کردند. [← عرف/۱۱۶]. فرعون و وابستگانش فریاد شادی برآوردند و پنداشتند که جادوگران پیروزند و موسی تاب و توان مقابله با آن همه مار را ندارد؛ اما او

عصایش را انداخت و به اژدهای راستینی تبدیل گشت و آن چه را که ساحران چشم‌بندی کرده بودند، بلعید و از آن همه سحر و جادو آثاری باقی نگذاشت. [← عرف/۱۱۷ و ۱۱۸].

ساحران که از انواع فنون ساحری آگاه بودند و تجارب فراوان داشتند، فهمیدند که کار موسی از نوع سحر نیست؛ اگر سحر می‌بود، عصایش هنگام بلعیدن و فروبردن آن همه طناب و چوبدستی باد می‌کرد. چون این آثار را مشاهده نکردند، خوب دریافتند که کار، کار ربّانی است و جز از آفریدگار هستی از کسی ساخته نیست. بنابراین، همگی برای پروردگار جهان‌آفرین سر به سجود نهادند و با یقین کامل به موسی و هارون گرویدند و عیش فرعون و اطرافیانش را به طیش و تلخی تبدیل کردند. فرعون سخت روحیه را از دست داد و قدرتش را در خطر دید. دیوانه‌وار و حیله‌گرانه به ساحرانِ [پیشین] گفت: بدون اجازه‌ی من ایمان آوردید. قطعاً موسی، بزرگْ ساحر شماست و سحر و جادو را به شما آموخته است. من شما را نابود و این توطئه را خفه می‌کنم، دست و پاهایتان را بر خلاف هم می‌بُرم و بر دارتان می‌زنم. چرا از فرمانم سرپیچی می‌کنید؟! ساحران در پاسخ گفتند: هیچ باکی نیست و زندگی این جهانی برای ما کمترین اهمیتی ندارد، هر انسانی باید بمیرد و لاجرم به سوی پروردگار جهانیان باز گردد؛ او پاداش هیچ کس را تباه نخواهد کرد و از همه چیز ما خبر دارد. امیدواریم خطاها و گناهانمان را بیامرزد؛ چون ما نخستین مؤمنان این قومیم. [← طه/۷۲ و ۷۳].

۵۲ تا ٦٨ ـ پس از ایمان‌آوردن ساحران و بازگشتشان به بارگاه پروردگار و کُشته‌شدنشان، و گذشت چندین سال و دعوت کردن مردم به سوی حق و آوردن دلایل و براهین فراوان، دشمنی و سرسختی فرعون و فرعونیان بیشتر و رنج و عذاب موسی و مسلمانان نیز افزون‌تر شد و فرعون خواست بر آنان یورش برد و نگذارد کسی در برابر قدرتش پایدار بماند. از این رو، خداوند به موسی امر کرد که شب‌هنگام با پیروانش به سوی دریا حرکت کند و مژده داد که فرعون و اطرافیانش، آنان را دنبال می‌کنند و در دریا غرق می‌شوند.

بنی اسرائیل تا آن لحظه، شاید حدود چهارصد و سی‌سال در سرزمین مصر می‌زیستند و در شب «عید فصِح» از مصر خارج شدند و به سوی خلیج سوئز روی نهادند. گویند: شمارشان بیش از ششصدهزار تن بود. فرعون این رقم را عده‌ای اندک می‌خواند تا در نزد اطرافیانش آبروی از دست رفته‌ی خود را جبران کند. وقتی موسی آن جا را ترک نمود، فرعون، مردم فراوانی از هر طرف جمع‌آوری کرد تا دنبالشان کنند و گفت: آنان عده‌ای اندک و بی‌ارزشند و ما را به خشم آورده‌اند. اینک ما یک پارچه برای بازپس آوردن و دوباره به بردگی کشاندن آنان ـ که از دین ما سرباز زده و نافرمانی کرده و اموالمان را برده‌اند ـ بسیج شده‌ایم.

راستی را، چه شگفت است که فرعون، خود را معبود و خدای قومش می‌خوانْد، در صورتی که از

دست موسی به تنگ آمده و زبون و ناتوان گشته بود!

آری! فرعون و پیروانش وادار شدند تا از مصر بیرون روند؛ آنان بیرون رفتند و آن همه نعمت باغ و بوستان را که در کنار رود نیل فراهم آورده بودند، بر جای گذاشتند و آن اموال فراوان و گنجهای بی کران را از دست دادند و در پی دستگیری بنی‌اسرائیل رفتند. سرانجام غرق دریا شدند و بنی‌اسرائیل آزاد و مستقل و صاحب نعمت و ثروت شدند.

خداوند سرزمین وسیع خود را برایشان پُر برکت کرد و در اختیار درماندگان و ضعیف‌شدگان قرار داد. [← عرف/۱۳۷].

خداوند بر این به ضعف کشیده‌شدگان منّت نهاد و پیشوایی را به آنان داد و صاحب و وراث زمینشان گردانید. [← قصص/۵].

در پیش گفتیم که فرعون و فرعونیان هنگام طلوع آفتاب، سراغ موسی و بنی‌اسرائیل را گرفتند و در نزدیکی خلیج سوئز، به آنان نزدیک شدند. بنی‌اسرائیل در غم و اندوه فرو رفته و بیم آن داشتند که از دست فرعونیان رستگار نشوند؛ اما موسی ـ ع ـ با دلی آرام و علمی یقینی، آنان را دلداری داد و گفت: هرگز به ما نخواهند رسید؛ چون خدا یار من است و هدایتم می‌فرماید. در این لحظه‌ی حساس، خداوند به او دستور داد تا با عصایش به دریا بزند. از دریا دوازده راه باز شد و هم چون کوه پایدار ایستاد و دوازده طایفه‌ی بنی‌اسرائیل از دوازده مسیر دریا گذشتند. [← طه/۷۷].

فرعون که چنین امر خارق‌العاده و معجزه‌ی بزرگی مشاهده کرد، شگفت‌زده شد و پس از مدتی توقف و دودلی، سرانجام به سوی دریا پیش رفت و پی آنان را گرفت و وارد دریا شد. خداوند همه‌ی آنان را غرق کرد تا برای آیندگان درس عبرت باشند. با این وصف، بیشتر مصریان و دیگران، ایمان نیاوردند. بی گمان خدا همه‌ی بزهکاران را کیفر می کند.

نکته: «فِصح» عید یادبود صعود حضرت عیسی ـ ع ـ «فِصح‌الیهود» عید یهودیان به یاد خروج آنان از مصر که از شب چهاردهم ماه نیسان شروع می‌شود و تا یک هفته ادامه دارد. فطیر، پسح یا فسح عبرانی است؛ یعنی، عبور، گذر کردن، یا رهایی.

بخش سوم قصه‌ی دعای ابراهیم، دعای مخلصان

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ٦٩ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ٧٠ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ
لَهَا عَاكِفِينَ ٧١ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ٧٢ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ٧٣ قَالُوا
بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٧٤ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ٧٥ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ
الْأَقْدَمُونَ ٧٦ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ٧٧ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ٧٨ وَالَّذِي
هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ٧٩ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ٨٠ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ٨١
وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ٨٢ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ ٨٣ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ٨٤ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ
٨٥ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ٨٦ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ٨٧ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ
وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٨٩

توضیح واژه‌ها

نَبَأ: خبر، خبر مهم، قصه و سرگذشت. ما تَعبُدونَ: چه می‌پرستید؟ یعنی، آن چه که می‌پرستید، شایسته نیستند. نَظَلُّ: همواره می‌مانیم. عاکِفینَ: ملازمان، ملازمان خدمت و عبادت. هَل یَسمَعونَکُم: آیا از شما می‌شنوند؟ سخن شما را می‌شنوند؟ یَضُرّونَ: زیان می‌رسانند. وَجَدْنا آباءَنا: نیاکان خود را یافته‌ایم، نیاکان خود را دیده‌ایم. أَفَرَأَیتُم: آیا دیده‌اید؟ آیا اندیشیده‌اید؟ آیا پی برده‌اید؟ الأَقدَمونَ: پیشینیان، رفتگان. عَدُوٌّ: دشمن. یَهدینِ ← یَهدینی: راهنمایی‌ام می کند، دستم می گیرد، [← علی/۳]. یُطعِمُني: مرا طعام و خوراک می‌دهد، روزی‌ام می‌رساند. یَسقینِ ← یَسقیني: سیرابم می کند. یَشفینِ ← یَشفیني: شفایم می‌دهد. یُمیتُني: مرا می‌میراند. یُحیینِ ← یُحییني: زنده‌ام می کند، حیاتم می‌دهد. أَطمَعُ: امیدوارم، چشم امید دارم. حُکماً: دانش، شناخت و معرفت کامل. [← همین/۲۱] درک و فهم. الصّالِحینَ: شایستگان. لِسانَ صِدقٍ: نام نیکو، یاد خیر، آوازه و شهرت خوب. [← مریم/۵۰] الآخِرینَ: آیندگان، پسینیان. جَنَّةِ النَّعیمِ: بهشت پر از نعمت و برکت. مِنَ الضّالّینَ: از گمراهان، از سرگشتگان. لا تُخزِني (خِزْي): رسوایم مگردان. یُبعَثونَ: برانگیخته می‌شوند، روز قیامت [← عرف/۱۴]، [← حجر/۳۶]، [← مؤمنون/۱۰۰]. بَنونَ: جمع ابن، پسران، فرزندان به طور عام. قَلبٍ سَلیمٍ: دلی سالم و پاک از شرک و کفر، دلی پاک و پیراسته از ریا و دورویی.

ترجمه‌ی آیات

۶۹ـ [ای محمد!] سرگذشت ابراهیم را برای آنان بخوان؛

۷۰ـ آن گاه که به پدرش و قومش گفت: چه می‌پرستید؟

۷۱ـ گفتند: ما بتهایی می‌پرستیم و پیوسته ملازم بندگی آنهاییم.

۷۲ـ گفت: آیا وقتی آنها را فرامی‌خوانید، درخواست شما را می‌شنوند؟

۷۳ـ یا برایتان سود یا زیانی دارند؟

۷۴ـ گفتند: خیر! اما نیاکان خود را این گونه یافته‌ایم.

۷۵ـ گفت: آیا اندیشیده‌اید که چه می‌پرستید.

۷۶ـ چه شما و چه نیاکان پیشین شما؟

۷۷ـ [پس بدانید که:] آنها دشمن منند و پروردگار جهانیان دوستِ من است:

۷۸ـ آن کس که مرا آفریده، او نیز هدایتم می‌کند؛

۷۹ـ آن که مرا خوراک می‌دهد و سیرابم می‌کند؛

۸۰ـ و چون بیمار شوم، شفایم می‌دهد؛

۸۱ـ و همان کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند؛

۸۲ـ و همان کسی که امیدوارم روز پاداش، از گناهانم درگذرد.

۸۳ـ پروردگارا! به من دانش بده و مرا به شایستگان ملحق بفرمای؛

۸۴ـ و آوازه‌ی نیک مرا در میان آیندگان برقرار بدار؛

۸۵ـ و مرا از وارثان فردوس پرنعمت بگردان؛

۸۶ـ و پدرم را بیامرز؛ چون او از سرگشتگان است؛

۸۷ـ و در روز برپایی قیامت رسوایم مساز؛

۸۸ـ آن روز که مال و فرزند سود نمی‌رساند،

۸۹ـ مگر آن کس که دلی پاک به سوی خدا آورد.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

بدان که بیان و نقل سرگذشت ابراهیم و موسی ـ سلام الله علیهما ـ به منظور دلداری پیامبر خاتم است، تا از احوال آنان باخبر شود که قومشان چگونه در پی آزارشان بودند و ایمان نمی‌آوردند. سپس به دعا و ابتهال و سپاسگزاری متواضعانه و مخلصانه‌ی ابراهیم خلیل در برابر مولایش، اشاره می‌کند.

شرح و بیان

۶۹ تا ۸۲ـ سرگذشت موسی و فرعون و فرعونیان پایان یافت، ستمگران سرنگون شدند و به مؤمنان مستضعف مژده‌ی بهشت داده شد. اکنون سخن از سرگذشت و رویدادهای زمان ابراهیم خلیل است که به امر خدا، پیامبر خاتم، آن را برای مردم مکه و اطراف باز می‌گوید، تا بدانند که حق از آنِ درستکاران و خداجویان است. پیامبر سرگذشت ابراهیم را برای امتش بیان می‌فرماید تا آنان نیز در اخلاص و توکل، عبادت و یکتاپرستی و گریز از شرک و آلودگی پیرو او گردند.

خداوند، از همان دمِ کودکیِ ابراهیم به او درک و رشد و فهم فراوان بخشید. وقتی به سن جوانی رسید، بت‌پرستیِ قومش را زشت و ناپسند شمرد و خطاب به پدرش گفت: این چیست که شما برایش بندگی می‌کنید و در کنارش به اعتکاف می‌پردازید؟ سؤال ابراهیم از روی آگاهی بود، تا با دلایل روشن، سفاهت و ابلهی آنان را این گونه بیان کند؛ اما آن قوم بی‌خرد با شادی و افتخار جواب دادند: ما همواره به عبادت بتهایمان می‌پردازیم و لحظه‌ای ترکشان نخواهیم کرد و پیوسته در جوارشان خواهیم بود. ابراهیم ادامه داد و گفت: اگر آنها را به فریاد بخوانید، شما را جواب می‌دهند؟ یا این که به شما سود و زیان می‌رسانند؟ پس، فایده‌ی عبادت بی‌هدف چیست؟ آیا هرگز درباره‌ی پرستش بت‌ها درنگ کرده و یا اندیشیده‌اید؟ چگونه به خود اجازه می‌دهید، برای چیزی که نه سود بخشد و نه زیان رساند، بندگی کنید؟!

نمرودیان که هیچ دلیلی منطقی و جوابی درست نداشتند؛ چنین گفتند: این شیوه‌ی بت‌پرستی از پدرانمان به ما رسیده است و ما نیز پیرو آنانیم.

ابراهیم گفت: آیا می‌دانید که چکار می‌کنید؟ آیا می‌دانید هم شما و هم گذشتگانتان از چیز بی‌جان و بی‌گوش و چشم و زبان و بی‌سود و زیان، سجده کرده‌اید؟ اگر این بُتان کارسازند، بلایی بر سر من بیاورند، من دشمن آنهایم و هرگز در برابرشان سر فرود نمی‌آورم و در نظر من بسیار ناچیز و بی‌ارزشند. من فقط پروردگار جهانیان را که مرا آفریده و روزی‌ام داده است، می‌پرستم. او در هر دو سرا سرور و یار و یاور من است... آری! سخن ابراهیم نیز، نظیر سخن نوح و هود است که با مشرکان مبارزه می‌کردند. [← یونس/۷۱]، [← هود/۵۴ تا ۵۶].

سپس ابراهیم با تأکید و یقین گفت: کسی شایسته‌ی پرستش است که دارای صفات زیر باشد:

أ: آن کس آفریدگار و نو آفرین است که من و تمام هستی را از نیستی به وجود آورده و همواره در کارهای خیر هدایتم می‌دهد. [← علی/۲و۳].

ب: او آفریدگاری روزی‌رسان است. از آسمان باران فرو می‌فرستد، زمین را بدان زنده می‌کند و انواع خوراکیها و رستنیهای گوناگون را روزی ما و سایر جانداران می‌گرداند.

ج: هنگام بیماری‌ام فقط او شفایم می‌بخشد.

د: اوست که مرا زنده می گرداند و می‌میراند که در توان هیچ کس نیست. پس، آغاز و پایان زندگی هرکس و هر چیز در دست توانای اوست.

ه : او خدایی است که من امیدوارم از گناهانم درگذرد؛ چون جز او کسی توبه‌پذیر و گناه‌بخش نیست. [← آل عمرن/۱۳۵]. قطعاً پیامبران از هر گونه خطا و گناهی در امان‌اند؛ اما این سخن بی‌تکلف ابراهیم برای آموختن شیوه‌ی طلب آمرزش است که مردم آن را بیاموزند.

۸۳ تا ۸۹ ـ ابراهیم خلیل در دعاها و التماسهایش، از پروردگار درخواست می کند که او را از برگزیدگان بگرداند، تا بدان سبب مردم را به راه حق راه نُماید و درس دین و دنیا را به آنان بیاموزد. می‌فرماید:

۱ـ پروردگارا! به من دانشی سودمند ودرک وشناختی عطا کن که دلم را روشن کند و صفاتت را بهتر دریابم و به حق و درستی پی ببرم و بدان عمل نُمایم.

۲ـ مرا برای بندگی و طاعت خود موفق و پیروز بدار تا در هر دو جهان از زمره‌ی شایستگان باشم و بتوانم بندگان سرگردانت را به راه راست فراخوانم.

خداوند، دعایش را اجابت می کند و او را از شایستگانِ در آخرت به شمار می‌آورد. [← عنکبوت/۲۷].

۳ـ خدایا! یاد و نام و آوازه‌ی نیکو را پس از خود در دنیا به من عطا کن و برای انجام کارهای پسندیده و سودمند وخدمت به بندگانت، هدایتم بفرما تا مردم در هر کار نیکی از من پیروی کنند. خداوند، دعایش را اجابت فرمود و گفت: «نام نیک را در میان آیندگان به او دادیم. سلام بر ابراهیم. ما این گونه نیکوکاران را مزد و پاداش می‌دهیم.» [← صافات/۱۰۸ تا ۱۱۰].

مجاهد و قتاده می گویند: «لسان صِدق» یعنی، ستایش نیکو. ملل دنیا به اتفاق، محبت ابراهیم را در دل دارند و او را مقتدا و پیشوای خود می‌خوانند.

۴ـ خدایا! مرا از وارثان بهشت پر ناز و نعمت قرار بده.

۵ ـ پروردگارا! پدرم را بیامرز؛ چون او از سرگشتگان است. او را از شرک باز بدار. «رَبَّنا اغفِرْ لِي وَ لِوالِـدَيَّ» [← برهیم/۴۱].

نکته‌ی مهم: وقتی ابراهیم برای پدرش آمرزش می‌طلبید، هنوز دشمنی او نسبت به دین خدا روشن نشده بود و ابراهیم برایش آمرزش طلبید، تا به قولش وفا کرده باشد؛ اما پس از آن که خدا او را از ایمان نیاوردن پدرش خبر داد، از درخواست خود صرف‌نظر کرد؛ [← توبه/۱۱۴] چون دانست که خویشاوندیِ نسبی و سببی هدف نیست؛ بلکه خویشاوندی و نزدیکی عقیدتی کارساز می‌باشد.

۶ ـ خدایا! روز قیامت ـ که جز دلی پاک از تباهی و شرک و گناه به کار نخواهد آمد ـ رسوا و درمانده‌ام مگردان و نکوهشم مکن.

این دعاها که ابوالانبیا، آن پیشوای بزرگ و آن پاکدل موحد که با سوز دل زمزمه می‌کرد، برای این است که مردم از وی پیروی نمایند و بدان عمل کنند. دعاهایش سراسر توجه به افقهای والای معنوی و توسل به الطاف کریمانه‌ی پروردگار و درخواست دلی است که خدا را نیک شناخته و مزه‌ی محبت او را چشیده است و جز او کسی را بزرگ و شایان خدایی و آفریدگاری نمی‌داند و نمی‌خواند.

از اوصاف روز قیامت، پاداش و کیفر، پشیمانی مشرکان در آن روز

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ٩٠ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ٩١ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
٩٢ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ٩٣ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ٩٤
وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ٩٥ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ٩٦ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
٩٧ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٩٨ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ٩٩ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ
١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ١٠١ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٢ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٠٣ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٠٤

توضیح واژه‌ها

أُزلِفَت: نزدیک گردانده شد، نزدیک آورده شد. بُرِّزَت: آشکار شد، نمودار شد. الجَحیمُ: دوزخ، جهنم. الغاوینَ (غَوَی، غَیّاً): گمراهان، کفرپیشگان. اَینَ: کجا؟ ما: چیزهایی، آن چه. یَنتَصِرونَ: خویشتن را یاری می‌دهند، برای خود یاری می‌جویند. کُبکِبوا: سرنگون گردیدند، افکنده شدند. جُنودُ إبلیسَ: لشکریان اهریمن، سپاهیان شیطان. یَختَصِمونَ: به نزاع می‌پردازند، با هم می‌ستیزند. إن کُنّا ← إنّا کُنّا، لَقَد کُنّا: البته ما بودیم. نُسَوِّیکُم: شما را مساوی می‌سازیم، شما را برابر می‌شمریم.. المُجرِمُونَ: تباهکاران، بزهکاران، اهریمن و اهریمن‌صفتان. ما لَنا: برای ما نیست، ما نداریم. صَدیقٍ: دوست، یار و همدم. حَمیمٍ: مهربان، دلسوز و صمیمی. کَرَّةً: بازگشت، بازگشت به دنیا. آیَةً: نشانه، پند و اندرز، عبرت گرفتن. العَزیزُ: ظفرمند، شکست‌ناپذیر، توانا.

ترجمه‌ی آیات

۹۰ـ بهشت برای پرهیزکاران، نزدیک می‌شود.

۹۱ـ و دوزخ برای گمراهان، آشکار می‌گردد.

۹۲ـ و به آنان گفته می‌شود: آن چه به جای خدا می‌پرستید، کجا هستند؟

۹۳ـ آیا آنها شما را یاری می‌کنند، یا به خودشان کمک می‌کنند؟

۹۴ـ آنها و همه‌ی گمراهان در آتش سرنگون می‌شوند؛

۹۵ـ و همه‌ی سپاهیان اهریمن [هم در آتش افکنده می‌شوند].

۹۶ـ آنها در دوزخ با یکدیگر می‌ستیزند [و مشرکان] می گویند:
۹۷ـ سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم!
۹۸ـ آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌شمردیم.
۹۹ـ و جز تباهکاران، کسی ما را گمراه نساخت،
۱۰۰ـ اکنون هیچ شفاعتگری نداریم.
۱۰۱ـ و نیز هیچ دوست دلسوزی [نداریم].
۱۰۲ـ ای کاش، بار دیگر به دنیا باز می گشتیم تا از زمره‌ی مؤمنان می‌شدیم!
۱۰۳ـ بی گمان در این [قصه] عبرتی است [هرچند] بیشترشان ایمان نیاوردند.
۱۰۴ـ و همواره پروردگارت، ظفرمند مهربان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از دعا و التماس مخلصانه و مشفقانه‌ی ابراهیم ـسلام الله علیه ـ از بارگاه کردگار، این آیات نیز در وصف قیامت، پاداش و کیفر، پشیمانی و غم و حسرت مشرکانِ گمراه و سرگشتگان و آرزوی بازگشتشان به دنیا و ایمان آوردن و پیروی کردن از فرمان حق، می‌پردازد.

شرح و بیان

۹۰ تا ۱۰۴ ـ قیامت با سه وصف بارز و برجسته خود را می‌نمایاند:

۱ـ این که بهشت خود را به نیکان و خوبان نزدیک و نزدیکتر می کند و در انتظار قدوم آنان است تا داخل شوند. [← ق/۳۱].

فرشتگان بر درِ بهشت می‌ایستند تا از بهشتیان استقبال کنند و خوش‌آمد بگویند. دوزخ نیز خود را نشان می‌دهد و سوزان و فروزان است و گمراهان و سیاه‌بختان را به سوی خود می کشاند. دوزخیان در غم و اندوه فرو می‌روند و آن گاه یقین دارند که حتماً جایگاهشان دوزخ است و در آن افکنده می‌شوند. [← جاثیه/۳۴]، [← ملک/۲۷].

۲ـ با تمسخر از دوزخیان می‌پرسند: بُتهایی که به آنها افتخار می کردید، کجایند؟ شما را بهره‌مند می کنند یا خودشان را؟! هرگز! نه، به خود و نه، به هیچ کس سود نمی‌رسانند و عذاب را از کسی نمی گردانند؛ هم شما و هم آنها و هم اهریمنان و پیروانشان در آتش دوزخ افکنده می‌شوند و در آن جای بد می‌مانند.

۳ـ این گمراهان و افروزندگان آتش دوزخ با خشم و تندی در برابر هم قرار می گیرند و جنگ و ستیز به

راه می‌اندازند و به خدا سوگند می‌خورند و خطاب به بتهایشان می گویند: ما گمراه بودیم که مقام شما را با پروردگار جهانیان برابر دانستیم؛ ما گمراه بودیم که فرشتگان و برخی از انسانهای بزرگ را خدای خود می‌خواندیم و آنان را بندگی می کردیم. [← ص/۶۴].

در واقع بزهکاران، ما را به بیراهه کشاندند. [← حزب/۶۷]. اکنون هیچ یاور و دوست دلسوزی نداریم و تک و تنها در این آتش می‌سوزیم. [← عرف/۵۳]، [← زخرف/۶۷]. ای کاش بار دیگر به دنیا می‌رفتیم، خدای یگانه را می‌پرستیدیم، پیامبرانش را می‌پذیرفتیم و کارهای نیکو انجام می‌دادیم!

اما این دعا و التماس، دروغ و بی‌اساس است و اگر به دنیا باز گردند، همان خواهند بود که اکنون هستند. [← نعام/۲۸]، [← مؤمنین/۷۵].

بله! این سرگذشت ابراهیم و گفتگوی مهربانانه‌اش با مردم مشرک و آوردن دلایل برای یکتایی خداوند و ظفریافتنش بر مشرکان و جدل و رویارویی دوزخیان با هم، درس و پند و برهانی روشن است و این که: هیچ خدایی جز آفریدگار هستی نیست؛ اما بیشتر مردم آن را نمی‌فهمند...

قصه‌ی نوح و قومش

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ۱۰۵ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۰۶ إِنِّي لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۰۷ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۰۸ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰۹ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۱۰ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ
۱۱۱ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۱۲ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ
۱۱۳ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۴ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۱۱۵ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۱۱۶ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ۱۱۷ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا
وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۸ فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۱۱۹ ثُمَّ
أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ۱۲۰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۲۱ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۲۲

توضیح واژه‌ها

كَذَّبَتْ: تکذیب کردند، دروغگو پنداشتند. قَوم: اسم جمع است و از لفظ خود، مفرد ندارد، مانند: رهط، نفر. در این واژه، تذکیر به اعتبار لفظ و تأنیث به اعتبار معنا در آن مساوی است. المُرسلین: مراد نوح ـع ـاست؛ چون دروغ انگاشتن پیغمبری، به منزله‌ی دروغ‌انگاشتن تمام پیامبران خدا و تکذیب توحید است که همگی در امر توحید مشترک‌اند. أخُوهُم: برادرشان، برادر نسبی آنان، هم‌نژاد آنان. أمينٌ: درستکار در ادای فرمان الهی، مورد اعتبار واعتماد. أطيعونِ: از من پیروی کنید، حرف مرا بپذیرید. الأرذَلونَ: فرومایگان، انسانهای پست و بی‌ارزش، ابلهان. ما علمي: دانشم نمی‌رسد، چه می‌دانم. إنْ ← ما: حرف نفی است. تَشعُرونَ: می‌فهمید، درک می‌کنید. طارِد: طرد کننده، دور گرداننده. نذيرٌ: هشدار دهنده. لَم تَنتَه (نَهي): دست بر نداری، پایان ندهی. المَرجُـومين: سنگسارشدگان، کشته‌شدگان یا ضربت‌دیدگان با سنگ. إفتَحْ: داوری کن، فیصله ده، راهی باز کن، یکسره گردان. [← عرف/۸۹] مَن مَعَهُ: کسانی که با او بودند، همراهان با ایمان نوح [← هود/۴۰]. المَشحون: مملو، آکنده، پُر. بَعْدُ: پس از رهایی نوح و مؤمنان. لَآيَةً: عبرتی. [← همین/۱۰۳] العزيزُ[← همین/۱۰۴].

ترجمه‌ی آیات

۱۰۵ـ قوم نوح، پیامبران را دروغ گو انگاشتند؛

۱۰۶ ـ آن گاه که برادرشان، نوح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟

۱۰۷ـ من برایتان پیامبری مورد اعتمادم.

۱۰۸ـ از خدا پروا داشته باشید و از من پیروی کنید.

۱۰۹ـ [بدانید:] در برابر این رسالت، مزدی از شما نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده‌ی پروردگار جهان‌آفرین است.

۱۱۰ـ پس، از خدا پروا داشته باشید و از من پیروی کنید.

۱۱۱ـ گفتند: آیا به تو بگرویم، حال آن که پیروانت فرومایگانند؟!

۱۱۲ـ نوح گفت: دانش من به [نهانی] آن چه که کرده‌اند، نمی‌رسد.

۱۱۳ـ اگر بفهمید، حسابشان تنها با پروردگار من است.

۱۱۴ـ و من هرگز طرد کننده‌ی مؤمنان نیستم.

۱۱۵ـ من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم.

۱۱۶ـ گفتند: ای نوح! اگر [از ما] دست بر نداری به یقین از سنگسارشدگانی.

۱۱۷ـ گفت: پروردگارا! قومم تکذیبم می کنند؛

۱۱۸ـ میان من و آنان آن طور که بایسته است، داوری کن و من و مؤمنان همراهم را رهایی ده.

۱۱۹ـ ما او و همراهانش را در آن کشتیِ پُر، رهانیدیم،

۱۲۰ـ سپس بقیه را غرق گردانیدیم.

۱۲۱ـ بی گمان در این رویداد، درس عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم ایمان نیاوردند.

۱۲۲ـ آری! پروردگارت، ظفرمندِ مهربان است.

شرح و بیان

۱۰۵ تا ۱۲۲ـ سرزمین از شرک و بت‌پرستی پُر شد. نوح نخستین پیامبری است که پس از ترویج بُت‌پرستی در زمین برگزیده شد، مردم را از آن برحذر داشت، از کیفر و عذاب آسمانی هشدار داد و نهصد و پنجاه سال بر امر مهم تبلیغ، پای فشرد؛ اما قومش ـ نسلی پس از دیگری ـ او را دروغگو می‌خواندند و بیشتر در بت پرستی فرو می‌رفتند. خداوند هم این تکذیب را به میزان تکذیب کردن همه‌ی پیامبران به شمار آورد و گفت: فرستادگان را دروغ‌گو انگاشتند. نوح نیز آنان را به پرهیزکاری و دوری از بت‌پرستی فرا می‌خوانْد و می گفت: هان! من فرستاده‌ای امین و خیرخواهی درستکارم و بدون کم و زیاد فرمان الهی را به شما می‌رسانم، قصد خیانت را به شما ندارم؛ پس پارسایی و درستکاری و یکتاپرستی را پیشه کنید و از سزای آفریدگار، بترسید. من در برابر اندرزها و راهنماییهایم چیزی از شما نمی‌خواهم. مزد و پاداشم نزد

اوست.

در پاسخ نوح می گفتند: ما از تو پیروی نخواهیم کرد و با این فرومایگان و ابلهان و بینوایانی که پیرامون تواند، هم کیش و هم عقیده نخواهیم شد، ما طبقه‌ی بزرگان، ثروتمندان و قدرتمدارانیم.

نوح قاطعانه در ردّ سخن مستکبرانه‌ی آنان و تأیید پیروانش می‌فرماید: من به کردار و شغل و حرفه‌ی پیشین این پیروانم، کاری ندارم و گذشته‌ی آنان با خداست، من ظاهر و آشکار حالشان را می‌نگرم، آنان مرا تصدیق کرده و ایمان آورده‌اند. اگر شما اهل فهم و درک باشید، می‌دانید که حسابشان با خداست و بس. و ثروتمند و با حَسَب و نسب به کسی گفته می‌شود که اهل دین و پرهیزگار و درستکار باشد.

من هرگز این مؤمنان را از خود نمی‌رانم، رسالت من برای گردآوری و دلداری امثال اینهاست که به فرمان الهی گردن می‌نهند. بنابراین، هرکس آن را پذیرفت، او نزدیک است و هرکس روی برتافت قطعاً از بارگاه پر مهر و محبت خدا دور دور است.

مشرکان که چنین جواب قاطع و کوبنده‌ای دریافت کردند، راهی جز تهدید نیافتند و گفتند: ای نوح! اگر از سر ما دست بر نداری و کوتاه نیایی قطعاً تو را سنگ‌باران خواهیم کرد و خونت را خواهیم ریخت.

نوح که از ایمان‌آوردنشان نومید گشت، به درگاه پروردگار شکایت برد و گفت: پروردگارا! خود می‌دانی که این قوم، دعوتم را نپذیرفتند و مؤمنان را ـ به دلیل تنگدستی و فقر و بینوایی ـ پست و فرومایه و نادان برشمردند، میان ما و این قوم داوری کن و مؤمنان درمانده را از شکنجه‌ی آنان رستگار کن و ستمگران را نابود بفرما. شکست خورده‌ام به دادم بِرَس و یارم باش. [← قمر/۱۰] هدف نوح، این بود که آنان دین خدا را دروغ می‌پندارند. از این رو، از خدا می‌خواست که یارش باشد و انتقام را از آنان بستاند تا بیشتر از این، دین حق را به بازیچه نگیرند.

سرانجام، خداوند نوح و مؤمنان کشتی را نجات داد و سایر مردم ناسپاس و مشرک را غرق توفان کرد تا مایه‌ی عبرت و درس همگان شوند...

نکته: آیه‌های ۱۲۱ و ۱۲۲ همانند آیه‌های ۱۰۳ و ۱۰۴ پایانی داستان ابراهیم ـ سلام الله علیه ـ «بیت‌القصیده»ی این قصه‌ی پر از پند و اندرز است.

داستان هود ـ سلام الله علیه ـ و قومش

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ۱۲۳ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۲۴ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ
۱۲۵ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۲۶ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
۱۲۷ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ۱۲۸ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۲۹ وَإِذَا
بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۱۳۰ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۳۱ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ
۱۳۲ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ۱۳۳ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۱۳۴ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
۱۳۵ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ۱۳۶ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
۱۳۷ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۱۳۸ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ ۱۳۹ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۴۰

توضیح واژه‌ها

أَطِيعُونِ: مرا پیروی کنید، از من فرمان ببرید. أَجْرِيَ: مزد من، پاداشم. تَبْنُونَ: بنا می‌نهید، می‌سازید. رِيعٍ: جای بلند، تپه. تَعْبَثُونَ (عَبَث): کار بیهوده انجام می‌دهید. مَصَانِعَ: جمع مَصنع، کارگاهها، کاخها، کوشکها، دژها، کارخانه‌ها. لَعَلَّكُم تَخلُدونَ: بدین امید که جاودانه بمانید، گویا جاودانه خواهید ماند. بَطَشْتُم: حمله‌ور شدید، بر دیگران تاختید. جَبّارينَ: ستمگران و سرکشان، زورگویان. أَمَدَّكُم: شما را یاری داده است. جَنّاتٍ: باغها و بوستانها. عُيونٍ: چشمه‌ها، چشمه‌ساران. يَوم عَظيمٍ: روزی بزرگ؛ یعنی، روز رستاخیز. سَواءٌ: یکسان است. وَعَظْتَ: اندرز دادی، نصیحت کردی. خُلُق: شیوه، روش و عادت. الأَوَّلينَ: پیشینیان. مُعَذَّبين: عذاب‌داده شدگان. فَأَهلَكناهُم: پس آنان را از پای درآوردیم.

ترجمه‌ی آیات

۱۲۳ـ عادیان، پیامبران خدا را دروغگو پنداشتند؛

۱۲۴ـ آن گاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟

۱۲۵ـ من برای شما پیامبری مورد اعتمادم.

۱۲۶ـ از خدا پروا داشته باشید و از من فرمان ببرید.

۱۲۷ـ و [بدانید] در مقابل این رسالت، مزدی از شما نمی‌خواهم. پاداش من فقط برعهده‌ی پروردگار

جهان‌آفرین است.

۱۲۸ـ آیا بر فراز هر بلندی‌ای بنایی می‌سازید که به بیهوده کاری [و هوس‌بازی] بپردازید؟!

۱۲۹ـ و کاخهای استوار می‌سازید بدین امید که جاودانه بمانید؟

۱۳۰ـ و چون [به کیفر] دست می‌برید، ستمگرانه دست می‌برید.

۱۳۱ـ از خدا بترسید و از من فرمان ببرید؛

۱۳۲ـ از خدایی پروا بدارید که به شما آن نعمتها را که [خود] می‌دانید، عطا کرد

۱۳۳ـ و شما را به دادن دامها و پسران، یاری کرد.

۱۳۴ـ و به شما باغها و چشمه‌ساران [داد].

۱۳۵ـ من از عذاب روزی بیمناک بر شما اندیشناکم.

۱۳۶ـ [مشرکان] گفتند: خواه اندرز دهی و خواه اندرز ندهی، برِ ما یکسان است.

۱۳۷ـ این [گفته‌ها] جز شیوه‌ی پیشینیان نیست.

۱۳۸ـ و مورد عذاب قرار نخواهیم گرفت.

۱۳۹ـ [عادیان] هود را دروغگو نامیدند و ما نیز آنان را نابود کردیم. مسلماً در این رویداد، درس عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم نگرویدند.

۱۴۰ـ بله! پروردگار تو ظفرمندِ مهربان است.

شرح و بیان

۱۲۳ تا ۱۴۰ـ این سرگذشت نیز برای پند و اندرز و بیداری است که هود، پس از نوح، قومش را به یکتاپرستی و اطاعت از پروردگار فرا می‌خواند و از کیفر سختِ او، برحذر می‌داشت. [← عرف/۶۹]. قوم هود ـ همان گونه که گذشت ـ در احقاف در کوههای شنی نزدیک حضرموت در سرزمین یمن ساکن بودند. مردمی بسیار توانا، نیرومند و ثروتمند و دارای باغها و بوستانها، چشمه‌سارها و کشتزارهای سرسبز و خرم؛ اما با این وصف ناسپاس بودند و غیر خدا را می‌پرستیدند و هود را باور نداشتند.

هود ـ سلام الله علیه ـ با مهربانی ودلسوزی، آنان را به پرهیزگاری فرامی‌خواند و در نهایت امانت و درستکاری به یاری قومش می‌شتافت تا در هر دو جهان سرافراز، سبکبار و سبکبال و سعادتمند باشند. در برابر آن رسالت و پیام‌رسانی و زحمات سنگین و طاقت‌فرسا چیزی از آنان نمی‌خواست و می گفت: مزد و پاداش من بر عهده‌ی پروردگار جهان‌آفرین است.

این قصه عیناً بر زبان نوح، هود، صالح، لوط و شعیب جاری شده است که نشان هماهنگی، یکرنگی و یکی بودن رسالت و پیامِ پیام‌آوران و دلیل یکتایی خدا و دوری از شرک و کفر است.

هود خطاب به قومش فرمود:

۱ـ آیا در هر جای بلندی برای خودنمایی و فخرفروشی، کاخی استوار می‌سازید تا نشان قدرت و ثروت، شکوه و عزّت و بی‌نیازی شما باشد؟ در صورتی که کاری است بیهوده؛ چون فقط برای خوشگذرانی و لهو و لعب و خودنمایی است و به چنین کاخهایی نیاز ندارید و چنین کاری موجب اتلاف وقت و خسته کردن جسم و جان خود و بدون هدف و فایده است و برای دنیا و آخرت نیز ارزشی در برنخواهد داشت.

۲ـ شما قصر و کاخهای محکمی می‌سازید و برپا می کنید، تا ـ به پندار خود ـ همیشه در آن بمانید، انگار دنیا جاودانه است، حال آن که ماندگار نیستید و قطعاً نابود می‌شوید.

۳ـ شما، هر گاه بر کسی خشم بگیرید هم چون ستمگران و زورگویان برخورد می کنید؛ چون سنگ‌دل، خودخواه و ستم‌پیشه‌اید و عشق به دنیا منشأ همه‌ی خطاهاست.

هود ـ ع ـ نعمتهای فراوانی را که خدا به آنان بخشیده بود، به یاد آورد و گفت: از خدا پروا کنید و شرم بدارید، او که دامهای فراوان، فرزندان، باغها و بوستانها و چشمه‌ساران را به شما عطا کرده است. ای مردم! می‌ترسم روز قیامت به عذاب پر درد الهی گرفتار شوید و آن گاه پشیمانی اثر ندارد.

آنان در پاسخ می گفتند: چه اندرز بدهی و چه اندرز ندهی، نزد ما یکسان است و ما از راه و روش خود باز نمی گردیم، به سخنانت باور نداریم و خدایان خود را ترک نمی کنیم. [← بقره/۶]، [← هود/۵۳]. اینهایی که تو می گویی خیال‌بافیها، دروغ‌پردازیها و افسانه‌های پیشینیان است و دینی که ما بر سر آنیم از نیاکانمان به ما رسیده است و ما پیرو آنانیم و راهشان را در پیش گرفته‌ایم و هم چون آنان زندگی می کنیم و می‌میریم. هیچ رستاخیز و قیامتی، پاداش و کیفر و بهشت و دوزخی در کار نیست و هرگز ما عذاب نخواهیم چشید و آن چه می گویی دروغ است. آری! هود را تکذیب کردند و خداوند نیز آنان را با رسوایی و بدنامی تمام به وسیله‌ی باد تند سرد کُشنده، نابود کرد. [← فجر/۶ و ۷]، [← نجم/۵۰]، [← فصلت/۱۵]، [← حقاف/۲۵]...

این رویدادهای هولناک، همگی درس عبرتی است، تا خردمندان از آن پند گیرند و بیدار شوند...

داستان صالح ـ ع ـ و ثمود قومش

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ١٤١ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٤٢ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ ١٤٣ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٤٤ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ
الْعَالَمِينَ ١٤٥ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَا هُنَا آمِنِينَ ١٤٦ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٤٧ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ
طَلْعُهَا هَضِيمٌ ١٤٨ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ١٤٩ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٥٠ وَلَا
تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ١٥١ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ١٥٢ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ
مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ١٥٣ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٥٤ قَالَ هَذِهِ
نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ١٥٥ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ
١٥٦ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ١٥٧ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ ١٥٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٥٩

توضیح واژه‌ها

أَتُتْرَكُونَ: آیا رها می‌شوید؟ استفهام انکاری و مفید نفی است؛ یعنی، هرگز در این ناز و نعمت ماندگار نخواهید شد. ما: نعمتها. ههُنا: این سرا، این دنیا. زُروعٍ: جمع زرع، کشتزارها. نَخلٍ: درختان خرما، نخلستانها. طَلْعٌ: شکوفه‌ی خرما، آغاز میوه‌ی خرما که هنوز در درون و پوسته و خوشه‌ی خرما می‌باشد و کم کم خود را نشان می‌دهد. هَضیمٌ: نرم و لطیف، شاداب، خوشه‌ی در هم فرو رفته، تر و تازه و رسیده. تَنحِتونَ: می‌تراشید. فارِهینَ: هنرمندانه، ماهرانه، چیره‌دستانه، استادانه، شادمانه، زبردستانه. المُسرِفینَ: اسرافکاران، افراط‌گران. یُفسِدونَ: تباهکاری می کنند، فساد برپا می کنند. المُسَحَّرینَ: افسون‌شدگان، جادوشدگان، بی‌خردان. آیَة: معجزه، نشانه. ناقة: شتر ماده، ماده شتر. شِرْبٌ: سهم آب، یک نوبت آب، یک روز آب، اختصاص یک روز آبشخور. سُوْء: آسیب، آزار، گزند و بدی. عَقَروا: پی کردند، کشتند. أخَذَهُم: آنان را فروگرفت، آنها را در بر گرفت.

ترجمه‌ی آیات

۱۴۱ـ مردم ثمود، پیامبران را دروغگو پنداشتند؛

۱۴۲ـ آن گاه که برادرشان، صالح به آنان گفت: مگر پروا ندارید؟

۱۴۳ـ من برای شما فرستاده‌ای مورد اعتمادم.
۱۴۴ـ از خدا پروا داشته باشید و از من پیروی کنید.
۱۴۵ـ و [بدانید:] در مقابل این رسالت، مزدی از شما نمی‌خواهم. پاداش من تنها بر عهده‌ی پروردگار جهان‌آفرین است.
۱۴۶ـ آیا شما آسوده و در ناز و نعمت این جهان رها می‌شوید؟
۱۴۷ـ در میان باغها و در کنار چشمه‌ساران.
۱۴۸ـ و در میان کشتزارها و نخلستانهایی که شکوفه‌هایشان تازه و لطیف است [می‌مانید]؟
۱۴۹ـ و با سرمستی برای خود از [دل] کوهها خانه‌هایی می‌تراشید؟
۱۵۰ـ از خدا پروا بدارید و از من پیروی کنید.
۱۵۱ـ و فرمان اسرافکاران را مپذیرید؛
۱۵۲ـ آنهایی که در زمین به تباهی می‌پردازند و در راه اصلاح نمی‌کوشند.
۱۵۳ـ ثمودیان گفتند: تو از افسون‌شدگانی.
۱۵۴ـ تو هم انسانی مانند ما هستی. اگر از راستگویانی، معجزه‌ای بیاور.
۱۵۵ـ گفت: این ماده شتری است که یک روز آب چشمه، سهم او و یک روز معین هم نوبت شماست.
۱۵۶ـ به شتر گزندی مرسانید؛ چون که عذاب روزی بزرگ، شما را فرا می‌گیرد.
۱۵۷ـ آنان، شتر را کشتند و سپس پشیمان شدند.
۱۵۸ـ عذاب، آنان را فروگرفت. بی‌گمان در این رویداد [مهم]، درس عبرتی بود؛ اما بیشتر آنان نگرویدند.
۱۵۹ـ آری! پروردگارت، پیروزمند بس مهربان است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان سرگذشت هود و عاد، اکنون سرگذشت صالح و ثمود شروع می‌شود. ثمودیان چون عادیان، عرب و در شهر حِجر میان وادی القُری و شام بر سر راه مدینه ساکن بودند و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می‌رفتند، از آن جا می‌گذشتند. پیامبر ـ ص ـ وقتی به غزوه‌ی تبوک رفت از همان جا عبور کرد...

شرح و بیان

۱۴۱ تا ۱۵۹ ـ مردم ثمود، در رفاه و آسایش، امن و امان و تندرستی، در میان باغها و بوستانهای تر و تازه و با طراوت و خوشبو و پر گل ریاحین می‌زیستند و به شادی و عیش و نوش به سر می‌بردند؛ اما هرگز به

خاطر آن همه نعمتهای الوان از خدا سپاسگزاری نمی کردند.

خداوند عین همان واژه‌ها و مطالبی که نوح و هود، درطلیعه‌ی گفتارشان به قوم خود گفته بودند، باز گو می کند تا دریابند که دعوت پیامبران، یکی است و از سرچشمه‌ی یگانه‌ای آمده و رسالت هر پیامبری بر آن پایدار و ماندگار است و این که: پیامبران در مقابل پیام‌رسانی هیچ گونه مال و ثروتی از مردم نمی‌خواهند و تنها از خدا امید پاداش دارند و بس. صالح خطاب به قومش می‌فرماید: چنان می‌پندارید که خدایتان، شما را در این سرای ناپایدار، جاودانه می گرداند و می گذارد از آن همه نعمت که اکنون در اختیار دارید، برخوردار شوید و همیشه شاد و سرمست از انواع ثمرات درختان گوناگون بخورید و ناسپاس باشید و برای عیش و نوش و لهو و لعب ـ بی آن که نیازمند باشید ـ با تمام مهارت و استادی در درون کوهها، خانه‌هایی برای خودنمایی بسازید!؟ [← نعام/۹۹]، [← ق/۱۰]. هان! از خدا بترسید و فرمانش را گردن نهید و از سران و رؤسایی که در گناه و خطا و عیاشی و بی‌شرمی غوطه‌ورند و جز شرک و کفر راهی دیگر نمی‌پویند، پیروی مکنید. آن سران تباهکار در سرزمین ثمودیان نُه قبیله بودند که سوره‌ی نمل به آن اشاره می کند. [← نمل/۴۸].

این سیاه‌بختان تاریخ در جواب صالح ـ سلام‌الله علیه ـ گفتند: تو سحرزده و دیوانه‌ای و سحر و جادو، بر عقلت چیره گشته است و دچار توهّم شده‌ای و هذیان می گویی. تو هم انسانی بیش نیستی و چون ما خوردن، خوابیدن، آشامیدن و... داری. چگونه می گویی از نزد خدا آمده‌ام؟! پس اگر راست می گویی، معجزه‌ای آشکار بیاور تا آن را ببینیم. صالح پیامبر گفت: این ماده شتر که به درخواست شما خدا آن را از دل کوه بیرون آورده، معجزه‌ی من است و شگفت این که: یک روز، آب چشمه‌ی آبادی شما را می‌نوشد و روز دیگر آب چشمه حق شماست. روزی برای این شتر و روزی برای شما. آزارش مدهید، خدا کیفرتان می کند.

آن مردم از بس نافرمان و بزهکار بودند، به سخن صالح گوش ندادند و شتر را با تیر زدند و کُشتند، سپس از کرده‌ی خود پشیمان شدند؛ چون از عذاب آسمانی بیم داشتند. این پشیمانی، پشیمانی بازگشت از گناه و بدکرداری نبود؛ بلکه از ترس عذاب بود که داشتند احساس می کردند. [← نساء/۱۸]. خداوند، آنان را به وسیله‌ی زلزله از پای درآورد و در خانه‌هایشان خاموش گشتند و از حرکت و بیان بازماندند، تا برای دیگران درس عبرتی باشند و جز معدودی ایمان نیاوردند...

داستان لوط ـ ع ـ و قومش

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ١٦٠ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٦١ إِنِّي لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ ١٦٢ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٦٣ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٦٤ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ١٦٦ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ
١٦٧ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ١٦٨ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ١٦٩ فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ١٧٠ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ١٧١ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٧٢ وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٣ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٤
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٧٥

توضیح واژه‌ها

أخوهُم: برادرشان، مانند: أخُ العرب، نه از جهت دین و اصل و نسب. أتأتونَ: آیا می‌آیید؟ در این جا؛ یعنی، آیا در می‌آمیزید، آیا میل می‌کنید؟ الذُّکرانَ: مردها، جمع ذَکَر. مِنَ العالَمینَ: در میان مردم جهان، در میان مردان و زنان. تَذَرُونَ (وَذر): رها می‌کنید، وا می‌گذارید، ترک می‌کنید. عادونَ (عدو): تجاوزگران، درگذرندگان از حدود شرع و عقل و فطرت سالم، تجاوزکنندگان از حلال به سوی حرام. مِنَ المُخرَجینَ: از بیرون رانده شدگان، از تبعیدشدگان، رانده‌شدگان. القالینَ (قلي): دشمن‌دارندگان، کینه در دل دارندگان، بسیار دشمن دارندگان. القالي: دشمن دارنده، کینه ورزنده. أهل: اهل و عیال، خانواده، وابستگان. أجمَعینَ: همگی. عَجوزاً: پیرزنی؛ یعنی، همسر لوط. الغابرینَ: بازماندگان. [← عرف/۸۳] دَمَّرنا: نابود کردیم. الآخَرینَ: دیگران، ساکنان شهر لوط. أمطرنا: باراندیم، سنگباران کردیم. [← هود/۸۲]. مَطَراً: بارانی از آتش گوگرد. المُنذَرین: هشدار داده شدگان، تهدید شدگان...

ترجمه‌ی آیات

۱۶۰ـ قوم لوط فرستادگان را دروغگو پنداشتند؛

۱۶۱ـ آن گاه که برادرشان، لوط به آنان گفت: مگر پروا نمی‌کنید؟

۱۶۲ـ من برای شما فرستاده‌ای مورد اعتمادم.

۱۶۳ـ از خداوند پروا داشته باشید و از من پیروی کنید.
۱۶۴ـ و [بدانید:] در مقابل این [امر خطیر] مزدی از شما نمی‌طلبم. پاداش من تنها بر عهده‌ی پروردگار جهان آفرین است.
۱۶۵ـ شما از میان مردان و زنان با مردان درمی‌آمیزید؟
۱۶۶ـ زنانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده است، وامی گذارید؟! آری! شما مردمی تجاوزگر هستید.
۱۶۷ـ گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری، قطعاً از رانده‌شدگان خواهی بود.
۱۶۸ـ گفت: راستی‌را، من از کردار شما بیزارم.
۱۶۹ـ پروردگارا! مرا و خانواده و پیروانم را از کردار [بد آنان] وارهان.
۱۷۰ـ ما او و کسان و پیروانش را همگی، رهانیدیم،
۱۷۱ـ مگر پیرزنی را که از بازماندگان بود.
۱۷۲ـ سپس، دیگران را سخت نابود کردیم.
۱۷۳ـ بارانی [از آتش گوگرد] بر سرشان فروریختیم. و چه بد است باران بیم‌داده‌شدگان!
۱۷۴ـ در این رویداد، درس عبرتی است؛ اما بیشتر آنان ایمان نیاوردند.
۱۷۵ـ آری! پروردگارت، ظفرمند بس مهربان است.

شرح و بیان

۱۶۰ تا ۱۷۵ ـ قرآن از هر پیامبری سخن بگوید و بارها آن را تکرار کند، هدف از آن، درس، نصیحت، پند و اندرز است، تا انسان در زندگی راه راست را برگزیند، در پی هوی و هوس نباشد، به سعادت و سرافرازی هر دو جهان رسد و نزد پروردگارش شرمسار نگردد. اینک سخن از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران مخلص و بزرگوار، لوط پسر هاران، پسر آزر، برادرزاده‌ی ابراهیم ـ سلام‌الله علیهما ـ است که خداوند او را به سوی ملتی پرجمعیّت و نافرمان روانه کرد که در بخشی از اُردن؛ یعنی سدوم، عَموره و سه شهر دیگر در کناره‌ی بحرالمیت (بحر لوط) ساکن بودند. آن قوم، چنان بدکار و پلید و نافرمان بودند که با باران آتش گوگرد و گاز همگی نابود شدند.

آری! لوط ـ ع ـ کار بی‌شرمانه‌ی آنان را ناپسند و شرم آور نامید و به سوی پروردگار فرایشان خواند تا بیدار شوند و از آن کار زشت و دور از ادب انسانی دست بردارند، هم‌جنس‌گرایی را ترک گویند و زنان پاک خود را رها نکنند؛ اما لوط را دروغگو انگاشتند، از فرمانش سربرتافتند و اندرزهای مهربانانه و مشفقانه‌ی او را نادیده گرفتند. باز لوط آنان را تهدید کرد و گفت: چرا کار ناپسندی که در جهان سابقه ندارد، انجام می‌دهید و به این گناه بس بزرگ و پلید مرتکب می‌شوید و با مردان بیگانه و غریب در

می‌آمیزید؟! [← عرف/۸۰]. بیایید با زنانتان همخوابه شوید و آبروی خود را پس بگیرید و از پلیدکاری دوری کنید. [← بقره/۲۲۲]. راستی، مردمی تجاوزکار و از حد درگذرنده‌اید.

قومش در جواب گفتند: ای لوط! اگر از این دعوت دست بر نداری و ما را به حال خود وانگذاری؛ از این شهر و دیار بیرونت می‌کنیم. [← نمل/۵۶]. لوط گفت: همانا من از کردار زشت و بی‌شرمانه‌ی شما، بسیار خشمناک و ناخشنودم، هرگز آن را دوست نمی‌دارم و از شما بیزارم. لوط دید که سخنش در نمی‌گیرد و به راهنماییهایش التفات نمی‌کنند، خدا را فراخواند، تا او و خاندان و پیراونش را از کردار زشت آن مردم ابله مصون بدارد و کیفر سخت و عقوبت سنگین آنان، دامنش را نگیرد.

پروردگار توانا نیز او و تمام زن و فرزند و مؤمنان را جز زنش که به لوط ایمان نیاورده بود، نجات داد. لوط و وابستگانش شبانه از شهر بیرون رفتند و آن پیرزن با بقیه‌ی مردم به جا ماند و هم چون آنان زیر خشم و قهر الهی نابود گشت و خاکستر شد [← هود/۸۱]؛ چون راز بَیت لوط را افشا می‌کرد و مردم را از نهفته‌ها خبر می‌داد...

فرمان خدا آمد، زلزله شروع و آن شهرهای تباه‌گشته زیر و زبر شد. [← هود/۸۲ و۸۳]. زلزله و آتشفشان هردو با هم آنها را به خاکسترِ سرد تبدیل کرد، تا عبرت آیندگان شوند.

داستان شعیب ـ ع ـ و قومش

كَذَّبَ أَصْحَابُ الأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۶ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلا تَتَّقُونَ ۱۷۷ إِنِّي لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۷۸ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۷۹ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلا
عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۸۰ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۱۸۱ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۲ وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلا تَعْثَوْا فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۳ وَاتَّقُوا
الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الأَوَّلِينَ ۱۸۴ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۸۵ وَمَا أَنْتَ إِلا
بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۱۸۶ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ ۱۸۷ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۸۸ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ
كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۸۹ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۹۰ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۹۱

توضیح واژه‌ها

الأیکَه: سرزمین قوم شعیب، درختان انبوه و درهم فرو رفته، نزدیک مدین، بیشه‌زار، درختستان [← حجر/۷۸]، [← همین/۱۷۶]، [← ص/۱۳]، [← ق/۱۴]. **أوفُوا الکَیل**: پیمانه را کامل کنید، پیمانه را به تمامی بپردازید. **المُخسِرینَ**: کم‌فروشان، کاهندگان. **وَزِنُوا**: بسنجید، وزن کنید. **القِسطاس**: ترازو، وسیله‌ی سنجش. **المُستَقیم**: درست، بی کم‌وزیاد. **لا تَبخَسُوا**: مکاهید. **لا تَعثَوْا** (عَثْوٌ، عَثْيٌ): فساد مکنید، تباهی به راه میندازید. **الجِبِلَّةَ**: گروه، دسته، نسلها، مردمی فراوان. **إنْ**: مخفف إنَّ، قطعاً، مسلماً. **أسقِط**: بیفکن، فرو ریز، بینداز. **کِسَفاً**: تکه‌ها، پاره‌ها، جمع کِسْفه. **الظُّلَّة**: سایه‌گستر، ابر سوزان. [← عرف/ ۱۷۱].

ترجمه‌ی آیات

۱۷۶ـ اهل اَیکه فرستادگان را دروغگو پنداشتند؛

۱۷۷ـ آن گاه شعیب به آنان گفت: مگر پروا ندارید؟

۱۷۸ـ قطعاً من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم.

۱۷۹ـ از خدا پروا داشته باشید و مرا پیروی کنید.

۱۸۰ـ و [بدانید:] در برابر این [امر خطیر] پاداشی از شما نمی‌خواهم، پاداش من تنها بر عهده‌ی پروردگار جهان‌آفرین است.

۱۸۱ـ پیمانه را به تمامی بپردازید و از کم فروشان مباشید.

۱۸۲ـ و با ترازوی درست وزن کنید.

۱۸۳ـ اموال مردم را مکاهید و در زمین فساد به راه میندازید.

۱۸۴ـ و از خدایی که شما و نسلهای نخستین را آفریده، پروا بدارید.

۱۸۵ـ گفتند: بی‌گمان تو از افسون‌شدگانی

۱۸۶ـ و تو هم انسانی مانند مایی و تو را از دروغگویان می‌دانیم.

۱۸۷ـ اگر راست می‌گویی، پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بینداز.

۱۸۸ـ شعیب گفت: پروردگارم به آن چه که انجام می‌دهید، بس آگاه است.

۱۸۹ـ مردم او را دروغگو خواندند و [سرانجام] عذاب روز ابر [سوزان]، آنان را فراگرفت. به راستی آن عذاب، عذاب روزی بس هولناک بود.

۱۹۰ـ بی‌گمان در این رویداد [مهم]، درس عبرتی است؛ اما بیشتر آنان، ایمان نیاوردند.

۱۹۱ـ آری! پروردگارت پیروزمند بس مهربان است.

شرح و بیان

۱۷۶ تا ۱۹۱ـ اَیکه، درختان فراوان و در هم فرورفته و در هم تنیده و انبوه است. ایکه، بیشه‌زارِ مالامال از درخت و مسکن و جایگاه مردم مدین بود. مدین، در بین خاک حجاز و فلسطین قرار داشت. این قوم، پیامبرشان، شعیب را دروغگو انگاشتند و از فرمانش سربرتافتند. شعیب، آنان را اندرز داد، اصول عقاید را به آنان گفت، از سنگ و چوب‌پرستی منعشان کرد و راه خدای یگانه را برایشان تبیین نمود و بی آن که مزد و پاداشی از آنان طلب کند، راه راست را فرا راهشان قرار داد و چون آن مردم در معاملات و وزن و پیمانه درستکار نبودند و سرفسادکاری و تباهی داشتند، به آنان هشدار داد که:

در داد و ستد با مردم، وزن و پیمانه را کامل کنید، حقوق کسی را تباه نگردانید، به مال و ثروت مردم، چشم طمع ندوزید [← عرف/۸۵]، [← هود/۸۵]. با ترازوی درست و دقیق وزن کنید. [← مطففین/۱تا ۴] به هیچ وجه در اموال مردم خیانت نورزید، در زمین راه فساد و بزهکاری در پیش نگیرید، از راهزنی، غارت‌گری، زورگویی دوری ورزید. در دل دیگران بیم و هراس میندازید و از کُشت و کُشتار، نابود کردن مزارع و کشتزار و غیره بپرهیزید [← بقره/۶۰]. از کیفر عذاب الهی بترسید، آن الهی که آفریدگار همه‌ی شما و تمام آفریده‌های پیشین است.

اما آنان با طنز و تمسخر جواب دادند: ای شعیب! تو انسانی سحرزده‌ای که خِرد را از دست داده‌ای. کسی به گفتار و اندرزهایت گوش فرا نخواهد داد. تو آدمی همانند مایی، با ما فرقی نداری. چه امتیازی بر ما داری و چه کسی تو را به پیامبری نزد ما فرستاده است؟! چنان می‌پنداریم که تو دروغگویی بیش نیستی. [← عرف/۸۸] ، [← هود/۸۷]. آن سیاه‌بختان با طنز و تشر گفتند: اگر راست می‌گویی که ما به عذاب آسمانی گرفتار خواهیم شد، پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بریز. شعیب در برابر این یاوه‌گوییهای ناموزون و درخواست ناپسند آنان، گفت: خدایم از کردار شما باخبر است. آری! سخن قریشیان، شبیه سخن آنان بود که به پیامبر خاتم می‌گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن‌گاه که از زمین چشمه‌ی آبی برایمان روان گردانی... [← سرء/۹۰تا۹۲]، یا این که می‌گفتند: بارالها! اگر این قرآن از سوی تو و حق است ما را سنگسار کن و یا به عذابی دردناک گرفتار گردان. [← نفال/۳۲]، [← طور/۴۴].

مردم اَیکه از تکذیب کردن شعیب دست نکشیدند تا خداوند، عذاب «یوم الظُّلّه» را برسرشان فروریخت، بدین گونه: گرمای بسیار سختی شروع کرد و هفت روز ادامه داشت، مردم نزدیک بود خفه شوند، نفسها در سینه حبس شد، همگی بی‌تاب گشتند و هیچ سایه و آبی اثر نداشت و آنان را خنک نگردانید، ناچار سر به بیابان نهادند و به زیر سایه‌ی ابری پناه بردند. نخست هوای خنک و نسیمی وزیدن گرفت. وقتی در زیر سایه‌ی ابر آتشبار گردآمدند، ناگهان صاعقه‌ای مرگبار از ابر جهید و سپس، آتش‌باران شدند و همگی سوختند و به خاکستر تبدیل گشتند.

این رویداد نیز هم چون شش داستان پیشین، پایان می‌یابد که: آوردن و تکرار سرگذشت و دعوتِ شعیب با آن همه مهر و محبت، درس عبرتی است؛هرچند بیشتر آنان نگرویدند و این که: خداوند شکست‌ناپذیر و بس‌مهربان است. [← یوسف/۱۱۱].

قرآن و موضعگیری مشرکان در برابر آن

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ ١٩٣ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ
الْمُنْذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ١٩٥ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الأَوَّلِينَ ١٩٦ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً
أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ١٩٧ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الأَعْجَمِينَ ١٩٨ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا
كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ١٩٩ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ٢٠٠ لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا
الْعَذَابَ الأَلِيمَ ٢٠١ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ٢٠٢ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ٢٠٣
أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ٢٠٤ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ٢٠٥ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ
٢٠٦ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ٢٠٧ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلا لَهَا مُنْذِرُونَ ٢٠٨
ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ٢٠٩ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ٢١٠ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا
يَسْتَطِيعُونَ ٢١١ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ٢١٢

توضیح واژه‌ها

إِنَّهُ: قطعاً قرآن. تَنـزِيلُ: فروفرستاده، وحی. الرُّوحُ الأَمِين: روح امین، جبریل، فرشته‌ی پیک. زُبُر: جمع زبور، کتابها، نوشته‌ها، صُحُف آسمانی. آيَة: دلیل، نشانه. الأَعجَمِين: غیر عرب‌زبانان. قَرَأَهُ: برای آنان می‌خواند. سَلَكنَاهُ: قرآن را راه دادیم، قرآن را وارد کردیم. المُجرِمِينَ: بزهکاران، اهل گناه. الأَلِيمَ: دردآور، دردناک. بَغتَةً: به ناگاه، ناگهانی. مُنظَرُونَ: مهلت‌یافتگان. يَستَعجِلُونَ: شتاب می‌جویند. أَفَرَأَيتَ ← أَخبِرنِي: مرا با خبر کن. مَتَّعناهُم: آنان را بهره‌مند گردانیدیم. ما أَغنَى: سودی نبخشید، ارزش نداشت. قَريَة: شهر و دیار. ذِكرَى: پند و یادآوری، درس عبرت. ما تَنَزَّلَتْ بِهِ: آن قرآن را شیطان فرود نیاورده است. ما يَنبَغِي: سزاوار نیست، برازنده نیست. السَّمع: گوش فرادادن. مَعزُولُونَ: محروم‌شدگان، معزول‌شدگان.

ترجمه‌ی آیات

۱۹۲ـ قطعاً این قرآن، وحی پروردگار جهانیان است.

۱۹۳ـ روح‌الامین آن را فروفرستاده است،

۱۹۴ـ بر قلب تو، تا از زمره‌ی هشداردهندگان باشی.

۱۹۵ـ [آن هم] به زبان عربی روشن،

۱۹۶ـ [که بیان] آن در کتابهای [آسمانی] پیشینیان آمده است.

۱۹۷ـ آیا همین نشانه برای [گرویدن] آنان دلیلی روشن نیست که علمای بنی‌اسرائیل از آن خبر دادند؟

۱۹۸ـ اگر قرآن را بر یکی از غیرعربها فرومی‌فرستادیم؛

۱۹۹ـ و او، آن را بر آنان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند.

۲۰۰ـ ما بدین گونه قرآن را در دلهای بزهکاران راه دادیم [تا حجت، تمام گردد]؛

۲۰۱ـ [اما] به آن ایمان نمی‌آورند تا [آن گاه که] عذاب دردآور را ببینند،

۲۰۲ـ که ناگهان آن عذاب بر سرشان فرو می‌ریزد و آنان [از آن] بی‌خبرند.

۲۰۳ـ آن وقت می گویند: آیا مهلتی به ما داده خواهد شد؟

۲۰۴ـ راستی، چرا کیفر ما را به شتاب می‌طلبند؟

۲۰۵ـ به من بگو: اگر سالها آنان را برخوردار کنیم؛

۲۰۶ـ سپس عذابی که بدان هشدار داده شده‌اند؛ به سراغشان بیاید،

۲۰۷ـ آن برخورداری از دنیا برایشان چه سودی در بر خواهد داشت؟

۲۰۸ـ ما مردم هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که هشداردهندگانی داشتند،

۲۰۹ـ [تا آنان را] پنددهند؛ زیرا ما ستمگر نیستیم.

۲۱۰ـ شیاطین، قرآن را فرود نیاورده‌اند.

۲۱۱ـ و آنان را نسزد و توان چنین کاری ندارند.

۲۱۲ـ آنها از شنیدن وحی محروم‌اند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

بخشی دیگر از داستان پندآموز و ارزنده‌ی جمعی از پیامبران ـ سلام‌الله علیهم ـ به منظور دلداری خاتم پیامبران، پایان یافت. این آیات نیز بر نزول قرآن بر قلب و روح محمد ـ ص ـ و رسالتش دلالت می کنند و این که، پایان سوره با سرآغاز آن متناسبند. [← همین/۵ و۶].

شرح و بیان

۱۹۲ تا ۲۰۷ـ این آیات به معرفی قرآن می‌پردازد که از سوی پروردگار جهانیان است و تشریع و احکامش به وسیله‌ی امینِ وحی، جبریل ـ سلام‌الله علیه ـ بر روان و دل و زبان پیامبر خاتم فرود آمد؛ [← ق/۳۷] تا مردم را هشدار دهد و راه راست را به آنان بنمایاند، آن هم به زبان خود مردمی که وحی در میان

آنان روی داد؛ زبان عربی آشکار و روان و دور از عیب و نقص. [← یوسف/۱و۲]. قرآنی که در کتابهای پیشین آسمانی وصفش به روشنی آمده است. [← آل عمرن/۱۸۴]، [← نحل/۴۴]، [← صف/۶].

گرچه هر قرنی سخن آری بود | لیک گفت سالفان یاری بود
نه که هم تورات و انجیل و زَبور | شد گواه صدق قرآن ای شکورا!

(مثنوی دفتر سوم، ۲۵۳۸)

آیا برای راستگویی پیامبر همین بس نیست که علمای اهل کتاب به خوبی از آن خبر دارند؟ [← عرف/۱۵۷].

به فرض محال اگر این قرآن بر پیامبری غیر عرب فروفرستاده می‌شد و آن را به شیوه‌ای رسا و گویا و درست برای مردم عرب می‌خواند، باز به او ایمان نمی‌آوردند و می گفتند: چرا قرآن به زبان عجمی آمده حال آن که پیامبر عرب است؟ [← فصلت/۴۴]. آری! خواه قرآن بر مردمی عرب و با زبان عربی فرود می‌آمد و مردم آن را گوش می کردند و شیوایی و اعجازش را نیک می‌شناختند، خواه بر مردمی غیرعرب فرستاده می‌شد، هر دو برِ آنان یکسان بود و مشرکان و کافران سنگ دل دشمن، ایمان نمی‌آوردند.

این آیه نیز طنز و نکوهشی است علیه مشرکان و بی‌باوران و امثال آنان که حق را می‌شناختند و بلاغت و ارزشهای والای قرآن را درک می کردند؛ اما تعصب و عیب و عار و استکبار، سبب می‌شد که خود را به نادانی بزنند و هم‌چنان سرگشته و بی‌راه بمانند.

خداوند، قرآن را بسیار گویا و زیبا و سهل وساده به وسیله‌ی پیامبری که از خودشان بود بر دلهایشان وارد کرد و اهمیت آن را به آنان فهماند، امّا دلی بیمار داشتند و بیدار نشدند و از پذیرش آن سرباز زدند [← نعام/۷] و به عذاب سخت گرفتار شدند و ناگهان عذاب آخرت ـ بی آن که خودشان دریابند ـ فرایشان گرفت و برایشان فرصتی باقی نگذاشت. این سیاه‌بختان در دنیا درخواست می کردند که هر چه زودتر و با شتاب، عذاب به سراغشان بیاید؛ چون به وقوع آن باور نداشتند [← عرف/۷۰و۷۷]، [← نفال/۳۲]، [← هود/۳۲]، [← عنکبوت/۲۹]، [← حقاف/۲۲]؛ اما اکنون که یقین دارند و عذاب الهی دامنگیرشان گشته است، درخواست مهلت می کنند تا ایمان بیاورند و کردار نیکو به جای آورند.

خداوند، راه دروغ را بر آنان می‌بندد و می گوید: اگر سالهای سال آنان از زندگی دنیا برخوردار شوند و در ناز و تنعم به سر برند، سپس عذاب مقرر، سراغشان بگیرد، آن ناز و نعمت به کارشان نخواهد آمد و عذاب را از دوششان بر نخواهد داشت؛ زیرا که برخورداری از متاع رنگارنگ دنیا، هر اندازه بیشتر باشد، باز اندک و پایان‌پذیر است. [← بقره/۹۶]، [← نازعات/۴۶]، [← لیل/۱۱]؛ اما عذاب آخرت پایان ندارد.

۲۰۸ تا ۲۱۲ ـ خداوند از انسان، پیمان ازلی ـ فطری گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند

و دری دیگر نجویند، حال اگر ملتی از این فرمان بسیار روشن سربرتافت و دوگانه‌پرست و بیگانه دوست و بزهکار شد، از راه پیام‌آوران راستین خود، به آنان هشدار می‌دهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت کیفرشان می‌دهد و این ستمی است که خودشان روا داشته‌اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. [← سرء/۱۵]، [← قصص/۵۹].

مشرکان، پیامبر را کاهن می‌پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله‌ی شیاطین برای او آمده است،همان گونه که کاهنان را از خبرهای غیبی آگاه می کنند. خداوند در ردّ این سخن گزاف و یاوه‌گویی می‌فرماید:

هرگز شیاطین شایسته‌ی آن نیستند و نمی‌توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحی الهی محروم و معزولند واین هم، به سه دلیل غیرممکن است:[تفسیر ابن کثیر]

أ: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاری و گمراهی بندگان خدا نیست، حال آن که آیات قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگونی بس‌بزرگی مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند [← حشر/۲۱] و متلاشی می‌شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی‌توانند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها درگوشه‌ای قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تیرهای کوبنده‌ی شهاب علیه آنها پر است. [← جن/۸ و۹]. در این صورت شیاطین یارای گوش‌فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان ونگهدار قرآن است. [← حجر/۹].

پندهای ربّانی

فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ٢١٣ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ٢١٤ وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢١٥ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ٢١٦ وَتَوَكَّلْ
عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ٢١٧ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ٢١٩ إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٢٢٠

توضیح واژه‌ها

فلا تَدْعُ: مخوان، به نیایش مخوان، بندگی مکن. مَعَ الله: همراه خدا. عَشیرَتَکَ: بستگان نزدیکت، خویشاوندانت. إخفِضْ (خَفْض): بگستران، فروگستر، خاکسار باش. [← حجر/۸۸]. عَصَوْكَ: از تو سرپیچی کردند، فرمانت را نپذیرفتند، از تو پیروی نکردند. تَقُومُ: برمی‌خیزی، برای نماز شب به پا می‌خیزی. تَقَلُّبَكَ: حرکات تو، سجده و رکوعت. السّاجدینَ: سجده‌برندگان، سجده کنندگان. السَّمیعُ: شنوا.

ترجمه‌ی آیات

۲۱۳ـ با خدا، خدای دیگری پرستش مکن که از جمله‌ی عذاب‌دیدگان خواهی شد.

۲۱۴ـ خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده.

۲۱۵ـ و برای مؤمنانی که تو را پیروی می‌کنند، فروتن باش.

۲۱۶ـ و اگر از فرمانت سرپیچی کردند، بگو: من از کاری که می‌کنید، بیزارم.

۲۱۷ـ و بر خدای عزیز مهرورز توکل کن،

۲۱۸ـ آن خدایی که هرگاه [برای عبادت] برمی‌خیزی، تو را می‌بیند؛

۲۱۹ـ و حرکت تو را در میان نمازگزاران [می‌نگرد].

۲۲۰ـ او، همان شنوای داناست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیه‌های پیشین با آوردن سرگذشت و بیان داستان پیامبران، دل مبارک پیامبر خاتم را آرامش داد، سپس بر رسالتش دلیل اقامه کرد و سؤال منکران را پاسخ و پیامبر را به امر تبلیغ و هشدار به نزدیکان و خویشاوندان

و مهربانی و فروتنی با مؤمنان دستور داد و در نهایت به پیامبر می گوید، تا بر خدای مهربان توکل کند.

شرح و بیان

۲۱۳ تا ۲۲۰ـ این آیات در مسیر تبلیغ و رسالت، شامل مطالب زیر است:

۱ـ در فریادرسی و بندگی کسی را شریک خدا قرار ندهیم و از دوگانه‌پرستی حذر کنیم؛ چون عبادت خالص، فقط شایسته‌ی خداست و شرک مَنشأ گناه.

این فرمان، پیامبر را به اخلاص بیشتر در عبادت تشویق می کند. خداوند به پیامبر امر می کند که خویشاوندان خود را به سوی حق فرا خواند و به آنان هشدار دهد تا حق گرا باشند. این خطاب (وَ اَنـذِرْ...) هرچند خطاب به پیامبر است؛ اما در حقیقت، متوجه همه‌ی مردم می‌شود.

۲ـ این هشدار و انذار به نزدیکانش، بخشی از وظایف عمومی حضرت است که باید تمام بشریّت را بدان هشدار دهد که این آیه‌ها به آن اشاره می کنند: [← نعام/۹۲]، [← فرقان/۱]، [← شوری/۷].

معمولاً همراه انذار، تبشیر و بشارت می‌آید: [← مریم/۹۷]، [← حزب/۴۵ و ۴۶].

۳ـ مهربانی و تواضع و فروتنی با مؤمنان: ای محمد! با پیروان مؤمن و درستکارت، مهربان، دلسوز و فروتن باش تا به دلهایشان گرمی و محبت بیشتری بدهی و بیشتر امیدوار گردند و آسوده‌خاطر شوند. حال اگر کسی از میان خویش و بیگانه از دستوراتت نافرمانی کرد، بگو: من از تمام کردار بد شما بیزارم و روز قیامت کیفرش را خواهید دید.

۴ـ تمام کارهایت را به خدای توانا و انتقام گیرنده از دشمن و مهربان با دوستان واگذار کن؛ آن خدایی که تو را در وقت نمازگزاردن ـ چه شب چه روز ـ می‌نگرد و رکوع و سجود و قیام و قعودت را می‌پاید. آری! انسان هنگام سجود و رکوع بیشتر به خدا نزدیک می‌شود. آن خدایی که از گفتار، کردار، رفتار، حرکات و نیّات همه‌ی بندگانش خبر دارد. و شنوا و داناست. [← یونس/۶۱]، [← طور/۴۸].

نگاهی به این آیات

۱ـ مساوات و یکسانی در برابر وظایف شرعی بدون استثنا: خداوند، پیش از همه کس به پیامبر خاتم دستور می‌دهد تا به نزدیکانش هشدار دهد که رستگاری را از راه کردار نیکو به دست آورند. این امر مهم، تمام امتیازات اصل و نسب را در اسلام لغو می کند و هیچ کس در برابر حکم و قانون الهی معاف نیست و باید هر انسان مکلّفی به وظایفی که خدای دانا مقرر فرموده، عمل کند.

۲ـ آیه‌ی «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ» و چند حدیث نبوی در این باره دلالت دارند که خویشاوندی نسبی بدون انجام وظایف و کردار و رفتار درست، سودمند نیست و هر انسانی در گرو کردار خویش است و بس.

۳ـ نیکویی و خوشرفتاری و صمیمت حضرت با پیروان و وابستگان و نزدیکانش، نشانه‌ی حسن تدبیر است که فواید و ارزشهای زیادی در بر دارد. این است که خداوند به پیامبر خود امر می کند که با مسلمانان، نیک رفتار و فروتن باشد. اگر از کسی از آنان کار بدی روی داد، او از آن کار بد بری است.

۴ـ در همه‌ی امورِ دین بر خدا توکل کردن و کارها را به او واگذار نمودن؛ چون خدا به پیامبرش این گونه فرمان می‌دهد.

۵ـ مصون ماندن پیامبر نور و رحمت از تمام بدیها و ناپسندیها و بر دشمنانش پیروز شدن و دیگر این که: خداوند، از تمام رازها و نیایشهایش خبر دارد...

ردّ دروغگوییهای مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۲۲۱ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۲۲۲ يُلْقُونَ السَّمْعَ
وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ۲۲۳ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۲۲٤ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ
۲۲۵ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لا يَفْعَلُونَ ۲۲۶ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۲۲۷

توضیح واژه‌ها

أُنَبِّئُكُم: به شما خبر می‌دهم، شما را آگاه می‌سازم. تَنَزَّلُ: فرود می‌آید، نازل می‌شود. أفّاك: تهمت‌زن، بسیار دروغزن. أثيم: گناهکار، بزهکار. يُلقون السَّمعَ: گوش فرا می‌دهند. الشُّعراءُ: جمع شاعر، سرایندگان شعر. الغاوُون (غَوي): گمراهان، سرگشتگان. وادٍ: وادی، دره، وادیِ انواع سخن و فنون آن در قالب شعر. يَهيمُونَ (هَيْم): سرگردانند، سرگشته‌اند، بی‌هدف‌اند. إنتَصَرُوا: [اسلام را] کمک می‌کردند، یاری می‌دادند. ظُلِموا: مورد ستم قرار گرفتند، ستم دیدند. مُنقَلَبٍ: بازگشت، بازگشتگاه. يَنقَلِبونَ: باز می‌گردند.

ترجمه‌ی آیات

۲۲۱ـ آیا شما را باخبر کنم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟!

۲۲۲ـ بر کسانی که بسیار دروغگو و بزهکارند، فرود می‌آیند.

۲۲۳ـ و [مخفیانه به شیاطین] گوش فرا می‌دهند و بیشترشان دروغگویند.

۲۲۴ـ گمراهان، از شعرای [منحرف] پیروی می‌کنند.

۲۲۵ـ مگر نمی‌بینی که آنان در هر راهی سرگشته‌اند؟

۲۲۶ـ و چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند؟

۲۲۷ـ مگر آن شعرایی که مؤمن‌اند و کارهای شایسته می‌کنند و خدا را فراوان به یاد می‌آورند و چون مورد ستم قرار گیرند به دفاع بر می‌خیزند و کسانی که ستم ورزیده‌اند، خواهند دانست که به کدامین بازگشتگاه راه خواهند بُرد!!؟

سبب نزول آیه‌ی ۲۲٤ تا آخر سوره(۲۲۷)

ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل می کنند که فرمود: دو مرد در زمان پیامبر، یکی از انصار و دومی از طایفه‌ای دیگر، با شعر یکدیگر را هجو می کردند و دشنام می‌دادند وهمراه هرکدام نیز گمراهان و ابلهان طایفه‌ی خود حضور داشتند.

ابن ابی حاتم از عروه روایت می کند: وقتی آیه‌های ۲۲۴ تا ۲۲۶ نازل شد، عبدالله پسر رواحه ـ یکی از شعرای مؤمن و بزرگوار ـ گفت: خدا می‌داند من هم یکی از آنانم. در این هنگام آیه‌ی «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا...» نازل شد.

این جریر و حاکم از ابی‌حسن برّاد نقل می کنند: وقتی آیه‌ی ۲۲۴ شرف نزول یافت، عبدالله پسر رواحه، کَعْب پسر مالك و حسّان پسر ثابت، خدمت پیامبر رفتند و گفتند: خدا این آیه را نازل کرده‌است و می‌داند ما شاعریم. در این صورت، ما نابودشدگانیم. پس از این گفتگو:آیه‌ی ۲۲۷ نازل گشت. پیامبر آن سه نفر را فراخواند و آیه را برایشان تلاوت فرمود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

این آیات، بازگشت و گردشی در سوره و پیرامون قرآن است. سرآغاز سوره بیان داشت که از سوی پروردگار جهان‌آفرین نازل گشته و این بازگشت و دورِ تازه، لیاقت و شایستگی شیاطین را نفی می کند که برای پیامبر از آسمان قرآن بیاورند؛ آنها به نزد دروغگویان بزهکار و کاهنان گمراه و سرگشته می‌روند، تا پیامهای اهریمنانه و شر خود را به آنان القا کنند. ساحت مبارك پیامبر از شعر و شاعری و خیالبافی و از وادی هجو و مدح بی‌جا، پاك و بیزار است و جز حق و راستی چیزی بر زبان نمی‌آورد...

شرح و بیان

۲۲۱ تا ۲۲۷ـ این آیات دو نسبت دروغی را از قرآن و پیامبر نفی می کند: یکی کهانت (پیشگویی، کاهنی، فالگویی) و دیگری شاعری. بدان که: قرآن نه از جنس کهانت است و نه از نوع شعر و حضرت رسول هم نه کاهن و نه شاعر است و برنامه‌اش غیر از برنامه‌ی شعر و شاعری است؛ قرآن، راه مستقیم و روشنی است و مردم را به سوی هدف معینی فرا می‌خواند و هدایت می کند. قرآن، هوی و هوس نیست که به دلخواه دگرگون شود، دعوت و فرمان آسمانی است و جز راه راست نمی‌پوید. قرآن به ما خبر می‌دهد که شیاطین در پوست کاهنان دروغگو و فاسقان مال‌اندوز منحرف می‌خزند و از آن راه مردم را می‌فریبند، که این هم نزدِ مردم عرب پیش از اسلام، تأثیر به سزایی داشت.

شعرای بی‌هدف و سرگشته به گفتار خود عمل نمی کنند؛ چون در عالم خیال‌پردازی و دروغ‌بافی و

احساسات زودگذر خود، به سر می‌برند و آن را بر واقعیت زندگی ترجیح می‌دهند. در مدح و هجا فرو می‌روند، هوی و هوس را حاکم می‌کنند، دروغ می‌بافند، گاهی به هجو می‌پردازند، زمانی دَم از راستی می‌زنند، گاهی تمسخر می‌کنند، زمانی شاد و گاهی در غم و اندوهند، درتمجید و ستایش این و آن از خدا پروا نمی‌کنند، احوال پایداری ندارند و مردم سرگردانی، پیرو آنان است؛ اما با این وصف، اسلام با شعر و هنر به خاطر هنر بودنش سر ستیز ندارد. قرآن در این جا شعرای متعهد و مؤمن و دلسوز را از دیگر شاعران هرزه‌گو و بی‌قید و بند، مستثنی می‌کند که: شعرای با ایمان و شایسته، کسانی‌اند که از خدا زیاد یاد می‌کنند و شعرشان بیشتر در مسیر توحید و شناخت و ارشاد و تشویق بر اطاعت از فرمان کردگار است. از روی حکمت و درایت شعر می‌سرایند. مولانا می‌گوید:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم　　　تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

و اگر مورد ستم و فشار قرار گیرند، به وسیله‌ی سرودن شعر، به انتقام می‌پردازند، همان گونه که شعرایی چون حسّان، کعب، عبدالله رواحه و... ـ رض ـ علیه مشرکان ودشمنان ستمگر شعر می‌سرودند. هم‌چنین شعرای بزرگواری مانند: شیخ محمد بوصیری، احمد شوقی، مولانا و سعدی و امثال آنان در هر عصر و دوره‌ای با سربلندی و مؤمنانه زیسته و از خود آثار ارزنده و مطلوبی بر جای گذاشته‌اند. عطار می‌گوید:

شعر و شرع و عرش از هم خاستند　　　این دو عالم زین سه حرف آراستند

قطعاً ستمگران و کفرورزان و روی گردانان از اندیشیدن در این آیات روشن و گویا خواهند دانست که پس از مرگ چه جایگاه بسیار بدی دارند.

نکته: امام شافعی ـ رض ـ می‌فرماید: «شعر نوعی از سخن است؛ پس شعر خوب همانند سخن خوب پسندیده؛ و بد و ناپسند و هجویات نیز همانند سخن زشت و ناهنجار است. شعر به ذات خود ناپسند نیست، محتوا و مضمون، معیار خوبی و بدی آن است. شعر در میان مردم عرب اثر بزرگ و موقعیت ویژه‌ای داشت.»

ابوعُمر پسر عبدالبر ـ رحمه الله ـ می‌گوید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان،شعر پاک را ناپسند ندانسته‌اند، حتی برخی شعر سروده و یا به آن مثال آورده و یا از آن گوش فراداده‌اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود،که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است...

حضرت رسول ـ ص ـ شعر حسّان‌بن‌ثابت را می‌شنید و تحسین می‌کرد. و حضرت شافعی ـ س ـ در عصر عبّاسی، بسیاری پیام‌های انقلابی و نکات بزرگ اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می‌رسانید. و پیروانش اشعار ایشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع‌آوری و تدوین کرده‌اند.

مکی

۹۳ آیه

نمل

قرآن و اثر و رسالت آن

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ١ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ٢ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٣ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ
فَهُمْ يَعْمَهُونَ ٤ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الأَخْسَرُونَ ٥ وَإِنَّكَ
لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ٦

توضیح واژه‌ها

طس: طا، سین. حروف مقطع و برای تحدّی با مردم عرب است[← بقره و...]. تِلْكَ: این آیات. [← یوسف/۱]. هُدىً: هادی، هدایت. [← بقره/۱]. بُشرَی: مژده‌ده، مژده‌رسان، بشارت. يُقيمونَ: برپا می‌دارند، [← بقره/۳]. يُوقِنونَ (يَقَن، يَقِنْ): [← بقره/۴]. زَيَّنّا: آراسته‌ایم. يَعمَهونَ: سرگشته‌اند، سرگردانند، متحیرند. الأَخْسَرينَ: جمع اخسر، زیانکارترین. تُلَقَّي: القا می‌شود، رسانده می‌شود.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ طا، سین. این آیاتِ قرآن و کتابِ روشنگر است.

۲ـ [که مایه‌ی] هدایت و بشارتِ مؤمنان است.

۳ـ آنان که [به طور شایان] نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و قطعاً به روز بازپسین یقین دارند.

۴ـ [اما] کسانی که به روز بازپسین ایمان ندارند، کردارشان را در نظرشان می‌آراییم و آنان در سرگردانی به سر می‌برند.

۵ـ آنان، کسانی‌اند که عذاب بدی پیش رو دارند و در آخرت هم زیانکارترین‌اند.

۶ـ تو [ای محمد!] قرآن را از جانب خدای فرزانه‌ی دانا دریافت می‌داری.

شرح و بیان

این سوره در مکه پس از سوره‌ی شعراء شرف نزول یافته و نود و سه آیه است. وجهِ تسمیه‌اش به سوره‌ی نمل این است که در «وادی نمل» مورچه‌ای به سایر مورچه‌ها گفت: به لانه‌هایتان بروید، تا در زیر سُمِ اسبان لشکر سلیمان له و لگدمال نشوید. سلیمان که این را شنید، خندید و از پروردگارش التماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می‌فهمد، توفیق سپاسگزاری‌اش را نیز به او عطا فرماید. نام دیگر این سوره، «سلیمان» [الدُّر المنثور] و «هدهد» است. [احکام القرآن ابن عربی]

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی پیشین

۱ـ این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داوود و سلیمان ـ سلام‌الله علیهما ـ انگار تتمه و مکمل سوره‌ی شعراء است.

۲ـ سوره‌ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که ـ به ترتیب ـ در آیه‌های [۷ تا ۱۴]، [۴۵ تا ۵۳] و [۵۴ تا ۵۸] به آن اشاره شده است.

۳ـ سه سوره‌ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده‌اند...

۴ـ همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز شعراء می‌فرماید: «تِلكَ آياتُ الكتابِ المُبين»، در این سوره می‌فرماید: «تِلكَ آياتُ القُرآنِ وَ كِتابٍ مُبينٍ».

۵ـ هر دو سوره در مورد دلداری پیامبر و اندرزهای ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند...

موضوع و محتوای سوره

این سوره هم چون سایر سوره‌های مکّی، از توحید، نبوت و معاد سخن می گوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته‌ی سعادتمند و نیکوکار و سیاه‌بخت و بدکار تقسیم می کند و درباره‌ی پاداش و کیفر هرکدام سخن می گوید و به مشرکان اعلام می‌دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت‌پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند...

۱ تا ۶ ـ این آیات، گویا و روشن و هادی و راهنمای مؤمنان اندیشمند است [← نساء/۱۷۵]، [←توبه/۱۲۴].

قرآن کتابی است که دل را مورد خطاب قرار می‌دهد، نور خود را در آن فرومی‌نهد، بیدارش می کند و پژمردگیها و آلودگیها را می‌زداید؛ اما دل‌مرده‌ی خشکیده از درکش ناتوان و حتّی منکر آن است.

قرآن در وصف مؤمنان می گوید: آنان، کسانی‌اند آن طور که بایسته و شایسته است، نماز می گزارند، در بارگاه پروردگارشان به راز و نیاز می‌ایستند و تمام وجودشان غرق در ذکر و مناجات و بندگی است. زکات مال به در می کنند، تا درون را از تیرگیها پاک گردانند، به روز آخرت و کیفر و پاداش یقین دارند،

در انجام مسؤولیتها و وظایفی که پروردگارشان مقرر فرموده، فروگذار نیستند، به خشنودی و الطاف او امیدوارند و هرگز تردید را به دل راه نمی‌دهند؛ اما منکران روز قیامت، به دلیل نهاد ناسالم، کردار ناپسندشان در نظرشان آراسته می‌گردد و نیکش می‌پندارند و دیده‌ی دلشان کور و نابیناست و از درک خوب و بد درمی‌مانند و سرگشته و حیران‌اند و به سوی راه راست حرکت نمی‌کنند... [← نعام/۱۱۰]. خدا نیز یاور آنان نیست.

ای محمد! قرآن را برگیر و فراگیر و به دستوراتش عمل کن؛ چون از سوی خدای فرزانه و دانا به تو رسیده و در نهایت عدل و داد است. [← نعام/۱۱۵].

قصه‌ی موسی در وادی مقدس

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ ۷ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۸
يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۹ وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ
يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ۱۰ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ
سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ
إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۱۲ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ
مُبِينٌ ۱۳ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۱۴

توضیح واژه‌ها

آنَسْتُ: دیده‌ام، مشاهده کرده‌ام. سَآتِیکُم: برایتان خواهم آورد. شِهاب: هر چیز درخشانی، شعله، اخگر. قَبَس: برگرفته‌ای، مقداری، شعله‌ای [← طه/۱۰]. مقداری آتش که از آتشی دیگر برداشته شود و به جای دیگری ببرند. تَصطَلُونَ (صَلْي): برافروختن، بریان کردن. مانند: «صَلَيْتُ الشّاةَ» گوسفند را بریان کردم [← نساء/۱۰]، [← یس/۶۴]، [← علی/۱۲]، [← غاشیه/۴]، [← نشقاق/۱۲] و... خود را گرم می کنید.[← رجوع/۱۸۵۶]

النّارُ فَواکهُ الشّتاء فَمَن یُرِد أکْلَ الفَواکه شاتیاً فَلیَصطَلِ

نُودِيَ (نَدي): ندا داده شد. بُورِکَ: مبارک باد، مبارک است. مَن فِي النّارِ: آن کس که در [نزدیکی] آتش است؛ مراد نور الهی. وَ مَن حَولَها: و آن کس که پیرامون آن است. مَن فِي‌النّار و مَن حَولَها: موسی و فرشتگان بودند ـ سلام الله علیهم ـ آن جایگاه مبارک یعنی: نودِيَ مِن شاطِئِ الوادِ الأیمَنِ فِي البُقعَةِ المُبارَکَة [← قصص/۳۰] وَلّی: پشت کرد، روی برگرداند. تَهتَزُّ(هَزَّ،هَزز) : می‌جنبد، حرکت می کند. جانٌّ: مار، ماری، ماری سریع و چابک. مُدبِراً: پشت کنان. لَم یُعَقِّبْ: به عقب باز نگشت، پشت سرش را نگاه نکرد. سُوءٍ: بدی. بَیضاء: سپید، درخشان. مِن غَیرِ سُوءٍ: بدون آسیب، بدون هیچ گونه عیب و بیماری برص (پیسی). تِسْعِ آیاتٍ: [← سر/۱۰۱]. مُبصِرَةً: آشکار و روشن، بدون ابهام، روشنگر. جَحَدوا بِها: آنها را آشکار کردند، آنها را قبول نداشتند. إستَیقَنَتها: به آنها باور داشتند، به آنها یقین داشتند. ظُلماً: ستمگرانه، از روی ستم. عُلُوّاً: خودخواهانه، از روی خودخواهی و تکبر. مُفسِدِین: تباهکاران، تباه‌پیشگان.

ترجمه‌ی آیات

۷ـ[ای محمد! به یاد آور] آن گاه را که موسی به خانواده‌اش گفت: من [از دور] آتشی می‌بینم. از آن خبری یا شعله‌ی آتشی برایتان می‌آورم، تا خود را گرم کنید.

۸ ـ وقتی به آن آتش رسید، آوایی برخاست که: مبارک باد، آن که نزدیک این آتش و آن که پیرامون آن است و خدا، پروردگار جهانیان، پاک و بی عیب است.

۹ـ ای موسی! این منم خدای ظفرمند و فرزانه.

۱۰ـ عصایت را بینداز. وقتی آن را دید که هم چون ماری می‌جنبد، پشت کرد و به عقب نگریست. [گفتیم:] ای موسی! مترس؛ چون پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند،

۱۱ـ مگر کسی که ستم کرده باشد؛ [که اگر] پس از بدی، نیکی را جایگزین گرداند، بداند که من آمرزگار مهربانم.

۱۲ـ دستت را در گریبانت فروبر که سفیدی بی‌عیب بیرون می‌آید. اینها از نشانه‌های نُه گانه‌ای است که به سوی فرعون و قومش ببری که مردمی نافرمانند.

۱۳ـ هنگامی که آیات روشن ما به آنان رسید، گفتند: این سحری آشکار است.

۱۴ـ هرچند در دل به آن یقین داشتند؛ اما ستمگرانه و از روی تکبر آن را انکار کردند. پس بنگر که فرجام تبهکاران چگونه بود؟

شرح و بیان

۷ تا ۹ ـ خداوند قصه‌ی موسی را از آن جا شروع می‌کند که چگونه او را برگزید، هم سخن خود قرارش داد، با او نَجوا کرد، نشانه‌های بزرگ و روشن و دلایل گویا به او بخشید و او را به سوی فرعون و سران و مستکبران نافرمان فرستاد. آنان، پیامبری موسی را انکار کردند و کفر ورزیدند و از فرمانش سرپیچی نمودند.

بله! موسی از سرزمین مَدین بازگشت تا به زادگاهش مصر برود، در تاریکی شبِ سرد، راه را گم کرد و همسرش به آتش نیاز داشت؛ موسی به وی گفت: از دور آتشی می‌بینم که می‌درخشد. رفت تا از راه بپرسد و یا شعله‌ای از آن آتش بیاورد. آری! هم چنان شد که گفت: وقتی از آن مکان درخشان، به نزد خانواده‌اش بازگشت، خبری مهم؛ یعنی، پیامبری و رسالت و نوری عظیم؛ یعنی، نور رسالت ـ نه آتش ـ بیاورد. وقتی موسی به آن آتش رسید، خداوند او را ندا داد و باخبر کرد که آن مکان، مقدس و مبارک است و از جمله‌ی برکاتش این که: خداوند، آن بقعه‌ی مبارک را [← قصص/۳۰] محل گفتگوی خدا با موسی و دادن رسالت به او قرار داد.

پس ای موسی! آن نور پیامبری، بر تو مبارک باد! و آن چه از فرشتگان گرداگرد تو هستند، مبارک و خجسته است. و بدان که: من پروردگار جهانیانم که با تو هم‌سخنم و من از ضعف و درماندگی پاک و بلندمرتبه‌ام.

۱۰ تا ۱٤ ـ آن گاه خدا به موسی امر کرد عصایش را بر زمین بیندازد تا معجزه‌ی خود را پیش از دیگران ببیند. او عصا را انداخت، به ماری بزرگ و تند و چابکی درآمد و به حرکت افتاد. وقتی موسی آن را چنین دید، از ترس فرار کرد و به پشت سرش التفات ننمود. [← توبه/۲۵]. خدا بیم و هراس را از دل او برداشت و گفت: مترس؛ من تو را به پیامبری برگزیدم؛ پیامبری، پیشوا و دارای جاه و مقام والا. پیامبران مرسل نزد من از چیزی نمی‌ترسند.

إِلَّا مَن ظَلَم... این آیه، استثنایی بزرگ و بشارتی مهم برای مردم است که: اگر کسی بر خود یا دیگران ستم ورزد و کار بد انجام دهد، سپس توبه‌کنان از آن کردار دست بردارد و بازگردد، به سوی پروردگار آید و بدیها را به نیکی تبدیل کند، خدا توبه‌اش را می‌پذیرد. [← نساء/۱۱۰]، [← طه/۸۲].

ای موسی دستت به جیب پیراهنت فرو کن و سپس بیرون آور، انگار ماه تابان است که سفید و بی‌عیب می‌درخشد.

بدان که: معجزه‌ی نخست موسی ـع ـ این بود که ـ به اراده‌ی خدا عصای بی‌جان را، جان بخشید. دوم، به فرمان خدا دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی با این دو نشانه و نشانه‌های فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [← سرء/۱۰۱].

عصا، سَنَةٌ، بَحرٌ، جَرادٌ و قُمَّل   یدٌ ودَمٌ بعدَ الضَّفادِع طوفان

(قاموس فیروزآبادی)

فرعون و پیروانش، مردمی تباهکار و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگرویدند و تسلیم نشدند؛ بلکه آن را سحر و افسون خواندند و تکذیبش کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ستم کردند و از پیروی حق تکبر ورزیدند. [← مؤمنون/۴۶]، همان گونه که شیوه‌ی سران کفرپیشه‌ی قریش و دیگر مستکبران است.

ای پیامبر خاتم و ای مردم! ببینید که فرجام فرعون و اطرافیانش چه شد؟

قصه‌ی داود و سلیمان و نعمتهای بزرگ خدا

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ
الْمُؤْمِنِينَ ١٥ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ١٦ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ
فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٧ حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا
مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٨ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا
وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ١٩

توضیح واژه‌ها

عِلماً: علم شریعت و احکام، داوری میان مردم، منطقُ الطیر (زبان پرندگان) و... فَضَّلَنا: خدا ما را برتری داده است؛ یعنی، نبوت، دانش، مسخر کردن جن و انس وشیاطین. وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ: سلیمان از پدرش، داود، پیامبری، دانش و فرمانروایی به ارث بُرد. عُلِّمنا: تعلیم یافته‌ایم، آموزش دیده‌ایم. مَنطِقَ الطَّیر: زبان مرغان، سخن پرندگان. حُشِرَ: گرد آورده شد. یُوزَعونَ: سر و سامان داده می‌شوند، منظم صف می‌بندند که هر کس جای خود را بشناسد و جابه‌جا نشوند، بازداشته می‌شوند تا اول و آخرشان به هم برسند، در کنار هم گردآوری می‌شوند و سپس حرکت می‌کنند. وادي النَّمل: دره‌ی مورچگان، منطقه‌ی مورچگان. دره‌ای در سرزمین شام که مورچه‌ی فراوان داشت. برخی می گویند: در سرزمین یمن بوده است. نَملَة: ملکه‌ی موران که لشکر سلیمان را دید. لا یَحطِمَنَّکُم (حَطْم): شما را پایمال نکنند، شما را در هم نشکنند و له نکنند. وَ هُم لا یَشعُرونَ: آنان درک نمی‌کنند، بدون توجه، ندانسته و غافل، در صورتی که متوجه نباشند، ناآگاهانه. تَبَسَّمَ ضاحِکاً: لبخندزد، دهان به خنده گشود، خندید. أوزِعني: به من الهام کن، [نعمت سپاسگزاری را] در دلم افکن، مرا کمک کن. تَرضاهُ: آن را می‌پسندی.

ترجمه‌ی آیات

۱۵ـ به داود و سلیمان دانشی بخشیدیم و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد.

۱۶ـ سلیمان، وارث داود شد و گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته و از هر نعمتی به ما داده‌اند. این،عنایت بس آشکاری است.

۱۷ـ لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان گردآوری شدند و همگی به صف حرکت می‌کردند،

۱۸ـ تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به درون لانه‌هایتان بروید، مبادا سلیمان و لشکریانش ـ ندانسته ـ شما را در هم کوبند.

۱۹ـ سلیمان از سخن آن مورچه، دهان به خنده گشود و گفت: ای پروردگار! یاری‌ام کن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای، سپاس گویم و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی، بپردازم و مرا در پرتو رحمتت در شمار بندگان شایسته‌ات درآور.

شرح و بیان

۱۵ تا ۱۹ ـ قصه‌ی سلیمان در این سوره از سلسله قصه‌های دیگرش در سایر سوره‌ها مبسوط‌تر است که از مورچه و هدهد و ملکه‌ی سبا سخن می‌گوید. خداوند، دانشِ شریعت، درک احکام و داوری میان مردم را به او بخشید و زبان و نطق مرغان را به وی آموخت و به داود صنعت و هنر زره‌سازی و ساز و برگ زرهی رزم یاد داد. آن بزرگواران نیز در برابر آن نعمتها که خداوند ویژه‌ی آنان ساخته بود، سپاسگزاری کردند. [← سبأ/۱۰تا ۱۳]، [← ص/۳۵ تا ۳۷]. دانش و معارفی که خدا به آنان داده بود، جامع خیر و برکت دنیا و آخرت است که همانندش را به کسی نداده بود. اعطای این دانش و هنر به آنان به این دلیل است که فرمانروایی واقعی در سرزمین جز از راه دانش میسر نیست که نزد پروردگار مرتبه‌ی والایی دارد. [← مجادله/۱۱].

اگر در برابر نعمت علم و دانش، انسان سپاسگزار باشد و آن را از خدا بداند، بدین معناست که خود را از دیگران برتر و بالاتر نخواهد دانست و حدّ و مرزی برای شخصیت وجودی خود قرار داده است. بدان که: بهترین و بایسته‌ترین علم، علم خداشناسی و درک صفات اوست. علم و دانشی که دل آدمی را از آفریدگار جدا سازد و تباه و منحرف گرداند، هرگز سعادت و خوشبختی را به همراه ندارد و سرانجام انسان زیان می‌بیند.

سلیمان در نبوت و علم و فرمانروایی ـ نه مال و ثروت و دارایی ـ وارث داود شد. به مردم اعلام کرد که خداوند، زبان و بیان پرندگان و حیوانات را به او عنایت فرموده که هرگاه آوا و صدایشان را بشنود، مقصودشان را می‌فهمد.

مردم عادی از روی تجربه و تمرین، برخی از احوال و حالات گوناگون جاندارانی چون: دامهای دوشیدنی، اسب، گربه و.. را از روی لحن صداهایشان درک می‌کنند و می‌فهمند که به خوردن یا آشامیدن

و امثال آن نیاز دارند.

خداوند، علاوه بر این نعمت خارق‌العاده و معجزه‌ی منحصربه‌فرد دانستن زبان مرغان و... خیر و برکت زیادی در دین و دنیا به سلیمان داد. سپاه و لشکر عظیمی از جن و انس و پرندگان به دور او گرد آمدند، و نیروی بزرگی تشکیل دادند، همگی مسخر او شدند و نزدیک به هم به حرکت درآمدند، تا اول و آخرشان به هم بپیوندد و پراکنده نشوند و آشفتگی و هرج و مرج پیش نیاید، آری! زیر نظر سلیمان در صفوف منظم و سامان‌یافته راه را ادامه دادند تا به «وادی نمل»: دره‌ی مورچگان رسیدند. در آن جا فرمانده‌ی مورچگان که ملکه‌ی آنها بود، ندا در داد: ای موران! به لانه‌هایتان بروید، مبادا سپاه سلیمان، وجود شما را احساس نکنند و بدون قصد و نظر در زیر پایشان خرد و نابود شوید. راستی را، چه پسندیده و زیبنده است، درک و فهم آن مورچه‌ی زیرک و هشیار که: نخست بیدارباش داد، سپس هشدار و در پایان سخنش عذر لشکر سلیمان می‌آورد که ندانسته آنها را لگدکوب کنند. «وَ هُم لا یَشعُرونَ» انگار آن مورچه فهمیده بود که پیامبر خدا، نه خود و نه سپاهش به کسی آزار نخواهند رسانید. سلیمان که سخن مورچه را شنید و اعتذارش را دریافت، خندید و شاد و مسرور گشت و گفت: پروردگارا! یارِ من باش تا نعمتهای بزرگ تو را سپاس گویم و کارهای نیکو انجام دهم که مورد خوشنودی و پسند تو باشد و بیشتر به تو نزدیک شوم و سرانجام مرا در پناه رحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات قرار بده.

یادآوری: از این آیات چنان برمی‌آید که موران دسته‌جمعی و گروهی زندگی می‌کنند و از ویژگیهای آنها بیداری و برحذر بودن از رویدادهاست. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه‌ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند.

مور هرگز به سر خوان سلیمان نرود   تا که در خانه‌ی خود برگ و نوایی دارد

(پروین)

جامعه‌ی موران در میان تمام آفریده‌ها پس از انسان، منحصربه‌فرد هستند که مُرده‌هایشان را به خاک می‌سپارند.

نگاهی به این آیات

۱ـ نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده‌ترین و بلندمرتبه‌ترین نعمتهاست و هر کس از دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [← مجادله/۱۱].

۲ـ سلیمان پس از مرگ پدرش ـ سلام الله علیهما ـ نبوت و فرمانروایی مردم به او رسید، نه اموال و

دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی می‌بود، میان نوزده‌پسرش به طور مساوی تقسیم می‌شد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی‌رسید.

۳ـ نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام مُنعِم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می‌گفتند.

۴ـ برخی از نعمتهایی که خدا به سلیمان عطا کرده بود:

آموختن زبان پرندگان، برخورداری از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم‌چنین پرندگان و حیوانات دیگر.

کو سلیمانی که داند لحن طیر   دیو گرچه مُلک گیرد هست غیر...

(مثنوی، دفتر۶، ۴۰۱۱)

۵ـ وقتی خداوند، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «یا اَیّها النّاسُ!» این نعمتهای بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند...

۶ـ سلیمان از بارگاه خدا خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

۷ـ جمله‌ی «فَهُم یُوزَعونَ» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد باتجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم و بی‌دادی ـ نه در میان خود لشکر و نه در خارج از آن ـ رخ ندهد و...

۸ ـ جمله‌ی «وَ هُم لا یَشعُرونَ» از زبان مورچه، نشان حُسن اعتذار (پوزش‌خواهی به شیوه‌ی نیکو)، بیان دادگری و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد و عمد به مورچه‌ای یا امثال آن آزار نرسانیده‌اند.

۹ـ خداوند، بدین سان به مورچه‌ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه‌ای به شمار آید.

۱۰ـ خداوند در نهاد هر جانداری غریزه‌ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شگفتیها و الهامات غریبی مستور است... که اگر آدمی آنها را با دیده‌ی دل بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار ـ که همه‌ی نیکیها از اوست ـ هدایت می‌کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در پاسخ گفتند: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و درخور او عطا کرد و سپس هدایتش فرمود. [← طه/۴۹ و ۵۰].

داستان هُدهد

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ۲۰ لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ
لأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۲۱ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ
مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ۲۲ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ
۲۳ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ ۲٤ أَلا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۲۵ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۲۶ قَالَ
سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۲۷ اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ
فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ۲۸

توضیح واژه‌ها

تَفَقَّدَ (فَقْد): جستجو کرد، جویا شد، دنبالِ گمشده گشت. ما لِيَ: مرا چه شده است؟ لا أرَى: نمی‌بینم. الهُدهُد: پوپک، شانه‌به‌سر، مرغ سلیمان، پوپه، پوپو، بوبو، بوبک

تا چو هدهد تاجداری بایدت در خلق دل — طوطی‌آسا طوق آتش کم نخواهی یافتن

(خاقانی)

لَأُعَذِّبَنَّهُ: حتماً او را کیفر می‌دهم، قطعاً او را عذاب می‌دهم. لَأَذْبَحَنَّهُ: حتماً او را ذبح می‌کنم، سرش را می‌بُرم. لَيَأْتِيَنِّي: تا برایم بیاورد. سُلطانٍ: دلیلی، حجتی برای معذرتش. مَكَثَ: درنگ کرد، ماند. غَيرَ بَعيد: دیری نپایید. أحَطْتُ: آگاهی یافتم، احاطه یافتم. لَم تُحِطْ: تو احاطه نیافته‌ای، آگاهی نیافته‌ای، دست نیافته‌ای. سَبَأ: نام شهری در یمن، نام جد آنان، سبأ پسر یشجُب پسر یعرب پسر قحطان، پدر قبیله‌ای در یمن بوده، سپس شهر مأرب را به نام جدشان، سبأ نام نهادند. میان سبأ و صنعا سه منزل راه است. نباءٍ يقينٍ: خبری مهم و درست که عذر تقصیر را تأیید کند. تَملِكُهُم: بر آنان فرمانروایی می‌کرد، بر آنان پادشاهی می‌کرد. نام آن زن بلقیس دختر شراحیل پسر مالك پسر ریان بود. أوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيءٍ: از هر گونه نعمتی برخوردار است، وسایل و امکانات فراوانی به او داده شده. عَرشٌ عَظيمٌ: تختی بزرگ، تخت بزرگ سلطنتی. مِن دُونِ اللهِ: به جای خدا. صَدَّهُم: آنان را بازداشته است، منحرفشان کرده است. لا يَهتَدونَ: روی هدایت نمی‌یابند، به سوی حق راه نمی‌یابند. [لا يَهتَدونَ إليه]. ألّا يَسجُدوا: تا این که سجده نبرند. الخَبْءَ: نهان، مستور،

پوشیده، خَبء، مصدر و در معنای اسم مفعول، مَخبوء است. العَرش العَظیم: تخت سترگ فرمانروایی و سلطنت آفریدگار هستی. سَنَنظُرُ: خواهیم دید، بررسی خواهیم کرد. کِتابِي: نامه‌ام، نامه‌ی من. أَلقِهْ: آن را بیفکن. ضمیر به صورت ساکن آمده است. تَوَلَّ عَنهُم: از آنان روی برتاب، از آنان دور شو، در گوشه‌ای خود را نهان کن. یَرجِعُونَ: چه می‌گویند؟ جوابشان چیست؟ با همدیگر چه می‌گویند؟

ترجمه‌ی آیات

۲۰ـ سلیمان جویای حال پرندگان شد و گفت: چرا هُدهد را نمی‌بینم؟ مگر از زمره‌ی غایبان است؟

۲۱ـ او را سخت کیفر می‌کنم یا سرش را می‌بُرم، مگر این که دلیلی روشن برایم بیاورد.

۲۲ـ دیری نپایید که هدهد بازگشت و گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافته‌ای. و برایت از «سبا» خبری مطمئن آورده‌ام.

۲۳ـ من [آن جا] زنی را دیدم که بر آنها فرمانروایی می‌کرد و دارای هر گونه نعمتی بود و تختی بزرگ داشت.

۲۴ـ من او و مردم آن جا را دیدم که به جای خدا خورشید را سجده می‌کردند و اهریمن کردارشان را در نظرشان آراسته و آنان را از راه [خدا] بازداشته بود و آنها راه‌یافته نبودند.

۲۵ـ [اهریمن کاری کرده بود] تا سجده نبرند برای خدایی که نهان آسمانها و زمین را بیرون می‌آورد و آن چه را که پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌گردانید، می‌داند.

۲۶ـ آن خدای یکتایی که جز او هیچ فرمانروا و معبود [راستین] ی نیست و او پروردگار عرش بزرگ است.

۲۷ـ سلیمان گفت: به زودی می‌بینیم، راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای.

۲۸ـ این نامه‌ی مرا ببر و بر آنها بیفکن، سپس از ایشان کنار بگیر و بنگر که چه پاسخ می‌دهند.

شرح و بیان

۲۰ تا ۲۸ ـ سلیمان، لشکر و پرندگان را سان می‌بیند و در صفوف منظم مورد بازدید قرارشان می‌دهد، در میانشان هدهد را نمی‌بیند. این تعبیر به روشنی بیانگر حقیقتی است که او به دقت مراقب اوضاع کشور و حکومت خود بود و غیبت یک پرنده از دید او پنهان نبود. پس در شگفت است که چرا هدهد را نمی‌بیند. وقتی به وادی نمل رسیدند، لشکر تشنه شدند و آب خواستند. سلیمان آن هدهد ویژه را که برای یافتن آب راهنما بود، ندید. او از غیبت هیچ یک از افراد لشکرش غفلت نمی‌ورزید. وقتی معلوم گشت که هدهد در میان لشکر نیست و اکنون سپاهش در این وادی تشنه‌اند، غیبت هدهد را بی‌نظمی و خلاف مقرّرات دید، او را به شکنجه‌ی سخت مانند کندن پر و بالش یا سربریدنش، تهدید می‌کند، مگر آن که برای این عدم

حضور، عذر تقصیری روشن داشته باشد که در این صورت از کیفر آزاد می گردد. پس از مدتی کوتاه، هدهد باز آمد و به سلیمان خبر داد که در شهر سبا به خبر راستینی دست یافته‌ام که تو به آن دست نیافته‌ای. هدهد با تمام مهارتی که در دفاع کردن داشت، گفت: من در سرزمین یمن دیدم که پادشاه آنان زنی بلقیس‌نام است و از امکانات فراوان زندگانی برخوردار و تخت بزرگ زرین و آراسته به دُر و گوهر و انواع اسلحه‌های رزمی دارد.

مورخان می گویند: این تخت در قصر بزرگ و بلند و محکمی بود که سیصد پنجره از سمت شرق و سیصد پنجره از سمت مغرب داشت که هر روز نور آفتاب از پنجره‌های سمت مشرق به درون آن می‌تابید و در سمت مغرب، ناپدید می‌شد و آن مردم هم صبح و هم عصر برایش سجده می‌بردند. این است که در آیه می‌فرماید: هدهد مردمی دید که به جای خدا، از خورشید سجده می کردند و شیطان این کردار زشت را برایشان می‌آراست که در نظرشان نیک جلوه می‌نمود و به سوی خدا راه نیافته بودند. باز هدهد با تعجب و حیرت می گوید: آیا برای ماه و خورشید سجده می کنند؟ و برای آفریدگار مدبر و صانع توانایی که از نهان و آشکار همه، از آمدن برف و باران، روییدن گیاهان، وجود معادن و مخازن فراوان در زمین و امثال آنها باخبر است، بندگی نمی کنند و تسلیم نمی‌شوند؟! [← فصلت/۳۷]. خدا از همه چیز خبر دارد و چیزی در نظرش پنهان نیست. [← رعد/۱۰].

هدهد ادامه می‌دهد و می گوید: هان، ای مردم! معبود راستینی جز خدا نیست که پروردگار تخت بزرگ و عرش کبیر فرمانروایی هستی است. پس هر تخت و سلطنتی، هرچند بزرگ و باشکوه باشد، در برابر عرش بزرگ کبریایی خدا، بسیار ناچیز و بی‌مقدار است. این دو تخت اگرچه هر دو به نام تخت فرمانروایی است؛ اما با هم قابل سنجش و مقایسه نیستند...

سلیمان پس از سخنان هدهد ـ به آرامی ـ می گوید: در این باره تحقیق می کنیم، ببینیم راست می گویی یا دروغ؟

اکنون سلیمان هدهد را می‌آزماید و به او فرمان می‌دهد که نامه‌ای برای ملکه‌ی سبا ببرد. در آن نامه، بلقیس و قومش را به دین اسلام و ایمان آوردن به خدای یکتا فرا می‌خواند و آن را به هدهد می‌دهد و می گوید: نامه را به طرف آنان بینداز و خود را در گوشه‌ای نهان کن و ببین که در این باره با هم چه می گویند و چه تصمیمی می گیرند؟

هدهد، نامه را برگرفت و به سوی یمن پرواز کرد، وقتی به سبا رسید از دریچه‌ی بلندی وارد قصر ملکه شد، که او رو به آسمان به خواب رفته، درها را بر روی خود بسته و کلیدهایش را زیر سرش نهاده بود. نامه را روی سینه‌اش انداخت و خود را در گوشه‌ای پنهان کرد. ملکه بیدار شد و از دیدن نامه، بیم و هراس فرایش گرفت.

مرحبـــا ای هدهــــد هـــادی شــــده / در حقیقــت پیــک هــر وادی شـــده
ای بــه ســرحدّ ســبا ســیر تــو خــوش / بــا ســلیمان منطــق‌الطیــر تــو خــوش
صـــاحب اســـرار ســـلیمان آمـــدی / از تفـــاخر تـــاج‌ورزان آمـــدی
دیـــو را در بنـــد و زنـــدان بـــازدار / تـــا ســـلیمان را تـــو باشـــی رازدار
دیـــو را وقتـــی کـــه در زنـــدان کنـــی / بـــا ســـلیمان قـــصد شـــادُروان کنـــی

(منطق‌الطیر عطار)

مشاوره‌ی بلقیس و فرمانده‌های مملکتی و جواب نامه‌ی سلیمان

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ۲۹ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ ۳۰ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۳۱ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا
كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ۳۲ قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالأَمْرُ إِلَيْكِ
فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ۳۳ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا
أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۳۴ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ۳۵ فَلَمَّا
جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ
۳۶ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ۳۷

توضیح واژه‌ها

المَلَأ: سران و فرماندهان، بزرگان قوم بلقیس. كِتابٌ: نامه. كَريمٌ: ارجمند، گرامی، گرانقدر. الرَّحمن: رحمتگر، بخشنده، هستی‌بخش. الرَّحيم: مهربان، مهرورز. أَلّا تَعلُوا: این که بزرگی مکنید، سرکش مباشید، برتری مجویید. مُسلِمينَ: فرمانبرداران، فروتنان، مطیعان. افتوني: رأی خود را برایم بگویید، نظر خود را به من بگویید. في أمري: در کار من، در این کار من. قاطِعَةً: فیصله‌دهنده، تصمیم‌گیرنده، اقدام کننده. تَشهَدون ← تَشهَدوني: در نزد من حضور یابید. أولوا: صاحبان، خداوندان، دارندگان. قُوَّةٍ: نیرو و توان. بَأسٍ: دلاور در جنگ، شجاع. الأمر اليك: اختیار کار با توست، دستور، دستور توست. ماذا تأمُرينَ: چه می‌فرمایی، چه دستور می‌دهی. أفسَدُوها: در معنی مضارع بعد از اذا: آن را تباه می‌گردانند، آن را ویران می‌کنند. أعِزَّةَ: جمع عزیز، بزرگان، عزیزان. أذِلَّةً: جمع ذلیل، ذلیلان، خوارشدگان. مُرسِلَةٌ: فرستنده. ناظِرَةٌ: نظارت کننده، نگاه کننده. بِمَ ← بما: با چه چیزی؟ بِمَ يَرجِعونَ: چه جوابی بازمی‌آورند؟ با چه جوابی بازمی‌گردند؟ جاءَ: آمد. سردسته و رییس هیأت از سوی بلقیس نزد سلیمان آمد. أتُمِدُّونَني: مرا یاری می‌دهید؟ به من کمک می‌رسانید؟ تَفرَحونَ: شادمان می‌گردید، مسرور می‌شوید، دل‌خوش می‌کنید. ارجِعْ: برگرد. لا قِبَلَ لَهُم بِها: توان ایستادگی در برابر آن را نداشته باشند. قِبَل: توانایی، برابری، تاب پایداری. صاغِرينَ: زبونانه، در نهایت حقارت و خواری. [← عرف/۱۳، لصاغِرين و ۱۱۹، صاغِرين]، [← توبه/۲۹، صاغِرُون]، [← یوسف/۳۲، لصاغِرين].

ترجمه‌ی آیات

۲۹ـ[ملکه‌ی سبا] گفت: ای بزرگان! نامه‌ای گرامی برای من آمده،
۳۰ـ که از سوی سلیمان است و [مطلع] آن چنین است: به نام خداوند فراخ بخشایش مهرورز؛
۳۱ـ بر من برتری مجویید و تسلیم شده [به حق] نزد من آیید.
۳۲ـ بلقیس گفت: ای سران [مملکت!] در کار من نظر دهید؛ چون بی‌حضور و رأی شما در هیچ کار مهمی تصمیم نهایی نگرفته‌ام.
۳۳ـ گفتند: ما نیرومند و سخت رزم‌آوریم؛ اما اختیار امر با توست. ببین چه فرمان می‌دهی.
۳۴ـ ملکه گفت: وقتی پادشاهان به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزیش را خوار می‌گردانند و البته چنین می‌کنند.
۳۵ـ من هدیه‌ای نزد آنان می‌فرستم تا ببینم که فرستادگانم چه پاسخی باز می‌آورند.
۳۶ ـ وقتی پیک [بلقیس] پیش سلیمان آمد، [سلیمان به او] گفت: مرا کمک مالی می‌کنید؟! [هان!] آن چه خدا به من عطا کرده، از آن چه که به شما داده بهتر است. بلکه شما به هدیه‌ی خود شادمان هستید.
۳۷ـ [حال] به سوی آنان بازگرد [و بگو:] با لشکری بر سرشان می‌تازیم که در برابر آنها تاب مقاومت را نداشته باشند و از آن دیار با خواری و رسوایی بیرونشان می‌کنیم.

شرح و بیان

۲۹ تا ۳۷ ـ پس از آن که سلیمان نامه‌ای به ملکه‌ی سبا نوشت و هدهد آن را به او رسانید و خواند، از دیدن نامه بسیار متحیر و سرگردان شد و سران، فرماندهان، ارکان دولت و وزرا را گرد کرد و با آنان به مشورت پرداخت و گفت: ای بزرگان! نامه‌ای زیبا، پرمحتوا، شیوا، ارزشمند و مُهرشده به من رسیده، که فرستاده‌اش به نام سلیمان پیامبر خدا و پادشاهی مقتدر است و چنین نگاشته: «به نام خداوند فراخ بخشایش مهرورز. بر من برتری مجویید و در نهایت تسلیم و فرمانبرداری حق، نزد من بیایید.»

آری! این دعوتی صریح به یکتاپرستی و دور از شرک به شیوه‌ای روشن است و چنین خطابی جز از فرمانروا و پادشاهی مقتدر ـ که دارای جاه و مقام و عزّت در میان مردم باشد ـ ممکن نخواهد بود. این نامه در منتهی درجه‌ی شیوایی، گویایی، اختصار و رسایی است و در سه مورد خلاصه می‌شود:

۱ـ بسمله بر اثبات یکتایی خدا و قدرت و مهربانی او دلالت می‌کند.
۲ـ آدمی را از برتری‌طلبی ـ که مانع رسیدن حق به روانها گردد ـ و از پیروی از هواهای نفسانی، باز می‌دارد.
۳ـ به پیروی از اسلام ـ که جامع اصول برتریهاست ـ و پیروی از دستور سلیمان ـ ع ـ فرمان می‌دهد.

گویند: کسی پیش از سلیمان، آیه‌ی «بسم الله الرّحمن الرّحیم» را ننوشته است...

ظاهر این است که آن زن به دموکراسی باور داشته و از استبداد و تک‌روی بیزار بوده که با سران کشوری و لشکری مشاوره می‌کند که پاسخ نامه را چگونه تهیه کند. سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم‌آوری و جنگجویی مهارت تمام داریم؛ اما اختیار به دست توست و همگی پیرو دستور تواییم.

ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، از جنگ و پیکار امتناع ورزید، از درِ صلح و آشتی درآمد و در جواب سران حکومتی گفت: هرچند جنگاور و آماده‌ی نبرد هستید؛ ولی پادشاهان وقتی با خشونت وارد شهر و دیاری شوند، آن را ویران و تباه می‌کنند، و بزرگان و عزیزان را خوار و زبون می‌گردانند و به اسارت درمی‌آورند و از این کار باکی ندارند. آن زن باتدبیر بدین‌وسیله هم به سران و لشکریان هشدار داد و هم خود را از کارزار با سلیمان رهانید و گفت: هدیه‌ای ارزنده و بسیار قیمتی و ممتاز برای سلیمان می‌فرستم، اگر پذیرفت، پادشاه است و دنیا را می‌جوید، آن گاه می‌توانیم با او بجنگیم و اگر نپذیرفت، پیامبری راستگو است و فرمانش را گردن می‌نهیم.

وقتی هدیه را به سلیمان عرضه کردند به آن ننگریست و روی برتافت و گفت: می‌خواهید با من سازش کنید و فریبم دهید، تا از شرک و خورشیدپرستی شما درگذرم؟! هرگز! خداوند، اموال و امکان فراوانی به من ارزانی فرموده است و اختیارات وسیعی دارم و به مال شما نیازمند نیستم، شما به این هدیه‌ی خود شادمان هستید، هدف من این است که شما به دین اسلام بگروید و از شرک و بندگی پدیده‌ها دست بدارید. شما دو راه بیشتر ندارید: یا پذیرفتن دین اسلام و پیروی از قوانین آن، یا رزمیدن و آتش نبرد برافروختن. و بدانید که این هدایای شما فریبکاری و رشوه‌دادن است تا این که من از درِ سازش درآیم. خیر! اگر تسلیم نشوید، منتظر فرجام بس‌خطرناک باشید...

ابن عباس می‌گوید: وقتی رییس هیأت ارسالی سبا از سوی سلیمان بازگشت و آن چه را دیده و شنیده بود، به آن زن گزارش کرد، بلقیس گفت: من می‌دانستم که او پادشاه نیست و ما هرگز توانِ نبرد با او را نداریم. سرانجام نزد سلیمان فرستاد و گفت: من با عده‌ی بسیاری از قوم خویش نزد شما می‌آیم، تا بدانم که امر تو چیست و فراخواندنت به سوی دین چگونه است؟ سپس با بسیاری از سپاهیان و فرماندهانش به سوی شام نزد سلیمان شتافت.

یادآوری: هدیه‌ی بلقیس ـ درواقع ـ رشوه‌ای بیش نبود، معامله‌ی باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند و از حق و دعوت به سوی اسلام صرف‌نظر کند و از موضعگیری که در نامه عنوان کرده بود، تجدیدنظر نماید.

یا این که می‌توانیم بگوییم: هدیه‌ی ملکه‌ی سبا دو منظور در بر داشته است:

أ: اگر سلیمان پادشاه باشد، آن را به عنوان رشوه از او می‌پذیرد و از موضعگیری خود کنار می‌رود.

ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می‌داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابراین بر سر دعوت خود پایدار می‌ماند و سرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

دیدار بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۳۸ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ۳۹ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ
الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ
رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ
٤٠ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ٤١ فَلَمَّا جَاءَتْ
قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ٤٢ وَصَدَّهَا مَا
كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ٤٣ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا
رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي
ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٤

توضیح واژه‌ها

عَرْشِها: تخت بلقیس، سریر. یَأْتُونِي: نزد من می‌آیند. عِفْرِیتٌ: دیو، درشت هیکل، زیرک، حیله گر، ناقلا، بدطینت، خبیث. آتِیكَ: نزد تو می‌آورم. قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِن مَقامِكَ: پیش از آن که از مجلس خود برخیزی، پیش از آن که از جایت بلند شوی، پیش از آن‌که جلسه پایان یابد. مراد مجلس داوری سلیمان از صبح تا ظهر است. عَلَیهِ: بر آن کار. قَوِيٌّ: توانا. أمِینٌ: درستکار و امانت دارم و تخت جواهرنشان را سالم و بی کم و کاست می‌آورم. عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ: دانشی از کتاب داشت. شاید مراد آصف بن برخیا، وزیر سلیمان باشد... یَرْتَدَّ: برمی‌گردد، مراد چشم بر هم زدن است. طَرْفٌ: پلک چشم، چشم. کنایه از سرعت عمل است. رآهُ: سلیمان تخت را دید. مُستَقِرّاً عِندَهُ: آماده نزد خود. لِیَبْلُوَنِي: تا مرا بیازماید. یَشکُرُ لِنَفْسِه: سپاسگزاری به سود خود اوست. نَکِّرُوا لَها: برایش ناشناخته گردانید. تختش را تغییر دهید. أَتَهْتَدِي: آیا باز می‌شناسد؟ آیا پی می‌برد؟ آیا متوجه می‌شود؟ أَهکَذا: آیا این گونه است؟ آیا همین گونه است؟ آیا مثل این است؟ کَأَنَّهُ هُوَ: گویی این، همان است. انگار، این همان است. أُوتِینا العِلمَ: آگاهی یافته بودیم. آگاه شده بودیم. أُوتِینا: داده شدیم. مِن قَبلِها: پیش از این. صَدَّها: او را بازداشته بود، او را منع کرده بود، مانع او شده بود. الصَّرْحَ: قصر، کاخ، هر بنای باشکوهی. لُجَّةً: آب کَلان، برکه‌ی آب، آبگیری موج‌دار. کَشَفَت عَن ساقَیها: ساقهای پایش نُمایان کرد، لباس از ساقهایش بالا کشید، پایچه‌هایش را بالا زد. مُمَرَّدٌ: صاف،

صیقلی‌شده. قَواریر: جمع قاروره، شیشه‌ها، آبگینه‌ها، بلورها.

ترجمه‌ی آیات

۳۸ ـ سلیمان گفت: ای سران مملکت! کدام یک از شما تخت او را ـ قبل از آن که آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند ـ برایم می‌آورد؟

۳۹ـ عفریتی از جنّیان گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برایت می‌آورم و بر این کار توانا و درخور اعتمادم.

۴۰ـ و کسی که از علم کتاب الهی بهره‌ای داشت، گفت: من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی، برایت می‌آورم. وقتی سلیمان آن تخت را نزد خود حاضر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم. هر کس سپاسگزاری کند، تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هر کس ناسپاس باشد، بی گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

۴۱ـ گفت: تخت او را برایش ناشناخته گردانید، تا ببینیم آیا [آن را] باز می‌شناسد یا از کسانی است که پی نمی‌برند؟

۴۲ـ وقتی [بلقیس] آمد، به او گفتند: آیا تخت تو این گونه است؟ گفت: انگار این، همان است. و پیش از این، ما آگاه شده و از درِ طاعت درآمده بودیم.

۴۳ـ آن چه که [ملکه] به جای خدا می‌پرستید، مانع ایمان آوردن او شده بود و او از گروه قوم کافران بود.

۴۴ـ به آن زن گفتند: به صحن کاخ درآی. وقتی آن را دید، پنداشت که آبگیری است جامه از ساق دو پایش بالا زد. سلیمان گفت: این کاخی ساخته شده از آبگینه‌ی صاف است. ملکه گفت: پروردگارا! من به خود ستم روا داشته‌ام و اینک با سلیمان، به فرمان خدا، تسلیم پروردگار جهانیانم.

شرح و بیان

۳۸ تا ٤٤ ـ سلیمان ارمغانی را که پیکها آورده بودند، به آنان باز گردانید و نزد ملکه بازگشتند و قوم خود را از آن چه که در این سفر دیده و شنیده بودند، باخبر کردند. ملکه به سران و لشکریانش گفت: من در برابر سلیمان و سپاهش تاب مقاومت ندارم و خواسته‌اش را گردن می‌نهم و تصمیم قطعی‌ام آن است که نزد او بروم و به دین اسلام بگروم...

سلیمان که از آمدن ملکه‌ی سبا و پیروانش باخبر شد که به سوی شام حرکت کرده‌اند، خطاب به سپاهش می گوید: کدام یک از شما می‌تواند تخت مخصوص بلقیس را ـ بی کم و کاست ـ پیش از آن که او و همراهانش برسند، نزد من بیاورد تا نشان معجزه‌ی پیامبری من باشد و آنان نیز دریابند که در برابر

کارهای خارق‌العاده و معجزه‌ی آفریدگار کوچک‌اند؟ عفریتی از جن می گوید: من آن را پیش از پایان مجلس داوری و قضاوت تو، می‌آورم و برای انجام این کار هم توانایم و هم امین و درستکارم که به چیزی از جواهرات و زینت‌آلات تختش دست نمی‌زنم و خیانت نمی کنم.

یکی دیگر از دانایان ـ شاید آصف بن برخیا، وزیر و خواهرزاده‌ی سلیمان ـ که از اسرار و رمز و راز کتاب الهی بهره‌مند بود و احساس کرد در نظر سلیمان این مدت طولانی است، گفت: من آن را در یک چشم‌به‌هم زدن (طرفة العین) می‌آورم. بله! در نهاد بسیاری از انسانها، رازها و رمزها و نیروهایی است که خود او نیز به آن پی نمی‌برد، مگر آن که خدا بخواهد و کسی را به این نیروها و رازهای خارق‌العاده آشنا سازد و برای برخی از کارهای شگفت‌انگیز به او قدرت بخشد. وقتی سلیمان تخت بلقیس را دید که در چشم به هم زدنی از سرزمین یمن به نزد او آورده‌اند و جلوی دست اوست؛ گفت: این از فضل پروردگار من است که مورد آزمایش قرارم می‌دهد، تا روشن گردد از سپاسگزارانم یا از ناسپاسان که: بی آن که تلاشی داشته باشم این همه نعمت را به من ارزانی داشته است. آری! شکر و سپاس گزاردن به سود خود انسان است. [← فصلت/۴۶] و ناسپاسی آدمی را نابود می کند. [← برهیم/۸].

سلیمان دستور داد، برخی از شکل و هیأت تخت را تغییر دادند، تا ملکه را در شناخت آن بیازماید که تا چه حدّ زیرک و هوشیار است. وقتی بلقیس آمد، تختش را به وی نشان دادند و گفتند: تخت تو نیز این گونه است، با حیرت فراوان جواب داد: انگار این خودِ تخت من است. ملکه با چیز بس شگفتی روبه‌رو شد، هرگز فکر نمی کرد که تخت او را در کاخ دربسته با آن همه نگهبان و مراقب ویژه، از آن راه دور، به سرزمین بیت‌المقدس آورده باشند؛ اما تخت، همان تخت سلطنت او بود؛ هرچند اندک تغییراتی در شکل ظاهرش داده بودند.

سلیمان می گوید: خداوند مرا از ایمان آوردن و آمدن مطیعانه و فروتنانه‌ی بلقیس خبر داده بود و این که: تاکنون به اسلام نگرویده بود، چون در میان ملتی مشرک و آفتاب‌پرست می‌زیست که آن شرک و پدیده‌ی بت‌پرستی او را از ایمان آوردن به آفریدگار یکتا باز داشته بود.

برخی می گویند: جمله‌ی «و أوتینا العلمَ مِن قبلِها وَ کُنّا مُسلمینَ» سخن بلقیس است.

هیأت استقبال‌کننده به بلقیس گفتند: به صحن کاخ درآی. وقتی داخل شد و قصر زیبا و باشکوه را دید، پنداشت که آبگیری است. پایچه‌هایش را بالا برد تا تر نشود. سلیمان برایش توضیح داد: این کاخی است که از آبگینه‌ی صاف و مرمر ساخته شده و آب از زیرش روان است. ملکه‌ی سبا این دیدنیهای خارق‌العاده و بی‌نظیر را نشان توحید و بی‌همتایی خدا و دلیل پیامبری سلیمان خواند و مسلمانی خود را آشکار کرد وخداوند هم خیر و سعادت و هدایت را نصیب او فرمود. بلقیس گفت: پروردگارا! در پرستش و بندگی پدیده‌ها بر خود ستم روا داشته‌ام و اکنون هم‌چون سلیمان پیرو دین تو و مطیع و فرمانبردارت هستم.

قصه‌ی صالح و قومش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ۴۵ قَالَ
يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۴۶ قَالُوا
اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ۴۷ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ
تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۴۸ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ
لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۴۹ وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ ۵۰ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ۵۱ فَتِلْكَ
بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۵۲ وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ ۵۳

توضیح واژه‌ها

أخاهُم: [← عرف/۶۵، ۷۳و۸۵]، [← شعراء/۱۴۲]. **فَريقانِ**: دو گروه، دو دسته‌ی مؤمن و کافر. **يَختَصِمونَ**: می‌ستیزند، به کشمکش می‌پردازند. **السَّيِّئَة**: بدی، عذاب روز جهان آخرت. **الحَسَنَة**: نیکی، رحمت. **لَولا** ← **هَلّا**: چرا؟ **إطَّيَّرْنا** (**طَيْر**): شگون بد گرفته‌ایم، به فال بد گرفته‌ایم، شوم دانسته‌ایم. [← عرف/۱۳۱، طائِرُهُم]، [← یس/۱۸، تَطَيَّرْنا، ۱۹، طائِرُكُم]. **طائِرُكُم**: بدشگومی شما، بدبختی شما، بدشانسی شما، سرنوشت شما. **تُفتَنونَ** (**فَتْن**): آزمایش می‌شوید. **المَدينة**: شهر، شهرِ حجر مردم ثمود. **رَهْط**: دسته، گروه، از سه تا ده یا از سه تا نُه نفر. **لا يُصلِحونَ**: کار شایسته نمی‌کنند، در پی اصلاح نیستند. **تَقاسَموا**: برای هم به خدا سوگند بخورید، با هم قسم‌خوار شوید، هم‌قسم شوید. **لَنُبَيِّتَنَّهُ** (**بَيت**): بر او شبیخون می‌زنیم [و می‌کشیم]. **وَليِّه**: ولی دم او، صاحب خون او، وارثان او. **ما شَهِدْنا**: ما حضور نداشته‌ایم. **مَهلِكَ أهلِه**: زمان یا مکان نابودی خانواده‌اش، در کُشتن خانواده‌اش، در کُشتن کسان صالح. **مَكَروا**: نقشه کشیدند، نیرنگ کردند، مکر ورزیدند. **دَمَّرناهُم**: آنان را نابود کردیم. **بيوتُهُم**: خانه‌های آنان. **خاوِيَة**: خالی از سکنه، ویران، فروتپیده [← بقره/۲۵۹]، [← کهف/۴۲]، [← حج/۴۵]. **آيَة**: عبرت، نشانه. **يَتَّقونَ**: تقوا پیشه می‌کنند، پرهیزگاری می‌کنند.

ترجمه‌ی آیات

۴۵ـ به سوی ثمودیان برادرشان، صالح را فرستادیم که: [به آنان بگوید:] خدا را بپرستید؛ اما آنان به دو دسته تقسیم شدند که با هم به ستیزه برخاستند.

۴۶ـ صالح به آنان گفت: ای قوم من! چرا عذاب را پیش از رحمت می‌جویید؟ چرا از بارگاه خدا آمرزش نمی‌خواهید، تا مورد رحمت قرار گیرید؟

۴۷ـ گفتند: ما تو را و یارانت را به فال بد گرفته‌ایم. گفت: سرنوشت خوب و بد شما نزد پروردگار است و شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید.

۴۸ـ در آن شهر، نُه تن [از سران] بودند که در آن سرزمین به فساد می‌پرداختند و کار شایسته‌ای نمی‌کردند.

۴۹ـ [دسته‌جمعی] گفتند: بیایید به نام خدا هم‌قسم شوید که: قطعاً به صالح و یارانش شبیخون می‌زنیم، سپس به خونخواهش می‌گوییم: در صحنه‌ی کشتن [او و] یارانش، حضور نداشته‌ایم و البته راست می‌گوییم.

۵۰ـ آنان نیرنگ ورزیدند و ما هم تدبیر اندیشیدیم و خبر نداشتند.

۵۱ـ بنگر که فرجام نیرنگشان چه شد؟ [این که:] آنها و قومشان را یکسره نابود کردیم.

۵۲ـ و این خانه‌های آنهاست که به کیفر ستمکاریهایشان، خالی مانده است. قطعاً در این کیفر برای مردم دانا درس عبرتی است.

۵۳ـ و مؤمنان و پرهیزگاران را رهانیدیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از قصه‌ی موسی و داود و سلیمان از پیامبران بنی‌اسرائیل، اکنون سخن از قوم ثمودِ عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک و بت‌پرست بیراهه رفتند و زیانبار شدند و دیگر این که: میان پیامبران عرب و غیرعرب در پیام‌رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

شرح و بیان

۴۵ تا ۵۳ ـ خدای دانا صالح ـع ـ را نزد ثمودیان می‌فرستد تا خداپرست و دین‌دوست باشند و برای او شریک نیاورند. به طور طبیعی مردم به دو دسته‌ی مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند و با هم به جنگ و ستیزه برمی‌خیزند. سرانجام نه نفر از سران تبهکار و مفسد آنان به حیله‌گری و توطئه‌های شبانه می‌پردازند که مخفیانه و دور از چشم دیگران بر صالح و خانواده و یارانش شبیخون بزنند و همه را از پای درآورند؛ اما خداوند در برابر ترفندشان، نیک چاره‌جویی است و وجود آن ناپاکان را از روی زمین می‌زداید و دمار از روزگارشان در می‌آورد. *آن گاه نیکان رستگار می‌گردند و خانه‌های بدکاران به ویرانه تبدیل می‌شود.* [←

عرف/۷۵ و ۷۶].

آری! آن قوم به سوی عذاب می‌شتافتند و از نیکی و پاداش روی برمی‌تافتند و می گفتند: ای صالح! اگر راست می گویی که پیامبر خدایی، آن چه را که ما را به آن می‌ترسانی، بیاور. [← عرف/۷۷]؛ اما او آنان را اندرز می‌داد که اگر از خدا آمرزش بجویند و توبه کنند، مورد رحمتش قرار می گیرند؛ ولی آنها با خشونت وتندی می گفتند: تمام نُحوست و بدشگونی ما از تو و پیروانت می‌باشد؛ خشکسالی ومشکلات، اثرِ قدوم نامیمون شماست. ما هیچ خیری از وجود شما نمی‌بینیم و این دین شما پی در پی ما را در رنج و سختی و آشفتگی و دودستگی می‌اندازد. قوم فرعون نیز به موسی -ع- چنین می گفتند: [← عرف/۱۳۱]. صالح با نرمی و ملاطفت جواب می‌داد: خیر، بدشانسی و سیاه‌بختی و بدشگومی شما در گرو کردار خودتان است؛ چون سنت الهی بر این است که: هر کس پیرو دستوراتش باشد، خوشبخت و نیک‌اقبال و هر کس راه کج پوید، بدشگون و بداقبال است. ای پیامبر! اگر این درماندگان راه نیک یابند از خدایش می‌دانند و اگر به بدی گرفتار آیند، از تو می‌دانند. پس به آنان بگو: همه از سوی خدا و سزای کردار خودتان است. [← نساء/۷۸]. همه‌ی شما در آزمایشگاه الهی قرار دارید و پیوسته مورد آزمایش هستید، تا هر کس به پاداش کردارش نایل شود.

در شهر حِجر، سرزمین ثمودیان، نُه نفر از مردان مفسد و ناشایست در گمراهی و کفر و بی‌ایمانی فرو رفته و برای هم قسم‌خوار شده‌بودند که شبانه صالح و خانواده و یارانش را ترور کنند و از پای درآورند و سپس نزد سایر وارثان و وابستگانشان به دروغ سوگند یاد کنند که ما از این خونریزی بی‌خبریم و دروغ نمی گوییم؛ اما خداوند، مکر و ترفندشان را بر باد داد و همه را نابود کرد و اثری از آنان باقی نگذاشت و خدادوستان با سربلندی رستند...

ز بدگوهران بد نباشد عجب — نشاید ستردن سیاهی ز شب
به ناپاک زاده مدارید امید — که زنگی به شستن نگردد سپید

(فردوسی)

قصه‌ی لوط و قومش

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٥٤ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٥٥

توضیح واژه‌ها

الفاحِشَة: بدترین پلیدیها، کردار ناشایست، کار زشت و شرم‌آور، لِواط (همجنس گرایی). وَ أنتُم تُبصِرونَ: در صورتی که می‌دانید، حال آن که می‌بینید. تأتونَ (أتی، إتیان): درمی‌آمیزید. شَهوَةً: از روی شهوت.

ترجمه‌ی آیات

۵۴ ـ و لوط را به یادآور، آن گاه که به قومش گفت: هرچند [پلیدی آن را] می‌بینید و می‌دانید [باز] کار ناشایست [لواط] انجام می‌دهید؟!

۵۵ ـ آیا شما به جای زنان، از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید؟ قطعاً شما مردمی نادان هستید.

ارتباط این دو آیه با آیه‌های پیشین

تتمه‌ی این قصه‌ی موجز در آغاز جزءِ بیستم خواهد آمد و هدف از آوردنش، هم چون اهداف قصه‌های پیشین است که: مردم بیدار شوند و از بدی بپرهیزند...

شرح و بیان

٥٤ و ٥٥ ـ ای پیامبر! داستان ننگین قوم لوط را برای قومت بیان کن که چگونه لوط ـ سلام‌الله‌علیه ـ آنان را ـ به خاطر کار زشت و بی‌سابقه‌ی همجنس گرایی هشدار می‌داد و به تندی نکوهش می‌کرد و می‌گفت: از این کار پلید ـ که زشتی آن را می‌دانید و جلوی چشم هم انجام می‌دهید ـ دست بردارید؛ کاری که طبع چارپایان از آن بیزار است. سپس به صراحت می‌فرمود: چگونه به خود اجازه می‌دهید، با مردان درآمیزید و همجنس گرایی را دوست بدارید. [← عرف/۲۸، ۸۰ و ۸۱] و از زنان متمتّع نشوید؟! این کار پلید، مخالف اصول جنسی و قطعاً نشان بیماری فطرت و ترک دستور مشروع الهی است. شما مردمی ابله و نادان هستید. « أتأتونَ الذُّکرانَ منَ العالمینَ.وَ تَذرونَ ما خَلق لَکُم ربُّکُم من أزواجِکُم بَل أنتم قَومٌ عادونَ ». [← شعراء/۱۶۵ و

۱۶۶]. منظور از جهل در این‌جا، ناآشنایی و عدم علم نیست؛ بلکه منظور از آن جهل به خداوند و جهل به هدف و ناموس آفرینش و جهل به اثرات پلید و شوم این گناه ننگین است.

پایان جزءِ نوزدهم

تتمه‌ی قصه‌ی لوط

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٥٦
فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ٥٧ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ
الْمُنْذَرِينَ ٥٨

توضیح واژه‌ها

آلَ لوطٍ: خاندان و پیروان لوط، مؤمنان. أناسٌ: مردمان. یَتَطَهَّرونَ: به پاکی تظاهر می‌کنند، پاک جویند، پاکدامنی می‌ورزند، از پلیدی دوری می‌کنند. قَدَّرنا: مقرر کردیم، تعیین نمودیم. الغابِرینَ: بازماندگان [← عرف/۸۳]، [← شعراء/۱۷۱]. أمطَرنا: [← هود/۸۲]، [← شعراء/۱۷۳]. مَطَراً: بارانی از آتش گوگرد. المُنذَرینَ: [← شعراء/۱۷۳].

ترجمه‌ی آیات

۵۶ ـ جواب قوم لوط جز این نبود که گفتند: خاندان [و پیروان] لوط را از شهر خود بیرون کنید، آنان مردمی پاکیزه‌طلب هستند.

۵۷ ـ ما لوط و خاندانش را نجات دادیم، مگر زنش را که مقرر داشته‌ایم از بازماندگان در عذاب باشد.

۵۸ ـ بارانی [از آتش گوگرد] بر سرشان فرو ریختیم و چه بد است باران بیم‌داده‌شدگان!

شرح و بیان

۵۶ تا ۵۸ ـ چون لوط ـ ع ـ و یارانش پاکدامن و پاکیزه‌طلب و از پلیدیها و کردار شرم‌آور آن مردم بیزار بودند، بنابراین، آن پلیدکارانِ زشت‌کردارِ فطرت منحرف، تصمیم گرفتند، لوط و مؤمنان را از شهر برانند و آنان را ـ با تمسخر و ریشخند ـ پاکیزه‌جویان پاکدامن می‌نامیدند و از کار و روش خود کوتاه نمی‌آمدند. آری! کار بزهکاران و مفسدان در هر عصر و زمانی چنین است که به سخن ناصحان خیرخواه و دلسوزان مردم دوست گوش فرا نمی‌دهند و راه درست را برنمی‌گزینند و فضیلت و پاکی و ارزش در نظرشان، پست و بی‌مقدار است. این است منطق ابلهان هر زمان و هر دورانی! آن قوم تبهکار به مقصد نرسیدند و با سنگِ گِل (سجیل) آتشین، سنگباران شدند و لوط و مؤمنان رستند.

شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ٥٩ أَمَّنْ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ
أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ٦٠ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ
خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ ٦١ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ
مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ٦٢ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٣ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٦٤

توضیح واژه‌ها

قُلْ: ای محمد! بگو. الْحَمْدُ لِلّٰهِ: سپاس برای خدا. إِصْطَفَى: برگزید. آللّٰهُ ← ءَ اللّٰهُ (أَ+اللّٰه): آیا خدا؟ أَمَّا ← أَمْ + ما: یا. حَدائِقَ: جمع حدیقه، باغهایی که به دورشان دیوار یا پرچین کشیده باشند، باغهای دیواردار. ذاتَ بَهجَة: دارای زیبایی، با طراوت، تر و تازه، شادی‌آفرین. بَهجَة: منظره‌ی خوش، تابش، شکوه، حُسن و رونق. ما کانَ لَکُم: کار شما نبود، برای شما ممکن نبود، شما نمی‌توانستید. یَعدِلونَ: کجروی می‌کنند، تجاوز می‌نمایند، منحرف می‌شوند. قَراراً: قرارگاه، محل اقامت و سکونت. خِلال: جمع خَلَل، لابه‌لا، میان، وسط. رَواسِيَ: جمع راسیه، کوههای پایدار. البَحرَینِ: دو دریا، دو دریای شور و شیرین. [← فرقان/۵۳]، [← فاطر/۱۲]. حاجِزاً: مانع. المُضطَرَّ: درمانده، نیازمند. یَکشِفُ السُّوءَ: بلاها و سختیها و گرفتاریها را برمی‌دارد، مشکلات را برطرف می‌کند. یَجعَلُکُم خُلَفاءَ الأَرضِ: شما را جانشینان سرزمین قرار می‌دهد. خُلَفاء: جمع خلیفه: جانشینان. قَلیلاً ما تَذَکَّرُونَ: چه اندک پند می‌پذیرید! ظُلُمات: تاریکیها. بُشراً: مژده، بشارت، مژده‌رسان، بشارت‌آور. [← عرف/۵۷]. بَینَ یَدَيْ رَحمَتِه: پیشاپیش رحمتش، پیشاپیش باران رحمتش. أَمَّن ← أَم+مَن: یا آن کس. یَبدأُ: آغاز می‌کند. یُعیدُهُ: آن را باز می‌گرداند، آن را برمی‌گرداند.

ترجمه‌ی آیات

۵۹ ـ بگو: سپاس برای خداست و درود بر بندگانش که آنان را برگزیده است! آیا خدا بهتر است یا آن چه

شریک او می‌سازند؟

۶۰ ـ [آیا شرکای ساختگی را بهتر می‌پندارند] یا آن کس که آسمانها و زمین را هستی بخشید و برایتان از آسمان، آبی فرو فرستاد که بدان، باغهای باطراوت رویانیدیم. [باغهایی که] برای شما ممکن نبود درختانش را برویانید؟ آیا با این خدا، خدای دیگری موجود است؟ [خیر!] آنان، مردمی تجاوزگرند.

۶۱ ـ [آیا شرکای ساختگی بهترند] یا آن کس که زمین را قرارگاه ساخت و در آن جویبارها به وجود آورد و کوهها را برای آن [چون لنگر] آفرید و میان دو دریا مانعی پدید آورد؟ آیا با این خدا، خدای دیگری موجود است؟ [خیر!] اما بیشترشان نادانند.

۶۲ ـ یا کیست دعای درمانده را ـ وقتی او را بخواند ـ اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف و شما را جانشینان رفتگان در زمین می‌گرداند؟ آیا با این خدا، خدای دیگری موجود است؟ [راستی را!] چه کم پند می‌پذیرید!

۶۳ ـ [آیا خدایان باطل بهترند] یا آن کس که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا راه می‌نماید؟ و کیست که بادها[ی باران‌زا] را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد؟ آیا با این خدا، خدای دیگری موجود است؟ خدا فراتر است از آن چه که انباز او می‌سازند.

۶۴ ـ یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را [دیگر بار] برمی‌گرداند؟ و چه کسی در آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ آیا با این خدا، معبود دیگری وجود دارد؟ [ای محمد!] بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید.

شرح و بیان

۵۹ تا ٦٤ ـ خداوند به پیامبر امر می‌کند که او را به خاطر آن همه نعمت به بهترین شیوه سپاس گوید و بر بندگان برگزیده و پیامبران شایسته‌اش درود بفرستد؛ آن پیامبرانی که با اخلاص و در نهایت سعی و تلاش با نابسامانیهای زمان و مشرکان دوران؛ هم چون کوه، استوار ماندند و پیام خود را به گوش مردم رسانیدند. قل الحمد لله و سلامٌ علی عباده الذین إصطفی. [← صافات/۱۸۰تا۱۸۲].

هان ای مشرکان! آن خدای مقتدر و راستین بهتر است یا آنهایی که شما شریک او ساخته‌اید؟ این استفهام، انکاری و ریشخند و نکوهش مشرکان است که بندگی غیر خدا را با بندگی خدا در کنار هم قرار داده و برتر دانسته و در بیابان گمراهی و نادانی غوطه‌ورند. پیامبر خدا هرگاه این آیه را (۵۹) تلاوت می‌کرد، می‌فرمود: «بلکه الله بهتر و پایدارتر و بزرگ و بزرگوارتر است.» اکنون این آیات در ردّ بندگی غیرخدا و اثبات یکتایی او به پنج دلیل قاطع و گویا اشاره می‌کنند:

۱ـ آیا بندگی بتهای بی‌سود و زیان و یا موجودات دیگر از فرشته و بشر و سایر پدیده‌ها مانند: خورشید و

ستارگان بهتر است یا بندگی آفریدگار آسمانها، ستارگان، کهکشانها، زمین با آن همه نعمتهای رنگارنگ و باغهای باطراوت و شادی‌آور و خوش‌منظر و زیبایش؟ قطعاً خدا، آفریدگار مطلق و یکتا و هستی‌بخش توانا و روزی‌رسان است. [← مؤمنون/۹۱]. آن کس که می‌آفریند با کسی که توان آفریدن ندارد یکی نیست؟ چرا بیدار نمی‌شوید؟! [← نحل/۱۷]، [←عنکبوت/۶۳]، [←زخرف/۸۷].

۲ـ جز بندگی خدای برحق، بندگی هر موجود دیگری باطل و موجب سرگشتگی هر دو سراست. آن خدایی که زمین را برای زندگانی انسان و سایر موجودات گسترد و قرارگاه کرد [illegible] و چشمه‌ساران و جویباران گوارا و شیرین را عطا فرمود، تا جانداران را سیراب کنند. میان آب شور و شیرین دریاها فاصله و مانع آفرید تا آب شیرین تباه نگردد و همواره در اختیار همگان باشد [illegible].

۳ـ بی‌گمان همه‌ی آفریده‌ها نیازمند مهر و محبت خدای بی‌همتایند و هیچ کاری از خدایان ساختگی و بی‌شعور و کر و کور و بی‌زبان و یا آنان که به پندار مشرکان، سزاوار خدایی‌اند، برنخواهد آمد و خود نیازمند لطف الهی‌اند، و تنها اوست که هر گاه درمانده‌ای تمام درهای امید بر رویش بسته شود و غم و اندوه فرایش گیرد، با سوز دل و اخلاص تمام در بارگاهش لابه کند؛ او را پاسخ می‌دهد و گرفتاریهایش را برطرف می‌کند [← عنکبوت/۶۵] و از نعمات زمین برخوردارش می‌گرداند.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند — نیاز نیم‌شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری‌چهره عاشقانه بکش — که یک کرشمه تلافیّ صد جفا بکند
طبیب عشق، مسیحادم است و مشفق لیک — چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار — که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

(حافظ)

۴ـ مردم، نیازمند هدایت خدایند. ای انسان مشرک! آن خدایان بی‌مقدار و دروغین بهتر است یا آن آفریدگار دستگیر و راهنما که در تاریکیهای خشکی و دریا تو را زیر نظر دارد و راه روشن را بر رویت می‌گشاید؛ او ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکیهای بیابانهای برهوت و دریا بدان وسیله راه یابید. خدا آیات خود را برای دانایان به روشنی بیان کرده است. [← نعام/۹۷]، [← نحل/۱۶]. و باد مژده آور را پیش از فروباریدن برف و باران می‌فرستد تا آمدن رحمت خود را به مردم بشارت دهد و آن باران و رحمت به زمین حیاتی نو بخشد و لباس رنگارنگی بر قامتش بدوزد.

۵ـ خداوند در آخرت، جهانی نو می‌سازد و حیاتی جاودانه و ماندگار می‌آفریند. آیا این کار از عهده‌ی تمام هستی از جن و انس، فرشته و آدمی و پیامبران و کسانی دیگر بر خواهد آمد؟ یا فقط کار معبودی راستین و مقتدر است که پس از مرگ تمام مردم را زنده می‌کند. [← روم/۲۷]. بی‌تردید، آغازگر و بازگرداننده‌ی آفرینش اوست و بس. [← بروج/۱۳]، [← روم/۱۹].

ای پیامبر! به آن مشرکان و بی‌باوران بگو: برای اثبات ادعایشان، دلایل خود را نشان دهند. اما هرگز کمترین دلیلی نخواهند داشت.«وَ مَن یَدعُ مَعَ اللهِ إلهاً ءاخَرَ لابرهانَ لَه به، فإنّما حسابهُ عندَ رَبه إنَّهُ لا یُفلحُ الکافرونَ».[← مؤمنون/۱۱۷].

علم غیب فقط خدا می‌داند

قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٦٥ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ٦٦

توضیح واژه‌ها

ما يَشعُرونَ: نمی‌دانند. أيّانَ: کَی، چه وقت؟ يُبعَثونَ: برانگیخته می‌شوند. إدّارَكَ (دَرْك): به پایان رسید، ناتوان گشت، ته کشید. ابن عباس می‌گوید: إدّارَكَ: غایب‌شد، پنهان گشت. مروان نورالدین سوار می‌گوید: إدّارَكَ؛ یعنی، تکامل یافت، کامل و مستحکم شد. البته این معنا به شیوه‌ی تمسخر به مشرکان به خاطر جهلشان به آمدن روز قیامت است. إدّارَكَ: تدارک، رسید، ملحق شد، پیوست، پی‌درپی آمد. تَدارُك: رسیدن و پیوستن، پی‌درپی آمدن در فنا و نیستی. بَل إدّارَكَ ← هل تدارک و تلاحق؟ آیا رسیده است؟... عَمونَ: جمع عمٍ، یا عَمی: کوران، کوردلان، آنان که بصیرت ندارند.

ترجمه‌ی آیات

۶۵ ـ بگو: آنان که در آسمانها و زمین‌اند ـ جز خدا ـ غیب نمی‌دانند و [هم‌چنین] نمی‌دانند چه زمانی زنده می‌شوند.

۶۶ ـ دانش آنان درباره‌ی آخرت ناتوان است؛ بلکه درباره‌ی روز قیامت دودلند. [خیر!] بلکه در این باره کوردلند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان قدرت کامل و پایدار خداوند، این آیات نیز علم غیب را از لوازم الوهیت برمی‌شمرند. در این صورت، معبود حقیقی جز خدا نیست و کیفر و پاداش در دست اوست و جز او کسی غیب نمی‌داند.

شرح و بیان

٦٥ و ٦٦ ـ مشرکان با تمسخر از روز قیامت سؤال می‌کنند و خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که به آنان بگوید: از سرآغاز آفرینش، انسان در پشت پرده‌ی غیب قرار داشت و دانش او به رازها و نهانیها راه نبرد و چیزی از آن سوی سراپرده‌ی فروهشته نمی‌دانست. این نص، قطعی است که علم غیب فقط از آنِ خداست و هر ادّعایی در این مورد باطل و بی‌اساس خواهد بود و دانش و درک هیچ پیامبر، فرشته و انسانی بدان

نمی‌رسد [← نعام/۵۹] و روز قیامت از عالم غیب است و کسی از آمدنش خبر ندارد. [← لقمان/۳۴].

آیا دانش مشرکان به جایی رسیده که از آخرت سخن می گویند؟! خیر! کسی از آمدن زمان برپایی قیامت خبر ندارد و مشرکان کوردل نیز حیران و سرگشته‌اند و از سرنوشت آخرت چیزی نمی‌دانند و آمدن روز قیامت ناگهانی است. [← عرف/۱۸۷]. قطعاً دانستن علم آخرت برای اهل آسمان و زمین بسیار سخت و سنگین است.

باور مشرکان در مورد زنده‌شدن و برانگیختن

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ٦٧ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا
مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ ٦٨ قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُجْرِمِينَ ٦٩ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ٧٠ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا
الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٧١ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ٧٢
وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ ٧٣ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٤ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٧٥

توضیح واژه‌ها

تُراباً: خاک. مُخرَجونَ: بیرون آورده شدگان. إن هذا ← ماهذا: نیست این. أساطیرُ: افسانه‌ها، دروغها، جمع اسطوره یا اَسطار [← نعام/۲۵]، [← نفال/۳۱]، [← نحل/۲۴]، [← مؤمنون/۸۳]، [← فرقان/۵]. سیروا (سَیْر): بروید، سیر و سفر کنید، بنگرید. لا تَحزَنْ: اندوهگین مباش، غم مخور. ضَیق: مضیقه، دلتنگی. یَمکُرونَ: مکر می‌ورزند. مَتی: کی؟ چه وقت؟ عَسی: چه بسا، شاید. رَدِفَ: پشت سر هم قرار گرفت، پی‌درپی است، ردیف شد، مرتب گشت. ذُو فَضلٍ: دارای فضل و بزرگی، دارای عطا و بخشش است. از جمله عذاب را به تأخیر می‌اندازد. تُکِنُّ(کَنَن): پنهان می کند، نهفته می‌دارد. غائِبَةٍ: نهفته، نهانی، راز، «تا»ی این واژه برای مبالغه است. کِتابٍ مُبینٍ: کتابی روشنگر، لوح محفوظ.

ترجمه‌ی آیات

۶۷ ـ کفرپیشگان می گویند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، از گور [زنده] بیرون آورده می‌شویم؟!

۶۸ ـ بله! این را در پیش به ما و پدرانمان وعده داده بودند. اینها جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

۶۹ ـ [ای پیامبر!] بگو: در زمین سفر کنید و بنگرید که فرجام گناهکاران چگونه بوده است.

۷۰ـ برای آنان غم مخور و از نیرنگی که به کار می گیرند، تنگدل مباش.

۷۱ ـ [مشرکان و بی‌باوران] می گویند: اگر راست می گویید، این وعده کی می‌رسد؟

۷۲ـ بگو: ممکن است پاره‌ای از آن عذاب را که برایش بی‌تابی می‌کنید، در پی شما باشد.

۷۳ـ بی‌گمان پروردگارت، نسبت به مردم دارای بخشش است؛ ولی بیشتر آنان سپاسگزار نیستند.

۷۴ ـ قطعاً پروردگارت آن چه را در سینه‌هایشان نهفته می‌دارند و آن چه را آشکار می‌سازند، به خوبی می‌داند.

۷۵ ـ در آسمانها و زمین هیچ نهفته‌ای نیست، مگر آن که در کتابی روشن [جمع شده] است.

شرح و بیان

۶۷ تا ۷۵ ـ کافران منکر و مشرکان بداندیش با حیرت و سرگردانی می‌گفتند: مگر ممکن است پس از آن که زندگانی را به درود گفتیم، پیکرهایمان فرسوده شد و تک‌تک اندامهایمان پوسید و پراکنده گشت و با خاک یکسان گردید، دوباره زنده شویم و از نو زندگی تازه‌ای برپا کنیم و برای آن چه در دنیا انجام داده‌ایم، کیفر و پاداش ببینیم؟! به راستی این چیزی نشدنی است. سپس با تمسخر می‌گفتند: محمد به ما وعده‌هایی داد، همان‌گونه که سایر پیامبران پیش از او این وعده را به نیاکانمان داده بودند. اگر این وعده‌ها حق می‌بود، اکنون تحقق می‌یافت. آری! اینها افسانه‌های گذشتگان است و بس.

با این وصف، خداوند از روی مهر و رحمتگری خود، آنان را به راه راست فرا می‌خواند تا در برابر حق دلیلی نداشته باشند. بنابراین به پیامبر دستور می‌دهد که به آنان بگوید: بیایید در سرزمین و جاهای دوردست به سیر و سفر بپردازید و از اوضاع جهان و فرجام دروغپردازانِ پیشین آگاه شوید و همه را با دیده‌ی تحقیق بنگرید. نیاکانتان فریب دنیا و جلوه‌های ظاهرش را خورده بودند، پیامبران راستین خدا را دروغگو می‌خواندند و زنده شدن را در جهان آخرت باور نداشتند. خداوند به دلیل این همه بزهکاری، نابودشان کرد، تا عبرت آیندگان شوند و پیامبران و مؤمنان را رستگار فرمود.

و به پیامبر خاتم امر می‌کند که از رفتار زشت و کفرپیشگی آن مردم اندوهناک نشود و بر خود تنگ نگیرد و فشار نیاورد؛ چون خدا یار و یاور و نگهدار اوست و دینش را در دنیا آشکار و فراگیر می‌کند.

مشرکان و بی‌باوران مسخره‌کُنان می‌گفتند: آن عذابی که به ما وعده داده شده، کی می‌رسد؟

خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: آن عذابی که برایش شتاب می‌ورزید، نزدیک شماست و به زودی در پی شما می‌آید و دارد شما را تعقیب می‌کند. اشاره به نبرد بدر است که سران مشرک متکبر کُشته شدند و با رُسوایی به زیر خاک رفتند.

خداوند، دارای فضل عمیم و لطف و کرم است و برای آمدن عذاب شتاب نمی‌ورزد؛ هرچند بسیاری از مردم آن را درک نمی‌کنند. خداوند از نهانیهای درونشان خبر دارد. [← رعد/۱۰]، [← طه/۷] و می‌داند که چه نیرنگهایی در سینه دارند و آن چه در آسمانها و زمین نهفته است، همگی در لوح محفوظ، نوشته شده و

ماندگار است. [← حج/۷۰]، [← لقمان/۱۶].

بدان که: فضل عمیم و لطف پروردگار، سوز دل و اشک دیده می‌طلبد، تا آدمی از آن محروم نگردد. مولانای رومی ـ که هزاران رحمت بر او ببارد ـ می‌فرماید:

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لَبَن
طفل یکروزه همی‌داند طریق که بگریم تا رسد دایه‌ی شفیق
تو نمی‌دانی که دایه‌ی دایگان کم دهد بی گریه شیرت رایگان
گفت: وَلْیَبْکُوا کَثیراً گوش‌دار تا بریزد شیر فضل کردگار

یا، حافظ ـ علیه الرحمة و الرّضوان ـ می‌فرماید:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم!
سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله‌ی شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم!
هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال با که گویم که در این پرده چه ها می‌بینم؟!

قرآن و پیامبر

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۷۶ وَإِنَّهُ لَهُدًى
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۷۷ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۷۸ فَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۷۹ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا
مُدْبِرِينَ ۸۰ وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ
مُسْلِمُونَ ۸۱

توضیح واژه‌ها

يَقُصُّ (قَصَّ، قَصص): بازگو می کند، حکایت می کند، بیان می‌دارد. **يَخْتَلِفُونَ**: اختلاف می‌ورزند. **لِلمؤمِنينَ**: برای مؤمنان، چون مؤمن از همه کس بیشتر از قرآن و راهنماییهایش بهره‌مند می‌شود، بدین سبب می‌فرماید مؤمنین. **يَقضي**: داوری می کند. **حُكمِهِ**: رأی و نظر خود. **المُبين**: آشکار و واضح، روشن، روشنگر. **لا تُسمِعُ**: نمی‌شنوانی، نمی‌توانی شنوا کنی. [← نفال/۲۳]. **المَوتَى**: مردگان، هدف مخالفان و کافران است که گوش شنوا ندارند. **الدُّعاء**: ندا، صدا، آوا. **هادي**: هدایت کننده، راهبر. **العُمْيِ**: جمع اعمی، کوران؛ یعنی کوردلان. **إن تُسمِعُ**: نمی‌شنوانی. [← فاطر/۲۲]. **مُسلِمُونَ**: تسلیم شوندگان، اهل تسلیم و اطاعت، ارادتمندان، مخلصان و موحدان.

ترجمه‌ی آیات

۷۶ـ قطعاً این قرآن بسیاری از چیزهایی را که بنی‌اسرائیل درباره‌اش اختلاف می‌ورزند، بیان می کند.

۷۷ـ بی گمان قرآن برای مؤمنان، رهنمود و رحمت است.

۷۸ـ البته پروردگارت برابر حکم خود میانشان داوری می کند و او ظفرمند داناست.

۷۹ـ پس بر خدا توکل کن که تو از حقی روشن برخورداری.

۸۰ـ تو مردگان را شنوا نمی‌سازی و نمی‌توانی این ندای حق را به گوش کران ـ وقتی پشت کنند ـ برسانی.

۸۱ ـ و تو نمی‌توانی کوردلان را از گمراهی به سوی راه آوری و تو تنها آنان را که به آیات ما باور دارند و خود فرمانبردارند، می‌توانی شنوا بگردانی.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان اثبات مبدأ و معاد از روی دلایل هستیِ حسی و عقلی، این آیات نیز بر اثبات پیامبری به وسیله‌ی بزرگترین دلیل؛ یعنی، قرآن می‌پردازند.

شرح و بیان

۷۶ تا ۷۹ ـ ای محمد! این قرآن که به تو داده‌ایم، بیان‌کننده‌ی حق برای اهل کتاب است که در مورد آن اختلاف نظر دارند. از جمله: یهودیان بر عیسی افتراها می‌بندند، نصاری در شأنش افراط می‌کنند و او را پسر خدا می‌دانند، برخی او را خدا می‌پندارند که به صورت انسانی به نام عیسی درآمده است. جمعی دیگر می‌گویند: یکی از اقنوم سه‌گانه و به دار آویخته شده است؛ اما قرآن هر دو نظر را باطل می‌گرداند و راه میانه را در پیش می‌گیرد و عیسی را بنده‌ای از بندگان خدا و پیامبر مرسل می‌نامد. این هم از روی وحی الهی شناخته می‌شود و خدا در قیامت میان اهل کتاب داوری خواهد کرد.

قرآن ـ به طور ویژه ـ راهبر مؤمنان به سوی راه راست و رحمت و برکت است و احکام تشریعی وابسته به عقیده را مانند: یکتاپرستی، آمدن روز قیامت، پیامبری و صفات و اسمای حسنای خدا و احکام عملی و نیازهای بشری را که مصلحت دین و دنیای انسان است به آنان می‌آموزد.

خداوند به پیامبر امر می‌کند تا بر او توکل کند و کارهایش را به وی واگذارد، پیام آسمانی را به تمام و کمال به مردم برساند و از دشمنان بیم نداشته باشد؛ چون بر سر راه حق و حقیقتی بسیار روشن است و جز سیاه‌بختان، کسی از فرمانش سرپیچی نخواهد کرد. این یکی از علل توکل است. علل دیگر توکل این که می‌فرماید:

۸۰ تا ۸۱ ـ ای محمد! تو نمی‌توانی به کسانی که از فرمان و پیام تو پشت می‌کنند و هر لحظه دورتر ودورتر می‌شوند، چیزی به گوششان برسانی؛ چون آنان همانند مردگانی‌اند که سخن تو در آنان اثر نمی‌کند و نمی‌فهمند و چون ناشنوایانی‌اند که هیچ امیدی به شنیدن ندارند و چیزی نمی‌شنوند و چون نابینایانی‌اند که دیگر نمی‌بینند و هرگز به چیزی التفات ندارند؛ زیرا که دلهایشان پرده‌پوش شده و در گوشهایشان سنگینی کفر و درونشان پر از خودخواهی و بزرگ‌بینی است؛ هرچند حق را به روشنی می‌بینند. پس به این دلیل پیامبر امیدی به ایمان‌آوردنشان ندارد و در برابر دشمنی آنان، دل قوی می‌دارد. آیه‌ی ۸۱ مطالب پیشین را تأیید می‌کند و می‌فرماید: ای پیامبر! تو نمی‌توانی کوردلان سیاه بخت را از گمراهی به در آوری وهدایت دهی؛ زیرا پرده‌ی سترگ و سیاهی جلوی دید و بینش آنان را فراگرفته و در برابر حق کور و درمانده‌اند [← بقره/۱۷۱]، [← یونس/۹۶تا۹۸]، مگر آنان که خدا می‌داند که ایمان می‌آورند و مخلص و فرمانبردارند و از قلبی بینا ـ که گوش و چشم را برای ادراک و دریافت امور به شیوه‌ی درست

و ارزنده به کار گرفته‌اند ـ برخوردار و آماده‌ی پذیرفتن حق‌اند.

آری! این آیات، درستی نبوت و رسالت پیامبر خاتم را ثابت و اختلاف‌نظرهای بنی‌اسرائیلِ زمان نزول قرآن را تبیین می‌کند.

قرآن راهبر گمراهان به سوی حق و پایداری و برای تصدیق‌کننده‌گانِ دستورات الهی، نور و رحمت است.

مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت درآوردن کوهها

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا
يُوقِنُونَ ۸۲ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۸۳ حَتَّى إِذَا
جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۸٤ وَوَقَعَ الْقَوْلُ
عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ۸۵ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ
مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۸٦ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ۸۷ وَتَرَى الْجِبَالَ
تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَفْعَلُونَ ۸۸ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ۸۹ وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۹۰

توضیح واژه‌ها

وَقَعَ: قیامت روی داد، قطعی و واجب گشت، فرا رسید. [← عرف/۷۱، ۱۱۸، ۱۳۴]، [← یونس/۵۱]، [← وقعه/۱]، [← حاقه/۱۵، وقعت]. القَولُ: سخن،فرمان خدا، عذاب روز قیامت. دابَّة: جنبنده، حیوان. لا يُوقِنونَ: یقین ندارند، ایمان نمی‌آورند. فَوجاً: گروه، دسته، جمعی فراوان از کافران و بی‌باوران. يُوزَعونَ: کنار هم قرار داده می‌شوند، به یکدیگر می‌پیوندند. [← همین/۱۷]. جاءُوا: آمدند، حاضر شدند. لَم تُحيطُوا: احاطه نداشتید. لَم تُحيطُوا بِها عِلماً: بدون علم و دانش از در انکار درآمدید. بر آیات ما احاطه‌ی علمی نداشتید. أمّا ذا ← أم، ماذا: یا چه چیز؟ كُنتُم تَعمَلونَ: عمل می‌کردید، کار می‌کردید. أم ايّ شيءٍ: یا چه چیز. أمّا ذا كُنتُم تَعمَلونَ: چه کار می‌کردید؟ این چه کاری بود که می‌کردید؟ چه می‌کردید؟ بِما ظَلَموا: به سزای ظلمی که می‌کردند. به سبب ستمی که مرتکب شده بودند. لا يَنطِقونَ: دم بر نمی‌آورند، سخن نمی‌گویند، حرفی برای گفتن ندارند. لِيَسكُنُوا: تا بیارامند، تا بیاسایند، تا آرام گیرند. مُبصِراً: روشن، آشکار، روشنی‌بخش. فَزِعَ: هراسان‌شد، وحشت‌زده شد. أتَوهُ: نزد او آمدند، (به صیغه‌ی ماضی دلیل بر محقق بودن است)، نزد او می‌آیند. داخِرينَ: فروتنان، خاکساران. [← نحل/۴۸، ، دخِرون]. جامِدَةً: ساکن، بی‌حرکت،

ثابت. وَ هيَ تَمُرُّ: حال آن که حرکت می‌کند. وَ هيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحاب: ابرآسا در حرکتند، هم چون ابر، سرعت دارند. مَرَّ السَّحاب: حرکت ابر. صُنعَ اللهِ: ساخت و ساز خدا، آفرینش خدا، کار خدا. أتقَنَ: استوار گردانید، محکم کرد، مرتب نمود، به تمامی استوار گردانید. فَزَع: بیم و هراس و وحشت. آمنُونَ: جمع آمِن، در امن و امان‌ها، آسودگان، دور از بلا و مصیبت و رنج و هراس. السَّيِّئَة: بدی. کُبَّتْ: به رو انداخته شد، به دَمَر انداخته شد، به صورت افکنده شد، سرنگون شد. کنایه از آن است که خود شخص در آتش سقوط می‌کند.

ترجمه‌ی آیات

۸۲ ـ وقتی عذاب بر آنان واجب گردد، جنبنده‌ای را برای آنان از زمین بیرون می‌آوریم که با ایشان حرف می‌زند و می‌گوید: مردم [به طور شایان] به آیات ما یقین ندارند.

۸۳ ـ آن روز را [به یادآور] که از همه‌ی امتها، گروهی را که نشانه‌های ما را دروغ انگاشته‌اند، گِرد می‌آوریم و کنار هم نگهداشته می‌شوند تا همگی به هم بپیوندند.

۸۴ ـ آن گاه که گرد آمدند، خدا می‌گوید: آیات ما را دروغ می‌انگاشتید، در صورتی که بر آنها احاطه‌ی علمی نداشتید؟ این، چه کاری بود که می‌کردید؟

۸۵ـ و به [سزای] ستمی که کرده بودند، عذاب بر آنان محقق می‌گردد و یارای دم برآوردن ندارند.

۸۶ ـ مگر نمی‌نگرند که ما شب را قرار داده‌ایم تا در آن بیارامند و روز را روشنی بخشیده‌ایم؟ بی‌گمان در این کار برای اهل ایمان، نشانه‌هایی [از] عبرت است.

۸۷ ـ [به یادآور] آن روزی که در صور دمیده می‌شود و هر که در آسمانها و زمین است به هراس می‌افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و همگی فروتنانه، به سوی خدا روی می‌آورند.

۸۸ ـ و کوهها را می‌بینی و [چنان] می‌پنداری که بی‌حرکتند، حال آن که ابرآسا در حرکتند. [این] کار خدا است که هر چیزی را استوار پدید آورده است. به یقین خدا از همه‌ی کارهای شما خبر دارد.

۸۹ ـ کسانی که نیکی آورَند، به پاداشی بهتر از آن خواهند رسید و آنان در آن روز از هراسی بزرگ در امن و آسودگی‌اند.

۹۰ ـ کسانی که بدی آورَند، در آتش سرنگون می‌شوند. آیا جز [در مقابل] آن چه که انجام داده‌اید، کیفر می‌بینید؟

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از آوردن دلایل کمال قدرت و علم الهی بر جهان هستی و اشاره به زنده بودن و حشر و نشر، به

دنبال آن از معجزه‌بودن قرآن و اثبات نبوت و برپایی قیامت و نشانه‌های آن ـ که یکی از آنها اخراج دابه الارض است ـ سخن می گوید.

شرح و بیان

۸۲ تا ۸۶ ـ هنگامی که قیامت نزدیک شود و عذاب آسمانی بر بزهکاران فرود آید، خداوند، دابّه‌ای از زمین بیرون می‌آورد که به روشنی و گویایی به سخن می‌آید که: ای مردم! ـ مُراد، مردمان بدکار و بی‌باور دوران مختلف بشریت تا آن روز است ـ شما به آیه‌های روشن خداوند یقین نداشتید و دودل بودید...

دوم از آثار قیامت این که: خداوند، جمع فراوانی از سران و پلیدکاران هر امتی از ستمکاران و تکذیب‌کنندگان را در طول زمان گرد می‌آورد و ابتدا و انتهایشان را در کنار هم قرار می‌دهد تا در بارگاهش به صف درآیند و برای پاسخگویی آماده شوند. آن‌گاه به تندی و نکوهش همراه با تمسخر می گوید: شما آیات مرا بی‌آن که درباره‌اش بار دانشی داشته باشید، دروغ می‌انگاشتید و قیامت را ـ که اکنون با چشم خود می‌بینید ـ انکار می کردید؛ چرا با دقت نمی‌اندیشید؟ مگر در دنیا به چه کارهایی سرگرم بودید؟! چه چیزی برای امروز پیشاپیش خود فرستاده‌اید؟ اکنون، کیفر و عذاب ستمکاریها و بی‌باوریهایتان را بچشید. آن منکران درمانده به سبب خواری و زبونی که سخت دامنگیرشان شده، خاموش و ساکتند و سخنی ندارند. [← مرسلات/۳۵] انگار بی‌زبانند.

سوم این که: به دلایل توحید و برانگیختن نبوت می‌پردازد و می‌فرماید: آیا این تکذیب‌کنندگان نمی‌فهمند که شب را برای خواب و استراحت و آرامشِ پس از کار و کوشش روزانه مقرر کرده‌ایم تا مردم برای روز بعد و انجام مسؤولیتها و دیگر کارها نیروی تازه بگیرند و آمادگی به دست آورند؟ [← سرء/۱۲] و روز روشن و تابناک آفریدیم تا به کسب و کار پسندیده و سایر امور زندگی بپردازند و نیازمندیها را با کمال مردانگی و سرافرازی برطرف کنند؟!

هان، ای انسان! به پی‌درپی آمدن شب و روز با آن همه نظم و نظام، بیندیش تا روز قیامت را بهتر درک کنی و به حقیقت آن بیشتر پی ببری.

نکته: زمانی ایمان به نبوت اثر دارد که ایمان به معاد به طور یقین و باور قلبی در دل آدمی جای گرفته باشد.

۸۷ تا ۹۰ ـ اسرافیل در صور می‌دمد و همه‌ی آسمانیان و زمینیان، بیمناک و هراسان می‌شوند و با این دمیدن در شیپور فَزَع، همگی ـ جز آنان که خدا بخواهد مانند عده‌ای از فرشتگان ـ می‌میرند. نام دیگر این نفخه «صَعق» است که در سوره‌ی زمر می‌فرماید: در صور دمیده می‌شود و آسمانیان و اهل زمین، همگان، جان به جان آفرین تسلیم می کنند. [← زمر/۶۸]، و در سوره‌ی یس «صیحه» نام دارد. [← یس/۴۹]. سپس

اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و همگی ایستادگانی چشم‌به‌راهند. [← زمر/۶۸]. نیمه‌ی دوم این آیه به نفخه‌ی دوم که بیدارباشی است و همه‌ی مردگان از گور زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند، اشاره می‌کند. پس از نفخه‌ی دوم همگی آماده‌ی رفتن به میدان قیامت‌اند. سوره‌ی یس به این نفخه‌ی دوم اشاره دارد. [← یس/۵۱]. البته مؤمنان و درستکاران شادمانه به پیشگاه خدا رهسپار می‌شوند؛ ولی کافران و بی‌باوران سیاه‌بخت، خوار و زبون و درمانده حضور می‌یابند. [← یس/۵۳].

آری! همه‌ی اهل آسمان و زمین بنده‌وار به حضور پروردگارشان خواهند رسید. [← مریم/۹۳]، خدا، آنان را فرا می‌خواند و آنان نیز سپاسگزارانه دعوتش را پاسخ می‌دهند. [← اسراء/۵۲]، [← روم/۲۵]. آن روز، مردگان از گورهای خود بیرون می‌آیند و چنان شتاب می‌گیرند، انگار به سوی نشانه‌ها می‌دوند. [← معارج/۴۳].

چهارم این که: کوهها را ساکن و بدون حرکت می‌بینی، حال آن که به سرعت از جای خود چون ابر در برابر باد می‌گذرند و در حرکتند؛ هر چند روان شدن چیز بزرگ و درشت محسوس نیست. روزی که آسمان سخت به لرزه درمی‌آید و کوهها به تندی روان می‌گردند. [← طور/۹و۱۰]. روزی که کوهها را روان می‌سازیم و شما زمین را برآمده می‌بینی. [← کهف/۴۷]. کوهها روان گردند و چون سرابی بنمایند. [← نبأ/۲۰] کوهها صاف و هموار شوند. [← طه/۱۰۵ تا ۱۰۷]. آری! همه‌ی اینها آفرینش پروردگار است و هرچیز را استوار گردانیده و حکمتی در آن نهان داشته است و از احوال تمام آنان که برای حساب و کتاب در محضرش به صف ایستاده‌اند، آگاه است. بنابراین، هرکس مؤمن و مسلم از دنیا رفت، برای خدا شریک نساخت و کار نیک به میان آورد، در روز قیامت پاداش وافی و کافی می‌گیرد و از هول و هراس در امان است و سختیهای «فَزَع اکبر» او را نمی‌آزارد. [← نبیاء/۱۰۳] و در غرفه‌های بلند ونیکو قرار می‌گیرد. [← سبأ/۳۷]؛ اما کافران بدکردار و بی‌باوران زشت‌سیرت در آتش سرنگون می‌گردند و در امن و امان نیستند و کیفر کردارشان را خواهند چشید. [← نعام/۱۶۰]، [← فصلت/۴۰].

پایان سوره: بندگی و سپاس خدا و تلاوت قرآن

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ ۹۱ وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ
الْمُنْذِرِينَ ۹۲ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۹۳

توضیح واژه‌ها

هذِهِ البَلدَة: این شهر؛ یعنی، شهر مکه‌ی معظّمه. حَرَّمَها: خدا آن را محترم گرداند، آن را کرامت و حرمت بخشید. وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ: همه‌چیز از آن خداست. مِنَ المُسلِمینَ: از مسلمانان، از تسلیم‌شدگان و ارادتمندان. أَتْلُوَ: بخوانم، تلاوت کنم. لِنَفسِهِ: به سود خویش است. المُنذِرینَ: هشدار دهندگان، بیم‌دهندگان. سَیُریکُم آیاتِهِ: آیات و اسرار جهان هستی خود را به شما می‌نمایاند. فَتَعرِفونَها: آن آیات را می‌شناسید، با آن آشنا می‌شوید. عَمّا ← عَن+ما: درباره‌ی آن چه، از آن چه.

ترجمه‌ی آیات

۹۱ـ من فرمان یافته‌ام که تنها پروردگار این شهر را ـ که آن را گرامی داشته و همه از آنِ اوست ـ بپرستم و فرمان یافته‌ام که از تسلیم‌شدگان باشم.

۹۲ـ و این که: قرآن بخوانم. پس هر کس راه یابد، فقط به سود خود، راهیاب شده است و هر کس گمراه شود، بگو: من تنها از جمله‌ی هشداردهندگانم.

۹۳ـ و [ای محمد!] بگو: ستایش خدای‌راست. قطعاً آیاتش را به شما می‌نمایاند و آن را خواهید شناخت. [هان!] پروردگارت از کردارتان بی‌خبر نیست.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان احوال مبدأ، معاد، نبوت، مقدمات قیامت و صفات اهل قیامت از نیک و بد، خداوند در پایان این سوره با این اختتامیه‌ی لطیف، به پیامبر خاتم فرمان می‌دهد که به مشرکان اعلام کند که کار دعوت را به کمال می‌رسانم و اکنون نیز به بندگی خدای یگانه و قدردانی و شکرگزاری نعمتها و تلاوت قرآن می‌پردازم. شما مشرکان هم برای پذیرش این دعوت و تدبر و اندیشه در آیات قرآن خوب بیندیشید تا

راهنمایتان گردد.

شرح و بیان

۹۱ تا ۹۳ ـ پیامبر می‌فرماید: ای مشرکان! پروردگارم به من فرمان داده است که دین و بندگی خود را برایش پاک و خالص گردانم، تنها او را فریادرس و فرمانروا بخوانم و جز او را نپرستم. قطعاً عبادت و فروتنی و اطاعت جز برای این پروردگار بزرگوار و صاحب این شهر مقدس مکه سزاوار نیست. شهری ایمن و در امن و امان. [← قریش/۳و۴]. خدا به من امر فرموده تا قرآن را با تدبر و دقت تلاوت کنم، از پرتو و فروغ آن بهره گیرم، از چشمه‌ی زلال آب حیات‌بخش آن، جرعه‌ها بنوشم و در مراحل زندگی‌ام برای برنامه‌های متعدد درجهت سعادت مردم بر راهنمایی قرآن تکیه کنم، تا حقایق والا و رازهای ارزنده‌اش بیشتر آشکار گردد و آن را بر بندگان خدا عرضه کنم، آن گاه هرکس قلبش به نور قرآن، روشن و تابناک گشت، ثمره و سود آن به خود او باز می‌گردد و هرکس دیده و دیدگاه قلبش منحرف شد و به گمراهی گرایید و از هدایت قرآن محروم ماند، کیفر گناه و زیان گمراهی‌اش جز به خود او به کسی دیگر باز نخواهد گشت و من هم پیامبرم و جز رسانیدن پیام روشن برعهده‌ام نیست. [← هود/۱۲]، [← رعد/۴۰].

ای پیامبر! به این مشرکان و به تمام مردم جهان بگو: سپاس و ستایش خدا راست که این آیات درخشان و این دلایل قدرت و یکتایی را در آفاق و انفس (دور و نزدیک) به شما نشان داد [← ذریات/۲۰ و ۲۱] وکسی را پیش از اقامه‌ی دلیل و حجت و هشدار، کیفر نمی‌کند. [← فصلت/۵۳]. سپاس برای او و به خاطر این نعمت بزرگ پیامبری که توان برداشتن بار رسالت را به من عطا کرد. اما شما زمانی به این حقایق پی می‌برید که برایتان سودمند نخواهد بود و آن گاه بدان باور دارید که دیگر فرصت را از دست داده‌اید و ایمان‌آوردنتان بی‌اثر و مردود است. هان! خدا بر تمام کردار شما مشرکان شاهد است.

نگاهی به این آیات

۱ـ قرآن برای اهل باور و یقین، هدایت و رحمت است.

۲ـ پرتوی از قصه‌ی موسی، سلیمان، قوم صالح (قوم ثمود) و قوم لوط،

۳ـ خبر نابودی مشرکان به سبب بندگی بُتان و... اقامه‌ی دلیل بر یکتایی آفریدگار منّان،

۴ـ مشرکان و سرگشتگان، برانگیخته شدن و قیامت را انکار می‌کنند و آن را افسانه‌های پیشینیان می‌نامند.

۵ـ خدا از آن چه در سینه‌هاست، خبر دارد.

۶ـ داوری قرآن، اختلاف بنی‌اسرائیل را در مورد عقیده به اقنوم سه گانه و...

۷ـ قطع امید و انتظار از ایمان آوردن مشرکان و تشبیه آنان به کوران و کران،

۸ ـ نشانه‌های روز قیامت مانند: دابة الارض و حساب و کتاب گروهی از سران هر ملتی و روان شدن کوهها در نفخه‌ی دوم یا شیپور بیدارباش.

۹ـ مزد و پاداش هرگونه عمل و کرداری ـ خواه خیر، خواه شر ـ به میزان کردار آدمی است.

۱۰ـ پیامبر به مشرکان گفت: من فرمان یافته ام برای صاحب مکه بندگی کنم و از بتها و غیره بیزارم.

۱۱ـ پیامبر از خدا و الطافش تشکر و قدردانی و ثناگویی می کند و برای رسیدن به اسرار و رموز قرآن به تلاوتش بیشتر دل می‌بندد.

۱۲ـ خدای پاک آیات خود را به مشرکان می‌نمایاند؛ ولی آنان زمانی این حقیقت را درک می کنند و می‌پذیرند که برایشان سودمند نخواهد بود.

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلهِ و صحبه أجمعين

مکی

قصص

۸۸ آیه

قصه‌ی موسی ـ سلام الله علیه.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

طسم ۱ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ۳ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ
أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٤ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ٦

توضیح واژه‌ها

طسم: طا، سین، میم. حروف مقطع، فواتح سور، حروف هجا. تِلْكَ: آن، آن آیات [← یوسف/۱]، [← شعراء/۲]، [← نمل/۱]. المُبين: روشن و روشنگر حق از باطل. نَبَأ: خبر، سرگذشت و داستان، گزارش و شرح حال. بِالحَقّ: راستین، راست و درست، بی کم و کاست. عَلا: سربرافراشت، کبر ورزید، سرکشی کرد، نافرمان شد، برتری جُست. شِيَعاً: جمع شیعه، گروهها، دسته‌ها. يَستَضعِفُ: ضعیف و درمانده می گرداند، به ضعف و زبونی می کشاند، زیردست می گرداند. طائِفَةً منهُم: گروهی از آنان، طبقه‌ی بنی‌اسرائیل یا سبطیان. [← بقره/۴۹]. يَستَحْيِي (حَيّ) نساءَهُم: فرعون، زنان و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت و از آنان، کارهای سخت و سنگین می کشید. المُفسِدينَ: تبهکاران. نَمُنَّ: منت می گذاریم، نعمت می‌دهیم. اُستُضعِفوا: زیردست و زبون گشته‌اند. أئِمَّةً: جمع امام، پیشوایان، رهبران. الوارِثين: وارثان. نُمَكِّنَ: قدرت می‌بخشیم، منزلت می‌دهیم، استقرار می‌بخشیم. نُري: می‌نمایانیم، نشان می‌دهیم. ما: آن چه. كانوا يَحذَرونَ: می ترسیدند، حذر می کردند.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ طا، سین، میم.
۲ـ اینها آیات کتاب روشنگرند.
۳ـ برای [آگاهی] آنان که ایمان آورده‌اند، گوشه‌ای از داستان موسی و فرعون را به درستی بر تو می‌خوانیم:
۴ـ فرعون در سرزمین [مصر] خود را برتر دانست و مردم آن‌جا را دسته‌دسته کرد؛ دسته‌ای از آنان را به ضعف و زبونی کشاند که: پسرانشان را سر می‌بُرید و دخترانشان را [برای بهره‌کشی] زنده نگه می‌داشت. قطعاً او از تبهکاران بود.
۵ـ ما خواستیم بر کسانی که در زمین زیردست گشته‌اند، منّت نهیم و آنان را راهبران و وارثان [مردم و زمین] قرار دهیم.
۶ـ و آنان را در سرزمین، قدرت بخشیم و [از سویی] به فرعون و هامان و سپاهشان، چیزی را که از طرف مستضعفان بیم داشتند، بنمایانیم.

شرح و بیان

این سوره از هشتاد و هشت آیه تشکیل گردیده، پس از سوره‌ی نمل، در شهر امنِ مکه‌ی مکرمه فرود آمده و چون از داستان به دنیا آمدن موسی ـ ع ـ تا زمان رسالتش و نیز از رویدادهای شگفت‌انگیز آن زمان سخن می‌گوید، به سوره‌ی قصص مشهور گشته، الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوایی دشمنانش در آن آشکار است [التحریر و التنویر: ابن عاشور] و این سوره، پس از سوره‌ی نمل و پیش از سوره‌ی اسرا آمده است.

ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی پیش از خود

ارتباط این سوره با سوره‌های شعراء و نمل این است که: قصه‌ی موجز و کوتاه موسی را که در آن دو سوره آمده به طور تفصیل بیان می‌کند و نخست از استکبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و کشتن پسران بنی‌اسرائیل به دست او [← بقره/۴۹]، [← عرف/۱۲۷ و ۱۴۱] و به دریا انداختن موسی، شروع سپس به پرورش موسی ـ سلام‌الله علیه ـ در قصر فرعون در دوران کودکی تا سن جوانی و روی دادن قتل قبطی قوم فرعون اشاره می‌کند که به فرار موسی از مصر به سرزمین مَدیَن می‌انجامد و با دختر شیخ کبیر مَدیَن ـ سلام الله علیه ـ ازدواج می‌کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می‌خواند و با او هم سخن می‌شود و او را به پیامبری برمی‌گزیند...

هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سؤال و جواب میان مشرکان دوزخی

که برای خدا شریک می‌ساختند و بیزاری آنان که معبودشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می‌پردازد.

موضوع و محتوای سوره

این سوره مانند دو سوره‌ی پیشین در بیان اصول عقیده؛ یعنی، یکتاپرستی، نبوت و پیامبری و رستاخیز و دلایل آشکار و مثبت این اصول در هستی و شگفتیهای نوظهور و نظم و رسمِ یگانه‌ی آن است.

از ویژگیهای این سوره، تبیین قصه‌ی موسی با فرعون است که ستمگر و ستمدیده، زَبَردست و زیردست، زورآزمایی می کنند که اولی باطل است و دومی حق به شمار می‌آید و این که: یاران و دوستان دسته‌ی اول، نیروی شیاطین و یاران و دوستداران حق، نیروی خدای مهرورز بزرگوار است.

فرعون بر قدرت و ثروتش زیاد اعتماد کرد، سرانجام سر به طغیان و گمراهی برداشت و مردم بنی‌اسرائیل را به بردگی و بندگی کشید و فراتر از آن، پسرانشان را سر برید و دخترانشان را به کنیزی و خدمتکاری گرفت و در سرزمین مصر ادعای ربوبیت و الوهیت کرد. [←قصص/۳۸] و از تباهکاری و ناجوانمردی هیچ باک نداشت.

۱ تا ٦ ـ حروف مقطع به اعجاز قرآن و تحدی با دشمنان دین اشاره می کند. آیه‌های قرآن بس واضح و روشن بر صدق و درستی پیامبر گواه‌اند. خداوند در این سوره به وسیله‌ی جبرئیل از خبرهای مهم و پندآموز موسی ـ سلام‌الله علیه ـ و فرعون، پیامبر خاتم را آگاه می‌فرماید که: تکبر و ستم‌پیشگی و زورگویی و برتری‌جویی فرعون بی‌حد و مرز بود و مردم مصر را به دسته‌های مختلف تقسیم نمود و همه را به اطاعت خود درآورد و هر دسته را به کاری گمارد. [← یونس/۸۳]. و از سویی، طایفه‌ی بنی‌اسرائیل؛ یعنی، فرزندان یعقوب ـ سلام الله علیه ـ را خوار و زبون و برده و اسیر خود گردانید و کارهای بسیار پرمشقت و سنگین و کشنده را بر گرده‌ی آنان تحمیل کرد و میانشان اختلاف و دودستگی و کینه و دشمنی آفرید تا با هم متحد و یکپارچه نشوند و نتوانند از خود دفاع کنند. مشهور است که در سیاستهای استعمارگرانه می گویند: «فَرِّقْ تَسُدْ»: تفرقه بینداز و حکومت کُن؛ همان گونه که آن ابلیس یمنی صنعایی، خود و پیروانش در تحریف واژه‌ی «معاد» در آیه‌ی شماره‌ی ۸۵ همین سوره، اهداف شوم و پلید یهودیّت را دنبال و به بهانه‌ی تعبیر و تبیین این واژه وامثالش مسلمانان را به دسته‌های مختلف ودشمن هم تقسیم کرد. این آثار هنوز مایه‌ی تفرق و اختلاف و فروپاشی صفوف به هم پیوسته و یکپارچه‌ی مسلمانان است... و ناپسندتر از آن، مقامِ آدمی را به مقام الوهیت رسانیده‌اند. برگرفته از: [تفسیر طه الدّره، ج ۱۰، ص۵۹۲].

از این فراتر، فرعون در خواب دیده بود که نوزادی پسر از بنی‌اسرائیل پا به عرصه‌ی گیتی می‌گذارد و تخت و بخت او را بر هم می‌زند، جادوگران هم با فال‌بینی، این خواب را چنین تعبیر کرده بودند. بنابراین از بیم به دنیا آمدن این نوزاد، پسران بنی‌اسرائیل را از دم تیغ می‌گذراند.

فرعون در سرزمین به بزهکاری و ستمگری و رعب و وحشت در میان مردم پرداخت. آری! این کار زشت از ویژگیهای ستمگرانِ نافرمان و دنیادوستان خودخواه و مقام‌طلب است که همواره از موقعیت خود بیم دارند و از این رو به چنین گناهان بزرگی مرتکب می‌شوند. این هم دلیل دنیاپرستی و خودبینی و مردم‌گریزی است...

سرانجام، خداوند بر بندگان ستمدیده‌اش نعمت داد و تفضّل کرد و منّت نهاد و از زیر چکمه‌ی بردگی فرعون رهایشان ساخت و در دین و دنیا پیشوایان و پیشروان زمان خود و وارثان سرزمین ملک و مملکت مصر و شام قرارشان داد. [← عرف/۱۳۷]، [← طه/۳۷]، [← نبیاء/۷۳]، [← شعرء/۵۹] و به آنان نیرو و توان بخشید و استقرار داد و به فرعون و هامان وزیرش نشان داد که به وسیله‌ی همان فرودستان و زبون‌شدگان، نابودشان خواهد کرد و مملکت را از دستشان خواهند گرفت:

ریاست به دست کسانی خطاست — که از دستشان دستها بر خداست

سر گرگ باید هم اوّل برید — نه چون گوسفندان مردم درید

(سعدی)

ولادت موسی و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا
رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ۸ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا
تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۹ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ
كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ
فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۱ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ
أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ۱۲ فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا
وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۳ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى
آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۱٤

توضیح واژه‌ها

أوحَینا: الهام کردیم، پیام دادیم، وحیِ الهام کردیم، مانند: وَ أوحي رَبُّكَ إلي النَّحلِ [← نحل/۶۸]. **أرضعیه**: شیرش بده، او را شیر بده. **خِفت عَلَیه**: بر او بیمناک شدی. **أَلـیَمّ**: دریا، رودخانه‌ی نیل. **لا تَخافي**: مترس. **لا تَحزَني**: غم مخور، اندوه مدار. **إلتَقَطَهُ**: او را یافتند، او را برگرفتند، ناگهان او را یافتند. **حَزَناً**: غم و اندوه. **خاطِئینَ**: خطاکاران. **قُرَّةُ عَینٍ**: روشنی چشم، نور چشم؛ یعنی مایه‌ی دلگرمی و شادی و سرور. **كَيْ تَقرَّ عَينُها** [← طه/۴۰]. **أصبَحَ**: صبح شد، گشت. **فارِغاً**: تهی، خالی، خالی از شکیبی. **إن كادَتْ** ← **إنَّها قرُبَتْ**: نزدیک بود. **لَتُبدي بِهِ**: آن راز را افشا کند، آن را آشکار و اظهار کند. **رَبَطنا عَلي قَلبِها**: دل او را استوار ساختیم، به قلبش آرامش بخشیدیم، قدرت و توان دادیم، قلبش را امیدوار کردیم. [← کهف/۱۴]. **المؤمِنینَ**: ایمان آورندگان، گروندگان. **أُختِه**: خواهرش، خواهر موسی. **قُصّیهِ (قَصَّ)**: از پی او برو، پی او را بگیر، از حالش جویا شو. **بَصُرَتْ**: دید. **عَنْ جُنُبٍ**: از دور، دورادور، از گوشه‌ای دزدانه می‌نگریست. **وَ هُم لا یَشعُرونَ**: آنان نمی‌دانستند، آنان خبر نداشتند؛ یعنی، فرعونیان نمی‌دانستند که کسی از دور دارد می‌نگرد تا از موسی خبری به دست آورد. **حَرَّمنا**: تحریم کردیم؛ یعنی، منع نمودیم، بازداشتیم. **المَراضِعَ**: جمع مُرضِع: زنان شیرده، دایگان... **قالَتْ**: گفت، خواهر موسی گفت. **أدُلُّکُم**: شما را راهنمایی می کنم. **عَلي أهلَ بَیتٍ**: بر خانواده‌ای، به اهل

خانواده‌ای. یَکفُلُونَهُ (کَفل): او را حمایت می کنند، او را سرپرستی می کنند، از او نگهداری می کنند. ناصِحونَ: دلسوزان، نیکخواهان، خیرخواهان. کَيْ تَقَرَّ عَینُها (قَرَّ): تا چشمش روشن شود، تا مایه‌ی روشنی دیده‌اش گردد. أشُدَّهُ: قدرت و نیروی او، رشد و کمال جسمانی او. إستَوي (سَوِيَ): تکامل یافت، خردمند گشت، تعادل یافت.

ترجمه‌ی آیات

۷ـ به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش ده و اگر بر او بیمناک شدی، وی را به دریا بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم واز دسته‌ی پیامبرانش قرار می‌دهیم.
۸ ـ خانواده‌ی فرعون، موسی را [از دریا] برگرفتند، تا سرانجام، دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان شد. مسلماً فرعون و هامان و سپاهشان خطاکار بودند.
۹ـ زن فرعون گفت: [این کودک] نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکُشید، شاید برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی برگیریم. آنان [از حقیقت امر] خبر نداشتند.
۱۰ـ دل مادر موسی [از هر چیز، جز اندیشه‌ی کودک] تهی گشته بود. اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم تا از اهل باور گردد، نزدیک بود آن [راز] را فاش سازد.
۱۱ـ [پس] به خواهر موسی گفت: از پی او بُرو. پس، بی آن که آنان بفهمند، او را از دور می‌پایید.
۱۲ـ ما پیش از [رسیدن خواهرش]، شیر همه‌ی دایگان را از وی بازداشتیم. سپس خواهرش گفت: می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راه نمایم که برایتان عهده‌دار سرپرستی او گردند و خیرخواهش باشند؟
۱۳ـ [سرانجام] او را به مادرش برگردانیدیم تا دیدگانش بدو روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده‌ی خدا حق است؛ اما بیشتر آنان نمی‌دانند.
۱۴ـ و هنگامی که موسی به رشد و کمال خود رسید، به او فرزانگی و دانش بخشیدیم. ما بدین‌سان نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

شرح و بیان

۷ تا ۱٤ ـ این آیات به برشمردن نعمتهای خدا بر بنی‌اسرائیل ـ که آیه‌ی پنجم به آن اشاره می کند ـ می‌پردازد و می‌فرماید: به مادر موسی الهام کردیم تا وقتی که امکان داشته باشد او را شیر دهد و از چشم دشمن نگهش بدارد و هر گاه بیم آن رفت که جاسوسان ومأموران فرعون بویی می‌برند، او را به دریای نیل اندازد و هرگز بیم غرق گشتن و تلف‌شدن او را به دل راه ندهد و برای فراقش غم و

اندوه نخورد؛ چون در حفظ و رعایت ماست و ما پیامبران خود را از همان دم ولادت از هرگونه آسیبی مصون می‌داریم.

خانه‌ی مادر موسی در کنار رود نیل بود، صندوقی فراهم آورد و روزی که احساس کرد جان نور دیده‌اش در خطر است، او را در آن صندوق گذاشت و به دریا انداخت. آب، آن را تا تفرجگاه فرعون برد، کنیزان او، صندوق را یافتند و نزد آسیه دختر مزاحم ـ سلام الله علیها ـ بردند. وقتی صندوق را گشودند، عشق و محبت کودک، دل آن زن مؤمن را فراگرفت و با تلاش فراوان، فرعون را قانع کرد که کودک را به او بسپارد واز کشتنش درگذرد...

وقتی مادر موسی، او را به نیل انداخت، خداوند به وی اطمینان و آرامش داد که فرزندش را به او باز می‌گرداند و سرپرستی و شیردادنش را برعهده‌اش می‌گذارد و آن عزیز را به پیامبری مصر و شام برخواهد گزید.

گویند: روزی اصمعی از دختری پنج یا شش وجبی ابیاتی دلپذیر شنید و سخت در شگفت ماند و روح و قلبش از شیوایی و اسلوب زیبا و رسایی کلمات، شاد شد. به آن دختر گفت: «خدا تو را بکشد، اشعارت چه زیبا و شیواست!» جواب داد:

وای بر تو! مگر ممکن است در مقابل این آیه، فصیح به شمار آید که می‌فرماید: «وَ أوحَینا إلي أمِّ موسي أن أرضِعیه...» دخترک گفت: در این آیه ـ با وصف موجز بودنش ـ دو امر (أرضعیه و ألقیه)، دو نهی (لا تخافي و لا تَحزَني)، دو خبر (أوحَینا و خِفتِ)، دو نوید (إنّا رادّوهُ إلیكِ و جاعِلوهُ مِنَ المرسلین) جمع شده است.

آن ابیات این است: [رجوع/۱۸۰۷، توضیح وژه ها].

أستَغفِرُ اللهَ لِذَنبي كُلِّه　　قَبلتُ انساناً بغیرِ حِلِّه
مِثلَ الغَزال ناعِماً في دَلِّه　　و انتَصَفَ اللَّیلُ وَ لَم أصَله

آری! موسی را به کاخ فرعون می‌برند، تا در آن جا بزرگ شود و از گزند در امان باشد!! مگر آن جا برای موسی امن و امان است؟ مگر مادرش از بیم فرعون به نیلش نینداخت و ترس و هراسش غیر از این بود که موسی به دست فرعون بیفتد؟ بله! اما کار آفریدگار است که: دشمن تاج و تخت و قدرت فرعون در کنارش رشد کند و بزرگ شود و در هم کوبنده‌ی شکوه و نابودکننده‌ی جانش گردد، دشمنی که در پیش برای به دست آوردنش در میان خانه‌های بنی‌اسرائیل و دامن زنانشان، با تمام قدرت به جستجویش می‌پرداختند. اکنون، آشکارا در کاخ او به سر می‌برد و جسم و جانش سامان می‌یابد و برای پیکار با دشمن دین خدا آماده می‌شود؛ ولی فرعون و سپاهش سراسیمه و

خطاکار و غافلند و نمی‌فهمند که این کودک به زندگی پست آنان پایان خواهد داد.

آسیه، به فرعون می‌گوید: این کودک نور چشم و امید دل من و توست، از کشتنش درگذر. فرعون می‌گوید: خیر! نه نور چشم من است و نه، به او امیدوارم. [←طه/۳۸و۳۹]. جواب فرعون به همسرش، نشان هدایت نیافتن او را از پیش خبر می‌دهد و هرگز به وجود موسی در کنارشان شاد و خشنود نبوده است...

وقتی مادر موسی خبر یافت که فرزندش در دست فرعون است، از غم و حسرت، عقل و هوش از سرش پرید ونزدیک بود دیوانه‌وار فریاد برآورد: وای فرزندم! «وا وَلَداه!» و آن راز بسیار مهم، فاش گردد و مردم دریابند که آن کودک، پسر اوست؛ اما به قلبش آرامش و اطمینان و ایمان دادیم و شکیبایی را به وی الهام نمودیم تا به وعده‌ی خدا، یقین پیدا کند و دلش آرام گیرد و از پریشانی و آشفتگی رستگار شود.

او از تلاش و جستجو باز نایستاد و به دخترش مریم، خواهر موسی گفت: ردّش را پی بگیر واز او خبری بازآور. او نیز به ساحل دریا رفت و دورادور ـ بی آن که کسی بفهمد خواهر موسی است ـ او را دید که به قصر فرعون می‌آورند.

خدای هستی‌بخش اسباب بازگرداندن او را به آغوش پرمهر مادرش فراهم آورد و چنان کرد که: موسی از گرفتن پستان زنان و نوشیدن شیر آنان ـ جز مادرش ـ خودداری ورزید، همه‌ی اهل قصر نگران و درمانده شدند و راهی نیافتند. خواهرش که دید آنان با تمام تلاش و کوشش در فکر دایگانی هستند، خود را به درباریان رسانید و گفت: من خانواده‌ای می‌شناسم که از این کودک پرستاری کنند، عهده‌دار تعلیم و تربیتش شوند، در خدمتکاری‌اش کوتاهی نورزند و به خوبی نگهش دارند و خیرخواه و یارش باشند. آیا می‌خواهید شما را به آن خانواده راهنمایی کنم؟

ابن عباس می‌گوید: هرچند درباریان از این سخن شک کردند و او را مورد سؤال و بازجویی قرار دادند؛ اما آن خواهر فداکار و هوشیار در پاسخ آنان گفت: همه‌ی آن چه که من گفتم به خاطر شادی دل پادشاه ونزدیک شدن به او و امید عطایای اوست. بدین گونه خود را رهانید. آن گاه جمعی از درباریان همراه او موسی را به خانه‌ی مادرش بردند، مادرش تا او را بغل کرد، موسی پستانش را به دهان گرفت و مکید. اطرافیان شادمان شدند و به زن فرعون مژده بردند... فرعون به مادر موسی گفت: «چرا این کودک فقط پستان تو را می‌گیرد؟!» گفت: چون سینه و پستانم خوشبوست و هر نوزادی آن را خواهد گرفت. آری! بدین‌سان، خداوند، موسی را به آغوش گرم و کانون پر مهر مادرش بازگرداند و دل و دیده‌اش را روشن نمود؛ اما بسیاری از مردم از این راز پرحکمت الهی خبر نداشتند.

وقتی نیروی جسمانی و عقلانی او به حدّ کمال رسید واندیشمند و متعادل شد، خداوند حکمت و

دانش را در دین و شریعت به او عطا کرد. پس این گونه نیکوکاران را مزد و پاداش می‌دهد.

نکته‌ی ۱: وقتی خواهر موسی، مادرش را -به صورت ناشناس -به اطرافیان قصر معرفی کرد، فرعون دستور داد او را آوردند. در این هنگام موسی در دست فرعون بود و می گریست. او را به مادرش دادند؛ همین که بوی مادرش را احساس کرد، پستانش را به دهان گرفت... [تفسیر روح‌المعانی]

برو زاهدا! خرده بر ما مگیر!   که کار خدایی نه کاری است خُرد

شود مست وحدت ز جام اَلَست   هر آن کو چو حافظ می صاف خُوْرَد

* * *

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی   گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

(حافظ)

نکته‌ی ۲: فرعون یک سال در میان، پسرانِ بنی‌اسرائیل را از دم تیغ می گذراند. موسی در سالی که آنان را قتل عام می کرد به دنیا آمد و هارونْ برادرش در آن سال که از کُشتن آنان چشم پوشی می‌نمود، متولّد شد.

کشتن مرد قبطی از روی خطا

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا
مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ
هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ۱۵ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي
فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۶ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ
۱۷ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ
مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ۱۸ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى
أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الأَرْضِ وَمَا
تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۱۹ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ
الْمَلأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ۲۰ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۲۱

توضیح واژه‌ها

المَدِينَةَ: شهر. عَلي حِينِ: در وقت، هنگامی که عادتاً وقت رفتن به داخل شهر نبود. يَقتَتِلانِ: زد و خورد می کنند، می‌ستیزند. مِن شيعَتِه: از پیرو اوست، از قوم و فامیل اوست. إستَغاثَهُ (غوث): از او یاری خواست، او را به فریاد طلبید. وَكَزَ: مشت زد. قَضي عَلَيه: او را کشت، کارش را ساخت. مُضِلٌّ: گمراه کننده. ظَلَمتُ نَفْسي: برخود ستم روا داشتم، بر خود ستم کردم. غَفَرَ: آمرزید، درگذشت. بِما أنعَمتَ عَلَيَّ: به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی، به پاس انعام دادنت بر من. لَن أكُونَ: هرگز نخواهم شد. ظَهيراً: پشتیبان، یار و مُعین. أصبَحَ: صبح کرد، شب را به روز آورد. خائِفاً: ترسان و نگران، در حال بیم و هراس. يَتَرَقَّبُ: مواظبت می کند، انتظار می کشد. إستَنصَرَهُ: از او یاری طلبید، کمک خواست. الأمس: دیروز. يَستَصرِخُ (صرخ): به فریاد می‌خواند، با فریاد به کمک می‌طلبد. غَوِيٌّ: گمراه، سرگشته. أن يَبطِشَ: که حمله آورد، حمله‌ور شود. جَبّاراً: قدرتمند، نیرومند، زورگو، سرکش. أقصَي المَدينَة: دورترین نقطه‌ی شهر، دوردست شهر. يَسعي: دوان‌دوان، شتابان، کسی که با شتاب بیاید. المَلَأ: سران مملکت، بزرگان قوم فرعون. يَأتَمِرونَ (أمر): مشاوره می کنند و تصمیم می گیرند. بِكَ: درباره‌ی تو.

فَاخْرُجْ: پس برو، پس بیرون برو، از شهر خارج شو. النّاصِحِینَ: خیرخواهان. یَتَرَقَّبُ: چپ و راست مراقبت می کند، رویدادی را انتظار می کشد. نَجِّنِي: نجاتم بده، از ماده‌ی نَجْو. [← مؤمنون/۲۸، نَجانا...].

ترجمه‌ی آیات

۱۵ـ موسی هنگامی که به شهر درآمد که مردمش [سرگرم و] بی‌خبر بودند. دو مرد را دید که زد و خورد می کردند؛ یکی از قبیله‌ی او و دیگری از دشمنانش بود. آن کس که از قبیله‌اش بود، بر ضد دیگری که دشمنش بود، از او کمک خواست. موسی، مشتی به او زد و او را کُشت. گفت: این، کار شیطان بود؛ زیرا که او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است.

۱۶ـ گفت: خدایا! من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز. خدا از او درگذشت؛ چون او آمرزنده‌ی مهرورز است.

۱۷ـ گفت: پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشته‌ای، هرگز پشتیبان بزهکاران نخواهم شد.

۱۸ـ در شهر، ترسان و نگران در انتظار [رویدادی، شب را] به صبح برد. ناگهان، همان کسی که دیروز از وی کمک گرفته بود، بازهم با فریاد از او یاری خواست. موسی به او گفت: واقعاً تو آشکارا [آشوبگر و] گمراهی.

۱۹ـ وقتی موسی خواست به طرف آن که دشمن هر دوی آنان بود، حمله‌ور شود، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکُشی، همان‌سان که دیروز شخصی را کشتی؟! تو فقط می‌خواهی در این سرزمین گردن‌کشی کنی و نمی‌خواهی از اصلاح گران باشی.

۲۰ـ مردی از دوردست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی! سران قوم در مورد تو به مشورت نشسته‌اند که تو را بکشند. [از شهر] خارج شو؛ من از خیرخواهان تو هستم.

۲۱ـ او ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت [و پیوسته] می گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار رهایی ده.

شرح و بیان

۱۵ تا ۲۱ ـ موسی در قصر فرعون به سن جوانی رسید، مردم او را پسر فرعون می‌نامیدند واز او احترام می گرفتند. آسیه، همسر فرعون، مادر موسی را بسیار دوست می‌داشت و به خاطر موسی به او هدایا و عطایای فراوان می‌داد. بی‌تردید همه‌ی اینها از سوی خدا بود. موسی هنگام ظهر، از یکی از قصرهای فرعون وارد شهر شد، کسی از آمدنش خبر نداشت. دید که دو تن با هم می‌جنگند: یکی اسرائیلی و دیگری از اطرافیان فرعون و گویا آشپز دربار بود. شخص اسرائیلی از موسی کمک

می‌طلبد. موسی پیش می‌رود، تا آنها را از هم جدا کند، مرد قبطی نمی‌پذیرد. موسی با مشتی کارش را می‌سازد. موسی به گوشه‌ای می‌رود و از خدا آمرزش می‌طلبد و آن حادثه را به وسوسه‌ی اهریمن نسبت می‌دهد؛ چون از روی خشم و بدون قصد کُشتن آن قبطی را با مشت زده بود. خداوند، لابه و زاری او را می‌پذیرد و مورد بخشش قرارش می‌دهد. وقتی احساس کرد که خدا بر خطایش قلم عفو کشیده است، پیمان می‌بندد که هیچ گاه هم‌پشت بزهکاران و مجرمان نباشد. از این رویداد، روزی سپری می‌شود؛ موسی با بیم و هراس ـ از این که خبر به فرعون برسد ـ در شهر می گردد و پیوسته در این فکر است. ناگهان می‌بیند که همان شخص، با مردی دیگر از قبطیان در ستیز است، از او می‌خواهد کمکش کند. موسی هرچند هنوز نگران صحنه‌ی دیروز بود، نزدیک‌تر رفت و به مرد اسرائیلی گفت: تو ماجراجو و آتش‌افروز و گمراهی و از طرفی، از ستمی که بر بنی‌اسرائیل می‌رفت، سخت به تنگ آمده و نسبت به فرعونیان، خشمگین و دل پر از کین بود. خواست شرِ مرد قبطی را از سر او بردارد، مرد اسرائیلی گمان بُرد که به او حمله‌ور می‌شود؛ گفت: ای موسی! می‌خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکُشی؟ تو می‌خواهی در این سرزمین زور بگویی؛ تو میان مردم اصلاح‌گر و نیک‌اندیش نیستی. آری! این بی‌شرمی وابلهی در برابر کسی است که می‌خواست ستم را از سر او بردارد. وقتی مرد قبطی این را شنید نزد فرعون شتافت و به او خبر داد؛ چون جز آن مرد اسرائیلی کسی از آن حادثه خبر نداشت. وقتی این خبر به فرعون رسید، خونش به جوش آمد، سخت خشمگین شد و پس از رای زنی به سربازان دستور داد موسی را بگیرند تا به قتلش برساند.

اما خداوند، موسی را به حال خود رها نکرد؛ بلکه در پناه خویش نگهش داشت و دعایش را پذیرفت؛ چون به دفاع از ستمدیده برخاسته و خود را به خطر انداخته بود. مردی از آل فرعون که ایمانش را نهان کرده بود، از دوردست شهر با شتاب نزد موسی آمد و گفت: درباریان و سربازان فرعون در پی گرفتن تو هستند تا تو را بکشند. از مصر بیرون برو. من خیرخواه توام. موسی ـ سلام الله علیه ـ از خدا مدد خواست و ترسان و هراسان، تک و تنها و بدون زاد و توشه‌ی سفر، زادگاه خود را ترک کرد و به طرف مَدیَن رفت.

نکته‌ی ۱: گویند شهری که موسی به آن جا رفته بود، «مُنْف» حومه‌ی مصر یا شهرکی بود به نام «حابین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر) راه بود. برخی گویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن جا شد.

نکته‌ی ۲: آن چه که روز بعد برای موسی ـ سلام الله علیه ـ اتفاق افتاد، اگر هنگام نکوهش، خطاب به آن مرد اسرائیلی چنین گفته باشد: «تو سبب شدی که دیروز من کسی را بکشم، باز امروز می‌خواهی مرا در گرفتاری دیگری بیندازی!»، فاعل فعل «قالَ» در آیه‌ی نوزده، مرد قبطی است نه

اسرائیلی؛ هرچند نظر اولی برتر است.

نکته‌ی ۳: بخش پایانی آیه‌ی نوزده: «وَ ما تُریدُ أن تَکونَ مِنَ المُصلِحینَ» نشان می‌دهد که موسی چه در داخل کاخ فرعون و چه در بیرون آن، اصلاح‌طلبی و خیراندیشی را به همه ثابت کرده بود.

مدعی خواست که از بیخ کَند ریشه‌ی ما غافل از این که خدا هست در اندیشه‌ی ما

نکته‌ی ٤: چرا آن دو مرد قبطی با آن مرد قبیله‌ی موسی درگیر شدند؟ چون قبطی‌ها، قبیله‌ی موسی را زیردست و بیگانه به شمار می‌آوردند و آنها را به بیگاری می‌خواندند که سرانجام موجب زد و خورد میان دو طرف می‌گردید و قوم فرعون، دشمن دیرینه‌ی آنان بودند. و اما دشمنی با موسی این بود که چون طینت پاکی داشت وخدا برای پیامبری آماده‌اش می‌ساخت، از زورگویی وحق‌کُشی بیزار بود و هرگز نمی‌خواست به کسی ستم رود و همواره اصلاح‌طلب بود. بی‌تردید نه فقط قوم فرعون؛ بلکه در طول تاریخ بشریّت، انسانهای ستمگر و نادرست، دشمن آدم اصلاح‌گر و حق‌طلب بوده‌اند و خواهند بود...

رفتن موسی به مَدیَن و ازدواجش با دختر شیخ کبیر

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ۲۲ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ
وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا
لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ۲۳ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ
رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ۲۴ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ
أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ
نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۲۵ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ
الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ۲۶ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ
حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ
الصَّالِحِينَ ۲۷ قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا
نَقُولُ وَكِيلٌ ۲۸

توضیح واژه‌ها

تَوَجَّهَ: رو نهاد، رو کرد. تلقاء: به جانب، به طرف، به سو. سواءَ السَّبیلِ: راه مستقیم. [← بقره/۱۰۸]، [← مائده/۱۲ ، ۶۰ ، ۷۷]. وَرَدَ: رسید. اُمَّةً: گروهی، عده‌ای زیاد. یَسقُونَ: آب می‌دهند. مِن دونِهِم: پایین‌تر آنان، پشت سر آنان، آن‌ور آنان. تذودانِ (ذَود): باز می‌دارند، دور می‌کنند. ما خَطبُکُما: کارتان چیست؟ چه کار می‌کنید؟. یُصدِرَ: بیرون می‌برد، برمی‌گرداند. الرِّعاءُ: جمع راعی، چوپانان، شبانان. شیخ: پیرمرد. سَقي: آب داد. تَوَلّي: برگشت، رفت. الظِّلّ: سایه. فقیرٌ: نیازمند. جاءَتْهُ: نزد او آمد. تَمشي: راه می‌رود، گام برمی‌دارد. عَلي استحیاء: با شرم و آزرم، با شرم و حیا. لِیَجزِیَكَ أجرَ: تا مزد تو را بپردازد. قَصَّ: حکایت کرد، نقل کرد. القَصَصَ: سرگذشت، قصه، حکایت. نَجَوتَ: نجات یافتی. یا أبَتِ!: پدرجان! ای پدر من! إستأجِرْهُ: او را اجیر کن، او را استخدام کن، او را به کار گمار. أُنکِحَكَ: به ازدواج تو در می‌آورم. هاتَینِ: این دو. أن تأجُرَني: این که برایم کار کنی. ثَمانيَ حِجَجٍ: هشت سال. حِجَج: حِجَّة: سال. فَمِن عِندِكَ: پس اختیار از جانب توست، اختیار با توست. أن أشُقَّ عَلَیكَ: بر تو سخت بگیرم. الأجَلَینِ: دو مدت. أیَّما الأجَلَینِ: هرکدام از دو زمان؛ هشت یا ده سال.

قَضَیتُ: به پایان بُردم، به انجام رسانیدم، به سر بردم، طی کـردم. لا عُدوانَ: دشـمنی نیـست. لا عُـدوانَ عَلَيَّ: بر من ستم روا نیست، در حقّ من ستم روا نیست، نباید بر من ستم رود و بـر مـدّت معیّن چیـزی افزوده شود.

ترجمه‌ی آیات

۲۲ـ وقتی به سوی شهر مدین رو نهاد، [پیش خود] گفت: امیدوارم که پروردگارم مـرا بـه راه راسـت، راهبر گردد.
۲۳ـ چون به آب مَدیَن رسید، مـردم فراوانـی پیرامـون آن یافـت کـه [دامهایـشان را] آب مـی‌دادنـد و پایین‌تر آنان دو زن را دید که [گوسفندانشان را] از آب بازمی‌دارند. موسی گفت: چه کار مـی کنیـد؟! گفتند: ما به گوسفندان خود آب نمی‌دهیم تا چوپانان [دامهایـشان را] برمـی گرداننـد، و پـدرِ مـا پیـری سالخورده است [و از عهده‌ی این کار برنمی‌آید].
۲۴ـ موسی گوسفندانشان را آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: پروردگارا! من، به هر نعمتی که برایم روانه کنی سخت نیازمندم.
۲۵ـ یکی از آن دو [خاتون] در حالی که با آزرم گام برمی‌داشت، نزد وی آمـد و گفـت: پـدرم تـو را دعوت می کند، تا مزد آبی کـه بـه گوسـفندان مـا داده‌ای، بـه تـو بدهـد. وقتـی موسـی نـزد او آمـد و سرگذشت خود را برایش نقل کرد، گفت: مترس، از گروه ستمکاران، نجات یافته‌ای.
۲۶ـ یکی از آن دو دختر گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چون که بهترین کسی است که اسـتخدام می کنی، که: هم نیرومند است و هم امانت دار.
۲۷ـ [مرد صالح مَدیَن به موسی] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به زنـی تـو درآورم بـه این شرط که هشت سال برای مـن کـار کنـی و اگـر ده سـال را بـه پایـان بُـردی، اختیـار بـا توسـت و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم و إن‌شاءالله مرا از درستکاران خواهی یافت.
۲۸ـ [موسی پذیرفت و] گفت: ایـن پیمـان میـان مـن و تـو باشـد کـه هریـک از دو مـدت را بـه انجـام رسانیدم، در حقِ من ستمی نشود و خدا بر آن چه می گوییم، گواه است.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از تصمیم گرفتن فرعون و بزرگان و سران مملکتی بر کشتن موسـی و خبـر یـافتنش از طریـق مؤمن آل فرعون و ترک مصر به سبب راهنماییهای آن مرد مؤمن، به امید خدا، پیاده و تـک و تنهـا بـه سوی مدین رهسپار شد. میان مردم مدین و بنی‌اسرائیل خویشاوندی نسبی وجود داشت: مردم مَدین از

نسل ابراهیم ـع ـو بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب پسراسحاق پسر ابراهیم‌اند. موسی در مدین با «صفوریا» یا «صفورا» دختر آن شیخ کبیر، آن مرد صالح مدین ـع ـازدواج کرد و پس از سالها غربت، دوباره به مصر بازگشت و در راه، خداوند، نبوّت را به وی عطا کرد...

نکته: گویند: نام دختر دیگر آن شیخ کبیر «لَیّا» بود.

شرح و بیان

۲۲ تا **۲۸**ـ موسی به تنهایی و ناآشنایی و خسته و مانده از مسیر جنوب شام و شمال حجاز به سوی مَدیَن می‌رود. مسیری دور و دراز به فاصله‌ی هشت شبانه‌روز، بدون زاد و توشه و ساز و برگ سفر و بدون راهنما سر به بیابان نهاده، بر خدا توکل کرده، خود را به او تسلیم نموده و به کرمش چشم امید دوخته است که راه راست را به او بنمایاند و بیراهه نرود. این هشت شبانه‌روز از گیاهان و برگ درختان استفاده می کند.

سرانجام با رنج و مشقت فراوان به آب مَدیَن می‌رسد. در آن جا صحنه‌ای می‌بیند که دلش را به درد می‌آورد، می‌بیند که چوپانها چهارپایان خود را به آبشخور می‌آورند و آب می دهند و در آن حوالی دو زن از آمدن گوسفندانشان بر سر آب جلوگیری می کنند؛ چون از مختلط بودن با مردان بیگانه رنج می‌بردند و آن مردان هم به کمک آنان نمی‌شتافتند و مانع آب دادن به گوسفندانشان بودند. هرچند رنج سفر طولانی و خستگی هنوز موسی را آزار می‌داد؛ اما از پای ننشست و آب دادن به آن گوسفندان را بر استراحت و رفع خستگی ترجیح داد و جلو رفت وسبب تأخیر در آب دادن به گوسفندان را از آن دو خانم پرسید، معلوم شد که نمی‌توانند با مردان، سرو کله بزنند و پدرشان نیز پیرمردی ناتوان است و از عهده‌ی این کار برنمی‌آید. موسی پیش آمد و بی‌باکانه و بی‌توجه به چوپانان با نیرو و توان جسمی و معنوی خود به آب دادن گوسفندان اقدام نمود و سپس در زیر سایه‌ی درختی بیاسود و به بارگاه خدای بزرگوار و مهربان روی کرد و گفت: پروردگارا! در این دیار غربت بسی نیازمند و درمانده و فقیرم. پروردگارا! تنهای تنها و ناتوانم و به فضل و کرم تو محتاج. خداوند، فوراً دعا و لابه‌اش را اجابت کرد و در همان دم، یکی از دختران آن شیخ کبیر که در نهایت شرم و ادب و آبرومندی گام برمی‌داشت، آمد و با تمام صراحت و رسایی از طرف پدرش، موسی را دعوت کرد تا به پاس کار نیکی که در حق آنان انجام داده بود، او را مزد و پاداش عطا کند. وقتی موسی می‌آید و آرام می گیرد و می‌آساید، سرگذشت خود را به طور کامل حکایت می کند. صالح مدین به او نوید می‌دهد که بیم مدار، تو از دست ستم فرعون و سران زورگو، رستگار شده‌ای.

پدر، به پیشنهاد، یکی از دو دخترش ـ که از آب دادن و چراندن گوسفندان و سروکار داشتن با

مردان به ستوه آمده بودند و از طرفی موسی در کار کردن توانا و در مال و ناموس بس امین بود ـ او را استخدام کرد و قرار گذاشت اگر هشت سال برایش کار کند، به جای مهریه، یکی از دخترانش را به نکاح او در می‌آورد و اگر خدمتش را به ده سال تمام برساند، در حق او محبت روا می‌دارد و هرگز پس از پایان این مدت موسی را در رنج و سختی نمی‌افکند و به او مژده داد که در برابر این پیمان و قرار از درستکاران و وفاداران به پیمان باشد.

موسی ـع ـ پذیرفت و گفت: انتخاب یکی از این دو مدت نیز به اختیار من است و نباید بر من ستم رود و خدا میان ما شاهد و وکیل است و افزون‌طلبی ناروا. بدین گونه و بدین سادگی و بی‌پیرایگی عقد نکاح و پیمان بسته شد و موسی در کمال آرامش و اطمینان خاطر در خانه‌ی پدرزنش ساکن گشت. و از فرعون و نیرنگش نجات یافت.

یادآوری: تفسیر مراغی می گوید: شیخ کبیر در آیه‌ی بیست و سوم [این درس]، شعیب نیست، او خیلی پیش از موسی بوده است؛ به دلیل این که خطاب به قومش می گوید: «... وَ ما قَوْمُ لوطٍ مِنكُم بِبَعيدٍ»... قوم لوط چندان از شما دور نیست. [← هود/۸۹] و روشن است که لوط برادرزاده‌ی ابراهیم خلیل و قومش نیز در عصر او هلاک شدند و فاصله‌ی زمانی ابراهیم و موسی ـ سلام الله علیهم ـ بیش از چهارصد سال بوده و در بعضی کتب یهود نام آن شیخ کبیر [یعنی، پدر آن دو دختر]، «یثرو» یا «یثرون» است.

بازگشت موسی به مصر پس از ده سال در مَدیَن، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي
آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۲۹ فَلَمَّا أَتَاهَا
نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ ۳۰ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا
مُوسَى أَقْبِلْ وَلا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الآمِنِينَ ۳۱ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ
سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ
كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۳۲ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ۳۳ وَأَخِي
هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۳۴ قَالَ
سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا
الْغَالِبُونَ ۳۵ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا
بِهَذَا فِي آبَائِنَا الأَوَّلِينَ ۳۶ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۳۷

توضیح واژه‌ها

قَضَى: به سر بُرد، به پایان رسانید. الأَجَلَ: مدت معین. سارَ: حرکت کرد. سارَ بأهلِه: خانواده‌اش را برد، همسرش را با خود برد. آنَسَ: مشاهده کرد، دید. [←طه/۱۰]، [←نمل/۷]. اُمکُثوا: درنگ کنید، بمانید. آتیکُم بخَبَرٍ: برایتان خبری بیاورم. جَذوَة: شعله‌ی آتش، اخگر سوزان. تَصطَلونَ (صَلْي): خود را گرم می کنید. نُودِيَ: ندا آمد، ندا داده شد. شاطِئ: ساحل، کناره، جانب، کرانه. الوادي الأيمَن: وادی سمت راست، وادی مبارک. البُقعَة: سرزمین، منطقه، جایگاه. أن يا مُوسي!: که ای موسی! اَلقِ: بیفکن، بینداز. تَهتَزُّ (هَزّ): می جنبد، می‌خزد، حرکت می کند. کَأَنَّ: انگار، گویی. جانّ: مار، ماری سریع و چابک. وَلَّي مُدبراً: پشت کرد، گریخت. آمنینَ: [←نمل/۸۹، آمنون]. اُسلُكْ: داخل کن، فرو بر. جَيْب: گریبان. اُضمُمْ: بچسبان، جمع کن. جَناح: بال، مراد دست و بازوست. الرَّهْب: خوف و هراس. ذانِكَ:

این دو تا (عصا و ید بیضا). مَلَأ: سران حکومت، مهتران. أن یَقتُلونِ: که مرا بکُشند. أفصَحُ: زبان‌آورتر، خوش‌بیان‌تر. مَعِيَ: همراه من، با من. رِدْءاً: یاور و پشتیبان، مددکار، دستیار. سَنَشُدُّ: توانمند خواهیم کرد، استوار خواهیم کرد. عَضُد: بازو. سُلطاناً: دلیل، حجت، تسلط. لا یَصِلُونَ إلیکُما: به شما دست نخواهند یافت، دستشان به شما دو نفر نخواهد رسید. مُفتَرًى: ساختگی، به هم بافته شده، سرهم کرده. جاءَ بِالهُدى: هدایت را آورده است. عاقِبَةُ الدّار: سرانجام خوب دنیا مایه‌ی سعادت سرای آخرت و رسیدن به بهشت است. [← نعام/۱۳۵، عاقِبَةُ الدّار]، [← رعد/۲۲ و ۲۴، عُقبَى‌الدّار].

ترجمه‌ی آیات

۲۹ـ وقتی موسی آن مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش [به سوی مصر] حرکت کرد، آتشی از جانب کوه طور، مشاهده نمود؛ به خانواده‌اش گفت: این جا بمانید که من از دور آتشی می‌بینم. شاید از آن خبری یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم، تا [بدان] خود را گرم کنید.

۳۰ـ وقتی به آن رسید، از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک، از درخت ندا داده شد که: ای موسی! منم، خداوند، پروردگار جهانیان...

۳۱ـ عصایت را بیفکن. موسی دید که چون ماری [به سرعت] می‌خزد، به عقب برگشت و پشت سرش را نگاه نکرد. [ندا آمد] ای موسی! پیش آی و مترس. تو از آسودگانی.

۳۲ـ دست در گریبانت فرو بر تا سفید بی‌گزند بیرون آید و برای فرو نشستن بیم و هراس، دست و بازویت را به خود بچسبان که این دو [نشانه] دو برهان از سوی پروردگار توست که برای فرعون و سرانش ببری؛ چون که آنها مردمی نافرمانند.

۳۳ـ گفت: خداوندا! من کسی از آنان را کشته‌ام، می‌ترسم مرا بکُشند.

۳۴ـ برادرم، هارون از من زبان‌آورتر است، او را دستیار من بفرست تا مرا تصدیق کند؛ زیرا بیم آن دارم که مرا دروغگو انگارند.

۳۵ـ خدا فرمود: به زودی بازویت را به وسیله‌ی برادرت، نیرو می‌بخشیم و به هر دوی شما تسلطی خواهیم داد که به سبب آیات ما نتوانند بر شما دست یابند. شما و پیروانتان پیروزید.

۳۶ـ وقتی موسی، نشانه‌های روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی به هم بافته نیست و ما این را از نیاکان پیشین خود نشنیده‌ایم.

۳۷ـ موسی گفت: پروردگارم به حال آن کس که از سوی او هدایت آورده و آن کس که فرجام نیک آن سرا از آنِ اوست، داناترست. مسلّماً ستمکاران، رستگار نیستند.

شرح و بیان

۲۹ تا ۳۷ـ موسی آزمونهایی دید، تجاربی آموخت، مزه‌ی تلخ غربت و گرسنگی و تنهایی چشید و پس از زندگی در کاخ فرعون، سالها به خدمت و چوپانی آن شیخ کبیر مَدیَن پرداخت؛ تا آن زندگی کاخ‌نشینی با فضای ویژه و رسم و یاسای مخصوص خود اگر بر نفس او اثر گذاشته باشد، ماندگار نگردد، و بی اثر شود؛ چون خوپذیر است نَفْس انسانی؛ هرچند، آگاه، با فهم و اهل بینش باشد. خدا دانش و حکمت وی را تکمیل کرد، سپس رسالت آسمانی و وظایف بزرگ و سنگین و مسؤولیتهای پی‌درپی را بر دوش او نهاد و او را با آمادگی و پختگی و مردانگی به سوی قومش در مصر فرستاد، تا آن مردم سرگشته و درمانده را از چنگال فرعون بیرون آورد. مردمی که سالهاست شربت ضعف و زبونی و خواری را می‌نوشند و بدان خو گرفته‌اند و در کامشان شیرین است و بدان دل بسته‌اند ـ همان گونه که بعدها گوساله‌پرستی در کامشان تلخ نبود ـ و فطرتشان را تیره و تار کرده است و از عقیده‌ی پدرانشان، یعقوب و ابراهیم منحرف گشته‌اند.

آری! پیامبری و رسالت موسی پس از رسالت پیامبر خاتم، بزرگترین وظیفه‌ای بود که خدا به او سپرد؛ پیامبری موسی برای ملّتی ستمدیده بود تا طرحی نو دراندازد؛ از اساس، آن را بسازد و برای نخستین بار ملتی آزاده و مستقل از بنی‌اسرائیل فراهم آورد که رسالت آسمانی بر آن فرمانروا باشد...

موسی پس از ده سال کارگری و چوپانی در خدمت شیخ کبیر مَدیَن به سوی مصر راهی شد تا به دیدار خویشاوندان و دوستانش بیاید. به راه افتاد، شب، سرد و تاریک بود، از دور آتشی در کوه طور دید، از همسرش خواست، همان جا بمانَد و صبر کند تا خبری از راه و یا پاره‌ای آتش برای گرم کردن بیاورد. وقتی به آن مکان رسید، از آتش خبری نبود؛ بلکه نوری مشاهده کرد که در میان درختی می‌تراود و به آسمان می‌پیوندد. ندایی از جانب راست خود از سوی غرب در همان جای مبارک وادی ایمن، شنید که گفت: ای موسی! من خدای توام. این سرزمین، مبارک است؛ موسی در آن‌جا با خدا هم‌سخن می‌شود و به پیامبری می رسد و در آن لحظه، همه‌ی هستی هماوا می‌شود و ندای آسمانی را برای موسی زمزمه می کند و به گوش جانش می‌خواند.

گفت پیغامبر که آواز خدا — می‌رسد در گوش من هم چون صدا
مُهر بر گوش شما بنهاد حق — تا به آواز خدا نارد سبق
هم چنان که موسی از سوی درخت — بانگ حق بشنید کای مسعودبخت
از درخت «إنّی أنا الله» می‌شنید — با کلام انوار می‌آمد پدید

(مثنوی، دفتر دوم، ۲۸۸۵)

بلبل از شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی، بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی
(حافظ)

آن ندای آسمانی هم‌چنان ادامه داشت تا خدا به او فرمان داد: عصایت را بینداز. موسی، عصا انداخت، عصا ماری خزنده و دونده شد و به هر طرف دوید و برخود پیچید. برای موسی آشنا نبود، مار بود. پا به فرار گذشت، چون طبیعت آدمی، چنان مقتضی است. دوباره همان ندا در گوشش زمزمه شد که: ای موسی! مترس، تو از هرگونه گزند و بدی، در امانی، تو پیامبر منی، پیامبران در بارگاه من بیم و هراس ندارند و دستت را در بغل کن تا چون ماه تابان گردد و برای این که بیم و هراست زدوده شود، دست و بازویت را به سینه‌ات بچسبان تا آرام گیری. و با این دو معجزه‌ی عصا و ید بیضا نزد فرعون و سران حکومت او برو، آنها از فرمان خدا خارج شده‌اند.

وقتی این پیام را دریافت می‌کند، از خداوند التماس می‌نماید که چون شخصی از فرعونیان را کشته و هارون برادرش از او زبان‌آورتر و فصیح‌تر است، او را همراهش بفرستد تا یار و پشتیبانش گردد و سخنش را تأیید کند و به خوبی از عهده‌ی پیام‌رسانی برآید و در کارش وقفه‌ای پیش نیاید. [←طه/۲۷ تا ۳۲].

خداوند، درخواست وی را پذیرفت. [←طه/۳۶] و به وسیله‌ی هارون، او را نیرومند گردانید و پیامبری را نیز به هارون عطا کرد. [←مریم/۵۳] و مژده داد که قدرت و برتری از آنِ آنان است و بر دشمن پیروز خواهند شد. این دو پیامبر با تمام نیروی معنوی و مدد الهی که هیچ قدرتی در جهان تاب مقاومت را در برابرش ندارد و هیچ زورگوی بدسیرتی به آنان دسترسی نخواهد داشت، نزد فرعون زورگو می‌روند. باز مژده‌ی دیگر این که: ای موسی! بدان که: تو و پیروانت پیروزید. [←رعد/۲۲ و ۲۴]. و باطل، سرنگون و نابودشدنی و بدفرجام است. [←رعد/۴۲].

دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانشان چنین چیزی نشنیده باشند، آن را سحر و شعبده می‌انگارند. بی‌تردید دشمنان دین خدا و معجزه‌ی الهی در هر زمان و مکانی، سخنشان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد ـ ص ـ می‌گفتند...

پاسخ روشن و گویای موسی به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می‌داند که حق کیست و باطل چیست...

نگاهی به این آیات

۱ـ باید انسان در برابر ترفند دشمن به انواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی از پروردگارش خواست، هارون را وزیر ومشیر و مدافع او بگرداند...

۲ـ درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است...

۳ـ فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به ترفند و عناد و ستیزه‌جویی برخاستند و به پیروی از شیوه‌ی نادرست و بدون دلیل گذشتگانشان پناه جُستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلاً و عادتاً ناپسند و باطل است...

۴ـ باید در پاسخ و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت استدلال بیفزاید، این است که شیوه‌ی مناظره‌ی موسی ـ سلام الله علیه ـ با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود.

مجادله‌ی فرعون در مورد ربوبیّت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ
فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۳۸ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ
وَجُنُودُهُ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لا يُرْجَعُونَ ۳۹ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ
فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۴۰ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يُنْصَرُونَ ۴۱ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ
الْمَقْبُوحِينَ ۴۲ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۴۳

توضیح واژه‌ها

ما عَلِمتُ غَيري: غیر از خودم نشناخته‌ام، جز خویشتن ندانسته‌ام. أَوْقِدْ (وَقد): بیفروز، برافروز. الطِّين: گل. أَوقِدْ... عَلي الطّين: بر گل بیفروز؛ یعنی، خشت خام را در کوره‌ی آتش بگذار و آجر بپز. إجعَلْ: قرار بده، بساز، برپاکن. صَرْحاً: برج و بارو، کاخی بلند. أَطَّلِعُ: خبریابم، بنگرم. إستَكبَرَ: تکبر کرد، خود را بزرگ پنداشت. لا يُرجَعونَ: باز گردانده نمی‌شوند. أَخَذنا: گرفتیم، فروگرفتیم. نَبَذنا: افکندیم، پرت کردیم. أنظُرْ: بنگر، چشم دل باز کن و حقیقت را ببین. كَيفَ كانَ: چگونه بود؟ چگونه شد؟ لا يُنصَرونَ: یاری نمی‌شوند، کمک نخواهند شد. أَتبَعْنا: روانه کردیم، بدرقه نمودیم، به دنبال فرستادیم. المَقبوحِينَ: جمع مقبوح، زشت‌رویان، سیاه‌چهرگان. قُرون: جمع قرن، مردمان، ملتها، اقوام. الأُولي: پیشین. بَصائِرَ: جمع بصیرت، بینش‌ها، انوار باطن، روشنگریها، نور دلها.

ترجمه‌ی آیات

۳۸ـ فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من برای شما خدایی جز خود نمی‌شناسم. ای هامان! بر گل، آتش بیفروز و برجی بلند برایم بساز، شاید از خدای موسی خبر یابم؛ هرچند او را از دروغگویان می‌انگارم.

۳۹ـ فرعون و سپاهش در زمین به ناحق تکبر ورزیدند و پنداشتند که نزد ما باز گردانیده نمی‌شوند،

۴۰ـ تا [این که] او و سپاهش را فروگرفتیم و به دریا افکندیم. پس بنگر که فرجام ستم‌پیشگان چگونه بود.

۴۱ـ آنها را پیشوایانی گردانیدیم که مردم را به سوی آتش فرامی‌خواندند و روز قیامت یاری نخواهند شد.

۴۲ـ و در این دنیا، لعنتی در پی آنان فرستادیم و روز قیامت نیز از زشت‌چهرگانند.
۴۳ـ پس از آن که نسلهای پیشین را نابود کردیم، به موسی کتاب آسمانی دادیم، تا برای مردم سبب روشنگری، رهنمود و رحمت باشد، به این امید که پند گیرند.

شرح و بیان

۳۸ تا ۴۲ـ فرعون، بزهکارانه خطاب به سران و درباریان خود گفت: من خدای شمایم و موسی خدایی ندارد، فقط من خدایم. فرعون مردم را گرد آورد و فریاد کشید: ای مردم! من پروردگار برتر و والای شما هستم؛ اما خداوند جهان‌آفرین او را در هر دو عالم رُسوا و بدنام و به عذاب سخت گرفتار کرد، تا برای پرهیزگاران و پاکان عبرتی باشد. [← نازعات/۲۳ تا ۲۶] فرعون قومش را فراخواند تا به الوهیت و خدایی او اعتراف کنند، آنان نیز به دلیل کم خردی و کند ذهنی و سبک‌مغزی و ناتوانی پذیرفتند. آری! قومش را خوار و زبون و سبک‌مغز گردانید و آنان هم از در اطاعت درآمدند؛ چون در برابر پروردگار توانا، مردمی نافرمان بودند. [← زخرف/۵۴]. در واقع قصد فرعون این نبود که او آفریدگار آسمانها و زمین است؛ بلکه هدفش این بود که باید مردم بدون چون و چرا از او اطاعت کنند بزرگ و صاحب قدرت مطلق و فرمانروا و فریادرسش بدانند و دستوراتش را با جان و دل بپذیرند.

بله! این، از شیوه‌های مغرورانه و فریب‌کارانه‌ی شاهان و فرمانروایان و امثال آنهاست که با تزویر و دغلکاری می‌کوشند، مردم را به نادانی و سفاهت بکشانند و آشفتگی و سرگشتگی بیافرینند، تا خود مدتی خوش بگذرانند.

فرعون هرچند آن مردم را به بازیچه و تمسخر و سُخره گرفته بود؛ اما چنان نشان می‌داد که: ـ به جدّی ـ در جستجوی حقیقتی است تا موسی را به مردم دروغگو بشناساند. بنابراین به وزیر اعظمش، هامان می‌گوید: کوره‌ی آجرپزی برپا کن و برج و باروی بزرگ و بلندی بساز تا سرک بکشم و خدای موسی را ـ که گوید: پیامبر اویم ـ در آسمان ببینم، گرچه باورم این است که موسی دروغ می‌گوید. فرعون، این مجلس را برای گمراه کردن زیردستان و پیروان نادان و درباریان خودخواهَش فراهم آورده بود که شاید بدین‌وسیله، آثار معجزات موسی را ـ که نشان داده بود ـ بزداید و اذهان آنان را با این حیله‌گریها منحرف گرداند.

فرعون گفت: ای هامان! برایم بنای بلندی بساز تا به راهها و اسباب دست یابم؛ راههای آسمانها، تا از خدای موسی اطلاع پیدا کنم؛ هرچند او را قطعاً دروغگو می‌پندارم. و این گونه برای فرعون، زشتی کارش آراسته گشت و از راه راست بازماند و نیرنگ و دغلکاریهایش زیان و تباهی بود. [← مؤمن/۳۶ و ۳۷].

فرعون و سپاهش در نظر مردم، خود را بزرگ نشان دادند و باور داشتند که حساب و کتاب روز

قیامتی در کار نیست. این پندارهای غلط و ناروا سبب شد که فرعون و سران، طغیان کنند و خود را در زمین برتر بدانند؛ نمی‌فهمیدند که خدا مراقب و مواظب کردارشان است و به کیفرشان می‌رساند. خداوند او و پیروانش را با یک صیحه فرو گرفت و همه را چون سنگ‌ریزه یا لنگه‌ی کفش ازکارافتاده و کهنه به دریا انداخت.

نظـــرتُ إلی عنوانـــه فنبذتـــه كَـنَبذكَ نعلاً من نِعالـك باليـاً

آری! موسی نیز در کودکی و شیرخوارگی به دریا انداخته شد؛ اما آن دریا برای موسی گهواره گشت و این دریا برای فرعون و فرعونیان به آتش خشم الهی تبدیل و زندگی این ستمگر تاریخ در هم پیچیده شد. این است کیفر و عذاب ستمکاران و کفرپیشگان.

فرعون و قومش در دنیا پیشوای سرگشتگان و تکذیب کنندگان پیامبران و منکر آفریدگار هستی شدند و دیگران را به بیراهه و به سوی آتش دوزخ بردند و در قیامت بی یار و یاور ماندند، که هم در دنیا لعنت و نفرین بارشان گردید و هم در آخرت، سیاه رو و بدمنظر و خوار و رسوا شدند.«واُتبعوا فی هَذه لَعَنَةً وَ یومَ القیامَة بئسَ الرِّفدُ المَرفُـودُ» [← هود/۹۹]. این است، سرنوشت بدکاران و زورگویان گردن‌کش تاریخ که هم خود را فریب می‌دهند و هم راه راست را بر روی مردم می‌بندند و کوردلانه گام برمی‌دارند.

٤۳ ـ قصه‌ی موسی و فرعون در این جا به پایان رسید. مؤمنان باید از زندگانی ننگین و نکبت‌بار این ملت طغیانگر بدکار فاسد بزهکار یهود ـ که نعمت و نیکی را به انکار و گناه و نافرمانی پاسخ داده‌اند ـ در دین و دنیا درس بگیرند و بیدار شوند. خداوند، این قوم یهود را از چنگال تیز و خون‌آشام فرعون و لشکرش آزاد نمود و نعمت فراوانی به آنان ارزانی داشت؛ اما آن ناسپاسان همیشگی، پس از این همه فضل و نیکویی، گوساله‌پرست شدند، به خدای هستی‌بخش کفر ورزیدند و بهانه‌ها آوردند، بسیاری از پیامبران را کشتند، خون نیکان را ریختند و کارهایی کرده‌اند که آدمی از شنیدنش به لرزه می‌افتد و این بزهکاری و دَد مَنشی در میان جانشینان نسل گوساله‌پرستان آن روز تا امروز هم ادامه دارد و روز از روز افزون‌تر می‌گردد و در طغیان و فساد فرو می‌روند، مگر آن که خداوند با دست پرقدرت مسلمانان راستین و دین‌دوست، هرچه زودتر زمین را از خبث و پلیدی آنها بزداید و روزنه‌ی امیدی بر روی ناامیدان بگشاید، همان گونه که «مُخبِر صادق»، پیامبر خاتم ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ به آن اشاره کرده است.

پس از نابودی ملتهای ستمکار تکذیب کننده‌ی پیشین، مانند قوم نوح، عاد و... خداوند، تورات را به موسی داد تا دلها را نور بخشد و تابناک گرداند، بدان حقایق را دریابند حق و باطل را از هم جدا کنند، راهنمای گمراهان و بی‌پناهان و رحمت اهل ایمان گردد.

بـــرون از ورطـــه‌ی بـــود و عـــدم شـــو
فـزون‌تـر زیـن جهـانِ کیـف و کـم شـو

خــودی تعمیــر کــن در پیکــر خــویش
چـــو ابـــراهیم معمـــار حـــرم شـــو

(مولانا اقبال لاهوری)

نیاز به فرستادن پیامبران، برخی دلایل، نشان درستی رسالت پیامبر خاتم، مشرکان مکه، قرآن و پیامبر را باور نداشتند

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٤ وَلَكِنَّا
أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا
كُنَّا مُرْسِلِينَ ٤٥ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا
أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٦ وَلَوْلا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٤٧ فَلَمَّا جَاءَهُمُ
الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ
قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ٤٨ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى
مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤٩ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ
أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥٠ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا
لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٥١

توضیح واژه‌ها

ما کُنتَ: نبودی. بِجانِبِ الغَربِیِّ: قسمت غربی کوه طور، محل مناجات موسی. قَضَینا: فرمان دادیم، رسانیدیم. لکِنّا: ولی ما. أنشَأْنا: به وجود آوردیم، آفریدیم. قُرون: جمع قرن، نسلها، مردم پیشین، ملتها. [← همین/۴۳]. تطاوَلَ: طولانی گشت، به درازا کشید، ایّامی گذشت، زمانی سپری شد. ثاوِیاً (ثَوی): ساکن، مقیم. ثَوَی المَکان: در آن جا ساکن گشت. مَثوَی: به معنای محل سکونت از همین ریشه است. [← نعام/۱۲۸]، [← زمر/۶۰ و ۷۲]، [← محمد/۱۲]. تَتلُو: می خوانی. لِتُنذِرَ: تا هشدار دهی. ما أتَی: نیامد. أن تُصیبَ: که گرفتار می کند، که گریبانگیر می‌شود، که می‌رسد. لَو لا أرسَلتَ: چرا نفرستادی؟ نَکونَ: بشویم. الحَقُّ: قرآن، پیامبر. لَولا أوتِيَ: اگر داده می‌شد. چرا داده نشد؟ أوَلَمْ یَکفُروا: مگر انکار نکردند؟ آیا کافر نشدند؟ سِحرانِ: دو جادو (قرآن و تورات). تَظاهَرا: پشت هم را گرفته‌اند، پشتیبان هم شده‌اند، با هم سازگاری کرده‌اند. أهدی: راهنماتر، هدایت کننده‌تر. أتَّبِعْهُ: تا آن را پیروی کنم، تا پیروی‌اش کنم. لَم یَستَجیبوا: پاسخ ندادند، نپذیرفتند. أهواءَهُم: جمع هوی، هوسهای

آنان. أضَلُّ: گمراه‌تر، بیراه‌تر. وَصَّلْنا: پیوند دادیم، ارتباط دادیم، پی‌درپی‌روانه کردیم.

ترجمه‌ی آیات

۴۴ـ [ای محمد!] آن گاه که امر پیامبری را به موسی عطا کردیم، تو در جانب غربیِ [طور] حضور نداشتی و از حاضران [در آن میقات نیز] نبودی؛

۴۵ـ این ما بودیم که نسلهایی پدید آوردیم و روزگاری طولانی بر آنان گذشت [و اخبار و شرایع تحریف شد] و تو در میان اهل مَدیَن ساکن نبودی تا آیات ما را برای آنان بخوانی، اما ما بودیم که تو را [به پیامبری] روانه کردیم.

۴۶ـ آن وقت که موسی را ندا دادیم، تو در کنار کوه طور نبودی؛ ولی [خبریافتنت] رحمتی از پروردگار توست، تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو نزد آنان نیامده بود، هشدار دهی؛ شاید آنها پند گیرند.

۴۷ـ اگر به خاطر این نبود که مصیبت دستاوردشان، فرایشان بگیرد و بگویند: پروردگارا! چرا پیامبری نزد ما نفرستادی تا از دستورات تو فرمان ببریم و از مؤمنان باشیم؟ [کیفرشان را پیش می‌انداختیم.]

۴۸ـ [اما] وقتی قرآن از سوی ما نزد آنان آمد، گفتند: چرا همانند آن چه به موسی داده شد، به این [پیامبر] داده نشد؟ مگر آنان به آن چه که قبلاً به موسی داده شده بود، انکار نکردند؟ [آنها] گفتند: [تورات و قرآن] هردو جادوهایی‌اند که پشتیبان همند و گفتند: ما به هیچ‌یک از آنها باور نداریم.

۴۹ـ [ای محمد!] بگو: اگر راست می‌گویید، کتابی از سوی خدا بیاورید که از این دو بهتر راه را نشان دهد، تا آن را پیروی کنم.

۵۰ ـ اگر پاسخت ندادند، بدان که تنها از هوسهای خود پیروی می‌کنند. [راستی] کیست گمراه‌تر از کسی که بدون رهنمود خدا از هوای نفس خود پیروی می‌کند؟ مسلّماً خدا ستمگران را هدایت نمی‌کند.

۵۱ـ ما این سخن [قرآن] را برای آنان، سلسله‌وار به هم پیوستیم، باشد که بیدار شوند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از پایان قصه‌ی موسی و هارون ـ سلام‌الله علیهما ـ با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت‌انگیز و اندرزهای گوناگون ـ در این درس ـ، خداوند، همه‌ی این رویدادها را ضمن بیان رازهای غیبی و نهانی ـ که جز خدا کسی از آن باخبر نیست ـ برای پیامبر خاتم، باز می‌گوید تا مردم را از آن بیاگاهاند...

شرح و بیان

۴۴ تا ۴۷ ـ پیامبر گرامی به گونه‌ای رویدادهای دوران موسی را برای مردم بیان فرمود، انگار لحظه‌به‌لحظه در کوه طور و میعادگاه موسی که خدا با او سخن گفته، او را به پیامبری برگزیده والواح تورات را به او داده، حاضر و گواه بوده است؛ حال آن که همه‌ی آن وقایع را خدا به وی وحی کرده، تا بر پیامبری‌اش برهانی روشن باشد. خداوند، پس از دوران موسی ـع ـ نسلها و ملتهایی آفرید و آنها را از نعمات روزگارانی دور و دراز برخوردار کرد. [← حدید/۱۶] اما آنان عهد و پیمان و نام و شرایع الهی را به فراموشی سپردند. [← مائده/۱۳ و ۱۴]، تا این که پیامبر خاتم را برگزید و آن پیمان و شرایع را از نو زنده و تصحیح کرد و به مردم رسانید و حق را برایشان تبیین نمود تا نگویند: مژده‌رسان و هشداردهنده‌ای نزد ما نیامده است... [← مائده/۱۹].

آری! محمد در سرزمین مَدیَن نبود تا شخصاً آن چه برای موسی روی می‌داد، دریابد و همان را که خود دیده و شاهد بوده است به مردم مکه بگوید؛ اما خداوند به وسیله‌ی آیات گویای قرآن، تمام رویدادهای پیشینیان را به او خبر داد. هم‌چنین، وقتی که خدا موسی را به کوه طور فرا خواند، با او هم سخن شد و پیامبری را به وی داد و نزد طاغوت مصر فرستاد، همه را برای پیامبر بیان کرد، تا قومش را بدان هشدار دهد و رسالت خود را نیز تأیید نماید.

دیگر این که: خداوند، برای رستگاری ملتها و نسلها از شرك و دوگانه‌پرستی و رسیدن به سعادت سرمدی، پیامبر می‌فرستد؛ که اگر گرفتار کردار بد و ناپسند خود شدند، عذری برایشان باقی نماند و در روز قیامت نگویند: خدا راهنمایی نزد ما نفرستاد تا از او پیروی کنیم و ایمان بیاوریم. [← نساء/۱۶۵]، [← نعام/۱۵۶ و ۱۵۷].

بی‌تردید، همه‌ی اینها رحمت الهی است تا بندگانش رستگار و سرافراز گردند و از آن رویدادهای گذشتگان درس بگیرند.

۴۸ تا ۵۱ ـ اکنون که پیامبری از خودشان در میان آنان است و برایشان قرآن آورده، مشرکان مکه از روی دشمنی و گمراهی و سرسختی می‌گویند: چرا محمد همان معجزاتی را که موسی داشت، برایمان نیاورده است، تا آن را با چشم سر ببینیم و لمس کنیم؛ اما در جزیرة العرب، یهودیانی بودند و تورات داشتند، حال آن که این دشمنان قرآن بدان ایمان نیاوردند و ارجی ننهادند و از روی عناد و فرار از ایمان به خدای یکتا و شرایع و دستورات او آن را باور نداشتند و قرآن و تورات را سحر و جادو و آورندگانشان را نیز جادوگر نامیدند که از همدیگر پشتیبانی کرده‌اند. خداوند به پیامبر امر می‌کند که در پاسخ آنان بگوید: اگر می‌خواهید از حق پیروی کنید، شما، از سوی خدا کتابی نزد من بیاورید که از تورات و قرآن، راهنماتر، پرمحتواتر و نیکوتر باشد، تا به آن بگروم.

آری! دنبال کردن هوی و هوس، موجب نابودی و درماندگی آنان گشت و خدا هم راهنمایشان نیست. خداوند در این قرآن اندرزهایی فرستاده است، تا همه کس بدان تمسک جویند، و از آن بهره برگیرند، آویزه‌ی گوش هوش کنند و جز راه خدا نپویند.

نگاهی به این آیات

۱ـ بی‌تردید نقش و اندیشه‌ی مشرکان و کفرپیشگان هر عصر و دورانی، جز دشمنی و انکار نیست و هرگاه معجزه‌ی محسوس و ملموس را هم دریابند، از آن پشت می‌کنند همانطور که در عصر پیامبران پیشین به صراحت و روشنی آن را می‌دیدند و روی برمی‌تافتند و بدان نمی‌گرویدند. پس آن کس که یکی از معجزات را تکذیب کند، در واقع همه را تکذیب کرده است.

۲ـ دلایل آنان یکی بیش نیست و آن، این که: کتابهای آسمانی را سحری ساخته و پرداخته‌ی دست پیامبران می‌دانند.

۳ـ یهودیان به مشرکان آموختند که به پیامبر خاتم بگویند: چه نیکو بود اگر معجزه‌ای همانند معجزه‌های موسی را می‌آوردی!

۴ـ هیچ کس گمراه‌تر و بداقبال‌تر از پیروان هوی و هوس نیست. آن کسان، ستمکار و نزد خدا پست و خوارند.

۵ ـ کتابهای آسمانی، سلسله‌وار و به هم پیوسته و یکی پس از دیگری آراسته شدند ، قرآن صدای حق را جاودانه ساخت و به همه‌ی نسلها در هستی بشارت و هشدار داد و تا ابد از دگرگونی، تبدیل و تحریف و تصحیف مصون خواهد ماند.

۶ ـ پیروی کورکورانه به درخواست هوای نفسانی در بخش «عقاید» مردود است و باید عقیده‌ی درست در نهاد آدمی غَرس شود، ریشه بدواند و ملکه گردد؛ یعنی در نَفْس آن چنان به صورت، صفت راسخ و پایدار درآید که هیچ گاه به خود سستی راه ندهد.

۷ـ هدف قرآن در تحدّی با مخالفان اهریمن صفت، برای اثبات ناتوانی و درماندگی همیشگی آن مدّعیان بی‌پایه و مایه است و گرنه آن چه از سوی خدا نازل شده باشد، برای همیشه بر مردم حُجت است؛ چون قرآن کتابی گرامی و بی‌رقیب است که هیچ نوع باطلی در آن راه ندارد؛ زیرا از سوی فرزانه‌ای ستوده فرود آمده است. [← فصلت/۴۱ و ۴۲].

نکته‌ی آخر این که: جمله‌ی «وَ ما کُنتَ مِنَ الشّاهِدینَ» یعنی، ای محمد! هنگام نزول وحی بر موسی تو شاهد و حاضر نبودی و آنان که در میقات حضور داشتند، همان هفتاد نفر بودند که موسی از میان قومش انتخابشان کرده بود تا آن چه را مشاهده می‌کنند، برای مردم باز گویند. و جمله‌ی «وَ ما

كُنتَ بِجانِبِ الطُّورِ إذ نادَينا» اشاره به بار نخست ملاقات موسی است که خداوند، خود را این گونه به او می‌شناساند: « فَلَمّا أتاها نُودِیَ من شاطِئِ الوادِ الأیمَن فی البُقعَة المُبارَكَة منَ الشَّجَرة أن یاموسی إنّي أنا اللهُ رَبُّ العالَمینَ » [← همین/۳۰].

ایمان آوردن برخی از اهل کتاب

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ۵۲ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ۵۳ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۵۴ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا
أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ۵۵

توضیح واژه‌ها

مِن قَبلِه: پیش از قرآن. یُتلی: تلاوت می‌شود، خوانده می‌شود. مُسلِمینَ: اهل ایمان، فرمانبرداران، تسلیم‌شوندگان. یُؤتَونَ: داده می‌شوند. مَرَّتَینِ: دوبار، یک بار به خاطر ایمان به کتابهای پیشین خودشان و یک بار هم به پاداش ایمان به قرآن. بِما صَبَروا: به سبب صبری که داشته و به آن دو کتاب عمل کرده‌اند. یَدرَءُونَ: دفع می کنند، از میان برمی‌دارند. [← رعد/۲۲]. رَزَقناهُم: روزیشان دادیم، روزی آنان کردیم. سَمِعُوا: شنیدند. اللَّغْوَ: سخن بیهوده، یاوه، پوچ و بی‌محتوا. لا نَبتَغي: نمی‌خواهیم، خواهان نیستیم، جستجو نمی کنیم.

ترجمه‌ی آیات

۵۲ـ آنان که پیش از آمدن قرآن، به ایشان کتاب آسمانی داده‌ایم، به این [قرآن نیز] می گروند.

۵۳ ـ و وقتی قرآن بر آنان خوانده می‌شود، می گویند: بدان ایمان آوردیم؛ چون حق است و از سوی پروردگار ماست. ما پیش از قرآن هم اهل تسلیم بوده‌ایم.

۵۴ ـ آنان، به پاس صبری که داشته‌اند، دوبار پاداش خواهند گرفت. آنان بدیها را با نیکیها می‌زدایند و از آن چه روزی ایشان کرده‌ایم، انفاق می کنند.

۵۵ ـ و هرگاه سخن یاوه بشنوند، از آن روی برمی‌تابند و می گویند: کردارِ ما از آنِ ما و کردار شما از آنِ شماست. درودتان باد! ما خواهان همنشینی با نادانان نیستیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از اقامه‌ی دلیل بر این که قرآن از سوی خدا آمده است، در تأییدش می گوید: جمعی از اهل

کتاب که پیش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن یقین کردند، به پیامبر ایمان آورند...

شرح و بیان

۵۲ تا ۵۵ ـ خداوند، مسلمانان اهل کتاب را که به محمد ایمان آوردند... می‌ستاید که: آنان پیش از نزول قرآن به وسیله‌ی کتابهای خود، حق را شناختند و باور داشتند که پس از عیسی پیامبری «احمد» نام می‌آید. [← صف/۶]. از جمله: نجاشی، عبدالله پسر سلام و عده‌ی زیادی از راهبان و کشیشان، همگی به حقّانیّت قرآن و محمد ـ ص ـ ایمان آوردند. [← بقره/۱۲۱] و هر گاه آیات خدای کاربه‌جا را گوش می کردند، می گفتند: سخن پروردگار خود را تصدیق می کنیم و در برابرش خاضع و فروتن می‌شدند [← آل عمرن/۱۹۹]، [← سرء/۱۰۷ و۱۰۸] و از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت و می گفتند: خدایا! ایمانمان را بپذیر و ما را از زمره‌ی امّت محمد به شمار آور تا روز قیامت بر مردم گواه باشیم. [← مائده/۸۳].

به سبب صبر و شکیبایی در برابر آزار و اذیت دشمنان دین، خلوص نیّت، تسلیم کامل با دل و جان، چیره شدن بر هواهای نفسانی، پایداری و وفاداری در دین تا دمِ مرگ و ایمان و باور قلبی و اقرار زبانی به تمام کتب آسمانی و پیام‌آوران، خداوند، به این نیکان و خوب‌سیرتان دوبار پاداش شایان می‌دهد. این خداجویان، سخنان زشت و بد را با گفتار نیکو و پسندیده دفع می کنند و در برابر بدیِ بدگفتاران، مقابله به مثل نخواهند کرد؛ بلکه درمی گذرند واز اموال حلالی که روزیِ آنان است، در راه خدا هزینه می کنند، تا بدان وسیله بدیها را بزدایند و هر گاه مشرکان، آنان را دشنام می‌دادند و سخنان زشت می گفتند، به خشم نمی‌آمدند، با یاوه گویان و یاوه‌سرایان به مقابله نمی‌پرداختند، همسوی آنان نمی گشتند؛ بلکه آنان را ترک می گفتند، هر کس را به عملکرد خویش وا می گذاشتند و خود را همدم سبک‌سران و بی‌ادبان نمی‌ساختند و می گفتند: «سلام علیکُم» البته این، سلامِ سلامت و درود و تحیت نیست؛ بلکه سلام متارکه و دوری و حذر از ابلهان است تا با آنان به مجادله نپردازند. [← فرقان/۶۳ و ۷۲]. هیچ وقت نیکان، اوقات گران‌سنگ خود را در بیهوده گویی و یاوه‌سرایی صرف نمی کنند؛ چون مؤمن دلی آرام دارد و به هیجان نمی‌آید. مؤمن از بدیها و بیهوده گویی‌ها بیزار، به خلق و خوی نیکوی خداپسندانه و طاعت بدنی و مالی آراسته و ویژگیهایش عفو و گذشت و محبت و مودّت است.

در ردّ شبهات مشرکان

إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ٥٦ وَقالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبى إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٥٧ وَكَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلاً وَكُنَّا نَحْنُ الْوارِثِينَ ٥٨ وَما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّها رَسُولا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِنا وَما كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرى إِلَّا وَأَهْلُها ظالِمُونَ ٥٩ وَما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَزِينَتُها وَما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقى أَفَلا تَعْقِلُونَ ٦٠ أَفَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٦١

توضیح واژه‌ها

أَحبَبتَ: دوست داشتی. مُهتَدین: جمع مُهتدی، هدایت‌پذیرندگان، راه‌یافتگان، آنان که پذیرای هدایت‌اند. إن نَتَّبِع: اگر پیروی کنیم. نُتَخَطَّفْ: ربوده می‌شویم، رانده می‌شویم، از میان برداشته می‌شویم. أوَ لَم نُمَكِّنْ: مگر قرار ندادیم؟ آیا جای ندادیم؟ حَرَماً آمِناً: حرمی امن از قتل و غارت. يُجبي (جَبي): جمع‌آوری می‌شود، فراهم می‌گردد، سرازیر می‌شود، آورده می‌شود. كَم أهلَكنا: چه بسیار نابود کردیم. بَطِرَت: مغرور و سرمست شد، ناسپاسی کرد. مَعيشَت: زندگانی، در زندگانی. لَم تُسكَن: مسکونی نشده، خالی مانده. إلّا قليلاً: جز اندکی، جز مدتی اندک. مُهلِك: نابود کننده. في أمِّها: در کانون آن، در مرکز آن. ما أوتيتُم: آن چه به شما داده شد. مَتاع: کالا. خَيرٌ: بهتر، نیکوتر. أبقي: پایدارتر، ماندگارتر. أفَلا تَعقِلونَ: مگر نمی‌اندیشید؟ آیا در نمی‌یابید؟ پس چرا نمی‌اندیشید؟ لاقيه: ملاقات‌کننده‌ی آن، درک‌کننده‌ی آن، دیدارکننده‌ی آن. مَتَّعناهُ: او را برخوردار کردیم. المُحضَرينَ: احضارشدگان، جلب‌شدگان.

ترجمه‌ی آیات

۵۶ ـ [ای محمد!] تو هر کس را دوست بداری، نمی‌توانی هدایت کنی؛ بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و او راه‌یافتگان را خوبتر می‌شناسد.

۵۷ ـ [مشرکان] گفتند: اگر همراه تو از دینت پیروی کنیم، از سرزمین خویش ربوده می‌شویم. مگر آنان را در حرمی پر امن جای نداده‌ایم که انواع فرآورده‌های هر چیزی برای روزیِ آنان از جانب ما به آن جا سرازیر می‌شود؟ اما بیشترشان نمی‌دانند.
۵۸ ـ چه بسا مردم زیادی را نابود ساختیم که زندگی مرفّه، آنان را سرمست و فریفته کرده بود. این سراهای آنان است که پس از ایشان ـ جز اندک مدتی ـ خالی مانده است و ما خود، صاحب آن شده‌ایم.
۵۹ ـ پروردگار تو [هیچ گاه] ویرانگر شهر و دیاری نبوده است مگر آن که در مرکز آن جا پیامبری مبعوث گرداند که آیات ما را برایشان بخواند و ما هرگز ویرانگر شهرها نیستیم، مگر آن که مردمش ستمکار باشند.
۶۰ ـ هر آن چه به شما داده شده است، کالای [گذرای] زندگانی دنیا و زینت آن است؛ و آن چه نزد خدا می‌باشد، بهتر و پایدارتر است. پس چرا نمی‌اندیشید؟
۶۱ ـ آیا کسی که وعده‌ی نیکو به او داده‌ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که از متاع زندگانی دنیا برخوردارش کرده‌ایم و روز قیامت از گروه احضارشدگان [به سوی عذاب] است؟

سبب نزول آیه‌ی ۵۷ (وَ قالوا إن نَتَّبِعِ الهُدي...)

نسائی به نقل از ابن عباس: حارث پسر عثمان پسر عامر پسر نوفل پسر عبد مناف چنین می گوید: [ای محمد!] ما می‌دانیم که تو حقّی؛ اما می‌ترسیم اگر پیرو تو شویم، سایر مردم عرب، مخالفت ورزند و ما نیز، اندک شماریم و از سرزمین خود، بیرونمان کنند...

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از ایمان‌آوردن عده‌ای از اهل کتاب سخن گفت؛ این آیات از شبهه‌های مشرکان ـ که از ایمان آوردن امتناع می‌ورزیدند ـ خبر می‌دهد و آن را مردود می‌شمرد.

شرح و بیان

۵٦ تا ٦١ ـ خداوندبه پیامبر می‌فرماید: تو نمی‌توانی آن کس را که دوست می‌داری، هدایت کنی. هدایت در دست خداست و بَلاغ و پیام‌رسانی از آن توست. پس هر کس شایستگی نشان دهد و به حق روی آورد، او را هدایت می کند و آن کس که شایسته نباشد و راه حق نپوید، هدایت نمی کند و دلش را به نور ایمان تابناک نمی گرداند. پس هدایت قطعی به عهده‌ی خداست، نه تو. [← بقره/۲۷۲].

هر چند تو اصرار بورزی، باز بیشتر مردم، مؤمن نخواهند شد. [← یوسف/۱۰۳].

دیدگاه سطحی نگر و جهان‌بینی محدود و ناتوان مشرکان در مکه این بود که به پیامبر می گفتند: ما می‌دانیم که تو و دین تو حق است؛اما اگر ایمان بیاوریم، پیرو حق و هدایت شویم و از آیین و راه و رسم نیاکان خود روی برتابیم، مردم عرب ما را از دیار و وطن خویش می‌رانند و نابود می کنند. قطعاً آنان که چنین اعتذار می کردند، خیر و سعادت خود را نمی‌فهمیدند.

راستی چرا بیم داشتند؟! مگر خدا حافظ و نگهدار و حمایت کننده نیست. اگر به او پناه آورند، یارشان می‌شود و تمام نیروی سرزمین نمی‌تواند آنان را برباید و مویی از سرِ آنان کم کند. خداوند در ردّ این اعتذار بی‌اساس و واهی سه جواب می‌دهد:

أ: اعتماد کردن به حرم

اعتذار و پوزشی که می آوردند، دروغ و باطل است؛ چون خداوند آنان را در شهری ایمن و پرامنیت قرار داده است. چگونه ممکن است در دوران کفر و شرک، این شهر، مأمن و پناهگاهشان باشد؛ اما وقتی به فرمان خدا، ایمان بیاورند، و پیرو حق ودین آسمانی شوند، آنان را در پناه خود نگیرد؟! بی گمان اگر پرهیزگار و راهرو حق گردند، خدا اجازه نمی‌دهد دشمن، آنان را بربایند و تارومارشان کنند.

از ویژگیهای حرم مکّی این است که: انواع کالاها و محصولات و فرآورده‌های جهان به سوی آنان روی می آورد و به شهر امن الهی سرازیر می‌شود و به دست ساکنان آن می‌رسد؛ اما بیشتر آنان درک نمی کنند که بندگی حق را بپذیرند و از ماسوای او روی برتابند تا در هر دو سرا سلامت باشند.

ب: یادآوری ملتهای پیشین

آن اعتذارکنندگان ـ و هم چنین امثالشان ـ بدانند، وقتی نعمت واقعی را از دست می‌دهند که ایمان نیاورند، آن گاه در بیم و هراس همیشگی می‌افتند و از کیفر تند و تیز الهی گریزی ندارند؛ چون خداوند بسیاری از ملل پیشین را به دلیل غرور و سرمستی در ناز و تنعّم و خودداری از ایمان و ناسپاسی نعمت حق نابود کرد و زندگی خوش و خرمشان را بر باد داد و سراهایشان را از مردم خالی گردانید و ویران نمود و جز روزی یا کمتر که مسافران و رهروان از آن جا عبور می کردند، کسی در آن جا ساکن نگشت و خدا خود، اختیاردار و وارث آن شد. [← نحل/۱۱۲].

اما باید بدانیم که: خداوند در کیفر و عذاب دادن از عَدل، عُدول نخواهد کرد و سنّت و عادت او این است که نخست پیامبری میان مردم می‌فرستد، تا آنان را به یکتایی آفریدگار و حقیقتِ بندگی آشنا سازد و راه درست را فراراهشان بنهد، تا هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نماند. حال اگر پس از روشن‌شدن حقایق و اتمام حجت، روی برتافتند و به حق نگرویدند و بر سر کفر و شرک پای

فشردند، خداوند، فرمان نابودی آنها را صادر می کند و به سبب آن ستم بزرگی که بر خود روا داشته‌اند، نابود می گردند و دیارشان از جانشین وارث خالی می‌ماند و خداوند، خود وارث سرزمین و دیارشان است. [← سر ء/۱۵].

ج: دنیا و زینتهایش

دنیا و جلوه‌ها و قصرهایش، دنیا و فریباییهایش همه‌وهمه به نسبت انواع نعمتهای سرای آخرت بندگان شایسته و خدادوست، بسیار ناچیز و بی‌مقدار و نابودشدنی است. آن نعمتهای اُخروی ذاتاً ماندگار و پُربرکت و همیشگی است. [←آل عمرن/۱۹۸]، [←نحل/۹۶]، [← علی/۱۶ و ۱۷]. پیامبر نور و رحمت، نعمت دنیا و آخرت را این گونه با هم می‌سنجد: «سوگند به خدا! زندگانی دنیا در برابر آخرت چیزی نیست، جز این که: یکی از شما انگشتش را به دریا فرو برد، آن گاه بنگرد با چه مقدار آب باز می گردد.» آری! آبی که سرانگشت از دریا برمی‌دارد، ذره‌ای بیش نیست که انگشت را تر کرده است.

در این آیات خدای سبحان پشت و روی هر دو سرا را به آنان می‌نُمایاند تا هرکس هرچه بخواهد، همان را برگزیند. به نیکوکاران ـ که آخرت را انتخاب کرده‌اند ـ وعده‌ی نیکو داده است و در روز بازپسین به آن می‌رسند و از الطاف بی کران او برخوردار می‌شوند و هرگز با دُنیادوستان یکسان و همسنگ نخواهند بود. دنیادوستان و خودباختگان در روز رستاخیز احضار می‌شوند تا جایگاه بدِ دوزخشان را به آنان اعلام کنند و در آن انداخته شوند و سزای کردارشان را بچشند.

خدا حریری را رحمت کند که می‌فرماید:

يـا خاطِـبَ الـدُّنيا الدَنيّـةِ! إنّهـا شَـرَكُ الـرَّدي و قَـرارَةُ الأكـدارِ
دارٌ مَـتي مـا أضـحَكَتْ في يَومِهـا أبكَـتْ غَـداً تَبّـاً لَهـا مِـن دارِ

[ای آن که خواستگار دنیای بی‌مقداری! هان! دنیا دام نابودی و سقوط و عمق آب تیره و تار است. سرایی است که اگر روزی بخنداند، فردایش می گریاند. نابود باد آن سرای (سراب گونه)!]

در هم کوبیدن مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، خداوند، حق مطلق و مختار و سزاوار سپاس و بندگی

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٦٢ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ
رَبَّنَا هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ٦٣ وَقِيلَ
ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ٦٤
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ٦٥ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا
يَتَسَاءَلُونَ ٦٦ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ٦٧
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٨
وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٦٩ وَهُوَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي
الأُولَى وَالآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٧٠

توضیح واژه‌ها

يُنادي: ندا می‌دهد. أينَ: کجاست؟ کو؟ حَقَّ: واجب شد، لازم شد. القَولُ: عذاب. أغوَينا: گمراه ساختیم. غَوَينا: گمراه شدیم، گمراه بودیم. تَبرَّئنا (بَرِءَ): بیزاری جستیم. ما كانوا إيّانا يَعبُدونَ: ما را نمی‌پرستیدند. اُدعوا: بخوانید، فراخوانید. دَعَوْا: فراخواندند. لَم يَستَجيبوا: پاسخ ندادند، نپذیرفتند. لَو أنَّهُم كانوا يَهتَدون: کاش آنان راه یافته می‌بودند! ای کاش هدایت می‌یافتند. ماذا: چه چیز؟ أجَبتُم: پاسخ دادید. عَمِيَتْ: پوشیده شد، مخفی شد. لا يَتَساءَلونَ: از هم نمی‌پرسند، نمی‌توانند از همدیگر بپرسند. عَسي: امید است، امید که، شاید. يَختارُ: برمی‌گزینند، انتخاب می‌کند. الخِيَرَةُ: برگزیدن، اختیار کردن. [← حزب/۳۶]. تُكِنُّ: پنهان می‌کند، می‌پوشد. في الأُولي: در دنیا، در این جهان. في‌الآخِرَة: در آن جهان، در سرای ابدی. الحُكمُ: داوری، فرمانروایی.

ترجمه‌ی آیات

۶۲ ـ روزی را [به یادآور] که خدا آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: آن همتایان من، که می‌پنداشتید، کجا هستند؟

۶۳ ـ کسانی که حکم کیفر برایشان قطعی شده است، می گویند: پروردگارا! ایناننـد آن کسانی کـه گمراهشان کردیم؛ همان طور که خود گمراه بودیم، آنـان را از راه بـه در بـردیم. [اکنون] از آنـان در پیشگاه تو بیزاری می جوییم. آنان ما را نمی‌پرستیدند [بلکه خودپرست بودند].

۶۴ ـ و [به آنها] گفته می‌شود: همتایان خود را فراخوانید. آنها را فرا می‌خوانند؛ اما جوابشان نمی‌دهند و [آن گاه که] عذاب را می‌بینند، آرزو می کنند که: کاش هدایت یافته می‌بودند!

۶۵ ـ و روزی را [یاد کن] که خداوند آنان را ندا مـی‌دهـد و مـی گویـد: چـه پاسخی بـه پیـام‌آوران مـا دادید؟

۶۶ ـ آن روز، همه‌ی خبرها برایشان پوشیده می‌ماند و از یکدیگر هم نمی‌توانند چیزی بپرسند.

۶۷ ـ اما آن کس که توبـه کـرده و ایمـان آورده و بـه کـار شایـسته پرداختـه باشـد، امیـد اسـت کـه از رستگاران شود.

۶۸ ـ پروردگارت هرچه بخواهد، پدید می‌آورد و برمی گزیند و آنها اختیاری ندارند. خدا منـزه و برتـر از چیزی است که شریکش می‌سازند.

۶۹ ـ پروردگارت از آن چه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد و یا آشکار می کند، خبر دارد.

۷۰ ـ و اوست خدایی که جز او خدای [راستین]ی نیست. در این سرا و د رآن سرا، ستایش، شایانِ او و فرمان نیز از آن اوست و [همه] به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان برخورداری مشرکان و کافران از نعمتهای دنیا و ناسپاسی آنان، این آیات با نکـوهش و تحقیر سه چز را از آنها می‌پرسد و اعلام می‌دارد که صاحب مطلق و اختیاردار همه خداست و همگـی برای رسیدن به کیفر و پاداش به سوی او باز می گردند.

شرح و بیان

۶۲ تا ۶۸ ـ خداوند از توبیخ و تحقیر نمودن کافران و مشرکان در روز رستاخیز خبر مـی‌دهـد و بـه شیوه‌ی اهانت و تحقیر ونکوهش از آنان می‌پرسد:

أ: مددکاری خدایان خیالی: ای پیامبر! آن روز را به یادآور که خداوند مشرکان را فرا می‌خوانـد و به آنـان مـی گویـد: آن فرشتگان و آن جـنّ وسـتارگان و بُتـان و آن اشخاصـی کـه در دنیـا پرسـتش می کردید و می‌پنداشتید که همتایان من اند کجا هستند تا شما را یاری دهنـد و رسـتگارتان کننـد؟ آن مشرکان بی‌جواب می‌مانند؛ زیرا می‌دانند که اکنون هرچه بگویند، باطل و بی‌اساس و بـی‌اثـر اسـت و

فرصتی برای بازگشتشان باقی نمانده است.

وقتی مردم به جهانی دیگر وارد شدند، خطاب به آنان گویند: هم چنان که نخستین بار شما را تنها آفریدیم، اکنون تک و تنها به سوی ما آمده و آن چه را در دنیا به شما داده بودیم برجای گذاشته‌اید و شفیعانی را که برای کار و بار خود همتای ما می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. به یقین، پیوند میان شما از هم گسیخته و آن چه را مایه‌ی پشت‌گرمی و امید خود می‌انگاشتید، از دستتان رفته است. [← نعام/۹۴].

آری! سران کفر و گمراهی وقتی قطعی بودن عذابشان را احساس می‌کنند، گویند: خدایا! ما اینها را گمراه گردانیدیم؛ چون خود ما هم راه را گم کرده بودیم؛ اما آن پیروان ما در انتخاب راه، خود مختار بودند و خود راه کج در پیش می‌گرفتند. ما از آنان بیزاریم و عقاید و اعمالشان را مردود می‌شمریم. [← بقره/۱۶۶]. آنان در واقع خودپرست و هوس‌باز بودند، ما را پرستش نمی‌کردند، برای عزت و افتخار خود، خدایانی برمی‌گزیدند. آن خدایان هم عبادتشان را انکار می‌کنند و از درِ مخالفت درمی‌آیند. [← مریم/۸۱ و ۸۲]، [← حقاف/۵ و ۶].

ب: مشرکان، خدایان باطل را به فریاد می‌خوانند: خدا به مشرکان امر می‌کند که خدایان خیالی را به فریاد بخوانند تا از کیفر و هول قیامت رستگارشان کنند. آنان با حیرت و سرگردانی، فرایشان می‌خوانند؛ اما جوابی دریافت نمی‌کنند. این مشرکان اکنون که یقین دارند درآتش می‌افتند و گریز و گزیری ندارند؛ آرزو می‌کنند که کاش در دنیا از مؤمنان می‌بودیم! [← کهف/۵۲ و ۵۳]...

ج: سؤال در مورد توحید و پاسخ مشرکان به پیامبران در دنیا: ای پیامبر! ای اهل ایمان! به یاد آورید آن روز را که خداوند، مشرکان را نکوهش می‌کند و با تمسخر می‌پرسد: وقتی پیامبران خدا شما را به سوی ایمان به خدا و اطاعت از دستوراتش فرا می‌خواندند، آنان را چگونه پاسخ می‌دادید؟ رفتارتان با آنان چطور بود؟ از حیرت ودهشت و بیم و هراس، همه‌ی درها بر روی آن سیاه‌بختان بسته می‌شود و خبرها بر آنان مستور و پوشیده می‌ماند؛ انگار نابینا و گنگ‌اند و از همدیگر هم نمی‌توانند پرس و جو کنند که چیزی به دست آورند، زبانشان بند می‌آید و نمی‌توانند دروغ بگویند. پس جز سکوت و خواری چاره‌ای ندارند.

آری! این پرسش در روز قیامت و در محضر همه‌ی مردم برای رسوایی بیشتر بی‌باوران و منحرفان است و بس.

پس از ترسیم گویای احوال مشرکان و نکوهش تند و تیز آنان، خداوند، از حال توبه‌کنندگان پاکدل که از کفر و گمراهی بیزار بودند ودر عمل می‌کوشیدند؛ ما را باخبر می‌فرماید: آنان که توبه کنند، به سوی خدا باز آیند، شرک را پشت پا زنند و مخلصانه به یگانگی حق اعتراف نمایند، در عبادتِ بی‌ریا و خالص بکوشند، به پیامبر خاتم ایمان بیاورند و میان هیچ یک از پیامبران فرق ننهند؛

شاید از رستگاران باشند.

نکته: این آیات، بسیار زیبا و گویا، در امید و رستگاری و سعادت را به وسیله‌ی توبه و بازگشت واقعی به سوی خدا گشوده است، که اگر توبه کنند، و شرایط آن را به جای آورند، به قرآن متوسّل شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، از رستگاران خواهند بود.

۶۹ و ۷۰ ـ این آیات در ردّ مشرکان است که می گفتند: «باید پیامبر از میان ثروتمندان و اشراف و رؤسا انتخاب شود.»

خداوند در هستی تنها آفریدگار و صاحب اختیار است، هر طور اراده کند، می آفریند و اعتراض کردن در برابر کارهای به‌جایش، بسیار بی‌مورد و ناپسند وابلهانه به شمار می آید؛ چون کارش از روی حکمت و مصلحت همگان است و برگزیدن پیامبران هم جز او از کسی ساخته نیست، مشرکان و هر کس دیگری حق پیشنهاد در انتخاب پیامبر وسایر موارد را ندارند و این که می گویند: «چرا این قرآن و این پیام آسمانی بر یکی از دو مرد بزرگ مکه و طایف؛ یعنی، ولید پسر مغیره، یا عروه پسر مسعود ثقفی، رییس طایف، نازل نشده است؟» بی‌مورد و نامعقول است.

ای مردم! ای بندگان فروتن! خدای شما از هرگونه عیب و نقصی پاک و در انتخاب و مصلحت‌بینی توانا و فرزانه است و کارهایش جز از روی علم بی‌پایان و پایدار نیست و برای هر کاری، نخست اسباب آن را فراهم می‌آورد، آن گاه اندک اندک، آن را پیش می‌برد و عرضه می کند. مسلّماً از درون و بیرون همگان خبر دارد و می‌داند. هدف مشرکان، نسبت به محمد ـ ص ـ کینه‌ورزی و دشمنی و گریز از فرمان کردگار است.

سخنان پوشیده و آشکار آنان را به خوبی می‌داند و آن که در شب خود را نهان کند و در روز راه برود از هردو یکسان خبر دارد. [← رعد/۱۰]. و جز او خدای دانا و توانایی نیست و سپاس و ستایش و نیایش، جز او را نسزد و فرمان و فرمانروایی مطلق هر دو سرا تنها از آنِ اوست و همه برای روز بازخواست و کیفر و پاداش به سوی او بازمی گردند.

دلایل بزرگی و قدرت الهی و نکوهش دوباره‌ی مشرکان و امثال آنان

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ
أَفَلَا تَسْمَعُونَ ۷۱ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ
اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۷۲ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۷۳ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۷۴ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ
لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۷۵

توضیح واژه‌ها

أرأيتُم: چه می‌بینید؟ به من خبر دهید، چه می‌اندیشید؟ چه می‌پندارید؟ نظرتان چیست؟ چه می‌گویید؟ إن جَعَل: اگر قرار دهد، اگر نگهدارد. سَرمَداً: دائمی، همیشگی، پیوسته، ماندگار. يَأتي: می‌آورد. ضياء: روشنایی. مَن يَأتيكُم بلَيلٍ: چه کسی شب را برایتان می‌آورد؟ تَسكُنونَ: بیارامید، آرام گیرید، بیاسایید. فيه: در شب. لِتَبتَغُوا: تا جستجو کنید، تا طلب کنید، تا بجویید. نزَعْنا: بیرون می‌کشیم، احضار می‌کنیم. نَزَعنا مضارع محقق‌الوقوع و مربوط به روز قیامت است. شهيداً: گواه، شاهد. هاتوا: بیاورید. أنَّ الحَقَّ للّه: که حق از آن خداست، که حق با خداست. ضَلَّ: گم شد، تلف شد، از دست رفت، ناپدید گشت. ما كانوا يفتَرونَ: آن چه می‌بافتند، آن چه می‌ساختند. يَفترونَ (فَرْي): می‌بافند، برمی‌بندند.

ترجمه‌ی آیات

۷۱ـ بگو: چه می‌اندیشید اگر خدا تا روز قیامت، شب را همواره برایتان ماندگار بدارد؛ [آن گاه] جز خداوند کدام معبود برایتان روشنی می‌آورد؟ مگر نمی‌شنوید؟

۷۲ ـ بگو: چه می‌اندیشید اگر خدا تا روز قیامت، روز را همواره بر شما ماندگار بدارد؛ [آن گاه] جز خداوند کدامین معبود برایتان شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید؟ مگر نمی‌بینید؟

۷۳ـ این از رحمت اوست که شب و روز را برایتان پدید آورد تا در شب بیاسایید و در روز از فضل او

[روزی خویش] بجویید، باشد که سپاس بگزارید.

۷۴ـ و روزی را [یاد کن] که خداوند آنان را ندا می‌دهد و می گوید: آن همتایان من که می‌پنداشتید، کجایند؟

۷۵ ـ از [میان] هر امتی، گواهی بیرون می‌آوریم و [به آن مردم] می گوییم: دلیل خویش را بیاورید. آن گاه می‌دانند که حق از آنِ خداست و آن چه بر می‌بافتند، از دستشان می‌رود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین یادآور شدند که آفریدگارِ مختار، فقط خداست و نظریّات مشرکان در بندگی غیر خدا ابلهانه و سپاس و نعمت از آنِ اوست. در این آیات نیز به برخی از دلایل و براهین که بر عظمت و قدرت آفریدگار دلالت کند، اشاره دارد و هشدار دادن دوباره به مشرکان که خدایان دروغین آنان کجا هستند، نشان ابلاغ و تأکید است...

شرح و بیان

۷۱ تا ۷۳ ـ خداوند به مردم هشدار می‌دهد که این دو پدیده‌ی بزرگ شب و روز از نشانه‌های روشنی است که بر قدرت، یکتایی و شکوه و جلال کردگار، دلالت دارند؛ اما مردم به دلیل الفتی همیشگی و دیرینه که به روز بسته‌اند که خورشید هر روز از روی نظمی دقیق از طرف شرق بر آنان می‌تابد و جهان را به نور درخشان خود، تابناک می‌گرداند؛ سپس از طرف غرب ناپدید می‌شود و شب را به وجود می‌آورد و به همین ترتیب شب و روز پیوسته در گردش است؛ آن همه زیبایی و پویایی و جمال این دو پدیده را فراموش کرده‌اند. چون معمولاً آدمی با هر چیزی مدتی دراز انس بگیرد، ویژگیهای آن را از دست می‌دهد و کمتر به آن التفات می کند. این است که خداوند در این آیات مردم را بیدار می کند، تا در برابر نعمتهای بی‌شمارش، سپاس گویند و خود را فراموش نکنند و با گوش هوش و چشم دل فرمان حق را پیروی نمایند: پس ای مردم! اگر خدا تمام عمر دنیا را ـ هم چون مناطق قطبی که در سال شش ماه شب و شش ماه روز است ـ در تاریکی شب فرو می بُرد، خدایان دروغین و یا کسانی دیگر می‌توانند، برایتان روشنایی بیافرینند تا در آن به زندگی خود ادامه دهید و از نعمات الهی برخوردار شوید؟ و یا اگر تمام عمر دنیا را روز قرار می‌داد، کدامین یک از خدایان دروغین و یا هر کسی دیگر، شبی را برایتان فراهم می‌آورد تا در آن بیاسایید و آرام بگیرید و از گرمای طاقت‌فرسای نور آفتاب همیشه تابان درنمانید؟

پس وجود هر کدام از شب و روز مایه‌ی ادامه‌ی زندگانی بشریت است و بدون یکی از این دو ـ با

آن همه نظم و دقت ـ قطعاً حیات موجودات تعطیل خواهد شد.

بدان که: جمله‌ی «أفَلا تَسمَعونَ» همراه «الّیل» آمده؛ چون گوش با سکوت و تاریکی شبانه هماهنگ است و آن چه شبانه به وسیله‌ی گوش درک می‌شود با چشم ممکن نیست... و جمله‌ی «أفلا تُبصِرونَ» همراه واژه‌ی «النّهار» آمده؛ زیرا چشم با روشنایی روز و وراندازهای پی‌درپی روزانه، متناسب است. در روز، چشم چیزهایی درک می کند که در توان گوش نیست...

رحمت پروردگار این است که: شب برای آرامش، آرام و قرار گرفتن، استراحت کردن و رفع خستگی کار و کوشش روزانه؛ و روز زمان کار و کوشش وسعی و تلاش است و آدمی بر فضل و لطف خداوند تکیه می کند و پیش می‌رود. برگزیدن شب و روز و پی‌درپی آمدن آنها همه و همه در دست قدرت کردگار بی‌همتاست و ما باید در برابر آن شکربگزاریم و پند بگیریم. [← فرقان/۶۲].

۷۴ و ۷۵ ـ این آیات توبیخی دیگر است برای مشرکان و دوگانه‌پرستان که خداوند در روز قیامت و در محضر همه‌ی حاضران، فرایشان می‌خواند و می گوید: آن خدایان دروغینی که شریک و همتای من قرار داده بودید، کجا هستند؟ آنها را بیاورید تا شما را از آتش دوزخ باز دارند.

دوباره فراخوانی مشرکان به این ترتیب برای افزونی غم و اندوه و دردِ آنان است و دیگر این که: چیزی سریع‌تر از شرک، خدا را به خشم نخواهد آورد، همانگونه که چیزی زودتر و سریع‌تر از توحید، خشنودی او را جلب نخواهد کرد.

در روز قیامت، پیامبران شاهد و گواه کردار امّت خود هستند که در دنیا انجام داده‌اند و پیامبر خاتم نیز شاهد تمام پیامبران است ـ صلواتُ الله و سلامه علیهم. [← نساء/۴۱].

ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس آدمی، غرور قارون و پندگرفتن از فرجامِ بد او

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ
أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٧٦ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ
الدَّارَ الآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي
الأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٧ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ
الْمُجْرِمُونَ ٧٨ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ
مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ٧٩ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ
آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلا يُلَقَّاهَا إِلا الصَّابِرُونَ ٨٠ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ
فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ٨١ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالأَمْسِ
يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ
بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ٨٢ تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي
الأَرْضِ وَلا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٨٣ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٤

توضیح واژه‌ها

قارون: پسر عموی موسی، پسرعمران، پسر قاهَث. بَغی عَلَیهِم: بر آنان ستم کرد. کُنُوز: جمع کنز، گنجینه‌ها، دفینه‌ها، گنجها. مَفاتِحَهُ: جمع مَفتَح، خزانه‌ها، گاوصندوق‌ها، یا جمع مِفتح با کسره‌ی میم، کلیدها (جمع آن مَفاتیح، مفاتیح جمع مفتاح، مفاتح جمع مفتح). [← نعام/۵۹]، [← نور/۶۱]. تَنُوأُ: سنگینی می کند، فشار می آورد، به رنج و زحمت می‌اندازد. العُصبَة: جمعی فراوان، گروهی زیاد. أولي القوَّة: نیرومندان، گروهی هماهنگ و توانا، گروهی منسجم و به هم پیوسته، قدرتمند. لا تفرَحْ: شادی مکن، سرمستی مکن، فخر مفروش. الفَرِحِینَ: آنان که فراوان شادی کنند، سرمست و مغرور باشند. إبتَغِ: بجوی، طلب کن. فیما آتاكَ: به وسیله‌ی آن چه به تو داده است، با آن چه به تو داده است. لا تنسَ: فراموش مکن، از یاد مبر. نَصیبَ: بهره و سهم. لا تبغِ: مطلب، مخواه، مجوی. أوتیتُ: به من داده

شده»، به من رسیده. عَلىٰ عِلمٍ عِندي: در پرتو دانشی که نزد من است، به واسطه‌ی دانشی که دارم. أَوَ لَم يَعلَمْ: مگر نمی‌دانست. لا يُسْأَلُ: سؤال نمی‌شود. في زِينَتِهِ: با تجملات و زینتهایش، با شکوه و کوکبه‌اش، با جاه و جلالش، با مال و ثروتش. يا لَيتَ: ای کاش!. حَظٍّ: بهره و نصیب، شانس و اقبال. أُوتوا العِلْمَ: دانش داده‌شدند، دانش‌یافتگان، دانایان واقعی. وَيلَكُم: وای بر شما! لا يُلَقّاها: به آن نمی‌رسد، به آن دست نمی‌یابد، آن را نمی‌یابد. خَسَفنا: فرو بردیم. بِهِ: ضمیر به قارون باز می‌گردد. فِئَةٍ: گروه، دسته. مِن دُونِ اللهِ: در برابر خدا [← کهف/۴۳]. أَصبَحَ: صبح کرد، داخل صبح شد، شب را به روز آورد. تَمَنَّوا: آرزو می‌کردند، آرزو داشتند. وَيكَأَنَّ: ای وای! چه عجب! مثل این که. يَبسُطُ: می‌گستراند، بسط و گشایش می‌دهد، فراخ می‌گرداند. يَقدِرُ: تنگ می‌گیرد، محدود می‌دارد. لَو لا أَن مَنَّ اللهُ: اگر خدا منّت نمی‌نهاد. لَخَسَفَ بِنا: قطعاً ما را فرو می‌برد. تِلكَ: آن. عُلُوّاً: برتری‌طلبی، سرکشی و نافرمانی. مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ: هرکس نیکی بیاورد، هر کس نیکی پیش کشد. لا يُجزَى (جَزي): کیفر داده نمی‌شود.

ترجمه‌ی آیات

۷۶ـ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او دادیم که [حمل] کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین بود. وقتی قومش به او گفتند: [به ثروتت] شادی مکن چون خدا شادی کنندگان [فخرفروش] را دوست نمی‌دارد.

۷۷ـ و در آن چه خدا به تو داده است، سرای قیامت را بطلب و سهم خویش را از دنیا فراموش مکن و آن سان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین در پی تباهی مباش که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد؛

۷۸ ـ قارون گفت: این اموال به سبب دانشی که دارم به من داده شده. مگر او نمی‌دانست خدا نسلهای پیش از وی را نابود کرد که از او تواناتر و مال‌اندوزتر بودند؟ [هان!] از گناه این گناهکاران نمی‌پرسند؛ [چون نامه‌ی اعمالشان مشخص است].

۷۹ ـ قارون با جاه و جلال خود، میان قومش آشکار شد. آنان که خواهان زندگانی دنیا بودند، گفتند: ای کاش! همانند آن چه به قارون داده شده است، ما هم داشته بودیم. واقعاً او بهره‌ی کلانی دارد.

۸۰ ـ [اما] کسانی که دانش درست به دست آورده‌بودند، گفتند: وای بر شما! پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند، بسی بهتر است و جز شکیبایان [کسی] به آن نرسد.

۸۱ ـ [آری!] قارون و سرایش را در زمین فرو بردیم و هیچ گروهی نداشت که در برابر [کیفر] خدا او را یاری کند و خود نیز از عهده‌ی دفاع کردن برنیامد.

۸۲ ـ و آن کسانی که دیروز موقعیت او را آرزو داشتند، صبحگاهان می گفتند: وای! انگار خداوند، روزی را بر هر کس از بندگانش که بخواهد، فراخ می گرداند یا تنگ می گیرد. و اگر خدا بر ما منّت ننهاده بود، ما را نیز در زمین فرود برده بود. گویی که کافران رستگار نمی‌شوند!

۸۳ ـ آن سرای آخرت را برای کسانی مهیا می گردانیم که در زمین برتری‌جو و تباهکار نیستند و فرجام نیکو، پرهیزگاران راست.

۸۴ ـ هر کس کار نیک انجام دهد، پاداش بهتر از آن خواهد یافت و هر کس به کار بد دست زند، [بداند] که کیفر بدکاران، جز در برابر کردارشان نخواهد بود.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از نکوهش و توبیخ مشرکان، خداوند قصه‌ی قارون را در میان می گذارد، تا فرجام کفرپیشگان، ستمگران و مال‌اندوزان در دنیا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته‌های مادی‌اش را نابود کرد و فرو برد و ـ جز عبرت ـ اثری از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت.

شرح و بیان، تاریخ و قصه‌ی قارون

۷۶ تا ۷۸ ـ قارون هم پسر عمو و ـ به قول ابن عباس ـ هم پسرخاله‌ی موسی ـ ع ـ است. چون سیمای زیبایی داشت او را «مُنَوَّر» می‌نامیدند و از همه‌ی مردم بنی‌اسرائیل، تورات را بیشتر در حفظ داشت و نیکوتر تلاوت می کرد؛ اما هم چون سامری، منافق و دورو و فرصت‌طلب و فراوانی مال و مکنت گمراهش کرده بود. خویشاوندان و نزدیکانش او را نصیحت می کردند که از خوشگذرانی و عیّاشی و گردنکشی و تباهکاری دست بکشد واز اموالش در راه خدا انفاق کند، تا از خشم خدا در امان باشد؛ اما او امتناع می‌ورزید ومی گفت: این اموال را در پرتو دانش و کاردانی خود گردآورده و در تجارت و داد و ستد، خوب پیش رفته‌ام. قارون در میان بنی‌اسرائیل، به خاطر ثروت و نافرمانی حق زبان‌زد و ضرب‌المثل بود و نقدینه و غیرنقدینه‌ی فراوانی داشت، به نکوهش قومش اهمّیت نمی‌داد و در شادی و سرمستی و غرور می‌زیست و هرگز قدمی در راه خدا نمی نهاد. دانش‌یافتگان و دلسوزان او را گفتند:

۱ـ به مال و سرمایه‌ات ـ که غرور آفرین است ـ شادی مکن؛ چون خدا سرکشان سرمست را دوست نمی‌دارد. [← حدید/۲۳].

۲ـ هان! به این همه ثروت و سامانت خشنودی خدا را بجوی و در راه اطاعت و بندگی و نزدیکی وی بکوش.

۳ـ سهم و نصیب این دنیا را نیز فراموش مکن واز چیزهای مباح و حلال و پسندیده بخور، بنوش و بپوش و ستمگر مباش. عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنه ـ می‌فرماید: «برای دنیایت چنان کار کن، انگار همیشه می‌مانی و برای آخرتت چنان کار کن، انگار فردا می‌میری»[1].

۴ـ همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز به مردم و نیازمندان و مستمندان و بینوایان نیکی کن.

۵ـ در زمین تباهکار و بدکار مباش؛ خداوند، تباهکاران را دوست نمی‌دارد.

اما قارون در پاسخ ناصحان مشفق چنین می گفت:

من از راه دانشی که دارم، مال به دست آورده‌ام، به اندرز و نصیحت شما بی‌نیازم. آری! وقتی انسان در معرض گزند و آسیب باشد، خدا را می‌خواند و چون خدا او را از انواع نعمتها برخوردار بگرداند وبی‌نیاز شود؛ می گوید: این نعمت و ثروت از روی تدبیر وکاردانی و دانش ودانایی خویش، بهره‌ام شده است... [← زمر/۴۹]، [← فصلت/۵۰].

قارون از ملتهای نافرمان پیشین و نیرومندتر از او که خدا نابودشان کرد، غافل بود. هرگاه خداوند مجرمان و تباهکاران را به کیفر برساند، از سؤال کردن از آنان بی‌نیاز است؛ زیرا از احوال همه خبر دارد و به کافران رخصت پوزش‌طلبی نخواهد داد. [← نحل/۸۴]. کافران در روز قیامت، زبانشان بند می‌آید و رخصت ندارند، پوزش بطلبند. [← مرسلات/۳۵ و ۳۶]، [← رحمان/۳۹].

نکته: مالکیت شخصی و فردی مورد پذیرش و تأیید اسلام است وانسان می‌تواند از راههای مشروع از آن استفاده کند؛ اما وقتی کار به عیاشی و خوشگذرانی و بخل و تنگ‌چشمی ختم شود و انسان از دادن حق دیگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده کند و حق این و آن را پایمال نماید، باید او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان که ستم دیده‌اند، به حق خود برسند...

از مفاهیم این آیات برمی‌آید که:

۱ـ پایگاه ستم بدفرجام است و پیک نابودی و ویرانی می‌آورد.

۲ـ مال و مکنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغیان است.

۳ـ انسانی که به مال و ثروت زیاد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان و ابله است وخدا مغروران مال‌دوست و ناسپاس را کیفر می کند.

۴ـ اصول تمدن اسلامی در چهار چیز خلاصه می‌شود که عبارتند از:

أ: کردار نیکو برای رسیدن به پاداش آخرت،

---

[1]. إعمَلْ لدنیاكَ كأنّكَ تَعیشُ ابداً و اعملْ لِآخِرَتِكَ كأنَّك تَموتُ غداً. [مراغی]...

ب: تلاش برای عمران و آبادانی سرزمین با اطمینان کامل، بی آن که این کار براحساس و خرد آدمی چیره گردد.

ج: با مردم به نیکویی رفتار کردن؛ نیکویی مادی و مالی، معنوی و اخلاقی،

جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش چو حق با تو باشد تو با بنده باش

(سعدی)

د: و، ریشه کن کردن فساد و تباهی و گناه و ویرانی در سرزمین از هر جهت... پس انسان مؤمن باید اموال دنیا را به خاطر برخورداری از نعمات آخرت انفاق و هزینه کند، آن را در راه خودخواهی و خودنمایی و ستم‌ورزی ـ هم بر خود و هم بر دیگران ـ به کار نبندد و عمر گرانقدرش را در مسیر کردار نادرست و پلید، نگذراند؛ زیرا نصیب آدمی، همان عمر و کردار نیکوست.

۵ ـ خداوند، خود منشأ و سرچشمه‌ی روان خیر و روزی است و انسان وسیله‌ای بیش نیست و این وسیله باید به طور منظم و پیوسته تلاش کند. خداوند، خود روزی‌ده و مهیاکننده‌ی اسباب آن است و انسان باید در برابر نعماتش سپاسگزار باشد تا از روزی پاکیزه‌ای برخوردار گردد و آن را از کف ندهد و بداند نسبت دادن خیر و فضل و نعمت به شخص خود، نشان نادانی و کودنی است، پس، خود را فریب ندهد و بگوید: آن چه به من عطا شده دلیل مهر و محبت و خشنودی خدا نسبت به من است، پس من سزاوار چنین نعمتی می‌باشم. چه بسا این هدیه‌ها و عطایای الهی مایه‌ی آزمایش و بیداری است و این گونه ادعا بیهوده و باطل به شمار می‌آید.

۶ ـ خداوند، بسیاری از ملل بی‌باور پیشین را به سبب مال‌اندوزی و ستم نابود کرد و هرگز مال و مکنت فراوان نشان فضل آدمی نیست.

۷۹ تا ۸۲ ـ قارون، زینت‌آلات، گنجینه‌ها و جواهرات و نقدینه‌ها و خدمتکاران و خیل و حَشَمش را بیرون آورد و در برابر دیدگان مردم به نمایش گذارد. ساده‌دلان و ابلهان و کم‌خردان، شیفته‌ی آن همه زرق و برق شدند و آرزو کردند که کاش همانند این همه ثروت و اموال که قارون دارد، ما هم می‌داشتیم، تا چون او از لذایذ دنیا و امکانات رفاهی برخوردار می‌شدیم!...

گروه فرهیختگان و دانش‌یافتگان به آنان گفتند: وای بر شما! آخرت برای مؤمن بسی بهتر و گزیده‌تر است. بردبار و نیکوکار باشید تا به نعمت بی‌پایان بهشتی برسید و خشنودی خدا را کسب کنید. نعمت دنیوی در مقابل نعمت اخروی ذره‌ای بیش نیست.

خداوند، جلوی چشم همان مردم که دیروز آرزوی رسیدن به چنین جاه و جلالی در دل داشتند، قارون و ثروت و سرایش را در زمین فرو برد و در هم شکست و اثری از آن باقی نگذاشت و هیچ

گروه ودسته‌ای در برابر قدرت کردگار از او دفاع نکردند وخود نیز کاری از دستش بر نیامد و آن ابلهان درمانده پس از دیدن این صحنه‌ی هولناک، بیدار شدند و گفتند: شگفتا! رزق و روزی بندگان در دست آفریدگار است و هر طور اراده کند، همان خواهد شد.

اگر لطف خدا نبود و آن چه آرزو کرده بودیم به آن می‌رسیدیم، اکنون سرنوشت قارون را داشتیم و زمین ما را فرو بلعیده بود. ای قوم! بیدار شوید، این حکمت شگفت‌انگیز الهی را با دیده‌ی دل بنگرید و بدانید که منکر و ناسپاس نعمت حق، رستگار نخواهد شد، همان گونه که قارون ـ به دلیل ناسپاسی و طغیانگری در برابر مال و مُکنت فراوان ـ مورد خشم و کیفر خدا قرار گرفت و رسوای تاریخ شد. مع‌الاسف بسیاری از مردم از هدف داشتن ثروت غافل‌اند و آن را ریاکارانه و برای نام و شهرت وافتخار، بیهوده انفاق و تلف می کنند، که این است معنی «خَسْف» (بدنامی، نیست و نابودی و فرورفتن در زمین، عیب و نقص و ننگ و رسوایی و تلف شدن). بدنامی و رسوایی قارون در مقابل آن بسیار ناچیز است؛ امّا خسف و بدنامی در این عصر و زمان، نابودی ملّت است، نابودی فرد نیست. استعمارگران طاغوت، به دلیل ناآشنایی بسیاری از مسلمانان به دین خود و پیروی نکردن از احکام و دستورات دین، در کشورهای اسلامی فروخزیده، لانه برای خود ساخته و جاسازی کرده، چشم طمع به ثروت و گنجینه‌های زیر زمین و غیره‌ی آن دوخته و- به عناوین مختلف- مردم فراوانی را برده و بنده‌ی خود کرده‌اند؛ انگار سرزمین،ارث نیاکان آنان است!!

توضیح تکمیلی

غرور، سرمستی و خودبینی و بیهوده گرایی قارون، به جایی رسید که در روز عید مرسوم زمان خود، آن چه از ثروت و کالا و زیورآلات واشیای قیمتی داشت در معرض نمایش و جلوی دیدگان مردم قرار داد. عده‌ای از مردم شیفته‌ی ثروت و دارایی وی شدند و آرزو کردند که کاش هم چنان ثروتی می‌داشتند و از آن لذّت می‌بردند، همان گونه که امروز در این عصر و دوران ـ مردم، رسالت خود را فراموش کرده‌اند ـ و در هر جا و مکانی، زن و مرد و پیر و جوان، آرزو می کنند که مانند فلان و فلان از زندگانی دنیوی برخوردار باشند، بی آن که از آن همه رویدادهای عبرت‌آموز و تجربه‌های تلخ و ملموس که به فراوانی، قرآن یادآور شده، پند بگیرند و بیدار شوند و خود را بشناسند. بی‌تردید، سرانجام و ثمره‌ی آن ثروت کلان و موقعیت مطلوب(!) و این آرزوی ناکام، جز غم و حسرت و پشیمانی نیست.

۸۳ و ۸٤ ـ اکنون سخن از خانه و کاشانه و ثروت و نعمت و سرانجام کسانی است که نه در زمین دست به فساد و تباهی می‌زنند و نه آرزوی کاخ و ثروت و جاه و جلال و قدرت زودگذر و پوشالی

دنیاپرستان را در سر دارند.

این است که: سرا ومنزل آخرت همیشه پایدار، نعمتش ماندگار و دور از رنج و گزند و مشقت، غم و اندوه و حسرت و بخل و کینه و حسد است. چنین جا و مقامی از آن کسانی است که برتری‌طلب، مستکبر، خودبین، ستمگر و تباهکار نبوده‌اند. دلهایشان مالامال از عشق به خدا و پیام‌آور راستین اوست و نسبت به بندگان خدا مهربان و دلسوزند و دنیا را به خاطر به دست آوردن خشنودی خدا می‌خواهند و به هر مقداری که روزی آنان شده، بسی خوشحال و سپاسگزارند. پس فرجام نیک از آن پرهیزگاران پاک سرشت و نیک‌نهاد است.

هر کس کار نیک را توشه‌ی راه قیامت کند و با خود به آن جا ببرد، پاداش و مزد آن را چندین برابر می گیرد و بیم و هراس ندارد. [←بقره/۲۶۱و ۲۶۲]، [← نعام/۱۶۰]. و آن کس بدکردار و زشت‌رفتار باشد، به همان اندازه که بدی کرده، کیفر می‌بیند. [←یونس/۲۷]، [←نمل/۹۰].

بشارت بازگشت به شهر مکه

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ ۸۵ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا
لِلْكَافِرِينَ ۸۶ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ۸۷ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۸۸

توضیح واژه‌ها

فَرَضَ ← انزل: نازل کرد، [تفسیر قرطبی]... رادُّکَ: بازگرداننده‌ی توست. مَعادٍ: بازگشتگاه، مراد زادگاه پیامبر است؛ یعنی، مکّه. تقولُ العرب: ردَّ فلانٌ الی معاده؛ یعنی، الی بلده: فلانی به شهر خود بازگشت. (روح‌البیان، ص ۴۴۰ ج۶) جاءَ بالهُدي: هدایت را آورد. ما کُنتَ تَرجُو: تو امیدوار نبودی، تو انتظار نداشتی، تو چشم به راه نبودی. یُلقَی: القا شود، برسد. ظَهیراً: پشتیبان. لا یَصُدُّنَّ: مبادا تو را باز دارند، تو را منحرف نگردانند. اُدعُ: بخوان، فراخوان. لا تَدعُ: مخوان. وَجْهَهُ: ذات او. حُکم: داوری و حکمروایی، حکمرانی، فرمان قطعی.

ترجمه‌ی آیات

۸۵ ـ مسلماً آن کس که [رسانیدن] قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به مَعاد (مکه) باز می‌گرداند. بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی راه هدایت در پیش گرفته و چه کسی در گمراهی آشکاری است.

۸۶ ـ تو [ای محمد!] انتظار نداشتی که کتاب [آسمانی] بر تو فرود آید؛ ولی این رحمتی از پروردگارت بود. پس هرگز پشتیبان کافران مباش.

۸۷ ـ آنان نباید تو را از آیات خدا ـ بعد از آن که بر تو فرود آمده است ـ باز دارند و [مردم را] به دین پروردگارت فراخوان و قطعاً از مشرکان مباش.

۸۸ ـ و همراه خدا، معبود دیگری مخوان. خدایی غیر از او نیست. همه چیز ـ جز ذات او ـ فناپذیر است. فرمانروایی از آنِ اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

سبب نزول آیه‌ی ۸۵

ابن ابی‌حاتم از ضحاک چنین نقل می کند: وقتی پیامبر از مکه به مدینه مهاجرت کرد و به «جُحفه» ـ جایی بین مکه و مدینه ـ رسید، به یاد زادگاهش، مکه افتاد، که این آیه در آن جا فرود آمد. پس با این توضیح، واژه‌ی «مَعاد» در آیه، کنایه از مکه است.

شرح و بیان

۸۵ تا ۸۸ ـ حکمت پروردگار بود که در وقت هجرت و در مسیر مدینه، آیه‌ی هشتاد و پنج فرود آید، تا درآن موقعیت سخت و تلخ، به پیام‌آورش امید و دلگرمی دهد، با اطمینان بیشتر به سوی یثرب گام بردارد و پیش رود، بر ایمانش بیفزاید و کارش را به خدا واگذارد. آفریدگار می‌فرماید: آن خدایی که عملِ به قرآن و تبلیغ آن را به مردم بر تو فرض گردانیده است، قطعاً تو را با فتح و ظفر به مکه؛ آن شهر و زادگاه محبوبت باز می گرداند تا دل و دیده‌ات به دیدارش شاد و روشن شود. پس ای پیامبر! به همه‌ی مشرکان و بی‌باوران بگو: خداوند از حال مُهتدی (هدایت یافته) و گمراه خبر دارد. مُهتدیان را یاری می‌دهد و از شرّ مردم نااهل مصونشان می‌دارد و تأییدشان می کند، گمراهان و سرگشتگان را خوار و زبون می گرداند و به کیفرشان می‌رساند. تو انتظار رسیدن به مقام پیامبری را نداشتی، رحمت پروردگارت این مهم را به تو داد و از سرنوشت پیشینیان آگاهت کرد و راه و رسم درست زندگی کردن و تشریع و قانون جامعه را به تو آموخت، تا راه رستگاری و سعادت را به ملت بیاموزی. پس، به این دلیل این تکالیف پنجگانه را که چون تابلوی زرین و نگارین می‌درخشد و اساس نجات و سرافرازی هر دو سرا است، بگیر و بدان عمل کن:

۱ـ هیچ گاه یار و پشتیبان کافران مباش؛ بلکه یار و مددکار مسلمانان باش. خدانگهدار و همراه و مؤید توست.

۲ـ به آنان گوش فرا مده و به حرفشان التفات مکن، مبادا تو را از راه پیام‌رسانی باز دارند. [← مائده/۶۷]. پس آن چه از سوی خدا بر تو فرود می‌آید به مردم ابلاغ کن... راه مؤمنان، حرکت کردن به سوی خرسندی آفریدگار است و راه کافران، نومیدی و بازداشتن مردم از راه حق.

۳ـ مردم را به شیوه‌های گوناگون به سوی بندگی و پرستش خدایت فراخوان، دین حق را به آنان برسان و بیم و هراس به دل راه مده، خدا یاور توست.

۴ـ زنهار! از آنان که برای خدا انباز و شریک قرار می‌دهند، دوری گزین تا مصون بمانی.

۵ ـ بندگی مخلصانه و پاکدلانه و دور از شرک و ریا جز برای کردگار هستی سزاوار نیست و هیچ کس شایسته‌ی مقام خدایی را ندارد. او خدای مشرق و مغرب است و خدایی جز او نیست. پس ای

محمد! او را در تمام کارهایت وکیل و کارساز خویش گیر. [←مزمل/۹].

همه‌ی موجودات، جز ذات پاک و دور از عیب او، نابودشدنی‌اند، تنها او پایدار، زنده و برپادارنده‌ی هستی است. [←رحمان/۲۶ و ۲۷].

لبید، شاعر نامدار عرب می‌گوید: «ألا كُلُّ شَيْءٍ ما خَلا اللهُ باطلٌ»

صفات الوهیت مخصوص خدا در آخرین آیه‌ی سوره بسیار روشن، جلوه‌گر است:

أ: كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجهَهُ

ب: لَهُ الحُكمُ

ج: وَ إِلَيهِ تُرجَعونَ

نگاهی به این سوره

۱ـ برتری جویی فرعون و تباهکاری‌اش در سرزمین.

۲ـ به ناتوانی کشانیدن و مستضعف قرار دادن مردم بنی‌اسرائیل و کشتن پسران و نگهداشتن دخترانشان برای بهره‌کشی،

۳ـ منّت نهادن خداوند بر بنی‌اسرائیل به سبب رهانیدنشان از چنگال فرعون و وارث گردانیدنشان در سرزمین شام،

۴ـ غرق شدن فرعون و لشکر و پیروانش،

۵ ـ انداختن موسی به دریا و برگرفتنش از دریا به دست خدمتکاران فرعون و سپس بازگشتن او به دامن پُرمهر مادرش،

۶ ـ کشتن موسی آن مرد قبطی را، سپس فرارش به سرزمین مَدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر و چندین سال زیستن در آن جا،

۷ـ بازگشت او به مصر و هم سخن بودنش با خدا،

۸ـ دو معجزه‌ی عصا و یدبیضا،

۹ـ درخواست او از پروردگارش که هارون برادرش را وزیر و پشتیبان او گرداند و همراه وی نزد فرعون بفرستد؛ و اجابت این درخواست.

۱۰ـ رسانیدن پیام الهی به فرعون و تکذیب فرعون، موسی را و استکبار و بزرگ‌طلبی وی در سرزمین مصر،

۱۱ـ اثبات پیامبری حضرت محمد ـ ص ـ به وسیله‌ی خبردادنش از قصص پیشینیان، بدون حضورش در آن زمان و بی آن که معلّمی به او درس داده باشد.

۱۲ ـ پس از آن که از سوی پروردگار، حق آمد، مشرکان قریش نبوت پیامبر را انکار کردند و آن را سحر نامیدند.

۱۳ـ ایمان آوردن عده‌ای از اهل کتاب به قرآن و دریافت دو مزد و پاداش از سوی کردگار.

۱۴ـ اثبات این که: هدایت در دست خداست نه در دست پیامبر و ممکن نیست پیامبر کسی را دوست بدارد و او را هدایت دهد.

۱۵ـ پوزش طلبی قریش در ایمان نیاوردن به پیامبر و بی‌اساس شمردن آن پوزش،

۱۶ ـ هیچ امتی عذاب نمی‌بیند، مگر پس از فرستادن پیامبر و اتمام حجت و سربرتافتن آن امّت از فرمان قاطع پروردگار،

۱۷ـ فراخواندن مشرکان در حضور همه‌ی آنان که در صحنه‌ی قیامت‌اند (عَلی رؤوس الأشهاد) و امر به احضارکردن همتایانی که برای خدا برساخته بودند، تا از آنان در مورد اجابت دعوت پیامبران، پرس و جو شود و بندآمدن زبانشان،

۱۸ـ برگزیدن پیامبران به انتخاب خداست نه، به مشرکان؛ زیرا اوست که هرکس را بخواهد برمی‌گزینند.

۱۹ـ به یادآوردن دلیل در پی هم آمدن نعمت شب و روز،

۲۰ـ پیامبران، بر ملّت خود گواهند.

۲۱ـ قارون و سرکشیها و طغیانگریهایش در زمین و فرورفتنش در آن،

۲۲ـ مزد و پاداش آخرت از آن کسی است که در زمین نه برتری‌طلب است و نه تباهکار،

۲۳ـ پاداش نیکیها چندین برابر خواهد بود و کیفر بدیها همانند بدیهاست.

۲۴ـ خبر دادن از غیب در مورد پشتیبانی خدا از پیامبر و فتح مکه،

۲۵ـ آن چه هست نابود می‌شود، جز خدای پر خیر و نعمت و بلندمرتبه.

کُلُّ شیءٍ هالکٌ إلّا وَجهَهُ — می‌نماند درجهان یک تار مو

(مولوی)

اللّهمّ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِه و صحبه أجمعين

مکی

عنکبوت

۶۹ آیه

آزمون و شناخت مردم و پاداش آنها

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

الم ۱ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ ۲ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۳ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۴ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ ۵ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۶ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۷

توضیح واژه‌ها

حَسِبَ: گمان برد. أَحَسِبَ: آیا گمان برد. أَحَسِبَ النّاسُ: آیا مردم پنداشتند؟ أن یُترَکوا: که ترک می‌شوند، که رها می‌شوند، که به خود واگذار می‌شوند. لا یُفتَنون؟!: آزمایش نمی‌شوند!؟ مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند!؟ فَتَنّا (فَتن): مورد آزمایش قرار دادیم، آزمودیم. لَیَعلَمَنَّ: حتماً می‌داند، البته می‌شناسد، معلوم می‌دارد. [← آل عمران/۱۴۰، ۱۶۶، ۱۶۷]. أن یَسبِقونا: که بر ما پیشی می‌جویند، که از دست ما می‌رهند. ساءَ: چه بد است! ساءَ ما یَحکُمون: چه بد داوری می‌کنند! یَرجو: امیدوار است، در انتظار است، چشم به راه است. لِقاءَ الله: دیدار خدا، ملاقات خدا. أجَل: سررسید، زمان معین، وعده‌گاه. آتٍ: آمدنی، فرارسیدنی. مَن جاهَدَ: هر کس تلاش کرد، هر کس کوشید، جهاد کرد. لَنُکَفِّرَنَّ: قطعاً می‌پوشانیم، قطعاً پاک می‌کنیم. لَنَجزِیَنَّ: حتماً پاداش می‌دهیم.

ترجمه‌ی آیات

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱ـ الف، لام، میم.

۲ـ آیا مردم می‌پندارند، به محض این که گفتند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت؟

۳ـ ما کسانی پیش از آنان را آزمودیم. قطعاً خداوند آنان را که راست گفتند، خوب می‌شناسد و دروغگویان را هم نیک می‌شناسد.

۴ـ آیا آنان که کارهای زشت می‌کنند، [چنان] می‌پندارند که از ما می‌گریزند؟! چه بد داوری می‌کنند!

۵ـ آن کس که به دیدار خدا امیدوار است، قطعاً وعده‌ی مقرر خدا می‌رسد و او شنوای داناست.

۶ـ هر کس [به درستی] بکوشد، به سود خود کوشش کرده است؛ زیرا خداوند از همه‌ی جهانیان مُستغنی است.

۷ـ و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند؛ بدیهایشان را از وجودشان پاک می‌کنیم و بهتر از کردارشان به آنان پاداش می‌دهیم.

شرح و بیان

این سوره دارای شصت و نه آیه و پس از سوره‌ی روم در مکه نازل شده و به سوره‌ی عنکبوت مشهور است؛ چون خداوند مشرکانِ تاریخ بشریت را به عنکبوت تشبیه می‌کند که ایمانشان چون تار عنکبوت سست وضعیف و بی‌حاصل است. [← همین/۴۱].

موضوع سوره

این سوره هم چون سایر سوره‌های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی‌بخش، پیامبری، معاد، پاداش و کیفر و ایمان پاک در دلها در همه‌ی احوال و زمان به ویژه هنگام گرفتاری و رنج و محنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر می‌دهد و پایانش از هدایت و راهیابی مجاهدانِ فداکار سخن می‌گوید که به سوی پایدارترین راهها و مدد الهی در حرکتند.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی پیش از خود

پیوند این سوره با سوره‌ی پیشین، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباری در برابر ایمان و گریز از آن است. خداوند در سوره‌ی قصص از برتری‌طلبی و قدرت‌جویی و دسته‌دسته گردانیدن مردم بنی‌اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی ـ ع ـ و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می‌دادند و آنان نیز با صبر و بردباری آن رنج و مشقت را می‌پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می‌کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشتی و نابودی قومش اشاره می‌کند.

هم چنین در سوره‌ی قصص آیه‌ی ۸۵ به هجرت پیامبر خاتم و در آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی عنکبوت به هجرت مؤمنان می‌پردازد. در آیه ی ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده‌ی مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه‌ی ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره می‌فرماید... .

ویژگیهای این سوره

۱ ـ اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوی و بیان فایده‌ی جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابراین مؤمن، مجاهدی بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناهنجار تسلیم نخواهد شد و هم چون کوهِ بلند و بدون سُستی در ایمان واعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی سُست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از خود بروز می‌دهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه‌ی دشمنان تحمل ندارد. [← همین/۱۰].

۲ـ محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین‌تر بود؛امّا دشمنان کیفر شدند [← همین/۴۰].

۳ـ مناظره با مشرکان و آوردن ضرب‌المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی وحکمت.

۴ـ اثبات پیامبری محمد به وسیله ی قرآن؛ پیامبری درس نخوانده و خط ننوشته و ردّ شبهه‌های مشرکان...

۵ـ مؤمنان به فرمان خدا از وطن خود هجرت می کنند و از مرگ نمی‌هراسند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.

۶ـ اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی‌رسان و برطرف کننده‌ی زیانها و نجات‌دهنده از گرفتاریهاست...

۷ـ دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جای نیاوردند و پیامبر را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.

۸ ـ پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت.

غیر از سوره‌های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره‌هایی که آغازشان حروف مُقطّع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع می‌شود، مانند: بقره «الم. ذلكَ الكتابُ»، آل عمران «الم... نَزَّلَ عَلَيكَ الكتابَ بالحَقِّ»، اعراف «المص. كتابٌ أنزِلَ إليكَ» یس «يس، و القرآن الحكيم» ص «ص، وَ القُرآنِ...» ق «ق. والقرآن المَجيد» و سوره‌های حوامیم (غافریا مؤمن، سجده، فصلت و شوری).

بدان که: هیچ گاه مردم بدون آزمایش رها نخواهند شد و تنها گفتن «آمَنّا» کسی را رستگار نخواهد کرد، باید در راه دین رنجها، مشقتها و سختیها چشید و به جان خرید، در برابر آرزوهای سرکش و بدفرجام شهوانی مقاومت کرد و وظایف و تکالیف دین را از تمام جهات اخلاقی، اجتماعی و... به خوبی انجام داد...

[← بقره/۲۱۴]، [← آل عمرن/۱۴۲].

روشن است تا زمانی که اسلام ماهیّت و جوهره‌ی حقیقت وعقیده‌ی درست را عرضه نماید و مجسم کند و با رویدادهای کفر، الحاد، سکولاریسم و پس‌مانده‌های شرک و آلودگیهای بت‌پرستی در هر کجای دنیا مبارزه کند، امّت راستین محمد ـ ص ـ هم چون قرون مختلف پیشین اذیّت و آزار خواهند چشید و تا زمانی که قرآن، نگهدار مسلمانان است و نوای دلنوازش در هر کجا با سوز دل طنین افکند، نیروی شر و اهریمنی پیروز نخواهد شد که بتواند صدای اسلام را پایین آوَرَد، کاخ دین ودینداری را نابود و نیروی ایمان به یزدان را بزداید و از پای درآورد.

بی گمان، آزمون پیاپی و آزار دیدن از دست دشمن، برای مسلمانان چیز تازه و نوظهوری نیست؛ بلکه سنت الهی در گذشته، حال و آینده است. [← همین/۳]، [← آل عمرن/۱۴۶].

آری! این اختیار و آزمایش برای این است که درستکاران و راستگویان در عقیده و باور از دروغگویان و منافقان ناکس، متمایز گردند؛ چون زندگی صحنه و میدان وسیع پیکار و مبارزه و رنج و سختی است و هر قدر مسؤولیت بزرگ باشد، به همان اندازه، ارزش آدمی بزرگ جلوه می کند. پس تکلیف، نشان تکریم، رمز شخصیت و اثبات وجود ارزنده‌ی اوست. قطعاً بدون تکلیف و عمل، زندگی لذت‌بخش نخواهد بود. لذت زندگی و بهره‌مندی ازآن، کردار آدمی است تا او را به هدف معین و مقصد نهایی برساند؛ اگر چنین نباشد حیات آدمی بیهوده و مایه‌ی سرگشتگی و درماندگی است. پس تکلیف و آزمون دو نعمتند که باید آدمی هر دو را شکر گوید.

هیچ تباهکاری نمی‌تواند از دست خدا بگریزد، یا بر او پیشی گیرد واز کیفر و عذابش برهد. هرکس چنین پندارد، داوری‌اش بد، سخنش بسیار نادرست، اندیشه‌اش پریشان و آشفته است.

هرکس به دیدار پروردگارش امیدوار باشد و آن را انتظار بکشد، وعده‌ی خدا محقق می گردد و به آن روز معیّن و موعود خواهد رسید. هرکس در راه خدا گام بردارد، در حقیقت به سود شخص خود جهاد کرده است و ثمره‌ی کار و کوشش او به خودش باز می گردد. [← سرء/۷]، [← فصلت/۴۶]... و خدا قطعاً از تمام هستی بی‌نیاز است.

اهل ایمان و عمل نیکو به سبب انجام فرایض و واجبات، کردار خیر، کمک و دستگیری درماندگان و رسیدن به داد ستمدیدگان؛ از پلیدیها و گناهان پاک می‌شوند و پاداش نیکو می‌یابند. [← نساء/۴۰].

یارب! بر خلق ناتوانم نکنی — در بوته‌ی صبر امتحانم نکنی
از طعنه‌ی دشمنان ندارم باکی — محتاج عطای دوستانم نکنی

(خواجه عبدالله انصاری)

صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلّف، تهدید کافران و منافقان

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا
إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۸ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ
فِي الصَّالِحِينَ ۹ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ
كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي
صُدُورِ الْعَالَمِينَ ۱۰ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ۱۱ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ
إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۱۲ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ۱۳

توضیح واژه‌ها

وَصَّینا: سفارش کردیم، دستور دادیم. حُسْناً: نیکی. جاهَدا: کوشیدند. إن جاهَدا: اگر بکوشند. ما لَیسَ لکَ بِه عِلمٌ: آن چه را که بدان علم نداری. لَندخلنَّ: قطعاً وارد می کنیم، البته قرار می‌دهیم. أوذِيَ (اَذی): آزار داده شد، شکنجه شد. في‌الله: در راه خدا. جَعَلَ: قرار داد. فتنة: آزمایش، آزار. لَیَعْلَمَنَّ: البته می‌شناسد، معلوم می‌دارد. لَنحمِلْ: باید بر دوش بگیریم، باید به عهده بگیریم. حامِلینَ: بردارندگان. أثقال: جمع ثقل، بارهای سنگین. أثقالاً مَعَ أثقالِهم: بارهای گران دیگر را بر بارهای سنگین خود. یَفترونَ (فَرْي): می‌بافند، دروغ می‌بندند ← می‌بستند.

ترجمه‌ی آیات

۸ـ ما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادرش به نیکی رفتار کند. [ای انسان!] اگر آن دو کوشیدند تا تو چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری، از آنان فرمان مبر. بازگشت شما به سوی من است. و شما را به [حقیقت] کارهایی که می کردید باخبر می کنم.

۹ـ کسانی که گرویده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مسلماً آنان را در زمره‌ی شایستگان در می‌آوریم.

۱۰ـ از [میان] مردم کسانی‌اند که می گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم و چون در راه خدا آزار ببینند، آزمایش

و آزار مردم را هم چون عذاب خدا می‌پندارند و اگر از سوی پروردگارت پیروزی رسد، قطعاً خواهند گفت: ما با شما بوده‌ایم. آیا خدا به آن چه در دلهای جهانیان می گذرد، دانا نیست؟

۱۱ـ خداوند مؤمنان را خوب می‌شناسد و بی‌تردید منافقان را [هم] خوب می‌شناسد.

۱۲ـ کفرپیشگان به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید، ما گناهانتان را به عهده می گیریم؛ اما آنها چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنها دروغگو هستند.

۱۳ـ و به یقین بارهای گناه خود را و بارهای دیگران را افزون بر بارهای سنگین خود بر دوش خواهند کشید و در روز قیامت از دروغهایی که می‌بستند، بازخواست می‌شوند.

سبب نزول آیه‌ی ۸

به روایت ترمذی، ابوداود و نسائی این آیه در مورد سعد بن ابی وقاص و مادرش، حَمْنه دختر ابوسفیان نازل شده و سعد از زمره‌ی سابقین اوّلین و پیشتازان در دین است و نسبت به مادرش نیکوکار بود. وقتی مسلمان شد، مادرش گفت: این چه دینی است که داری؟ سوگند به خدا نه چیزی می‌خورم و نه چیزی می‌آشامم،مگر این که از دین بازگردی یا من بمیرم، آن گاه برای همیشه لکه‌ی ننگی بر پیشانیت باشد و بگویند: ای قاتل مادر! حَمنه تا دو روز چیزی نخورد و ننوشید وجلوی سایه نرفت. سعد گفت: ای مادر! اگر صد جان داشته باشی و آنها را یکی‌یکی از دست بدهی، من دینم را رها نخواهم کرد. تو نیز هر طور تصمیم می گیری، چنان کن. حَمنه ناامید شد و اعتصاب را شکست و این آیه فرود آمد.

مورد نزول دیگرش درباره‌ی «عیّاش بن ابی ربیعه» برادر مادری ابوجهل است.

سبب نزول آیه‌ی ۱۰

این آیه در مورد منافقان نازل شده است که هرگاه برایشان فشار می‌آوردند، از دین برمی گشتند...

سبب نزول آیه‌ی ۱۲

این آیه در مورد کفّار قریش است...

شرح و بیان

۸ و ۹ ـ پدر و مادر از هر قوم و خویش ونزدیکی به آدمی نزدیک‌تر و برترند. پس باید نسبت به آنان، مهر و محبت ورزید و حمایتشان کرد و حقشان را بر عهده‌ی خود واجب دانست؛ هرچند مشرک باشند، باز احترامشان محفوظ است [← سرء/۲۳و۲۴]. مگر آن که بر خلاف حکم خدا فرمان دهند که در این صورت

اطاعت نمی‌شوند؛ زیرا فرمان بردن از آفریده که نافرمانی آفریننده را در پی داشته باشد، روا نیست. این آیه سنجشی دقیق پیش روی ما نهاده که چگونه از پدر و مادر و از فرمانروایان در جامعه اطاعت کنیم... بدان که: درستکار و راستگو در دین و در اطاعت از حق از گروه شایستگان به شمار خواهند آمد.

۱۰ و ۱۱ ـ از میان مردم، گروهی ایمان زبانی دارند و با کمترین بهانه‌ای از دین برمی گردند. اینها منافقان گمراهی‌اند که اساساً مؤمن نیستند و هرگاه از سوی دشمنِ دین آزرده‌خاطر شوند، از دین می گریزند و عذاب و رنج و مشقت دنیا را همانند عذاب سخت و کیفر آخرت می‌پندارند و آن را سبب انصراف و رویگردانی از دین قرار می‌دهند و چنان تصور می کنند که ایمان کلمه‌ای بسیار ساده و زبانی است و با گفتن آن، آدمی مسلمان خواهد شد که آن را وسیله‌ی رسیدن به متاع دنیوی و برخورداری از پیشرفت مادی و دستاوردهای فتح و ظفر و نعمتهای الهی می‌دانند؛ اما هرگاه با مشکلی روبه‌رو شوند، از میدان می گریزند. [← نساء/۱۴۱] قطعاً خداوند از همه‌ی دلها خبر دارد و دو گروه مؤمن و غیرمؤمن را به خوبی می‌شناسد و آنها را معلوم می کند و از هم ممتاز می گرداند. [← آل عمرن/۱۷۹]، [← حج/۱۱]، [← محمد/۳۱].

۱۲ و ۱۳ـ سران قریش و یا بی‌باوران هر عصری به مؤمنان می گویند: از دین برگردید و راه ما را برگزینید، حساب شما با ماست. قرآن این گفتار بیهوده را مردود و زشت می‌شمرد و آن را دروغی بیش نمی‌داند و گناه کسی را به گردن کسی نخواهند انداخت. [← نعام/۱۶۴]، [← فاطر/۱۸]. اما بار گران گناهان خود و آنان که گمراهشان کرده‌اند، بر دوش می کشند؛ چون گناه این گمراهان به منزله‌ی گناه خود گمراه کننده است و روز قیامت، از آن پرس و جو خواهد شد. [← نحل/۲۵].

نوح و قومش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطوفان وَهُمْ ظَالِمُونَ ١٤ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ١٥

توضیح واژه‌ها

لَبِثَ: ماند، درنگ کرد، بماند، زیست، به سر برد. **عاماً**: سال. **أخَذَهُم**: آنان را فراگرفت، درگرفت. **أصحابَ السَّفینةِ**: سرنشینان کشتی، کشتی‌نشستگان، مسافران کشتی.

ترجمه‌ی آیات

۱۴ـ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد، سرانجام توفان آنها را که ستمکار بودند، فراگرفت.

۱۵ـ نوح را با کشتی‌نشستگان رهانیدیم و آن را برای جهانیان مایه‌ی عبرت ساختیم.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

پس از بیان تکلیف واقسام مکلفین و وعده به مؤمنان راستگو به پاداش سترگ و تهدید کفرپیشگان و دوچهرگان به عذابی دردآور؛ اکنون این آیات به گوشه‌ای دیگر از سرگذشت نوح می‌پردازد، که از همه‌ی پیامبران الهی بیشتر زیسته و مدت نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی خداشناسی و یکتاپرستی فراخوانده که جز معدودی ایمان نیاوردند. سپس در پی آن به سرگذشت ابراهیم، لوط، هود، شعیب و صالح ـ سلام‌الله‌علیهم ـ اشاره می‌کند، تا روشن گردد که فرجام دروغ‌پردازانِ مکلّف به کجا خواهد رسید...

شرح و بیان

۱۴ و ۱۵ ـ نوح، نخستین پیامبری است که قومش بت‌پرست بودند و به خدا باور نداشتند. نوح در طول عمر فراوان خود، آنان را به سوی خداشناسی و ایمان به روز رستاخیز فراخواند، سخنش را نپذیرفتند، دروغگویش انگاشتند، جز معدودی نگرویدند، از سخن حق فرار کردند و به نوح گوش فرا ندادند. [← نوح/۵ و۶ و۲۱]. پس از آن که آن همه دلسوزی و راهنمایی بی‌اثر ماند، توفان سر زد و نابودشان کرد و نوح و

مؤمنان، نجات یافتند. [← لحاقه/۱۱و۱۲]. آوردن این رویداد کوتاه وعبرت‌آمیز ـ در این درس ـ برای دلداری پیامبر خاتم است تا اگر قومش ایمان نیاورند غم نخورد و اندوهگین نشود.

چند نکته: به نقل از تفسیر طه الدّرّه [جلد ۱۰، ص۵۲۵تا۶۲۷]: نوح نخستین پیامبری است که خداوند پس از آدم به او شریعت داد و ده صحیفه برایش فرو فرستاد و نخستین پیامبری است که مردم را از شرک برحذر داشت و قومش نخستین بت‌پرستانی‌اند که به دلیل عدم اطاعت از دستورات نوح در آخرت عذاب خواهند چشید.

گویند: وقتی ملک‌الموت، خواست جان نوح را بگیرد؛ گفت: دنیا را چگونه دیدی؟ جواب داد: انگار کسی ساختمانی دو در دارد که از یکی داخل می‌شود و از دیگری بیرون می‌رود.

مرحوم عبدالوهاب نجار، سوره‌هایی را که سرگذشت نوح ـ ع ـ در آنها آمده، چهل و سه‌سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره‌های:اعراف، هود، شعرا، قمر و نوح از بقیه مفصّل‌تر است.

قصه‌ی ابراهیم و قومش

دلایلی بر اصول سه‌گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٦ إِنَّمَا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ
لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١٧ وَإِنْ تُكَذِّبُوا
فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٨ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ
اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ١٩ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ
بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٠ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ٢١ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٢٢ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا
مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٣

توضیح واژه‌ها

تَعْبُدُونَ: پرستش می‌کنید، می‌پرستید. **أَوثاناً**: جمع وَثَن، بتها. **تَخلُقونَ**: می‌آفرینید، می‌سازید، به وجود می‌آورید. **إفك**: دروغ، چیز ساختگی، تحریف کردن حقیقت. **لا يَملِكونَ**: صاحب چیزی نیستند، دارای اختیار نیستند. **اِبتَغُوا**: جستجو کنید، طلب کنید. **البَلاغُ المُبِينُ**: پیام‌رسانی روشن و بدون ابهام. **يُبدِئُ**: شروع می‌کند. **يُعِيدُ**: بازمی‌گرداند. **يُنشِئُ**: پدید می‌آورد. **النَّشأَةَ الآخِرَة**: پدیده‌ی آخرت، آفرینش واپسین، وجود رستاخیز. **تُقلَبونَ**: باز گردانده می‌شوید. **مُعجِزِينَ**: بازدارندگان، ناتوان‌کنندگان. **وَلِيّ**: سرپرست، دوست، حمایت‌کننده. **يَئِسُوا**: ناامید شدند.

ترجمه‌ی آیات

۱۶ـ ابراهیم را [به یادآور] آن‌گاه که به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید اگر دریابید، این کار برای شما بهتر است.

۱۷ـ آن چه را که به جای خدا می‌پرستید، بُتانی بیش نیستند و شما دروغ می‌بافید. یقیناً آنهایی را که سوای خدا می‌پرستید، نمی‌توانند روزی شما را فراهم آورند. پس روزی را نزد خدا طلب کنید و او را بپرستید و سپاس گویید؛ چون به سوی او بر گردانده می‌شوید.

۱۸ـ و اگر [وحی را] دروغ می‌انگارید، ملتهای پیش از شما هم آن را دروغ می‌انگاشتند و بر عهده‌ی پیامبر [وظیفه‌ای] جز پیام‌رسانی روشن نیست.

۱۹ـ آیا ندیده‌اید که خدا چگونه آفرینش آغاز می کند، سپس بازش می گرداند؟ بی گمان این کار برای خدا آسان است.

۲۰ـ بگو: در زمین سفر کنید و بنگرید که چگونه آفرینش را آغاز کرده است، سپس [سهل و ساده] جهان آخرت را پدید می‌آورد؟ مسلماً خدا بر هر چیزی تواناست.

۲۱ـ هر کس را بخواهد عذاب می کند و به هر کس که بخواهد، رحمت می‌آورد و به سوی او باز گردانده می‌شوید.

۲۲ـ شما نه در زمین و نه در آسمان نمی‌توانید او را درمانده کنید و جز خدا هیچ سرپرست و یاوری ندارید.

۲۳ـ و آنان که نشانه‌های خدا و دیدار او را باور نداشته‌اند، آنان از رحمت من نومیدند و برای آنان عذابی پردرد خواهد بود.

شرح و بیان

۱۶ و ۱۷ـ پیامبر خاتم سرگذشت ابراهیم را برای قومش بیان می کند که: چگونه مردم را به یکتاپرستی و خداشناسی می‌خواند ومی گفت: باید در نهان و آشکار و با اخلاص و ایمان به خدا روی آورند، از کیفرش بترسند و از گناهان دوری گزینند، تا خیر هر دو جهان را دریابند. سپس برای اثبات یکتایی و توانایی خدا و تباهی و بزهکاری که آنان بر سرش پای می‌فشردند، چنین گفت:

أ: ای مردم! آن چه شما می‌پرستید، بُتهایی از جنس گچ و سنگ و چوب و غیره‌اند که ساخته و پرداخته‌ی دست خود شماست و هیچ سود و زیانی برایتان ندارند و خودتان آنها را نامگذاری کرده وإِله خود خوانده و با این کار دروغهای عجیبی سرهم کرده‌اید.

ب: این خدایان دروغین حاصل دست و ذهن آدمی، هیچ اختیار ندارند که رزق و روزی شما را فراهم کنند؛ چگونه به پرستش چنین چیزهایی تن درمی‌دهید؟! بیایید از بارگاه خدای پاینده و کردگار، روزی طلب کنید و برای این همه نعمت، او را شکرگزار باشید و بدانید که به سوی او باز می گردید. پس برای رسیدن به دیدارش بکوشید...

۱۸ تا ۲۳ ـ ابراهیم پس از ارشاد و راهنمایی آنان به سوی دین حق گفت: اگر به پیامبری من باور

ندارید، هرگز به من زیانی نخواهد رسید؛ زیرا امتهای پیش از شما هم نسبت به پیامبرانشان دچار این بی‌باوری بودند و سرانجام به انواع عذاب و کیفر سنگین الهی گرفتار شدند و خود را زیانبار گردانیدند. وظیفه‌ی پیامبران، تنها پیام‌رسانی و دلسوزی و مهربانی است.

باز ابراهیم خلیل به بیان اصل سوم می‌پردازد و می‌فرماید: چرا به چگونگی پیدایش این هستی بس پهناور نمی‌اندیشید و چشم هوش باز نمی‌کنید تا دریابید که آفریدگار چگونه آن را از نیستی بیافرید و پس از مرگ برای جهانی همیشه پایدار همه را زنده می‌کند و آفریدن جهانی بهتر و خرّم‌تر از این دنیا برایش سهل و ساده است؟ [← روم/۲۷].

خداوند به پیامبر خاتم فرمان می‌دهد تا به مشرکان و منکران معاد بگوید: بروید و سیر و سفر کنید تا بفهمید که خدا آسمانها، زمین، ستارگان و سیارات و کوهها و دریاها و... را چگونه آفریده‌است. [← فصلت/۵۳]، [← طور/۳۵ و ۳۶]. خداوند در آفریدن هستی تک و تنها و بی‌یار و یاور و همکار، بر همه‌ی کارها توانا، آغاز و فرجام پیدایش فقط اوراست و در روز بازپسین هرکس بدکردار باشد، عذاب می‌چشد و هرکس نیکوکار باشد، مورد رحمت و کرمش قرار خواهد گرفت و هیچ انسانی نمی‌تواند، خدا را بی‌دست ودرمانده گرداند و در برابر حکم قطعی او گریز و گزیری ندارد. یار و یاور انسانها فقط اوست. منکران و بی‌باوران به روز معاد و آیات الهی و دیدارش از رحمت بی‌کرانش بی‌نصیب‌اند. [← یوسف/۸۷].

نکته: تکرار واژه‌ی «اولئک» در آیه‌ی ۲۳ به این دلیل است که نومیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفرپیشگان بی‌باور باز می‌گردد.

پاسخ قوم ابراهیم به او، ایمان آوردن لوط، نعمتهای الهی، قصه‌ی لوط و قومش

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۲۴ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ
مِنْ نَاصِرِينَ ۲۵ فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۲۶
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۲۷ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا
مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۲۸ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ
الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۲۹
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ۳۰ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا
إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ۳۱ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ
بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۳۲ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا
سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلا امْرَأَتَكَ
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۳۳ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ ۳۴ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۳۵

توضیح واژه‌ها

ماكانَ: نبود، نبوده است. حَرِّقوهُ: او را بسوزانید. مَوَدَّةَ بَينِكُم: به خاطر دوستی و محبت میان خودتان. يَكفُرُ: انکار می کند، تخطئه می کند، نفرت دارد. ما لَكُم: برایتان نخواهد بود. مُهاجِرٌ: هجرت کننده، ترک کننده، کوچ کننده. عَزيزٌ: مقتدر، ارجمند، شکست‌ناپذیر، ظفرمند. أجْر: مزد، پاداش. تَأتونَ: انجام می‌دهید، می‌پردازید. الفاحِشَةَ: عمل بسیار پلید و زشت. تَقْطَعونَ السَّبيلَ: راه را قطع می کنید، راه زاد و ولد را می‌بندید، راهزنی می کنید و اموال مردم را می گیرید. نادِي: از ریشه‌ی نَدْو، مجلس و سالن اجتماعات،

باشگاه. **إئتنا**: برای ما بیاور. **اَلمُفسدینَ**: تباهکاران، فسادپیشگان. **اَلْبُشرَي**: مژده، بشارت، بشارت به ولادت اسحاق و نوه‌اش یعقوب. **هـٰذِهِ القَریـَةِ**: این شهر، شهر سدوم قریه‌ی لوط. **غـابِرینَ**: بازماندگان، نابودشوندگان، ماندگاران در عذاب. **سِیءَ**: بدحال شد، ناراحت و اندوهناک شد. **ذَرع**: تاب و توان. **ضاقَ**: تنگ شد. **ضاقَ بِهِم ذرعاً**: برای آنان به تنگ افتاد، برایشان کاری از او برنیامد، در کار آنان درمانده شد، به تنگ آمد. **مُنَجّوكَ** ← **مُنَجّونَ** (نَجو): جمع مُنَجّي، نجات‌دهندگان تو. **رِجزاً**: عذاب. **یَفسُقونَ**: فسق و فجور می کنند، نافرمانی می کنند.

ترجمه‌ی آیات

۲۴ـ پاسخ قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید؛ ولی خدا او را از آتش رهانید. بی‌شک در این [رویداد] برای مردمی که مؤمن‌اند، نشانه‌های [عبرت] است.

۲۵ـ [ابراهیم به قومش] گفت: شما به خاطر دوستی [و پیوند] میان خودتان در زندگانی دنیا، غیر از خدا بُتانی اختیار کرده‌اید، آن گاه روز واپسین یکدیگر را انکار و نفرین می کنید و جایگاهتان آتش دوزخ است و شما هیچ یاوری ندارید.

۲۶ـ لوط به او ایمان آورد وابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او ظفرمندِ فرزانه است.

۲۷ـ و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و پاداشش را در این سرا به وی بخشیدیم. یقیناً او در آخرت از شایستگان است.

۲۸ـ و [یادکن] لوط را آن گاه که به قومش گفت: شما کار پلیدی می کنید که هیچ کس از جهانیان در آن کار از شما پیشی نگرفته است.

۲۹ـ آیا شما با مردان درمی‌آمیزید و راه [زاد و ولد] را می گسلید و در مجالس خود به کار پلید می‌پردازید؟! پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویید عذاب خدا را بر سر ما بیاور.

۳۰ـ لوط گفت: پروردگارا! مرا بر قوم تباهکار یاری ده.

۳۱ـ و هنگامی که فرستادگان ما برای ابراهیم بشارت [فرزند] آوردند؛ گفتند: ما اهل این شهر را نابود می کنیم؛ چون که مردمش ستم‌پیشه بوده‌اند.

۳۲ـ ابراهیم گفت: لوط در آن جاست! گفتند: ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را ـ جز همسرش که از بازماندگان است ـ نجات می‌دهیم.

۳۳ـ و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از حضورشان اندوهبار شد و از [حمایتشان] درماند. گفتند: مترس و غم مخور؛ ما تو و خاندانت را ـ جز همسرت که از باقی‌ماندگان [در عذاب] است ـ رستگار می کنیم.

۳۴ـ ما بر مردم این شهر به سبب نافرمانی ورزیدنشان، عذابی از آسمان فرود می‌آوریم.
۳۵ـ و از آن [شهر خاکستر شده] برای مردمی که خِرد می‌ورزند، نشانه‌ای روشنگر بر جای نهادیم.

شرح و بیان

۲٤ و ۲۵ـ ابراهیم دلایل و براهینی بر یکتایی خدا، پیامبری و معاد برای قوم خود آورد و آنان را به بندگی خدا و گریز از بت‌پرستی و آلودگی به شرک و کفر فراخواند؛ اما سران و خودخواهان نپذیرفتند و از دیگران هم جلوگیری کردند و بر سر کفر و دشمنی و ستیزه‌جویی ماندند ودر پاسخ گفتند: او را بکُشید تا از دستش راحت شوید و یا به کیفر خُرد و نابود کردن خدایانمان، بسوزانید. [← صافات/۹۷و۹۸]. خداوند ابراهیم را نجات داد و به سلامت از آتش نمرود بیرون آمد و آتش برایش گلستان شد. [← نبیاء/۶۸ تا ۷۰] و آن قوم سنگ‌دل سیاه بخت با وجود مشاهده‌ی آن معجزه‌ی خارق‌العاده، به خدای یگانه نگرویدند و از گمراهی بیرون نیامدند.

ابراهیم به شیوه‌ی توبیخ به آنان گفت: شما این بتها را برای این برگرفته‌اید تا با هم و دسته‌جمعی به عبادتشان بپردازید و در زندگانی دنیا میانتان، دوستی، الفت، صمیمیت و مودت ایجاد شود؛ اما کارتان بس بیهوده و غیرعاقلانه است؛ چون اجتماعتان بر سر گمراهی و خودخواهی است و روز قیامت این دوستی شما ـ که بر پایه‌ی کفر و شرک است ـ به دشمنی، کینه و نفرین همدیگر تبدیل می‌شود. [← عرف/۳۸] و از هم می‌گریزید. [← زخرف/۶۷] و سرانجام به سوی دوزخ می‌روید و می‌سوزید و بی‌یار و بی‌دوست می‌مانید.

۲٦ و ۲۷ ـ وقتی ابراهیم از آتش به سلامت بیرون آمد، برادرزاده‌اش، لوط، دعوتش را پذیرفت و ایمان آورد. ابراهیم گفت: می‌خواهم این‌جا را ترک کنم و به سوی پروردگارم مهاجرت نمایم. آن گاه با سارّه‌ی همسرش و لوط برادرزاده‌اش از خاک عراق به حرّان و از آن جا به فلسطین رفت و لوط در سدوم مقیم گشت. خداوند به ابراهیم، اسحاق داد و به نسلش یعقوب بخشید. [← مریم/۴۹]، [← نبیاء/۷۲] و به فرزندان و سلاله‌اش پیامبری و کتاب آسمانی داد و در دنیا از پاداش نیکو و زن و فرزندان ارزنده برخوردارش کرد و در آخرت از زمره‌ی شایستگان و درستکاران قرارش داد.

۲۸ تا ۳۵ ـ خداوند به پیامبر خاتم امر کرد تا قصه‌ی لوط ـ ص و س ـ و قوم پلیدش را به منظور پندگیری و بیزاری از آن برای مردم مکه بازگوید، که چگونه آن قوم فطرت انسانی را زیرپا گذاشته بودند و به کار زشت و شرم‌آور و بی‌سابقه‌ی لواط می‌پرداختند، در مجالس و محافل عمومی بی‌پروا و در نهایت دنائت و پستی و در منتهای حیوانیت و پلیدتر از آن، در حضور هم، عمل بسیار خلاف اخلاقی و انسانی هم‌جنس گرایی را انجام می‌دادند، راه را بر مردم می‌بستند: هم غارتشان می کردند، هم مردانشان را به زور به آن عمل ناپسند وامی‌داشتند. [← عرف/۸۱]، [← نمل/۵۵]. از کشتن دیگران امتناع نمی‌ورزیدند و در جواب

اندرزهای دلسوزانه‌ی لوط گفتند: اگر راست می گویی آن عذاب را که وعده داده‌ای بر سرمان بیاور و با تمسخر به همدیگر می گفتند: لوط و پیروانش را بیرون برانیم؛ چون مردمی پاکیزه‌طلبند. [← عرف/۸۲]، [← همین/۲۴].

لوط از نصیحت و خیرخواهی آنان نومید شد و گفت: پروردگار من! پیروزم گردان تا این قوم مفسدِ بدکردار، بیشتر از این در سرزمین به تباهی و زشتکاری دست نزنند، اینها هرگز خیری پس از خود بر جای نمی گذارند.

خداوند دعایش را اجابت کرد و فرشتگان عذاب را برای یاری دادن لوط و مؤمنان به زمین فرستاد. فرشتگان پیش ابراهیم آمدند و بشارت ولادت اسحاق و نوه‌اش یعقوب را به او دادند و سپس گفتند: ما شهر سدوم قوم لوط را در هم می کوبیم، کفرپیشگان را از بین می‌بریم و لوط و مؤمنان را از آن همه رنج و مشقت و فشار روحی می‌رهانیم و زن لوط از نابودشوندگان است. [← عرف/۸۳]، [← حجر/۶۰]، [← شعرء/۱۷۱]، [← نمل/۵۷]. هلاک‌شدن مردم سدوم و ویران‌گشتن شهرشان برای آیندگان درس بزرگی است. [← صافات/۱۳۳ تا ۱۳۸].

قصه‌ی شعیب، هود، صالح و موسی و اقوامشان

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۳۶ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۳۷ وَعَادًا
وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ۳۸ وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ
فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ۳۹ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ
حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۴۰

توضیح واژه‌ها

اُعبُدوا: بپرستید. اُرجُوا: باور کنید، امیدوار باشید. لا تَعثَوْا: فساد برپا مکنید، نافرمانی نکنید [← بقره/۶۰]،[← عرف/۷۴]. رَجفَةً: زلزله. جاثِمینَ (جَثم): مردگان به رو افتاده، خشک‌شدگان، از پا درآمدگان [← عرف/۷۸]. مَساکِن: جمع مسکن، خانه‌ها، کاشانه‌ها. صَدَّهُم عَنِ السَّبیل: آنها را از راه بازداشت. مُستَبصِرینَ: آگاهان، مطّلعان، بینایان، صاحبان عقل و بصیرت. کانوا مستَبصِرینَ: آگاه، بینا و اهل درک و درایت بودند. إستَکبَرُوا: تکبر ورزیدند، خودبزرگ‌بین شدند. ما کانوا سابِقینَ: پیشی گیرندگان بر خدا نبودند. کُلّاً: همه را. بِذَنبِه: به گناه خود، به سبب گناهش. حاصِباً: توفان ریگ وماسه، توفان همراه سنگریزه‌های روان. [← سرء/۶۸] توفان ریگ‌افشان، شنباد. الصَّیحَهُ: فریاد مرگبار، غرش تند. [← هود/۶۷ و۹۴]، [← حجر/۷۳ و ۸۳]، [← مؤمنون/۴۱]. خَسَفْنا: فرو بردیم.

ترجمه‌ی آیات

۳۶ـ و به سوی مردم مَدیَن برادرشان، شعیب را [روانه کردیم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید و به روز رستاخیز امیدوار باشید و در زمین فساد به راه نیندازید.

۳۷ـ او را دروغگو انگاشتند و زلزله آنها را فروگرفت و بامدادان در خانه‌هایشان از پای درآمدند.

۳۸ـ و عاد و ثمود را [هم نابود کردیم]. و به یقین سرانجامشان از خانه‌های [ویران‌شده‌ی] آنان برای شما

پدیدار است. شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت؛ هرچند [در امور دنیا] اهل بینش بودند.

۳۹ـ و قارون و فرعون و هامان را [از پای درآوردیم]. و به راستی موسی با دلایلی روشن نزد آنها رفت؛ اما آنها در سرزمین نافرمانی کردند با آن که نتوانستند [بر اراده‌ی خدا] پیشی جویند.

۴۰ـ همه‌ی آنها را به سزای گناهشان فروگرفتیم: برای برخی، توفان ریگ فرستادیم، و برخی فریاد مرگبار فرایشان گرفت و برخی را در زمین فروبردیم و بعضی دیگر را غرقه کردیم. خدا هرگز بر آنان ستم روا نداشته بود؛ بلکه خودشان بر خود ستم می‌ورزیدند.

شرح و بیان

۳٦ تا ٤٠ ـ سفارش شعیب ـ ع ـ به مردم مدین این بود که: پرستش خدای بی‌همتا اساس عقیده و باور و مایه‌ی امیدواری به روز واپسین است؛ پس باید از راهزنی، غارت و خیانت در وزن و پیمانه دست بردارند، در زمین تباهی و بزهکاری پیشه نکنند و از کیفر سخت آفریدگار بترسند...؛ اما آن سیاه‌بختان، دروغگویش خواندند، که سرانجام زلزله به سراغشان رفت و آنها را در خانه‌ها و منازل خود از پای درآورد و جسم بی‌روحشان خشک و نقش برزمین شد. سرگذشت این قوم در سوره‌های:اعراف، هود و شعرا آمده است.

ملت عاد و ثمود نیز فریفته‌ی اموال و دارایی فراوان بودند، بر سر کفر و شرک اصرار می‌ورزیدند و از فرمان حق سرپیچی می‌کردند و شیطان نیز اعمال زشتشان را می‌آراست و راه درست را گم کرده بودند؛ هرچند در امور دنیا از درک و فهم برخوردار بودند.

قوم عاد با توفان ریگ افشان و شنباد [← لحاقّه/۶ و۷] قوم ثمود با فریاد تند و مرگ‌زا، قارون با تمام ثروت و دارایی‌اش با فرورفتن در زمین و قوم نوح و فرعون و فرعونیان هم با غرق شدن در دریا و توفان نابود شدند و به سزای اعمال پست خود رسیدند و جز ننگ و رسوایی و لعنت پایدار، چیزی از خود باقی نگذاشتند.

تشبیه و همانندی حال بت‌پرستان دنیاپرست به حال عنکبوت

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ
لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤١ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٤٢ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ٤٣

توضیح واژه‌ها

مَثَلُ الَّذین: مَثَل آنان که، داستان کسانی که، سرگذشت کسانی که. أوهَنَ: سست‌ترین. لَو کانوا یَعلَمونَ: اگر می‌دانستند. عزیز: پیروزمند، شکست‌ناپذیر، ظفرمند، چیره و مسلط. حکیم: فرزانه، آن‌کس که گفتار و کردارش حق باشد، سنجیده کار. أمثال: جمع مَثَل: مثلها، مثالها. نَضرِبُها: آن را می‌زنیم. ما یَعقِلُ: خرد به کار نمی‌گیرد، در نمی‌یابد، درک نمی‌کند. العالِمونَ: جمع عالم، دانشوران، دانایان، فرزانگان.

ترجمه‌ی آیات

۴۱ـ مَثَل آنان که غیر از خدا دوستانی برگزیده‌اند، هم چون مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای [ناپایدار] ساخت. که در حقیقت سست‌ترین خانه‌ها همان خانه‌ی عنکبوت است، اگر می‌دانستند.

۴۲ـ خداوند، آن چه را غیر از او به فریاد می‌خوانند، می‌داند و او ظفرمند باحکمت است.

۴۳ـ این مَثَلها را برای مردم می‌زنیم؛ اما جز اهل دانش، آنها را نمی‌فهمند.

شرح و بیان

٤١ تا ٤٣ ـ صفت مشرکان در بت‌پرستی و فریادرسی از غیرخدا و انتظار سود و زیان از خدایان باطل و متمسک‌شدن به آنها، همانند صفت و داستان عنکبوتی است که برای خود خانه‌ای سست و ضعیف می‌سازد که در برابر باد و باران، گرما و سرما و... کمترین مقاومتی ندارد. آری! کردار مشرکان بسی بی‌فایده و خدایانشان در هر دو سرا کمترین سودی به آنها نخواهند رسانید و کردارشان چون گرد و خاکی در هوا پراکنده می‌شود. [← فرقان/۲۳]. اعمال و وابستگی مشرکان و امثالشان به پدیده‌ها و خدایان و فریادرسان ساختگی، در واقع «اَوهَن البُیوت» است و این خدایان نامشروع در برابر ذات پروردگار ظفرمند و حکیم،

چیزی نیست.

عنکبـــوت ارطبـــعِ عَنقـــا داشـــتی / از لعـــابی خیمـــه کـــی افراشـــتی

(مولوی)

خداوند، این مثلها را برای خردمندان و اهل بصیرت تبیین و روشن فرموده است تا در اذهان و افهامشان بهتر و خوبتر جای بگیرد و ابلهان و سیاه‌بختان، جز لذایذ دنیا و آرزوهای نفسانی و امیال شهوانی از آن چیزی درک نخواهند کرد و هم چون چارپایان، این جهان باعظمت را می‌نگرند و به جای می گذارند.

نکته: هرچند خانه‌ی عنکبوت از شگفتیهای جهان است، اما از جهت سست بودن، ضرب‌المثل است.

اقـــوال بـــه عنـــدلیب بـــسپار / اَشـــکال بـــه عنکبـــوت بگـــذار

از هندســـه عنکبـــوت را چیـــست / کـــز قُـــوت حـــرام بایـــدش زیـــست

آن کـس کـه حریـف عنکبـوت اسـت / مـاوَی گهـش «أوهـنَ الـبُیُوت» اسـت

(خاقانی)

فایده‌ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و برپاداشتن نماز (آداب اسلامی)

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٤٤ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ٤٥

توضیح واژه‌ها

بِالحَقِّ: به حق، به درستی و راستی، دور از مَلعبه و بازیچه. أُتلُ (تلْو): بخوان. الکِتاب: قرآن. أَقِم: برپادار. تَنهَی: باز می‌دارد. فَحشاء: زشت و پلید. المُنکَر: کارهای زشت و مورد نفرت، ناپسند. ما تَصنَعونَ: آن چه انجام می‌دهید، آن چه می کنید.

ترجمه‌ی آیات

۴۴ـ خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفرید. مسلماً در این [آفرینش] برای مؤمنان، مایه‌ی عبرت است.

۴۵ـ [ای محمد!] آن چه از قرآن بر تو وحی شده، بخوان و نماز برپادار؛ زیرا که نماز [انسان را] از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و یاد خدا [از همه] مهمتر است و خدا می‌داند که چه کار می کنید.

شرح و بیان

٤٤ و ٤٥ ـ این آیات پس از بیان ضرب‌المثلی آمده که ماهیت بندگی و وابستگی مشرکان را به خدایان ساختگی روشن گردانیده است. آفریدن آسمانها و زمین بازیچه و بیهوده نیست و نشان قدرت آفریننده و پرخیروبرکت بودن کارهای به‌جای اوست. این هستی از روی نظم و قوانینی استوار و دقیق در گردش است و بزرگترین شاهد وجود کردگار به شمار می‌آید که درک مؤمنان راستین از آن برخوردار می‌باشد.

ای محمد! این قرآن را بخوان و به مردم بیاموز تا به یکتایی و توانایی خدا پی ببرند. قرآن، پیشوا، نور، هدایت و رحمت، دلیل خیر و نجات، داروی نافرمانی و گناهان و یأس و نومیدی است. و نماز را آن گونه که شایسته است برپا دار. قطعاً نمازی که با خضوع و فروتنی و حضور قلب و آمادگی جسم و جان برگزار شود، آدمی را به خدا نزدیک می گرداند و از هرگونه زشت و ناپسندی بازش می‌دارد و از فروافتادن و سقوط در گودالهای شهوات پست و سرشت حیوانی و دَد منشی و خزیدن در دام اهریمنان دستش می گیرد

و او را از آلودگیها پاک می‌کند.

«مَن صَلّي صَلاةً لَمْ تنْهَهُ عَنِ الفَحشاء و المُنكَر لَم يَزدَدْ بِها مِنَ اللهِ إلّا بُعداً» کسی که نماز بخواند و آن نماز او را از گناهان بزرگ و از انجام کارهای ناپسند باز ندارد، چنین نمازی جز بر دوری او از خدا نیفزوده است.

[حدیث نبوی، به روایت ابن جریر]

پس، ای انسان! از بارگاه خدا غافل مباش. یاد او بسی برتر، نیکوتر و پربرکت‌تر است. او را یاد کنید تا شما را یاد کند. [← بقره/۱۵۲] فَاسعَوْا إلي ذِكرِ اللهِ. و بدانید که: خداوند از تمام کارهایتان خبر دارد.

پایان جزء بیستم

شیوه‌ی راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام

وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنا وَإِلَهُكُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٤٦ وَكَذلِكَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ فَالَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلا الْكافِرُونَ ٤٧ وَما كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَلا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لارْتابَ الْمُبْطِلُونَ ٤٨ بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلا الظّالِمُونَ ٤٩

توضیح واژه‌ها

بِالَّتي: به شیوه‌ای که، به روشی که. ظَلَموا: ستم روا داشتند، ستم ورزیدند. و إِلَهُنا وَ إِلَهُكُم واحِدٌ: خدای ما و خدای شما یکی است. مُسلمونَ: تسلیم‌شوندگان، فرمانبرداران. مَن يُؤمِنُ: کسی که ایمان می‌آورد. ما يَجْحَدُ: انکار نمی‌کند. ما كُنتَ تَتلُو: نمی‌خواندی. مِن قَبلِهِ: پیش از آمدن قرآن. لا تَخُطُّ: نمی‌نویسی ← ما كُنتَ تَخُطُّ: نمی‌نوشتی. لَارْتابَ (رَيب): به تردید می‌افتاد. المُبطِلونَ: باطل‌گرایان، باطل‌پیشگان. هُوَ: او، هدف قرآن است. صُدورِ: جمع صدر، سینه‌ها. أُوتوا العِلمَ: اهل دانش، دانش یافتگان. الظّالِمونَ: ستمگران مخالف، بی‌باوران.

ترجمه‌ی آیات

۴۶ـ با اهل کتاب جز به روشی بهتر، مجادله مکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کرده‌اند و بگویید: به آن چه از طرف خدا بر ما و بر شما نازل گردیده، ایمان داریم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم.

۴۷ـ و هم چنین قرآن را بر تو فرو فرستادیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، به آن ایمان می‌آورند و از میان آنان [که سر گردانند] کسانی هستند که بدان می گروند و جز کافران [کسی] منکر آیات ما نیست.

۴۸ـ و تو [ای محمد!] پیش از قرآن هیچ کتابی نمی‌خواندی و با دست خود کتابی نمی‌نوشتی. اگر نه باطل گرایان [در خصوص قرآن] تردید می کردند.

۴۹ـ بلکه آن، آیاتی روشن است که در سینه‌های دانش‌یافتگان جای دارد و جز ستمگران، کسی آیات ما را

انکار نمی‌کند.

ارتباط این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین از شیوه‌ی راهنمایی مشرکان، بت‌پرستان و غیره سخن گفت؛ این آیات نیز از سبک و شیوه‌ی ارشاد همه‌ی اهل کتاب و انکارکنندگان پیامبری محمد ـ ص ـ سخن به میان می‌آورد و سپس از ایمان آوردن عده‌ای از اهل کتاب و مشرکان مکه به قرآن اشاره می‌کند...

شرح و بیان

٤٦ تا ٤٨ ـ ای مسلمانان! با ترسایان و یهودیان به شیوه‌ی نیکو و نرم و آرام مناظره و گفتگو کنید؛ چون خشونت و پرخاش و تندی در گفتار زیان‌آور و بی‌سود و ثمر است. [← نحل/۱۲۵]، [← طه/۴۴] مگر آنان راه ستم پیش گیرند، راه درست را بر خود ببندند، در برابر دلایل محکم و روشن از بصیرت کمک نگیرند، علیه شما عناد و مجادله و تندی به راه اندازند و به شیوه‌ی منطقی استدلال عقلی و اصولی را نپذیرند، در این صورت می‌توانید مقابله‌به‌مثل کنید و پاسخ کوبنده بدهید. [← حدید/۲۵]. پس هرگاه آنان را به دین اسلام دعوت کردید، پیشاپیش به آنان اعلام کنید که: ما به قرآن و به تمام کُتُب الهی باور واثق داریم و خدای ما و شما یکی است و بس و در برابر حکم او سر تسلیم فرود می‌آوریم.

جمعی از مشرکان عرب و اهل کتاب با دل و جان به قرآن گرویدند و نیکومسلمانی شدند و به شرایع و قوانین آن پایبند گشتند، مگر کوردلان سیاه‌بخت در هر عصر و دورانی قرآن را منکرند.

آری! محمد، «امی»: درس‌نخوانده و به مکتب نرفته بود و سواد خواندن و نوشتن نداشت. [← عرف/۱۵۷و۱۵۸] اگر پیش از پیامبری و نزول قرآن، می‌خواند و می‌نوشت، بسیاری از بیماردلان نادان، در وجود قرآن شک می‌کردند و آن را از خود پیامبر می‌دانستند که از کتابهای پیشینیان برداشت کرده باشد، پس امّی بودنش راهِ اهریمنی آنان را بر بست و دلیلی برای شک و دودلی بیگانگان باقی نگذاشت؛ با این وصف هرچند سران قریش پیامبر را خوب می‌شناختند که قطعاً امّی بود؛ اما به دلیل خودخواهی و سرگشتگی می‌گفتند: قرآن را از کتابهای پیشین برگرفته است، همان گونه که سوره‌ی فرقان، پندار غلط آنان را بازگو می‌کند: «می‌گفتند: قرآن افسانه‌های پیشینیان است که جمعی به درخواست محمد آن را برایش نگاشته‌اند و بامدادان و شامگاهان آن چه را می‌نوشتند و آماده می‌کردند برای او می‌خواندند تا به خاطر بسپارد و فراموش نکند.» [← فرقان/۵].

نکته: جمله‌ی «مِن قَبلِهِ مِن کتابٍ» برای تأکید نفیِ جمله‌ی «و ما کُنتَ تتلو» و جمله‌ی «و لا تَخطُّهُ بِیمینِکَ» باز برای تأکید است و علاوه بر آن، بیشترِ مردم باسواد با دست راست می‌نویسند و آوردن واژه‌ی یمین؛

یعنی، غالب چنین است، همان گونه که در جایی دیگر می‌فرماید: «وَ لا طائِرٌ یَطیرُ بِجَناحَیهِ» پرواز پرنده بدون دو بال محال است؛ در صورتی که بالداران بسیاری از خانواده‌ی پرندگان پرواز نمی‌کنند.

۴۹ ـ آنچه یاوه‌گویان علیه قرآن، می‌گویند؛ بیهوده و باطل و خود قرآن بر صدق و درستی و امانتداری تو گواه است. پس بگذار آنان که به تو ایمان ندارند، عذاب فرایشان گیرد، چون هرگونه معجزه‌ای را دریافت کنند، باز باور ندارند، مگر آن گاه که عذاب پردرد را بچشند که دیگر توبه و پشیمانی بی‌اثر است. [← یونس/۹۶ و ۹۷].

آفریـــدی شـــرع و آیینـــی دگـــر　　انـــدکی بـــا نـــور قـــرآنش نگـــر
از بَـــم و زیـــر حیـــات آگـــه شـــوی　　هـــم ز تقـــدیر حیـــات آگـــه شـــوی

(اقبال)

برخی از شبهات مشرکان و ردّ آنها

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٠
أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ٥١ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ
آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥٢ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا
أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٣ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ٥٤ يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٥

توضیح واژه‌ها

لَولا اُنزِلَ: چرا نازل نشد؟ أوَلَم يَكفِهِم: آیا برای آنان کافی نبود؟ يُتلي: تلاوت می‌گردد، خوانده می‌شود. في ذلِكَ: در این کتاب. ذِكري: بیداری، یادآوری، پند و اندرز. بِالباطِلِ: به باطل؛ یعنی، آن چه که غیر از خدا پرستش می‌شود. الخاسِرونَ: زیانکاران. يَستَعجِلُونَكَ: با شتاب از تو می‌خواهند، با شتاب از تو درخواست می‌کنند. [← رعد/۶]، [← حج/۴۷]. أجَلٌ مُسَمًّي: سررسیدی معین، موعدی مقرر [← حج/۵]. بَغتَةً: ناگهانی [← نعام/۳۱، ۴۴، ۴۷]، [← عرف/۹۵، ۱۸۷]، [← یوسف/۱۰۷]، [← نبیاء/۴۰] و [حج، شعر، عنکبوت، زمر، زخرف و محمد]. لا يَشعُرونَ: درک نمی‌کنند، خبر ندارند. مُحيطَةٌ: احاطه‌کننده، در برگیرنده، فراگیر، فراخواهد گرفت، احاطه خواهد کرد. يَغشَي: می‌پوشاند، فرامی گیرد.

ترجمه‌ی آیات

۵۰ـ و گفتند: چرا از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [چون عصا و ید بیضا] بر او نازل نشده است؟ بگو: آن نشانه‌ها نزد خداست و من تنها هشداردهنده‌ای روشنگرم.

۵۱ ـ آیا آنان را بس نیست که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده‌ایم که هر آن بر آنان خوانده می‌شود؟ مسلّماً در [فرود آمدن] این کتاب برای مردم باایمان رحمت و یادآوری است.

۵۲ـ بگو: همین کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد. آن چه در آسمانها و زمین است، می‌داند و

آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده‌اند، زیانکارانند.

۵۳ـ [ای محمد!] عذاب را با شتاب از تو درخواست می کنند و اگر سررسیدی معین نداشت، حتماً عذاب به سراغشان می‌رفت و پیش از آن که به خود آیند، ناگهان آنان را فرا می گرفت.

۵۴ـ عذاب را با شتاب از تو می‌خواهند. بی‌خبر از این که دوزخ کافران را فراخواهد گرفت.

۵۵ـ روزی [معیّن] عذاب از بالای سر و از زیر پاهایشان آنها را فرا می گیرد و خدا می گوید: فرجام عملکرد خود را بچشید.

شرح و بیان

۵۰ تا ۵۵ ـ کافران و مشرکان از روی دشمنی و کارشکنی و خودخواهی می گویند: چرا محمد معجزاتی محسوس، چون معجزه‌های پیامبران پیشین ندارد، تا او را تأیید کند؟(!) خدا دستور می‌دهد تا پیامبر ـ ص ـ در پاسخ آنان بگوید: تمام معجزات در اختیار خدای توانا و فرستادنش سهل و ساده است؛ اما می‌داند که شما دروغ می گویید و به آن معجزاتِ خواسته‌ی خودتان هم ایمان نمی‌آورید وهدف شما مخالفت کردن است؛ دیگر پاسخ شما را نخواهد داد و پیشینیان شما نیز آن معجزات محسوس را دروغ انگاشتند. [← سرء/۵۹]. وظیفه‌ی پیامبر پیام‌رسانی و راهنمایی و هشدار است؛ هدایت و نمودن راه راست با خداست. [← بقره/۲۷۲]، [← سرء/۹۷].

آیا برای آن بی‌باوران ستیزه‌گر همین بس نیست که قرآن برایشان می‌خوانی و احوال پیشینیان و آیندگان را به آنان خبر می‌دهی؟! این قرآن برای خردمندان و اهل ایمان و اندیشه، خیر و رحمت و یادآوری است. ای محمد! به آنان بگو: خدا میان ما و شما داور و شاهد است، از راز سینه‌ها و دلها خبر دارد ومی‌داند دروغگو کیست؟ اگر من بر خدا دروغ ببندم، قطعاً مورد انتقام قرار می گیرم. آری! «اگر محمد یک کلمه بر ما دروغ می‌بست دست راستش را می گرفتیم، سپس شاهرگ قلبش را می‌بریدیم و کسی از شما نمی‌توانست از او دفاع کند.» [← لحاقه/۴۴ تا ۴۷]. بی‌تردید پیامبر ـ سلام الله علیه ـ در آوردن پیام آسمانی برای همه‌ی‌بشریت امین و راستگو و خدا نیز با این همه معجزات روشن و دلایل قاطع قرآن تأییدش فرموده است؛ ولی آنان که به خدای رحمتگر، کافر و بی‌باورند، به پرستش بتان و امثالش دل می‌بندند و با وجود مشاهده‌ی این همه نشانه‌های گوناگون در هستی یکتایی خدا را انکار می کنند؛ زیان می‌بینند، راه به جایی نمی‌برند و روز قیامت عذاب سخت می‌چشند. آن قومِ منکر و مشرک در نهایت ابلهی از پیامبر می‌خواستند هر چه زودتر و شتابان، عذاب الهی را برایشان فرود آورد. [← نفال/۳۲]. اما آمدن عذاب، وقت و زمان معین خود را دارد که مشرکان را غافگیر و نابودشان خواهد کرد.

خداوند، برای تأیید وقوع عذاب بر کافران می‌فرماید: ای محمد! آنان که در فرارسیدن عذاب، شتابزده

هستند، بدانند که عذاب پردرد دوزخ، فراز و نشیب آنان را می‌پوشاند و به آنان گفته می‌شود: کیفر کردارتان را بچشید. «دوزخ بستر و بالاپوش آنان است.» [← عرف/۴۱] «فراز و نشیبشان پرده‌هایی از آتش دوزخ است» [← زمر/۱۶]. «اگر کافران می‌دانستند، آتش دوزخ تمام اندامشان را می‌پوشاند و نمی‌توانند آن را از خود دور گردانند، هرگز برای آمدن عذاب، شتاب نمی‌ورزیدند.» [← نبیاء/۳۹]. «در روز انتقام، آتش صورتهایشان را در بر می‌گیرد، آن گاه به آن دوزخیان می‌گویند: دردِ لمس زبانه‌ی آتش را بچشید.» [← قمر/۴۸]...

فرمان مهاجرت هنگام دشوار بودن برپایی شعایر دینی، اعتراف مشرکان به آفریدگاری و روزی‌رسانی و جان‌بخشی خدا

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ۵۶ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ
إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۵۷ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۵۸ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
۵۹ وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۶۰ وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ
۶۱ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۶۲ وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ ۶۳

توضیح واژه‌ها

واسِعَةٌ: وسیع، فراخ، پهناور، گسترده. **إيّايَ**: تنها من را، فقط مرا. **ذائِقَة**: چشنده. **لَنُبَوِّئَنَّهُم (بَوء)**: البته آنها را جای می‌دهیم. **غُرَفاً**: جمع غُرفه، کاخها، قصرها. **نِعْمَ**: چه نیکوست! **صَبَروا**: شکیبایی کردند، صبور بودند. **كَأَيِّنْ**: چه بسیار! چه زیاد! **لا تَحمِلُ**: حمل نمی‌کند، برنمی‌دارد؛ یعنی، نمی‌تواند برای خود روزی اندوخته کند. **لَئِنْ**← لَ + إنْ: قطعاً اگر. **سَخَّرَ**: مسخر کرد، رام نمود، مهار کرد. **لَيَقولُنَّ**: حتماً می‌گویند. **أنّى**: کجا؟ چگونه؟ **يُؤفَكونَ**: برگردانده می‌شوند. **يَبسُطُ**: بسط می‌دهد، می‌گشاید، فراخ می‌گرداند. **يَقدِرُ**: تنگ می‌گیرد، تنگ می‌گرداند، کم می‌کند. **أحيا**: زنده کرد، حیات داد. **لا يَعقِلونَ**: نمی‌اندیشند، خرد به کار نمی‌برند، در نمی‌یابند.

ترجمه‌ی آیات

۵۶ـ ای بندگان با ایمانم! زمین من پهناور است. تنها مرا بپرستید.

۵۷ـ هر جانداری طعم مرگ را می‌چشد و [سپس] به سوی ما بازگردانده می‌شوید.

۵۸ـ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان را در غرفه‌های [مجلّل] بهشت جای می‌دهیم که از زیر درختانش جویباران روان است و در آن جا همیشه خواهند ماند. پاداش اهل عمل چه نیکوست!
۵۹ـ آن بهشتیانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگار خود توکل نموده‌اند.
۶۰ـ و چه بسیار جاندارانی که از عهده‌ی گردآوری روزی خود برنمی‌آیند. خدا روزی‌دهِ آنها و شماست و او شنوای داناست.
۶۱ـ و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را رام کرد؟ قطعاً گویند: «الله». پس چگونه از راه حق بازگردانده می‌شوند؟!
۶۲ـ خداوند، روزی هر کس از بندگانش را که بخواهد، افزون می‌گرداند و یا تنگ می‌کند؛ چون که خدا به همه چیز داناست.
۶۳ـ و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان باران نازل کرد و زمین را پس از مرگش به آن زنده نمود؟ به یقین گویند: «الله» بگو: ستایش از آن خداست. با این وصف بیشترشان نمی‌اندیشند.

سبب نزول آیه‌ی ۵۶

این آیه در مورد مسلمانان ناتوان و بی‌پناه مکه ـ که از اظهار نمودن مسلمانی خود بیم داشتند ـ نازل شده است.

ابن عباس می‌گوید: سبب نزول آیه‌ی ۶۰ این است که پیامبر به مؤمنان مکه ـ که مورد آزار مشرکان بودند ـ فرمود: از مکه هجرت کنید و به مدینه بروید و همسایه‌ی ستمگران نباشید. آنان گفتند: ما در آن جا نه خانه‌ای و نه باغ و زمینی داریم و نه کسی به ما آب و غذا می‌دهد.

ارتباط و مناسبت این آیات با آیه‌های پیشین

آیات پیشین به مشرکان و اهل کتاب هشدار داد که اگر بر سر اندیشه‌ی باطل خود پای بفشرند، دوزخی‌اند. آنان بر عناد و فسادشان افزودند و مؤمنان را بیشتر آزار دادند و از عبادت و مراسم دینی در سرزمین خود، بازشان داشتند. از این رو، خداوند به آنان اجازه داد، در صورتی که انجام شعایر دینی برایشان دشوار می‌باشد، مهاجرت، واجب و ماندن در مکه حرام است و دیگر این که: افتادن در رنج و فشار، آدمی را از هجرت باز نخواهد داشت...

شرح و بیان

۵٦ تا ٦۰ ـ ای بندگان من، ای آنان که خدا و پیامبر خود را تصدیق کرده و ایمان آورده‌اید! خدایتان

مهربان و بخشنده و بیناست؛ اگر در سرزمینی مورد آزار و شکنجه و توهین و تحقیر قرار گرفتید و نتوانستید شعایر دینی را بر پا دارید و در تنگنا و فشار بودید؛ از وطن خود بیرون روید و در جای امنی آرام بگیرید و وظایف دینی را به جای آورید. سرزمین خدا پهناور و وسیع است. این ندا، ندای محبوب ربانی است که تارهای دل را لمس می کند و روح و جسم را به وجد و سرور می‌آورد. آری! هدف از هجرت، آمادگی مؤمن مخلص کامل است که جان و مال خود را در راه پیشرفت تعالی کلمه‌ی حق، تقدیم می کند. ای بندگان راست‌کردار! بدانید که: مرگ قطعی است و در هر کجا باشید، شما را می‌رباید، از بندگی خدا غافل نباشید و به هرکجا دستور بدهد، بروید، کسی ازمرگ نمی‌رهد و سرانجام هرکس بازگشت به بارگاه خداست. رنج هجرت و دوری از وطن را بپذیرید، دنیا رفتنی و ناپایدار و پاداش و مزد آخرت، همیشگی و پایدار است.

المـوتُ في كـلِّ حـينٍ يَنـشُدُ الكَفَنـا و نحـنُ في غفلَـةٍ عمّـا يُـرادُ بنـا
لا تـركَنَنَّ الي الـدنيا و زَهرتِهـا وَ إن توشّحتَ مِـن أثوابِـها الحَسَنا
أيـنَ الأحبَّـةُ و الجيـرانُ مـا فَعَلـوا؟ أينَ الَّـذينَ هُمُـو كـانوا لهـا سَكَنا؟
سـقاهُم المـوتُ كأسـاً غـير صـافيةٍ صَيَّرَهُم تحتَ أطباقِ الثَري رُهُنـا:

مرگ هرآن در جستجوی کفن است و ما از هدف او نسبت به خود بی‌خبریم.
به دنیا و شادابی هایش دل مبند؛ هرچند جامه‌های زیبایش را پوشیده باشی.
دوستانت کجایند؟ همسایگانت چه کار کردند؟ آنان که در دنیا می‌زیستند، کجا رفتند؟
مرگ کاسه‌ای ناخالص را به آنان نوشاند و آنان را زیر لایه‌های زمین به گروگان گرفت.

هان! آنان که ایمان واقعی و کردار شایان را با هم جمع می‌بندند، جایگاه باصفا و بدون غم و اندوه را در بهشت بر خود هموار و از آن خود می گردانند. این خوبان، کسانی‌اند که در راه خشنودی خدا انواع رنجها و مشقت را تحمل و در تمام احوال و کارهایشان بر خدا اعتماد و توکل کرده‌اند. ای مؤمنان! شما که به فرمان الهی وطن و کاشانه‌ی خود را بر جای گذاشته‌اید، بدانید که روزی شما بر خداست، همان گونه که روزی‌دهِ هر جنبنده و جانداری است که نتواند برای خود زاد و توشه‌ای ذخیره و اندوخته کند. [← هود/۶].

۶۱ تا ۶۳ ـ ای محمد! ای محبوب! سوگند به خدا! اگر از مشرکان بپرسی آفریننده‌ی آسمانها و زمین و این همه زیباییهای کوه و دشت و آب و دریا و ستارگان از کیست و چه کسی پدیده‌ها را رام کرده و این همه نظم و دقت را در آنها به وجود آورده است؟ قطعاً در پاسخ گویند: خدای یکتا. پس مادام به این مهم اعتراف می کنند، چگونه ایمان نمی‌آورند و به عبادت خالصانه نمی‌پردازند؟! آری! به یکتایی و کارایی مطلق آفریدگار اعتراف می کنند؛ اما می گویند: «لبّيكَ لا شَريكَ لكَ إلّا شريكاً هُو لكَ تَملكُهُ و ما مَلَكَ»... [←

روم، سبب نزول].

ای کسانی که راه هجرت و ترک وطن در پیش دارید! فقر و نداری، شما را از کاروان هجرت و پیکار و جهاد با دشمن باز ندارد؛ چون هستی‌بخش از دادن روزی به مردم، ناتوان و درمانده نیست؛ بلکه روزی‌ده، بسی نیرومند، استوار و تواناست و کم و زیاد رزق و روزی میان مردم بنا به مصلحتی است که خود می‌داند. [← ذریات/۲۲ و ۵۸]، [← شوری/۲۷].

باز اگر از مشرکان سؤال کنی که چه کسی از آسمان آب باران می‌فرستد و زمین مرده را بدان زنده می‌کند. بی‌تردید می‌گویند: الله. ای محمد! بگو: «الحمد لله». این هم حجتی ثابت بر آنان و اقراری قطعی است که: سرچشمه‌ی همه‌ی نعمتها و برکتها در این جهان پهناور در دست اوست، هرچند بیشتر مشرکان و امثال آنان نمی‌اندیشند و نمی‌فهمند که در گفتارشان تناقض و دوگانگی است، این که گویند: الله، به وجود آورنده، حیات‌بخش و روزی‌ده است و سپس به خدایی غیر او اقرار می‌کنند. قطعاً، گفتار و کردارشان با هم همدم و دمساز نیست. چگونه ممکن است انسان دانا، آفریننده، رازق و مدبر جهان را خدا بداند؛ ولی از غیر او هم کمک طلبد و غیر را در فرمانروایی و فریادرسی با خدای یکتا شریک بداند!؟

دنیا و بیان حال کفرپیشگان در وقت سختی و آسایش

وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
٦٤ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
يُشْرِكُونَ ٦٥ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٦٦ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا
حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ٦٧ وَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى
لِلْكَافِرِينَ ٦٨ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ٦٩

توضیح واژه‌ها

لَهوٌ: سرگرمی. لَعِبٌ: بازیچه، تشبیه زندگانی دنیا به لهو و لعب، تشبیهی بلیغ است. زندگانی دنیا هم چون بازی و سرگرمی کودکان است که ساعتی به آن شاد و خوشحالند، سپس خسته می‌شوند و پراکنده می‌گردند. [← نعام/۳۲]. الحَیَوانُ: حیات و زندگی. رَکِبُوا: سوار شدند. الفُلْکِ: کشتی. مُخلِصینَ: خالص کنندگان، پاکدلانه، با اخلاص. الدین: دعا. نَجّاهُم: آنان را نجات داد. البَرِّ: خشکی. إذا: ناگهان، به ناگاه. لِیَکفُروا: تا ناسپاسی نشان دهند، تا کافر شوند. لِیَتَمَتَّعُوا (مَتع): تا برخوردار شوند، تا بهره‌مند گردند. آمِناً: امن و امان، ایمن. یُتَخَطَّفُ: ربوده می‌شود، مورد دستبرد قرار می گیرد. مَن أظلَمُ: چه کسی ستمگرتر است؟ کیست ستمکارتر؟ إفتَرِي: دروغ بست. مَثوِي: جایگاه. جاهَدُوا فینا: در راه ما جهاد کردند. لَنَهدِیَنَّهُم: قطعاً آنان را هدایت می کنیم. سُبُلَنا: راههای ما، راههای خودمان.

ترجمه‌ی آیات

۶۴ـ زندگانی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست زندگانی حقیقی، همان زندگانی سرای آخرت است اگر می‌دانستند.

۶۵ـ هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را مخلصانه می‌خوانند؛ و چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، هم‌چنان بر سر شرک می‌مانند.

۶۶ـ بگذار تا نعمتی را که به آنان بخشیده‌ایم، ناسپاسی کنند و از آن چه [دلشان] می‌خواهد، برخوردار شوند

که به زودی حقیقت را دریافت می کنند.

۶۷ ـ مگر نمی‌بینند که ما حرم امنی [برایشان] مقرر ساخته‌ایم، در صورتی که مردمِ اطرافشان ربوده می‌شوند [و در امان نیستند]؟ آیا به باطل می گروند و نعمت خدا را انکار می کنند؟

۶۸ ـ کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد یا آن گاه که حق به سراغ او می‌آید، تکذیبش می کند؟ مگر جایگاه کافران دوزخ نیست؟

۶۹ ـ کسانی که در راه ما تلاش می کنند، قطعاً راههای خود را به آنان نشان می‌دهیم. آری! خدا با نیکوکاران است.

شرح و بیان

٦٤ و ٦٥ ـ مشرکان به آفریدگاری، روزی‌رسانی وحیات‌بخشی خدای بزرگ اعتراف نمودند، و با این وصف از بندگی او سرپیچی کردند و خدایان ساخته شده و باطل را با او شریک دانستند؛ زیرا به زینتها و ظواهر جلوه‌گر دنیا و به دست آوردنش بسیار حریص و علاقه‌مند بودند.

اما آن چه بدان دل بسته ـ و ایمان در برابرش به خدای یکتا را از دست داده ـ اند، چیز بسیار اندک و بی‌مقداری است و در مقابل دنیای گذرا، حیات آخرت، حیاتی حقیقی و کامل و همیشگی خواهد بود که هر خردمند اهل اندیشه‌ای برایش می کوشد و از آن برخوردار می‌شود و به خاطر دنیا، عُقبی را از دست نخواهد داد. راستی را، اگر مشرکان و دنیا دوستان حق‌ناپرست می‌دانستند، هرگز دنیای پست و نابودشدنی را بر آخرت پایدار ترجیح نمی‌دادند.

زندگانی این جهان سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست و انسان خردمند برای دنیا به اندازه‌ی نیاز، خود را به رنج می‌اندازد و بس.

توجه: واژه‌ی «لهو» پشت کردن از حق و واژه‌ی «لعب» روی آوردن به باطل و ناحق است.

تَأمّـــل في الوجـــود بعَـــينِ فكـــرِ تَـــرَ الـــدنيا الدَّنيَّـــة كالخيـــال
وَ مَـــن فيهـــا، جَميعـــاً ســـوف يَفنـــي و يَبقَـــي وجـــهُ ربّـــك ذو الجـــلال

بله! هر وقت مشرکان و امثالشان در فشار و تنگنا قرار گیرند و هیچ پناهی نیابند، به سوی خدای یکتا روی می‌آورند و با خلوص نیّت و لابه و زاری او را به فریاد می‌خوانند و در آن هنگام جز او کسی را فریادرس نمی‌دانند و خدایان باطل خود را فراموش می کنند؛ اما همین که از گرداب خطر به ساحل امن و نجات رسیدند، انگار آنان نبودند که ـ زبونانه و با التماس وخواهش و سوز دل ـ خدا را به فریاد می‌خواندند تا رستگار شوند، اکنون که در ساحل نجات هستند؛ به سوی شرک و بی‌خدایی و بی‌باوری باز می گردند و

همه چیز را به فراموشی می‌سپارند. آری! «وقتی در میان دریا خطر به شما مشرکان روی آورد، همه‌ی خدایان باطل ـ جز خدای یکتا ـ در نظرتان گم و ناپیدا می‌شود؛ وقتی خدای توانا شما را از خطر رهانید، از او پشت می‌کنید.» [← سرء/۶۷]. این آیه نشان می‌دهد که خداشناسی در نهاد و فطرت تک‌تک انسانها نهان است و آن شناخت وقتی در وجود سرسختان سیاه دل بروز می‌کند که دیگر هیچ پناهی نخواهند داشت. بی‌تردید، کج‌روی موجب ناسپاسی است.

٦٦ ـ خداوند در این آیه هشدار می‌دهد که: مهم نیست مشرکان این همه نعمت را نادیده بگیرند، ناسپاس باشند، از حق روی برتابند و از بت‌پرستی و فریادرسی از غیرخدا بهره ببرند؛ چون روز قیامت به کیفر آن خواهند رسید و موافق کردارشان مجازات خواهند شد.

٦٧ تا ٦٩ ـ مگر مشرکان درک نمی‌کنند و با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند که نعمت بزرگ امن و آسایش حرم مکه را مسکن و مأوای آنان ساخته‌ایم که کُشت و کشتار و خونریزی در آن حرام و ناروا و از آن دور است، در حالی که سایر جاها از این نعمتِ حرم بی‌بهره‌اند؟ [← قریش/۴]. به راستی ستمگر کسی است که بر خدا دروغ بندد، حق را دروغ انگارد، از دستور قرآن سرپیچی کند و سرانجام با دست تهی به دوزخ رود.

اما سعادتمندان، کسانی‌اند که در راه حق و رسیدن به خشنودی خدا می‌کوشند تا خدا نیز به سوی راههای نیک خود، هدایتشان فرماید. [← محمد/۱۷]. قطعاً خداوند یار و دستگیر نیکوکاران است؛ آن نیکوکارانی که علیه نفس بدفرما و هوی و هوس و راه اهریمن، جهاد و پیکار می‌کنند. شیخ محمد بوصیری ـ رحمه الله ـ می‌فرماید:

وَ خالفِ النَّفسَ و الشّيطانَ وَ اعصِهِما   و إن هُما مَحَضاكَ النُّصحَ فَاتَّهِمِ

نکته: عکرمه می‌گوید: هرگاه مردم جاهلی به سفر دریا می‌رفتند، بتهای[مخصوص]ی را با خود می‌بردند. وقتی باد تند می‌وزید [و کشتی به تلاطم می‌افتاد] و بیم غرق شدن را می‌داشتند، بتها را به دریا می‌ریختند و فریاد برمی‌آورند: «یا ربّ، یاربّ!»

امام شافعی ـ س ـ در نکوهش دنیا دوستی و ستودن همّت والای نیکان می‌فرماید:

إنَّ لِلّهِ عِباداً فُطَنا   طَلَّقوا الدُّنيا و خافوا الفِتَنا
نظروا فيها فَلَمّا عَلِموا[1]   أنَّها لَيسَتْ لِحَيٍّ سَكَنا
جَعَلوها لُجَّةً و اتَّخَذوا   صالِحَ الأعمالِ فيها سُفُنا:

خداوند، بندگان زیرک و بزرگواری دارد که از دنیا دل‌برکنده و از آشوب آن بیمناک‌اند. آنان به دنیا

---

۱. «عرفوا» هم نقل شده است.

نظر انداختند، دیدند که هیچ جانداری در آن جاودانه نخواهد بود. پس، آن را هم چون موج دریا انگاشتند و کارهای نیکوی خود را کشتی آن ساختند.

اللّهمَ صلّ و سلّم و بارِك علي محمّدٍ و آلِه و صحبه أجمعين

این نور خدایی، هستی را درخشان می‌کند، سرتاسرش را فرامی‌گیرد، هرگز خاموش شدنی نیست و راهنمای سرگشتگان است.

خداوند، آسمان را با ستارگان نورانی و زمین را با شرایع، احکام و دستورات و برگزیدن پیامبر خاتم، رخشان فرمود، تاریکی‌ها را زدود و به هستی نظمی دقیق بخشید، این نور، همانند چراغدانی پر از چراغ است تا بدان وسیله بندگانش را راه نماید و به‌سوی هدایت ببرد.

9786005185646

مرکز پخش

نندج. پاساژ عزتی. پخش کتاب امام غزالی

تلفکس: ۰۸۷۱ ۲۲۵۶۱۰۰